فہرست جلد اول اکسیر اعظم

بعون شافی حقیقی و فضل حضرت ذو الجلال امام مطلق نسخهٔ

دستور العلاج الاطبا در حسب الیسیر صنعت تمامتر کیمیا محبوب و مقبول عالم معروف

مجلد اول

اکسیر اعظم

بار دوم

بعد نظر ثانی و تصحیح مشاهده و اضافه تجربات دیگر نایاب جناب مصنف معروف الذکر

در مطبع نامی منشی نولکشور مطبوع مقبول جهان و جهانیان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای که زیب طراز دیباچه نسخه مرهم [illegible] باشد شایسته اسم اعظم حکیمی است [illegible] که [illegible] اسقام و آلام میشود و جوهر [illegible] زینت [illegible]

[illegible] فرامش میشود و کنایت از [illegible] کریمی است [illegible] که [illegible] مرام و [illegible] میگردد زهی خالق ذو الجلال [illegible]

[illegible] بروی [illegible] اسقام [illegible] عناصر [illegible] قوام [illegible]

[illegible] فرموده انسان ضعیف البنیان [illegible] عناصر [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] آب [illegible] اسقام

اجسام [illegible] و از ترکیب [illegible] متضاده [illegible] صنایع او [illegible]

اوست [illegible] حضرت آدم [illegible] گندم [illegible] زمین [illegible]

[illegible] ساخت و [illegible] انواع [illegible] اسقام [illegible]

[illegible] اقسام [illegible] صحت [illegible] معقول [illegible] صنایع [illegible]

[illegible] علاج صحت آموخته [illegible]

[illegible] فرموده [illegible]

[illegible] فرموده [illegible]

[illegible] عناصر [illegible] عالم [illegible]

[illegible] انسان [illegible]

[illegible] حیات [illegible] نجات [illegible]

[illegible] معقول [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible]

حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی [illegible] مناجات بحضرت [illegible] جود [illegible] خلق [illegible]

مناجات درحضرت باری بالوف تضرع وزاری

ای عالم السر والخفیات وای ماهر احوال ممکنات وممتنعات علم قدیمت انکار تر از ضیای مهر انور که خصم جهل نفس سرکش عنان ممند اطاعت از دستم ربوده وغلام گرفتار هوا وحرص نقد عمر غارت نموده ممنکه سراپا غرق بحر عصیانم . تو عاصی تر از هر فرد انسان . تو عیکه بی منت هستیم بر بستیم پسندیدی . وبر القدرت کامله خود از تطره آب وشتی خاک آفریدی . بهمان احسان عام واکرام تام حرف عصیانم از صفحه اعمال محو گردان . وبقیه عمرم در اطاعت وطاعت خود بگذران . الهی اگر عجز بکار آید عاجز تر از من خاکی کیست . واگر شکستگی دستی نماید شکسته تر از دل من عاصی چیست . کریما اگر چه گنهگار وخطا وارم از صحبت فساق وفجار محفوظ دار . واز سوء خاتمه بطفیل حبیب خود نگهدار . ومن بیچاره را جانی بخش محرم اسرار . ودلی ده پر از انوار رحیما زبانم را از اثر کامیاب ساز وبیانم را تاثیر بنواز . چشمم را آخر بین گردان . ودر گوشم کلمه حق رسان

للمؤلفه بالتضرع ست دعایم بجناب ارحم / که غفورست تو ودود ست ورؤف عالم
نفس اماره من ده بهم کارم برهم / یاالهی مددی بهر رسول اکرم

غرق بحر گنه ام کن مدد وخذ بیدی / نیست گیرنده بجز ذات تو دستم محکم
منم از جرم پشیمان نه تبقوی پنهان / دارم امید بغفران تو رحمن هر دم

کیست او جز تو که بخشد گنه من امروز / منتظر فضل توام یک نظر لطف کرم
من گنهگار وخطا وارم وسراپا عصیان / تو کریم ست ورحیم ست وبجالم ارحم

هر چه تو دادی مرا شکر گزارم یارب / بده از رحمت خود نعمت ایمانم هم
قصد تالیفم ازین نسخه بسان نفع عام ست / سازمقبول همه هر چه برآید ز قلم

هر که زین فائده جوید تو نصیبش گردان / عیب جو را تو بکن لال زبان گوش اصم
عظم بخشیدمی بهر نشان تو اعظم نام / بنده اصغرم واسم تو کردی اعظم

نعت سرور کائنات وآل ابرار واصحاب اطهار

ازبار صلوات وانوار تحیات نثار روح پرفتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصة الاصفیا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که تربیت ابدان بعلم شریعت ومعالجه قلوب بحکمت طریقت فرموده . ومداوای ارواح بطب حقیقت واصلاح مزاج بصناعت معرفت نموده . مریضان تپ غفلت را خال خسار شو او حب الشفا ست . ومسلولان جهل وبدعت را شربت اعجاز معجزه او دوا . موجز کلام او قانون شفای اسقام روحانی ست . واشارات او منهاج نجات از آلام ابدانی . تریاق بیان معجز تبیان او دافع امراض معصیت را شفا ست . ومشاهده صبیحه وجه مکرم او اعراض ضلالت را مغنی . از دوا متراب اقدام مقدس وتنویر عیون باطن از ظلمات غوایت وغبار نعلین شریفین او کحل الجواهر سر ورازاله کوری غباوت . بالجمله عدیل آن بی عدیل کسی از مصنوعین نیست . ونظیر آن بی نظیر موجود در عالمین نه للمؤلف

محمد باعث کل آفرین ست / محمد مهبط روح الامین ست
محمد رونق فرش زمین ست / محمد جالس عرش برین ست

وتحفه درود نامحدود وهدیه ثنای غیر معدود براوراح طیبات آل اطهار واصحاب اخیار حضرت سید المرسلین وخاتم النبیین که حکمای مشفقین واطبای حاذقین اند معالجه بر قانون حکمت مصطفویه ومداوا بر منهاج سنت نبویه فرموده . وکشف ظلمات از عیون کلیله وازاله اسقام از نفوس علیله نموده . وایشان اطبای امراض قلوب اند . وشفای علل ذنوب . بل از نور علم وعرفان حکمای نفوس وابدان اند . واطبای اسقام وآلام عارض فوات ارواح واجسام . صدور مطهر ایشان پر از جواهر علوم الهی ست . وقلوب منور آنها مملو از اسرار نامتناهی رباعی

اولاد نبی که مخزن اسرار اند / سرچشمه فیض ومهبط انوار اند
اسلام قوی گشت ز خلفای سکل / الحق که ستون قصر دین هر چار اند

اللهم صل وسلم علی نبیک سید المرسلین وعلی آله واصحابه واولیائه اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

امابعد حمد ایزد پاک وصلوة صاحب لولاک میگوید بنده خاطی سراپا عصیان دراجی بغفران خداوند منان محمد اعظم خان مخاطب بناظم جهان خلف ملک الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسمعیل خان بیستانی الاصل متوطن بلده مصطفی آباد عرف رام پور که در حقیقت آرام پور ست بل اسلام پور حرسها الله عن الفسادات والشرور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله وفراغ از مطب عمری در مطالعه کتب طب که علمی ست شریف وفنی ست لطیف دیگر کل شرافت او این برهان ست که موضوع او بدن انسان ست ومدتی در حصول تجارب عجیبه ووصول مجربات غریبه بسر برده واکثر کتب نادره این فن تجسس

[illegible] مرکبات باشد [illegible] مفردات که

[illegible]

[illegible] قرآن مجید [illegible]

[illegible] اقسام [illegible]

[illegible]

[illegible] اصناف و صفات [illegible] عظیم الشان [illegible]

[illegible] فضل و عطا [illegible]

[illegible] خاندان [illegible] دولت [illegible] حشمت [illegible]

[illegible] دولته و اقباله [illegible]

[illegible] انطباع آن در مطبع نظامی [illegible]

[illegible] شوق مشتریان این کتاب [illegible]

[illegible] شایسته [illegible]

[illegible]

التماس بخدمت ناظرین با انصاف دور از جور و اعتساف

[illegible] از زبان عربی بفارسی نموده [illegible] استعداد [illegible]

[illegible] عبارات [illegible] مطالب [illegible] کتاب [illegible]

خطا ناشی میگردد واگرچه راقم در بعضی مقامات مشکوک حتی الوسع تصحیح مطالب آن پرداخته فاما عجبی نیست که در ترجمه بعض عبارت اغلاط تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد اگر در مقامی مطلبی مغایر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخه منقول عنه گردد و حسب امکان باصلاح آن پردازند واگر در جائی ترک بعض الفاظ ضروری یا تغییر آن بسبب سهو ونسیان که از لوازم انسان ست بوقوع آمده باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند ومعذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول ؂ واگر ازین مجموعه انتفاعی حاصل نمایند مؤلف عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که مستحق کرامت گناهگارانند ؂ والله عفو غفور وهو قریب مجیب ومنه الاستعانة فی البدایة والنهایة اکنون نام کتب معتبره که خلاصه مطالب و اقوال مصنفین آنها واسامی حکمای متقدمین که منقولات ومجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی ازان برای اطلاع ناظرین بقلم می آید واین موجز قرشی ست وشروح آن مثل شرح سدیدی ونفیسی واقسرائی وشرح فضل الله تبریزی طبیب امیر تیمور وشرح استاد والد ماجد غفر الله لهما واسباب وعلامات نجیب الدین سمرقندی وشروح آن مثل شرح نفیس کرمانی وشرح حکیم عابد سرهندی وحاشیه شرح آن مسمی بفوائد شریفیه تصنیف حکیم شریف خان وحاشیه میر هاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی وحاشیه حکیم احمد الله خان وجامع الصناعة حکیم کاظم علیخان محمد شاهی وکامل الصناعة علی بن عباس مجوسی ومائة مسیحی ابو سهل مسیحی وقانون شیخ بو علی سینا وبعض شروح آن مثل شرح قرشی وعلامه وسدید گازرونی وخجندی وعلی گیلانی واسحاق الله خان وذخیره خوارزم شاهی سید اسمعیل جرجانی واغراض الطب وخفی علائی وزبده آن ونهایة الغرض محمود وفردوس الحکمة علی بن زین وتیسیر ابن زهر ومقالات ابن ماسویه وجواهر فارابی وجوهر طالیس سطاطالیس ومعالجات کندی ومعالجات باقر حسینی وموسوی ومعالجات بختیشوع ودیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری وفصول ثابت ابن قره واصول التراکیب خجندی ومعالجات صیدنه ومیزان الطبایع واسرار الاطبا ومقالات انطاکی وجواهر نفیس ملا ابیذیمیا خلیفه بقراط ومعالجات ایلاقی وشرح آن از علامه سمانی وحاوی صغیر محمد ابن الیاس وحاوی کبیر ومن لایحضره وبرء الساعه وشامل الادویه ومقالات وکناش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا رازی وترویح الارواح خجندی ومعالجات بقراطی طبری وشفاء الاسقام خضر بن علی ومغنی سعید بن هبة الله وابن تلمیذ ومغنی منی ابن نوح قمری ونزهة البهجة وتذکره مجسطی ودرر غرر بهر جار تصنیف داود انطاکی وتذکره سویدی ومنهاج البیان ابن جزله وتقویم الابدان آن ومنهاج الدکان وفصول بقراط وبعض شروح آن مثل تلخیص جالینوس وشرح قرشی وابن ابی صادق وامام عبد اللطیف ومولانا عبد الرحیم وابیذیمیای بقراط وشرح آن از جالینوس وجوامع اسکندرانیین جالینوس و میامر وغیض الکبیر وابن برالانسان وحیلة البرء ومفتاح وعین الخلیل فاضل ابو الفرج وکتاب ادویه قلبیه شیخ الرئیس وارجوزه او ومختار ابن هبل وجامع ابن بیطار وجامع بغدادی ومقالات حنین وشمس الدرر وزمرد اخضر عبد العزیز وزاد المعاد وخلاصة العلاج میر عوض علی وخلاصة التجارب میر بهاء الدین ودستور العلاج وطب یلوکی ومجربات حکیم علی ورساله مجربات سلطان محمد مراد ومصطفوی وقوانین العلاج حکیم کبیر علیخان وریاض العلاج حکیم اجمل خان ودستور العمل معالجات حکیم اکمل خان وریاض العمل ومعتبر حکیم ابو البرکات وریاض الفوائد وعشره کامله حکیم علویخان ولب لباب حکیم صدر الدین خان شاهجهان آبادی ومعالجات حکیم ساجد خان شارح زلیخا وانوار قاسمی سید نور علی اکبرابادی وانوار العلاج سید نور احمد تلمیذ حکیم علویخان وانتخاب العلاج حکیم ذکاء الله خان ومعالجات افضلیه حکیم محمد افضل خان شاهجهان آبادی ومعالجات حکیم عماد الدین شیرازی وطب رضائی حکیم محمد رضا اکبرابادی وشفاء الجمیل حکیم شفائی خان وطب ثنائی حکیم ثناء الله ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان که استاد حکیم شهباز خان استاد الاستاد والد ماجد مؤلف بود ونافع الامراض وقرابة العلاج وریاض العمل جدید هر سه از تالیف حکیم بایزید وکفایه منصوری وتصانیف خمسه حکیم ارزانی وزاد غریب ومطب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان ومطب حکیم ابو القاسم واقتباس العلاج ومعمولات حکیم میرزا علی شریف وجمع الجوامع حکیم علوی خان ومجمع الجوامع محمد حسین خان واکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی وقلانسی وشاهی وعلویخانی وقرابادین قدیم وجدید وکبیر وشفائی وجلالی ومعصومی وکوتوالی وتحفه وقادری ونقش بندی واسدی ومجموعه بقائی وذکائی وقرابادین اجمل خان وعلاج الامراض وعجاله نافع وقرابادین حکیم مهدی وحسن الشفا ومعمولی حکیم غلام امام ومفتاح المجربات آن وبعض کتب ادویه هندیه مثل داراشکوهی وتکمله مهدی ودستور الاطبا معروف به طب فرشته ومجربات اکبری وعلاج الغربا ومعالجات نبوی ومفردات هندی وطب سکندری وطب حفیظی ومنافع کریے وذخیرة التجارب وغیرها واقوال حکمای متقدمین مثل ابن ماسویه وابن صهاربخت وابن سرابیون وابن سیار واسحق ابن حنین وثابت ابن قره وابن زهر وابن ماسه وابو البرکات وابن جمیع وابن

و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و ابن [illegible] و ابن سینا و ابن [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و ابن [illegible] و ابن [illegible]
و [illegible] و ابن [illegible] و ابن [illegible] و [illegible] و ابن [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل [illegible] شرع فی المقدمة و بعده فی المقاصد [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] بتوفیق [illegible]

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی است غیر طبیعی [illegible] بدن انسان که [illegible] آن [illegible] بی واسطه [illegible] گردد و آن دو قسم است مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که نوع واحد از انواع سوء مزاج و [illegible] واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که از آن دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم [illegible] مفرد سه قسم است اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که [illegible] ذات آنها عارض شود و بباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد و آن اقسام سوء مزاج است و سوء مزاج عبارت از [illegible] در کیفیت [illegible] کیفیات [illegible] که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر [illegible] آنرا سوء مزاج ساذج گویند و [illegible] سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب است که [illegible] اعضای مرکب [illegible] اعضای [illegible] واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد [illegible] اعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد و آن تفرق اتصال باشد [illegible] گویند [illegible] تفرق اتصال [illegible] عارض شود [illegible] اعضای مفرده [illegible] مرکب است عارض گردد [illegible] و [illegible] شود [illegible] امراض مفرده جنس است یعنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء هیئت ترکیب [illegible] تفرق [illegible] مرض [illegible] بود [illegible] حاصل شود منسوب بسوی آن باشد [illegible] امراض [illegible] وقت [illegible] ابتدا و تزاید و انتهاء [illegible] وقت ابتدا آن است که [illegible] مرض [illegible] بود و تزاید [illegible] شدت [illegible] است که در آن اشتداد [illegible] که [illegible] مرض [illegible] و [illegible] ظاهر گردد [illegible] وقت [illegible] بحسب [illegible] اوقات کلیه [illegible] بود [illegible] وقت جزئیه گویند و [illegible] که مرض [illegible] بحسب [illegible] مثل [illegible] و [illegible] ظاهری [illegible] باطن [illegible] و آن [illegible] مثل [illegible] [illegible] مثل [illegible] [illegible] بول و [illegible] اصلی باشد [illegible] آنست که [illegible] بود [illegible] حصول مرض در عضو دیگر [illegible] مرض [illegible] مرض [illegible] آنست که [illegible] [illegible] مثل [illegible] دیگر [illegible] استسقاء [illegible] و [illegible] ارباب [illegible] [illegible] مثل صداع که [illegible] صداع [illegible] [illegible] مثل [illegible] سال [illegible] و [illegible] [illegible] بدانکه مرض [illegible] مرض [illegible] تحلیل [illegible] مناسب [illegible]

چه این از سبب عظیم حادث شود شاید اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان بحمیات
بلغمی مبتلا گردند برین قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض امراض منتقل
شوند بامراض دیگر و منقلع گردند مدد ران خیر او بود و مرض واحد شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و بثور و تشنج
امتلائی را شفا دهد و کذلک ذرب رحم و زلق الامعاء و ذات الجنب را و کذلک انفتاح عروق مقعد یعنی جریان خون ازان هر مرض سوداوی و وجع ورک و اوجاع گرده
ورحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض بامراض دیگر منتقل شوند و درین انتقال حال سخت روی گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام
بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبائی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در اسفل باد باشد و مثل رمد خصوصاً
در آنکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارثه در نسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی صلع و مثل
نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که بگروهی یا بسکان ناحیه مختص بوند یا در ایشان اکثر افتد **طریق تشخیص** امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اولا
رنگ چهره و لمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی لمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره یابند حال کثرت تشنگی و تضرر از مسخنات
و انتفاع بمبردات در حرارت حال در گرما نیز بپرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج ست و اگر باوجود علامات مذکوره و سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و تنگی و کندی
حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و ثقل
عینین و سر و صداع و غثیان و تمیازه و فازه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور دملها در بدن و بثرها در دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و
اغذیه و اشربه لذیذ شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و بعد عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز بپرسند و این آثار سوء
مزاج مادی دموی ست و اگر باوجود علامات سوء مزاج حار ساذج و زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ بهوای بارد و
غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت
حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی صفراوی
است و اگر سفیدی رنگ و سردی لمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض
حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و در حرارت حال در سرما نیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بارد ساذج ست
و اگر باوجود این دلائل برودت با ترهل و تهبج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سببش
سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر باوجود علامات سوء مزاج بارد و رطب نرمی لمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض مائل ببطوء و تفاوت
نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود
و اگر تقشف و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا برطبات و فی الحال امتصاص آب گرم و روغن لطیف و شدت
قبول آنها بود سببش سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر باوجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و
اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت
و بلد و صناعت و فصل و تدبیر متقدم مناسب سودا و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانند
که اگر سوء مزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض جزئیه خواهد آمد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جبر استخوان شکسته و جراحت
هرچه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان میکنم

تا مدت اول [illegible] تقلیل [illegible] اسباب [illegible] ضروریه [illegible] اول [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] قوت [illegible] است [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] کیفیات مذکوره [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] جانب [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] قوت [illegible] در مرض قریب منتهی باشد اگر قوت
ضعیف باشد غذا [illegible] قوت [illegible] تقلیل غذا [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] قوت ضعیف در مرض قریب المنتهی [illegible] غذا رعایت جانب قوت کنند [illegible] ضعیف [illegible]
و نقصان آن رعایت جانب [illegible] طبیعت [illegible] غذای [illegible] اگر قوت [illegible] ضعیف باشد [illegible]
باشد [illegible] رعایت جانب منتهای مرض [illegible] قریب باشد تقلیل غذا [illegible] تلطیف [illegible] تقلیل غذا
کنند طبیعت بنضج [illegible] تلطیف [illegible] معتدل [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] تلطیف [illegible] معتدل [illegible] قوت [illegible]
معتدل [illegible] تقلیل [illegible] غذای
[illegible] طبیعت [illegible] غذای [illegible] تقلیل [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] تلطیف [illegible]
[illegible] تقلیل [illegible] مرض [illegible] تقلیل [illegible]
[illegible] تقلیل غذا [illegible] کیفیت [illegible] قسم سوم [illegible]
[illegible] کمیت و کیفیت [illegible] غذای [illegible] کمیت غذا [illegible] کیفیت [illegible]
غذا [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] غذا [illegible] تقلیل [illegible]
[illegible] کثرت غذا [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] کیفیت و تقلیل کمیت [illegible] قوت [illegible] طبیعت [illegible] تقلیل کمیت
غذا [illegible] تقلیل کیفیت و کمیت غذا [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] غذا [illegible] تقویت [illegible]
[illegible] تقلیل غذا [illegible] قریب المنتهی [illegible] مرض [illegible] المنتهی [illegible]
[illegible] تقلیل [illegible] طبیعت بقوت [illegible] مرض [illegible]
[illegible] قوت [illegible] مرض [illegible]
[illegible] قوت [illegible] طبیعت [illegible] مرض [illegible] قوت [illegible] تقلیل غذا [illegible]
[illegible] مرض قریب [illegible] تقویت قوت [illegible] مرض [illegible] غذا و تقلیل [illegible]
[illegible] تقلیل غذا [illegible] غذای [illegible] قوت [illegible]

از قوت وقت بها داده وهنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم خوف
از سقوط آن و هر قدر که مرض حاد تر و بحران او قریب تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدید تر نمایند واین قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن ست
باید که ازین عدول ننمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند ومثل آنکه بدن متحلل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در مبتدا وقت تزید دهند بخوف انحلال قوت ومثل ترطیب مطلوب در تشنج یابس
وفواق یابس که درین هر دو باوجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنابر غرض ترطیب ومثل امید قصر زمانه مرض چنانچه
در فالج وتشنج رطب وفواق رطب که باوجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنابر امید قصر مدت آنها ولهذا چون زمانه آنها
طول میکشد تکثیر غذا درین امراض کرده میشود وبدانکه اغذیه مرضی نوعیکه از جهت تقلیل وتکثیر ومنع بحسب اوقات مرض وبودن او حاد یا مزمن متمیز ست
همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت وبطوء واز جهت قوام غلظ ورقت که از ان متولد گردد متمیز میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا بدان دو قسم بود یکی از جهت
سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او مثل حال کباب وقلیه ودوم از جهت ثخن قوام خون که از ان متولد گردد واستمساک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر
وگوساله است یا رقت او وسرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب ست وکذا انجیر وطبیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده
تدارک سقوط قوت حیوانی وانتعاش آن نماید ومدت وقت تا هضم غذای بطی النفوذ وفا نکند وعدم وفای قوت تا هضم نسبت بانتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع
نوبت نیز معده خالی باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود وقوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود ولیکن غذای خفیف تر وسریع الهضم وطبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون
اتفاق مسبقت غذای بطی الهضم والنفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم والنفوذ داده شود بدان مختلط شود وهر دو فاسد گردند وایضاً احتراز نماید
از غذای غلیظ بطی النفوذ هنگام خوف از حدوث سده وگاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسیکه بتبلید حس عضو او بسبب وجع دخزان آن کنند ومثل هریسه وکله پاچه
ولحم بقر دهند ولیکن غذای قوی التغذیه بطی الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضت قویه باشد وغذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که از
تکاثف مسام بسرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض آن وآنرا از ان منع کنند وبدانکه اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا دران غلیظ دهند
وآنچه متوسط الازمان باشد باید که غذا دران متوسط خورانند وآنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند وآنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار
خورانند وآنچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را بحسب بعض مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات
واطراف بچه ماکیان وکشک جو وحریره او وبقول بارده مثل اسفاناخ وخرفه وقطف یمانی ومانند آن ونان مغسول دفعتین در آب سرد وجلاب یا آب فواکه یا در
سکنجبین تر کرده وکمتر از ان ماهی خرد وبازوی تیهو ودراج وجوزه مرغ مطبوخ کشک شعیر وماش مقشر وعدس وباقلا مقشر ومانند آنست ولطیف جدا مثل
شوربای جوزه مرغ وماء الشعیر سنجبین وسکنجبین ساده وشربت نیلوفر وآب انار وماء القرع وماء الخیار ورب فواکه مثل سیب وانار وآلو ومانند آن ست ولطیف
در غایت قصوی مثل جلاب وماء الشعیر رقیق ومرق لطیف سریع النفوذ ست واما غذای متوسط بحسب مرض مثل جوزه مرغ ست واما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی وپایچه میش ست واستعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود ولطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
واختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود واما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی ومرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه
مرضی اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دوائیت مخالف در کیفیت مرض باشد واما تکثیر غذا در مبدا امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است ومرض مثل راه وافضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام ست اگر مانعی نباشد وواجب ست که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند وخصوصاً در امر غذا چنانچه بعضے در حال صحت غذا بسیار بخورند ودر حال مرض متحمل اندک غذا نمیشوند وبعضے اندک خوار باشند وبعضے
متوسط پس هر واحد را از ینها بحسب عادت او تدبیر نمایند وبالجمله در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض وعادت او ومزاج او
واخلاق او ونوع مرض وقوت او واعراض او ووقت او ومقدار مدت او ومقدار زمان راحت وحال سخنه وحال تخلخل بدن وکثافت او وسن مریض

و لهذا در وقت [illegible] و وقت [illegible] دوم [illegible] که [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] و [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
مریض [illegible] عادت طبیعی [illegible] اول مراعات [illegible]
[illegible] دوم مراعات [illegible]
[illegible] سبب [illegible] مسهل [illegible]
[illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible]
[illegible] سوم مراعات قوت و ضعف مریض [illegible]
[illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] قوت و ضعف [illegible]
[illegible] چهارم مراعات مزاج عادت طبیعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوی [illegible]
[illegible] مراعات سن [illegible]
[illegible]
[illegible] ششم مراعات عادت مریض [illegible]
مسهل [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible] هفتم مراعات [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]
[illegible] مسهل [illegible]

اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسهل و قی قوی ضرورست و درینجا مهما امکن مبادرت بر آوردن خون نکنند و اگر ضرورت آید فصد را به از حجامت دانند و بالجمله حال بلد بارد مثل حال فصل زمستان و هوای بارد هست و در بلد حار مثل حال در تابستان و هوای حار بود چنانچه مذکور گردد و بدانند که از خواص بعض بلاد هست که بعضے ادویه در انجا عمل می کنند و در غیر او آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردند پس طبیب را ازین امر نیز باخبر باید بود و بهر بلدیکه برسد از عقلاء آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و او آنست که دریابند تا از فصول اربعه وقت کدام فصل حاضرست پس انچه مناسب بدان فصل ست و در تدبیر فصول مسطورست بکار برند نهم مراعات حال هوا چه رعایت امر هوا در اختیار دوا واجب است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر دوا بحسب اختلاف آن مثلاً نظر کنند که هوا حارست یا بارد و معین دواست یا مرض پس دوا اگر محلل یا منضج یا مسهل باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس انچه معین او باشد اختیار نمایند و مرض اگر حار بود معین او هوای حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس انچه مضاد او باشد اختیار نماید در هر دو صورت و ایضاً اگر هوا بسببے از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل ست ساقط میگردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم میشود دهم مراعات صناعت بهر آنکه هر عمل که با کد و تعب و نصب باشد بتخفیف بدن و تحلیل فضول و اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک انچه قریب آتش باشد و هر عمل که با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او دموی بود یا بلغمی و کذلک انچه قریب آب باشد انتباه بعضے متقدمین بر امور عشره مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج با دویه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض ست تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضوست تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از شان بعض ادویه هست که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو دیگر عمل نکند مثل صبر و ایارج که این هر دو در سر و معده عمل بالغ نمایند و مثل جندبیدستر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه بقول شیخ الرئیس و شراح قانون بهر علاج بدوا اکثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنے اختیار آثار او بمقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و ادرار وغیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه نیز و ظاهرست که هدایت بسوی این قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناختند واجب شد که از دوا انچه مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند که این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص و مستوقد آن معده است پس ازین هدایت شود بسوی اختیار دوای بارد الکیفیت قامع صفرا منقی معده از ان بهر آنکه معالجه مرض بالضد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری ست و قیاس و تجربه بران دلالت میکند اما قیاس بنابر آنکه فعل ضد دارد و آنست که بدن را کیفیت خود تغیر دهد و انچه شان او تغیر بدن بود چون بران وارد گردد و اثر تغیر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت تسکین ببرودت می یابد و بالعکس و ایضاً ازاله مرض بالضد بهر آن بود که مثلاً مرض حار نشود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و آن بطرف صحت نباشد مگر بایراد چیزیکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد هست بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشند بدوای کم قوت اکتفا نماید دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع که در ابتدای اورام حار نافع ست و در انحطاط آن مضر بود و ترتیب وقت او باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعض او بر بعض وغیر آن بود و وقتیکه برای استعمال دوا اختیار کنند باختلاف مختلف میشود چنانکه ادویه مسهله که استعمال او در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت بزرگ در ترتیب وقت استعمال دوا آنست که باعتبار وقت مرض باشد بنحویکه دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات وست مثلاً اگر ورم در ابتدا بود رادع تنها استعمال کنند و اگر در منتهی شد محللات تنها بعمل آرند و اگر میان این هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض انچه مناسب وقت او باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضاً اگر تپ در ابتدا بود نضج سده مع تسکین اندک بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل ملینات استعمال نکنند که آنها شدید التسدید و القبض اند بعده در تزید انچه

کہ سبب آن بخیره یا شد یا نه پس در وقت بستن مثل تپ درد میبینی که مراد از ملینات بکفایت بسیار نیست و بآنها مشغول شود قرینه
کند تسهل کہ مسہل بود نه آنکه کیفیت او دارد متغیر شود یعنی آن تغییر بیان داخل کنند شربت ام [illegible] تسکین کہ محلل است [illegible]
بادی اسهال و دفع ماده بحران [illegible] شغل چنانکہ دیگران بر آن تغیر بدهد و حرارت و برودت داخل کند [illegible]
ماده بمدد مناسب او بود داخل کند حرارت مکان و دوای صبر [illegible] بحرانی است این بمده و مدد مشابهت ست و دیگران مثلا گرم دوای مطلوب باشد تشو
و شیئت و اگر تجربه آن این تصد کند و اگر بسبب مقتضای بعدی صناعی را باید تقدیر کیفیت از هر دو و چه علی الدوام او و تقدیر کیفیت و بود
بحسب تحصیل حس صناعی یعنی سرعت حرکت که بر کثرت مزاولت و عمل مشابهت حاصل شود از مداومت بسیار دیگر از مقدار مرض که بحسب
بحسب قوت مرض تدریجی شود چنانچه تقدیر کیفیت و بحسب قرب بعد از بحران مختلف میگردد پس مرض ضعیف را دوای ضعیف کفایت کند و
قوی مستقوی را بود و حسب مرض بسکون و قلت عوارض و قوت مرض بشدت و کثرت عوارض شناخته میشود دوم از اشیائیکه بدان تغیر دوا
و مناقرت آن دلالت کند این دو قسم ست بعضی مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و شغل و بلد و صناعت و قوت و سحنه و حال هوا و دیگر
و اکثر اینها مذکور شد سوم طبیعت عضو مریض که مرض متعلق بعضو بود و دلیل بر آن نیز مثل حال عضو مریض باشد تعرف طبیعت عضو متضمن معرفت چهار
امرست یکی مزاج عضو و صلابت او و وضع او و قوت او و اما معرفت مزاج عضو بسبب احتیاج بمعرفت او هرآینه که چون مزاج طبیعی او در مزاج
مرضی او معلوم شد بعد از دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبیعی بعید شده پس مقدار چیزیکه بدان عادت کند دریافت شود و شاهد این است که اگر مزاج اصلی
صحیح باید بود و مرض مبتلی باشد که از مزاج او بسیار تغیر شده پس باحتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند بدان تبرید اندک کفایت کند لیکن باید بقصد
که مرض مقاومت نشدن محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق و صحت باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو پس [illegible]
دوای واحد و هیئت عضو و اعضاء او و هست و خشونت او و تخلخل و تکاثف و امثال آنکه بدان تامل نمایند چه باختلاف آنها کیفیت و مقدار دوا مختلف
میشود که بعض اعضاء و خلقت خود سهل الممانعه و داخل شده داخل و خارج او وضع خالی ست مثل شش که آن از داخل مجاری شعب قصبه ریه است و از خارج
متفرق بدان و انفتاح بجوانب صدر پس فضول بدوای ضعیف متحلل از آن مندفع شوند بسبب وسعت مسام و سهولت نفوذ دوا بسوی باطن و بعضی
سهل الممانعه نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و بعضی متخلخل از مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و طحال را دوای لطیف کافی باشد و اگر چه آن را موضع
خالی از داخل نباشد چه آنکه نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول از آن بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگر چه او را
موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوای قوی احتیاج دارد آنست که آنرا تجویف نه از داخل و خارج و نه از یک طرف و نه فضا باشد مثل کلیه متکاثف بود مثل عصب
و ست و باید دانست عضو که آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل امعاء و شرائین و ست و یا ست از خارج مثل عصاب که در تجویف شکم و سینه
است و بعد از آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن متکاثف بود مثل کبد که آنرا فضای شکم از خارج و فضای عروق از داخل است و درین احتیاجات بدوای
قوی در مرتبه وسطی باشد پس بعد از آن آنچه آنرا تجویف از هر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریه که دوای لین یا دوای ضعیف کند و آنچه تجویف و تخلخل
مسام هر دو سبب بدوای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو است و همین آن هر دو سبب ست بنا بر سرعت قبول او برای فضول و هم از دفع او از آن نیز
و اما معرفت وضع عضو آنست که وضع عضو یا مشارکت ست پس موضع یا قریب از منفذ و داخل مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد
و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او از بہر آنکہ تقدیر کیفیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و اختلاف بوضع عضو از جہت علم مشارکت نفع آن تنقیح
ست بنسبت انتقال بوضع از علم موضع اقرب و ابعد بجهت اعتبار جانب جذب دوا یا ازاله مرض بسهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب مثال این
آنست کہ چون ماده در معده کبید باشد استفراغ آن به قی کنند و اگر در مقعر بود استفراغ آن با سهال نمایند بجهت آنکہ معده به کبد مشارک عضو است و بول
و مقعر آن مشارک امعاست و از منافذ بوضع عضو از جہت علم موضع عضو که ماده مواد از آن کنند از مسه و چه بود اول قریب و بعد او دست [illegible]

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده ادویه معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا اندک مقابل مرض بلا زیادت تصرف دران باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل
ریه یا کلیه محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا است بدال او بدوای قوی تر ازان و یا بزیادت در مقدار دوا و یا بخلط دیگری که آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند
بهر آنکه قوت ادویه معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و بزیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد خصوصا
از ادویه که غذائی باشد بهر آنکه احاله اعضا او را بیشتر بود و این بهر انفعال بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض تعبد کثیر بود درین هنگام دوا محتاج در تقیید
بسوی قوت خاصه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمده عرق النسا و امثال آن دوم آنست که معلوم نمایند چیزی را
که با دویه مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالط در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با دویه اعضای بول مخلوط کرده میشود و زعفران با دویه
قلب و ایضا معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض چیزی که ازان برسد بسیار اندک بود
پس تاثیر او دران اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه
در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیله کنند تاثیر او دران اکثر بود و آنرا ضرر بعضوی لزوم نماید و طریقش آنست که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ بسوی
عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال
میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارة پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال
دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلا هرگاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی است دوا را بحقنه رساند و اگر دریافت نماید که در امعاء علیاست آنرا
بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعض اعضا
بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن است و ادویه مزروقه از منفذ قریب
برسند و آن سوراخ قضیب و رحم است و لهذا ادویه مزروقه در ازاله امراض آنها قوی تر باشند و بعضی اعضا است که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه
قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه متناوله گاهی بسوی آن از مری بترشح از مسام غشائی که میان او و میان قصبه ریه است واصل میشود
و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد ازان بسوی رگ اجوف بعده بسوی
ریه فلهذا بهتر در ادویه صدر و ریه و قصبه او آنست که ادویه بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مرور آنها در مری بزمان دراز باشد و آنچه بسوی او
ازان غشا مترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویه سرفه همچنین ساخته اند و بدانکه گاهی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت معا میباشد و این در انجاست
که ماده تمامه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم ازانکه جذب بدوای جاذب
بود و یا بامر دیگر جذاب مثل نهادن ادویه حریفه بر دستها و پایها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر لیکن مراعات این چهار شرط یکی مخالفت جهت
چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس
و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر اربیه برای جذب مواد از چشم و یا
بعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر دوم مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی شریک
بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت است سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنا بر آنکه درین جانب است
و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منه نباشد بهر آنکه چون ازان قریب باشد
این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تمام عضو مجذوب منه
راجع بجهت انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تمامه منصب بود از معرفت مشارکت بدو امر منتفع شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو
آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و ازان بیرون آرند چنانچه فصد صافن در امراض

[illegible] و بالجمله [illegible] جذب [illegible] اول کند [illegible] عضو [illegible] صواب نیست که [illegible] عضو [illegible]
[illegible] جذب بسوی [illegible] دیگر نیست اول آنکه [illegible] جذب بسوی [illegible]
عضو [illegible] جذب [illegible] بسوی [illegible] نیست [illegible] بمواد به عضو [illegible] کند [illegible]
دوم آنکه [illegible] عضو [illegible] نباشد [illegible] مثل [illegible] اعضا بسوی [illegible]
[illegible] سوم آنکه عضو [illegible] قلیل الحس نباشد بسبب [illegible] قوی الحس [illegible]
[illegible] عضو [illegible] جذب [illegible] ولیکن این وقتی بود که [illegible] جذب [illegible] باشد [illegible]
استفراغ [illegible] عضو [illegible] جذب [illegible] باشد [illegible] جذب [illegible] عضو [illegible]
[illegible] اگر [illegible] اعانت [illegible]
[illegible] عضو [illegible] طریق [illegible] عضو [illegible] مرا عات [illegible]
[illegible] عضو [illegible] الحس [illegible] باشد [illegible] ادویه [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] عضو [illegible] شریف [illegible] باشد [illegible] تقویت [illegible]
[illegible] عضو [illegible] باشد [illegible] تا [illegible] اعضای [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] استفراغ [illegible] مراعات [illegible]
[illegible] حرارت غریزی [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] قوت [illegible]
[illegible] مشروبات [illegible] اعضا [illegible] مراعات [illegible] طریق [illegible]
مراعات [illegible] عضو [illegible] باشد [illegible] قوت [illegible]
[illegible] البرودت [illegible] استعمال [illegible] اعضای رئیسه [illegible]
[illegible] اعضای شریفه [illegible] عضو [illegible] مواد [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] و طریق سوم مراعات [illegible] اعضای [illegible] الحس [illegible]
[illegible] استعمال ادویه [illegible] کیفیت [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] قسم [illegible] مثل [illegible] اصحاب [illegible] بالقوه مثل [illegible]
[illegible] حرارت غریزی [illegible] کیفیات [illegible] طبیعت عضو [illegible] مثل [illegible]
[illegible] قوت [illegible] اعضا [illegible] الرئیس [illegible] تمام شد [illegible]
[illegible] اول [illegible] ادویه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] استعمال [illegible] دوم [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] ادویه [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] سوم [illegible] ادویه [illegible] ادویه [illegible] استعمال [illegible]

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعیده از معده تا نفوذ آنها بسوی آن سریع تر بود و بعضی از انها آنست که افضل استعمال آنها بطریق حبوب بود مثل ادویه مستعمله برای تنقیه سر و غیر آنها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض ست که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده دران باغراض مقصوده علاج آن کم کفایت کند و بعضی از انست که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه بهت چه بعض ادویه هست که استعمال او بعد گذشتن مدتی بران جائز بود مثل ادویه که دران افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از انست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب فرحی

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب ست

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و تاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف دران از فوت قوت امن نباشد پس واجبست که دران اولاً ابتداء العلاج قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه معتدبه وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحاله ماده مرض یا اقتضای هوا و فصل وغیره برای شدت مرض پس می باید که امر بسوی طبیعت موکل نگذارند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتداء العلاج قوی نمایند بهر آنکه وقت با آن وفا نکند و این هنگامی ست که قوت بسیار ضعیف نباشد چو که باقتاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت ست و امراضیکه دران خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قوی تر تدریج نمایند اگر از خفیف تر غنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف بر طبع ست باستعمال اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت باشد و درین هنگام واجب ست که دوای قوی تر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف تر غنی نکند که درین حالت دران تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بحدی که وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض مهیاج نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار ست که ادویه قویه استعمال کنند و اگرچه ماده نضج نیافته باشد و فائده تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگافت و اسهال وغیره آنست که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی غیر مالوف ست پس ادبار آن عظیم گردد خصوصاً چون مشغول بمرض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات بدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او بدین تا زمانیکه دران مثل او اثر ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن درینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر گردد از ان باز نماند **قانون** واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوای واحد و ایضاً بر جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان با خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه می باشد پس جائز ست که تاخیر ظهور نفع بسبب مثل این امر باشد درین صورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و ایضاً دوای واحد مالوف بدن میگردد و از شی مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال وغیره گاهے نفع بسیار کنند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد آنست که مثلاً علاج مرض بلغمی جائز ست که بتحلیل بلغم بود و با ذابت پس ادرار و با نضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد با ذابت پس ادرار یا با نضاج پس اسهال انتقال کنند قانون استعداد انفعال گاهی مختلف می باشد نسبت با بدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در انفعال از دوائی بغیر دوای دیگر بود یا بسبب معاونت هوا برای او در وقتی بنا بر موافق بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از داخل مثال اول آنست که ابدان متخلخل واسع المسام بالیدن بروغنها زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بعنبر زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم آنست که بعض ابدان بروغن گل در تابستان و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که معده حار در شباب بقرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکه بدانچه قلیل البرد ان باشد مثل قرص زرشک منتفع گردد قانون هرگاه مرض مشکل گردد باید که بر مرض و بر طبیعت بگذارند و باستعمال دوای مسهل وغیره استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن هر دو در مقاومت

[illegible]

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود دانیست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و شگافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با اجتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگردانند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف میگردد و درین هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاہے بسقوط قوت مودی گردد و در سرما مواد عاصی غلیظ میشود و دوای قوی چون متمکن بدفع آن نباشد متوجه بسوی مواد رقیق گردد و ضرر عظیم ازان حاصل شود و همچنین داغ و شگافتن در گرمی و سردی قوی بر صحت یابد و مراد بعلاجات قویه همین امور مزعج طبیعت محلل ارواح ست نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیره تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم بهدانه و ماست در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل احتمال کموفی و فلافلی و غیره در سرما نافع باشد قانون اموریکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود دانیست که در یک مرض و عرض و استحقاق متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سده که سبب تپ باشد مقتضی تسخین ست بنابر تفتیح او و یا بالعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و ازان هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام و نوازل گردد پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل مادهٔ او و کذلک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج مقتضی تسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا بالعکس این باشد چنانچه در تپ صفراویه غشیه که دران دست و پا سرد گردد و مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن بروغنهای گرم پس درین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید که علاج اولی ست یا ترک آن و با وجود علاج کدام ازان هر دو اهم و اولی بمعالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضد می باید کرد قانون هر امتلا و هر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله کرده میشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر مهم ازان هر دو می نماید مثلاً در امتلا تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلاً حار ترک چیزیکه آنرا زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست که بمعالجهٔ مرضی ابتدا کند که دران یکے ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نمایند تا سوء مزاج که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای لحم ملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام ممتنع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تپ عارض شود باید که اولاً معالجهٔ سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده بسوی چیزیکه دران قدرے تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده درینجا اگرچه سبب تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین اخلاط موجب تپ ست فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بحسب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاہے بلغمی و گاہے صفراوی بود و علاج تپ بلغمی محصور به مضادت مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی ست و سبب که آن صفراست درین امر مطابق اند که آن هر دو حار اند و دفع آنها بدوای بارد بود بخلاف بلغمی که علاج دران گاہے بحسب تپ باشد و گاہے بحسب مادهٔ مرض که آن بلغم ست و کذلک سده که موجب تپ که علاج دران مختلف می باشد پس باعتبار تپ بمبردات باید و باعتبار سده بمفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده میکنند بازالهٔ آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه دران و در عفونت بل در تپ می افزاید و معالجه بسل یعنی قرحه بمجففات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه محال ست که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تجفیف ست و آن مضر تپ ست بهر آنکه مجفف در حدت تپ و حرارت آن می افزاید سوم آنکه یکے ازان هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب تر و خوف اتلاف دران بیشتر باشد چنانچه هرگاه سونوخس و فالج جمع شوند علاج سونوخس بتطفیه و فصد کنند و بفالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ مرض حاد ست و فالج مرض مزمن که درین خوف از فوران خلط نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجهٔ تپ مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حار ست و جوهر کبد را

[illegible] ضعف [illegible] شود پس [illegible] نقصان [illegible] سبب [illegible]
[illegible] ضعف و قوت [illegible] سبب [illegible]
[illegible] مرض [illegible] مرض [illegible]
[illegible] قوت [illegible] ضعیف کند [illegible] مشغول شوند [illegible] مرض [illegible]
وقت [illegible] مرض [illegible] مرض [illegible]
[illegible] سبب [illegible] مرض [illegible] مرض است بسبب [illegible]
موجب [illegible] سبب [illegible] فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا نسیان [illegible] نمیکنند یا بدانکه ضعف
معده و ضعف اسهال متقدم یا فصد ضاعف شود [illegible] فصد [illegible] سبب [illegible] استفا میکنند چنانچه [illegible]
تشنج استفراغ [illegible] حرکت [illegible] جلوبات [illegible] خونریزی [illegible] تحلیل گردد [illegible]
تشنج یبسی [illegible] قانون [illegible] پس آن احوال مرض است [illegible] احوال [illegible]
[illegible] احوال اعضای بدن چنانکه [illegible] جاری باشد [illegible] طبیعی جاری [illegible]
[illegible] احوال طبیعی [illegible] اسباب [illegible] نسبت [illegible] مرض [illegible] سبب [illegible] آنست [illegible]
[illegible] که مرض نباشد [illegible] سبب مرض نباشد [illegible] مرض [illegible]
و سبب او زائل شده باشد [illegible] سبب [illegible] زوال [illegible] مرض [illegible] سبب موجود نباشد مرض [illegible]
مرض زائل شود [illegible] مرض [illegible] فقدان مرض موجود [illegible] اوقات [illegible] مرض [illegible]
[illegible] مرض [illegible] زائل [illegible] باشد که زوال مرض [illegible] مرض دیگر [illegible]
و [illegible] مرض ترک کرده میشود [illegible] مرض میکنند [illegible] مرض شدید [illegible]
استعمال [illegible] مرض زیاده میکنند [illegible] مرض [illegible] ترک مرض [illegible]
[illegible] قانون [illegible] حکیم [illegible] طبیعت [illegible] مرض است تمام میشود [illegible]
[illegible] مرض است [illegible] سبب [illegible] طبیعت [illegible] طبیعت [illegible] دوا [illegible] طبیعت
[illegible] تقویت [illegible] استعانت [illegible] مرض باستعمال [illegible] دوا [illegible] استقلال [illegible] میکند.
و طبیب خادم [illegible] طبیعت [illegible] داخل و خارج [illegible] وقت [illegible]
و تقویت [illegible] استعانت [illegible] دفع مرض نماید [illegible] طبیعت [illegible] طبیب [illegible]
دوا [illegible] مرض [illegible] قوت ضعیف طبیعت عاجز گردد [illegible] علاج آن باشد [illegible]
[illegible] علاج [illegible] قانون [illegible] طبیب [illegible] مرض و تشخیص علت [illegible] علاج [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] مرض [illegible] مرض [illegible] عادت کرده [illegible] ریاضت [illegible]
[illegible] اشیا [illegible] آب و هوای [illegible]
[illegible] اغذیه لطیفه طیبه و آبهای شیرین سبک [illegible]
[illegible] آبهای [illegible] اسباب [illegible] مرض [illegible]

حرارت باشد بدارو بی قوی البرد علاج کنند و قلیل الحرارت را قلیل البرودت و عکس بهر دو را بالعکس و چون یک مرض طائفهٔ از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیهٔ جید الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را بزجر و توبیخ هرگز نرنجانند و امور یکه او را در غم و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و بآواز سخت او را از خواب بیدار نسازند و بغضب نیاورند مگر مسبوتان را و هوای خانه بضد مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیهٔ مخالف را سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سودمند را کراهت کند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج تدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از آن باقی نماند بسبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج باعتبار بودن سوء مزاج ساذج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم بود یعنی حصول او کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداوات مطلقه نامند و مثال این معالجه عفونت تپ ربع تریاق ست و نوشیدن آب سرد در تپ غب خالص بهر تطفیهٔ حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات بالضد ست از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنا بر آنکه در مسلک حصول ست بهر منع سبب مبقی بدن یا موجد ما بقی از آن از ورود و مثال این تنقیه در ربع بحریتی و در غب بستقمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و بهر واحد از مداوات و تقدم بالحفظ تنقیه و غیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد میان هر دو جامع بود مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را التقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد بحمی ربع بسبب غلبهٔ سودا بحریتی ست و بهر حمی غب بسبب غلبهٔ صفرا بستقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعد حرارت هوا آنرا بر سد یا مسخن استعمال نماید دریافت شود که از استکا عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد که کدامی از امراض که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی که مشتبه با تپ دق مشتبه میگردد و چنانچه نزله و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج واراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیر یکه بالعرض باشد مغرور نگردد بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلاً هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت ست بسبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازالهٔ او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازالهٔ آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت ست و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تیبیس برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از اغمار حرارت غریزی و اطفای آن همچنان ست که در تیبیس از تخفیف مادهٔ آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت دراز تر ست از مدت احداث جفاف در بدن رطب و این بسبب کثرت ورود محللات بر بدن ست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب او میگردد و تبدل بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد باسبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضاً بمنعشات که آن نفض فضول امتلا و تفتیح سدد ست بعده بدانچه حفظ او نماید و آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان مادهٔ آن و اگر زیاده شود حرارت بانغمار و اختقان ضعیف گردد و برودت قوی میشود بتقویت اسباب او و بحبس حرارت بسبب کثرت رطوبت و باسبابیکه تحلیل رطوبت افراط کند و آن یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی بواسطهٔ یبوست ست و معالجهٔ فرط حرارت ناشی از سدد بتفتیح سدد نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجر سدد نیفزاید بسبب تجمید

قوانین استفراغ مواد

مدا آنکہ انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول دربدن اوست بہر آنکہ قرب مزاج او از اعتدال وبعد مزاج غذای او از ان واجب میکند
کہ غذای او بانہضامات مختلفہ منہضم شود ودر ہر ہضم از ان فضلہ جدا گردد تا آنرا استعداد مرۃ بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات
وسایر حیوانات وبدانکہ گاہی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نمیباشد چنانچہ در دفع او فضول معتاد الدفع را بیماد در حال صحت مشاہدہ
میشود وگاہے محتاج میگردد بسوی معین وعام ست کہ آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی ومانند آن واین وقتی باشد کہ طبیعت از دفع او ضعیف گردد
یا از جہت عصیان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچہ غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد ودرین وقت انضاج وتعدیل قوام او باید کرد بعدہ دفع آن کنند
یا از خود بدفع طبیعت مندفع گردد ویا از جہت ضعف طبیعت از دفع واگرچہ عصیان مادہ نباشد ودرین ہنگام باید کہ تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن
قادر گردد وثالثاً تغیر آن فضول چنانچہ ادویہ معفنہ بر سلع استعمال کنند ومتعفن گردد پس طبیعت آن را دفع کند ورابعاً عادت بامور مخرج فضول مثل ادویہ ملینہ ومسہلہ
وقیئیہ ومعرقہ ومدرہ وامثال آن خواہ این طبیعت را قہر کند یا نہ وامور یکہ اعتبار آنہا قبل شروع در استفراغ واجب ست تا صواب حکم در استفراغ بدان شناختہ
شود دہ امر ست وآن امتلا وقوت ومزاج واعراض ملائم وردی وسحنہ وسن وفصل وحال ہوای بلد وعادت استفراغ وصناعت بود پس اگر این
ضد جہت دلالت مقتضے استفراغ باشد از استفراغ منع کنند اما امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود وآن مانع استفراغ ست واگر امتلای اخلاط در یادتی آنہا
بر تناسب طبعی دریابند استفراغ خون کنند واگر غلبہ یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند واما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ
منع کنند تا ضعف مفرط نگردد ومرض مستولی شود وتبدیل مزاج او بدانچہ مضاد او باشد باید کرد وبعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکہ ضرر ترک استفراغ
شدید تر از ضرر ضعف باشد ومادہ ہایج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند واین در ضعف قوت حس وحرکت ست چنانچہ بیشتر تشنج در اواخر عمل مسہلات
وغشی بعد فصد ومسہل عارض شود وظاہر ست کہ حس وحرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی واین تشنج وغشی سریع الزوال ست با سہل تر بیر دیا رجائے
تدارک امر خطیر باشد اگر واقع شود واین در ضعف جمیع قوتہا بود پس در ہر صورت استفراغ اختیار نمایند وتدارک ضعف قوتہا کنند واگر قوت قوی باشد و
احتیاج اسہال یا فصد بود توقف دران نکنند واگر متوسط در ضعف وقوت باشد استفراغ متوسط نمایند واما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارت
یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کنند از استفراغ بہر آنکہ با ہر واحد از ینہا رطوبات غذائیہ کم باشد واستفراغ در تحلیل آن بیفزاید واگر مزاج حار رطب
باشد دران رخصت شدید ست خصوصاً اگر رطوبت وافر تر بود ومزاج حار رطب کثیر التولید برای خون ورطوبات دیگر ست لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کردہ باشد پس
ہرگاہ فضول ورطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود واما اعراض ملائم وردی پس ملائم مثل آنکہ ہر گاہ ارادہ اسہال صناعی
کنند آنرا پیش از ان اسہال صناعی یا طبعی عارض نشدہ باشد چہ اسہال بر اسہال خطر دارد لیکن گاہی بسوی اسہال بطریق عصر یا ازلاق در اسہالات مضطر گردد
چون مادہ تشرب غائص در عضو باشد یا ثفل در امعا محتبس بود واعراض ردی مثل استعداد ذرب وتشنج مانع از استفراغ ست بہر آنکہ استفراغ در ذرب اندازد
ودر تشنج می افزاید واما سحنہ پس افراط لاغری وتخلخل آنرا منع کند بجہت خوف از تحلل قوت وقلت رطوبت ولہذا در تدبیر ضعیف نحیف کہ صفرا در خون
او بسیار باشد مدارات وترک استفراغ واجب ست واغذیہ کہ خون جید مائل ببرودت ورطوبت پیدا کند بخورانند کہ گاہی از ین مزاج خلط او اصلاح یابد واصلاح
مزاج خلط مغنی از استفراغ ست وگاہی قوی گردد بنحویکہ تحمل استفراغات شود وکذلک بر استفراغ انسانی کہ عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او
رنگ کاہی بود اقدام ننمایند وفربہی مفرط نیز مانع استفراغ ست بخوف استیلای برودت اگر فربہی از کثرت شحم وسمین باشد ویا بخوف ضغطہ لحم عروق را وانطباق
آنہا بعد خلو آنہا از رطوبات واختناق حرارت یا عصر فضول بسوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد واما سن قاصر از تمام نشو ومجاوز بحد ذبول ہر دو
منع استفراغ کند ومراد بکمال نشو آنست کہ در آن زیادت در بدن ظہور بین کند واستفراغ بنا بر بردن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن تقصیر نمو نماید وہر قدر کہ
قصور از تمام نشو دبیشتر بود استفراغ مکروہ تر باشد ودر ذبول بسبب قلت رطوبت وحرارت وغلبہ یبس وبرودت دران سن استفراغ آنرا زیادہ کند واما فصل

[illegible] قوی صحت [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible] اما [illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] قوی [illegible]

[illegible] و اما مادت استفراغ [illegible]

[illegible] و اما صناعت

[illegible] استفراغ [illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible] استفراغ [illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible]

[illegible] استفراغ [illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible] استفراغ [illegible] طبیعت [illegible]

[illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible]

[illegible] طبیعت [illegible] دماغ [illegible]

[illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible]

[illegible] استفراغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دفع سازد وگاهی طبیعت مثل این فعل کند واز غیر جهت عادت بنابر جبانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق افتد واز آنکه مرض کند ودر بعض را شفا دهد وگاه هم طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل که آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق وقدم مندفع گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از جملهٔ دماغ ست یا از بطن واحد او درین وقت باید که تدبیر دماغ او کنند تا آنکه نقاء وعدم تقاضای او هم یا بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند وقبل استفراغ وبعد نضج واجب ست که ملطفات مثل ماء الزوفا وحاشا وبزور بنو سازند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد ودر امراض حاده انتظار نضج مطلقا نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است وماده مرض حار رقیق بود پس حاجت بانتظار نضج در آن نباشد واین قول ضعیف ست بهر آنکه غرض نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل او ست احق آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده وآن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود واما اگر متحرک باشد مبادرت باستفراغ آن اولی است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج او ست وخصوصا چون اخلاط رقیق باشد وسیما چون در تجاویف عروق غیر مداخل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد واندفاع او نیز سهل تر بود واما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد وآنرا قوام معتدل حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد وآن ظاهر ست وهمچنین اگر رقیق بود بنابر آنکه مداخل خلل عضو باشد ودران محتبس بود ونضج غلیظ آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد ونضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود وکذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت وغلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود یا رقیق متشرب در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه توکیل امر بطبیعت نمایند واگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند واگر مواد تمیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین تحریک اصلا مفید نشود بسبب عصیان او از اندفاع واستدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه ووجع ممدد زیر شراسیف وحدوث اورام در شکم باید کرد وایضا شیخ در مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر المادة هائج باشد در ابتدا استفراغ کنند وانتظار نضج نکنند بنابر خوف دفع ماده بسوی مواضعی که تحمل آن نکنند لهذا بقراط گفته که استفراغ در امراض حاد بسیار چون هائج باشند در روز اول استعمال نمایند که تاخیر او مؤدی بهلاکت میشود واگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعده استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود وغلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد ودر اکثر بهلاکت انجامد واز واجبین امری که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ ست تا منسد نباشد بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب ست بهر آنکه منافذ چون منسد باشند نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود لهذا قبل اسهال تقدیم تلیین طبیعت واخراج ثفل یا بلبس کم در امعا بود واجب ست وملطفات ومفتحات بنابر ازاله آنکه از سدد در عروق متوقع بود استعمال نمایند ودر رعایت این امر از مواد غلیظ اولی ست بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکند سیما هرگاه سدد ناقص بود ومواد غلیظ چنین نیست وبعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد ومحصور در عضوی نبود وقوت را ثبات تا وقت نضج نباشد وآن رقیق باشد ومنافذ منسد نباشد اسهال قبل نضج نمایند وماده لزج وغلیظ ورقیق نافذ در جرم عضو بعید الاستعداد بهر سهولت دفع ست و از تعدیل قوام او لابد ست خواه در مرض مزمن یا حاد باشد ودر همه امراض مزمنه نضج واجب بود ولا سیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج ماده بمسهل دست نبرند وقصد اذابت خلط غلیظ وتحلیل آن بدوای سخت گرم نکنند وایضا واجب ست انتظار نضج چون اراده استیصال ماده بالکلیه باستفراغ تام نمایند بدون تنقیص او برای تخفیف طبع واین نیز مشروط بشرائط ست مثل آنکه مرض هیاج کثیر التغیر والتقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعض اعضای شریفه خوف باشد واین ومواد غلیظ نباشد وماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود وماده در انصباب بسوی عضو مؤوف نباشد وقوت بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بران از سقوط در تاخر دفع امن نباشد وبالجمله هر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده بتمامه نباشد بلکه کم کردن آن بهر تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند واین بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی ست واگر مقصود استیصال ماده بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد با آن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود واگر شرائط مذکوره با آن مقترن

[illegible]

برای تنوع اخلاط رامد بالسویه یعنی بنسبتی که میان آنها در بدن ست و استفراغ خاص بخلط غیر خون که بعض آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد
گردد آن استفراغ غیر فصد ست و هر استفراغ که افراط کند در اکثر تپ پیدا کند بنابر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندفعه و احتداد ارواح
بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود و بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مؤدی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که
آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آن را شفا دهد در اکثر بنابر زوال سبب و در اکثر
بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج تتبع بیرازاید شود مثلاً هر که را انقطاع چرک گوش و مخاط مبنی سدر
حادث کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدر از ان زائل شود و بدانند که بقای بقیه ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصاء در
استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هرگاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را
اکثر طبیعت بغیر دوای دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن
افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذلک متوجه بسوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی کنند
حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط
او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعةً ضعیف نگردد و همچنین هرگاه ماده شدید الالزاق یا شدید الاختلاط بخون باشد در هر دو
صورت اگرچه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیکدفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیکدفعه خلط منقلع نشود و اگر دوا قوی باشد احتیاج
بتکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج مابقی ملتزق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک
آن بخون و لذلک بدو استفراغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه در عرق النساء
در اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان بسبب ماده و تسلیحه آنها و در جرب مزمن و دملهای مزمن بسبب شدت اختلاط ماده آنها بخون و بدانکه فرق
میان اسهال و قی و فصد در اخراج ماده آنست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب مسهل میل
می نماید و قلع از تحت میکند بنابر غلبه قوت ادویه مسهله پس اکثر مواد بنابر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی محتاج نمیباشد و آن مناسب برای
هر دو جذب مخالف و موافق ست یعنی بنابر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف ست و بنابر
جذب مواد بسوی جهتی که ماده بسوی آن مائل ست چنانچه هرگاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استقرار مواد بغیر آنکه او را میل
بجهتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچه او برای دفع مواد اوجاع ورک مزمنه مناسب بود و پس هرگاه مواد مستقر در تحت باشد یعنی
در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل ست مسهل آن را جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او باین طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد آن را
بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعده از ان بسوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هرگاه
در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوة جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب
از تحت و قلع از فوق نماید و اگرچه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب
کند و از فوق قلع نماید بحسب مواضع که از ان خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی ست که جید الغذا جید الهضم باشد بهر آنکه از
فضول غذائی آن شی معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنابر قلت رطوبات در ان و ایضاً صاحبان بلاد حاره قلیل الحاجت بسوی استفراغ
باشند بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان الکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو بفصول مستقله در کتب کلیات مفصل مسطور ست از انجا
ملاحظه نمایند و در ینجا بندی از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهارگانه که در جمیع امراض مادی معمول مؤلف ست و اکثر بکار می آید نقل می آید **طریق علاج امراض دموی**
بهتر تنقیه فصد یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشته اند و در زلو همین اعتبار ست لیکن در هند صبیان را بعد چهل روز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شربت عناب و شربت صندل و شربت [illegible]

[illegible] و شربت عناب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طریق علاج امراض صفراوی [illegible]

عنب الثعلب [illegible]

[illegible]

مسهل [illegible]

[illegible] عرق عنب الثعلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طریق علاج [illegible]

مقشر نیکو قسب پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب ترکنند وصبح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله دران مالیده
باز صاف کرده بدهند تا هفت روز وبعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله شکر
سرخ چهار توله سه گلقند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند واین مسهل گرم ست وبجای آب عرق بادیان نیم گرم بدهند
اگر مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیم گرم بخورانند وغذا روز مسهل وقت دو پهر آب نخود گوشت ووقت
سه پهر کھچڑی مونگ بدهند وروز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند واگر دادن
حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل باز دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یک توله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده بورق نقره بپیچید دو
گھڑی شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند وبران خواب کنند ووقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس وروغن بید انجیر باشد بنوشند
وبجای آب وغذا آنچه در روز مسهل مذکور میدهند بدهند وروز دوم بدستور گلقند وعرق بادیان وتخم ریحان بخورند وباز بدستور حب دهند وبعد سه مسهل
حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس وروغن بید انجیر بدهند وبعد از مسهل پیش از انکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل ست بشرطیکه مسهل قوی بود
والا مبطل یا مضعف عمل بود وبعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف وادویه معدله بلغم مثل بادیان انیسون اصل السوس
برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل الطیب ست ومانند آن هرچه گرم وخشک باشد وتخم کشوث در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص ست وهرگاه بلغم
عفونت پذیرد ویا تپ باشد دوای بسیار حار ندهند وادویه صفرا حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند وآنرا ادویه مرکبه معدله بلغم معجون فلاسفه ومعجون سیر ودواء المسک
حار وجوارش جالینوس ست بشرطیکه تپ نباشد واگر با تپ بود قرص گل وقرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل وحار وگلقند وشربت بزوری معتدل وحار دهند
واز منضج ومسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند ومثل بنفشه وخطمی وتکاعی وبادآورد افزایند وبجای روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن
داخل کنند **طریق علاج امراض سوداوی** بهر تنقیه اول این منضج سودا دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس
هریک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هریک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند
ودر سودا که از احتراق خلطے حادث شود وبعضے از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج ومسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز
باید آمیخت مثلا در سودای دموی وصفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند واگر حدت وحرارت احتراق زیاده باشد نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند
پس هرگاه نبض عریض وملایم شود وقاروره کدر وغلیظ گردد ورنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الزریره اسطوخودوس بسفائج فستقی هریک هفت
ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هریک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هریک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد زیاده نموده تنقیه
کنند ودر سودای صفراوی تبرید وتسکین زیاده باید نمود واگر بعد دو مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود ودر امراض سوداوی
فیمابین هر مسهل استعمال منضجات مناسب ودر سودای سوداوی وبلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی بیخ کاسنی
بیخ بادیان هریک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هرگاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفائج فستقی افتیمون
در پارچه کتان بسته قصب الزریره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و
چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده می باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند وبعده اگر تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود ودرمیان مسهلات تبرید از آمله
مربی ولعاب گاوزبان وشربت انار وتخم ریحان دهند وبعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول ست وبدانند که تنقیات
هر خلط ودر علاجات امراض جزئیه مسطور گردد ووقت قی کردن شکم وچشم را به بندند وبعد از قی مضمضه بآب گرم کنند ودهن وروی را بآب سرد
بشویند ودر حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین یا گلاب دهند ودر بارد مزاج اندکے مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند وترکیب حقنه مسهل بعینه
ترکیب مطبوخ مسهل ست در امراض گرم از مسهل بارد ودر امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند ومقدار آب دوازده یا دوازده ثلث

[illegible] منفعت [illegible] متصل [illegible] مستعمل کند [illegible] حرکت [illegible] آب [illegible]
[illegible] مرض ترکیب و تفرق اتصال [illegible] مرض جزئی [illegible]
[illegible] مرض [illegible] بسیار است [illegible]
[illegible] مرض [illegible] کیفیات مرکب [illegible] مرض [illegible]
[illegible] مرض ترکیب [illegible] نقص و نقصان [illegible] و خشونت [illegible] تفرق اتصال [illegible]
[illegible] متفرق شده [illegible] متصل شود [illegible] متفرق [illegible] متصل نخواهد شد
وحدت زائل آن عضو بسبب ورود متصل نخواهد شد

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه [illegible] طبیب [illegible] عبارت [illegible] فوق [illegible] عبارت از فوق گردن است [illegible]
[illegible] مرض [illegible] واجب است [illegible] امراض [illegible] اجزای سر [illegible] امراض [illegible]
[illegible] استخوان [illegible] استخوان پیشانی و استخوان [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] صنوبری [illegible]
[illegible] اعصاب [illegible] مرض [illegible] اعصاب [illegible] صداع [illegible]
[illegible] سرسام [illegible] سهری و سبات [illegible] نسیان [illegible] رعونت و حمق [illegible]
[illegible] تشنج [illegible] تقسیم [illegible]
امراض [illegible] ترکیب و تفرق اتصال [illegible] قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری [illegible]
[illegible] سبات سوم [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] رطوبات فضلیه [illegible] حس و حرکت یعنی اعصاب [illegible]
[illegible] تشنج [illegible] صداع [illegible] اسباب مذکوره [illegible] حادث میشود [illegible] امراض [illegible]
[illegible] امراض راس و دماغ [illegible] اوجاع راس [illegible] صداع [illegible]
[illegible] سرسام [illegible] سبات سهری سوم [illegible] سبات [illegible]
مرض است یعنی [illegible] حرکت [illegible] مرض است یعنی [illegible] دوم امراض عصب
[illegible] امراض مذکوره [illegible] کتاب [illegible] ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

[illegible] دماغ [illegible] امراض [illegible] انواع [illegible] مفرد [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] مادی [illegible] تمام [illegible] ورم [illegible]
امراض [illegible] دماغ [illegible] دماغ [illegible] رطوبت فضلیه [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] حادث شود [illegible] انواع [illegible]
[illegible] امراض ترکیب [illegible] شکل [illegible]

او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه سقنقور و مریع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی افتد و یا مجاری مادۀ مادۀ فاسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در اورده یا در شرائین یا در منافذ اعصاب آن افتد و یا رباطات حجب دماغ منخلع گردد و یا انخراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت اختلال فرو در نفس دماغ یا در شرائین و اورده یا حجب او یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارد افتد یا دیگر از ماده یا رد عفن بود شامل اورام حار باشد و مادۀ بارد ساکن یعنی غیر عفن اورامی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع با امراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض همه ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا بمشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب و خناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بسا ست که سکته قاتل بسبب اذیتی در عضو مشارک آن رسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه ازان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم ست یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم ست و احلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتباس آن مطلقاً و حال عروض قسر و ح و بثور و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او و غیر آن پنجم موافقت اهویه و اطعمه و انحای تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و ردائت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و ملمس و اوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و ازان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر است از احوال و بر آفتیکه هنوز حاضر نگشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیای حار یا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از آثار اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد دران و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش ازان استدلال کلی از افعال دماغ تعلم می آید و سپس تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال ماؤف باشند دلالت می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تغیر و تشویش ست پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدیه مانعۀ نفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نیز باشد مگر هنگامیکه عظیم شود و بحدی رسد که قوت ساقط گردد اما تشویش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست میباشد

استدلال از افعال نفسانیۀ حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود و مثال این در حواس ابتدا بصر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور که باطل گردد و یا ضعیف و یا مشوش و متغیر گردد بران فصل از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نباشد مثلاً خیالات و الوان و شره و شعله و دخان و یا تخیل کند شئی موجود فی الخارج را برخلاف آنکه در خارج هست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس و مضلع را مستدیر و بالعکس

و اگر [illegible] باشد [illegible] دماغ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حرارت [illegible] [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دلالت کند [illegible]
دلالت میکند [illegible] [illegible] تشویش [illegible] تشویش بسبب [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] تشویش [illegible] بسبب [illegible] [illegible]
مرض [illegible] بسبب [illegible] تشویش [illegible] بسبب حرارت [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] [illegible] [illegible] بسبب [illegible] [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] قوت [illegible] [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] تشویش [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دماغ [illegible] [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] ضعف [illegible] بسبب کثرت برودت میباشد [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] تشویش [illegible] [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] بسبب حرارت میباشد [illegible] [illegible]
[illegible] برودت میباشد [illegible] تشویش [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] دماغ [illegible] دلالت میکند [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] حرارت [illegible] دماغ [illegible] [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ضعف میباشد [illegible]
قوت میباشد [illegible] دلالت [illegible] [illegible]
دلالت میکند [illegible] دماغ [illegible] [illegible]
[illegible] میباشد [illegible] برودت میباشد [illegible] [illegible]
[illegible] میباشد [illegible] حرارت [illegible] قوت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] [illegible] بسبب [illegible]
[illegible] [illegible] دماغ [illegible] [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] [illegible]

اکثر آنرا عضو قوی ضرر رساند دلالت می نمایند برآنکه ورمہا آفت از حرارت یا یبوست دیگر بقوت نرسید

استدلال از افعال سیاسیہ

واحلام از جملہ سیاسیہ است قوت فہم وحدس دلالت می نمایند بر قوت مزاج دماغ بتمامہ وضعف آن ہر دو دال بر آفت اندر آنست تا آنکہ ظاہر گردد کہ کدام
یک از افعال دیگر اختلال یافتہ پس بعضے از انہا فساد قوت خیال وتصور و آفت آنست واین قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم
دماغ واین قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال ونقوش وخلق ومذوقات واصوات ونغمات وغیر اینہا زیرا کہ
بعض مردم را درین باب قوت تامہ بود دیدہ کہ فاضلی از مہندسین نظر کند در شکل مطلوبہ یک نظر و ہمان مرتسم گردد در نفس آن صورت وحروف او وحکم نماید دران
مسئلہ بتمامہ و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل وہمچنین ست حال قوی بقیاس بسوی نغمات وحال قوی بقیاس سوی مذوقات وغیر اینہا و باین باب
متعلق ست جودت معرفت نبض ہر آنکہ او محتاج ست بسوی خیال قوی کہ مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات وچون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان
فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی کہ میباشد میان آن ومیان قوت حاسہ حتی کہ احساس می نماید بدان
و یا ضعف ویا النقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع کہ تخیل نماید چیزی را کہ در خارج موجود نیست پس ضعف او وتغیر او وبطلان فعل او در اکثر دلالت می نماید برافراط
برودت یا یبوست در مقدم دماغ ویا رطوبت دران وبرودت سبب بالذات ست ورطوبت ویبوست ہر دو سبب بالعرض بجہت آنکہ این ہر دو موجب
برودت اند و تغیر فعل آن وتشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند واین ہمہ امور اکثری ست نہ کلی و بنا برآنکہ در قوای حساسہ گفتہ شد وگاہی این مرض
مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکہ معرفت ایشان با فعال جمیل وقبیح تمام وکلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قومی را حاضر نزد خود
کہ آن در خارج وجود ندارند وتخیل میکنند صداہای طبل را وغیر اینہا چنانچہ جالینوس حکایت کردہ کہ این مرض دو قلس طبیب را عارض گردید وبعضے از انہا
فساد قوت فکر وتخیل ست یا بطلان فعل اینہا واین را ذہاب عقل می نامند ویا ضعف فعل آنہا واین را حمق گویند وسبب آن ہر دو برودت وسط دماغ
ویا یبوست ویا رطوبت آنست واین اکثری ست چنانچہ در بطلان فعل خیال وضعف آن گفتہ شد کہ بودن آن از برودت اکثری ست ورطوبت ویبوست
سبب بالعرض اند ویا تغیر وتشویش آنہا بحدیکہ فکر او میباشد در چیزیکہ حاصلی ندارد وصواب می پندارد چیزی را کہ فی الحقیقت صواب نیست واین را
اختلاط عقل می نامند واین دلالت می نماید یا بر ورم ویا بر غلبہ مادہ صفراویہ حارہ یا بسبب غیر مؤرم واین جنون سبعی ست واختلاط عقل او با شرارت
واذیت میباشد ویا بر مادہ سوداویہ وآنرا مالیخولیا می نامند واختلاط او با سوء ظن وبا فکری حاصل بود ومیل از زین اخلاق مذکورہ بسوی جبن دلالت قوی
بر برودت می نماید ومیل از انہا بسوی جرأت وغضب دال تر بر حرارت میباشد وگاہی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد واین ہمہ دلائل جزئیہ
کہ بعد ازین خواہد آمد شناختہ میشود وبالجملہ چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار ومشوش ومتفنن گردند در انجا حرارت خواہد بود وگاہے تشویش
فکر در امراضے کہ مادہ آنہا بارد است نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت وتورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس وبعضے
از انہا آفت در قوت ذکر ست یا آنکہ ضعیف گردد ویا باطل چنانچہ جالینوس حکایت نمودہ کہ وبائی در ناحیہ حبش بہم رسید بسبب قتال عظیم کہ در انجا واقع
شد وسکنہ آنرا بسبب مردہای متعفن بسیار کہ بعد جنگ باقی ماندہ بودند وبای شدید عارض شد واین وبا در بلاد یونان رسید واہل آنرا بسبب آن
نسیانی واقع شد کہ ایشان نام خود وپدر خود را فراموش کردند واکثر آنست کہ ضعف در ذکر بسبب فساد در مؤخر دماغ از برودت یا رطوبت یا
یبوست عارض میگردد ویا آنکہ مشوش گردد وانسان بیاد آورد چیزے را کہ پیشتر بیاد خود نگاہ نداشتہ بود واین دلالت میکند بر سوء مزاج حار با
مادہ یا بی مادہ ودلالت آن بر مادہ یا بے مادہ اولی است وہر واحد از تہا ہنگامی ست کہ سوء مزاج مفرط نگردد وقوت ساقط نشود وقول مجمل درین آنست
کہ بطلان این افعال گاہ بسبب غلبہ برودت یا بر جرم دماغ میباشد یا بنکہ استیلا یابد بر جیب او ویا بر تجاویف او وگاہ برودت با رطوبت میباشد و
گاہ جلب یبوست میکند وہمچنین ضعف آن افعال واما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از مادہ بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

استدلال از افعال حرکیه

[illegible]

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

[illegible]

و عین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی ست و اگر ضربان و ثقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهم رسد دلالت میکند بر آنکه دموی ست و اگر کسل و بلادت با رصاصیت رنگ آنها و آمدن خواب و تنگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکه بلغمی ست و اگر کدورت لون و فساد فکر و ثقل سر اندک و عدم استوای خواب و دیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت و اگر چیزی ازین علامات مذکوره برای هر نوع از مواد باطنیین و دوار و انتقال تبع گردد دلالت مینماید بر آنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران و اما اگر احتباس فضول با خفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق و این باب مختص بکمیت امتلاء و امتناع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و تلخی و لذع ست دلالت مینماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بحمرت و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درور عروق و حرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند و مالح و حلو با عدم سائر علامات و یا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و تفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم فج دلالت میکند و این استدلالات از کیفیت متنفض در لون و طعم و لمس و قوام آنست و اما از رائحه پس عفن الرائحه و حدت آن دلالت بر حرارت مینماید و عدم رائحه لیباست که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق باشیاییست که ظاهر میگردد بر جلد سر و آنچه قریب بآنست از قروح و بثور و اورام پس در اکثر دلالت می نمایند بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت میکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح مگر در هنگام تزید و اسباب اورام حار و بارد و صلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره در مقامش دریافت گردد پس استدلال بآنان بر حال راس مشکل نبود و ایضاً اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطوء آن و سبب تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها ازین موافقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه یا اعتبار کرده شوند در حالی که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن دریابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او حکم آن بالضد باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بچه مقداریکه خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت بالکلیه مخالف موذی اند لا محاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد و اطعمه بارده و روائح بارده خواه خوشبو باشد مانند کافور یه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا بدبو غیر خوشبو مثل حمائیه و طحلبیه و انتفاع می یابد بآرام و سکون و دماغی که او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدبو محلله و مسخنه نیز و بریاضت و حرکات و دماغی که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نفض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه تخفیف کند اخلاط مثل صفرا و سودای محترقه نماید از مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نفض بآنان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم و یا سرد گردد و آنچه بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرائطی که در کلیات مذکور ست و همچنین دماغیکه بزودی سرد گردد و یا تر و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینهما یعنی میان تشوق ناشی از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود با آن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات

[illegible]

به سبب ضعف قوای طبیعیه ... مشابهت ... موافقات و ... کیفیات ... حرکت تیز باشد چنانچه ... [illegible]

استدلال از هیئت مقدار راس

باید دانست که صغر راس و کبر آن ... واجب است که دانسته شود که سبب صغر راس ضعف قوت ... است چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده ... [illegible] ... با قوت ... باشد ... شکل ... حرارت باشد ... پس ... شکل ... قوت ... صغر راس ... شکل ... هیئت دماغ و ضعف قوای دماغی ... اصحاب فراست ... کوچک ... شکل باشد ... دلالت بر جودت حال دماغ ... [illegible] ... قوت ... صغر راس ... شکل ... ضعف قوت ... دماغ ... [illegible]

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و لسبوی آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ آنست که از انجرهٔ شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد ادنی سببی از اسباب و افعال صادره ازان صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و آنکه دو نتو باشد یکی در مقدم سر و دوم در موخر آن و هر دو جانب مستوی بود و هر قدر که نتو موخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو موخر یا هر دو مفقود بود و اینجاست که گفته اند اشکال راس چهار ست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست در دارت شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع مذموم اند همیشه و آنکه در طرف یمین و یسار او نتو باشد مذموم ست مگر آنکه سبب دران قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی و پشت عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار از ان و یبوست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر از ان هر دو با ضربان و وجع در اصول چشم بنابر نفوذ کیموس حار دران و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا اسر از ان هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی و لادی شخصی باشد مزاجی ست و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست حکم تقشف یابس و بر قیاس آن اگر نباشد برد محشن متقشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت سعرق از داخل نبود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن دبیبی و کرمی ست که آن را میخورد دلالت کند آنرا اسیگزد دلالت می نماید بر مادهٔ حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر مادهٔ ثقیلهٔ بارده می نماید و وجع ممدد دلالت بر مادهٔ ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع بنوعیکه گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت می نماید بر شل بیضه و شقیقهٔ مزمنه و ایضا وجع دلالت بجهت آن می نماید مانند آنکه در دمیش سر دلالت بشارکت معده میکند و وجع بهیئت دیگر و بجانب راست بشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و موخر آن منذر لیقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن بابند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن ست و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن مثل زردی و تیرگی در صاحبیت و سرخی آن و حال لمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه از ان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید در اکثر امر خواه سبب آن رطوبت امتلا دماغ و ذوبان او باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا برد راس و تکاثف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر سخونت

و بر دماغ دلالت می‌نماید [illegible] بسبب [illegible] مرض [illegible] دلالت بر شستن [illegible] آن [illegible] خصوص [illegible] چشم [illegible]
[illegible] کثرت [illegible] قریب موت [illegible] عشق [illegible]
[illegible] مرض [illegible] دلالت [illegible]
دماغ [illegible] چشم دلالت [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] چشم [illegible] غضب و غم و خوف و عشق و حرص [illegible] چشم [illegible] دلالت [illegible]
می‌نماید [illegible] چشم [illegible] دلالت [illegible] عشق [illegible]
[illegible] مرض [illegible] دماغ [illegible] چشم [illegible]
[illegible] دلالت میکند [illegible] دماغ [illegible] چشم [illegible]
[illegible] دلالت می‌نماید [illegible] چشم [illegible]
دماغ [illegible] دلالت [illegible] دماغ [illegible]
دلالت [illegible] سفیدی آن [illegible] سیاهی آن [illegible] زبان [illegible]
[illegible] آن [illegible] دلالت می‌نماید [illegible] چشم [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] دلالت [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] دلالت میکند [illegible] کثرت لعاب دلالت می‌نماید
[illegible] دماغ [illegible] دماغ [illegible] آن [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] دماغ می‌نماید [illegible] کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می‌نماید [illegible] رطوبت دماغ [illegible]
[illegible] دماغ آن [illegible] حرارت [illegible] استدلال [illegible] زبان [illegible] کیفیات [illegible]
دلالت بر حرارت دماغ میکند [illegible] دماغ [illegible] زبان [illegible] استدلال می‌نماید [illegible]
[illegible] زبان [illegible] دلالت [illegible] دماغ میکند [illegible] استدلال [illegible] زبان [illegible]
[illegible] دلالت می‌نماید [illegible] دماغ [illegible] استدلال [illegible]
[illegible] دلالت [illegible] دماغ می‌نماید [illegible] دلالت میکند [illegible] زبان [illegible]
[illegible] سبب [illegible] دلالت [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] دلالت می‌نماید [illegible] خون بر دماغ [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] سبب [illegible] خون [illegible]
[illegible] دلالت می‌نماید [illegible] دلالت [illegible] خون [illegible] سبب ضعف [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] استدلال [illegible] دماغ [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] دماغ دلالت [illegible] استدلال [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] دلالت بر قوت دماغ [illegible]

می نماید واگر کوتاه باریک باشد دلالت این بضعف آنست واگر مهیا از برای قبول خنازیر یا اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه
این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد وگاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده بسوی آن میباشد وگاهی بسبب فساد غذامی واصل بسوی گردن
میباشد ودرین هنگام بسبب ضعف آن ورداءت آنست واگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن
نزد شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمه دماغیه است بچیزی از انواع سوء مزاج وقوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزیکه دماغ آنرا دفع
کند بسبب کم رخو غددی که اندرانست وهمچنین ست حال دلائل ماخوذه از احوال لهات ولوزتین ودندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا اورام را دلالت میکند
بر فساد حال اندراغذا وبر ضعف بلکه بر ضعف هاضمه دماغ وقوت دافعه آن چنانچه در حال رقبه مذکور شد واما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی
پس آن از طریق احکام مشارکت اند زیرا که واجب است آنکه آنها مشارک دماغ ونخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات برآنها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز نوعی از
مرضی که آنهاست یا گاهی این حادث گردد با آنها از دماغ وچون اعصاب قوی غلیظ باشند پس اگر آنها در اصل خلقت قوی بود دلالت تو شلع نمایند ضد آن الاّ ضعف دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد واگر کثیر الآفات باشند بسببی از اسباب
ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا موؤف میباشد وگاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه
مریض نتواند که برخیزد از برای بول یا براز محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثرغس و در سبات سهری ومانند آن اتفاق می افتد ویا بجهت ثقیل بودن
حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره ویا در قرانیطس ومانند عاجز بودن از فرو بردن غذا وآب وبرگشتن آب از دهان درین امراض ومانند دلائل نفس که
گاه نفس منقطع وباطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب واعضای تنفس وچنانچه کبر نفس وعظم آن دال تر برصعوبات وضیق و
صغر آن بر سبات سهری ولیثرغس وگاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ وبر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند
که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسببی در نفس آن عضو ونه در عضو دیگر که بسوی آن مؤدی گشته باشد که دماغ موؤف ست وگاه استدلال کرده میشود
از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه آفت در حجب داخله دماغ ست واگر نرسد بآن حد دلالت
میکند بر آنکه سبب در خارج قحف ست وگاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق وخلای آنها واز رنگ جلد وغیر آنها از آنچه بعض آن در ذیل ابواب گذشت

استدلال از عضویکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا اندر ایذای دماغ بمشارکت آن معده است پس واجب ست که استدلال نمایند بران از حال اشتها وهضم وعلل آروغ وقراقر
وحال فواق وغثیان وحال خفقان معدی ونظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید ونیز استدلال کرده میشود از
حال خلای معده وامتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخ بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای
معده از غذا واما مشارکت آن بسبب حرارت دمرو صفرا واوجاع معده بسبب آن واز جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلاء وجوع وسبب آن
که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج وسد میان بخار حار ومیان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد وانفع چیزیکه بآن استدلال کرده میشود
موضع وجع راس ست در ابتدا وهنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا مینماید از
یافوخ پس منقلب میگردد بسوی پایین کتفین ونزد هضم اشتداد می یابد وگاه مرتفع میگردد وسر بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد
چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد وبسا ست که مشارکت دماغ براق واطراف شراسیف میباشد ودرین رد ایل بسیار آسیب
قدام میباشد وگاه مشارک رحم میباشد ویا امراض رحم ودلائل مذکوره درباب آن ووجع در حالق یافوخ متوقف میباشد واکثر مشارکات دماغ را اعضا را سبب
صعود ابخره بسوی دماغ از آنها واقع میشود وطریق صعود ابخره یا از نزدیک قدام شراسیف ست واین عام بود یا پوست شکم معده طحال که در غیر آنها ودرین الاّ ...

[illegible]

دلائل مزاج دماغ معتدل

[illegible]

دلائل امزجه ردیه واقعه در جبلت

[illegible]

دراول سن وقوت وسیاهی وجعودت آن وسرعت صلع بسیار وحرارت لمس سر وخشکی آن مع سرخی ظاهر دران ودرچشم وانتقال درعزائم وعجلت دران وقوت فهم وحافظه وسرعت افعال نفسانیه واما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک وعروق واضح ولمس حار وفضول اکثر والنبح وشعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع وتنحین وترطب بسوی آن سریع باشد واگر بعید از اعتدال باشد صاحب او مستعد قابل تکایات ازحرارت وبرودت وامراض عفنیه درجوهر خود سریع وحواس صاحب او ثقیل مکدر وچشم او ضعیف باشد وصبر بر خواب نتواند کرد وخوابهای پریشان خواهد دید واما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس خامل اللون وعروق آن خفی وهمچنین عروق چشم وبطور نبات شعر ودقیق بطئ الصلع خصوصاً اگر یبس او غالب از برد او نباشد وتغیر به برودات بشرط مذکور وحواس صاف در هنگام جوانی وچون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد وپیر شود وتشنج وتقبض در نواحی سر او ظاهر گردد وصحیح التشخوخت وصحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منفتح مسالک وگاه بخلاف آن باشد واما دلائل مزاج بارد رطب آنست که انسان دران کثیر النوم مستغرق دران ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد وایضا بران دلالت میکند بطور صلع وسرعت وقوع نوازل واین مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد در شبه ایام ه بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور ست ومؤلف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود همچنین در اکثر امراض تسهیلاً للطالبین واشفاقاً علی المعالجین با بهاد طریق تشخیص هم داخته و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون بداند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج ساذج ومادی باشد ویا مرض ترکیب ویا تفرق اتصال ویا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف ست بر استحضار تعریف ولوازم آن مرض وتعیین اسباب آن وطریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اولاً طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از ان انکار کند وآفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصر وکدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست واگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند واین چنان باشد که اولاً از مریض سبکی سر وگرانی آن بپرسد اگر خفت راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج ست مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت لمس سر وچشم که گرم ست یا سرد سوال کند ورنگ چشم در روی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت سر لمس گرم ورنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج وحار رطب ساذج وحار یابس ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی وخواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ وقلق در حرکات وتشویش در تخیلات وسرعت غضب وانتفاع به بردات وتضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند واگر با این علامات لمس حار یابس وقلت سیلان فضول یا اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود اگر مریض غلبه خواب غیر شدید بیان نماید واز حمام وهوای جنوب ایذا یابد وخوابهای شوریده بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر باشد درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود وهرگاه با وجود سبکی راس لمس سرد باشد ورنگ چهره وچشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج وبارد رطب ساذج وبارد یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل وفتور در افعال دماغی وبلادت ونقصان در تخیلات ومیل بجبن وانتفاع بمسخنات وتضرر از بردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند واگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصاً خواب ونسیان یابد دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد واگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یار بود وحالتی شبیه بحالت صاحب جمع دیافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت وهرگاه با وجود سبکی سر گرمی لمس وسرخی وسفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبه خواب وبیخوابی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل وکدورت حواس وتوازل وافراط نسیان نیز سوال کند واین علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود واگر مریض غلبه بیخوابی بیان کند وبا آن جفاف خیشوم وصفای حواس

[illegible] علامات [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] سودا [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] سودا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سودا [illegible]
[illegible] صفرا [illegible]
[illegible] سودا [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] سودا [illegible]
[illegible] سودا [illegible]
[illegible] بلغم [illegible] سودا [illegible] مرکب [illegible] بلغم [illegible] سودا [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] صفرا [illegible] بلغم [illegible] سودا [illegible] صفرا [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] علامات سودا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفرا [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سودا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بلغم [illegible]
[illegible] سودا [illegible]

برم معده و وحشت و خبث نفس هم سوال کند و این آثار مادهٔ سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط بر نیاید پس از غلبهٔ مرض باستعمال چیزهای بادی و در حالت
شکم سیری و بعد خواب بپرسد اگر هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ گوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی باسکون آن باشد علامت مادهٔ ریحی بود و
اگر زیادتی مرض در شکم سیری گوید و با آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معده باشد از سوء مزاج ساذج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تهی و تاخیر غذا از وقت
مقررهٔ آن خصوصاً وقتیکه ناشتا در آفتاب مشی نماید مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوئیدن چیزی بدبو غشیان عارض گردد نشان
ضعف فم معده بود و اگر علامات و یدان امعا درک گردد شرکت امعا باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض شرکی کبدی
یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض گوید که پیش از ظهور مرض
دماغی چیزی سورچه مانند از دست یا پای بجانب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع مادهٔ هر عضو در مقامش مسطور گردد
بدانکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آرند لیکن پیش
از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم میگردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی ست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب بازالهٔ آن توجه بلیغ نمایند
مثلاً اگر سبب آن مرض غلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد تبدیل آن کوشند بانچه ضد وی بود بی تنقیه و در حرارت
دماغ تبرید بلا مبالغه کنند بهر تنگه غلبهٔ حرارت بدین محل موافق تر ست و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال نطوخات مناسب نبود خصوص
وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود و ادویه و اشربهٔ شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر تلیین طبیعت حاجت
کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبهٔ ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه
و وفور و هیجان باشد فصد وداج را تجویز نموده اند ولیکن چون درین خطر ست باید که بفصد دیگر عروق سر پردازند هر چند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد
نضج و تفتیح مجاری بمسهلات آن استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که هرگاه غلبهٔ مواد در دماغ دریافت شود و ارادهٔ استفراغ آن
نمایند پس اگر با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیهٔ گوش
و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص براس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود و فصد سر رو بر فصد این عروق مقدم دارند
و الا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ
مشترک برای اخلاط ست پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بگشایند و چون قدری خون خارج
گردد یک لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت مینماید و دم فاسد
و اخلاط دیگر را دفع مینماید پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحهٔ دهن رگ را بانگشت بگیرند و همچنین تا آخر فصد و در هنگام کمال
غلبه و هیجان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند بسا ست که فصد تام کفایت نماید و مراد
از فصد تام آنست که فصد را گشاده بگشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست مگر عند
ضرورت شدیده حجامت بجوز ست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض راس بشرکت جمیع بدن ست یا نه پس هر خلطی
که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیهٔ عام جمیع بدن بمسهلات و مقیات نمایند و بعده به تنقیهٔ خاص دماغ متوجه شوند
و استفراغات مختصهٔ آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیج ست و الا بعد تنقیهٔ عام بدن تا نضج آن در تنقیهٔ دماغ تاخیر کنند و نضج مادهٔ دماغی
بمشاهدهٔ خروج فضول مثل مخاط و غیره آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل القوام بود دریافت گردد و اگر

فضول دران متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن قی ست و هر گاه اندر عصب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن زیان دارد و احتمال عطش و جوع در امراض رطبهٔ دماغی و ترک عشا واجب ست و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در امراض سر محمود ست و بقول مسیحی از مضرات اسنان و سموک و اشیای چرب بسیار و تمامی نبیذها و جمله حموضات خاصه سرکه و همچنین سکر و تخمه است پس اجتناب از نیها واجب

علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

و آن صداع و سرسام غیر حقیقی و سهر و دوار ست و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شم افادیه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه آب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید دهند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلا و نطول بارد و بعمل آرند و شاخها در ساق و کف پا کشند و پاشویه بارد و انکباب و نطول استعمال کنند و باید که در تراکیب مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو و خرفه و جبیرا و کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصارة الراعی و حی العالم و ماء الخیار و ماء القرع و مانند آن و روغنهای سرد مانند روغن گل و خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهتر ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش ست و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که دران تخدیر و اخماد در روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزر البنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار تند و سرکه نمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال کنند و از استعمال اضمده و اطلیهٔ بارده بر موخر راس که منشای اعصاب ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نرسد و هر گاه ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز از جملهٔ اطلیهٔ نافعه لعاب اسبغول بسرکه و آب کشنیز و برگ آنست و از جملهٔ سعالحات نافعه بوئیدن اشیای خوشبوی بارد ست و سعوط و شمامات و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانهٔ خنک که دران شاخهای اشجار سبز ده نشانیده باشند و بوئیدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حدقه در ملامح و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارد دهند مثل ماش و جو مقشر و اسفاناخ و قطف و طفشیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت ساذج بلا ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت ست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نمایند و لاسیما در ابتدای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا خطمی و برادهٔ عاج و نقس و آرد جو و حنا و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم ست و شرب مرزنجوش بکشنیز و امرود و شربت خشخاش بماء الشعیر و گویند که عوض آب برگلاب و آب انار شیرین و جلاب قندسے خام معمول بگلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سیب و بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حارهٔ ذی عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افادیه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سر بخار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاو و میش و شتر و کرنب وغیره و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بر آن خیلی مفید ست و همچنین اندختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تپ و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو مقشر شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات بر آورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر انجره زیاده بود شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیرهٔ تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده عوض شربت نیلوفر آمیزند بالجمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیرهٔ بزور مذکوره در عرقیات بارد و رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بید مشک بجای آب بر آورند و بعض لعابات سرد تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر هندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب حال ازید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صندل سفید [illegible] آب کشنیز [illegible]

[illegible] صندل [illegible]

[illegible] صندل سفید [illegible]

[illegible] روغن بنفشه [illegible] روغن نیلوفر [illegible]

[illegible] صندل سفید [illegible]

[illegible] آب کشنیز [illegible]

[illegible] طریق استعمال [illegible] صندل [illegible]

[illegible] صندل [illegible] آب کشنیز [illegible]

[illegible] صندل سفید [illegible] کشنیز خشک [illegible]

[illegible] آب کشنیز [illegible] روغن گل [illegible]

[illegible] آب کشنیز [illegible]

[illegible] آب کشنیز [illegible]

[illegible] صندل [illegible] روغن گل [illegible] آب کشنیز [illegible]

[illegible] طریق استعمال [illegible] روغن بنفشه [illegible]

[illegible] گندم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گندم [illegible]

[illegible]

[illegible] گندم

سه مشت نمک شور دو دام برگ کنار برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ حب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند هر گاه نصف بماند نیم گرم با شوبه
کنند و گویند که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بجای گل
کردن چادر میان ظرف آب و روی بیمار جائز بود طریق استعمال ادویه انکباب و نطول جداً که دو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خبازی کعب الثعلب
پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو لبستان افروز
شاهسفرم هر چه بهم رسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده با آب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر
آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیکوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسپغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیکوفته در آب پخته تحلیل نمایند
که جهت صداع حار و سرسام و بهر جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف بابونه یک کف آب در آفتابه و یا ظرفی سربسته طبخ نمایند چون
پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بکشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بران روغن گل ریخته
و علیل ردای بر سر گرفته بخار آنرا بگیرد برای سرسام حار و غیره مفیدست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد به برودت خارجی مثل برف و یخ و آب و هوا باشد یا سردی داخلی
مثل تناول مبردات بالجمله تسخین هوا یا آتش یا بخوشبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کما داده
گرم نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و نخلخه حار بعمل آرند و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و فار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که دران عنبر و قرنفل
سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف
بر روغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید نمک و جاورس و سبوس گندم و خرقه سخن نیز نافع و خوردن مغز جلغوزه و زنجبیل مربی بهمان
مفیدست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غرغره
ادویه حار منشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیر
و ماکیان و نخود آب با معالج گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر گاه که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بآن مضمضه
کردن سخت زیان دارد طریق استعمال طبوخ اصل السوس مقشر نیکوفته پر سیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف
نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون پر سیاوشان
مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پر سیاوشان بادرنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی بدهند
و یا بها برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند طریق استعمال ادویه شموم مشک و عنبر قرنفل و غالیه و عطر عود هندی
و مجموعه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنبیلی و نسرین هر واحد بوئیدن مسخن دماغ
و دافع امراض بارده دماغی ست طریق استعمال ادویه ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر زنجبیل زعفران مرکی زوفای خشک
شونیز کبابه چینی قرنفل صبر زرد جندبیدستر فرفیون کبریت زرد بوره ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی
فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین ابهم رسد و یا طبیب مناسب داند بآب سائیده نیم گرم بر سر ضماد نمایند
طریق استعمال ادویه نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب تمام فوتنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر جند قوقی
شیح مریم و غیره و مشابه آن حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سر تنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده ردای
بر سر کشند و لوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سرنگون داده و بدانند که کما و سعوط در علاج امراض دماغی بلغمی

[illegible]

علاج امراض [illegible] سبب سابق

[illegible]

... با عسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض [illegible] یابس سابق

[illegible]

علاج امراض امتلای دموی

[illegible]

شوند و یا غلبهٔ دم از ابتدا صرف در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج قحف واقع بود در قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود در ینحالات حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر وجع مائل بسوی موخر سر بود و اگر علتی صعب باشد مثل سکته دموی فصد دواج کنند و اگر تعجیل ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصاً اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیراکه باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و از تناع ابخرهٔ آنها بسوی دماغ و قلب و کبد و غیره از اعضای محاذی و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسد ما دام که ساکن باشد بادی اعراض ساکن باشد و چون حرکت نماید حرکت مینمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بشرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس تنها پس استفراغات مختصه با آلات بعد انضاج مادهٔ هر یک از اخلاط بحسب واجب لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار باند بهر تعدیل مزاج هرچه در علاج امراض دماغی حار سازج گذشت بعمل آرند و بهر تطفیه خون اشربهٔ بارده و حامضه مثل شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت دردتازه و شربت قراصیا مفرداً و مرکباً تنها یا باشیرهٔ بزور بارد مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود درب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه غیره بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه یا عناب و اصل السوس و بهدانه و پرسیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و تنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت دردتازه مکرر با گلاب و عرق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان با شیرخشت بدهند بالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از چوزه مرغ و غیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف با بقول بارده جائز است و از استعمال اشیای شدید الحموضه هرگاه سینه و یا عصب و یا امعا ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع است و سببش تناول اغذیه و ادویهٔ گرم و ریاضت در باجره و سهر و صوم در آنست اول تبریدی که در امراض دماغی حار سازج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماء القرع و آب انار و اشربهٔ بارده طب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیرهٔ بزر بارده رطبه و سلاقات ادویهٔ بارده تمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خارخسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا دهند بنفشه دهند اما بقول شیخ انضاج مادهٔ حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معذلک مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در مبردات رطب که در ان جلا و غسل باشد مثل ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر زیافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشرط مذکور آنست که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصاء الراعی و جمله بقول بارده اندک سرکه برای انضاج و تنفیذ قوت آنها و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند در ان بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویهٔ مفتحه مقطعه باشد و یا منافذ منسد و

علاج امراض [illegible]

سوال تحلیل خود بسرعت تحلیل میشود پس در اطلیه و مروخات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را باستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا بهر دو دفع سازند
و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پا یا باشد و دلک و مالش آنها بنمک و روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین بر آنست اما ادویه جامع
برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال منقیات و محمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی که استفراغ ماده راس بشرکت
بدن می نماید حب ایارج و قوقایا ست و حب اسطوخودوس اوفق ست باخلاط محترقه که دران غلبه مرار بود و معذلک غلیظ باشد بلکه آن مشترک در اخلاط
بلغمی و مراریست و قوی تر ازینها مسهل نقوع صبر ست متخذ از آب کاسنی یا نقیع ایارج و تخم سرمق و اما ایارج ارکاغانیس و ایارج ادفیقرا و ایارج لوغاذیا
و ایارج جالینوس و حب متخذ از تربد و خربق اخلاط غلیظه سوداویه را موافق ست و کذلک ایارجیکه دران اسطوخودوس افتد و ایضاً آشامیدن بشرب سکنجبین و
تخم ترب و شحم حنظل با سائر ادویه مخرج اخلاط از جمیع صالح ست و با وجود این آنها اطبقات ست و اولی آنست که با ایارج فیقرا تربد و افتیمون و غاریقون و مانند
آن باشد بعده حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برسند تا وقتیکه
انقطاع ماده علت معلوم شود و از مسهلات ملائم مختصه برای تنقیه راس شبیارات ست که از آن حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بماند و از ان تحلیل آن
فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند تا حرکت و بیداری
فعل او باطل نکند و غیره و اصل درین حبوب صبر و ایارج ست و مصطگی برای تقویت معده دران داخل میکنند و هلیله برای منع صعود بخار بدماغ از معده
می آمیزند و اگر اراده اعانت اخراج اخلاط طبعی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت
مرها را نماید مطبوخ بمعه زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شحم انیسون و سعوط با روغن جندبیدستر و کندش و فلفل و خردل و معجون جامع الاسرار
در تفتیح سدد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت مجرب ست و ایضاً از منقیات خاص دماغ غراغر و معطوسات
است و برای تحلیل مواد باقی سعوط و اکباب و نطول و باشویه بخار بعد تنقیه عام بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیه ماده و تحلیل آن اطریفل سنائی ملین مسهل
و اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضاً بعد استفراغ ریاضتی که سر با بدن تحرک نشود بلکه صرف اسافل بدن و پای حرکت کنند
بنحویکه در علاج کل امراض راس مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل بعمل آرند گاهی ریاضت خفیف بنفس راس میکنند مثل
دلک و غمز آن حتی که استعمال شانه و مهد ها از منقیات خاص شمرده اند چنانکه در آخر تشیر نفس بعمل آرند و بساست که مضغ عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و وج حتی
مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویه غراغر ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بوسطوس و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و ترمس
و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطگی و وج و زوفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر و فوتنج دمری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آنست
و بقول سویدی غرغره بعصاره اذان الفار یا مویزج بسکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا مطبوخ ارماک یا عصاره چقندر سفید بعسل یا زوفا یا
صبر یا مطبوخ افسنتین یا حرف یا بورق یا عصاره انجره یا مطبوخ خربق سیاه یا مطبوخ ایرسا یا مطبوخ اذخر یا عصاره کرنب یا مطبوخ حب بلسان یا نمک اندرانی
در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد ست و ادویه عطوسات منقحه مجرای شم برای اخراج اخلاط بلغمی
مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دارشیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و بزور حاره و مانند آنست و گاهی از بعض ادویه مرکبه
الضمده و اطلیه بر اصداغ بعمل می آرند و ادویه سعوطات محلله اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه روغن گل و مانند آن بعمل آرند
و در مرتبه ثانی بعصاره چقندر و مانند آن و در مرتبه ثالث با آب مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی سعوط بیک درم اذان الفار مثل او عسل یا
قلقند با آب حل کرده و یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار یعنی خس الحمار که آن کاهو دشتی ست
یا نشع یا فوتنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل او یا انجره یا برگ شابانک یا البلاب یا اسماق یا کرفس یا صعتر یا شیر دختران از هر واحد
عصاره گرفته و یا مرکب دانگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم بعسل و یا طبیخ کمون و یا جرم ادسوده و یا روغن غار و یا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible] سوداوی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاؤزبان گل گاؤزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند چهار تولہ افزایند و گاہے بصورت کثرت غلظ ماده قنطوریون و بیخ کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر شش تولہ شیرخشت چهار تولہ سنای مکی ہلیلہ سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در منضج افزایند و گاہے لاجورد مغسول در جلاب حب بسته میخورانند و الایش مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح بآب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماء الجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده بدهند و بقول جالینوس و تغلیسی مع فولس و روغن منقی دماغ از مره سوداست و گاهی عند قوت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا بدهند و حبوب که دران لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفائج و قدری حجر لاجورد سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص ست لیکن استعمال خربق بحذر و احتیاط باید و بعد مسهل غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و یا با پوست بیخ معجون فلسفی در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سودای طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هر چه مجفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بر مرطبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر علاج صداع سوداوی مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز ازان بر نهار پانزده درم بنوشند در منع تولد سودا و تجوید هضم و ازاله فساد آن بغایت مجربست

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار ہست و سبب کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم ست بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ شیح و افتیمون و حاشا و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد سادج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین و روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید ست و نطول با دویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و فوتنج بعمل آرند و از خرقه منغوسه در آب ادویه مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سر ست و قطور روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند و در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کنند و کذا شرب دستنبویه و شم دستنبویه یاسمین بری و شم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سوسنجان و نرگس و سعوط مرکی بتقدیر دو انگشت سنبل در روغن بادام و روغن خسته قندول و عصاره برگ شاہانگ و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سر ست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد ازان بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از نفاخات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سهر و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیه خلطی نمایند که ازان بخار متولد میشود مثلاً در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بارد دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در هر دو تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال لخلخه بارد و اشربه مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمر هندی و آلو مع اسبغول و شربت بنفشه و آلو بالو بنوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند و یا اسبغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیز سرے صرف یا همراه آب تمر هندی و آلو بخارا یا نقوع ہلیلہ آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که دران اندک قبض باشد و شمومات ملطفه کفایت کنند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا

[illegible]

معالجه امراض [illegible]

[illegible]

[illegible]

معالجه امراض [illegible]

[illegible]

قدری بابونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکند وکم کند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند واگر مواد شدید الحدة باشد اولا آب لعوق که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده بمنضجات مواد حار مشغول شوند وبعد ازان دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آبیکه دران اکلیل وبیخ سوس پخته باشند وازادهان روغن بابونه تازه تنها یا مخلوط بروغن گل بحسب حدت مرض وقوام ماده وقرب عهد از منتهی وبعد آن بکار برند وپس عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس وبادیان وبزور آنها وسبوس گندم وحلبه وخطمی واکلیل الملک واقحوان سفید جوشانیده باشند وازروغنها روغن شبت ومانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود والیناً ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند ودر استفراغها واجب در علاجات اورام راس از فصد وغیره بحسب ماده تقدیم نمایند ودر تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماء الشعیر وماجاجیه واگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج ومسهل بحسب ماده دهند ودر استفراغ دوائی که در آن روغن بید انجیر وروغن بادام تلخ وفقراد ومانند آن باشد با ماء الاصول استعمال کنند واقتصار نمایند ودر ابتدا از روادعات بروغن گل مخلوط بملطفات مثل حاشا وفوتنج وجندبیدستر خاصة لبس استعمال نمایند عنصل وسرکه آنز الطریق ضماد وغرغره اگر ممکن باشد وبساست که نفع می بخشد آشامیدن دوثلث مثقال یا کمتر ازان بحسب مزاج جندبیدستر خصوصاً برای لثیرغس بعده منضجات که دران ارخا واندکی تحلیل باشد استعمال کنند وبعد ازان نزد انتها در تمامی اورام بارده وحاره مرخیات را بدین نوع که در بارد مرخیات تامه ومحللات قویه از آبها وضمادات وادهان بعمل آرند وباقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

وآن صداع وسدر ودوار وغیره واست بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی وکبیر واطریفل اسطوخودوس واطریفل مقوی دماغ وخمیرجات مثل خمیره گاوزبان وخشخاش ومروارید ودیگر مقویات مثل انوشدارو وجوارش صندلین وعنبر ودواء المسک معتدل ومعجون مقوی دماغ ومفرح یاقوتی بارد وحار وشربت ابریشم وعرق کیتکی مرکب هرچه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند وحریره ای معمولی نوشانند وخوردن هفت عدد مغز بادام مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمند ست وروغن گل بر سر مالند وقرنفل بگلاب طلا سازند وطلائی که دران تخم ریحان بوداده ومعززیات داخل ست بعمل آرند وسیب وعنبر وگلاب بویند وبوئیدن شموم غالیه ولخلخه عنبر نیز مفید وسعوط روغن گاو وفقط یا با مروارید محلول بگلاب بسیار مفید ست واغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزه مرغ وتیهو ودراج با نخود وابازیر خوشبو وگلاب پخته بخورند وجمیع ادمغه حیوانات ولبوب مقوی دماغ ست واستعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید ومغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن وروغن آن بر سر مالیدن وهمچنین سر را بر بخار قلیه جگر بزکه با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن ویکدو لقمه ازان خوردن نافع ست واگر سینه بچه مرغ که قریب جوانی باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند ودر هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده ومغز بادام ربع رطل وقدری زعفران ودارچینی ودانه هیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند واگر روغنی که دران سینه مرغ ونشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند وهمه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو ونیم توله بخورند مزید دماغ ومقوی آنست وسفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ ست وگویند تخم خنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد واگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت باستفراغ آن پردازند بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی وامراض معده مذکور گردد وتقویت فم معده نمایند وخوردن معطلکی سوده یک ماشه با اطریفل کشنیزی یک نیم توله مرتبه مقوی معده ودماغ ست بالجمله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سوء مزاج حار یا بارد بود وعلامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت در سازج تعدیل ودر مادی منقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار وبارد سازج ومادی مذکور شد وبعد ازان حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ کوشند مثلاً در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل وگل سرخ وروغن گل وگلاب ومروارید وآمله وخشخاش وگل سیب وگل نارنج وگل سفرجل

نشود چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیره تخم خشخاش وشیره تخم کاهو وما نند آن استعمال کنند وافیون ببویند واگر قوی تر خواهند آب کوکنار و
یا فلونیا بدهند وطلای مخدر از تخم کاهو وپوست خشخاش وافیون وبزر البنج وبرگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت وجرأت
ننمایند زیرا که مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر وبلادت ذهن ست وبسا ست که متودی بهلاکت میگردد وآنجا که از استعمال مخدرات در حواس
نقصان کثیر رود وبزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه وسقطه وتفرق اتصال

وآن صداع وسدر ودوار وسبات وسکته است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا هفت اندام کشایند واگر مانعی باشد حجامت نمایند وبعده
تنقیه صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند وسرکه وگلاب وروغن گل بر سر مالند وبرگ آس وگلنار وپوست انار در سرکه وگلاب جوشانیده واندکی مشک
وعود داخل کرده سائیده ضماد کنند وبقول حکیم علوی خان بعد فصد وتلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ مرکی ربع درم سائیده وقت خواب
باب نیم گرم بخورند واگر در ضربه ضعیف وخفیف باشد آرد مونگ مفاث بغدادی مفاث هندی یعنی سپیده چوب اقاقیا زردچوب کوفته بیخته بروغن گل
وروغن مورد وزردی بیضه ضماد کنند واگر خون هند سپیده گندم افزایند واگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند واگر بسبب ضربه خون از دماغ
خارج شود دماغ ماکیان حتی الامکان بخورانند وبر آن آب انار ترش جوشانند تا از استحاله ادمغه بصفرا واز ضرر غثیان که کل ادمغه غثی اند باز دارد لیکن
آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد ومع ذلک باید که مومنت او قلیل بود وواجب ست که از آفتاب وحمام وشراب وغضب
واغذیه مبخره وحاره ومصدعه وحریفه مثل جوز وشاهدانج وجرجیر وبادروج وشراب قوی ومبخرج وموز وشیرین اجتناب کنند وباقی علاج از صداع ضربی
وسقطی جویند گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار وغیره باشد اگر در جلد بود وفقط بغیر سیلان خون آنرا خدش
نامند واگر با سیلان خون باشد دامیه گویند واگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند واگر در لحم نازل شود وغائر در آن باشد متلاحمه نامند واگر در سمحاق
باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند واگر تا سمحاق برسد وتفرق اتصال او نگرداند باسم سمحاق نامند واگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و
در آن ورم حادث گردد فدار گویند واگر تفرق اتصال استخوان گردد وچیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزا
او افتد منقله نامند واگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند واگر تفرق اتصال ام غلیظ شود آمه ومامومه نیز گویند
واگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه نامند واگر در جوف دماغ وبطون آن اخذ کند جائفه خوانند وخطره بسیار ردی ست واکثر در آن اختلاط عقل عارض
شود ودر آمه وجائفه خطر ست وشیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحت وتشنج در جانب مقابل
آن وچون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد وهرگاه قطع تا دماغ رسد تپ وقی ومراری ظاهر گردد واکثر فلاح یابد وقریب تر بسلامت
آنست که قطع در بطن ایمن وایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتئم گردد وآنچه در بطن اوسط وبطن موخر باشد صعب تر بود
وآنچه در اوسط باشد از آنچه در موخر بود سخت تر باشد وبعید تر ست که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد ومبادرت بضم واصلاح او
بسرعت کنند بالجمله در شجه سر مبادرت بمنع ورم نمایند وتفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد وعلاج کسر در باب آن خواهد آمد
واطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله است دو مذهب ست یکی آنکه مائل بادویه باشد یا ادویه ساکنه شدید التسکین برای الم اند واین مذهب متقدمین
ست دوم آنکه استعمال ادویه شدید التجفیف میکنند بعد قطع منکسر وقلع منقطع وجذب انکسار او یا ادویه جذابه از مرهم وغیرها بر موضع فوق او از
خارج لطلوع از حصول وسرکه استعمال ننمایند واین مذهب متاخرین ست وسلامت درست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست واین عجب
نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب وعظام یابس ست وشارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب ومنع نزف الدم
وسرعت التحام ومنع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ما ست وهر قدر که مدت میان حدوث تفرق واستعمال این مرهم کمتر باشد اولی واجود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نشود چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون بو بیند و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار در یافلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزر البنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن ست و بسا ست که مؤدی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رود بهر بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا هفت اندام کشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعد تنقیهٔ صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده و اندکی مشک و عود داخل کرده سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ عرق گل ربع درم سائیده وقت احتیاج با آب نیم گرم بخورند و اگر درد ضربه ضعیف و خفیف باشد آرد مونگ مغاث بغدادی مغاث هندی یعنی میدهٔ چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته بر روغن گل و روغن سوسن و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میدهٔ گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود دماغ را کیان حتی الامکان بخور رانند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحاله او بسوی صفرا و از ضرر غثیان که کل او منع نمی اندازند لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معذلک باید که موضت او قلیل بود و واجب ست که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیهٔ مبخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و مخنج و موز و شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جوید گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جاهر نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در ان باشد متلاحمه نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او نگرداند باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و دران ورم حادث گردد فاتره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد چیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظ شود آمه و مأمومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال و دماغ کند دامغه نامند و اگر در جوف بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و فطره بسیار ردی ست و اکثر دران اختلاط عقل عارض شود و در آمه و جائفه خطرست و تشنج میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود اکثر جا در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تب و قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطن ایمن و ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتئم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن مؤخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در مؤخر بود سخت تر باشد و بعید ترست که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در شجهٔ سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله است دو مذهب ست یکی آنکه مائل بادویهٔ مادیهٔ ساکنه شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین ست دوم آنکه استعمال ادویهٔ شدید التجفیف میکنند بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب انکسار او بادویهٔ جذابه از مرهم و غیر آن بر موضع فوق او از خارج بطوخ از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین ست و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس ست و شارح مدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب و منع نزف الدم و سرعت التحام و رفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی را جود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درم بمانند مالیده صاف نموده بست درم ترنجبین و ده درم گلقند مالیده باز صاف کنند و یک درم ترید و نیم درم لاجورد مغسول بران پاشیده بیاشامند یا نقوع صبر دہند بعده ترطیب دماغ نمایند بادیان واضمده سنخنه مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دو اوقیه بافتیمون یک مثقال سوده ہر روز بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل الحرارة نمایند و بمزورات نخود آب بمغز قرطم و لحوم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب و لبوب بخورند و سائر تدبیر از مبحث مالیخولیا اخذ کنند و اگر ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیر و بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدہند و قی کنانند و بعد نضج بمنضج بلغم مسہل بلغم دہند بعده دوا المسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی ہر دو مفید ست و سفوف حاکمی نیز مجرب ست و کذا شونیز و نانخواه و زیره حب الرشاد یک درم ہر روز بآب خوردن و ایضا بعد تنقیه معده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ بآب طبیخ اصول و حلبه و قردمانا و امثال آن دہند بعده روغن بید انجیر بنقوع صبر دہند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سوء مزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد به تعدیل او پردازند بدانچه در علاج انواع سوء مزاج ساذج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره ہر صباح بست گندم با آب انار یا بہی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در رب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان شود قی کنند تا که صفرای منصب خارج شود و ہرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد تر کردن در ترشی بانیسون و زیره و نانخواه و عود و قرفه و دارچینی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب با فادیه سازند و دران لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با انیسون و مصطگی بخورند و آنچه که سرفه یا نزله و جز آن از استعمال موحضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدمین و ساقین باشد اگر در انجا امتلا ظاہر بود فصد صافن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج بمسہل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون مکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطفه مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاہر نباشد و نیز ہنگام شدت مرض پایہا از بن ران تا کف پا بر بندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند و یا شوبه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالا تر از مبدا ارتفاع بخار خوب محکم بسته بہر ازاله برودت فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویه گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب اسہر شدن مدہند مفید بود و ہرگاه وقت نوبت بگذرد آن عضو را در آب گرم نہند بعده عصابه بکشایند و بخرقه درشت بمالند و بعد تنقیه بہر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از اشربه و مشمومات و مروخات که در علاج امراض دماغی بارده ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و تقویت دماغ بہر تسخین عضو مشارک خردل و جند بیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنہای گرم بمالند و اگر فائده نشود بر موضع مبدا ارتفاع بخار رواغ دہند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویه مقرحه مثل عسل البلادر و سرگین کبوتر و شیر انجیر و کبیکج نہند و یا فلفل و خردل و فرفیون سایده و بعسل البلادر آمیخته ضماد نمایند و نہادن ذراریح و کبیکج و سرگین باز و عسل البلادر قوی تر ازان است و بعده قطعه اسرب بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه بزودی مندمل نشود و مدتی ماده فاسد مستفرغ گردد و بعده مدملات بکار برند و آنچه از مشارکت یدین بود بدستور مسہل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بہر تنقیه نفس عضو بر جای مبدا حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و ہنگام ہیجان مرض باز و بر بندند و تدبیر مذکوره بالا بہر تسخین عضو بعمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود در علاج ہریک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو ست بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلا در شرکی مراقی و کبدی و طحالی ہرچه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد ازان تعدیل مزاج دماغ دارالدّباقی تکایت آن کنند و در شرکی معائی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواہد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این ہر دو امر ست اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خائیدن کشنیز خشک و دارچینی و سفوف کشنیز با شکر و خوردن کشنیز و بر نجاست یا مویز سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصحة و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس.

یا از خلط ردی متعفن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان ست و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تپ
چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی ازان خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوثش و بمشارکت سر
و معده یا بود و آنچه خاص براس باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده
بود و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوثش او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیه دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویه حاره مصدعه مثل جوز
کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه
هرگاه مزاج اغشیه دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از گشادن سر بهوای بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء مزاج
یابس بود و صداع حادث ازان ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود و پس صداع تمدد حادث از
کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی
بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشای
مبسوط زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوثش بمشارکت سر
و معده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب
شراب هنگام تراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض
صداع حار سریع التحلل و انقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی ازان بطئ التحلل و انقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است
و رئیس الجماعة میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض باند بعد حمیات حاره منذر لطلل و ماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت
از دفع ماده بتمامه برعاف یا غیر آن کند و امراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم ست بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و
بالجمله دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود یا از امری در نکش عضو و یا از سوء ترکیب آن و یا بسبب قوت
حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز ایذا یابد و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی باعراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد چشم
در نواحی سر پیدا شود و بعضے مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ابرام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث
شود و یا ازان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب
بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الروس ضعیف الاعضاء باشند
مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و ازان بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان اخلاط
صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضاً بعضے از متناولات اشیای مصدعه اند در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع ادویه مصدع اند که
جمله مبخرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر موذی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر
یکدیگر کنند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر
و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و دران باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در
زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسند که گاهی صداع از نزول
در آب سرد بسیار و در آبهای شبیه بانطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تزعزع دماغ عارض شود و تزعزع یا از حرکت شدید
و ملاعبت یا سقطه یا سقوط شی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطبا انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد و
اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

و تمدد بخارات آن بسوی سر شوند و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه جسم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد و همچنین خواب
طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از سبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر که منقطع گشته باشد
بسبب قطع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداعات مرض بود و بعد عوارض آن نشود
و بادی علامات ظاهر نشود باشد که یکی ازین دو نوع است و درین مبحث فرق میان این هر دو آنکه در صداع حواس و مجاری دماغ چنانچه خشکی بسبب
باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در دماغ و حجب دماغ و امتلاء و قلت نفس عارض شود و صداعی که از
سبب مخصوص هر سر باشد و اکثر امر ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید مانند آواز عارض شود بهر آنکه منفذی را که بعضی آنجود در حلق آمده است
الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب بیست و هشت نوع منقسم نموده‌اند یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی
و سوداوی و ریحی داخلی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سددی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و بیضه و شقیقه و شرکی و شمسی
معدی و التفرق اتصالی و ترعزعی و نومی و دودی و مشارکی و ترلی و عرقی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین انواع در طریق تشخیص بیان میکنم طریق
تشخیص اقسام مذکوره باید اول از مریض بپرسند که درد سر تنهاست یا با مرضی دیگر اگر تنها بگوید آنرا صداع مرض گویند پس سوال کنند که درد عضو
دیگر پیش از صداع ضربی معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی است یا نه
اگر سبکی سر و خشکی بینی بگوید صداع ساذج بود پس بپرسند که لمس سر گرم است یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود و درین صورت دیگر علامات
آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اشتعال بول و براز و ابتداء انتفاع بچیزهای سرد
و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر لمس سرد باشد و اثر نحافت و ترهل چهره یافته نشود و نه صداع مفرد
هر چند که مزمن باشد صداع بارد ساذج بود و درین حالت دیگر علامات این مثل کندی حواس و میل وجع بسوی مؤخر دماغ و شدت صداع در اوقات
سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مباشرت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بگوید
صداع مادی بود پس اگر لمس گرم باشد صداع حار مادی بود و بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ
غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزهای شیرین
و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت دیگر علامات
غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت صداع و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر لمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع
مادی بود و بعده اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی مؤخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و بلغم نیز غلبه بود و شدت
آن در شب و نزد سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربه بارده و استعمال غذا و ... باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات بلغم مثل
کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و تهیج و پف چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض رقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید رقیق و بعده
و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس باز دیگر علامات غلبه سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسده نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر
تمدد در سر و انتقال صداع از جائی بجائی دیگر گوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر لمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و اگر لمس گرم
و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هرگاه که علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی تشخیص نگردد درین صورت
سوال کنند از عوارض سدد و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آنچه ازین کدام از اسباب مذکوره
که دریافت گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکوره هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض معلوم گردد و تقدم کثرت خروج رطوبت و خون
از بدن بطریق ترلیاقی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فکر و گرسنگی سوال کنند اگر باشد

وباوی پس خیشوم وچشم وبطلان فکر وحافظه وضجرت ادنی سبب وبیداری نیز بود صداع عصبی باشد والا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از نوشیدن اشیای بدبو یا خوشبو ویا از تقدم ضربه وسقطه وتفرق اتصال یا حرکت شدید یا ملاعبت یا عروض صداع بعد از خواب بپرسند پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد واگر بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد واگر از بوییدن چیزهای خوشبو یا بدبو گوید صداع شمی باشد واگر وجود ضربه وسقطه بود صداع ضربی وسقطی باشد واگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد واگر تقدم ضربه سر یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد وبا آن ثقل وتمدد در سر وکشیدگی اعصاب وعروق وحالتی شبیه بسدر ونسیان عارض گردد وباشد که هر روائح بیک رائحه مشموم شوند صداع زعزعی باشد واگر بعد از خواب عارض شده باشد صداع نومی بود وهرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود وحال خارش ودغدغه دماغ وبدبوی رائحه بینی وگاه گاهی چکیدن قطرات خون وزرداب از بینی واشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا دود ووقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد وهرگاه مریض پیش از حدوث صداع در عضوی از اعضا بیان کند وبا آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت موضع شروع صداع وتحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یافوخ بگوید وبا آن آثار مذکوره شرکت معده بود صداع معدی باشد واگر درد مائل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد واگر بطرف چپ بود طحالی باشد واگر بسیار مائل بمقدم سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد واگر مائل بمقدم سر گوید ونزدیک حرکت وگرسنگی اشتداد کند ونزد سکون وسیری تسکین یابد ورائحه بدبو در بینی ودهان دریابد صداع امعائی ودیدانی باشد واگر در وسط سر گوید واکثر بعد از ولادت یا اسقاط جنین یا احتباس حیض ونفاس وقلت آن بود صداع رحمی باشد واگر در وسط سر مائل بمقدم بگوید صداع حجابی باشد واگر مائل بموخر سر مائل بجانب محاذی علت گرده بگوید صداع گلوی باشد یعنی اگر در گرده راست باشد بجانب راست واگر در گرده چپ بود بجانب چپ واگر در هر دو جهت در هر دو جانب موخر سر باشد واگر در موخر ترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد واگر صداع در مقدم سر مائل بسوی وسط باشد ومریض گوید که پیش از صداع چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر می آید صداع اطرافی باشد وهرگاه صداع با مرضی دیگر مثل ورام سر ونزله وزکام وتشنج وکزاز وتمدد ورياح وافراد وجاع مفاصل ونقرس وعرق النسا وحمیات وغیره بگوید صداع عرضی باشد واین از زیادتی صداع بزیادتی آن مرض وسکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بداند که این صداع بعد عرض مرض شده وصداع که در حمیات روز بحران افتد آنرا صداع بحرانی گویند واین نیز بزوال او زائل گردد بدانکه تا اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیر کلیه واکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد وپس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود حسب تشخیص سبب بعمل آرند

علاج کلی اقسام صداع

شیخ وگیلانی مینویسند که صداع اسوء است غیر آنرا از علل بدن در وجوب قطع سبب ومقابله آن بعد بعد زوال سبب بعد از آن از جمله امور نافعه در ازاله صداع قلت اکل و شرب است از عادت وخصوصا اغذیه مبخره وشراب غیر ممزوج وکثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار وخصوصا صفراوی مضرت چیزی برای صداع وخصوصا حار مثل اختیار سکون وآرام وقلت کلام وترک هر چه بحرکت آورد بدن مثل سواد از جماع وفکر وغضب وغیره از حرکات بدنی ونفسانی نیست وتلیین طبیعت و مالیدن اطراف ونهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است وباید که مالش با بها القوت بنحوی باشد که مریض را خوش آید وبخواب برود وفیلغریوس گفته که فصد رگ پیشانی والزام حجامت بر اسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد ومالیدن اطراف وگذاشتن آنها در آب گرم واندکی راه رفتن وترک اغذیه نفاخه ومبخره وطلی المضغ بسیار نافع ست کسی را که خواهد صداع او بزودی زائل گردد وعود ننماید وبقول شیخ بسا است که از ریختن آب گرم بر اطراف وادامت بر آن چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول مینماید ومؤلف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته وبسبب نزول الجزء وجع در قدمین عارض گردیده وگویند که تعلیق نوه الصبغ بنوعی که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیه مسکن صداع ست وهمچنین استخوان صدغ مردارخوار وسر موش مذبوح وزهره روباه وجلد شانه بدهد قبایتا مفید بود وکذالک کلاه جامه عانه نیز بالخاصیه صداع نشاند وایضا برای مطلق صداع سعوط مروارید محلول وکرم از آن پوست خشخاش وکذالک پایها بزر بنادو وکذا اضماد خانه عنکبوت طعام بعد حل در سرکه مجرب نوشته ونطول آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع وکذا حب الشفا شربا وطلاء وگویند که خوردن بادنجان بالخاصیه دافع صداع ست هرگاه با صداع زمن الم عضوی شامل گردد

او را تسکین الم آن عضو کوشند زیرا که درد آن عضو صداع ست و کذا مرضی که مثل سهر که بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد
مرفع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بید و نیلوفر و غیره و مثل البان معطره که نوروز باشد که برای تنویم باستعمال باید نمود مثل افیون حاجت افتد
و بسیار ست که اشیای مطلقه بسبب تفتیح طریق انجره بسوی دماغ موجب صداع میگردند بر خلاف نباتات مانند سکنجبین و تدبیر لطیف مغرست که سبب صداع
او علاج تدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه حقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی راس کشد
و معده مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آن ماده سود مقرر و نهادن محاجم بران نیز ازاله ماده از سر میکند از محاجم که باشد و ادر جمیع اقسام صداع
مادی نافع ترین چیزها گفته اند و کوفتن و مالیدن سر و شد سر ساند پس موضع او پا ها را گویند و کفها را ند که نفع میکند و در گرفتن سر ست و ایضا به تنقیه به
مالیدن با آهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال لخلخها و خوردن خربزه شیرین و همچنین تلیین طبع بملینات لینه مثل ماء الجبن
و گلقند و خمیره بنفشه و شیافات و حقنهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنها مگر آنجا که نزله باشد
از روغنها دور دارند بلکه هرچه تری افزاید و رطوبت داشته باشد از ان اجتناب نمایند و هرگاه ادویه اطلیه و اضمده و گلقند و صداع قوی و مزمن باشد اول
سوی سر به تراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد از ان اگر تحلیل با فوج از خمیر نماینده اشیای رقیقه که در موضع باند و دماغ استنشاق باسیفا امان
دوا کنند و هوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل نماید معین تر باشد و همچنین سرکه در ین هنگام با اطلیه و اضمده انفع میباشد و استعمال مخدرات قوی تر و نفاذ
و خارجا تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رود هم باد و یه معتدله از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت
احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیانا و اغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیست و
خصوصا مر که مگر در بعضی قسم مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا باعث معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفرا نماید مضائقه ندارد و باجتناب
بآن سرفه یا گرفتگی آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذات الجنب
صوت عارض شود پس اگر وقتا این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند و سو
بارد روغن بابونه تقطیر کنند و چون سوطات محلله قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از اضعف باقوی چنانچه ذکر یافت و بالکلیه قی از جمله معالجات صداع
نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده ممتلی از خلط ردی یا غذای فاسد متنجر باشد که درین هنگام قی نفع میبخشد
و صداعیکه در مؤخر دماغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ ست اولا بقدر قوت و بعد از ان فصد و شخنه که بیاید بعده در سر او
احتمال می نماید و از تبرید و تسکین باید بلا بدست آمد از فصد و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانکه
روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته در آفتاب گذاشته
و مکرر تبدیل نموده در نهایت یکسال بران گذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه آب گل بطریق طبخ با آتش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر
مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر ارادهٔ تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویه مبخره مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و افاویه معطره مثل قسط و
سلیخه و زعفران و دارچینی و حنا و اغذیه مبخره مثل جوز و شهدانج و البان و نفاخه و دیر هضم و از انچه بالخاصیه مفسد دماغ ست مثل خربا و جلبه و کرنب
و از انچه تحریک مواد میکند مثل جماع و فکر و غیرها در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی خبر مصدع اصحاب چه جای صحت و تنبیه
شیخ در علامات منذر بصداع گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر صداع ست و تیرگی دلالت می نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهر سیلان آن متعقب
و همچنین سفیدی بول و رقت آن در حمیات و ادکات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید و لا محاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم منذر به نزول الماء

علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج

بدانکه سوء مزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد انچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی ست که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب ویا مشی وران ویا نزدیکی آتش ویا از حمام گرم ویا وزیدن هوای گرم ویا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب وبدنیه مانند
مشی بسیار و دویدن ویا جماع ویا کثرت کلام بآواز بلند وفریاد شدید ونعره زدن ویا شنیدن آواز بلند ویا تاخیر در غذا ویا در موی سر تراشی ویا در نوم از وقت
مقرر سهر ویا بوییدن اشیای حاره ومانند اینها که بسبب تسخین دماغ وتحریک وهیجان مواد وفضول مجتمعه در دماغ ویا رطوبات آن بواسطه حرارت عارض
از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار وصداع گردد وآنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه واغذیه حاره مثل فلفل وحلبه
ونانخواه وزنجبیل ویا مضره بدماغ مثل خردل وگندنا وسیر وپیاز وجوز کهنه وشراب وشونیز وخرما ویا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد ومشارکت آن و
امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا بسبب بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ مودی گردد وموجب حدوث سوء مزاج حار وصداع شود
بالجمله تدابیر کلیه بعد علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند ونوشیدن لعاب اسپغول وشیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار وکذا شربت لیمو وآلو وآب سرد
نیز نافع ست وشیره تخم کاهو بقدر یک توله با شربت بنفشه ونیلوفر دو دو توله نیز معمول ست وعرق نیلوفر وعرق بهار بید وکیپ آن وعرق بید مشک وعرق
کاسنی ومانند اینها با شربت نیلوفر وبنفشه وعناب یا بزر قطونا ویا لعاب آن ویا شیره تخم خرفه وخیارین ومغز تخم کدو ومغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر
یا کاسنی وغیره با شربه مذکوره بدهند ووقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند ودر صورت قبض طبیعت استعمال آلو بخارا وتمر هندی
وخوبانی وعناب مناسب ودر حالت لینت طبع انار میخوش وبه وزرشک سفید وازکشنیز وتخم کاهو وبنفشه هر واحد یک درم در آب شیره برآورده بشکر شیرین
کرده یک توله اسپغول پاشیده بدهند وگاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند واگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی
هر یک شش ماشه خیسانیده با شربه مذکوره بدهند وگاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند ونقوع حامض وحلو بشکر
یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید وهمچنین سفوف مغز تخم خیارین ومغز تخم کدو وتخم خرفه با نبات مساوی نافع وداشتن پارچه مبلول بروغن گل
وسرکه وگلاب برسر بتکرار وتجدید آن بعد گرم شدن معمول ست واگر موسم گرما وحرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند ووزن روغن گل
دو جزو وگلاب چهار جزو وسرکه یک جزو نوشته اند وگاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند وگاهی لعاب اسپغول می افزایند لیکن بصورت نزله یا
سرفه استعمال روغن وسرکه وگلاب منع ست واگر ازین تدبیر زائل نگردد وحاجت تبرید زیاده باشد آب بقول واوراق وگلهای بارده مثل کدو وخیار
وتربز وکاهو وکاسنی وخرفه وکشنیز وبنفشه ونیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند ودر صورت کثرت بخارات در سر ودر انحطاط مرض روغن بابونه بقدر
ثلث آمیزند وگل سرخ تازه ضماداً وشماً بقول حنین نافع صداع حار ست وبقول تمیمی شرب ضماد وعصاره آن مسکن صداع حار بود ویا نطول از آرد جو
سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن وبعد ازان اطراف بستن مفید ست واگر حرارت زائد بود گل بنفشه و
نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یک عدد بیفزایند ویا از نمک شور دو دام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک نیم پاو تخم خطمی
چهار دام در آب جوش داده هر گاه نصف باند نیم گرم پاشویه نمایند واگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم ونمک شور وسبوس وبرگ کنار هم کفایت میکند
وشموم صندل وکافور وجراده کدو در گلاب سائیده وفی الفور تسکین بخشد وهر گاه خیار را قطع کرده ببویند همین اثر دارد وشمیدن گلاب ویا شیدن
قدری ازان بر چهره نیز مسکن سریع ست وکذلک آب بید وبوییدن گل خشخاش تازه وگل بید وعرق او وبهرامج وسفرجل وگل باقلا وپوست
بیخ لفاح وآس سبز وتمام هر واحد مفید درد سر حار ست وسعوط کافور وافیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین
صداع شدید الالم معمول ست واین سعوط طباشیر نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یکماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان ودر روغن گل
وروغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند وسعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الابراء ست وسعوط مروارید محلول در دهنه
اول نزلی صداع حار ست وسعوط کافور وصندل بگلاب نیز مفید وکذا قطور سه قطره عصاره عنب الثعلب وبعد ازان سه قطره روغن بنفشه نافع ست
وکذا وشعیثه کافور بآب کاهو ویا بروغن گل مجرب وتسعیط بروغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران ویا بزر البنج سفید ویا آب کدو ویا آب کاهو

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب بر پیشانی نافع صداع حارست و ادهان نافعه درین روغن گل و روغن بنفشه و نیلوفر
و خیار و غیره و ادهان خیری البته نفعست و تدهین و تسعیط بروغن کدو بسیار برای صداع حار یا بس نافعست و ضماد این قرص نیز نافع است
با آب کوکنار سائیده و در تسکین صداع حار معمول ست مرکب از افیون تر از بیخ لفاح که نور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک جزو ... بآب کشنیز تازه سرشته
حب کرده و وقت حاجت بآب کاهو سرشته اقراص سازند و اگر کشنیز خشک ... با سرکه و روغن گل سائیده ضماد کنند برای صداع حار
و ضماد بقوت سرد اشد و محرور ست و ایضا آرد جو با سرکه و روغن گل و گلاب سرشته ضماد کنند برای صداع حار
ست و ضماد آرد جو و خطمی سفید و گل بنفشه و گل نیلوفر مساوی با گلاب و اندکی سرکه و روغن گل سرشته نیز معمول ست در صداع شدید حار
گل بنفشه پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی عناب و قدری افیون که در آب حل کرده باشند آمیخته گل بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول
سرشته ضماد نمایند و ضماد ... برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بیخ لفاح و قدری افیون با اندکی زعفران
یا طلا اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بجو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بیخ لفاح قدری
دیگر آمیخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که موجب ظلمت بصر است و ایضا در صداع حار شدید الحرارة ... آب ... آب
گلاب که قدری افیون حل کرده پارچه کتان تر نموده بر سر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم ... و کذا برای صداع شدید ...
سائیده و طلا سازند و اگر وجع شدید ترباشد قدری افیون و زعفران یا میرزه ... گل ... کشنیز و تخم کاهو و صندل سوده ...
بیخ لفاح ... تخم ... و طلا از صندل بآب سوده ... یا برگ حنا بآب ساده یا آب کاسنی سائیده ...
بآب یا سرکه سوده و یا کشنیز سائیده بسفیده تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو بآب سرشته و یا قدری افیون بآب حل کرده روغن گل آمیخته و یا کشنیز ...
و یا طلا بر پیشانی از تخم کاسنی و گلاب بآب سوده نیز مفید است و نزد اهل هند تخم ... مساوی بآب سائیده بر سر ...
تخم خطمی و برگ آن بآب سائیده بر سر و پیشانی و کذا برگ ... بآب یا سرکه سوده و کذا چوب ساج ... بآب سائیده و کذا ...
بآب سائیده ... بآب سوده و کذا برگ کنار ... سوده در صداع حار سودمند است و نطول ...
اسپغول بنفشه تخم خطمی نیلوفر در آب جوش داده بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار ... بنفشه خشک ...
پوست خشخاش و گل ... بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب ... کرده بر سر ریزند ... روغن بنفشه ...
بشیر کنند و نطول مطبوخ بنفشه و بابونه و ... گل نیلوفر ... و شاهتره ... کنند ... آن
یا آب ... در آن ادویه ... باشند و جمیع اقسام صداع حار خصوصا ... نافع ست و ریختن آب سرد بسیار بر سر
... حتی که سردی آن بر سر محسوس گردد ... شدت حرارت نفع میکند و چون ... آب بر پیشانی ... صداع حار ...
نوشته اند که ... آن ... گرم گذارند ... پیشانی ... و سرد شود ... و ... تکمید کنند ...
بعض ... نافع صداع حارست ... بقول ... یک ساعت پس غسل کردن آن بآب سرد ... صداع
حادث از حرارت آفتاب ست و گویند که اگر این صداع ... نگشت ... سودی نبخشید ... که ...
شد بسبب ... حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن ... استفراغ ... و شربت نیلوفر ... عناب ...
جذب فضول از دماغ نماید یعنی ... نمایند لهذا ... آب تمر هندی با شربت بنفشه یا نیلوفر ... شربت اسطوخودوس ...
اسطوخودوس در آن ... باشند اکثر نفع می بخشد ... واجب ست که ... نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند ...
و یا ... و یا اسهال ... اقتضا نماید و ... صداع حار ... از صداع ... شمرده اند و آن ...

گردد و ایضاً بدانکه صداع حار که از تناول ادویه گرم و اغذیه مسدده ضاره دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد واگاهی نفس کیفیت حار و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر تدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد وغیره درینجا نیز مناسب و دوا ایضاً درینجا سوای تدابیر مذکوره بهر تبرید دماغ طلا القرصی که از انزروت و اقاقیا و صندل و حضض و گل نیلوفر و ماميثا و تخم کاهو بآب کشنیز سبز ساخته باشند نافع ست و اقراص کافور از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیرخشت سود مند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و آلو و مانند اینها از اشربه بارده مفید و اگر تسکین نیابد باین تدابیر باید که تلیین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکه با فلوس خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین و یا بدون آن و یا نقوع خیارشنبر و شیرخشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع هلیله زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیارشنبر و شیرخشت یا ترنجبین یا آلو یا تمر هندی و امثال اینها و یا رب هلیله یعنی ست آن برآورده از ان حب ساخته استعمال نمایند و نطول بآب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلا بصندل و نیلوفر و امیثا بآب کدو و خیار و کاهو و کشنیز تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب و قدری سرکه بر سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بولس گفته که کدام شی ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه برف سرد کرده نیست و کذا سعوط آب حی العالم نقول بارد و دهان بارد و بوئیدن نازبو و گلاب و قدری سرکه بران پاشیده و یا شم کافور و یا صندل مسحوق بران سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع این صداع از مجربات خجندی ست و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارد رطب نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کنند و از اغذیه ضار دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر پرهیز نمایند و بنوم و سکون و آرام امر کنند و غذا در صداع حار کهچری یا دال مونگ با خشکه یا ماش یا تورئی یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا بقلة یمانی ساده یا ترش بآب لیمو یا خوره بروغن بادام بدهند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب رائب که شدید التلطیف ست بدهند و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمر هندی و چقندر با ترشی مناسب و اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی ست و عدس مطبوخ سطیب بروغن بادام سفید و خوردن کرنب بستانی با لحم حملان اگر تپ نباشد و ایضاً در صورت ضعف قوی و عدم تپ شوربای حلوان بالبقول مذکوره جایز ست و از فواکه نافعه انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمر هندی و خیار و شفتالو و نارنگی و فالسه اقوال اطبا سویدی گوید که شم و اکل و ضماد گل سفرجل و کذا تضمید اسفل قدم بگل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضماد شاهچینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین و کذا تضمید حب عرعر سوده بگلاب سرشته بر صدغین و کذا ضماد خمیر آرد بسرکه و روغن گل و گلاب جوشانیده یا حل کرده به شقیقه و پیشانی و کذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین صداع حار مجرب من ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یا پوست خشخاش بآرد جو یا بگلاب و کذا روغن خشخاش یا روغن گل یا جراده کدو و کذا عصاره او بآرد جو و کذا تضمید یافوخ بعصاره برگ خرفه و آرد جو و کذا طباشیر بسرکه و روغن گل و یا کافور و صندل بگلاب و یا گل بنفشه کوفته بآب پخته و یا گل نیلوفر سوده بسرکه سرشته و کذا صندل سفید یا سرخ بگلاب و قدری سرکه و کذا صندل چهار درم انزروت دو درم بگلاب سرشته و یا عصاره برگ انگور و یا بزرقطونا بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوش داده و کذا عصاره کشنیز و یا عصاره برگ بید و گل آن و یا طحلب بسرکه و یا عصاره عصا الراعی و یا کثیرا و یا عصاره حی العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو و کذا عصاره ماميثا بسرکه و کذا عصاره بارتنگ و روغن گل و کذا عصاره سفرجل و یا روغن او بسرکه و کذا عصاره بقلة یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور و کذا روغن زیت و یا سفیداب مخلوط بسرکه و روغن گل و یا حب الآس بسرکه و گلاب و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده بر جبهه و صدغین و کذا انزروت و صندل مساوی بسفیده بیضه سرشته و کذا شعیره افیون و کذا سبنا دیع بسرکه سوده با لخامیته و کذا سویق شعیر یا آرد آن بآب انار ترش و کذا عصفر بسرکه و یا نشاسته بسرکه و روغن گل و یا عصاره کاهو یا تخم آن تنها یا باندکی سرکه و یا حب الآس مع ورق مطبوخ و سفید آن قوی تر از سیاه ست و یا عصاره آس بسرکه و یا عناب سوده بگلاب سرشته و یا خولان محلول بگلاب هر واحد نافع این صداع ست و شم و اکل و ضماد بنفشه و نیلوفر و ورق بید و قثا و خیار و شرب و ضماد مغز تخم کدو و کذا روغن او و کذا عصاره عنب الثعلب و کذا گلاب و کذا کاهو و کذا تخم کرنب بستانی و کذا اسبغول بلعاب گل خطمی

آمیخته و شربت ماء الفرع یا کبیشتال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ وخیره و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت او
و یا تمرهندی و یا نقوع عناب و باشیرهٔ تخم خشخاش سفید بعضی اشربهٔ حامضه شیرین کرده و یا اسبغول و یا خوردن سویم کشنیز خشک مثل او شکر و یا کتیرا
و یا افیون بقدر عدس و یا شرب آب و رب الشعیر و یا خوردن که به تنها خام و با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن لعاب صداع حار سودمند است
ایضاً حکیم ممدوح میفرماید که لعاب بهدانه و گلاب برآورده تر باد ضماد برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من ست و کذا آب کدو سرما با سرکه و روغن گل
دران تر کرده و ضماد عصارهٔ کرنب بروغن گل و کذا عصارهٔ بقلة یمانی بروغن گل و کذا گل کدو یا برگ آن سوده و کذا بزر قطونا با آب لت کرده و روغن گل آمیخته
و کذا عصارهٔ خرفه بروغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا و گلاب و اندکی سرکه حل کرده و کذا گل حنا بگلاب و اندک سرکه و کذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده و کذا فوفل
مع تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته و کذا روغن گل و گلاب و سرکه مخلوط و کذا عصارهٔ حی العالم بروغن گل مفید صداع حار حادث
از حرارت شمس ست مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب سر کنند
و روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر با اندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی ست که حرارت از آفتاب و غیره باشد نه از
بخارات که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر از چنین باشد واجب ست که ترک روغنها کنند و عصارات باردهٔ مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه و
حی العالم و گل سرخ و غوره و مکو واستعمال نمایند و سرکه سوم حصهٔ عصاره گیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال کنند مگر آنکه با این صداع تب نیز باشد و اگر قوت
مساعد باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود با آب آلو بخارا و خیارشنبر و تمر هندی مسهل دهند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی
و خرفه غذا سازند و اگر تب نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض
بود آلو بخارا و تمر هندی و ماء الفرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد سبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بطلالات میل کنند مثل نطول آب بابونه و
مرزنجوش و برگ قصب و سزاوار هست که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از ضمادها و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان انجا نرم تر و تخلخل
است و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب ست که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر
خاصه بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه ببویند و هرگاه
درد و التهاب اشتداد نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور و بروغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین از زردی نیم جزو صندل سفید
دو جزو افیون سدس جزو با آب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بروغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار با آب کدو
یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حک کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشهٔ تر و صندل
ببویند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل
دران ریخته بران انکباب نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود بعده مرتبهٔ دوم و سوم بنوشانند
و هدو ز می برات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشهٔ خالص با آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست یا
محکم بربندند و بمالند و همچنین بن ساقها و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسبغول بگلاب ست و
استنشاق کشنیز خشک با اندک شکر و لپست سیب و امتصاص انار ترش و بوعلی سینا می نویسد که غرض در علاج این صداع تبرید ست در ابتدای آن
ریختن روغن گل خالص سرد کرده بر سر دافع ترین اشیاست و بهتر آنست که دیواری از خمیر و غیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر مؤخر سر
استعمال نباید کرد و اگر بروغن گل تنها فائده نکند آب بقول و اقسام نباتات بارد آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی نافع تر نبود
و برای ریختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکوست زیرا که سرکه معین بر تنفیذ ست و گاهی نوشیدن سرکه با آب بسیار آمیخته منفعت شدید می نماید و اما آنچه
تبله صداع حادث از احتراق شمس ست و علاجش نیز همین علاج ست مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکونت مساکن بارده و استعمال

وتطولات ومروخات از جمیع ادهان بادبالطبع مبرد وببرف وهمچنین نشوقات وقطورات وشمومات مذکوره وباید که درین وغیرها از همه آنچه تحریک عطسه کند از
آواز قوی واکثار فکر وجماع وگرسنگی اجتناب نمایند وآنچه از احتراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغیرا و سهل بود ولیصورت مهلت وسهل انگاری بعید
نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد وازان صداعی که عظیم وخطیر باشد بهم رسد وموجب ورم گردد ودر اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که
تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره وتحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد وگاهی در آنچه ثوران ابخره
وتحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد واین وقتی باشد که امتلا معلوم کنند ودران خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود ودرینجا اگر از امر استفراغ خلط
غالب غافل شوند از استعمال آفت ایمن نباشند وچون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد وگرمی از حد تجاوز کند بگیرند پوست جو واسبغول هر دو با
عصی الراعی بسرشند وسرد کرده بر سر ضماد نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نو بسرکه خمر وگلاب
آمیخته ببرف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف وبخرفه وجرادهٔ کدو وبرگ بید وحی العالم باریک سوده اندک گلاب وسرکه وصندل سفید وخطمی
سفید آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند ویا بزرقطونا بگلاب وسرکه آمیخته بعمل آرند وجالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن منشای عصب است وهرگاه
که ضماد گرم شود دور کنند واعادهٔ بدل آن نمایند وهمچنین دو سه ساعت بعمل آرند ومریض را جلاب ورب غوره بآب سرد یا برف بنوشانند وانار امتصاص نمایند
وسویق جو وشکر وگلاب ومانند آن غذا سازند وجالینوس در کتاب ادویهٔ مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند
بسهولت ساکن شود واگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل ست واگر صداع از تناول اغذیه یا ادویهٔ حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند
ومقدار حاجت خون برآرند وجلاب بلعاب اسبغول وشیرهٔ تخم خرفه بدهند وبصندل وگلاب وکافور ضماد کنند وبنفشه تر ونیلوفر ببویند وسایر تدبیر مذکور بعمل آرند
واگر صداع از حرارت سفر وتحرک از داخل بدن افتد لطیفه وتبریه مذکور استعمال نمایند وگل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش
تخم کاهو هر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده بآب خیار وآب کاهو واندکی از روغن گل وسرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند وایضاً آرد جو
خطمی بابونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو بزرالبنج یک نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس ونیم سدس جزو همه را باریک سایند و
بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند ایضاً برای صداع حار پوست خشخاش وبرگ آن خطمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج
تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سایند وبسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند ویا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین ودیگر موضع از سر ضماد نمایند وایضاً پوست جو
وبزرقطونا بآب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند وهرگاه گرم شود تبدیل نمایند وهرگاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد این ضماد
نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او وافیون دو دانگ بآب کاهو وآب کشنیز وآب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند وبر صدغین صفحهٔ رصاص نهند
تا شر این تقلیل گردد وایضاً گلاب وآب خرفه وآب حی العالم وآب کاهو وآب کشنیز وآب کاسنی وآب خیار وآب کدو وآب بارتنگ وآب بید هر کدام ازین آنچه
که میسر شود جمع کرده روغن گل وگلاب آمیزند ودران اندکی کافور حل کرده پارچهٔ کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند وچون گرم شود تبدیل نمایند وگلاب وسرکه
که دران اندک افیون گداخته باشند ببویند ویا بوزن یک حبه کافور ومثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه وشیر دختران حل کرده سعوط نمایند
ونیلوفر وگل سرخ وغیره که در قول مسیحی گذشت ببویند ویا بیکه دران بنفشه وگل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سعوط بعمل آرند آب خرفه
یا کاهو وکدو وحی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل وروغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند وایضاً آب حی العالم
وآب جرادهٔ کدو وآب خیار هر واحد یک جزو وروغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو وشیر دختران مساوی همه اندک کافور دران حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت
واین سعوط قوی النفع ست بگیرند سرطان نهری وخوب کوفته بآب مهرا پخته صاف کنند وباندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت
در بینی چکانند وایضاً طباشیر سک هر واحد نیم درم افیون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده بآب مثل عدس حبها سازند وازان یک حب در روغن گل و
آب حی العالم حل کرده سعوط نمایند وباید که ساقین بعصابه بربندند وپای در آب گرم نهند واز حرکت وکلام وغضب وآواز شدید منع کنند واز اغذیهٔ حاره والبان

اجتناب نماید و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و ماء الشعیر بگلاب بپزند و جلاب و سکنجبین ساده و یا آب تمرهندی بجلاب یا بزر قطونا و تخم خرفه بگلاب
و آب انار بنوشانند و از ادویهٔ نافعه درین صداع خورانیدن دو درم کشنیز خشک سوده بگلاب و آب سرد است و غذا مزورهٔ کدو و ماش یا آب انار و آب غوره و اسفناج و زرد
بیخ و کدو و قطف و بقلهٔ یمانی به روغن بادام و کشنیز خشک و تر و ماهی با سیب و شراب ضعیفی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تپ نبود چوزهٔ مرغ و تیهو و مانند آن خورانند و از فواکه
و شفتالو و به و توت و آلو و شاهلوج به برف سرد کرده بدهند اگر زمانهٔ تابستان باشد طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را بحمام نشانند چندانکه عرق کند
و امر بجلوس در خانه کنند که در آنجا پاره‌ای از بدان دود میکنند و آن را سلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاق نماید و بر بدن او آب نیمگرم کرده ریخته از حمام برآورند
پس برودت و پای او آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا بعد ریاضت خفیفه به اطراف ترطیب مزاج دماغ میکند بعده
بمکانی که در آن باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و برم یعنی گل مغیلان فرش کرده باشند ببرند و پیش او از فواکه نبق و بطیخ رقی و سیب مز مقطع در گلاب
مخلوط بصندل سفید و اندک کافور نهند و شاهسفرم ببرف سرد کرده و بران گلاب و اندک کافور پاشیده ببویند و باید که غذای او بقول رطبه مثل خیار و [illegible]
و کاسنی و ... که باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه را که اندران آب برگ بزر قطونا آمیخته باشند ببویانند و بر سر ریزند و بگیرند آب خیار و آب کدو
و آب برگ بید و آب برگ اسبغول و جمع کنند و اگر آب برگ او میسر نیاید یا آب گل آن یافته شود نیز آمیزند بعده لعاب اسبغول آمیخته و اندک سرکه بران ریخته
حرکت دهند تا یکذات شود بعده ازان اندک روغن گل بران ریخته قدری ازان بر سر ریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب
علاج کرده شود و بدان نجاح حاصل نگردد و در بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و ابن سیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر
ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر به نشستن در آب سرد می‌نمود و فی الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع بماند ازان سوء مزاج بهم رسد
صداع دوام نماید و گویا که آن حمی یوم است که اگر طبیب ازان تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند ازان حمیات صعب بهم رسند و سبب صداع حار ساذج گاهی
داخل بود و علاج این همانست که مذکور شد و دران این تدبیر زیاده کنند که ماء الشعیر بنوشانند و آب نیمگرم که دران جو و برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر
ریزند و بگیرند شیر بز که آنرا اندک جو و کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و دران شیر پایه حل کنند تا منجمد گردد بعده برگهای انگور چنان پهن سازند که تمام سر را بپوشد
پس آن شیر منجمد را بران نهاده بر سر نهند و بعصابه بربندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو
بسازند و اگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و بر واحد یک درم شیر دختران مساوی همه روغنها و باهم آمیخته حرکت
دهند تا مختلط گردد پس صاف نموده سرد کرده بقدر یک درم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد است آنرا بکار نبرند و نشان صلاح
شیر آنست که با این اشیا مثل مائیت بیامیزد و منجمد نگردد و اگر با صداع تپ باشد این سعوط استعمال نکنند و ابن سیار اسفنج تازه در آبهای مذکوره تر کرده بر تارک
سر می نهاد و اما اهل عراق فالبته یعنی اهل بغداد درین صداع اگر تپ نباشد امر به دوشیدن شیر زنان بر یافوخ ساعت بعد ساعت و نشستن در آب نیم گرم میکنند
و معالجهٔ بزرگ درین صداع تفقد قاروره و تلطیفه بحسب واجب اوست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مودی گردد و ازان حمیات صعب بهم رسد و [illegible]
را گرم کند و ازان حمیات خلطی عارض گردد و بدانکه تبرید دماغ زیاده تر از آنچه واجب ست و از احتمال مزاج مریض گاهی بفساد عظیم مودی گردد حتی که اگر
تبرید باشیای مخدره مثل بنج و افیون و یبروج و کافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کافور نمود و صاحب آن
عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد ازان سکته بهم رسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال
مریض و نقصان حواس او فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی بیابند از تبرید باز مانند و آب نیم گرم بر سر ریزند و پایها بمالند و اعضا بنرمی غمز کنند جرجانی
و ایلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکهٔ تند دو یا سه درم باشد و آن
که سردی بیشتر باید سرکه فزون تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه با روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت
کم و زیاده نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوکنار و کشنیز و غوره بکوبند و در روغن گل و گلاب

وسرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد بیست جو و اسپغول بگلاب و آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارد کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت سیب و شکر و ماء الشعیر و اسپغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و خبازی پزند و اگر طبع قبض باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده و آب بریزند پس آنرا بدوغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره ترش کرده بخورند و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه کوبند و بالپست و شکر بدهند مفید بود ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب و غیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی ده درم بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب و یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمر هندی یا انار دانه دهند و تبرید سر بشمومات و نطولات بارده و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن اغذیه حاره و مانند آن تبرید سر با دهان و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل او و برگ او بر سر و آب بید بسرکه و صندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد مثل تمر هندی و آب انارین معصور بشحم آن و سکنجبین ساده و آب تربز و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیرخشت و صداع حادث از غم ازین قبیل ست و بهترین علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوز ست و غذا مزوره ماش و کدو و چوزه مرغ یا ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد گیلانی گوید باید که در علاج صداع حادث از سوء مزاج حار ساذج منظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش بهر دو کرده باشند این بر مشارکت بدن دلالت کند و درین هنگام کشادن فصد سزاوار ست و جلاب بلعاب اسپغول یا شیره تخم خرفه و سکنجبین بآب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل ببرف سرد کرده بر یافوخ و خصوصاً بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکنند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب نخلخه ساخته ببویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت آن نکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که دران تبلید ماده و اضرار بحواس و ذهن ست و برگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهم رسد بدستور در ظرف سر بند کرده خوب جوشانیده و آبکباب نمایند و نطول بارد استعمال فرمایند مثلاً بگیرند روغن بنفشه و گلاب هر واحد یک جزو سرکه تند ربع جزو و در شیشه حرکت دهند و اگر خواهند آب کاهو تر و آب کشنیز و آب کدو و اندک کافور دران افزایند و شمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای آن بوئیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر ست لیکن بسیار ریختن آن در صداع حار بلا ماده را انفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخره حاره شرب بزرقطونا بشکر و جلاب و ربی انار و سیب و به و امرود که هر واحد میخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته مفید ست و غذا اکثر شعیریه شیرین با مغز بادام و اسفیدباج اگر مسرفه باشد یا با آب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمر هندی یا خوبانی خشک بدهند و در طعام کشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو ببرف یا یخ سرد کرده نافع ست بعضی متاخرین مینویسند که در صداع حار ساذج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر و یا بنصف وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و کشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و در وقت ظهر تمر هندی چار توله در آب نهند و دانه یا آثار مالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند و نخلخه از گلاب کهنه و سرکه و آب کشنیز سبز و عرق بید مشک هر واحد یک توله صندل سفید هشت ماشه کافور یک ماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته گلاب

وسرکه کنند و روغن گل بهم آمیخته قوله بکار برند و چون گرم شود دیگر خنک برمقدم سر نهند و آنچه که خواب کم باشد سرکه را از خشخاش و نخود و برگ کنند و بجای
آن روغن کاهو و خشخاش بعمل آرند و بعد از سه روز که مرض انحطاط یافت روغن بابونه اضافه نمایند و ادویه بارده بقدر حاجت بکار برند و درین باب اهمی که از
حرارت آفتاب باشد آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسپغول چهار ماشه با آب انار ترش هفت توله یا جلاب تنگ خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند از
مجربات ست و همچنین حنا و برگ حنا و گل هندی که در موسم برشکال می روید و آب برگ کاسنی سبز را عرق آن سوده و گل حنای باغی و برگ آن نیز اثر دارد
و سوای علاج مذکور در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب و سکون در مساکن بارده و طلیه مثل صندل و کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بید مشک و سیب و گلاب و سرو غیره
و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوئیدن گلهای سرد خوشبو توجه زیاده نمایند و چون ازین تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات
چه بسا بود بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشته در اخلاط تاثیر نموده آنرا متغیر و متعفن میگرداند و سوء مزاج مادی بهم میرسد و حاجت تنقیه میگردد

علاج صداع بارد ساذج

و سوء مزاج بارد مصروع نیز از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برف و یخ یا فرود آمدن در آب بارد یا آب چشمه های گرم و این نوع
را صداع خبطه می نامند و مؤلم بر کام میگردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل خضرات و امثالها
و دوای بارد و مانند اینها پس هرچه در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس و تواه آب گرم یا بعرق بادیان و گاوزبان
هر یک ده توله یا طبیخ اصل السوس و بادیان و تخم کرفس و عرق بادرنجبویه با اضافه عسل نیز مفید ست و کذا قرنفل سه ماشه در گلاب نیم پاو جوشانیده و قند سفید ده توله
داخل کرده نوشیدن نافع و نخلی حلوا یا مغلی مشنج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان و درم اصل السوس مقشر نیکوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی ده درم نافع
اگر خوف تشنگی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس و غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خطمی سویز منقی اصل السوس مقشر کوفته گاوزبان کشنیز یا شکر یا
تمیز و بنفشه یا گلقند بهند و بادیان نیکوفته دو درم نیخ بادیان نیکوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم و نیم آثار آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بماند صاف نموده نوشند
یا شربت بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیکوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم دام شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و حارست و آنیسا
پوست هلیله زرد و زنجبیل کشنیز آمله پوست بلیله با برنگ مساوی یک دانگ کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند
گاهی قصب الذریره و حوض و زنجبیل میکنند و بالجمله خوردن معجون و بید الورد و تکمید سر بخرقه گرم و حادر و انکباب بر آبیکه در ان ادویه گرم پخته باشند و تضمید بمثل
آن نفع میکنند و کذا دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل در ان نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت و تلیین طبع بحقنه و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره
یا ترنجبین یا شیرخشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع ست و بعد تلیین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و غیره
اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر بادهان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون و دهن باعت نامند آن بو
مرکب مفید ناگردد روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بید انجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون
قلیلی افیون حل کرده و با بدون افیون و بپارچه پشمی یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل گردد بعمل آرند
و ایضا چون در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا سر گرم گردد و چون از حمام برآیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود لیکن باید که تپ
نباشد که در حالت تپ بحمام رفتن مضرت و مضغ عنبر و راوند و مصطکی هر واحد نافع و خوردن کندر نیز نافع صداع بارد هست الحاصل سر و دهر دو سر را
رادر مکان گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلیین شکم بحقنه رایندن گلقند و یا مشروبات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون و غیره و همچنین احتراز از سایر حرکات بدنی
و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن و رسیدن سرما بدان ضروری ست و از ضمادات اسرع در تسکین این صداع آنست که سلیخه و اشنه و اسارون و قرنفل و
دارچینی و سنبل و زعفران را کوفته در لته بندند و گرم کرده تکمید نمایند یا در آب جوشانیده و بشا غر برکرده استعمال کنند و از انکبابات مجرب آنکه حار شیشان در آب
جوشانیده و بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و هر گاه آب نیم گرم بماند باز بر آتش گذارند و همچنین کرر بعمل آرند تا آنکه صداع رفع گردد و انکباب بر بخار

آب برگ بادیان و شونیز بقول مالقی مفید ست و پستان سوختانیده بخارا و استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر آنست که جندبیدستر و فرفیون مساوی سحق کرده به روغن زنبق که در ان سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی در آب سوده معمول ست و تسعیط بزهرهٔ کلنگ و ماکیان و تیهو نیز نافع و کذا موم مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جندبیدستر یا نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یک حبه از زهرهٔ شغال در آب مرزنجوش مجرب و تسعیط مرکی در شیر زنان یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد آنست که شونیز را در سرکه یک شب کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند سعوط آب بهنگره یا اهو و رن آن شیر زنان یا شیر بز بمقدار پنج قطره و اگر بهنگرهٔ تازه بهم نرسد خشک آن را بشیر سائیده صاف نموده چکانیدن سه دسند و سعوط یکی و قطره روغن تلخ نیز نافع و ایضاً سعوط روغن کلچکان و کذا فلفل دار فلفل و قرنفل همه یا دو یا یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب کنگ در خت دو ونه صاف کرده دو سه قطره و کذا بیخ کنهل جوش داده و قدری آب او گرفته و کذا بابرنگ زنجبیل قدری و قند سیاه شل او بآب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر و کلونجی هر یکی و برنج بآب سائیده بروغن گاو آمیخته مفید درد سر بارد هست و از نفوخات عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر ست و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر عشر و مجفف و مسحوق که معمول استاد مرحوم ست و همچنین این نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سود مند ست زنجبیل سه ماشه الایچی خرد چهار عدد دارچینی چهار ماشه تنباکو سورتی نیم پاو جوزبوا دو توله قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل دکمنی دو ماشه نمک لاهوری سه ماشه صندل سفید سه ماشه مثل سرمه سائیده نصف ادویه در گلاب خوب ممزوج نموده بعد از ان همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگاهدارند صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند و کذا مغز تخم سرس و یا برگ کنیر خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع و از شمومات شم یاسمین درینجا بسیار نافع ست و کذا شم نارنج و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود و صعتر و بابونه و زعفران تنها و بدارچینی و قاقله کبار و زنباد و غالیه هر واحد سود مند و اگر آهک را بر کف دست با اندک نوشادر بمالند که آب شود و نزدیک بینی برده چند مرتبه نفس را بکشند مجرب ست و بوئیدن شونیز بصره و بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقهٔ کتان بسته شمیدن مفید صداع بارد هست و از نطولات نافع آنست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم حلبه سبوس گندم نمک قسبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه ساذج قرنفل بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ پودینه بری سداب جاشا هر چه ازینها میسر آید جوشانیده تنطیل سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعهٔ نمد بآب او تر کرده تکمید سر کنند و بثفل آن ضماد سازند و از ضمادات و اطلیه نافعه دارچینی یا عطر آن و قرنفل ست که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یا نوخ طلا کنند و ترنج یک نیم عدد فلفل سیاه سه عدد بر پیشانی و شقیقه در ازالهٔ صداع بارد مجرب ست و طلای قرص مثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن سرشف سائیده طلا کردن و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب و یا پوست بیخ بیدانجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک بنجوش نانخواه برنجاسف مساوی سائیده و روغن یاسمین و روغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مکی اکلیل الملک زوفای خشک بابونه شونیز مساوی سائیده بآب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا تضمید جندبیدستر و حب الغار و قسط کبابهٔ چینی در آب سداب و گلاب بسیار مفید و اگر کوکر د عوض قسط و کبابه گرفته مساوی در روغن گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی تر ست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه بنجویکه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه یا برگ شقائق النعمان سرخ و یا طلای بوش در بندی نافع ست و کذا ضماد پوست نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل مچکند سود مند و طلای زرچوبه بدستور و ضماد سنبل چینی بگلاب سائیده و کذا زنجبیل بروغن بیدانجیر سوده و کذا برگ سهجنا بآب سائیده و کذا فلفل سرخ قدری بآب سائیده و کذا پوست بیخ بیدانجیر زنجبیل و نانخواه هر یک بآب سائیده گرم کرده مفید صداع بارد هست و از بخورات بخور دخان انیسون و ابرسا و عود و جندبیدستر و قسط و راتینج و قفر الیهود و سندروس هر واحد مفید ست و از اغذیه مزوره کز نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و قلیه گوشت جوزهٔ مرغ و دراج و تیهو و غیره طیور کوچک بری و جبلی با ابازیر حار مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و هیل و دارچینی و ساذج هندی و نیز ثوم و پیاز مناسب و کذا هر غذائی که سنجرول و گندنا و سداب و سیر و حلتیت و کرویا و صعتر و افاویه و توابل سازند و بیضهٔ نیمبرشت و فلفل و عسل و زیرباجات نافع و گرفتن بخار مزورات و شوربا جات خصوصاً هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفید ست و بجای آب ماء العسل به هند و فواکه یابسه مثل انجیر خشک و مویز دانه بخورند

اقوال حکما سوید می نویسد که بابونه شرباً و ضماداً و نطولاً که محلل و جاذب بجهت تقویت عضویت و کذا تریاق فاروق و شراب کهنه شرباً و تریاقاً و نیکو
روغن شونیز و مهتی و طلای او و بابونج و کباش قرنفل شماماً و شرباً و ذروراً بر مقدم سر و نانخواه شماماً و شرباً و ضماداً و نانخواه به سقوط و روغن تخم ترنج شماماً و سعوطاً و نیز
و تخم مشمش شماماً و روغن او سعوطاً و خوردن خردل مع چند مسلوق و ضماد صرف او بجو و مصطکی در آب گرم و یا برق قرنفل سرشته و کذا حب الغار شماماً
و شل او و سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار و کذا زنجبیل بروغن خیری و کذا خردل سوده در آب فرنجمشک سرشته گرم کرده در تمام ضماداً و گرد نانخواه و گندنا
ضماداً و در صداع بارد از مجربات من است و شرب او ساده و مطبوخ بشکر شیرین کرده و بخور مریم و عرق بادرنجبویه و طبیخ شبت و عصاره او و طبیخ افتیمون مطبوخ و بسته
مطبوخ با شکر و بسباسه و قاقله کبار و برگ حب الغار دو درم و اکل عود هر روز یک درم با عسل گرم تا بست روز متواتر و یا جندبیدستر با ماء العسل و یا بادرنجبویه مطبوخ
و پخته و یا جوز بوا و دار فلفل و یا ملیله کابلی و یا شبت خام و پخته و یا سر خرگوش و لحم او مشوی و مطبوخ با افاویه و یا کرنب مسلوق یا مشک و یا فرنجمشک و یا اشق گرم
بشراب کهنه و یا تخم افرالیهود و یا ثوم در غیر روز دوره و سعوطاً صبر یا افربیون یا عنبر یا خولنجان یا بخور مریم یا جوزبوا یا دارچینی یا زعفران و مشک ساده سه بار تا سه روز
زهره کفتار سه مرتبه تا سه روز و عسل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهره خرگوش یا کندر یا خردل یا فودنج یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه و روغن
و یا آب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش یا عصاره قثاء الحمار یک حبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا سوسن
یک حبه با آب مرزنجوش و یا روغن زنبق و یا روغن شونیز بشیر دختران یا روغن بلسان یا عصاره کرنب یا با مرارات بقدر حبه آب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا روغن
یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش تر یا آب گندنا بسرکه و کندر یا زهره خروس و تخم گل آزاد و رخت و حماما و بخور مریم و شبت و شیح
تازه و یا خشک ساییده و پارچه بسته و دارچینی سوده و پارچه کتان بسته حتی که عطسه آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و فرفیون و قسط با روغن بان و گل یاسمین
و گل سوسن سفید و انیسون و روغن ناردین و سکبینج و خشخاش و تخم او و روغن تخم او و حرف و نوشادر و قنه و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و تخم افرالیهود
سورنجان و میعه و ضماد او بسرکه و روغن دیا کوفته جوشانیده و روغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه و یا بروغن
گل یا بهر دو و مامیران سه درم صبر سه درم با آب حنا سرشته بر جبهه صداع عین و یا فوخ در صداع مزمن و پیاز نرگس و یا روغن او و محموده بسرکه و روغن گل یا بروغن زیت و
بیخ نبات او بر مقعد با بخاصیت و تخم نمام و پودینه و آب او و سویق و حسی لبان و سکبینج و سویق و آب سداب بسویق یا بروغن گل بسرکه و یا قطران و علق الکرکم اسفید بید ترنج
و بابونه و اشق و خولنجان بسرکه سرشته و عصاره قثاء الحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهره بز بالخاصیت و برگ نایبرق و قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته یا بروغن
گل آمیخته و یا بهر دو یا با آب قرنفل سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه آمیخته و عصاره بادرنجبویه و کبابه بگلاب یا شراب یا آب قرنفل سرشته گرم کرده و یا عنبر سارا
بر یافوخ و تخم فرنجمشک و آب برگ او و آب نمام بسرکه و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکه و بروغن گل یا بنفشه سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دار فلفل و یا دارچینی
و یا شبت و یا شیح ارمنی و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر مخلوط با دویه دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم
تنها یا بزیت پخته و یا روغن بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهره خرگوش با آرد گندم آب سداب و کندر سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف
و یا بیخ و گل سوسن سفید بسرکه و روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل او و یا برگ او تنها کوفته بسرکه یا روغن کنجد جوشانیده و یا زراوند بروغن بان و یا غالیه یا نمک
و روغن او و یا سکبینج و یا خند قوقی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جندبیدستر که مجرب است و یا روغن او و یا خردل بسرکین کبوتر و یا سرگین کبوتر با جو و یا تخم جرجیر
و یا طلای ضماد سوده با آب قرنفل برگ پا و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا و یا طلا با آب قرنفل و یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ
کنجد بشراب کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب کرفس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکه یا عسل سرشته و یا شب برگ غار و مرزنجوش و یا طلق محلول
او و صبر با آب بادیان سرشته در حمام و یا زرد چوب سوده بروغن گل زیتی سرشته بعد غسل سر با آب نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا اخوان السلسل
و یا صدف محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا اترنج و یا املج بشراب کهنه و یا رعی الحمام بروغن گل زیتی آمیخته و یا حب الکلی در شراب کهنه و یا آب گندنا بسرکه
و کندر و یا عیشران و یا مصطکی بروغن زنبق و یا حنا بسرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا افسنتین در شراب کهنه پخته و یا مرو و یا بیدانه بعسل و حسل آمیخته و یا برگ

و یا خاکستر سرخ بر روغن گل زیتی و شرب و ضماد و حمام و اذخر و تخم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان و زراوند مدحرج و روغن ناردین و غاریقون و سنبل الطیب و میسالیوس و خیارشنبر و اسطوخودوس و سنای مکی و راسن و روغن غار و حب الغار و حب بلسان و اکلیل و ضماد زنجبیل و جاوشیر و مرو و عنبر و قنه و دارچینی بوزن او زعفران پنج ده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی و زراوند مدحرج و تخم مرغابی و سندروس و مصطکی و قردمانا و تخم ترب و شیر آمده و عاقرقرحا و بلسم هر واحد نافع صداع بارد ست جالینوس میگوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا بزودی کنند بسرعت زائل میشود و اگر دیر کنند به نمیشود و مودی بصداع سخت میگردد و گاهی آن آواز منقطع میشود و درین وقت نطول بآب گرم و تقطیر بآب مرزنجوش ممزوج بروغنی از روغنها مزیل آنست شیخ میفرماید که صداع بارد را آکثیر بخیری که مسخن بالفعل باشد از پارچهای گرم کرده و از جادرس گرم و نمک گرم نافع ست و جادرس الطف و اعدل از نمک ست یعنی اگر سوء مزاج بارد ضعیف باشد از جادرس تکمید نمایند و جماعت مبرودین یعنی سرما رسیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب سمت اشراق آن نشستن تا آنکه صداع ایشان منحل گردد نفع میکند و سرما زده را واجب ست تقلیل غذا و اسهال طبیعت اگرچه بحقنها باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکریه و مشروبات منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت آن باشد مروخات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات و اضمده مسخنه مذکوره نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزور مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گزر و انیسون و زیره و ورد و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی ست که از حصول اخلاط در سر مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که مریض را تپ نبود که خوف شدت آن باشد و ضماد خردل و همه اضمده محمره آنرا نافع ست و خصوصاً چون خردل با تافسیا در ان داخل و طلای خاکستر لبسر که مجرب ست و همچنین مالیدن زردچوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر و خوردن سیر نیز از مقلعات صداع بارد ست مجوسی گوید که مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد انیست که آبی که در ان بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و مرزنجوش و نمام و صعتر و حندقوقی و شیح ارمنی و شجره مریم جوشانیده باشند بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پاره نمد آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بوهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام و شیح و سوسن و مشک و عنبر و شونیز و جاوشیر بویند و سزاوارست که قوت دوا و ضعف آن در گرمی بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر باین تسکین نیابد این ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد پنج درم برگ غار و مرزنجوش نمام شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم زعفران یک درم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب سرشته ضماد کنند و اگر باین قیروطی مسخن ضماد کنند نافع بود آب نمام و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جزو موم سرخ سه درم روغن زنبق و روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در روغن انداخته بآبهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضاً فرزجه من سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضاً قسط و کندر ذکر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب و جندبیدستر هر واحد یک نیم درم فرفیون یک درم افیون چهار دانگ باریک سائیده بآب مرزنجوش یا آب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیاده کنند و این سعوط العمل آرند مر و صبر هر واحد یک درم شونیز و حضض هر واحد یک نیم درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم عاقرقرحا دو درم مشک نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده بآب شهبانج سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب بآب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و سعوط ملکیه فالج و لقوه را نافع ست و غرغره نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این ماء الاصول بنوشانند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد دو درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطگی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم سلیخه و اسارون هر واحد دو درم بیخ اذخر و نقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و وج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سکبینج نیز دران حل کنند و اگر صداع از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند یا روغن غار یا روغن سوسن هرچه ازین حاضر باشد بر سر بمالند و اگر تپ نباشد شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب ابیض رقیق که دران اندک قبض باشد بدهند که تسکین بخشد و این صداع حادث از خلط ردی در معده را اگر حار نباشد نیز ساکن کند هرگاه که تعدیل و اسهال و اخراج آن کنند و غذا نخود آب بزیت

و شبت و دارچینی و زیره و نخود آب و لبنیات و مانند ایشان خورش بریت دمری و حقنه و زیره و دانجدان سازند و اگر احتمال این نکنند کبوتر بچه پروازی معمول از
مصالح مذکور بنا فرمایند و از تناول اغذیه بارده مثل البان و ماهی و فواکه حذر کنند و از اغذیه منجره مانند جوز و شهدانج و برنج و باقلا و ترب و سیر و پیاز و شراب
احتراز کنند و مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و اوقات برف بسیار سهل است اگر از حد تجاوز نکند و منقطع گردد گرم
بوده پس بگیرند گل خطمی یک دسته بابونه اکلیل الملک برگ بادام مرزنجوش هر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر در آب اندازند و قناعه سر بسته پر نمایند آنرا
بپزند تا بجوشد قیفه بینی و گوش بخار آن بگیرند تا عرقی که از بینی یا گوش یا از خشک تقطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض است و این تدبیر تنها طریقه زوال آن
است و علاج اهل کوهستان اینست که اگر وقت شلغم باشد بگیرند شلغم بزرگ و قطع کرده بپزند تا مهرا شود پس بر آن انکباب نمایند و استنشاق بخار آن کنند که ازاله این صداع
میکند و علاج عام اینست که روغن بنفشه در روغن خیری گرم کرده و در آن اسفنج تازه یا پشم پاره تر کرده بر تارک سر نهند و این اتم معالجه این مرض است و از معالجات هوا و ابتدا
که بگیرند کیسه و از سبوس گندم پر سازند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر مریض نهاده به بندند و امر بخواب نمایند که بعد بیداری صداع زائل شود و از معالجات این صداع
مالش سر با پارچه نرم است و مضمضه آب گرم و دخول حمام و ریختن آب نیم گرم بسیار بر سر و خواب در حمام و باید که غذای این مریض اگر مانعی نباشد حریره معمول
دیگر پیش گندم باشد و شوربای که بر آن شراب ریخته باشند و شاهسفرم آب نارسیده و زنبویه و ترنج و مانند آن بوئیدن اما شمیدن مشک بسبب فرط حرارت و کثرت
تحلل و از آن بسوی دماغ صالح نبود و هر گاه طبیب ازین صداع تساهل نماید بفساد عظیم مؤدی گردد ایضا او میگوید که صداعی که از نزول در آب بارد بسیار در یک
شبه یا نطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم است که طبائع این آبها مختلف است و هر واحد از آن مناسبت بحرارت سخن اخلاط و موت متعفن جلد دارند
آن و برودت یا رطوبت وارد و بحسب طبائع و تاثیر آنها معالجه باید کرد و اگر تب یوم یا مرض دیگر بمشارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بحسب ترکیب
آن باید و این همه را تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ تمام بدن بروغنها و شم اشیای مضاد اسباب فاعله و این نوع صداع شبیه تب یوم در معالجه
پس این آبها سمیات یوم تیز پیدا می کند یا باستان و یا تقبض جلد و یا التهاب دماغ و این همه را حمام و تغذیه باشیای موافقه حل میکند همچنین با استحمام و تغذیه باشیای
موافقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر برین مضاف گردد چنانچه اعراض تب یوم مضاف میگردد احکام آن از علاج تب یوم اخراج نمایند ایضا او میگوید که
خبطه نزد اطبا انسداد مسام سر از هوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ است و اکثر اوقات عقب خبطه زکام ظاهر میشود و اگر ظاهر نشود بخارات ساکن
در بطون دماغ یا اندک یا مایل بیبس باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجعه حار یابس خفیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنیم و معالجات
هر واحد ازین بیان می نمایم الا آنکه اندراج بخارات حار یابس با انسداد مسام از هوای بارد بود علامتش اگر بخارات اندک باشد اینست که یابد در گوش خود طنین و
اندک با خشکی منخرین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در تحت موضعی بنا شد بلکه گاه در مقدم دماغ و گاه در موخر آن و گاه در یمین و گاه در یسار و گاه در تارک سر
کند و علاجش قطع غذای غلیظ بخورد و تناول بحمام و انکباب و استنشاق بخار آب گرم خصوصا که در آن حشائش حاره پخته باشند و غرغره آب گرم و تجرع آن جرعه بعد جرعه
و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند و ماء الشعیر که در آن اندک تخم خشخاش سفید پخته باشند یا شاسند که ... و یا خام بجوشند یا بمالند و ساقها پاچه به بندند
آن و اگر کفایت نکند انکباب برین مطبوخ نمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و کشنیز خشک و سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر یا کوفته هر واحد
حی العالم و برگ خیار هر واحد یک دسته و همه را آب صاف چندانکه ادویه را بپوشاند در آفتابه سر بسته بجوشانند پس سر آفتابه اندک اندک کشاده بخار آن بگیرند و چون سرد شود
دیگر بار گرم کرده باز سر آفتابه بند کرده بر آتش گذارند و اعاده انکباب نمایند و اگر این هم کفایت نکند خشت یا قطعه سنگ یا آهن بآتش خوب گرم نموده و از خاکستر صاف کرده
روغن بنفشه بر آن ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار بلیغ النفع است و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب
بنوعی که در علاجات انواع صداع مسطور است و این تدبیر هنگامی است که بخارات محتقنه حار یابس باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستحیل گردد مبدای زکام شود
و نضج او در بخارات حار رطب و بارد رطب ذکر میکنیم و گوئیم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشد علامتش آنست که زکام با صداع و انسداد منخرین
بود و مریض صداع در جمیع اجزای سر یابد و در بینی ... برودتی یابد و این بخارات اگر بسیار باشند زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل یابد باقی ماند پس ...

صداع زائل شود وجمیع انواع زکام چون ندا ابتدائی ومبادی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبطات است وعلاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این
سهل تر از آن است چه آنکه این زکام میشود واز منخرین انفشاندن آن جاری میشود وآن مستحیل بزکام نمیشود بلکه خلط دران بسر باقی می ماند وعلاج این نوع جمله ذکر کردیم وعلی الخصوص
اینست که بانفشاندن مینی دائم امر کنند وفصد نمایند اگر ممکن بود وتلیین طبیعت بآب آلوی شیرین منبفشه وعناب مطبوخ ترنجبین وفلوس خیارشنبر واندک روغن بادام کنند
واگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ماء الشعیر وشربت خشخاش لازم گیرند واز تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود واین سهل تر انواع صداع است
مگر آنکه مرکب گردد ویا مستحیل بمرض دیگر شود ومن در علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد واز ان امر خبطات ومبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید مینویسد
که در صداع تابع بسوء مزاج بارد جلنجبین استعمال کنند وسکنجبین عسلی بیاشامند واترج مربی در زنجبیل مربی در عسل خورانند وغذا اسفیدباجات با فاویه ومطنجنات سازند
واندک حلوای شکری وعسلی دهند وشراب صرف یا ماء العسل بنوشانند وفواکه یابس مثل انجیر خشک وحب الصنوبر وپسته استعمال نمایند وآبیکه دران مرزنجوش ونمام
وقیصوم وبابونه واکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند وبادهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط تغریق راس نمایند ویاسمین حاره مثل
نسرین ویاسمین ومرزنجوش ببویانند وکندش عطسه آورند وخوشبوهای گرم مثل مشک وغالیه ببویند مصنف **اقتباس** گوید که در صداع بارد ساذج از
سبوس نخود سه مشت وگل بابونه واکلیل الملک وشیح ارمنی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند واندکی بر سر انکباب
سازند وروغن بابونه ونرگس وزنبق هر یک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هر یک یک ماشه سوده آمیخته تخلخه سازند وروغن سداب بر سر مالند واگر
بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند وکبید سر از نمک شور وکادرس وسبوس نخود نیکوست وطلا از فرفیون وقرنفل هر یک چهار ماشه جندبیدستر
سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آمیخته از مجربات فقیر است ونشستن در آفتاب ونزد آتش نفع بین میدهد واین ضماد مؤلف مؤلف در یک ساعت رفع
درد می نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه جالینوس خاکسی زعفران هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق ونرگس هر دو یک توله آمیزد ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند
وصطکی سه ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند وبالائیش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هر یک هفت ماشه در عرق بادیان نیمکوفته
یک نیم پاؤ شب خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند وغذا شوربای مرغ مرغن بنان خشکار گندم دهند
ودبجای آب بر ماء العسل که از عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن غلیان وارتقای خون بسوی دماغ است فصد سر رگ کنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر نبود ودر انجا مدت مدید باقی نماند
واگر دران مستقر باشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب است واگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند وخون کثیر حسب حاجت
واحتمال قوت برآرند واگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن ویا میان شانه نمایند وبعد فصد جمله تدابیر که در علاج صداع حار ساذج گذشت بعمل آرند
ودر مسکن بارد نشانند وجمیع تدابیر واز اشربه وغیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل بتانت وتلیین اندک نماید واز مبردات مستعمله درین صداع در
ابتدا وبعد فصد واسهال لعاب بهدانه واسبغول وشیره تخم خرفه وکاسنی وکاهو ومغز تخم کدو وعناب وآب آلو وتمر هندی وانار در ریاس وتربج وکاسنی سبز
وشاهتره تر وعرق این هر دو وعرق بید ونیلوفر وشربت نیلوفر وسکنجبین ممت هر یک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند ودر
ترش مانع صعود ابخره بعمل آرند وشیره عناب یا شربت انارین بنوشند ویا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده همراه
اطریفل کشنیزی بدهند ویا اطریفل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند وباز بجای بهدانه شاهتره کنند وشیره تخم کاهو
افزایند واگر با رعاف باشد شیره عناب وشیره کاهو در عرق شاهتره برآورده نبات داخل کرده بنوشانند واگر با فساد خون ولبلغمیت بود بعد فصد خیسانیده
عناب پنج دانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه با نبات دهند وبعده منضج ومسهل بعمل آرند واگر با فساد خون وداغهای سرخ رنگ بر
سر وگردن باشد بعد فصد وچسپانیدن زلو شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه عناب پنج دانه چرائته کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تمر هندی دو توله

شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بجوشانند بعده صاف نموده بنوشند و شربت عناب مرکب نیز درین صداع معمول ست و دیگر اشربه منقی خون که در علت امتلاء دموی
مسطور گشت حسب حاجت بعمل آید و هرگاه درین صداع بعد فصد استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا با امتلاء مادهٔ دموی محسوس
گردد استفراغ آن نمایند بمطفیات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا دو سه روز باین منضج نضج دهند گل نیلوفر بنفشه تا بتره و عنب الثعلب
تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده
بنوشند بعده روز ششم برای اسهال شیرخشت پانزده درم مغز خیارشنبر شش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا دو درم زیاده کنند و گاهی برگ سنا دو درم یا سه درم
یا چهار درم هم افزایند و گاهی ملینات و آلو بخارا و تمر هندی عند غلبهٔ صفرا و عدم سعال اضافه میکنند و یا ملین طبیخ بطبوخ فواکه مستعمل از عناب سپستان منقی و تمر
تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیارشنبر و روغن بادام شیرین و شیرخشت و ترنجبین یا بدون خیارشنبر نمایند و آیضاً نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هر یک
بست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیرخشت یک اوقیه
مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت نجیب الدین سمرقندی نیز ملین طبع ست صفت نقوع
مسطور نافع صداع گرم و سرسام و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله مغز فلوس خیارشنبر هفت توله سه چهار گهری در بیدمشک و عرق بید ساده
و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر تر نموده مالیده صاف کرده لعاب اسبغول شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره مغز تخم هندوانه از هر یک یک توله روغن بادام شش ماشه
اضافه کرده بنوشانند صفت شربت مذکور که جهت صداع دموی و صفراوی عجیب العمل ست گل سرخ پنج درم زرشک بیدانه سماق منقی هر واحد بست درم آلوی سیاه
بزرگ نرم بست دانه عناب پنجاه دانه شب تر کرده صبح بجوشانند و صاف کرده ربع رطل گلاب و یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند و با شیره بزور بارد حسب حاجت
بیاشامند و اگر سرفه باشد مرضضات و گل سرخ و بلیله مناسب نیست درمیان مسهلها تبرید از شیره تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه لعاب اسبغول از ریشه خطمی
سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسبغول هفت ماشه پاشیده دو دو پاشیده
و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب ست و تخم کافور بقول صاحب شفاء الاسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تمام اطریفل کشنیزی توله با شربت عناب و شربت
کادی هر یک یک نیم توله گلاب و عرق کاسنی و بیدمشک هر یک چهار توله دهند و کافور بر روغن گل همیشه بهار سعوط سازند یا اطریفل کشنیزی شیره تخم خیارین و عرق کاسنی
شربت نیلوفر دهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیره اصل السوس افزوده میشود و چون مریض در فم معده کرب و غثیان و تخمه دید یا به مبادرت قی نمایند شستن دست و پا آب گرم
و یا اشویه نمایند از سبوس گندم یا آبیکه دران بعض ادویهٔ بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی و بهی بید و یا برگهای آنها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم یک قبضه
جوشانیده باشند و هرگاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد با آبیکه دران بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ و مغز نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند و ایضاً بعد تنقیه تمام
افیون مصری صندل عرق و بطلای آن داخل بینی و بر جهد فیرا این صداع را در ساعت ساکن میکند و آنچه آزموده است سعوط از بهای لولو و قدری از عنبر و رطوبت سرطان نهری نافع
است و سعوط بلبن شیر زنان نافع و گویند که بخین گلاب بسیار برای نافع ست اگر سردی یا در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع میکند و بخین اندک از آن بسبب تسدید مسام و حبس بخارات
صداع را زیاده میکند و هرگاه در سر ابخره بسیار باشد روغن بابونه بسر کرده طلا نمایند و تخم آن انفع و اسرع در تاثیر باشد از طلای آن و هرگاه دماغ ضعیف گردد کدام شیره بر سر استعمال کنند
که بعد تقویت راس بسعوط مقوی آن و آنچه اسرع در تقویت اوست سعوط روغن بنفشه بشیر دختران است و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ خرفه
آب کدو شیر دختر ست هر واحد شش درم فراغ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی بود و درد شدید مریض را مضطر گرداند این دوا مخدر برای
تسکین استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر ربع ماش حل نمایند کافور قیصوری در شیر دختران یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی بچکانند و گاهی درین ادویه گل ارمنی و
آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید عا نند آن افزوده بر سر طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند نیست آرد جو کشنیز سبز برگ خرفه
عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسبغول آب برگ بید گلاب قندی سرکه و تمر هندی آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی ...
کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب و آب بیخ سوز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف امیتا سائیده با آب بار د آمیخته بکار برند و ضماد سویق جو با گل

وگلاب نیز نافع ست یا شیاف مامیثا و صندلین وگل سرخ و بزرقطونا با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی و تارک سر طلا نمایند و اگر درد شدید باشد اندکی
کافور زیاده کنند و عند شدت درد و ضربان صندل و فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا هر یک ده درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید افیون زعفران کافور هر واحد
یک درم همه را سائیده در گلاب آمیخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر سر گذارند و نخالخه که درین صداع نافع بود آنست آب خیار آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل
با قدری سرکه و یحبه کافور سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده بویند و بخور که در صداع دموی بعد فصد و در صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود آنست
گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جو پراده کدو بابونه جمله را در آب جوشانیده در طشت اندازند و در روغن بنفشه و روغن گل داخل کرده و بر طشت و سر پارچه در کشیده
دوا را حرکت دهند تا بخار گیرند و بعد از آن دو سه بار این عمل کنند و قدمین در آب گرم یا در آب ادویه پاشویه بارد گذارند و حکما که در صداع حار مادی و فتیکه از استفراغات و
معدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول ست آنست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته با سرکه انگوری
وگلاب و آب شاهتره بخمیر و در روغن گل سرشته در پارچه بسته بآتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند اگر از استعمال این کمادها زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده است پس بجهة
رفع آن فصد هر دو صافن نمایند و محجمه بر هر دو ساق نهند و امر بمالش قدمین نمایند و عند انتهای مرض بحران ملکی با بعضی اشربه استعمال کنند و غذا ماء الشعیر و فرخهای
بارده حامضه و آب تمر هندی بقدری شکر و بقول بارده مثل اسفاناخ و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و القثاء یانی و خرفه دهند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که
اگر صداع از غلبه دم حاد صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفا نیز کنند و اگر
ثقل در موخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب و گوشت و هر چیز که در آن حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه و طفشیل و بقول و فواکه بارده [illegible]
و بعد از آن اطلاق طبیعت خاصة اگر قبض باشد بهلیله زرد و ترنجبین و آلو و تمر هندی و شکر طبرزد کنند و یا اهلیله را در یک رطل آب آلو بخارا مصلایه کنند و اندکی از آن
اندازند تا آنکه قوت او اخذ کند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل بشکر یا ترنجبین بیاشامند و یا آلو بخارا در جلاب
مزوج ترکنند تا نرم شود پس آلو بخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیار شنبر یا ترنجبین بست درم در جلاب مالیده بنوشند و یا بگیرند بنفشه تر و گل سرخ تر کوفته افشرده
آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر در اینجا سرفه یا خشونت در حلق و سینه باشد بگیرند عناب بست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم جوشانیده
بست درم ترنجبین یا فلوس خیار شنبر حل کرده بنوشند و هرگاه التهاب صداع و حدت او تسکین یابد از صبر و کتیرا و گل سرخ و یا از صبر و عصاره افسنتین و کتیرا ساخته
بخورند و هرگاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسبغول و سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صداع حادث از ماده حار دموی
باید که مبادرت بفصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان بمراد خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند و جمله عروق
ظاهر باشند و در سر و چهره و چشم امتلای واضح بینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق مبنی از هر دو جانب و فصد
پیشانی که فصد این رگ بسیار درد های سر را استیصال میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب موخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند
و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غایر بود حجامت بدل فصد نمایند و ارکاغانیس گفته که اگر ازین غنا حاصل
نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند و از آن خون بسیار برآرند و بر موضع حجامت نمک سوده چسپانند و اول روز پشم پاره در زیت آلوده بران موضع نهند
و روز دیگر دوای جراحی برای التیام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و ازین تدبیر در اکثر امراض صداع در یک روز زائل میشود و این مخصوص بدین صداع نیست
بلکه در جمیع انواع صداع مزمن از ماده خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع و مانند آن بفصد صافن و حجامت ساق انتفاع حاصل میشود
و چون محسوس شود که درینجا شائبه از ماده صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کند از آنچه در باب صداع صفراوی ذکر
یابد و بالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند مثل مرقه شوربه و اجاصیه و مرقه عدس و مج اعنی ماش سوای جرم آنها و با غذیه بارده مولد خون بارد مائل بیبس
و غلاظ و مائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه و رمانیه و عدسیه بسرکه و طفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیب در معالجه امراض سر کثیر الحاجت بتلیین طبع ست
نیز در حالت قبض تعدیل این قوابض بترنجبین و شیر خشت و هر آنچه شیرین مع تلیین کند باید کرد و واجب ست که این اغذیه حسن الکیموس باشد و قلیل

مقدار آن کنند و ازان ممتلی نشوند و چون نطولات و مروخات استعمال نمایند چیزی که دران تبرید باشد و ترطیب شدید نبود که دران اندک رادع و تقبیض باشد
مثل آنکه مثل آب انار و عصارات بارده و قابض از فواکه و اوراق و اصول و لعاب بذر قطونا بسرکه و آب عنب الثعلب ابن عباس گوید که هرگاه
صداع از ماده دموی باشد و قوت قوی و سن نهایت شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سرو نمایند و مقدار حاجت خون برآرند و اگر کفایت
نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین یک وجب بلندتر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کشد و درد در
مقدم سر باشد بر مؤخر سر حجامت کنند و فصد رگ مؤخر سر کشایند و اگر درد در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تنقیه بدن باشد بدوای مسهل و فصد رگ
دست کرده باشند تا که ماده از ان بسوی خلاف موضع مرض منجذب گردد بعد از ان سائر اضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور شد
استعمال نمایند و غذا مزوره مدبر مقشر آب انار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب و مانند آن خورند ابوالحسن گوید که صداع حار مادی شیخ گفته
است بنا بر بودن ماده حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطه مجاوره دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و امتناء نور چشم بنا بر
تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجه آن برسام حار و اختلاط ذهن می انجامد و سببش ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث
امتلاء و انجماست و این ماده گاه از معده و گاه از عمق [بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل او کند هر آنکه بخارات و فضولات هرگاه از معده
و معده و سائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب شرائین صدغین و اوداج را منتفخ مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش نیز
منتفخ ممتلی معلوم کند و از اعراض خاص این مرض اوست انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق باستنشاق هوای بارد و ظهور حالت شبیه
مع قلت رقادست علاجش ابتدا بفصد قیفالین کنند چون اعراض قوی باشد در دو روز متواتر و در اول ماء الشعیر هشتاد درم با دو حبه کافور و سکنجبین بنوشند
و کمی و زیادتی در مقدار ماء الشعیر بحسب مشاهده طبیب است و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد هفت درم تمر هندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان
هر واحد سه درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلو بخارا بیست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده
صاف کنند و در یک شربت آن سه طسوج سقمونیا و دو ثلث درم ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چشند و کاسنی هر دو مسلوق طبیب بسرکه
و کشنیز سازند و تعدیل طبیعت تبرید کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار ببینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ
توقف فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فضول
کم شد و نبض و قاروره گواهی آن دهد بخوبی که نبض نرم شود و از ان سرعت و تواتر مع عظم زائل شود و قاروره ناقص الحمره نزدیک قوام گردد مضائقه
نیست که بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه و گلاب در روغن گل و مبلول باین دوا گذارند گشنیز آب کدو آب کاسنی آب خبازی آب خیار
آب برگ اسپغول آب بنفشه آب بید جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل خالص اندانه ممزوج سازند پس
اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدر که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده
تبرید باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی و آرد باقلا داخل نمایند و هرگاه بیقین زوال علت گردد
وانچه باقی مانده بقایا عسر باشد و در انجا ماده نبود آب گرم که دران بنفشه و خشخاش و سبوس گندم و جو پخته باشند بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب غلطی
نکند و امر بنطولات قوی نماید بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که درینجا فضول هست فصد هر دو صافن نمایند
و محاجم بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین دائم و غسل آنها آب گرم نمایند و تفتیح مسام و پایها آب گرم که دران اندک بابونه پخته باشند باید کرد که این تدبیر بقیه
بی شک متحلل گردد و اگر بقایا فساد مزاج محتاج ترطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود که درینجا ماده نیست این سعوط بکار برند آب عنب الثعلب
برآورده جوش خفیف داده صاف کنند و از ان دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ و شیر دختران دو ثلث درم و بعد مسواک و شستن دندان هیچ مانع و نجاینده
و دهن ... گردد پس ازین آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته در شیشه بکنیانند بار دیگر صاف کرده در هوا سرد نمایند و در روده

سه دفعه متواتر سعوط کنند که ترطیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که ارادهٔ ترطیب بسعوط بعد تنقیه میکنند انیست که بگیرند مغز تخم خشخاش مقلب و برگها ازان جدا کنند و نرد جدا کردن آن
چیزی که تهیه بشیر آید بگیرند و در روغن بنفشه دران آمیخته سعوط کنند و چیزی که بترطیب المغ ازین ندیدم چون در وقت آن استعمال کنند و آنچه اهل بصره استعمال میکنند
و در همه صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی ست انیست آب مطبوخ آب جمار گلاب ماء القرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندک روغن گل آمیخته
پارچه کتان بدان آلوده بر سر علیل بندند و هرگاه و بیار رسیده سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعادهٔ آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صداع
حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر باین صداع تپ منضاف گردد نظر باد و ار تپ نمایند پس اگر بدور غب آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر
تصاعد میکند اخلاط صفراوی مع بخارات آنست و اگر ادوار آن دموی بود بنوعی که ازان نقای تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بران آید و معه ذلک
ثقل اندک در پلک و سرخی در چشم پیدا هم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر دموی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی
این و آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر واحد
ازان مرض و عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس باعراض خاصه و در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر آنچه گفته ام بنا باید کرد که این مفسد
معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر بنوشند و رب ریباس
و رب توت و غیره ربوب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ هلیله زرد و تمر هندی و آلو و عناب و شاهتره و افتیمون و مویز و ترنجبین مقوی معده بنوشانند
بنوشانند و اگر ضعف یا شائبهٔ صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمر هندی بخیار شنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمر هندی بست درم آلو بخارا سی عدد سپستان بست
عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بست عدد یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بران بست درم ترنجبین و شیرخشت
اندازند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بشیرخشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنهٔ لین بعمل آرند عناب سپستان هر واحد کف بنفشه
خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه ازان صاف کرده آب چقندر
کوفته افشرده ربع رطل روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب برهم زنند و نیمگرم حقنه کنند و مزورات معمول از حوامض مثل آلو یا تمر هندی یا شمش خشک
غذا سازند و اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضاً
دران بقول لینه مثل اسفاناخ و لبلاب و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه باشد و این بقول را بسرکه و کشنیز خوشبو سازند و چون مرض
بانتها رسد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ هلیله نمایند بگیرند هلیله زرد از ده درم تا بست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بست درم
ترنجبین یا شیرخشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله مسحوق در آب آلو و یا آب انار معصور بشحم آن و یا آلو رطب یا منقوع در جلاب از ده تا بست عدد که در
قول ابوسهل گذشت و یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یا در
شربت بنفشه یا در سکنجبین یا رائب بقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا بآب ترنجبین یا آب به یا رب انار و توت
سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ
کوفته افشرده دو ثلث رطل بگیرند و بران شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در
قول ابوسهل بدهند و اگر در ابخار رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم دران مطبوخ بپزند و گاهی این قرص
بنفشه مید هند بنفشه خشک و تخم خبازی مقشر مساوی گرفته در هر درم ازان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت و التهاب
مرض منکسر گردد این مسهل بدهند از صبر یک جزو کثیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته بآب گرم یا بمطبوخ مناسب بخورانند و یا افتیمون نیم جزو افزوده مثل نخود حب
بسته از دو تا سه درم بدهند و آنچه صداع را درین وقت و اوجاع چشم مجرب را نیکوست این حب بنفشه است بنفشه خشک دو درم تربد سفید یک درم
رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ بآب کرفس حب سازند که این مخرج صفرای غلیظ از دماغ ست و گاهی شبیارات در آخر صداع استعمال

میکنند برای نوامی که بعلت مرض و ما فی طبیعی نکو شده و دران ستقونیا برای اخلاط صفراوی و حب السلوک مبرو تقویت فعل ادویه افزایند و چون این ممکن و انسب گردد بعد انتقص قوت باشد باید که تغذیه مریض گوشت دراج و تیهو و جوزه مرغ تخته با آب آلو یا انار یا سرکه یا سیب سازند و صحنا مقشر مطبوخ با آب انار برای تقلید فرق و دفع بخار زید بهند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبته الله گوید که اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام همچ سر باشد فصد از جانبی که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان هر دو شانه یا بر ساق نمایند تا از این ماده از علو باسفل منجذب گردد و اگر از این درد ساکن نشود رگ پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج بشرب آب آلو و غیره و رب آلو و مانند آن کرده در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند و بر پیشانی گلاب مالند و یاسمین بارد مثل نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل ببویند و اگر طبع قبض بود و جسم تمتلی باشد تلیین بالفواکه و یا آب انار مز معصور بشحم آنها با شکر یا شیرخشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه در آن بنفشه و جو و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر ریزند و مریض را پنیر کنانند و مزورات و عدسیه زند و بقول بارده خورانند و هرگاه وجع ساکن شود چوزه مرغ بسرکه و آب غوره پخته بدهند و از استکثار حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس گوید که فصد سر رود و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ بسیار یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون باشیای بارد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر بنوشند و اگر با وی تب باشد و اگر تب و سرفه نبود جلاب سرد و تمر هندی ده درم و ترنجبین یا شیرخشت هر کدام که باشد ده درم دهند و حیل طبیعت بما الفواکه مثل آب عناب و آلو و تمر هندی و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و خیار شنبر و شکر نمایند و یا گیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم جوشانیده و مالیده صاف نموده بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام یا مزوره آلو بخیلی بمغز بادام و قشمش یا مزوره تمر هندی بشکر و مغز بادام بدهند و یا بگیرند خمیره بنفشه ده درم و مثل آن ترنجبین و جو تانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع تخم هر دو بفشرده و ستانند از نیم رطل بشکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و بگیرند روغن گل دو جزو و گلاب یک جزو و سرکه کهنه ربع جزو در شیشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری از آن بر سر نهند و یا دران پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده نهند و گاه گلاب تنها یا سرکه تنها نفع میکند و بزر قطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن آنرا سود مند بود و یا لعاب خطمی و سرکه آمیخته بر سر نهند و بر روغنهای سرد مثل روغن کدو و بنفشه یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابو منصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب وجع شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بما الفواکه مثل هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شنبر و شکر باید کرد و یا گیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم در آب آلو بدستوریکه در قول ابو سهل گذشت صلایه کرده صاف نموده دوا و قیه جلاب و ده درم شیرخشت یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش بشحم آنها افشرده بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیار شنبر از ده درم تا پانزده درم در جلاب ممزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته بنوشند که سریع الاسهال ست و دیگر تراکیب مسهله همانست که در قول ابو سهل و گیلانی گذشت و ترکیب حب رب هلیله و غیره در علاج صداع صفراوی باید دید خجندی گوید که بعد فصد اطفای خون باشربه حامضه مثل شربت انار و شربت تمر هندی و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شیرخشت و ترنجبین و شربت دینار و شربت اجاص مسهل و آب انار شیرین با شیرخشت نمایند و اگر تب و سرفه بادی نباشد شربت تمر هندی و شربت لیمو و رب فواکه حامض بنوشانند و اگر با وی سرفه باشد خمیره بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب دهند و این شربت عناب که مطفی خون ست و جمیع امراض دموی را نافع بود و تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را در سرکه شب در آب خیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب زرشک سی درم حل کرده بنوشند و نقوع مرکب این مرض را نافع ست و نسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این هم نافع ست آب انار مز معصور بشحم آنها نیم رطل شربت دینار یا گلقند بغدادی پانزده درم شیرخشت ده درم ترنجبین پانزده درم بر هم زده و در تب سازند انطاکی گوید که اگر علامات دلالت کند

فصد فوائد جراحی

برآنکه ماده دموی ست فصد قیفال کنند واگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند وگاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده می‌شود بعده تنقیه خلط غالب بدوای مناسب آن کنند واز مجربات خاص صداع حار که استخراج آن کرده‌ام این روایت گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه عناب سپستان آلوبخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه باند صاف کرده بنوشند و غذا کدو یا اسفاناخ یا مزوره کدو سازند و گلاب در روغن گل و سرکه و آب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا افیون مخلوط بود مجموع یا مفرد بجسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسائر انواع صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا مجرب آرد زعفران ست وکذا آب بید و روغن بنفشه طلا را و سعوطا متعین **اقتباس** می نویسد که اول فصد سر کنند و از بنفشه و صندل سفید و خشخاش یکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک توله کافور دو ماشه تخلخه سازند و از برگ بید و کدو و گلاب و طحلب و خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که رفع درد فی الحال می نماید و شیره خرفه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلوبخارا هفت عدد عناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشند تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و ربای انبه و کرونده و تمر هندی نیز دهند واگر درد باقی ماند روز چهارم به تنقیه خاص پردازند مثلا رگ پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ فواکه اهلیلجی علویخان کنند باین نوع آلوبخارا زرد آلو هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیار شنبر تمر هندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره اکتفا ورزند و وقت شام غذا شله اسفاناخ دهند و صبح تبرید دهند و همین نمط سه چهار روز استعمال نمایند واگر اندکی درد سر باقی ماند پس موی تارک سر تراشیده شرط زده محجمه گذاشته سخت بکشند بعده سیماب هفت ماشه در آب گل سه گلاب و روغن گل هر یک یک توله آمیخته بهاون وسته برنجی تا یک گهڑی سحق بلیغ نموده بجای شرط تا یک ساعت نجومی بمالند که فی الحال رفع درد می‌نماید

علاج صداع صفراوی

سببش غلبه صفرا و هیجان وارتقاع ابخره وارتقای ماده است بسوی دماغ و امتلای عروق سر از آن و از جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع اکثار اغذیه و اشربه حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم ست اولا به تبدیل مزاج و تلطیفه و تسکین حرارت تبرید که در علاج امراض دماغی حار سابق مذکور شد بدهند و دیگر اشربه مبرده که در علاج صداع حار سابق مسطور شد استعمال کنند و یا شیره تخم کاهو یک توله شیره مغز تخم کدو دو توله با شربت بنفشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف ست و شیره خیارین و مغز تخم کدو و کاهو و آب آلو و تمر هندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج صداع دموی قریب ست لیکن در علاج این نوع در شربات و غیره و اشیای بارد رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمون و انارین بشرط عدم سرفه انفع ست واگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیره بنفشه و سپستان نافع واگر با سرفه نزله باشد نوشیدن طبیخ آلوبخارا عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفید ست واگر با این صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو شیره آلوبخارا اضافه کنند و یا شوربه بارد نمایند بعد تخفیف اولا شیره کدو موقوف نموده بعده شیره کاهو دور کنند وگاهی در تخس و بیقراری از صفرا و خفقان عناب پنج دانه آلوبخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاوزبان ده توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشنیز خشک چهار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده می‌شود و بعد تسکین ماده نضیج او منضج بارد نموده مسهل صفرا و حب هلیله دهند و از معمولات حکیم علی شریف ست که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک توله بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم خیارین دو توله آلوبخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله تمر هندی شش توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیره مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت آمله مربی یک عدد بلعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند

نه شده سونگ بارد مثل گوشت کدو و بقله کاهو و خرفه و پالک و کدو و خشکه سازند و شربت دینار و سکنجبین نیز مسهل صفراست و استفراغ ماده بهلیله مناسب است و اگر
خواهند و مسهل بارد و داخل کنند و از نقوع الیله و بند باین طور که پوست بهلیله زرد ده درم بقدر نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی و عرق نیلوفر یا آب آلو بخارا یا خیار
درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیرخشت و ترنجبین پانزده درم در آن حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر حب اللوک مهندی کنند انفع خواهد بود و یا
عناب ده دانه سپستان مویز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال بمقدار نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر در شب
شب خیسانده و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یک درم
روغن بادام شیرین در آن چکانیده و بیاشامند و بدانند که استعمال الیله بشرطی جایز است که با صداع تپ و سرفه و سهر باشد چه الیله عفونت باطنی دفع و سهر
ولهذا عمل آن بتعبض و عسرت و این موجب تضییق مجاری و دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی و ارتباک آنست و این موجب ازمان و تطویل مرض و
اکثر بهلاکت است و همچنین دیگر ادویه مسهله بعسر در تپهای خصوصا در اوائل جایز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و باقی را غلیظ و تشبث و تحجر میگردانند.
و این باعث هلاکت است پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی که در آن قبض و خشونت است و ادویه مزلقه تنقیه کنند و بعد تنقیه تعدیل
مزاج باشربه و اغذیه مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر بابزن و سعوطات و غیره کنند بآنچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و سفوف
کشنیز و سفوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه لعوقات و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت بدهند و گلهای سرد بویند و اگر بیداری و خشکی دماغ
اذیت دهد دهنهای بارد رطب بر سر مالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدو تازه یا روغن خیار یا بنفشه بادام یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر برف سرد
کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین است که جزرات را بر پاره چوب بسته آویزند تا آب او بچکد پس چکاب
میش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع است و ایضا سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت و در گوش طفل
چکانیدن از مجربات اوست و یا افیون کافور بزر البنج مساوی با آب سائیده حب بقدر عدس سازند یک حب از آن در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند
و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته قدری از آب آن در بینی بچکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند برای این صداع از مجربات رازی است
ضماد آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یا نوع نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا خبازی بسرکه سائیده بدستور و همچنین ضماد شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ مفید و بجهت
درد بر صدغین لاذن معمول بچسپانند و بالایش صفحه باریک از سرب ببندند و این نطول نافع است آب کدو و خیار و کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش و پوست آن
بنفشه نیلوفر گل بید و برگ آن شاهسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیم کوفته اسپغول پوست خشخاش
تخم کاهو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندکی افیون خصوصا هرگاه درد شدید باشد در آن آب گداخته نطول نمایند که صداع حار سهری
را نافع است و نطول گلاب و سرکه در روغن گل تیز مسکن وجع و حرارت و اینها افضل ادویه این علامت و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو
زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کدو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند کما ذکر در علاج صداع دموی گذشت بعد تنقیه برای تحلیل بقیه مواد
از مجربات احقرست و غذا ماء الشعیر ممزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شده هند اقوال اکابر
متاخرین مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد آلو هر یک ده عدد تمر هندی چهار توله گلاب و عرق بید ساده هر یک
نه توله خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند
و از سبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو دست جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و بادکش بر دو میان زودی
آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیانا برسد زمان غشی امداد نماید و برگ مناجات کشند کذا فی اینها و غذا خرفه و پالک که از انیه
باشد همراه نان تنک دهند و در روز پنجم یا ششم بهر حال مسهل از این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد پوست هلیله کابلی برگ سنا هر یک پنج درم
تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه کوکو گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار عرق نیلوفر یک آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که نصف رسد مالیده صاف نموده

ترنجبین مغز خیار شنبر هر یک هفت توله گلقند شربت ورد مکرر المبلی علو یخانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند بجای آب کوکنار افتادنید
و وقت تمام غذا اشتبا ساعا ماش خشکه گیلانی باشناخ خورانند وصبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کدو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه و گاه شربت
کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج یا انار هر یک چهار توله داخل کرده سبوس اسبغول نه ماشه خورانیده و بنوشانند و همین نطل سه چهار مثل
داده بعد تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علویخان دهند پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه قند سفید قوام ساخته
از دو مثقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت زرشک هر یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند در نسخه اطریفل کشنیزی معمول پوست هلیله
کابلی و هلیله سیاه نیز داخل ست و وزن همه مساوی و کشنیز برابر جمله و عوض قند شهد خالص سه وزن همه ادویه ست و جهت منع بخارات و رفع صداع این سفوف مجرب
از مجربات راقم ست کشنیز سه ارند در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یک نیم توله نمک لاهوری یک نیم توله مصطکی زرشک یک توله سفوف ساخته اندو درم
تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه صداع باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیرزنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر مرکب نموده و عیسی گوید که اگر از صفرا باشد
طبیخ هلیله با افسنتین و سقمونیا اسهال آورند یا آب لبلاب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا اخلاط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شیار یا نقوع صبر تنها نوشند و آن چنین است که در آب کاسنی بسبز صبر خالص را
اندک کثیر تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بقوی تر ازین باشد حب قوقایا خورند و تبرید مجلس بهوا و ریاحین کنند و اگر درد ساکن نشود معلوم کنند که دینجا چیزی
محتاج بتحلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و هرگاه بعد تنقیه ماده سوء فراغ
در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا نمایند و یا شیرزنان بر سر دوشند و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند و آنچه تبرید سر و تقویت نماید
اینست که بگیرند شیاف ماميثا و تخم کاهو و صندل سفید و صندل سرخ و فوفل و افیون و بسرکه و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر
ادنی حرکت خون بیینند علاجش اینست که اندک خون بر آرند و اگر آثار ورم یافته نشود ابتدا باستفراغ بمثل هلیله نمایند اگر تب نباشد و الا بمزلقات و چیزی که در آن خشونت
و عصر نباشد مثل شیرخشت و شربت فواکه و آب لبلاب و گاهی بشاهتره و حقنهای لینه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا متشرب در طبقات صداع
کرازی بر نیاید و از مسهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ بایارج فیقرا مع سقمونیا گردد و یا آنرا به مزلقات افزایند و یا بطبیخ هلیله یه نسخه قرابادین تنقیه نمایند بعد از آن
تعدیل مزاج بچیزی که در آن ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن باغذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها در آن باشد بعلاجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج
و صفراوی و بهر چیزی که بدان معالجه سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب عامیه موست و از لطوخات نافع صداع این قرص زعفران است
و بهر این نیز نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال و مر دو مثقال و عصاره غوره و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار پنج مثقال
این ادویه را باریک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی از آن بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول شارح گیلانی
بهتر آنست که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش و لکه جو در آن افزایند و گلاب و سرکه که در آن حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص در بعض از ماشه ها در صداع
یا در بهر کمتر فائده میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهر آنکه فصد استفراغ صفرا با خون می نماید و حرارت را کم
میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد از آن تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیار شنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بیست درم تمر هندی
مثل آن و در دو رطل آب بجوشانند تا دو اوقیه باند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیار شنبر مالیده مکرر صاف کرده یک مثقال روغن بادام شیرین
بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلوی بزرگ شیرین سی عدد تمر هندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا به دو اوقیه باز آید و صاف کرده بران شکر سلیمانی بیست
درم سقمونیای مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیم گرم بنوشند یا آلو بخارا مقوی بسقمونیا و یا شربت ورد و سکنجبین با آب لبلاب بکار برند
و این مطبوخ مخرج مره صفرا است بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بیست عدد آلو بخارا بیست عدد تمر هندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین
هر یک پنج درم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا دو اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد تنقیه امندره
و اطلیه و نطولات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از نطولات و اضمده حذر کنند که این صداع را زیاده کند ب

بتنها ب دوا داده از سائر رطوبت بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس تو ہم اونماید و ضرر او منتشر گردد و ازین سبب آفت عظیم شود الیلاقی و وجه جانی فی نفسه که
اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما انجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوه یا دم تمر هندی
و انار ترش و شیرین و شیرخشت نماید تا هر دو مقصود حاصل شود و انجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقیع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخم کاهو تخم خرفه دویست و شکر و انجا که در حلق خشکی باشد ایضا تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کشک جو و لعاب اسبغول باید کرد
و انجا که حاجت منع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند شکر هموزن
هر سه آمیخته صبح و شب بقدر ده نیم تا سه درم با آب سرد بخورند بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و انجا که تعبض شکم بود در ربع شکم و قراقر ریح و جز شیاف صابون مایه
تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان تر کرده بر دارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب
و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با دهن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استنشاق شیر دختران
و روغن مغز تخم کدو و بادروغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانیدن صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن
و شیر خر بر سر نهادن نافع بود ولیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل نسرین و کشک جو و اندکی بابونه در آب بپزند در روغن بنفشه
برین آب ریخته بیمار سر بر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هر گاه و بعد ازین تمام بیرون گذشتن یکباره صداع زائل نشود باید دانست که جهت
تحلیل ست از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تب نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و اگر تپ باشد
ضماد با ورد و ضماد ازوی و ورد ازند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بیرایند صفت شربت آلو آلو سیاه و بزرگ را شسته در آب
که سه انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا مهرا شود و نیک مالیده و آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آرند طبع را نرم
کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا در آن حل کرده بدهند اسهال تام کند صفت جلاب که ملین طبع و مغیر
و مشتی خلط و صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت رنج دهد با آب آمیخته عوض ماء العسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب بآتش نرم بپزند و کف دور
کرده بقوام آرند و با آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر من شکر یک من لعاب اسبغول و سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آرند صفت
نقوع هلیله پوست هلیله زرد و تمر هندی و مویز منقی و سپستان هر یک سی عدد و فلوس خیار شنبر و بنفشه هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه بست دانه همه را در سه من آب
گرم تر کنند و یک شبانه روز بنهند و هر صباح مقدار هفتاد درم از آن صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف آب انار
ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع دموی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس مقشر نیم کوفته ده درم بنفشه
هفت درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر انیست آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری بست درم هر دو را در شیشه کرده در
آفتاب نهند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و اجزای ضماد و شیاف ماینا که در قول عیسی گذشت گل نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک
یک جزو و افیون نیم جزو گرفته بر سر نهند و پارچه بسرکه تر کرده بالای ضماد بپوشند تا آنرا که درد بیقرار کند کافور و افیون هر یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن بید انجیر
در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا آنچه در صداع حار ساذج گفته شد تناول نماید سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مره صفرا بیشتر
صفرا از اسهال ست نه باخراج خون بکار ادویه که شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله و تمر هندی و آلو ست و گر زحمت سخونت
بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دواء السقمونیا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض را مبردات مثل شیره تخم خرفه و خیارین دهند تا شیر آب انار
میخوش بنوشانند و امر کنند و هنگام قبض طبع آب تمر هندی و آلو بخارا بجلاب بنوشند و آبکیر در آن جو و نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش جوشانیده
باشند و یا آب سرد بسرکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و بروغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تعریق راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه جو بید و صندل و کافور
دانه کی افیون و اقاقیا با آب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدغین طلا سازند و اگر صداع تحمل عظیم آرد ناتر دست در این ادویه افزایند و بالسے

طلا کنند یا اسرب باریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان منع گردد و تصاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول با بقول بارد رطب دهند و بر استعمال مزورات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدید البیاض بسرکه یا زرده بیضه بسرکه یا چوزه مرغ معمول بآب غوره یا بسرکه و کشنیز جایز دارند ❊ ابن الیاس گوید که علاج این نزدیک بعلاج صداع دموی ست جز آنکه در معالجه این میل باشیای بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله باید و ایضاً حل طبیعت با الفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی نمایند و یا سکنجبین ساده و شربت ورد دهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش و ربوب فواکه بارد و خمیره بنفشه بدهند اگر بادی سرفه و بحه الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تپ باشد و الا مزوره ماش مقشر با سفاناخ و مغز بادام دهند و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد بآب انار مزمنصور الشیم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا مزوره آلوچه یا تمر هندی یا انار دانه یا زرشک بمغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس در اسهال طبیعت بما الفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و بادیان مبرده مثل روغن بید و کدو و شیر زنان سعوط نمایند و چراده کدو و خیار و عنب الثعلب تر و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر به و برگ نی شکر کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند نیز نافع بود و اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بعد سر بر بسد و کافور و صندلین و گلاب بو بندد و ایضاً ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف ماميثا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسبغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی کافور دران افزایند و اگر در سر بخارات غلیظه و دوی و طنین باشد بسبرات قویه ازان درد دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنه ملینه که دران حشائش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر بمغز بادام سازند و دست و پا بآب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم باشد آب انار میخوش الشیم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماء الرائب یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام جوارش دهند و در مساکن بارده نشانند و زیر بادکش سرد مبلول بگلاب جلوس نمایند و آنچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و کشمش و حماض و به و امرود ست و آنچه مهیج صداع حارست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدانج و جرجیر و حلبه و شیر و خندقوقی و بخور باشیای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و افاویه و صبر و بوهای بد قوی الرائحه مثل بوی مردار و جلود رطب و گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران ست و آنچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود صفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیله زرد دوازده درم تا بست درم و کوفته در سه رطل آب تر نموده بآتش نرم بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیار شنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند صفت حبی که اسهال صفرا و جذب او از دماغ بقوت بغیر اضرار بدماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ و دو حبه تربد سفید مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته حبها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و این حب نیز اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال شیر خشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بمغز خیار شنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف کند و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حمیات گرم و یرقان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بد ذائقه را قبول نکند نیکوست زیرا که غثیان و کرب نمی آرد و صفت آن در قول جرجانی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یک درم سائیده بآب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو بآب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع ست صفت حب که برای سفر مرتب بیازند بگیرند هلیله زرد صندل

کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بند کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آنرا بگیرند و با
دیگر آب بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند مکرر تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملایم گذارند تا غلیظ شود و درست
بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بگلاب گرم این صفرا را برفق برآرد و نفع مطبوخ هلیله بخشد مجندی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین ساده
استعمال کنند اگر بادی سرفه باشد و شربت خشخاش و غیره بنفشه مع سپستان اگر با سعال بود و تلیین طبیعت بملینات و حقنها کنند یعنی که آن مصدوع را
شدید الضرر ست مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع ست اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین
بدستور معهود مرتب ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی ست آلو صد عدد تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیای مشوی یک درم
زعفران نیم درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه لعوارض صفراوی دماغی را بسیار نافع ست و برفق اسهال کند و
حرارت پیدا نماید سبوس گندم ده درم بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدد سپستان بست عدد نیلوفر پانزده درم
سنای مکی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند دران شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت می‌دهد
تشنگی کند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک اوقیه همه را باهم مخلوط کرده حقنه نمایند که تلطیف می‌نماید و لیب جیب کنند و ادهان
معروف بارد مستعمل در صداع الحو خاد صدوعا نافع ست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف ست و نسخهای
سعوط و شموم و ضماد و نطول در اقوال سابق گذشت و هنگام شدت درد این لازق بکار برند بزر البنج شیاف مامیثا فوفل گل سرخ صندل هر واحد یک جزو افیون
عشر جزو با عزروت آمیخته بر صدغین بچسپانند و بالایش تکه باریک اسرب بندند و این دوای مبرد برای هر دردی که بسبب حرارت باشد نافع ست تخم کاهو پوست
خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسبغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات قویه نشوند مگر آنکه درد بحد غشی
رسد و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی ست و تحلیه بنافحات طیب الرائحه مثل آب سیب و به گلاب و غیر واست در شیشه مطیب بصندل و کافور و مشک
کنند و ادهان طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن و گویا که آن لفظ عجمی ست گویند لخلخه یعنی مخلوط و مضروب چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج
صداع تابع حمیات بانحل طیخی شاهد آنست و این لخلخه مبرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حارست صندلین گلاب آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل تلطا
ساخته ضماد کنند ابن نوح گوید که اسهال بحب الفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک ازان در سابق مذکور شد و یا آب کاسنی بفشرند و جوش داده کف
او بردارند و یک اوقیه صبر دران انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد ازان از یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مریض را چیزی از اوجاع سفل باشد یک درم یا
دو درم کتیرا دران داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و القصر سر بر سر رسد هر روز کشنیز خشک یک درم یا دو درم بشکر
بخورند و نقوع مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لازم نمایند و لخلخه معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکه خمر هر واحد یک جزو بهم زنند
تا یک ذات گردد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده تبرید شدید نماید و یا حشائش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کشنیز
سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادرنگ یا کدو یا تلخف یا بقله یمانی یا حی العالم یا عصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و ضماد
نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر ریزند و با این همه آبها یا اکثر ازان با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط
طباشیر و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بروغن بنفشه یا شیر دختران سفیدی بیضه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مثل بخارات
مخدره مثل عصاره خشخاش و یبروج و مانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده آبش بر سر ریزند و شیر زنان
یا شیر بز بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض او ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و چندین
صندل و کافور و آب برنج و آب یخ طلا سازند و غذا پست گندم که در آب گرم شسته و شرب آب برف مفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب نمایند
تا مستفرغ گردد پس چیزی از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش بران ریخته بخورند و بقول دیگر از کدو و خرفه و بقله یمانی و سرمق و خیار رباست و آب

بگلاب و سیب و به و امرود و خربوب شامی و زرشک و ریباس و شمش و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کدو و کاهو و قطف و خیار بروغن بادام دهند و آنچه مضر صداع حار ست خرما و باقلا و جوز و انجیر و بادروج و کرم و بادنجان و مغز چلغوزه و بابونه و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرت دماغ در علاج کلی امراض دماغی مسطور شد گیلانی می نویسد که نوشیدن شربت بنفشه یا شربت آلو یا نقوع فواکه تمر هندی اسهال صفرا و تسکین می نماید و اگر با آب گرم آمیزند بسرعت اسهال آورد و باید که سقمونیا و صبر توت دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا شربت مذکوره یا در آب انار ترش بشکر یا در آب تمر هندی و شکر یا در رائب آمیخته داده میشود و اسهال می آید و درین نوع در تبرید بیشتر از دموی مبالغه نمایند پس اسبغول در آب انار ترش معصورین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو ساعت آشجو و در نیمروز ماء الخیار بنوشند و هنگام شب اسبغول با آب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این سفوف مبرد بدهند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و کشنیز خشک مساوی با همچندان شکر آمیخته سفوف سازند و نطولی معمول از گلاب و صندل و سرکه و کافور و سایر مشمومات بارده مذکوره در صداع حار ساذج بویند و ضمادات و قطورات که در آنجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد از زروت و غیره و سعوط افیون و کافور در آب برگ بید علل آرند و این هر دو نسخه در قول اسمعی در علاج صداع حار ساذج مسطور شد و از آنچه قول صفر البسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام و تاخیر از وقت آن اجتناب واجب ست و از اغذیه حاره و اشربه حاره و مبخرات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان درد گل بنفشه و آب جوشانیده پای تازه نو در ان نهاده بدست همی مالند و از بالا بر سر همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده نیم گرم بر سر ریزند و مالیدن شیر بر کف پا با سود مند ست و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان ابخرهٔ غلیظه در تحلیل بمحللات و تسیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائز ست

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظهٔ بلغمی ست در عروق سر و سردی اغذیه و اسباب او استکثار اغذیهٔ بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اول باید نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی حلو یا مغلی منضج بدهند یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس گاوزبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیرهٔ بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و اصل السوس مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده و شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ شش ماشه مویز منقی بست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کنجد چهار ماشه با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم هلیله هر یک شش ماشه بیفزایند و اگر غلبه برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیهٔ دماغ نمایند یا بیخ بادیان بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال در دو رطل آب یا عرق عنب الثعلب عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند هرگاه نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج در قاروره سنای مکی هلیله کابلی هلیله زرد افتیمون بصره بسته هر یک دو درم مغز خیارشنبر شش توله شیرخشت و ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و گاهی تربد سفید از سه ماشه تا شش ماشه و غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند اگر مریض محرور المزاج بود حب هلیله یا منضج و مسهل مذکور بحذف خیارشنبر و روغن بادام هفت بدرجه آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن طبیخ افتیمون و مویز با ایارج فیقرا اوفق نوشته و اگر از استعمال ایارج قلق و اضطراب و بطور رحل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول حکیم طاهر سرهندی نیز در تنقیهٔ بدن از بلغم عجیب الاثر ست بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد مساوی سفوف سازند و سه درم بگلاب یا آب نیم گرم بخورانند و این دوای حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین مدبر و هلیله زرد و دار فلفل هر یک یک جزو زنجبیل سه جزو سائیده بعسل سرشته

بقدر دو رب بدهند که بلغم بسیار بی تمام بر آرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بر تلطیف او ماء الاصول که از پوست بیخ کرفس و بادیان و انیسون و سنبل الطیب و بیخ اذخر و مصطکی
وغیره ساخته باشند بقدر پنج یا ده درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو هر واحد یک اوقیه یا یک اوقیه گلقند یا با روغن بیدانجیر از یک مثقال تا دو مثقال و مغز
تخم [illegible] سه روز [illegible] نقیع مذکوره کنند و یا این طبیخ منضج دهند مویز منقی بست درم ریشه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سعد یک مثقال انیسون بادیان
سعد کوفی هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای جوزه مرغ
با نان پخته و سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه غرغره مسهل راس مثل آن زند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلکان یا روغن هندی بر سر
مالند و از ضماد و سعوطات و شمومات و کمادات وغیره که در علاج صداع بارد سابق گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب اسطوخودوس در هر هفته یک یا
دو بار بصورت بقیه ماده مفید بود و استعمال اهلیله مربی در بیدار و اطریفل اسطوخودوس مفید است و مداومت معجون انطاکی و اطریفل مسهل [illegible] صداع
مزمن از مجربات اتم است و ایضا بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده با اطریفل سرشته بخورند بعده مویز منقی ده دانه بادیان هفت ماشه جوشانیده
نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده به دواء المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک پنج تولہ
بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره و پاؤ سیر و نبات دهند
و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند یا گل بنفشه چهار ماشه
در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان با شربت بنفشه بدستور بدهند و یا اطریفل کشنیزی همراه
بادیان گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم برعایت اجزاء و در واحد سورنجان ماشه سوده با اطریفل آمیزند و شاهتره شش ماشه [illegible]
و استعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صغیر خورده شاهتره شش ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه [illegible]
دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بخورند باز اگر غلبه صفرا و خون زیاده معلوم
شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه حار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و حب الغار و زوفای خشک و مانند آن
و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و چوب چینی یا حشیشه نیز بصداع بارد مفید است و بر سر نخاست حلبه اسطوخودوس برگ ابهل و تخم آن وغیره که در قول مسیحی [illegible]
بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بران نموده پاشویه بطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه تدابیر است و چند قطره آب آن در گوش [illegible]
چکانند و از شمومات نافه [illegible] است و این شموم هم نفع کلی دارد جندبیدستر مشک شونیز بریان جمله را در پارچه باریک بسته متصل بویند و ضماد قرنفل زنجبیل
بذر البنج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول است و این ضماد هم بعد تنقیه بصداع بلغمیه کفایت کند و مجرب بلا تخلف است جندبیدستر فرفیون خردل هر واحد
یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مر جندبیدستر و فرفیون هر واحد یک جزو افیون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن [illegible]
یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع بارد مادی است و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کرویا کمون سنبل الطیب عود شبت نیز نافع و اکثر ضماد شبت
فقط و دارچینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرفیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سازند
در ساعت این صداع را ساکن کند با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضا او گفته که من در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی و حرف استعمال میکنم
و در شفاء العاجل از و منقول است که در صداع بارد ضماد پوست فندق مرکب با جوز بوا و قرنفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای
روغن فرفیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صداع مزمن است و طلای سقمونیا بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزیل صداع مزمن است و سعوط مغز تخم سرس
باریک سائیده بقدر یک سرخ و یا برگ نورسته کنیر خشک کرده سوده سعوط نمودن دماغ از رطوبت [illegible] است و مرزنجوش [illegible] گرد دار شیشعان تنباکو [illegible]
ماشه زعفران دو سرخ کوفته بخیه سعوط کردن عطس مزیل صداع مزمن از مجربات اوستادی مرحوم است و کذا سعوط مشک نیم ماشه در روغن بادام یا روغن [illegible]

یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و تنقیه مزمنه مجرب لیکن در استعمال عطوسات احتیاط نمایند که بیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد
مرض در آن زمان خواهد شد و بابونه سداب مرزنجوش پودینه در آب پخته روغن بادرین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب با غثیان یا خلش
در فم معده خود دریابد قی کنانند و اگر با تب باشد از رفتن بحمام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع بود
پس اگر صداع باین تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلغم نیز بارد و سن پیری در مریض بارد المزاج بود داغ وسط سر یا هر دو بازو داشتن
زخم آن تا زمانی دراز تا آن چرک جاری گردد و ماده میل بجانب نماید مفید ست و بسا ست که داغ نمودن یک بار دو نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عرقین
صدغین قطع کرده بران داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف او درین صداع از واجبات ست و با غذیه حاره یابسه ناشفه رطوبات مثل قلایا و مطنجنات و
کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرنفل و مصالح و خولنجان و کرویا غذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و بچه کبوتر و مرغ با مغز تخم بخورانند و
از اغذیه بخره مصدعه بارده رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار کنند و پایها بمالند و انتباه دمخفی نماند که این صداع اکثر به پیران و زنان بلغمی مزاجان و استعمال
کنندگان مرطبات و مبردات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در ابتدا اسهل العلاج ست و هرگاه مزمن گردد مخوف بود و علاج او صعب باشد
و بصمم یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مودی گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه سعی نمایند صفت
اطریفل مسهل منقی دماغ معمول در صداع مزمن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر یک
دو مثقال مویز منقی بنفشه کل هر یک دو توله تربد موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه ساییده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده سرشته
خوراک تا دو توله و معجون انطاکی در قول انطاکی خواهد آمد. اطریفل اسطوخودوس نافع درد سر و دیگر امراض بلغمی و سوداوی دماغی و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد
باید که هر روز بهترین اطریفل در استعمال نمایند پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفایج افتیمون کشمش مساوی ساییده بروغن
بادام چرب کرده بعسل بقوام سرشته و بعضی عوض کشمش مویز منقی داخل کرده و بعضی هر دو **روغن گل چکان** نافع صداع بخاصیت گل چکان دیو دار برنگ کابلی
صندل خولنجان روناس هر واحد یک درم گل چکانک نیلوفر اصل السوس هر یک دو درم برگ بنگ و سه درم آمله چهار درم اجزا نیم کوفته در روغن کنجد نیم پاؤ و شیر
ماده گاو یک آثار و آب قدری یک شبانه روز تر کرده صبح بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بسر بمالند **اقوال** مهره ابو سهل گوید که اگر صداع از ماده بارد بلغمی
باشد باید که تنقیه بحب اصطمیخون و حب صبر و توقایا نمایند یا باین حب توقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید هفت درم اسطوخودوس
پنج درم و بلیله ده شربت متوسط ست و اگر خلط محتبس در سر باقی ماند غرغره با ایارج فیقرا و سرکه عنصل و خردل و عاقرقرحا و صعتر و پوست بیخ کبر نمایند و استعمال این نقوع
صبر تنقیه بالغ سر و معده میکند هلیله سیاه و بلیله و آمله هر واحد ده جزو بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب قصب الذریره
هر واحد چهار جزو شکاعی بادآورد هر واحد پنج جزو شحم حنظل و ریحان هر جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو دران انداخته در ظرف
آبگینه با آفتاب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس یا ایارج جالینوس بطبیخ افتیمون و مویز منقی بدهند و اگر
چیزی مرض باقی ماند طبیخ بابونه و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش برگ غار و شیح نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کنند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند
ساییده با آن روغن سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آمیخته قدری ازین روغنها سعوط می نمایند و غالیه میبویند و مشک سوده در
بینی دمند و اگر حاجت بقوی تر باشد بگیرند یک قیراط فرفیون و قیراطی جندبیدستر و اندک روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و بروغن زنبق که دران جندبیدستر و فرفیون
داخل حل کرده باشند بر سر طلا سازند و یا بروغنی که دران سداب اصل یا پودینه پخته باشند و بطبیخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نمام و نسرین و قیصوم و برنجاسف
و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر با وجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این نقوع ایارج بروغن بید انجیر بنوشند هلیله کابلی و بلیله و آمله
هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم افسنتین تخم کشوث انیسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده دران ایارج فیقرا پنج درم حل کنند
و هر روز سه اوقیه از آن قدری روغن بید انجیر بخورند و اگر ازین غثیان و کرب عارض شود قی کنند و دیگر بند صبر درم و فرفیون و قسط و صمغ عربی و انزروت

و شدید بستر کنند مساوی و در شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقرقرحا و خردل و برگ مرزنجوش سایند مثل نخود
مثلی بسر کرسوده یا سیر کرده مثل با قلا جهت تای بهن سازند و در دهن بدارند و چون بآن غرغره بآن کنند و هر یک حل کرده استعمال نمایند و طعام اسفیدباج معمول از کباب
ایر ماهیان یا قلایا بری در روغن جوز بادام بریان کوم سفید و لحوم طیور صحرائی و نخوداب بزیره و روغن جوز به هند دادن خورش یکی خردل و زیره و مری و سداب سازند
و ماء العسل مطبوخ بنوشند و تمامی نسخ ایرک نانخواه سیفرمایند که تنقیه بدن کنند اگر خلط مشترک در بدن باشد بعده تقلیل غذا و تلطیف آن میل آرند حالا بار بر فریسند و
بکار برند و معجونات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند تا مدتی که از آن شروع کرده بتدریج بیفزایند بعد سعوطات دیگر که سابقا مذکور شد
عمل آرند حالا ایضا آنچه ادهان سر تسکین و بدرجه آنچه استعمال و در علاج امراض دماغی بارد و رطب دانسته بکار برند و استعمال ساسیین تریاقیه هفته یک بار نافع بود صفت
اطلیه نافع صداع بارد ابتدا بتراشیدن موی سر کنند پس بگیرند دو مثقال فرفیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال عنب الثعلب
با آب مرزنجوش سرشته بر سر طلا نمایند اطلیه جیده فلفل مثقال نفل روغن زعفران مثقال و ثلث فرفیون حدیث مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه کهنه سایند طلا
سازند و ایضا طلای فرفیون و نمک و بورق و ایضا افیون و زعفران و صبر و مر و عنبر و که در قول مسیحی گذشت با آب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این تجربه
خورده شقیقه بلدر من نیست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید النفع ست و ایضا فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرفیون یک درم سرگین کبوتر صحرائی
یک نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضا صبر فرفیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند ایضا دوای زبل الحمام بالت قوی ست
و ایضا فلفل و قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یک نیم مثقال سیاهی دوات یک نیم مثقال سرکه بمقدار حاجت و این ادویه گاهی کسوف
بر قمع با آمیختن شیر اسفیدی بیضه و گاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف ست صفت سعوطات نافع صداع بارد از انجمله سعوط شونیز است که در
علاج صداع بارد سابق مذکور شد و کنا سوسیائی بجندبیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون هفت برگ صعتر و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع
است و آنچه تجربه کرده شده مشک و عنبر و عود است که بقدر عدس از اینها گرفته بروغن سعوط نمایند و آنچه سعوطا و برای صداع بارد میکنند و تسخین و تنقیه میکنند روغن
شحم حنظل ست و یا روغنی که در آن عصاره قثاء الحمار گداخته باشند و از آنچه قومی درین باب شدید النفع گمان کرده اینست که بگیرند آب برگ شفتالو با آب انتر و از
انان سه قطره ناشتا سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه بچکانند و اسفیدباج بسیار چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند اینست که بگیرند زهره گاو سرخ رنگ
سه درم سوسیائی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و از آن سعوط سازند و ایضا بگیرند افیون یک نیم مثقال حسن سوس یک مثقال فرفیون یک نیم مثقال عسل صغیر یک نیم مثقال هر دو آب
بیخ چغندر آمیخته بعد دو سه چا در سرانزوک میل در بینی بچکانند و ایضا فرفیون دو ثلث دانگ زعفران بآب چغندر سرشته در بینی بچکانند و ایضا سعوط نافع بگیرند خربق سیاه
مثقال بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک سایند و بانبوبه در بینی دمند و مریض سرخود برداشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضا شونیز چهار مثقال عصاره
دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاء الحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون از سر او رطوبت بسیار
فرود آید در آن هنگام بینی را بآب گرم بشویند صفت ادهان که بر سر صاحب صداع باردی مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که در آن شبت و بومادران و مرزنجوش
و شیح و نمام و سداب و برگ نارنج پخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی بارد و بلغمی مذکور شد آنرا نافع ست و حال روغن بلسان همانجا معلوم شد و این برای سعال
و تقطیرات گوش نیز صلاحیت دارد و این نسخه نافع صداع فرمن ست بگیرند عصاره قثاء الحمار و بخور مریم و خطردن مساوی سایند و در بینی دمند و یا شونیز و عصاره
قثاء الحمار و یا شونیز و امثال مجمع سداب صاحب کامل گوید که درین ابتدا باستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و
بعد تنقیح خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد بماء الاصول مع روغن بیدانجیر و روغن بادام تلطیف کنند سه روز یا پنج روز بنوشند بعد از آن حبوب مذکور بخورند اگر
فائده نشود ایارج جالینوس بقدر حاجت بدهند بعد از آن غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین یا بخردل یا با عاقرقرحا مع ماء العسل کنند و بعد از این ادهان و نطولات که در
علاج صداع بارد سابق گذشت عمل آرند و تعاهد باستفراغ بحب صبر یا بحب ذهب در هر هفته یک دو مرتبه نافع ست و تدبیر غذا مثل صداع بارد سابق نمایند و
ضماد نافع صداع بارد کهنه است فرفیون و فلفل سیاه هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال باریک سایند و بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر فرفیون گرم

مخلوط باب مرزنجوش ویا نیلوفیا یاآب مذکور طلا کنند نفع دهد و طلا بخردل نیز نافع ست و آب برگ برنجاسف ویا آب برگ فرنجمشک مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط مومیائی مع روغن بنفشه یا روغن طلبان نیز مفید بود و سعوط بعصارهٔ قثاء الحمار مع شیر دختر صداع مزمن و بیضه را نافع ست وضماد بعبیر و روغن گل وسرکه سودمند **صفت** حب صبر نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطگی چهار درم تربد ده درم گل سرخ سه درم حب ساخته دو درم وقت خواب بخورند این حب منقی دماغ از بلغم ست پوست ہلیله کابلی درم صبر چهار دانگ مصطگی انیسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته بآب کرفس حب سازند و این یک شربت ست وصبح بآب نیمگرم بخورند و این حب نیز نافع صداع بلغمی ست تربد یک نیم درم ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ سقمونیا عود خام انیسون مقل هر یک دانگ باریک سوده بآب حب سازند و این یک شربت ست و **ایضاً** این ضماد بکار برند فرفیون بورق سفید هر واحد دو مثقال سداب صحرائی مثقال تخم حرمل و خردل هر واحد یک نیم مثقال باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته بر سر ضماد نمایند که این صداع کهنه اکثر از خلط غلیظ بارد بود نافع ست و آیین در اصداع کهنه بارد و بلغمی را نافع موی سر را تراشند و نمک نیکو کوفته یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافه کرده بر سر خضاب نمایند و همه شب نگاه دارند و صبح بشویند و باید که سائر تدابیر صداع بارد ساذج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیه و حقنهای قویه و اغذیه مسخنه بعمل آرند و این دوا نافع صداع کهنه ست و نسخه او همان نفوخ ست که در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بروغن سوسن سرشته در منخرین طلا کنند نفع بخشد و اگر کبابه سائیده بگلاب سرشته بر تارک سر طلا کنند صداع بارد را سود دهد سید اسمعیل مینویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد بحب اصطمخیقون و قوقایا و صبر و شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقنه حاره عمل آرند بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و معطسات و بخورات و طلای موافق بکار بردن **صفت** حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم ہلیله کابلی چهار درم مصطگی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر یک درم کتیرا دو درم بدستور حب بسازند شربتی دو درم وقت خواب بسیل شبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ آب یا آب کرنب یا آب بادیان حب سازند و این همه یک شربت ست **حب ایارج** ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون هر یک دانگی و نیم افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی بآب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت لیوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند **صفت** حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است ایارج فیقرا هفت درم ہلیله کابلی چهار درم نمک هندی سه درم بیخ کرفس غاریقون بسفائج فراسیون هر یک سه درم تربد ده درم تخم انجرہ پنج درم افتیمون چهار درم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو مثقال بسبیل شبیار هر شب یک شربت بدهند **صفت** حب ایارج ایارج فیقرا و تربد هر یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا همانست که در قول صاحب کامل گذشت و آنرا که این حبوب فائده ندهد بگیرند هفت درم افتیمون و بست درم مویز منقی و در یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم نمک یک درم داخل کرده ناشتا بدهند غرغره ایارج فیقرا اطریفل فیقرا کوفته در سکنجبین یا در آب کاسه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود دیگر بجا قرقرحا ستعتر خردل پوست بیخ کبر همه را سوده بعسل سرشته بسرکه عنصل حل کنند و بکار برند دیگر مرزنجوش سعتر انار دانه ترش صبر مساوی سائیده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند پودینه دشتی و سعتر و قیصوم و شبت و غیر آن که در نطول بقول مسیحی گذشت جوشانیده سر بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرهم شود طلا کنند که در حال درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و بپزند بروغن یاسمین یا روغن بادام تلخ حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که درد صعب باشد جند بیدستر فرفیون هر یک نیم دانگ بروغن سوسن گداخته در بینی چکانند و نمام و سداب و بابونه و نسرین ببویانند و پیش او عود و سندروس و طرفا بسوزند و فلفل و کندش و جند بیدستر نرم سوده در پارچه بسته ببویند تا عطسه آید و در حمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن سود دارد محمد زکریا گوید که جند بیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه با شراب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر و مر و فرفیون و قسط هر یک دو درم صمغ و زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کندر سه درم بشراب بپزند چندانکه غلیظ شود و طلا کنند و پاره سرب بالای آن نهاده بر بندند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسیفید تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل کنند و آنرا که با این صداع بی خوابی پدید آید روغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی چکانند و شبت و بیخ سوسن آسمان گونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که برین

صداع باشد ساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود ببرد دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخود آب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کرویا و شبت

و سیر و تیهو و گنجشک و کبوتر بچه و کبک و دراج و تدرو و قلیه ابامه و گوشت بره از سفید بی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بحرارت بیشتر

باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوای عسل و دارچینی و زنجبیل بود و هر طعام که گرم تر بود و بسیار باشد که بصعوبت سر او از بلل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار

و روغن گرم بر سر او ریختن و در گوش چکانند مصنف حاوی و ترویج گویند که تنقیه دماغ از بلغم غلیظ باید جمیع بدن بحب ایارج نماید و تلطیف غذا و تجویع و جماع

نمایند و در اول صبح جلاب با اصل السوس مقشر کوفته سه درم با زنجبیل دو درم یا دو درم گلقند بنوشانند و نخود آب و شیر و تخم قرطم غذا سازند و بعده هرگاه

فایده نکرد این حب صبر و هندی صبر سقوطری شقال حب النیل نیم درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم تخم حنظل مقل و مصطکی کتیرا

یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بیخته آب بادیان در سرشته مثل نخود حبها سازند و سحرگاه بخورند و نیز برای صبر کنند که اسهال نیکو کنند و تنقیه روغن

بادام روغن سوسن یاسمین بر سر ریزند و اگر تنقیه تام نشود و اندکی صداع باقی ماند حب ایارج یا حب شبیار بخورانند و با آب اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر واحد کف

آب خوب جوشانیده بر سر نطول کنند و این سعوط مفید صداع بارد است مرکب کند حضض جندبیدستر زعفران هر یک نیم دانگ حب تنقل سفید و سیاه هر واحد یک دانگ

نیم دانگ کوفته بیخته آب مرزنجوش سرشته قرص سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت سوده سعوط کنند و این طلا نیز نافع صداع بارد است صبر جندبیدستر قسط

عاقرقرحا زعفران هر یک دو درم انزروت کندر هر یک سه درم کوفته بیخته آب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچسپانند و این ضماد نیز سود مند نافع

هر یک دو درم آب زیت بپزند تا مهرا شود پس آب صافی او بر سر نطول کنند و تفل او مالیده بر سر ضماد نمایند صفت حب گیقون کبیر که بلغم بسهولت بی ماند مارت

کند و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع بارد و درد زانو و نافع و بهد عمل او شریف جلیل است بگیرند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک صد درم ایارج

انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یک درم کوفته بیخته بجلاب یا عسل کف گرفته بسرشند و ... اما

شربتی از آن مثقال و این حب تنقیه سر و معده کند ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست هلیله افتیمون هر یک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ

دو نیم درم شربتی از آن دو درم و این سعوط مفید است شونیز یک درم کرسنه دو درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازد طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به

تنقیه بدن کنند بعده تنقیه سر نمایند و این دوا استفراغ بدن نماید هلیله کابلی سی درم حشیش غافث دو درم سنا مکی اسطوخودوس قنطوریون هر واحد پنج درم افسنتین

افتیمون هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس مقشر پنج سوسن عسل بریان گاوزبان بادنجبویه هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم

بدستور مطبوخ بجوشانند و یک رطل ابتدا ازان صاف کرده دران غاریقون و تربد هر واحد دو ثلث درم سوده سنبل سرشته بالتمام گرم بنوشند و بعد ازین شربت هفت

روز صبر کنند تا طبیعت بر پرهیز دارد پس اگر مزاج او متغیر گردد و حالتی مانع پیدا نشود تنقیه سر او باین دوا نمایند گل سرخ دو درم افسنتین سه درم نمک سرخ رب السوس

هر واحد یک درم تخم کرفس دو ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری دو درم کوفته بیخته آب خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند در مدت یک ماه سه نوبت

ازین حب بخورانند تا اگر ممکن بود در مزاج متغیر ضعیف گردد و بعد از مریض بر غذای الطف لزوم نماید و اگر این کفایت کند بر ساقین حجامت نمایند و عضله ساقین

بیبندند و اگر این هم کفایت نماید تخم گل رشو تیز و اندکی کندش حلتیت در بینی گرم ساس و هیجان صداع او کنند و اگر هیجان نماید از عطاس اجتناب نمایند پس اگر تزیین

تر گردد یا آب یا خلط ازان سیلان کند و صداع رو بهیجان نماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر کند و باقی بقیه فضول معلق باشد

و قوت مریض مساعدت کند مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند بالیش سر و ریختن آب گرم که دران خشخاش حنظل گل نام و مرزنجوش و بابونه اکلیل

و امثال آن پخته باشند عمل آرند و اگر کفایت نکند ضماد سعتران سیاه پیدا بوده درم مر و صبر هر واحد سه درم زهره گاو دو درم موم در تریاک نشت همه را بسایند تا مثل مرهم گردد

اندکی روغن غار بران ریخته بر سر ضماد نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را اینا زیبا ملا اگر کفایت نکند بر روغن مصطکی و دفعات متوالی سعوط نمایند

بسبب تعطیس و مقدار دو دانگ ازان سعوط کنند و از هوای سرد محافظت کنند و اگر چشمه کرده باشد استفراغ بیان آب کنند و بر سر ریزند که باین طریق صحت یابد

اگر بعد این همه مرض صاف نه بر گردد بند کنند اگر هیشکه ازان صداع خفت می یابد و مریض راحت می یابد اگر با وجود این حال بیایت متقطع گردد فصد نماید

کنند واگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند واگر مانعی از فصد باشد حجامت قفا نمایند وخون بقدر حاجت گیرند واگر رعاف صداع وثقل مریض زیاده کند در حبس او
کوشند بامالۀ خون طرف موضع دیگر وبستن بازو در انها محاجم ونهادن محاجم بغیر شرط بر هردو پستان وبر ساقین وبر پشت وضماد مسخن قفار برای تسخین رگ اجوف
کنند تا که انچه در سر ست بسوی آن منجذب گردد وگاهی که رعاف ظاهر نگردد وبرودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند ومانع از قبول نضج بود در علاجش بعد استعمال
همه تدابیر مذکوره داغ وسط سر ست وآنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند وگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد واگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالبه
وروس وسائر بلدان شدید البرد باشد ابن هبة الله گوید که اسهال بحب صبر وحب ایارج کنند وروغنهای گرم مثل روغن بان وخیری ویاسمین وزیت
بر سر مالند وآبیکه دران سداب رطب وبابونه واکلیل الملک ونسرین ونمام وپودینه وبرگ سرو پخته باشند بر سر ریزند وبر بخار آن انکباب سازند وبجند بیدستر و
مرزنجوش ومشک نشوق کنند وبکندش عطسه آورند وسکنجبین عسلی محلول باب گرم غرغره نمایند وبر صدغین این ضماد سازند مر وصبر وفرفیون وقسط شیرین
هر واحد دو درم زعفران وصمغ عربی هر واحد یک مثقال جند بیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب سرشته بر صدغین
طلا نموده بران پارۀ اسرب بندند ومریض را جلنجبین بخورانند وغذا نخوداب بزیره وشبت وروغن جوز سازند وزیرباج تیهو یا لحوم صید بریان بزیت دهند
وشراب او عسلی یا خمر کهنه سازند واز نبیذ یا منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود وخوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند وبران داغ
نهند واگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب ووسط آن داغ دهند ودر تسکین صداع بحسن تدبیر واصلاح اغذیه وملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر
مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که مبتلا به بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل وتکثیر گلقند عسلی کنند واین معجون از مجربات من ست
برای انواع صداع بارد وتنقیۀ دماغ وتقویت حواس ونشاط واصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر
غاریقون کبابه هر واحد چهار درم مرزعفران جلتیت هر واحد سه درم صموغ را در سرکه حل کنند وادویه را سائیده همه را بسه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت
از مثقال تا چهار درم وقوت این تا چهار سال باقی می ماند واین از اسرار مکتومه ست واصلاح راس شرباً وطلاءً وبخوراً میکند ودر امراض حاره نیز عمل میکند
اگر عقب آن شیر یا گلاب بنوشند واز روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه وغالیه وبادام تلخ ست مجموع یا مفرد وسعوط بمر محلول در آب خالص یا
شراب وهمچنین جند بیدستر وزعفران سود شدست وچون کبابه وقرنفل وبرگ بید انجیر وبرگ جوز شامی بسایند وبخمار سرشته در شب بر سر طلا نمایند
نوازل را اصلاح کند وصداع را بالکلیه دفع نماید خصوصاً اگر بعصارۀ قثاء الحمار آمیزند وچسپانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع مسکن ست وبا این همه
مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیة وغیر آن مثل خرما وحلبه وعدس وبنجرات مثل گندنا وسیر وخردل باز ماند گیلانی
از میامر نقل کرده سزاوار آنست که ابتدا بتنقیۀ بدن کنند بمسهلات خفیف ترپس بایارج فیقرا وحب صبر شروع نمایند بعد از ان حب قوقایا وانچه قریب بقوت
آن باشد بخورانند ونسخۀ حب صبر انیست صبر سقوطری سه درم مصطگی ترید هلیلۀ کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم بآب کرفس حب سازند
شربت سه درم وقت خواب بر سبیل شبیار در هفته ونسخۀ حب قوقایا انیست سقمونیا یک نیم درم ترید پنج درم باقی اجزا مع اوزان همان ست که در آغاز قول مسیحی
گذشت شربتی سه درم واین مطبوخ ثابت بن قره نافع ست هلیلۀ سیاه پوست هلیلۀ زرد وکابلی هر واحد هفت درم پوست هلیلۀ آمله هر واحد سه درم نانخواه دو
درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس دو ثلث رطل از ان صاف کرده با مثل شربت حب قوقایا ویا یک
درم ایارج فیقرا ویک درم تا یک نیم درم ترید بنوشانند وخوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود واین حب نافع صداع مزمن ست
ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل ربع درم ترید نیم درم مقل کتیرا هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند واین یک شربت
است واگر ازین فائده نشود واین نقیع ایارج بار روغن بید انجیر بنوشند هلیلۀ سیاه وکابلی وبلیله وآمله هر واحد دو درم مصطگی سه درم
افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم بادآورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل
کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بید انجیر بنوشند واین بهر تنقیۀ سر وسعده نیکوست وگاهی بدل ایارج درین آب صبر میکنند واز ده تا

اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تامه دو درم حب الرشاد با آب نیم گرم که در آن شکر حل کرده باشند بخورند و اگر صداع بدین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار
مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعد امر باستعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل بحقنه
نمایند و بعده غرغره بسکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند و بعد از آن بسکنجبین عسلی محلول در آن ایارج فیقرا و مری یا ایارج فیقرا و غراغرکه در باب نزله
و لقوه بیان یافته بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول بلغمیه لزجه است ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی و سعتر و نانخواه
و بیخ کبر کوفته در ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا از این بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند مصنف
اقتباس گوید که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اسطمخیقون یا
قوقایا نسخه علوی خان باضافه سنای مکی دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه پوست هلیله زرد و کابلی هر یک یک و نیم توله ریوند خطائی هفت ماشه تخم خیارین
و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخود آب بچه مرغ دهند و وقت شام نان خشکار خمیری در
عرق بادیان خمیر کرده با شوربای مرغ خورانند و صبح این دوا دهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطگی یک توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ
اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس پرسیاوشان هر یک هفت ماشه بادیان نه ماشه افسنتین چهار ماشه شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کشوث هفت
ماشه پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج مابقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غراغر و اطریفلات
و دیگر تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی نخود آب با شیره حب النیل مفید نوشیدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات است
و اگر با سرفه بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند مؤلف خلاصه می نویسد که برای نضج و تلطیف
ماده برگ گاوزبان اصل السوس هر کدام یک درم سپستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشانیده
صاف نموده شربت اصول دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند تا سه روز بعد از آن پرسیاوشان سه درم افسنتین یک درم بادیان مصطگی هر کدام
یک درم جوشانیده و صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه حل کرده بدهند صبح و شام و شوربای جوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده مسهلات
بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اسطمخیقون تنقیه کنند و بعد از آن بار دیگر متوجه بانضاج و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده را قلع نمایند
آنگاه باستعمال غراغر و ضمادات اگر حاجت شود و این نوع اشتغال ورزند صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند است مرزنجوش صعتر هر کدام دو درم
عاقرقرحا یک درم جوزبوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر با دهان حاره چون روغن بابونه و خیری و یاسمین
و نطول آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و خیری بنفشه جوشانیده باشند درین وقت سودمند است و ضماد از این اجزا بر صداع بلغمی کنند صبر مر زعفران جندبیدستر
هر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شراب سائیده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در مجربات خود
نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب است و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و آبکامه بر بخار آن نیز نافع است و بخنین اگر موی
سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب قرنفل سائیده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذلک مهرگیاه مغز تخم مشمش تلخ سائیده بر سرخ باد
یکشند یا بروغن او طلا نمایند و یا نشوق کنند و ایضاً برادهٔ چوب شمشاد مهرگیاه با حنا آمیخته ضماد کنند و خوردن جوز ماثل و کذا ضماد زنجبیل صندل و بیخ
بیدانجیر مساوی در آب سرشته برنج ماهی باریک سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضاً فلفل سیاه باریک سوده در انبوبه پر کرده در گوش بدمند
که گوش از آن پر شود و بعده پنبه در گوش نهند و بخنین اگر روز چهارشنبه اخیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طولاً یا زده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع
از سر زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر مار و مار مهره و فود العصع مفید و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرکی خون سیاوشان هر واحد یک جزو با یک سفیدی
بسفیدی بیضه آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سبب صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضو ست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد و سیع نمایند و بعد تنقیح ماده بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضا بهر تنقیح سودا بسفایج فستقی کوفته اصل السوس مقشر کوفته پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیرخشت از سه روز تا پنج روز بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل سرخ هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر واحد دو درم بنوشند و گاو زبان چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر جنیش غافث از هر یک نیم درم بادیان یک درم مویز منقی بست درم جوشانیده صاف کرده با بست درم سکنجبین بنوشند چندروز تا آنکه ماده نضج یابد و قاروره غلیظ گردد پس متوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردند مثل مطبوخی که در آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و غاریقون ولاجورد مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هر یک پنج درم تمر هندی فلوس خیار شنبر گلقند هر یک بست درم در آن مالیده صاف کرده بر آن ترید مجوف یک درم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخود آب چوجه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیرخواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان مویز منقی بادرنجبویه آلوبخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سوداست و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماء الشعیر که در آن گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چندروز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلوبخارا عناب سپستان خطمی زردشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد سائیده سردارو نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پی در پی جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات و غیره نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط به بلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدواء المسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیله مربی با اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالائیش شیره مغز تخم هندوانه عرق عنب الثعلب و عرق کیوره و شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلیب یک ماشه سوده بدواء المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله بنوشند و هلیله مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و حریره بادام و خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید ست و تحلیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مفرکدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کنار شیره بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحرارت مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران با روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم بادویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیارست تا آنکه زائل گردد حرارت کامنه در آن سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد چندی ادامت بر اطریفل اسطوخودوس نمایند و یا دبیدالورد و تالیف علویخان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از زرنجو

وضماد صندل و بنفشه با هم ضماد کردن نیز مجرب و کنار بوش هندی جدوار قرنفل سفید ست و یا مرکب زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیخته
و پارچه بدان تر کرده شب و روز بر سر دارند که ساکن وجع و نوم ست تخم خشخاش قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح بزر البنج سفید زعفران جندبیدستر
کوفته بیخته بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته آب و روغن بنفشه یا بادام یا روغن نرگس
داخل کرده و بر بادیان سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون بورق حرمل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزو جوشیر دو جزو
همه را کوفته و فرفیون در روغن نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در صداع احتراق ضماد از عفص و کاهو و
صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط سوسیائی لبنیک سرخ در روغن بابونه سوده نافع ست و برگ حاج افشر و آب او سه قطره
بر مار دینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع ست و کذا زهره کرگ و مرغ سه درم کافور نیم درم
سعوط کردن و شموم مقوی راس و قالع صداع سوداوی عنبر عود هندی هریک دو درم مشک زعفران هریک یک دانگ صندل سه درم ست و گاه
مشک سازج و مرزنجوش سداب مخلوط کرده ببویند و بوئیدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول مطبوخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح
گاوزبان برگ چقندر سبوس گندم میل آرند و اکباب بدان و تنقیه قبل آن نمایند که بعد تنقیه تام برای تعدیل مزاج مفید تا اگر بر سر و اطراف آن و بابونه
اکلیل الملک حلبه شبت هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف باند بر سر بخار او دارند و بعده صاف کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بیخوابی
باشد روغن شبت بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و جوجه
مرغ و گنجشک و کبک ساده یا با چقندر و کدو و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضه نیم برشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا جرعه منضج جوارشات
معتدل مفرح بخورند خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه مولده سودا مثل نطرو بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکه
و باقلا و کرنب اجتناب ضروریست **اقوال اطبا** بعض متاخرین می نویسند که اول مطبوخ افتیمون فوله که علوی خان تنقیح ماده نمایند و بعد تنقیح سنا
مکی یک نیم توله هلیله سیاه یک توله خیار شنبر ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سوده داخل نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده
یا حب لاجورد و یا حب افتیمون تنقیه کنند و صبح تبرید از آماده مربی یک عدد شسته لاجورد مغسول هلیله هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک
پیچیده بخورند و لعاب گاوزبان پنج ماشه شیره تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم بهیدانه هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش
توله برآورده شربت گاوزبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره و
حلویات و اطریفل افتیمونی الشان و سعوط از روغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر زنان و نطول از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار و برگ بید و گل
عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از عفص مکی و تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیره مروارید
همراه عرق شیر بید بخورند و اگر در دماغ مانده ماء الجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند مسیحی گوید که اگر ماده سودا باشد هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و
هندی و بسفایج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلغمی مسطور شده و در صداع بارد عارض عقیب امراض سوداوی
باید که بعد لمبا ... نمایند که جندبیدستر در آن حل کرده سعوط کنند یا قدری آب مرزنجوش باید که روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا
بیضه رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند و شیخ میفرماید که در صداع بارد با ماده سوداوی واجب است که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت
بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بمسهلات آن بعد انضاجات منضجات و بعد از آن تبدیل مزاج
بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزی که آنرا بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و مدیخی نیز انچه اکثر غانیس مدبر
فصد کابل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجوسی گوید که اگر صداع از ماده سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بدهن
سوسن و یا روغن نیلوفر یا روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک با بنجه بیه

وبرگ سانج وقرنفل وجو کوفته برسر نطول کنند وغذا گوشت حملان وجدی وماکیان معمول باسفیدباج دهند وتخفیف غذا کنند واین مطبوخ نافع صداع سوداوی است اگر با آن بلغم باشد هلیله کابلی وهندی هر واحد هفت درم بلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان واسطوخودوس وقنطوریون دقیق وحشیش غافث هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفایج کوفته وتربد کوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطکی وساذج هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس وانیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه برای تقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا وغاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد ونمک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند واگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند وبعده مطبوخ بنوشند نافع بود حسب جانی وایلاقی مینویسند که تدبیر تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون وحبها که در علاج مالیخولیا یاید باید کرد وهمه تدابیر ازان نوع باید ساخت واین حب سخت نافع بود پوست بلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی وبسفایج وحجر ارمنی مغسول وخربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند واین همه یک شربت ست واین نقوع صبر آنرا نافع ست ونسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول ابو سهل گذشت لیکن درینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس هر یک ده درم سنبل وقصب الذریره هر یک سه درم ست وشحم حنظل مطروح ووزن صبر ده درم ابن الیاس وخجندی میگویند که اسهال سودا با سطوخودوس وغیر آن که در قول مسیحی گذشت وایارجات وحبوب نمایند بعد ازان تعدیل مزاج وترطیب راس بادهان حاره رطبه نیمگرم مثل روغن نرگس وروغن بادام شیرین کنند وباید که هر روز جلاب از بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان دو درم وشکر بالگفنند ده درم بنوشند ومزوره نخود بشیره قرطم غذا سازند وبعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحب ایارج وشبیار یا بحب صبر یا بنقوع صبر یا بمطبوخ افتیمون نمایند ویا این حب افتیمون بدهند که اسهال سودا وتنقیه سر از ماده سوداوی بی غائله کند افتیمون دو درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر واحد یک درم کوفته بیخته بعرق بادیان حب بسته بدارند واین یک شربت ست بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود وجالینوس گوید که من در صداع بارد مزمن سوداوی خردل منقوع برسر می نهم وایضا روغن اوگرفته برسر میگذارم وصحت میشود وایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب ومسهلات قویه بتکرار نمایند زیرا که سودا خلط غلیظ است بسهولت بر نمی آید وبیداری طویل وخواب صداع آورند واز اغذیه بارده وحامضه مثل مصلیه ودوغباج وسکباج واهالیه ولاعشه ومانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد ولیکن اگر فضله در سر محتبس بود واگر ماده در سر محتقن باشد قصد تنقیه راس بغرغره نمایند از ایارج ویا سکنجبین عنصلی واز پوست بیخ کبر بعسل سرشته در آب گرم حل کرده وسعوط بمسکه مصفی یا پیه بط با قدری آب مرزنجوش کنند واگر معهذالک آثار حرارت ظاهر شود بروغن بنفشه وشیر دختران وروغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند وروغن سوسن یا روغن زعفران برسر مالند وآبیکه دران بیخ سوسن آسمانجونی وشبت جوشانیده باشند برسر ریزند وغذای الطف مثل نخوداب وزیرباج جوزه مرغ وگوشت حملان سمول بخفند ودگزرو هلیون سازند وشراب رقیق نوشانند واندک حلوای شکری دهند ودر حمام داخل کنند وآب نیمگرم برسر ریزند واز اغذیه شدید الحرارة واز طول مقام درجای گرم حذر نمایند

علاج صداع ریحی داخلی

وریح داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود ودر سر محتقن گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب وعرق بادیان جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند ونوشیدن شیره وقاقله کبار مجرب سویدی ست ونرم داشتن طبیعت مناسب است وبابونه واکلیل الملک وشیح وبرنجاسف ونمام وبرگ غار وشونیز وپودینه وسداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیمگرم برسر ریزند وتخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب بورق ارمنی سبوس گندم در صره بسته گرم کرده تکمید نمایند واگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند وبآب آن نطول سازند بهتر باشد ویا بادیان ومرزنجوش در آب پخته بر بخار او سر دارند ومالیدن روغن بابونه وشبت بر رگهای گردن وکتفین وصدغین شرگاهی بی تنقیه فائده میکند وشمیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب ابن بیطار است

وازخلل وجندبیدستر ومشک طلسه آورند وطلوس ازرنجبیل وشکر بربست وکذا فلفل وجندبیدستر وعاقرقرحا مساوی قوی الاثر وطلوس هندی نیز نفیس
باب از مجربات ست و صبر وکندش وزعفران وفلفل سفید ومشک بآب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند واگر ازین تدبیر زائل نگردد بعد تنقیه از منضج بلغم مسهل
آن وحب ایارج تنقیه کنند واگر مبدای ریاح معده باشد تنقیه آن ودیگر تدابیر دستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی ریحی بیاید وسفوف سداب انیسون
بادیان پودینه زیره سیاه مدبر مساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دو درم خورده باشند وسفوف اصول یا حاکی وحب هندی استعمال کنند ودوا المسک حلو ومرد
تریاق ودیگر ادویه مقوی دماغ ومعده مثل فلافلی واطریفل کبیر ومتوسط وصغیر وحافظ الصحه ومزید عمر نافع ست وهرچه در علاج صداع بارد وامراض دماغی
ریحی مذکور شد عمل آرند واغذیه لطیف خفیف مثل نخود آب مطبوخ بادام خفیفه مانند جوزه مرغ ودراج وتیهو وخروس وماکیان با شیرمه و قلیه وصداع گرم کم مراد
چون دارچینی وزیره وفلفل وهیل جوز بوا قرنفل وسائر هندی استعمال کنند وآبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشند اقوال حکما مؤلف اقتباس گوید
که مقید تبل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویه مقوی معده وادین نخلخه برای ابخره ردیه باقی وتقویت دماغ بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه هیل جوزبوا
هریک سه ماشه جندبیدستر عنبر مشک هر واحد یک نیم ماشه در روغن نرگس ویاسمین هریک یک نیم توله آمیخته بسازند وسعوط روغن بادام تلخ با اندکی جندبیدستر
مالیدن وخوردن وبوئیدن جندبیدستر درین باب اثری عظیم دارد وبجهت تعدیل وتقویت اطریفل اسطوخودوس با رب ملبات دهند ودوا المسک تلخ شامل (?)
نافع وجوارش مصطکی مرکب طلوبجان (?) از مجربات ست غذا شوربای مرغ وکنجشک وفاخته با نانی که دران بادیان داخل کرده باشند ومرهم مصطکی گل بابونه زعفران
هریک هفت ماشه جدوار سه ماشه کوفته بیخته در آب گل سداب وگل عاشقانه در روغن گل هر واحد یک توله زعفران چهار ماشه زردی بیضه بیدختاکی یک عدد
آمیخته بر دو پارچه نیلگون از یک جانب آلوده بر صدغین نهاده وبعصابه محکم به پیس سر ببندند ودر روز سه چهار بار تکرار عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود ودیگر
مرض کهنه باشد وهیچ تدبیر سود ندهد ابرام کنند وجهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق صعتر واسطوخودوس وبادرنجبویه هریک پنج توله دهند
صبح وشام تا پانزده روز وغذا شوربای شکوره دراج ومرغ بنان رده وپس از پانزده روز این مطبوخ قنطوریون منضج دهند قنطوریون دقیق هفت ماشه بسفائج
درونج صعتر تخم سداب هریک چهار ماشه اسطوخودوس پنج ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد در عرق صعتر واذخر وبادرنجبویه هریک نیم پاو شب بسایند صبح جوشیده
کرسوم حصه باند تمیز کرده بنفشه دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند وحمام هرروز نمایند وبعد یک ماه حمام موقوف نمود وبجهت قی قایا یا مطبوخ [illegible]
مسهل تنقیه نمود وقت دوپهر نخود آب مرغ وشام نان خشکه با شوربای دراج دهند وصبح تریاق جواهر مهره جدوار خطائی لاجورد مغسول هر واحد یک ماشه زهر
زمرد یا خیر ومروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند وبالایش قنطوریون دقیق درونج بسفائج انیسون هریک چهار ماشه گل گاوزبان هفت ماشه
در عرق صعتر واذخر وبادرنجبویه هریک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل وبنفشه کرر هریک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک وتودری سرخ هریک سه ماشه
پاشیده دهند وبرین نهج بدفعات هفت هشت با تنقیه نموده لیاصاله دو سه روز چوب چینی بند شروع کنند وجهت تقویت معده ودماغ هر روز وقت شب
اطریفل شاهتره واطریفل افتیمونی طلوبجان خورانند بعد اگر اندک گرانی گوش باقی ماند فتیله از دارائی قرمزی باریک ساخته صبر زرد واشق زعفران هریک
یک ماشه مشک چهار حبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند وبعد از نیم ساعت بیرون تجدید نمایند واندرون وبیرون گوش را نیز
بدوای مذکور آلوده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیه بدن بایارج فیقرا دمادم آن کنند وحمام دائم وهر صباح بنا
وریختن آبیکه بابونه واکلیل الملک وصعتر وبرگ غار در ماء آن انداخته پخته باشند بر سر واستنشاق مشک ومرزنجوش نافع ست مسیحی
گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند وهر روز استحمام استعمال نمایند وآبیکه دران صعتر برگ غار بابونه شبت مرزنجوش اکلیل الملک
برگ قیصوم شبت جوشانیده باشند بر سر نطول سازند وآب مرزنجوش سعوط کنند ومشک وجندبیدستر در یاسمین لطیفه نخلخه مثل یاسمین ونمام وسیسنبر
واقحوان ونرگس وخیری وسوسن ببویند بوعلی سینا مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولا معالجه با اجتناب هر مبخر ومنفخ مثل جوز وخرما
وخردل وغیره وحلوا باشد خواه بارد باید کرد ونطولات وضمادات وشمومات وسعوطات مذکور در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند وجندبیدستر

ومشک خاصة بویند ودخول حمام برناشتا درین باب نافع ست ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل نطول که دران بابونه واکلیل الملک وبرگ کرفس وبادیان وتخم آنها وصعتر وزیره ومرزنجوش وشبت داخل کرده باشند ودران پارچه ترکرده تکمید سر نیز کنند وایضاً بروغن که دران زیره وصعتر وتخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند واین سعوط لیسازند صبر دو درم کندر بهر واحد درم زعفران وفلفل سفید وجاوشیر هر واحد نیم درم مشک یک دانگ همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش حبهای کوچک سازند ووقت حاجت یک دو حب با آب مرزنجوش سوده بکار برند دیگر مومیائی وجند بیدستر ومشک وفرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند وشمیدن مرزنجوش خاصة نافع وکسی که مداومت شم او نماید آن را این نوع صداع ریحی عارض نشود وتعطیس نیز این را وصداع بخاری را سود مندست اسماعیل گوید که معده وبدن را از ماده فاسده مولد ریاح وبخارات بحب ایارج وقوقایا ونقوع صبر پاک کنند وبعد تنقیه بدن هر صباح ناشتا در حمام رفتن وشو نیز ومرزنجوش وجند بیدستر ومشک وغالیه بوئیدن وبادیان پیش بینی داشتن ودود آن کردن وروغن بادام تلخ در بینی وگوش چکانیدن سود دارد وایارج فیقرا یک درم جاوشیر جند بیدستر فرفیون هر یک نیم درم مشک دانگی شکر بوزن همه ادویه همه را سائیده بقدر یک دانگ در بینی دمند واگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد وکسر ریاح وتفتیح سدد کند وصداع کهنه را سود دارد واز اشیای مولد بخار وریح پرهیز نمایند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا وتربد هر یک ده درم پوست هلیله زرد وهلیله کابلی هر یک پنج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو ونیم دام تا سه درم واگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند ابن الیاس گوید که تحلیل وتلطیف بادویه کاسر نفخ مثل بادیان وتخم کرفس هر یک سه درم بشکر سفید نمایند وغذا نخود آب دهند اگر با حرارت نباشد واستعمال نطولات حاره ملطفه مثل آب ریاحین وحمام دائم وسعوط بآب مرزنجوش واستنشاق ریاحین لطیفه کنند نجندی گوید که اگر ریاح بارد غلیظ باشد نطولات محلله مثل بابونه واکلیل الملک ومرزنجوش وصعتر وپودینه استعمال کنند وپارچه که درین آب یا در روغنی که اندران بادیان وزیره وسداب پخته باشند ترکرده تکمید سر نمایند وحمام گرم درین نفع دارد وجند بیدستر ومشک بروغن زنبق سوده سعوط کنند که تحلیل ریاح سر کند واین قطور همین فائده دارد زیره صعتر حب الغار تخم کرفس روغن زنبق بطریق معمول روغن ساخته در گوش وبینی چکانند

علاج صداع ریحی خارجی

وریح خارجی آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود ودر دماغ محتقن گردد واین ریح چون بداخل سر نافذ شود بکمیت وکیفیت خود ضرر پیدا کند پس در علاجش احتیاج بتحلیل افتد بسبب اضرار او بکمیت ولهذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا از ان تعدیل مع تحلیل حاصل شود واگر این ریح حار بود استعمال دوای قوی التبرید ممکن نبود بهر آنکه این مانع از تحلیل ریح گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریح حار صیفی ست یا بارد شتوی بعده موضع دخول او دریافت نمایند پس اگر حار باشد ومدخل وی گوش بود در روغن بابونه نیمگرم یا روغن خیری یا روغن شبت که باندک روغن گل حرارت آن شکسته باشند در گوش تقطیر کنند واگر مدخل او بینی باشد در بینی چکانند ومحللات خفیفه تنطیل سر نمایند بعد ازان اگر سوء مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند وابتدا بادویه قلیل البرودة کنند پس اگر فائده نشود در تبرید افزایند وحمام معتدل نفع دارد واگر ریح بارد باشد در روغن های گرم مذکور جند بیدستر با مشک آمیخته منجمله هر دو طریق مذکوره بهمان راهی که ریح نافذ شده باشد تقطیر کنند وتقلیل وتکثیر درین ادویه بقدر حاجت نمایند وبوئیدن مشک وجند بیدستر وحلتیت وسیر وامثال آن سود دارد واستعمال نطولات وسعوطات وشمومات وقطورات وضمادات محلله حاره مذکوره در علاج صداع بلغمی وریحی وتقویت دماغ وتعدیل آن کنند واز منفخات ومبخرات اجتناب ورزند وتلیین طبیعت درین باب ستوده است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد ابخره در نفس سر باشد ودر معده نفخ وقراقر ریح نبود وبحسب امتلا وخلا وبحسب اغذیه مبخره وقلیل البخار در صداع کمی وزیادتی ظاهر نشود نطولات منقیه سعوطه بعمل آرند وتقویت سر بضماد محلله که دران اندکی قبض باشد وبشمومات ملطفه نمایند وهر صبح بحمام رفتن وریختن آب گرم متواتر بر سر وبستن

اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و شستن قدمین و ساقین به آب گرم دیا آبیکه در آن بعض حشائش موافقه یا سبوس گندم پخته باشند و مالیدن قدمین و یکیدن روغن بادام تلخ در گوش و بینی و ضماد نمودن بعصارات مثلاً از آرد جو و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی سفید و صندل سفید با گلاب و سرکه در روغن گل سرشته نافع ست
بالجمله آنچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند از تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و غیره و سفوف کشنیز و آمله و طباشیر و شربت زرشک و غیره برای صداع بخاری مفیدست و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهند
شیخ میفرماید که اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع فواکه بخورند و اگر حاضر نباشد آب سرد بنوشند و اگر چه بر فاره بود و از فواکه تبرید
بهی ست و کشنیز نیز منجمله موانعات صعود بخارات ست گیلانی مینویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات محتقنه قی کردن ست و ریختن آب نیمگرم بر سر
و دستها و پایها و مالش پایها و نوشیدن آب انار میخوش و غوره و سکنجبین و چشیدن ترشی تیخ و تغریق راس بروغن گل و خواب کردن و شمیدن خفشه و تریناق
و تغذیه بجوزه مرغ و آب غوره و سکباج ماهی صخری و از فواکه امرود و بهی و انار نافع و باقی علاجش علاج صداع حارست و مثل این مریض را حاجات علاج
تا بع سموت اخلاط نمایند اگر کمیات اخلاط زائد بود و اگر نباشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

ابخره ردیه که از خارج بسوی سر دود و دماغ محتقن شود و اکثر حار میباشد و بارد کتر بود و مثل بخارات مواضع متکرجه نانیه و در علاج این تیز تحلیل و تعدیل مزاج مثل
علاج صداع یکی خارجی احتیاج افتد پس در ابخره حاره بطولات معتدل تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محتبس بود و در انجا از علامات احاله او بسیدر دو دار
باشد روائح طیبه معتدله مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه ببویند و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل ببویند و در حمام با آب گرم و خطمی تحمیم سر
کنند و اگر ابخره بارد باشد بوییدن مشک و جندبیدستر کفایت کند و اگر ابخره دخانی باشد احتیاج ترطیب شدید باد آن مذکوره و دیگر مرطبات افتد و مثل این
روغنها استنشاق شدید نمایند تا بالا منجذب شود و در انجا بماند بعده از فشاندن بینی برآرند و بار تجدید کنند و همچنین دائم عمل نمایند و کذلک گلاب و آب بید
آب کدو بعمل آرند و بر بخار این آبها انکباب کثیر نمایند و اگر از ابخره مذکوره آفت و سوء مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ و مانند آن میباشد کاه و
در روغن کدو استعمال کنند که یکی از انها تبرید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب
فرش کنند و مبردات و مرطبات مثل ماء الشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صداع سددی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در اورده که اندر انست و یا در شرائین آن و یا در اورده حجب داخله او و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم
میباشد و گاه و کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و بلغم سده می آید بلزوجت و بغلاظت و بکثرت
خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده با نضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض
دماغی سددی مفصل مسطور شد اما در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و اضمده و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد مسهل و حبوب مخرج بلغم و
غراغر و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مسهل سودا اضمده و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سددی قریب
است از علاج صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشد باردیه باید
و اگر بارد باشد بادویه حاره و همچنین رطبه و یابسه بقصد آنها و تغذیه باغذیه لطیفه غیر مبخره نمایند و آنچه که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که محدث صداع گردد گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لیثرغس نامند و اگر مرکب باشد
سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه و باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی یا حمره باشد و الا بارد بود و گاه و تبخیج

دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و انثیین و مراق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متادی شود و پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بدان هم نظر دارند در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد و الا با شکر طبرزد دهند و مالش سینه و سر و دست و پا بروغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بمزورات از برنج و ماش متقشر و اسفاناخ و کشنیز که هم مناسب است ابن هبة الله در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیره خرفه و تمریخ بنفشه و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا حب الثعلب یا بارتنگ و اغتذا بکدو و عدس متقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شنبر و آب تمر هندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماء الشعیر و آب انار میخوش و ماء القرع بسکنجبین و شیره تخم خرفه بشربت بنفشه و نشوق صندلین و آب حی العالم و کافور و تبرید سر بآب بارتنگ و جراده کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون و ریختن آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس سودمند و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارج و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب و آنجا که سبب ورم ضربه یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و سقطی نیز در گیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرد آب با ماده مائی از سر بطریق گوش و غیره برآید در اکثر علاج لکن

علاج صداع ضربانی

ایلاقی و جرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان باشد رگها ممتلی بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و درد صعب و ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه بایارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه ماء الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و جند بیدستر و مرزنجوش ببویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره بایارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه و دار خانه خوش هوا سرد باید و آوازها از ان دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بمالند و بر ساق حجامت کنند و ضمادهای سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک و نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود و این ادویه در ان اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام آلوده گیرد و بیگرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بگشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد از اورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبردات نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دست و پا را به بندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و ایضاً مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که در ان اندک بردوتی باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بسا است که درزهای سر ایشان از هم جدا گردد و اگر دست بر جبهه سر ایشان همان موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زردچوب نرم سوده مخلوط بروغن گل و سرکه نیکوست بعد از آنکه سر را بآب گرم شسته باشند

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج دماغ و تنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل زمانی نیز مفید گفته اند و اگر دواء المسک بارد خورده گاوزبان گل گاوزبان حب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفید ست و اگر در مزاج برودت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده با اطریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشنیز خشک در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره و ریاح ردیه آن صعود نماید و روغن قرنفل و دارسینی

وتس و مشک با گلاب مانند تن بر سر مالند و بعد تدهین سر بعض ادهان حاره قرنفل سوده بپاشند و دماغ خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسرین و عنبر بوی
و صندل بگلاب سوده ببویند و دارالمسک معتدل تناول نمایند و توتیان بنابر تقطیه جگر نافع ست این طور که جگر گوسفند و یا بز بریده با پیاز بریان نموده
با کشنیز و زیره با نمک آب پخته و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیز تا نیم بریان نمایند و بعد از آن اندک زعفران و مشک داخل کرده دیگ
را پوشیده و پیش روی مریض آرند و ردای بر سر او کشیده و سر دیگ را اندک اندک بگشایند تا بخار آن بدماغ رسد بسبب احتمال قوت بخار آنرا اگیر زیاده تر
کردن بهیچ تدابیر او رعایت قبض و جمع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوء مزاجی ست که بادی باشد و تقویت آن بمقویات سر از ادویه عطریه
خوشبو که در آن تلطیف و قبض و منع اسباب محرکه باشد و اکثر سبب فاعل متقاربان مسبب منتقل ضعف اجتماع اخلاط ردی حاره یا غیر حاره در معده میباشد درین
صورت تنقیه بچیزی که لایق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان داده کرده شود که باوجود محمودیت دم کرانان پیدا شود و جامع قوت محلله یعنی با حرارت بود و کامل
الانهضام بسرعت باشد و اگر این دو خصلت در آن یافته نشود خصلت اول یعنی مولد خون محمود را اختیار نمایند و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست
باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان مثل قسب و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و بقراط ایشان را رخصت شرب شراب [illegible]
و جالینوس امر بمزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند و اندک انان بنان بجوزند مؤلف اقتباس مینویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن نرگس
و بادام و عطر عنبر و سهاگ و زنبق سر را چرب مانند و بر پیشانی مالند و دانه هیل و قرنفل واشه هریک دو ماشه سوده بران پاشند و این تفاحه علویخان بهتر
عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان و باقلا هریک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله اشنه زعفران صندل سفید هریک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره و کتکی در آمیز
هریک هفت ماشه بگلاب و عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و این کلاه مقوی دماغ تالیف علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر
بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان دو ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی نرگس
کندر گل سرخ مصطکی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران زرنباد هریک نه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هریک یک توله مشک نیم
هریک یک درم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کرباس بافته آلوده بعمل آرند خوردن اطریفل شاهتره علویخان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن
آمله مربی و به و سیب مربی بالبا شیر و ورق نقره بسیار مفید ست و نیمرو زرده بیضه مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی و یا نبات خساحب دارا شکوهی که
که اگر سوء مزاج مادی با این مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غذا شوربای بچه مرغ و دستگواره و نان روده دهند و بجای آب بر گلاب و عرق
گاوزبان اکتفا نمایند

علاج صداع قوت حس دماغی

هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه سرد مرطبه و اضمده مخدره گذشت بعمل آرند و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت
خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن و نان شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست و خوردن اندک کوکنار و یا شمه لاپیون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا
و طلای تخم کاهو و کوکنار و افیون مضر مندست و کنار افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر
ضماد نمودن مفید و طعامهای غلیظ باید خورد مثل کله پاچه بره و کبوتر بچه و گندم پخته و هریسه و گوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال
باز آید و اگر کرا حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز سبز بپزند و شربت خشخاش و ماهی تازه موافق ست و صاحب ترویح نوشته
که در ذکاء حس دماغ و حرارت مزاج آن بنوشیدن لبن جو و آب انار امر کنند و اغذیه غلیظه مثل رؤس و اکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جو دهند
و مصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب تربز و خیار هریک نیم پاو با شربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند و لعاب اسپغول هفت ماشه
بشیره [illegible] روغن خشخاش هریک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند و بعد تارک سر بمالند و روغن بنفشه و کاهو و خشخاش و شیره [illegible]
سه ماشه در بینی و گوش بچکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو و شربت آلو علویخان در عرق شاهتره و یا ماء الجبن نمایند و غذا کله پاچه بره

وقلیه بیضه بزو بچه گاو هفت ماهه که در آن برگ کاهو وکشنیز سبز افتاده باشد بنان سپید تنوری دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر وخشخاش هر یک نه ماشه آمیخته لیسانیدن در رفع این درد از مجربات علویخان ست وکذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار حبه در رب ترنج یک توله آمیخته خوردن و بایلیوا گوید که هرگاه صداع مزمن باشد وبعلاجات تسکین نیابد وبادی علامات ظاهره نبود دوازدهی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت مس علاج وبا از ضعف دماغ ست وفرق فیما بینها در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یبسی

که آنرا خفیه نیز گویند واسباب سوء مزاج یابس صدیع یا مجففات خارجی ست تحلیل واحراق مانند بادهای گرم وسموی ویا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن بخارات طبیعیه مثل بر دمزاج شیخوخت ویا عارضیه یکدفعه ویا خیره دفیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر وبدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد ویا بیک آشامیدن آب مطلقا وبدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه ویا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا باستفراغ آن یا بقوت مجففه آن ویا تناول اغذیه یابس ویا قلیل الرطوبت ویا مجاورت اعضائی که جفاف ویبس بهم رسانند ویا شارکت آنها وحرکات نفسانیه وبدنیه مفرطه هم مجفف اند بطریق استفراغ وتحلیل وهمچنین جماع وادرار ونزف مثل حیض ونفاس وبواسیر وریاضت قویه واز استفراغات یعنی استفراغ رطوبت اعضای غیر اعضای راس ست ومشارکت آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن واستفراغات جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر ولیکن اما استفراغات مر اعضای راس ست مانند کام وزکام ورعاف واصناف تحلب رطوبات مکتسبه بسعوطات ومطوسات وغراغر وغیرها وایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست وهر چند استفراغ باشد مثل روزه داشتن وطعام وشراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام وآب واین نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل وحیض ونفاس بسیار بهم میرسد پا بحکمه اشربه مرطبه مثل جلاب بآب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بیدمشک یا عرق کاسنی ویا بزرقطونا در شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند وایضا همه تدابیر مرطب یاد کرده نگاه کنند اگر مزاج مایل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه یا سکنجبین رمانی وشربت بنفشه یا شربت انارین جوشانند وماء الشعیر که در آن تخم خشخاش سفید در یا شیره آن داخل کرده باشند واسفاناخ وکاهو وخرفه وسرمق وکدو وخیار دهند وزردی بیضه نیم برشت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بطبل آرند و در ماء اللحم گلاب وآب سیب وآب کدو بیامیزند ودر شوربا برگ کاهو وقدری کشنیز سبز یا پالک وکدو وخیار داخل کنند وادهان بارده رطب مثل روغن کدو وبنفشه ونیلوفر وبینی وگوش چکانند ودر سر وقدم وناف وبعضا ایشان چرب نمایند ونطول بروغن بنفشه ونیلوفر وکدو هر یک تنها ویا مجموع بآب خیار وتراشه کدو وآب برگ بید وگلاب وبدون آن سازند وجرادة کدو وخیار بر سر گذارند ودر بارد مزاج شراب کهنه ودارچینی وشهد در ماء اللحم ممزوج ساخته استعمال کنند وبر زردی بیضه اقتصار ورزند وروغن بنفشه بروغن شبت آمیخته بکار برند واز مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیزی نسخه معمولی وشیره تخم خشخاش وسعوط وضماد لبوب وحلوا ومعجون راحت وروغن حنا ذکر کیه ست وضماد دیگر در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود ودوشیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن موی سر وسعوط آن در ترطیب اسرع ست وشراب ممزوج بآب بسیار جید نوشته اند ویا آب بقول رطب مثل کاهو وخرفه وآب عنب الثعلب که وحی العالم قطرا اندکی افیون ویوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند وانکباب بیخ کدو وجرادة او برگ کاهو وتخم او پوست خشخاش وتخم او وگل بنفشه وگل نیلوفر برگ بید شاهسفرم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند واگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر ده تولکوفته هر یک دو کف برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یکدسته در آفتابه سر بسته بپزند تا مهرا گردد پس انکباب بران نمایند وبخار از لوله آفتابه استنشاق کنند نافع بود وسکون در مکان بارد نزدیک آب وفواره وخواب واستحمام بآب شیرین وتدهین بروغنهای مذکوره اختیار کنند واز سهر وتعب وجماع وجوع وغم وهم اجتناب نمایند وآنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که در آن کدو پخته باشند وکله پاچه بچه بز وماهی وحملان وبقول رطبه مثل کاهو وخرفه وآبزن معتدل وسعوط ادهان مرطبه مثل روغن کدو وبادام واستکثار ریختن روغن وآب نیمگرم

شیرین بسر تمرغ ابو سهل گوید که صداع عقب خواب نست که عقب استفراغ کثیر باشد و اکثر زنان را عارض شود باید که بیضه نیمبرشت و کشک جو که در آن
لحم کوفته پخته باشند و مرق معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و ماء اللحم بیضه ماکیان و گردان بره که طبیخ قدری آب به و شراب ریحانی چکانیده باشند غذا
سازند و بر روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و بعضی آرد سفید در روغن بنفشه و شیر دختران و اندک شراب خلاف سرشانید بو علی می نویسد صداعی که
که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلا ماده پس اول علاج آن تدبیر مریض با غذیه مرطبه جید الکیموس است و خصوصا
مثل مزوره بیضه و مثل شوربای جوزه مرغ فربه و کبک و تیهو و حریره ای چرب بروغنهای طلب بعده از جهت حار و بارد بسوی چیزی که موافق تر باشد میل
کنند و آنچه بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبه با دهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست و اگر در چیزی از منها احتیاج بسوی
تعدیل تبرید یا تسخین افتد در دهنهائی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند و گاهی نقصان بین در بهر دماغ می آید و آنرا احیا با وجاع میگرداند و دوایی
آنچه است که استعمال سعوط مغز ساق بز و گوساله و بیضه ماکیان و تیهو و دراج و غیره و مسکه گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزهائیکه ایشان را نفع میکند تضمید
سر با آلوده رقیق معمول از میده گندم و حب حلبت و شکر سفید و روغن بادام و کدو است و ریختن رقیق آن بر تارک سر و با کلیل از آرد طبوق کرده
باشند آنچه بر سر ریزند مختص باند مجوسی گوید که در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تمریض زنان بغذای معتدل مثل زرده بیضه نیم برشت
بیضه ماکیان و حلوای شیر خواره و حریره معمول از مغز بادام میسیند و روغن بادام و شکر طبرزد و سعوط بروغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند و تنقیح
و دختران سازند و شیر مذکور بروغن بنفشه و روغن مستعمل از حلوا و تا آلوده بر سر مالند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده بخورانند و سبب
منقوع با شکر و روغن بادام نوشانند و ماهی با بی در صفر اخی بطریق اسفیدباج پخته با روغن بادام یا کنجد تازه بریان کرده بخورانند و اگر در آنجا تپ باشد
مزوره کدو و سرمق و اسفاناخ و ماننده آن دهند و همچنین است تدبیر صداع حادث از سائر استفراغات با غذیه مرطبه جید الکیموس مع استعمال سعوطات
و نطولات مقوی دماغ و مرطب آن و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذاست و ترطیب دماغ باستنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر دختران

علاج صداع جماعی

و این صداع بالسبب احداث حس یا بسبب تهییج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب می باشد پس اگر بسبب حس متولد از کثرت خروج منی باشد قدر از
تحلیل و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدابیرش مانند علاج صداع حسی نمایند بعمل کردن مرطبات و تسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و اوی
باغذیه خفیفه لطیفه علاج کنند مثلا نخود آب گوشت بره و شیر خواره و طیور خفیفه مثل تیهو و دراج و کنجشک و مغز سر کنجشک با بعض فواکه مانند سیب و به و [illegible]
یا ماش مقشر نیمبان و با شیر برنج و حلوای که از شیره بیضه ساخته باشند یا زرده بیضه مرغ نیمبرشت با نبات شیرین کرده و دوا جینی بران پاشیده و لبوب [illegible]
حیوانات بخورند و شیر گاو و ماء اللحم بنوشند و خوردن برای خصیة الثعلب فندک و تلچم و مسار نیز نافع و خصیة الثعلب سه ماشه سوده بمربای به دو توله بر سر
ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند بالایش شربت سیب و شربت انار شیرین هر یک دو توله در ماء اللحم ساده نه توله حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند
و یا طباشیر دو ماشه جواهر مهره چهار حبه با مربای آمله یک عدد سرشته ورق یک عدد پیچیده بخورند و دوای مذکور را با عرق بید مشک پنج توله بنوشند و آب شیرین نیم گرم
غسل کردن و روغن بنفشه و نیلوفر و مینی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن گردن و بروغن گل و داشتن هر دو خصیه بدان تا یک ساعت نیز
صداع این صداع مجرب ست و تناول فواکه خوشبو و بوئیدن آنها و عطرها و خوردن قلیات و جوارشات با ادویه مقوی اعضای رئیسه و سکون و
طیبه و خواب بر بستر نرم و ترک [illegible] و مشرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و ذکر اگر دو بتقویت دل که از پیه گرده بز دو توله موم یک توله
سه توله روغن یاسمین دو توله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیز گرم نیز موثر است از مجربات ست و همچنین خوردن شراب یک نیم توله در گلاب
و عرق سیب هر یک پنج توله و استعمال میوه های مقوی اعضای رئیسه و [illegible] بسیار مفید ست و کذا استعمال حقنهای سمن گردد و تناول
در شوربه قوی و منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلغوزه و فندق و حبة الخضرا کوفته بدان سرشته باندکی بادیان و شوربای مرغ فربه و [illegible]

و مانند آن مثل فصد و اغذیه و ادویهٔ گرم و تیز و جائی بکار نبرند که موجب زیادتی حبس گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن از اخلاط فاسد و ثوران ابخرهٔ خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبهٔ اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیهٔ بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر عمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخار لبوب صغیر بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و با غذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جائز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر مینماید و اگر فصل گرما و بدن نقی و سن شباب بود بآب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و بکشند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تألم دماغ از تعب آن باشد و این اشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و طیوب و غیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و نغمه های لذیذه کنند و نوع عسل که دران قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جند بیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیهٔ مطیبه بخورند و بوئیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری جید و یا با چلاو مفید است و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و لخالخ و فواکه طیب الرائحه ببویند و لخلخه ازینها کنند و عود و عنبر و قسط شیرین و مشک و صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن اشیای مرغوبه طبیعه موزونه و بالجمله اشتغال بهرچه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع است و از هرچه منکر و ناخوش آن باشد اجتناب نماید مسیحی گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل و اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در اثنای پختن آن قطعهٔ به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضاً زردهٔ بیضهٔ رقیقه آنرا موافق است طبری گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و روائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر کدامی از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت ست مانع نباشد این آبها جمع کنند و کافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه ازان ممکن باشد اقتصار نمایند و با غذیه که بدن را غذا بیشتر دهد مثل هرائس و لحوم حملان مضروب بشیره دهند و جوزهٔ مرغ فربه که در شکم آن حشایش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحهٔ آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف محمود ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکوره هرچه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشد اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجهٔ آن بعلاج صداع حار مادی برابر ست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تمام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضاً در معالجهٔ این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بهر تنقیهٔ معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند و یا سکنجبین با گلاب نیم گرم مکرر قی کرده و افشردهٔ فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بیدمشک و آب یخ یا بشوره پرورده دهند و یا شیرهٔ زرشک و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بیدمشک و زرشک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله آب یخ ده توله داخل کرده بنوشند و یا جوارش مهره

ماشه و مربای ترنج دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چهار توله در عرق بید مشک و صندل و گلاب هریک پنج توله بنوشند یا جوارش مهرو
یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی یا سکنجبین تفاحی لیمونی هریک یک نیم توله آمیخته ورق نقره حل کرده بلیسانند.
بالایش شربت ترنج یا لنگتره هریک دو توله گلاب بید مشک هریک هفت توله داخل کرده بنوشند همچنین دیگر اشربهٔ سطفی مقوی معده قاطع بخار مثل شربت سیب
و لیمو و غوره و حماض با آب سرد آمیخته بدهند و لعاب اسپغول و جلاب ببرف سرد کرده و فقاع ممزوج با آب غوره یا لیمو و قدری نمک و ابراهیمی و ربوب که
قابضه مذکوره تیزی خمار می شکنند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنیزی دافع خمار اند و شرب آب لیمو بشکر و گلاب و تخم
رووس مغموسه در ازالهٔ خمار مجرب سویدی است و نقل حماض اترج بر شراب برای منع حدوث خمار مجرب اوست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر روغن گل و سرکه
و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود و تهوع و غلیله یا لقوح مسهل با حوامض مثل آلو و زردآلو و غیره بدهند یا آب انار میخوش افشرده ستمو بای اشوی
آمیخته بنوشانند و اگر خواهند بهر رقت شربت ورد مکرر الملیلی چهار توله بگلاب هفت توله و آب یخ حل نموده بنوشند بعده بهر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و
سرکه سطر برابر بر پیشانی و صدغین بمالند و ملخه لبسانند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از قی
و اسهال و غیره بسبب ثوران مواد نفعی مترتب نشود و تهوع و غثیان مشتد گردد قدری طعام ملائم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا مادهٔ ردیه تمامه بالطعام منحل
شده برآید پس اشربهٔ مسکنه مذکوره بدهند و بر دست و پا آب نیمگرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و در آن آب پاها بدارند و بقوت بمالند و در آخر روز
داخل حمام شوند و آب نیمگرم بر سر بسیار ریزند و هرگاه از حمام برآیند بعد یک ساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کاهو و اسفاناخ و یا فروج انار دانه و کشنیز
غذا سازند و خوردن گوشت در غوره و سرکه پخته تا مهرا شود و کشنیز خشک و کرویا و دارچینی بران پاشیده در ازالهٔ خمار مجرب سویدی است و فواکه قابضه مثل بهی و
سیب و انار میخوش بخورند و اگر مایل بشراب گردد شراب ابیض رقیق مروق ممزوج بالمناصفه بدهند که عطش ساکن کند و خواب آورد و پاها از زیر ران تا قدم
بعد طعام به بندند و از هرچه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و مری اجتناب کنند و بدانند که در اینجا استعمال مبردات شدیده نمایند تا کثیف مسام و تغلیظ ابخره
نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیمگرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست که قدح از شراب با آب
بسیار خوب ممزوج کرده بدهند و کف پا بروغن بادام بمالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعد قی واقع شود و در مزاج بلغمی بعد
از قی سکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیخ شبت و جوز القی و عسل بعرات یا بدکه مصطکی پودینه خشک عود غرقی دانهٔ هیل هر واحد یک ماشه سوده در دو دارالمسک
حاره ماشه آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیرهٔ بادیان نه ماشه شیرهٔ الایچی کلان پنج عدد در عرق کیوره و هیل و نعناع هریک شش توله برآورده شربت
عود و سیب هر دو توله داخل کرده بنوشند و آب نیمگرم بر سر و دست و پا ریزند و اندک قدمین نمایند و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غاریقون سه ماشه با
گلقند آمیخته بلیسانند و بدرقه شربت دینار چار توله و گلاب پاو سیر کنند یا ایارج فیقرا یک درم مقوی تبرید و شحم حنظل باسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنک
بشوربای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا معده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و یا شویه نمایند و روغن بابونه با قدری
روغن گل آمیخته بر سر بمالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند سفوف آمله مجرب برای صداع خماری و
بخاری و وسواس سوداوی و نقصان معدی را نیز مفید کشنیز خشک دو توله آمله مقشر یک توله گاوزبان گل سرخ صندل سفید هریک شش ماشه کوفته بیخته نبات سفید
هشت توله آمیخته سفوف سازند و بعضی اوقات این ادویه اضافه کرده میشود و بسیار مفید می افتد طباشیر گل گاوزبان زرشک سماق هریک سه ماشه خرفه پنج ماشه
تخم کاسنی شش ماشه زهر مهره یک نیم ماشه مروارید کافور هریک یک ماشه با عرق های مناسب بعمل آرند خوراک از شش ماشه تا یک توله شربت خمار جهت دفع خمار
و صداع خماری بی نظیر است آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب شیرین آب لیمو هریک نیم رطل اول آلوی سیاه و تمر هندی هریک یک رطل عناب پنجاه دانه در شش رطل آب
بجوشانند تا بدو رطل رسد مالیده صاف نمود و آبهای مذکوره باهم بیامیزند و قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند اقوال مهره مالتی و غیره مینویسند که
شرب رب آس یا شربت آن تنها یا بشراب و کذا انار دانه ترش و کذا حجر المس محکوک بر سن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا اشا دهینی با آب و کذا خمیر ترش آرد

ورد و گاو دالیده صاف کرده وکذا خمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده دو دو اوقیه آن یک دو کف حبا شیر و یک قیراط زعفران و سه دانه شکر
داخل کرده و مثل حب الآس و زرشک و ریباس و استعصاص سفرجل به شراب و کذا ریباس و تخم گل سرخ و آس و حماض سوای مسلوق به دهن بادام و کذا [illegible]
غذای تفاحیه که آب سیب ترش و قثاء و مغز چلغوزه پخته باشند و کذا ماضیه ترشی ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشند و کذا حصرمیه که با آن مرغ پخته
و قثا پخته باشند و کذا سکنجبیه و کذا اسفیدباج سک ترش آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی به واسطه فلفل حار است و بقول ابن ماسویه دارچینی
محمد ازشم که خوردن طعام و شراب که دران کافور باشد حذر کند که دران هلاکت اوست ابن واقد و غیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و کذا
زعفران [illegible] یا مخلوط در طعام یا شراب و کذا گل نسترین و کذا بول شتر و کذا دهن کنجد سه درهم و آش تمیط بزیت انفاق پخته و کذا حجامت معمول بر دو [illegible]
دماغ تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس و صعتر و کشنیز خشک و کذا [illegible] بشکر شیرین کرده همراه مد دافع تابست و عصاره قنطوریون نافع صداع حاری ست ابن [illegible]
گوید که معاود صداع حادث از اکثار شرب شراب بخواب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی آب نیمگرم و سکنجبین کنند [illegible]
و پای او در آب نیمگرم که دران بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند نهند و دائم بر دست و پای او روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت یابد حمام مستعمل نمایند
و چون جوع صادق بحرکت آید با غذیه لطیفه غیر حاره مثل نان مغسول و عدسیه و رمانیه اکتفا نمایند و بیضه نیم برشت اکثر نافع ست و کذا [illegible] دفع بخار صاعد [illegible]
نوشند مگر آب خالص و ربوب و فواکه مثل رب انار و رب ریباس و رب حماض اترج ممزوج با آب دهند و سیب و امرود و به بخورند و [illegible] داخل حمام شوند آب
نیمگرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام دراج و چوزه مرغ و لحوم جداهای رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع صداع با ماده یا بخارات نفع بسیکند [illegible]
ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد تا آنچه در تحمل ست تحمل باید و اگر [illegible]
بقیه [illegible] مثلا استعمال نمایند ابن سینا مینویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود استعمال قی ست [illegible] بسکنجبین و تخم ترب یا [illegible]
با آب نیمگرم و نبیذات لینه و متوسطه که از خمار بادی ست و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد اسهال با یارج مقوی به سقمونیا کنند تا [illegible]
و اگر در اینجا مانعی از مرض حار و مثل او از استعمال دوای حار باشد اسهال بطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس از مثل این اشیا کراهت کند با آب انار [illegible]
شحم مقوی بسقمونیا یا اندک اسهال آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده ایشان ست
منهضم گردد و این برنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا نمک و روغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطول بابونه بریزند بعده داخل حمام کنند و تعریق سر بروغن گل
سرد غیر شدید التبرید نمایند و بعدس و غوره و مانند آن و آب کرنب بخاصیته که برای منع بخار از سر در آنست غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا کبوتر بچه سازند خطا
نکنند و شاید که سبب درین رقت خون متولد از آن و قوت او بر تحلیل اجزاء باشد و باید که فواکه قابضه دهند بجز آب چیزی دیگر ننوشانند مگر آنکه معده ضعیف بود و
خوف استرخای آن باشد که درینحالت از اکثار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصة و رب آن و ترشی ترنج خاصة و رب آن و به و سیب
و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هم وزن شکر نافع ست بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر از آن تسکین نیابد ماده او در آن
رو بود زفر را کنند و غذای او سرد و مرطب سازند یا الطف او مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بر آن بسیار بریزند حسب استطاعت باز در خواب
مشغول شوند بعد از آن چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل بر آن قطع کنند که آن در آخر او را مضر ست و اگرچه در ابتدا برای منع
سر و منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که درین وقت روغن بابونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند که این بغایت
نافع و مجرب ست و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا دلک و [illegible] و درین هنگام ماهی رضراضی و مرغ خصی و چوزه ماکیان و بالبقول باردة غذا
سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت و باید که انتظار هضم بخواب و یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت پذیرد بعده سکنجبین سکری
اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که از سرکه ساده و مری اجتناب
نمایند و اگر لابد باشد ناخورش بغیر تند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل التحلیل تحلیل نمایند و لزوم

خفیفه تد سازند و این دوا برای تو ابیکوست تخم کاسنی و تخم کرنب و زرشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوفته بیخته بوزن سه درم با
با قرص کافور و با دوغ یا آب انار یا آب ریباس یا رب تریخ یا آب آن بخورند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر شبت یا تخم شبت و تخم ترب در آب بجوشانند و سکنجبین آمیخته
و هندبا آن بجوشانند تا قی کرده و معده پاک شود صواب باشد و اگر قی ممکن نبود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یک دانگ سقمونیا با هم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال زود زود شده
و ایارج بدان و دنگ بسیار نکند تا آن حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام تا یک ساعت تمام نکند و طعام نباید خورد و بعد طعام حرارت افزا
نشاید خورد بلکه های تازه خورد برگ کاهو با اندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که ابتدای قوی تر حاجت باشد بفرمایند که گوشت
دراج و تیهو و چوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بخورد و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب این مرض را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود
آب سرد خورد مگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد بترسد آب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته یا آب بخورد و مانند تریخ
که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد مگر شربت ریباس که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید
ممزوج با آب مساوی آن بخورد و بشب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود
ریاضتی آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نکند و از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نکند هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی در
صداع باید داشت و مخفی نیست که در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند با اندکی کافور از دو جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازه قوت حرارت و گرمی مزاج با آب خورد
یا آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر اندکی نمک آمیزند هاضم تر باشد و اگر این فقاع
با آب خورده سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوئیدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بر آن پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آنروز که خمار
خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند هر که پنج سد کوفته بخورد آنروز مستی نشود و
شربت سود ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب کم آرد و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار آرنده است
و روغن گاو و فاذزهر شراب ست تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع عارض از شرب شراب که سببش امتلاست که از صعود بخارات حاره
بسوی دماغ و اغشیه حادث شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقب شرب نبیذ ظاهر گردد چون معده و اورده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل
گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص همان سوای غیر او ان نوع
اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شربه مطفیه محلله و قطاعه بخارات مثل فقاع ساده معمول کشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این
غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک سنبل در آن بهر تطییب و تقویت معده بر هضم بقیه شراب ست و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت
تریخ و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیرا که از خاصیت اوست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند و مردی را از افاضل دیدم که امر با آمیختن
آب تخم رود(?) یعنی فقاع ساده مذکور و انداختن اندکی نمک بر آن میکرد و در آن هنگام فقاع جوش میکرد و کف بسیار بر آن می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده میخورانید و
طبیعت بسرعت میکرد و پس از غرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلطیف فقاع زیاده میشود و از معده بسرعت منحدر میگردد و آنچه
سر بان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند چون بوئیدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بر آن پاشیده باشند و همچو بر
ریحان گلاب ممزوج بسرکه میپاشند و بکافور خوشبو میسازند و آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سه درم یا آنچه قریب قیاس این باشد در شیشه
کرده بجنبانند تا آنکه همه مدار آن قوت دیگر افتد که پس بر سر نهند و ایضا روغن گل مضروب آب خیار و لعاب اسپغول و آب کاهو و آب برگ(?) و ایضا صندل سفید با
آب درخت اگر وقت آن باشد الا بنفشه هرد سوده در گلاب آمیخته و ایضا آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو و درین صداع احتیاج استفراغ در علاج زیاده از آنست
بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را قوت دهد از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده از زمانی دراز باقی ماند
او تنقیه بدن مریض باین مطبوخ ست تمر هندی سی درم آلو بخارا چهل عدد عناب مثل او و توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشانیده و یک رطل

بعداوی ازان صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد ازان لزوم شرب ماء الشعیر نمایند
و غذا با سفاناخ و سائر بزورات و مغز خیار بسرکه سازند و اگر زوال صداع مشکل گردد فصد قیفال کنند. و لزوم شرب آب انار میخوش و سکنجبین نمایند و پست جو با سرکه بیخته
روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و بعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بفصد رگ پیشانی شود لاسیما چون صداع
بجز و مؤخر دماغ میل کند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کرده ام این است که بگیرند آب جراده کدو و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید و آب خبازی و همه را
در شیشه کرده بالایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر آب آویزند و زیر او آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و کف
دران ظاهر شود پس شیشه را برآورده بانداتا سرد گردد و در زیر آن دود فرو نشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند بنوعیکه شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد
گردد بر تارک سر نهند که این در کمتر زمانی ساعتی صداع را زائل کند و این بسیار را دیده ام که امر بریختن آب سرد بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود
معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در ازاله او تاثیر نیک ست و این بهر آنست که فضلات گاهی به تبرید خارج می شوند چنانکه از
تسخین مستفرغ میگردند پس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر استفراغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بشیر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه
کرده میشود و خداوندان این صداع را از بقول خشخاش رطب و قطف و ملوخیا و شاخ خرفه و مانند اینها نفع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس و یا بدبو مانند مرو حلتیت و بخار گوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل
و گلاب و نیلوفر و بنفشه و دواکه بارد بدبو باشند و اگر با وجود حرارت تجفیف و یبوست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلا بکافور اقتصار نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک
باسعاط ادهان رطبه مبرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کذلک بالعکس و روغن خلاف را
در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت ست و بوئیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر و جراده کدو و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع دخل
عظیم ست و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و باشیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهر حال
تنقیه راس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق با دهان مضادة آنها و تقویت دماغ باشیای مقویه و تغذیه باغذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بارد نمایند بطوری که ملائم
که علاج صداعیکه از شم روائح طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بریختن آب های نیم گرم اولا بر سر و پوشیدن آن و امر با فشاندن بینی دائم ست پس تشمیم اضداد آن
روائح و در قوت مثل کافور هنگام تاذی بمشک و بنفشه عند تاذی باترج و مانند آن و اگر تحلل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن او نقی بود و در آنجا بخارات شدید
بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی بآتش چهار درم روغن کدو دو درم آب طلع یک درم در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند آنچه ازان ممکن باشد مرة بعد اخری
این تطفیه حدت روائح و دفع بقیه آن کند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و دران اسبغول مضروب بسرکه و عصاره مامیثا زیاده کنند که این
تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره تبرید مزاج دماغ میکنیم مراد ازان ترک افراط دران و عدم ادخال در بر چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و یبروح
لفاحی میباشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هرگاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم بسیار ازین
مخدر ازان قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح مزابل و قاذورات و جلود متعفنه باشد مریض
را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کهنه ببویانند و دو فتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده مدام در هر دو منخر نهند و روائح خوشبو حار یا
یا بارد ببویانند و استنشاق ادهان مناسبه یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر در جوانان و حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن در پیران و
سرد مزاجان نمایند و فکر این امر کنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر
دماغ از روائح کریهه ثقل و ضرر کم نبود حتی که گاهی ازان تشنج گردد و حجاب موضوع بران منقلص شود و در بدن سه عضو را خواص و میل بروائح طیبه و نفرت از
روائح کریهه است و آن دماغ و معده و رحم ست چون بر یکی ازین اعضا دو چیز یعنی بوی بد و غلظ ماده جمع شود صاحب او از مرض شدید امین نباشد در روائح

والم مسدود بسیار اند لیکن چون طبیب بر قوانین معالجات صداع و متابعت شی موذی چنین فهم کرده انشاء الله تعالی التزام علاج این جزئیات کرده باشد اگر ضرورت نگرد

علاج صداع ضربی وسقطی وتفرق اتصالی

واین یا در نفس جوهر دماغ رسد یا در حجب و غیره اجزای مذکوره راس ویا در فروع آن یعنی اعصاب و عروق ویا در اعضای دیگر غیر راس تا اعضای شریک شل
صدر و رحم و غیره آنها و تادیه ضرر آن بسوی دماغ و ضربه و سقطه گاه اندک و خفیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث تفتق و تحرک و جوشش دماغ و عدم آن
مهلک بود و بالجمله بهر تسکین درد و تقویت سر روغن گل بر سر نهند و دوا الاماده و تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگرچه بفصد و اسهال حسب احتمال و بستن
اطراف و وضع ابجره باشد تا ورم پیدا نشود پس بزودی فصد قیفال کنند و اگر مضطر باشد بفصد هفت اندام و بحسب حاجت و احتمال قوت خون گیرند و اگر فصد نا
باشد حجامت میان کتفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و بهر تسکین وجع و تحلیل ورم و تبرید و تقویت سر برگ مورد آرد جو گل ارمنی ماميثا آرد عدس عصی کی
اقاقیا صندل و آب برگ بارتنگ و روغن گل آمیخته نیم گرم ضماد کنند و این ضماد علوی خان درین باب از مجربات ست برگ مورد برگ سرو گل سوسن لادن اکلیل الملک
گل ارمنی قصب الذریره شب یمانی روغن گل هر یک دو مثقال ضماد سازند و از کشنیز خشک و پوست خشخاش و سیب و به و مانند آن از ادویه بارده قابضه
بخور کنند و بازوها و رانها محکم به بندند و بر ساق و کف پا حجامت بی شرط نمایند تا که مواد متوجه باسافل گردد و تلیین و اسهال طبیعت مثل طبیخ عناب و بنفشه و مویز
و خیارشنبر و سکنجبین و شیر خشت سازند و اولی آنست که حقنه لین کنند تا هوش آید بعده بنا بر تحلیل ورم و دفع تپ شربت بنفشه سه توله در عرق گاوزبان آبریشم
ساده و عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و غذا ماش و اسفاناخ نان و یا برماء الشعیر اقتصار ورزند و اگر جراحت و شقاق هم باشد اندمال آن بمراهم
نمایند و جراحت اغشیه دماغی که ملامس دماغ و ضربه و تمدد وجع تا قب دماغ و سیلان اشک بود عسر العلاج ست و جراحت جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب و شوش
و رطوبت خیشوم و اختلال حواس ست اکثر مهلک بود و محمد زکریا گوید که موضع شجه را بشراب شسته صبر و دم الاخوین و اقاقیا بران پاشیده و بستن عجیب الاثر ست قال
بعلاج جراحت و کسر عظم که انشاء الله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند و چون ورم دماغ بهم رسد معالجه سرسام حار نمایند و متوجه تسکین صداع گردند و تحلیل
ورم مراهم اسپنج کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل هر یک بست مثقال سرکه پنج مثقال با آتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس مومی متشر یک کف مومی
مناث بغدادی مناث هندی هر واحد یک مثقال در عرق عنب الثعلب سائیده بیامیزند و بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تدبیر
صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر ابوسهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب حدوث ورم میباشد
پس می باید که اولا فصد کنند پس حقنه لینه بعمل آرند تا مواد باسفل منجذب گردد و از صعود بسوی سر آنرا منع کند بعد ازان بر سر روغن گل خیر بارد نهند که آن تسکین
وجع و تقویت راس نماید و اگر درد بسیار باشد اندکی سرکه با وی آمیزند و اگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند و اگر صندلک بخوابی بهم رسد بروغن بنفشه
کنند و اگر احتیاج بتقویت سر بسبب تزعزع باشد که از شدت ضربه آنرا بهم رسد تضمید سر ببرگ مورد و مرو اکلیل الملک و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی
و لادن و برگ سرو و روغن سوسن مانند شراب ریحانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد آرد جو و سبوس سپید و خطمی سفید با آب برگ بید و روغن گل و قلیل از سرکه
ضماد سازند و اگر با درد تپ و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب و کاسنی بخیار شنبر نوشانند و ماء الشعیر دهند و غذا بقول باردہ
رطبه مثل کدو و خیار و کاهو و بقلة الیمانی سازند و اگر با درد تپ نباشد بر زرده بیضه نیم برشت و لحم طیور تغذیه نمایند و اگر جراحت اندک حادث شود از مورد و شقایق
و اگر عظیم باشد دران صبر و کندر و دم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب ست نهایت قصد طبیب بتسکین
درد حتی الامکان و تبعید ماده از جای درد یا باستفراغ و یا بجذب طرف خلاف با شد تا ورم نکند و اگر جراحت حادث شود معالجه آن باندمال نمایند و اندمال
آن ممکن نیست در حالی که سوء مزاج ثابت باشد بلکه واجب ست که در اندمال آن تعدیل مزاج ناحیه آن کنند و چون صاحب این آفت را تپ ظاهر شود و تهیه
عقل گردد باشد که در ورم شروع کرده و اول انچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل ست تا تو ورم را منع کند و اگر درد انجا امتلا باشد باید که حقنه
حاده استعمال کنند و اگرچه بشتم منقل باشد مگر آنکه با وے تپ باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند و اگر حقنه ممکن نبود مثل حب قوقایا تنقیه کنند اگر

تپ نباشد و اگر حرارت بدون تپ باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد بعد از ان واجب ست که نگاه کنند اگر درانجا
جراحت باشد اولا علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع او لابدست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع با دویه مقویه نمایند
مثل اضمده که آبهای آنها آب مورد و بید و روغنهای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اخلاط آنها اشیائی باشد که دران قبض لطیف و تحلیل اندک بود
مثل گل سرخ و اکلیل الملک و قصب الذریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی بشراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم
میکنند و گاهی بسبب درد و خوف ورم اندک سرد کرده بعمل می آرند و واجب ست که از حمام و شراب و غضب و منخرات و مسخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر
موضع بورم شروع کند دران وقت لابدست از استعمال قوابض قوی القبض و التبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و آب اینها نطول و ثفل آنها ضماد
سازند بعد از ان بدوائی که با وجود آن مسان لطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو و طرفه و بید کنند و اگر ضربه ترعرع راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس
با آب یا شربت عسل باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سر باکیان اگر
ممکن باشد باید خورانید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل می نویسد
هر که را از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد باید که در امر او لا مبادرت بفصد سر رو کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برآرند و اگر فصد
بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر تپ باشد حقنه لینه بعمل آرند و جذب ماده با سفل کنند تا بموضع علت نریزد بعد از ان آب برگ
در آن مورد و جوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو با اندک گل ارمنی سائیده ضماد کنند و بپارهٔ پشم که در روغن گل نیم گرم کرده
تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیهٔ حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و مفتح و مویز شیرین حذر کنند و این
ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره و سعد و ماش هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یک درم مرکب درم همه را باریک سوده به آب
مورد سرشته ضماد سازند و ایضاً آس و جوز السرو بابونه و اکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم قشار کندر دو درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر
ضماد کنند و آب او نیم گرم بران ریزند و ایضاً آب بید و آب اثل و گل ارمنی و اکلیل الملک و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر سورد تر کوفته بطبوخ خوشبو ساخته ضماد
کنند نفع بخشد و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای محلل دماغ ظاهر گردد یا او
درد شدید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیمگرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیمگرم بریزند
و اگر ازین اختلاط ذهن عارض شود خطمی با آرد جو و بنفشه و روغن گل با اندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بر روغن گل در ورم دماغ و غشای او بهر آن
مخلوط میکنیم که روغن گل را بباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران نه تسکین ست و نه تحلیل نه در اورام
حاره نه در بارده و در اورام بارده بادی فرفیون وغیره اشیای حاره استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه ست یا آنکه سر را الم رسید
و شجه واقع نشود و یا شجه و الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه در خفت و شدت و ایضاً بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجه در شجاج سائر
اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود و پس معالجهٔ شجه معالجهٔ صداع ست غیر آنکه با معالجهٔ شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تضمید و تکمید او
بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است و یا بروغن گل که دران
قدری مازو و لادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را واجب کند و الا اندک کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیداب مغسول بران
ریخته از آتش فرود آرند هر گاه نیمگرم ماند سفیدی بیضه اندکی آمیخته بهم زنند تا که سرد شود بعده در هاون کرده بران آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند
و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم ست و اگر درانجا جراحت نبود و نه رض و نه فسخ سببش تالم حجاب موضع بر تحفف
در موضع سقطه یا ضربه باشد و این بهیج حجاب سودی گردد و علاجش تسکین حرارت و تبرید بلیغ مزاج جلد سر بآبها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را
قبول نکند بعده بچیزی که محلل و ملین باشد مثل موم و روغن یا آبهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل الملک و آخر آن ضماد کنند و اگر مریض متحمل باشد فصد هر دو قیفال

کنند و تنقیه بدن از اخلاط نمایند اگر قوت بدن آنرا واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و موجب بیم شود و هر دو نوع این صداع اعنی آنکه با وی شوصه باشد و آنکه با شوصه
نباشد انچه با وی شوصه بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی ست که با ورم باشد بمرهم سفیده و مثل مرهم مرداسنگ و اسفیداج و مرهم اسفیداج غسول
و تضمید این چیزیکه ورم را تحلیل کند مثل صندلین و شیاف ماشیا و آنچه مانند آنها ست علاوه ورم لیسا اگر عقل مریض زائل گردد بی شک ورم بسبب وضع بر قرن دماغ
عارض شده باشد و علاجش همین بجمیع علاج سرسام حارست و اگر عقل مریض زائل نشود علاج آن آسان ست و ورم با سلامت جراحت زائل گردد و اگر جراحت
نباشد امر آسان تر بود و غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد از آن غافل نباید شد و ضمید سر باشیای مبرده مثل قیروطی و اشیای محلله در وقت دیگر و بهترین چیزیکه در بیرون بر آن نهند
ورم بالای ورم استعمال کنند تفریق اتصال است بروغن گل نیم گرم علی الدوام و تضمید و برهم اسفیداج و اسفیداج با آب تا عالم و ... برگ ... و آب خطمی و خبازی
تسقیه باد و تضمید سر ببرگ خبازی و برگ اسبغول سرد و کوفته مطبوخ بروغن گل بر آن اندک خطمی سفید و آرد جو اندازند که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین الم
سر در تو و صداع بغایت نافع ست و علاج جراحات آلمه که تا ام دماغ رسد و جراحات بدن خواهد آمد نسخه مرهم اسفیداج بگیرند اسفیداج پنج درم و ایرسا ... آب ...
باوی بیالایند و مقابل آتش کنند تا خشک گردد پس در ظرفی با آب نیم گرم بشویند تا آنکه ایرسا سفید گردد هر گاه اسفیداج در آن ظرف زیر آب ته نشیند آب صاف که
بالای آنست انچه بر گیرند و اسفیداج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسفیداج ست بعد از آن وزن کنند و برابر او سفید آب رصاص و مثل یکی از این هر دو
مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بجزء نیم موم و روغن گل گداخته از آتش فرود آرند و بر آن این ادویه را انداخته حل کنند تا مختلط شود و باز بر آتش
کذارند و آبهای مذکوره تسقیه دهند قوی تر از آن آبها آب برگ بزر قطونا ست پس حباوان بریزند تا سر دگردد و اندک سرکه و قدری سفیدی بیضه
انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و دو هر شبانه روز یکبار بر سر طلیه کنند و این بالغ ترین ادویه است در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر مقوی بر
تغذیه کثیر نه واجب ست اگر قوت مطاوعت کند که بماء الشعیر اقتصار کنند و سدی بدفعات پس بر بنا اقتصار نمایند و این صعب ترین صداع ها است
اسمعیل و یوسف مینویسند که بعد فصد یا حجامت طبع را با آب فواکه و فلوس خیار شنبر نرم باید کرد و این حقنه است خشک و بنفشه خطمی و بابونه
کتان بسته بر یک بیست درم هر سه را دیگ نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل ده درم روغن بنفشه و دو استار فانیذ نیم درم بوره
در آن حل کرده بکار برند چنانکه وزن همه صد درم یا صد و ده درم باشد و ایضا برگ چغندر بپزند و از آب وی هفتاد درم و آنگه ده درم روغن بنفشه ده درم
بکار برند و این حقنه قوی ست برگ چغندر قدری بابونه شبت هر یک بیست درم انجیر ... بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه بهم رسد و صاف کرده یک
بوره و یک درم نمک و ده درم عسل در آن حل کنند و آنرا که تپ آید از پس فصد بر آب کاسنی و آب عنب الثعلب یا مقدار ده درم فلوس خیار شنبر دهند آنرا که
تپ سخت گرم تا باشد آب کاکنج و آب عنب الثعلب هر یک سی درم بستانند و پنج درم فلوس خیار شنبر و دو درم صبر یکی نیم دانگ زعفران در آن حل کرده بدهند و هم
ضماد آنرا که با ورم تپ باشد از آب عنب الثعلب و صندل سرخ و قرنفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و مثل آن بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضا
گلنار گل سرخ برگ مورد پوست انار همه بپزند و پارچه در آن تر کرده بر سر نهند با روغن گل و ایضا برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه و آب بپزند و اندکی مشک
و قصب الزریره بکوبند و شراب کهنه بر آن چکانند با هم سرشته بر سر نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد
و این ضماد معتدل ست انار ترش و شیرین با پوست شکسته در شراب کهنه بپزند بسایند و ضماد کنند و ایضا که معتدل ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو
و خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند بیفشارند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن با این آب و شراب کهنه آمیخته
جوش بدهند و اندکی مر و قصب الزریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته با وی بجوشانند و بدست مالیده بیفشارند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند
و ایضا ضماد محلل مر یک درم کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بیست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بر سر کرده باید
بسر شند و بر خرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر نهند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن
یاسمین یا روغن کنجد تازه کنند و آنرا که باد و بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر ...

موی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام کشکاب و مزوره کدو و مغز بادام دهند و آنرا که دماغ بجنبد اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی وغیره دهند که در علاج صداع ترزغی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تپ نبود زرده بیضه مرغ نیم برشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی مرا میخته بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن باستخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدوزند و این اکسیر بر نهند صبر انزروت کندر هر یک ده درم دم الاخوین مرکی هر یک پنج درم همه را سائیده بسفیده بیضه مرغ بسرشند موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک بجراحت بپاشند روا باشد و در هر دو روز یکبار بگشایند و به بندند تا آنکه صحت یابد و اگر دو جراحت ضمادهای کوره مانع ورم نهند و ضمادها و روغنها نیم گرم بر نهند مگر آنرا که عقل شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد و باقی علاج در جایگاه جراحات یاد کرده آمد

علاج صداع ترزغی

جهت اماله ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم هر دو رگ سر دو کشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیار شنبر و یا مسهل بارد یا حقنه لین کنند و اگر تپ نباشد بحقنه حاد و حب ایارج یا قوقایا نمایند و بعده باضمده مقویه چون صندلین و فوفل و گل ارمنی و ریوند چینی و طلب و آرد جو و باقلا ضماد سازند و اگر برگ مورد و مرزنجوش و نمام و برگ انگور یا یک سائیده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تپ نبود مثل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الذریره و شب یمانی ضماد کنند و سیب و بهی وغیره اشیای خوشبو بویند و اگر ترزغ از ضربه باشد اسطوخودوس دو درم سائیده با جلاب یا شربت عسل بخورانند و غذا بدماغ ماکیان و زغاله و بره و گوساله سازند و بالایش قدری آب انار میخوش بدهند و با غذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و سکوت و نوم طویل بر فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است طبری گوید که علاجش فصد قیفال ست اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از آن مانعی نباشد و شمیدن روائح طیبه مشاکل مزاج او درین وقت و امر بخواب بسیار بر پشت و تسعیط باین سعوط روغن خشخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر دختران یک درم حنضض مکی تازه بوزن دو شعیره در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا یکذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر باین ضماد دیگر نداب بید و شیر دختران و باهم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده دران اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد و بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند امر بتفریق راس بروغنهای نیم گرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او باین الم ببرودت مستحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیم گرم ست که گاهی از سائر معالجات غنی می گردانند ابن هبة الله می نویسد که سبب ترزغ راس خلط غلیظ بارد ست که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر کدورت حواس ست و این مرض منذر بحدوث سکته بود پس طبیب عند احساس حرکت ترزغی مبادرت کند به تنقیه بدن از حبوب مخرج خلط غلیظ مثل حب صبر و مانند آن و بعد تنقیه ماء العسل که دران اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از امتلا و اغذیه مرطبه و نافخه غلیظه عسر الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیه ملطفه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیر آجامیه تناول کنند و اعانت هضم کنند و شراب کهنه بنوشند و مشک و غالیه و مرزنجوش ببویند و آبهای ادویه محلله بر سر ریزند و بپارچه خشن سر را بمالند پس اگر طبع قبض بود حقنه بعمل آرند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از خلط غلیظ در معده جمع شود ازین تدبیر رفع گردد لا سیما بعد خوردن ترب و اطعمه مالحه چه ازین قی بسهولت می آید و رفع کیموس طبیعت اسهل می شود و از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن ست که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عز و جل

علاج صداع نومی

درین صداع واجب ست که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب ست پس تنقیه بدن و دماغ از آن ماده کنند بدستوری که در اقسام علاج امراض دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن باطلیه و اضمده و دروخات وغیره حسب ماده نمایند و رماد گرم سرکه آمیخته بر پیشانی و صدغین ضماد کردن باین صداع نافع ست و بهترین رماد خاکستر چوب انجیر ست و اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود

لیکن از تنقیه بدن و سر از خلط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطب مثل لبان و ماهی و بیضه و فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیه بدن و دماغ از ماده بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون و قوقایا کنند بعد ازان ایارج فیقرا سعوط نمایند و دو دیک هفته چینا بانکه گر ازین سرکه
مع کافور و دیگر ادویه قاتل کرم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی در بینی چکانند و عقب سعوطات و عطوسات منقی دماغ بعمل آرند بعد
ازان بر رفع بوی بینی اگر باقی باشد بخور باب تتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول ایلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تلطیخ بدان نافع ست بالجمله
انچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول آمده است اینست که حلتیت و کافور هریک قدری بیند و روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و
و شریفه و سماقو و امرمل به آب با صبر و جندبیدستر سوده آمیخته مجرب ست و کذا قطور مخرج والد ماجد حفظه الله در قتل کرم و حبس خون وانمال نیز مجرب و معمول
و تخم برگ چرچینه و چکنکری و شکر خام هر سه مساوی سائیده دراخراج کرم از مجربات استاد مرحوم ست و اگر علیم را دانابگیه صبر و جندبیدستر جوشانیده باشند سائیده
یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب ست و کذا علیم و افسنتین سوده ناس گرفتن بغایت سودمند و همچنین بندق هندی در آب
دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب با آب سوده و کذا روغن او نافع و گویند که تخم حنظل دو جزو مر و شیح هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو با یکدیگر سائیده
و در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب ست و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم ست و مجرب و آب برگ مرس با صبر و ایارج آمیخته بدستور و واجبست که بعد یک ساعت
از چکانیدن ادویه آب برگ کشنیز تازه در بینی چکانند و تدابیر حاره یابسه تدبیر نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدابیر بارده یابسه بعمل آرند و نشوقات و عطوسات که
در سائر بینی مسطور گردد بکار برند و بعد ازان تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیه لطیفه خیر بسیار که دران کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند
نجندی میگوید که ملاک امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام با آب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای
تفتیح مسام و انحدار فضلات و تقلیل مواد متعفنه که ازان کرم تولد میکند صاحب **اقتباس** مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیره بنفشه یک توله
مویز منقی دو توله و زنگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز داده جهت تنقیه دماغ حب ایارج وقت شب یک توله با آب
نیم گرم بخورانند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس ... اسطوخودوس شش ماشه افسنتین پرسیاوشان بیخ کابلی درمنه ترکی بسفایج هریک هفت ماشه سنای یک توله
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هریک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ نیم توله ریوند خطائی تربد سفید هریک نه ماشه جوش داده گلقند پنج توله خیارشنبر
شش توله شربت الهی علونجانی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب برگلاب و عرق افسنتین اکتفا نمایند و وقت ظهر نخود آب بمرغ
و وقت شام شله مرغ دهند و بدین نمط چهار پنج مسهل دهند تا ماده مولده تمامه برآید بعد دیگر این تریاق هند افسنتین و درمنه ترکی هریک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک توله
آمیخته بلیسانند بعده شیره بادیان و پودینه هریک نه ماشه افیون چهار ماشه در عرق شاهتره و اذخر هریک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت
هریک نیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سعوطات و قطورات قاتل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط مرکب تنها دیا تربد سفید و اسطوخودوس
فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم درمنه ترکی کشنیز خشک هریک سه ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و پنجنگشت و افتیمون هندی
هریک سه ماشه صبر جندبیدستر هریک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات ست و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که دران صبر و مر هریک سه ماشه باشند و باید اول
آب کشنیز سبز یا خشک در سرکه سائیده در بینی ریزند و بعد ساعتی ادویه مذکوره یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز مست شوند پس از بوی دوا
نتوانند گریخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج بسی مفید ست و این تکلف قلع ماده کما ینبغی می نماید و کرمهای مرده و زنده بر می آرد و اگر چه اول مرتبه سوزش
در دماغ پیدا می کند لیکن باید که اول تقطیر بروغن کدو کنند تا نمایند تا از سوزش باز دارد و مرداسنگ بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار
بار و یا در شیر مردم یا خر داران بعمل آرند و درین مرض بعضی را بینی بوسیده شده می افتد و بعضی را بینی می تراشند و غنه در آواز و در کام سوراخ میشود و در عاقبت
اعتدال انسان میگردد و بعضی را در تمام سر ورم میشود بلکه تا سینه فرود می آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد پیشانی می ترقد و بهلاک می انجامد

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شد که شرکی گاه بمشارکت مطلقه و گاهی بمشارکت غیر مطلقه میباشد و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعهٔ طبیعیه و یا کیفیت غریبه ردیه غیر طبیعیه که منسوب بسوی حرارت نیست مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در بعض اعضا اخلاط سمی ردی الجواهر میباشد و کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند و گاهی متادی از مواد و مواد غیر ردیه و طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو بتادی کیفیت موذیه متادیه سبب برای حصول مادهٔ موذیه نیز میگردد بدو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می یابد و غذای جید را که بسوی آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بدو گونه هست اول قبول از جهت جذب از آنست مانند آنکه گرم گرداند آن دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف متفاوت ست و مقرر ست که عضو چون ضعیف گردد قبول مینماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک راس اول دل و اولی حجب معده دوم انثیین ست و بعد از آن حجاب حاجز و صدر و غیر آن پس ماق پس باقی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و مثانه و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اورام اعضای باطنی مشارکه دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله القول صحیح در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجب ست که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیه آن عضو نمایند بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معذلک تقویت راس بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس در ابتدا مقویات بارده مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و ما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای او روغن بابونه مع دهن آس کنند یا روغنی که دران صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو عصاره او یا از آن ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض بنفسه مستقل مرض شده و یا سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس ماده و کیفیت دیگر فته بحسب آن عمل نمایند

علاج صداع شرکی معدی

باید که اعتنا نمایند باصلاح غذا و اگر متولد خلط فاسد یا خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجب ست که اول مبادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر استفراغ هر خلط در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه و بعد آن باغذیه لطیفه محموده خفیف الهضم جید الکیموس اعتنا سازند و بعد از ان حسب واجب بکیفیت میل کنند و معذلک در ان تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید متدارک کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید اختیار نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالابش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز انفع بود و هر صباح دو سه لقمه نان بآب انار ترش یا آب غوره یا شربت آن و شربت انار میخوش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب و به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضا تقویت راس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا نوع حامض نیز نافع ست و گاهی بمطبوخ فواکه و یا بآب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی و ترنجبین دو درم تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه تطفیه حرارت بمطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زعرور و لیمو کنند و تقویت دماغ بمشمومات و نخالخ بارده مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد بصندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب و هر آنچه در صداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و ابخره مرتقیه را قبول نماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی ست و آبیکه دران بابونه و برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای بارد سریع الهضم مقوی مثل چوزه مرغ که بآب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا مزورهٔ تمر هندی بمغز بادام و کشمش و یا مزورهٔ ماش مقشر بمغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب تر کرده باشند نیز مفید و کذا مزورهٔ انار ترش محلی بنان لقی و باقی علاج همانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب خلط متشکن در معده باشد علاج آن قی بدوای مخرج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود بسکنجبین و نمک و آب گرم و یا بسکنجبین و ماءالشعیر و قدری نمک همرش و یا تخم خربزه و سرق و جنازی و تخم شبت

باریک سوده بسکنجبین و آب گرم و اگر باهی تازه و خربزه و سرشیر و خیار ها بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرای مستکن در معده آورد و بهتر آنست که کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معده او صفرا مجتمع گردد اگر بهر او در مبادرت بغذا قبل از حصول تنکند صداع ظاهر شود پس هرگاه قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان قی با آب گرم قبل از غذاست اگر بر قی قادر نبوده اگر قی سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید بمعده کنند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب و امصابت بر گرسنگی ننماید کرده اگر صداع ساکن نشود این نسخه

افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره دو درم تمر هندی هر واحد سه درم پوست هلیله زرد ده درم مویز منقی و تمر هندی هر واحد بست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف کرده در شیشه انداخته بر نهند آفتاب وقت سیاهی گرم مند به هر ربع رطل از آن با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز و بعد از آن نخود آب بچه مرغ یا مانند آن با روغن بادام در صبح اگر این سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا اگر در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بران سرکه کهنه پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته باتش معتدل بجوشانند تا بنصف باز صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته در ظرفی بردارند شربتی از دو درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیه معده از صفرا میکند پوست هلیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سائیده با آب حبها سازند و یک نیم درم خورده بالایش آب شاهتره و مروق ربع رطل تا ثلث رطل نوشند ده درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیه بدن تضمید سر بضمدهء نافع صداع حار ساذج که مذکور شده و این ضماد مقوی سر نیز آمده مانع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا و حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده با آب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاخهای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که میسر شود یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که عضل ساقین بعصابه بر بندند یا پاها بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیلة البرء گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد هر صباح خبز مغموس از مغز نان در آب انار میخوش یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معده داده صفرا نماید و این خبز در شکم افتاد و بماند بهمت انار پس اندک اندک انار بدهند تا بسوی معده او صفرا برزد و صداع آنرا عارض نگردد و دیدن خوردن امثال این اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعةً بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده مجتمع در معده میباشد و اشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج با آب تر کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل الحرارة ست تعدیل این فضول و اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بطبوخ شبت و ترب و اصل السوس یا سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند و بالایش کلم یا بچه یا شبت پخته بنوشند و بعد از آن قی نمایند نیز خوب ست و بعد قی گلقند و هلیله مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم حبی که از سنبل الطیب و افسنتین هر واحد یک جزو صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سر هند ست و تلطیف ماده و تنقیه بلغم و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الهضم مثل جوزه مرغ و کبوتر بچه بدهند و شیخ میفرماید که اگر اخلاط یا ریاح دخانی باشد که از آن ریاح شدید هیجان نماید مقیأت قوی و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار بطبیخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین درین نافع ست یا داغ خفیف بر صدغین بنوعی که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آلهء داغ سلات باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد و تابستان باشد این عمل نمایند و باید که غذای او حریره سازند و تا ده روز چیزی نخایند و وقت غذا مگر با وقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید و تحنیس قوابض بر شریان

صدغین بچسپانند و انزروت و زعفران بدان بخاو طلا سازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده و بعصابه می بندند تا ضربان موجب درد نکند و ایضاً چوب
می بندند اما داغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو بر صدغین و یک بالای نقره نزد موخر سر است و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی
گوید که هرگاه و صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر قی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی با آب شبت و نمک جریش یا ماهی شور نمایند و صاحب درا
از شرب آب یکساعت منع کنند و بعد ازان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه مقیه مثل این دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی یک
سائیده بعسل سرشته با آب گرم بالند باندکی نمک و بنوشند و پر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا انگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند و
بعد تنقیه آن اما العسل یا شراب آن با آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد ازانکه باندکی ازان غرغره کرده باشند و حب معروف بحب
قوقایا و حب ایارج نافع این صداع است و اگر هر روز اطریفل صغیر دو درم یا نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخمر بعسل نیز نافع بود و چون هر روز
دو مثقال انسان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کند و هلیله مربی نافع است و چون حب صبر هر روز به شب وقت خواب یک مثقال با آب گرم بخورند
و ایضاً چون حب قوقایا دو درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون و نمک
دهند و این صفت حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم است ترید سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی مثل
این شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده با آب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است
هلیله کابلی و ترید سفید خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این
نقوع صبر نافع صداع حادث از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد
دو درم اسارون و حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش رطل آب
با آتش ملائم بپزند تا بنصف آید در ظرف آبگینه با فتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر است افسنتین رومی پنج درم
اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم
بران انداخته در روز با فتاب و در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا بران شوربای اسفیدباج گوشت
گوسفند نر صغیر باشد و کم نخورند یا کبوتر بچه نخود آب و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان با ضمده و سنونات ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند
مثل این ضماد بگیرند سک و رامک و لاذن و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یک دانگ همه را باریک سوده در آب کرم
یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت خلو ضماد سازند و فلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چغندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند
جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول مطبوخ شبت و لوبیای سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر
روز دیگر ایارج فیقرا بعسل سرشته سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و اگر صداع پیوسته باشد جمیع نقوع صبر دهند باین نسخه سعد سنبل افسنتین نقاح اذخر کرفس
بادیان نانخواه زیره هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد و صاف کرده و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده با فتاب
تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد دو درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و اضمده و اطلیه
که در صداع بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای نغاک لب
گردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید که در بهانجا مذکور شد و خرمای قسب و زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم جرجیر
سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و دران نمک طعام سه درم عسل بست درم حل کرده بنوشند و بر لیشه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ
و تخم چغندر و تخم سرمق و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب یا ماهی شور یا کارع مطبوخ تسکین و تقویت
راس بخورات خوشبو موافق مثل مر و عنبر و مشک نمایند و غذا مزوره نخود آب بعصفر و اگر قی ساکن نشود و این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند سناء پنج درم حلبه بزرکتان هر یک

دو درم انجیر عناب پستان هر یک بست عدد خطمی دو خرقه کتان مرو بسته سه درم خشک با بونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم قند سرخ رطل
آب بجوشانند تا دو رطل باند صاف کرده بران بوره ارمنی یک درم نمک طعام یکنیم درم عسل خرمی روغن کنجد هر یک ده درم باشیده حل کرده استعمال نمایند و ایارج
جالینوس و ایارج ارکاغانیس این علت را نافع ست ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل لوبیای سرخ و تخم قلفت و لو دریه بستانی و جوز القی بنگ
و نمک نان هر کدام ازین اشیا ابتدا آنکه ترب بکلها یا به مطبوخ شبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خوردن علت
افضل ازین هر دو ست و موز نبتی آنرا نیکوست و غذای او نخود آب مطیب بزیره و اسفیدباجات و فالودجات مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت مرغ
بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر مسلوق بخردل و مری و زیتون المارونان خورش برکبری و انجیر در ماء العسل تر کرده به دهند و گوشت صید موافق ترست
برای ایشان و خاصه لحم خرگوش بریان یا کباب کرده با زیره و در طعام ایشان سداب و زیره و کرویا اندازند و ماء العسل و آب انیسون و مطبوخ
و این دوا قوی تر برای صداع بارد ست بگیرند گوگرد و جند بیدستر و حب الغار مساوی و در روغن گاو در روغن گل سائیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر
ماده سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویه قویه بهر قی ماده سودا آنست که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده
دور نموده ترب را قطعه قطعه کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربا صعتر هر واحد یک درم
خردل نیم درم در شهد سرشته و مطبوخ شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعده دواء المسک مرو مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر
علاج دماغ در صداع شرکی معدی از ماده سوداوی و از مبحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده
باشد باید که قی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس دهند و این نقوع صبر نافع سودا ست ایلیه سیاه و
کابلی هر واحد دو درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه بودینه جبلی هر واحد چهار درم
قرنفل یک درم سادج سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد یکنیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه ازان گرفته صبر یک درم زعفران
چهار دانگ یا یک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع است ایلیه کابلی و سیاه و هندی و صبر و بسفایج هر واحد
افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سائیده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربت
دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر رفع اصحاب سودا مثل اطراف بزغاله و بره و جوزه مرغ فربه و نان سپید
نرده بیشتر برده بزیره و معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک و مانند آن کنند و از اغذیه مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام
معتدل الحرارت آب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا
و بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیه مختلفه مثل ماهی تازه و والج و ترب و خربزه و سرشیر و بقله و خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین و آب گرم مطبوخ
شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته یک مرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانه ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست ایلیه زرد ده درم ایلیه سیاه و
کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد عناب مثل و انجیر ده عدد مویز منقی
بیست درم تمر هندی پانزده درم شکاعی بادآورد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمافیطوس تخم کاسنی
تخم کشوث ترید بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و دو اوقیه ازان صاف
کرده این دوا برای تقویت او اندازند ترید سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ شحم حنظل یکنیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ یک تا
بمطبوخ انداخته سحرگاه ولرم بنوشند ابن الیاس گوید که اگر صداع از انصباب اخلاط سوداوی در فم معده باشد تنقیه فم معده بقی از آب گرم و جوز القی و کنگر
کنند و جلاب بادرنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند و غذا لمزوره از آب نخود و بشیره تخم قرطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر
بمشمومات حاره طیبه مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط آب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نافع ست و اگر ماده ریحی باشد

نسخه نقوع صبر

نسخه حب اسطوخودوس

تنقیهٔ معده بقی کنند پس دیگر مستفرغات که روغن بیدانجیر دران داخل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال او مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس
بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطکی هریک دو مثقال جوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند
نافع بود و جوارش کمونی و فوتنجی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن
سوسن و آب سرد و آمل و سنبل و معده مانچه دران قبض و تسخین باشد بعمل آرند و مالیدن دست و پا بکیسهٔ حمامی و یا بپارچهٔ درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب گرم
و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از ماده ریحی باشد بر گیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیهٔ معده بقی کنند پس ایارج
فیقرا دهند بعده ماء الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بیدانجیر دهند و صفت ماء الاصول فیست پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هریک ده درم
بیخ اذخر انیسون بلیخه غاریقون هریک پنج درم مصطکی نانخواه قردمانا پودینهٔ کوهی هریک سه درم افتیمون اسطوخودوس هریک هفت درم همه را در آب بپزند
و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر درین آب ماء الاصول
حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از آن هر بامداد مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بیدانجیر بدهند صواب باشد و در هر هفته یکبار سنجرنیا یا دوا ء المسک
حلو یا مر یا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند و روغن بیدانجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر صباح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی داخل کردن
سود دارد و آبیکه بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکی اندازند و گلقند با مصطکی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پاها از بن ران تا قدم نیک بمالند و اندکی
کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعود ابخرهٔ معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیرهٔ تخم کاسنی در عرق شاهتره و نبات
بنات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به و امرود و سماق و آشامیدن بزر قطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت
بنفشه و حماض و لیمون و تمرهندی و آلو بالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسرکه همه مانع صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از دور آن نافع
و کذا چند لقمهٔ نان بآب انارین و یا انار میخوش و آشامیدن لعوب حامضه مثل رب ریباس و غوره و سیب و به و انار و خواب و آرام و سکون در مواضع بارده و طیب
طیب الرائحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سودمند است و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یکدو ساعت
در بیت اوسط نشینند و بعد برآمدن از حمام آب سرد بر دست و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصهٔ هر خلط دریافت کند
که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع است پس متوجه معالجهٔ آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطکی و گلقند و مانند آن نافع بود و هرگاه
طعام تناول نمایند و تبخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب کتان
مع کشنیز خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات مناسبه نمایند خصوصاً شم مرزنجوش که گاهی تنها سبب
خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط ردیه در معده
سر صعود کند تنقی باد ویه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و گیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینهٔ کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد
پنج درم هلیله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنج درم سلیخه نانخواه قصب الذریره هریک سه درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی
سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک اوقیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه تا دو اوقیه
با سه درم روغن بیدانجیر بنوشند که این اوجاع راس عرضه ببرد و اگر حاجت بمعجونی از معجونات افتد سنجرنیا یا امروسیا و تریاق کبیر و مثرودیطوس و دوا ء المسک
مر و حلو استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمهٔ نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای ضعف فم معده
گفته شد بخورند و یا حریره مغز نان یا آرد گندم مثل انار دانه و غیره ترش ساخته بنوشند که تکرار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر لقمهای
که در جلاب سانج یا بافادیه ترکرده باشد اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اشیای مذکوره استعمال نمایند بسیار منتفع شوند و هرگاه انحدار طعام و انهضام آن معلوم
شود چیزی که دران تجعیص بود مثل لقمهٔ نان در رب فواکه یا تنها فاکهه مثل سیب و به و ناشپاتی یا نان بقسب یا زیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد

بشرب سست بوقت شوند اگر حرارت مزاج باشد شربت خشخاش و برگ که بهو خورانند و تبل کلکا بچه مطبوخ لبساق و کشک جو و هریسه لحم گوساله و ماهی تازه و ساده اگر اهلیت طبع باشد گاه گاه بهیم و کثرت جماع بنج شش بار صداع لاحق شود طبیا شیر لسانه هیل ایشب سبزه واحد یک ماشه سوده آلمه مربی یک عدد سرشته بخورند با ایش شیره بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یک توله آمیخته بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلیین طبیعت ایارج فیقرا گفته نفع یکند و نیز یکبار وقت خواب مسهلی یک مثقال با دو چند آن شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که از این قبیل ست علت صداعی که از شرب آب سرد می باشد که این نیز بسبب ضعف معده بود و با وجود علاج او آنست که اهلیک شراب ریحانی بنوشند و آب نوشیدن نیز قدری اشان بیاشند تا از کثرت آب معده محفوظ ماند و فیروزینیه که گاهی صداع عقب استکثار طعام بسبب تخمه و استرخاء و ضعف معده افتد و تدبیرش قی با آب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بجوارش شهریاران و تکمید و تنطیل سر به آب گرم ست پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحرارة بر سر ریزند و ابریشم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند یا روغن گل نیم گرم چکانند و جبهه به سرکه و روغن افیون در مشک روغن بنفشه آمیخته ریختن چکانند و بعد تنقیه معده را تقویت دهند برای اهلیله مع مصطکی و مربه و بسبب تخمه نمایند آن و غذا را بی التعنم سهل جوشیده دهد

علاج صداع شرکی کبدی

و مراقی و اسهالی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت سیلان از آب انار و غوره یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا با شیره تخم خرفه یا آب تمر هندی بنوشند بر سر نهار یا شاشند عنان و سرکه بخورند تا بخارات صاعد به سوی سر را منع کنند دیگر تدابیر مانع بخارات از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و از تنقیه باشند حسب ما و خاصه تا این قسم نافع ست و آنچه بمشارکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیره تخم کدو ماشه شیره خشخاش چهار ماشه در آن کشیده طباشیر یک نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند گاهی عوض هر دو شیره شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین و گاهی در شدت درد عوض شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تلیین از آلو بخارا عناب آلو سیاه تمر هندی مویز منقی در آب گرم تر کرده مالیده شیرخشت توله ترنجبین چهار توله صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا سمط مغسول دو ماشه جواهر مهره یک ماشه در گلقند گل مشکی یک عدد ورق نقره و ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق راس بوشک به آن یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بجوال دوز سوراخها بسیار نموده گرم گرم بر یافوخ ببندند لیکن روغن گل پیش از آن دو سه گاهی بچکانند و صدفی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعاء و قدمین و یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شده و در صداعی که از کرم معده و امعا باشد مثل حب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادرنجبویه برنگ کابلی کمونی سه ماشه برگ سنا یک توله و نیم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک دو توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیار شنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله ملح تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دو پهر نخود آب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان با شوربای گاو و روغن بدهند و صبح این دوا بدهند مقل ازرق یک ماشه مصطکی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد آمیخته بخورند بالایش شیره زیره سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک نه ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه در عرق افسنتین و از خرد شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نسخه سه چهار مسهل بکار برند و جهت منع بخارات و تولد کرم اطریفل صغیر علوی خان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس در منه ترکی انار دانه ترش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نهار بخورند اعتبار تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شده علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی ست که هر یکی در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی از آن که کثیر الوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها در اینجا نیز مسطور میگردد

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی میگویند هر صداعی که با نزله باشد در آن تبرید و ترطیب سر و غیرها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه باستفراغ مواد ...

با آب فواکه و بنفشه و امثاله آن و بستن دست و پا و مالیدن آنها و گذاشتن در آب گرم شوند و در اینجا بعض تراکیب مطب اساتذه کرام که مخصوص صداع نزلی حار و گرم
و بارد است جدا جدا مسطور میگردد اگر با نزله حار باشد تنقیه بدن و سر از مسهل صفرا و حب هلیله کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه باشد و هیچ
در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی توله خورده عناب پنج عدد اصل السوس چار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده
بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل السوس بهدانه کنند یا هلیله مربی خورده شیره عناب شیره تخم کاهو یا کاسنی تر و شلغم شیره نبات بنوشند و اگر خواهند اطریفل کشنیزی
بجای هلیله مربی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوفر کوکنار هر یک یک توله در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و نزله بند و پاشویه و تبریده بدستور استعمال نمایند و اگر با صلع
در بهر دو بازو ضربان و ریزش نزله و سرفه باشد منضج از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عناب سپستان گاوزبان پر سیاوشان تخم خطمی خبازی داده
بعده گل سرخ سنای مکی نیز اضافه کرده جوشانده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیره بادام داخل کرده دهند اگر از مغز فلوس کراهت آید هلیله زرد هلیله سیاه تربد سفید
اضافه کنند و بعد مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پر سیاوشان جوش کرده بخور نما اگر نزله باز نه ایستد خمیره خشخاش کوکناری اضافه کنند و نزله بند نیز نهند
و لعوق معتدل برای سرفه و ناس نزله که در آن مشک و سنبل الطیب ست طیار کنند و برای سرفه اصل السوس سیاوشان گاوزبان نبات جوشانیده همراه لعوق
مذکور بدهند و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم بشدت باشد بهدانه عناب در آب جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و قرص شلث در آب سوده بر جبین
طلا نمایند و پاشویه نیز کنند باز اگر شدت درد باشد فصد سر رو کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر صداع و ضربان
بشدت مع تپ باشد بهدانه گاوزبان سپستان نه دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و افیون [illegible]
کتیرا صمغ عربی اشق قرنفل هر یک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ سائیده نزله بند بر صدغین نهند و ایضاً برای صداع نزلی حار هلیله مربی کوفته با سطوخودوس
سوده و ممزوج نموده بخورند بعده شیره مغز تخم هندوانه شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیوره بنوشند غذا کهچری پلاؤ کم روغن خورند و ایضاً ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده
با اطریفل کشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند بالائیش لعاب بهدانه عرق شاهتره نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بالنگو
بنوشند بالنگو برای قبض و اصلاح معده که از ایارج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیره اصل السوس شیره خیارین شیره کشنیز خشک دهند و ایضاً
اگر مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره یا آب آثار جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه شربت
بنفشه دهند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه روز سوم شیره تخم کاهو خاکشی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند و تخم خطمی
موقوف فائده اگر سرفه نباشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید ست و شاهتره هم در نوازل معمول اساتذه است و اگر با نزله مرکب باشد اسطوخودوس گل نیلوفر
مکه چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند گاهی گل بنفشه چهار ماشه می افزایند و بجای شربت نبات میکنند و گاهی اطریفل کشنیزی
افزوده میشود و گاهی برای نفس سر شیره مغز تخم کدو می افزایند و ایضاً هلیله مربی خورده شیره اصل السوس نبات سفید حل کرده بالنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر مسهل
منظور باشد اسطوخودوس گاوزبان شاهتره تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گل بنفشه پر سیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات داخل کرده دهند
بعد نضج سنای مکی فلوس خیار شنبر گلقند روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار بزر البنج عاقرقرحا کشنیز خشک هر یک یک
ماشه جوشانده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار ماشه عدس مسلم توله کشنیز خشک کوکنار گل خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده جفت بلوط
چهار ماشه سوده پاشیده غرغره کنند و ایضاً اگر با تپ و دوی دماغ بود اطریفل کشنیزی خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات
دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضاً اگر با آن تشنج زبان و درد لهات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست هلیله زرد اصل السوس گل خطمی هر یک
چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بدهند که نسخه منضج ملین مرکب ست و خطمی خبازی مکه چهار ماشه پر سیاوشان شش ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده
غرغره کنند که مادهٔ دماغی از حلق دفع گردد و ایارج فیقرا با اطریفل خوردن و حب ایارج باستعمال آوردن مفیدات و ایضاً اگر با حمی مرکب باشد عناب پنج دانه گل بنفشه
گل نیلوفر اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند و اگر با نزله بارد باشد پس اگر با تپ و ضربان بود گاوزبان

پخته شامل گل بنفشه سه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه زعفران نیم ماشه کوکنار ده عدد نبات تولہ در عرق گاوزبان و سیر جوشانیده و صاف کرده بنوشند و قیروطی
قرص تحلیل هر یک یک ماشه و آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ کشیده روپیه ترتیب داده باشند سوزن زده دنوره بر جبهه بچسپانند و از جنب الثعلب گل غافث بابونه
اکلیل الملک هر یک یک تولہ سبوس گندم چهار تولہ برگ کنار یا ورق آمله دوده آب جوشانیده با شیر بنمایند اگر گشنیز تر سبز در شیر و گیرین فنحه دهند ایضاً اگر با جنسی داغ ایستند
ماشه سوده بالعرق تولہ سرشته بخور دهند گاو زبان شش ماشه بهمنین ماشه بر یا سیر جوشانیده نبات دو تولہ حل کرده بنوشند و روغن گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه
و اگر یبوست نیز باشد عود صلیب باشه سوده بداء المسک شش ماشه سرشته شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو تولہ داخل کرده برای تسکین دماغ بنوشند

علاج صداع عرضی

که در عرض حمیات و امراض حاده باشد شیخ مینویسد که این صداع یا باشتداد مرض یا نوبت عارض شود و با انقضای آن زائل گردد و یا بعد زوال مرض اقلاع نوبت باقی
و آنچه در حمیات افتد گاهی چنان صعب گردد که مریض را بیقرار گرداند حتی که بسبب آن ولیعنی تپ ابتدا میزاید و ایضاً گاهی سفید و رقیق شدن بول دفعة با وجود شدت تپ
و اشتداد او بشاکلت بول غیر یعنی کمده و غلیظ شدن آن بران دلالت می نماید لیکن مشابهت او بول خر گاهی دلالت کند بر حدوث صداع فی الحال و گاهی سبب
بر انحلال ماده و زوال آن پس واجب است که بسایر دلایل رجوع کنند و بعضی گویند که چون اشتداد یابد صداع در حمیات حاده علامت ردی بل قاتل است بلکه گاهی
که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بحران بر عاف
می نماید و بساست که دلالت میکند بر بحران بقی و گیلانی مینویسد که این صداع در اکثر امر بسبب تصاعد ابخره بسوی سر حادث میشود و این ابخره گاهی بجهت تنگی
و بجهت کمیت خود تنها و گاهی بهر دو وجه محدث صداع میگردد و در جمیع این احوال با تلیین طبیعت و جذب مواد باسفل از مالیدن پایها و مانند آن چاره نباشد و اگر بکثرت
ابخره و حرارت تپ باشد علاجش تحلیل و تصفیه باشیای بارده متویات و اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند برین احساس تمدد مع ثقل در سر و قلت قلق
علاجش تحلیل و تصفیه باشیای محلله مقویه قلیل الحرارت است و وجوب استفراغ و جذب بسوی اسفل درینجا قوی تر است بالجمله اگر سبب این صداع حدت
ابخره و شدت حرارت تپ باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند یا گشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه و روغن گل سرشته بر پیشانی طلا کنند
بتکرار که برای این صداع مجرب استادی مرحوم است و نطول از سرکه و گلاب و آب گشنیز تر صندل و کافور نفع کثیر رساند و همچنین ضماد پوست خشخاش و بنفشه با سرکه کوفته
سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و در طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پا را گذارند و خوب بمالند و ساقها ببندند و هر چه مانع ابخره از سر باشد بخورانند و اگر سبب
این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده بتدبیر ادویه مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع حار که در حمیات افتد
استعمال اطلیه مانعه ابخره بر سر کرده است و کثرت استنشاق سرکه و گلاب آن را فائده میکند ایضاً او مینویسد که صواب علاج او آنست که بر روغن گل معمول از
زیت یا بر روغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشد تفریق راس نمایند بنگرم درد سر او در زمین تپ و سرد کرده در گرما و در شدت تپ و نطول از طبیخ جو و خشخاش دست
و گل سرخ آن را نافع است اگر ابخره و ایذا بجهت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رساند چیزی ازین استعمال نکنند بلکه استفراغ نمایند و آنچه تحلیل برفق کند مثل زیت که با
نام و جعده البراعی و مرزنجوش مع عصارة الراعی و دران جوشانیده و یا شند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضی قدما طلای بابونه تجویز کرده اند و اگر شدت
درد باستعمال مخدرات و منومات مضطر گردانند باید که اندکی از آن بحذر و احتیاط استعمال آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد سوی سر و بزر قطونا و خشخاش و
بکار می برند و گاهی تضمید گشنیز در روغن گل می نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن نافع است و استعمال تدبیر صداع حاری درینجا بسیار مفید است
و باید که بحکام کشادن اطراف را آب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی و بنفشه و خشک آب پخته بعد تحلیق راس ضماد کنند و گاهی احتیاج میشود
بحجامت تسکین یا ساقین و چسپانیدن زلو بیان تسکین و نیز روغن و استعمال آن و هرگاه صداع بعد تپ یا امراض حاده باقی ماند فندیه یا در طبیخ نهند بروغن گل
مع روغن بابونه تقویت سر نمایند و آب گرم بر دست و پا صبح و شام بریزند و روغن بنفشه بر سر بمالند و بعضی بخور انحطاط این ادویه ملطف مواد و محلل آن اعانت طبیعت
سبب صداع کنند صاحب کامل گوید صداعی که تابع تپ و از شدت حرارت بود دفع گیرند گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه شیرین جزو و خوب بزنند

بر سر ریزند ودران پارچه کتان ترکرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد بر برف سرد کرده بعمل آرند ویا بهاخوب مالند وعضلات ساقین بعصابها بر بندند وایضا بصندل وگلاب وآب خرفه وآب خیار بر سر ضماد کنند وآبیکه دران بنفشه وجو وخشخاش پخته باشد سرد کرده یا نیم گرم در سر یا بر سر ریزند واگر با آن بیخوابی باشد شیره خشخاش بر سر دوشند واگر این صداع از خلط محتقن در معده حادث شود بسکنجبین وآب گرم امر بقی نمایند تا معده از ان خلط پاک گردد واگر از خلط در جمیع بدن عارض شود باید که تنقیه بدن از ان خلط بمطبوخ فواکه نمایند واگر صداع در تپ از ضعف راس افتد می باید که تقویت سر با ضمده ومقویه آن مثل ضماد مرتب از صندل سفید بگلاب وآب بید وآب طلا وآب حی العالم وآب عصی الراعی ومانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

تا توانند مدارک او بر طبیعت گذارند وادویه مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات ومضاد کیفیت مرض استعمال کنند والا بصورت شدت صداع وظهور عجز طبیعت از دفع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقینا دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلا اگر غثیان وتقلب نفس واختلاج در لب ودوار وغیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند بسکنجبین وآب گرم ودیگر مقیات بارد مثل طبیخ اصل السوس وبیخ خیار وچقندر ومانند آن واگر قراقر ونفخ شکم واضطرار ومرقت در مراق وسائر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلیین طبیعت کنند بمزلقات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا وعناب وسپستان ومویز منقی وتمر هندی با شیرخشت ویا شربت آلو ونیلوفر ویا آلو منقوع در جلاب بعد خلانیدن سوزن تا منتفخ شوند ویا شربت بنفشه وشربت تمر هندی وشیرخشت قلیل الوزن مقدار پنج درم ویا شربت ورد مکرر با آب سرد واگر گرانی در نواحی گرده وتحت اضلاع پشت وجمله علامات میل ماده بطریق بول محسوس گردد بادرار بول علاج کنند از سکنجبین با شربت بنفشه ودو درم شیره تخم خربزه وتخم خیار بالمناصفه ویا ماء الشعیر با جلاب ویا قند وخوردن بهی مانع بخار ومدر است واگر شعاع وسرخی پیش چشم وخیالات سرخ یا زرد ودو نفخ در بینی بر بعض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند ببوئیدن سرکه وگرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته ودیگر نفوخات معطسه وخراشیدن بینی بچیزهای درشت ونظر نمودن بسوی چشمه آفتاب واشیای سرخ وگذاشتن فتیله پود دبیه دشتی ونفاع اذخر وکندش بر بهره گاو سرشته واگر نبض موجی رخو نرم وجلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند بدلک وشرب ادویه ونطول بر سر باید که معتدل باشد واگر شایبه نزع ووجع اعیای زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمده حاره جذابه مثل نعناع وکرفس به روغن زرد کهنه بران موضع استعمال کنند ویا محاجم بلا شرط بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده مندفع گردد وآن موضع متورم شود وبعد از ان تدبیر نضج وانفجار ورم کنند تا ماده از همین جا دفع شود ورنه خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس ست پس دماغ را ایذا ...

بیضه وخوده

بیضه گویند که نوعی از صداع مسمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر وانطاکی گوید که بیضه درد مخصوص وسط سر است وخوده مثل دائره گرد سر میباشد وبر صداع عام نیز اطلاق میکنند وبرین تقدیر هر دو مترادف باشند بالجمله آن درد سر است مثل بیضه سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر وثابت زمن بطئی التحلل عسر الانقلاع شدید الصعوبة که از ادنی شی مثل حرکت وتناول مبخرات وملاقات مسخنات واستماع اصوات بنوائب عظیم هیجان کند وصعوبت او هر ساعت متشدد گردد حتی که صاحب او از آواز وروشنی وکلام نفرت واز حرکت بدنیه وفکریه کراهت کند وبا استنشاق روائح که لطیف ودماغ را ممتلی گرداند ولشرب شراب ایذا یابد وتاریکی وتنهائی وخاموشی وسکون را دوست دارد وبر گشادن چشم بتمامه خصوصا پیش آفتاب قادر نباشد وهر ساعت دریابد که سر او می شکند یا منجذب میشود یا می شگافد بغیر ضربان شرائین صدغین ومخلف از ین صداع اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود وایضا فرق فیمابین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود ودر بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی وصوتی از تحریک ابخره محتبسه وبراهی نوائب او اوقات راحت وسکون بود چنانکه برای صرع میباشد وعلاج او سخت دشوار است وباشد که بنابر شدت درد کوری او کند وجالینوس در ایذیمیا نوشته که این صداع مقدمه نزول الماء میباشد واسباب این مرض بقول اکثر اطبا شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط در اغشیه دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی در تجاویف

آنکه بحدوث مشوش دماغ یا بر دماغ یا ورم بارده اجزای آمده فی سرو بقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ باشد حس اوست و سبب
مولد او خلط ردی ست یا ورم حار یا بارد و آنکه بیشتر از ورم سوداوی در صلب آمده و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب آن ورم بود
یا قرب آن در غشای داخل قحف باشد درد و تمدد تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد بر
دلالت و رنگ رو بسبب رنگ بخار ردی اسود باشد و این مرض اکثر بعد از مرض حادث میشود و بنابر ضعف جوهر دماغ و بسبب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات
ضعیفه مثل غذائی و بخاری و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول مودی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد باستلای راس باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول
موجب این علت بود هرگاه سوء تدبیری نمایند ضرر در این علت مبتلا گردند و طبیعت مستعد باستلای راس اینانست که در آن ریاح حار بخاری مستولی شود
و آنگه در فرسده ایشان فضول صفراوی مجتمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدید می باشد گاهی از خلط حار
اخد و مسکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن بود و در اسرار الاطبا مسطور است که بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع می باشد اگر
اشتداد ... چهار روز بهلاکت میرساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکوره بهمان طریق ست که برای تشخیص
امراض دماغی مادی و ورمی و انواع صداع خلطی و بخاری و ریحی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لازم ست یا
ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر مریض وجع ناخس لازم بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ و غیره
یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن
سفیدی رنگ و اشک و تهبج و غیره نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدرک گردد سوداوی باشد و اگر درد
منتقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با لهیب ولذع بدون کثرت ثقل
بود ورم حمره باشد و ایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط است از لون وجه و غیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ
ماند و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و عروق کشیده و نبض ممتلی و چشم برآمده و احساس حاسه شم برائحه دم و تغیر طعم دهن بسوی حلاوت و عطش باشد و در خواب
اشیای سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد و شبع و شدت نخس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزهای زرد ...
نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج وجه و کثرت ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و
چشم و تغیر طعم دهن بمائیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی و یبس و وسواس و حزن و اشتهای کاذب و بطوء حرکت چشم
و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دمعه و تکلس ملتحمه و رویت خوابهای مشوش و اشیای سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد
تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب چنانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد علاج کنند و ایضاً اگر از کثرت ...
باشد تنقیه خلط غالب از بدن و سر بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس معروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بسرکه
خوب برهم زده بر سر ریزند و ایضاً در ابتدا الطلیه بر وادعات مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ بسازند و طلای که ... گلاب ...
... و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن مخلوط نمایند و ... نوشته که ...
دموی از ... مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و ... که مساوی ست چه این دوا تنقیه از صفرا و اخلاط محترقه می نماید و فوران او ساکن
میکند و از کبار ... منضجات ... بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن فواکه قابضه مثل انار و به و سیب
مفید بود و ... و گل بنفشه و طلای افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفته اند و چون حال
بعلاج ... باشد مثل ... و مثل عدس متقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود ...
... مثل ... آب ... و ... و بتدریج ... باد ... و ... حار و بارد مرکب و فصل گرم ...

دزمین که دفعةً راحت و دفعةً ظهور صعوبت شود بعد فصد سرر دو برآوردن خون بقدر پاؤ سیر این دوا سود مند است سپستان یازده دانه خطمی اسطوخودوس
هر یک شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه هر یک
شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که دران صمغ سرس داخل است بآب سوده بر شقیقه ضماد می کرده باشند و اگر خلط
بارد باشد بعد تنقیه ماده دست بخوردن گلقند عسلی مع هلیله کابلی و اسطوخودوس و طلا بصبر و زعفران و مرمکی بآب نمک مفید بود و آبیکه دران ادویهٔ قلیل الحرارة
مقوی راس مثل بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و تفاح اذخر و اطراف رطب و مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل نشود
ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینهٔ نهری و بری و برگ غار و قصب الذریره و شونیز طلا سازند و اگر مادهٔ مرض خلط غلیظ باشد
ادویهٔ مستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و بعبیر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویهٔ مفرقه مثل زعفران و مردم الاخوین و صمغ عربی
و اندکی افیون طلا سازند و آبیکه دران ادویهٔ محلله مثل پودینه و برگ غار و قصب الذریره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در مادهٔ غلیظ که با وی حرارت شدید نباشد
اولا ادویهٔ مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد ازان آنچه بتلطیف و تحلیل لقوت نماید مثل خردل و نطرون بعمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولا ادویهٔ معطسهٔ خفیفه
بعده معطسات قویه استعمال کنند و سعوط بندق هندی با اندک زعفران درین باب از مجربات است و افیون و مرمکی و زعفران و جندبیدستر سوده با آرد جو و آرد خطمی و
برگ کتان آمیخته بآب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضماد نمودن مسکن قوی درد خود و شقیقه است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در غالب امر این
مرض از سردی پیدا شده بنابران مرض حتی که قسم حار او مستحیل ببارد میشود پس معالجهٔ او بعلاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تخدیر ازان و آنچه تجربه کرده‌ام بعد تنقیه باسهال
شرودیطوس و تریاق است و سعوط بآب مرزنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در تفتیح و تنقیه سوای این هیچ نپردازند که در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت
معده و دماغ باطریفل کبیر و انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسباسه قرنفل زنجبیل تخم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن بابونه و نرگس سرشته
نیمگرم بر همه سر نهند و بالایش تکمید از زیرهٔ کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلاب و کیوڑه گرم تر نموده بکار برند و این
تدبیر نیز از مجربات است حجر ارمنی و نطرون و حجر قبطی و دارشیشعان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یک ساعت بخوبی مالیده بعده برگ
حنا و شبت هر دو تازه داشته هر یک یک دسته در پارچه پیچیده با آرد نخود آغشته در تنور گذارند که پخته شود و گرماگرم بر همه سر نهاده از عصابه محکم به بندند بالجمله چون علت مطاول
کند و تسکین نگردد ادویهٔ قوی التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات محلله استعمال نمایند و بهنگام شدت درد و اضطرار درین نوع از مخدرات ضرر زیاده نمیشود
و بیضه که بسبب ورم باشد علاجش بعلاج اورام راس نمایند اقوال حذاق طبری می نویسد که صداع معروف به بیضه دو قسمت یکی آنکه از بخارات صاعد
بسوی سر متمکن در حجاب موضوع بر قحف از خارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات متمکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی
یا سوداوی یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد ازینها علامات خاص است که بران دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب خارج است
که فصد قیفال کنند مع وجود قوانین فصد چه اگر بیرا بیضه حادث شود و آن ضعیف القوة باشد آنرا غموض و استرخای جفن اعلی بهم رسد زیرا که قوت از فصد منتشر گردد
و این را روفس حکیم خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون بمقدار واجب تنقیه باین دوا نمایند تربد مجوف خراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد
عناب بیست عدد هلیلهٔ زرد بست درم سنا و افتیمون هر واحد پنج درم همه را بجوشانند و یک شربت ازان بنوشند و بعد اسهال تغذیه بزیرباجات و عدسیات سازند
و اگر استفراغ یک دفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر ازان مانعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آبیکه دران سبوس جو
کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در حمام بر قلیل از فقرات بر سر ریزند و اگر ازین زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف مامیثا و پوست در بندی هر واحد یک درم
در آب کاسنی بست درم حل کرده آرد جو و خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده بآب نیمگرم بشویند و در شب ثانی
عادهٔ آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطول مذکور و بعد و این ضماد متواتر به ترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند
بعد تنقیه بدوا و فصد و در جمیع این معالجه هنگام استعمال ادویه رعایت قوانین آن واجب است تا خطا واقع نشود و لقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که بیضه گاهی بهیجان

میکند و یا متولد میشود از نزول ماء آب سرد بسیار یا از ضعف قوت باصره ام تنزل در آب باشد بدانست که حجاب تحت زیاده از واجب سرد گردد و بخار
انسان تحلیل نشده از آن محتقن میشود و اما آنکه در ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بخارات ناقص گردد این موضع بهم میرسد ضعیف گردد و حرارت غریزی باشد جهت
قوت از واجب بود تا از قوت خارج الیین باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را بنوشیدن نقوع ابرباریس با بزوری عناب مرقت پیشتر
انیست بگیرند عناب جرجانی تخم و کسنگر و یک رطل بغدادی و ابرباریس منقی از هر واحد یک رطل ریوند و عصاره تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک ... درم
ده ظرف چینی با ذکم کبر بنوشند و بعد از آن آب گرم چند آنکه پوشد یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه شب ... بیفشرند ... صاف نمایند
مریض هر روز یک قدح از آن بنوشند بعد شربت عناب بسرکه بنوشند این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرم نا خورده یک رطل کشنیز خشک سی درم ... شکر
پوست بیخ کاسنی یک دسته در سرکه بمقداری که آنرا بپوشد سه روز ترکنند بعد جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بار دیگر مانند ... گردد و باز صاف کرده
سکنجبین بپزند بقوام مستعمل و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با دو درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سائر امراض سوداوی را نافع است و اگر این مرض از
بخارات سوداوی محتبس در غشای موضوع تحت از داخل باشد بهمین علاج کنند لیکن تنقیه زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر به دوام موی میدان نوشند و موضع
گردن را روغن بآن بدفعات متوالی کنند و بعد از آن روغن سوداء نمایند بگیرند سوسن اصفر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد و الا برگ او نیز اندک و ...
با قدری اوراق ... بسایند تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه ادویه ... درم باشد سرکه سه ... درم حل کنند بعد از آن سی درم روغن ... بنفشه اندازند تا
نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یک درم از آن سعوط کنند دو سه قطره ... و این ... و موی ... النفع است
و اگر بخارات جلوی محتبس در حجاب ... باشد تنقیه باین طبیخ بلیله کنند بگیرند بلیله کابلی پنج درم سنای حرمی خالص ده درم مویز ... منقی بیست درم ... مطبوخ
جوشانیده یک شربت از آن بگیرند و در آن یک درم ایارج فیقرا و ثلث درم غاریقون و نیم درم تربد آمیخته ... پنج درم شکر داخل کرده بنوشند و چون ...
گردد غذا از برنج و حلو و مانند آن و سائر اغذیه ردیه بعوض ماده مرض منع کنند پس اگر ثانی نباشد در روز سه شربت ... بنوشند و میان هر شربت فاصله ...
قوت و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم خرخره و ... و ما ... ساخته ... بآن نمایند اگر مزاج مریض از آن متغیر نشود و اگر این کفایت
نباشد از آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک تخم خشخاش کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدفعات استعمال نمایند و اگر ... روغن
و روغن ناردین و روغن قسط بالمنده بعد ... عود خام ... ماء الجبن ... بخورند و اغذیه ... قلیل الرطوبه تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این ضماد
از ... آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ... درم صبر و ... بابونه و اکلیل الملک هر واحد سه درم سنبل الطیب نیم درم همه را بسایند با سرکه ممزوج با آب ... نیم گرم ... روغن
یاسمن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر ... مزاج مریض بحرارت متغیر شود و رطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند و اما ... تنقیه بحب صبر و حب ...
و حب ... کنند و اگر ... مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر ... بگیرند صبر سقوطری ده درم ... درونج ... هر واحد سه درم ... سوس
و ... هر واحد پنج درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقی دو سی درم عسل سفید و آب گرم ... بریزند ... آفتاب بگذارند تا ... جوش ...
گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند ... کردن اندک شیر خشخاش ... باشند
بروغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات ... محتبس ... داخل تحت باشد ... و این ... زیاده نمایند ... شرب ...
ترک کنند و بروغن ... و روغن یاسمین و روغن خیری و مانند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج و در روغن خیری جوش کرده اندکی ...
سعوط کنند که این ... النفع است و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات ... در حجاب ... تحت بود و اجب است استفراغ بطبیخ بلیلات اگر ... مانع
از آن نباشد و فصد بعد استفراغ و نسخه او این است بگیرند پوست بلیله زرد و ترهندی منقی از ... و تخم ... هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناب جرجانی ...
کشوث تخم کاسنی هر واحد کف افسنتین سه درم تربد کوفته دو درم ... مطبوخ ... یک شربت از آن بگیرند ... سقمونیای مشوی حل کرده ... بنوشند
و بعد از این مطبوخ پنج روز صبر کنند بعد از آن فصد قیفال نمایند و شرب ماء الشعیر که در آن ... باشد و اگر ... خضاب ... نمایند ...

واگر این کفایت نکند اعادهٔ استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشهٔ ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد دو کف همه را بپزند تا مهرا شود پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جرادهٔ کدو جرادهٔ خیار هر واحد یک کف شاخ نرم بید یک باقه غنچه با دام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بهم زنند و مدام بر سر ضماد نمایند و اگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکهٔ کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا یک سوده یک درم صندل سفید سوده یک درم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند و دائم تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در جمیع انواع این علت مامور به ست زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط و تحلیل آنست الا در نوع سوداوی ازان زیرا که دران تقویت این خلط ست و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو و عناب هر یک پنجاه عدد کشنیز خشک و توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدری که بپوشد بران ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح با دام درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم به دلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی محتقن در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بعینه با هل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آنرا صداع بغدادی میگویند و علاج این علاج مذکورست غیر آنکه در علاج این ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بر روغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر شک ازالهٔ آن می نماید و اگر مرض سوداوی باشد و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این اشر و اعسر انواع اوست مریض را بعد پرهیز باستفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن بنفشه و دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا تدبیر مرطب پردازند و شیر زنیا خر یا دختر بر سر دوشند و عقب آن آب نیمگرم که دران بسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول اهلیلهٔ کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیرست چون مثل یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او مصطکی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاوزبان و برگ بادرنجبویه و شکاعی اسطوخودوس زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در هر سه روز یکبار نیمه آنرا استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد ازان با آب نیمگرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند که این آن خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب ورانقوع صبر نسخه که سابق مذکور شد می نوشانند دران اهلیلهٔ سیاه و افتیمون و افسنتین می افزایند و هر روز یک قدح ازان نوشانیده ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قدحی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس و مالیخولیا منتقل نگردد و پس عدول از تدبیر او بتدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این همانست که مذکور شده و دران این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود سعوط باین روغن نمایند بگیرند دار شیشعان یک دانگ و برگ لسان الحمل یک درم و برگ بادرنجبویه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم و اگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط کنند در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ النفع ست و بدانند که آنچه از علاجات انواع بعینه ذکر کردیم آنها از بسائط اوست و اگر نوعی با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و عوارض آنها موقوف بر طبیب ست و هرگاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی از اجزای ترکیب ست قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که درینجا خون بسیارست و سبب اول یعنی موجب این صداع ابتدا بر و سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط باردست و مدت بر مرض طول کند و ایضا در ابتدا ر و ادعات استعمال کرده باشند نطولات تا بکه دران محللات اندک و مسخنه مع مبرد اندک و قبض باشد مثل نقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شده استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند و بحیثی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر مصطکی درینجا خیلی سودمندست و در هر سه شب یکبار تعاهد این نمایند و در استفراغات این حب قمحا یا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی ازان افتد بعده طبیخ خیار شنبر بمیار مثقال روغن بید انجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیهٔ دماغ و تحبب او باشیای مقوی آن که معلوم شده باید کرد و ازین قبیل است شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر نیز آمیزند

بتقویت تحلیل جمع شود و بعضاً دلالت دارد و گفته که در انواع صداع مذکور شد لزوم باشد چون حرارت خفی غالب باید تمام داشته توی التحلیل استعمال کنند و ادامه کند
این مرض در ابتدا چه درد معلوم کنند که مواد حارست پس تدبیر او بانچه در علاج امراض دماغی حار دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد و شربت خیار شنبر و روغن بادام
چند روز متواتر بنوشانند و سعوط مومیائی در روغن بنفشه ایشان را نافع ست و هرگاه بیمار چون طول میکشد مستعمل مزاج برودت میگردد و اگرچه از سبب حار باشد
بیند مزمنه باشد نفع نیک بگردد و آنکه قوی التحلیل الا امتحان باشد و گاه و سعوط القرص کوکب و شلیثا و دواء المسک در مثال آنکه هر کدام از آن در شیر زنان حل
کرده باشند ایشان را نفع میکند و خصوصاً بهنگام اشتداد وجع و غلبه سهر و امالا دماغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بعضه بطریق صداع کهنه است و اند
از آنچه مجرب باشد حتی که مدتی بر روغن بادام شیرین و قیصومی آب بقول دهند و اگر قبل این هذا السبب قلت بجا آن صاحب بعضه باز واقعه آنها یا مانند بیت
و اما طلا باید که گاهی مالک تجربه رامک نماید و نوعی عظیم در آن تحلیل باشد و از این اطلیه افیون در دم الاخوین و زعفران و صمغ ست بهنگام ضرورت کو چه چند روز
صمغ آ صمغ دیگر این طلا نمایند و از این قبیل ست زعفران در مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقراط دیدن و الولو ادویه مفرده جمع
کنند سودی از طلبا النقل کرده که در بعضه و خود داروی جب بلسان نافع ست و سعوط عصاره قثاء الحمار بر روغن بادام یا شیر دختران و کذا فادانیا لقبه فلفل بر گنا
بادام و کذا قرص کوکب بمقدار نخود بر روغن مسطور و کذا قاقله کبار ربع درم بر روغن بادام و کذا آب چغندر سه قطره و کذا سکبینج و تبید جبه مومیائی بر روغن بادام ترش
و ضماد دواء المسک حلو و سعوط آن بر روغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته بنمک آب در بادام و کذا فرفیون یک درم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا نمک
طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا راوند بسرکه سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا نعنع و گل تیره و حرمل
گل و کذا حنا با آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر داشته استعمال مشک بهر تقویت راس و نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بر روغن بادام تیره و سلسه
نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ حار و ضعیف و سریع القبول با خلاط باشد و آنرا امکان قمع آن نبود و علاجش تقویت ست
و در ست مشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد از آن تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده با یارجات و حبوب و شیاف
حسن طبیعت بحقنها و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم شکر سفید ده درم و غذا نخود آب باش مقشر شیره مغز بادام
و اگر سداب تر تربیت پیز نما سبز گردد و سداب مضمحل شود و نیکو گرم از آن بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع مفصول ست و لیکن
بحال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بعضه انفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم کوفته
بحریر بیخته با آب کرنب حبها سازند و این یک شربت ست و این حب قوقایا آنرا بسیار نافع ست عصاره افسنتین صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیا نیم درم
شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست ابن نوح گوید که این صداع زائل نمیشود و لیکن معالجه آن بهر حال باین طریق
که آب خیار شنبر مطبوخ سنجن لقبه شکر ح با یک مثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر در سه هفته یکبار بنوشانند و بعد از یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط
کنند و ایضاً نیم درم از آن بخورانند و دواء المسک مرو طلای صندلین با دویه لاذقیه اربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد بسفیده بیضه سرشته بر دو پاره کاغذ طلا کرده نافع
ست و آب یاسمین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطکی و دادن فلونیا و سعوط
این بشیر دختران حل کرده نمودم و در ساکن شد گیلانی مینویسد که این دو اصداع مزمن را نافع ست چهل درم شونیز و چهار درم عصاره قثاء الحمار بسایند و در روغن
سوسن یا بروغن حنا حل کنند تا مثل تیر وطلی گردد و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضاً گیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و اگر عصاره قثاء الحمار
در این داخل کنند بهتر بود و با نوبه‌ای در بینی دمند و اضمده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد در علاج بارده سر را نافع ست بگیرند هو فاریقون جندبیدستر برگ
سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی از روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعض اوقات درد شدید واقع شود که تحمل
برداشت آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سرست بگیرند عصاره هوفاریقون شانزده درم افیون دو درم افیون بنج تخم خشخاش
بیخ سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه و آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه

نفع بخشد واین دوا نیز او جاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جند بیدستر یک جزو ودر آب حل کرده در گوش جانب دردناک از ندوا مرکنند که در آبزن در آید واندک مکث در ان نماید پس برآید و حسب عادت استحمام کنند واگر دوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست ایضاً بگیرند حب الغار مقشر دو درم خردل یک درم و بآب سوده ضماد نمایند واین دوا نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد واکثر چنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد آن در حمام در آید واز مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند وکسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای متخذ از فرفیون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب مینویسند که گاهی درد بعد فصد هیجان میکند بسبب تحریک ابخرهٔ محتقنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند وکسی که بعد فصد معتاد لنفثی باشد فصد او را جائز نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول رب سیب ممزوج بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا الفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عروق دیگر بر قصاص شعر واگر صحت نیابد شریانین پس گوش که متنفع باشند ببرند بعد از ان حبس خون بلازوقات معمول از صمغ وکتیرا و سفیداب ارزیز یا خاکستر لوحدار کنند واگر کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از نکایت بعینه خلاص میگرداند بگیرند تربد وغاریقون وایرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس وارچینی مغز پسته خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند مدحرج لک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جند بیدستر عود هندی قاقله کبار و صغار سعد کهربا کتیرا اسغرنبیه دانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چندان عسل مصفی که از یک رطل آب بزر مرزنجوش یا بزر کرفس تسقیه آن کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه مثقال وکسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند ابو اسحق گفته که هشت درم بخور مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک و یک درم بوره سرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که درد او در ساعتی ساکن کند وکسی که لعاب بدان نماید ضرر این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر تراشند و بحجر مصری یا نطرون بخار دهند پس سرخاب و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد واین حب بدان واقعه که سر را پاک کند لاسیما اغشیه و اعصاب او را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنج درم سقل ازرق ده درم و حبها سازند و در هفتهٔ اول هر روز دوازده قیراط استعمال کنند و در هفتهٔ ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط برسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقای تام حاصل شود و متقدمین در زمانهٔ قدیم برین حب اقتصار میکردند بهر آنکه او راستغنی از شل اطریج جالینوس و لوغاذیا یا افتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع است

شقیقه

وآن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر واکثر این مرض ذی ادوار میباشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف ست یا حصول خلطی ردی یا ریح در ان شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج نیز میباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض ردی ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در غشای خارج قحف و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و مواد که بمواضع مذکوره میرسد یا از ورده و شرائین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و جب او که بنابر قوت خود از طریق درز ها دفع میکند و بقول سمرقندی مادهٔ این مرض در اکثر مراد رشرائین سر میباشد و آن مادهٔ بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن لمس موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد عند تعب شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی سر لمس بارد بود از حال کشیدگی در سر و احساس دوی در گوش سوال کنند اگر یافته شد سببش ریح بود و اگر مریض در جواب اول گرانی سر گوید و با آن لمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود گرانی سر لمس سرد بود حال تسکین درد بمسخنات و طول زمانهٔ مرض و کثرت عروض زکام در سر ما نیز بپرسند و این نشان مادهٔ بارد است بعده آثار مخصوصه هر خلط از رنگ چهره و غیره که در بحث بعینه مذکور شد دریافته حکم بر مادهٔ خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب مادهٔ بر مواد

مرکب حکم نمایند و هرگاه با وجود آن یا در مرض شکایت نسیان و ضعف تمیز نیز باشد پس بهتر آنکه تسریح او باقی ست یا بدون تن اگر باقی باشد و این تسکین یابد و شقیقه دو هفته باشد و شقیقه بمشارکت معده بود دلالت میشود و آن قی باشد یا در قی تسکین بسیار و دانک خوردن طعام هر روز شام پس گوش بعد از آن دمش بدون ملین دون منتسم سبب آن قی

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب در شقیقه بخاری و ریحی آنچه در علاج صداع بخاری و ریحی گذشت عمل آرند و در خلطی هرچه تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی مسطور شد حسب سبب متشخص بکار برند و فصد خصوصاً رگ پیشانی و بناگوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و جذب و نطول وغیره و سائر تدابیر بیان شده نیز و پیه و جمیع تدابیر دیگر که گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و آنچه علاج مخصوص این مرض در بعض اسطور میکند و دریغ کوید که از جمله سعایات مخصوصه این علت این ضماد از مجربات است بزر البنج زعفران بیاض عرق کثیر اصمغ کاکنج کل بنفشه افیون هر یک مثقال اینها را بآب دگرک سوده پارچه کاغذ و بشکل فلوس تراشیده و دران سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویه مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تجربه نموده اند و نیز بجهت این ورم سبز نفع میکند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از آن یک سه دانه نیم بیضه مرغ و اگر بیضه سنگ پشت باشد بهتر است گرفته بر روی کیسه نهند و در سوراخ گوش جانب علیل بران نهاده خواب کنند و یا بهمان بمانند تا آنکه گوش جذب کند و همچنان سه چهار روز متواتر عمل آرند که مجرب است و اگر دو عدد فتیله از پارچه بجهت منفعت ساخته مدور نموده بروغن خشخاش و بنفشه بادام بگرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده و از تسمه چرم بود که بقدر دو انگشت عرض باشد محکم بران گردانیده بر پس سر او ببندند تا وقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و فتیله باریک ساخته اسپغول سوده در روغن آمیخته او در هر دو گوش نهند که در مبتلا صحت کلی میشود و مجرب است مسیحی گوید که در شقیقه اولا تنقیه بدن بفصد اگر دموی باشد یا بادویه مسهل ماده نمایند بعد از آن شق علیل سر و مقابل صدغ را بپارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد از آن ادویه سخن یا مبرد بحسب ماده مرض بران استعمال کنند و ادویه مستوی راس کردن قبض باشد مخلوط سازند مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه و غسل صدغ جانب علیل قبل وقت دور حاست بروغنها واحمد که موافقت آن بعده اجتذاب ماده بسوی اسفل از منتهای لینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد و غلیظ بود بحقنهای که دران ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد در دانند که سبب حدوث و خلط ردی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از آن که متلی و سریع الحرکه یابند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سائر انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم ذکر بعض ادویه که بخاصیت در الم شقیقه نافع ست اوی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دهنه قرنگی و همچنین استخوان صدغ رخمه تیمین بر جانب یمین و یسار بر یسار آویختن و ایضاً تعلیق هفت عدد ساقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهره برجان و کذا برگ شاهسفرم و کذا اشتر مرزوم بروغن بادام و کذا روغن یاسمین که از غن شتر خوابانیده شونیز و کذا بنفش هندی و ایضاً آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهره مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیز سبز و شموم مسک و عنبر و مشک و جوزبوا و گل یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا اسفند دس و قطور چند از قنبیبی با آب سوده در گوش مخالف جانب درد هر واحد مسکن وجع شقیقه است و اگر خرما چهار عدد در شیر گاو و یک آن جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای هندست و کذا نجوز سفید در برکاغذ الیده فتیله ساخته و کذا زنجبیل صندل سفید پوست بیخ از نه آب شسته بیخ ماهی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حاره و بارده را مجرب و بی نظیر نوشته و همچنین تخم هلیله سائیده و آب بگرم ضماد کردن و ایضاً بیخ شادر تازه کوفته آب او برآرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بر سر بمالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان ست

علاج شقیقه سحار

در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری با فاصله چند روز و تسکین طبیعت بملینات مثل ماء الفواکه با خیارشنبر و بدون آن یا مطبوخ خیارشنبر و اطلیه که دران زعفران باشد مثل طلای زعفران و خشخاش بگلاب بر شقیقه

نافع بود و در صفراوی تنقیه لغه مسهل و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت مادهٔ صفرا و سوداء نقوع صبر آب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع شقیقه
سود مند است وایضاً در شقیقه حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلو بخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث بآب
کوکنار مجرب است وایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش
و مانند آن بر سر ریزند و اطلیه و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیمگرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات
و لطوخات معمول بعمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن میشود و اگر شقیقه با غثیان باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله
جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و نطخه و پاشویهٔ بارد و حجامت استعمال کنند و اگر از مادهٔ دموی و صفراوی
مرکب باشد بعد حجامت نقوع عناب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شیرهٔ کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر بزر البنج افیون زعفران
صمغ عربی مغز خسته شفتالو کوفته بیخته در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و در مادهٔ مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده با اطریفل سرشته بخورند بالالیش گاوزبان عناب
بنفشه در عرقیات جوشانیده خمیرهٔ بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور رسیند در بگیرند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر با نزله درد چشم باشد
عنب الثعلب هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم ترکرده صبح مالیده
صاف نموده نبات دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهار ده زلو نهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کوکنار نیم ماشه سوده
بهم آمیخته همراه عرق مکوه هر دو وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاوزبان
سه ماشه شب در آب گرم ترکرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه
بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یک ماشه مصطکی دو ماشه
بگلاب در مرکب سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد بآب کشنیز تازه
و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند آبیکه در آن صندل سفید یکشب خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور مکرر کردن شقیقه را زائل کند و در تلخ
است که برگ مروه بشیر زنان سائیده بجامه پالوده سعوط کردن در شقیقهٔ حار فی الحال درد را ساکن سازد و الا بهمان جانب در گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود
اقوال حکما رسویدی گوید که تمر هندی و شیر الجن تیر گاو ملازمت سرکه تند با آب ممزوج همراه نان اکلاً و حماض مع سرکه پخته ضماداً در حمام و اکلاً و جفت بلوط و نیلوفر و شرابش و ممّا
و آب کشنیز سبز سعوطاً هر واحد شقیقهٔ حار را نافع است حکیم بایزید مینویسد که طلای برگ کشنیز و گلاب و سداگلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید بر
موضع درد و دو سه جا کلک نره زلو بر آنجا چسپانیدن نفع بین میدهد و مکرر بتجربه در آمده لیکن بعمار شقیقه بکار برند و اگر تدبیری سود ندهد بزودی رگ صدغ جانب درد بریده
داغ دهند تا از حدوث نزول الماء ایمن گردد و غذا درین علت خفیف و سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و چوجهٔ مرغ و مرغ دهند لیکن اندکی کم دادن اولی بود و
بجای آب برگلاب و آب سرد برابر ممزوج قناعت کنند بلکه آب تمامه بگذارند و برگلاب تنها و آب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصد است
منجوی که در بینی و غیره معلوم شده خصوصاً عرق جبهه و صدغ و از انچه شقیقهٔ حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی است شربتی از دو اوقیه تا سه اوقیه باشد و دوران فصد رگ
پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دوری باشد باید که تنقیه بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین انداز افیون و پوست
بیخ لفاح و شبیانی و بزر البنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع میکند جالینوس گوید
که اگر از حرارت باشد و درد شدید بود درین سعوط بکار برند گیند شکر طبرزد و زعفران و کافور و باریک سوده بقدر دو حبه بآب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند و اگر درمان
اندکی افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و تخمه عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیمگرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند
ابن هبة الله گوید که در مادهٔ حار یعنی خون و صفرا فصد سر رد از جانب شق علیل نمایند و بعد فصد تنقیه صفرا مثل مسهل هلیله زرد و تعدیل مزاج بسکنجبین از آب غوره ساخته باشند

با آب انار نمایند و ما الشعیر نوشانند و اگر حرارت شدید باشد سویق او از شیره تخم خرفه و ما اللحم سکنجبین نوشانند پس اگر طبع قبض شود با آب آلو و تمر هندی و جلاب تحریک نمایند و اگر برمی طبع اقتصار کنند بوب ثابت شل رب سیب و رب به و غوره و شربت حامض استعمال نمایند و اگر ابخره بسیار باشد کشنیز خشک که کوفته بیخته با صندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند موضع درد را با آب نیمگرم بشویند و اگر درد قوی باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد بچکانند هرگاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده چوزه مرغ آب سماق یا سرکه انطاکی گویند اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد و آب آلو بخارا و تمر هندی یا معجون بنفشه با این ها درد کنند و آب کشنیز و سرکه و روغن گل یا افیون طلا نمایند و این یا اجزا اسود طلا کنند و از خواص ست تعلیق سداب و شرط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار اول تنقیه بدن ست اگر دانی بود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم و آن مطبوخیست که در آن هلیله زرد و تمر هندی و اخلاط لبلاب اندازند و بعد از آن تنقیه سر بحب ایارج فیقرا کنند و آن سرد و بحب تو تیا ست و بر مزورات که هو مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله یمانی و طرخشقوق مسلوق و لبلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند و هرگاه در علیل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانع از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق یا ابطی و قیفال نیز کنی بعده دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که در آن امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کرده شد فضول مجتمعه در سر باقی ماند آب نیمگرم که در آن خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان یا بین الاذن نمایند بگیرند تخم کاهو یک درم بزر البنج دو دانگ و صعتر یک دانگ افیون مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده برکاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند شریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از آن که شدید الحرکه و کثیر الامتلاء باشد قطع و داغ آن عمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شوند و اما قطع فقط پس خلق کثیر را دیدم که سل شرائین کردند و ضرر ده مرگ و تعتیم و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدم که از سل شرائین او راحول همان روز حادث گردید و شخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و لا اشیاء پس بر دو گوش کسی اندیم که سل آن کرده باشد و ایضا بر آنها نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که را در پس هر دو گوش رگ را قطع کنند عنین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم بر آنها در رگهای بر قیاس امر تیر تقل نیاری نمیشود و هنگام تبرد دماغ بی شک شقیقه زائل میشود و اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشد و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت طبیعی متغیر شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کند تا باعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد تا آن مرض با وجود تغیر مزاج عضو زائل نمیشود و لهذا اگر مزاج عضو متغیر باشد اگر در آن جراحت بود فراهم نمیشود و اگر قرحه بود مندمل نگردد پس هرگاه این عضوی واجب در جمیع بدن برپا داشتن باید

[illegible]

علاج شقیقه بارد

در بلغمی نضج ماده بمنضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین بزوری و عنصلی ست و کذا مطبوخ مصطکی و افتیمون با این حب و در سوداوی بنضج و تنقیه سودا پردازند و بعد از تنقیه ادویه مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد هرچه در اینجا بکار می آید حسب حاجت بکار برند و مادر یس شلث با آب خاسوده محمول ست و طلای مر و زعفران و اندکی مشک با آب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ کبر زیاده نمایند و یا انزروت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یک درم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن نافع شقیقه سرد ست و در روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه با سکنجبین و ساییده برای شقیقه کبیر الس مفید ست و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک ده درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در خرقه بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدید و ریاح غلیظه نافع بود و لعبتی نام قسط اکلیل الملک یک نیم درم در بین یکجا کوفته اندو این لزوق نیز نافع ست مرزنجوش ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع نهند و اگر شقیقه با ریزش نزله بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سبوس

[illegible]

گندم ونمک کبیده سرکشند وناس تنباکو بگیرند وخاکشی بانمک ونمک شل حنا سائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات والد مرحوم ست وحب هندی معمول حکیم
شاه محمد وکذا نفوخات معمولی که در قرابادین مسطور شد نیز مفیدست واگر ادرشنه گردد ایارج فیقرا وغاریقون مساوی یکدرم بدهند که برای شقیقه واکثر انواع صداع مجربست و
طبیخ بابونه وشیح وصعتر وشبت وغیره وخشاش حاره بر سر ریزند وحکیم کبیر علیخان که پسر نواب علوی خان در قوانین العلاج مینویسند که در شقیقه کهنه ضفدع را گرفته شکم آن را چاک
پاک نمایند وبحوالی دو ذرع سوده حنا بسیار کرده موضع درد را بروغن زرد چرب نموده گرم گرم بران ببندند بعصابه محکم ویک ساعت نجومی بدارند وبعد هر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند
تا آنکه تا وقت زوال نوبت پنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد مجربست با اغذیه لطیفه مثل جوزه مرغ وگنجشک دارچینی دیازده تخم مرغ نیمبرشت با دارچینی ساینده

ذکر بعض ادویه یونانیه

مفید شقیقه بارد ضماد موی سوخته وکندر وصبر مساوی آب نفل سرشته در حمام وسعوط روغن تخم شفتالو وکذا عنبر ویا مشک یک قیراط بروغن بادام وسعوط وضماد در حمام تخم شبت تلخ
وذرور در بیاسه بر سر وغذا کبک ودراج وگنجشک وشفنین وقطبی وارنب وبچه مرغ هر واحد در شقیقه بارد مجرب سودی ست وضماد بیضه سوده سائیده بروغن گاو آمیخته برافوخ وروغن ناردین
وزرنجوش آب ترنفل سرشته وبرگ آس تنها وشراب کهنه پخته وثمر قنا الحمار وزیت کهنه پخته وزهره ریخته وکبابه سوده آب صبر آمیخته برافوخ وعود بروغن بان برافوخ وبرجانب وجع سعوط
وخرنوب نبطی وحلتیت محلول بوزن او صبر آمیخته وآب بادیان سرشته برافوخ وتقل ازرق بسرکه وثوم بعسل مجعون وعسل بسرکین کبوتر تنها وباحرف ویاسمین وبرگ آن سوده در روغن کنجد وحنا
وحنا بسرکه سرشته در حمام واشنان سبز مثل او صبر در حمام واکلیل الملک بسرکه پخته در حمام ویاسمین ببی در حمام واکمه شراب کهنه وخسک تر با صبر مساوی بسرکه سرشته وخطمی تنها واکنده خطا وآرد شکار
وافسیا وخرنوب شامی بروغن ناردین وممحوده بسرکه وماهیزهره صبر مساوی آب سبز تازه وآرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته وکنجد وشاخ انگور سوخته در حمام تازه تخته در عنقلی وجوز القی نقل تخم حنظل وذرنباد آب بادیه دکل
قدم وسعوط بسباسه وروغن بنفشه وموسیائی که حبه آب مرزنجوش ریزه بروغن بادام وبیخ وبرگ قنا الحمار پخته بشیر دختر آمیخته وخون تخم یا زهره آن بروغن بنفشه بجانب صحیح وفرفیون قیراط بحند بیدستر
در روغن بادام آمیخته ودر روغن یاسمین وروغن بادام تلخ با آب مرزنجوش وآب یاسمین وسی بشیر زنان وآب برگ سوسن آزاد سوار ومروارید محلول وزعفران وجند بیدستر وزهره یربوع مثل
عدس ساخته ویک حبه روغن بادام سوده وفرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام یا زیت حل کرده اگر مرض نباشد در جانب صحیح واگر کهنه باشد در جانب علیل وقطور آن در گوش نیز درد
تخم تربچ وشرب ضماد شیح ارمنی در آس وعصاره قنا الحمار وحب النار بشراب کهنه وخربق سیاه وشم حنظل وجوز السرو وداشق وزراوند طویل وزنجبیل مخلوطا بروغن خیری وزرد وسمن بیضه
ومثل او صبر سنبل سرشته ومغز خیار شنبر وزراوند وبلسان وزوفا وامثال خراد وزگس وقصب الذریره وشم وضماد روغن غار ویاسمین وخردل وگل بابونه وروغن سنبل رومی وشرب وشم
وضماد شونیز وحب الغار ومصطکی وانیسون آمیخته وزعفران وعنبر ومشک وجوز بوا وبخور وشرب وضماد وشم مرزنجوش وبخور وضماد سندروس وکبریت وشم برگ غار مالیده ونطول
وضماد راسن ومقل ازرق واکل وشم شبت واکل ضماد حنظل وقوقا واکل لحم بازی وتقلیه با دیان وزیان وشراب کهنه ترکرده نهار چند روز ودهم لقروثوم وعود یکدرم بجلاب هر روز وتخم بادیان
وپوست بیخ آن وبلیله کابلی واکل ضماد وسعوط زهره بز وحود وگویند که برگ فاوانیا که سندروس قند سفید خسته شفتالوی تلخ مساوی آب وگنجشک تازه سرشته بخور کردن نافع شبت وسنبل
مانع اختلاط مرکی با ادویه شقیقه مقوی وفعل آن نهاست ونفع عجیب بیع نماید وحکیم الملک در مجربات خود نوشته که اگر مرکی در سرکه بسایند تا که مشابه کشک جو گردد وبر سر مالند صداع وشقیقه
مزمن را نفع بخشد وسلطان محمد مراد گفته که از مجربات ست ضماد کردن جوز بوا سوده بر شقیقه وهمچنین خوردن تریاق کبیر وضماد ببان وکذلک ضماد وتشمیم لگل نرگس وایضا فلفل سیاه
دونیم عدد ونخود مقشر دونیم عدد در آب سائیده بر شقیقه طلا کردن وکذا تقطیر آب زنجبیل تر وقند سیاه سه سه قطره در منخرین وبقول رازی اگر نمک نیم رطل در یک رطل آب
حل کرده دران حنا بسرشند وبعد ستردن موی سر انسان بر سر خضاب نمایند وتمام شب بدارند شقیقه وبیضه وهر صداع مزمن را زائل کند وبصحت تجربه بعضی رسیده وهرگاه آب
پیاز نرگس با نصف آن روغن کنجد بسرند وبر سر مالند بسیار نافع بود

ذکر ادویه مجربه هندیه

برگ نیم وبرگ گهکنی هر یک یک جزو وزرد چوب ربع جزو کوفته بیخته در آب در یا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند ویک حب از ین ونیم عدد فلفل سیاه در آب سائیده
بجانب صحیح سعوط کنند وبر قفا بخوابند بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد واگر چرک قلیان قدری وسیر یک عدد در اندکی آب سائیده پارچه بدان آلوده بجانب
صحیح سعوط کنند نیز مجربست وکذا ریحه در آب سائیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجرب ودر بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که مغز جال گوته با آب سوده قدر یک سینگ

گرمی مسح کرداشتن مفید شقیقات و در منهاج المجربات مسطور ست که دوای مذکور را در آب سائیده بر شقیقه مخالف درد طلا نمایند بعین که سوزش معلوم کند آب نیم گرم
بشویند و در شقیقه فریاد میشود و سعوط شوره قلمی یا نصف دوا فلفل با آب سوده در منخر مخالف وکذا دار فلفل یک عدد با برگ آن تنگ یا بوری در منخر موافق
شقیقه از مجربات استاد معتمد ست و سنبل با آب سوده قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجرب ست و اگر اندکی کافور در آب گرم حل کرده
درد بالکل مفید بود فلفل سیاه به روغن بادام یا گاو سعوط کردن وکذا نوشادر در آب سائیده طرف دوم شق علیل تا سه روز دادن برای شقیقه و صداع بارد سودمند ست
زعفران و ناگ کیسر بسیار مفید ست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلان دانه عدد سوده در آب گرم تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفید ست لیکن
سوزش بسیار می آرد قدری شیر همراه این ترا ضافه کنند بعد استعمال این سعوط بشیر دختر سعوط نمایند و ایضا گل دوپهر که وقت دوپهر میشگفد ورق گل آن
با آب سعوط کنند و پنج قطره آب برگ تنبول در منخرات بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد الا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد سرگین کبوتر مساوی شیر آدمیه سائیده
و در بینی چکانند و بر چشم نیز کشند و اگیر مرد و نیم برگ گل روائن و نیم عدد فلفل گرد با آب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند یا تخم سرس مانند آب با یکجا سائیده در چشم
جانب بسته بطرف درد و نیم قطره در بینی چکانند یا تخم سوده بسیار عدد فلفل گرد با آب سائیده در منخر مخالف درد چکانند و اگر زرده بیدال در آب تر کرده آب آن صاف نموده دو قطره
سیلان ماده شقیقه میکند و ده روز مسانده یا نوشادر بهی آمیخته شموم نمایند یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیده ضماد نمایند یا صابون با مری اندکی آب
سائیده بر چشم جانب مخالف درد یا هر دو چشم کشند حب هندی که بجهت درد شقیقه و بیضه مجرب بمعمول حکیم شاه محمد ست و دیگر غیر از امراض چشم منفعت عظیم دارد
چراثیه هر یک یک ماشه جاتپهل دو ماشه زیره سفید امود هر یک سه ماشه کوفته بیخته آب تکهی حب سازند یکی صبح و یکی شام بخورند با قدری آب تاسن بجهت شقیقه
و درد سر بلغمی سنبل یک عدد مرچ سیاه و کمی یک عدد نوشادر یک ماشه هر سه را کوفته بیخته تاسن گیرند بطرف آفتاب رو نموده اقوال اطبا شیخ الرئیس فرموده
که از اطلیه اصحاب شقیقه زعفران ست و ضماد معمول از سداب و نفع درد روغن گل منتفع میشوند و کذلک بطلای ترمس بولس و کذا ضماد حب الغار و برگ سداب گیاه
خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند الخ ازین تحریر دلیل ست که از ذرایح یا از تافسیا ساخته باشند که بر موضع آلم الصاق و نفع داغ بخشد و اگر ماده شدید البرد باشد
و خردل و عاقرقرحا و امثال آن ضماد کنند و شقیقه مزمن که بران مدت دراز گردد و هر حال بارد بود و محتاج تحلیل تسخین قوی باشد و چون اطلیه و نطولات حاصل نشد
کردند و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدم بالش عضله صدغ جانب وجع از انگشت و یا پنجش قریب وقت دوره نمایند بعده طلا بکار برند و هنگام احتیاج تکمید
و اشتداد وجع ضربانی طلای افیون با شدت و قوابض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعه اسرب یا چوب منهدم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی است
کند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از زنی برای شقیقه مزمن و جمعی چنین نوشته اند که بیخ بندال و افسنتین با داب و روغن زیتون و فیوبرز متانه و اشق دبیس
بر شق علیل آب و روغن نیمگرم بریزند و ثفل آن ضماد نمایند که شقیقه با مرء ربی می زائل کند و دوا ضماد مثل ضماد خردل نیست و هرگاه مرض طول کشد صمغ سداب و پوست
بیخ کبر و مقل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت اکباب بر آب گرم سعوط
روغن پسته در ساعت درد السوی کتعین فرو آید و انقلاع ابند صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و اضمده و نطولات و اجتذاب ماده بجهت ساکن
نشود و مدت آن طول کند این حب دهند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم و پوست خربق هر واحد پنج درم شحم حنظل و سقمونیا هر واحد چهار درم نطرون سه درم
مقل چهار و نیم درم با آب کرنب افشرده حبها سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس با نقوع صبر که
در صداع گذشت بدهند و چون مدتی بگذرد شق مریض را با پارچه درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره عمل آید و این طلا نمایند
چهار مثقال حلتیت و ثافسیا هر واحد سه مثقال مرصافی و جندبیدستر هر واحد یک مثقال باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته
از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن اینست که بگیرند قیروطی معمول با زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرفیون
اضافه عمل کنند و مرهم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب شقیقه
تلخ با آب مرزنجوش در منخر محاذی شق علیل سعوط کند نفع ظاهر بخشد و همچنین روغن خسته شمش و اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود و جندبیدستر با شیر و زعفران زنبق

مساوی سائیده بآب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران و روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجه شقیقه بارد و بلغمی باین دوا نمایند
که در آب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و شرب شراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام ردی ست زیرا که ارتفاع بخارات
بسوی سر میکند و درد اشتداد می نماید سعید منویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد یعنی سودا یا بلغم باشد تنقیه بدن بادویه مستفرغه آنها مثل حب نوتایا دیا ایارج نمایند
و مصطگی بخایند و آب دهن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطگی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق علیل خصوصاً عضله صداع را بدست و پارچه خشن
بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری ازان در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی از
که پرهیز شفا میدهد امراضی را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیه بدن بشوربای قنابر و عصافیر و لحوم مشتهی آنها غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود و ضعف بصر شروع
گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقه بلغمی و سوداوی قریب از علامات و علاج صداع بلغمی
سوداوی ست و شقیقه بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزوره نخود آب بشیره قرطم دهند و بعد نضج خلط تنقیه بدن
باین حب اصطمخیقون نمایند سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر بیست درم سنبل و قسط و حب بلسان و فقاح اذخر هر یک دو درم زعفران نیم درم افتیمون
و تخم حنظل هر یک پنج درم مصطگی یک درم کوفته بیخته بآب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و این حب مارستانی ست و علاج شقیقه سوداوی نوشیدن
جلاب با درنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم باشکر سفید ده درم ست و غذا مزوره نخود آب بشیره قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیه بدن بحب افتیمون یا مطبوخ
افتیمون و تقویت سر بلخلخها و شمومات حار رطب و تنطیل سر بجوشانیده مسخنه مرطبه و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقه بلغمی و سوداوی را تناول این
دواء المسک بسیار نافع ست جند بیدستر یک نیم درم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک شش درم سنبل الطیب ساذج هندی
مرمکی مشک هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم بجلاب مرکب از شکر ده درم انطاکی گوید که تنقیه خلط غالب کنند و درینجا بر فصد شریان
و داغ آن افزوده میشود و اگر ماده کهنه شود در شقیقه بارد کثرت لطوخ بسیر و صبر و کندر و سعوط بکبابه و آب مرزنجوش و خوردن ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه
و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزه من ست سنای مکی قرنفل بسباسه انیسون هر واحد یک جزو مرمکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن جزو
بعسل معجون سازند شربتی از ان سه درم و تخم حنظل بخاوکیابه مخلوط کرده بسرکه بدان ماش و صبر حل کرده باشند سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب ست و همچنین
سعوط بآب چقندر ممزوج بروغن خسته مشمش طبری گوید که در شقیقه بارد آب در چشم نازل میشود و بصر باطل میگردد و مجرای نور بند میشود و علاج این مشکل تر از
شقیقه حار ست پس اگر ماده آن در معده بود تنقیه بدن باین مطبوخ کنند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر یک پانزده درم بلیله و شیر آمله و کمافیطوس و کمادریوس
و اسقولوقندریون و سنای مکی و اسطوخودوس هر یک چهار درم قنطوریون و افسنتین و حشیش غافث هر یک سه درم تکامی و بادآورد و گل سرخ و اصل السوس مقشر
و هوم المجوس هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم ترنجبین بست درم مویز طائفی منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم ازان صاف کرده یک درم
غاریقون و یک درم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند دو ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
بعد از ان هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیه غلیظه و پرخوری و شب خوری هرچند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات
و اسفیدباجات نمایند و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حار و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض را حاد و قاروره
رازنگین نیابند ترب را بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را العصابه بربندند و ملازمت نمایند با استقصای تمام معده
نقایا بد و چند روز راحت دهند و چیزی بر مزورات زیاده نمایند بعد از ان بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر مانعی نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز
دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بپذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و نگذارند که طبیعت قبض
ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه باین حب کنند و ندیده ام
احدی را که این مرض عارض شده و استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر نموده و مرض او زائل نگشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و نانخواه و مصطگی

هر چاهه یک درم ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک نیم درم ماهیزهره نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری دو درم همه را با یک مایه در آب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و قبل حب ساختن دو مثقال و ثلث وزن کرده با نیم دانگ شمونیا شوی تقویت ماده مثل فلفل حبها سازند و بعده نیز دوا بدهند و غذا شوربای اسفیدبا بی که دران نخود و لبسیار پخته باشند یا شامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر والا آخر سنن و قاربه و حمیه مرتعش کنند اگر گرم باشد مزاج او صحت پذیرد چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال پذیرد پس اگر مرض زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل و دان برقی نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق را ضرر و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال کنند بر مواضع ملتهبه و غذای او مزوره معمول از نشاسته و بیره یا کیان سازند و اندک روغن گل بران بچکانند که این لیسب آن موضع را نائل کند و بهتر آنست طبیب هنگام استعمال غرغره از این اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و دران خطرست و اگر این کفایت نباشد باندک روغن معطسه سعوط کنند که گاهی بزاج دماغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگیرد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد تبرداغ دهند یا تبراو داغ یا نوم کشند که بعد تنقیه بدن داغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و ایضا بدانند که قطع شریان بر دو وجه است یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دوم سل عرق بعنباره و ادخال آهن تحت او و قطع او بلا غ بران تا حرارت آلة داغ بغشای موضوع بر قحف نرسد و الا تشنج حادث نشود و راست کردن سلاده امکن نباشد و بعد تبر داغ واجب است که بسر گردن و بیخ لبن تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا و دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد محشی شرح اسباب نوشته که حقنه ادرین باب نافع ست و کذا اضماد حنا آب نمک سرشته و این مروخ خاصه سود مندست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک ده درم قصب الذریره سنبل الطیب ساذج هندی قرفه اشنه جندبیدستر قسط مرزنجوش دارچینی هر یک بست درم بیخ بنفشه مرصاف هر یک پنج درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا هر آکرده صاف کرده و روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و نیم گرم بمانند و بکور عرطیثا سوط آب چقندر ممزوج بروغن تخم کشنیز نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست و همچنین داغ بر صدغین و این سعوط مجرب ست بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک و کافور و جندبیدستر مجموع بمقدار عدس و در روغن بان حل کرده سعوط کنند و این طلا در ساعت شقیقه را نافع بتشنج لفاح کنند زعفران صبر هر یک درم بزرالبنج دو درم گل ارمنی درم صمغ عربی انزروت مرکی هر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور کوبیده باتیذو با آب کشنیزتر سرشته برسر گذارند

حسب حکم ... مجرب ...

عصابه

وآن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر کشادن چشم قادر نباشد و بر روشنی و از روشنی متنفر بود و پندارد که پیشانی او بسطر قد از شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و در شقیقه آنست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و بتمامه زائل نمیشود بلکه اندک اثری می ماند باثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نبود الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که در شقیقه طول میباشد بخلاف عصابه و طبری گوید که درین علت بعض صاحب آن حلب و تمدد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری گرم ست از بدن و احتباس آنها بنابر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر بموضعی که عصابه می بندند و از جهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت ساده و احتقان آن در صدغین و عینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخر از ادنی سبب ست یا اخلاط شبیه بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار ماند در تصعد.

طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض بپرسند که درد روز و شب می ماند یا نه و پیش از مرض نشستن در هوای سرد یا غسل کردن آب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد از صبح شروع میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند پیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش در فنا شده و برهنه کردن

سرد و ہوای بارد یا اند ختن آب بر سر اتفاق شده بود سبب و تولد حرارت مانع باشد و اگر بعد زکام در میان کے سببش حبس زکام باشد و این بیشتر تو ہمان اشیای
حاره یا بشبه ابتدای زکام عارض میشود علاج در قسم اول فصد سر و بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین کشایند پس بچکانیدن اندرون بینی ادہن ہای خوشبو و عطر
آور ندیا حجامت پس سر نمایند و تکمین طبع بملینات مناسبه مثل شیر خشت و ترنجبین باب آلو و تمر ہندی و آلو و مانند آن کنند و مار الجبن ابلیسیانا نافع است و مبوت
و در علاج امراض دماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه ببویند و دیگر شمومات بارد بعمل آرند و برای جذب اخلاط دافع و جمیع
اسفل ساقین بندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر فخذین و ساقین نمایند و بعد فصد یا ترعیف شربت لیموی و نیلوفر ہر واحد یک نیم توله در عرق بید ساده و گلاب و تخم
بید مشک ہر یک پنج توله حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب و شیر زنان ہر یک نه ماشه تخم کاہو کشنیز خشک خشخاش کل مندل سفید ہر یک سه ماشه سوده آمیخته طلوسازند
و شیر زنان و روغن کدو و کاہو ہر یک سه ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و مرات و غذایش جو بشربت بنفشه و گلاب و بید مشک و یا اسفاناخ یا مزعفره
یا مزورات حامضه از انار و تمر ہندی و آلو و اگر از این تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسہل صفرا دہند و تمر ہندی نوشته که درین مرض تجربه کردم سعوط طباشیر معمول
از طباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که بشیر زنان شیافت ساخته خشک کرده بشیر و کافور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ایضا بگیر زرنیخ سرخ
و برنگ آب سوده در منخر جانب درد سه روز متواتر بچکانند که مجرب است و ضماد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه
و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر کهنه گردد از بابونه و مرزنجوش مطبوخ تکمید کنند و بطلای معمول از صندلین و تخم کاہو و گل سرخ و نیلوفر ہر یک یکدرم
شیاف مامیثا دو درم افیون پوست خشخاش ہر یک یک مثقال بگلاب یا آب عنب الثعلب و کشنیز سبز طلا سازند و طلای لازوردی نیز مفید است و گویند که آب برگ
برنجاسف بالاصالة دو سه و جب بکثرت ترکشن الزبع این درد است و ہمچنین چسپانیدن یک عدد زلوپیان ہر دو ابرو دو این نسخه درین باب از مجربات نوشته نوشاده
کافی معدل سه ماشه کافور یکماشه در عرق نعناع دو توله روغن یاسمین یکنیم توله آمیخته بکار برند طبری گوید که ترعیف و فصد ہر دو قیفال بعمل آرند و امر بپرہیز از جمیع
سوای مزورات معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور ببویانند و امر بمالیدن پا یا و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنه ہای لینه مذکوره با مراض حاره
بمثل چقندر و حسک و بابونه و عناب و سپستان و بزرکتان و سبوس و جو و مانند آن بعمل آرند و ادویه که معده را گرم کند اصلا ندہند و این مرض ابوجعفر کرخی را دو جا
عارض شد و علاج بایارجات و اشیای حاره مسخنه کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر کشادن چشم و نظر بروشنی قدرت نداشت پس این بیمار معالجه باضداد علاج مذکور ماز
نوشانیدن ماء الشعیر و فصد سر رود و استعمال حقنه لینه و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از ان رساله درین مرض تصنیف کرده و دران رساله
ذکر کرده که این علت در حران بسیار حادث میشود و آنرا عصابه گویند و این مرض در یک شخصی از اجله کبار پیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء مع صداع است
و شریانهای او قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعده شخصی تمریج او نمود و بالکل نابینا ساخت و زنی را این علت و دردی عارض گردید شخصی تمریخ بمید
صدغین و اعضا دیگر از افیون بود یا کرد پس موضع خدر شده و ماده دران منجمد گردیده و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بدو افتاده می ماند و طبیبی قطع شریان
او اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجش بترعیف و حل طبیعت بحقنه ہای لینه و شد ساقین و دلک قدمین و شرب ماء الشعیر است پس آن زن
ہمین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد احتیاج بضمادات مطلقه افتد و جب است که ضماد از بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ خبازی و برگ
اسپغول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاده اندازند و از جمیع اغذیه منجره مسخنه پرہیز کنند و در قسم دوم یعنی آنکه از تولد
حرارت ساذج بود مبردات مذکوره دہند و تنقیح مسام از خارج و تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب و معمول است و گفته
ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و یا شیافت مامیثا و صندل و تخم کاہو و بزر البنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره تخم خیارین
و تخم خرفه و کشنیز خشک با شربت بنفشه ہر صبح و خوردن اطریفل کشنیزی ہر شب وقت خواب بآب گرم نافع است و این نوعی از صداع شمسی است و علاج این
علاج آنست که در صداع حار ساذج مسطور شد و آنجا که از احتباس زکام بود تدبیرش بعلاج زکام حار نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و قطور کافور در روغن گل
در بینی نیز خیلی سودمند است و اگر حاجت تنقیه باشد و در مزاج زیاده حرارت بود خبازی پنج ماشه سپستان نه دانه اصل السوس پنج ماشه پرسیاوشان ہفت ماشه

ونیز بعضی اطبا در قرص و ... شاهتره و تمر هندی شب بخیسانند و صبح گرفته بر توراند مالیده و بنوشند و دیگر خواهند بعد سه روز که حرارت کم شود و زبان نرم گردد و بار دیگر [illegible]
... آب انار و کاسنی نیز گرفته مرکب بنوشانند و بعضی ادویه شاهتره مثل شاهتره و چهار شستانی که مسهل است بدستور ... [illegible]
... [illegible] نرم شود و بعد سه روز ... [illegible]

حس

مرضیست که هر گاه عارض شود چنان پندارد که مغز او بجوشد چون صداع و الم و اگر سر را ... چیزی سنگین گویند با آب گرم بران ریزند [illegible]
و بعد صاحب تنقیح این مرض را جنس تردی گی ساخته تپش گرم و پیشینه تعالی علم ... [illegible] صداع نرساند و از عضو دیگر بسوی دماغ [illegible]
و یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجبه برسام را لذع میکند و خارش می نماید و خورش می آید ... آن و این اعتقاد و شدت [illegible]
و تغییر ماهیت ... میشود و بقول طبری این بخارات چون منعکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کنند و اگر ... [illegible]
و بر جلد ماننده جرب یابس احداث نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع و دقیق متفاوت ... باشد و علاج ... [illegible]
ابخره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن ادویه سرد تر ... اما عرض دماغی حار بخاری مسلم ... آرند و شیره تخم خرفه و خیارین و کاهو و کشنیز با شربت
نیلوفر یا شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو و ماء الجبن و رائب و ماء القرع و آب ... دانه ... با شربت بنفشه و شربت خشخاش
... نوشیدن نیز مفید بود و ... در علاج ... گذشت نافع است ... بخارات ... چون ماء الشعیر با ... و یا کدو ... مغز
... و شیر ... قند سفید بدهند و ... و تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرارت ازان زائل شود و حاجت تنقیه افتد ... [illegible]
صفرا و یا مطبوخ افتیمون و ... و افتیمون و ... با شیر خشت و ترنجبین ... نمایند و یا آب شاهتره مروق با شکر و یا شربت ... [illegible]
بدهند ... بسیار نافع ... و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد بسفل ... [illegible]
... تنقیه ... و نطولات و روغنهای سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماء الجبن و آبهای مذکوره بنوشند و بعضی متاخرین ... [illegible]
... ماء القرع یا ... شربت نیلوفر ... هر یک ... و لعاب اسپغول و بعد ... شربت نیلوفر ... [illegible]
... بدهند ... شربت نیلوفر ... و ... شیر ... و اگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن ... مطبوخ ... شاهتره و یا
ماء الجبن با شربت ... بدهند و یا مروق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره ... و بعد تنقیه اگر احتیاج افتد فصد ... کنند و جهت ... [illegible]
... کشنیز ... دهند ... و ... کشنیز ... شاهتره و کشنیز خشک هر یک ... [illegible]
دو مثقال ... راس و تشخیص امراض دماغی ... ملاحظه نمایند ... دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و ... [illegible]
نافع بود ... بعد فصد قیفال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصا اگر ثقل بسوی خلف سر باشد و یا فصد رگ ... [illegible]
ثقل بسوی قدام سر باشد و بعد از نضج بمطبوخ هلیله ... غالب تنقیه نمایند و تغذیه باغذیه لطیفه ... [illegible]

سرسام

یعنی ... سر ... گویند و سرسام بحسب اصطلاح اطبا دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی ... ورم غشیه دماغ یا جرم ... است ... [illegible]
... در باب ... دماغ ... زیاده گرم ... گویند ... یا از خون صفراوی ... صفراوی ... [illegible]
و غیر محترق ... صفرا گویند ... صحیح یعنی صفراوی طبیعی ... غیر محترق ... صفراوی محترق ... [illegible]
... ورم ... صفرا ... و بعرق ... گردد و گویند که اگر حدوث سرسام از شرب ... و تناول حلوا ها و گوشتها ... [illegible]
و بعضی ... قرانیطس و صفراوی ... قرانیطس خالص ... ورم ... دماغ ... خون ... [illegible]

عارض شود حمره گویند و اگر از سودای غلیظ خبیث سودی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود جمره جحیم نامند و ورم خاص تجویف شرائین
دماغ را که از خون محترق نیز فاسد به نهایت فساد و خباثت حادث شود غانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده بارد افتد سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری جوهر
دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم حادث شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام غیر حقیقی آنست
که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در تپ های گرم و اوجاع عصبی و از اخلاط محترقه در فم معده و
امعاء و ورم در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در برسام بمشارکت حجاب و در لم آن با سائر عضلات صدر و در ورم شانه و رحم و معده مشهور میشود طریق تشخیص اقسام
مذکوره باید که اولا این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکه
سرسام حقیقی و غیر حقیقی است بتدریج ظاهر شده یا دفعتاً پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل بتدریج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تپ که اکثر در غیر دوز
شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولا علامات او ظاهر شود و بعد از آن مرض دیگر بهم رسد و عبث اطراف و اضطراب و
نفس مضطرب بغیر منتظم و استلقا و سر پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب بود که از آن بر جهد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه
بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده با کمه و انتباه مشوش با آواز بلند و بیحیائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام
تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب اندک شرب آن و سردی اطراف و بول مائل برقت و نبض صلب صغیر و آخر انقباض
و اول انبساط او سریع تر بود و مشاریت او از موجیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس درین صورت باقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر
علامات مذکوره آن باشند و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و روی و برآمدن اشک چشم و چرک از آن و بیخوابی بغیر منتظم
و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای روی و چشم و تواتر نشست و برخاست بغیر حاجت یافته شود
سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه دخادّ و اشتداد آن بغب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بدخلقی و اضطراب و دقت
اطراف بینی و زردی روی و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت تشنگی و
قاروره احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مائل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون و ضجر و عظم نفس و
کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بیاری حمرت رخسار و احیاناً اعراض
کزاز یا تی و غثیان و فرط میلان مریض بافتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باشد که درین ورم از سختی آماس رگهای
از هم باز شوند و شبکه دماغ اندر کشیده شود و سر شگافد و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات هست و اگر اندر سرخی و التهاب شدید بود
و لمس چهره و سر و رنگ روی و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدید تر بود و نشان حمره باشد و این نیز و اکثر روز سوم بقتل میرساند
و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت تولد قوبا در دماغ بود و گاهی بمیان حمره در دماغ عارض میشود پس یافوخ فرو می نشیند یعنی تا رگ سر منجذب میشود
بطرف داخل و چشم ها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت و التهاب اشد مثل جمره آتش باشد جمره بود و اگر سیاهی چشم غائب شود
و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر پهلو ها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات
باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شقاقلوس است و بعد بطلان حس بتمامه شقاقلوس گردد و نزد جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند
و این نیز صعب ترین اقسام سرسام هست و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تپ نرم و صغر و صلابت و بطوء و اختلاف نبض مع جنون و خوف
و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مردها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و کشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و لهات و کثرت تنفس
بنوعی که گویا گلو خفه میکنند مدرک گردد و بدور ربع تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره زنجی یا فستقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی
دوام تپ نرم و غلظ و تفاوت و عریضی و لینت و بطوء و موجیت نبض و بطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک و ترهل و تهبج و دوام تغمیض و سبات ثقیل و نسیان

وکثرت تپ دهن و نوشه و گاهی کشاده ماندن دهان و سفیدی زبان و کسل از جواب دادن و عسر حرکت پلک و لبان و سست باز ماندن بول و عروض عرق
و ارتعاش و عرق اطراف سیما در ابتدا از سرسام معلوم شود بلیثرغس باشد و هرگاه در سرسام اختلاط عقل و هذیان خفیه واقع شود و تمدد و دایما در اندازه نوایب نیز
اشتداد و ابتدا و انحطاط و نوایب سوداوی حال عضوی دیگر بود سرسام غیر حقیقی که از امراض دیگر باشد و اینها از نشان غیر حقیقی است که سبب این مرض اعضای دیگر
میباشد یعنی در مرض اعضای مشارک دماغ هم میرسد و بعد از آن علامت سرسام ظاهر میگردد و سبب در صورت باید که با قسام او توجه نماید یعنی اگر از مشارکت
حجاب حاجز و عضلات صدر است تقدم علامات برسام و ذات الجنب مثل وجع ناخس در پهلو و تنفس و ضیق النفس و سرفه خشک با ابتدا و نبض منشاری بود
گواهی دهد و بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود و نفس مختلف باشد گاه ضعیف شود و گاه متواتر و عظیم گردد و میل او به هوای سرد
اکثر بود و گاه نفس به صعوبت برآید و اگر از ماده مجتمع در فم معده عارض شود لذع فم معده و غثیان و عطش و تلخی دهن بران شاهد بود و اگر بسبب اورام احشای دیگر
مثل ورم شانه و رحم و امثال آن باشد دلائل اورام مذکوره معلوم شود بسبب هر قسمی از اقسام سرسام که تشخیص گردد مطابق آن بعلاج مخصوص او پرداخته ابتدا و
مانند که گاهی در قرانیطس بسبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز ورم کند و این شیء یا البته است و سرسام چهارم گشته و گرانان تجاوز کند نجات یابد و هر
کسی که بسرسام بمیرد اکثر بسبب آفت در نفس هلاک شود زیرا که حرکت نفس ارادی است و ادراک مختل گردد و بسیار باشد که جانب عروقی کاه از سر خون شده است
و هم کند حتی که با آن مندهای سر بشکند اگر در قرانیطس ورم نقل در نواحی سر و قبه باشد و بعد از آن تشنج و قی زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد و اگر
قوت قوی باشد اطول مدت علت او یکروز نهایت تا دو روز است و تهید و از زین اصناف قرانیطس آنست که مریض آنچه هذیان کند بعد خفت تپ بیان
کند و بسا است که مختل و زائل میگردد و قرانیطس چون بسیار گرسیلان یا ه یا خون از عروق مقعد جاری گردد و قطع شود سرسام دلیل محمود است و مشائخ تجربه کرده است
سال باشند از سرسام کم نجات می یابند و اختلاج اعضا و صداع شدید دائم منذر بسرسام است و اکثر بحران قرانیطس بعرق و یا برعاف و یا بحران ورم [illegible]
و سواد تنفس و شخوص چشم و تواتر نفس و تعطیل بول بهرگاه و درین علت عارض گردد بسیار هلاک شود و هرگاه چشم صاحب سرسام کشاده ماند و حرکت نکند پس صفرای [illegible]
قی کند و بیان روز یار و زدوم بمیرد و ایضا کج شدن دهن صاحب سرسام قاتل است و اگر عقب خفت رونده بود و آهسته آمدن روی است خصوصا از یک چشم
و دوام سپیدی بول در سرسام مهلک است و در سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه و ساعتی دیگر خنده بود ردی است و همچنین سرسامی که منتقل با [illegible] باشد
دلالت بر شدت حرارت خلط مینماید و اگر چه انتقال او بسوی غیر حقیقی و بیشتر سرسام غیر حقیقی بسرسام حقیقی منتقل میگردد و گاه سرسام بدق یا جنون منتقل
گردد و گاه ماده قرانیطس از حرارت میل به برودت نمود و انتقال به لیثرغس مینماید و انتقال اعراض لیثرغس و کثرت عرق بدان قائل است و جودت تنفس
و انحطاط اعراض خصوصا ظهور ورم پس گوش نشان سلامت است و چون صاحب لیثرغس را ابتدا از تنقیه بدن و آمدن بهوش اختلاج در همه بدن و رعشه
در دست و پای پیدا شود با کثرت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عروض حالات مذکوره بروز هفتم یا هشتم اختلاج و تپ یا بیهوشی ظاهر شود پس از روز
یا روز دوم یا سوم بمیرد و همچنین اختلاج بعضی اعضا مانند رخساره ایسر و دست و پای همان جانب و قلت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده و بسوزش [illegible]
جانب چپ مع اشتباه [illegible] اختلاط عقل بسرعت کند [illegible] دیگر دو روز چهارم هلاک می کند و در سرسام سوداوی کمتر افتد اگر افتد [illegible] میگردد [illegible]
شیخ الرئیس میفرماید که گاهی نبض بعضی صاحبان سرسام اختلاف در حرکت اجزای وضع عارض شود و مرتعش گردد و بنابر ضعف قوت و شدت [illegible]
حرارت و این منذر بغشی بود و اگر ذکا اختلاف دار تعاطی را صلابت رگ و قوت قوت واجب کند که این منذر تشنج بود و گاهی نبض ایشان تشنجی گردد و چنین منذر
تشنج بود و چون علامات امراض حاده و حیات مصبه شدند و دران امراض قبض طبیعت با فراط گردد بحدیکه خروج براز مثل حقنه های لینه متعسر شود و [illegible]
یا عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام و مغابن و امثال آن نباشد این منذر قوی بسرسام بود و قرانیطس را نسیان شی قریب العهد لازم [illegible]
و حزن بلا سبب ظاهر و احلام ردیه و صداع کثیر و ثقل و امتلا تقدم نماید و اکثر زردی چهره و سهر طویل و خواب مضطرب تقدم کند و این اعراض هست [illegible]
مادام که مواد متوجه بسوی دماغ بود و در عروق آن گردش کند و چون قریب قرانیطس شوند دماغ ماده را تشرب کند و ابتدا او [illegible] سر قریب [illegible]

دشوار شود و در صفراوی و خونی درین مرض افتند در دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد و دشوار شود از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند و گاهی
میل بسکون کثرت آنکنند گردستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا را یا کاه می چینند و گاه چشم می پوشند و گاهی کشاده دارند و تحریک نکنند و گاه از کلام فصیح کسل نمایند
و اراده و تحریک بیان نکنند و گاه ایشان را تقطیر البول حادث شود و این دریافت از دلائل قوی بر سرسام حار است و [illegible] دستهای ایشان باشد غافل شوند بلکه
کلام خشونت ورزند ایشان بعضی حس کنند الی نیابند و گویم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس چیزهای اشیا از بیاس [illegible] چینند و
غیر موجود خیال کنند و دست پیش چشم همین جنبانند و اگر ورم در وسط دماغ باشد تفکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزی که تعقل کند و تمیز او باطل شود و هذیان کثیر لفظ نماید
و چون ورم آن مؤخر دماغ یعنی مؤخر دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس یا بسوی غیره دریافته را یاد کند و آنچه بیند فراموش نماید فی الحال از آن غافل شود حتی که گاهی چیزی طلب کند
و بسوی آن اقدام نماید پس طلب و یاد نشود و گاهی جلست برای بول کردن از ان غافل شود و بسوی آن اقدام کند با آنکه از فرد پس بمانند و اگر [illegible] تمام دماغ مستعمل باشد
علامات ظاهر گردد و اگر ابتدای دماغ ورم باشد چشم سرخ گردد و چشمها بیرون خاسته بود و ورم [illegible] سرسام حاری [illegible] بعد از علامات هر قسم که مکتوب باشد ملاحظه فرمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانع قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سر رو کنند و اگر در سه روز اول
اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفته اول هر روز که مناسب دانند بکشایند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر رگ سر رو یافته نشود و جهت انعام بکشایند
اگر [illegible] بسوی سر باشد در صورت فصد جهت انعام [illegible] اولی است و اخراج خون بقدر صالح مناسب است اگر آثار قرب غشی مثل ارتعاش نبض یا
انخفاض آن [illegible] عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر است که خون تدریج گیرند و بضعف قوت
[illegible] طبیعت بقوت خون [illegible] مرض کند و عصابه فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات مریض وا نشود و احتیاط نمایند که بیمار بسبب
بی شعوری خود عصابه فصد نکشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین اگر قوت قوی
نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی از آن باشد رگ پیشانی کشایند و اگر امتلا بسیار یابند حجامت میان کتفین نمایند و یا زلو چسپانند و همچنین [illegible]
ریان خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هرگاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و تأخیر فصد خطر بود در فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد
استفراغ یا فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اسهال ضرور است و بعد فصد استعمال حقنه لینه مثل روغن گل با ماء الشعیر
یا آب و زیت و [illegible] احتیاج بتقویت تر ازین کرده بحقنه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال [illegible] سریع الاثر است و مالیدن و بستن پاها و جذب مواد انفع الاشیاء است
و یا شوید بشور و حجامت ساقین با شرط در دموی و بی شرط در [illegible] نافع تر است [illegible] و تدهین سر بروغن گل و سرکه نافع است [illegible] یکبارگی
بر سر ریختن [illegible] کردن که خون او بسر [illegible] گرم بر سر بستن و اقسام آن مجرب است [illegible] مجرب و چون تپ
لازم این مرض است [illegible] اهم مطالب است [illegible] استعمال نمایند
و [illegible] معتدل [illegible] از اشیای براق [illegible] مریض کلام بسیار و آواز قوی نکنند و پیش او ذکر
چیزهای [illegible] و آماده [illegible] از قوی و غضب [illegible] ساعت بحران [illegible] مردم ظریف [illegible] باشند [illegible] اسباب ایشان [illegible]
[illegible] و هرگاه [illegible] حرکت [illegible] ساکن شوند [illegible] عارض گردد [illegible] قوی [illegible] استعمال نمایند
و درین هنگام [illegible] اکلیل الملک و مثال آن [illegible] افزایند و لعاب تخم کتان آب و روغن زیتون بر سر [illegible] نیم گرم
باید داشت و اگر بسبب نقصان [illegible] حس بول را فراموش کرده باشد [illegible] مانند شیر [illegible] بزوری نوشانند و مثانه او را بروغن زیت [illegible] گرم
و یا روغن گل و یا روغن بابونه [illegible] و بعد از آن آب [illegible] بابونه و اکلیل الملک [illegible] بنفشه [illegible] نطول کنند و مثانه را بدست بمالند تا ادرار حاصل شود و
[illegible] و اکثر خروج [illegible] تدبیر [illegible] ساقین [illegible] مستعمل دارند و [illegible] گهواره [illegible] حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای [illegible] فاسد [illegible]

صحیح طبیب فصل کنند و اگر اراده خواب باشد آب شیرین تخم خشخاش نمایند تا خواب آورد و چه در تنویم ایشان فواید کثیره است و گاه خشخاش بجوشانند و تخمه آب سرد شیرین بیاشامند
و آفتاب بادشمو و مخدرات قویه ضرر سرسام است اجتناب از آنها در حسب باشند

علاج سرسام دموی و صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل است و اکثر تدابیر مشترک لهذا علاج هر دو یکجا قلم می آید و فرق مابین علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی
احتیاج تنقیه ترکیب بیشتر است و در دموی تقلیل و تسکین فزونتر و اجتناب از تبرید و مبردات دیگر چنانکه در دموی ضرورت در صفراوی واجب نیست و همه
تنزیه بطون مرطبه و استعمال روغن کدو و کاهو و غیره و طلا در سعوط در صفراوی اهم است و ایضاً در علاج صفراوی حاجت باسهال صفرا کثرت دفعه کثرت و اسهال
صفرا بشرب مرقات لطیفه و منقیات و مسهله اگر قبیحت تسبیح بهند در مال شاهتره داخل نمایند و در صفراوی با خراج خون چندان مبالغه کنند که ترتیب غشی
رسد بخلاف دموی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برآرند بعده باستفراغ صفرا پردازند و ایضاً ادویه بارد رطب اختیار کنند و اغذیه دموی باید که
از مسهل حقنه باید که بارد و قابض باشند مثل حصرمیه و سفرجلیه و تفاحیه و ریباسیه بخلاف صفراوی که در آن اغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزوره کدو و کشک شعیر
و مزوره اسفاناخ و قلفه و ماش مقشر کاهو و امثال آن کشنیز و امثال آن استعمال نمایند و سرکه و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند بالجمله در هر دو قسم
بعد فصد کو وکان رگ بعد حجامت میان دوشانه تبرید و ضماد و سعوط و نطول و پاشویه و غیره که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد عمل نمایند و بابد تبرید مذکور لعاب
اسپغول عرق کیوره عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب اضافه کرده و خاکشی پاشیده صبح دهند و بهنگام شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیره تخم خرفه شیره
مغز تخم کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب آب کیوره عرق شیره مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب بهدانه
شیره مغز تخم تربوز و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضاً بعد فصد عرق شاهتره و عرق نیلوفر و گلاب هر یک چهار توله عرق بید مشک شربت
انار شیرین هر یک دو توله و در صورت غلبه صفرا شیره آلو بخارا ده دانه آب تمر هندی سه توله افزوده بدهند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عناب
و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در حرارت و فصل حمیت التهاب صفراوی مفرط و تشنگی و حبس بول بر آن زیادت
در سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بهدانه شیره مغز تخم کاهو شیره تخم تربوز شیره تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و
بهنگام شام لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بارد کنند و شاخها اکثر و بعد مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چند گاو ریکه پیش
بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و انواع هم رسد فصد باسلیق ایمن بگیرند و اگر با فصد نشود و تا یسیر خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام با ریزش از
بینی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بهدانه عناب سپستان در عرق عنب الثعلب جوش داده صاف کرده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند
و پاشویه کنند و اگر با نزله و سرفه باشد بعد فصد سر رو بهدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی پاشیده
بدهند و اگر در فصل گرما سرسام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر بهر و سود و برای تفریح
حرارت خونریزی و حبس خون داخل کرده دهند بعده اگر تشنگی بسیار شود و دهن و زبان خار با اقد خشک گردد آب آلو بخارا لعاب اسپغول شیره کاهو شیره خیارین
شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول غرغره سازند و پاشویه بارد نمایند و غذا ماش جو دال خشکه و آب انار ولایتی و لیموی شیرین تجویز نمایند و بهنگام غرغره
شیره عناب لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه دهند و برای حبس خون قرص کهربا شیره عرق آلو بخارا افزایند و غذا ماش جو آرد
بعده مسهل دهند و در آخر مسهل لعاب اسپغول گاه گاهی در و مسهل وقت شب همین بدهند و بداند که استعمال قرص در ابتدا اگر حمی غلطی نباشد مضائقه ندارد
منع احتراق خون و تغلیظ او و حبس خون می نماید و از ادویه معمول درین مرض صندل و گل سرخ کافور و آب کشنیز سبز است و کذا برادۀ کدو و خیار و برگ
عنب الثعلب برگ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز تخم هندوانه بسرکه و گلاب و روغن گل سرشته نیم گرم بر سر این طریق که آرد مونگ
یا آرد در شیر گاو یا در سیر سرشته نان از یک طرف بپزند و بر طرف خام آن روغن گل مالیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد هر پاس تبدیل آن کرده باشند

بغایت آزموده است و نیز مداومت بارچه بگلاب روغن گل هریک دو جزو سرکه یک جزو ترکرده بر سر نیز مجرب است و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و ثمار
بارده آمیزند و ضماد برگ خطمی بر سر بقول شیخ در صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مریض قریب او مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور وغیره نهند و سعوط
مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضاً شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن و روغن کدو
و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو آب کشنیز تازه آب خیار قدری سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تربز اندکی کافور آمیخته در شیشه کرده نخلخه
ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیرو گل نیلوفر تراشه کدو برادۀ نیم پا و سبوس جو سه مشت جوشانیده نیم گرم پاشویه نمودن
مفید است و ایضاً بقول شیخ در ابتدا رادعات صرف استعمال کنند مگر آنکه ورم عظیم باشد که در آن عروق خارج سر ورم کند پس درین صورت ابتدا بچیزی که در آن
قدری ارخا بود و برای تسکین وجع واجب است بعد و نطولات مبردۀ غیر قابض که در آن اندکی بابونه داخل کرده باشند استعمال نماید و بهر وجه جذب مواد بسوی
اسفل نمایند و دلک قدمین و محکم نما بستن از نهار بیخ تا قدم و گذاشتن پا در آب گرم و ریختن او بران خصوص در حال هبوط حمی و قبل اشتداد آن و مالیدن
قدمین بسنگ پا و یا بکیسۀ حمامی و یا بخرقۀ خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر است
پس بکشایند قدمین را و محجمه بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر بمسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفرا و یا بدیگر ملینات مناسبه که در علاج
امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر از مسهل است با جزای مسهل صفرا بعمل آرند
یا شیاف ترنجبین معمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شیافه بعد هبوط تپ و قبل اشتداد آن کنند و اگر بیخوابی مفرط عارض گردد تخم کاهو اندک پوست خشخاش و یا
با کافور و افیون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده در آوردن خواب مجرب است
اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بارد بعمل آرند و کاهو بر سر ضماد نمایند و تخم خشخاش
در ماء الشعیر جوشانند و نطولات منوم که در آن کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و گل سرخ وغیره باشد بکار برند و اگر بسبب هول
طبیعت و تصاعد ابخره سبات قوی لاحق گردد و نشانهای بحران ظاهر نباشد بهر نحو او را بیدار دارند و دست و پای او را ببستن مالند و موی سر او را هم کشند که
تو هله سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و هرگاه مرض بانحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت
ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتی سر را بنطول معتدل که در آن اصل السوس و بنفشه و بابونه داخل بود و مع دیگر
مبردات بشویند و شیر باز دوشند و باز بدستور نطول نمایند بهمین طریق چند روز و غذا ماء الشعیر دهند و گاهی تلطیف غذا میکنند حتی که یک دو روز بسکنجبین اقتصار
می نمایند و در انحطاط مرض بتدریج در غذا میفزایند و از کدو و بقول بارده و ماش و حبوب بارده بطریق اسفیدباج سازند یا ترش با غوره که بارده کنند و درین وقت
بنان سمید و در آب سرد ترکرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی حسب
حاجت اخذ کنند **تعلیم** در سرسامیکه از صفرای محترقه افتد عنایت بترطیب بیشتر دارند و حقنه های سرد مرطب حتی الامکان بعمل آرند تا که علامات نضج ظاهر شود
استعمال حقنه و مسهل جائز نبود و تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از تدابیر سرسام
صفراوی اخذ کنند **تفهیم** گاه باشد که سرسام حار با امراض دیگر مثل لیثرغس و شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس هرگاه تغمیض عین دوام کند و آب دهن سائل
گردد و نبض بطی و لین شود و دیگر علامات لیثرغس یافته شود بعلاج او مائل شوند و اگر علامات شقاقلوس ظهور نماید بعلاج آن پردازند و اگر غور عینین و نرمی
و هزال بدن و صغر و صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند

اقوال حذاق مصنف اقتباس مینویسد که در سرسام دموی روز اول رگ سر رو زنند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل سفید تخم کاهو کشنیز
خشک هریک سه ماشه در گلاب ضماد کنند و ضماد صندل تنها بگلاب همین اثر دارد و نطولۀ بارد بمویانند و پاشویۀ بارد کنند و شیرۀ تخم کاسنی و بنفشه هریک ماشه تخم کاهو
مقشر چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلو بخارا ده دانه در گلاب عرق کاسنی و نیلوفر هریک پنج توله بر آورده سکنجبین ساده یا مقطری چهار توله داخل کرده

بنوشانند و ضماد آنچه بشربت نیلوفر و گلاب دهند یا سنانی تا تنقیه و روزه دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ بینی گشایند که بهتر از حجامت بود و
و تمریخ بیمار ... بمالند و تا هفت روز ... اسهال نمایند ... بیاری و ... عرق نیلوفر و گلاب ... و گلاب ... و ...
تمر هندی و آلو بخارا ... و مغز تخم کدو و یک ... لعاب بهدانه ... هر یک ... عرق بید ساده و گلاب ... تو
هفت تولہ برآورده و شربت نیلوفر چهار تولہ واخل کرده و اسپغول ... بنوشانند ... بمالند پیشانی ... و نماید ... سرکه و گلاب ... تا
دهند و بعد حصول تنقیه برحسب ... قرص کافور ... شده ... شربت نیلوفر یک تولہ ... بیاشامند و باید شربت بزوری ... عرق کاسنی و نیلوفر
هر یک هفت تولہ بنوشانند و غذا شوربای ... بیمار ... ماء الشعیر ... و شیره تخم خشخاش ... با
بجلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخمس بخورانند ... و بعد زوال ... تمام تحلیل ... مشغول شوند **ایضا** دیگری که در سرسام صفراوی ...
بسیار کنند و خون ... و آب ... با شکر ... تولہ با شربت نیلوفر چهار تولہ دهند و آب ... و خیار ... که در هر کدام ... بنوشانند
چهار ... و ضماد ... و گلاب ... و برگ بید ساده ... و خیار ... سرکه و روغن گل ... بر پیشانی ... ضماد ... گلاب
و گل ... سرکه ... بهمه سر ... و شیره تخم ... روغن گل ... بر سر بندند و این ضماد ...
... کشنیز خشک ... صندل سفید گل بنفشه هر یک ... گلاب ... کشنیز ...
آب برگ بید ساده و عرق بید مشک هر یک یک تولہ سرکه ... نیم تولہ ... چهار ... صندل سفید ... هر یک ...
... برگ بید ساده و برگ گل سرخ و عنب الثعلب ... سبز گل کدو ... تخم کاسنی عنب الثعلب ... هر یک تولہ تخم خطمی گل بنفشه ...
گل نیلوفر هفت تولہ جوش کرده ... آب ... ماء ... و آب ... شب ... آب ... شربت
نیلوفر ... تولہ شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز ... بر ... روز هشتم شربت ... مغز خیارین ... هر یک شش تولہ ... شربت
هر یک ... تولہ شربت ... یا شربت ... تو ... ایشان چهار تولہ روغن بادام ... اضافه نموده ... عرق کاسنی
بنوشانند و ... که ... کرده ... باشد ... تخم شیره تخم کاسنی و خیارین و کدو هر یک ... لعاب بهدانه سه ماشه ...
چهار ماشه ... عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت تولہ ... شربت نیلوفر چهار تولہ ... اسپغول ... تخم ریحان چهار ماشه ... بنوشانند ...
چهار ... و اگر ... باقی ... شیره ... هر یک ... ماشه ... شربت ...
... شربت خشخاش و نیلوفر هر یک ... گلاب عرق کدو هر یک هفت تولہ ... روغن بنفشه و کاهو و کدو ... شیرین ... مساوی ...
و ... با روغن شیره ... یا ... تخم ... و ... بنفشه ... اگر ... رگ ...
... و ... بعد زوال ... سرسام ... باقی ... تخم ... پوست خشخاش ... اندکی ...
و ... فراموش کرده ... گذشت ... شیره ... تخم خرفه و ... هر یک ... ماشه شربت بزوری و ... هر یک ... تولہ ...
گل بنفشه یک تولہ گلاب ... و ... شربت بنفشه ... چهار تولہ ... بول ... و آب ... سوید ... بنفشه ...
اکلیل الملک ... شربت بنفشه ... شیرین کرده خوردن ... سرسام حار ... گل ...
که ... بنفشه و یا شربت نیلوفر ... شیره تخم خشخاش ... شربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه ... شربت ... شیره تخم خیار ... شربت آلو و نیلوفر ...
تمر هندی سکنجبین یا ماء الشعیر مطبوخ ... شربت خشخاش ... روغن بادام ... ماء الشعیر ... کدو ... شربت خشخاش و یا شربت بنفشه یا
آب ... با شکر ... تا ... درم ... یا افیون ... درم ... ماء الشعیر ... آب نیم گرم بجای آب برف ...
و ... مطبوخ ... گل بنفشه و پوست خشخاش ... گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش ...

و نیلوفر و کذا بابونه جو مقشر گل بنفشه و کذا تخم کاهو بابونه جو مقشر گل بنفشه و کذا نیلوفر پوست خشخاش جو مقشر و ضماد جرادهٔ کدو و یا روغن او و یا آب کاهو
و یا خطمی و سرکه و حی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب یا آب عنب الثعلب و روغن گل و یا آب مذکور با سرکه و گلاب یا آب خیار و یا جرادهٔ کدو و آب قثا و یا قثاء
بر روغن گل و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنب الثعلب و تبدیل آن هر ساعت در تقرح صبیان و یا روغن مذکور و پوست بیضه
زرد باریک سائیده و یا تنها پوست مذکور و یا لعاب و شم زعفران که منوم است و خولان و سعوط بروغن بادام و روغن فندق مساوی و غذا کاهو خام و پنجه سیب
بادام و یا اسفاناخ با سرکه بروغن بادام و یا ترب زد و یا نخود و یا عدس مقشر شیر بادام کشنیز خشک یا بقلهٔ یمانی بروغن و یا خرفه بشیرهٔ بادام و آب انار میخوش و یا خیار و یا قثای مقشر
و یا ماش روغن بادام و کشنیز سبز و شیرهٔ بادام و عسل یا بها بسبوس گندم و نمک جریش و آب گرم و دلک و غمز اعضا دائم همه نافع سرسام حار است مسیحی گوید که در ابتدا فصد
کنند و اسهال با الفواکه نمایند و غذا ماء الشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب عادت مریض و جهت همان مقدار و مراتب در سر او سرکه و روغن گل بریزند و هرگاه
علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج است و گاه درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و منفعت بزرگ می نماید و اخراج خون در یکبار مقدار
کافی کنند و روغن گل مضروب بسرکه بر سر نهند بنا بر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن معهذا لک و هرگاه مرض منتهی رسد و مریض را بیخوابی و اختلاط کلام باشد
بگیرند بنفشه خشک و پوست خشخاش جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدوی تر و گل بابونه و در آفتابه به آب بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیم گرم بر سر
ریزند و از طشت باز آب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین هر روز به مرات تطول کنند بعده تغریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیر دختران و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نمایند
و اگر هذیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند و هوای مسکن سرد کنند و اگر طبیعت قبض باشد حقنهٔ لین اسهال آورند و شربت بنفشه آب انار میخوش
آمیزند انفع است و نافع تر ازین ماء القرع بجلاب است و غذا از کدو و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و کاهو و خیار و قثا و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و بادام مقشر سازند
و هرگاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد بیضهٔ نیمبرشت و ماهی تازه و بچه مرغ غذا سازند و هرگاه مرض زائل گردد تا زمانه
دراز تناول اغذیه که دران حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب و هر تدبیر که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض را عسر البول عارض
میشود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک بر زهار ریزند و روغن شبت و روغن بابونه بمالند صاحب کامل و جامع گویند که اول در ان ابتدا بفصد سر و باید کرد چون
قوت و سن و فصل و غیره مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون برآرند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد و اگر فصد صافن برای جذب ماده از [illegible]
باسفل کنند بدان انتفاع یابند و اگر مریض طفل باشد بر کتفین او حجامت کنند و مقدار حاجت خون برآرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و دوم و سوم باشد
اگر قوت قوی بود و در روز چهارم تعرض بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمر هندی نوشانند و روز فصد با مزوره شوربای چوزه مرغ معمول با آب
غوره و آب انار ترش غذا سازند و بعد اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی هر واحد بقدر حاجت با آب گرم مالیده و صاف کرده نیمگرم
وقت سحر بنوشانند و یا لعوق اجاص یا لعوق خیار شنبر با آب نیمگرم بدهند و یا شربت دینار و سکنجبین و آب سرد بیاشامند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود اسهال آب
لبلاب نیم رطل با بست درم شکر آورند هر کدام ازینها که میسر آید و مریض تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود و بنا بر اجتذاب
ماده باسفل لکن آب چقندر چهار اوقیه و مری یک اوقیه و روغن کنجد یک اوقیه و یا این حقنهٔ لین جو مقشر کوفته بست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بست عدد
همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و نیم رطل ازان صاف کرده و دران ده درم خیار شنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم نمک جریش
بران انداخته حقنه کنند و هر وقت که طبع قبض شود و مریض متحمل مسهل و حقنه نباشد شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و شیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند و هرگاه
تنقیه بفصد و تلیین طبع کرده باشند روغن گل بسرکه و گلاب درهم کرده سرد نموده و پارچه کتان دران تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند
و بالجمله میباید که درین مرض عنایت به تبرید سر و ترطیب آن بغایت دارند و عضلات ساق بعصابه بربندند و قدمین بمالند و هر صبح ماء الشعیر چهل درم باده درم شکر
اگر فصل گرما باشد بارد و اگر سرما بود نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد بدهند و اگر معده مریض ضعیف باشد قبل
تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماء الشعیر با آب انار بدهند و یک نیم درم این سفوف بران اندازند مغز تخم کدو و تخم خیار

وتخم خرفه وطباشیر ساوی یا یک سوده بآب دهند و در شب دو درم ازان بریق طلی آب تاخوش بنوشند وشربت تمرهندی دهند و اگر حرارت شدت یابد و سوزش
وتشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود و اقراص شوی یا اماله بخیار مروق ... چار دانگ با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج
جدا به وقت نوشانند ولعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین وشکر طبرزد سوده به برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت ...
بدهند بسبب جزب قوت و قرب انتهای مرض بعد ازان باشد ... اگر قوت قوی و انتهای مرض قریب بود و بیمار ... شیره یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت
خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و انتهای مرض بعید باشد باید که ماء الشعیر و مزورات معموله بکدو و قطف و سماق دهند و یا کشک
بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا اندکی مغز قند و مغز خیار تازه بخورانند و اصلاح مزورات بمغز کدو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد و مفروش
ببرگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل سیب باید و صندل و گلاب و کافور ریحان باشند و حوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد کرده ازان برف ... گذاشته
باشند و باد کش از بعید بجنبانند بنوعی که هوا بریش برسد و برودت او بدان موذی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحرارة باشد بعد ازان در ... که
با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد پارچه کتان در لعاب اسپغول ولعاب بهدانه بشکر طبرزد
و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بمالند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و یا بمرو ولعاب مذکوره و آب خیار و آب خرفه و روغن کدو مضمضه نمایند
و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضی ذکر کرده اند
که طبیخ کل ... اختلاط ذهن را فائده میکند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات بحران نباشد
باید که حیله از تنویم و تسکین او انگیزند که خواب او علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کدو و اصول او و طبیخ ابخرة
اسفیداج خورانند و شیر دختران باندک روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و بیخ لفاح در آب
شیرین خوب جوشانند و پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج در آن تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که ازین تخم که ساخته باشند استنشاق نمایند
و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند تا گرانی
بدن و دیگر گلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او به بدی دراز گردد
و این از جهت ورم از صفرای محترقه میباشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و سد بروی آن بعضی دستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشند حاضر نشوند
و کلام لطیف ترک کنند و شخصی که از ان در حیات بغض و عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و بچیزی که او را بغضب آرد یا غمگین سازد تحریک او ننمایند
که آن در حدت مرض ادیفزاید و هرگاه که دیدیا سداسبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی
بقعر بدن و اخماد آن باشد باید که او را بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع تبخص شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا و شربت
بنفشه تر کرده و یا لعوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شیافه بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب سیب جو یا گل ارمنی
و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب به بدهند و به را بکنند و سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور ضماد
همچنین در سایر اعراض که این مرض را لاحق شوند عمل نمایند و بتدبیری که در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض بدانچه
مذکور شد تا وقت انتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت بنفشه
یا آب جلاب یا آب انار که در ان کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب گوشت
بچه مرغ یا دراج یا تیهو با کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدن کعک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض و زدن
او و کثرت کلام بدان نکنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوای جلاب یا آب انار یا آب سیب
ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض بانحطاط شروع کند باید که تدبیر مریض بتدبیری نمایند که در وقت ...

بیاشامند تا آنکه از سه روز تجاوز کنند بعد از آن تدبیرش بطریق نافعین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که در سرسام دموی بعد فصد سر رو و
نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این مخلخه بارد مو بانند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل واندکی کافور بهم بزنند و بکار برند
این نطول سرد سازند بنفشه و نیلوفر هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه با آب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتابه پیش روی
مریض بگشایند تا بخار او بینی رسد و دلشت کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر پا گذشته تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سرش
بچکانند و اصل در استعمال مخلخه و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سرد رم کرده باشد چیزهای ملینه محلله با آن
بیامیزند و اگر در هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال باین حقنه لین نمایند کشکاب جو دو استار بنفشه و نیلوفر هر واحد یک استار
عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ در آن حل کرده
یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود ماء الفواکه از تمرهندی
و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده و خیارشنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر شب سی درم تمرهندی
و سی عدد آلوی سیاه در آب تر کرده بست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و شب وقت خواب دو درم اسبغول و هفت درم شکر و آب انار ترش
و شیرین بدهند و جذب ماده و تنقیل کنند بمالیدن پاها و غیره که مذکور شد و در ابتدای مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین اندک جلاب یا سکنجبین
ممزوج با آب سرد یا بگلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربتهای ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه بجلاب یا شربت
آلو یا آب میوه ها با شکر بدهند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در تاریکی
و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و بویانند و آنجا که ماده مرض صفرای محض باشد و
کند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد با تسکین و تعدیل استفراغ باید کرد و ترتیب
علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو
و آب تمرهندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه درین علت
موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیار ترش با شکر دهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناخ و مزوره اش مقشر و یا کاهو و اندک کشنیز تر
بدهند و مزوره خیار همه بروغن بادام و اگر ترشی خواهند طفشیل از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش
و مزوره سماق و کاهو و برگ کاهو و مانند این مناسب باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه لعل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی
کشک جو سبوس گندم هر یک یک مشت همه را در دو آثار آب بپزند تا به نیمه آید بمقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند
و این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بیضه مرغ دو عدد همه را باهم بزنند و بکار برند و آنجا که بمسهل
حاجت آید از بنفشه و تمرهندی و شیرخشت سازند و اگر از سر در ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیارشنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز
حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقه کتان با سرکه و گلاب واندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب اندکی که
بهم بزنند و بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطول از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند و هر شب
و مقعد و کف پا و بینی او بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی بچکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم و کشک جو و
بنفشه در آب بپزند و پای او در آن آب بدارند و بشویند و اگر غشیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و رب به و رب ریباس و غیره
و شربت انار و شربت لیمون و پست انار و دانه انار رب سیب بدهند و بر معده و لعوق و زعفران و مورد تر و آب سیب و به ضماد کنند و اگر اسهال پیدا آید و ضعف آرد
قرص طباشیر بشربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شعیر و سماق و جاورس بمغز بادام بریان سازند و چون

عوض کثرت کند حقنه کرسنه ازین حقنه مناسب بود و بعدش باید روغن گل آمیخته بر سر تا آب نوشی شود بر سر ریزند تا حاصل باشد و گرد روغن گل یا روغن بید بید انجیر آس یا آب غوره هم آمیزند و بمالند و اما شیخ طبری گوید که در سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت حاجت کند فصد نمایند تحقیق باشد این مطبوخ آلو عناب سپستان هر از احد بیست عدد تمر هندی سی درم مویز منقی پنج درم برگ عنب الثعلب یک پا کشوث یک پا شیرخشت پنج درم دهند اگر نفع ننماید جوشانیده و صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار هفت درم یا کم و زیاده حسب قوت میل مغز خیارشنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و آنچه اسهال کند بما الفواکه و لعاب درم سبوس و تخم بنفشه بهترین شربت است حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و عناب و شیر خشک نمایند و پرهیز تیره مرض گردد و حرکات مختلف باشد ماء الشعیر از آن قطع کنند زیرا که در آن تنفیذ است اگرچه اندک باشد و بیدار ماند و شوی بآب ذنک و روغن آب بندد و اسفنج با آب اندک و لعاب اسپغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یا بد نصف الحاکمین یا بیلتین یا قیفال یا نمیست و شیر تر بر سر دوشند و بجز اوجه کدو و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب یا یکسو و یسه و روغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر نهند و هر گاه به سبب اشتداد مرض تعذر یا امتناع احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر درسانجا مقرر یا ضعف معده باشد ماء الشعیر سکنجبین معمول بوستیج و تخم آن افزایند هر گاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بوم و روغن معمول باشد روغن بنفشه سازند و روغن کدو و روغن نیلوفر بنوشانند و اگر عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد و بعلاجش مشغول نشوند تا اگر مرض زائل شود و مریض از آن شفا یابد و بغذای خود عود کند و چون بعد قوت عود کند لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که این طریق اصلاح یا بد و نیا سود و کم ازین بر طبیب است بر آنکه تفتیش وضع تنقیه و حرکات او حرکات مختلف بسیار می باشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند مزورات حسریه باشد بعد از آن بچوزه مرغ طبع مصطفی نمایند باردسازند یا بطور که در آب غوره اندک کشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار ماندا زنند بس درآن بچه مرغ بریان ضمادکنند و ساعتی بگذارند بعد و ختمه بیان نمایند و اما علاج نوع دموی آن است که در ابتدا بفصد رگ که عادت فصد او بسیار باشد پردازند بعد چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین نمایند بعد از آن چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین سه عرق بقدر امکان و قوت باید پس از آن اگر محتمل اسهال باشد جهونی که در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماء الشعیر سکنجبین معمول آب عناب یا آب به یا آب سیب یا مجموع اینها سازند و باید که در سکنجبین قوت سرکه زیاده ازین تا بماده غلیظ گردد و بپزند و سرکه در روغن گل هم زده و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحب این علت شراب و خشخاش داخل شود زیرا که در آن قوت حبس ماده و در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه از آن تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک یا سوی دیگر جاری شود و چون علت سهل گردد مزورات متخذ از سرکه و شکر و کاسنی و مسلوق مطیب بسرکه و بکار مسلوق غذا سازند و حسب اوقات مرض و تسهیل مقدار تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجاح حس نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود و نفع نیابد نباشد ماده و استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تبرید و غذای او بحسب جوب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول در جوجه ها کیان مطبوخ بسرکه و مدتی مقشر باشد بعد بگوشت بزغاله شیرخوار و نقل کنند و از امتلا و تخمه حذر کنند و تو هم کرده بعضی اصحاب سرسام البته زوال مرض و رجوع بغذا تخمه بهم رسید و از آن حمیات مختلف الادوار بهم رسید و بعضی را دق لاحق گردید ابن الیاس گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد رگ نمایند و اخراج خون بقدر قوت و حاجت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نبض طبیب به سه حیله اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع خشخاش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بیست عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر یک احد بیست درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و اگر یا سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بیست عدد و شکر سفید بیست درم سازند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر کنند و در تنقیه علت تعجیل با ولی از تاخیر است و این مطبوخ ستاء مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان

هر یک بست عدد و یک سیر نیم اثار آب بپزند تا به نیم رطل آید شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک دو درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر روز ماء الشعیر دهند و چون هذیان واختلاط عقل عارض شود نطول بارد مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند و اطراف را به آب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی واندکی نمک طعام بمالند و جراده کدو و خیار بر سر نهند و یا مین بارده مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر و سیب و گل کدو و برگ آن بویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و تنکه اثار کوشیرین مقشر ملوشابشکر سفید سازند و آب تربزنجا و مثقال شکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسپغول بجلاب نافع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت به تبرید سر و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تغریق راس بروغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و عدم قبول آن ماده را و اسهال بسبب ماء الفواکه و مطبوخ آن و آب القوع و خشخاش و آب انار مع مصورین لشحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمرهندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر دو بست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از بهر غذا بر ماء الشعیر مطبوخ دران خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر گاه امر از ینها که بنوشند نافع است و نطول بارد که در دموی گذشت استعمال نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب سبز بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید صلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال برفق کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضاً در حمیات حاره چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی و جو مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بست عدد نیلوفر چهار درم سنای بیخ درم و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و دران ده درم شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر لطیفه بحرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسپغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب بهم زده بدان حقنه کنند که این لطیفه عجیب اسیب و حمی و سرسام و احوال آن نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درین وقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته که سرسام جمیع اجناس خود قتال است و در حمیات حاده چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام تیقن نمایند **مجندی** گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و تلیین طبیعت بآب فواکه مثل تمرهندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و نطائح و شمومات بعمل آرند و از اغذیه ماء الشعیر محض بآب انار دهند اگر سر فو باشد و الا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر با وی سهر بود شربت خشخاش و ازانند با اش مغز بادام شیرین یا ماء الشعیر بمغز بادام و تلیین طبیعت بحقنه های لینه بمسهلات مشروبه مسهل مثل شیرخشت و ترنجبین و تمرهندی در روز پنجم و یا در هشتم کنند و این مطبوخ نافع این علت است لیکن نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام شیرین یک درم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمرهندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک پنج درم رب السوس دو درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بخته قرص سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع است بنفشه خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند **ابن هبة الله** گوید که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی و بینی کشایند و اخراج خون مقدار حاجت بیکدفعه نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع بآب تمرهندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت قبض باشد شربت آلو و خیارشنبر بآب تمرهندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد ازان قصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند و اگر از مشروبات اسهال نشود حقنه لین بعمل آرند و اگر مریض قریب بانتهار سد و بیخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد

آب بر سر ریزند و روغنهای سرد مثل روغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بروغن نیلوفر و بنفشه در بینی چکانند و پیش از پیش تر آن بخوابانند و چون صلح پدید آید روغن کمتر و استفراغ غذا سازند و اسکنجبین با جوشاندهٔ سبوس با گرم بشکر آب سرد و سپستان تا صلاح پدید آید و تپ ساکن شود غذا مزوره و اسفاناخ و ماش مقشر و مانند آن نافع سازند و کم خوردن ند و چون بیان ایام گذشته و قوت کم کنند و در ماء الشعیر بنهند و بچوزه و مرغ و دراج و تیهو مصوری غذا نمایند و غذاهای بسیار ندهند تا در معده فاسد نشود و قبض عارض نشود و نمایند انطاکی گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید بآب سرد و بر آنچه تعدیل او کند از مسهل و غیره باید کرد و سعوطات نیکو است گرد بر سام بسبب احتمال فصد که ترشح است و صاحب سرسام هرگاه تناول ماء الشعیر بود و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلای آن بآرد جو بر سر که سرشته و خوردن روغن بادام و طلای سر بآن و گذارد روغن گل و شیر زنان در منخرین مجرب است و نشستن در آب طبیخ سبوس و نمک مجرب و سرکه و تریاق مثل آن نیز تجویز کرده و در قوت احتمال باید فصد رگ پیشانی و حجامت ساق نمایند و درین وقت بنفشه و نیلوفر سازند و بکثرت خورانند گیلانی مینویسد که تنقیه درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که تنقیه از ذات دماغ و تب ضرر دارد و معتدل است شربت انواع آن بسیار نیک است هرگاه درین با وجود قمع و تبرید ترطیب و تسکین و منع بخار و ازالق و تلیین طبیعت است و تنقیه نیست که دماغ را و آنچه مسهل است ضرر رساند و ایضاً میباید که کثرت حرارت کنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی و قوی نباشد و صرف نیز مخلوط کنند بچیزی که تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و ضماد شراب اولی است و اگر چیزی دیگر باشد و از همه انجا اعانت بر جذب مواد بسوی طرف دیگر کنند دمین سنات دماغ و مضمضات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدید تر بود زیرا که از شان او است تحریک بسوی فوق و مشارکت قوی آن و از اشربه نافعه آن شربت صندل است و ماء القرع به آب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت بسهل و ترنجبین هرگاه خواب نه درم اسپغول بلعاب بارد بخورانند و طلب خواب باشربه منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده در ماء الشعیر بپزند و طلای پیشانی بقیروطی افیون و امثال او که نوم رسانند و حقنه لین به مرطب که دیگرجا استعمال کنند نیست و نسخهٔ آن بحالت که در قول جرجانی گذشت و در سفینه بیضه نام داخل است و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ و لین طبع دهند هم قریب منشا بنوشانند و تکمیل قسم دوی است که مثل آن در اول فصد قیفال نمایند و خصوصاً اگر مریض را زمستان عادت بود و اخراج خون بسیار بود دفعات چند روز یا سه روز بفصد تقویت کنند و باید که تعدیل بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض صالم گردد و اگر بخلاف این باشد لا محاله بمیرد و در اکثر قوت قوی رقوت فعال اعضای رئیسه شناختنی شود یعنی اگر حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح و چشم باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود و هرگاه درین امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعد میان هر دو شانه بعد از آن بر فقره و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان برآرند و اگر فصد این عروق باخراج دم احتیاج کفایت نکند فصد صافن نمایند بقدر خون بعمل نماید و بعد فصد اول امر بکنجبین و خصوصاً معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند بعد دو روز غذا ماء الشعیر رقیق فرموده و کنجبین و اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان خشکه و بقول و حبوب بارده مثل چقندر و کدو و سرق و ملوکیه و اسفاناخیه و کدو و خیار و قثا و عدس مقشر و جو مقشر معمول با آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به و سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد آلو بخارا و تمر هندی دهند اگر طبع اهل قبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیرخشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنه لینه یا شیافات استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال باشد ماء الفواکه و بنفشه و لبلاب و خیار شنبر و غیره دهند و از غذا ماء الشعیر مرکب لعاب آلو در روزی یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و بزرشک یا سماق یا آب انار دهند اگر طبع نرم باشد و بعضی اطبا ابتدا ماء الشعیر غلیظ تر دهند و تغلیظ آن بیفزایند تا آنکه مرض بانتها رسد و وقت بحران حاضر شود و در وقت انتها امر غذا بطریقی که در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون صحت حاصل کنند تناول غذاهای کثیر الکمیت و از آفتاب و از تعب از خوردن ملحات و از حرکت بسیار اجتناب نمایند مؤلف خلاصه گوید که در سه روز اول رگ قیفال زنند و مرقیات مناسب با شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول

دنا کشی دهند و در روز هشتم تلیین دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم خمیرهٔ بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات است سنای مکی یک جزو گل بنفشه برسیاوشان گاوزبان هر یک نیم جزو مویز منقی عناب زرشک هر کدام بقدر مجموع باد چندان که آب بجوشانند تا ربع باند صاف نمود و کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته در رطلی از آب مذکور بیندازند و تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبة و اگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص طباشیر برب به و رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ کاهو بر شکم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد تدبیر کیدر قول انطاکی گذشت بعمل آرند و باشد که در آخر سرسام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و گل بنفشه بر سر و گردن نطول نمایند و سر بخار آن دارند و مکرر دیده شده که مادهٔ سرسام بحران انتقالی بقحف ریخته در زیر جلد باعث ورم غلیظه صلبه گردیده و از مداومت تطلیه آب کشنیز تازه تحلیل رفت و در غذا عدس با سرکه بغایت مفید است سدید گوید که این حقنهٔ مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراویست ماء الشعیر سی درم روغن گل ده درم لعاب اسپغول بست درم نیم گرم حقنه کنند و گاهی خمیرهٔ بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه جید است عناب سپستان هر یک ده عدد جو مقشر ده درم بنفشهٔ خشک پنج درم نیلوفر سه درم چقندر یک تبضه لطیفه جوشانیده و صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت و فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد پنج درم بورهٔ ارمنی یکنیم درم و این حب صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمر هندی منقی پانزده درم خمیرهٔ بنفشه پنج مثقال گلقند ده درم با روغن نیم مثقال و این مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود و فلوس خیارشنبر ده درم تا دو مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال خمیرهٔ بنفشه دو مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی نفع بخشد

علاج فلغمونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر رو بسیار نافع است و حکیم علی نوشته که در فلغمونی مبالغه در اماله مواد بسوی اسفل از وضع محاجم اولاً بر کتفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر ورکین پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شمومات بارده مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذلک در طوخ اطلیه و اضمدهٔ بارده و منومه بر سر چنانچه در حمره مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام حقیقی است و سبب فلغمونی تعفن خون است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علاجش اسرسام دموی و سوداوی نمایند

علاج حمره و جمرهٔ دماغ و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد در اوائل نافع حمره است آرد ماش آرد جو در روغن گل و شیر زنان و زردهٔ بیضه نیمبرشت آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا مستعمل جرادهٔ کدو و خیار و پوست خربزه و عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند و این ضماد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه مثقال فاوانیا دانگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زردهٔ بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سرخ کوفته بآب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این را نیز قسمی از سرسام غیر حقیقی نوشته و گفته که اول فصد قیفال کنند و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی و یا بینی کشایند پس بمعالجهٔ سرسام صفراوی پردازند و شیخ میفرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صبار نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بجای معاء چون حادث گردد و در سائر اعضای ظاهری حس منقسم به دو قسم می گردد یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت در جلد ظاهر میگردد و دوم فرو رفته در عمق لحم و این را جمره بجیم نامند و جمرهٔ فلغمونیه نیز و این را بجهت مشابهت بجمرهٔ نار و حرکت آتش در حرقت و التهاب بدان نامیده اند و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و اماتت آن مینماید و گاهی زائل میگردد بحسب قلت ماده و کثرت آن و خبث و صلاح آن و سبب این مرض خونی است

که بخته و سفوف و سبعیشود و نضج میگردد و جوش میخورد و گاهی با یک اخلاط دیگر ذات الجنب بسوی کم و عصب میل میزند و چون این علت در دماغ پیدا شود وآن ارتفاع خون فاسد باشد بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آن است لهذا ورم گرم ورد و آن است که باید نسبت به میشود و تپ و دوام اعراض دائمه موضوع و برقعه و یادی غشاء و ضع بدماغ و یا دمن میوضع گرده و یا این خون فاسد بعروق دماغ متصل شود و آن قسم دوم که آن همیشه با آن است ودوام عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه دماغ فرو رود مریض هلاک میکند چه دماغ متحمل مثل این الم نمیشود یعنی که اکثر بمشارکت عضو دیگر تمام میگردد و کیفیت آن ورنجه تمام شود و ماده حاده اکول را در هر کس کند و فرق میان این مرض و قرنیطس آن است که آن حمل از اول میکند و بادی تپ لطیفه میباشد و بشما سرخ میگردد و دراین علت تپ زوال عقل نمیباشد بلکه مریض دردسر خود و آتش مثلب میباشد و بر آن حالت صبر و قرار نمیدارد و علاج آن فصد است که فصد قیفال ورگ پیشانی ورگ منخرین و هر دو رگ زیر زبان بحسب امکان و مساعدت قوت یکی بعد دیگری کشایند بعد و شرب ماء الشعیر با ننده مرطب مثل که بوقت وکاسنی و جز یابی محلول تر شات وروغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی خارج مشاهده نمایند و لزوم رسین نمایند برای آنکه دهنیر خیار برگ عنب الثعلب صندل مقشر خشخاش اطراف پیه برگ بنفشه نیلوفر برگ اسپغول جفاد و لائق علت گردد با یک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و یا سفیده تخم مرغ با روغن گل خام آمیخته سر را نمود و بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور را آمیخته روغن بنفشه نیز کنند او سیاه وقت ظهور نقصان و کمی حدت بعد جو مقشر و برگ بنفشه و نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش مسبوس گندم هر واحد کف برگ عنب الثعلب یک چیز نا مرا شود و پس صاف کرده نیم گرم بر سر ریزند و مثل آن تکمید سر نمایند و گویند که از این بیماد احمق می شود و دیوانه سرد کنند پس بر سر ریزند در همه دفعات متوالی و بهترین چیزها که در این مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن و سیب رسیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه و روغن بنفشه بجوشانند مثل مرهم گردد و بعد اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل تا گینه کنند و بر سر آن خضاب نلینه نمایند و چون مرض انحطاط یابد قوی زائل شود و دوار و آثار نضج پیدا آید اگر قوت مساعدت کند این مطبوخ مسهل دهند برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ خبازی هر واحد دسته تمر هندی ده درم ترنجبین بیست درم آلو بست سه عناب یک کف سپستان یک کف و اگر قوت شامل هم رسد دو کف کبیر همه را بستور مطبوخ جوشانیده و صاف نموده شرتی از آن بقدر قوت علیل از سیل گرفته هفت درم مغز خیار شنبر در آن مالیده و نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند در هر یک اندک بقیه مرض باماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض کوران قمیا نباشد و از زوت او بشیر خر پرورده باشند بقدر فستق در شیر دختران حل کرده و اندک روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بران انداخته بهم زنند صاف کرده قدری سر خود سعوط کنند پس اگر از این جهت بود و شیر از شک نباید لزوم این سعوط نمایند که مریض از این صحت یابد و اگر اشک سهل شود و از آن راحت نیاید شیر دختران از پستان بر سر دوشند و نه دهن مبلول آب ملح و گلاب با اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض در جایی که در آن هوا سرد و بسیار آید مقرر سازند و دادن و قریب آن شاخه کنند و برگ بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده و بویانند و اگر صاحب این مرض را آب حمی الرعی و شیر دختران سعوط کنند نیز نیک شود و گاهی آب طحلب و برگ اسپغول سائیده و قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و این ضماد در اول این مرض و تا آخر آن نیکوست و ما نطول صلاحیت استعمال نماید گرد تا آخر این مرض و اگر با این علت در ابتدا تپ لازم گردد و بعد وی مریض نشن نفسیه ظاهر شود پس شک علیل هلاک گردد و اگر جهره او مع ظهور تپ زرد گردد و اسهال و ما ارض شود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبهه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام و علامات و معالجات آن نمایند سر سید محمد شریف نوشته اند بنویسد که مرا این مرض مع علامات او که بعد تپ بر نهار حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و فصد جشن بنوشانیدن و ما تیل دریائی نمودم و صحت یافت و حمره که بگود کان افتد مرض سلخ عطاش است که بعد ذکر خواهد آمد باید به تعمکار قانون و شرح آن حمره و عفونت در سیان مرض واحد تعاهد شود درازی در حاوی کبیر نوشته که گاه در مرضی شبیه ترانطس بغیر تپ عارض شود و بود از و تغیر صحی و لیکن تمال باعث آن تا نبودت لیکن با احمق شده و حیران بود که صاحب او را قرار نباشد و خواب که بر دیوارها بر جهد و گاه در بستر نغنود و گاه سبب تقویت بنشینند و گاه بسبب ضعف

نبض و بعد ازآنکه در نبض و تغیر تواتر و سرعت عارض شود و بول رنگین گردد و باشدت ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب نوشد بسرعت خارج گردد و درین مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی ازان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها مثل حال ما مومنین بود و بعد ازان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها باختناق بود و شیخ میفرماید بعید نیست که سبب این علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل نفس باشد چون آنرا تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد و عطش بتخفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا بشرب آب ساکن نگردد قرشی میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که وبا عارض می شود و احدی را ندیده ام که ازان خلاص یافت و کسی را ندیده ام که در اول روز ازان بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود ضجر و قلق آنها اشتداد می نماید و قرار نمی یابد و بیک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه دیکبارگی ایستاده میشود و همواره حال همچنین می باشد تا آنکه سست میگردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض میشود و اطبا از مشاهده این مرض حیران میشوند و اکثر مریض نسبت می کنند که او این افعال باختیار خود می کند بارادهٔ اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی بعض اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال خود که میکنند عذری می نمایند و می گویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اما کسی که مس بدن آنها می کند و ران از حال صحت تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم بدان زیاده بود و تحقیق صدق کلام مریض درین باب نمی کنند حتی که مریض هلاک می گردد و این مرض عارض می شود وقتی که عفونت شدید در قلب پیدا می شود و ازان انطفای حرارت غریزی لازم می گردد و کرب شدت می کند و درین هنگام در نفس تنگی عارض می شود و بسبب تخفیف اعصاب محرکه بنابر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند بر تحریک تام متمکن نمی باشد و لهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد و بسبب انطفای حرارت غریزی نبض ایشان را تواتر و سرعت عارض میشود و بنابر آنکه حرارت غریبه تا جگر و مجاری بول منتهی نمی گردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود گیلانی می نویسد امید هست که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض می باشد و گازرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه است و مثل این نه در کتب طبیه دیدیم و نه از آبای اولین خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کثیر فتد و اشد آفت و ابطای برءست و بمالیخولیا میگراید بعد فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و ماء الجبن کنند و پس از نضج ماده مسهل سودا و حب افتیمون تنقیه نمایند و بهر تبرید و ترطیب ماء الشعیر بشیره خشخاش و ترنجبین و جهت تقطیع و تلطیف او سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یک توله سائیده بشیر دختر یا شیر پخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع یبسی و خشکی بینی و دماغ فائده تام میکند و نطول بابونه تمام گل سرخ اکلیل الملک برگ خشخاش برگ چقندر بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس نیز افزوده اند و ایضاً بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر زنان داخل کرده نیم گرم بر سر نطول کنند سودمند است و هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بر سر مالند و ایضاً روغنهای مذکوره و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم علاج کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی بر گیرند و غذا ماء الشعیر و برنج و مانند آن دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند **اقوال** جهره صاحب اقتباس می نویسد که اول رگ باسلیق وقت صبح زنند و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر مالند و شیره تخم خرفه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه در گلاب و بید مشک هر یک هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا شیر برنج یا حلبه شیر برنج یا آش جو با شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید پس تنقیه بدن و دماغ

بادام هم بین کنند و بعد انقراغ و دان بنا بر تعدیل مزاج خیرۀ صندل ترش بر نسخۀ رازی همراه عرق شیر خشت و عناب بکار برند شیخ می گوید که نفع او طبیخ بنفشه
و اصل السوس مقشر نیم کوفته هر دو دانه هر یک ده درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا ماء الشعیر و مغز و روغن بادام دهند و بعد ظهور نضج تمام وقت کار در مسهل صبر و
بنفشه نیلوفر تخم کوسنی اصل السوس تخم کشوث هر یک دو درم مویز منقی ده درم پرسیاوشان افسنتین رومی هر یک ده درم شاهترج یک قبضه عناب ده عدد
فلوس خیار شنبر ده درم ترنجبین گلقند هر یک پانزده درم روغن بادام یک مثقال به دستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا بعد اسهال ماء الشعیر و مغز و بجز ده
و این طول نافع این مرض است با بو نۀ شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده و نطول کنند و همین سرو دانان نه ترۀ رطبه مثل روغن بادام و روغن بنفشه نماید
و دو خوشه بین الیاس مسهل مذکور سناء مکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه ده درم عرق شاهتره و عناب گفته است و در نطول ریحان بجای شاهتره
طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ اول در اول مرض البته واجب است بلکه غذا ماء الشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا بزوریات رطبه مثل اسفاناخ
و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه ورم در دماغ ظاهر شود تنقیه با این مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنج درم عناب سپستان
آلو شیرین هر واحد بیست عدد ترنجبین بیست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتی از آن حسب قوت مریض صاف کرده بنفشه
فلوس خیار شنبر در آن مالیده و اندک روغن بنفشه بر آن ریخته بنوشانند و یا در حلق او دو چو کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض تیره بیا شد
ظاهر میشود از هجوم مریض بر آنچه و جب نبود و انبعاث و تثبت او و کسی که قریب او باشد و گاه و از دندان بگزد و هر چه زیر دندان او آید قطع آید و چون شش
این افعال ظاهر شود لیس سبیل او آنست که بر بندند و تر سازند تا از آن باز مانده و هرگاه مرض انحطاط پذیرد مرتبه دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او تحمل آن نماید
و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و درین فصاد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه بز و در آن شیر مایه بدی بمالند تا منعقد گردد و بعد از آن برگ خبازی و برگ بقلۀ مبارک
سائیده بر سر بندند و بالایش شیر منعقد گذارند و حمام سر در روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علت منحط گردد از خروس خصی و دماغ بدی و امثال آن
غذا سازند و از نقل سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و بغذای لحم رجوع کند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبه
مرض از بسیار سخنهای نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که از آن انس و محبت داشته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض زیرا که موانست و سخن
خوب و تسکین نفوس آنها از ضروریات است سعید گوید که علاجش باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند تخم خطمی لبلاب
و افتیمون و پودینه جوشانیده و در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماء الشعیر با شربت نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب و مارکیبن بنوشانند و آبیکه در آن جو مقشر
کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر ریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند و از
مرغ و کم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاقی گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست
و تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و بر روغن بنفشه و کدو و تخم کاهو بر سر نهند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت
نمایند گیلانی مینویسد که تدهین کف پا و ناف و مقعد مریض هر شب به روغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و آنچه
دهند و اصلاح مزاج باشیای مرطبه که باوی ادنی امتحان باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه باندک محللات بر مقدم سر ریزند

علاج سرسام بلغمی

که هرگز تا ممکن باشد اول فصد کنند و بر نضج ماده متوجه شوند و مطبوخ از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم
پوست بیخ کرفس یکدرم جوشانیده صاف کرده یک نیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده باد و اوقیه سکنجبین بزوری صبح نیم گرم نوشانند نیز مفید بود و اگر تب
زیاده باشد گلقند دو توله عرق حب الآس یا بادیان هر یک پنج توله الیده نوشانند و غلغره از حب الآس جوشانیده روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند و اگر شود و دماغ
و ضماد دکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده در حلق اندازند قی آورند و پوست سر بز تا گرم گرم بر سر بستن از مجربات این بیمار است و معمول است که مرغ جنگلی
یا کبوتر بچه را زنده نموده بنوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض اندازند و شکم شکافته گرم گرم بر سر بندند و هرگاه سرد شود تبدیل نمایند و ابتدا از پیه سبز کرده آن

روغن گل یا روغن سوسن تر کرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه سرکهٔ عنصل نمایند و جندبیدستر قدری بیفزایند و یا پودینه زیاده کنند و ضماد بموی سوختهٔ انسان باسرکه سرشته بر سر نافع است و این ضماد والا ملویخان لغایت سودمند کما زریوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جندبیدستر کیلانگ عود هندی عود صلیب یک و دو دانگ باش مقشر بقدر یک سکت کوفته بیخته بروغن گل و ناردین هر یک پنج مثقال شیرز نان بقدر حاجت زده بیضه یک عدد آمیخته لعل تازه اگر حاجت و پودینهٔ بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکهٔ کهنه پخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه آمیخته بر ساق در رفت و قدم ضماد کنند جذب ماده بأسفل کند و ایضاً بهر جذب ماده حقنه های حاده و حمولات قویه و بستن ساق و ساعد و مالیدن پایها بکار برند و از آب بسر ریخت پرحذر باشند و عوض او عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیها اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن آوازهای قوی و تحریک اجزای آن بهر حیله بیدار سازند بخصوص چهد و نرد مدام اطراف او را زجیری درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن دریابد و بیدار ماند و محاجم بغیر شرط بر پای نهند و بایکه در مان ادویهٔ حاره جدا به پخته باشند بشویند و هرگاه مرض بانتها رسد ضمادات محلل صرف مثل جندبیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل و عود صلیب باب نمام یا مرزنجوش باقدری سرکهٔ عنصل و زیت بی استراج رواع استعمال نمایند و بعد از نضج تمام و سهوتهم ادسل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در صورت بیهوشی آب نیم گرم برخانه اول حقنه کنند تا افاقه شود پس مسهل بدهند و بعد از تنقیه و مفارقت تپ فلاسفه و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطکی و عنبر یا دواء المسک معتدل بدهند یا جوارش جالینوس یا عرقیات و گلقند یا جوارش عود یا عرق گاوزبان و عنب الثعلب و کیوڑہ و شربت بزوری معتدل بخورانند. و گویند که جندبیدستر را خاصیت است در تقویت اعصاب یا دو نفع او درین مرض پس استعمال او با ادویه مسهله و غیر مسهله بدون او و به حسب مقتضای حال اولی است و غرغره منقی دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضاً بهر تسخین دماغ و تحلیل مادهٔ باقی عطوسات مثل کندش و جندبیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند و چون نسیان لازم این مرض است مدام بیمار را بمرفوع بول و برباز تکلیف خبردار باید ساخت و نطولات مدبول بر شانه او باید ریخت و غذا از اول تا انتها آب یخنی حلوان یا چوزهٔ مرغ یا نخود آب با زیره پخته و در انحطاط شلاه یا شوربای کبوتر و گنجشک و خروس و دراج و تیهو با مصالح حار شیبت بدهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی و رمی بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت بگیرند

اقوال اکابر سویدی مینویسد که خردل کوفته آب ترنگلی که آن زنجبیل شک است بعد حلق بریافوخ ضماد کردن مجرب است و از حکمای دیگر نقل کرده که ضماد عصارهٔ نمام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفته بسرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ بسرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل سائیده بریافوخ و کذا جندبیدستر بسرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجندبیدستر و سرکه و روغن گل و کذا طلای سرکهٔ عنصل در روز و شب چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوختهٔ انسان بجندبیدستر جبهه و یافوخ و کذا بابونه و کذا برگ فنجنگشت و تخم او بسرکه و زیت و شرب و ضماد آب نعنع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب و ضماد و شم قسط و شم خردل و یا شونیز بریان کوفته در پارچه بسته مدام و یا مویزج باریک سائیده در خرقه بسته مدام و یا سعتر و شب روز چند بار و یا پودینهٔ کوهی و دشتی بدستور و یا حاشا بدستور و شم و ضماد پودینه مع جندبیدستر و کذا حاشا تنها یا بروغن بان و سرکه و سعوط نسرین بسرکه و نطول جندبیدستر در سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته و یا تخم انجره و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کرده بعد حلق راس و شرب سنا و یا جندبیدستر و یا صبر و یا فلفل سفید بجندبیدستر و با ماء العسل هر واحد و غرغرهٔ خردل باب بادیان و کذا پودینه و حاشا و فرفیون بروغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا سکنجبین عنصلی و غذا شیرهٔ مغز بادام بعسل هر واحد نافع لیثرغس است مصنف اقتباس گوید که اول بهر نضج ماده شربت اصول بادیان یک تولہ یا دو تولہ بگلقند عسلی دو تولہ بلیسانند و بالا شربت اسطوخودوس منضج چهار تولہ در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک شش تولہ داخل کرده بنوشانند و یا این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه اصل السوس مقشر بیخ کرفس یک هفت ماشه فقاح اذخر افسنتین هر یک چهار ماشه مویز منقی یکتوله اسطوخودوس شش ماشه انجیر زرد چهار عدد بادرنجبویه پنج ماشه گلقند عسلی چهار تولہ سکنجبین عنصلی دو تولہ داخل کرده بکار برند و غذا نخود آب بچهٔ مرغ دهند. و یا شوربا با نان خشکه دهند تا روز سوم جهت منع ماده و تقویت دماغ سرکهٔ کهنه و روغن گل و گلاب بهم آمیخته نیم گرم بر تارک بمالند و روز چهارم بزرالبنج و قسط تلخ و جندبیدستر هر یک سه ماشه اضافه نمایند و این نسخه مبویانند شونیز بریان و قسط تلخ و سنبل الطیب هر یک

چون باشد بعد سه شب روغن گل و زنبق و نرگس بیک یک تولد و موم و باشد و طلا نمایند و یک هفته بر گردن بر بنا بر جذب [illegible] و میباشد چون تنقیه
نیکو کار نبود و اگر بیماری بستن [illegible] و بیشتر مرحب [illegible] میگردد و گل نشاستی قبض اگر یک مسهل قسمت سهل لطیف بشود و [illegible] ترتیب بود و [illegible] و
جبیه شیرازی [illegible] با نفع و شیرینیت اکلیل الملک معتدل سا [illegible] بر گرسنه یک کیسه [illegible] بگیرند [illegible] بکنند [illegible]
بشیر بیران [illegible] و [illegible] تولد [illegible] معتدل شیرین سوده بگیرند [illegible] و [illegible] مربیه
[illegible] سنگی [illegible] روغن گل [illegible] بیشتر سرشته بر پیشانی [illegible] تمامی [illegible]
طلی آبها [illegible] اگر بهوش باشد [illegible] باشد [illegible] گرم کرده و تولد [illegible] و تر بینیم [illegible] سه [illegible]
هفت تولد [illegible] هفت ماشه و شربت [illegible] سکنجبین [illegible] حمول [illegible] باید که وقت شب [illegible] وقت
نخود آب [illegible] وقت شب آن [illegible] روز [illegible] اصول مذکور [illegible] شربت بزوری [illegible] چهار تولد [illegible] هفت ماشه [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] اگر [illegible] شود و اگر [illegible] نوشیدن [illegible] باشد [illegible] استفراغ نمایند لیکن [illegible]
[illegible] بعد [illegible] دو سه نوبت [illegible] باز [illegible] و بدان [illegible] تنقیه [illegible] تعدیل [illegible]
[illegible] سنگی [illegible] و [illegible] یک تولد [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] استعمال [illegible] ماده [illegible] و مرض [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] گل [illegible] و [illegible] سر [illegible] اطراف [illegible] گل [illegible] حاصل [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سر [illegible] یا [illegible] عضل [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سر [illegible] گرم [illegible] استعمال کنند [illegible] نباشد [illegible] لب باشد [illegible]
[illegible] ماده استعمال نمایند [illegible] ماده [illegible] کنند [illegible] و [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] نمایند و اول [illegible] روغن گل [illegible] سر [illegible] و [illegible] مرض [illegible] سر [illegible]
[illegible] و [illegible] بعد [illegible] و [illegible]
قوی [illegible] و [illegible] استعمال [illegible]
عضل [illegible] استعمال کنند [illegible] و [illegible] استعمال نمایند [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] باشد [illegible] کنند [illegible]
احتیاج [illegible] خون [illegible] و [illegible]
اقدام نمایند [illegible] مرض [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] اگر [illegible] اجتناب کنند [illegible]
[illegible] استفراغ [illegible] اگر [illegible]
[illegible] شدید [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اسهال [illegible]
و اکلیل الملک [illegible] مرض [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] ماده [illegible] کنند [illegible]

ودر شبی که در تابستان باعتدال و در زمستان گرم باشد بنوشانند و هر صباح گلقند عسلی با آب که اندران زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و نخود آب مع زیت
مغسول زیره و شبت و دارچینی غذا سازند و چون تپ محسوس نباشد این ماء الاصول خفیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان
انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب هر کدام یک درم اسارون سلیخه هر کدام نیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بست درم همه را
شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده و صاف کرده روغن بادام یک درم افزوده
نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندر افرودیسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجب ست که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه در روغن گل حل کرده بر سر ریزند و چون تپ
انحطاط آید جندبیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و کشنیز عطش شود و اگر در انجا تپ ظاهر باشد از ماء الاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم
مربند و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد به بادیان مع ماء الشعیر و شکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند
و سوای این از اشیای بارده رطبه و جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست و از البان و حشا حذر
نمایند که آنها سر را ضرر دارند و ایضا ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و غسل ساقین و عصابه محکم بر بندند و ساعد بمالند و کف پا باندک بوره ارمنی و
عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر بسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل باندک سرکه خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخار متراقی از
بدن را قبول نکند و اگر تپ نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود پس دران هنگام بعد هفته یا دو هفته مطبوخ غاریقون و حب ایارج
و بعد ازان بحب قوقایا تنقیه نمایند و نسخه مطبوخ غاریقون اینست سنای مکی پنج درم اسطوخودوس ده درم تربد مجوف محکوک دو درم بادرنجبویه ده درم گاوزبان گل بنفشه
هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط
بلغمی پاک شود بنفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جندبیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یکجزو صبر دو جزو صموغ را در آب
شهابنج تر کرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه باندک روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بدان روغن سوسن
و روغن زنبق و سرکه عنصلی و آب نمام یا آب شهابنج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا نیز لعل آید جندبیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بوره ارمنی خردل
هر کدام سه درم کوفته بیخته بآب نمام یا آب مرزنجوش یا آب سرو بقدری سرکه عنصل بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و بشم فلفل و جندبیدستر و فرفیون و مانند آن عطسه
آورند و اگر فائده محسوس نشود باندک شلیثا با آب شهابنج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا با عسل و سکنجبین عنصلی سرشته و حب الفیل کبیر جهت دفع بقیه
و سکنجبین غرغره میکنند و شنداشخوار با شبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای قنابر یا کنجشک بطور سفیدباج پخته بدهند و عسل بخورانند و
مشک و غالیه بویانند و کندر و ند و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پیدا آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند
و ندر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با بیخ مرزنجوش و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینه کوهی جوشانیده
بقدر چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان اثرودیا باید داد و بعد از استعمال ایارجات اطلیه مذکوره بر سر طلا کنند و این کماد نطول آید نمام مرزنجوش
بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب خوب جوشانیده و بعد تراشیدن موی بدان تکمید نمایند و در روغن ناردین و روغن قسط و روغن
فقار الکار اندک جندبیدستر حل کرده بر سر بمالند اگر بعضی ازین روغنها باندک سرکه عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام بروغن خشخاش و
روغن نار بخورانند و فرفیون و جندبیدستر بویانند و بالجمله مدبر صاحب این مرض تدبیر سخن لطیف و بسائر تدبیر مذکور در صورتی ست که تپ محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و بلد حار یا نبض سریع عظیم باشد ادویه قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد و چون معالجه مریض بحسب تدبیر مذکور باحتیاط نمایند
و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آبزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت
بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان بعد اغذیه
موافقه شراب ریحانی اندک اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تزیید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند یاقی گویند که اولی در علاج او انست

کماد آنچه بر شب از وبند بر زیر بسرکه و گلاب و روغن گل تر کرده سرد نموده بر سر نهند و در روز استنشاق این نمایند و روز سوم بعد از آن سرکه عسل و آب کدو بر بیضه
مخلوط سازند و بعد سوم نیمارم تخته مادهٔ معمول از شحم حنظل و تخم انجره و مرزنجوش و قرطم دو جزو و بورهٔ دقیق یک شب و بعد از آن بیخ کبر بود و از آن تا اگر فرصت
اشتداد مرض ... روغن زیت یکجا نموده تضمید کنند و شیافه بسازند و اگر از این ناقص باشد ایارج فیقرا و شحم حنظل بخورانند و اگر کسی قسم حنظل و شیر او
افتیمون و غاریقون و یک یک مثقال و یک درم ایارج فیقرا ... بهبند بستر باشد و اگر بدل افتیمون بلیلهٔ کابلی و یک قرات ... کنند بار از و دماغ بنه
و مسهلی باز بست کرتب ما نباشد و اگر قوی بدن ... باشد و اگر بیرون نمایند بعد از آن به تفریغ ... بعد تنقیه ... کنند ... معجون ... فرایند
معجون ... و امثال آن بخورانند و همچنین چیزی که رطوبت را با ادرار کم نماید و مثل ... روغنهای گرم ... باشد و مشک خورد و انندان ... باشد و بند بر سر
بسرکه عسل و شبرم ... حل کرده بر سر طلا نمایند و کندش و فلفل بعد تنقیه ... دوی سر تراشیده ... گرم بر سر بندد و اثر تحو ...
باشیای ... رطوبات ... اقتصار نمایند ... و آب با زیره آب ... گندم ... عسل ... روغن ... اگر حاجت ... الشعیر باشد بخورد و ...
و برگ کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تپ ظاهر ... حرارت شدید تر باشد بخورد و ... اقتصار نمایند و اگر ... کرفس ... عسل و روغن ...
بولا ابن الیاس مینویسد که جلاب ... باد رنجبویه ... اسطوخودوس ... و ... درم شکر سفید ... درم ... الشعیر ...
و حقنه های ملطفه ... در سرسام سوداوی نمایند و تفریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل ... کنند بعد از آن ... ملطفه ... مثل ...
و انندان ... بعد ... مشک و شونیز و کندش ... استعمال این شیافه نافع بود ... شحم حنظل نیم درم ... خطمی ... سه درم شکر ...
قوام نموده ... بران پاشیده ... شیاف بسازند و بروغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند ... افتیمون ...
تمیین ... مادهٔ ... کنند و کندش ... ایارج فیقرا کنند ... سعید ...
مرض بعلامات ... سن شباب و فصل معتدل باشد مرض ... در ابتدای حدوث این علت فصد ... واجب بود ... حدوث و ...
این گردد و اگر فصد نبایند ... واجب است که حقنه نمایند تا از این ارتفاع ابخره ... سر قلت پذیرد و باید که ... مستعمل ... مرض ... فضول ...
و تسکین حقنه ... بهانست که در قول ایلاقی گذشت و بعد ... تنقیه بدن ایارج فیقرا کنند و گاه گاه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویه ...
ذریره ... بنوشانند ... دماغ ... ملطف ... جوارش ...
و بدل ... تخم انجره و ... فرایند و ... استنشاق نمایند ... اصلاح یابد بخورد آب ...
رطب منع کنند ... مینویسد که در ابتدا حقنه ...
در این هنگام ... نضج ... بعد ... استعمال نمایند ...
تپ ... ایارج فیقرا ... و غاریقون و ... شربت اسطوخودوس ...
... اخراج ... ماده واجبست ... که معالجات بر پنج قسمست علاج ماده ...
... اسهال ... عرق ... گیلانی ... ظاهر شود ... افتیمون ... اسطوخودوس ...
... بعد حلق راس ... روغن گل ... گلاب ... بسرکه ...
گرم کرده ... تخم انجره ... بادرنجبویه ...
کنند ... سوخته ... شرح اسباب مینویسد بعضی گویند که ...
تعلیق نمایند نفع بخشد و متقدمین گفته اند که اگر خون ... روغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند ... نافع ... جالینوس گفته
که این نفع بجهت آنست که خون و روغن ... حرارت می بخشد ... اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید حکیم علوی خان مینویسد که ... نیست

که جالینوس گفته بلکه خون این طیور را در اورام حارّه بارده منفعتی خاص ست زیرا که از مجربات نافعه ست بستن کبوتر بچه و جوزه مرغ شکم شگافته بر سر نوعی که خون او بر سر مریض بچکد پس اگر تقطیر خون این طیور منفعتی نمی بود این عمل مفید نمیشد گویم از طرف جالینوس که این منفعت جائز ست که در اجسام این طیور باشد و خون آنرا افاده حرارت لطیفه کند چنانکه دهن گل افاده میدهد و ایارج لوغاذیا اکلاً نافع و کذا ضماداً بر سر صاحب لیثرغس چون به روغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شیافه نافع ست بورهٔ ارمنی گل بنفشه قنطوریون دقیق بسفایج فستقی هر یک دو درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند و بقدر نیم انگشت شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این در صداع بارد و بلغمی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیر وی ازالهٔ سبب ست مثلاً آنچه بسبب تصاعد ابخرهٔ حاره از حجاب صدر بسوی دماغ بود و اعراض سرسام از ان ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب و در ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ناگزیر گردد فصد اکحل و حجامت ساق با شرط کنند و ماء الشعیر با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و لعاب بهدانه با نبات یا تشاسته گل نیلوفر در گلاب کافور تر کرده ببویند و بهر جذب فضول بغل حشفه ابل آزند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که دران حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هرگاه حجاب دماغ نیز ورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله یا منضجه مثل بابونه خطمی آرد باقلا تخم کتان آب گرم نهند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان یا ترنجبین و یا ماء الشعیر با شیرخشت و یا ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت درد و اورام مثانه و رحم وغیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات بسبب تصاعد ابخره حادث شود تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات و اشربه و ضمادات بارده کافی ست و تا شوند حجامت ساقین بی شرط ابخره از دماغ فرود آرد و نطولات تقویت دماغ ده بکار برند و آنکه در بیهوشی و تپ بجهت تصفیه ابخره سر لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و گاهی در تپ های نوبانی بجهت طرد ابخره محتبسه طریفل کشنیزی همراه آب تمر هندی و آلو بخارا و آلو بالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسپغول بدهند مؤلف اقتباس العلاج مینویسد که گاهی خدا وند سرسام غیر حقیقی بی خلو تپ و آثار ورم دماغ سخت متحرک و بیقرار باشد و جمیع اعراض که در علاج حمرهٔ دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز دوم یا سوم بمیرند و بسا باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و کراثی کند از روز اول در روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر شود بکثرت و تشنج و ورم کند و بهلاکت انجامد و سببش آنست که ماده سمی در جرم دماغ و غشای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از احتباس خون و یا استحاله خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط میشود و سرایت آن بروح نفسانی دیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه اندر ایام وبا اکثر وقوع این علت بکرات و مرات بمشاهده آمده و پس اول رگ سر و زنند و وقت نظر رگ پیشانی و وقت حصر رگ بینی و یا صدغین و اگر مریض قوی الجسم بود رگ هفت اندام کشایند و خون کثیر باید فصد گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پنڈول گویند بگلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب برگ داودی و آب گل سداگلاب و گلاب بسنه هر واحد یک توله روغن گل کنیم توله عرق بیدمشک دو توله صندل سفید گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور دو ماشه نطول سازند و این نسخه زهرمهرهٔ ختائی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده کنیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انارین دو توله آمیخته بلیسانند بالایش شیرهٔ تخم خرفه و مغز تخم کدو و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج سدد در عرق بیدمشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت توله برآورده سکنجبین معطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند و با اشتها بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد همان روز یا روز دوم مغز خیار شنبر با گلقند و خمیرهٔ بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند و باز تبرید بدستور بعمل آرند مع اضافه سبوس اسپغول هفت ماشه واندکی سرکه تنها و یا معطر یا گلاب ساده آمیخته نوشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا در سرکه معطر سه توله و گلاب نیم پاو گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده می کند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرود کشند و باقی همه تدابیر از بحث تپ وبائی بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس بزودی بی تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه کرمانی

عطاش

قانون: درمانیست که در وی بسیار عطش شود و تشنگی صادق است که عروق دماغ است که در تنقیه اقسام سرسام مذکور شده مثل سرسام حار و تب و ریختن آب تشنگی هم چنانچه تبرید و ترطیب از لعاب به دانه و شیره مغز تخم کدو و تخم خیار بادرنگ و تخم کاهو و شربت نیلوفر و بنفشه و از پوست کدو تر و برگ خرفه و روغن گل و قدری سرکه یا آب یخ و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سرکه در سر نطول کنند و بعضی آب خرفه و شیره تخم خرفه و شیره تخم کاهو و غیره سر را دائم مرطوب دارند و شیر دختران با آنکه گاو و روغن دانه پوست ترب و کدو و بر سر تر بنفشه و بر گاو و کرم شود ضماد آن تبدیل نمایند و طباشیر با شیره تخم خرفه نوشانیدن و ضماد مانند آن اسپغول بروغن گل و رب انار و قدری سرکه آمیخته یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگو که دلیل بدیست یاد آب برنج شانند که نرم شود و با آورده صلابه کنند و بجای سرکه ضماد ساخته بارچه بران بربندند و اکثر تسکین عطش نمایند و همچنین ضماد آرد جو با آب سائیده با آب و روغن گل چند روز تمر هندی آمیخته و آب کدو سر گوسفند نافع و کذا ضماد تنهای برگ عنب الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید و هر اوائلش در تب حاد سائیده ترکیب آن بعد از آن شیره تخم خرفه و بریان شیره تخم کاهو و عرق بادرنگ و عرق کیوره و گلاب برآورده و ربوب شیرین شربت انار شیرین و غیره کرده با هم کنند با دانه ترنج شبنم چه بچه و در روغن زرد کمر بهم رسانند در عرق بید مشک سید بند و کاهی در وارد شده آنرا بنوشانند و نشاسته با نمک سرکه و عنب الثعلب روغن گل ضماد کردن نافع و بر حنا بر کف دست و پای بستن سود دهد و بر گرد سر داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیرخشت آمیخته با عناب و شیرخشت نافع بود و ضماد آنجه بود و مسهل و ماء الشعیر است مدام آن بر سر ثری قبض باشد بخورانند و اگر علاج فصد گردد و دواء او از فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و حمام منع کنند

اورام خارج راس

واین بر دو قسم است یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخته میشود ازینکه مانند جلد سر متغیر گردد و درخت باشد با شدت و در تولست ورم حسوس شود و بخلاف اجتماع رطوبت خارج قحف تا که ورم حار است یا بارد پس درین هم موافقت میکنند تیزی که با وسعه یافت کنند و ورم اشتراک ورم و صوی و در پیشانی است و گویند که قسمی است صفراوی که ماده آن خون مایل بصفرا بود در سر گاه و در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد با گرمی و بسبب عطاس و خون جوش در دماغ و شرایین و عصب آن نیز ورم کنند و اعراض شدید پدید آید که بیار بیداری که در زبان سر شیگافته باشد که ورم فرو دادیه بانو تشنگی شود و سرخی و خارش و تمدد بود و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غلیان و شدت وجع و ضربان لازم است بالجمله علاج ماشرا گفته شود و طلی خشم را دخان که کدام نوع ورم است و از کدام خلط هم رسیده و از علامات آن علاج اقسام سرسام کنند و بالجمله باب ورم خواهد آمد باید نمود و حجامت باشرط از فصد یاد و ترتیب بود

علاج ماشرا

اول فصد سر و دو دیگر تدابیر مبرده مرتبه و لین طبع در علاج امراض مادی دموی و صداع حاری و سرسام دموی مذکور شده عمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب بسیار زیاده باید نمود و بعد فصد سر و فصد جبهه و رگ تیز زبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و بخور تیز کشایند و ماء الفرع و ماء الخیار و غیره و مبردات و مرطبات اختیار و آب کاهو و تخم کاهو و آب طباشیر مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز گل سرخ صندل سفید کشنیز خشک هر کدام یک ماشه حب ساخته خورانیدن و با دیش لعاب اسپغول یک مثقال شیره تخم کاهو شیره تخم خیار هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق کاسنی هر پنج دوستان سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن بدل اکثر ساختن است و طلای صندل سرخ گل مختی شیاف مامیثا مثل افیون بهمه یک مثقال عرق گشنیز سبز و سرکه مستعمل عمل خارج است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع است و بعد از آن نشد بادو دواء و شیر لعوق آن همه جماد حبه حکیم مبین مبارک یا آب خیار گرشل آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت دهند و انتشار بحران کنند زیرا که اکثر امراض ماده است تا آنکه دیگر بهم نرسد که تا قی شده کند ذات تمر هندی و هر جذب خون از باطن بسوی ظاهر اشیای سرخ بنگرند و گویند که لطول گلاب و آب برگ سرو صندل و آبهای اقبول کنند قول صاحب کامل می آید یا آنچه حاضر شود بر سر نهند صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بهمی کنند که بغشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش باشند

تخم خرفه و طباشیر بهند و بزورهٔ عدس مقشر و آب انار میخوش یا با اسفاناخ و قطف تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض دراز و بیاد قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت بر آرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین ترش بدهند و بزورات مذکوره تغذیه نمایند و طلای نرد و صندلین و آب برگ کاسنی و آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر سهر در طلب مثل ماء الشعیر وغیره لازم گیرند و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و تلیین طبع بماء الفواکه یا ترنجبین و ماء الشعیر نمایند سر بهندی گوید که من تجربه کرده ام درین مرض عند سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع تمرهندی و تغذیه بمزورهٔ اسفاناخ مع شیرهٔ مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و مالیدن ضماد هندی باین نوع که خرفه سیاه فلفل گرد و صندل سرخ و اصل السوس حنا تخم قرطم گلنار زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کنٹھی برگی دهامه سرسبز که در آب بیزند که مهرا شود پس بان آب که باقی مانده سائیده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعضی اجزای این ضماد مترسند که تعدیل آن بدیگر اجزای بارد میشود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب در بحث اورام خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه داخل قحف بالای غشای صلب یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل قحف بود چشم کشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و رنجی اندر سر خود گرانی یا بد چنانکه او را سر برداشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر بسبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و بدان سبب بعض رگها کشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده بر جا جمع شود درین قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگ او بحال خود باشد و انگشت فرو توان نشست بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گریه و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور دران مکان است یا غیر محصور که بغمز منتقل شود و اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد و بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور باشد بنحوی که بغمز انتقال نپذیرد تدبیر آن است که اول موی سر تراشند بعد از ان بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم خشک مثل زعفران و بورهٔ ارمنی ضماد کنند و پارهٔ اسرب بالای آن بندند و اگر لیمون زرد پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار بر کشند و چندی روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بران بندند و تا سه روز شراب و روغن گنجد بران چکانند پس رفاده را وا کنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها و الا بمرهم مدمل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیر گردد و استخوان را اندک تراشیده بمان مرهم نبت لحم گذارند تا آنکه گوشت بروید و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو خلط مختلف یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ که باهم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در وضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی است که از بد هضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر بهم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطهٔ مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند و خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار مولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنابر قصور هضم و ذرا اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از طعام کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی میباشند و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او و گاه و اتفاق می افتد در یک شخص که میباشد برای هر یک از ان هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابوسهل و ابن هبة الله وغیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد رطب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفراست حادث میشود پس بهر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب اطول بود و بزمان بیداری ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند چون جواب دشواری یا تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب اطول بود و بزمان خواب هذیان و نگرستن متصل و فرو نرفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس هم پیدا گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

با علامت مرض سبات سهری بنیم باشد ثقیل میباشد هرگاه یک جانب تنفس بیگردد و اختلاف روی رنگ تغرب و تغمیض گرفتن سکته شود و در وقت سبات
بگوید و گفت سهرت ... باز تسکین چنانچه بیشتر ... تغمیض ... کنند و اینها علامات ... این مرض ... صاحب ... ثقل ...
... و حدوث ... تفتیح ... که مثل حضرت باشد ... عطاس ... و بالاکثیر ... علامات سهام ...
... علامت صاحب شرس ... تکلم با حرص ... چون حالت صعب ... کنند و در این ...
بیرون ... بعلت ... علامات ... انذار کند ... انتشار مرض شود و این ...
بود و کثرت ... احوال ... اختلاف ... میباشد ... ضعف بود
و دهان ... شود و ... باشد و درین مرض ... بود ... کردن ...
اختلاف ... مکان ... این علت ... میباشد ... تغیر لون و عروض ... تیز ...
در قوارو قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض ... فرق توان کرد و کثرت سبات و قلت زبان ... ضعف نبض و دیگر آثار ...
در قرانیطس تمیز نمایند علاج ... درین علت ... تقویت دماغ و تبدیل مزاج بادویه و اغذیه ... قرانیطس ...
... ترکیب ... و نطولات و ضمادات بحسب غلبه ... حقنه ...
ماده صفرا یا بلغم که از علامات ... دریافت کرده باشند ... اگر بلغم غالب باشد تنقیه ... ایارج ... و اگر صفرا
غالب بود ... مطبوخ ... ماء الشعیر ... اگر سبب مرض ... طعام ... اغذیه ... دریافت شود ...
موقوف دارند و اگر سبب ... شراب و سکر ... علاج کنند و بعد آن ... اقتصار نمایند ... ماء الشعیر ...
... سکنجبین ... تعدیل طبیعت ... شربت نیلوفر نمایند ... حقنه و نطول ... این مرض ...
در قرانیطس ... علاج ... غالب ... بصورت مساوات
... نطولات ... صفرا غالب باشد ... بابونه و اکلیل الملک ... استعمال نمایند
و اگر ... مساوی باشند ... اگر بلغم غالب بود ... سداب ... و حال
... بحسب ... قانون قیاس ... تا آخر مرض ... اخلاط ... اجتناب کنند ... اقتصار ...
... بعد از ... شیر ... خشخاش ...
... خواب آوردن ... شربت خشخاش ...
کسانی که این مرض ... اقسام ... ترکیب صفرا و بلغم ... تنقیه ... غالب ... حقنه ...
... تبدیل مزاج ... حکیم علی گیلانی ... سبات سهری ... علاج سبات ...
در قول سمرقندی و طبری ... سعید ... علاج این مرض ... حقنه ... طبیعت ...
... تعدیل مزاج باستعمال سکنجبین ... اگر ... باشد ...
باشد فصد کنند عباس گوید ... حرارت ... صفرا ... حرارت باشد ...
و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنه ... استعمال نمایند ... نطولات ... سبات ...
و کندن موی سر ... ابن الیاس گوید ... تنقیه بدن و دماغ ... تعدیل مزاج نمایند ...
خشک ... تخم ... آب ...

وسحرگاه تناول نمایند و این حقنه سودا و سنای مکی پنج پنج درم پرسیاوشان پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سبوس گندم و قشر پسته یک کف حلبه یک کف عناب عدد
سپستان ده عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم در سه رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند و فلوس خیارشنبر ده درم روغن گنجد و عسل هر یک نزده درم نمک بوره ارمنی هر واحد
نیم درم سوده و پاشیده حقنه کنند و در نسخه خجندی اصل السوس سه درم زیاده است گیلانی مینویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه ها که در آن حب النیل اغلب بود استعمال کنند و اگر صفرا
غالب باشد حقنه ها که در آن ادویه لینه غالب باشد بعمل آرند و اگر هر دو برابر باشند حقنه های معتدل اختیار کنند و این صفت حقنه معتدل است تربد سفید سبوس بابونه نیلوفر خطمی بنفشه
هر واحد سه درم عسل دو استار فلوس خیارشنبر سه استار کرفس تخم کرفس در یک نیم آثار آب بکنند بعد جوش دهند تا ثلث آب باقی ماند صاف کرده فلوس خیارشنبر در آن حل کنند و آب چقندر و مری و روغن
بادام اندخته نیم گرم حقنه کنند و در اول حادث مرض غذا منع کنند و اگر سببش سکر باشد بادویه مسهله قویه و اغذیه مبردات قویه لطولا ضمادا علاجش کنند لیکن بمحمولات و حقنه ها
فقی برای تنقیه معده و شمومات مقوی دماغ و خصوصاً بزیل سکر معالجه نمایند علوی خان مینویسد که بعضی خدام را سبات سهری عارض شد روز دوم شدت نمود حتی که [illegible]
و اولاد و احباب خود نشناخت وقت عصر نبض او مخفی شد و اغما غلبه کرد و جم غفیر از اطبای حضر موت او حکم کردند از استماع این حال سلطان مضطر بوده مرا طلب نمود و امر بعلاج
نمود پس تفحص حالش پرداختم و حجامت امر نمودم و در محجمه اولی بمقدار نیم مثقال خون برآمد و در محجمه دوم بقدر خون بسیار مواد بلغمی خارج شد و در محجمه سوم رطوبت صفراوی برنگ خون آمد
و در بین هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعد از آن تعلیق محاجم بلا شرط بر قدمین و ساقین و غسل آن نها آب سلجوق ادویه مناسبه امر کردم و بعد نصف شب او را افاقه بسیار بهم رسید و بعد از آن صحت کلی یافت

سبات

و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری از آن بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح است از خارج یا از ادویه مبرده یا مخدره دوم غلبه رطوبت
بدماغ مکدر جوهر روح مسدود مسالک آن مرخی جوهر عصب و عضل و ازین قبیل نوم سکر است قریب آنست آنچه بسبب تخمه و طول لبث طعام در معده عارض شود و یا در تب های
نوائب تب بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سائر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم دماغ پنجم
مجرد اذیت دماغ بمشارکت اعضای او ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهرش متحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر جبین یا کسر قحف و انضغاط نفس دماغ زیر
استخوان قحف طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که اولاً فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم در این مرض که مشابه است بهر واحد از امراض مذکوره
و این چنان باشد که حس و حرکت و نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض بجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان باشد پس حس او بود و حس
اگرچه کند باشد لیکن چیزی بر جای بود و مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی بتمامه معطل میگردد و دفعتاً افتد و اگر نبض مریض قوی و مشابه به نبض اصحاء و نیکو
بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعتاً روی و لبش سخیف نگردد و از سخنه خفتگان متغیر نشود مگر اندکی تهیج و انتفاخ مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف و صلب
بود و رنگ چهره او برودی میگراید مشابه برنگ موتی بود و اطراف سرد بود و اگر مریض را فهمیدن کلام و تکلم بتکلف ممکن بود و حرکات او خصوصاً حرکت گردن و سر و پای
سهل تر بود و مریض در استغراق بتدریج واقع شود و در اکثر غلبه مرض ممتد گردد مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام بمشکل تمام می فهمد و تکلم اصلا نمی کند
و حواس در گشادن پلک سهل بود و مرض دفعة واقع شود و غلبه او بزودی منقضی گردد و یا قلیل کند پس هرگاه این مرض مشخص شود سبب و دریافت نمایند بدین طور
که کیفیت لمس سر و لون وجه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر لمس راس سرد و رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد مائل بصلابت مع تفاوت شدید و قاروره
سفید و نسیان و عدم تهیج وجه و پلک بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی باسر مثل معاودت برف و آب سرد و باد سرد یا تقدم شرب
اشیای بارده و مخدره مثل آب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و فطر و کشنیز تر و ماهی بسیار و شیر متجبن در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب سموم بیاید دریافته
شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضاً اگر از اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تغیر بوی و سقوط قوت و ضعف و تواتر نبض بطور تواتر
نملی و دودی و انتقال نبض از تواتر بتفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود بر شرب ادویه مذکوره دلالت کند و اگر لمس سرد و نرم نماید و رنگ چهره و چشم و زبان سفید
و نبض لین موجی و عریض و بطی و قاروره آبی رنگ و تهیج در پلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود رطوبت ساذج باشد و اگر با گرانی مقدم
دماغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان برطوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم امتلا و تخمه و کثرت شرب و سن و بلد بران

گرمی دیده نشود و نبض و سبات شخص بشکل میا کردن آن دشوار بود و رطوبت ادویه غلبه باشد و اگر با ... رنگ ... چشم و زبان سرخ و نگاه گرم دهن
منتن بود و مادّه از رنگ خون باشد سبات دموی باشد و اگر نبض سرعت بود و حرارت تپ بلغمی بود و گرما ... تپ بیان گرایی به بود سبات ضعیف و سبات
مرکبات بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی باشد و نبض نفس و سرخ بود و تقدم ... اسباب ... کسب ...
گرمی ... سبات ... اعضای مذکور باشد و اگر ... مذکوره باشد سبات ... خفت پذیرد و در ... آن زیاده گردد و تقدم ...
کثیر ... تقدم ... و ... خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات ... باشد و اگر تقدم ... درمیان ... اقتباس ...
چنین ... و ... شود سبات ... اعضا ... بمشارکت باشد و اگر ... ضربه بر ...
... گردد باعث سبات ... باشد و اگر سبات بجمیع اقتد و تقدم اسباب ... قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون ... ضعف ...
... سبات ... باشد اکنون بدانکه علامات قرب موت ... است که ... شود ...
شود ... سبات ... چون ... دوار و ... و صرع و فالج و لقوه ...
و این ... سبات ... مذکوره ...
... سبات ... بمشارکت ... فساد ...
... حال ... سبات ... حرکت ...
... سبات ... سبات ... باشد ...

علاج سبات بارد

آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بجا آرند و ادویه قوی ... و ... باشد ...
... تریاق اربعه ...
... و ... و ...
... و ...
... و ...
... و ...
و اجتناب از اشیای بارد کنند و ... استعمال ... بود ... تریاق ... نیز استعمال نمایند ...
... جندبیدستر ...
و تریاق ...

علاج سبات رطوبی

در رطوبت ... علاج امراض دماغی ... جندبیدستر ...
... و ... و دارچینی و خولنجان ...
رطوبت ... سبات ...
...
... و اگر بلغم ... [illegible]

سوء مزاج بلغمی معده بیاید و مرو خردل بعد حلق راس بمالند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غراغر بکار برند و استعمال شدیت
اسطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب غاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیب است و افضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس و فلاسفه
و اطریفل کبیر است و ساقین محکم ببندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در موضع بارد و مظلم بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار روشن نمایند
اقوال حذاق سویدی مینویسد که پارچه بسرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ نهادن در ابتدای مرض کذا پودینه کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین
ضماد کردن و شمیدن و بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته بآب زرنجشک که آن ترنفل است سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجرب من است و جاوشیر
شاه دشتر یا ضماد او و روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم الناس کبوتران و ضماد نمام بسرکه و روغن گل پخته بر یافوخ و دلک اطراف بنطرون یا عاقرقرحا
یا تخم انجره و هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سر بنمک یا جاورس گرم کرده و بعد حلق راس و غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و ضماد نخود و آب مایلیب بروغن جوز هرواء نافع است
ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر مرتبک در مقدم دماغ باشد اولا برای جذب بخارات بأسفل حقنه حاده بعمل آرند و مریض را در خانه وسیع متوسط الضوء بدارند و بعد
حقنه حیله فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تفریق راس بروغن گل و سرکه اقوی تدابیر است و سه روز اول و بعد سوم روز قدری جندبیدستر با پودینه
و حاشا یا صعتر بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود فاوانیا باریک سائیده و امر بینی در ساعت بیدار میکند و کذا تمریخ اطراف بروغن اطرین
یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آوردن و نوشیدن سکنجبین عنصلی آنرا نافع است و تشمید سر و دست و ران و ساق با فتیل
و عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مغرق بیدار میکند و حاشا و پودینه و جندبیدستر بویانند و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره با ایارجات با سکنجبین عنصلی
کنانند و اگر مرض بطول کشد و بادی از ارتعاش بهرسد جندبیدستر بویانند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جندبیدستر و خردل بران طلا کنند مدام جز از آنکه
اگر طبع قبض شود حقنه حاده بعمل آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی بزوری و مانند آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض سواری و مشی و کف و حمام و تدبیر نعش تقوی
بعمل آرند و غذا نخود آب بروغن جوز و خردل دهند و ماء العسل و حنظل ... نوشانند مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بحب ایارج و بعد آن
با ایارجات کبار است و روغنهای گرم بر سر بمالند و بآبهای گرم بران نطول نمایند صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبات از سوء مزاج بارد و رطب یا ماده بلغمی باشد
پس سباتی که از سوء مزاج بارد و رطب بود تدبیرش مخفف استعمال نمایند و آن چنانست که بر سر بگیرند از شبت و نمام و مرزنجوش و حاشا و برنجاسف و صعتر و عاقرقرحا
و درج و شونیز و حرمل هر واحد بقدر حاجت با بعضی از آن جوشانیده باشند بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول کبیت خردل و اندک مویزج و عاقرقرحا و صمغ
سداب باریک سوده باید کرد و تدهین بروغن نارمین یا روغن قسط یا روغن سداب باندکی فرفیون و جندبیدستر نمایند و پایها را خوب بمالند و غسل ساق را محکم ببندند و بر پایها خنفسا
باریک سوده و بعاقرقرحا باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته ضماد کنند و با ادویه معطسه عطسه آورند که آن بیدار میکند و غذا نخود آب بزیت غسیل و شبت و دارچینی و خولنجان دهند
و عسل بعد حب البطم و حنطه الخضرا رانند و از شرب آب سرد و خواب در موضع بارد اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول و استعمال ادویه مذکوره
ابتدا باستفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و حقنه های حاده و غیره ادویه مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیرات مثال استعمال نمایند
سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سر کبر و روغن گل بر سر ریزند و ماء العسل نوشانند و نجبین خورانند و آب
نیم گرم بدهند و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر بمالند و آب طبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند و لشوق پودینه کنند
و موی سر تراشیده و بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب برودت و رطوبت باشد علاج بعلاج لیثرغس و علاج
صداع بارد نزدیک است ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند بادویه قوی پس تنقیه بدن بحب اسطمیخیقون کنند و اگر حاجت آید حقنه حاده بعمل آرند و بعد تنقیه بدن
حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات معده و استعمال چیزیکه رطوبت را ببرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولات محلله و شموم
و عطسه آوردن و اعضای سافل را بستن و در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را خشم آرند و سخنها گویند و کارها کنند که
غضبناک شود صفت حب اسطمیخیقون از قرابادین شاپور بن سهل گیرند ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد افتیمون بسفائج نمک هندی هر یک دو درم تربد سفید ده درم

شحم حنظل سقمونیا غاریقون هر یک دو درم قرنفل ست شش درم ترنجبین ... کشند و بیمار سرشته حبها بندند فلفل مانند و بیاشامند شکر ترنجبین دو درم دیگر افسنتین ... ... و دیگر حب ایارج ... شش درم افتیمون غاریقون سقمونیا هر یک درم ... تخم کرفس هر یک درم ترنجبین بیخ ... نعناع فیقرا ... هر یک ... چهار درم ... و ... بخورانند و آب ... کرده یا ... با آب سرشته حبها بندند شربتی مثقالی ... حب صبر سقوطری ... مصطکی کتیرا ... آب کرفس سرشته حبها ... مثقال حب ایارج ... شحم حنظل کتیرا ... افتیمون سقمونیا هر یک دو دانگ ... کتیرا هر یک ... آب کرفس حبها سازند دیگر ... پوست بلیله کابلی چهار درم ... شش درم ... دو درم دستور معمول حب ... یا ده درم و نیم ... شحم حنظل ... بسفایج ... پوست ... کتیرا ... افتیمون ... آب ... شربت ... با آب ... و یک اوقیه روغن ... ... حب قوقایا ایارج فیقرا ... شحم حنظل سه درم و دو نیم ... ... هر یک پنج درم دستور معمول و آب کرفس جبها سازند ... شربت ... دیگر صبر سقمونیا شحم حنظل مصطکی عصاره افسنتین و اگر باشد افسنتین همه سائیده آب کرفس حبها سازند شربت یک درم یا یک مثقال این نسخه جالینوس است ... حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند ... نوع دیگر ... مرطبات معده ... صبر ... بلیله آمله ... ... اسطوخودوس هر یک دو درم سنبل خوشبو ... هر یک ... شحم حنظل دو درم ... کتیرا ... آب ... یک اوقیه صبر سقوطری سوده ... ... شربت ... ... سنگ ... هر یک درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هر یک ... درم ... همه سائیده با آب مرزنجوش یا آب بادام سرشته ... مفاوضات ... مرطبات ... تاب ... ... دماغ ... رطوبات پاک کند ... و ... خردل ... ... ساخته ... وقت حاجت ... سکنجبین عنصلی یا ... حل ساخته ... ... و قرنفل ... خردل با ... ... حادی ... ... جالینوس ... ... هر واحد دو درم ... ... تخم ... و ... ... کنند ... هر یک هفت درم بادیان اصل السوس هر یک ... تخم کرفس هر یک دو درم ... هر واحد نیم درم سکنجبین ... ... هر واحد نیم درم ... باشد ... روغن زیت ... عسل سرخ ... نیم گرم ... کنند ... شربت ... ... دماغ حب ایارج ... غذای گرم ... ... مرزنجوش ... ... اگر ... تبدیل مزاج کنند ... دماغ ... مرض ... زنجبیل فلفل ... شونیز ... هر یک پنج درم ... هر یک دو ... ... درم و نیم ... ... بعسل ... معجون سازند ... مثقال ... زنجبیل ... شونیز بعسل نافع است ... و ... خردل ... ... و زیره ... خردل و روغن ... ... شراب ... عسل ... ... مجرب ... ... زنجبیل ... قرفه ... مصطکی هر یک مثقال ... استعمال ... اگر ... بلیله سیاه ... تخم ... ... هر یک شش درم ... ... و شیشعان ... ... و بسفایج ... ... افتیمون ... هر واحد هفت درم اصل السوس ...

ذوفا و مویز هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند و صرهٔ افتیمون یک پاره بندند
و هنگام جوش حرکت دهند تا قوت او بلطف بخار انحلال چیزی از جرم آن در مطبوخ برآید پس صاف کرده شربتی مقدار یکصد و بست درم ازان بگیرند اگر مزاج مریض قابل
این باشد والا بوزن هشتاد درم گرفته یکدرم غاریقون و یک مثقال خربق سیاه و یک دانگ ماهیزهرج و ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته دران مالیده نیم گرم
بنوشند و اگر آثار این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این ماء الاصول بنوشانند بادیان و پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن و انیسون هر واحد سه درم
فقاح اذخر پانزده درم مویز منقی بست درم مصطگی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود وج سه درم انجیر سفید بست سه درم ریوند کوفته سه درم عنبر آگر با فته شود
دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضی اطبا هنگام عصر خاطر درین ماء الاصول تخمه دکادیم کتان و دارشیشعان بست می افزایند و بعضی بیوم الجرس و اصل السوس
و برگ شبت زیاده میکنند و مختار من اینست که ازین چیزی کم نمی کنم پس صاف کرده هر روز بست درم با دو درم روغن بید انجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند و تا هفت روز
برین مداومت نمایند و غذا درین ایام زیرباج حاو یا پیچه حمل مطبوخ نخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمهٔ غلیظه منع کنند بعد ازان شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند
و اگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد ازان بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن و عسل سرشته یک درم ماهیزهرج دو دانگ خربق سیاه در سرکه تر کرده
خشک نموده یکدانگ غاریقون سفید مالم نیم درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد یک سه درم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بجلاب سرشته حب ها
فعل سازند شربتی ازان سه درم و ثلث و این دوا آنگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر گردد و اگر یک شربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات
توزین درمیان تحسین تدبیر بدهند و بداند هر کسی که درد دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال او در مضمضه و استنشاق حذر کنند و بعد این استفراغات
اگر مزاج او حدت نپذیرد استعمال آب گرم در استنشاق او مضمضه بدان و ریختن او بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر بالکباب این آب نمایند بگیرند یک کف
هر واحد از شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم یک کف کبیر و یک کف خطمی سفید و یک کف نمک و ل سبوس و نمک و خطمی را
در پارچه صره بسته همه را بجوشانند تا خشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انکباب نمایند و دو یا سه بار این عمل کنند و اگر این فائده نکند با لطیف تدبیر استقصا نمایند
و اکول و مشروب او وزن کنند و گرسنه دارند و امر بشم شکاک شونیز و جندبیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع مانع نباشد بر قدم راس این ضماد کنند
بابونه اکلیل الملک هر واحد ده درم صبر و مر و سعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته موم روغن از موم و پیه بط و چرز و مرغابی ساخته ادویه مذکور مخلوط
سازند و هرگاه مزاج او متغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او بتدبیر سبات اتی نمایند مؤلف اقتباس گوید که در سبات بلغمی و بخاری اول اطراف را به بند بستن سخت تا بهوش
آید و این پاشویه کنند گل بابونه اکلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک دو مشت و سرکه و گلاب برابر تا دو سه روز برتارک سر تا
دو روز چهار درم جند بیدستر و شونیز و نه زرنیخ هر یک سه ماشه اضافه نمایند و گلاب موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنهٔ حاده و ملوخان بعمل آرند که افاقه حاصل شود پس
بهت تنقیه دماغ ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل دو توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل هلو نخان و شربت
اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا نان خشکار با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان هر یک نه ماشه انیسون
بیخ مهک کرفس هر یک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله صرف و یا تودری نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دو پهر غذا بدستور دهند
و همین نمط سه چهار مسهل داده بهت تعدیل مزاج و تنقیهٔ باقی مواد دماغ غرغره بطبیخ اصل السوس مقشر و مویزج و بادیان و بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده
سکنجبین عسلی چهار توله داخل کرده در روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطگی جندبیدستر هر واحد یکدرم صمغ عربی دو مثقال
بابونه یکتوله در روغن سداب آمیخته بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان دهند و عطسه آوردن بسعوطی که در لیثرغس نوشته شد بندوال این ملتا از مجربات است

	علاج سبات دموی	

مبادرت بفصد سر و یا هفت اندام کنند و بعده بهر ازاله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد و هرگاه ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت
نقره اولی است و حقنهٔ معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بسر که کنند و غسل پا بماء الطبیخ بابونه و اکلیل

آنها بسبوس گندم سازند و ادویه سرد مثل شیره تخم خشخاش و تخم کاهو و تخم کدو بسته و لعاب بهدانه نوشانند و باقی تدبیر سبات جست از اعراض داخلی دموی در سرسام دموی مذکور شد. مسیحی گوید که اگر سبات حادث شود بحارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علاجش آنست که سبات خفیف بود مریض را زود بسرعت انتباه دهند و خواب کردن بسیار نکند و چون تب رفع شود و بیشتر تنقیه کنند بعد فصد آنچه مسهل فضول باشد مثل ماء الفواکه و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل با سرکه و تخم یبروح زرد در سر بمالند تا سر منع بحارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا کنند و گلاب نمایند و ... مرزنجوش زیر بالش سازند و قلیل آن بکنند تا هضم او شده ... ابن نوح گوید که اگر از رطوبت دم متحبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بدانع ... مثل روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این حقنه بار دلین ... بگیرند بنفشه و جو کوفته سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل السوس و برگ خطمی برگ ... دو چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بر آن یک سکرجه آب چغندر و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات تبی بدن و تمام تپ در مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض مادی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد تبدارک عضو مشارک باید زد و بانچه در مقام هر یک مسطور گردد مع تقویت دماغ بشل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب خواکه قوی بر سر و استعمال شمومات از روز شبه و الطوبات مبرد پس محلل گر چیزی مندماغ متحبس باشد بل آن نه بانچه ریاحات و دوابها بار و آن مشتد باشوبه و ربط اطراف و دلک آن بچیزی خشن و و معطاس و تشمیم سرکه و گرفتن بخارات آن و تعریق اس بروغن گل مع سرکه و کشیر و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تنقیه بدن از اده مناسب نمایند پس تقویت دماغ جشمومات و غیره کنند و اینجا و بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقنه با حبوب مسهله و لطیف ات و استعمال سفوف معمول و حب شیاره و بکرا ایرکره در علاج امراض مادی شرکی معدی گذشت بعمل آوردن مفید و در صورت نفع خوردن سفوف بادیان و اطریفل زیره مفید نافع و در سبات دیبانی قبل مانرا عطیه پس تقویت دماغ منع ابخره نمایند ابو سهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت انتباه یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب و کیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصد است پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردند سبات میں تمامی بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ متغیر گرداند بسخونت و اندک موجود و فضول محتقنه آنجا را گرم سازد و علاجش تبرید ... بباید و علاجش فصد قیفال است و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی است و این عنوان اول یعنی سبات ... و اکثر احوال و نزار سبب جنب این بخارات حاده حار و یا رطوبت و یا یبوست است که بطرف مقدم دماغ بعد تنقیه سبات مرتقی میشود و مزاج دماغ را متغیر فضول محتقنه آنجا را گرم میکند و اعراض او آنست که یا خواب نکند و برلوم و در نمود و تفکر او که مدیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد گویا که خفته و هرگاه ترکیب این بخار حار با رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد و گاهی تب حتی کند و ... ظاهر نماید و هرگاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب کند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و اطباق جفن بحال گران باشد علاجش بفصد کردن ... بسیار هرگاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد نه مسهل نوشانند و نه حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج او تغییر نشد نفاخ و داء الشعیر مشک و مزورات معتدل مثل مزوره اسفیداج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترطیب نماید امر با استنشاق به روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر زنان یا خر ... بریزند و نیم آب نمایند بگیرند جو مقشر کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک ... دو کف و حی العالم با قه الکبیر و عصی الراعی و برگ خبازی و برگ اسپغول ... هر یک با قدر آب بجوشانند امر با کباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر دختران بروغن بنفشه سعوط کنند و همیع تدبیر او بمرطبات نمایند و اوداج بریان ... خشخاش سفید خندرس هر یک کف بر دو گرفته و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و بروغن بادام چرب کنند که موتاز و بخورند و اگر این هم کفایت نکند ... تعالی بمر که بسوی سرکه محلل غیر حار سعوط کنند مثل جو خطمی و سبوس و بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را بپزند و امر با کباب بران و تکمید سر بدان نمایند که با بخره نائل شود مصنف اقتباس می نویسد که گاهی سبات از ابخره غلیظ محسی در سینه و بائی بعد بند شدن قی و اسهال پدید آید پس روغن گل

وسرکه با مایه آمیخته نیم گرم بر تارک سر مالند و حجامت بلا شرط میان دو شانه نمایند و مصطکی یک ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به یا انار دو توله دهند طلا کنند و آمیخته
در عرق کیوڑه هفت توله بنوشانند اگر بهوش آید بهتر والا صوابیکه در شیر غسل کو رشد بکار برند که فی الفور بهوش می آرد پس اندکی شوربای بچه مرغ دهند و دوای مذکور صبح و شام
نوشانند و در میانه روز هفت هشت عدد مویز منقی خورانند و روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک بشوربای مرغ ثرید نموده بوزن یک تولہ اول روز دهند
و تا سه وقت بر همین قدر اکتفا نمایند و در وقت چهارم دو وزن و یا دو نیم وزن زیاده کنند تا بنضج مادت اصلی آید باید که مصطکی یک ماشه و تود داروی ساده نه ماشه آمیخته
با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشمها پدید آید اندکی کیری بانبه و یا ترشی انبه خشک در گلاب و یا آب کشنیز تر ساییده بمیل در چشم کشیدن
در دو سه روز زائل سازد و الا بعد هفته رگ قیفال و یا پیشانی زنند و استعمال سعوط مذکور در یکساعت سه چهار بار و ضماد دال نخود ماش بر شیر بز و روغن گل و شیدی بر
پیشانی و خورانیدن جدوار دو ماشه و فادزهر یک ماشه در بالائی جغرات گاوی دو تولہ و نهادن شیشه حجامت بر تلین و ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار
نارنج و روغن گاو مساوی که بسنگ پشب بار آونجین بفولاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب نافع است و در دفع سبات بینه و منع قی و اسهال و دفع دیگر اعراض آن مجرب است
و اگر در سبات سیفه و بائی بعد زوال در روزی دو سه نوبت اجابت طبع شود و نفخ هم باشد بادیان نه ماشه الایچی کلان چهار عدد زیره سفید چهار ماشه بیت بلد
دهند در روزی دو بار و اگر درین اثنا اشتها کم باشد مصطکی یک ماشه سوده در شربت انار منعنع یکتوله بلیسانند و غذا کچری نخود ماش پاک دهند که فلفل گرد و زیره سیاه و الایچی کلان

علاج سبات ضعفی وضربی

اگر از تحلل ارواح باشد علاج غشی نمایند و بهر تقویت و تکثیر ارواح شوربا های لحوم لطیفه و چرب و قلیه ها و کبابها و ماء اللحم و مفرحات و دواء المسک معتدل و دیطوس و شربت
فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماء اللحم در گلاب آب سیب آمیخته یا مفرح بارد یا دواء المسک بارد و گلقند ستر و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بیدمشک
و نیلوفر و یا طباشیر و صندل سوده با شربت مذکوره سرشته بدهند و ایضاً در محرور مشرود یطوس طباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار بدهند و دو صندل بگلاب و کافور بویانند
و در مزاج بارد دواء المسک حار و مفرح حار و شربت سیب و یا مثرود یطوس و رب العسل یا شراب انگوری و یا ماء اللحم با اندک شراب مانند آن بکار برند و ایضاً عود هندی و مشک
و عنبر و قاقله و جندبیدستر اکثار و شمامه استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هر چه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود و در علاج صداع ضربی مسطور شد
بعمل آرند و مقویات سر و رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس از آنگاه و در نگاهیدن سعی نمایند باستعمال مقویات دماغ که در علاج
امراض ضعف دماغی گذشت و آیین سعوط درین باب از مجربات صاحب اقتباس ست برگ مورد و تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یکتوله شیر زنان
سه ماشه بیدوار دو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یکماشه اقتباس و شیخ میفرماید که از معالجات مرض سبات شنیدن و دیدن اشیائی ست که باعث غم آورد و اندوه پیسعر
طلای منخرین بالعقلقرحا ست و سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پایها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری مسبوت میگردد و بقول قرشی حکمت
اقتباس اگرچه کندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مورد چید و مفیق بخاصیت و کیفیت هر دو است و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تحلیل سر
بطبیخ شبت و تمام و بابونه و تضمید باجرام آنها و تقطیر سرکه و آب تمام در بینی و شمامه گلاب مجرب است و در حالت افاقه غاریقون به روغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند
و بران طبیخ افتیمون باخیار شنبر بنوشند و بعسبر و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد مرادی مجربات خود نوشته که فلفل سیاه و یکنیم مثقال در لعاب دهن اسپ سائیده بمیل در چشم
کشیدن مزیل سبات ست و کندر و سعوط زرد چوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قهوه چای خطائی و بادیان خطائی دبن نوشیدن نیز
مفید و ذکر باقی اشیای سهره در آخر بحث سهر می آید **سبات اطفال** گاه باشد که خواب طویل بکسل و ثقل و ماندگی مفرط باطفال عارض شود و آنرا سبارکی گویند
بهترین تدبیر ش آنست که روز اول یک مگس سیاه دور کرده با یک شاه جو این مصفی مالیده بخورانند و روز دوم دو مگس بهمان قدر اجواین بدهند و همچنین تا هفت روز
یک یک مگس هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک مگس بماند درین عرصه مرض اگرچه قوی و مزمن باشد زائل گردد و قی نمی آید مگر
وقتی که ماده مرض بکلی منقلع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تپ پیدا شود و آنرا سبارکی نامند استخوان بانحه دو درم مروارید ده و مرغ بسد دو سرخ
هر سه بآب سائیده هفت روز بخورانند

سهر

یعنی بیداری مفرط و سبب آن یا بیوست دماغ بود یا سوداوی و حرارت و بیوست ساذج یا سوداوی صفراوی بود و تابع رطوبت شور ... و حمیات حاد و ... بحرارت و یبس ... دماغ و ... استیلای ... و غم و الم ... قدیم سوداوی ... و ... اشتغال ... و ... خواب ... موجب سهر گردد ... دستش ... خشکی ... بیوست ... استفراغ کثیر ... ایام ... فرو ... بیوست ... سبب ... و زبان خشکی ... خشکی ... مزاج ... حرارت و برودت ... سهر بیوست ساذج بود و اگر ... خشکی ... حرارت ... بیوست ساذج بود و اگر ... گرانی سر ... خشکی ... خواب ... سوداوی بود و اگر با خشکی گرانی ... سر ... حرارت و بیوست ... سهر رطوبت ... سوداوی ... سبب سهر ... عوض ... اقسام ... اعضا ...

علاج سهر یابس

... مرطب ... خشخاش ... شیر ... خشخاش سفید ... حقنه ... خشخاش ... شیر ... بنفشه ... روغن ... خشخاش ... روغن بادام ... شیر ... تخم خشخاش سفید ... روغن ... خشخاش ... تخم خشخاش ... روغن بنفشه ... روغن بادام ... آب ... خشخاش ... روغن نیلوفر ... شیر ... بنفشه ... نیلوفر ... گوشت ... کدو ... روغن بادام ... غذا ... گرم ... نیلوفر ... گشنیز ... پوست خشخاش ... تخم ... حرارت ... امراض ... سوداوی ... ترتیب ... اطلاق ... روغن ... بنفشه ... ادام ... گوشت ... اقوال حکما ... روغن بنفشه ... شیر زنان ...

و پا بالند و پنبه مند و فه بشیر تر کرده بر تارک سر گذارند و این نسخه بویانند آب کشنیز سبز و کاسنی سبز کاهو سبز و آب سیب و کرک و گلاب روغن گل و روغن کاهو و روغن تخم کدو
و ورق بید مشک هر یک دو مثقال شیره تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف ابیض و گل دهستانی هر یک ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چهار توله در عرق
بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه کدو بنان گندم دهند شیخ میفرماید که آنچه بسبب یبس باشد باید که صاحب و غذای مرطب استعمال
نماید و استحمام معتدل خاصه پس هر کسی را که خواب نیاید و آن شخص غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و بر آن یبوست سخت غالب بود و یا غلبهٔ اخلاط ردیه باشد
که حمام و آن را آن نماید و واجب است که فکر و جماع و تعب ترک نماید و سکون و راحت اختیار کند و مداومت تغریق راس در روغنهای مرطبه و دوشیدن شیر بر سر
و نطولات رطبه و استنشاق ادهان و استعاط آن خصوصا روغن نیلوفر را سیما سعوطا و دلک اسفل قدم بدان نماید و اما آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیر شرب ادوی
و تدبیر این ادویه و استعمال مثل جراده کدو و برگ خرفه و لعاب اسبغول و عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سر است ایلاقی و جرجانی می‌نویسد که آسایش جوید
و از حرکات و ریاضات پرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره آن نیم گرم در گوش چکانند و لعاب
اسبغول و برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفاناخ خوردن سودمند بود و گرمابه و آب زن معتدل سخت نیک است ابن الیاس
گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تغریق سر بروغن بنفشه و کاهو و ریختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و جو و استعمال ماءات و شوربا
و نشوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و تمیس ن مراخورد لفاح ست و تنقل بمغز بادام و خشخاش و خواب در دو حمام رطب با آب شیرین اگر خواب
نیارد علامت ردی ست دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند هر صبح ده درم خمیرهٔ بنفشه و ده درم شربت خشخاش با آب بنوشند و غذا مزورهٔ ماش بکدو
و اسفاناخ و کشنیز تر دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و آنچه خواب قوی آرد بوئیدن افیون و بیروح است سعید گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه و نیلوفر کنند
بشیر دختران کنند و آبیکه دران پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خجند گوید که تبدیل مزاج بمرطبات صرف کنند اگر حرارت باشد
و با مرطبات مبرده داخلا و خارجا اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز اشجار متحرک و اصوات طیبه لینه
و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام مرطب مبرد مع استعمال آب زن و تدهین بادهان مرطبه چیزی نیست و کذا شراب ممزوج با آب بسیار لیس اگر فائده نکند باشد که سوء مزاج
یا فساد اخلاط قوی ست که حمام آن را تحریک نموده و بخار آن بسوی دماغ متصاعد میشود و درین صورت باید که تنقیهٔ بدن از آن اخلاط نمایند و استعمال ماء الشعیر ساده و یا بمغز
بشکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تنقل بمغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و صماخ سر و خصیه و مقعد بروغن بنفشه تریاقی
و سعوط آن بالغ النفع است و گاهی احتیاج بآمیختن اندک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند اقراص مثلثه و اضمده و نطولات منومه که
در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف دست و پا بمالند و با وجود این شربت
خشخاش و شربت کاهو و سائر اشربه و فواکه مرطبه دهند و غذا ماء اللحم و لحوم باکیان فربه مطبوخ بنخود و مقشر و سائر لحوم رطبه خورانند و آنچنانکه شنیده که دران که و گوشت بچه مرغ
طلب پخته باشند و قلیه کدو و خیار و بیخ کاهو مناسب بود و آنچه از سوء مزاج یابس مع مادهٔ سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع سوداوی است مع ترطیب دماغ
و آنچه از مادهٔ صفراوی افتد علاجش تنقیهٔ بدن و سر از صفرا است و ترطیب سر و تبرید آن بدانچه مذکور شد بعضی متاخرین می‌نویسند که سهر سوداوی پیران را نیز افتد
و ساحبش مستو مالیخولیا نماید مع استعمال منومات و زیادتی تبرید و جهت تعدیل مزاج استحمام و مالک تدهین و این نطول لعل آرند کشکاب و گل بنفشه و خطمی سنگاب و گل
هر یک بیست و کوکنار و برگ آن هر یک بیست و کنب بید ساده و چهار بیست درگلاب و آب بیار پخته بکار برند و بعد از ان طعام مناسب خورده آسایش نمایند سویدی از اطبا نقل کرده
که ضماد گل خشخاش و تخم آن آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم او تنها یا با طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته سرشته و روغن گل قثا و تخم آن و شرب طبیخ خشخاش و شربت نیلوفر
و طبیخ جو بشکر و روغن تخم خیار و ماء القرع پنجاه درم بشکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش بنان گندم سفید یا شیر پخته و کاهو صبح و شام و کشنیز بعد طعام و یا تخم آن
ده درم و باقلا و کدو خوب پخته بروغن بادام و شمع گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و دستنبویه و سعوط روغن نیلوفر
و روغن گل خیار و روغن بنفشه و تکمید بطبیخ بنفشه اسفنج تر کرده هر واحد مرطب دماغ و منوم است

علاج سهر رطوبی

کوشند رطوبت برقیه انقد و سهر یرقان اگر از زیر تحمیل بوجهی نضج ادو طبیعی باد یان انیسون با وبیان پس بسوت شمشو ونیان تخم هیچ حنفیه و شی او غیره ادویه تحلیل لوزیه و گشتبا یکمیسهل تخم کتان ادویه شدیده حرارة و نیکو و بخشند مرکبات حب شبیاد تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا پیش تحمل ببایند و مرکب بیاره صواب باشد و اگر رطوبت نامبا شد بل بلیله تر مربی تر نمایند و گلقند سکنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و بر و غنهای شیرین مانند بادام شش نون با بونه و قوت و ذیح همچنان تنزیل رسیاینده و بایکار تنآول بمعتی اشیای متریث و متمغ اجتناب نمایند و باید که تمرمی و شو با سای گرم لطیفه شل بجه اکیان نرم و نبات را اکنکه وقت کم و غذا ساتند و اگر حرارت مزاج غالب باشد تنقیه بمسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه بجهت تعدیل مزاج شربتهای ... و غذا ... و اگر این نوع سهر پیری عارض شود علاج او مشکل بود و لکن باید که صاحب او نطول از جبوع کشک جو و بابونه و اقحوان هر شب استعمال کند که خواب خوش آید و اگر حرارت غالب نباشد بر آن جو مقشر مطبوخ آرد و ایضا نشوق نمایند و روغن بابونه و اقحوان یا روغن بنفشه یا روغن زعفران بکار برند و در طعام قدری برگ کوبیا تخم او داخل نمایند
گوید که من هر روز برای خویش تعیین نمایم که هم ساز مو و اهمیتی اند ران داخل میکنم منفعت که هم باز دارد و بقول رازی جهت طلب خواب روغن نیز سودمند

علاج باقی اقسام سهر

آنچه در حمیات اند بهایی منع بخارات حاره و یا تر ادساده و مبند و مغفوه استعمال کنند و تسکین و می و استعمال اطرافات طلب ایدن روغن خشخاش که موجب نوم است وانه قشر تخم خشخاش سفید و که هو کشنیز تازه در طعام نیز بود و باشیه و در کامل اطراف بهتر است ابیرهت و شیخ میفرماید که این تجربه کرده شده و قسم هیلی یک جزو و افیون و زعفران هر یکی نیم جزو بروغن گل سیفتهینی را بدان چرب کنند و گوید که طلای پوست خشخاش متفع نفع برهسه تحسین تا نیز ای بولیت آن کسی که بیندو اگر نشا از بین ... بخواب معتدل آرد و اگر حادث باشد بجار استعمال بسوی سر غلیظ باشد نان اکلیل الملک و بابونه و بنفشه بر پیشانی ضماد کنند و اگر سبب امتلای بدن از اخلاط باشد بحسب و تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شد و اگر سهر از مسهرد صفرا و سود ساو نیز شود بهتر است که بسبب فساد خون نیز سهر و در بدن و گرانی گوش و سرو بسبب غلظ خون سرخ هم عارض میشود و درین صورت با بیان مانند تا اسهال و ... زبان تحلیل زیره گوری سیر بلیله سیاه جوشانیده شده باشد ... کرده و در صندل بهم مسهل کردن نافع است و سعید گوید که اگر سهر بسبب خلط ردی موجود در معده یا در سیم باشد که بخار آن سرآید و باید که استفراغ آن کنند یا باسهال یا بقی و بعد تنقیه غذای نرم مانند خیر مکیوس شل جوزه مرغ و اکیان و گوشت مرغان صغار و ماهی مشوی سازند و که هو و بقلة یمانی و قطف و کدو و ماش و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند بمداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوء هضم و امتلای معده و غموم و اوهام بود و بجهت رفع تخمه و ستلا معده را بابها یا بقی و استفراغات مناسب پاک کنند و تقویت او بجوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف خورند و تجربه هم گوید که اگر بواحد از اسباب خود گردد و تدارک باتعجیل بمبدلات مناسب کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که اتفاق افتاده و عشق و فکر و فرع از نشاط نیز عارض شود و حدیث تجماوز از اسباب است و بیشتر این سهر سبب بود اینها چون از غم باشد که حرارت بسوی قلب منزوی گردد و بنا بر این حادث شود و شدید ترین انواع است که در اسهال بود بجهت آنکه درین صورت خوف سقوط قوت است و اگر بسبب دردی باشد تدبیر تسکین وجع است و علاج او بانچه مخصوص آن درد باشد در فصل او مسطور بود و ایضا در سهر و جعی اول محذرات قویه دهند که بیهوش گردد و پس علاج آن نمایند معالجه حاره مانند دهن بابونه و خیری ممزوج بعسلگی و سورنجان تمغ و بزرالبنج نیم گرم بمالند و اگر از ورم سوداوی بود بهر بجهت درتانیخ سرسام سوداوی کیفیت بعض آزموده و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار برند خاتمه در ذکر تدابیر و ادویه منومه که اکثر سهریان را نافع باشد از آنجمله انچه اصحاب بیمارستان و غیره هم خواب آور دیده است که وقت شب دست و پای صاحب سهر را محکم و ملایم بر بندند و بتکیه نشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند و حاضرین مجلس ویرا حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا نیز ... آید پس یکبارگی اطراف او بگشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش شوند و کف پای او را بروغن مناسب بمالند و از جمله منومات غنای خوش و آهسته است که ایقاع او ثقیل و متساوی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت ...

دیگر وامیان آسیا از فاصله وحرکت گهواره و نیز در سهر مفرط که دران خوف اختلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم ازان بخورانند یا اندکی ازان با شعیر یا شربت نیلوفر دهند
و یا اندکی افیون تنها یا با زعفران در روغن بنفشه آمیخته بویانند یا داخل بینی را بدان چرب کنند کسی را که سهر از بحران مفرط باشد اکثر کفایت میکند انکه ریاضت کنند و استحمام
پس قبل طعام معتدل جز برای سهر بخورد و پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام استراحت طعام تناول نمایند و بان طبیعت مائل شوند
روغن بنفشه کدو و کاهو و خشخاش کاهو لن و در بینی چکانند نیز مفید بود و مالیدن بلند و اطراف بسیار شنیدن صداهای ملائم دسو از کشتی در آب شیرین نیز خواب آرد و چنین
ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و شستن دو دست و پا با آب سرد نافع است و نوشیدن قدری از شب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر بستن نیز منوم است و چون تازه
شبت تازه اکلیل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شانه از صمغ گرفته بران از چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد و الکاکی
گوید که از انچه برای خواب تجربه کرده ام نیست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش و بیخ گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند و ساذی گل حنا و آس و اقاقیا هر واحد نیم جزو
صبر و زعفران قدری همه را بجوشانند تا منحل گردد و صاف کرده آب او را یکی از روغنها بقدر آن روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجربه در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع
استعمال نمایند و اگر عنبر دران بگدازند بغایت نافع بود و تغمید با دویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا نطول آب آن کسی را که این خواب نیارد و در صحت او طمع نباید داشت
و گویند که از خواص ست نهادن زعفران و صبر و پنج برگ کاهو که سه ازانها بسوی سر باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن بیخ تنها و جلبه بطریق و تخم خشخاش و کاهو و شکر
و بوئیدن عنبر سهر بندی گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثال روغن بنفشه بطور لبا سازند و آوردن خواب بعد یاس مکرر آزموده است و تسعیط بدان افضل است و بعد
آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب گشنیز اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته بحلیه آن استعمال کرده میشود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان محمد مراد در مجربات
ذکر کرده که از جوز ماثل افیون و بیخ لفاح و زعفران و شیلم و اقحوان سفید و صمغ عربی و آرد جو مساوی تفاحه ساخته بوئیدن مجرب است و ایضا سه عدد یا پنج عدد
حب کوکنج بلع کردن خواب آور است لیکن سکر نیز می آرد و زعفران درم و اقحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر وساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر کاهو و لفاح
و بزرالبنج و افیون یکدیگر کوفته بیخته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب است و شمیدن بادرنجبویه و اشنه و دستنبویه و کذا خوردن باقلای
رطب و نوشیدن آب منقوع آن و کذا طلای روغن بیخ بر صدغین و خوردن بزرالبنج سفید نیم درم خواب می آرد ابو منصور گوید که استنشاق روغن که در آن حب
پخته باشند خواب آرد و کذا روغن که دران خشخاش و یبروج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی از افیون و یبروج و کاهو و آرد جو تفاحه ساخته بوئیدن خواب
آورد و محشی شرح اسباب نوشته که بقول عیسی بن یحیی شمام زهره ربا و جالب نوم در ساعت است بالخاصیت و کذا بوئیدن هر چند مثل افیون و کاهو و کافور
و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه در شراب خیسانیده بنوشند خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن او زیر تکیه و کذا شم اقحوان
رطب و وضع او زیر وساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که شرب جوز ماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و دیسقوریدوس گفته که شرب ماء و ضماد
آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شربت تام آن سه درم است و ابن زهری نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و رازی
نوشته که طلای سر و تنطیل بران آب شبت و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سهر مفرط است جوز ماثل خربق سیاه هر واحد یکتا و پوست خشخاش بزرالبنج تخم کاهو
هر یک وجزو نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود و بدست مالیده صاف نموده در روغن کنجد انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب تارک سر
و کف دست و پا بمالند و این سعوط منوم است کندر عود قماری هر واحد یکدرم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یک دانگ شکر سفید بیست درم کوفته بیخته
شربتی یکدرم و این طلا خواب آورد و گل بنفشه نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش بیخ لفاح هر یک دو درم سائیده بآب کاهو تر بر پیشانی
طلا نمایند سویدی مینویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سائیده طبخ نموده و روغن کنجد آمیخته و کذا آشامیدن بطبیخ بردن اخلاط فقاعی
دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سویق و برگ یبروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل او و اشنه مر اجزا مساوی صمغ عربی دو جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشند
مجرب من است و تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کاکنج نیز از مجربات اوست و نطول بطبیخ برگ بیخ یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آرد و ضماد
روغن بزرالبنج و مرکی بآب حل کرده و صبر با قلا بآب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن او و افیون یک دانگ عصاره یبروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده بر بینی

تا بقدر گرسنه ... کرده بر پیشانی ... ضماد ... پوست خشخاش ... برگ ... هر روز ... شربت پوست خشخاش و برگ ... زعفران ... شربت انیسون ... شیر ... گوش ... شربت ... نافع ... شیلم ... زعفران ... شکر ... زعفران ... ساخته ... شیاف ... و خوردن ... گوشت ... تعلیق چشم ... و گذاشتن ... بر سر ... و کذا ... تعلیق ... بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم ... و کذا اکتحال ... و کذا گذاشتن ... خواب ... بر سر ...

آفات ذهن ونسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه است و اطبا فساد فکر و فساد خیال را نیز از طریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگرچه در حقیقت هر سه قسم از اقسام آفات ذهن است و فساد این قوتها یا بنقصان و بطلان باشد و یا بتشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده یا برودت مفرد بود یا با رطوبت و یا با یبوست و سبب تشویش آنها حرارت و یبوست ساده بود ... اکثر احوال به سبب بود که آن حرارت و برودت است ... نقصان جوهر دماغ ... سبب نقصان افعال آن ... و سبب ... نقصان جوهر دماغ یبوست است ... افعال این قوتها ... نقصان بود آن از برودت باشد ... تشویش ... اضطراب ... از حرارت بود و سبب این ... یا ابتدا در نفس دماغ باشد و یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربه ... و گاه نسیان از یبوست مع حرارت باشد ... اخلاط ... مزاج حادث ... و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر نسیان و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض میشود ... و تشویش خیال بسبب غلبه صفرا ... غلبه سودا ... نقصان خیال ... فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از یبوست ... باشد و فساد ذکر ... محسوسات ... فساد خیال ... فساد خیال که بسبب نقصان ... تعرف ... از سودا ... علامات آن ... اسباب نسیان ... بسیار است ... یا اهم حاجت ... باشد ... نسیان ... از فساد مزاج بود ... حفظ ... فراموش ... باشد ... طریق تشخیص ... آفت هر یک از قوای ثلثه مذکوره ... اسباب ... انسان سلیم و صحیح باشد ... اشیا ... و خواب درست و صحیح موافق ... اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده ... غایب شده ... باشد و اگر ...

باشد هرچه بیند درست بیند و هرچه بشنود درست بشنود لیکن هرچه دیده و شنیده زود فراموش کند و تردد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر و آفت در مؤخر دماغ بود و اگر بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت وصول بمطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه قاصر باشد و خوابی که بیند و اگر بیند بعد بیداری یاد نماند سببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان است اما آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد سببش تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی است و حذر کند از آنچه نا حذر کردنی است و نیکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امید دارد بچیزی که قابل امید نیست و طلب کند چیزی را که نا طلب کردنی است کاری بکند که ناکردنی است سببش تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را بر خلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوسه را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و بیند اموری را که در خارج وجود ندارد مثلاً آرزیزه از جانبی بیند و کاه از دیوار برداشته و اشخاص کاذبه در روشنی یا آب پیش چشم خود بیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد پس اگر مجتمع گردد دو یا سه ازین علامات نقصان یا تشویش فساد و آفت در دو قوت و دو بطن دماغ و یا هر سه باشد بعده هرگاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از مریض چون کسل و ثقل از حرکت و سدر و خدر که علامت برودت ساذج است نیز بپرسند بعد ازان سوال کنند که خواب بسیاری آید یا کم و در سر گرانی محسوس میشود یا کی و رطوبت از بینی و دهن و چشم می آید یا خشکی است و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد و اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دهن و چشم بیان کند و امور ماضیه فراموش کرده باشد و امور حالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و ما کثر نبض متفاوت و مختلف و قاروره سفید خام بود سببش برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد داشته و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع متتابع بران دشوار باشد و در بعض اوقات همچون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر بیمار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف همی کشند و مزاج یابس و لون بادنجانی و نبض صلب صغیر و قاروره در غالب سفید صاف بود سببش برودت و یبوست باشد و هرگاه تشویش در قوتی از قوتهای مذکوره مدرک گردد آثار حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس سر و خشکی منخرین و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز بپرسند و اگر تقدم اورام دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان دریافت گردد سببش همان باشد و فرق میان آفت از تشویش فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد غیر مطابق در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض گردد و در افعال آن تصور واقع شود سهل تر ازان باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر و آفت آن رو نماید و گویند که اسلم هر یک ازانها آنست که با ضحاک و سکون باشد و فساد آنها آنکه با ضجر و اقدام و خصومت باشد و بقول بعض غلبه نسیان مع صمت منذر بامراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بسبب قوت ضعف سبب است و بطلان حفظ و انعدام او را هلاک الذکر نیز میگویند و او آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز دیده نشود و احیاناً اگر دیده هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بمجرد غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام جمیع بطون دماغ باشد انسان و بهیمه برابر باشد مثل مجانین و آهرن گفته که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیزی حتی که نام خود را فراموش میکند

علاج کلی اقسام نسیان

بدانکه علاج فساد هر سه قوت واحد است مگر فرق همین قدر است که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نقره وقتی و ترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و مبخرات مثل ثوم و بصل و جرجیر و گندنا و مبردات مثل عدس و تبیر و آنچه بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز سبز و برنجاسف و بادروج نیز محدث نسیان است و اکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و کمأت نیز مولد نسیان است و ذرو فس و رازی گمان کرده که افراط در جماع و خواب بعد

و سعوط از ادهان و ادهان مسکره نسیان است و ادهان که بوی خوش ... ریاضت متعدد و شرب شراب و مغز نسیان است و خوردن گوشت بره ... و
و به ... و شیر و ... خوردن ... زبان ... مشک ... بلاد نسیان ... و شراب ... خشک آب گوشت ... تر ... و
مردم به دماغ ضعیف نسیان است و گویند که اگر ... یک مثقال یا یک نیم ... آب شهد ... روز ... هفت ... یاد کرده است فراموش نکند و
فراموش کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن ... ادویهٔ ... است ... نسیان ... بلغم غلیظ ... طلای ...
باشد گویا ... خوردن ... و کثرت فکر و تعلم بحث و مذاکره در علوم عقلیه ... و ... آن ... و فرستاده ...
اسراف ... و ... بوی خوش ... سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب است ...
... خوردن ... و شب ... مجرب ... و خوردن ... شیرین ...
... باشد ... عادت ... عربی ... مرزنجوش ...
... گوشت ...
آن ... اقسام نسیان است ... خوردن ...
در میان ... صاحب تحفه نوشته که ... مجرب است ...
... باشد ... و اگر از رطوبت باشد ... و اگر از یبوست باشد ... و اگر از حرارت باشد ... استعمال کنند و اگر ...
... و اگر خون غالب باشد فصد نمایند ... استعمال کنند ... انواع ... روغن گل ...
... نمایند و اگر ... از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب ... روغن گل کنند ...

علاج نسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود ... تعدیل نمایند ... و اگر با برودت رطوبت ... باشد ...
تنقیه ... مسهل ... نمایند ...
هر یک ... اطریفل ... عاقرقرحا ... چهار توله ...
... و وقت شام ...
... شربت اسطوخودوس ... روغن بادام ...
و غذا وقت شام ... بجای آب ... معجون ...
اول ... اسطوخودوس ... اطریفل ...
... و همین ... جهت تعدیل مزاج این معجون لبان ...
علیم ... لبان ... مثقال ...
... معجون ... ابریشم ... معجون ...
... اسطوخودوس ... شونیز ... شربت ابریشم ... حرارت ...
... تقویت ذهن عجیب است ... غرغره ... و سعوطات و ...
وادهان و غیره ... امراض دماغی بلغمی ... غرغره ... شونیز ...
استعمال کنند ... خشک ...

معجون لبان کبیر

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک دانگ در آب مرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نیز مفید است ایضاً بر تعدیل مزاج بورهٔ ارمنی خردل جندبیدستر هر یک یک جزو باکره
منحل در روغن سوسن آمیخته ضماد کنند تا ابو جریج گوید که خردل جندبیدستر فرفیون مجموع سائیده می سایند و آب بپزند و بعد حلق راس و دلک آن بپارچه درشت تا آنکه سرخ شود بر مو خرسر طلا
کنند که کدامی ضماد نافع تر از این نیست بدوام و ایضاً در حمام سر را بخرقهٔ خشن بمالند و بر تقویت دماغ مشک نسرین و مانند آن ببویند و ابس خفیف تحلیل شل عصا نیز دقنا و غیره ملینه باید
و کباب بکبان و شوربای آن با توابل ترتیل ارمنی قرنفل و فلفل و ساذج هندی و سنبل و ادویه در بین قسم بنا و از بقولات بارد رطب خصوصاً کاهو و لبلاب جمیع اغذیه مرطبه اجتناب نمایند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه

نافع نسیان بارد رطب است بوئیدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید و وضع بقرنفل و بسباسه و ساذج و کندر مجرب است و مصطگی و کندر و دارچینی را خاصیتی است در تنشیف
رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان و کذا سعد و زنجبیل و وج و فلفل و دارفلفل مزیل نسیان است چون بعسل یا شکر صباح مفرد یا مرکب مساوی الاجزا بخورند خوردن
هلیله مربی و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلادر و وج را خاصیتی است در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن
هلیله کابلی بعسل سرشته یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یک درم و یا اسارون و یا ایرسا و یا فلفل و کندش هر یک نیم درم سائیده هر روز یک درم با ماء العسل که عجیب است
و یا جعده جبلی و یا بشادریطوس هر روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا وج بعسل سرشته و یا جوزبوا و یا حب البلسان و یا کبابه و یا ریوند و یا وج بشکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یک مثقال و یا
خردل تنها بر نهار و یا مخلوط با غذیه و یا کندر بعسل سرشته و یا یک مثقال از آن در آب یک شبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قشار کندر و یا ثمام تنها و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک دو درم بعسل پنج درم و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیله کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویز سرخ یک اوقیه
مغز پسته نیم اوقیه حصی لبان ربع اوقیه شربتی از آن پنج درم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید با ماء العسل یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا پودینه جبلی و یا درونج و یا سنبل الطیب
و یا ناردین و یا ترب و یا غذا بعسل یا حلبه و یا دارفلفل بشکر هر روز یک درم و یا نخود سرخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سائیده بر مو خرسر و کذا جندبیدستر بروغن سوسن که
و یا آب ثمام و یا نانخواه بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش مو خرسر و کذا اقل ازرق و شونیز مبار سائیده بسرکه سرشته و کذا خردل و آب مرزنجوش و کذا
نسرین در سرکه پخته و کذا ثمام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام و شرب ثم و ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان و سداب و حاشا هر واحد و شم
روغن ایرسا و اثم و یا مشک و یا جوزبوا و یا نسرین و یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سائله و یا کبریت و دلک مو خرسر
بزیت کهنه یا بروغن خیری یا بروغن آجر یا بروغن خردل و سعوط بزهرهٔ کبک و دراج همراه و یا روغن خردل یا بخردل سوده و غذا تیهو بریان یا مطبوخ ایام کثیر
و یا دوام اکل شفانین و یا قنابر پخته و مطجن بسیار روز تا هر واحد نافع نسیان است اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم علوی خان مفید نسیان و امراض دماغی بارد رطب
و نهایت مقوی دماغ بارد است و حافظه را قوت دهد بغایه و قوی النفع است عاقرقرحا قرنفل پودینه دشتی جعده هر واحد یک نیم مثقال گل بابونه دو مثقال عود صلیب
زنجبیل اسارون شیطرج هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دارفلفل مصطگی کندر هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله چینی پوست بلیله وج ترکی
اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک نود مثقال شهد خالص یکصد و هشتاد
مثقال مویز را شب تر کرده وقت صبح در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهارنارنج عرق فرنجمشک هر یک یک رطل بخیسانند
صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بیفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند و کف آن گرفته بقوام آورده
ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بخور مقوی حواس و ذهن و ذکر و منعش ارواح و مقوی قلب و محرک با

مشک عنبر مصطکی هریکی که قصه صمغ عربی در آن حل کرده باشند حل سازند و حب کنند شربت ... حب تا ... باید که بسازند و بنوشند و اگر ...
کنند تا کشش ... باشد بوی آن نیز باشد و اگر ... و آن به پیاس برسانند مصفر سازند ایضاً که تقویت ذهن و دماغ ... و هر ... و دندان ...
عود هندی قند شیرین صندل سفید هریک ... مشک ... هریک نیم جزو کوفته بیخته بجوب سرشته حب سازند ... بنوشند جوارش شونیز
کرده ... و نسیان ... و مجرب است شونیز ... هریک پنج درم زنجبیل ... هریک ده درم عسل سفید ... قدر یک مثقال دوائی ...
دافع نسیان ... دار چینی ... برگ پان ... باشند و ... سیاه ... بالنگ ... شود پس ... برگ ... بان چنانچه ... است بجز ... و مداومت
نمایند که مجرب است و اگر ... عسل ... ایضاً ... تقویت حافظه ... دار چینی ... جزو دار فلفل زنجبیل هریک ...
قرنفل ... جزو سائیده ... روغن ... کرده و به عسل ... سرشته ... ایضاً جهت فراموشی نافع ... هلیله ... شیرین ... تربد ...
نمک سنگ ... سائیده هر روز یک درم ... و روغن ... ایضاً ... هلیله سیاه ... فلفل هریک ... درم کوفته بیخته با ... سرشته هر روز ...
بخورند سفوف حفظ که جهت نسیان بالغ النفع است و تنقیه دماغ و ... حرارت غریزی ... کند ... مصطکی ... دار فلفل عنبر ... زبان ...
هر کدام ... بانده ... شکر سفید ... خوراک ... آب گرم ... و قادری ... دارچینی ... نوع دیگر برای نسیان ...
هریک پانزده درم سعد کوفی ... دارچینی قرنفل هریک ... درم نبات ... خوراک ... سعوط که حافظه قوی گرداند و از نسیان ...
و ... استعمال کنند مشک یک حبه ... روغن ... حل کرده تسعیط کنند شربت اسطوخودوس برای نسیان ...
نضج مواد سوداوی و بلغمی دماغی بسیار نافع اصل السوس ... بنفشه گل سرخ هریک ... سپستان اسطوخودوس ... گاو زبان بادیان تخم کرفس
تخم خطمی هریک ... مویز منقی ... سپستان ... کوفته ... و با ... عسل شکر ... شربت سازند ... پانزده درم ...
شربت ابریشم با موسیقی است حکیم علوی خان ... دماغ ... دماغ را که مزاج آن مائل به برودت و رطوبت بود نیکو گرداند و ذهن و ذکا ...
قوت دهد و عرق ... و بلادت و بلاهت ... را زائل گرداند ابریشم خام ... جدا کرده ... مثقال ... آب ...
تا نصف آب بماند و ... ابریشم را بالند تا ... پس ... ابریشم را دور کنند و عسل سفید خوشبو صاف ... داخل کرده و اسطوخودوس ...
بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هریک ... مثقال کوفته در کیسه ... کرده ... آتش ...
تا قوت آن ... شربت ... کیسه ... بالند ... بنشانند ... دور کنند ... آتش ...
پس عنبر ... مثقال مصطکی ... مثقال ... روغن بلسان حل کنند ... مشک ...
هریک نیم مثقال ... مثقال ... مثقال ... کرده ... در شیشه نگاه دارند شربتی سه مثقال ...
نسیان بلغمی ... مجرب ... کنند ... معجون نافع نسیان ... اعصاب ...
... معجون ... سعد ... زنجبیل ... فلفل ...
هلیله ... شیرین ... مصری ... مثقال ... شربت دو درم معجون ... مجرب برای نسیان
حادث از برودت و رطوبت ... عود هندی ... برگ ... بادرنجبویه دارچینی دار فلفل ... سعد هریک ...

جندبیدستر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هریک یکمثقال قرنفل پودینه فلفل سفید هریک دو مثقال مغز نارجیل مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هریک هفت مثقال عسل سه مثقال معجون سازند **معجون وج** نافع نسیان مسخن اعصاب وج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز زیره سیاه شیطرج هریک سه درم کوفته بیخته با سه چند آن شهد بسرشند خوراک یکمثقال بعرق بادیان **معجون حبیب بمانی** حفظ از سدید گازرونی پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج ترکی هریک پنج درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر هریک سه درم پوست بلیله سعد کوفی هریک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته بیخته با مویز بسرشند **معجون حفظ** از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع است سنای مکی سعد سنبل الطیب فلفل سفید کندر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون** کرابی نسیان و تقویت دماغ و دل مجرب است دارچینی بهمن سفید سنبل الطیب حب البان عود صلیب مصطکی زعفران کندر بیخ سوسن وج عقربی سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی اسارون هریک دو ماشه بلیله کابلی مغز نارجیل هریک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق سه ماشه دارفلفل زنجبیل فلفل سفید هریک یک ماشه با نبات چهار دام عسل نیم پاو کف گرفته مرتب سازند **معجون لبوب** تالیف علوی خان مقوی دماغ و دافع حمق و رعونت و امراض بارده دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مقرض اذخر بادرنجبویه عود پوست بلیله کابلی دارچینی کندر عود هریک یکمثقال مغز پسته مغز نارجیل مقشر مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز فندق مغز چلغوزه هریک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال معجون سازند خوراک یکمثقال **معجون حافظ العقل** از اختراع معز الیه در حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست بلیله زرد و کابلی بلیله سیاه و پوست بلیله هریک پنج مثقال طباشیر صندل سفید بگلاب سوده ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه تمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه هریک یکمثقال کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده مویز منقی بست مثقال در عرق فرنجمشک بپزند تا مهرا شود و مالیده صاف کنند و عسل و نبات هریک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه انداخته معجون سازند شربتی دو مثقال **مفرح ابریشم** از تراکیب صاحب وج الیه که مقوی دماغ و قلب است و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب را زود زائل کند ابریشم مقرض دو درم منقی پوست هلیله کابلی پوست بلیله هریک ده درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک ریسان انجدان حب البان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر هریک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه جوزبوا زعفران کندر هریک سه درم لعل بخشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب هریک یکنیم درم عسل مصفی سه وزن ادویه بدستور مقرر مرتب نمایند خوراک یکمثقال **مفرح ایلچی** مسمی بدانش بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ است موجب ذکای فکر و ذهن و مزیل بلادت و رعونت و حمق عارضی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هریک بست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هریک ده درم اذخر فرنجمشک دارچینی عدبه عود صعتر کبابه کندر مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض ابریسانام درونج مغز نارجیل هریک هفت درم زرنباد زنجبیل ادهٔ عاج هریک پنج درم صمغ عربی علک البطم هریک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار ورق طلا و اگر بجای اشق طلای کشته کنند قوی شود مشک مومیائی اصیل هریک یکدرم کوفته بیخته مصطکی و علک و مومیائی و عنبر را در روغن بادام و روغن پسته هر دو چهل دام گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن روغن چرب نموده بعسل مصفی سه وزن جمله ادویه بسرشند شربتی یکمثقال تا دو درم **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنه های حاده برای جذب ماده بأسفل و نوشیدن مسهل مرکب از ایارج و شحم حنظل و جندبیدستر و عاقرقرحا و مثمن ایارج جالینوس و لوغاذیا و جوارش بلادر نافع است بعد از ان روغن سوسن جندبیدستر و قطور در حلق کرده واندکی سرکه بران چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج بضماد معمول از خردل و سداب بری و فرفیون و جندبیدستر میشود و آبیکه در ان بابونه و شبت نمام و پودینه و مرزنجوش جوشانیده بر سر ریزند و در بعض اوقات بخردل و عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرا سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت اشمام مشک جوزبوا و قرنفل و مرزنجوش و شیح و بسباسه نمایند و غذا نخود آب و شراب العسل یا شراب ریحانی کهنه سازند شیخ میفرماید که اگر از ماده بارد رطب باشد بعد النضاج تنقیه کنند بدانچه در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در خانه بسیار روشن بمانند و اولا ابتدا باستفراغات خفیفه تر مثل ایارج و شحم حنظل و اندک جندبیدستر کنند بعده بتدریج بایارجات کبار رسند بعد ازان اگر اسی از سوء مزاج حار باشد

معمول به ... [illegible] بهترین تدبیرها تقریب ... و تنظیف ... ایضا مارستانات ... مفرحه ... و مشروبات ... استعمال کنند و تحنیک ... [illegible]
[illegible] ... بیاید ... تقویت ... نسیان ... بادا ... [illegible] ... صاحب ... [illegible]
... [illegible] ... تدبیر ... ایشان ... [illegible]
[illegible] ... ایشان ... [illegible]
... [illegible] ... ایشان تجربه کرده ... [illegible]
... [illegible] ... مساوی ... عسل ... بخورند ایضا این ... تجربه کرده شد فلفل سفید زیره سیاه ... جزو ... ایضا مجرب است اگر
هر روز ... [illegible] ... جزو ... فلفل ... جزو باشد ایضا ... جزو ... جزو ... عسل ...
... [illegible] ... مجرب ... مرکب ... نسیان ... [illegible]
... [illegible] ... دماغ ... [illegible] ... این حب ... [illegible]
... [illegible] ... سرشته ... [illegible] ... مجرب ... [illegible]
... [illegible] ... اجزا ... [illegible] ... مجرب ... [illegible]
جالینوس ... [illegible] ... استعمال کنند بعد از آن ... [illegible]
جرجانی گوید ... علامت سردی ... [illegible] ... در قول شیخ گذشت بعد از آن ... [illegible]
باید کرد و بعد ... تقویت دماغ ... [illegible] ... عسل سرشته گرم کنند ... [illegible]
حرارت غریزی ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... حرارت ... مرض نسیان ... [illegible] ... رطوبات ... [illegible]
... [illegible] ... نسیان گردد ... [illegible]
از ... آن ... [illegible]
چنانکه ... [illegible] ... روغن ... [illegible]
بعد ... [illegible] ... نسیان ... [illegible]
مجرب ... [illegible] ... ابن الیاس گوید که نسیان ... [illegible]
... [illegible] ... استعمال ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب ... [illegible]
... [illegible] ... عسل ... [illegible]
... [illegible] ... عسل ... [illegible] ... کتاب ... [illegible]

و مرزنجوش و مانند آن کنند و این دوا ذہن بیفزاید و حفظ دماغ از آزار بلغم و ران باید مثل از فلفل و وج دارچینی قرفه سنبل رومی ہر یک پنج درم سنبل الطیب پنج درم جوز بوا سه درم زعفران دو درم خام دو درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی ازان یک مثقال این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد ہر واحد دو درم سنبل و زنجبیل ہر یک جیتی درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال برای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر ہر روز یک درم ازان بخورند نسیان را زائل کند جرجانی گوید اولا نضج ماده بکار باید برد بجهت جوارش یا معجون الخبث الحدید. ماء العسل و ماء الاصول و زوفا و حل السوس و گاو زبان گلقند و تکری با سلی کنند و غذا نخود آب بمغز قرطم و دارچینی نمایند بعد از نضج تنقیه دماغ بحقنه ها نمایند و بغراط در دین معنی استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه ماده این علت در دماغ محتبس میباشد پس ہرگاه بدوای مسهل حرکت کند از فوق تیزتر زیرا عصب قبول میکنند و ازین ضرر عظیم حاصل میگردد و علما اعتماد در استفراغ آن بر حقنه ها و قنابل بودی از مسهلات ست و اگر از ان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه بحب ایارج جائز داشته اند یا ایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر و پودینه مشکی زوفا خشک ہر واحد یک درم سائیده و از ان مثل تفاحه ساخته دائم بویند مفید بود و این نطول نافع است بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش ہر واحد دو درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یک شبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بزند این بای آن نافع بود و استعمال دار فلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان اہلیله سیاه ده درم عوض کندر داخل کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که دران زعفران ست و در قول شیخ گذشت و دو یا سه هفته استعمال کنند مرتبه شارب و کهانت رسد و باید که صاحب و از البان و از آنچه ازان سازند اجتناب نماید و یک مثقال از ان بگلاب بخورد و معجون نوح نجی نافع ست و معجون لبان بسیار مفید ست ابن نوح گوید که علاج او حقنه های حاده ست و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و اسهال بایارجات مذکوره و باب الیخولیا و شم جندبیدستر و پودینه و غیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیبات اوہان و خشائش حاره لطیفه و تناول بلادری و تحطیس بفلفل و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و ثافسیا و جندبیدستر و فرفیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع امراض بارده مستر خیه دماغ بکار میبردند و سر از بوره ارمنی بشویند و بر حنک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخود آب بخردل و حریره معمول از بادام و عسل سازند. ماء العسل آب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر بحمام داخل کنند و اکباب بر آبهای مطبوخه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نمایند و وج مربی برای حفظ نیکوست و طریقش این ست که بگیرند وج رطب و در آن سوزنها بزنند و یا بشگافند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه غرق شود بران ریخته و چند روز دفن کنند و باقی ترکیب همانست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور سابق عمل آرند انطاکی گوید که شک نیست که شکایت درین مرض غالباً از برودت میباشد پس واجب ست اعتنا به تنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین و اکل معاجین آن و بلادری و تدہین بروغن خلوق و این معجون از تراکیب او در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجرب ست اسطوخودوس گل نسرین اہلیله کابلی ہر واحد هفت درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه و دارچینی ہر واحد چهار درم صبر ریوند غاریقون کندر مغربیته سکبینج ہر یک سه درم مشک عنبر ہر یک ده قیراط بعسل بسرشند شربتی ازان یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد شل صبر و باج و زنجبیل ہر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده لطوبت عیب باشد باقی اہلیجات و براده آہن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند طبری مینویسد که علاج نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوابض و تقیه آن بحقنها و ادویه مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیه دماغ باشد این حب تنقیه کنند سنبل الطیب سلیخه قرنفل ہر واحد یک درم مصطکی اسارون گل سرخ ہر یک دو درم افسنتین رب السوس ہر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته آب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب ریحان سرشته مثل فلفل حبها سازند شربت ازان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد و یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد امر بغرغره و تحنک بایارج فیقرا کنند و بخردل و مویزج و عاقرقرحا و ستو او تر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یک حبه جندبیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم ازان سعوط کنند و آب سیاه سعوط بجندبیدستر کرده میداشت و بزهره کلنگ مع روغن یاسمین سعوط می کنانید و اثر نیک میکرد و بعد ازان مالش سر بخرقه خشن کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک طسوج بادآورد یک درم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت سه درم همه را باریک سائیده بسرکه کهنه و اندک زهره کلنگ آمیخته بعد حلق راس و ... آن طلا کنند و اگر به مدت این ضماد بیمار صبر نکند ماندی ازو غذاهای گرم

دان زیاده کنند و سرفه پیدا کنند و اعتقاد تب است تمام کنند و از چیزهای این مرض [illegible] که [illegible] سبب تشنگی و تشنگی [illegible] و اینجا [illegible]
کرده و نادر معمول بخوشانده بعد از آن [illegible] بسیار و درد و حرارت بست و در تغییر آن [illegible] و در وقت [illegible] و [illegible]
این گرفته آب این بوده باشد که یکسان در آتش [illegible] باشد تا مثقال [illegible] کم و زیاد و [illegible] [illegible] و [illegible]
شاول [illegible] و بعد از آن [illegible] و [illegible] تب و [illegible] اسفید [illegible] و آبیان [illegible] بسیار [illegible] کنند [illegible]
و دوم آن اندک بخورند و [illegible] [illegible] بدان مستولی باشد باید که اسفید [illegible] تر [illegible] و بسازند [illegible]
معمول [illegible] دهند و [illegible] آن [illegible] غالب به [illegible] باشد و [illegible] از [illegible] نفع [illegible] اگر این [illegible]
و امثال [illegible] اندک تریاق کبیر [illegible] [illegible] تمام [illegible] کار اندک به [illegible] [illegible]
مودی [illegible] عظیم گردد و این جمله از علامات این علت است و گاهی [illegible] لازم میگردد و آن حرارت و ضعف [illegible] ورم [illegible]
پس [illegible] این حالات ظاهر شود تعیین کنند که مرض [illegible] مرکب است و [illegible] و [illegible] [illegible] معالجه [illegible] مرکب [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] این طریقه معالجه ترک نمایند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible]
[illegible] گاهی [illegible] علامات [illegible] و تغییر [illegible] واقع میشود [illegible] [illegible] گردد [illegible] [illegible]
پس اگر این ظاهر شود از قرب [illegible] این طریقه معالجه [illegible] کنند و [illegible] نمایند و در معالجه [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] آن [illegible] شروع کنند سکنجبین عسلی [illegible] [illegible] این رطوبات [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که استعمال [illegible] رطوبات [illegible] [illegible] کنند و [illegible] [illegible] این علت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible]
گرفته [illegible] [illegible] اجزا باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ساقین [illegible] [illegible] بعد [illegible] تمام [illegible] حجامت بر ساقین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ساقین [illegible] قدمین [illegible]
زانو [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] این ادویه بگیرند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
معمول [illegible] روغن [illegible] [illegible] بر قدمین و ساقین [illegible] کنند [illegible] قدمین [illegible] ساقین [illegible] قدمین [illegible] [illegible]
و [illegible] طریق مشارکت میان قدمین و دماغ [illegible] [illegible] اراده کرده اند که مشارکت میان هر دو قوی است چنانچه [illegible] [illegible]
ترتیب [illegible] [illegible] بعد خروج از [illegible] [illegible] مشارکت میان این هر دو [illegible] [illegible] ساقین [illegible] قدمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ساقین و قدمین کرده اند و [illegible] [illegible] این مرض از علامات [illegible] و ورم [illegible] کنند [illegible] این [illegible] این مرض [illegible] [illegible]
که چون [illegible] [illegible] میگردند و چون [illegible] شده [illegible] ورم [illegible] حادث می کنند و لهذا علامات این هر دو [illegible] [illegible]
غلطی [illegible] [illegible] نسیان [illegible] [illegible] حفظ و ذکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] انسان [illegible]
بیان کنند البته و اگر چه [illegible] کرده باشد [illegible] قوت ذکر او مرده و [illegible] شده و آن دو قسم است یکی آنکه از استیلای برودت [illegible] رطوبت [illegible]
دماغ بود [illegible] [illegible] که برودت و یبوست بر آن غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن [illegible] این مرض است [illegible] حرارت و یبوست
و [illegible] میان این علت و میان [illegible] از نسیان [illegible] و سرسام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از علامات این علت [illegible] برودت و رطوبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] وقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مشایخ کبیر است و لازم شد که را عارض شود و حقنه ای که عارض میگردد و تحلیل این نوع آنست که بمقدار قوت و سن و مزاج مریض و بامر قوت مین نظر کنند پس اگر متحمل استفراغ باشد و امتلاء حقنه کنند و از فوق استفراغ نمایند که اقرب استفراغ حقنه این مرض را بدوا از فوق منع کرده و باید که حقنه بمراتب باشد مرتبه اول حقنه ملین باین نسخه بگیرند خار خسک بابونه اکلیل الملک تخم کوفته حلبه تخم کتان برگ شبت برگ سلق هر واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد سبوس گندم خطمی هر واحد کف دست برده در یک ظرف دوازده بستور مطبوخ حقنه با بیزند پس آن مقدار صاف کنند و بالایش روغن خیری بیست درم و شکر سرخ ده درم و بوره ارمنی نیم درم انداخته را ون حل کنند تا نرم شود و باز دیگر صاف نموده نیم گرم حقنه کنند و باین حقنه سه دفعه استفراغ نمایند بعد از ان حقنه تقوی تر از ان کنند و بران قنطوریون دقیق و برگ سفرم و شیح و قیصوم هر احد کف دست زیاده کنند بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری دهن بابونه و روغن سداب اندازند و با بوره اندک شحم حنظل یار کنند و بدستور حقنه نمایند و الیضاً اسم تبه باین حقنه تنقیه سازند و بعد از ان بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گردد و آثار صلاح پدید آید لزوم همین حقنه نمایند و بران زیاد نکنند و اگر مرض باقی است و انحلال و انحطاط نپذیرد حقنه قوی تر از این استعمال نمایند بر همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جند بیدستر و سکبینج هر احد یکدرم افزایند و باین حقنه یکدفعه تنقیه کنند بعد از ان مدت دهند و از غذا بر کبوتر بچه مرغ را زار آمده و کنجشک مطبوخ با نخود و زیت و لحوم ملان کوچک یکساله لزوم نمایند و نبیذ کهنه قلیلا مجرب چند روز بنوشانند بعد از ان اگر مرض انحلال و انحطاط نپذیرد و صلاح ظاهر شود لزوم این طریقه نماید و اگر امراض مستقر گردد شاف جند بیدستر و شونیز سوده ببویانند و عطسه آرند و بر سر این ضماد نمایند خردل سیاه ده درم تافسیا که آن صمغ سداب جبلی است یکنیم درم فرفیون تازه سفید یکنیم درم همه را بسایند و گیرند آرد خشکار ده خوب بریان نمایند دست مر انان آمیخته بروغن قسط یا روغن خیری یا روغن ناردین یا روغن لبان سرشته ضماد سازند بر موضع علت مگر آنکه فساد از قسم اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه سر ضماد کنند و لزوم این ضماد مع اغذیه مذکوره ناشته مثل لحم حمل و صغیر بز و زیت بریان و کبوتر بچه و کنجشک بریان سازند و اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد و طبیعت بگدازد و قصد تعطیه آن نکنند مگر آنکه تپ آید و بدانند که تپ انحلال این علت میکند لیکن سهل این سعی هرگاه بعد تنقیه بحقنه تو تسهیل باشد و اگر تپ در ابتدای این مرض آید دران خوف هلاک است و گاهی تنقیه دماغ بدهن او باین روغن اکتفا میکنند بگیرند زیت صافی مستخرج از زیتون نپخته صد درم جند بیدستر ده درم شاف دو دانگ سنبل ده درم مصطکی شونیز فلفل هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو ثلث درم تافسیا دو ثلث درم همه را کوفته در صره بندند و در روغن مذکور اندازند جوش دهند و صره را دائم بمالند تا آنکه روغن دو ثلث باند و یک ثلث بسوزد و بعده این روغن مدام بر سر مالند و داخل بینی بدان چرب کنند و امر غرغره از عاقرقرحا و مویزج و مانند آن نمایند و اگر در معده او رطوبت یافته شود و احتمال سیلان معده باشد هر روز بر ناشته دو ثلث درم ایارج مع شراب کهنه بدهند و از معجونات لازوم آن درین مرض واجب است اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مثرودیطوس است و از معاجین حسن تاثیر درین علت از معجون انقردیا چیزی ندیدم و خورانیدن این معجونات باید که بتوقف و تامل شدید باشد و مجازفت دران استعمال ننمایند مگر آنکه چون مزاج دماغ او اکثر آنچه واجب است گرم گردد گاه مؤدی بقرانیطس شود و همچنین تبرید مزاج دماغ بیشتر از واجب نکنند بخوف آنکه این بسکته مؤدی گردد و بعض صاحب این علت متراخی فاتر مختلف بود و قاروره او سفید خام باشد در اغلب محشی شرح اسباب و لیسد که اطریفلات مقوی با ادویه حاره خوشبو نافع است و همچنین این معجون وج مفید فلفل دار فلفل وج قرفه سنبل الطیب آمله هر یکی دو درم و نیم جوزبوا یک درم زعفران نیم درم مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند ادویه و از سکون بمسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر باستعمال کندر فرموده اند و ابن عباس رضی الله عنه و ده که خوردن یک مثقال کندر و دو مثقال شکر ناشتا نیکوست و اگر در معجون بلادر که در قول شیخ گذشت بلیله بلیلا آمله هر یکی دو درم و نیم زیاده کنند نزد من احسن است استعمال این معجون احتیاط نمایند و بعد شش ماه از ساختن آن در فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند ورنه احتراق دم و احداث جنون میکند و معجون بقراط و معجون بری و معجون فیروزنوش و معجون فولاد و معجون غیاثی و معجون نجاح نافع است و این حب لطیف علوی خان مفید بلیله کابلی وج ترکی مصطکی و مویز منقی سه درم مل عاقرقرحا زنجبیل جوزبوا بسباسه هر واحد یک جزو مرزنجوش دو جزو جند بیدستر نیم جزو کوفته بیخته بآب مرزنجوش خشک تمام مثل نخود یا حب سازند و دائم در دهن دارند شاهد جوزبوا قرنفل مرزنجوش عاقرقرحا شک تبتی کوفته بیخته مثل باقلا حب ساخته در دهن دارند حکیم علی گفته که زهره کلنگ و دماغ او چون بروغن زنبق خوب مخلوط کرده سعوط کنند نافع نسیان است و ایضاً گفته که تجربه کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر روز یک درم استعمال نمایند

علاج نسیان بارد یابس

برودت مع یبوست باشد بر تبدیل مزاج آن بر ضماد مخصوصه مرطبه و اغذیه حار رطب مثل شوربای گوشت ماکیان و بچه کبک و حیوان و مغز سر ماکیان نمایند و ریاضت ناجیه

یکسان یا پیچش و تحریک مستند و یا تا بینند لیکن کثرت یافت قوی گفته که نسیان شود بلکه بعد از کشتن زیاده گشته نفع یابند و امور ثابت را ذکر نسیان
و اینها مطلب لازم است و تدبیر خواب و دلی کنند تسخین بمرطبات گرم تر و بهتر است پس باید شود و تحولات و تمریض مرطب بجای آن را گفته اند
و ترکتان را بسبب که تا ترین بدین رطوبات و منصوص مثل روغن سوسن و نرگس و خیری نمایند و اگر این وقت بعد معتدل تحول نموده بهتر باشد فرمایند
و اگر دو روغن بادام و روغن بنفشه و مسکه و مانند آن و مسل با حصیر غرغره نیم گرم بر سر ریزند صاحب باشد آنکه ما ده سوداوی باشد شود تنقیه آن بمسهل سوداء
نمایند و این نسخه مسهل نیست و در علاج فکر نافع صفت سفوف که نسیان موافق که در زمان شتا بهتر است با تحریر باطون و روغن گل مفید است
موزونیت و برهان و دانه و متی است افتیمون نیم درم جز سفوف افتیمون جوشانیده صاف نموده و افتیمون زود کن بعد شب در آن مانده صبح گرم کرده با تلقین
سوده با ویکی و طبیخ گرم تر بهمین باشد و اشتمال این نسخه که جوشیده بعد طبیخ مسهل سودا نمایند تنقیه طبیخ افتیمون چنانچه تیر خیر است تنقیه بدن مزاج آنها
سوداوی کوشیده اند تدبیر تنقیه این بار که شده استعمال نمایند و شیدن شیاف کامل در نسیان که بسبب سودا باشد که مناسب است روغن گرم و مسیحی
دیگر روغن بادام و روغن خیری مشد منفرد و مفتوح شراب تیز مفید گفته اند مسحوق از مغز ساق گاو و روغن نافع نسیان سوداوی است
معجون نجاح و معجون ادب به مطوری نافع اقوال اطبا اصل گوید که فساد ذکر اگر یبوست باشد استعمال نمایند مرطب نافع بود و نطول آب طبیخ بنفشه نیز کنند
کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری بر سر مالند در طبی دیگر سنه ماده ضیق گوید که نسیان از سودا و رحمت تنقیه و دل و دماغ کنند سوداوی
سبب افتیمون و صبح آن کنند روغن بنفشه و تیمچه خیری بر سر تنور صبح باشد و دیلو فر و تحویه بر سر بروده است و پی نوشانند و منفرد که بش
بخور و شیر و شیره بادام و بنفشه و استمام دائم و صبح اشه بدن و روغن کدو و خیری و بنفشه دلالت نشر شیرینه استعمال و بخارات مطلب نافع است ابو منصور
گوید که در نسیان سوداوی باید که طبیخ افتیمون و مرزنجوش غذاب ساخته آب طبیخ کنند و بر سر شراب دیگر ایارج فیقرا افتیمون مفید بود و روغن گل
خیری بر سر مالند و تقدیم که ایشان بر بدن خورانند و عرق اسباب اصل معمول به نفشه بنات و نفسه عسل نوشانند و شراب تیز بنفشه بنفشه بهتر است و
و بره و روغن بادام شیرین سعوط کنند ابو الحسن طبری جمیله سعوط نافع الذکر از هر دو بر سر خیری قوی کنند که دماغ آن به نوازد بلکه در ابتدای آن با بینا نسب
بعلت آن دنیا دسک باید جنبند و مخالفه که کنار برگ سیاه برگ خطمی و جو کنم نیم بهر روز آن خوب زود مقدار ما بعد از آن گرم در بعد کفایت روغن سوسن
و روغن یاسمین و روغن نرم و ایرج خنک کنند و تحت یا فتیه این تحت نمایند بعد ترک استفراغ کنند و تعریق سر بروغن سوسن مانند روغن یاسمین نافع
و ابن سینا لک در این استعمال میکرد روغن سوسن است که تسخیط و تعریق سر بدان میکرد و غذا طعام مزلق شیر مخلوط نمایند شراب سوسن دیلمان کسانی مطلوب
و وضع تیزبت جو مش شود و اینست سعوط این روغن بنفشه و خیری و روغن سوسن و روغن یاسمین برابر اما بدست دهد که کل لعاب خطمی و لعاب تخم کتان دیگر
زعفران بر آن آمیخته در شیشه کرده به آفتاب نهند در هر روز یک مرتبه بجنبانند و آفتاب پنج روز بگذارند بعد از آن بگذارند که روغن بالای آن جدا گردد بعد بگیرند
و دو درم و نیم بسانیده بکی بگذارند و تر سبیل جدا کرده حیا ظرف شیشه کن که هر ۴ اندکی برگ کنند پس آن از کن صاف کرده و اهم بدان سعوط کنند بعد و آن بار بر و کیل کنند
دیگر کتو ستیه و تخم کرفس و خطمی و حب الغار و خبازی برگ آن جوشانیده با نسیم نیم گرم بر سر ریزند و لک خفیف بر سر نهند و مسیحی گفته که وی از بیشتر مطلب شده قوت غالب
هر کسند منتج ذکر چیزی که استعمال آن پس این جلسه آن اعتماد که کرد و شود و دو این عادت طبیعت است استعمال آن بعد از آن غذا کند که گویند گرم بعد مطبوخ تحصیل نمایند و دو درم
تخم کیتیخ درم تو در حکم شود نیم بدرم نیمه سر سود بیوست جوز بری با آنچه ایارج الشم اصفر بعد فیمج ر بقدار روزی که هر دو درم بعد لیحه دانه بیماری نام لقمه تر نو
ظرف آبگینه کرده آن روغن بادام و روغن سوسن باشد مازد و هر روز آنان به جهت جوز زو سیاه روغن گرفته بر سر ناتواند کنند و اگر از این شهوت باخ بیمار کم از آن خلط کنند

علاج نسیان حار یابس

و آن را سل العلاج است از آنکه از اشغال قوت کیفیت حرارت و بیش آن فزون کرده باشد و آن خلاف او بغایت مشکل بود پس بصیرت حرارت ساده واجب آید که
ما آن را و نطولات دیگر در علاج امراض ماشی ما رگذشت استعمال نمایند شربت بنفشه و نیلوفر زردک و برگ بید و آب رب آبیخته نوشانیدن نیز مفید و کدو شربت عناب

ذیشماتر نافع و طلای صندلین بانکه کافور تعدیل مزاج حار بسرعت میکند و تخم کاہو یک درم برانج دہ دانگ یک درم افیون نیم دانگ کتیرا دو دانگ در سرکہ سائیدہ با این صندلین طلا کردن نیز مقوی دماغ و مبرد و مرطب آنست و سبوس گندم سفیدہ آرد باقلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشہ و تمر ہندی فاہر یک نیم درم کافور ربع درم در سرکہ تر کردہ خشک نمودہ در گلاب حل ساختہ بخور آن کنند و اگر برگ کدو و جرادہ آن و برگ کاہو و تخم آن و تخم خشخاش و پوست گل آن و بنفشہ و گل آن و نیلوفر و برگ بید و گل شاہسفرم در گلاب جوشانیدہ بر بخار آن انکباب نمند تبرید و تطیب یابد و نزلہ کنند و غذا از حریرہ و فالودہ سازند و کاہو و شوربای چوزہ مرغ و کشکیہ با کیان فربہ و اگر تب ظاہر گردد از تدابیر مذکورہ باز مانند بلکہ تصفیہ قیفال و سائر تدابیر قرانیطس نمایند و در حالت وجود مادہ صفرا تنقیہ و تعدیل و بدانچہ در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد عمل آرند ابن الیاس گوید کہ گاہ نسیان از سوء مزاج حار بامادہ و بیمادہ باشد علاجش تنقیہ دماغ از صفرا است اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ حشائش باردہ رطب مثل بنفشہ و نیلوفر و تدہین سر بروغن بنفشہ و کدو و تغریق اسن باین دہنہا ہر صباح جلاب با شربت بنفشہ و سکنجبین ہر یک دہ درم بنوشانند و غذا حریرہ معمول از مغز گندم و شکر فائق سازند یا گیرند عناب و سپستان ہر یک بست عدد بنفشہ پنج درم شکر و سکنجبین ہر واحد دہ درم جوشانیدہ صاف نمودہ بنوشانند و غذا مزورہ ماش مقشر با شیرہ بادام و اسفاناخ و کدو دہند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و تناول موز و شرب جو ہندی درین علت نافع است و **مؤلف جامع** گوید کہ اگر تشویش خیال از غلبہ صفرا بر مقدم دماغ یا سوء مزاج حار بلا مادہ باشد تنقیہ دماغ از صفرا با حقنہ لین یا مطبوخ ہلیلہ مانند آن کہ در سرسام گذشت و تبدیل مزاج با طلیہ و ادہان و نطولات بعد تنقیہ سادہ و در سادج در ابتدا کنند **انتباہ** نسیان کہ از اورام دماغ بود ہر چہ در علاج قرانیطس و لیثرغس و سبات سہری گذشت حسب دہ و رم بکار برند و آنچہ از نقصان جوہر دماغ باشد ہر چہ در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذہن و ہذیان

این ہر دو از قبیل آفات ذہن و اصناف آنست یعنی آفتی ست در افعال فکر و تدبیر بسبب تشویش و **صاحب بحر** گوید کہ اختلاط عقل تشویش و شوریدگی ست کہ بجنون نرسیدہ باشد و ہذیان گوئی ست با لجملہ اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مرض سوداوی یا سودا صفراوی یا سوداوی دموی یا دم حاد بسبب صفرا یا بلغم عفن حار مورم چنانچہ در لیثرغس یا حرارت و یبوست ساذج بود و سبب آن در عضو دیگر مثل معدہ و فم معدہ و مراق و رحم و ادعیہ منی و غیرہ یا در تمام بدن باشد از بخارات حادہ اخلاط یا دخان آنہا یا از کیفیت ساذج مرتفع از عضوی بود و **صاحب کامل** گوید کہ اختلاط ذہن یا با تپ بود و یا بی تپ آنچہ با تپ باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث در اغشیہ دماغ بود و یا در برسام بسبب تادیہ حرارت حادہ از ورم حجاب بسوی دماغ و اغشیہ آن بمشارکت و یا بسبب حرارت در حمیات حادہ بود و این بسبب ارتقای بخارات تپ و ضعف راس باشد و **گیلانی** مینویسد کہ گاہی این علت حادث میشود از قبل ہموم و کثرت سہر و تناول اغذیہ ردیہ و تجاوز از مبلغ حاجت مثل شحم بو اسیر و حیض و گاہی این مرض از قبل رداءت ہضم و آروغ می افتد و گاہی این اعراض بسبب ورم معدہ و حشا ظاہر میگردد و در ابتدای مرض کم بود و بعد تمام دو تابع او اعراض ہم شوا شود و گاہی این اعراض خفیف میشود بعضہا بانواع استفراغ یا بخروج ریاح کثیر یا بقی یا بآروغ و اگر چیزی ازین اشیا ظاہر نشود و دلائلی کہ ذکرہ شود دلالت کند ہر گرہ دلیس آن دلالت دارد بر آنکہ مرض در دماغ ست و **طبری** گوید کہ اختلاط ذہن گاہی لازم یعنی دائمی میباشد و گاہی غیر لازمی یعنی غیر دائمی کہ وقتی ظاہر میشود و زمانی باقی میماند بعد رجوع مندرمیض بعقل و تمیز و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم دلالت میکند بر آنکہ سبب او خلط رطب غلیظ مرتکب در دماغ ست و این محتاج ست بمعالجہ بالاستقصاء و غیر لازم وقتی میشود و در وقت دیگر زائل میگردد دلالت میکند بر آنکہ خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود پس تحلیل میگردد باعانت طبیعت یا حسن تدبیر و پرہیز و بعد از آن عود بر نداز استعمال اشیای ضارہ و معاودت تخلیط پس تبخیر میشود و بار دیگر بسوی دماغ و یا برای او دو کور باشد چنانچہ بہر صرع می باشد پس در لازم گردد با لجملہ بقول شیخ سالم اختلاط عقل آنست کہ با خندہ و آنکہ با سکون باشد و ردی تر آنست کہ با اضطراب و ضجر و اقدام بود و اگر معہ ذالک ہم و حزن شدید و سہر مفرط باشد ردی تر بود و طریق تفحص این مرض و اسباب آن باید کہ مریض را الی و تکلیفی رسانند اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند کہ اختلاط عقل ست و چیدن ریزہ جامہ و تحریک دست و چشم و قارورہ دہنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جزع و خبث نفس و بغض بعض از مردم و توہم او نفس خود را دواب یا طیور و غیر آن اصناف کہ در تشخیص مالیخولیا خواہد آمد از علامات مشترکہ انواع این علت ست پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند کہ آیا مرض مذکور در تپ عارض شدہ یا بدون تپ در تپ عارض شدہ باشد و با وی علامات سرسام یا برسام یافتہ شود سببش سرسام یا برسام باشد و اگر آثار ہر دو مرض مذکور یافتہ نشود سببش صعود بخارات جمیع بدن باشد و اگر با وی تپ نبود پس نظر کنند کہ در عضوی مثل معدہ و مراق و رحم و دست و پای و غیرہ ضرری معلوم میشود یا نہ و ایضاً از مقر مریض

[illegible]

ولوشیدن دار بهن ساده با شربت نیلوفر درجمیع انواع مفیدست شیخ و ایلاقی میگویند که اگر با اختلاط عقل حمی و ضعف در عضوی علامات آفت والم و ورم نبود و از اسباب یبوست هم باشد
واز علاج صاحب اثر صلاح پدید نیاید درین صورت بر سر وروی مریض طاقچه چند سخت بزنند که مریض بهوش باز آید و بعضی اقویا محتاج میشوند بداغ میلی بر وسط سر اگر تدبیر دیگر مفید نشود

رعونت و حمق

و آن ضعف افعال فکر یست در اشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل و مخالطت و معاشرت با مردم و احبا و اهل و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض
کارهای بیحاصل مانند کودکان میکند. آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد رای و شدت انانیت است بحیثیتی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای و عقل
و دانش و تدبیر و غیره نماند و نه بیند و حمق عدم فکرت و دانش و نقصان عقل است و هر چند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حمق است و ازین جهت آنانکه بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم
تفوق جویند نیز احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض در امور سهل سلیم میباشد و در غایات بیهوده و ضعف فکر در عملیات دیگر مثل حساب و هندسه و غیره باشد نه از سوء صناعت کنند
وانکه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق و صاحب کامل و جامع الصناعه میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا احمق گویند مانند که
مشائخ را بسبب ضعف دماغ ایشان عارض میشود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگرچه هر دو آفت عقل اند و سبب حدوث این همه در بطن اوسط دماغ
واقع میشود لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکر بحسب تغیر و تشویش است و رعونت و حمق آفتی است در افعال مذکور بحسب نقصان یا بطلان
و حال او شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی در نقصان عقل میباشد بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج است فقط و یا مع یبوست مشتمل بر بطن اوسط از جوهر دماغ
تنها خواه و بالعکس و یا برودت مع ماده بلغمی مرتبک و متشبث در تجاویف اوعیه بطن مذکور و این اکثر بود و قید ماده ببلغمیت بهر آنست که ماده سوداوی که محدث آفات
در افعال فکر میگردد آنرا مالیخولیا گویند طریق تشخیص این اسباب باید که اولا سردی ملمس و انتفاع از مسخنات و تضرر از مبردات دریافت کنند بعده بپرسند که در سبکی
معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی گوید برودت ساذج باشد بعد از آن حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی و غیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع
یبوست باشد والا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع ماده بلغم باشد پس از غلبه خواب و کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند
علاج اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ و اگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب پردازند بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج و نسیان بارد یابس مذکور شده و در
مالیخولیا باید و بقول شریف خوردن روح مرزنجوش نافع است و ابن هبل گوید که نرم کردن قلب هر روز ساعتی که از سینه او بر آید نزد کامی بخشد و سعوط کنند و فلفل و اهلیله سه ملکی سه ماهی
شکر با بره هر صبح یک مثقال خوردن حمق و رعونت را نافع است و کذا معجون لبوب و شربت ابریشم باسویانی و مفرح بلبلی مسمی بدانش بخش و معجون حافظ العقل
از تصانیف حکیم علوی خان درین باب نافع و ایضا در سبیل غذا گوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج بادارچینی خوشبو ساخته و حلویات معتدله و فالودجات شیرین
بروغن بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حار رطب مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس بر وسط سر مالیدن و طبیخ ادویه گرم تر بر سر ریختن برای تسخین و
ترطیب دماغ سودمند و آنجا که برودت مع ماده بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و نسیان بارد رطب مادی گذشت
و قی بسکنجبین عنصلی و تخم ترب نمایند و با وجود این واجب است محافظت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیره ابریشم لولوی و مانند آن
و جندی گوید که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید بمعالجه قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد درین حالت
حاجت بعلاج قلب شدید باشد و باید که این علاج بادویه مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهر است و برای برودت قلب نیز ادویه مفرحه را خاصیتی ست
خصوصا هر گاه که دوای قلبی معه ذالک مصلح دماغ بود لا محاله در نفع ابلغ باشد و لهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب ادویه مخصوصه آن مثل دواء المسک
و تیرودریطوس و مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن مریض خانه روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن و میل دماغ بمزاج یابس کنند و نیز تلطیف
خون و تعدیل و تقلیل و تسخین آن نمایند بحیثیتیکه موجب شدت غلیان و تبخیر نگردد بلکه حار لطیف غیر غالی بخارهای مذکی ذهن و مصفی آن نمایند و مضرترین اشیا برای ذهن
امتلای اغذیه و رطوبات است و تناول سبزوات و مرطبات مولد بلغم و افراط سکون و آنچه موجب حرارت و یبوست است نیز از جهت نقصان مضرت
بذهن ندارد بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا بسبب افراط قلت روح و انحلال آن بادنی حرکت مزیل استمساک از روح مضر ذهن باشد و بقول صاحب شفاء الاسقام

و باید که بعد از ... تا ... اثبات ... [illegible]

مالیخولیا

و آن عبارت است از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد که بسبب غلبه سودا است یا مره سودا یا احتراق اخلاط حاصل شود آنچه از غلبه سودا بود و احتراق آن ...
مالیخولیای سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم حادث شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ فرماید که سودا فاعل مالیخولیا است ...
چون در دماغ ... یا سودا ... چون بلغم بسبب ... اندک احتراق ... سودا گردد و این ... بود و ... چون خون بسبب ... مالیخولیا ...
بلغم احتراق ... سودا ... صفراوی ... صفرا ... احتراق ... غایت ... پیدا کند ... مالیخولیا ...
... کثرت سودا و تولد ... بسبب ... غذا بود و آن ... چون ... شدت حرارت و احتراق خون شود و یا بسبب ...
سوداوی ... بسبب ... سودا ... حال است چون ... حرارت ... ضعیف ... یا ...
... بسبب ... احتراق ... سودا ... بسبب ...
... بسبب ... آن عضو ... سبب ... سودا ... گرید (؟)
... مالیخولیا ... باشد پس سبب ... سودا بود و ... اسباب ... تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهر ...
... باشد مثل ... سودا ... مالیخولیا ... سودا ... باشد ... بندت ... است ...
در قول شیخ ظاهر شود ... حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب ... بسوی طبیعت سودا ... باشد ... مالیخولیا
یا در نفس دماغ باشد ... یا ... آن ... در نفس دماغ است یا از سوء مزاج بارد یابس ساده بی ماده باشد که ... دماغ ... مزاج ... بسوی ...
... ساده ... ماده ... در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا ... گردد چنانچه مزاج دماغ ...
... محترق شود و یا خون ... و ترسب گردد و این اکثر باشد ... در جرم دماغ باشد یا بسوی ... دماغ ... جوهر ...
و بیشتر مالیخولیا ... گردد ... آن ماده ... دماغ باشد یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در ... دماغ است یا در تمام بدن منتشر باشد ...
سوداوی ... شود و از آن ... محترق یا بخارات ... دماغ مرتقی شود یا ... مثل معده و کبد و ... طحال ... باشد ... مالیخولیا ...
سبب ... قسم است اول آنکه سبب ... نفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این ... است دوم آنکه سبب ... تمام ... عروق ...
غیر ... دماغ و از آن بخار ... بسوی دماغ مرتفع گردد و این ... است سوم آنکه سبب آن ... عضوی ... مشارک دماغ باشد ... سبب آفات ...
... این قسم را مالیخولیای مراقی ... و مالیخولیای ... مراقیه گویند جهت ... مراق ...
... است که از خارج ... است ... مثل معده و کبد و ... طحال و امعاء ... سبب ...
... مراق ... احتراق ... مراق ... سوداوی شود ... پیدا کند پس ... بخار ... بسوی سر مرتفع شود ...
گردد ... سبب ... حرارت معده و امعاء ... بسوی ... و حدوث ورم ... بخار و ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم ... سوداوی ...
... باشد و خون ... محترق گرداند ... از ... و یا اجتماع آن اخلاط سوداوی ... مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعاء ...
در مراق ... است و یا آنست که ... چنانچه ... است و ... باب کبد است پس محترق شود در مراق ...
... سوداوی ... آن ... بسبب ... حرارت ... عروق ... است ...
کبد ... بسبب گرمی ... خون محترق گردد و بسوی طحال ... شود و آن ... معده دفع کند ... قول ... مالیخولیا ... بیشتر ...
... سوداوی ... آن ... است ... معده باقی ماند ... شود ... گردد ... بخار ...

و حدوث این مرض گردد و نزد دیگران بهم رسیدن ورم ست در ماساریقا و بدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور و در
اکثر این ورم حار بود بهر آنکه درینجا تپ و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد بعضی از حذاق اطبا اجتماع مادهٔ سوداوی در معده ست از امتلای اوردهٔ آن و یا انصباب آن
از طحال بسوی معده و احداث او ورم بارد در قعر معده و ارتفاع بخارات از آن بدماغ و بقراط وغیره متقدمین متفق اند برانکه خلط محترق حاصل میشود و از آن در شرایین که بر فم معده
و مراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد و از آن فلغمونی حادث میگردد و بعضی از شیعهٔ جالینوس گویند که خلط سوداوی اول در اوردهٔ معده حاصل می شود
پس در آن فلغمونی حادث میگردد و گویند که مراد از فلغمونی درینجا التهاب ست و روفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس میشود و پس در اسفل آن نزدیک بواب ورم
حادث میگردد و از آن بخارات سوداویه ارضیه غلیظه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد و پس افکار ردیه و غم و حزن حادث میکند و نزد بعضی شدت
حرارت امعا ست و نزد قومی ورم معای صائم ست و ثابت بن قره گوید که سببش ورم طحال ست بسبب اجتماع اخلاط در آن و کثرت انصباب سودا از آن بر فم
معده و بجهت حرارت معده ارتفاع بخارات از آن سوی دماغ و نزد رازی سبب آن سدهٔ طحال ست از زیادت و عفونت در سودا که اندر اوست و دفع آن فضول
ردی بسوی فم معده و ابو الخیر حماد گوید که تولد این علت بمشارکت طحال ست و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از طحال بمعده می آید پس هرگاه سودا
بمعده بسیار آید یا سودای نا طبیعی آید قوت دافعهٔ معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حراقتی باشد که بخارات از آن سودا برانگیزد و بدماغ بر آرد و حرانیان و ابونصرا
اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا بتدبیر ردی یا بافراط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرایین و اوردهٔ بدن حاصل شوند و بسوی معده
و عروق آن نریزند از آن بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده و اوردهٔ آن بریزند در معده
ورم حار سوداوی حادث کنند خصوصاً در قعر آن که اورده درانجا بیشتر اند پس از آن موضع و ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ در آن پیدا کنند
و آنچه بسوی فم معده بر آیند آروغ ترش و آنچه بسوی دماغ روند وسواس و غم و فزع حادث نمایند و نزد مؤلف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب
حدوث این مرض ست لیکن سبب اکثری آنست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول دیوقلس گذشت اکنون باید دانست که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا
در خارج دماغ بود و مبدأ تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سر ورم حار بود و پس بخار حار از آن مرتفع گردد بسوی دماغ رطوبات
دماغ را محترق گرداند و احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و آنچه از بر دوم پس سانح ست سبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب ست
بهر آنکه روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر اوست پس فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را و تخیل بسوی سوداویت نماید و گاه مالیخولیا حادث از هر دو پس
سانح بجهت اسباب هر دو میباید افتد نه از جهت قلب تنها و وجه آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی بلکه
قریب ست که معظم سبب بحران از قلب باشد فلهذا لابد ست که لزوم علاج قلب بعلاج دماغ درین مرض نمایند و بدانکه دم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد معتاد
فساد دماغ و اصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدأ این مرض در اکثر امراض قلب بود و اگر چه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج قلب اولاً
فاسد گردد و تابع او دماغ بود و یا مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و آنچه از آن بسوی دماغ نافذ شود فاسد بود و اعانت
دماغ بر افساد او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض مادیه خصوصاً حاده عارض شود و این علامت موت ست و درین وقت مریض را عارض میشود که ذکر موت
بسیار کند و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد در آن مادهٔ سودا باحتراق خون و مزاج دماغ او
رطب ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ بسیار موی خشک لاغر بسیار افتد و کم ست تولد آن در اشخاص
سفید پوست فربه و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و راء وغیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف زبان
یعنی قادر بر کلام کثیر متتابع باشند و حرکت پلک بر ایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطبر و بر سینه موهای سیاه غلیظ
باشد و این امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالم ترین انواع مالیخولیا آنست که از دردی خون
حادث شود و آنکه با وی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع او آنکه با مانیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا ببواسیر و دوالی منحل گردد و این علت بمردان

اگر عارض شود در هیجان وحشت و بدتر باشد چه کم الی شیوع و حدیث [illegible] را خدر و فشار دهی کمتر آنکه هیجان [illegible] بسبب آن [illegible] شود [illegible]
آنها بجز آن هیجان میکند و گاهی هیجان و بسبب آن سودا و ارو و دستعد مالیخولیا را مالیخولیا بسرعت نشد چون ناخوف [illegible] یا سرسام [illegible]
خون مشابه باقی سوداوی منعکس گردد و مثال آنها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول بعضی مالیخولیا انسان را خصیتان [illegible] شود
گردد و مالیخولیا تمیز نشود چون ابتدا آنها یا انسان گرم مزاج [illegible] و بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض و سوداوی باشد
و صاحب طبائع [illegible] مستعد مالیخولیا هستند یا کسانی که طبائع [illegible] حرکت کثیر الفکر میباشند و بقول بعضی متوسط شهوت طعام در مالیخولیا [illegible] است
بهر آنکه [illegible] میباشد علت [illegible] زیاده میکنند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره [illegible] عارض شود بر موت قریب دلالت کند [illegible]
و اقسام آن [illegible] ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب [illegible] و اختلاج [illegible]
مراقی [illegible] پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر [illegible] و خوف از چیزی که عادت انسان نبود [illegible]
و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضی از افتادن آسمان [illegible] کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف [illegible] کنند و بعضی [illegible]
و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و نزد خود [illegible] میباشد و کنا تخیل ایشان [illegible] و بعضی خیال کنند که [illegible]
بیم و خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعدا بر آن نمایند [illegible] با طائر گشتیم و مثل آن حیوان آواز کنند یا شیشه [illegible]
بعضی از آن خنده کنند [illegible] کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی از آن گریه کنند خاصه کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از آن [illegible]
کنند و بعضی [illegible] ایشان زیاده [illegible] از موت بترسند [illegible] و بعضی [illegible] و از هر [illegible] خواهند و [illegible] از طعام و شراب باز ایستند [illegible]
و بعضی [illegible] و هم شود که او [illegible] و بسبب این و هم [illegible] باشد [illegible] و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است [illegible]
این و هم خشکی مزاج [illegible] سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که [illegible] است [illegible] از جنس کاری باشد که از صحت [illegible]
در آن مشغول بوده باشند مثلاً اگر مریض لشکری باشد دعوی پادشاهی کند [illegible] و تدبیر جنگ و قلعه گشائی و امثال آن گوید و اگر کسی [illegible]
[illegible] قصد کردن [illegible] و اگر مریض [illegible] بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند [illegible]
و علی هذا القیاس [illegible] که قاروره اصحاب مالیخولیا را غالب [illegible] [illegible] قلیل النضج بود [illegible] ایشان [illegible]
و آن [illegible] میباشد خصوصاً در هنگام تزاید مرض [illegible] مالیخولیا [illegible] مختلفه است [illegible] این مرض [illegible]
کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز [illegible]
بنگرد و چشم غائر [illegible] اعتدال حال تمام بدن و رنگ سر [illegible] چشم و زبان او [illegible] و لمس سر حاره بیداری بسیار [illegible]
قلیل النضج بود و تقدم سرسام [illegible] و فکر مفرط [illegible] آفتاب و کثرت تناول اشیای حاره ضاره و دماغ مثل سیر و پیاز [illegible]
و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و وهم و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن [illegible]
پس اگر با این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بر جا بود و آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل [illegible]
و تمیز و خرد او باطل شود و قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد و در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال [illegible]
ذکر او قول و فعل او همه تباه گردد و آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال [illegible]
[illegible] از حیض مستفرغ میشد و کثرت موی بدن [illegible] و تقدم زمان اغذیه مولد سودا [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] حار و [illegible] خون و صلابت و اختلاف [illegible] سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه [illegible]
[illegible] تمام بدن [illegible] شد و اگر علامات در معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت [illegible] و خوردن [illegible] در معده [illegible]

تناول غذا تا انهضام آن و سکون درد بعد هضم غذا و صورت حار بودن ورم التهاب مراق فی صفراوی عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده
باشد و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سدهٔ ماساریقا که در تشخیص سوء مزاج و ضعف و ورم کبد و سدهٔ ماساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از کثرت
جگر یا ماساریقا باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و شبق شدید و احیانا تپ لبع بادی لاحق گردد و گاه طبیعت نرم بود
و گاهی لذع سوداء طحال یا در فم معده الم و حب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و اجتناب او و فواق و تهوع و غثیان و حزن و کرب
و قلق و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و تمدد و سوزش شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس در میان
کتفین و معده خصوصاً بعد طعام تا هضم او بالتمام و احساس ارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی مرض قی بلغمی مراری و گاهی ترش مضرس دندان
و لثیت و مرارت بازو سفیدی قاروره و در اکثر تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مراق
و اختلاج اندر مراق و اعضا در بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد و ایضاً ضیق النفس و سهر و ملالت بلا تقریب و قبض طبع زائد از عادت در بعض اقسام و حرقت
فم معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس بخلش سوزن بر پشت و بازو و گاهی در تمام بدن خصوصاً اعالی آن حتی که گمان تشنج و گاهی احساس
درد مثل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج دمامیل و گاهی قشعریره و لرزه بر اعلای بدن و سوزش کف دست و پا و گاهی سردی آنها یا سائر بدن و ضعف
بحسب قلت و کثرت لازم مرض و رن حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین و دوی سامعه شدن و احساس بحرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن خیالات
بر قبل پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و خیال اضطرار از حرارت و یبوست اندک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعمال امور
لا لائق استعمال نباشند و صبر در امور شروع و طیش و حقد بطلی و مکث در امور سهل که در ان کشانشاید و صداع و نسیان و خواق احیاناً و دفع ریح متواتر و نقصان سدی گاهی
گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق ست لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست و بدانند که از امراض کثیر المشابهت این مرض ریح البواسیر
از این جهت که هر دو شریک اند در لذع و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه بفواق و گاهی بتحت و در دسینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان و ایضاً
وجع مری و معده و بثور آنها نیز مشابه این مرض باشد از این جهت که در هر دو درد زیر استخوان های سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و اسفل مری باشد یا بالای مری بود هرگاه
در معده بود و آروغ بدبو و شدت تشنگی زبان و درد کتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک ست در میان هر دو **و فرق** در مراق و ریح البواسیر آنست که حبس ریح حوالی
مقعد و حدوث درد و تشنج در عضلات بطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدید تر از مراق میباشد **و فرق** در مراق و قروح مذکور آنکه در قروح مع التهاب سینه و پشت درد
بین و وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصاً تمکین و بزرگ محسوس میشود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال بر می آید و باقی علامات مراق نمیباشد بالجمله
باد محل علت دریافت گردد معلوم کنند که سوداء فاعل مالیخولیا کدام نوع ست و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن بافرح و خنده و عدم لزوم غم شدید و چشم
سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل و کسل در ان و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و نبض عظیم
سریع و حمرت قاروره بود سودای دموی باشد و اگر کسل و قلت حرارت لمس و سکون و کم گوئی و ترس و سخن برداشتن ابرو هر وقت از دست غلبه سبات و بلو
ن نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و ادنی جنون مثل ماننیا و کثرت بیداری و غضب و حب لعو زدن و ضرب و شتم و دریدن جامه
ی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت لمس بدن بغیر تپ و یبس و لاغری آن و فرو رفتن چشم و اضطراب در ان و سن
و مزاج اصلی حار سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت
رنگ سیاهی و صلابت نبض و حب تنهائی اکثر و تیزی اندک بود و گر وقت تحریک او که ضجر و حقد چندان کند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سوداء
احتراقی باشد و بدانند که تدبیر با تقدم از تناول اشیای مولدهٔ خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر مستحق طب
دی و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفراء و محرق آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و تعول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و حر
نندان بر صفراوی و تناول اشیای بارد یابس مولد سوداء و کثرت تعب و ریاضت شدید مهیج حرارت مکلل و محرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کند و ایضاً احتباس

چربی که واجب است [illegible] و ارسال علق [illegible] وغیره و نیز [illegible]

علاج اقسام مالیخولیا

باید دانست که علاج این مرض [illegible] واجب است زیرا که مالیخولیا [illegible] سهل است [illegible] طبیب [illegible] شده و [illegible]
باشد در زمان [illegible] تفریح و [illegible] تقویت قلب و دماغ و [illegible] ترین اشیاست [illegible] خانه [illegible]
لباسهای سفید و فرش سفید و [illegible] و [illegible] اندیشه [illegible] قوت [illegible]
اندیشه [illegible] و [illegible] پیش [illegible] گرم [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] آب [illegible]
[illegible] تا [illegible] و مکان [illegible] بود [illegible] طب است و [illegible]
[illegible] گرم واجب است و مشغول داشتن [illegible] سماع [illegible] و [illegible] لازم باشد و از کثرت جماع و [illegible]
و حرکت شدید و [illegible] و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک [illegible]
و گوشت [illegible] و بادنجان و [illegible] و [illegible] گوشت خشک و شراب غلیظ و [illegible] و گوشت گاو و [illegible]
و [illegible] و ماهی [illegible] و نمک [illegible] خشک [illegible] اجتناب ضرور است بلکه واجب است که [illegible] شیرین [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] واجب [illegible] شیرین [illegible] ایشان مضر است و [illegible] سبب قبول [illegible] نمایند [illegible]
و [illegible] اقسام [illegible] بود [illegible] مراقی [illegible] مضر است باشد و یا [illegible] گرم و سرد بود و چیزهای سیاه [illegible] درین علت [illegible]
و [illegible] و تنهائی و تعب [illegible] و مصارعت [illegible] و [illegible] مضر است [illegible] این مرض [illegible] است و چون [illegible] ایشان
کنند آب [illegible] خشخاش و بابونه و [illegible] بر سر ریزند که خواب [illegible] علاج ایشان است و مبارک [illegible] خشخاش [illegible] ضعف روح و مانع [illegible]
[illegible] مثل بابونه و اکلیل [illegible] بالجمله قانون علاج مالیخولیا آنست که بمبالغه ترطیب نمایند [illegible] استفراغ سودا [illegible] کنند و [illegible]
طعام [illegible] ترش [illegible] معلوم شود [illegible] کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند [illegible] طعام بالای طعام فاسد [illegible] باشد و اگر ماده [illegible]
[illegible] دماغ بود [illegible] علاج [illegible] اول استفراغ ماده [illegible] باشد [illegible] معده [illegible] باشد درین مرض [illegible]
[illegible] استفراغ ترطیب از نطولات و [illegible] مثل بابونه و [illegible] و اکلیل الملک و اصل السوس [illegible] اخلاط [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] غلیظ گردد و اگر سودا [illegible] حرارت باشد [illegible] و برگ [illegible] مرطبات زیاده کردن [illegible]
[illegible] شراب [illegible] تقویت قلب [illegible] باشد [illegible] مفرحات [illegible]
[illegible] مفرحات معتدله و اگر شدید الحرارت بود مفرحات [illegible] البرد [illegible] نمایند [illegible] باشد [illegible]
بود فصد [illegible] کشایند [illegible] واجب است [illegible] فصد کنند [illegible] قوت باشد [illegible] دماغ باشد [illegible]
بود [illegible] صاحب این مرض [illegible] و [illegible] بعد از آن [illegible] نمایند که کدام جانب [illegible] احساس ثقل نمایند
[illegible] طرف فصد [illegible] کشایند [illegible] کثرت [illegible] بفصد [illegible] جانب [illegible] و گویند که اگر رگ [illegible]
فصد [illegible] کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند [illegible] صورت ضعف [illegible] خون [illegible]
ضعف [illegible] فصد [illegible] اولی از فصد قیفال است [illegible] بسوی [illegible] ایشان [illegible]
و فصد [illegible] و اگر خون [illegible] دماغ باشد [illegible] مسیحی گوید که اگر [illegible] باشد [illegible]
کنند و اگر [illegible] باشد فصد قیفال کشایند و [illegible] نمایند [illegible] سبب [illegible]

در فصد برمی آید و درین صورت بعد منضج فصد کنند و فصد را ابتدا با تقلیل ادویه کنند تا استعداد تنقیه بادویه حاره بهم رسد و ایضاً مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت
منضج اگر شورش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرورست والا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق میگردد و چون در بعضی جا ماده عروق بی فصد اخراج نمی یابد و مسهل هر چند
قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و ماده ازین گاهی از ادویه حاده مسهل گونه احتراق در خون بهم میرسد از فصد
ثانی زائل میگردد و بعده اگر یبوست دماغ و کم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه
برآید دلالت میکند برانکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده تا تمکن آن در دماغ و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص الحمرت باشد دلالت می نماید که ماده در عروق دماغ
و در بدن منبسط گشته درین حالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون مبلغی وافر
ازان برآرند و اگر احمر قانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلائل دیگر بر غلبه دم
دلالت نمایند باید که بزودی بند کنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق برمی آید و بعد ازان غلیظ خصوصاً که فصد ضیق کشوده باشند ازین جهت واجب است
که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی محتبس نماند و شر و فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه جیده الکیموس چند روز
تا یک هفته و زیاده ازان بخورانند. و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد اکحل نمایند و بعد ازان منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ ماده بحبوب ایارجات
باید و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا هم ماده بتمامه برآید و هم قوت ساقط نگردد غرض که تنقیه سودا بکرات بلا ملالت باید کرد و اگر حصول صحت بطی باشد لیکن ادویه
قوی الحرارت والیبس کم دران خوف احتراق است و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ماء الجبن است و در میان
مسهلات که هنوز دادن مسهل دیگر منظور بود متقویات معده باید داد لیکن آن مقوی با تلیین باشد و گرنه اعضا در دفع قاصر و مخل خواهند گردید چنانچه آمله مربی و هلیله
مربی و اطریفلات و دواء المسک و غیره معمول است و بعضی بادیان و گلقند میدهند و بعد فراغت از مسهلات مقویات قابضه مطلقاً مضائقه ندارد و اگر ضعف
معده نبود و در ان ماده موجب علت باشد قی ازآنکه دران ادویه منقیه جوشانیده باشند مناسب بود و بدانند که در سودائی که از احتراق خلطی حادث شود
بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز می باید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط
نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضاً در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن بمفرحات و مبدلات غافل
نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دواء المسک با عرق گاو زبان و بادرنجبویه علاج فاضل است و آنجا که سبب حبس احتباس درور
معتاد از حیض یا بواسیر و غیره باشد ادرار آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج است از شخصی که سودا ساکن در آن
نباشد و کسی که سودا دران متحرک بود علامت آنست که سودای او در قی و براز و بول و در جلد بهق و کلف و قروح و جرب و دوالی و داء الفیل و سیلان خون از مقعده آن
ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر است و اگر بعضی را بسبب یبس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند
و نان منقوع در جلاب و اندکی شراب بخورانند و آب ممزوج بنوشانند و پس ازان خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند مؤلف گوید
که اگر مالیخولیا از سوء مزاج سافج باشد بتعدیل مزاج متوجه شوند بمبالغه و دوام ترطیب بخورانیدن اغذیه و اشربه و فواکه تری افزا و مفرحات بارده و معتدله همراه
عرق شیر ساده و عرق کافور علوی خان و شراب بهی ممزوج آب شبنم درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و تر و حذر نمودن از آنچه
خشکی افزاید و درین علاج تعجیل نتوان کرد بلکه اصلاح همیشه و متصل بتدریج باید نمود و در فربه کردن بدن کوشند و همواره سر و کف پا و دست را بروغن بنفشه
بادامی و خشخاش و کدو که مجرب دارند و همچنین نان و خصیه را و اندکی از نهاد رینی و گوشت چکانند و همچنین شیر بز و خر و دختر و ایضاً در تر الیه دنبه تازه بر کف
پا مالیدن و بعد یک ساعت بنجومی تجرید نمودن و در شبانروزی ده دوازده بار و آما در بادی باوجود تدبیر مذکور تنقیه معتدل لازم و مناسب خاطر غافل
بملینات بارده و مسهلات خفیف سریع الحرکه مانند ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی علوی خان باید کرد و می باید که وقت شب حب لاجورد خورانند لیکن
افضل آنست که نخست فصد صافن کنند یا باسلیق از احتراق هر خلطی که باشد و بعد از استفراغ ماء الجبن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بشیر صندل

خشخاش و شیر و مرباها و غیره و ابریشم علوی و نان جو و عرق بید و مشک و عرق شیر مرکب تا آنجا که در مرکب یا یا سعد و یا تمر یا آب کبد و یا ماء الجبن به
عشق بدانکه ابو منصور تقریب تسخین بدون نبض چنانچه در امراض مذکور باید پس بدل او تقریب غذای لطیف نمودن تدبیر مناسب کرده
زوال مبادرت و مالیخولیا جماع کردن خصوصا مجرب و بصورت اشتهای عظیم باشد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کسر دیگر
و مشغول شدن بصحبت محبوب و فراموش کردن مرض لیکن از زیادت تشنگی بپرهیزد و با غیر محبوب مصاحبت کنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام
و شراب کنند که شروع هضم اول باشد و هرگز مرتکب این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزاید بنابر
بنابر صعود بخارات طب باید و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پا بافراز نشستن بجهت جذب مواد و در حمام آب گرم غسل کردن به
فرود بدن و مالیدن روغن بنفشه و نشستن در آب و این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سود و شستن و کنار و حرکت و نشستن
پشت و لب سر کرده بجهت اوصاف است بشال و روغن بادام شیرین و غیره بتلطیف و روغن های سبز با برگ کشنیز و پاپرک دست و پای و امثال آن و
بسی مفید است و چند اشخاص مالیخولیا که از صعود بخارات از زیادتی بدن یا اینها موقف شد و از تقلیه و تعدیل هیچ فایده نشد و چون گوشت
بچه بز مشابه و روغن ماده گاو و پخته با نان خشک چند روز متواتر صبح و شام خورانید و بجای آب گل بکشند و عرق گاو زبان ساده نوشانیدم در مدت دو هفته
صحت یافتند بجهت آن طبیعت و از مجربات است شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج سادج بارد و یابس باشد باید که تسخین
قلب بمفرحات کرده و دوا المسک و تریاق و شرو و طیوس و مانند آن مشغول شوند و معالجه سر و آنچه در باب رعونت و حمق مذکور شده و ادویه که
با تسخین و ترطیب باشد باید کرد و مالیخولیای قوی حادث شد از سوء مزاج سابق عقب مرض حاده گر عارض میشود علاجش سهل بود و حتی که آن بنفسه زایل
می گردد و اگر مرض حاده منقضی نشود و باقی بود این علامت موت است چنانچه سابقا مذکور شده و از تدابیر مهمه در باب مالیخولیا نقل مریض نزد کسی کرده سابق
در صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود و بسوی افضل از این همه است مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سرسام بارد یا سر زیاد آفتاب یا نشره
واقع بسر یا اغذیه و ادویه حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث میشود علاجش ترطیب سر است بنطولات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه
و نیلوفر و تناول تخم خیار و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماری های گرم نوع مالیخولیا پدید آید
و هر که اندران بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد نقل و غذا و شموم رطب دماغ
باشد طریق ماء الجبن که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات ازین ترطیب است
اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و متفق اند اطبا که ماء الجبن بهترین دواست برای امراض سوداوی و منفع و بالی
و مسکن و ملطف و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و ازان توقع است که با وجود قلت حدت اخلاط تعدیل بخاری و ساری گردد و سبب
سوء مزاج مواد و تحلیل اخلاط ماده و تلیین مجاری و تقویت اعضای فضلا میکند و با وصف اسهال قوت نضاج هم دارد و فضلای آن که در بدن باقی میماند
اذیت به بدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیف و محترق بیوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد بدین
خواص دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بلکه نافع ترین مسهلات است و با وجود
اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سدد کبد و طحال و دفع یرقان و تنقیه
و غلبت صفرا و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح ... و
بدن و آتشک و جرب و حکه و کلف و شری و اشرا و جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک در آن داخل نکنند
بلکه ترش نیز و بهترین ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است چرا که در جنبیت و مائیت و جبنیت معتدل است و در شیر ماده گاو جبنیت بسیار است
و در شیر میش جبنیت افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب تر است و بنابر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماء الجبن شیر گاو و بسیار

بجهت مالیخولیای مراقی انفع است و ماء الجبن شیر بز برای محرورین مسلح تر است و در دی تر ماء الجبن که از شیر خر باشد و ماء الجبن شیر شتر بجهت سدد و استسقا
و کلف مناسب است و بهترین فصل استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و باید که بز نر جوان یک رنگ اگر سرخ باشد بهتر والا سیاه و رنگ قلیل السواد
و صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد قبل و دراز زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز همچنین هنگام
استعمال ماء الجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و کشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ سپستان و کنار مقرر باید کرد
و دو از ده جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان در آن انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خورش و بسبب سوء هضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه
بز را ریاضت و حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملایم
دو سه جوش دهند و در وقت جوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب تر کرده همی مالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش
یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک توله یا زیاده از آن اندازند و از چوب انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود پس ظرف را
از آتش فرود آورده و نیم گرم از پارچه صافی سه ته بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر والا قدری نمک انداخته باز یک دو جوش دهند تا کف کند کفها دور کرده صاف نموده
شربت نیلوفر یا هر چه مناسب مرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دهنیت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اجزای
دهنیه منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بمانند و اگر هوا گرم باشد ظرف آنرا در آب سرد گذارند و صبح صاف کرده بکار برند
و از هفت توله شروع کنند و یک یک توله یا دو دو توله هر روز زیاده نموده تا یک نیم رطل رسانند و تا سه روز بر همین قدر دارند بعد از آن بدستور هر روز کم نمایند
و بمقدار روز اول رسیده و بعد سه روز ترک کنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از یک نیم رطل موقوف بر رای طبیب است
حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد درم ست و شربت متوسط یک رطل و اگر مزاج قوی باشد
تا دو سه رطل نیز جائز داشته اند اما اگر ماء الجبن با ادویه مسهله ممزوج کرده دهند باید که کثیر المقدار نباشد بهر خوف افراط عمل مسهل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم
سفوف سودا یا لاجورد وغیره مخرج مواد سوداوی همراه ماء الجبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت همراه او در ایام مذکوره
نیز افزوده میشود و یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراغ
از ماء الجبن مسهل دهند و گاهی برای مناسبت حرف اهلیله سیاه و سه ماشه نمک سیاه و یک ماشه با ماء الجبن ساده میدهند و روز دوم مسهل مقویات قلب و دماغ و معده
مثل آمله مربی و اهلیله مربی و اطریفلات با شیرجات و لعابات مناسب دهند بالجمله اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماء الجبن تنقیه نمایند و بعد از یک هفته
و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل ماء الجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون وغیره بدهند و سفوف
چوب گز و زنار فارسی و حب سفحه همراه ماء الجبن خوردن نیز خیلی سودمند ست و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع ماء الجبن تنقیه تمام نشد در میان یا تنقیه در اثنای
استعمال ماء الجبن مناسب نماید در ایام مسطوره مسهل مغز فلوس و شیرخشت و ترنجبین وغیره ادویه مناسب با ماء الجبن بدهند بعد از آن سفوف و حب و شربت اگر حاجت
باشد بکار برند و گاهی برای تلیین تنها شیرخشت و ترنجبین استعمال کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ریاح منظور بود گلقند مالیده صاف نموده بدهند و هر گاه
جهت امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب دانند سفوف سودا دو مثقال هر روز با ماء الجبن بیاشامند
و اگر افتیمون در صره بسته در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بی عدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین ساده معتدل داخل ماء الجبن باید کرد جالینوس
گوید که اگر ده درم حب القرطم کوفته بیخته در ماء الجبن آمیزند اسهال قوی آرد و آنجا که در بعضی امزجه حاره یابسه ماء الجبن برای تبرید و تسکین حرارت و هیجان اخلاط حاره
استعمال کنند اگر ادویه و شربت و سفوفات و حبوب مذکوره بمریض بدهند باعث ضرر گردد و اگر صرف ماء الجبن همراه شربت نیلوفر و انار و خمیره مروارید و امثال آن از ادویه
مسکنه و مقویه بدهند مفید افتد و فوائد عظیمه مشاهده شود و هر گاه مقدار ماء الجبن زیاده گردد آنرا دو سه حصه کنند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله کم
از یک ساعت نباشد و بعضی تا نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضی چهل قدم

و اینکه مزاج گرم داشته باشند و عطش بسیار بود یا خشکی زبان و دهن و تشنگی و تلخی دهن و مانند آن بسیار باشد آب جو چنین گوید
یا ایرانیان ترکیب کنند پس شست و پنج مثقال و زن جو نیم کوفته و آب ریزند تا شربت الکبیر بخوبی مقبول باشد و کسب وقت نیز از نوسس آن ماده
گرم و دخت خمیری تنتو یا قرص تبرید با نوشیدن گرم و خوردن مدت دو ماه سی کمر و در یک سال الکبیر و ببهتان و در یک و نیم مثقال شربی ان
و مسهل شیر و ماء الشعیر بادویه ایام نوشیدن الکبیر با جتناب از بنیات و ضعفات و بخرات و حلویات و موقوفات شدیده و تبریدات
و جماع و جمیع حرکت متعب و از اعراض نفسانی واجب شمارند و ترویح و تفریح کوشند و برای آن ترتیب دهان غزل مفرحات و ماتوق های مناسب گیرند
و چونکه به بعضی مزاج سبب ضعف معده می آرد پس لایق است که بعد از خوردن بیات بشتمال جوارشات قوی معده مثل جوارش عنبری الماوردی
و اگر در میان استعمال الکبیر سرفه حادث شود پس بهتر آنکه خمیرهٔ خشخاش بدهند و بدانند که اگر کسی با نزله و عوارض دیگر مانع بود میان شیر
پس با خمیرهٔ باید یا از مرتب سازند طریق ساختن ماء الکبیر از خمیرهٔ آنست که شیر را بجوشانند اگر در طلا شیر باشد خمیرهٔ نیم درم و اگر کمتر باشد
حل کنند و بعد از آن شیر را حرکت دهند و از آتش فرود گیرند و بگذارند که سرد شود پس در پارچهٔ دو ته بپالایند تا صاف کنند و در ظرف چینی و مانند آن و ...
با آنکه میزه و بسته شده و این نوع ماء الکبیر در تبرید و ترطیب نیز اثری است خاصه اگر با شربت موافقه دهند و در ابتدا طبع نرم می سازد و بعد تا در آیام تمام
مرتب غذای بدن می شود و اسهال می آرد و قریب ساز خصوص کسانی که فساد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذا جسد بدن نرم نشود
و این طریق صاحب کامل کرده و علی حسین و ثابت بن قره نقل کرده که بجای خمیرهٔ از تخم ... و در طلا شیر گذارند تا شیر بسته شود پس آنرا از آن جدا
ازکار قطع کنند و نمک سفید و دو انگشت با یک سود و بران پاشند تا آب از آن جدا شود پس بکرباس تا ویزند و آب صاف او گیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیزند
و بار بر آتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و حرکت می دهند پس کمر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند و قول امین الدوله بن تلمیذ قریب نیست
و این بسبب آمیزش سکنجبین بزرا موافق بود و طریق ساختن او زبیده اینست که جبهٔ بزرا از تک شسته صاف نمود و خشک کرده و مانند شیر
دهند و قدری چسته بسایند و در قیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از که قطعه قطعه کنند و نمک اندازند و در صافی دو ته کرده و جانی بیاویزند تا آب
از وی بچکد بعد از آن صبح آن آب را بجوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند و طریق ساختن الکبیر از مغز قرطم آنست که بگیرند مغز حب قرطم ده دانه و ...
در دو رطل شیر بحالت جوش بیندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بریده شود پس فرود آورده بگذارند که سرد شود پس در پارچهٔ دو ته انداخته بیاویزند و آبی که از آن بچکد در ظرف
چینی بگیرند و بعد از آن نمک تری انداخته بجوشانند و کف گرفته صاف نمایند و با ادویهٔ مناسبه بخورند و طریق دیگر معمول حکیم ارشد علی خان صاحب
شدیده اینست که بگیرند بز ... دوازده روز تعلیف او بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و بجوش داده شب در ظرف نو گلی بخرات بدهند و صبح آنرا
و بارچهٔ بسته بیاویزند و زیر آن ظرفی بدارند تا همه آب کبود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین لیمونی در آن حل کرده بنوشند و بدستور
و بکار بدهند و در ایام مسهل و مفرد و مسهله و دیگر مسهلات مناسب حسب حاجت درین آب داده باشند و ایضا آب مذکور فقط یا سکنجبین مسطور بر بدن ...
سختی و گندگی جلد است که بعضی را در امراض جلدی سوداوی عارض می شود دستور ساختن الکبیر یعنی نیرایه که در ماء الکبیر بکار آید بطریقی کنند ...
مرقوم است بگیرند گوسفند یا بزی که شش روز از زائیدنش گذشته باشد و از شام بچه آنرا شیر ندهند صبح بچه را بسبب ناشتا گرسنگی بیقرار گردد و آن زمان شیر دهند و بعد
آن بچه را در آغوش بگیرند و بعد از آن گردن آن بدهند و ذبح نمود و شیر پستان آن از برآورده و بعد شکم شکافته معده و مرکب بسته در طشت گذارند و آب بسیار سرد بر آن ریزند چندی
طشت لبریز شود پس یک دو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود بعد از آب برآورده زیر شیردان سوزن بسیار زنند و بیاویزند تا همه آب از آن بچکد و خشک گردد بیاد
و در ماء الکبیر بکار برند حسنت سفوف سودا که در امراض سوداوی همراه ماء الکبیر معمول است سنای مکی تمیون هر واحد یک درم خورد و دو درم مناسب ...
دو جزو مسهل ماء الکبیر ... دانه ... و دیگر ... هر یک سه درم گل سرخ چهار درم ... تربد سفید مجوف ... و پوست ملیله کابلی پوست ملیله زرد بسفایج فستقی ...
سفوف سازند شربت یک مثقال تا چهار مثقال و آنچه که یبوست بسیار باشد بنفشه مغز بادام هر یک پنج درم داخل کنند و زمان ... ماء الکبیر و ...

نوع دیگر نمک نفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفائج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک پنج درم و گاهی تربد شش درم اضافه کرده میشود کوفته بیخته دو مثقال بخورانند صفت سفوف لاجورد مستعمل مارالحبین برای دفع سوداء مواد سوداوی حجرارمنی مغسول حجر لاجورد مغسول هلیله سیاه هر واحد دو ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفائج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه تخم شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال ایضاً لاجورد مغسول افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس هلیله هر یک هفت و نیم ماشه نمک هندی یک نیم ماشه و گاهی لاجورد مغسول و غاریقون سفید هر یک دو جزو پوست هلیله زرد و سنای مکی و گل سرخ هر واحد یک جزو سفوف ساخته حب ایارج داده میشود صفت سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سوداء مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک ده درم بسفائج حب النیل سنای مکی هر یک ده درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال صفت سکنجبین افتیمونی به نسخه حکیم علوی خان نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوص وحشت و قیکه با مارالحبین آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفائج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس هر یک پنج درم غنچه گل سرخ نه درم سنای مکی چیده افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد عناب هر یک بست دانه مویز منقی سپستان هر یک ... اول اجزای کوفتنی را کوفته تمامی ادویه را سوای افتیمون در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب شیرین یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده کیسه افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن به آب باز داده شود پس افشرده و کنند ادویه صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم شکر سفید یا نبات بست و پنج درم گلقند آفتابی بست و پنج درم دران حل کرده بجوشانند و کف آنرا گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملائم نهاده بقوام آورند پس سرد کرده در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با مارالحبین و قوتش تا یکسال باقی می ماند نوع دیگر مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفائج سنای مکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم انچه کوفتنی ست نیم کوفته در پنجاه درم سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند صفت شربت افتیمون نافع مالیخولیا و خفقان مستعمل همراه مارالحبین و نیز موافق امزجه حاره افتیمون تولکل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یک توله آلوبخارا بست و پنج عدد اگر آلو نباشد عوض آن تمرهندی چهار توله انداز نارقند سفید سه چند بدستور شربت بسازند نوع دیگر نافع مالیخولیا عمل بی رحمت تبدیع دیگر بجوابی به اصحاب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه مارالحبین شربت عمل آرند مغز خشک ... گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم فرنجمشک دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند اگر صفراء و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ده دانه زیاده کنند اگر طبیعت زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان ده درم در نسخه شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت بار یک سوده در شربت آمیزند و گاهی این شربت را بعد استعمال مارالحبین با عرق هلیله مرکب داده میشود و بسیار مفید می افتد صفت شربت مفرح سوداء که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه همراه مارالحبین بسته ایضاً بطبع استعمال کرده میشود بدون تنقیه تنها نیز گاه و گاهی در استعمال می آید و همواره معمول ست گاوزبان هفت درم و نیم گل بنفشه ربع کم ده درم گل سرخ یک درم تخم برگ بادرنجبویه گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفائج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس گل سنا هر یک دو نیم درم نبات سفید و گلاب هر یک پاؤ آثار شب ادویه را در آب بخیسانند صبح بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند و عوض نبات اگر ترنجبین و شیرخشت داخل کنند دران وقت در سائر خواص اقوی خواهد شد و در قرابادین معمولی وزن گاوزبان چهار درم گل بنفشه یک نیم درم گل سرخ دو نیم درم اسطوخودوس گل گاوزبان فرنجمشک ابریشم خام باقی بدستور

علاج مالیخولیای دموی و صفراوی

فصد هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ خون مقدار افزاران بار دیگر بعد از آن فصد صافن نمایند و گاهی فصد تا صافن به مرد و یا بفاصله دو سه روز میگیرند و اخراج خون تا بار تا نیم رطل از صافن معمول ست و بعد از فصد برای ترطیب و تقویت الدماغ یک عدد دشسته بورق نقره یک عدد و بحیثیه بخورانند و بالائش شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو هر واحد یک توله

[illegible]

ذکر بعض تراکیب مفیده مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذه کرام

چنانچه فصد [illegible] سوداوی صفراوی [illegible] بنفشه عناب [illegible] گل بنفشه [illegible]

[illegible] شاهتره [illegible] گاوزبان [illegible] خشک [illegible]

[illegible]

و آب کاسنی سبز مروق و آب شاهترهٔ سبز مروق هر یک پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله
مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع وحشت
باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلوبخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک
هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار گیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد سر و صافن خون
بقدر پاؤ سیر دیگر وزن گیرند و بعد فصد بهر تقویت آملهٔ مربی ورق نقره شیرهٔ عناب عرقیات خمیرهٔ صندل یک توله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا دهند و ده روز
که ماده در سر قرار گیرد فصد سر رو گشایند باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیلهٔ مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یک پاس غذا خورانیده
صبح نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد و تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیرهٔ بنفشه
سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج هلیلهٔ زرد
هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیرهٔ بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز بر و زر مسهل سنای کی شش ماشه افتیمون بصره بسته هفت ماشه نقوع
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین عرقیات شربت بنفشه [illegible]
پاشیده بدهند و مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه و زیک وزد در میان تبرید نموده تنقیه تمام
با تبرید یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیرهٔ مغز تخم کدو و خیارین و خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند برای ترطیب دماغ
مغز تخم تربوز چهار درم سوده در شیرهٔ نبات منقوم نیم پاؤ خورانند ایضاً اول تبرید شیرهٔ مغز تخم تربوز عرق شاهتره و شربت نیلوفر اسپغول بالعاب آن بدهند بعده
فصد باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد از ان در منضج صدر تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرایته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای کی مغز فلوس
ترنجبین شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیرهٔ مغز تخم هندوانه آب آلوبخارا عرق شاهتره خمیرهٔ صندل لعاب
اسپغول پاشیده نوشانند بعد هفته در فصد هفت انام کنند برای نفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو وغیره بعمل آرند و دواء المسک بارد
با شیرهٔ تخم خرفه و گلاب و شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند ایضاً بصورت حدت ماده و ضرورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد تبریدات
ماء الجبن با سفوف سوداء و سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند
ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سوداء و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر
دو ماشه بدهند و برای تقویت قلب وقت شام زهرمهرهٔ خطائی یک ماشه مرارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق
کیوره و گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده و رنجشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن بیک نیم پاؤ یا نیم آثار برسد دو دو توله کم نمایند
ایضاً اگر با خفقان و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل است که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه
عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلوبخارا هفت دانه برگ سنای کی
یک توله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز
دوم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله تودری چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده در مسهل سوم حب لاجورد دهند

وبعد فراغ از استفراغ شیر گاو و زبان زخم پنبه گی استعمال کنانند الغذا مرغ و ماهی بریان سیب و بهی شیرین و آب انگور و مسکه و شیر تازه بخور و سه کش ادویه بنوازند و ادویه
دماغ کنند اگر مالیخولیا حرکت لیندیا در کند و سرفه تپ پیدا شود و سوزش گلی اتی گردد در این صورت مالیخولیا موقوف نموده تریاق علاج سینه کوفته شربت بنفشه
شربت بزوری شیرین یا بن شیر خو فرز لعاب بهدانه و قیاس شربت بزوری نگشتی باشد صبح خوانند و یا قرص لعاب بهدانه شربت نیلوفر نگشتی باشد و شام دهند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا

شربت افتیمون با شیر تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برگ ادر دو پانزده درم شکر سفید حل کرده و کذا سنای مکی تر ما قند با عرق گاو زبان و کذا
ایلیا پنج درم هر یک ده درم مع اسطوخودوس و بیخ و درم ستمونیا همراه مالیخولیا و کذا شیر بادیان بشکر و کذا گندم سفید و کذا خوردن دو ماه خوردن همراه
نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج با شکر و کذا خوردن انجیر انار شیرین با شربت سیب و کذا آلو و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر با شکر و با شربت
بادرنجبویه یا شربت بنفشه یا شیر و یا گلاب با شکر و سعوط با روغن بنفشه و یا روغن کدو در حمام و تمام گل نیلوفر و گل بنفشه مع ده طفل صبح گل بنفشه
حمام یا آب بیل السام گرم کرده در حمام و غسل سر با بول در حمام و لهذا کدو خوب پخته بر دهن بادام و ملوخیا بر دهن مذکوره کاسنی یا کاهو تمام و پخته به دهن
بادام و کم بر گو شیر خواره و کم ملدن نسیج و سرطان نهری و تخم بهیشکر زند احساس سوزش مره سوداء هوا احد سفید جوارش طباشیر مقوی معده دل
معده را تجفیف صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر حادث از سوء مزاج صفراوی معده گل سرخ آمده منقی طباشیر صندل سفید کشنیز
خشک هر یک دو درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال سه وزن ادویه با عرق گاو زبان و عرق
کیوره قوام آرند حب ایلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیای حادث از سودای صفراوی پوست ایلیله زرد پوست ایلیله کابلی ایلیله سیاه و پوست بلیله
آمله منقی هر یک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هر یک یک دانگ کوفته بیخته به دهن بادام چرب نموده بمویز منقی بسرشند و حبها
ساخته با عرق گاو زبان نیم گرم کرده یا جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند بلا یک شربت است در هفته یک مرتبه این حبوب استعمال نمایند تا
که مالیخولیا زائل شود و دو نسخه دیگر که آنهم در اخراج سوداء و مره صفرا مجرب دیده ام هست وزن سنای مکی دو دانگ است و سقمونیای مشوی یک دانگ حجر
لاجورد و افتیمون و غاریقون و کتیرا و گاو زبان از برای تقویت اسهال مره سوداء لاجورد و حب النیل هر یک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده با آب
نیم گرم داده باشد خمیره ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمنین کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته
کهربا شمعی نارجیل کل گاو زبان ابریشم مقرض هر یک دو درم یاقوت چهار دانگ برگ گاو زبان ده درم عصاره زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر املة پانزده درم
ورق نقره سه دانگ طلای محلول عنبر اشهب کافور هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال گلاب بید مشک عرق گاو زبان
هر یک پنجاه درم قند سفید دو آثار به ستور خمیره ترتیب سازند و مدد آن الماس بارد مقوی اعضای رئیسه موافق محرورین انواع و رافع خفقان و سواس نافع
مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا باشد مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک تخم خرفه مقشر زرشک منقی از تخم
ابریشم مقرض هر یک سه پنج مثقال کل ارمنی مغسول خرفه کرمی هر یک مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ورق نقره
هر واحد یک مثقال نبات سفید دو صد مثقال آب سیب شیرین نود مثقال آب انار شیرین نود مثقال عرق بید مشک گلاب هر یک پنجاه مثقال جواهر را بر سنگ
سماق گلاب صلایه کرده و باقی ادویه کوفته بیخته و آب انار و عرق او نبات را بقوام آورده ترتیب سازند و حکیم مومن گفته که من دو مثقال یاقوت رمانی هم درین دو الملک

داخل کردہ واثرش بسیار یافتم و اگر خواستہ باشند کہ مشک داخل کنند و بر عنبر اکتفا کنند حکیم علوی خان می‌نویسند کہ درین صورت آزاد دوا را لسکتہ ان گفت بلکہ مطابق
آنست کہ آزاد دوا را لعنبر نامند روغن لبوب سبعہ کہ صداع حار و یابس و سرسام سوداوی و سہر را نیز مفید است منوم مغز تخم کدو و تخم کاہو تخم خشخاش مغز بادام شیرین مغز
مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ برابر گرفتہ مثل روغن بادام روغن برآرند و بر بالش و سعوط نیم درم استعمال نمایند عرق شیر معمول حکیم ارشد علیخان مرطب و نافع
مالیخولیا و خفقان و باخاشی و مبرد و رافع تپ دق است شیر بز آب گزر آب نیشکر ہر یک پنج آثار گرفتہ عرق کشند گاہی آب بہی شیرین آب ناشپاتی عرق گاوزبان عرق نیلوفر
عرق بیدمشک گلاب آب سیب ہر واحد یک آثار عنبر اشہب سہ ماشہ برای تقویت دل و معدہ اضافہ کردہ میشود بجای شیر بز شیر گاو بوزن سہ آثار و آب زردک و
نیشکر ہر یک سہ آثار گرفتہ میشود لعوق خشخاش نافع اقسام مالیخولیا و جنون بہتر تنویم پوست خشخاش مع تخم نیم کوفتہ عناب ہر یک پنجاہ عدد در آب یکشبانہ روز خیسانیدہ
بجوشانند تا نصف آب بماند مالیدہ صاف نمودہ شکر سفید یک من اضافہ کردہ بقوام آرند بعدہ نشاستہ کتیرا صمغ عربی مغز بادام مقشر تخم کدو شیرین ہر یک پنج درم اضافہ نمودہ
بقوام آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد برای مالیخولیا کہ از احتراق خون و صفرا یا بسبب سیر در آفتاب یا از خوردن اغذیہ و ادویہ حارہ بہم رسد و تپ دق را نافع است
گوشت بزغالہ گوشت برہ جوان گوشت میش شش ماہہ کلہ پاچہ بز یا بزغالہ جوان گوشت بچہ مرغ از استخوان و چربی جدا کردہ و رق نمودہ از ہر یک بقدر یک رطل در دیگ نقرہ
یا مس قلعی داخل کردہ طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ در ذیل ہر یک پنج مثقال کوفتہ بیختہ بہ آن پاشیدہ بآتش ملائم کباب نیم پختہ نمایند بعدہ آن را در گلاب
عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق سیوتی عرق صندل عرق شاہترہ عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید سادہ ہر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرور عرق کشند ہشت آثار
پس دران سیب ترش و بہی شیرین زرد و کدو تر ریزہ ریزہ کردہ آب انار شیرین برگ خرفہ اسفاناخ گل نیلوفر کاہو برگ بید یا گل آن گل سرخ اقلامی تر گاوزبان گل گاوزبان
ہر یک نیم رطل تخم خشخاش بہمن سرخ بہمن سفید ہر یک تولہ تودری سرخ تودری سفید ہر یک یک تولہ داخل کردہ و آب یا عرقہای مناسب بقدر احتیاج اضافہ نمودہ بقدر ہفت آثار عرق
کشند و عنبر اشہب بقدر یک ماشہ در پتیہ بندند و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز در مرتبہ دوم افزایند مطبوخ تالیف حکیم علی جہت اخراج سودای سوداوی و سودای
صفراوی و سودای دموی بہتر از مطبوخ افتیمون است و بی اذیت بود سنای مکی چہار مثقال بنفشہ شاہترہ ہر یک ہشت مثقال بجوشانند چون بجوش آید تمر ہندی آلو بخارا
ہر یک پنج مثقال افتیمون چہار مثقال داخل کردہ پس شیرخشت خمیرہ بنفشہ ہر یک پانزدہ مثقال در فرود آمدہ صاف کردہ بیاشامند و اگر بعد از نضج مادہ بیاشامند بہتر باشد
و اگر شیرخشت نباشد بدل آن دہ مثقال فلوس خیار شنبر داخل کنند مفرح از برای اصحاب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفتہ لاجورد
مغسول ہر واحد شش ماشہ ابریشم مقرض گل گاوزبان صینی طباشیر ہر واحد دو تولہ تخم خرفہ مقشر چہار تولہ مغز تخم خیارین سہ تولہ عنبر اشہب ماشہ ورق طلا و نقرہ ہر واحد دو قسم
نبات سی تولہ شربت فواکہ سی تولہ شربت عرق بیدمشک عرق گاوزبان ہر واحد چہار سیر بدستور مرتب سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در نہایت النفع است از برای ضعف قلب خفقان
و وسواس و مالیخولیا کہ حادث از سودای سوختہ و از صفرا و خون سوختہ بود مجرب حکیم میر علی نقی است یاقوت سرخ مروارید کہربا صندل سفید کشنیز خشک ہر یک دو درم طباشیر
بہمن سفید گل سرخ گل گاوزبان ہر یک چہار درم بہمن سرخ ورق طلا ورق نقرہ پوست بیرون پستہ ہر یک یک درم تخم خرفہ مقشر شب سفید زرشک منقی دوازدہ درم گل ارمنی مغسول
یک نیم درم عنبر اشہب ابریشم مقرض ہر یک یک درم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت بدستور معروف مرتب سازند مفرح زہری بارد جہت نفخات گرم و دیگر امراض حارہ و دفع بخار سوداوی
و تعدیل مزاج جگر و تقویت اعضای رئیسہ بغایت مفید است مشک کافور ہر یک نیم مثقال عنبر اشہب یک مثقال عصارہ زرشک تخم کاہو مقشر نشاستہ گل سرخ گل نیلوفر مروارید سرخ ورق نقرہ
ہر یک دو مثقال مغز تخم ہندوانہ مغز تخم کدوی شیرین گل مختوم یا گل غسانی ابریشم مقرض بہمن سفید سرخ پوست ترنج گل گاوزبان گاوزبان معدنی طباشیر سفید ہر یک
پنج مثقال آن را بگلاب پروردہ تخم خشخاش سفید تخم خرفہ تخم کشنیز مقشر ہر یک بیست مثقال ادویہ مذکورہ را کوفتہ بیختہ باشیرہ ترنجبین و شیرخشت و شربت

سبب شیرینی [illegible] مزه شیرین شربت [illegible]
[illegible] قول شیخ الرئیس [illegible] که به فصد [illegible] اقدام [illegible] شیرینی باشد [illegible]
بعضی [illegible] متصل [illegible] صفراوی [illegible] ترتیب [illegible] شیرین [illegible]
آن باشد [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] و آنکه بر شب [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] صفراوی [illegible] مادیست پس [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] باشند [illegible] چون [illegible] مشارکت [illegible] بود [illegible] باشد و باید خوشبو کنند [illegible] ترکیبات [illegible]
کافور [illegible] روغن بنفشه بسیار [illegible] کافور [illegible] خشک باشد و سایر خوشبوهای [illegible] صاحب [illegible]
مرض [illegible] دماغ [illegible] صاحب این [illegible] خواب نیاید [illegible] کثیر النسیان [illegible] باشد قرار گیرد [illegible] دلیل [illegible] اگر مرض [illegible] از صفرای محترقه [illegible]
جنون گویند پس باید که از [illegible] مرض [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] ولیکن باید که تدبیر خواب آور [illegible] چنان باشد که [illegible] شیر [illegible] خشخاش یا شربت خشخاش [illegible] بعد ساعتی [illegible]
[illegible] شربت خشخاش بنوشانند [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] بسازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین [illegible] سیب شیرین پخته و سایر فواکه پخته [illegible] تمامی [illegible]
مواد سوداوی [illegible] بسیار [illegible] اجتناب کنند و ایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزی که [illegible]
[illegible] مثل خردل [illegible] احتراز نمایند و بر سر مریض [illegible] مرطب منوم [illegible] مثلاً بگیرند خشخاش [illegible] مع پوست [illegible]
و پوست کدو [illegible] بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد [illegible] تر کرده [illegible]
[illegible] بر سر نهند [illegible] شیر دختران بر سر [illegible] و اندک روغن بنفشه [illegible] تر کرده [illegible] روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر
در بینی چکانند [illegible] مریض جای [illegible] تاریک باشد [illegible] خواب [illegible] چون خواب تمام آید [illegible] باید که [illegible] بدن [illegible]
صفرای محترقه مثل طبیخ افتیمون و مطبوخ [illegible] کنند و چند روز راحت دهند [illegible] مرتبه مذکوره نمایند بعد از آن [illegible] دوای مسهل که
اندک قوی باشد مثل حب [illegible] غیر [illegible] کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای [illegible] بخورانند و ترطیب بدن [illegible] کنند و اگر از ین حرارت
[illegible] شود و بول سرخ باشد [illegible] شیر و شربت خشخاش بنوشانند و سکنجبین [illegible] جلاب دهند و چون حرارت ساکن شود [illegible] مخرج اخلاط سوداوی [illegible]
[illegible] مثل [illegible] کنند [illegible] نمایند ایضاً [illegible] اگر این مرض [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] بدن [illegible] کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود و از فصد
مانعی نباشد فصد [illegible] اقدام کنند و اخراج خون بقدر احتمال قوت و بحسب مقدار خون [illegible] بدن باید کرد پس اگر خون [illegible]
در اخراج آن کنند یک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد [illegible]

از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند و در آن روز غذا زیرباج چوزه مرغ یا اسفیدباج
آن بکدو یا اسفاناخ یا قطف خورانند و از شیرین و شکر دهند. و در روز دوم مزورات مذکوره سابق و ماء الشعیر مع ثفل آن با شربت خشخاش و مانند آن دهند
و اگر خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفرا باشد باید که تنقیه بدن با دویه مسهله اخلاط صفراوی نمایند بعد تدبیر تحلیل و تدبیر مرطب که سابق مذکور شد
تا این اخلاط نضج گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته
و تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بست عدد هلیله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد هفت درم افسنتین پنج درم
گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته
بران انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر ازین مطبوخ اسهال نشود این حب بنداپارج فیقرا و پوست هلیله زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یک دانگ
کوفته بیخته با آب حب سازند و این یک شربت تمام است بعد ازان نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یا به بهتر والا تا یک هفته راحت دهند
و تدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحراره داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آبزن که اندران بنفشه
و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که تا م[دتی] در آن آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب با آب بر بدن و
سر مالند بعد ازان آب مذکور نیم گرم بران بریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت روغن و آب نیم گرم
بر بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد ازان تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود
بمقداری که مریض متحمل زیادتی آن تواند و کیست خلط آنرا واجب کند و ایضا آنچه بهتر است که دیگر ادویه مسهله و غیره این عمل نمایند یعنی تقدیم دوای ضعیف نمایند
بعد ازان آنچه قوی تر ازان باشد و پس ازان آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی دفعة از ابتدای امر ندهند همین طریق
در تدبیر کسی که مرض او از غلبه صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویه حاره حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده کند خجندی می گوید که اگر سببش
سودا از احتراق صفرا باشد اولا اشربه بارده رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه با لعاب و شربت خشخاش دهند و تغریق راس بروغن کدو و بنفشه و بادام شیرین
کنند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام بآب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید و خطمی و بنفشه
نمایند و صرف عنایت بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیه بدن بمطبوخ
افتیمون و معجون نجاح کنند و با این حب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب
یک نیم دانگ رب السوس نیم درم حب سازند و چون تربد سفید زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل
روغن بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر با به یا بروغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصة اگر در حبوب بارده استعمال کنند گیلانی از مجوسی و ابو منصور
و خضر و غیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا بفصد اکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع برآید آن دلالت بر
وجود ماده در عروق دماغ کند درین هنگام بند کنند. و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و یا آب انار میخوش
نوشانند و بنان سمید محکم العجن و شوربای لحوم چوزه مرغ و جدی و حملان بکه ... کاهو و اسفاناخ و سرمق پخته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلوفر بو یانند
و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز یابند فصد صافن کشایند و خصوصا اگر بسبب احتباس حیض باشد و بعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد
حقنه لین که دران اندک حدت بود معمول از نیلوفر و بنفشه و بزرکتان و حلبه و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده قلوا
خیارشنبر و روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند. و هرگاه نضج ماده ببینند مسهل از طبیخ افتیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون ثلث و دو درم
صبر یک درم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول سه درم و حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند. بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها
گاهی سوده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد باریک نسازند والا باریک بسایند و اگر خوف

ضعیف باشد بعد از آن حب ... کنند و بعد اسهال یا فصد مثل ماء الشعیر و شوربای چوزه مرغ که در آن اسفاناخ و کدو و مثل کرده باشند ... بعد
آمدن خواب نماید که قول صاحب کامل گذشت بعد آنکه شیر بر سر دوشند و آب انار بادره و غیره کنند و باید که در سن اندک ... بعد [illegible]
مرطب بسیار باید مثل شوربای ... مرغ و ... شیر خواره و ... و ... مطبوخ ... تعدیل باید نمایند و ... شیرین ... کیان ...
... مرتب ... آب ... و ... حرارت با ماء الشعیر ... معمول اندکه با دام غذا سازند ... برای ایشان ...
... و ... با دیگر یه مطبوخ باش و روغن بادام مناسب ... کرکب برای ایشان غذای جیده است ... و مرغ
... ایشان تصور نباشد و بعد از آن احتمال ناید دماغ ... مرغ خود ... مرتب ... خشخاش ... سپید ... باشد بادام
بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول ... و ... کشنیز ... بادام ... سپید و بادام ... بسیار ...
البان نافع بود و گرد مالیخولیای مراقی پس ... بسل ... بعد شرب مطبوخ افتیمون ... مسهل سودا ...
بعض اوقات حب معجون نجاح ... بسیار ... دمشقی ... افتیمون ... نیم درم ... کند
... چهار درم ... و اگر ... اسهال ... نانخواه ... افتیمون ...
... نجاح ... اول ... روز ... و ... شربت تناول کنند ... چند ... نیم ...
در آب گرم حل کنند ... هفت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند ... قبل از حب شبیار بخورند ...
هر هفته اطریفل صغیر ... درم افتیمون ... درم ... ایارج فیقرا یک درم ... شربت بخورند و این ... شربت ... ده ...
... ساختن ... ایشان اجتناب از ... بسیار و بادنجان و کرنب ... گوشت ...
کنند و ... اشیای ... و حریفه ... طعام ایشان چرب شیرین ... او غالب نباشد ... باید ... شراب رقیق ... بسیار ...
نفع کنند ... اندک ... زبان ... شراب ممزوج آب بسیار نیست ... باید که ... کردن ... ایشان
مبالغه کنند ... استنشاق ... و آب گرم ... طعام ... شروع کنند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد این ...
تنقیه سودا ... مسهل هر کدام ... اصوب باشد ... مرض طول ... سودا ... عسر القبول برای اجابت است ایضا
او گوید که علاج مالیخولیا که ... از سودا حادث از صفرای محترقه در بدن نیست ... ترطیب بدن ... مرطبه و ... آب ...
بروغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل ... شربت خشخاش که روغن بادام ... باشد یا ماء الشعیر که خشخاش ... باشد ...
و بعد سه ساعت از ماء الشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت ... باشد بنوشانند و غذا ... سپید ... در قول
صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بارد و رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ... حرکت
قدری از آن بر آرند و بعده ترطیب تنویم اعاده نمایند ... مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال ... مطبوخ نمایند ... بسیار ...
باقی اجزای آن ... قول صاحب کامل گذشت و معجون نجاح ... اطریفل صغیر ... ایارج فیقرا ... و ...
نباید ... حرارت بیفزایند ... مجنون گردد پس ... استفراغ و استراحت در یک هفته حال ... تدابیر مرطبه ... ماء الشعیر
شیر معتدل ... آبهای شیرین مطبوخ ... آرند و بر بدن روغن بنفشه ... در حمام ... و بعد از آن ...
قوی ... بقدار قوت مریض ... نمایند و اگر اسهال ... باشد ... افتیمونی و اندک ... افتیمون ...
و اگر ضعف مفرط باشد ... تبدیل مزاج ... کشنیز خشک و ... شیر ...
... ابریشم محرق و مروارید ناسفته ... زعفران ... شیرین ... سر ... چند ... [illegible]

بقوام آمیخته بر آتش نرم حل کنند و هر روز دو درم باده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج به تبرید شدید افتد در خوراک آن کافوریاحی یا شعیره افزایند و احیانا آب مغز خیار و بادرنگ بگلاب بدهند و از اغذیه و اشربهٔ حاره اجتناب نمایند

علاج مالیخولیای بلغمی وسوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد درینجا نیز ابتدا بالفصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از نضج منضج و مسهل سوداء بدهند و چون مادهٔ غلیظ محتاج منضج زیاده میباشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب ماده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فاسد و بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند و اولی آن و اگر حاجت افتد مادالجبن بسکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سوداء یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از شربت و دیگر ادویه و دواء المسک حار و مفرح حار و ماء اللحم مرکب و سفوف لولوی طبری و خمیرهٔ ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و ماء القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جمله تراکیب شیر بز معمول بعد مسهل ماء الجبن در مالیخولیای سوداوی این است که گاهی شیر بز یا آثار همراه اسپغول نه ماشه یا با کاسنی میدهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیرهٔ صندل خورده بالایش شیر بز نبات بالنگو و گاهی گلاب نیز می افزایند که عصر بول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گل بید عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یک مثقال آمیخته بخورانند و گل خطمی چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالایش دهند و گاهی بعد مسهلات زرنباد یک ماشه سوده بهلیلهٔ مربی یک عدد شیر بز همراه تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی روز دوم مسهل مصطگی سوده بهلیلهٔ مربی سرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه عناب زوا جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گلگون پاشیده یا اطریفل خورده گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب نوشند و روز دوم بعد کوفی یک ماشه سوده افزوده بنوشند و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته همراه مویز منقی ده توله گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره یا آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی شش ماشه سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته بعد از آن شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره یا آثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر پوست بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و شام او وقت خواب بخورند مجرب سویدی است و کذا خوردن بقلهٔ ریحان مسلوق مطیب بروغن بادام و کذا شرب تخم شکاعی کذا التغذیه بدجاج مقشر در شیر بز تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر مردا مجرب او است و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته و یا پوست بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یکساله ریحانی و یا لاجورد غیر مغسول از یک درم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک یا درونج یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش بشراب سوده خشک نموده و باز در آن سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل نشاسته یا کتیرا و صمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا تخم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حلو و تخم افتیمون بسکنجبین و یا افسنتین با افتیمون آمیخته که از آن قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا اقحوان خشک یا حاشا که نفع آن هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون است و یا حب بلسان و یا فرنج سیاه و یا عود و یا کنجد مقشر بشکر و یا مصطگی و یا بیخ فرفیون بیضا هر روز نیم درم تا بست و پنج روز متواتر و یا زرنباد و نوشیدن عرق گاوزبان بشکر و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو سه درم تر نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شراب ریحانی یک ساله و یا ماء الجبن بمغز قرطم ساخته همراه افتیمون یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا روغن اکارع و سعوط بنا تق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه و ضماد آرد سات بآب پخته و روغن بادام ریخته بر سر و یا نان آرد مذکور نیم پخته نیم گرم بر سر و مضغ حب بلسان یا مصطگی و غذا با کیان فربه و نان گندم سفید و بچهٔ چغز و بازو بادروج بشیرهٔ بادام و سرتق بروغن بادام و حریرهٔ آرد سات و تیهوی مسلوق مطبخن بروغن کنجد و دراج مسلوق مطبخن بروغن بادام و ماهی صخری تازه بریان لشیرج و لقانق یونانی مطبخن بروغن بادام و بیضهٔ ماکیان نیم برشت و یا بچهٔ مرغ مسلوق هر واحد نافع و تنقل بنیشکر نزد احساس الذع و حرقت مرهٔ سوداء مفید است

اقوال مهره مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق یا از کعب کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار وافر از آن خارج کنند و اگر

سیاه نیز نفع دارد و فربه شدن بدن بسیار باشد و تا شربت گرم معده که بیان او را هم وامی کرده و استفراغ کرده که بر طبیعت زائل شود تغییر مزاج آن

منتشر شده است و ساختن آن ادویه سودا و مثل آن که در شربت ادویه مکرم که مسهل تقویت و بدن بسیار لاغر کرده سود و همین شود و سبب

و گاهی شربت بسیار زیاد کرده شود و شربت نیز و انار ترش باشد و یک شبیه تریاق بهتر است و استعمال این ادویه که طبیعت سودا ..

ادویه گرم که بدن لاغر شود مثل روغن بادام و شیره تخم خیار و افتیمون و تمر هندی را بدهند و جهت دفع سودا باید که شربت تمر هندی و سیب و آن که مسهل باشند

مزاج که مسهل باشند باید که سودا را بیرون کند و این چنان باشد که شبت و پودینه و نعناع و تخم خرفه و مویز منقی و ترنجبین

بر شبت و بادام مرکب بهتر است و شربت بنفشه و شیر بادام و ماء الشعیر و ترنجبین و گل قند شیرین تر که معتدل باشد و آن که آب انار ترش و سیب که

بهتر است و دیگر استعمال نمایند معده را کشکاب و آن شربت بنفشه با نبات تر کرده باشند خوشبو باشد و هم از این جنس افتیمون بیرون آید

سیاه و زرد بسفایج بیخ و هم سنای مکی که هر یک چهار درم و افتیمون هفت درم و مویز منقی باشند و تمر هندی و افتیمون سنای نیز در سنش اسهال باشند

بیک شب در آب خیسانیده بعد از آن که یک جوش کنند و آن را صاف نموده گلقند و تمر هندی و شکر سرخ که هر یک درم و ...

نیم درم غاریقون سیاه و نیم درم گل سرخ و افتیمون سنا سفید باشد در شیر و طبیخ و مثل آن ضعیف باشد و اگر بدن ضعیف باشد و با تحمل بدن بیماری

و افتیمون و هلیله سیاه و شکر سرخ که سرشته کرده باشند و اگر در هر شربت یک ماه ... و افتیمون سوده ده درم با هم سرشته کنند و بعد از آن

بیمار نیک که رسد و بدن را نرم کند و صداع و درد سر و سودا کند استعمال نماید بعد از آن ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا یا ایارج روفس و طبیخ ...

و هلیله کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و نمک هندی و موم و روغن در مرکب اجزا ساخته باشد این ادویه سرشته استعمال کنند بعد از آن که

مرض سوداوی بیمار نفع کند و بدن را صاف کند و پاک باشد و بعد تنقیه بدن را که باید تقویت نمایند که سبب ... تقویت دل و ابدال مزاج و

و سودا عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دوا المسک یا مفرح که به زبان گاو زبان و زرنباد که با شیره ... اگر آن باشد که

بنفشه و پوست ... و نیلوفر و ... تا که همچو شانیده باشد بر سر آن شیر تازه سود و استعمال معجون و نفع این مرض است و هم آن اقوال که

گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت سبک باشد قوی کنند آن نافع و ... اجزا از اجزا مستعمل است که شرب مطبوخ که نافع است از جمله افتیمون

بیست درم بسفایج و نیم درم غاریقون هر یک درم و نیم و هلیله سیاه و نمک هندی هر یک پنج درم و اسطوخودوس هفت درم و ایارج فیقرا پانزده درم که بر سر جوشانده آن سوده

چاشنی نیم درم که بعد آن اگر غلبه سودا و تمیز کنند و آن ... و پختن آن ... که ... افتیمون و مسهل آن ابتدا انضاج نمایند بعد از آن ... و

در آن افتیمون و تخم کشوث و گل سرخ و اندک شکر به ... بعد از آن طبیخ افتیمون ... و اگر حاجت شود و این حب با تمام ... کنند بعد از آن اگر ... ضعف

غاریقون ... و اجزا ... و حب ... ادویه ... بدون ... استعمال نمایند ... استعمال این ادویه ذکر کرده شود ... و ...

مقدار ... تنقیه ... بر ... سبب ... سوده مقدار ... که اگر ... و ... طبیعت ... کنند و بعد ... افتیمون ... نمایند ...

اطریفل افتیمون ... است ... اطریفل ... افتیمون ... ایارج ... نیم درم ... تنقیه ... و ... که ... مرض ...

و استعمال نمایند ... معده ... که ... در ... از راه ... و معده ... تنقیه ... و ... باید که ... کنند که ... و دیگر ... و تخم ... بالمره

و شربت سکنجبین ... مقدار سکنجبین ... مقدار آب ... بیاشامند ... و ... تقویت کنند و ... قوت ... باشد از ...

نمایند و ... تنقیه کرده شود و فصد ... تقویت ... نمایند ... که ذکر کرده شد و این اطریفل افتیمون در این باب مجرب و نافع است و چون مرض ...

... کنند و ... و ... استعمال کنند ... خوشبو و خشک ... و ... مثل آن ... ابن عباس گوید که ... و این مرض ...

سوداوی و ... بدن عارض شود باید که ... اگر ... و ... اخراج آن از فصد ... حاجت ... اگر ... خارج ... باشد اگر ...

حاجت اخراج خون نباشد و ... کثیر ... و ... اکثر ... و قلیل النوم باشد ... استعمال کنند ... و ...

بعد ازان تنقیه بدن از طبیخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعد چندی روز اغذیهٔ رطبه دهند و بر بدن او آب نیمگرم که در آن بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند و معاودهٔ تنقیه بطبوخی که قوی تر از اول باشد باید کرد و چندی روز راحت دهند و تا بیرش بتدبیر مرطب پردازند بعد ازان بحقنه جبوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند اگر آثار سلامت ازین مرض و تماج عقل مریض پیدا آید همین تدبیر را بعمل آرند و اگر فائده نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس و مطبوخ افتیمون و غاریقون و مسهل نموده در خشونت غائت و بعد خوابانیدن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذهن او عود کند و خوف ازان زائل گردد و سکون یابد چندی روز راحت دهند و غذا بلحوم حملان و جدی و پاچه آنها بطریق شوربا یا بلحن بزیت غسیل و روغن بادام دهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته و مغز بادام خورانند و از بقول بادرنجبویه و تودری و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا انکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد این دوای مرکب از لاجورد و ایارج بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد و غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یک درم قرنفل بست حبه باریک کوده بعرق کشیده بشربت سفرجل یا شربت توت ترنج بسرشند شربتی ازان یک مثقال و دو درم و این در هر هفته یک دفعه دهند که دوای نافع این علت است و ازین عدول نباید کرد که بارها تجربه کرده ام و چون ازین تدبیر اثر صلاح یابد عقل مریض عود کند لیکن بعد ازین فکر و خوف باقی ماند باید که تقویت قلب و عنایت تام کنند تا این بقیه ازان زائل گردد و این چنان باشد که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد دواء المسک حلو و تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند و اگر در آنجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاوزبان و کشنیز خشک و قرفه و قرنفل و زرنباد هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریوند چینی و عود خام هر واحد یک درم تخم بادرنجبویه یک نیم درم بسد و کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بیخته صبح دو درم بشراب که در آن گاوزبان تر کرده باشند و شربت سیب بخورند و قبل از وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل سرخ شش جزو سعد پنج جزو قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون هر واحد سه جزو قرفه زرنب هر واحد دو جزو بسباسه قاقله جوزبوا هر واحد یک جزو همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه سی و شش مثقال بگیرند و یک رطل آمله در هفت رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده قرنفل او دو درکنند و آب آمله را در دیگ انداخته بر آن یک رطل قند سنجری ریخته بپزند تا مثل لعوق گردد از آتش فرود آورده ادویه مذکور را حل کنند شربتی دو مثقال است نیم صفت معجون دیگر مفرح نفس مجرب برای فهم محسن این نافع خوف عارض و سدارت فکر و سائر اعراض سوداویه بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و زعفران و قرفه و جوزبوا و بهمن سفید و سرخ و زرنباد و درونج و تخم بادروج و نارمشک و مسک هر واحد یک جزو مشک عشر جزو همه را باریک کوفته بیخته بگیرند هلیله کابلی بست عدد و آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند تا آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی ازان یک درم و دیگر مثل آن حرمل پنج درم کما فیطوس ده درم اسطوخودوس گل گاوزبان و بادرنجبویه و مرزنجوش و افتیمون هر واحد ده درم سه رطل آب بر آن انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث باند صاف نموده و بگیرند مویز منقی و کشمش یک رطل کوفته آب کو اندک اندک بر آن ریزند و بالایند تا بقوام عسل آید و در پاتیله انداخته زیر آن آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعد ه قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و درونج و بسباسه و پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندی و دو درم کوفته بیخته بر آن ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و در هر سه روز یکدرم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد و چون صاحب او ازان برآید و دوا و قات راحت ببرانکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و تی باید صاحب این مرض را که چون ازان خارج شود ما زا غذیهٔ مولدهٔ سودا مثل خراب کننده مادهٔ نحیرآن که در قول مسیحی گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیهٔ محمود مثل نان میده و لحوم خرفان و جدی و ماکیان و ماهی رضراضی و استعمال آب شیرین و دلاک معتدل و ترنج و روغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه استماع نمایند و شراب ابیض که نه کهنه باشد و نه نو بمقداریکه سرور آرد و سکر نیارد بنوشند و بچیزیکه مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول به تناول دو هلیل و سرکه لطیف باشد تناول و برایشان مسهل باد و تعاهد نمایند طبری گوید که قسمی از مالیخولیا از استلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد حادث میشود و این نوع بحسب فصول سال و اغذیهٔ حسن تدبیر و فساد آن متغیر و زیاده میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد باسلیق است و تعدیه به تدبیر او برطبات و صبر بران چندی روز بعد فصد بعد ازین این ماء الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان اذخر و گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان هر واحد یک قبضه

مصطکی سنبل الطیب [illegible] بصل العنصل [illegible] هر واحد [illegible] گاوزبان هر واحد یک [illegible]
[illegible] صاف [illegible] آب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شیرین [illegible] روغن بنفشه [illegible]
[illegible] قبول کرده [illegible] حب [illegible] بلیله [illegible] کابلی [illegible]
[illegible] قسط [illegible] هر واحد چهار درم [illegible]
[illegible] تخم کرفس انیسون هر واحد [illegible] بسفایج [illegible] گاوزبان [illegible] هر واحد یک [illegible]
[illegible] بلیله هر واحد چهار درم [illegible] بست [illegible] قاقلی [illegible]
[illegible] شربت [illegible] صاف کرده [illegible] درم [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] جوشانده [illegible] صاف کرده [illegible] تربد [illegible] درم [illegible]
[illegible] اسود [illegible] بالنده [illegible] نوشانند [illegible] شوربای [illegible] مرغ [illegible]
[illegible] آب [illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] فصد [illegible] کنند [illegible] قوت [illegible] بعد از آن [illegible]
آبزن [illegible] دخول [illegible] آب [illegible] شیرین باشد [illegible] اگر [illegible] باقی [illegible]
[illegible] خوشبوی [illegible] موافق [illegible] بخورانند [illegible]
صحبت دوستی [illegible] باشد [illegible] لباس سفید پوشانند [illegible] ظلمت [illegible] چراغ [illegible]
[illegible] انواع [illegible] بلیله [illegible] کابلی هر واحد [illegible] درم [illegible]
[illegible] هلیله [illegible] گاوزبان [illegible] بادرنجبویه [illegible] هر واحد چهار درم [illegible]
[illegible] اسطوخودوس [illegible] افتیمون [illegible] تخم کرفس [illegible] انیسون [illegible]
[illegible] هر واحد [illegible] افتیمون [illegible] سفید [illegible] درم [illegible]
[illegible] خشک [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] کنند [illegible] سکنجبین [illegible] روغن [illegible]
[illegible] شربت [illegible] روغن بنفشه [illegible]
[illegible] شیرین [illegible] نخود [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] تریاق [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] ماءالجبن [illegible] مرغ [illegible] شیر [illegible]
[illegible] روغن [illegible] بنفشه [illegible] هر واحد [illegible] سیاه [illegible] شیرخشت [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] بلیله [illegible] هر واحد [illegible] درم [illegible]
[illegible] اسطوخودوس [illegible] بسفایج [illegible] آب [illegible]
حب [illegible] بعد از آن [illegible] روز [illegible] نوع اول [illegible] مذکور شد [illegible] شیرخشت [illegible]

[illegible]

وزیرباجات مرتب الوان که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون دهند هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم تخم کشوث ماذفت قنطوریون
دقیق بسفایج جاوشیر هر واحد چهار درم برگ مسفرم گاوزبان بهک بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر بادکبیر پوست بیخ بادیان باقره یونه دو درم خربق سیاه دو دانگ
همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد سقطری مسحوق نیای مشوی دران حل کرده گرم گرم بنوشند
و بعد از آن ده روز دیگر رخصت داده ما بین آن سعوط بروغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساقین و قدمین بروغن گل نیم گرم بمالند و در آبزن و حمام نمایند آب نیم گرم
بسیار بر سر ریزند و از جماع بالکل منع نمایند و در این ده روز اسفیدباجات و حریره مرتبا کنجی سفید و آب نخود و زیرباجات شیرین بقدار معتدل خورانند و از بوی
تخمه و سوء هضم مریض حفاظت نمایند بعد از آن شربت بالونغاویا این نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سنا و بسفایج هر واحد پنج درم مویز سیاه و شیرین بست درم
و چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند و هر گاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخورانند و جمیع این مطبوخ بخورانند
و بعد فروغ ازین دوا پانزده روز پرهیز کنند و بزیرباجات مزول باطراف جدی و جوزه ماکیان اقتصار ورزند بعد به بقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی
ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحوی که اگر مریض انحطاط پذیرد و زائل گردد غذای او مزوره باشد اگر معده او متحمل این بود مرغ خصی فربه و جوزه با شربت بشکر سفید
و شماش و سبید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبود سائر اغذیه که در طبع قائم مقام اینها باشد اختیار نمایند و اگر چه شکل اینها در قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم رسید و دانستا
معالجه من کثیر الهذیان و دائم الوسواس و باحزان و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او متحمل و کم گردید ابتدا بضماد سبیار نمود و بعد از آن استم که خون او حدت و کثرت پذیرفته
و گرم گردیده فصد برد و قیفال او در ایام متفرق نمود و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف بهم رسید و از مرض صحت تام یافت جرجانی مالیاقی گوید که اگر سودا با خون
آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بار جید الکیموس دهند تا یک هفته برین تدبیر مانند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
اخراج خون بمقداریکه مناسب دانند بیکدفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیک بار قوت معده و بخار بدماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد دو روز یا سه دفعه بیرون کنند
و ازان رگ ابطی یا صافن کشایند تا دماغ تنقیه شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد
یک هفته جهت دهند بعد ازان مادرا آن دهند و تنقیه با یارج فیقرا یکدرم و اطریفل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد
یک دانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر ازین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر و الا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا درین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه سه بار با یارج مذکور
اثر صلاح ظاهر نشود حبسی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بقداریکه مناسب حال مریض باشد و ایارج فیقرا و رفس و لوغاذیا و مطبوخ
افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی مسود شده باشد و اگر بعد ازین صحت نیابد حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا مساوی مرکب ساخته
بدهند سکندر گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یک درم یا کم و زیاده حسب حال مریض دهند و میان هر شربت ادویه یکبار یا دو بار سه درم
اطریفل کوچک یکدرم ایارج فیقرا و یک درم افتیمون مرکب کرده بدهند و هرگاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد نا امید نشاید شد و همین طریق
سلوک نمایند که هنگام تغیر موسم صحت ظاهر شود و اگر از آن هوا بهوای دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون نجاح درین باب بسخت نافع است خون را از خلط سوداوی
صاف کند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفایج و غاریقون و افتیمون هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم شهد مصفی
سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاجهای قوی نبود در اجزاء این باین طریق علاج کنند بگیرند افتیمون هلیله سیاه هر یک نیم شکر چهار درم
سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و آسانی تواند کرد اول از همه تدابیر قی کنانند تا بقوت قی کردن ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بعده آید و بقی خارج
شود و تدبیر قی بدین طریق باید کرد اول سه روز در طعام چیزهای لطیف چون ترب با سرکه و کرفس و سداب با سرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی موافق
بود و ازین کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و ادویه مناسب بنوشانیده قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند همین ترتیب هر بار که از قی فارغ شوند ضماد از
مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد از آنکه سه دفعه قی کرده باشند تدبیر علاجهای مذکوره کنند و باید دانست
که مالیخولیا گاهی از سودا یا خون مختلف باشد گاهی سودا طبیعت تر و تیز تر و از خون متمیز در عروق بر خون طافی باشد خاصه در بهق و مانند آن ازو می تولد کند و علاج این قسم

باشد و اگر تری سودا ... ضعیف تر و سبب باشد ... شود و ... [illegible]

... تیره ... [illegible] ... مذکور شد ... باشد ... [illegible]

... صاحب ... [illegible]

... کنند و اگر خون ... [illegible] ... مرتبه طبیخ افتیمون ... [illegible]

وقت خواب ... افتیمون ... طبیخ ... بنوشانند ... [illegible]

بابت ... صفت طبیخ افتیمون ... افتیمون ... [illegible]

... بنوشانند ... طبیخ ... افتیمون ... [illegible]

صاحب ... [illegible] ... ابن عباس ... [illegible]

... درم ... [illegible]

... ابن الیاس ... [illegible]

... طبیخ افتیمون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... طبیخ افتیمون ... [illegible]

... افتیمون ... [illegible]

... [illegible]

... ابن عباس ... [illegible]

... [illegible] ... افتیمون ... [illegible]

... [illegible]

... طبیخ افتیمون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

جوز بوا قاقله از فلفل و چینی یا قرنفل خیربوا اسارون هندی پوست ترنج بهمن سفید و سرخ تخم بادروج هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی ازان یک مثقال و اگر سبب
احتباس حیض باشد علاجش تلطیف و طمث است و هر صبح جلاب از پرسیاوشان و اصل السوس و تربد هر یک یک درم و شکر دو درم بنوشانند و غذا مزورۀ آب نخود و بشیرۀ
حب قرطم و زیرباج معمول بسر کرده نخود و زعفران و شکر دهند محمد حسین گوید که اگر سببش غلط سودا خصوص من حیض و باغ باشد فصد صافن و تعریق مرباد بان مرطبه و ادمان
دوشیدن شیر بر سر کنند و هر صباح خمیرۀ بنفشه ده درم گاوزبان یکدرم اصل السوس یکدرم سکنجبین دو درم بنوشانند نخود آب بلحوم جوجه و جوزۀ مرغ فربه خورانند و اگر با وی تپ
باشد ماء الشعیر و نخود بر روغن بادام و اسفاناخ و کدو دهند و بعد ظهور نضج این مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخۀ آن هلیلۀ کابلی هلیلۀ سیاه هر یک ده درم هلیلۀ زرد ... چهار درم
مویز منقی بیست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنج درم افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمازریوس بسفایج کوفته هر یک سه درم گاوزبان
بادرنجبویه هر یک پنج درم ساذج هندی قرنفل هر واحد یکنیم درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تره بدهر یک دو درم انیسون بادیان هر واحد یکدرم همه را در شش رطل آب شیرین بجوشانند تا
ربع بماند پس افتیمون سه درم دران اندازند و مالیده صاف کنند و غاریقون یک درم صبر چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ لاجورد مغسول تخم حنظل کتیرا هر واحد یکنیم دانگ شکر
ده درم بران انداخته بقدر احتیاج ازان نیمگرم وقت سحر بنوشند و کسی که اخراج صفرا مقصد باشد بجای هلیلۀ زرد هفت درم در مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ در سرداروی افزایند و از
مولدات سودا پرهیز کنند و در تخصیب بدن کوشند و اگر سببش امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین است لیکن قوی تر ازین و علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم باشد
همانست که در قول ابن الیاس مذکور شد و این سکنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع است افتیمون ده درم بسفایج شش درم بادرنجبویه تخم بادروج تخم
فرنجمشک تره بادروج پنج درم بهمنین ساذج سنبل قاقله هر یک سه نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک یازده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس حاشا
هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه یک شبانه روز تر کنند بعد ازان پنج رطل آب بران ریخته بآتش ملایم بجوشانند
و صاف کرده شکر بقدر یکه طعم او محسوس گردد بران انداخته بقوام آرند شربت پنج درم با ماء الجبن یا آب خالص و این روغن لبوب جمله اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع است
مغز فندق مغز بادام مغز پسته مغز کنجد مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم کدو مساوی روغن برآرند و بقدر نیم درم ازان سعوط کنند و این حقنه لین نافع این مرض است بابونه اکلیل الملک
و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنج درم و ترنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس و روغن بنفشه و نسخۀ مفرح حار در قول ابن الیاس مسطور شد خفقیر قرشی ...
و ابتدا بفصد کنند اگر در خون کثرت یابند یا از قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی و یا از اکحل و باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که مادۀ آن در تمام
بدن باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ بر آید مقدار حاجت برآرند و الا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ نبوده و بعروق بدن منتشر نباشد و در حین هیجان
رگ پیشانی مطلوب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر مبرد بزر بزورها و مثل اسفاناخ و کشنیز یا ساده بشکر دهند یا جلاب بگلاب عرق گاوزبان بشکر و تخم ریحان یا شربت
سیب بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بیدمشک عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان
و اصل السوس و سپستان و گل سرخ بشکر یا خمیرۀ بنفشه یا گلقند بدهند و اغذیۀ جید الکیموس مرطب بسیار مثل شوربای جوزۀ مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خورانند یا ماهی تازه
و نفاخیه ... اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل صیف و بلد حار ... احتمال کند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی ضعف معده لازم است
و دیگر اغذیه ... گیلانی گذشت حلوای شکر و نشاسته در روغن بادام و خشخاش و تخم خرفه سوده و یا شیرۀ آن داخل کرده و فواکه دافعه بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند
و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و مطبوخ افتیمون یا حب آن در سوداوی نمایند یا پنج درم تا هشت درم افتیمون با شیر تازه و شکر
و یا سفوف سودا با ماء الجبن دهند و اطریفل صغیر تنها یا مقوی با افتیمون خصوصا در مالیخولیای دماغی نیکوست و تجدید تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب ...
... ماء الجبن است که دران افتیمون و هلیلۀ سیاه خیسانیده و شربت ... و روغن بادام بران انداخته باشند باید که ایشان را از معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات ...
تا قوت بتکرار تنقیه ساقط نشود ... و در ایام راحت ... تنقیه مفرحات یا تقویه استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که ازان محبت ...
... اگر کسی که سبب ... در صاحبان این مرض ... باشد و بعض گمانهای فاسد ایشان آنرا باطل شود و ... غضب ایشان بعناد و جهاد و ... زیاده نشود و اکثر
مرض مالیخولیا مردان عقیل را میباشد بسبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات ... بسبب ... احتراق و غلوب ... ایشان ... گوید که ...

[illegible]

و پوست خشخاش نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و ماده کثیر باشد و غلبهٔ خون چندان محسوس نشود تنقیح و به فصد و مسهل و ادرار نمایند و ترطیب و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب
کوشند و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه بآن محتاج اند ماء الجبن است و ماء الجبن این صورت است گیرند شیر بز جوان سرخ رنگ فربه که مدت چهل روز از زادن او گذشته باشد
مقدار دو رطل در دیگ گلین نو بجوشانند و بچوب انجیر که سبز و تازه باشد و پوست او را قشر نموده و کوفته باشند حرکت همی دهند و بعد از آنکه دو سه جوش آید سکنجبین بسیار ترش بقدر ده وقیه در آن انداخته
آمیز شود صاف کرده و افتیمون پنج درم در روغن بادام چرب ساخته در آن بخیسانند و صبح بدست مالیده صاف نموده و لاجورد مغسول و حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند
و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد و معجون نجاح سرشته و تا لقمه پیچیده بخورند و با ماء الجبن باسفرفاوس و ترنجبین و شیرخشت بدهند و اگر طبع غریب یا قلیل
از ماء الجبن سازد عجیب النفع هست تصرفات که جنبل جد است در آن جایز است چنانکه گاهی ترنجبین در آن بخیسانند و قند سفید و شیرین ساخته بدهند و گاهی اسطوخودوس و افتیمون
و گاو زبان بحسب احتمال قوت و وقت و عادت بیفزایند و ما دست تمام طلب در روز مسهل بعد از فراغ اسهال و در روز راحت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر نمایند
و باید که مجلس او را با زها رابده و سیاه جاریه و اوتار ساز و الحان دلکش آراسته دارند و در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن غافل نباشند و بمفرحات و مبدلات تفریح و تعدیل
می کوشش نمایند و مفرح یاقوتی بوعلی درین باب از مجربات است گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سوداء طبیعی آنست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد
هفت اندام و تقلیل خون سوداوی بدفعات نمایند زنان را برای ادرار حیض فصد صافن و باسلیق کنند اگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب و تنقیه نموده کنند که در قول ابن عباس گذشت و یا
بار ماء الجبن مطبوخ و نیز آنکه در قول جرجانی مسطور شده معالجه او بعلاج خفقان باید کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد جرش بعلاج خفقان مع الحرارة نمایند و معجون
نجاح و معجون افتیمون و شربت بادرنجبویه بر آن ایشان نافع است و این مطبوخ افتیمون برای این حالت و جمیع امراض سوداوی از مجرب کننده هلیله سیاه و هلیله کابلی و بسفایج هر یک بیست درم
بسفایج کوفته چهار درم ترید کوفته کشمیز ده درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون در آن انداخته یک جوش دهند و مالیده صاف نموده
و ثلث رطل از آن بگیرند و غاریقون ثلث درم و شحم حنظل دو دانگ و نمک نفطی یک دانگ بعسل سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند و انچه این را جمیع
امراض سوداویه و قولنج را نافع میکنند شوربای خروس پیر است که با آب نمک و شش درم بسفایج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا که از احتراق
بلغم باشد مثل علاج مذکور است و این معجون را بغایت ستوده اند بگیرند هلیلجات و افتیمون و فنتیسین و آمله مساوی و اندک سعتری کوفته بیخته بعسل سرشته بعده تبرید و ترطیب
سیاه و افتیمون ... شوی تقویت داده و در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین می نویسند که در مالیخولیای سوداوی منفعج از احتراق
ده دانگ گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیم کوفته هر یک یک مثقال جوش داده صاف نموده یک وقیه گلقند مالیده باز صاف کرده یا دو درم شربت بنفشه داخل کرده بدهند
و تعدیل غذای او نخوداب با مغز بادام و اسفاناخ یا ماش مقشر و گوشت بره و بزغاله شیرخواره و فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بروغن بادام و بنفشه بالنده
چرب کنند و بعد از آنکه رطوبت بدن بهم رسیده و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد مطبوخ افتیمون و بسفایج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد تنقیه
باین مطبوخ نمایند عناب سپستان هر یک پنجاه عدد شاهتره و سنای مکی هر یک پنج درم هلیله سیاه گاوزبان بسفایج مقشر نیم کوفته افتیمون هر یک سه درم گل سرخ چهار درم
علی الرسم طبخ نموده صاف کرده در آن ده درم فلوس خیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک ده استار و فانید یک استار حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین یک مثقال
بر آن ریخته نیم گرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر میگردد و یا این مطبوخ بسفایج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست بیخ کاسنی گاوزبان بادیان
بادرنجبویه هلیله کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت در آن حل کرده باز صاف نموده نیم گرم بیاشامند و ایضا تنقیه بحب افتیمون یا بحقنه برای
الکماده و یا تی فرمایند اگر معده ضعیف نباشد و ما بین مسهلات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بر ساقین و قدمین و سر و بدن روغن بنفشه
و روغن گل نیم گرم بمالند و حمام و آبزن لازم گیرند و تغذیه بشوربا و آب پاچه نمایند و محافظت از تخمه و بدهضمی کنند و ایضا بعد از تنقیه استعمال مرطبات و مقویات دماغ و قلب نمایند و دوام
نطولات مرتب از بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس بر سر ریزند و ادهان مناسب چون روغن بنفشه و کدو و بادام بر سر مالند و اغذیهٔ مولد خون صالح و لطیف مانند ماهی و طراغیج و بچه
بزغاله و مزورها و خصیه مثل چوزهٔ مرغ و دراج خورانند مولف اقتباس می نویسد که شخصی را مالیخولیای نائبه بود که در اول موسم بهار پدید آمدی و تا شروع زمستان بماندی و درین تا پنج معالجه سود
نشدی و پیش از ظهور نوبت بیک هفته دردسر عارض میشد من بشروع دردسر تارک سر او را داغ خام نهادم و همان وقت یک زردی بیضه سنگ پشت با زعفران سرشته ... آمیخته گفتم

[illegible]

علاج مالیخولیای مراقی

[illegible]

سوداویه باشند و بنابر آنکه مانع انحدار تولد ریح و بخار که متصاعد نموده بسوی سر یا امید بشند و اگرچه انتفاع باشیاء بارده انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست لیکن بادویه حاره طبقه ثانیه انتفاع
مادۀ سوداء مستولد نمیشود و ایضا ماده حاصل نیز غلیظ نمیگردد و امید است که طبیعت بران استیلا یابد و اصلاح آن نماید و بنابر آنکه بیشتر غلظ مواد بلغم سبب است که منافذ مسدود میکند و مزید
لطافت بنابر سهولت انفعال نمود از احتراق گاهی مضره اعانت سوداء مینماید و بنفع خروج بلغم رقیق و اسهال یعنی نفع و از لشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم نافع
آن است بلکه انتفاع از ان بدین سبب است که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زایل میشود و اجزا قلت می پذیرد و نافع بالذات استفراغ سوداء است و گویند که ادویه مسهله اگرچه در کمی
شدید القوت باشد لیکن از جهت نقصان سن دو مضر نیست مبادا که با غذا و ادویه مقوی معده آمیزند یا وقتی مسهل مرطبه استعمال کنند و وقتی دیگر ادویه مقوی بکار آرند و گفته که سکنجبین و مفرحات
و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس درین مرض مفید است **تدبیر مراق حار مزاج** اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود ترک استفراغ
و ادویه حار کنند و به ترطیب و تبرید مزاج بجهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سوداء و دفع حرارت و یبس و جفاف عارض از ماده محترقه نمایند و آب کاسنی و عرق و ماء الجبن
و شاهتره و شدید النفع است و آب عنب الثعلب و عرق با سکنجبین نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر در دق است و اگر بهم نرسد شیر زنان نیز نافع
و شربت نیلوفر و شربت عناب نیز مفید است و بجهت تبرید جگر آرد جو و صندل بگلاب بر جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره خیلی سودمند
و بجهت تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین ساده و سفرجلی و غیره نافع شناسند و گاهی تلیین طبع نمایند و یا بحقنه لینه و یا از قسم مسهله نرم نمایند تنقیه
سوداء با ماء الجبن مناسب است و در مراق نیز اکثر ماء الجبن داخل میشود و در باب اطریفل ... جامع است و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب اتفاق قلیل الاجزا باشد چنانچه
در صورت قبض طبخ گل بنفشه نیلوفر گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته مویز منقی شاهتره آلو بخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند روغن بادام
و اکثر در ماء الجبن خیسانیده دهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ماء الجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده تلیین طبع رساند و گاهی خیارین دو توله تخم خربزه
یک توله خار خسک شش ماشه در ماء الجبن خیسانیده و مالیده صاف نموده و شربت بزوری یا زرشک داخل کرده دهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند به بختن سر
در آب نیم گرم بسیار به سر و مالش آن با دهان مرطبه مذکوره **و ایضا** بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آمله لولوی و معجون فلاح
و اطریفل کشنیزی معمول و کالاملیه خان و خمیره خشخاش کوکناری و زرد و خمیره ابریشم بارد و حلوای ... و خمیره عود ترش و معجون نقره و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی بارد
دهند و شربت انار و شراب التفاح و شراب الصالحین و عرق شیر درین باب بسیار نافع است و با خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان با شیره تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا بدمیم
اشربه مناسبه چون گلاب و عرق بید مشک و شیره کشنیز خشک تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب شربت گاوزبان تخم ریحان یا از مشک باشند و بسبب حاجت استعمال حقنه
و ماء الشعیر با شربت خشخاش و سعوط به روغن کدو بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و اکباب و نطول و ضماد و سعوط معمول که بر یک در قرابادین مسطور شده بکار برند و اگر با وجود حرارت
و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزوره بارد مانند کدو و بقله یمانی بروغن بادام دهند و اگر در بدن ضعف باشد بچوزه مرغ و کله گوسفند و بزغاله غذا سازند
لیکن از بسیار خوردن و شب خوری پرهیز نمایند و یا آب یخنی با افشره لیمو و تمر هندی دهند و اگر ضرورت نباشد موضعات ندهند و گر لبعض ترکیب نافع مراق در مزاج حار
از طب ساخته کبار اگر بیخوابی باشد تکه در شیر مرش آمیخته به کف دست و پا مالند و قدری افیون در ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند و آن
لنوع دیگر پنج شش مرتبه استعمال کنند آمله کشنیز هلیله سیاه هر یک شش ماشه بادیه صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده و شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند **ایضا**
اگر با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیره کاهو شیره خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب ... صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه
داخل کرده بدهند پس اگر مریض را از نشستن در آفتاب راحت آید وزن شیره جات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب دهند اگر آخر روز بخارات
متصاعد شوند تبرید کنند و وقت تصاعد بخار و هلیله صبح دهند و اگر شکایت در ساقین هم باشد شیره خیارین و خار خسک در عرق شاهتره و گلاب برآورده شربت بزوری
داخل کرده بنوشانند **ایضا** برای رفع سوزش گلو و سوز بخارات صفرای محترقه تبرید از شیره زرشک هفت ماشه و عرقیات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده
باشد گشنیز هفت ماشه در گلاب چهار توله تر کرده صبح یک یک لب سوزن برداشته بخورند و گلاب بنوشند **دیگر** مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات
گرم و درد اعضا و گاهی عرق آمدن و آتشک کهنه باشد آمله مربی یک عدد عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله با اطریفل کشنیزی یک توله شیره خیارین شش ماشه

ایضاً برای نزله و حرارت جگر و ریاح معده مصطکی یک ماشه سوده گلقند یک توله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی بکوفته هر یک شش ماشه ابریشم گل نیلوفر عناب ثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده برای تلیین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله قصور هضم و قبض و کثرت اروغ و نفخ باشد مصطکی یک ماشه سوده با مربای یک عدد سرشته بخورند و بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً برای اروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یک توله شربت لیمو یک توله سرشته بخورند بالایش شیرهٔ دانهٔ هیل دو ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یک نیم توله بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ترش شش ماشه بورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوره هر یک توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و اگر موسم تنقیه بود و فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک ناسم برای معده و شربت گڑہل و آلو بخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضاً در سقوط اشتها جوارش شاهی همراه عرق گاوزبان و کیوره و عرق هیل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی و ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یک نیم توله سکنجبین توله عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم با واز و ریاح بواسیری باشد شیرهٔ دانهٔ هیل شیرهٔ بارتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهند ایضاً برای رفع قبض اصحاب اقیه لبلبه مربی ایجوائن ملین خورده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض بواسیر ریحی و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی دماغ و مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانهٔ هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده گلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض مذکوره نزلهٔ حار نیز باشد دانهٔ هیل یک ماشه سوده گلقند نسترن سرشته با شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً که با درد معده و سوء هضم و قی باشد دانهٔ هیل ریانی با آب پودینه سوده خورده بالایش آلو بخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطکی وغیره کنند و اگر با زبد متلی وجع الفم و حرارت مزاج هم رسد مسهل باین طور دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله آلو بخارا ده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریوند چینی سه ماشه سنای مکی یک توله در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت معده مصطکی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یک ماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بارتنگ شش ماشه دهند

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند مطبوخ با زنجبیل گاوزبان و بادیان دهند و از زرباد و مصطکی و عود حب ساخته بعمل آرند که در تحلیل مواد مراق از مجربات و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق نباشد تدهین فم معده بروغن گل سنبل و مصطکی نیم گرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ فرنجمشک و شبت بهر تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات و اضمدهٔ معمولی و حب مقل ملین وغیره که در قرابادین مسطور شد بعمل آرند و ماء دست حام بغایت سود مند است و جوزهٔ مرغ و زردی بیضه مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملائم نافع احشا استفراغ سازند و افتیمون و شربت آن بیخ بغایت مفید است گویند که سی درم شربت افتیمون بدهند مسهل قوی باز دو به شدید الحرارت قی درین علت ضرورت گر کسی که قی باسانی آید ماده در فضای معده باشد اولاً سکنجبین معتدل علوی خانی مجرب النفع است و قرص شدید شیر خشت حب تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای مراقیین بارد المزاج معمول ست ابن سرافیون گوید که تدهین ... بروغن سوسن نفع عظیم تمام دارد

ذکر بعض تراکیب مفید مراق بارد مزاج از مطب اساتذهٔ کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیرهٔ عنبری هفت ماشه همراه جوشاندهٔ گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانهٔ هیل هر یک ماشه نبات یک توله بنوشانند و اگر با قصور هضم و قبض و بلغم و نزله وغیره باشد مصطکی سوده با مربای آمله سرشته بخورند و گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند یا زرنباد دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیرهٔ صندل یک توله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفایج هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً در حالت بلغم پودینهٔ خشک یک ماشه الاچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی هر یک شش ماشه خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سکنجبین لیمونی حل کرده بنوشند و یا مصطکی سوده بخمیرهٔ گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند

[illegible] شربت [illegible] بنوشند [illegible]

[illegible] طباشیر [illegible] یک [illegible] شربت [illegible] بنوشند [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

[illegible] شربت [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] مرق [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] شربت [illegible] اصل السوس [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] شربت [illegible]

[illegible] شربت [illegible] ایضا [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] شربت [illegible]

[illegible] مصطکی طباشیر [illegible] شربت [illegible] ایضا [illegible]

[illegible] طباشیر [illegible] شربت [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible]

[illegible] مرق [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

[illegible] ایضا [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

[illegible] ایضا [illegible] طباشیر [illegible]

[illegible] شربت [illegible] ایضا [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible]

[illegible] ایضا [illegible] مصطکی [illegible] شربت [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

[illegible] ایضا [illegible] مصطکی [illegible] شربت [illegible]

[illegible] ایضا [illegible]

[illegible]

[illegible] ایضا [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] شربت [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

[illegible] مصطکی [illegible] اصل السوس [illegible] مصطکی [illegible]

[illegible]

نوازل دماغی و یا از ہر دو و یا از ضعف ہضم کبدی و تدبیر ہر یک بعد ذکر ادویۂ مرکبہ مسطور گردد ذکر ادویۂ مرکبہ **نافع مالیخولیای مراقی اطریفل**
معمول حکیم شاہ محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزلہ و فضول سر و مانع صعود ابخرہ از معدہ و اعضای دیگر قرنفل شاہترہ والایچی خرد
ملینہ مصطکی ہر یک نیم ماشہ گل سرخ اصل السوس مقشر ہر یک نہ ماشہ ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ مقشر ہر یک یک نیم تولہ پوست ہلیلہ زرد تربد موصوف ہر یک
سہ تولہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب کردہ با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام دادہ بسرشند قدر خوراک یک تولہ تا دو تولہ است **اطریفل زمانی** جہت اقسام
الیخولیا خصوص مراقی از جملہ مجربات است و اثر آن در تنقیۂ معدہ و دماغ از اخلاط ثلثہ بتجربہ رسیدہ و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخرہ نافع و مداومت آن جہت
قطع نزلہ مجرب و کمیع امزجہ موافق است و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست ہلیلۂ زرد پوست ہلیلۂ کابلی ہلیلۂ
سیاہ گل بنفشہ سقمونیای مشوی ہر یک دہ مثقال تربد موصوف کشنیز خشک ہر یک بست مثقال پوست بلیلہ آملۂ مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر ہر یک پنج مثقال
صندل سفید کتیرا ہر یک سہ مثقال روغن بادام سی مثقال ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن چرب کردہ بدارند و عناب صد عدد سپستان صد عدد گل بنفشہ
دہ مثقال در آب جوش دادہ صاف کردہ با یکمن وزن شیرۂ ہلیلۂ مربی و یک وزن عسل کف گرفتہ بقوام آوردہ ادویہ بسرشند قدر شربت آن برای اسہال از چہار مثقال
تا شش مثقال و بنابر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال **شربت دینار کبیر** نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیہ باین شربت بعد از فصد
و نضج ادہما الاصول بہترین تدبیر لوشتہ تخم کاسنی دہ درم بادیان پنج درم بیخ کاسنی پانزدہ درم پوست بیخ بادیان ہفت نیم درم گل سرخ پانزدہ درم گل نیلوفر گل بنفشہ
گاوزبان افتیمون اسطوخودوس ہر یک چہار درم بسفائج فستقی تربد موصوف ہر یک بست درم سنای مکی حب النیل ہر یک ہفت مثقال تخم کشوث درکتان بستہ
پنج مثقال جملہ را در نہ رطل آب شب بخیسانند صبح بجوشانند چون سہ رطل آب بماند صاف کردہ یکمن قند سفید داخل کردہ بقوام آرند چہل درم ریوند چینی سودہ در آن حل
نمایند و بعضی پانزدہ درم تا شانزدہ درم شاہترہ و چہل عناب اضافہ کردہ اند مقدار شربت دہ درم تا شانزدہ درم با آب نیمگرم ضماد کہ در مالیخولیای مراقی بعد تنقیہ
نفع دہد مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب سارون سعد شبت پودینۂ دشتی زیرۂ کرمانی انیسون تخم کرفس صعتر کوفتہ بیختہ با آب سبزی ضماد کنند یا در آب جوشانیدہ صاف نمودہ
در شانہ گاو انداختہ کماد کنند و اگر کندر و دارچینی و زرنباد اضافہ نمایند انسب است و گاہی از این ضماد مصطکی گل سرخ اسارون سعد دور نمودہ و بجای آن اکلیل الملک
بابونہ برگ نمام برگ ترنج اضافہ کردہ وقت خالی معدہ از طعام بر معدہ نطول کردہ میشود و برای تحلیل ریاح باردۂ مراقی مفید می افتد **عرق ہلیلہ** دافع سودا و مقوی دماغ
و حواس پوست ہلیلۂ زرد پوست بلیلہ کابلی کشنیز خشک ہر یک نیم آثار پوست ہلیلہ آملہ ہلیلۂ سیاہ گل سرخ مویز منقی ہر یک پاو آثار اسطوخودوس سائج ہندی گل نسترن
گاوزبان برگ گاوزبان ہر واحد نیم پاو مویز منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض برادہ صندل سفید ہر واحد پنج تولہ بسفائج نیم کوفتہ شش تولہ سنبل الطیب دو تولہ شب در آب بخیسانند
صبح بقدر دوازدہ سیر عرق کشند. **نوع دیگر** معمول حکیم اجمل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معدہ و دل و منع صعود ابخرہ کابلی اسطوخودوس
دوازدہ تولہ کشنیز خشک نیم پاو پوست ہلیلۂ زرد یک آثار گل سرخ پنج تولہ گاوزبان مویز منقی ہر یک نیم پاو ہلیلۂ سیاہ پاو آثار تا چہار شبانروز خیسانیدہ ہفت آثار عرق
کشند و در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاو مویز منقی یکنیم پاو مرقوم و آملہ و پوست بلیلہ ہر یک پاو آثار و عود غرقی چہار تولہ زیادہ است و نوشتہ کہ نافع صداع و جنون
سوداوی دماغی است **عرق شیر مرکب** ترطیب سوداوی مزاجان از حکیم نافع خان شیر بز دوازدہ آثار گل سرخ گل نیلوفر بہمن سرخ بہمن سفید تودری زرد تودری سرخ
تودری سفید گاوزبان بادرنجبویہ بزر بشک گل گاوزبان اصل السوس ہر یک دو تولہ عناب صد عدد دارچینی بادرنشک ہر یک شش ماشہ آب سیب شیرین پاو سیر
آب لیموی شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر ہر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق بید فرد و آثار آب بشیرین نیم آثار تخم خرفۂ مقشر تخم کاسنی ہر یک چہار تولہ

پلیدن جوشانده صندل سفید پنج توله یک رتی جوشانیده بستور مرتب گشته عرق گاوزبان عنبری صاف نموده نیز ترش و نمک نهند صندل رسی
مانند سوداوی اما نوشست گاوزبان گل گاوزبان هریک نیم پا صندل سفید سه تو در بادرنجبویه بسفایج گل سرخ گل نسرین هریک سه درم عرق گیرند و
بیدمشک هریک بدرهم مروارید یکم چینی پنجم دانه نیم درم بستور مرتب گشته خوراک درهم عرق چوب چینی که شیشه قوی گرم ند
اذخر ترمساوی وقت اوی معتدل مالیخولیای مراقی سفید و حکیم مسیح الزمان این عرق مالیخولیای نواب اعتماد الدوله تیار کرده و مجرب خوبی در و نفع کرد
که از جمله تجربه معتبر ست و معمول حکیم شریف خان صاحب بجوشانی پنج آثار اکبری در دیسی سه نیم آثار با دو داروی سفید کاهو تخم خرفه جو زر وجبا
سه کرفس سازج هندی عود قرفی بهمن سرخ بهمن سفید بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب گاوزبان صندل سفید سعتر خمیره نسب
مصطکی بی بنفشه دار چینی هریک نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کدو آنار مجرب بنفشه
فنبرشب تشک کهربا یک توله ستانه زعفران نیم پا و به دستور مرتب گشته خوراک یک تا شش توله دو آشه معجون مفرح که بجهت مالیخولیای مراقی نافع ست
آملج هریک دو جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشنیز خشک ابریشم مقرض هر یک یکجزو کوفته بیخته بشربت سیب و زبان کم ادویه معجون سازند خوراک سه درم
معجون بجهت مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین نافع است بادرنجبویه مویز منقی پوست بلیله کابلی طباشیر سفید هریک دو مثقال زعفران جدوار سازج هندی
کرفس مباشره بهمن عود قماری هریک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هریک مثقال قند سفید شکر سفید هریک نو مثقال مجرب به مثقال آب
ترنج پنجاه مثقال آب به بیست مثقال آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش هریک بیست مثقال صندل قند ذوقی
مقرر معجون سازند معجون نافع مالیخولیای مراقی نافع سوداوی بجزو مراقی که در مرای طبیعه هر دو اسود ده گل سرخ کشنیز مقشر نمک طباشیر هریک دو درم آمله پوست
ترنج مصطکی عود قرفی سازج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض نیم جزو سود ده هریک سه مویز منقی دو تو اشربت انار و بقدر پنج
شکر سفید باقوام آورده معجون سازند مفرح بارد جهت تقویت دل مراقی بلیله مربی آمله مربی هریک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب یکجا کوفته
بجوشانند مراد شود و پس بیز نموده و نبات سفید که نیم پاو بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هریک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر تخم خیار هریک
شش ماشه گل گاوزبان دو ماشه یاقوت شاخ مرجان ابریشم سوخته آمیزند پس ورق نقره ده ماشه حل ساخته خوراک زینت ماشه مفرح بارد که فوری نفع
حکیم علوی خان مجرب ملاحظه از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و تقوی جمیع اعضای رئیسه است و دفع
دفع تعب که بسبب حرارت باشد نهایت نیم بستر و مناسبت که برای شمسی کافور قیصوری زعفران هریک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب هریک دانگ
صندل سفید طباشیر پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس هریک یک مثقال مغز تخم کدو نیم مثقال تخم خرفه هریک دو مثقال کشنیز خشک
دو مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هریک دو مثقال شربت نارنگ شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت که جمیع ادویه بیدمشک و عرق نبات شربت ابریشم لک
و بیه ادویه بستور مرتب بیخته شربت یک مثقال یا اگر دو دانگ عنبر و مشک حل کرده بر یک مثقال از عسل نمایند بهتر است و شیر گاو زنان مونده کم ابریشم سیاه دگمه ست
ذخیره بادرنجبویه هریک مثقال ابریشم مقرض دو مثقال از زرده و پوست کرده ابر مجرب با آب لیمو آب ترنج برسی سنگ ساق صلح نمایند باقی ادویه کوفته بیخته
عسل سفید دو مثقال شربت سیب شربت تو که هریک بیست مثقال قند سفید بقدر حاجت در عرق گاوزبان خیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال و مشک دانگ
پس اعلی ادویه دیگر با شربت قوام که صندل ترش و ورقیات وتخم تو مشک کم نما قبا که در مراقی بعد بان مادر اول آمیزد این نسخه هم خیلی مفید ست

نوازل دماغی ویا از سرد و یا از ضعف ہضم کبدی پس سوداغی اطریفل اسطوخودوس و حب دارو و معجون نجاح و در معدی جوارشات ہاضمہ و در سرد و اطریفل و در کبدی
مثل بیخ بادیان و تخم کشوث کہ مدر و منضج باشد در نسخہا افزایند و گویند کہ تدبیر این مرض مراق یونانی منفرد اند و غیر آنہا تسخین مادہ برای کسر نفخ میکنند و اسہال با این حب تنہا
پس احتراق زیادہ میگردد و سنا باک ندارد کہ آن اسہال اخلاط محترقہ از اعماق بلا تہیج آن میکند و گویند کہ چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نہادن نجاح می رساند
اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید کہ اگر مراق بارد المزاج نافع باشد و بادی و ورم و لیسب نبود آفسنتین سہ اوقیہ جوشانیدہ بنوشند و یا عصارۂ آن دو قیراط در آب حل کردہ
بخورند و دیگر ادویۂ مناسبہ تنقیۂ او نمایند و نطولات حارہ بر معدہ ریزند و ضمادات گرم بران نہند و در ان تخم فنجنکشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجرۂ مریم استعمال کنند
و باید کہ ادہنہ بران مدت طویل دارند و ہرگاہ جا اکنند پیہ یا پشم ندف زدہ یا اسفنج در آب گرم آغشتہ بران وضع نمایند و استعمال ضماد خردل بر معدہ و ما بین کتفین
نیز نافع ہست و کذا گذاشتن محاجم بی شرط مگر آنکہ ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد کہ بسبب شبث نفع در مالیخولیای نافخہ بنوشیدن تخم کرفس و زیرہ و انیسون و اشربہ
و در ان این بزور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکہ گاہی باستعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید و گاہی مراقی بزمن نقی کردن از خربق سفید محتاج گردد
صاحب کامل گوید کہ اگر خلط سوداوی محدث این علت در معدہ باشد باید کہ مریض اقی کنانند آبیکہ در ان شبت و ترب و پودینۂ نہری و خربق سفید جوشانیدہ
سکنجبین عسلی آمیختہ باشند یا برقع بیانی و جوز القی و تخم ترب مانند آن کہ ہر واحد بقدر حاجت در عسل سرشتہ با آب مطبوخ شبت و ترب مالیدہ باشند و چون تنقیۂ معدہ بالقی
کردند ناسہ روز راحت دہند و نان سپید باشوربای جوزۂ مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پختہ بخورانند و تدبیر او از اغذیۂ موافقۂ مرض مالیخولیا نمایند در روز چہارم ادویۂ موافقہ
برای تنقیۂ خلط سوداوی مثل مطبوخ افتیمون قوی یا ایارج و شحم حنظل و خربق سیاہ دہند و اگر ازین آثار صلاح نبینند این نقوع صبر منقی معدہ از خلط سوداوی بدہند بگیرند ہلیلۂ
سیاہ و پوست ہلیلۂ کابلی و افتیمون و سنای مکی ہر واحد ہفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویہ کمافیطوس کمادریوس پودینۂ نہری گاوزبان حشیش غافث ہر واحد
چہار درم بسفایج کوفتہ سہ درم غاریقون کوفتہ دو درم مصطکی قرنفل ساذج ہندی ہر واحد دو درم و نیم مویز منقی چہل درم ہمہ را در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید
صاف کردہ پنج درم صبر سقوطری بران انداختہ ہر روز ہشتاد تا چہار اوقیہ گرفتہ روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیدہ در تابستان وقت سحر و در زمستان ہنگام
طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شوربای لحم حمل یا جدی یا بچہ سفید آنہا باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار صلاح و سکون پدید آید
ہمین تدبیر لازم گیرند تا آنکہ صلاح تام یابد و اگر فائدہ نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس با آب مطبوخ ہلیلۂ سیاہ و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج
ہر واحد بقدر حاجت بدہند و اگر مریض متحمل ادویۂ حارہ نباشد و از ان ایذا یابد ماء الجبن تب سکنجبین ہر روز نیم رطل تا یک رطل بدہند و بران این سفوف اندازند
ہلیلۂ سیاہ و کابلی ہر واحد سہ درم افتیمون چہار درم غاریقون یک نیم درم خربق سیاہ یک دانگ ہمہ را باریک سودہ دو درم تا سہ درم با ماء الجبن بدہند ابن ہبۃ اللہ
گوید کہ فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون بر آرند و اصلاح مزاج جگر و تبرید آن نمایند بہر آنکہ خلط سوداوی از عفونت آن متولد میشود پس طحال از ان
بسیار اغذا میکند و ہرگاہ از ان متاذی میگردد آنرا بسوی معدہ دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیۂ آن بمطبوخ فواکہ نمایند و تبرید مزاج کبد بشرب شیرۂ تخم در بادیہ
بشربت نمود و شیرۂ تخم خشخاش سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی سکنجبین کنند و اغذیۂ سریع الہضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و بہ مرتب آبہای بارد مثل آب پیاس و حصرم دہند
و دہند و از امتلاء حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی از ان ممزوج با آب بسیار بنوشانند و اگر از کثرت ریاح و شدت انعاظ شکایت کند از جماع معتدل نمایند
و از اسراف در ان منع نمایند و در حمام داخل کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند کہ در مالیخولیای مراقی امر قی نباید کرد مگر کسی کہ بآسانی قی کند و خلط در فضای معدہ باشد و صواب
آنست کہ تلیین طبیعت کنند با افتیمون و ایارج فیقرا با ہم آمیختہ و اگر حاجت آید کہ ہر روز ازین کمی مناسب خوردہ نفع بود تنقیۂ معدہ و اخراج اخلاط آن بآسانی کند و ہرگاہ
باین طریق نمایند معدہ و معا بران مستمر گردد کہ ثقل او دفع کند و ہر صبح این شربت افسنتین بدہند افسنتین رومی دو درم گل سرخ بست درم تربد سفید خراشیدہ چہار درم سنبل الطیب دو درم
و در بعضی نسخہا مصطکی و اذخر و ساذج ہندی و صبر ہر یک دو درم غاریقون چہار درم نیز آمدہ ہمہ را در دو آثار آب بپزند تا نصف بماند صاف کردہ ہر بامدادی دو درم ازین شربت
با بست درم شکر سودہ بخورند و در نسخہ کرمت نصف معدہ باردہ سو القنیہ نیز مجرب نوشتہ صرف غاریقون چہار درم افزودہ و نوشتہ کہ در چہار رطل آب خیسانیدہ بجوشانند تا ثلث رسد
صاف نمودہ با صد و بست درم قند بقوام آرند و صاحب تحفہ وزن ہر دو بہفت درم و سنبل چہار درم عوض غاریقون نمودہ و اگر قنطوریون دقیق راہم جوشانند و صاف کردہ ہر صبح سکنجبین بنوشند سود کند

[illegible] معده [illegible] صحبت کنند [illegible] میل شود [illegible] منتقل گردد [illegible] شیر [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] بیان [illegible] گوشت بریان [illegible]
آرد جو [illegible] نان [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] قوی گردد [illegible]
[illegible] بیان [illegible] شربت [illegible]
[illegible] سکنجبین عنصلی [illegible]
[illegible] ابو الخیر [illegible] ابن الیاس [illegible]
در مراق [illegible] اسهال سودا [illegible]
[illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] بابونه و شبت و تخم کشوث و روغن سوسن [illegible] مراق [illegible]
و اگر حرارت باشد [illegible] شیر [illegible]
یا شکر [illegible] شربت خشخاش [illegible] ماء الشعیر [illegible]
[illegible] بابونه و شبت [illegible] روغن سوسن [illegible]
[illegible] مراق [illegible]
استفراغ [illegible] فصد باسلیق [illegible]
واجب [illegible] ماء الشعیر شربت خشخاش [illegible]
[illegible] گلاب جالینوس [illegible] شکر سفید و گلاب مطبوخ برگ بادرنجبویه [illegible] تقویت معده [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس بحث کرد از آنچه ابوحکیم در علاج آن کرده بود و نظر قبار ورم نمودن و نمود پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض بار دست و اشاره بشرب مسهل نمود و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی در سینهٔ او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز مقید نمود و مدتی ابونوح در اهواز مقید بود و بعد از آن یهودی معروف بوهیب ارشد و حسن المعرفت بود و آن تقدیرای ابوحکیم و ابونوح نمود و قارور و نبض آن را غلطی انداخت و بمسهل اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آن را غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قیاآن یهودی در حمام کرد و مسهلی که نوشیده بود آن را بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از طبابت توبه نمود و بعد از آن ابوعبدالله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابوماهر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز فرستد و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابوعبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجهٔ آن بشرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمودم و گفتم کسی که اشاره بمسهل طبیعت نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از ذوام امرء معروف بنت امرئیل طبیب وارد گردید و اشارت بشرب شیر خر نمود و آن قریب بماء الشعیر است در ترطیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و ایشان خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خر هر دو جمع نمود و بدان مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریق نموده که زنان بغیر تمیز و تفرقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طب ارجح زنان و فهیم معالجه حافظ در امورات کثیر الدربت بکتب جالینوس و بقراط یافتم و دانستم که آن بشیر خر اراده ترطیب تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح قشف و یبس نموده و بجنا اشارت نکرده بهر آنکه امر میکنیم بشیر خر و شیر زنان و ماء الجبن و مانند آن در جائی که اراده ترطیب و کسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خر آن را منع نیست و اگر چه جالینوس آن را درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خر را بذکر قانونی ذکر کرده و طبیب حسب رای خود مع استعمال قوانین آن را بعمل آرد و بدترین چیز درین مرض استفراغ با دویه و دیدم و هر چیز که معدهٔ صاحب آن را ایذا رساند مضر است و آنچه قدما باختلاف صفات و رای خود ها درین مرض ذکر کرده اند نیست که این مریض را علاج بترک ریاضت و لشانیدن او و آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل گلاب و آب طلع و روغن سوسن و روغن خیری و آب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض این مرض بارد بود تقویت سر او بروغن های گرم و ریختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک برگ بادرنجبویه برگ سرو جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف دانه انگی برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد مهرا شدن جشانیش نیم گرم بر سر او دائم بریزند که تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند برگ مورد برگ سفرجل هر واحد یک کف مغز سیب خوشبو بمقدار واجب کعک شامی و سماق یان هر واحد اندک حضض از آن کمتر گاوزبان برگ بادرنجبویه برگ امیثا هر واحد اندک مر اندک از آن صبر طب گرفته شود و اندک از آن مصطکی اندک از آن همه سوده بشراب ریحانی یا شراب سیب با دو سرشته بر تمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی است که مزاج اندک بارد باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش ماثیثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد سوده با آب سیب آمیخته بر پارچه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام از آن جدا کنند و از جملهٔ تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ماء الشعیر جو مقشر معمول با آب سبوس است تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج و اسفیدباج بچهٔ مرغ و تیهو از آن بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و تحمل صبر بر طعام اندک نبود ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش بنوشانند و تغذیهٔ آن بلحوم بره و بچهٔ ماکیان سازند و نیمبرشت بیض معتدل البیاض و نیمبرشت حوصی نوشانند و اگر فضول در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او به برگ بنفشه و آرد جو و اندک خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک کوفته بیخته بگلاب و قلیلی از روغن خیری و ایا وقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آبزن هر روز کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه بسواس آن را ظاهر شود اجازت جماع اندک دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد بجنسهٔ مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تغذیهٔ بدن و ترطیب آن باشد و وقت احتمال آن کند

و [illegible] بشیر جبن [illegible] منفعت آن [illegible] بنفسه [illegible] افتیمون [illegible] ماء الجبن [illegible] یک شربت [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] باشد [illegible] سکنجبین [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] افتیمون و افتیمون [illegible] سکنجبین عنصلی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مذکور [illegible] معده [illegible] کنند [illegible]
[illegible] قوت [illegible] سکونت [illegible] باشد [illegible]
و اگر [illegible] باشد [illegible] معده [illegible] سبز [illegible]
[illegible] جالی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تغییر [illegible] کیفیات [illegible] کیفیت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سکنجبین سکری عنصلی [illegible] استفراغ [illegible] افتیمون [illegible] باشد
و اگر قوت [illegible] استفراغ نباشد [illegible] فضول [illegible] وقت [illegible]
اصل السوس [illegible] گرفته [illegible] سکنجبین [illegible] افتیمون [illegible]
[illegible] آب شیرین [illegible]
[illegible] سکنجبین عنصلی [illegible] استفراغ آن فضول [illegible] قوت [illegible] فضول باقی [illegible]
[illegible] استفراغ [illegible] این علت [illegible] طعام و ترک جماع [illegible]
[illegible] افتیمون و افسنتین [illegible]
سیاه [illegible] معده [illegible] قوت [illegible]
[illegible] سودا [illegible]
[illegible] معده [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] معده [illegible] اعضای [illegible]
استفراغ [illegible] قوت [illegible] مالیخولیا [illegible]
[illegible] مالیخولیا [illegible]
[illegible] سوداوی [illegible]
[illegible] مالیخولیا [illegible]
[illegible] استفراغ [illegible] و اعتدال [illegible] اصحاب علوم [illegible]
[illegible] مالیخولیا [illegible]
قوت [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مالیخولیا [illegible]
[illegible] مالیخولیا [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] حالت [illegible]

دمجالست مردم حصه گردانند اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطلاح خیرات مقرر سازد و بنوعی باز اخور سرم و نفس خود منفرد نگردد که این مودی با مات سائر قوتها
وافساد سیاست بدن او و نظام این میشود و ایضاً حکیم ممدوح مینویسد که جمیع انواع مالیخولیا چون بآخر رسد قشف باقی ماند و اراده ترطیب ان آن باشد چیزی بهتر از نوشیدن
ماء الجبن بعد جهاء شیر استحادت نیست لیکن بعد از ان آنچه بماء الجبن اضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از اخلاط باقی نماند
بماء الجبن افتیمون اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر قشف یبس و جفاف باقی بود باید که بماء الجبن روغن بادام و سکنجبین و تخم خیار و تخم بادرنگ مانند آن افزایند و اگر
حرارت باقی باشد واجب است که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اندر بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد و هشاشت طحال و کبد باشد باید که در
ماء الجبن اقراص کبد بحسب غرض مثل قرص بزوری و قرص شکاعی و قرص گل و مانند آن اضافه سازند و شدید ترین مرضی که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن تمام
اسود معروف بسرطان مندیست و این بسبب نوع سدد در عروق کبد و طحال میباشد و معالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر و زوفا و قرص افسنتین و قرص لک دیوند
باید کرد و گاهی عقب این علت دمامیل و خراجات در جسد مریض مراقی ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه متحلل و رقیق و تحییت گردید و بعضی از آن خارج شد و بعضی
باقی ماند و بعروق دقاق آمده مابین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت ببینند یقین کنند که عروق خالی شد و مریض صحت یافت و انچه از علت دمامیل و خراجات باقی ماند
درین هنگام بهترین اشیا پرهیز شدید است و تغذیه با غذیه صالحه تا شعف قلیل الفضول و نشانیدن او در چشمه کبریتی و شبی اندک مدت و لزوم مالش به روغنهای مجفف نشف
مثل روغن گل و زیت عمول از زیتون خام و روغنی که دران بیخ درخت انجیر و مانند آن جوش داده باشد و خوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد بر آنکه
استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامیست که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی حذر
کلی نمایند و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و بتدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغیر خون کرده میشود مخلوط سازند ایضاً موصوف الیه در امراض معده
درباب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبیذ کهنه مفرط عارض شده و حرارت بران غلبه کرد و معده و میان کتفین او ملتهب گردید و سواس
و غم و فکر او کثرت نمود و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب غاریقون او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و هر طبیبی
که می آمد در معالجه بر طریق اطبا سلوک مینمود زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد و هرگاه امر آن بادشاه متمادی شد بحسب بصره که من
همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بوده مرض او را شناختم و ماء الشعیر و حریره خندروس دادم و چیزی صلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب
و زفی الطبیعه او رشده اشارت بشرب شیر خر نمود و درین رای خطای او ندیدم بسبب قحب بهره و طریق در معالجه و آن بادشاه میان ماء الشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع یا متفرق
و حریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و انچه در معده او بود و در کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و از ان انتفاع
یافت بر آنکه آفت این علت سهر بود و هرگاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت
و اما اطبای تا تصحیح این مرض را دیدند بسبب جهل خود بدان بر مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد انچه در وصف این مرض و اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم
تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گویم که در علاج آن بر طبیب واجب است که استفراغ مریض آن بدوا بوجهی نباید کرد بر آنکه طریقی که دران غذا از معده نافذ میشود بورم مسدود بود
و خاصة واجب نفس غلیظ عسر رضی ست و اگر امتلای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بمذهب ذمس در فصد برای این علت صافن ست پس
باسلیق و اگر بعد فصد امتلا در بدن علیل معلوم شود بحقنه های لینه مثل آب چقندر و آب جو و آب سبوس گندم و خطمی و بوره ارمنی اندک روغن بنفشه مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معده
او برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آرد جو و بنفشه اندک و سیب و برگ مورد تر ضماد نمایند و اگر از سردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید که مریض
لزوم ماء الشعیر و حریره خندروس نماید و در اغذیه لحم سینه تیهو سوده و اگر نباشد مزوره بکدو و ماش اختیار کنند و بعضی از نو آموزان دریغا او بود و مریضی که از نوع مراق بود بران
وارد شد پس گمان کرد که از مالیخولیاست و سفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانید و استفراغ او با طریفل مقوی با ایارج نمود و مرض زیاده شد و مریض مشرف بهلاکت گردید
و در امر او بالوماهر موسی بن سیار طلب مشوره نمود و او امر بماء الشعیر و حریره خندروس و ترطیب بدن او حتی القدور و لزوم آبزن خفیف و خورانیدن ماهی کوچک صخری نمود
و اندک شراب ابیض رقیق او را نوشانید و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب است که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و تضمید جنب و تمریخ او بقیروطی

ربع یا زیاده گرد و شب بیدار ماند یکمرتبه یا بعد از آن بنابه دو تولد افتیمون شیاکه دانه بیرون بیدود گا و زبان هر یک شش ماشه بخیسانند و یک مثقال
ترتیب ببندند و بمقدار یک رطل آب در دیگ گلی بجوشانند تا ترشیب سه یکم بماند و بعد از آن مالیده صاف کرده و با شربت بنفشه بنوشانند
و ترنجبین بیاویزند آن از کدام بسیاری در زمین خیسانیده باشد بعد از آن سودا غلیظ شده در بدن باشد اقتباس ...
تخم کاسنی نیم کوفته شش ماشه بخیسانند و بجوشانند و افسنتین بیفزایند و آنکه بنفشه و شبت ... گاوزبان ...
حلیله سیاه ... بسفایج ... کنجد ... هر یک سه ماشه ... افتیمون ... اشنه ...
و عرق شاهتره و عرق بادرنجبویه ... یک ... ترنجبین ... بنوشانند ... صاف نموده بنوشانند ...
نسخه ... هلیله سیاه و کشمیر ... افسنتین ... نیم ... ماشه ... سه ... ترنجبین ... هر یک ... شربت ...
چهار تولد ... شیرخشت ... افتیمون ... ماشه ... درد ... صبح ...
بنوشند ... گاوزبان و گلاب بنوشند ... وقت شام ... مرغ ... خشکار ... باهای مرغ ... گرده ...
روز دیگر ... یک ماشه ... شربت ... غسل ... یک ... گاوزبان ...
یک تولد ... گاوزبان ... شیرخشت ... شاهتره ... گاوزبان ...
یک ... تخم ... بادرنجبویه ... تخم ... کشنیز ... بنوشند ...
گاوزبان ... عنبر ... تخم ... تیره ... مسکرات ... شربت ...
هر سال ... بسیار ... استعمال ... گرمی ...
و برای آوردن خواب نمک سیاه ... روغن ... کف دست ... خواب ...
... گلوی ... گاوزبان ...
گل سرخ ... مثقال افتیمون ... گاوزبان ... مثقال ... نبات ... تولد ... چهل روز ...
گاوزبان ... نبات ... تخم ... گاوزبان ... تخم شاهتره دو ماشه ...
گلاب ... تولد آب باران ... کشنیز ... جوش کنند ... صبح و غذا ... مرغ ... نان خشک ...
لیکن ... گاوزبان ... تخم شاهتره ... دو ماشه ... یک تولد ... گلاب ... زیاده ... ادرار ...
ادویه ... چهل روز ... مغسول ... افتیمون ... یک تولد ...

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ابلیقی چهار قسم است ... الکتب ... وقطرب ... عبارت است از جنون ... الکتب ...
اینها ... سودای محترق یا صفرای ... جنون ... صفرای ... مرکب باشد ... صفرای محترق است ... قسمی ... است ...
دوم محترق یا سودای محترق ... صفرای محترق ... حرارت ... بیشتر ... این ...
این اقسام ذکر ... دریافت نمایند ... جنون ... ماده ... جنون شدید ...
صفراوی ... باشد و اگر ... حرکات ... غضب ...
... باشد و اگر ... باشد ...
... باشد ... و اگر ... باشد ... ساعت قرار نگیرد

دارد و مردم گریزد و در روز بگورستان و ویرانه پنهان شود و اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد یا سبز رنگ و خشک زبان و عینی چشم غائر و بدن لاغر بود و شکل خرس و سگ آواز کند و گاهی بر هر دو ساق او قروح پیدا شود و قطر باشد **و فرق** درآنکه ماده تولد سودای محترق است یا صفرای محترق چنان کنند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چنان گوید که سامع را خلاصی ازان دشوار گردد و چون بغضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ و مائل به سیاهی بود سودای محترق باشد. و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق باشد و گویند که ماده مانیا و مالیخولیا برابر است در سوداویت لیکن ماده این علت سودای محترق از صفرا یا از سودا است و آن بردی ترست از جهت ماده و ماده مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی از بلغم یا از خون شیرین بود و جنون از بلغم محترق کم باشد. و فرق دیگر میان آن هر دو اینست که اکثر مالیخولیا از حصول ماده سودای در اوعیه دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد. و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود **و فرق** در حمره دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره در سر خود احساس می نماید التهاب و حرقت نهجی که بران مخفی می ماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از صداع نمیباشد و ثقل او ثابت میباشد و نظام کلام او متغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با فتور و شدت ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد جهت آنکه درین ورم نیست **وکذا فرق** درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن در سرسام و عدم حمی و فرو رفتن چشمها بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول زیتی در مانیا باید کرد و در دوار الکلب اعتقاد به نمیباشد چنانکه در مانیا میباشد و آن بدموییت اقرب است و اکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت ردائت اخلاط دران و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد و نزد وزیدن باد شمال اشتداد می یابد جهت تجفیف و یبس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد بعد بواسیر و دوالی **و گویند** که اگر سبب مانیا و دار الکلب حرارت جگر و سینه آن باشد و عقب او استسقا عارض شود بطوبت آن منحل و زائل گردد و بیشتر این علت بشارکت معده افتد و از قی کردن شفا یابد و از علامات منذره بمانیا کابوس با حرارت دماغ و امتلای آن و دیدن از خون و سرخی آن و بستن خون در پستان زن ست و چون دوالی در آخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت بر انحلال آن مینماید و بسا است که عارض میگردد مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران ست و در اکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن مینماید و شیخ میفرماید که صبارا جنون مقرر که با سرسام حار منفردی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه سرسم میباشد هذیان الطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس منفرد هذیان و اختلاط عقل می باشد و با آن جنون نمیباشد. و اگر باشد صبارا بود و ایضاً گویا که آن مانیاست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم و تپ است و بیشتر در صبارا جنون تقدم میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبارا آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود و پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود و باول وصول خود جنون حادث کند و با وی یا بعد آن ورم پیدا کند بسبب صبارا باشد و در قرانیطس جنون عارض از ورم میباشد و در صبارا جنون و ورم هر دو یکبارگی از ماده حادث میشوند و یکی ازین هر دو سبب دیگری از انها نمیباشد و اگرچه گاهی هر واحد ازان هر دو سبب یا دیگر میگردد و هرگاه صبارا ظاهر شود با سهر طویل خواب مضطرب و ترسیدن در خواب و جستن نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشم او اضطراب آنها و گرانی در انها و گویا که دران چیزی افتاده است و گاهی دران زردی میباشد و در انجا احساس تمدد نزد قفا و وجع بسبب تصاعد بخار میباشد و ایضاً در چشم اشک بغیر اراده و بغیر پلک چشم سیلان میکند بعد ازان چون مرض مستقر گردد تپ سخت و زبان خشن و خشک شود و پس در آخر آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل شود حتی که تحریک پلک و از جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام و قلت آن باقی ماند و بر چیدن ریزه از جامه و کاه و در اکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغر و صلابت بسبب یبس زیاده گردد و گاهی صبارا خیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد.

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجه جنون باید که اولاً اعتنا بار سر و ترطیب آن کنند باین طور که در آب شیرین بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو

و نشوق شیره گل سرخ و گل بابونه و طبیخ آن جوشانیده بر سر ریزند و اینها طول یک ... قبل طعام و یک ... بعد استعمال نمایند و ... دست ... آب ... مرزنجوش ... دهن ... دهن سوسن ... دهن بنفشه ... دهن نیلوفر و دهن کدو ... شیرین یا شیر ... تر ... باشیر ... سر ... اعضای ... بنفشه باشند و ساق ... هم بر بندند و ... باشند و ... شربت ... که ... ساخت ... شیرین یا ... یا ... با شیر ... جوشانند و اگر قبض طبع باشد ... معمول [illegible]

در ... مغز ... خشک ... دهن ... و شکر سرخ ... گرم ... و ... دهن ... بادام ... و اگر حرارت نباشد ... روغن ... و ... شربت ... نیلوفر ... بنفشه و ... گل ... شربت ... [illegible]

... سال ... مطبوخ ... افتیمون ... [illegible] ... و اگر ... سرسام ... باشد فصد نمایند ... کم شود ... باشد ... ترطیب ... [illegible]

... مطبوخ ... سودا ... بعد از فصد تنقیه ... مطبوخ ... سوداوی باشد مطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ هلیله ... پوست هلیله ... پانزده درم پوست هلیله کابلی ... افتیمون ... سنای مکی ... گل ... [illegible]

... بیست درم ... مویز ... درم ... تمر هندی ... و صاف کنند و اگر حاجت باشد ... کنند ... [illegible]

... و البا ... نیلوفر ... کنند و برای ... مسکی یا ... افتیمون ... ترتیب ... بیست درم ... شربت خشخاش ... درم روغن بادام ... صفت شربت خشخاش ... [illegible]

بنفشه آب ... نیم من ... خشخاش ... صد درم ... و بعضی اطبا ... مثقال ... بر آتش ... باشد ... [illegible]

... صاف کنند ... شکر ... و بعد شرب این شربت ... و بعد ... روغن بنفشه ... [illegible]

... چنانکه معلوم شده ... اگر ... شربت ... بآب ... شیرین ... و اگر قبض طبع ... شربت ... [illegible]

... اگر ... فصد ... رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فصد سوداوی باشد ... درم ... صفت

حب ... افتیمون ... درم ... هلیله کابلی ... درم ... [illegible]

... مثقال ... [illegible]

... صفت ... بنفشه نیلوفر گل ... برگ ... گل سرخ ... بابونه ... برگ ... [illegible]

... بر سر ... شیر دختران ... بر سر ... اگر خواب نیاید ... [illegible]

... بابونه جوشانیده بر سر ریزند ... [illegible]

پیوسته ... آب گرم ... اگر در آن آب بابونه ... باشد ... بنفشه ... روغن ... [illegible]

... و اگر دهن کدو یا شیر زنان ... سفیدی بیضه مرغ بر سر ... صواب باشد و ادویه ... شربت ... [illegible]

... موافق ... و خواب آرد و اگر کسی ... [illegible]

ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون

... کنیم ... اقسام جنون را ... لیکن ... اول ... تحلیل شروع کنند ... [illegible]

... گل ... جنون ... نافع جنون است ... [illegible]

یافته میشود و اگر بسایند و بآب و شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد براد است که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده و با شهد بخورد صحت یابد و در کتابی مرقوم است که اگر کشمش کژدم و ناخن سگ و ناخن یا تخم دیا پارهٔ چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندد از وسواس جنون باز بیاند و هم مفید صرع است شخصی میگفت که اگر دماغ بوم یک دانگ گرفته یک حبه کافور سوده و دران ممزوج نموده و یک دانگ خون غراب آمیخته بقدر دو جو بچکانند قطره قطره بشاه اسفرم سعوط نمایند در ازالهٔ جنون مجربست و سویدیگا گوید که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و کذا القاء آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا سیب شامی اکلا و شما و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجربست و از حکمای دیگر نقل کرده که شیر سنا و کذا مرزنجان و کذا افتیمون با طریفل و بالنخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفت اوقیهٔ شیر بز تازه تر کرده و کذا نیم درم پوست بیخ گاوزبان و کذا شحم حنظل و برگ او مصلح به نشاسته یا صمغ عربی یا کتیرا و اکل لحم کبک تا سه روز متواتر و کذا خون ضبعه و کذا جگر خرهٔ خشک بریان کرده سائیده و کذا مصطکی و کذا آمله و کذا پودینهٔ نهری و کذا بنگ و کذا اکلیل الملک یک مثقال بعسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا ایرهٔ آرد سلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبل الطیب و کذا واشیشعان و کذا فرنجمشک و کذا درونج و کذا کاهو و کذا شیر بز تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون است و کشنیز سبز مفید وسواس حار است و تخم بغایت قوی است لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهرهٔ کبک و نطول طبیخ اکلیل الملک نیم گرم بر سر در حمام و بر سر شیر یکبار نیز نافع وسواس سوداوی است و تعلیق سنگی که در حوصلهٔ بعض ماکیان بر می آید بر صاحب جنون سودمند است انتباه جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات گرم از ماده تپ واقع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی است و جذب ماده بمحاجم مخازین و ساقین و ریختن آب نیم گرم بر سر و دشیدن شیر نهادن نبیه بشیر آلوده یا جراده که و یا خیار بر تارک سر خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خواب راحت اختیار نمودن سکنجبین بشیرهٔ خرفه و خیارین نوشیدن مفید است غذا ماءالشعیر و ماش مقشر بمغز بادام و در صورت ضعف با گوشت چوزهٔ مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول ادویه حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مبخره مثل پیاز و سیر و خردل بسبب تبخیر یا عقب جلوس بسیار پیش در آفتاب بسبب تموز جفاف دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد دیگی آن توجه بترطیب اج دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان مبرده مرطبه مصروف دارند و حق تعالی کافی [illegible]

علاج مانیا و داء الکلب

بعد نضج و ترطیب تنقیه سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالنخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب هم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماءالشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد به نوشیدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمر هندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشکاب و بشیرهٔ خشخاش یا روغن بادام و فالودجات قلیل الحلاوت چنگه در روغن بادام و تغریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیاقوذا با آب انار شیرین نافع است **ابن هبة الله** گوید که در مانیا و داء الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماءالشعیر بروغن بادام و استعمال ماء القرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع بآب تمر هندی و آلو بخارا با شربت نیلوفر کنند و غذا از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزی اثر ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله وغیره که مخرج فضول مرهٔ محترقه باشد و اگر ممکن شود حقنهٔ لین بعمل آرند و بعد تنقیه لحوم فراریج و برهٔ شیرخواره و ماهی سنگسری قوت را یاری دهند و شراب ممزوج بآب بسیار اندک بنوشانند و بعد از آن صرف عنایت بعلاج سر نمایند بایطور که موی سر تراشند و زیتکه دران بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر نیم کوفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار قلیل الحرارت بر مقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بنوشانیدن شربت خشخاس بآب انار شیرین و نشوق افیون و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سر رگ کنند خصوصاً اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعادهٔ تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود شیخ میفرماید که اگر غلبهٔ صفرا در بدن از قاروره و سائر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سوداوی صرف باشد هم بی احتیاج باستفراغ از افتیمون سازج هشت درم با سکنجبین و حجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر استلای دموی یا سوداوی دموی دران شد فصد رگ زیر زبان کشایند و مداومت تنقیهٔ او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو هلیله نیم جزو حبوب کبار از این ساخته بعد تنقیه کلی در شبهای متفرق هر شب ده درم بخورند و این حب نیز نافع است افتیمون بسفایج هر واحد پنج درم حجر ارمنی هلیله کابلی هر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم نمک هندی

شربت عناب و بنفشه و نیلوفر بیاشامد [illegible] و بعد از آن بقدر حاجت ... مشغول گردد و از سکنجبین ... شربت ... مشغول شود
و سرفه ... و شربت ... [illegible] ... تعدیل ... نماید ... تسکین ... قریب ... نشود ... و اگر
و بعد ... [illegible] ... شربت ... بیاشامند و ... بسیار نافع است
[illegible] ... مشغول گردد ... نماید ... خواب ... حرارت و ... دماغ ... رطب ... بشد مثل ...
[illegible] ... ضعیف ... باشد ... نوشانید ... شود ... کنند ... سرفه ...
[illegible] ... بنوشانند ... شربت ... بنفشه ... طعام ایشان ... کنند ...
[illegible] ... بدهند ... و ساقهای آن ... طبیعت ایشان ... بسیار ... کرده ...
[illegible] ... ایشان ... بسیار و شربت و سایر ... آن ... مثل ... [illegible]
[illegible] ... شربت ... کثیر ... نیست ... مرطب ... قول ... طبری ... ابتدای ...
[illegible] ... حب ... شعیر ... شربت خشخاش ... [illegible]
[illegible] ... آب ... خشخاش سفید ... بعد از ... خشخاش ... [illegible]
[illegible] ... سفید ... شربت ... جلاب ... [illegible]
[illegible] ... طبیعت ... نمایند ... درم ... تخم ... درم ... [illegible]
عناب ... تخم ... [illegible] ... نیم گرم
بنوشانند ... قوت ... احتمال ... ماء الشعیر و شربت ... [illegible]
[illegible] ... مسلوق ... کاسنی ... مسلوق ... [illegible]
[illegible] ... آب شیرین ... روغن بادام و آب شیرین ... [illegible]
اندکی روغن بادام ... بنوشانند ... [illegible]
اندکی روغن بادام ... مسلوق ... [illegible]
[illegible] ... عنب الثعلب ... روغن بنفشه ... [illegible]
و شیر ... [illegible] ... آب ... بنفشه ... [illegible]
[illegible] ... گل سرخ ... گندم ... عنب الثعلب ... برگ ... [illegible]
آب شیرین بنوشانند ... نیم گرم ... سکون ... خواب ... زمستان باشد
[illegible] ... هوای سرد ... نیلوفر ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... سکنجبین ساده ... [illegible]
[illegible] ... شربت خشخاش ... مسلوق ... کاسنی ... [illegible]
[illegible] ... روغن بنفشه ... روغن گل نیم گرم ... [illegible]
اندکی ... برگ بید ... کاسنی ... شیر ... روغن بادام ... [illegible]

سفید حریره سازند و بعد تنقیه و نطولات و سعوطات استعمال نمایند که از ترطوبت دماغ مشغول شود و ابقای مرض اول دیگر دو و تنها کرتشنج یبس و سوء حال بهزال بیدشت حاجش
و ربغذا و این حریره کدم و انا لطعمه رو به به بینی او کناید مریس بدن او رطب گردیده و تشنج زائل شده و در ترطیب بدن صحیح بهترین و اقرب تاثیر چون تدبیر زنان مواتق
او باشد چیزی نمیدهم سویدی گوید که مانیا شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و تطلیل بمرق الشعیرات کثیر حمام و تضمید سر بجز و کدو و بامغز تخم کدو سوده آب جراد
کدو سرشته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و غذا بکدو و طبوخ جید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن شیر بز تازه و دوشیدن آن بر سر و خوردن سرتین
مسلوق بروغن بادام که در آن شیره خشخاش و کشنیز سبز حل کرده باشند و کذا التغذیه بقلایا فی مسلوق بروغن بادام و کذا بقلة خرفه و طیب بروغن بادام و خوردن خیار بی
پوست و بعد قطع او یک شبانه روز و کذا قثاء تازه مقشر و کذا اندای سپینه اکیان نیمبرشت و کذا پاچه جدی شیرخواره و گوشت او مسلوق مطبخن بروغن کنجد تازه و کذا ماش
محکم الصنعت و کذا اطراف حمل شیرخواره و لحم او مطبوخ و مطبخن بشیرج تازه همه از مجربات من ست و بقول ابن البلطان و غیره تطلیل اس بطبیخ گل بنفشه و طبیخ برگ سرتین
و کذا بطبیخ کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر مذکور و تضمید سر بتخم کاهو سوده و آب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش باریک سوده
و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب بشیره بادام و کذا ماهی تازه رضراضی بریان بروغن کنجد تازه و کذا با کیان فربه مسلوق و مطبوخ بکدو و کذا
برشتا و مرقه حنطه هر واحد نافع و بقول رازی شرب بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تا بست روز نافع چنانچه عورتی باستعمال این تا ایام کثیر از مانیا نجات یافته مصنف
اقتباس می نویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک را داء الکلب به بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی و گاهی در سالی
دو بار پدید آمدی پس من ماء الجبن بشربت الهی و حب لاجورد سلومی خان دادم در یک سال دو بار تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت

علاج صبار و قطرب

و صبار را بر تعدیل و تنقیه جذب ماده از سر چه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب اید بسیار و دوام اطراف به بندند و در قطرب فصد قیفال کنند و چندان
خون بر آرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و جوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب که زنان ریاحین مرطب مثل بنفشه و نیلوفر
و مانند آن نمایند پس گاه قوت عود کند بعد انضج بمنضج سودا تنقیه آن بحب سودا یا بطبیخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر و پی در پی نمایند بلکه بتدریج
و دیر دیر بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماء الجبن است که در آن معجون نجاح حل کرده باشند و بعض از تنقیه مقویات قلب مثل دواء المسک و مفرح ذهبی و هند
و نطولات و آبزن و تفریق سر بروغنهای مبرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارده مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب بنفشه پنج درم و خیار چنبر عدد با شکر
سفید ده درم و اغذیه بزوره ماش و مغز بادام و شوربای چرب جوزه مرغ و حلوا بکدو و پالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت و در ترطیب دماغ مبالغه
کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم که در آن بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان بر سر دوشند و در بینی چکانند و بر روغن خشخاش
و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب عرق بید حل کرده و تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا
ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه و یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تطلیل آب طبیخ لبلاب یا فی سرخ و پوست خشخاش و خوشه
در حمام بر سر و تناول خربای کثیر المائیه و شفتالو و خربزه و زرد هم مجرب سویدی است و بقول ابن البلطان شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بجوزه مرغ مسلوق
مطبخن بروغن بادام و مسلوق کشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق کشنیز سبز مطبخن بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تطلیل سر بآب
طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آنها مدام و تضمید سر بجابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای اینها در قول سویدی گذشت مفید
شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود در بندند و طپانچه های سخت بر سر و روی او بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سود
نبخشد بتارک سر داغ دهند که با فاقه می آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیاست چون از صفرا و سودای
محترق باشد و واجب است که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از آن خون بسیار خارج شود و از آن غشی مقاربت کند و تدبیر با غذیه محموده و حمامات طیب نمایند
و ماء الجبن سه روز نوشانند بعد از آن تنقیه بایارج ارکاغانیس کنند پس چهار دو تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق و مانند آن کنند و با وجود آن ترطیب نمایند

[illegible]

... [illegible] استعمال [illegible] ...

عشق

و این مرضی است وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود بر خوبی بعض صور و شمائل [illegible] آن را [illegible]

[illegible]

متواتر و ادامه منغص باشد و بالجمله مجامعت و معانقه آن مشغول داشتن و بدست شغلی و عملی و بصنعتی و بهمی مخالف اشغال مهم اوکرا والا از وباز دارد و عشق و شتی و شوقی را فراموش نماید و مشغول داشتن او به خصومات و منازعات و باز داشتن این امر مخل تمام است و در طب یدی ست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و همچنین سرد نمودن گویند همچنانکه آهن گرم را بسرد میشود دل فلان بن فلان سرگردان سه بار گفته سرد کنند بعد از آن آب وی عاشق بشویند و بر سینه عاشق زنند مثل سه روز عشق فراموش میکند و ایضا اگر بابه سنگ مرکز ریان بنام معشوق نوشته باشند قدری از آن بسایند و نیت جدائی عاشق و معشوق کرده و نیز بعاشق خورانند بخاصیت دفع عشق نماید و در تحفه مرقوم است که اگر کوزه نو از موی سر زن تجربه کنند و آن کوزه مرد را آب خورانند دفع عشق آن میشود و متنفر از زنان دیگر و سنگی که در دیبی مینو یسه سنگی که ببعض اوقات در حوصله ماکیان یافته میشود و شاید مجرب باشد چون بر عاشق تعلیق آن نمایند ازاله عشق نماید و اگر آن سنگ در آب اندازند عاشق آنرا بنوشاند زوال عشق مجرب من است و تعلیق عظم ثعلب بر عاشق نیز دافع عشق است و گویند که اگر گندنا بشترین بر عاشق الی حال بر بند ازاله عشق کند و مجرب باقی ست و همچنین نوشیدن آب مغسول پارچه که بر گردن معشوق گردانیده باشد و گلاب که در آن چهار شعیر فلفل هندی آب که بشر بشیخ مرو کذا شربت خشکش قبر مقتول و جلوس در مقابر و غلطیدن بکان فاطیدن است از نافع و نوشیدن شربت بادنجویه صبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که بادرنجبویه گاو زبان مروارید مرجان جیبی سرخ نجش مرا جز معتز عود خام هریک هر یک ا حدیک مشقال کوفته بیخته در ربسیب بوزن ادویه سرشته هر صباح یک مثقال خوردن دافع عشق است الحاصل علاج این مرض غفلت کنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد و اگر تدبیری سود نه بدهد قی او و بالمخدرات مثل افیون و قنب و بنج و بیخ نفاح مغافل دارند تا اتفاقی پیدا آید انگاه بدستور علاج مالیخولیا پردازند کذا فی الاکسیر و میسیر

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر است وقت برخاستن و میباشد از اسقوط و دوار و دوران سر است یعنی آنکه مریض خیال کند که او یکبار اجزای خود دوار است یا بیمار چنان پندارد که جمیع اشیا گرد او می گردد پس نمیتواند که ثابت ماند بلکه ساقط شود و بسا است که از آواز نا کراهت کند و چون این مرض شدت کند از جهت قوی بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم تشنج و کف دهن و حرکات مشتهره دیگر و توان کرد و ایضا دوار بدقی ثابت ماند و صرع دفعتة افتد و صاحب آن ساقط گردد و اما قیه یا بد و سبب یا خود دماغ است از سردی و از اجتماع خلط بارد غلیظ در مقدم دماغ و آنرا سدر خندی گویند و یا المر دماغ از ضربه و سقطه بر سر از صداع و دوام حدت تب آنراست مولم نامند و ابن الیاس گوید سدر نیست که انسان وهمی یابد که گویا دخان از بدن یا دل بسوی سر متصاعد شود و خود را گویا در تاریکی یا ضباب و در چشم خود ظلمت و در گوش طنین یابد و بماده این بخر سوداوی بود و تب و اگر گردش روح دماغی ست باعث حرکت دوریه لسان بر نفس خود و یا مشابه آن تیا دائره شدن آب بدن یا وقوع ضربه و سقطه بر سر یا فزع دفعتة و چیزی مثل تمر یا رسیدن گرمی و سردی نفخه بلغ و یا اجتماع اخلاط و سروق مستدیر گرد دماغ و یا سبب امداد آن از عضو دیگر و یا تولد ریاح و ابخره اندر دماغ و یا صعود آن از عضوی دیگر مثل معده و مراق و دل و جگر و شرائین و رگهای همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب و قدمین و ساقین یا از دیگر اعضا که بدماغ بجر دمشارکت ضعف فم معده و یا وقوع بحران و این ابخره و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و سوی صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون بود هم صفرا و بلغم آمیخته بود و بخار سوداوی نیز بود و مسالک بخار معده و مراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ عصب است و مسالک بخار دل و جگر و طحال عروق و شرائین بس گوشت و گردن و ایضا شیخ گفته که مشارکت دماغ بمعده بطریق مشارکت عصب باشد و گیلانی در مینو یسد که این وقتی باشد که وصول از معده بسوی دماغ کیفیت ساذج بود و اما هم مفرط باشد و عام جمیع بدن بود و بس مشارکت معده تنها نباشد بلکه همه بدن باشد و اما اگر وصول بسوی دماغ ابخره و ادخنه باشد پس درین شرط نیست که نفوذ آنها در عصب بود بلکه جمیع مسام اعضا و متوسطات دماغ و معده صلاحیت نفوذ آنها دارند و دوار اند و نیز شیخ میفرماید که سدر شدید شبیه بصرع میباشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفرا بود و گاهی بلغمی و دوار بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر مشارکت سدر و دوار آور نه بسبب وصول ماده بود بلکه بنا بر اذیت دماغ بکیفیت موذی سدر و دوار گردد مثل آنکه بهنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود خصوصا کسی را که تحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از آن ایذا یابد و مشارک آن دماغ گردد و دوار آرد

طریق تشخیص اسباب سدر و دوار اگر کسی را سدر باشد او لا از آن بپرسند که پیش از این وقوع ضرب بر سر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و اگر از آن انکار کند از تقدم رسیدن سردی بسر سوال کنند اگر گوید سببش سردی دماغ باشد و الا سبب و خلط بارد در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلادت حواس نیز از علامات وجود ماده بارد است و اگر دوار باشد نخستین سوال کنند که مرض دائم و یکسان میماند یا گاه گاهی عارض می شود و در اشتداد و خلو معده اختلاف می پذیرد و اگر دوام دارد و لازم او گوید و در تیره معده و گرسنگی متغیر نگردد و هضم صحیح بود سبب دوار در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای دائره و شتافت و یا ضربه و سقطه بر سر و یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی یا گرمی

[illegible]

علاج کلی سار و دوار

[illegible]

دریابی گیرند مسیحی گوید که در جمیع انواع دوار بحقنه نفع یابند در وقت بعد وقت استعمال نمایند و بسبب دو مرض بسازند اگر دوار در باشد حقنه حاد و اگر حار بود حقنه لین بعمل آرند اگر مرض تخفیف نیابد و این علاجات آنرا فائده نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً بتنقیه صبر منفعت عظیم می یابند و بقول ابن هبتا صد علاج سدر و دوار ردی موی و مسترخی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از اثر یا سوء امارات شود مجانس صرع باشد علاج این هم بو مثل علاج صرع باید کرد

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی

و آنچه از مشاهدهٔ اشیای دائره در رتن یا نظر او از مکان عالی باشد و بزه وی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب تناول قابضات ترش علاج کنند و آنچه مانع ابخره باشد مثل نقوع تمر هندی و امرود و مرزنجوش و کشنیز نوشند

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

بتدبیر امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود پردازند و بتسکین وجع و تلیین طبع و جذب مواد از دماغ باسفل کوشند هر چند بفصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعد روغن دیودار بنسخه حکیم علی بر سر نهند و از سموم و روغن گل و بنفشه و کتیرا تضمید سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیای معطسه محافظت سر کنند تا عطسه نیاید بعده اگر دوار یا سدر باقی ماند علاجش باز اله سوء مزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج بحرارت متغیر گردد معالجه آن کنند یا تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او متحمل آن باشد و تفریق راس او به روغن گل گرم کرده در شب و روز بدفعات نمایند و تضمید سر او باین مرهم کنند بگیرند قیر وطی بروغن گل و از آتش فرود آورده و اندک سفیداب قلعی و قدری مرداسنگ در آن حل کنند بعده آب خبازی و آب برگ خطمی بقداریکه ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بر خرقه کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض هوا منع کنند تا عطسه نکند که عطاس با این حالت گاه صورت غشی میگردد و گاهی تمزیق راس میکند پس صاحبش خوف هلاکت میباشد

علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت

در صورت ضعف دماغ شیره مغز بادام پنج عدد و شیره خشخاش شیره کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم کاهو خشک هفت ماشه پاشیده دهند و مقویات اعضای رئیسه مثل خمیره مروارید و ماء اللحم خورانند و بیست جو کشنیز تر و بریان بروغن بادام چرب کرده با شکر صبح و شام نوشند و حریره مقوی دماغ بدهند و هر چه در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بهر تقویت آمله مربا و سیب مربی الطباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت حماض و ترنج و لیمو و صندل و سیب و مروارید سوده با شربت مذکوره یا شربت انارین و مفرحات مناسب مزاج بکار برند و اغذیه لطیفه سوافقه مجتنب بدن تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بضدتان علاج کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بشمومات و سعوطات و لخالخ بارد و بوئیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارد و نوشیدن دوغ و آب انارین با شکر و نهادن روغن گل بر سر و غذا مزوره زرشک و انار و ماء مفید و سویدی گوید که نقوع تمر هندی با شکر و کذا نقیع مشمش لو شیدن و نیلوفر و کذا سرکه و گلاب نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک دو درم با شکر و یا کشنیز یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم مثل با و شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک با سرکه و گلاب و کذا صبر با آب کاسنی تر و کذا گلنار بصبر و آب کاسنی تر و کذا اقاقیا و صبر و مامیران و سبر سه آب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ شرباً و نطولاً و ضماداً و شرباً و گلاب شرباً و آس ضماداً و ضماداً هر واحد نافع است

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چند علاج امراض دماغی بارد سطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای سخنه ملطفه از اغذیه و ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول حبه یعنی لگرم نافع و بقول صاحب کامل الطول بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و شیح و سداب تمام و پودینه کوهی و جاوشیر و جعده و مانند آن نمایند و طلا ابورنج و عاقرقرحا و جند بیدستر باریک سوده و آب سداب سرشته بعمل آرند و مشک و غالیه و جند بیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن بویند و غذا نخود آب بر میت غسیل شود و ملح جلی و خولنجان

[illegible]

علاج سدر و دوار مادی دموی

[illegible]

علاج سدر و دوار مادی صفراوی

[illegible]

یا لیمو و تمر هندی یا دارالقمح و گلاب و آب هندوانه بقول انطاکی نافع و شربت لیمو و شربت آن مجرب مؤید است شیر خشخاش و ماءالشعیر نیز نافع بود مجوسی گوید که اگر دوار و سدر از
صفرا باشد اول سکنجبین با آب گرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحب هلیله و مطبوخ آن با تمر هندی نمایند و نسخه مطبوخ هلیله همانست که سابق مذکور شد لیکن درینجا بنفشه چهار درم
زیاده است و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و سرکه کهنه در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا مزوره آب انار میخوش و غوره تنها یا بچه زرد مرغ دهند و کاسنی و کشنیز
بسرکه خورانند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که بعد قی آب نیم گرم و سکنجبین انار میخوش یا به یا امرود و ریباس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیه دماغ بحب بنفشه نمایند و اگر
تنقیه بمطبوخ هلیله کنند صواب باشد و سفوف هلیله زرد با شکر همراه ماءالجبن موافق بود و مزوره آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا زرشک
یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و خمیر از آب غوره یا آب به یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد
و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح و شام بیست جو کشنیز خشک مع دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد قی و تنقیه صفرا از سر و بدن
بمطبوخ هلیله و یا بحب بنفشه مقوی بسقمونیا اشربه ترش دهند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر شیره
بادام دهند و تقویت راس بشمومات بارده و تقطیر دماغ بشیر بنفشه و نیلوفر و گل باید و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب و سرکه کهنه و برگ آس نشوق نمایند طبری
گوید که دوار که از اخلاط حاره محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر و نمایند و بعد چندروز از فصد تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند
هلیله سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین تنظوریون حشیش غافث اصل السوس تخم کشنیز هر واحد چهار درم تمر هندی منقی از لیف و تخم بیست درم ترنجبین بیست درم
آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد پرسیاوشان پنج درم بدستور مطبوخ بپزند و یک شربت از آن گرفته و دو ثلث درم غاریقون و یکدرم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی
بجلاب سرشته و زان مالیده بنوشند بعد پنج روز و اگر یک شربت کفایت نکند دو یا سه بار بنوشند و حقنه درین نوع مؤثر سریع نیست و اگر باین تدبیر دوار زائل نشود
بادرور دواد فتال فتیله در بینی برفق عطسه آورند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو شیر دختران دو جزو آب خطمی تر یک جزو در شیشه خوب باهم زده بقدر یکدرم
گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه بعمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه هر یک کف و در ظرفی سربسته جوشانیده بر آن انکباب نمایند
و آب او بر سر ریزند بدفعات و تلطیف غذا نمایند و بر شرب ماءالشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد اولا معالجه بتسکین مزاج او نمایند بعده اعاده علاج
مذکور کنند و گاهی تضمید راس باین ضماد کرده و دیگر خطمی سفید آرد باقلا بزرقطونا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو و همه را در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر
ضماد کنند و ابن سیار بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و بعد از نطول و انکباب مزمیکرد و من چیزی بهتر ازین ضماد در دوار و صداع حار ندیدم

علاج سدر و دوار دماغی بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم تنقیه بدن و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس تربدی علوی خان و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماءالعسل که در آن خردل
و عاقرقرحا داخل نموده باشند و یا بسکنجبین عنصلی با ایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر وغیره بطریق شبیار استعمال کنند و بتسخین دماغ بشمومات حاره
همچون مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش نمام و یاسمین مدام بویند و تحلیل و انکباب آب نیم گرم که در آن بابونه اکلیل الملک و مرزنجوش صعتر نمام وغیره
جوشانیده باشند بعمل آرند و پارچه بر سر چینند و عطوسات نافع است و گویند که اگر بعد تنقیه تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هر یک نیم درم کوفته بیخته
بگلقند سی درم سرشته دو یا سه خوراک بسازند و بران مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی که در علاج
کلی دوار گذشت و دیدالورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشدارو و لولوی موافق بود و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه وغیره مفید و غذا گوشت ماکیان
بدابزار حار مناسب و تلطیف تدبیر و امر بحرکت کنند انطاکی در تذکره خود نوشته که خوردن ایارج لوغاذیا یا روغن ارکیغانس چندروز متواتر بماءالعسل و نعاد ان روغن
مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجرب است و در زبده گفته که ایارج کبار یا معجون مسک یا قرص اک بماءالعسل یا حب صبر آب مویز علاج کنند و لعوقات
بعد از حقنه الحاره زعفران در آب خالص حل کرده سعوط نمایند و از آن طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد باید که تنقیه دماغ
و عروق آن با ایارج فیقرا با ماءالعسل کنند و اسهال بحب ایارج و حب قوقایا و بعد از آن بلوغاذیا یا ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس بمطبوخ مصطکی و مویز کنند

بخورند و سکنجبین عسلی ساده یا ایارج فیقرا و مرتب یا یک سه درم و روغن بادام شیرین فرو سازند و یک درم حب بلسان اگر تب نباشد غسل نمودن و آب سرد نوشیدن ...
نافع است و تب نبات نافع است و ... و اگر بسیار ... حب بلسان ... با شحم حنظل ... و اختیار ... و سعوط ... گفته اند که
استعمال کنند و ... سکنجبین ... با شیر ... و صبر ... و مرکنند ... زعفران ... حکیم ... عقل را زایل ... یک
هر یک یک ... ایارج ... حب ساخته ... تا آب ... سعوط نمایند ... و حرمانی ...
که ... سکنجبین ... نیست ... شکم ... نمود ... تب ...
نمود ... و سه درم ... آب ... یک درم ... کند ... صبر ... شود و ... کنند ... مصطکی ... گرفته ...
باید کرد ... فقط ... سکنجبین ... گرم ... عسلی ... باشد ... کنند و ...
در سر ... گوشت ... گوشت ... روغن ... روغن ... بیان کرده ...
املی کرده ... ایارج ... روغن ... تنقیه کنند ابن الیاس گوید که حب افتیمون و ...
گاو زبان هر یک ... عسلی ... تنقیه ... ایارج ... صبر ...
... ایارج ... شونیز ... بابونه ... قیصوم ... شبث ...
... آن ... کنند ... شونیز ... آب ...
... و ... کنند ... افتیمون ... مصطکی ... هر واحد ...
که ... افتیمون ... هر یک یک درم ... عسلی ... تنقیه ... صبر ...
سه درم ... مصطکی ... هر واحد ... آب ... حب ساخته ... مثقال ... درم
وقت خواب بخورند ... ایارج فیقرا سه درم ... هر واحد یک ... افتیمون هر یک ... درم ...
حب ساخته ... بخورند ... اخلاط ... درم ... درم
... ابن الیاس گوید ... طبری ... اخلاط ...
متوسط ... متواتره ... شونیز ...
و بعد ... ساز ند ... یک ... کنند ... آرند ... مستبس ...
و ... کنند ... ایارج ...
در روغن ... هر یک ... جند بیدستر ... حل کرده سعوط کنند ... زعفران و صبر ...
و اگر ... بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم ... صبر ...
و یک ... متواتره ...
جند بیدستر ... روغن بلسان ... روغن سوسن ... یاسمین هر واحد یک ... حل کرده ...
و ... کرده ...
که ... اخلاط ... دماغ ... شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یک جزو ... صبر ...
... حل کنند ... مرهم ... آتش ... گرم ...
... دماغ ... و ... کرده ... گیلانی ... طبری ... نقل ...

سدد حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن بست از فضول بحقنه قوی بتدریج و اولاً بحقنه لینه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و به تناول گلقند اکتفا کنند و شربت عسل ساده بنوشند و هرگاه نضج و قوام در ماده ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر بایارج کنند و تقویت معده بعد تنقیه آن بایارج دقی بجزول و آب شبت و عسل نمایند که پس از تنقیه بدن دماغ بسرعت زائل میشود و چون درین مرض انحطاط و کمی و نمایند سر از بخرات دشت نمایند و خط آورند و مشک و افرفیون و شونیز بویانند و در حمام آب گرم یا آب جوشانیده شبت کو ره دوار بارد بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند بروغن مصطکی آمیخته مرزنجوش اندک و روغن قسطا اندکی سعوط کنند و دلک سر بسیار استعمال نمایند و گاهی بجزول ده در سرکه آمیخته بر سر ضماد کرده بشویند و ایضاً از بابونه با صعتر پخته و ایضاً ببرگ انجره و بیخ فودوده و ایضاً با بنجدان سیاه با خطمی و آرد کرسنه سائیده ضماد می کنند

علاج سدد و دوار دماغی سوداوی

اولاً منضج سوداء یا مطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هر یک ده درم با شکر ده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش قشر شیره مغز بادام دهند و بعد تنقیه مسهل سوداء یا مطبوخ افتیمون مع لاجورد و اندکی شحم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس و حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا مطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه و انیسون هر واحد یک درم و افتیمون و بسفایج و اسطوخودوس بدستور موصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه ده درم آب بادیان حبها ساخته به شربت نیلوفر صبح تناول نمایند و عقب آن جلاب معمول از شکر سرخ ده درم آب نیم گرم بیاشامند برای تنقیه سدد سوداوی نیز مفید است اگر ازین تنقیه بر نجاح حاصل نشود حقنه های حاده قویه بتدریج استعمال کنند و بعد از آن غرغره و عطوسات و شمومات که در آن مشک و جندبیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفید است و هر چه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج سدد و دوار ریحی و بخاری

آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه الغم تکمید و تسخین سر بیشتر مفید است و تحلیل ریاح بمعاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار انکباب بر مطبوخ ادویه محلله ملطفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل و بابونه و صعتر و برنجاسف و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید و صبر و زعفران جندبیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن و عاقرقرحا و خردل و قرنفل با آب نمام و سرکه عنصل طلا کردن مفید و ریاحین و عقاقیر مسخنه بوئیدن سودمند و چای خطائی مع دارچینی و بادیان خطائی و هیل بوا هر یک نیم درم شکر دو توله در پاو آثار آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده نیز مفید است و دیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری و از اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوای آن اجتناب کامل کنند بخائیدن زوفای خشک و صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد اندکی ازین اشیای ممضوغ بلع کنند و اکثار با این نوع دوار را خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حکه و اثم امر بدخول حمام و ریختن آبیکه در آن خشایش مذکور پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند تا آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر و کنند اگر قوت اطاعت نماید بعده حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی هر یک سی درم فسنتین هفت درم بادیان زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد پنج درم آلو بخارا عناب هر واحد بیست عدد مویز منقی بیست درم بجوشانند و یک شربت از آن گرفته نیم درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی در آن حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماء الشعیر بنوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که ماده بخار کدام خلط است پس قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و بهر اطفای ابخره و تقوع مرزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن دهند و سفوف نبیذ و سفوف کشنیز و غیره بعمل آرند و معجون کشنیز و مفرح بارد و مفرح کشنیز در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز در اشربه و اغذیه داخل کنند و تلیین طبیعت مدام واجب شناسند و طبری گوید که در ابخره حار اگر قوت مساعدت کند و حال متقضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول آب مطبوخ شبت و ترب که در آن

[illegible]

و در مادهٔ صفراوی

[illegible]

و در سدر و دوار

[illegible]

تسکین نمایند و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و سیب و زرشک و غوره و ریواج همه این نوع دوا بازدارد و تشنج میفرماید که اگر سبب عضو دیگر باشد معالجه همه بدانچه
واجب بود باید کرد و تقویت راس در ابتدا بروغن گل مع اندکی سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند و اگر از قبل شرائین باشد فصد شریان
شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معدهٔ ریاحیه بارده باشد حاجتش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور شد صاحب این از شرب نبیذ که
دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد و اگر مزاج متحمل این باشد اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معدهٔ حار باشد حاجتش تنقیه معده بطبیخ سنا و شربت انشیر باید کرد
و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکه و متشنج زیاده
باشد و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیه بدن بفصد قیفال و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از هر دو جانب باشد
فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از بازوی سبز گلنار و اقاقیا
بر شرائین طلا ساخته بالایش قطعهٔ اسرب نهاده بربندند و قصد معالجه عضوی کنند که از ان بخارات بسوی راس صاعد شود و اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولا
ابتدا با صلاح آن عضو کنند بعده تنقیه راس از فضول مرتقیه نمایند و بتقویت دماغ پردازند بالجمله در بخارات معدی انچه بهر اخلاط معده گفته شد عمل آرند و سفوفات
و معاجین مسطوره سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بول اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در
بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برادهٔ صندل و غیره دهند و در بخارات طحال فصد اسیلم از دست چپ و تضمید طحال بضمادهٔ محلله کنند و در بخارات
رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارک بادویه مخصوصه آن بحسب ماده و مزاج علیل نمایند
بطوریکه در مقام هر یک مسطور است و از عضو مذکور جذب ماده کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسهال و حقنه و دلک و غیر آن بحسب احتیاج و دماغ را باطلیه و شمومات قوی دماغ تقویت دهند
تا فضله را قبول نکند و بدانند که دوار دائم فاسد و بیران مقدمه سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیه معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا
و یا حب شبیار و جاذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره و ایضا دوار که عقیب خدر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد و ازان سکته حادث گردد علاجش نیز
همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت است بهنگام حدوث صداع بارد و حار بسبب شدت تا هند و وجع ماء حادث شود علاجش علاج صداع حار بارد بحسب واجب

لوی

کا از فیحج و فیحاذقم و بخنق نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پی زده است یعنی منقطع العصب این حالتی است مثل ماندگی که هرگاه عارض شود انسان خود را هیچ ریزه خمیازه و فازه کثرت پدید
و رنگ رو و چشم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات است از کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت تا گوارید ان طعام و تناول اغذیه مولد ریاح و اکثر این حالت
بعد از خواب عارض میگردد علاج تنضیج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب است فصد هفت اندام کنند و طفیات و متعللات خون و صفرا دهند و بعد نضج بمسهل صفرا تنقیه آن
نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان در حال بی تنقیه تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط است و باعث سکون خیار کنند و این سفوف معدل المزاج و دافع بخارات است گشنیز
بکر پرورده تولکی گل سرخ دو تولا ملح اصل السوس مقشر هر یک یک تولا نبات مساوی شربتی و مثقال آب شبنبه و یا لشو و پروردهٔ گرم نشسته و کشتی دیا یک پاس سیر دیا کردن نافع و سفوف گشنیز
خشک با شکر نیز مفید بود و در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیه بلغم نمایند و خوردن سفوف نجاح و مربای آن و مضغ آن نافع باشد باقی تدبیر علاج امراض دماغی بخاری در ترکی بخویند

کابوس که نیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و بیونانی افیالطس نامند و آن مرضی است که آدمی در خواب خصوصا که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکل دیگر بر سینه او نشسته او را
همی فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید دفعتهٔ بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکند و گاهی
خیال کند که شخصی با وی اراده مجامعت میکند و گاهی بعد ازان رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظه است در حالت سکون حرکت
و ماده آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمهٔ صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر و خفتن در نزدیک درخت
خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بیکاری و حصا سوء هضم و اکل اغذیه غلیظه بسیار خوردن و ترک ریاضت و حمام کم کند عارض می شود

[illegible]

علاج کلی کابوس

[illegible]

علوی خان ... [illegible] ... استعمال نماید

علاج کابوس دموی

[illegible]

علاج کابوس بلغمی

[illegible]

داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جند بیدستر یک ماشه عود صلیب یک ماشه سائیده و در عسل یک تولہ آمیخته خورانیده بالائش عرق اسطوخودوس هفت تولہ
شربت بادرنجبویه دو تولہ نوشانند و تا چهل روز متواتر عمل آرند و غذا کباب و شوربا با نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه بنوشند شیخ در علاج کابوس بلغمی و سوداوی میفرماید که اگر خلط
غلیظ بسیار باشد بایں مسهل انتفاع یابند بگیرند غاریقون یکدرم با ثلث درم سقمونیا و ربع درم شحم حنظل و دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد و الا حب لاجورد و حب اصطمخیقون و افتیمونی و
ایارجات کبار مثل ایارج قنادوا و ایارج روفس خاصه و بعد از آن تقویت راس حسب قانون کنند و از چیزها که از آن انتفاع یابند خوردن حب فاوانیا علی الاتصال است
طبری گوید که اگر سن و مزاج و عادت و قوت بیمار متحمل استفراغ تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیه مولد اخلاط ردی منع نمایند و بر تیهو و کبک و تدرج اقتصار ورزند
و مقدار غذا کمتر آنچه ممکن باشد باید ساخت بعد از آن تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعده تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لزوم حب شبیار کنند و اگر بایں طریق
تنقیه حاصل نشود بعده پس از پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باندک از آن تحنک سازند و امر بغرغره از عاقرقرحا و مویزج کنند و تقویت راس بسهر کرده و روغن گل
نمایند که بایں طریق بلا شک مرض زائل شود و سویدی مینویسد که قی کردن بجوز القی و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز نرگس در آب گرم مالیده و یا مطبوخ حرشف
و کمافیطوس و غرغره بمطبوخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش یا شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده و ماء العسل آمیخته و تعطیس بزوفای خشک یا کندش یا شونیز و نطول بمطبوخ
شبت و تدهین مؤخر سر بروغن مرزنجوش و طلا بجند بیدستر در روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاوانیا پانزده حبه با ماء العسل
و یا تخم فرنجمشک و یا حب بلسان دو درم و یا قردمانا یکدرم و یا سکبینج نیم درم و یا فرفیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جند بیدستر یک درم مخلوط در شراب یکساله در دو مرتبه
و یا سکنجبین عنصلی و یا سکنجبین بزوری و یا گل قوتنج و یا ثمر او پانزده عدد با ماء العسل و یا افسنتین و زوفای خشک و سیسالیوس هر واحد جوش کرده و یا مطبوخ انیسون و دوقو با عسل
یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان و اصل السوس مقشر بکوفته بشکر و اکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و با انجیر تر یا خشک و یا نان سپید در شراب قابض یکساله تر کرده
و غذا دراج و یا چوزه مرغ مسلوق بدارچینی و مصطکی و یا لحم سمن که آن مرغ است بریان و زیرباج بعسل و سرکه و یا قنابر مسلوق نافع است

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیه ماده سوداوی بحب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شده ماء الجبن هم نوشانند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت
و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون علوی خان با عرق اسطوخودوس و هند در روغن نرگس و آب ریحان و آب بید مشک و گلاب فاوانیا سوده در شیشه کرده بوئیدن مفید خوردن بادرنجبویه
سه درم بعسل کم النفع نیست استعمال معجون نجاح کثیر المنفعة و سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی آمیخته مجرب سیدی است این عرق هلیله مرکب نیز ازین نوع معمول است اسطوخودوس
دوازده تولہ کشنیز خشک پاؤ پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ گاؤزبان هر یک نیم پاؤ مویز منقی یکنیم پاؤ هلیله سیاه و پوست هلیله آمله هر یک پاؤ آثار عود غرقی چهار تولہ چهار شبانروز خیسانیده
هفت آثار عرق کشند عرق اسطوخودوس که در کابوس بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات همراه اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمون علوی خان معمول [illegible] است اسطوخودوس
دوازده تولہ کشنیز خشک سیزده تولہ پوست هلیله زرد و کابلی و هلیله آمله و هلیله سیاه هر یک [illegible] تولہ گل سرخ پنج تولہ یک شبانروز خیسانیده عرق کشند شربتی از پنج تولہ تا نه تولہ معجون هلیله
مسهل از حکیم علوی خان نافع از برای کابوس بارد و حادث از بلغم و سودا و مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومی هر یک هفت مثقال
انیسون دوقو [illegible] حب بلسان از هر یک سه مثقال فاوانیا عود هندی برگ سداب تخم سیسالیوس از هر یک دو مثقال سکبینج یک مثقال فرفیون نیم مثقال غاریقون شش مثقال عسل مصفی
[illegible] سی مثقال گلقند را بگلاب و عرق ادویه چینی از هر یک نیم من تبریز حل کرده خوب بمالند و جوشانیده بپالایند و عسل را صاف نموده داخل کرده بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام هشت مثقال چرب
کرده بسرشند [illegible] در چینی نگاه دارند شربتی ده درم و اگر غاریقون و سنا از هر یک ثلث مثقال داخل نمایند قوی تر میگردد مؤلف جامع الصنائع مینویسد شخصی را این مرض عارض بود [illegible]
[illegible] هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه و آمله هر یک سه دانگ [illegible] چهار دانگ گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده [illegible] سکنجبین [illegible] حل کرده [illegible]
وقت خواب بر خلو معده با آب گرم دادم سکنجبین روز و شب متواتر بعده هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تمام یافت و بسیار مریضان را باین حب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از سیلان سردی بسر باشد بدهن‌های گرم مثل [illegible] و روغن مصطکی و اذخر و سداب و آجر و قسط [illegible] در سر مالند و مغز تخم [illegible] انجیر و [illegible] دارفلفل هر یک تولہ [illegible]

[illegible]

صرع

[illegible]

بی نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سدهٔ غیر تام است که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تمام بود حس و حرکت تمامه
باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی نظام و ناتمام گشتی و تشنج نکردی و اگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص است لیکن بسبب همسایگی و اتصال
مضرت بدیگر اجزا رسد و بدین سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص است آنست که نخست
مضرت در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا نرسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دم زدن
از حال طبیعی گشتی و هرگاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و درازتر باشد بکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و مادهٔ صرع و ابخره و کیفیات ردی را
زود قبول کند و بدیر دفع تواند کرد و تمام دفع نتواند کرد و هرگاه تمام دفع نشود و اگرچه صرع بگشاید ماده در دماغ بماند و باندک سببی و مددی حرکت کند و تشنج و صرع آرد بالجمله
سبب این مرض سدهٔ غیر تامه است که از خلطی یا ریح یا بخاری یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب و اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب حادث شود و
روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر مبدا مادهٔ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء است و صرع که از تشنج جمیع
اعضای بدن افتد آنرا بیونانی ابی لیمیا گویند یعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن ردی تر و قاتل ترین انواع صرع است و سبب آن امتلای جمیع بطون دماغ و جمیع
اعصاب است بالتمام از اخلاط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالت قریب بسکته گردد و فرق فیما بین از زبد میکنند و اگر صرع بمشارکت جمیع بدن بود یا عضو
واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعا و رحم و اوعیهٔ منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند بعدهٔ انواع شرکی عضوی بحسب اسم محل خود موسوم میشود چنانچه
صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی است بصرع لسعی و مادهٔ محدث صرع
در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مختلط بسودا و بسبب ندرت صفرای صرف نیز مگر آنکه صفرا بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صفرا
نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا در اکثر محدث این علت شود و بقراط گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را
کشاده نگاه کنند اندران رطوبت بد بوی یابند و سبب صرع دماغی لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه یا بتولید ریح غلیظ سده آرد و بقول حکما کامل
حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه باراده منع کند و این سده یا از خلط
بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را بهنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و با آن
درد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان بنفسه دور کند پس ماه و بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران است حرکت کند
و انسان بر زمین افتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع
بود یا در جوهر دماغ و مخ او باشد و آن ردی تر است یا در اغشیهٔ دماغ باشد و این از آن خفیف تر بود و صرع سوداوی قوی ردی تر است و اگرچه بلغمی بسیار میباشد
بهر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده سد میکند و شمعون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد تا کسی که صرع کند همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از
سودا باشد و این بدتر از اول است بهر آنکه درین خوف انسداد تمام مسالک روح و هلاکت است و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود
و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح یا کیفیتی ساذج از کیفیات اربعهٔ اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح یا بکمیت
خود ایذا رسانند بنحویکه بسبیل تصعید در دماغ مجتمع شود بعده بتکاثف ماده ذات قوام بوده بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح از آن و یا بکیفیت خود ایذا رسانند باحدت یا بحرا
یا بسمیت و رداءت جوهر یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رسانند و دماغ را منقبض سازد و عضوی که از آن بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود
آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و ایضا این در سایر اعضا واقع شود و انا بخار موذی بکیفیت و جوهر ردی آن در جمیع اعضای بدن نیز باشد
حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا اخلاط دیگر در منفذی باشد که آنرا تشارع عارض شود پس حرارت غریزی از آن منقطع گردد و آن مواد در آنجا
بسیار متعفن شود و مستحیل بکیفیت ردی گردد و از آن بادو اریا بخیر دوار محدود و مادهٔ بخاری یا کیفیت سمی برخیزد و یا بران عضو بعض سموم واقع شود و در عصب
اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ مرتفع گردد و آنرا ایذا دهد و از آن منقبض شود و تشنج گردد و حرکات او

[illegible]

و در کمهای زیر زبان سبز باید و گرانی سر بهنگام غضب یا بعد نفخ شکم و ثقل و حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده و بیان کنند مانند که صرع است بلغمی دیگر علامات آن مثل نسیان و خوف از چیزی و تنگ دلی و بی صبری و غضب بی سبب و کف در دهن آمدن و ترش شدن علامات وی و چشم در ابتدا و لرزیدن دست و پا و ذکر کشادن لب و غبار نفاخ شدن اعضا بتدریج و بهوش آمدن بعد از بحران و خواب کردن ماندن و بعد تسکین بحال اول آمدن نیز بپرسند و صاحب کامل گوید که گاهی تقدم می‌نماید بر علامت صرع قبل حدوث آن خبث نفس و نسیان و صداع و امتلاء در سر و آلام مختلف و چون این علامت متحکم شود از علامات خاصه سایر اصناف آن غلو کیفیت در دهن است و اضطراب حالاتی که بعضی مصروعین را سوای بعضی علامات مشهوره آن سقوط و صیاح و تشنج زبان و خروج بول و براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال صرع از ادویه صارعه سکنند چنانچه گویند که اگر مصروع جامه خز را بخاک مالیده کرده باشند پوشد و اندر آب آید صرع کند و همچنین خوردن جگر تیس بریان کرده و شمیدن بوی آن و دمیدن مرزنجوش و بخور قند و مر و شاخ بز و زفت یابس صرع آورد بعده و صرع سهل و مشکل این چنان دریافت کنند که اگر اعراض بسیار کم بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی الفور برخیزد و بعطسات و شمومات و تحریک قی افاقه بزودی حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عسر نفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و ضرر تنفس بعد صرع و نکس افاقه و تقسیم تعلیس بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان او چنین کنند که مدین بجا نشانند هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه یابد بجهت یابد و الا فلا و بقول شیخ صرع که در آن اضطراب بود و جمود در آن نباشد و یا جمود در آن طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود نسبت بسابق و بعد تشخیص مبدأ این مرض چنین کنند که از مریض سوال نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلو معده و تلیین طبع و از استفراغات کم و بیشی می گردد یا در عضوی دیگر خالی و یا گاهی بر آمدن کرم از شکم و یا صعود چیزی از جای بسوی دماغ معلوم می شود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواس و اضطراب در حرکات و در ادراک سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان دائم با بلادت و رعونت بپرسند و این آثار صرع دماغی ست پس اگر با صرع و قریب نوبت آن ثقل محسوس نشود بلکه دوی و تمدد دریابد و تشنج او شدید نبود صرع دماغی تیجی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصه مرغاط دریافت نمایند پس اگر رنگ سفید و مترهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوء و اختلاف نبض و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استواء دریابند از کثرت و غلظ آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر مرطب مولد بلغم نیز سوال کنند و این نشان ماده بلغمی ست اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن و سبات اکثر و صرع در ارتعاش شدید تر و در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود در آن سبات کمتر و بر دماغ خفیف تر و حرکات اسلم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحب و مائل باختلاط ذهن و حالت مثل مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود تقدم ظنون کاذبه با فزع و افکار ردیه و کثرت اکل و وسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان و تقدم تدبیر مجفف مولد سودا نیز بپرسند و این علامات ماده سوداوی ست اما اگر سودا از دردی خون طبیعی بود صرع باسترخا و قلت کلام و سکون و صاحب وحدا نیز مائل کار رساکن باشد و اگر از جنس صفرای سوخته حریف بود اختلاط ذهنی و مع کثرت کلام و صیاح و صرع او مضطرب خفیف الزوال باشد و گاهی با تپ بود اگر سودای از رقیق صفراوی باشد و اگر سودای دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سرخی رو و چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن بینند حال کاهلی و کندی حواس و کثرت آب دهن و تنگی مع حرارت و بر آمدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلائل ماده دموی ست اگر زردی رنگ چهره و چشم بود و کوتاهی زمان نوبت و شدت اضطراب و تاذی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی و التهاب اختلاط عقل و گاهی عروض قی در آن زمان نیز معلوم کنند و این آثار ماده صفراوی ست و اگر مریض در سوال اول کمی و نقصان صرع در خلاء معده و نرمی طبع گوید دلیل کثرت ماده و بخارات او در معده و امتلای آن از ماده کند پس لذع اختلاج در فم معده لاسیما عند تاخر غذا و درد و تشنه و اهتزاز و غثیان و کرب و دیگر نوبت صرع و اختلاج لب و پرشدن دهن از آب خفن و انتفاخ منخرین و تنگی گلو و نعره زدن خصوصا در ابتدای نوبت و گاهی بر آمدن بول یا براز یا مادی یعنی وقت نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط مریض دفعةً بر زمین و یا عود غشی یا اغماء بدون سقوط و خفت نوبت صرع یا زوال و باستعمال قی و عند نقای معده نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی ست احوال بر فساد معده مثل بطلان اشتها و فساد طعام و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بر آن گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلاء و تخمه و سیلان لعاب از دهن و غیره آثار بلغم یافته شود ماده بلغمی بود و اگر

[illegible]

علاج کلی اقسام صرع

یک وقت نوبت [illegible] بکار برند [illegible]

[illegible]

که آب از بینی او بسیار آید و اگر با احتباس احتیاج افتد یک دفعه دیگر عمل آرند نفوخ از شحم حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و عاقرقرحا و سفید و زنجبیل و مرو و فرفیون و جندبیدستر و سطوح دو دسم عاقرقرحا و فاوانیا مفرد و مرکب آن بسیار مفید است و از جوارات نافعه در حال صرع عود صلیب و اریک یا اشد و عرق بادیان سائیده در حلق چکانیدن معمول است و یا حلتیت جندبیدستر سوده در سکنجبین عنصلی یا عسلی حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماء العسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان انیسون زیره کرمانی جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده وجور کنند بهوش آرد و کذا عود صلیب عود هندی جندبیدستر پوست ترنج مشک سائیده در عرق بادیان وجور کردن معمول و اگر روز یکشنبه گوشت خر بریند و پارچه بخون آن آلوده بدارند و عند الحاجت قدری از آن آب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیت سودمند است خون خرگوش نیز همین اثر دارد و از تبخیرات تبخیر فاوانیا و عود و پرسیاوشان و قنه و اشنه و اظفار الطیب و نمر البوو هر کدام که باشد و کذا مغز تخم شریفه سائیده در پارچه فتیله ساخته و یا بند جامه در خون خرگوش تر کرده دود آن پیش بینی او نمایند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و جالینوس گوید که اگر موی انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع بویانند نفع میکند و از شمومات سداب یا دوا المسک در حالت صرع و قریب آن عجیب الفعل است و بوئیدن عاقرقرحا و جندبیدستر و حلتیت و جعده و حرمل و قنه و فاوانیا سوده در صره بسته و یا تفاحه از آن ساخته در روغن یاسمین و کذا کندش سائیده در صره بسته بویانیدن بقوت عطسه آرد و کذا خردل سائیده و بوئیدن پیاز و پاره کرده نیز نفع میکند و کذا شم مرزنجوش و شبت مفید و در حالت افاقه درین مرض تنقیهٔ خلط غالب برات خصوصاً در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگر چه استعمال قی مفرط بصرع دماغی مضرت اما جمیع انواع صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی ببقیات مناسبه مثل سکنجبین و آب ترب و شبت و ماء العسل قی فرمایند مناسبت دارد بول و حجامت ساقین و فصد صافن سیاد در ربیع کنند و اگر صرع بادوار عارض شود یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ اده کنند در ربیع برای استظهار و خلط غالب اخراج نمایند و اگر از فصد مانعی نباشد فصد کنند چه فصادا و در ربیع خصوصاً از پای نفع بخشد اگر از فصد نوبت بتبرید دماغ او نرسد و بعد استفراغ بجذب ماده و تقویت تنقیه اسن نمایند بغراغر جاذبه و تقویت دماغ پردازند و سکون و آرام غیر مفرط بصرعین اولی است اما بعد تنقیهٔ بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و سر را ساکن دارند و زیاده حرکت ندهند و آویخته ندارند و اسافل بدن را تحریک نمایند از اعالی بدهند و از آنچه ماده را باسفل منحدر سازد و مالش بدن است بتدریج از بالا و باید که از سینه و پشت او بخرقه درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد بعده بتدریج طرف ساق فرود آرند و در مالش هر دست شدید تر از اول باشد درین حالت سر رسته بمانده و بعد از مالش چند قدم بروند پس هرگاه مواد باسفل منجذب گردد دلک سر لشانه جائز بود و بعد تنقیه و جذب مواد باسفل محاجم و داغ بر سر بجهت تسخین دماغ نیز مصروع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو یا بتارک سر و حجامت بلی شرط لیس سر و بین الکتفین و بساق و بر مراق دشتی معتدل درین باب تدبیر جامع النفع است و بعد تنقیه و اسهال او جهت دادن چند روز از خال بحام و غرغره بمری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت شراسیف و تسخین سر بستور و کور باک ندارد و هر صبح اشربهٔ ملطف و سلوبات و منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما آب گرم و در گرما آب سرد و شربت افسنتین و سکنجبین بزوری که در آن صعتر و زوفا و بادیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطگی و جوارش عود و معجون نجاح و سیسالیوس هرچه حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه و گردن و فقرات پشت صمغین و شیون بمغز ساق گاو یا شتر بروغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات چنین است که سافیا و آرد جو را در سرکه سرشته تفاحه ساخته و مدام بویند و مداومت جندبیدستر و عود صلیب و مشک درین مرض نفع بلیغ میدهد و نرو ماده عود صلیب بریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن معمول است و آویختن بسد و یاقوت و زمرد و الماس و عاقرقرحا و حلتیت هر دو را بر گردن مصروع بسیار مفید است و گویند که تعلیق مرد و شرب آن وقت ولادت نافع عوارض صرع است و آویختن دم موش بر سر مصروع مجرب یافته اند و از نشستن در باد تند و بسیار گرم و بسیار سرد و در ماهتاب و جایگاه بلند و در عجله و گردون که بهندی گاڑی ورتهه نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند

ذکر ادویهٔ یونانیه مفید اقسام صرع

هرگاه بچه خطاف را در زیادتی نور قمر بگیرند و شکم او بشگافند اگر دو سنگ یکی مختلف الالون و دوم یکرنگ برآید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست شتر یا بچه گاو گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و تجربهٔ شیخ الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و در عوض لشکافند بشقوق بسیار و بر سر مصروع آویزند بنوعی که جلد مشقوق بر اسپ و گاو می آویزند صرع تا یکسال زائل شود پس باید که هر سال تجدید آن کنند و حجر الدجاج که از معدهٔ ماکیان برنگ کبودی برآید تعلیق او بر مصروع

[illegible] ۲۵۵ [illegible]

[illegible] نسبت [illegible] گرم [illegible]

[illegible] مجربست [illegible]

[illegible] است [illegible] وقت [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] بالینوس [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] گوید [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] است [illegible]

[illegible] جالینوس گفته [illegible] است [illegible]

[illegible] ساخته [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] بیان [illegible]

[illegible] رازی [illegible] خوردن [illegible]

نافع است ابن سرافیون گوید که خوردن [illegible] در این مرض [illegible] مجربست [illegible] صاحب خلاصة التجارب نوشته که

[illegible] مجربست سویدی گوید که هر روز خوردن [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مجربست [illegible] یک مثقال [illegible] خوردن کبریت [illegible] مجرب [illegible]

[illegible] مجرب [illegible] روغن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خون [illegible] بول انسان [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقاب خطاف در جلد ایل پیچیدہ وکذا جگر گوش اسپ در جلد لغل کردہ وکذا حجر القمر وکذا زبد البحر وخاتم حافر این حمار وحشی یا زبرجد دیا دہنج وغذا المبسان اکمل
مسلوق مطیب بزیت یا بروغن بادام برات کبیر و یا چقندر مسلوق مطیب بخردل یا نان حواری شیر اقدس

ذکر ادویہ ہندیہ نافع انواع صرع

سعوط بیخ نیل آب سائیدہ وکذا بول فیل وکذا رتن جوت سائیدہ وکذا فلفل گرد در زہرۂ کھونس پر کردہ در سایہ خشک نمودہ سائیدہ بقدر دو برنج نفوخ کردن وکذا ریٹھہ مع پوست وتخم سائیدہ ناس گرفتن وکذا آویختن جوز بوا در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع واستخوان وسرگین گرگ با خود داشتن وخاکی کہ خوک بران بول کند نزد خود داشتن نیز بالخاصیت دافع صرع ست وپوشیدن انگشتری سم خر بر روز شنبہ در انگشت دست چپ وکذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساختہ در دست چپ مجرب نوشتہ وسعوط برگ جیت یعنی رواسن نیز مجرب ست وکذا نفوخ مغز تخم مہوہ نیم عدد فلفل سیاہ دو نیم عدد باریک سودہ ومجرد واگر شیر آک بر ہر دو کف پا بسیار مالند وفلفل سودہ بران پاشند وبرگ آک بران بندند تا چہل روز متواتر ودرین مدت پای نشویند مجرب نوشتہ وگویند کہ ہزار پایہ کہ بہندی کھنکجورہ گویند در ظرفی کردہ دہن آن بند نمودہ بسوزند وازان سعوط نمایند وکرم از دماغ خواہد افتاد وشفا خواہد شد شیخ میفرماید کہ از اسباب محرکہ صرع انتقال بسوی ہوای معین صرع ست چنانکہ از اسباب مزیل صرع انتقال بسوی ہوای معین ازالۂ آنست وکل حرارت مفرط شمسی یا ناری وجملہ برودت وجماع بسیار وکثرت باران وباد شمالی وجنوبی اما شمال وباد شمالی بسبب حقن مواد ومنع تحلل او واما جنوب وباد جنوبی بسبب تحریک اخلاط وتملی دماغ وترقیق وتثویر آن ودر شتا بسیار ہیجان میکند چنانکہ در شمال ودر خریف بسبب فساد اخلاط ودر باد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بہر آنکہ اگر سبب قوی نبودی حاجت نشدی ودر ربیع طبیعہ ونیز طبیعہ گاہی تحریک آن کند وحرکت ودیدن حرکات سریع ودوائر مثل دولاب بر بالا واز بلندی بہ پستی نگریستن وبسیار نشستن در حمام واستحمام قبل ہضم وریختن آب گرم بر سر وتناول چیزہای مولد خون بخاری وسوداوی مثل شراب کدر وکہنہ نیز مضر بود وآنچہ از شراب نو صاف نبود ورقیق نباشد وصرف تا کی در دماغ کرفت ملحقہ بخامتی کہ واانست وعدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکہ با شک جو مخلوط سازند وباقلا ایضاً وثوم بنابر امتلای سر از بخار وپیاز کذلک بنابر آنکہ جوہر او مستحیل بجوہرت ردی میگردد وشیر ایضاً وحلویات وکثرت وسوء ت در طعام وتمامی مغلظات ونفاخ وقابض بارد وکل حریف حاد وہمچنین نیز از محرکات صرع بود بسبب تثویر اخلاط وتحریک آن وتخمہ وسوء ہضمی وسہر والام نفسانی قوی از غم وغضب وخوف وانفعالات حسیہ قویہ مثل استماع آوازہای بزرگ چون رعد وبوق وتوپ وتفنگ وکوفتن طبل وآواز شیر واصوات مسلسلہ مثل صوت جلاجل وآواز شدید ومثل صریف دروازہ کہ تیز باشد وہمچنین از دیدن انوار باہرہ مثل برق درخشندہ ونور چشمۂ آفتاب واز ملاست حرکات قویہ مثل حرکات بادنہ وگاہی صرع از ریاضت بر امتلا وازجماع ہیجان میکند ایضاً شیخ مینویسد کہ تدبیر عام برای جمیع مصروعین اینست کہ اغذیۂ محمودہ کہ آنرا تطیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند واز امتلا وسوء ہضم حذر کنند واین چنان باشد کہ پیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند وکسی کہ عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او کہ کم از پر کردن شکم باشد بسہ حصہ کنند ویک حصہ صبح ودو حصہ آن شب بخورد وبعد از ریاضت لطیف وکثرت شراب نکنند کہ آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند واگر از استعمال آن چارہ نباشد اندکی از شراب کہنہ لبروق ومائل بعفوصت بخورند ومضر ترین اشیا با یشان شرع عقب استحمام ست وایضاً سردی شاید بلکہ واجب ست کہ سر را از ملاقات جملہ حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند ودر حمام زیادہ ننشینند ومصروع از جمیع لحوم غلیظہ وقوی الغذا وہمہ انواع ماہی بلکہ از لحوم جمیع چارپایان بزرگ اجتناب نمایند وبر لحوم خفیفہ مثل گوشت چوزۂ مرغ ودراج وتیہو وکنجشک اہلی وکوہی وقنابر وشنین وجدی وغزال وارنب اقتصار ورزند وگویند کہ لحم خنزیر وحشی آزاختہ سود مند ست وگوشت بز را بنابر تجفیف وقلت ترطیب برای ایشان ستودہ اند چنانکہ حلاویات ودسومات ومانند آن ہمہ آنہا مکروہ دانستہ اند واز بقول اجتناب کنند حتی کہ از قطف وبقلہ یمانی چہ جای غیر آنہا وخصوصاً کرفس کہ آنرا در تحریک صرع خاصیتی ست واگر ناگزیر باشد کشنیز تر وکاسنی استعمال کنند ودر کاہو بنابر تغلیظ ابخرہ وحبس رخصت دادہ اند ومن بہتر نمیدانم وہمچنین رخصت کشنیز برای منع بخارات از سر دادہ اند ومن آنرا مکروہ میدارم وہستکتار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی ودموی واما چقندر در آب پختہ بزیت ومری ومانند آن اصلاح دادہ اگر پیش از طعام برای تلیین طبع بخورند جائز نیست وشیدن بوی سداب از جملہ بقول نافع بود وچون اندک شبت وسداب در طعام ایشان افتد نافع باشد وباید کہ از جمیع فواکہ رطب وتلیلط اجتناب کنند

[illegible]

[illegible] (margin note)

ننمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا بویانند پس اگر غطسه آید یا بیسحت او دارند جرجانی ما یلاقی و غیر آن مینویسد که نگاه کردن اشیای متحرک و گردان و برق آب روان و اشیای شفاف و آتش و خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبة و هرچه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر بادرنجبویه و اندکی کشنیز در طعام او بریزند سود دارد و اگر چقندر بریزند و آب کامه و روغن زیتون و مثل اچار لبسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود آرد و از گرما باد و رار بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلود و امرود زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از ان غمگین شود یا بترسد صرع افتد و انسیب جوز و بیضه مرغ و جرجیر و از دویدن و استاختن و خواندن بسیار خصوص با واز بلند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق در دو موی نمایند مطلقا بعد فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا بعلاج او نمایند پس تنقیه بدن و دماغ کنند اگر آن اصل باشد و یا معده مطلقا و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود بدهند و بعادت تریاق الذهب ارکنند تعلیق زمرد و شر بان و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته شر بتجربه آن هرسال نافع و آین معجون از اختیارات مجرب است اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس زهره آن و مرارة گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد عنبر مشک هر واحد نیم درم و شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی از ان یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب مویز و در خواص آمده که فاوانیا و سداب و دماغ هدهد و دم موش و صمغ هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع رامنع کند و از خواص مکتوم است که هرگاه ماه و آفتاب در برج سرطان با هم مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره یا هر واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او زنار بود نقش کنند حامل آن اصلا صرع نکند و صرع اسپ انیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب است و در باطن بینی او بر لطوخ سازند و طبیخ سلدب با کتیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بغاریقون و مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است و اسهال بعد اسهال تمام سال در صرع از هر خلط که باشد اگر غلبه خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بکشایند و بحسب حاجت خون بگیرند خصوصا وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بکشایند و در برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصا اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می افتد بعد یک هفته بالجمله بعد از فصد یک هفته راحت داده اسهال بشربات و حقنه قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم سداب و جند بیدستر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت باخراج خون افتد فصد نمایند فرع یا حجامت سازند و حجامت مؤخر سر در میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورند همواره تا حصول صحت پس استفراغ یک هفته آسایش دهند بعد از ین غرغره و سعوطات و غیر منقیات خلط دماغ استعمال کنند و چون شیاف ایارج بشیاف ساخته بآب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد از ان تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات نمایند از صمغ خردل و مانند آن نمایند و سداب بویانند و واجب است که مسخنات و مبدلات مزاج دفعة بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر در افعال پیدا آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و بتلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر کند و جند بیدستر بر سر دو منخرین بدکند و اضماد بابونه و تخم کرفس سائیده با آب و عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر کند و خبث الحدید بروغن سوسن یا بروغن یاسمین بر یافوخ و یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطرافی خواهند آمد در ینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و بلادر مرغ و لوه و دراج بخورانند و بعد طعام بر معاجین مقوی دماغ

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... شربت ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... مسهل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... مساوی ... [illegible]

[illegible] ... سفید ... [illegible]

[illegible] ... ایضا

[illegible] ... معجون ... تریاق ... اسطوخودوس ... [illegible]

[illegible] ... معجون ... [illegible]

[illegible] ... تریاق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اطریفل ... [illegible]

[illegible] ... اطریفل اسطوخودوس ... [illegible]

[illegible] پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله سنای مکی ... بسفایج اسطوخودوس افتیمون ... مثقال غاریقون سفید مصطکی ... [illegible]

تخم [illegible] حجر ارمنی مغسول ... نیم مثقال ... روغن بادام ... مثقال ... [illegible]

[illegible] ... اطریفل مسهل

[illegible] ... پوست هلیله ... اسطوخودوس ... غاریقون ... [illegible]

[illegible] ... روغن بادام ... [illegible]

[illegible] ... حب ... [illegible]

هر یک یک جزو فرفیون انزروت هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب کرنب سرشته حب سازند شربتی یک درم حب فاوانیا اسهل منقی دماغ از علوی خان فاوانیا سه درم دو مثقال
بسفایج نشاسته تربد هر یک یک درم حب السلاطین مدبر یک نیم درم مقدار نخود حبها سازند خوراک سه عدد نوع دیگر درین باب حب الملوک مربه برگ انگور سبز تولہ تربد سفید سه تولہ
سقمونیا دو ماشه هر یک و تولہ زنجبیل عود صلیب فلفل گرد هر یک یک تولہ کتیرا دو مثقال حبها بقدر نخود سازند شربتی سه عدد وقت خواب و دو حب وقت صبح با آب گرم حبی که برای صرع
نظیر ندارد از بیاض استادی مرحوم صبر سقوطری فلفل انزروت هر یک یک جزو سقمونیا ربع جزو کوفته بیخته بآب حب سازند خوراک یک مثقال و برای طفل هر دو قیراط حب صرع
افتیمون اسطوخودوس بسفایج نمک هندی غاریقون سفید هر یک نیم درم انگشت بر موصوف پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هر یک یک دانگ ایارج فیقرا دو درم
کوفته بیخته بآب سرشته حبها سازند یک شربت ست حب نافع صرع گوشت سنگ پشت سه تولہ عود صلیب درم فلفل سفید چهار درم جندبیدستر دو درم عسل بقدر فلفل حب سازند
دو حب صبح و دو شام بخورند و اینکه از برای صرع مزمن نافع از حکیم علوی خان قرنفل جوزبوا عود قماری عود صلیب وج ترکی زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته
بسرکه عنصل سرشته و در روغن نارجیل داخل کرده اندکی ازان گرفته نشوق نمایند و باقی را بر سر طلا کنند ایضاً مجربست برای صرع از والد الحکیم ممدوح قرص سنبل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس
عود صلیب تخم سیسالیوس هر یک نیم درم مصطکی ربع درم جندبیدستر جدوار خطائی هر یک قیراط کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس هر یک یک تولہ سرشته
نماید یک حصه صبح با عسل پنج مثقال در گلاب و عرق نعناع حل کرده بنوشد حصه دوم را آخر روز با گلاب مثقال نبات سفید دو درم تخم کشنیز خشک شنده واین
صاحب تکملہ ہندی می‌نویسد که در صرع بعد تنقیه دماغ تسعیط آب بارکشائی یا بنداں یا بد که موتهه پیپل مرچ کباب چینی جوزبوا مصطکی چیته عاقرقرحا بچ ناگ کیسر سفید مساوی
کوفته بیخته بآب برگ دهتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بدهند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند سعوط هندی جهت صرع معتادی از مجربات استادی
مرحوم بارکشائی خرد خشک کرده کاپهل نکچکنی هر یک شش ماشه کوفته بیخته ناس تنباکو بوزن چهار پهلولی آمیخته هر روز دو بار بقدر دو ماشه ناس گیرند سفوف تالیف
حکیم اکمل خان که برای حذر و برودت دماغ مجرب نوشته و صاحب معمولی برای صرع مفید گفته درونج عقربی زرنباد مصطکی ابریشم خام مقرض بادرنجبویه تخم بادرنجبویه گاوزبان
قاقله صغار هر یک سه ماشه جدوار عود غرقی هر یک یک ماشه عود صلیب گل سرخ کشنیز دارچینی سلیخه سنبل الطیب هر واحد دو ماشه سورنجان مصری چهار ماشه تمنین
شش ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته نبات سفید هموزن ادویه داخل نمایند خوراک شش ماشه بعد قهوه واشربه مناسبه شربت اسطوخودوس منضج مواد دماغی بلغمی منفتح
سده و نافع صرع ست اسطوخودوس ده درم بسفایج گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه عود صلیب اصل السوس هر یک پنج درم زوفای خشک ایرسا سنبل الطیب
بادیان هر یک درم مویز منقی هشت درم انجیر زرد هفت عدد و عسل و قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور شربت بسازند خوراک تا هفت مثقال عرق صعتر مرکب
که نافع صرع وام الصبیان و هاضم طعام و دافع نفخ معده است صعتر فارسی ربع رطل انیسون کاشم خولنجان نانخواه بادیان هر یک ازده مثقال عود غرقی چهار مثقال
بدستور عرق کشند عرق منڈی مرکب صرع و فالج و لقوه و ضعف معده و باه را نافع است و فساد خون را دافع منڈی گل و برگ و شاخ و بیخ پنج آثار بادیان آثار
گل برگ شاخ و بیخ دارچینی پیپل جوزبوا زنجبیل جواین قرنفل هر یک یک ام علی الرسم عرق بکشند **معجون الصرع** از جالینوس است و تجربه حکیم مومن نیز
رسیده عاقرقرحا دو مثقال کوفته بیخته در صلایه سنگ با سرکه کهنه دو مثقال بسایند و با عسل بسرشند خوراک دو درم تا سه درم با آب گرم بابدرقه مناسب **معجون**
ابن ماسویه برای صرع بلغمی و سوداوی نفع کثیر و سریع بخشد زعفران یک درم حب الغار سعد سلیخه اکلیل الملک اظفار الطیب هر یک دو درم سنبل الطیب اذخر مکی هر
دوازده درم قصب الذریره نه درم دارچینی مویز منقی علک البطم هر یک بست و چهار درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند خوراک یک درم
معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود اگر دران هفته هر روز مقدار جوزی بخورند صرع دران هفته نشود و بمداومت آن صرع زائل گردد و فالج و لقوه را

[illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible] مثقال معجون جامع الاسرار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اقوال حذاق [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] تریاق کبیر [illegible] معجون [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]

در روغن آجر و تخم بادروج و بقلة الأوداشنه و جاوشیر و وج در روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا اغاریقون تنها و بسکنجبین عنصلی سه سولوسات از ان یجلاب و کذا انبلا و افلنجه یک درم و یه بشراب تا سی روز و کذا طبیخ بیخ و برگ ساق او بشراب و کذا برگ او یک مثقال العسل تا سی روز و کذا سکبینج تنها و یا صمغ بطم و تفاح از خرجب ساخته و کذا بیخ ناترا هر روز یک مثقال تنها و بشراب و کذا کرم بیضا هر روز دو درم تا سی روز متواتر بشراب و کذا قلوب کرم سودا در اول طلوع آن سوده و کذا سرکه عنصل و سکنجبین آن و العسل المشوی معسل یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ با آب یا دو درم از ان سائیده بگلقند عسلی سرشته و کذا قرد مانا دو درم و کذا لادن پنج دانگ بسکنجبین عنصلی و کذا تخم حند قوقا و یا آب آن بعسل و یا بقلة الاد مطبوخ و کذا تریاق فاروق و طبیخ صعتر و نانخواه و زیره و کذا زراوند مدحرج با آب سرو و کذا خربق سفید یک نیم درم با نیسون نیم درم و سقمونیا سدس درم و کذا بیخ انجدان مثقال هر روز طبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم بشراب ریحانی بست و پنج روز متوالی و کذا اقاقلہ کبار دو درم و کذا فاقلة العسل بسکنجبین و کذا افنطوریون دقیق تنها و با اسطوخودوس و کذا برگ قسطرن با آب گرم یا بشراب بست و یک روز و کذا اشیطرج و زرنباد و جنطیانا و تخم بادروج و اشق یک مثقال و قسط و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا بنگ دو درم و کذا زهر و بلح بسکنجبین عسلی و کذا تخم فنجنکشت با آب و کذا ریوند چینی دو درم هر روز تا مدت بست و پنج روز متواتر و کذا خولنجان دو درم دائم و کذا دارچینی با آب و کذا حرمل سه من در ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع باند هر روز ده درم از ان نوشیدن عجیب ست و کذا روغن حرمل با آب مرزنجوش و کذا حرمل ده درم در یک رطل آب جوشانیده تا پنجاه درم باقی ماند هر روز ده درم از ان نوشیدن و کذا حلتیت موم بسجیده بلع کردن و یا تنها و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل یا میعه سائله یا بنگ یا اشق و سعوط آب سداب یا حلتیت با آب مرزنجوش یا با آب سلق و یا فاقله کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب و یا آب قثاء الحمار یعنی برنوف و یا دهنج سوده بمشک آمیخته سه حبه یا زهره سمانی با آب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک و زعفران با آب سداب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب برنوف و روغن حب عود صلیب ابوسهل گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیه بدن بحب قوقایا و حب اصطمخیقون کنند و این حب نیز نافع ست شحم حنظل اسطوخودوس جندبیدستر هر واحد یک جزو ایارج فیقرا چهار جزو غاریقون جزو تربد پنج جزو منفعت شبادریطوس عظیم ست چون یک شربت آن نیم درم افتیمون دو دانگ شحم حنظل آمیزند و همچنین ایارج جالینوس سه درم و لوغاذیا چون مطبوخ هلیله سیاه و افتیمون بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله غرغره بچیزی مقطع و منقی فضول غلیظه مجتمعه اولا فادلا استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکه عنصل حل کرده و همچنین بدوای خشک عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و درهر اندک مدت تا سه مرتبه استعمال باین طور که اطعمه مالحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که در آن خربق خلانیده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف و معاجین منقی مبدل مزاج مثل مثرودیطوس و ایارج روفس و معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون دائم العمل آرند و نسخه آن همان دوای ترمس القیل ست که در علاج کلی در قول شیخ گذشت لیکن درینجا وزن حب الغار چهار مثقال و بیخ فاوانیا سه مثقال و جندبیدستر دو مثقال ست باقی بدستور رب العسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا عظیم المنفعة است چون تنها سوده بعسل آمیخته در هر اندک مدت یک ملعقه از ان با آب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد ده جزو غاریقون پنج جزو قردمانا حلتیت خوشبو زراوند مدحرج هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع ست چون در ایام زمستان و خریف طبیخ زوفای خشک و سکنجبین عنصلی آن بخورند گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند وج زوفای خشک عاقرقرحا هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل تر بعسل قوام نموده ادویه بدان سرشند بوعلی مینویسد که صرع بلغمی افضل چیزی که بدان استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس ست استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم بشب عظیم النفع ست و اگر با بلغم امتلای خون یابند فصد نیز مفید که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیه ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج روفس خاصة نافع ست قرشی و خدید و خضر مینویسند که بعد نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک مثل مغلی حلو و شربت اسطوخودوس اولا تنقیه بدن پس تنقیه دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا کنند و یا دوای مسهل از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کثیرا و مقل ازرق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم هلیله کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر یک ربع درم دهند اگر قوت قوی و زمانه ربیع یا خریف باشد و یا این معجون نسیب بدهند هلیله کابلی و زرد و بلیله و آمله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنج درم

نسخه معجون ابن الیمن

نسخه معجون ابن نسیب

[illegible]

بنوشانند و غذا امزوره نخود بکبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب بعد نضج بحب ایارج تنقیه کنند و یا باین حب و نسخه این همان ست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن ایارج یک مثقال و تربد و روغن بادام هر یک درم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و انیسون یک درم ست و این حقنه برای آن مناسب ست بسفایج اکلیل الملک هر یک پنج درم شبت یک مشت بادیان تخم سداب هر یک ده درم بورق تربد سفید هر یک درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنج درم حسب رسم مرتب کرده بعمل آرند و معجون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافع ست و یا سیسالیوس با قرقرحا حلتیت را و تدحرج هر واحد یک درم کوفته بیخته بسه چندان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین معجون بیخ اشراس ست ده درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که طبیخ زوفا برای او نیکوست و بدان خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیرا که تقطیع اخلاط غلیظ میکند و اخلاط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و دران سه قوت ست که بدان تنقیه رطوبات میکنند یکی تنقیه جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین یا سکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر اخلاط تلطیف پذیرد اسهال متواتر کنند بیقوقایا و اطمخیقون که افضل ازان این حب است و نسخه او همان ست که در قول ابو سهل گذشت لیکن درینجا وزن غاریقون شش درم و تربد هفت درم ست شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان این ست که در یک شربت شیر و دیلوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که باین خلقی بسیار شفا یافته و اگر فائده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مری نیز کنند و قوی تر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی ده درم خردل سوده آمیخته غرغره سازند و بعد اندک ایام تا یک استعمال نمایند تا معده تخفیف گردد و غذا دراج و حجل و تیهو و قلایا و مطجنات لحم میش جوان دهند و اگر سوء هضم غالب شود فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین ست و ابن حسن ذکر کرده که باین معجون صرع زائل میشود سیسالیوس حب الغار هر یک سه درم زراوند مدحرج فاوانیا هر یک دو درم جندبیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یک درم همه را در سرکه خمر لت کرده بعسل کف گرفته یا سکنجبین عنصلی بسرشند و ثابت گفته که تدبیر صرع آنست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه و تریاق اربعه است هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شرب سکنجبین عنصلی کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند وج اسطوخودوس هر یک ده درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل تر افشرده مثل او عسل انداخته بقوام آرند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافع ست و علی بن زین گوید که صرع به نمیشود و قول در علاجش فضول ست بعد گفته که این دوا صرع را انفع میکند بگیرند حرمل صد درم و در بول بزغاله سرخ سه روز تر کرده و بول را بریزند و حرمل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند اهل وج هر یک پنجاه درم و بگیرند جاوشیر صد درم و در بول بزغاله سرخ یک شبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب چهل روز دارند و هر روز حرکت دهند یک مرتبه و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم با آب نیمگرم تا دو هفته بخورند و اهرن گوید که صاحب صرع را این شافه نافع ست تخم کرفس تخم حرجیر هر یک چهار درم نمک سکبینج هر یک پنج درم کوفته بعسل شافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند طبری میگوید که اگر صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود و اختصاص براس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و بالیدن قدمین و تنمید آنها با این ضماد است خردل پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم مویزکوهی پنجاه درم همه را با رطب سعد بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان فصد صافن و اکحل کنند پس ازان بحقنهای مذکوره در امراض بارده سر تنقیه کنند بعد ازین حب بخورانند شیطرج هندی ساذج هندی هر واحد یک درم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته یک درم بدهند و دو یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن عمل سازند و بکندش و صبر و شونیز سوده عطسه آورند و تلطیف تدبیر او بسیار کنند و این نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب میخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یک درم جاوشیر دو ثلث درم زوفای خشک و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سرکه آمیخته صد درم و یک درم کندش و یک درم لبان کوفته دران انداخته بجوشانند تا آنکه سی درم بماند صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعد پرهیز تمام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن صحت می بخشند و این علت مسموم ست کسی که سن او از چهل پنجاه گذشته باشد ازان به نمیشود مگر بندرت و در فصل ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا صرع عظیم مشرف بتلف آن بهم رسید بعده بمرضی حار از جنس سرسام حار مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوادر علاج صرع تعلیق فاوانیا در گردن مصروع ست بعضی

معجون سیسالیوس

[illegible]

علاج صرع دماغی سوداوی

[illegible] حکیم علی شریف [illegible]

[illegible] بقول شیخ [illegible]

و بقول قرشی [illegible]

[illegible]

تا طبیعت دو نضج دهند بعده تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن که در مالیخولیا گذشت باید کرد و این مطبوخ آنرا نافع ست پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هر یکی دو درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس شش درم مویز بست درم سنای مکی پنج درم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی دو درم گلقند پانزده درم بدستور معمول مطبوخ ساخته سحرگاه
بنوشند بعده تقویت راس بشمومات حاره خوشبو مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال شرودیطوس باده درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند آیرج دوا
صاحبان صرع بلغمی و سوداوی را انفع حاجل بخشد دارچینی مویز منقی هر یکی دوازده درم اظفار الطیب سنبل رومی هلیله سعد حب الغار هر یک سه درم قصب الذریره
نه درم زعفران یک درم بعسل سرشته یک درم بخورند و غراغر منقی دماغ که دوا العنصل و سکنجبین عنصلی و معجون ایسالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی دموی

فصد صافن یا حجامت ساقین کنند و بلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یک دست بکف نمایند و
بکشایند و ملطفیات خون مثل عناب و شاهتره و کشنیز وغیره استعمال نمایند و در رب فواکه مطبوخ بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره چهار ماشه زرشک یک نیم توله آلو بخارا
بیست دانه گل بنفشه چهار ماشه سپستان بست دانه عنب الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و اگر حرارت زیاده بود شیره تخم کاهو مغز اینها
خواه زرشک دانه تمر هندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین دو توله حل کرده بدهند و تقویت دماغ بمالش سرکه و روغن گل بر سر کنند و سرکه و گلاب بو بینند و یا لخلخه
صندل سرخ و سفید و کافور خصوص کافور در گلاب سائیده و در شیشی انداخته بو بینند و روغن گل و سرکه و قدری کافور انداخته بجوشانند حتی که سرکه بسوزد بر سر طلا کنند و بمطبوخ هلیله
استفراغ فرمایند بعد از آن اگر غلبه سودا یا بلغم محسوس شود تنقیه آن نمایند بدانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر هنوز امتلای خون دریافت شود باز فصد
و حجامت بکار برند و در این اثنا از تقویت دل و دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیز کنند و غذا اسفاناخیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و ماش و آن
و در صورت ضعف گوشت دراج و تدرج و تیهو و بزغاله و آهو بره در مزورات و امثال سازند و باید که کشنیز تازه و اگر ناخشک بود زمان هم کشنیز خشک داخل کنند و شراب [illegible]

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضا اول تبرید از شیره مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه بعضی از ادویه مفرحه بارده باضافه هلیله کابلی بدهند
بعد از آن مسهل از گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیارین دو توله
مویز منقی یازده دانه آلو بخارا بست دانه تمر هندی سه توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنا شش ماشه هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه دهند و ایضا تنقیه صفرا بمطبوخ فواکه
و مطبوخ هلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و نقوع صبر و تلطیف آن بشربت لیمون نیلوفر و بنفشه حماض آلو و قرص طباشیر و رب سیب و تغذیه
بحوامض مثل مزوره ماش مقشر و تمر هندی بمغز بادام و تبدیل مزاج بشمومات و سعوطات و اطلیه سرد و مرطبه کنند و لخلخه که در دموی گذشت باضافه آب کاهو گل ارمنی
و روغن بنفشه و آب بید و گلاب بعمل آرند و شیر دختران بر سر دوشند و آب گرم سبوس گندم اطراف بشویند و برای جوان نحیف البدن که در خواب دندان بر هم میسود و زبان
میگزید و آواز خرخر بر می آمد و تمیز میشد شاهتره شش ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تخم سیسالیوس دو ماشه بعرق شاهتره دوازده توله خیسانیده نبات حل کرده
آزموده است بالجمله بقول شیخ درین قسم عنایت به تبرید و ترطیب نمایند خصوصا بحقنه ها و صفرای محترق در حکم ماده سوداوی یا سیلان صفراوی و سوداوی باشد علاجش اسهال
بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله و استعمال مبردات و شربت آب انار و شیره تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان بجه ماکیان معمول بکشنیز یا آب انار مطبوخ یا آب غوره و امثال آن سازند تعلیم
و صرع دماغی که از ضربه یا قوت حس دماغی افتد بعلاج امراض دماغی ضربی علاج امراض حس دماغی رجوع نمایند و ایضا در صورت کاهش حس مجربات مخدره مثل شربت [illegible] و تنبیه و خشخاشیه و شربت خشخاش
بکار برند و غذا کله پاچه و هریسه گوشت گوساله و ماهی تازه خورانند و اندر طعام او تخم خشخاش داخل کنند و اگر گرم دماغ سبب باشد معالجه صداع و دوی کنند و تنقیه معده
هم سعی نمایند پس تقویت دماغ و معده پردازند و این سعوط در ازاله صرع دوی از مجربات مصنف اقتباس ست و اصلا تخلف نمیکند عود صلیب جاوشیر جند بیدستر هر یک سه ماشه عنبر
چهار ماشه سائیده بکار برند و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن حادث شود و تدبیرش تغلیظ اخلاط غالب ست بلغم باشد یا سودا و هرچه در علاج تشنج بیاید بعمل آرند و اگر وج سائیده چند بار
در بول تر کرده و هر بار خشک نموده هر روز بعد رفع حاجت بخورند صرع قدیم و صعب زائل شود و سعوط بیخ حنظل در سرکه هندی سوده بعد تقطیر چند روز متواتر نیز قبول نسبت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تنبذ بقدر یک انگشت بالای آن باشد بریزند و سر دیگ محکم کرده در جای گرم نهند و یا در گندم یا خاکستر دفن سازند و بعد پانزده روز برآرند تا منفصل در سرکه بگدازد و اندکی از آن با مانند
بعده سرکه بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و برابر آن شکر یا عسل حسب طبیعت مریض انداخته بقوام آرند و هر روز بر شربها و مداومت کنند و ناخورش بدان سرکه نمایند و بر غذای آن ف
واوفق اوقات اقتصار ورزند و اگر قوت متحمل باشد دو سه بار این مطبوخ استفراغ نمایند گل سرخ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی هلیله سیاه بقدر شربت کشیر جوش داده صاف نموده
یک نیم درم ایارج فیقرا یا یک نیم درم غاریقون یک درم تربد سوده بعسل سرشته در آن حل کرده یک دو شربت از آن بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب بنوشانند میشود خربق سیاه در شیر
ترکرده خشک کرده یک نیم درم و اگر بدل او حجر ارمنی مغسول کنند اولی بود شیطرج یک نیم درم غاریقون دو درم عاقرقرحا یک نیم درم افتیمون یک درم افسنتین یک نیم درم نمک هندی نیم درم کندش حیلی
در سرکه یک هفته ترکرده با آفتاب خشک نموده از پوست سیاه آن مقشر کرده باریک سوده یک درم و یک دانگ ایارج فیقرا یک درم محموده مشوی دو ثلث درم همه را سوده بسرکه عنصل
قوی سرشته مثل معجون کرده در ظرفی سربسته یک روز در آفتاب نهند و پنج روز پرهیز کنند و غذای او شوربای اسفیداج که در آن نخود بسیار و شبت اندک پخته باشند بسازند و بعده
حب کورسه درم و ثلث تا سه مثقال بحسب قوت مریض بخورانند و بعد خوردن این نسخه روز راسه پرهیز کنند بعد از آن مثرودیطوس و ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی
معجون النفرد یا معجون [illegible] و مختار این است که امرادمان امرو سیاه [illegible] صغیر سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان و وقتی که جائز بود و بر خورانیدن این ادویه الحاح نکنند
بلکه میان دو دوا راحت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود صبر و مر هر واحد سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یک درم قصب الذریره و شیلم هر واحد دو درم همه را کوفته
بآب مورد تازه و اندکی سرکه کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنه های حاده لذاعه بغیر آنکه در آن موضع باشد بلکه لذاع بورق و نمک بعمل می آرند و از انجمله درین
علت میخورانند این حب است که تاثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند یا حب شفا می یابند شحم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یک درم حب النیل یک درم
دو دو ثلث درم غاریقون دو درم ایارج فیقرا یک نیم درم ماهی زهره دو دانگ خاکستر پوست بیضه مرغ نوشادر هر واحد دو دانگ اصل السوس دو درم مقل [illegible] دو درم نخود پخته بقدر فلفل حب سازند شربت
یک نیم مثقال از این حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت فرق هفت روز کنند و هرگاه مریض متحمل استفراغ باشد قوت و مطاوعت آن کند. در آن تو تقبل نیکو کرده هرگاه
خلط متعسر الخروج باشد بنوشانیدن [illegible] الاصول ترقیق آن کنند و بعد از آن شربات مذکوره بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن یا باسلیق الطی و گاهی اسیلم نیز میکشایند

علاج صرع معدی سوداوی

منقیه ماده بمسهل سودا نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یک درم بالطریفل سرشته بدهند سود مند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هریک پنج تولہ
با شربت انارین دو تولہ حبا هلیله مربی یک جلد بورق نقره یک عدد پیچیده طلا با شیر یک ماشه سوده باشیده باشیر دانه هیل سه ماشه شربت انارین دو تولہ حل کرده بدهند و اگر طبع
قبض بود بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه پوست بیخ کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره پرسیاوشان اسطوخودوس هریک چهار ماشه جوشانیده
گلقند دو تولہ مالیده صاف نموده بنوشند و از دانه هیل مصطکی هر واحد یک نیم ماشه سوده بگلقند سه تولہ سرشته گلاب دو تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ شربت بادرنجبویه دو تولہ تقویت
معده می نموده باشند و تضمید معده بصندل و گلاب یا بعود و سنبل و مصطکی و گلاب و تغذیه بگوشت چوزه مرغ و بزغاله یا ماش و مغز بادام و اسفاناخ و کشنیز خشک پخته سازند

علاج صرع معدی صفراوی

شبت تخم ترب پوست اصل السوس بیخ خربزه هریک شش ماشه جو مقشر دو تولہ در آب یک آثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه تولہ آب ترب پنج تولہ سکنجبین
چهار تولہ داخل کرده بعد خوردن شش تولہ سوتگ قی کنانند و هلیله مربی با آب گرم شسته یک دو ورق نقره یک عدد پیچیده بدهند بالایش شیره کشنیز خشک چهار ماشه تخم کاهو سه ماشه
شربت نیلوفر دو تولہ بنوشانند یا تمر هندی چهار تولہ گل سرخ شش ماشه برادہ صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب بیست تولہ عرق کیوڑا ده تولہ خیسانیده با صافه
شربت انارین دو تولہ بدهند و در صورت احتیاج مسهل ملینه مناسب معده چون عناب گل بنفشه آلو بخارا احتراز کرده مسهل صفرا دهند یا از آب انار هلیله زرد یا مطبوخ فواکه با فرس [illegible] تنقیه
معده کنند و تبدیل مزاج برب [illegible] شیره کشنیز خشک مانند آن نمایند و تضمید معده بسرکه و خرفه و کاهو و بیدمشک [illegible] و تغذیه بنان و آب انار ترید ساخته و گوشت بزغاله با تمر هندی یا زرشک
و اسفاناخ یا غوره و کشنیز خشک کنند تفهیم در صرع معدی که از رداءت ماده در معده باشد و در گرسنگی هیجان کند علاج صداع بخاری معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب
مشاهده من این است که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می آمد و برین حالت سالها گذشته بود و قبل آمدن نوبت دغدغه در معده خود می یافت آن را دوائی قی دادم

[illegible]

علاج صرع اشتراکی بدنی

[illegible]

علاج صرع شرکی مراقی وغیره

[illegible]

علاج صرع المراقی وسببی

[illegible]

وتسخین عضو وتفریج وغیره مذکور شد بعمل آرند ونوشیدن دو درم تا سه درم روغن بید انجیر مرکب بماء الاصول وطلای او بر سر و بر عضو علیل برای تسخین اس از مجربات حکیم عابد سرهندی ست ومعجون فتح اعیز در صرع شرکی معمول ست وضماد تفسیا دو مثقال جند بید ستر سه مثقال فرفیون یک مثقال موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت مثل مرهم ساخته بر عضو یکه ماده صرع ازان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر وکذا اللطوخ آن عضو با کبریت سوده و در صرع دماغی ضماد وش بر سر نافع ست و در صرع لیسی هر چه در باب تدبیر سموم خواهد آمد استعمال نمایند. او بایدو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال دران حل کرده دادن نیز سود مند ست غذا نخود آب بشیر و مغز قرطم دهند **اقوال حکما** شیخ از جالینوس نقل کرده و صرعی که بسبب ارتفاع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی بر بندد صرع را منع کند یا خفیف گرداند و بعضی بر زیر انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که ازان بخار بر خیزد داغ می نهند و زائل میشود و ایضا او مینویسد صرعی که از تصعد بخار بارد از عضوی باشد بالای آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا باستفراغات معروفه اگر قوت استفراغات طبیعی آن برسد یا بتفریح و تسییل زرد آب و روقت سکون بادویه که قرحه کنند و سیلان یم نماید و باحراق ماده و بمثل طلای تافسیا یا فرفیون و غیر آن و گاهی در آن نوبت بدرجه استعمال ذراریح و کبیکج و سرگین باز و بلادر و غیره رسد و اگر احتیاج بشرط عضو شود شرط زنند **عیسی** گوید که اگر بسبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن موضع برباط محکم بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعده آن موضع را بخردل و فلفل و فرفیون و عسل بلادر طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا محاجم مص کنند و تا زمانی دراز مندمل شدن ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و اذان الفار راعی و شیطرج طلا میکنند **مجوسی** مینویسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار باریا بس از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوریکه مذکور شد بر بندد و بادویه محرقه مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون نیز ضماد کنند بعد از آنکه تنقیه بدن بحب صبر و حب افتیمون و غیره حبوب منقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یک درم غاریقون چهار دانگ بسفایج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سوده و بآب بادرنجبویه سرشته حب سازند و خشک کرده از دو درم و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیه بدن از بلغم کند تربد دو درم حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک سائیده بآب حبها سازند شربت دو و نیم درم با آب نیمگرم و تا سه درم بحسب احتمال علیل **طبری** گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیر ساقین مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضرر فسا و غثیم کردد و علاجش این ست که ابتدا ببستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعی که بسته اند شرط زنند و بر آن محاجم نهند و تا زوال ایام معهوده صرع آن موضع را بسته دارند بعد ازان این مطبوخ نوشانند هلیله سیاه کابلی هر واحد پانزده درم بلیله آمله شیر آمله هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافث هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بصره بسفایج هر یک هفت درم تربد کوفته فود و کمافیطوس کمازریوس هر واحد سه درم ریوند کوفته دو درم جعده پنج درم مویز منقی بست درم بدستور مطبوخ بپزند و صد درم یا بقدر قوت مریض ازان گرفته نیم درم غاریقون و دو ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته دران مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند و پرهیز تام کنند و اغذیه ردیه ترک نمایند بمزاج نظر کنند اگر متغیر نشود لزوم معجون مثرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس هر کدام ازینها که خواهند در هر سه روز دو درم کنند بعده اگر قوت و متحمل استفراغ زیاده تر ازین باشد فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصائی کنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست و علاج مخصوص این نوع بستن ساقین و شرط او و وضع محاجم ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشگافند و از التیام منع کنند تا آنکه ازان زرد آب بسیار جاری شود و اخلاط نازل گردد و ازین موضع سائل شود و بدانند که فایده شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن ست همین طریق ست **سعید** گوید که اگر سبب فاعل صرع ارتفاع ریح ردی از بعض اعضا باشد مبادرت بشد عضوی کنند که ازان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل بلادر و زیت بران عضو طلا کنند تا قرحه گردد و بران شرط زنند و خردل مالند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطف اخلاط مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا امر کنند **جرجانی** در ایلاقی مینویسد که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعید تر چون انگشت پای و دست و مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت بر تر ازان موضع بعصابه سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار ازان میخیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند آن موضع را

[illegible]

شرح المثال

[illegible]

وسنای مکی و هلیله و شیافات لینه بسته کنند و ترنجبین و شربت لیمون مطبوخ گاوزبان و اصل السوس این نوع از مجربات صاحب شفاء الاسقام ست و شیر زنان بر سر و شیشه لحم قند
بدان آلوده بر تارک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سرد داشتن نافع بود و از استعمال مسخنات و کذا مبردات مفرط احتراز نمایند و باقی تدابیر صبر در مرطوب الثانی صرع الاطفال
از شیر مجمعه ضماد و سعوطات وغیره هر چه در علاج امراض دماغی حاره صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویه که بالخاصیت در انواع این مرض
سود داده بعمل آرند و مرضعه را اغذای خفیف دهند و اشیای بارد رطب استعمال کنانند تا شیر او بارد گردد و اگر آثار کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود و تپ و تشنگی نباشد و این
نوع اکثر افتد بعد از تنقیه به مسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویه قوی مثل فاریقون و تربد ندهند و عود صلیب و عاقرقرحا پوست بیخ کبر و اصل السوس هر واحد یک و سرخ
مغز فلوس گلقند هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز طفل شیرخواره را مفید ست و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ پرسیاوشان
و گاوزبان و عود صلیب و بادرنجبویه و بیخ کاسنی و مویز منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت بقدر حاجت مالیده
صاف نموده و روغن بادام قدری بران چکانیده و نیم گرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر عمل بدین نماید شیافه استعمال کنند یکی از شیافات
مناسبه و بعضی با دخال حب السلاطین قدری در مطبوخ مسطور کرده اند و ایضا نوشته اند که خورانیدن حب و شیر و حب السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصاره ریوند با شیر مرضعه
نیز نافع ست و نزد مولف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد طفل توانا در حالت کثرت غلبه برودت جائز بود و ادویه
سخنه مثل جندبیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه و ناخنها و کف دست و پای و سر او بمالند و این حب بعد تعلیمی معمول ست گیرند
جندبیدستر صبر هر سه برابر گرفته در آب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و اگر عود صلیب مشک خالص عوض کنند و صبر داخل کنند
و در غلبه برودت قدری عود و جدوار بوا الفزایند و در عرق دارچینی حب بقدر مونگ سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یک ماشه جدوار شش سرخ جندبیدستر شش سرخ انیسون
پنج سرخ دار فلفل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فادزهر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهر مهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانه مونگ
حب ساخته یکی صبح و یکی شام در شیر دایه سائیده دهند و عرق صعتر مرکب نیز مفید ست جدوار نیم دانگ بشیر مادر سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب ست و در نوبت
نوبت صرع یا استعداد نوبت آن دست و پا بستن و محاجم بران نهادن و خردل سائیده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جندبیدستر اندرون گوش
و سوراخ بینی و کف دست و پای و دادن پنیر مایه خرگوش از نیم دانگ تا یک دانگ باب حل کرده فائده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجربه این ست که دانه مرجان آتش سرخ کرده
میان هر دو ابرو بر پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه رو میدهد و بار عود نمی کند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و قبض طبیعت
روا ندارند و حکیم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بیست روز بود و در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرموده اند که بعد تعلیق نزد او
عود صلیب بر پستان کبود و در گلوی او منضجات دادند و بعد تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نمودند بعد از آن حب معمولی که مذکور شد دادند بعده
بداغ از مرجان میان هر دو ابرو نمودند بعد داغ باز مسهلات دادند و حب مذکور استعمال فرمودند در میان هر مسهل چند منضج میدادند تا آنکه صحت یافت بعده صرع عود نکرد

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض ست

اگر فادزهر حیوانی در شیر یا روغن سائیده قدری قلیل از آن بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق درخت سداب مجرب کذا کرنجوه
و همچنین تعلیق عود صلیب و سنگ زبرجد و زبد البحر و بقول جالینوس بارقشیشا و سرگین فاخته و بقول رازی موی سگ و حجر الماس و فادزهر معدنی و جلد
مع شعر او و چوب اراک هر واحد در گلوی طفل مزیل صرع ست گویند که تعلیق بلادر یا انیاب ثعلب یا دندان گرگ یا لب بالای کور موش یاقوت برجسته
مصروع نیز نافع و شربت شقایق که از گل لاله بیست مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند طفل نیم مثقال و دایه دو مثقال خورانیدن نافع
صرع اطفال ست و کذا چند عدد کرنجوه بجای مصفر بسته در کلاه طفل آویختن و کذا دادن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سود مند کمال مفید و موثر ست و نهادن قدری
سداب و شبت زیر بستر طفل مفید و جندبیدستر مشک خون خرگوش خشک کرده مومیائی اصیل ست لوبان مقر داو مجموعا استعمال کنند و گاه گاه اجیل دریائی بقدر نخود در
آب سائیده داده باشند یا برگ زقوم نصف عدد در گل برلب چراغ گرم کرده و آبش فشرده در نقل افلفل کرده یا دار فلفل در ان سائیده بنوشانند و یا کرمی که در چوب

بنفشه و نیلوفر و قطعه کدو یا بطبیخ برگ کنجد و کدو بر سر نطول سازند جالینوس گوید که نوشیدن بنفشه نفع تام الصبیان میکند و آن خناق عارض با ایشان و تشنج است و خیره را
در سرداب قریب آب نشانند و صلاح غذا کنند و شوربای جوزه مرغ فربه و یا بچه بره و شیر خواره یا بزغاله دهند و تمام الصبیان که از رطوبت عارض گردد تریاق نوشانند و گوید که مثل
و مانند آن عطسه آورند و میوه شونیز بویانند و بطبیخ برگ غار و برگ سعد نشانند و روغن سنبل مالند و بمخارج اعصاب که مبادات یا بشل نک و صرع کمید کنند و ببرات سوط
سازند و ببیده سنند و بس تبخیر نمایند و آب سداب یا جند بیدستر و بعض سنونها حل کرده و بنخرین لطوخ سازند و شاباک و جاوشیر و زرنیخ است و چون شهدانج زیر سر بدارند
طفل ازین مرض محفوظ ماند انطاکی گوید که در ام الصبیان اوله بکرتین شیر دهند و رب نواکه و اشربه آن نوشانیدن و جناب جو و خشخاش نوشانیده و استعمال کردن خوشبو
و شیر و ترک نمودن روغن بسط کرده و بنفشه ایده واقع از مجربات من این است که سبب باسوم حصه آن عناب و چهارم آن … مقدر چند به آب بجوشانند تا چهارم آب بماند صاف کرده
با همیدان آن شکر بقوام آرند و مداومت استعمال او کنند مع ملازمت مدهن سر و اطراف ببیت که در آن سداب فاوانیا و ادرک برگ آس مرنجه باشند تا … شیاف تعمدان شیر زنان
و زرد نیز شلشا و گل کدو و روغن نیلوفر سعوط و لعاب اسبغول شربت در درد سر مفید سیدکه کشیر آب انیسون و تخم کرفس تخم گزر آنکه درین مرض چیزی بهتر نیست برگ کنجد در شیر
یا زن یا بچه بروغن بنفشه آمیخته طلا کنند و اگر زمستان باشد روغن کتان با برگ سداب گلاب بخته بر سر گردن طلا نمایند که این مجرب است و گذفاوانیا آن خوب است ابوسهل گوید که اگر صرع طفل
باشد باید که چیزی از ادویه بان استعمال نکنند که در ان امر … کبیر … زائل میشود و مضالک شیر ادراست که صرع بعنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد تلطیف تدبیر او
باید کرد و مباشرت با مرد ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام ریاضت استعمال کنانند و زنده اسوداغلیظ محرور را سکنجبین عسلی استعمال فرمایند و طفل را باندکی
معجون شلیثا با آب مرزنجوش ساعتی قبل از نوبت سعوط کنانند تعلیق چوب فاوانیا باین کنند که این صبیان را عظیم المنفعت است صاحب کامل گوید که بقراط در کتاب فصول ذکر کرده
که هر که را صرع قبل از نبت رسیدن موی عانه عارض میشود صحت در انتقال سن و بلد و تدبیر میگیرد و کسی را که صرع بعد از ان حال فتد کمتر شفا یابد و لهذا باید که هرگاه این مرض
صبیان عارض گردد بدوای قوی از ایشان تعرض نکنند زیرا که هرگاه ایشان بسن جوانی رسد ابدان آنها حرارت قوی گردد و برودت بشکنند و رطوبت فضلی دماغی
خشک شود لیکن باید که بغایت تدبیر ایشان اندیش اگر کودک طفل باشد مرضعه را بتدبیر کنانند و صلاح شیر او نمایند و تعدیل میلان مزاج او بحرارت و یبس کنند بنوعی که امر بریاضت
معتدل نمایند و تغذیه باغذیه جیده الکیموس مثل گوشت ماکیان و تیهو و دراج و … و مانند آن امر نمایند و اگر صبیه … شیر بزغاله و بره یکساله و نان خشکار نقی جیدة الصنعة
دهند و چون اندک شراب رقیق ریحانی که نه کهنه بود نه نو باشد بنوشانند سکنجبین قبل … نماید و سکنجبین عسلی قبل غذا پیش ساعتی از استحمام بدهند و از البان منع کنند که ضرر …
و همچنین جوز و جبن و کرفس و جمیع بقول سوای پودینه و بادرنجبویه و کاهو و کاسنی و چغندر را این مرض را ضرر دارند و از سائر فواکه لاسیما تمام خرما منع کنند و این
تدبیر در علاج اطفال اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که در ان از ادویه و علاج استعمال نمایند بنحو که سعوطات موفقه مثل … آرند
و جاوشیر شیرا احد کیدانگ صبر و مر شیرا احد نیم درم همه را بلبار یک سوده با آب شاهتره … حب کوچک سازند بوزن … با آب مرزنجوش سعوط نمایند و عود فاوانیا بر کودک تعلیق نمایند که آن
نفع عجیب دارد برای این علت اما چه جالینوس ذکر کرده که این چوب با طفل معتاد بصرع تعلیق نمودم تا آن طفل صرع نکرد بعده آن چوب از ان جدا کردم پس صرع عود کرد باز مرتبه
ثانی تعلیق آن کردم و از صرع صحت یافت اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و تغذیه نمود مثل لحوم طیر جوان بچه ماکیان تیهو و دراج و کبک خوب بخته
بخورانند و از شیر و فواکه و زهره و جوز و سائر منجرات و معدعات از شراب لاسیما کهنه که امتلای سر از بخار میکند منع نمایند مگر اندکی از شراب رقیق ریحانی ممزوج و در حمام
داخل کنند و بعد خروج از ان از هوای بارد حذر کنند و از اغذیه و اشربه بارد و آب سرد منع کنند سکنجبین عسلی معمول … تحمل طفل بدهند و با محجمه تدبیر سخن ملطف
بیشانند و در این افراط نکنند و اگر در بلده بارد بود نقل ببلد حار کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این فعل کنند و این تدبیر نمایند و بسن جوانی رسند ازین مرض شفا یابند ایضاً باید
که در سائر صحاب امراض مزمنه لعل الفتحه عمل کنند یعنی نقل ببلدی که هوای آن ضد امراض ایشان باشد باید که در هر آنکه هوا احاله و تغییر دهد و بعجلت موافق گردد بعض متأخرین
مینویسند که اگر علامات بلغم ظاهر شود باید که سکنجبین بپزانند و صعتر و مرزنجوش و عود صلیب … سیاه … باشند … سوده بمقدار سه حبه در شیر مرضعه حل کرده …
یک قطره در گوش مبتلی بچکانند و باقی را بخورانند که نفع آن خوب با فاقه می آید و بعد از ادویه مسهله لینه که سابق مذکور شد با دیان مسطور و دهن صعتر و مرزنجوش مانند آن افزوده تلیین
شکم نمایند و شیافات ملینه بکار برند و شیاف … درین امر مؤثر است و خورانیدن … سکنجبین … و دوا المسک تا … با آب مرزنجوش … قطور

سکته

از ضربه وسقطه بهم رسد که باعث ورم گردد یا ایذا از بخارات فاسده اخلاط یا بخار عفن دمالی یا کیفیت ردیه سمیه چنانکه در صرع مذکور شد و باعث امتلاء خلطی غلیظ بود که بطون
دماغ را ممتلی گرداند یا امتلای خون کثیر که بیکبارگی روح را بیکبارگی سیاند و چنانکه روح قلبی را مجال نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را خناق قلبی گویند خلط غلیظ اکثر بلغم و گاه مرکب بود
و یا بلغم مخلوط بسودا یا خون غلیظ و گاهی ماده سوداوی باشد و عام است که خلط غلیظ که روح را بستن پیدا کند و از جهت امتلاء و از جهت تمدید موجب سکته شوند و این فی الحقیقه
قریب فلیس و بالشرعی است که بسکته متهم گشته و این نوع سکته صعب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا بتغییر ورم باعث سده گردند و این قسم در اکثر مسلول بود و طریق تشخیص
این مرض و اسباب آن بدانکه گاهی انسان را چنان سکته صعب عارض شود که دران نفس ظاهر نبود و رنگ آید و نه غلیظ باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی که صاحب او مشابه
مرده بود و در میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و بتدبیر با خلاصی یابد و سالم گردد لهذا جالینوس گفته که در دفن او تا مدت هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز
جدا باشند تاخیر کنند بگرد تا تنیکه بدن او کبود و منتفخ یا گنده شود پس درین صورت طبیب باید که اول فرق کند در میان سکوت ساده میت و ارضای ان باشد که نرمه بنفوش یا پشم یا پر
باریک کبوتر و غیره را بر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر جنبد حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا مرده لیکن [illegible] این عمل آن قسم از نفس مردم با دستور دانند و
همچنین اگر روز مرور یک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود و الا میت و ایضا ظرفی که نهایت رقیق الجرم باشد آب یا سیماب لبریز نمایند و آن ظرف
را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است در آب یا سیماب حرکت محسوس شود و الا فلا بالجمله هرگاه معلوم شود که مریض زنده است بتشخیص این مرض از مقربین او حال تقدم عوارض
که مقدمه سکته اند مثل صداع و گرانی سر و دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و اختلاج همه بدن و بسیم سوء فهم و نسیان خواب و انتفاخ عروق گردن و سردی
دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلی و آسمانجونی یا مائل بسیاهی در سوء تحالی و دیانت نمایند و بعده جواد کاسبات آن حال تقدم رسیدن سردی شدید بدماغ و یا صدمه
بر سر و یا بودن خلل در عضوی بسینه اگر رسیدن سردی یا ضربه و سقطه بیان کنند سببش عیان باشد و اگر تقدم خلل در عضوی گویند سبب سکته ایذای دماغ بمشارکت آن عضو باشد
و الا نبض او ملاحظه نمایند اگر تپ معلوم شود از تقدم ظهور اعراض سرسام و لیثرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند و درین صورت سبب او ورم دماغ بود و اگر تپ نباشد برروی
و چشم و سحنه و دهن و بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود و مشابه بمخنوق بود و رگهای گردن متمدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاهر گردد و تنفس بدشواری غلیظ باشد
و دیگر آثار غلبه خون و سن و رقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود سکته دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سوداوی ظاهر گردد سکته سوداوی باشد
و اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و ریم از منخرین معلوم شود سکته بلغمی بود

علاج سکتهٔ بلغمی

اگر با وجود آثار غلبه بلغم برچهره سکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن بر جهت تدابیر مقدم دانند یا حجامت مع الشرط بر قفا نمایند و بعد از این اعلیه
که ممکن باشد بکشایند و پر مرغ بروغن سوسن یا زیت یا روغن گیر چرب کرده و یا ایارج فیقرا اکبر آلوده بحلق انداخته حرکت دهند تا قی آید و یا تنبیت کنند پس جوشانیده
شهد و نمک پخته در گلو ریزند و پر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائده تمام دارد و اگر دندان برهم نشسته گردد زیر دندان نهند لهذا دستور دلیلون یا تریاق فاروق نیم درم یا تریاق
اربعه یا سنجرینیا بماء العسل یا مطبوخ افتیمون دار چینی و اقلیمون بادیان و گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطکی افتیمون زیره سیاه جوشانیده
صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم بدهند و یا عود صلیب بعرق کیوره یا گلاب سوده در حلق ریزند و یا سداب جند بید ستر عود صلیب اسطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش
جالینوس بعرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند و یا دواء المسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان حل کرده در حلق چکانند و یک مثقال حلتیت در ماء العسل حل کرده
چکانیدن نیز مفید بود و بر ساق و بازو و بعضا بسیار محکم ببندند و کف پای سخت بمالند و گویند که در جمیع انواع سکته نافع است و حقنه حاد که دران قنطوریون دقیق و شحم حنظل
و فربیون و امثال آن باشد و شیاف تا بعمل آید و کندش فربیون جند بید ستر فلفل یا مشک و غالیه و سداب بو یانند و یا بارند و جند بید ستر باهم آب سوده بخرقه آلوده
نیز در بینی او بدارند و فلفل سیاه و سفید زنجبیل ساده مرا سوده بکرات و مرات سعوط کنانند تا بهوش آید و یا کندش شونیز و فلفل و جند بید ستر و خربق و مشک خالص یا رکاس نیز
در بینی دمند و یا سداب عوض شونیز و خربق و مشک داخل کنند و یا شحم حنظل تنها در انف نشار کنند و فلفل سیاه اسطوخودوس کوفته بیخته بدمند تا عطسه آید و دیگر سعوطات که
و ضمادات و نطولات [illegible] برای [illegible] بکار برند مثلاً آب مرزنجوش تنها یا مرکب بینی چکانند و اگر زهره کلنگ با دیگر [illegible] باشد یا بغالیه [illegible] شونیز

[illegible]

ذکر بعض ادویهٔ مفید سکته

[illegible]

عصارۂ افسنتین و طلای خردل در آب سیمان تر نقل کند و بعد تنشک سبت و کذا خردل زبیت و کذا جند بیدستر زبیت و کذا کباش تر نقل و کذا لعوز تر بوا کند بر دهن زیت که در آن
پودینہ پختہ باشند و کذا گوگرد و کذا دهن عاقرقرحا و کذا دهن حب الغار و حب بتیر و دران نانخواہ پختہ و کذا اصل سوسن و کذا سکبینج در دهن گل زنبق و کذا دهن بلسان و زیت کہ در آن صعتر بود
سنبل هندی جند و مصطکی و کباش تر نقل تیموم و دهن البان و سعوط خردل و جند بیدستر و دهن بادام و یا آب سعوط و تمند یان مجز دهن بادام و یا قیمہ دهن بادام و یا کبریت تقدیر
دیا جاوشیر و یا دهن قندول و یا عصارۂ افسنتین و بخور جند بیدستر و گوگرد و قیشہ و المغار الطیب براحد تحم شونیز و قسط ، ہم و سیر و فلفل و جاوشیر و غالیہ و انفاس کبوتران
و حنظل و برگ و فلفل کوفتہ در خرقہ کتان بستہ بو بیندوں و اعطسہ بدہند و ادخال ریش مرغ مطبوخ در دهن کنند و صنع ترسعت و یا مطبوخ بشیرج و جوزالرقع و حمول بر دهن بلسان
و زیت کند و حقنہ مطبوخ نانخواہ و کذا ابہ زوافی و آب تپیند و بسفائج و غاریقون و کذا ابہ اروہ بہ ادویہ حقنہ و کذا ابار العسل مرہ دیگر ادویہ و کذا آب نانخواہ و دل
و کذا شحم حنظل و کذا روغن بادام تلخ و کذا آب مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب چقندر و مری و شکر و نمک و طعام محمودہ و سقمونیا و فرفیون و عاقرقرحا و شربت بسل شہدی یا
خاکستر شاخ کرم آب سرکہ و یا مری کہ زنب و یا آب آن و یا شحم حنظل و یا القرم طبوخ ماش یا صمغ و یا شرب عسل و یا شرب جبیرہ و یا طبیخ قنطوریون العسل یا سیر با فلفل
و یا طبیخ سوسن و یا جاوشیر و یا دهن قندول یا خرمل یا منطیا یا دهن بلسان و زیت کند و سکبینج عسل یا عتل فرفیون سکبینج اسقیل جاوشیر صبر جند بیدستر حنظل
شحم حنظل ہر یک یک درم شربت از مثقال تا دو مثقال و حب السی قوت و لعوق عسل تحم و شربت عناب و شونیز و کذا دهن غار و فوتنج و طبیخ کند شحم و شحم حنظل با مرز نجوش
یا با ایارج فیقرا و سرکہ و غذا بچہ مرغ بشبت و مصطکی و دار چینی پختہ و یا کبوتر بچہ کہ سر و گردن او دور کردہ باشند تنہا یا نخود مرغ پختہ و یا آب نخود و مرغ مطبوخ مسلینست

و معتبر نافع سکتہ ہست **اقوال حکما** سیخ گوید اگر سکتہ بلغمی باشد کوشش در کشادن دہن او نمال پر مرغ بروغن تر کردہ و با ایارج فیقرا آلودہ باید کرد تا قی آید و بگیرد
شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون و تیس و خرطبیا و خربق سفید ہر واحد نیم درم در سہ رطل آب بیزند تا رطلی بماند پس صاف کردہ نیم رطل ازان گرفتہ حقنہ کنند
پس اگر بسرعت خارج شود و فضلہ بر بنا ید اعادہ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد و گندش و خربق سفید اندک اندک و بینی دمند و اندک تریاق یا معجون بلادر
ما العسل یا طبیخ افسنتین حل کردہ در حلق اندازند و تا بہ آہن گرم قریب سر دارند تا آنکہ موی سر بسوزد و اگر افاقہ نشود موی سر تراشیدہ بخور دل سودہ و جند بیدستر بسرکہ
کنند طلا کنند و سداب و تر فلفل و مشک و جند بیدستر و لباسہ بو یا نند و بعد افاقہ تا چہار دہ روز ہمین تدبیر نمایند بعد ازان روغن بید انجیر طبیخ اصول و ایارج
فیقرا بنوشانند پس در ہر سہ روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخورانند و غرغرہ بسکنجبین عنصلی و ایارج فیقرا و مویز و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل
استعمال نمایند و بنا فلفل و جند بیدستر و کندش عطسہ آورند و غذا اسفیدباج کنجشک و قنابر و بچہ کبوتر نخود و ہندوا و ماء العسل معمول با فاویہ مسہل یعنی شربت
از مویز و عسل بنوشانند و بعد ازطعام مرضی و معاجین حل کنند و عرق آورند و دهن ناردین کہ دران فرفیون و جند بیدستر حل کردہ باشند یا دهن قسط بمالند
شیخ میفرماید کہ اکثر سکتہ حادث از بلغم اگر علامات غلبۂ خون یافتہ شود فصد مانع نکنند پس حقنۂ قوی بعمل آرند و شیافات قویہ بردارند کہ دران صمغ و زہرہ
گاو داخل باشد بعدہ چیزی کہ معاون در حلق سہل باشد بنوشانند و از حبوب معتمدہ در خورانیدن ایشان حب فرفیون است و بعد ازان بر سر و قفای او کماد ہا
مسخنہ و لطوخات معمول از آبیکہ دران حشائش مسخنہ مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینہ و حاشا و زوفا و اکلیل الملک و صعتر جوشانیدہ باشند
و ادہان و دہنہاکہ دران قوت این حشائش باشد و روغن سداب استعمال کنند و گاہی دران عاقرقرحا و جند بیدستر و جاوشیر و قنہ حل کردہ شود و با بخور
بدن و زیت گوگرد آمیختہ بمالند و اگر کمادات از تر فلفل و میل و لیسباسہ و جوز بوا و بوج باشد صواب بود و پاہای او بروغن گرم منحن و آب گرم و نمک بمالند
و فقرات را بسیعہ و روغن زنبق تمریخ نمایند و بر نخاع خردل و پکیخ و جند بیدستر و فرفیون ضماد کنند و از اوہان جید برای ایشان روغن قثاء الحمار و روغن سداب
و روغن اسقیل معمول بزیت کہنہ ہست یا تبرید ازین منفصل رطب در روغن کو تاحیل و زرو یا بہ بوشانیدن او و دران با بن نحو کہ کبیرہ زیت کہنہ یک قسط و اسقیل
دواوقیہ و بیز ند تا آنکہ مہرا شود و ہمچنین روغن عاقرقرحا ہر دو دیہ مذکور ساختہ و ہر روغن کہ برای ایشان استعمال کنند اصلاح او بقلیلی کردن او
از موم نمایند تا واقف ماند و سائل نشود و دماغ ازمرضات ضعیف تر ابتدا کنند اگر فائدہ نشود و بقوی تر نقل کنند و بعد تنقیہ بسحقن و غیرہ
باک نیست کہ در بینی او کندش و سعوطات قوی و روغنہای قوی استعمال نمایند و آہن گرم کردہ مقابل سر او بدارند و ضمادات مسخنہ بر سر

تا آب مطبوخ افسنتین و صعتر و سلیخه دهند و گاه گاهی عسل بلیسانند و تکمید سر بآب مطبوخ بابونه و برنجاسف و صعتر و پودینه و قرنفل و سلیخه بیاسایند عاقرقرحا نمایند
و باطلیه که در علاج لیثرغس مذکور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تا به آهن گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موی بسوزد و غذا نخود آب بزیت مغسول اندرو
اندک زعفران و شکر دران مالیده بدهند و بهم تا گذشتن هفت روز همین تدبیر بعمل آرند و اگر افاقه نشود و کلام نکند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر افاقه
نشود و امراد صلاح نیابد ایارج الاصول بروغن بید انجیر که دران ایارج فیقرا بعمل الیده باشند اندک روغن بادام تلخ بیان چکانیده بدهند و این سه روز
تا پنج روز بدهند تا در بول آثار نضج ظاهر شود و غذا نخود آب باشد و بعد ازان این حب از نیم درم تا سه درم بدهند تربد خراطید و ایارج فیقرا هر یک یک درم
بلیله کابلی حب النیل هر واحد چهار دانگ شحم حنظل شیطرج هندی جاوشیر هر واحد دو دانگ جند بیدستر یک دانگ همه را نرم سوده جاوشیر را در آب گندنا
حل کرده سرشته حبها سازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و ثیادریطوس و شرودیطوس بتدریج دهند و بعد آن تریاق کبیر بدهند و غرغره با ایارج
و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخود آب به کبوتر بچه در پرواز آمده و کنجشک و قنبره باشد و شربت عسل افاویه ساخته و خندیقون و شراب ریحانی بمقداریکه ذهن
او متغیر نگردد الا یا نبیذ زبیبی و عسل بنوشانند و چون مرض بانحطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین هرچه حاضر آید
و دران اندک جند بیدستر و عاقرقرحا حل کرده باشند بر سر مالند و باید که از داوان این معجونات و ادویات شدید الحرارة و بلدان حاره اجتناب و حذر کنند
و کسیکه در بدن او حرارتی ظاهر شود و دران حرارت تمیز بعمل آرند طبری می گوید که سکته حادث از خلط بلغمی لزج عسر الانحلال منقسم بدو قسم است یکی آنکه سکوت
غلبه کند شبیه بغطیط نائم و کسیکه از سکته غطیط کند و در دهن او کف آید البته خلاصی نیابد دوم آنکه با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت شرائین در بدن
ظاهر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول انیست که خرقه بآبیکه دران صبر و افسنتین تر کرده باشند
آغشته بر سینه بپیچید و شیمی که ممکن باشد در دهن انداخته تا قعر می رسانند و حرکت دهند و اندک ایارج بجنگ بمالند تا قی بحرکت آید و به حقنه حاده
که دران سکبینج و جاوشیر و قنه و جند بیدستر و خرمیدون اندک از آنها باشد بعمل آرند و اگر این هر دو علاج فائده نکند سعوط بروغن که دران فربیون جاوشیر
پخته باشند بکار برند و اگر چه در سعوط خطر است و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینه همین است و دران بمقدار زیاده نمایند
که آئینه گرم کنند و بر سر کلاه نهند و بران آئینه گرم گذارند تا سر و دماغ ازان گرم گردد و ایارج محلول بآب افسنتین در حلق بریزند و ساقین او محکم به بندند
و در بینی او فتیله ملوث بجاوشیر و جند بیدستر و مشک نهند و لطول روغن سی درم و فربیون سه درم بهم گرم بر یافوخ و شیون بریزند و در هر دو گوش
و فتیله ملوث باین روغن نهند و یکبار آب گرم و بار دیگر حقنهای حاده که مذکور شد حقنه نمایند و چون سکته زائل شود و آثار خفا ظاهر گردد و لزوم اغذیه
گرم مثل کبوتر بچه در پرواز آمده و مطبوخ نخود سیاه و زیت رکابی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منتن یا حب شیطرج یا حب سکبینج یا حب سلیخیقون
کبیر بنوشانند و در سه پهلو حقنه حاده بعمل آرند و این حقنه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل شرودیطوس و ارکاغانیس کنند و در فصل
از دو فصل سال ایارج لوغاذیا با آب هلیله سیاه و افسنتین و قنطوریون بنوشانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم بدفعه در سه روز بدهند
باین طریق که قسط تلخ و عود وج هر یک در شراب کهنه بجوشانند و تریاق دو دانگ نصف داده و دو سه جرعه ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت
تاخیر نمایند تا آنکه گرسنگی بشدت ظاهر شود و بعده آبیکه دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیده باشند بدهند و در قی کردن کوشش نمایند بهتر آنکه اگر بعد امتلاء قی
از معده و ظهور گرسنگی قی کنانند خلط بلغمی بر آید که ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضاء روغنهای گرم
بمالند و تدبیر مفلوجین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویه حاره و طلاء بهم زیاده نمایند تا سکته عود نکند چه اگر اعاده نماید یکبارگی بکشد
ایلاقی در مرجانی میفرماید آنجا که سبب سکته بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود و علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد و پس تدبیر حقنه قوی
و شیاف مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل ازرق و زهره گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سبب بلغم غلیظ لزج باشد
امید کمتر بود و پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول حقنه نمایند بحقنه تیز و اگر بدانند که مریض

[illegible]

زنبق و بلادر سرکه بیخ هندبا سعتر و شونیز کنند و بشش گهواره حرکت دهند هر روز این سعوط معادل دو روغن گاو با آب کرنب فلفل کندش عاقرقرحا و شیر هر واحد سه حبه و شونیز خردل مرزنجوش فلفل هر واحد دو حبه و اشق و سکبینج هر واحد نیم حبه در آب کرفس سرشته تقطیر نمایند و بهما سازند و برودی فاده شود در روغن بمالند و باشیاف و حابات غذا سازند و تریاق یا شرب و دیقلیوما دهند و تریاق الذهب مجرب است آب بادیان انیسون زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود سکنجبین بدهند و بعده و هفته ایارج الاصول بروغن بید انجیر و شکر بنوشانند ایارج جالینوس یا لوغاذیا دهند این معجون در علاج این و سایر امراض بارده مجرب است و معروف بروشن بارکه است ثوم شامی یک اوقیه حلبه شونیز هر واحد نیم اوقیه جندبیدستر مینه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم زراوند و سه چندان زیت بسایند و با آن تقطیر نمایند و محفوظ دارند که مجرب است هرچه کو خواهند استعمال نمایند همچنین دهن بان بکلیت است و این معجون از مجربات مجربست فاعل فلفل سفید و سیاه دار فلفل دارچینی قاقله هر واحد ده درم تخم کرفس عاقرقرحا فطراسالیون مصطکی مغز حب الصنوبر هر واحد پنج درم جندبیدستر شحم حنظل هر واحد سه درم بسه چندان عسل بسرشند شربتی از آن سه درم

علاج سکتهٔ دموی و سوداوی

در دموی بزودی تمام فصد سر رود از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که در الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای گردن و ماقین نیز بکشایند پس حجامت ساقین و فصد رگ صافن نمایند و بعده هر دو ساق و بازو و بعد ما چنین که بر بندند و کف پا بزور بمالند و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شربت لیمون یا سکنجبین یا عرق گاوزبان داخل کرده در حلق چکانند و تسکین طبیعت بحقنهٔ متوسط بعده حقنهٔ حاره ملوکانی نمایند و چون بهوش آید بعد قرص سکنجبین در آب گرم کنانند و به حقنه و دماغ حب نفشه دهند و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شمومات بارده قوی دماغ مثل صندل و گلاب سرکه بو نمایند و سکنجبین نوشند و اگر برای منع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طبیخ عود و مصطکی حل کرده و شربت نیز روری جوارش مصطکی جوارش زنجبیل مکرر استعمال نمایند و اماده حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته تلطیف تدبیر کرده شود و بر جلاب ما الشعیر رقیق یا مزوره نخود ماش مغز بادام قناعت ورزند و تدریج نخوداب شوربای گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقه مریض نه ماشه حب نفشه وقت شب با عرق شاهتره و نجوز و تخم دهند صبح مطبوخ شاهتره و عنب الثعلب و نفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی و تولد خوبانی و تمر هندی در عرق شاهتره و عنب الثعلب هر یک پاو آثار خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده و باز صاف کرده شربت بنفشه چهار توله شربت ورد مکرر هلیله دو توله اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب گلاب بعرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دو پهر نخوداب و نخوداب ماش دهند و وقت شام شلغم و ماش که شوربا بچه مرغ ساخته باشند خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس حب کاکنج هر یک هفت ماشه در عرق کدو و شاهتره گاوزبان هر یک شش توله جوش کنند که بتمیه مالیده صاف نموده شربت نفشه و یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم خرفه تخم کشوت هفت ماشه پاشیده بنوشانند و ندابیر همین طریق تا چهار پنج مسهل داده و بعد اخراج خون خلل آرند و شخصی را در سکتهٔ دموی باوجود فصد قیفال از هر دو دست کرده و خون قریب سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن بروغن مبارک کردم و گفتم که دوالی مجمره و انگشت در عرض یک ساعت در طول از بیرم گاو میش ساخته بروغن مبارک یا بروغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و دیوته جندبیدستر را در آب گل سداب و گلاب حل کرده بو نمایند چنانچه همین تدبیر تا وقت عصر جاری بود شروع در پیش تنقیه بدن کردم طبیب می گوید که علاج سکتهٔ دموی اول فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و در طبابه و همین معالجه صاحب سکتهٔ دموی را فصد کردم و بازگ سعی کشادم و بعد آن سکته ظاهر شد زیرا که فضول سخون مشابه بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکمیت بود از حمل آن قوی ضعیف شده بود پس هرگاه فصد کرده شد همه فضول با خون نحل گردید و دماغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود بعد فراغ آن بحقنه و حب و تمریخ و انجان کردم و در سکتهٔ سوداوی اولا فصد باسلیق بعده حقنهٔ معتدل المزاج سوداوی استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز حذر نمایند و اگر مرکب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن و یا باسلیق و یا ابطی مناسب بود پس حقنه های معتدله یا سایر تدابیر سکتهٔ بلغمی و دموی آنچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل آرند

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

آنچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سکته اند مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر رود کشایند و حقنه های مناسبه بکار برند و در تسکین دماغ و ترقیق و تلطیف ماده بتبرید

[illegible]

علاج سکته [illegible]

[illegible]

جمود

[illegible]

بر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده و یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل بماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم
بهیچ وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و بدون تپ و بی کف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس که بی تپ نمیباشد و صرع که با تشنج و کف دهن میباشد و فرق
دربین این مرض و سبات آنست که در سبات تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعةً و نبض لیلی و مطلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که
دران عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق تدریج بعد خواب ثقیل و نیز بعض اوقات امکان تکلم و جواب بجهالت میباشد و فرق در جمود و سکته آنکه در حلق جمود چیزی
داخل توان کرد و مخصوص بوقتی نبود و بخلاف سکوت که بر پشت افتاده باشد بالجمله سبب این مرض سده است که در بطن موخر دماغ از خلط بارد یابس
غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوه های سرد و خام و نوشیدن آب سرد و برف و غسل آب بسیار سرد حادث شود
علاج اگر آثار غلبه خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو کنند و یا حجامت ساقین نمایند و الا شیاف گرم و حقنه منضج سودا دو سه بار استعمال
نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفائج و هلیله کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از آب
سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یک رطل روغن کنجد ده درم و بوره ارمنی یک درم و شحم حنظل یک نیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم عمل آرند و جندبیدستر و فرفیون
در روغن سوسن آمیخته بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقه و بعد آن بابونه و زوفای خشک و اکلیل الملک و شبت با سرکه و عسل آمیخته بر موخر سر ضماد کردن مفید است
و روغنهای گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش قدری جندبیدستر آمیخته بر موخر سر بمالند و یاسمین مانند یاسمین و نسرین و غالیه و مشک بو یانند
داغ بر پس سر نهادن مجرب رازی است و تدبیر سکته و سبات و تنقیه بار دو تار هاوران نمایند و بعلاج امراض دماغی بارده و صداع بارد پردازند و بعد از افاقه
منضج سودا دهند و یا مطبوخ بادرنجبویه سه درم افسنتین ده درم گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضج ظاهر گردد مسهل سودا حب افتیمون و
یا مطبوخ که دران افتیمون و غاریقون و بسفائج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا و یا حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و
افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که مار ابحین مع سفوف سوداوی نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد بحقنه لینه اقتصار ورزند
و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخود آب گوشت دراج و تیهو با شیر و ترطیب سازند و در اختلاط ذهن گلقند عسلی بدهند و بجای
آب برار العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر دارند و ایضاً دهان
مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پاها و اذنات خصیتین بمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر
نطول سازند و غذا شوربا چوزه مرغ با نخود و شیره بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند است و از اغذیه مولد سودا پرهیز کنند و در
بقول بعضی اگر این مرض از بخار بلغمی باشد بادویه سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعه عار نطوقا و سعوطاً در تقویت دماغ اثر و قوت عظیم دارد و سعوط مسکیت
خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع است سویدی گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطول بطبیخ شبت یا اکلیل الملک و شرب
و ضماد غاریقون یا سکنجبین یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شحم حنظل یا سنای مکی یا زنجبیل و تخم انیسون کوتران و شرب و تخم حاشا و تخم و ضماد سنبل الطیب و تخم ترب
ذهلی سوده و بپارچه بسته مدام و مفتوح آن در بینی مثل نسوار سائیده نافع است و اگر بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش سائیده و بآب و روغن بنفشه پخته نیم گرم ضماد
کنند بسرعت شفا بخشد و غذا چوزه مرغ و دراج و یا یکه جلان اعضای او بریان پخته و زرده بیضه نیم برشت مفید و ضماد فرفیون یک درم در روغن زنبق ده درم
گداخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سودمند است و اگر با جمود و سهر باشد مرزنجوش سبز و گل بنفشه پخته در سر ضماد کنند
مؤلف اقتباس مینویسد که اول تنقیه ماده ملوی خان العمل آرند و یا این شیاف بکار برند مغز تخم بیدانجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و غاریقون سیاه و
شکر سرخ نه توله و زهره گاو و زهره بز و سه توله و سکبینج و سقمونیا هر یک یک نیم توله و روغن زیت دو توله بعد از ان حجامه بی شرط بر ساقها نهادن و عضلها و صدغین و عصبهای
پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او رسنه گرفتن و مالیدن و سر بینی او بر انگشت فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پایها او را گرفته رنجانیدن و بدستور
همه بدن را مالیدن بشدت تمام نمودن تا آگاه و بیدار شود بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه و بوهای تیز هیچ اثر دارد و پس از آگاهیدن جهت تنقیه سودا حب

[illegible]

امراض عصب

[illegible]

علاج امراض عصبی از روی طب سافوت

[illegible]

و خند و صنا چنانچه کوفتن دمنیت باشد یا روغن بود بسبب لیث او زبانکه طول او اثر قوی مناسب جوهر اعصاب است چه اعصاب بنا بر استحصاف جوهر خود قلیل الانفعال از ادویه است و از اینجا ست که روی روغنهای گرم مثل روغن زیت و دو روغن کتان بسبب طول زمان ملاقات آنها با امراض عصب بارد موافق بود و ملازم باشد و هر گاه نسخهٔ ادویه استعمال نمایند باید که پیه رنگان بکار برند و روغن قسط و روغن خند قوی مشهد بلا اختصاص با عصابست و از سیلات که در بیان احتیاج اگر افتد او را نسخه است مثل ضماد خردل و ضماد زیت و استعمال زیت که دران لعاب و صمغ جوشانیده باشند و صمغ صنوبر بسیار نفع دهد نافع و بامر زنجوش و زنجبیل مکان و اوقیه نطرون خردل مکد و دو اوقیه فلفل یک ثم فربیون یک اوقیه جند بیدستر چهار اوقیه سوده در روغن غار مخلوط نموده ضماد کردن نیز مسخن عصب ست و اشیائی که مقوی اعصاب از مشروبات وج مربی و جند بیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان ست و اسطوخودوس خاصة و تربیت از ان هر روز وزن یک درم ست کوفته با شربت عسل سرشته بد هند و ریاضت معتدل او ادمان حمام نافع بود و نطولات قوی تر مفید باشد و اکثرت اکل سیب بهی انار و انگور مفرح عصب ست و کذا الطعمه مرطبه شوربای چرب شده فربه دار و دو قلیه خشک گوشت مرغ در روغن جوزیات بیان کرده با اوایل تقویت

علاج امراض عصبی یابس ساذج

و آن تشنج و تمدد و رعشه و خدر ست هر چه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آرند و بار الشعیر روغن بادام یا ماء الفرع یا ماء الخیار یا آب انار شیرین یا آب لوز و جلاب سنبر و اگر قدری شیر تازهٔ میش برای تنقیه یا شیر نافع باشد و کذلک استحمام او در آب نیم گرم مفید تر بلکه تنها باشد و در شب وقت خواب لعاب اسپغول جلاب روغن بادام بدهند و اگر تنها شیر تازه یا ماء الجبن ساده بروغن بادام بنوشانند و آبزن یا نطول مطبوخ برگ بید گشنیز و بنفشه نیلوفر و برگ خطمی برگ کاهو کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و گل چند و برف آب کدو یا خیار یا تربوز یا آب بید و امثال آن و یا گلاب که دران برنج و پخته باشند تبرید استعمال نمایند و بعد از ان بالیدن روغنهای مرطب مثل روغن بنفشه و کدو سود مند ست اگر ازین آبها و روغنها و مطبوخات مرطب حقنه سازند نفع شدید نماید چنانچه این بیماری همین عمل در سکیده و آبزن از شیر یا روغن کنجد نیکو مرشیده بعد و بر مفاصل و منابت اعصاب نیز روغنها استعمال کنند مع عنایت بترطیب دماغ و بادان عصارات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر در روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر زنان بروغن بنفشه آمیخته یا لعاب اسپغول آب کدو فربه نهند و ایضاً از بنفشه و خطمی و آرد جو لعاب اسپغول روغن کدو یا شیر زنان آمیخته بر عضو ماؤف ضماد نمایند یا قیروطی مرطب کالند از حرکت و ریاضت و هوای گرم و تابستان محترز باشند و اغذیه مرطبه لطیفه مثل حریره که از نشاسته و روغن بادام و نبات سفید ساخته باشند یا گوشت حلوان یا یخنی حلوان با اسفاناخ و روغن بادام و چوزهٔ مرغ یا ماهی خورانیدن بهتر اگر تب باشد گوشت حلوان مع بقول مرطب مثل کدو خیار یا زرده یا شیره مغز بادام کند یا اسفاناخ و خرفه و مرغ بدهند تا بدین مرض علاج کنند دیگر افتد

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و خدر ست باید که تا چهار روز عوض آب و غذا ماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و ماء العسل بحسب مزاج لیکن مر هم بنهند مثلاً اگر فراهم مریض بسعوت زیاده نباشد شهد یک جزو و بهشت جزو یا چهار جزو آب آتش ملایم بجوشانند و کف برآرند هر گاه سوم حصه بسوزد صاف کرده و نیم گرم سازند و بدهند و یا یک جز و شهد و شش جزو آب انداز چون نصف بماند صاف کرده بدهند و اگر برودت زیاده باشد شهد یک حصه آب دو حصه بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف نموده بدهند و اگر در ماء العسل بجای آب قیات مثل عرق بادیان و عرق گاؤزبان کنند بهتر باشد و اگر قوی تر خواهند دارچینی و زنجبیل مصطکی زعفران سنبل فرنفل خولنجان ج زالطیب بارکوفته بقدر حاجت در صره بسته دران جوشانیده داخل کنند و اگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر یا جلاب معمول حکیم ذکار الله دهند عوض ماء العسل بدهند بعد از ان بعد نیم یا هشتم شوربای کبوتر و موچه و مرغ بدهند بعده نیم منضج بلغم دهند و اگر غلبه برودت محسوس گردد و زیاده بر حسائش مثل انیسون تخم کرفس و رازیانه دهند اگر خشک بلسان ذخیره و طرح او زوفای بیسیا و فلفل نخواه قرنفل و اصول مثل بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بیخ مهک قسط جهت منضج افزایند و با ماء البزور با ماء الاصول سبک بدهند گاهی منضج از اصل السوس و بادیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس و سلیخه قاح اذخر گاؤزبان هر یک چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله مطبوخ کرده میدهند و اگر حرارت لاحق باشد انیسون تخم کرفس طرح ساخته گل بنفشه عنب الثعلب یک چهار ماشه تخم کاسنی دو توله زیاده میکنند و اگر حرارت زیاده تر باشد بادیان تفاح اذخر نیز حذف کرده تخم خیارین می افزایند و در آخر موبد منقی بستانه پستان چهار ماشه اضافه می سازند بالجمله اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تب داشته باشد دوئیه بارده مثل بنفشه و نیلوفر کاسنی و خیارین خصوص برد منضجات بر اصلاح بدهند و اصول نمی دهند که بیش دارند

[illegible]

مواد تولد امراض عصبی بسبب ادویه مانع اوست و برای عضو بحسب یبس بیاید که از ریاضت ملایم ترشروع کنند و بتدریج تا قوی حد اعتدال رسانند و اما مبدأ امراض عصبی بالجمیع مذکور شد و حفظ مغز حب العصنوبر بالخاصیت نافع بود و بعض قدما نوشته اند که اگر از حب تخم حنظل مقل هر یک درم فرفیون نیم درم حب ساخته در هر هفته یکبار دهند بدین طریق که اول از دوازده قراط شروع نمایند و در هفته دوم سیزده قیراط و در هفته سوم بست و چهار قیراط همچنین هر هفته شش قراط بیفزایند تا سی و شش قیراط رسید و تنقیه اعصاب بصحیح دارو برای این خاصیت الطاف گویند که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب که از نوع عشه شد و اختلاج همانست که در سکته گذشت لیکن بهتر او آنست که علاج اینها قبل یک هفته نکنند الا آنگاه سبب تب میشود و ان کلی الابداع واجب لسان خارج شود منع کنند و از لوم عسل عود و فرج و سداب بهر نحو که استعمال کرده شود و اکثار نمایند و در خواص آمده که بوی طیب فالج و خمرا را نجر را اکثار شراب ظرف نن تشنج

علاج امراض عصبی موی وصفراوی

وان استرخا و تشنج و رعشه و خدر و اختلاج ست در موی بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه و عرق شب کشت تولہ حل کرده و شربتها شربت هلو خوردن یا شربت لیمو یا سکنجبین ساده یا بزوری دو تولہ و عرق کاسنی بست تولہ و بیدمشک و عرق کیوڑہ و عرق بید ساده هر یک تولہ حل نموده دهند بعد از تنقیه منضج نشاسته تخم از عناب و دانه شاه تره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاؤزبان هر یک شش ماشه مویز منقی بست دانه تخم کاسنی و تولہ اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین دو تولہ شربت از خیارین کاسنی هر یک چهار ماشه شاهی مکی یک تولہ مغز فلوس شش تولہ ترنجبین شش تولہ املیجات ثلثه هر یک شش ماشه غاریقون روغن بادام هر یک شش ماشه مسهل دهند و بروز دوم لعاب گاؤزبان تخم خطمی تخم کتو هر یک چهار ماشه تخم کشنیز چهار ماشه یا شیره بدهند غذا آب نخود و آب آش جو و صفراوی لعاب بهیدانه چهار ماشه عرق گاؤزبان نیم تولہ شربت بنفشه یا شربت انار و غلطه دهند و بعد از منضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان ده تولہ آخر شب خورانیده صبح بدون مغز فلوس مطبوخ بنوشانند

اگر احتمال حب ایارج نباشد از گل بنفشه ترید رب السوس هلیله زرد افسنتین هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند

استرخاء فالج

استرخاء سستی و ضعف ست که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو معطل و باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص مختص بعرف اطبا استرخای یک شق بدن ست در طول که از گردن تا قدم فرو گرفته باشد و تسمیه سالم بود و یا آنکه شق از سر تا قدم ساری شد این فالج مع اللقوه و خلع گویند و فالج بمعنی استرخای مطلق اکثر در عصاب تمام بدن غیر از اعصاب سر و رو بود و او را لقبیا گویند و اگر بهر دو شق سر و بدن عام باشد سکته بود بالجمله سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساس و محرکه یا منحبس گردد از نفوذ در اعصاب بجهت انسداد طریق روح حامل قوای نافذ باشد در الملکین بعضی عضا از اثر قوت آن متاثر نشوند بجهت فساد مزاج خود و فساد مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت تا که بحد غایت نرسد تا تشنج حس و حرکت را منع نکند چنانچه در اصحاب تب لازم و دق دیده شود و میشود که ایشان با وجود حرارت شدید آنها حرکت و حس ایشان باطل نمی شود و یبوست نیز همچنین و بلکه مانع حس و حرکت اکثر برودت با رطوبت بود فظاهر است که برودت ضد روح ست و تخدیر و انجماد آن کند و رطوبت عضو را مهیا بلادت میگرداند لیکن از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن تلافی این ضعیف سهل باشد و این اکثر در یک شق واعداد عام نبود بلکه در یک عضو خاص عارض شود و چون فالج مشابه و ذکر اشال آن پس فالج را استرخای کثر اعضا سبب احتباس روح باشد و سبب احتباس روح انسداد بود یا افتراق مسام منافذ مو ایه بسوی عضا یا تطع عصب طول و انسداد یا بسبیل انقباض مسام یا بسبیل امتناع از خلط یا بسبیل مرجا مع هر دو ام بود و آن ورم ست پس سبب فاعل استرخاء و فالج یا انقطاع اریح عضا یا انقباض مسام یا امتلای خلط مسدد یا ورم یا قطع عصب باشد و انقباض مسام یا از ربط عضو بود از خارج و آن استرخا باشد و این بطلان حس و حرکت تام عرضی بود و بکشادن رباط زائل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه بعد ضربه یا سقطه یا میلان فقره از پست و چنانچه خلع مفصل یا غلظ جرم عصب در جوهر خود و یا سردی مسام عارض شود و امتلای مسدد از مواد رطوبی و آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ برریزد و در خلل کل اعصاب جاری گردد یا در بعضی اعصاب یا شعب عصب منتع توقف شود و طریق روح نفسانی بند کند و اما ورم نیز از عروض خلط در نخاع یا منابت اعصاب یا شعب آن منافذ را مسدود سازد از مواده که باشد و اما قطع عصب انچه در طول اش شد مانع نفوذ روح مفرحس و حرکت نبود و انچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند از اعصاب که مجاری روح نفسانی است ما ورمیان لیف متقطع غیر از قطع متصل بوند و لیکن بسیار باشد که ماده و طب بسبب غلبه حرارت بر آن یا بسبب حرکت بدنی یا انفعالی نفسانی از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوی اعصاب نخاع و اطراف سائل گردد و فالج آرد و بدانکه سبب فاعل اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری یک شق واحد افتد همه شق بدن مع شق وی متاذی گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق نزد منبت نخاع افتد کل بدن سوای

[illegible]

سینه اگر زوال فقره لسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن ، فرو رفتن سینه اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقره است ، اگر حرکت انبساط و انقباض عضو بدشواری شود و عضو نرم نباشد سببش مثلاً عصب بغلبه یبوست باشد و تقدم اسباب یبس بر یبوست شاهد باشد و هرگاه بول بی اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد و اگر براز بی اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد و بالجمله علامت و علاج استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری وغیره هر یک در مقام خود با مذکور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور می شود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیر بدانکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات وغیره بعمل آرند و ایضاً بر استفراغ مفلوج اقدام نمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر استفراغ ، اگر پنج شش مسهل ماده فالج بر نیاید بارالاصول فقط تا یک چله کنانیده بعد از آن حبوب منقی دماغ میداده باشند و در آخر معجون سیر وغیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهلم روز فراغت ضرور است چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهلم اعضا بگشاید بگشاید و الا باز نگشاید لهذا در مرض خفیف بهشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض نضج کامل است و قبل از نضج کامل اسهال ممنوع و مضر است و در روز دوم از مسهل اگر تپ نبود باز منضجات مشتمل بر نبویات و مسخنات کبد اگر شق راست مئوف بود و مسخنات و مقویات قلب اگر شق چپ معلول بود بدهند اگر مرض قوی باشد تا چهلم روز تقویت این اعضا ضرور است و بعد مسهل تقویت معده بمصطگی و زرنباد و قاقلا و انیسون و اسطوخودوس سوده بهلیله مربی یا اطریفل شته معمول است چه اطریفل دماغ و منقی مخصوص عضو مئوف یعنی دماغ است و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا بارالاصول و یا مارالزوری حار یا معتدل بیاشامند و خورانیدن تریاق اربعه و ثمانیه جوارش بلاد و هرچه موجود باشد و مناسب مانند عرق بادیان و شیر آن نافع است و مداومت کیلم سداب شهر باد و روغن ارجینی و لوکا مجرب است و همچنین بعد تبدیل مزاج تریاق کبیر یا شرودیطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل کبیر و معجون ... و مربای آن بخورانند و دیگر ادویه مرکبه مثل جوارش تمح علوی خان و سفوف اترج ایشان و خمیره اسطوخودوس و حب عنبر و موسیائی و اذاراقی و حب ... و سیاه و حب سیماب و حب بنفش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و فقرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط و غیر آن گاه ساده بمالند و گاهی جندبیدستر و عاقرقرحا در آن روغنها آمیزند و یا موم در روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیمگرم تدهین کنند و یا موسیائی کانی در روغن حنا ... نمایند که بعد از فتن فالج از فالج دفع ماندگی اعضا میکنند و یا ضماد جوز بوا و مالش زنجبیل و زرنباد کنند و یا قسط تلخ مرکی فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیمگرم بمالند و این مخترع حکیم علوی خان نیز مجرب است و سواری کشتی و نقل از بلد بارد بشهر گرم مفید بود و در این مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب اجب و چون قریب بصحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرقه درشت بمالند و باید که در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبه خون که بیمار سرخ رنگ جوان باشد و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد در این صورت فصد جائز است اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا مهما امکن در تقلیل غذا کوشند بیان بعض ترکیب معمول در فالج منقول از مطب اساتذه کرام روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد کنند و عود صلیب پنج ماشه گاوزبان عنب الثعلب بیخ کبر هر یک شش ماشه عوض بیخ کاسنی و بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده و در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربای کبوتر و گنجشک یک وقت و بجای آب عرق کوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود شبها خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالائش عرق کوه عرق گاوزبان نوشانند ایضاً در مرض خفیف حرف اصل السوس گاوزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج اجزای مسهله افزایند ایضاً برای مرد جوان در فصل صیف که استرخا در فکین و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاوزبان بیخ بادیان هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب گاوزبان هر یک نه توله شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود در روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه بادر نجبویه عود صلیب دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی نه دانه بیخ کبر شش ماشه زوفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیر زرد هفت عدد تخم خرفه تخم کاسنی هر یک نیم کوفته افزوده جوشانیده صاف نموده اسطوخودوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده مسهل دهند و در مسهل

سوم حب ایارج داده روز دوم از مسهل برای تنقیح داده و تقویت دماغ گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان چهار ماشه بیخ کاسنی شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه
جوشانیده صاف کرده اطریفل کبیر خورانیده جوشانده بدهند الف تا ۲ نیم ... بعد غسل قدری نقص کرده و در گوش برای سر
شود بار اصل از تخم و زبان چهار تولہ رسانند آب جوشانیده عسل پانزده تولہ داخل کرده باز جوشانیده بدهند و گل گاوزبان هر یک نیم ماشه پرسیاوشان
هفت ماشه عناب یک تولہ عرق بادیان پنج تولہ جوش داده و مصطگی و دیگر اشیا و اصل فنان بعد دو سه روز که تخفیف شود و قبض باشد گلقند
گلسنده بکوه گل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه عوض تخم کرفس بیخ اذخر و اسطوخودوس در منضج بلغم افزوده
منضج دهند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشه سنای مکی یک تولہ تربد سفید سه ماشه مغز فلوس هفت تولہ روغن زرد پنج ماشه اضافه کرده مسهل دهند
پس شود و تبرید دوم تبرید و بعد دو مسهل چند روز منضج داده حب ایارج خورانیده و بعد تنقیه معجون فلاسفه دهند الف تا ۲ بصورت مرض خفیف فقط
در منضج بلغم گاوزبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزوده روغن بادام ... همه اجزای مذکوره و سنای مکی و مغز فلوس گلقند روغن بادام
منضج اضافه کرده مسهل دهند و بعد تبرید کل عود غرقی عود صلیب مصطگی سورنجان هر یک نیم ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بخورانند
عود صلیب سه ریحان جدید اضافه کنند و روغن لب برگ ریحان باشد نافع الف تا ۲ اگر در فالج از گرمی ادویه منضج اسهال و سوزش بول در رو گرم
شود ادویه شدید الحرارة از منضج موقوف نموده گل بنفشه گاوزبان تخم خربزه تخم خیارین افزایند و تخم خطمی در منضج گل و برگ گاوزبان نرم کنند عناب و دیگر
وارد منضج از خیسانده تخم خیارین گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق کیوڑه شش تولہ عرق گاوزبان پنج
شربت بزوری معتدل دو تولہ نیم گرم دهند و اگر اسهال زیاده بود و در شوربا کیوڑه نخود کابلی چهار تولہ داخل کنند و روز سوم و دوم اسطوخودوس گاوزبان تخم خطمی
کاسنی اصل السوس پرسیاوشان هر یک شش ماشه بادیان ... سپستان دو دانه سنای مکی تولہ تربد شش ماشه بادرنجبویه چهار ماشه تخم خربزه شش ماشه
عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت تولہ ترنجبین چهار تولہ گلقند
عرق بادیان پنج تولہ روغن بادام شش ماشه داخل کرده خاکشی سه ماشه خورده بنوشند و بعد نخود آب کیوڑه و شام آب دال مونگ برنج روز دوم
بجای عناب تخم خیارین در نسخه منضج سابق افزوده دهند بجای ارحل عرق بادیان اگر اسهال کم شود و روز سیوم هم در آخر شب حب ایارج تولہ روغن بادام
دو ماشه حب کرده همراه عرق بادیان و کیوڑه بخورند و صبح لبنانیج چهار ماشه مغز تخم شش ماشه تخم کشوث چهار ماشه عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد بادرنجبویه
و پرسیاوشان در نسخه مسهل اضافه کرده بدهند روز دیگر بدستور منضج گل بنفشه گل گاوزبان گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه
عود صلیب چهار ماشه تخم خربزه شش ماشه عرق کیوڑه دو تولہ عرق بادیان نه تولہ شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دهند و تخم
منضج خطمی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه بادرنجبویه بیخ سوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلقند
شربت بزوری داخل کرده دهند تا چهار روز همین منضج داده روز پنجم و چهارم حب ایارج بدستور خورده و صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان
سنای مکی تولہ گاوزبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب خسک دانه هر یک شش ماشه لبنانیج چهار ماشه مویز منقی نه دانه تخم خربزه پرسیاوشان هر یک
شب در عرق کیوڑه و عرق بادیان هر یک دوازده تولہ تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کرده دهند
و دیگر گل بنفشه گاوزبان تخم خربزه هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاوزبان و عرق کیوڑه تر نموده صبح مالیده
صاف نموده شربت بزوری معتدل آمیخته نیم گرم بنوشند الف تا ۲ در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد از اصل منضج از ادویه ... حب
مویز منقی اسطوخودوس پنج بیخ کبر پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی مالیده صاف کرده قدری سفید باشیده دهند بعد از نضج ... برود
بیخ کاسنی انجیر زرد سنای مکی افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند شیرخشت هر یک چهار تولہ روغن گاو شش ماشه
کرده داده شود بعد دو مسهل تا دو روز بجهت تقویت دماغ و قلب و جگر مصطگی سوده یک ماشه ملیله مربا یک عدد در شربت همراه اسطوخودوس

هریک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو توله داخل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قبل بگیران هر هلیله
افزوده شب حب ایارج و صبح مدرقه دهند بعد مسهل برای تنقیه و تقویت اعضای رئیسه در دوای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هریک شش ماشه
پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه منقطے سورنجان هریک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری
سفید پاشیده دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گلقند کنند. سورنجان مخصوص برای درد پاست جهت درد ساق و پای که از حرکات او دو شرکت اعضا رنج
در فالج می باشد مفید است چون درد پای باقی ماند باز سورنجان سوده همراه هلیله مربی توشکے در نسخه سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند بعد
طبیخ اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابریشم خام تخم کاسنی هریک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دوا المسک معتدل
پنج ماشه با عرق بادیان ده توله دهند و بعد از فراغ مسهلها و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی زائد بود دیگر بار آب تازه بوقت غذا دهند چه در خلو معده و در ابتدای فالج و فتنه
آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکی باقی ماند سورنجان منقطے هریک یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه اسطوخودوس
مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو توله بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هریک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس بیخ کرفس
افزوده بعد نضج اده روز مسهل گل نیلوفر چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بیدانجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند
بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب و صبح مدرقه دهند بعده معجون به نسخه تحفه که دران جوز بوا و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیسه [illegible]
ایضاً در فالج بلغمی که بعد قی و اسهال [illegible] افتد باز العسل و عرق گاوزبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق شاهتره
و عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شله و بجای آب عرق کوه ایضاً در فالج مع اللقوه و در بازو بعد مسهلات
سورنجان سوده با طریفل صغیر سرشته بخورند بالائش گلقند و عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان البیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاوزبان افسنتین بادیان جوشانیده
با گلقند باز سورنجان بوزیدان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالائش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند ایضاً در فالج
مع اللقوه بعد تدابیر معموله و مسهلها منقطے سوده هلیله مربی سرشته بخورند بالائش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند در روز دوم
مویز منقی [illegible] عوض بادیان که رعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب تودری سفید افزایند غذا پلاو و قلیه در روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم منقطے سوده بهلیله مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس
عود صلیب ده با طریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا پلاو مرغ
با جوارش عود گاهی با طبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یک توله با شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه
عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بعده [illegible]
دهند ایضاً برای فالج مع اللقوه که مرد پیر را با رعشه و غنه در صوت و استرخاء و تغیر در حرکات وحشی باشد فلاسفه عرق بادیان صبح و اطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام
و وجع ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان بالند لیس غرغره به آب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل ایضاً در خلل دماغ مع بواسیر خونی
کرده و البسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یک توله در عرق گاوزبان دوازده توله بجوش
داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یک ماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله هریک دو ماشه سقل ازرق یک ماشه کوفته
بیخته با عرق بادیان دهند ایضاً در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هریک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت
بزوری معتدل دو توله حل کرده بدهند و با تریاق فاروق یا تریاق اربعه بماء العسل جهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماء العسل یا دوا [illegible] و اگر
بعد مسهلات بسبب قبض و تحجر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً بعد تنقیه برای
تعدیل و تقویت درین مرض دوا المسک حار خورده بالائش عرق بادرنجبویه و بادیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس آمیخته بنوشند و یا معجون مرکبات

خورده یا دلیش بادیان بیخ بادیان سوسن بیخ بادیان هر واحد یک مثقال جوشانیده شربت اصول داخل کرده بنوشند یا تریاق فاروق که قوی حرارت غریزیست قدر نخود ونیم بعد فاقمرن میتند بجز زنجبیل عنب الثعلب کا دزبان بنوشند ایضاً که زنی را بعد تولد بچه تب شود و از استعمال مبردات فالج بسر رسد و زبان هم بیکاره گردد و دو ماه آن صحت کلی نشود پارچه در روغن دلو در حلوی خان آلوده در روزی هفت هشت بار برتم بمالد و وقت صبح معجون سیر جالوس خان یک توله همراه عرق تنباکو هفت توله بخورد و وقت شام مربی ترکی و شوربا جوز بوا هر واحد یک شه بعد عسل یک توله بیستابست و یک وزن در هر دو سه چهار قبه دار شیشعان بعسل فلفل کرد بوره امینی هر یک سه ماشه سائیده بزبان بماله

ذکر ادویه مفرده منفعه استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا آب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بتبرد یا عسل بلادر نیم درم مغز جوز یا حرف یا زنجبیل و یا حب فلفل و یا آب طبیخ کرفس و طبیخ سوسن و گل او و آب یا حب الغار و طبیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا فرفیون ربع درم سکنجبین نمل اشق هر یک نیم درم یا پنج یک درم آب گرم و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شب بگلاب یا عصاره قنطوریون دقیق بعسل و یا پوست رته آب نیم گرم و یا طبیخ دار شیشعان و یا طبیخ ماشا و یا کرب مسادق مطبوخ بزیت و یا فوه طبیخ بعسل و یا ثمر فندول و یا شربت عنصل و یا جوز راقی و یا زراوند طویل یک مثقال و یا دار چینی و یا دوقو و یا اسطوخودوس و یا سندروس و یا لحم عصافیر و یا لحم شفانین و شرب و تمریخ روغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سیسنبر و یا روغن آمله و شرب و ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجه و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن یا آب خاکستر چوب انجیر کرده بار تکرار آن نموده باشند و یا روغن غار و یا زیت که شحم حنظل دران جوشانیده باشند و یا فرفیون یک درم و زیت ده درم حل کرده یا فربیون و جند بیدستر بروغن قسط و یا میعه سائله مطبوخ بزیت یا تنها و یا جند بیدستر و روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قنه مخلوط بزیت و یا روغن حنا و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان و یا روغن زهر قندول و ضماد خردل الکبر فلفل یا اسداب و یا شیطرج آب قرنفل سرشته و یا اقسنتین یا خردل سوده در قیر و طی روغن بادام موم آمیخته و یا نمک سوده و عسل جمع کرده سوخته و یا غذبه و یا خاکستر چوب انگور بسرکه و زیت و نطول آب دریای شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ بنجنگشت تخم او و در حب الیاس فوه الصبغ و یا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب و زیت و آب و یا تخم کرفس با نخواه تا آب فانی گرد و یا آب کبریتی و غرغره بطبیخ بیخ کبر و حقنه بسکنجبین یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل هر واحد نافع

بیان ادویه مفرده نافع فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن بعسل شیئی مرو و رستن جوز بوا و روباه انداختن در آب آن و کذا اکل لحم الغزال با دام کثیر و کذا مغز حب الصنوبر کبار از پنج درم تا ده درم بشکر یا بعسل و زنجبیل هم و کذا خوردن بچه کبوتر که بسر کردن او و در کرده جوشانیده آب بینداز ده در آب نگه خوب پخته باشند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ مشمش کهنه و اغذا کردن آب نخود و دار آب پخته در زیت و مستحسن طیب کرده و کذا خوردن عود الصلیب از مجربات من ست و تحسین بادر بطوس هر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب سی روز متواتر خوردن مجرب صحیح ست و از حکمای دیگر نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا افتتاح اذخر یا بهمن سفید یا آذریون طبیخ بیخ او و عصاره که قبل از او یا آمله یا ایرسا یا عاقرقرحا جند بیدستر یا عسل یا در کیمیا درم بروغن جوز یا خصیه الثعلب کبیر حلتیت یا یک درم تنها و مع فلفل و عسل تا یک مثقال ملفوف بموم و یا نیم درم از آن بسکنجبین نیم درم همراه او شراب انجیر در متواتر یا شبت یا نفط سفید و آب حمام بعد خروج از آن تا هشت آن نیز یا مغز حب القطن یا تریدیا روغن بلسم یا ثمر او یا شیطرج بعسل یک مثقال یا تخم حنظل یا سداب مطبوخ به آب تا نصف بماند و یا بقدر یک درم و یا احسل تا سی روز متواتر با سکنجبین یا مازریون یک درم و کذا تنها اطلا بدوام یا شربت عنصل یا پیاز او و شوی معجون بعسل یا سرکه او یا بهمن او و دائم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفای خشک یا دار فلفل بعسل و مربیخ بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا مثقال بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصاره قثاء الحمار یا لک یا روغن جوزا و گل یا دبق یا بیخ اسن بعسل یا نانخواه تنها و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا بسیالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بعسل تا سی روز متواتر یا جوزبوا یا شونیز یا زراوند مدحرج یا دار چینی با آب یا صمغ سداب برگ او بعسل یا مشک یا غاریقون یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوقو یا حرمل تنها یا آب مرزنجوش در حمام یا ایلالیسفر مثقال بماء العسل یا عنبر یا موبرج یا جوز السرو یا قنه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم بشراب یا روغن آجلیخ

یا داورد یا بندق یا روغن اوییا انفسیا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات او باریک سائیده در جریره آمیخته یا تخم قاوندی چهار درم در شوربای مرغ خاکیان یا اصل یا صدف
بحری سوخته یا ششم مثقال بعسل یا دارشیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض با آب نخود سیاه یا مرغ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه بر روز نیم درم بیک مثقال
ایارج یا قوه للهیج ایام کثیر بعسل یا دامن ج دم برای آن یا تخم بیدانجیر مثقال یا باده عدد یا لذیذ تنها و یا ایارج لوغاذیا یا اسندروس یا تلخیه از علک البطم و تفاح اذخر
و سکبینج حب ستة یا برگ کبر یا ثمر یا پوست بیخ او یا رطلیه پخته مطیب بیت و یا تخم او یا اسقولوقندریون یا تخم ترب جندبیدستر بهرده مساوی یا خبطیانا یا روغن نارجیل
یا بیخ بخور مریم دار لحوم اکل لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع و غرغره عاقرقرحا بماء العسل یا تخم حنظل یا سداب یا مرزنجوش یا کندش و سعوط
مومیائی یک قیراط با آب مرزنجوش و یا یک حبه از ان بروغن زنبق و یا دانگی از ان بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک یا بسته و یا عنبر و یا روغن
یاسمین یا شاباتگ و یا روغن نرگس یا آب سقولوقندریون بروغن بادام و شم سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و شم آن نهادن مکان یا کندش کوفته ذخیره
و یا مرود مالش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جندبیدستر و کذا روغن البطم و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا فرفیون و روغن زیت و کذا جاوشیر بجمیعِ روغنهای گرم
و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن جرمل کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن یاسمین بری و کذا شحم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن
زقوم و کذا روغن بان که دران مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده و کذا خاکستر آب و زیت آمیخته و کذا خاکستر
چوب انجیر و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا اسندروس بزیت و کذا روغن ترب کذا بورق و زیت و علک البطم و کذا بیگیا و کذا روغن نارجیل و طلای جندبیدستر
بر روغن بان سرسبز یا قسط تلخ و یا بسباسه مخلوط بروغن بان یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج یا مشک تنها و یا بعض روغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته و بعض
روغنهای گرم پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا مویزج و یا روغن حنا و بیخ سوسن موم و یا شابانگ و یا بورق و روغن بان و موم ذرور عاقرقرحا
باریک ساییده بر مقدم سر عطوس بصمغ سداب آنرا غال که دو اردویه فالج مقوی فعل آنها ست و استعمال البسمه یعنی برگ نیل رحتنه فالج نیز نافع ست ذکر ادویه مرکبه
یونانیه که در فالج و دیگر امراض عصبی بلغمی مستعمل ست ایارج فیقرا که اکثر اقسام صداع را نفع میکند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بفالج و لقوه و استرخای
زبان و وجع مفاصل و قولنج مفید و دفع ذو قولنجی نماید و با اطریفل منقی دماغ ست و با گلقند منقی معده و گویند که گرده ضرر دارد و مصلح آن کثیرا ست سنبل الطیب چینی عود
بلسان حب بلسان سلیخه مصطکی اسارون عفران هریک یکجزو صبر سقوطری و چند بهمه ادویه شربتی دو درم بعسل و آب گرم در حالتی که معده از غذا خالی نبود ایارج لوغاذیا
صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و صمم و بهق و برص و جذام و درد گوش و بیضه خوده و غیره امراض ماده سوداوی را نافع بود شحم حنظل پنج درم بسبایه غاریقون بریان
غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسقوردیون هریک چهار و نیم درم افتیمون کماذریوس مقل صبر هریک درم جاشا هوفاریقون انیسون ساذج هندی
فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید سیاه دارفلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج مر جاوشیر جندبیدستر سنبل الطیب مصطکی اسالیون راوند طویل عصاره افسنتین فودنج
حمامه زنجبیل هریک دو درم خبطیانا اسطوخودوس هریک یک و نیم درم کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از شش ماه استعمال نمایند ایارج انقیو
فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع ست بدن را از فضول غلیظه لزجه مختلفه پاک کند و استرخای مثانه و خروج بول بلا اراده دفع نماید شحم حنظل غاریقون بسبایج ایل
بریان اشق سقمونیا خربق سیاه هوفاریقون فرفیون هریک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل ازرق کماذریوس سلیخه فراسیون هریک درم سکبینج زراوند طویل
فلفل سیاه و سفید و دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر قنطوریون اسالیون هریک چهار درم و بعضی اطبا زعفران صبر هریک چهار درم درین داخل کرده اند
ادویه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ایارج ارکاغانیس هر مرض متولد از بلغم خام و سودا را نفع کند

و دو وارد صداع و تشنج و فالج و غیره امراض بارده مفید است شحم حنظل و دار فلفل فراسیون اسطوخودوس تربد سیاه سقمونیا فلفل دار فلفل زنجبیل هریک چهار دانگ ایارج فیقرا هشت درم کوفته بیخته بعسل

فرفیون صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون بادشیر هر واحدیک قیراط دارچینی جعده سکبینج مر سنبل اذخر پودینه کوهی زراوند مدحرج هریک دو درم کوفته بیخته بعسل

کف گرفته سرشته بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال **ایارج روفس** نافع بلغم و مره سودا است شحم حنظل بست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان دو درم

کمادریوس بست درم سکبینج جاوشیر هریک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده مرمکی هریک دو درم کوفته بیخته

بعسل کف گرفته سرشته شربتی از آن از دو مثقال تا چهار مثقال **اتریل** مخترع حکیم علوی خان برای فالج و استرخا و دیگر امراض دماغی بارده مجرب النفع سنگ ذر

آب کبریت داگر نباشد آب خالص بست من بجوشانند و بران گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر برگ نارنج بهار نارنج اقاقیا اسطوخودوس پنج من

تمام گل یاسمین سفید گل ترکی نوده الصباغین پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر چشه مغربی برگ سداب چوب چینی هر آنچه کفاند ختم

بیزند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روباه یا کفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده را بسته در همین روغن در آن

اندازند و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیمار را در آن نشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سر شو بیرون آرند و قات و کثرت از آن بجهت احتمال

طبع مریض ست بعد خروج بر عضو ماوف روغن قسط یا روغن گردگان بمالند **تریاق ثمانیه** منافع این ماده از منافع تریاق اربعه بیشتر است نافع

و فالج و لقوه سود مند و باد ها بشکند و دفع اذیت سموم کند زراوند طویل بونه جینی پوست بیخ کبر حب الغار مرمکی قسط تلخ ندهوه جنطیانا مساوی کوفته

بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال قوت این تا دو سال بماند **شبادر یطوس اکبر** رطب صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض متعلقه عصب

و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم و درد ربو و جذام و برص و قولنج و استسقا را نافع است و اسهال بی مشقت کند و ادرار بول و حیض نماید و سنگ گرده

و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت و مدد بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سدهٔ سپرز و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا پنج

سال باقی بود راوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل ترکی جنطیانا حب بلسان قفاح اذخر موحاما هریک دو درم زعفران

دارچینی وج معطر روغن بلسان هریک سه درم سنبل الطیب درم و نیم کمادریوس قسط افتیمون هریک چهار درم اسارون سلیخه سقمونیا هریک شش مثقال

صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بست درم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته با سه چند آن عسل سرشته و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی

چهار مثقال و در قرابادین قانونی زراوند اسارون سلیخه و سقمونیا هریک شش درم و ست و موحاما یک یک درم **جلاب معمول** در اکثر امراض نامیه

عصبیه سوداویه بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فالج بجای ماء العسل بعمل می آید قند سفید یک رطل عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه

گلاب هر واحد یک رطل و گاهی عوض گلاب عرق بهار نارنج داخل کرده میشود همه را بر آتش ملایم بپزند تا مستانتی پدید آید پس گل گاوزبان عود صلیب اسطوخودوس

هریک دو مثقال بمقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده بآن ضم نمایند و بر آتش گذارند که بهیئت تشنف شده

قوام معتدل آید و در شیشه نگاه دارند و هرگاه که تقویت و تفریح منظور باشد با قند عنبر اشهب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ اضافه کرده شود و وقتیکه

تسخین ماده مطلوب گردد بعضی افاویه چون دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی در میان آن افزوده شود **جوارش اترج** نافع لقوه و فالج و استرخا

و مقوی معده و دماغ و اعصاب مجرب النفع ست تالیف حکیم علوی خان شیر آمله منقی سی مثقال یک شب بعرق بهار نارنج و گلاب هر واحد یک صد و

پنجاه مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند که مهرا شود از صافی گذرانند پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون افتیمون نخود اسپند سفید

[illegible]

دارچینی سعد کوفی طالیسفر سلیخه قرنفل گل سرخ قاقله هیل قرفه کاشم کندر مصطکی هریک یک مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب
عود هندی قرنفل هریک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک تبتی هریک یک مثقال همه ادویه کوفته بیخته بیارند و عسل منزوع الرغوه صد مثقال برآورده داخل
کرده بقوام آرند شربت ازو یک مثقال تا دو درم و گاهی جند بیدستر و صعتر و اخطائی هریک یک مثقال داخل میسازند حب ایارج نسخه معمول خود
در جمیع امراض بلغمی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هریک یکدرم حب النیل غاریقون افسنتین هریک نیم درم
شحم حنظل نمک هندی هریک یک نیم دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان بسرشند و حب سازند جمله یک شربت ست طریق استعمال آن در مقدمه کتاب مسطور شد
دو در نسخه معمول حکیم ذکاء الله خان وزن حب النیل یک درم ست و مقل ازرق و کتیرا هریک چهار سرخ عوض افسنتین مرقوم **نوع دیگر** از والد حکیم
علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و درد معده نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و معده و مصلح قروح و بثور سوداوی تعلیل رگی
افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی عود صلیب افسنتین هریک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفایج گل سرخ
اسطوخودوس هریک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا شش درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و بورق نقره پیچیده دو مثقال
بآب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند **دواء المسک حار** جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس جمیع امراض بارده را
نافع ست بنسخه معمول الحکیم بقا خان مشک خالص سه ماشه جند بیدستر یکدرم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی هریک دو درم مایه سفته
کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد هریک دو مثقال نبات یا عسل سه چند بدستور مقرر تیار ساخته بکار برند **روغن بید انجیر** که مسهل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات ست
و در امراض بارده دماغی و قولنج وغیره شرباً و طلاءً مستعمل میشود مغز تخم بید انجیر برآورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف همگیرند و ظرفی تا تمام
گرفته شود و آب زده بمانند پس ازان کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید **روغن بید انجیر مرکب** لقوه و فالج را نفع دارد و سده جگر و
سپرز بگشاید و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر پودینه کوهی تخم کرفس افسنتین مصطکی اسارون هریک بیست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن
خشک هریک ده درم شیطرج هندی مقل هریک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد درونج هریک سه درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابه دارفلفل جوزبوا بسباسه شونیز قسط کرویا هریک
چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دو از هم شود صاف نمایند و ششصد پنجاه درم روغن بید انجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم
تا سه درم با ماء الاصول یا ماء الشعیر و ازین روغن حقنه نمایند **روغن قسط** بنسخه معمول نافع برودت اعصاب و تقویت آن مفید امراض بلغمی بارد دماغی قسط ده درم
ایرسا زنجبیل اشنه سنبل الطیب ساذج هندی فرفیون عاقرقرحا هر واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند و از آن یک رطل آب
صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند بعده جند بیدستر فرفیون جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم سائیده و بیخته
بکار برند **روغن اسپتیل** تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره پیاز عنصل چهار اوقیه بکارد چوبی تراشیده در یک من روغن کنجد بپزند که مهرا شود از رو
مالیده صاف نموده عاقرقرحا جند بیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هریک یک مثقال مشک نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند روغن جند بیدستر اختراع مصنف
جند بیدستر فلفل سفید عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون حلتیت هریک ده نیم درم عود صلیب ده درم نیم کوفته در یک رطل ابغدادی روغن سداب داخل کرده
در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته هر روز دو مرتبه برهم زنند و روز هشتم پالایند و بفشرند و باز ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
بدستور دارند و بجنبانند و روز هشتم صاف نموده باز ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند **روغن قاوندی مرکب**

ازترکیب ممدوح الیه که در فالج و مفاصل وغیره معمول اقرنفل عود صلیب سانجه سورنجان تلخ اسرع دیلسان هر یک پنج درم سنبل الطیب سانجه پنج
بیخ سوسن قرنفل قسط تلخ هر یک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب تیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند تا آب رفته
روغن بماند مالیده صاف نموده شمع تا وند شانده درم مومیائی چهار درم دران گداخته مرکی سه درم جند بیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند روغن که تا
معمول برای فالج ولقوه وغیره امراض بارده قسط جراتیه افسنتین کندش بیخ بادیان شیطرج هر واحد سه ماشه عاقرقرحا قرنفل سنبل الطیب بیخ سوسن
فرفاشنه اسن سلیخه زرنباد حرتانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه لبسباسه دار فلفل کندر هر یک
دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بیدانجیر فلفل هر یک چهار ماشه مصطگی دو نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز تر کنند
بعده بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بیدانجیر هر کدام نیم پاو آمیخته باز بجوشانند تا آب
جذب شود و روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب یک ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جند بیدستر هر یک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده
نگاهدارند **روغن موم** مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب تحلیل مواد هر قسم باد موم یک آثار نمک شور سه آثار هر دو را در دیگ انداخته بطریق که
کشند مثل عرق بر می آید آن را نگاهدارند و بر بدن عریان شده بمالند و می باید که بعد از مالیدن دو گهری پارچه بر بدن فیدار اندازند تا باد بر بدن رسد بعده دو کرم
پارچه بپوشند **نوع دیگر** قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاو آثار نوشادر شوره قلمی هر یک یک چهارم آثار شنگرف یک تولہ از قرنفل جوزبوا [illegible]
افیون هر یک [illegible] ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته بنیچه وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته [illegible]
و بالا پنبه کهنه ببندند برای امراض بارده وریحی مجربست یا در قرع انبیق کشند و بعمل آرند **روغن جواهل** معمول جهت فالج و وجع مفاصل و دیگر
امراض بارده و دماغی جواهل یک عدد سنبل الطیب لبسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ ذریره عود صلیب دارچینی یک
دو ماشه قسط بحری قرنفل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خشخاش ده عدد در روغن زیتون [illegible] گلاب نیم [illegible] من
ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند **روغن** مجرب جهت خدر و رعشه و فالج و استرخا و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم [illegible]
قصب الذریره قسط تلخ هر یک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون هر یک دو مثقال زرنباد دار شیشعان عاقرقرحا مغاث [illegible]
بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب لیده صاف نموده روغن گل روغن [illegible]
روغن بابونه روغن نبنق هر یک ده مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب بسوزد و روغن بماند پس جدوار خطائی جند بیدستر فرفیون هر یک مثقال
جوزبوا زنجبیل هر یک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بخته در پارچه سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران چکانند و بدستهٔ هاون تمام
روغن با آن مخلوط گردد بعد از ان مومیائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاهدارند **روغن** برای اختلاج مجرب از حکیم [illegible] زنجبیل
جوزبوا فلفل موبا لنکلنی خردل فرفیون هر یک تولہ روغن کنجد شصت تولہ اجزا را مثل غبار بسایند بعد از ان در دیگ انداخته صلایه نمایند تا وقتی
اندک اندک روغن انداخته بعد از ان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بنهند بعد اعصاب تا یک هفته بگذارند **سفوف اترج** از اختراع
حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه بایارجات برای فالج [illegible] ترنجبین سفید پوست زرد ترنج بادرنجبویه تفاح اذخر آمله منقی پوست بلیله کابلی هر
پنج مثقال اسارون [illegible] بیخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قرنفل هر یک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جند بیدستر هر یک نیم مثقال [illegible]

کمافیطوس هریک چهار دانگ جوزبوا زراوند طویل اسطوخودوس رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سندروس صمغ درخت سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا تخم سیسالیوس سلیخه اسطوخودوس هریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک چرمی پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال صبح باده مثقال عرق بادرنجبویه بخورند شربت ابریشم نافع برای فالج ولقوه وصرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند و صاف نموده اسطوخودوس پاو آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم پاو علحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر یک نیم آثار بقوام آرند پس عود هندی مصطگی دانه هیل دارچینی عود صلیب بسفایج هندی بسفایج خولنجان مرج ترکی سنبل الطیب قرنفل هریک یک قیراط کبابه جوزبوا زعفران هریک شش ماشه عنبر اشهب شش ماشه سائیده داخل نمایند شربت عسل در جمیع امراض بارده عصبی دماغی بعد تنقیه و صحت جهت تعدیل مزاج و تقویت مستعمل ست و خصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل آتش رطل آب باران بپزند و کف آنرا بگیرند پس قرنفل خولنجان مصطگی دارچینی عود دانه قاقله کبابه جوزبوا اسارون هریک دو درم فلفل سیاه یک درم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند و صره را گاه گاه مالیده باشند و بعد تمام قوام فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاهدارند و اگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهترست طلا برای فالج ولقوه از حکیم اجمل خان سنجان زیدان قسط تلخ خولنجان زرنباد جوزبوا مرج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و فقار گردن کنند طبیخ ضبعه عجبا برای فالج و استرخاء مفید و تشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه جرجیل شبت برگ غار سداب زنجبیل هریک یک من مجموع را در ده من آب بجوشانند چون نصف رسد ضبعه ذبح کرده در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک از پارچه بگذرانند و سرکه و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را در آن نشانند و مرة بعد اخری چنین کنند عرق تنبول خوشبو جهت فالج ولقوه و جمیع امراض بارده دماغی بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا بسباسه هریک سیر قرنفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو نصف سیر گل سیوتی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت سر احی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن بیخته دو شبانه روز بگذارند پس آنرا عرق کشند و عطر آن اگر فته علحده نگاهدارند و عرق آنرا در شیشها کرده جدا نگاهدارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند عرق تنباکو از اختراع متاخرین ست برای فالج ولقوه و استرخاء و استسقاء و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سده و هضم طعام و آوردن اشتها و رفع صداع بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو سبز خشک چهار من تبریزی و اگر تنباکو تر باشد سه چهار یک من تبریزی نانخواه صعتر هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب جاوشیر هریک ده مثقال همه را چهار من تبریزی آب یک شبانه روز بخیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند عرق تنبول حکیم اکمل خان که در فالج و غیره امراض بارد دماغی مستعمل برگ تنبول بنجه سیاه و نانخواه خولنجان زنجبیل هریک پاو آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسه قرنفل هریک نیم پاو عرق دارچینی و شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله عرق گلکشتی حکیم اجمل خان که جهان نفع دارد گل کشتی دو صد دو جوزبوا بسباسه مرج ترکی بادیان خطائی هریک شش توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر عرق کشند شربتی از چهار توله تا نه توله عرق تنبول ذکاء الله خان که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هریک چهار اوقیه جوزبوا بسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هریک دو اوقیه برگ تنبول بنجه سیاه و نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا ده توله با شربت تنبول چهار توله و تخم شربتی هفت ماشه عرق چوب چینی علوی خان که در فالج و امراض بارده دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال دو رنج عقربی خولنجان تودری شقاقل سنبل الطیب قاقله جوزبوا بسباسه هریک پانزده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هریک بست مثقال ارمنی قرنفل برگ نرنجمشک هریک یک درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک یکیک درم زعفران پنج درم آب شکر
وگلاب کنند هریک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک از ده توله تا بست و پنج توله اسطوخودوس که تنقیه دماغ کند در لقوه و فالج و صرع راسو مند است کشنیز هفت درم
فلفل سفید و سیاه و جندبیدستر هرکدام یکدرم اسد ابن اشنگ دو درم صبر سقوطری یکنیم درم خردل دو درم شونیز یکدرم کوفته بیخته اندکی از آن در بینی دمند غرغره
مستعمل در فالج و لقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از ریاض اجل خان خردل زرنباد و فلفل زنجبیل شونیز ساذج موبزج عود ... هریک ماشه تا شش
عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب واحده شش ماشه قرنفل و عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم آثار آب بجوشانند که نیم سیر
بماند صاف نموده عسل سفید دو توله نوشادر بوره ارمنی نمک سانبهر در آن حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر که جهت فالج و لقوه و استرخای زبان تنقیه مجرب است
نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هرکدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا موبزج بوره ارمنی هرکدام چهار درم زوفای خشک هشت درم مصطکی
بیخ سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دارفلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از آن بیک رطل ماء ... سکنجبین ... آمیخته
نمایند که عجیب الاثر است گلقند عسلی که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود و
تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است طریق ساختن گلقند شکری لعوق نافع فالج و لقوه و در امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه فلفل سیاه دارفلفل
خولنجان دارشیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل و چند ادویه سرشته در لعوق آرند ماء الاصول و الزبور و از مخرجات ... مستعمل برای
انضاج مادۀ فالج و لقوه و استرخای بلغمی امثال آن تا چهار درهم ایرسا فاوانیا هریک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس دانا پوست بیخ کبر
بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هریک دو مثقال مویز منقی نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم باشند گاهی
درین نسخه بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس کمازریوس حاشا و اسطوخودوس اسقولوقندریون قنطوریون غافث هریک یک مثقال اضافه میکنند و بعوض عسل گلقند
شکری یا عسلی و شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی حار بحسب حاجت یکی از آنها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این ادویه حرارت
در مزاج یا صفراء در معده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی پرسیاوشان هریک دو مثقال اضافه کنند و گلقند آفتابی
یا سکنجبین بزوری معتدل یا بارد نمایند معجون سیر معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه و گویند که بواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها
آورد و بلغم دفع کند و قوت بدن و باه بیفزاید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد و پیران را بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده
نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود و با سه من عسل ... درم روغن گاو بر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته
بیخته بآن سرشته قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل گرد مصطکی قاقله صغار و کبار پوست بلیله کابلی دارچینی زنجبیل هریک ده درم عود خام زعفران هریک پنج درم
خوراک هفت ماشه تا یک توله نوع دیگر تالیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره امراض بلغمی و سوداوی معمول تریاق سموم است و مداومت آن در زمستان ...
مفید گل گاوزبان بادرنجبویه هریک بست و پنج مثقال بسفایج بلیله سیاه پوست بلیله کابلی حب الثعلب یکی از ده مثقال و نیم همه شب ...
تر کرده صبح بجوشانند که ثلث بماند بعده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل در آن طبیخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود و دو رطل شیر گاو در آن
بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جدا گردد و لمحه کفچه زنند تا سوخته نگردد و بعد چند عسل ...
آرند بعده زنجبیل فلفل سیاه و سفید ... دارفلفل قرنفل خولنجان ... مثقال گل بابونه مرزنجوش هریک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هریک یک مثقال سوده

آمیخته و ظرف چینی نگاه دارند بعد چهل روز یک مثقال بخورند معجون چوب چینی مخترع حکیم ممدوح که بیان نفع دارد براده چوب چینی بست توله گل گاوزبان بهمنین شقاقل هر یک ده توله خصیة الثعلب چهار توله خولنجان سه توله ابریشم مقرض یک توله عود خطائی ورق طلا هر یک دو درم سنائی نبات بدین مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام ساخته بسرشند خوراک یک توله معجون فلاسفه بلغم را دفع کند و باضمه را قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده وادجاع مفاصل را انفع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی در هر یک ده درم سنبل الطیب شیطرج هندی راوند مرحی هلیله سیاه مغز چلغوزه بیخ بابونه زنجبیل هر واحده درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی هفت درم عسل منفی مو وزن ادویه یا شکر نبات ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال معجون مسهل تلیین طبع کند و فالج ولقوه و قولنج بلغمی و ریحی استرخای اعصاب و نقرس و دجاع مفاصل معده و قروح کلی و مثانه و امعا و یرقان استسقا انفع بود و ریاح بشکند و گرده و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند و اوجاع اعضا را سود دهد بگیرند غاریقون اسارون ج قردمانا تخم سداب یک یک اوقیه نخود قرنفل هر یک دو اوقیه حاشا تخم کرفس یک یک اوقیه سنبل الطیب نعناع کوهی فطراسالیون کمافیطوس اسقوردیون هر یک هشت دقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام سبع از شش تا دو مثقال استعمال نمایند معجون اذراقی مجرب برای فالج ولقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کچله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم شیر را دور نمایند و شیر تازه دران داخل کنند بهمچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ انداخته و کچله مذکور را در صره بسته دران دیگ معلق بدارند که به دیگ ملصق نشود و در آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود و بعده برآورده بشویند و پوست آن از کارد دور کرده براده باریک نموده سوهان نمایند و بعده رم براده آن بگیرند زنجبیل سفید فلفل سیاه دارچینی جوزبوا بسباسه مصطگی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله شونیز صندل سفید زعفران دار فلفل هر یک یک درم عسل سفید در سه وزن ادویه گرفته بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال نوع دیگر از تالیف مولف نسخه بجهت قطع عادت افیون بغایت مجرب است و در رفع لقوه و ... و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بنهایت نافع اذراقی یعنی کچله شش مثقال در شیر خیسانیده پوست دور جدا کرده بسوهان ریزه نموده نرم صلابه کنند دگر گل گاوزبان چهار مثقال سیل زرنباد شقاقل صندل سفید آمله املیله سیاه هر یک دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا زنجبیل مغز چلغوزه هر یک مثقال قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال تا دو مثقال مدامت نمایند معجون حکیم اکمل خان مقوی دماغ و اعصاب فتح امراض بارده دماغی در قدر را بسیار مفید عود صلیب دارچینی خصیة الثعلب یک یک ماشه مصطگی بوزیدان شقاقل خولنجان کمونین گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب بسباسه برگ فرنجمشک سعد کوفی هر یک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هر یک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دار فلفل فلفل و بیخ عقرقرحا لسان العصافیر نعناع سارون اسطوخودوس فج هندی سلیخه هر یک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون سازند که ادویه مفیده نافع فالج که آزاد خان گوید بعضی اطبای هندی پسند که در ابتدای فالج اگر بیمار را بعسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک توله تخم سوا جمود اجوائن هر یک سه ماشه بال چهڑ چهار ماشه بیخ کاسنی یک توله گلقند دو توله در یک نیم پاو آب جوش داده گلقند نیم پاو بپاشند بعد سه روز یا چهار روز مسهل دهند و برای اسهال جیپال ستوده اند و حب سندھی حب گھور چڑی نیز دهند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل گراج و دهتوره و سیماب کچله باشند بعضی استعمال می نمایند و مالش بروغن دهتوره مجرب است و اگر سونف سونٹھ دیودار پوست بیخ ارنڈ جوشانیده بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ تیس و اسگندھ و بیخ سنبھالو نیز داخل میکنند و اگر چیز مقوی یک عدد دیا بهیا دور کرده در برگ تنبول بسوزند بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر فالج سرفر بود فلفل دکنی یک جزو پانچ جزو نبات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرود آرد و خردل عاقرقرحا سائیده بعسل آمیخته بر زبان مالند بخورند زنجبیل نیم کوفته لیمون

هر یک یک درم سفوف کرده برگ بکاین برگ سنبھالو برگ پان آنار و ورق آنار آب بکشانند برگ دو نصف باشد بر یک نخود از هوا بجای آن بگیرند **گوگراج گوگل** جهت فالج و
لقوه و رعشه دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونٹھ پیپلا مول چیته چب پیپل چنک روغن گاو رشته اجمود سرن زیره سیاه زیره سفید [...] اندر جو
تلخ باده بای برنگ کچ پیپل کنگی تیس بھارنگی بیخ موتها جمیع اشیا را مساوی گرفته و چندان ترپھلا بگیرند بعده هم وزن مجموع ترپھلا و اشیا سابق گوگل تنها بگیرند
و همه را سائیده و در گوگل کوفته آمیخته بقدر [...] ماشه تا پنج ماشه با آب گرم وقت شب بخورد خوراک تا یک توله است **نوع دیگر** از لیف مد حکیم فتح الله خان مولف مکرر
قوی‌تر از نسخه اول است فلفل دراز فلفل سیاه بجنگره برگ [...] زنجبیل [...] تلخ [...] زرنباد و [...] زنجبیل [...] هر یک ده درم پوست [...]
هر یک سه درم [...] پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته گوگل را [...] روغن [...] خوب با یک نرم شود [...] اجزای سوده [...] داخل کنند
روغن بادام [...] بیحد [...] تا متأثر خوب آمیخته شود [...] **حب جیپال** در فالج و استرخا و لقوه و [...] مستعمل [...] جیپال [...]
و از آن پوست غلیظ [...] پوست رقیق که میان [...] مغز آنست دور کنند مغز او را در پارچه باریک صره بسته در [...] در آب حل کرده در [...]
دیگ [...] مغز را در آن آویزند [...] در شیر [...] غرق ماند و [...] آتش نهاده [...] بعده مغز را گرفته [...] حب السلاطین خوب
اندک [...] سیاه لاجورد [...] بسایند و حبها سازند بقدر نخود و چهار پنج حب بخورند **حب جندی** برای اخراج مواد بلغمی از اکثر اعصاب [...] مجرب [...]
بگیرند [...] زرد چوب نمک لاهوری مساوی کوفته بیخته در آب حنظل سبز [...] حب بسازند [...] از یک حب تا شش و هفت حب [...]
و هند ایضاً که [...] دماغ [...] برآرد [...] سنای مکی [...] مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان [...] حبها بندند [...] وقت خواب [...] درم [...]
پنج تولا [...] **حب تخم سنی** که آن را حب [...] گویند در فالج لقوه [...]
برای [...] ریح [...] عاقرقرحا [...] پیپل [...] تخم [...] مساوی [...] کوفته [...] صبح و شام [...]
[...] حب [...] معمول و مجرب [...] امراض بارده دماغی و عصبی مثل فالج لقوه بعد [...] برای [...] عاقرقرحا [...] فلفل [...]
[...] زنجبیل [...] هر یک [...] کوفته بیخته [...] سیاه و روغن [...] حبها سازند [...] یک حب [...] **نوع دیگر** فالج [...]
در [...] نافع [...] یک درم فلفل زنجبیل [...] هر یک یک درم [...] آب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند [...] حب [...]
نسخه [...] داخل [...] برای فالج و لقوه [...] نافع [...] تخم دهتوره سیاه [...]
[...] حب [...] نافع فالج لقوه امراض دماغی [...] بلغمی [...] عدد [...]
[...] آب کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آن را خراشیده [...] دو آن [...] آتش [...] سائیده [...] فلفل [...] آمیخته [...]
[...] یک حب صبح یک شام بخورند حب سرخ که آن را [...] گویند معمول حکیم [...] صاحب [...] سفید [...] سیاه سهاگه [...] مساوی [...]
در آب لیمو [...] روز [...] نمایند [...] حب [...] روغن گل
[...] وقت شب [...] بالش [...] شنگرف سرخ [...] النیان
[...] محمد شریف [...] الله [...] صداع [...]
[...] سیاه ایضاً مستعمل حکیم ممدوح [...]

گندهک آنولاسار ہر یک شیر بادہ گاو زرکچور سهاگہ پیپل سیاہ زنجبیل ہمہ مساوی کوفتہ و سیماب آمیختہ در آب برگ سم و زران و یکی زیادہ زان باشد کہرل نمایند کہ حب
حل شود بعدہ جهابقدر فلفل بندند و در سایہ خشک کردہ برای طفل یک حب برای جوان دو تا چہار حب با و سہ بسک تلسی اگر نباشد با برگ پان و ان مبالغہ بہند در لقوہ و فالج و سفیہ
و تولیج ریحی تخمہ و درد پہلو و غیرہ امراض باردہ حکم اکسیر دارد در تبہا و مزاج گرم با شیرہ خرفہ و در بلغم مدون مرقہ استعمال نمایند حب سم الفار برای فالج سم الفار
طباشیر سفید ہر یک ربع ماشہ کتہ سفید چہار ماشہ ہمہ را بآب ادرک بمبالغہ تمام بسایند و حب بقدر ریک تی سازند و یک صبح و یکی شام دہند تا ہفت روز و روز ہشتم شربت قند بحیلہ
اندر دن اجین قی و اسہال خواہد شد بطعام بی نمک بخورند گوشت نخورند حب مسدی برای فالج دار فلفل تخم کنائی نمک سانبھر اجواین کباب چینی برابر بگبید کوار آب برگ کمو و اگر
شیر آکہ باشد بہتر ست چند بار تنقیہ نمودہ برابر نخود حب بسته یک صبح و یک وقت خواب شب بخورند و اینکہ فالج و لقوہ و مفاصل انافع از بیاض استادی نخر الدلہ وہست ملیلہ
و بہیلہ آملہ کچور سونٹھ پاپ چینی اجمود سیاہ زنگ بھکر مول دیوار دار چینی لونگ تج ترج الایچی خرد ناگیسر ہر یک سہ درم گوگل زرد نیم آثار بقدر کی روغن گاو چرب ساختہ کوفتہ
بیختہ بقدر چہار درم غلولہ ساختہ ہر روز یکی بخوراند ایضاً منہ فالج لقوہ و تشنج و غدر و رعشہ و اختلاج سائر علل بلغمی بارد را نافع ست بہلانوہ را بریدہ با مغز اخروٹ و چرونجی و
نارجیل کہ ہمچند بہلانوہ باشد کوفتہ با قند سیاہ کہنہ کہ چند ہمہ بود آمیختہ بخوراند خوراک دو درم ایضاً حب قلعی سیماب بحنیاک سیاہ ہر اعدہ ماشہ مرچ سیاہ پنج درم گرفتہ اول
جست و قلعی گداختہ در ظرفی کہ سیماب باشد اندازند تا گر بستہ شود پس ششم پاس کہرل نمایند و پیش سائید اندک اندک آمیزند بعدہ فلفل ہمیں دستور داخل کردہ شیرہ و پاس کہرل سازند
و بقدر یک نخود با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طیور ایضاً نافع فالج لقوہ و جمیع امراض بلغمی وج دہ درم فلفل و دینہ زیرہ سیاہ کلونجی ہر یک سہ درم عسل نیم رطل بدستور لیستہ شندہ
مثقال بخورند روغن دھتورہ کہ از برای فالج لقوہ رعشہ و مفاصل معمول ست و جمیع امراض باردہ فرسنہ را نیز فائدہ میکند سیاہ تخم دھتورہ زنجبیل ہر یک سہ درم روغن کنجد جل درم
ادویہ را کہرل کردہ روغن را گرم نمایند تا کہ سرخ شود بعد از ان آتش گرفتہ ادویہ بیندازند و ادستہ آہنی خوب حل نمودہ بکار برند روغن ہرتال کہ از برای فالج مجرب ست زرنیخ زرد زرنیخ
سرخ ہر یک یک دام سم الفار پاو دام گندہک نیم دام زر سنکھیہ دو دام آب گہ بخیلی سخت طبیع نمودہ قرص بندند و در سایہ خشک نمایند بعد از ان پاو آثار روغن کنجد در ظرف آہنی با قرص گونہ حرارت
تا الحصہ روغن نماند فرود آوردہ صاف کردہ بکار برند و اگر برای سستی قضیب خواہند اول بمالند بعد از ان برگ پان بپیچند روغن مالش برای فالج رعشہ مفدرا و جاع بلغمی ریحی مجربات بقر
قیس سیاہ کچلہ عاقرقرحا تخم دھتورہ اجواین خراسانی بیخ کنیر سفید افیون گوگچی سفید ہر یک ربع دام لنگنی کلونجی ہر یک نیم دام ہمہ را کوفتہ در شیر تربا گاو دو دستہ بہ تر کنند وقتی کہ خشک
شود روغن کنجد یک آثار پاو بالا و شیر ہر یک نیم آثار آمیختہ در ظرف آہنی با تش ملایم بجوشانند چون شیر بسوزد و روغن بماند بمالند و برای مالیدن نیز فائدہ دارد روغن ہفت برگ
از بیاض الدرحوم برای فالج لقوہ رعشہ و مفاصل و جمیع امراض بارد و امجرب گل آکہ برگ کاین گل ندبر سبنہالو برگ سہجنہ برگ دھتورہ سیاہ برگ قوم ہر یک یک الم کوفتہ در یک
آثار تیل کنجد بسوزانند آنگاہ صاف نمودہ بکار برند و مولف مفتاح المجربات درین نسخہ برگ بھنگرہ اضافہ نمودہ و بہ روغن او راق مسمے ساختہ و ترکیب آن چنین نوشتہ کہ ہمہ برابر
گرفتہ کوفتہ آب بر آرند و با مساوی ہمہ روغن کنجد بجوشانند کہ روغن بماند بعدہ قدرے قسط و مرکی سودہ افزایند و بعضی آب برگ بنگ و آب برگ نیب نیز می افزایند روغن و باء
مجرب مستعمل و دمان حکیم شریف خان بر فالج و تشنج و جمیع دردہا و امراض باردہ بگیرید دباہ و دست پا و پاپی و بستہ ہمچنان بندہ در دیگ آب در ان القدر ربستا آثار بسیار گرم در
جوش باشد اندازند تا خوب پختہ شود و مفصل گردد صاف کردہ آب آنرا نگاہدارند پس فلفل مویہ ال کنگنی جوز بوا سداب سنبل الطیب اگر زہ ہر یک نیم پاو تخم دھتورہ یک آثار ریوند چینی
ہر یک پاو افیون خالص دام ہمہ را جوکوب نمودہ در یک من آب خالص با تش ملایم بپزند تا پانزدہ آثار آب بماند صاف نمودہ این آب با آب دباہ ممزوج نمودہ پنج سیر آب دھتورہ سیاہ و پنج سیر
روغن کنجد خالص گرفتہ بر ین ہر دو آب اضافہ نمودہ بر آتش تیز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کردہ استعمال نمایند حکیم اکمل خان برای تسکین تیزی این روغن وقت استعمال برابر
زران روغن کنجد آمیختہ استعمال میفرمودند اقوال حذاق حکیم شریف خان صاحب مینویسند کہ استادم لودعی عوض طعام شراب سہ چہار روز بہ آب العسل اقتصار میفرمودند

بعد شود یا کبوتر بی ریش مسلوخ بعد از آن شوربای کبوتر میکنند مدام خوردن گوشت آن نیز نمودند بعد درین شوربا علاوه کرم بقدر سه تولہ می انداختند لیکن این دو
حبوب غلامی فرمودند بعد دران برنج داخل میکنند بعد از آن روز شاز دهم تسهیل و تنقیه تام استفراغ داده مع مراعات حال آن میفرمودند درین روز بست و دوم
بست و پنجم بایست و ششم بست و هشتم حبوب مثل حب ایارج وغیره استعمال مینمودند تا یکه بیان شده و بعد استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج و تنقیه
استفراغ نمایند بعده اعاده منضج تا کنند بعد از آن مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس تا اکرام این مرض زدن تمکین اعصاب صحت منضج نضاعت من سطوخودوس
افسنتین فطیطلیون قیصوم زوفای خشک فراسیون فاخته انیسون قسط الیسون بیخ کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان العنصلی زرنباد درونج عقرقرحا بسیبه بیخ هر دو بلیله آب هر یک مرتبه
کنند ده مثقال داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا که آثار نضج ظاهر شود بعد از آن تنقیه نمایند معمول آن زنجبیل فراسیون گرم سازند مع مغز فلوس خیارشنبر ده مثقال گل سرخ
ده درم شحم حنظل دو دانگ روغن بادام بارید و غرض حب ایارج دیگر اگر احتیاج به تقوی تر باشد اول را ببیند و رز نیز ثانی مانند ترید سفید محکوک یک درم یا یک نیم درم غاریقون سفید نیم درم با دو مثقال
بعد از آن گروه حب آهن بدل گلقند با عرقیات عنب الثعلب با مانی بنند و بعد دو مسهل از چند روز منضج اول و حب ایارج یا حب منتن وغیره خورند و مسهل مذکور بعد خروج معمول
فقط با سعتر و ناریقون حب جبت مقوی دماغ بعض ضعفاء آن نخود حبوب شکوه سازند و در آخر شب حب با عرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
حب ایارج و درین مرض کثیر المنفعت ست و استاد کامل اعنی اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من پیروی ایشان کنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیه باید کرد
و دوم استعمال نمایند بعد مطبوخ و در آن حب جبت اختیار و اند و نسخه حب ایارج مذکور شد و نسخه حب منتن آنست که در قول حنا کامل باید لیکن بنیاد او بیست و اند و در نیز
عوض مرو فرفیون جند بیدستر ساخته از همه اجزا مساوی نسخه حب شبیطرج همان حب جبارست که در قول ابو منصور مذکور شود لیکن اینجا بعوض بلیله نوشته و در جا
افزوده مع حرمل بیخ خردل آورده صنعت حب بیاپیستانی که ستوده شیخ الرئیس است ایارج فیقرا یک درم جند بیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فرفیون دانگی کرنبه جهار
سازند و جمله یک شربت ست و حکیم علی نوشته که این دوغن عجیب الفعل ست و تجربه صحیح یافته فسطالیخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جند بیدستر هر یک نیم مثقال هم یکسا سائیده در نیم رطل
روغن کنجد زیت یا روغن سوسن آمیزند و این روغن نافع ست زیره گلنگ جند بیدستر کندش سکبینج همه را کوفته بیخته در آب برنجاسف شیرزان حل کرده و قطره در بینی چکانند و تماما نافع و از هر یک دو مثقال
و جمیع امراض و بیخ تالیف علوی خان بیان نسخه نافعه است که در علاج امراض باغی اضعف دماغ گذشت لیکن اینجا محروض میشود بواسطه نابوس تمام کنجد و روغن یک مثقال بیخ بادیان
مثقال روغن نرگس روغن یاسمین یک یک مثقال نیمهای نارنج و علف هندی گلاب مطبوخ ست و نوشته که اول مسطور شود گل نارنج بسا سنید عطریات داخل کرده مصالیه کنند تا با
انعقاد گرد و بشکل سیب ساخته دائم بوییده باشند تالیف الدهلوی خان که بعض اصلاح آن کرده ام گفته مجرب محلل ست بعد تنقیه استعمال نمایند جند بیدستر
عاقرقرحا فرفیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوز بوا برگ مورد سورنجان لوبیدان فسطالیخ منجات بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس مساوی سائیده
به روغن قسط آمیخته به سر نقرات گردن و جامت سما و کنند نفوخ نافع عاقرقرحا فلفل قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ به بینی دمند نشوق نافع موميائی نیم دانگ
روغن نرگس یا سوسن یا یاسمین هر یک آنگ مشک بیدستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دو دانگی استنشاق نمایند منفوخ نافع کندر مصطکی زنجبیل قرنفل بیخ کرنبی
کوفته بیخته بقدر جوز بوا جسب تمدد ائم در دهن نهاده غرغره قویه مستعمل بعد تنقیه تنقیه انتها حزول عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته مطبوخ زوفا آمیخته
غرغره کنند معجون منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل دار فلفل سلیخه سعد زنگ کابلی جوز بوا هر یک مثقالی حب النیل شش مثقال ترید سفید شکر سفید هر یک بست و نه
مثقال زنجبیل جهار مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بنوشند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال باقی نسخها در احوال دیگر یاد مولف اقتباسا
منقول کرده شد. الطبی در فالج فصد کردن اگرچه اثری عظیم دارد بجهت آنکه مخرج اخلاط ارجه است و مفتح سدد و منقی عصب نفاثات فلهذا لیکن آنکه اکثر برگ مفابات کنند

کذا فی الذخیره پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد بسبب ضعیف تا چهار روز و متوسط تا هفت روز و در قوی چهارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا و دوا خواه
قوی خواه ضعیف ندهند احیاناً اگر اندکی از غذا یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم برگ مغافات میکشد کذا فی المحیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد یکی
نان ترید بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند همچنین اگر مزاج گرم بود و بر تشنگی صبر نتواند کرد البته آب تازه از کوزه دهن تنگ دهند کذا فی الحاوی الکبیر محمد زکریا رازی و در این حال تغیر تو
که آن فالعن ترا جمیع اخبر برای مفلوج است شیخ فرموده که احتراز از شراب است و بعد روز هفتم این ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر
هر یک هفت ماشه اسطوخودوس پنج ماشه گلقند عسلی چهار توله الغذا نخود آب بچه مرغ یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آن ماء العسل هم داده و میر موسی حسین در کتاب خود مسمی
به نافعین [illegible] نموده که با گلاب تنها انتفاع کنند و اگر اندک ترشح یافته شود عرق گاوزبان یا شاهتره نیز ضم نمایند تا پانزده روز برین تدبیر نمایند و در شانزدهم
منضج [illegible] داخل کنند لیکن اولی آن است که [illegible] نمایند این طور که وقت شب حب ایارج نه ماشه با ماء العسل بخورانند و صبح در ماء الاصول مذکور برگ سنا یک نیم توله انجیر زرد
پنج عدد مویز منقی سه توله خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل حلوی خان خمیره بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده
مسهل دهند و اگر مریض مغلوب باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو عوض آن نهار کنند وقت دوپهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخود آب مرغ نوشانند وقت
شام نان خشکار تنوری بشوربای مرغ یا گنجشک یا [illegible] دهند و روز بیست و یکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یک توله [illegible] طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعد بیخ بادیان
اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاوزبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه بادیان هر یک پنج توله جوش کرده مالیده
صاف نموده شربت بزوری حار چهار توله در آن حل کرده یا حب نه ماشه یا شیره بنوشند و غذا آب و بهر شام دستور دهند و همین منضج شش مسهل داده تا بروز سی ام کم
زیاده لیکن تنها این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس [illegible] دقیق [illegible] بادآورد پرسیاوشان بسفایج هر یک هفت ماشه
اسطوخودوس تخم کرفس [illegible] بادرنجبویه هر یک [illegible] ماشه [illegible] انجیر زرد هفت عدد در عرق بادیان بادرنجبویه شب بخیسانند صبح جوش دهند که نیم آید مالیده
صاف نموده بهر صباح [illegible] توله یا چهار توله شربت اسطوخودوس منضج و روغن بادام [illegible] ماشه بنوشند [illegible] و غذا آب دستور دارند تا آنکه تنقیه خوب شود پس
[illegible] جهت تنقیه دماغ ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس [illegible] تنها دهند [illegible] یک روز و اگر قوت ضعیف باشد بفاصله دو سه روز یا سفوف [illegible] حلوی خان دهند
تا حصول [illegible] حرکت تمام اگر مریض از تنقیه ملول شود بروز [illegible] ایارجات موقوف کنند و جهت منع [illegible] استفراغ نمایند و بعد از آن استعمال کنند [illegible] روغن [illegible]
و قسط و روغن قاوندی حلوی خان [illegible] روغن چند آخر جهت تعدیل مزاج معجون [illegible] حلوی خان [illegible] عرق [illegible] عرق [illegible] معجون
چوب چینی حلوی خان عرق آن [illegible] خوردن میوای سرد و هر چه مولد بلغم و سردی و تری افزا باشد اجتناب نمایند [illegible] استعمال آب سرد شراب بپرهیزند [illegible] گرمی و خشکی
افزاید بکار برند [illegible] مغز خشک [illegible] از این بسیار مفید است مصنف خلاصه میگوید که اول تا چهار روز
اصل السوس [illegible] درم [illegible] گلقند [illegible] مصبح و شام میاشامند عوض آب مغز [illegible] ماء العسل اکتفا کنند و بعد چهار
باجزای نقوع مذکور انیسون [illegible] هر کدام یک درم [illegible] صاف نموده با شربت [illegible] صبح و شام دهند و غذا نخود آب [illegible] عرق
گاوزبان روز هشتم بسفایج شش درم باجزای مطبوخ [illegible] استعمال نمایند و بعد از آن [illegible] یک مثقال تخم کرفس درم ماشه [illegible]
مطبوخ اضافه کنند نخود آب [illegible] چینی و زعفران اندک نان خشکار غذا سازند تا پانزده [illegible] نوع بگذرانند بعد از آن [illegible] لطیف که در قول صاحب کامل [illegible] اسهال دهند
و بعده غرغره ماء الاصول [illegible] و غذا [illegible] غرغره و ماء الاصول [illegible] غرغره [illegible] صاحب کامل [illegible] مضغ و شموم [illegible] ایارجات کبار
همان است که در قول [illegible] گفته که مالش [illegible] روغن مبارک که در علاج سکته در قول [illegible] گذشت سخت سودمند است و نوشادر [illegible] آخته [illegible]
چهار درم مغز [illegible] روز [illegible] بغایت نافع است و این معجون [illegible] مفلوج را فایده تمام دارد [illegible] فلفل زنجبیل شونیز زیره سیاه مساوی کوفته بیخته
بعسل مصفی سرشته [illegible] تبت پخته باشند استعمال نمایند و نسخه دیگر [illegible] مسیحی [illegible] استعمال [illegible]
حادة العمل [illegible] منجذب گردد و بعد چند روز آنچه لطیف خالط کنند و آنرا آماده خروج گرداند استعمال نمایند و بعد از آن [illegible] غلظ مستعد [illegible] خروج لطف

باشد بکار برند مثل تمرودیطوس معجون برشعثا وقای خشک اسکنجبین عنصلی مسهل مثل ایارج فیقرا مع غاریقون شحم حنظل هرگاه دو هفته برین بگذرد
بحب شیلیج حب منتن اسهال آورند بعد ازان غرغره بخردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر و مویزج بکار برند و غرغره بایارج ارکاغانیس سرکه عنصل
حل کرده نیز نافع است و مسکه و نمک اسلم درکند و فلفل عاقرقرحا بیخ اذخر تخم انجره و خردل و پودینه و درج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بخایند و
هرگاه یک هفته دیگر بدین تدبیر گذرد بگیرند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان تخم کرفس انیسون فطراسالیون
دقیق و عاقرقرحا زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه قسط زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز قردمانا و تخم سداب شیطرج هر واحد پنج درم جندبیدستر

ف نسخه معجون ساذج

یک درم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا یک رطل ازان باقی ماند صاف کرده انگاه دهن کاکنج یا روغن بیدانجیر بران بخته عنوشند و گاهی بجهت مادهٔ بلغم
که از نشست بابونه و نانخواه و مرزنجوش حرمل اکلیل الملک در طعام کوفته و تخم کتان و حلبه خیندر و سبوس گندم و انجره و شحم حنظل و تخم بیدانجیر کوفته ضماد و نیم زیت کهنه
و موم و عسل کرده باشند انتفاع یابند و هرگاه مرض بانتهار سد ایارج جالینوس لوغاذیا و شیاذریطوس بکار برند و هر روز معجون بلادری بقدر نیم مثقال با آب
انیسون بخورند و موضع توف و فقار نشست را بروغن اذخر روغن قسط که دران جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند بمالند و غذا شوربای
کبوتر بچه و عصافیر و قنابر بنخود آب و دهن جوزه و خردل مناسب بمصری و کف خردل نانخورش سازند و لحوم خیلی دقیق از لحوم الیه است مشوی یا بخنی قلیه ساخته بخورند
طعام اخیان و دهن جوز هندیت و صعتر و مری انجدان و شونیز استعمال کنند حلوا از عسل بسازند و شراب انجیر کهنه و ماء العسل بافاویه حند لقون بکار برند و مفید ترین تدبیر

ف مسهلات

تمایند که استحمام آب شور موافق است و گاه طبیب با خلاط رسید استحمام با آب شور نمایند و بعد بعضی دقات قی کنند و تدبیر جابریه بالبرالازم گیرند و اشربهٔ مرطبه کم کنند و تریاق کبیر جزو
آب مطبوخ قردمانا و نانخواه و تخم سداب برای تبدیل مزاج استعمال نمایند و از ادویه مسهل نافع این حب منتن است ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق

ف نسخه حب منتن

عصارهٔ قثاء الحمار هر یک پنج درم فرفیون و نیم درم جندبیدستر فلفل ملیت سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل هر واحد یک درم مقل نیم درم صمغ را در آب

ف نسخه حب فرفیون

آمیخته حبها سازند و این جماده شربت است دیگر تربد و صبر هر واحد یک درم شحم حنظل شیطرج هر واحد سه درم سکبینج ثلث درم مقل نیم درم حبها سازند و این یک شربت است دیگر
حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل هر واحد یک درم صبر دو درم با آب گندنا حبها سازند شربت از مثقالی تا دو درم هر واحد ازین مسهلات در وقت احتیاج

ف مروخات

ف نسخه روغن قسط

استعمال نمایند و از مروخات نافع روغن قسط است که یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه در نیم رطل روغن خیری یا روغن گل یا زیت کهنه
حل کنند ایضاً دو اوقیه موم در یک رطل زیت گداخته یک اوقیه فرفیون سوده در سلایه حل کنند تا بهم آمیخته گردد ایضاً در روغن سوسن جندبیدستر سوده سائیده حل کنند

ف نسخه روغن فرفیون

ف نسخه روغن شونیز

ایضاً این روغن شونیز بگیرند شونیز جزو مغز بادام تلخ یک جزو هر واحد را کوفته بهم سوده روغن بکشند و یا روغن حب بلسان بسازند و گاهی روغن تخم حنظل

ف نسخه روغن قسط

و نفط سفید این نیز مفید ایضاً این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط نیم کوفته در ابل اسطوخودوس [illegible] ساعت برگ سنبل و اوقیه در یک رطل زیت و آب [illegible]
روغنها را باین نوع استعمال نمایند که تمریخ کردن فقرات نشست و عضو مؤف بعد از آن پارچهٔ درشت و بالید که آب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و شیح و قیصوم و حاشا و برگ ترب
و صعتر بر نجاست و مستکه و اقسیع و پودینه نمایند و بر بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویزج بسرکه پخته در دهن گیرند بعد بما العسل و روغن بادام مضمضه کنند و ذرور

ف عطوسات

قرحه نشود و کندش و فلفل عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و عبیر و اصبعی مرزنجوش شربتی سفید و مشک و جندبیدستر مساوی عطسه آورند و آب مرزنجوش و [illegible]
و آب بیخ چقندر و سکبینج و زهره کلنگ و انزروت و شیر خرس و کاغ و شونیز مسحوق بسرکه کهنه سعوط کنند و یا شونیز بوره ارمنی جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد یک جزو
صبر هر کدام دو جزو با آب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند یک حب در آب مرزنجوش سوده عطسه آورند و گاهی با سعوط این اشیاء سوسن ازواخ بیدا نشود شیر زنان چند قطره

ف شمومات

و ایارج فیقرا و شونیز بریان فرفیون کندش و مشک و عنبر کندر و نمام مرزنجوش یاسمین سوسن آزاد بر چهار بیخ اهندبو سنبل تمکسا و بوره صمغ و بطرزن فلفل جندبیدستر سوده
در روغن زنبق یا زیت آمیخته در حمام بر بدن مالیدن نافع است و آبزن حقنه بعمل آرند مغز قرطم دو کف شحم حنظل تخم بیدانجیر هر واحد یک کف نیم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه آن
صاف نموده دو درم بورهٔ ارمنی سوده بیامیزند استعمال نمایند حقنه دیگر بادیان پنج درم خارخسک سداب هر یک باقیه صعتر بجوشانند و از آب بقدر نیم رطل گرفته یک اوقیه
روغن سداب آمیخته وقت خواب شب بعمل آرند و آبزن حات که بار بچهار اوقیه آب که دران حلبه کابلی و افسنتین بسفایج و مویز منقی و نمک اندرانی جوشانیده باشند بخورد [illegible]

یا باین مطبوخ بیخ کرفس بیخ بادیان بر واحد ده درم سنبل اذخر سلیخه وج هر یک دو درم حلبه پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا بر واحد سه درم مغز قرطم هفت درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده نیم رطل از ان با یکی از ایارجات کبار بنوشند و از ادویه مبدله المزاج مستعمل درین مرض این معجون ست و نسخه آن همان معجون مبدل المزاج ست که در قول مصنف خلاصه گذشت و وج مربی العسل درین مرض نافع ست و همچنین مغز حب الصنوبر کبار با عسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند و آین معجون در تبدیل مزاج بسیار قوی ست زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دار فلفل وج بر واحد ده درم بر یک خشک ملتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل بر واحد پنج درم عسل البلاد چهار درم بروغن جوز لت کرده بعسل بسرشند و این معجون در جمیع امراض بارده رطبه صعبه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج رطب تاثیر و منفعت قوی دارد ابو منصور گوید که استعمال اسهال بادویه قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف باشد و الا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید بلکه حقنه حاده و ایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند و ادویه ملطفه غلظ مثل تریاق و شرو دیطوس با آب مطبوخ شبت و نانخواه و انیسون و مصطکی و فودنج و تخم سداب و اثم بخورند و بعد یک هفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و تا غرغره بادویه ضعیفه مثل مرزنجوش و صعتر و انار دانه و صبر و مساوی الاجزا نمایند و هر گاه دو هفته بگذرد بادویه قویه مذکوره در باب صرع و ایارج ارکاغانیس غرغره سازند و بعد از ان روغن بلسان یا روغن کلکلانج با این ماء الاصول قوی بنوشند و نسخه آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن درینجا وزن بیخ کرفس و بادیان هر یک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز دو درم و جندبیدستر دو درم ست و نوشته که در هفت رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند و هر روز ثلث رطل با یکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آخر الفع میکند و بعد سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ بروغن قسط و سوسن و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن شحم حنظل و نفط سفید بعد دلک و تکمید بستور نمایند و تمریخ دلبوره سرخ و غیره ادویه که در قول مذکور مسطور شد بجا آرند یا بر جنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برآرد و تنقیه سر کنند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسان ست و یا الصابون در آب چقندر گداخته بر جنک طلا کنند و ادویه معطس که بجا بجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ تا یک دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون و یا یک طسوج جندبیدستر با آب چقندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند و سعوط جمیع مرارات مذکوره و زهره کرگدن بقدر دو شعیره بشیر خران مجرب ست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد مسهل از جوه در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتم و آن شونیز ست که یکبار در سرکه تند تر کرده مثل غبار سوده بسر که گداخته بدان سعوط کنانیدم و مریض را یکبار با نشا ق آو امر کردم و یکبار زیت سوده سعوط کنانیدم و بعض قدما گفته اند که شونیز و صعتر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن از مشمومات ببویند و معجون مبدل المزاج بخورند و غذا نخود آب مطبوخ با شبت و پودینه و زیره بکف خردل و مری نبطی در روغن جوز و افاویه کثیره با لحوم مسطوره و کباب با فاویه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند و نخود آب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را انفع بلیغ می نماید و از جمیع نبیذها که ترطیب دماغ می کنند و ریختن آب گرم بر بدن و دخول در ان آب که مرخی اعصاب ست حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب چشمهای گرم باشد و ریختن آب سرد استواری و سختی اعصاب ایشان کند و نسخه حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جند و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت و این حب بسیار نافع این مرض ست صبر سقوطری در درم پوست هلیله زرد ده درم زنجبیل خردل هر یک ده درم و نیم فلفل دار فلفل هر یک درم شیطرج وج نمک هندی هر یک دو درم فانید چهار درم سائیده بآب گندنا سرشته حبوب سازند شربتی دو درم و نیم و روغن سوسن مفید فالج انیست بگیرند سلیخه قسط لخ دهن بلسان زعفران مصطکی مر از هر واحد اوقیه قرنفل و قرنفل یک نیم اوقیه در شراب کهنه گرفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بران بریزند و گل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در آفتاب نهند بعد صاف کرده استعمال نمایند و دیگر بر روغن سیاه بگیرند روغن کنجد سه من برگ سداب دو چهار اوقیه آب نسرین یک من و نیم نرم بجوشانند و دیگ پاکیزه تا آنکه آب دور روغن باقی ماند از آتش فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که من چندبار فالج را بحجامت خشک دست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در یک جانب باشد نفع حقنه در ان ظاهر بود و بقول جالینوس کسی که استفراغ بهم رسید چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در رطب قدیم ست اگر خواهی که ترا ملال بهم نرسد خواب بکن مگر بر خلو شکم جعفر بن علی فرگاذ رومی

میفرمایند که بعد از منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا کشنیز عسلی و منقی منضج یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعد منضجات نزد بزرگان مثل
شربت اصول کبیر که در آن مثل بسفایج و مانند آن باشد و مطبوخ اسطوخودوس و تخم کرفس و انیسون و بادیان و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان و سپستان و شراب سکنجبین عنصلی
و کشنیز عسلی میدهند و بعد نضج تمام منقیات مرض مثل مسهل و حب ایارج و جالینوس و مانند آن استعمال کنند و از منضجات مقویات و مسخنات مادهٔ [illegible] و مسخرات [illegible]
ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند تا روز [illegible] مسهل [illegible] و اگر طبیعت قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه سر [illegible] اعطاس [illegible] باشد مثل کندس
و عاقرقرحا [illegible] آب گرم میدهند و قدری تریاق با آب مطبوخ [illegible] و انیسون خورانند و هرگاه [illegible] بگذرد و ادویه قوی [illegible] این حب استعمال کنند شحم حنظل
سقمونیا نمک لاهوری قرنفل کثیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا اغاریقون یک یک درم فرفیون ثمن درم اسطوخودوس یک [illegible] استعمال نمایند و بروغن [illegible]
و بعسل حب [illegible] سازند و واجب نیست که جمیع این ادویه استعمال کنند [illegible] و مزاج قوی تر و واجب است تلطیف غذا در ایام اول بر آنچه و بعسل یا ماء العسل تنها
اقتصار نمایند و اگر [illegible] باشد ماء الشعیر بعسل دهند و بعد هفت روز یا اکثر از آن آب نخود مرغ [illegible] و [illegible] و خردل یا [illegible]
مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم [illegible] بکف خردل بدهند یا گوشت خرگوش و دماغ او که خاصیت [illegible] است یا بازیره [illegible]
مزوره و [illegible] قابل [illegible] دراج و تیهو یا [illegible] بخورانند و گوشت بره که در ان [illegible] برای ایشان [illegible] لیکن [illegible]
موافق [illegible] ناقص الحرارة است پس میباید که [illegible] گرم بخورند و [illegible] با عسل و روغن بادام [illegible] حرارت مزاج [illegible]
و زنجبیل [illegible] تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه [illegible] زبیب و انجیر و مغز [illegible]
عصب [illegible] و موبز بخورند و از [illegible] هرچه شور و تیز باشد بدهند و [illegible] ایشان خوب نیست و احتمال [illegible] است از [illegible]
واجب [illegible] برگ [illegible] اکلیل الملک برگ ترنج و سداب [illegible] و شبت و قیصوم و برگ [illegible] مساوی جندبیدستر
نصف یک [illegible] در آب بسیار بجوشانند تا نصف بماند [illegible] آن روغن زیتون اضافه کرده [illegible] مرض [illegible] بسیار [illegible]
و بادرنجبویه تمام [illegible] از [illegible] و یا خرگوش [illegible] یا روباه در آب [illegible]
در ان [illegible] کنند که در ان جندبیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده [illegible] و همچنین [illegible] بسیار [illegible] باید که [illegible]
استعمال نمایند و [illegible] روغن قسط یا روغن [illegible] یا روغن بید انجیر اندک فرفیون در گرم کرده بمالند [illegible] ابن [illegible] شحم [illegible] نافع است
[illegible] نیست و کندش [illegible] و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سده دماغ و تحلیل فضول [illegible] اکثر [illegible]
بمثل اصل السوس و عسل [illegible] کنند [illegible] معده [illegible] و مغز [illegible] عصب [illegible] آن [illegible]
قریب [illegible] شوند [illegible] توجه نمایند و [illegible] در آفتاب گرم کنند و [illegible]
و اندفاع [illegible] ریگ گرم [illegible] در ان [illegible] میکند جرجانی و ایلاقی میگویند که [illegible] علاج [illegible] که در ابتدا [illegible] قوی مشغول نشوند تا مدت چهار
یا هفت روز و اگر علت سخت قوی باشد تا چهار ده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا اصلاح [illegible] ماده [illegible] و [illegible] مثل [illegible]
قوی باشد مثل [illegible] خشک [illegible] سکنجبین عنصلی [illegible] مثرودیطوس [illegible] ایارج فیقرا [illegible] شحم حنظل [illegible] غذا [illegible] لطیف [illegible]
یا ماء العسل المطبوخ [illegible] اگر قوت ضعیف بود [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] اندک [illegible] دماغ [illegible]
و تشنگی [illegible] و بجای آب العسل [illegible] صاحب این مرض [illegible] شراب [illegible]
او ترش گردد و سرکه [illegible] است [illegible] فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدا علاج بالفصد باید کرد [illegible]
[illegible] و [illegible] ماده [illegible] گردد و اگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس [illegible] یا [illegible] شراب کنند [illegible]
حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنچه [illegible] مساعدت کند [illegible] باید کرد [illegible] و بعد [illegible] تبدیل مزاج [illegible]

وسایر حبوب ذکر کرده و بعضی اطبای قدیم گفته اند که مفلوج را ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بدهند یک یک مثقال بر وی افزایند تا به پنج مثقال رسد و بعد از آن حکایت کرده که اعتماد کنند علاج
فالج آنکه در هر هفته استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کمتر گردد و بر روز جوارش بلادر یا ایارج هرمس بدهند تا مزاج او بگرداند و در روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند و هم او گوید که منفعت
این حب بزرگ است و بسرعت اثر میکند علامت شحم حنظل جندبیدستر فنطوریون دقیق هر یک نیم درم مقل چند آنکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربت است و
این سفوف نیز بدهند و دار فلفل و زنجبیل فلفل نیز اندکی نیم درم بر دو را کوفته بیخته یک شربت است بسبب بدهند که این سفوف را خاصیتی است درین علت و سیاه جند بیدستر فنطوریون
دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درم قردمانا دو درم بادام دو اوقیه آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند که از شحم حنظل و فنطوریون دقیق و مرو در روغن زیت سازند جایز است
بر بهند و از این نوع حقنه بکار برند و باید دانست که بعد تنقیه تنها بر عضو فلج نهادن روغنهای گرم مالیدن و دیگر با پنج خشک یک گرم و در آب کبریت و آب دریای شور
نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن بآواز بلند خواندن و غرغره بخردل مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت را فزود
و چون مدت دراز گردد ایارجات کبار باید داد و تمریخ نقارانست و برای عضلات بروغن قسط و در اول علت و آخر آن سخت سود مند است و ماء الاصول بروغن جندبیدستر
و روغن بادام تلخ در آخر مرض نافع است و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و مغز بلغوزه بعسل بالخاصیه سود دارد و آبزن نافع است و روغن زیت
کهنه نیم من و موم زرد بیست درم فرفیون پانزده درم موم و روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و بر اندام حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش بیخ
هر یک اوقیه نطرون خردل هر یک دو اوقیه فلفل یک درم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را نرم سائیده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن
و موم زرد و میعه سائله و باز رد با هم بگدازند و جندبیدستر و قسط سائیده سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حس را بازآرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد
جوز السرو و آس و مورد و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته اند که اگر روغن را با آب بیزند و آب و بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند
که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریای شور و آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر و زیاده کند و اعصاب را نرم کند
و اگر آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن راحتی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچکتر شود و ابن ماسویه گوید بسیار
دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب امرود و انار اعصاب را مضر است و اللحمه مرطبه و بشور باهای چرب و شیر زیان دارد و قلیه
خشک و گوشت مرغ بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانید و مغز جوز و حبة الخضرا و
چلغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یک رطل مغز چلغوزه نیم رطل مغز حبة الخضرا نیم رطل بکوبند و با مجید عسل سرشته و فلفل و زنجبیل و دارچینی و دار فلفل هر یک دو درم سوده آمیزند
و پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالای آن ماء العسل بنوشند سخت موافق بود و شیخ الرئیس میفرماید واجب است که مفلوج در اول ظهور مرض اقتصار
بر شرب ماء الشعیر و ماء العسل و سکنجبین کند و اگر قوت متحمل باشد تا چهار ده روز نماید و اگر متحمل نباشد بلحوم طیور خفیف غذا دهند و در گرسنه داشتن و اغذیه یابسه خورانیدن بسیار
زمانه و دراز تشنه داشتن کوشش نمایند و نقل بمغز چلغوزه ایشان را انفع کند بجای چیزی که از آن است و بدانند که آنرا آب بهتر از شراب است بهر آنکه شراب منفذ سوادهای عصب است
و شراب بسیار گاهی را ابدان ایشان ترش میشود و سرکه میگوید و سرکه مضرترین اشیا بعصب است و ایضا میفرماید که اگر علت فالج حقیقی که آن از استرخای عصب
واجب است تدبیر مشترک که آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان
این مرض کنند حب فرفیون و حب ارسطا و حب شبیطرج و حب منتن و ایارج هرمس است و ذکر آن بجز تلخ سفیدیا بعصاره ترب که در آن قوتیا باشد و کذلک سایر مقیات آنرا
نافع است و گاهی یای از یک اسک شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیک درم میرسانند و باز بیک اسک می آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی بسکنجبین یا جاوشیر
یا جندبیدستر مقدار باقلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند است و واجب است که بحقنهای قوی حقنه کنند و بشیافات قوی ماده سواد با سفل نمایند و قفا را
با دهان و نیز بمالند و مروخات حاره از ادهان و ضمادات مذکوره که گذشت بغایت نافع است خصوصا چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و بیخ سوسن ادویه جیده است
تحلیل و روحی میکند و ایضا بعد استفراغ و تنقیه نیمه گذاشتن محاجم که آن تنها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات بنا بر تسخین آنها نفع میکند گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر در عضلی
ماده محتبس شده باشد که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بر دو بکنند اگر غیر ناری باشند و بزودی قلع نمایند و متفرق بر سوراخهای کثیر کشند اگر استرخای متفرق

بات اگر استرخاء مری باشد بگوید که اراده [illegible] جمیع [illegible] منفذ و معده ماء العسل [illegible] سوس عسل استعمال کنند [illegible]
نیز نافع بود و [illegible] خراطین [illegible] بات [illegible] العظیم [illegible] و ریشه [illegible]
خصوصاً [illegible] آب [illegible] چون حس ضعیف بود [illegible]
محسوس شود و این [illegible] بات [illegible] اگر [illegible]
از جلد [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] اگر [illegible] واجب شود [illegible]
و بعضی [illegible] آن [illegible] حمل [illegible] سود [illegible]
و استعمال [illegible] آمده است [illegible] درم [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] تریاق [illegible] عمل [illegible] مثقال [illegible]
ایشان [illegible] تریاق [illegible] نیست [illegible]
[illegible]
[illegible] حرارت [illegible] تحلیل [illegible]
آنست که تحلیلات [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] صاحب کامل [illegible] اگر [illegible]
کم میکند [illegible] مزاج [illegible] صاحب [illegible] اول امراض [illegible]
[illegible] اگر [illegible] قوی باشد [illegible]
[illegible] تریاق کبیر نیم درم [illegible] اگر [illegible]
[illegible] عسل [illegible]
حتی [illegible] اگر طبیعت [illegible]
[illegible] درم [illegible] نیم رطل [illegible] صاف کرده [illegible] عسل [illegible]
[illegible] مثل [illegible] درم [illegible]
[illegible] ماء الاصول [illegible] قوت [illegible] مرض [illegible]
ترکیب [illegible] اگر مرض [illegible] ماء الاصول قوی [illegible] اگر مرض ضعیف [illegible] ماء الاصول [illegible]
[illegible] ماء الاصول [illegible] ماء الاصول [illegible]
[illegible] ماء الاصول قوی [illegible] پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس
بیخ کبر [illegible] درم تخم کرفس انیسون بادیان [illegible] درم [illegible] سنبل الطیب [illegible]
[illegible] نیم رطل [illegible]
چهار اوقیه از آن گرفته با یک مثقال روغن [illegible] ماء الاصول [illegible]

پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر مفتاح آن سلیخه انیسون هر واحد دو درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم تربد مقشر بست درم همه را در چهار رطل
آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بید انجیر و هفت درم گلقند بنوشند و باید که اول ماء الاصول ضعیف بکار برند یعنی انجیر بیشتر دهند و روز دوم
ماء الاصول قوی تر از آن که در آن روغن بید انجیر زیاده باشد و ایارج فیقرا نصف مثقال باشد بعد از آن هر روز نیم درم بیفزایند تا روغن دو درم و ایارج یک نیم درم رسد پس اگر آثار نضج
در بول یعنی رنگینی در آن ظاهر نشود ماء الاصول زیاده کنند و در آن نیم درم تربد بیفزایند به حسب غلظت قوت مریض و رنگ بول پس هرگاه آثار نضج در بول ظاهر شود یک روز
مریض را راحت دهند و نخود آب و زیت مغسول غذا سازند بعد از آن این حب ایارج دهند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم حب النیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاه دو دانگ
همه را باریک ساییده با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت تمام است و روز مسهل شوربا یا تیهو یا دراج یا قنابر یا کبوتر بچه زیرباز آمده معمول آب نخود و زیت
دخولنجان و دارچینی غذا دهند و روز دیگر راحت دهند هر روز هفت درم گلقند شکری یا عسل با آب نیم گرم بدهند و در روز چهارم ایارج فیقرا دو درم عاقرقرحا زنجبیل خردل
هر یک نیم درم نوشادر عاقرقرحا مویزج هر واحد نیم درم سماق دو درم باریک ساییده یک درم از آن با سکنجبین و آب نیم گرم آمیخته غرغره کنند و نخود آب غذا سازند بعد از آن
قاروره را ملاحظه نمایند اگر آثار خامی در آن معلوم شود باز اعاده ماء الاصول و روغن بید انجیر نموده یک دو هفته یا زیاده به حسب حاجت تا آثار نضج نمایند آنگاه به حسب مشتعل سهال آرند
صفت آن سکبینج اشق جاوشیر جربل مقل شحم حنظل هر واحد سه درم صبر زرد تربد هر واحد پنج درم فرفیون جندبیدستر هر واحد یک نیم درم ادویه خشک را ساییده و صموغ را
در آب گندنا حل کرده باهم سرشته حبها سازند شربت سه درم گاهی مرنوع دیگر هلیله کابلی پنج درم سکبینج اشق جربل جاوشیر سقوطری هر یک چهار درم مقل ازرق
شحم حنظل حنا انزروت هر یک دو درم فرفیون جندبیدستر سقمونیا هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یک دو دانگ ادویه خشک کوفته بیخته صموغ را در آب گندنا حل کرده
باهم سرشته حبها سازند شربت از آن دو درم بعد از این حب سه روز راحت دهند و در آن ایام هر روز هفت درم گلقند با یکه در آن انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند بدهند
و نخود آب گوشت کبوتر بچه یا دراج و قنابر غذا سازند و روز چهارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زوفا بیخ کبر انار دانه مویزج بورق هر واحد یک و ایارج فیقرا دو جزو نمک
ساییده با سکنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و کندش عاقرقرحا صبر نوشادر مرزنجوش خربق سفید زنجبیل مشک بوره ارمنی هر کدام از اینها که حاضر باشد بقدر
نیم دانگ با یک سوده از آن عطسه آورند و این همه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هرگاه قبل نضج و استفراغ استعمال آرند مریض را جنایت عظیم کرده باشند زیرا که اجزای
لطیف خلط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و در آن هنگام علاج سود ندهد و بعد از آن اگر در مرض آثار اصلاح ظاهر شود بر همین تدبیر مداومت نمایند و الا بعض حبوب قویه
یا این حب شیطرج بخورانند و اجزای آن همان حب شیار است که در قول لوقنیوس مسطور شد و نوشته که با آب سنبل سرشته حبها سازند شربت سه درم صفت حبی که برای شخصی که فالج
جانب راست و لکنت زبان هم رسانیده بود و بر تکلم قادر نبود تالیف نموده ام بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل هر واحد سه درم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل دو درم
شیطرج لوز بیدانج عاقرقرحا دار فلفل هر واحد یک نیم درم سکبینج جاوشیر مقل هر واحد چهار دانگ فرفیون جندبیدستر هر واحد نیم درم ادویه خشک را بدقت ساییده بحریر بیخته و
صموغ را با آب گندنا گداخته با دویه سرشته حبها سازند شربت سه درم با آب گرم صفت حب فرفیون نسخه آن در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیه بحب قوقایا نمایند نافع بود و چون تنقیه
بعض این حبوب کرده باشند اعاده غرغره نمایند و یا آن سعوطات که بطلطفه استعمال کنند تا تنقیه دماغ کنند و جانب علیل از نواحی گردن و به روغنهای گرم محلل مثل روغن نار دین
و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و خوک کهنه و مانند آن بمالند و اگر بینند که مرض بسیار قوی شده در روغنهای مذکوره جندبیدستر و فرفیون مخلوط سازند و
بعد از آن که جانب علیل را بخرقه درشت بمالند حتی که سرخ گردد روغن بمالند و باید که در آن بابونه و اکلیل الملک و اقحوان و شبت و برگ غار و کرفس و سداب پخته باشند و مانند آن که
در قول مسیحی گذشت و تکمید بر جانب علیل و موضع فقار نمایند و ابزن سازند از طبیخ سعتر و حاشا و قرنفل کنند و غذا از ان خشکار یا نان گندم محکم الصنعت با نخود آب و زیره و دارچینی
یا کبوتر بچه پرواز کرده یا گنجشک یا قنابر یا کبک خردل و چغندر و زیت دهند و خردل و نمک طعام ایشان نمک اندرانی بر این عسل سرشته مطیب بعود و ابجدان و شونیز و انیسون
باشد و عسل مجرب و بسته و حبه الخضرا و مانند آن خورند و سهکه هندی گفته که جوز سفید خاصه عصب را بی نظیر است و عرس گفته که جوز نقل زبان را بکند فائده نمایان
و شراب کهنه از یک مثقال که تفریح نفس و تسخین معده کند و شکر بسیار نخورند زیرا که شکر ردی است دماغ و عصب را بسیار ضرر رساند از آن حذر کنند و حند لقون با شراب عسل خوشبو
و در اکثر احوال از آب نافع الفم حذر نمایند و شراب در ینجا مزوج با عسل یا مطبوخ مصطکی مناسب است و مرزنجوش تمام نرگس ببویند و در حمام گاه گاه بعد نضج داخل شوند قبل از غذا و بر آن کمر

کرد اگر یعنی ماده پخته باشد بریزند و آن بر بعده تنقیه و مسهل بعمل آرند اگر از نبض و قاروره معلوم شود که هنوز مدت نضج نیست احتیاطا از عرق گشنیز تا پنج
چند روز راحت دهند و الا سیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نماید و اگر با وجود استعمال این عمل شربتی اصلاح پدید نیاید ایارجات که با دون
ایارج ارکاغانیس و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس پس معجون بلادری پس تریاق کبیر بدین ترتیب بر وامد شربت تام استعمال نمایند بحسب اشتداد قوت مریض
و قوت مرض و ضعف آن و اعتدال که بر مریض اغذیه مذکوره دهند و گذرانند نطولات بحسب احتمال علیل بدهند و ادویه و ادهان معجونات در اوقات بلغمیان حار مذکوره کنند
چه اگر تابستان و حار المزاج باشد از این ادویه قوی الحرارة بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و زمانی که گرما معتدل گردد این ادویه و اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند
و چون تدبیر جلیل این همه تدابیر نمایند و در آن اثر اصلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج و در اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر ادویه و ادهان ادمان نمایند
بعض امراض حادیه کنند و هلاک گرداند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحسب مقتضی بابت موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند
ابن الیاس در تحفه می نویسد که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل سبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی اعضا
در مرض می فزاید و هر گاه از چهار روز تجاوز کنند هر صبح جلاب با دیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم یا ده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخود آب بمغز قرطم و
اندک فلفل و دارچینی سنجیده و ابازیر فادیه تا هشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هر گاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقنه
حاده یا باین حب صبر کنند نسخه آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ایرج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل افسنتین هر یک
نیم درم نمک هندی یک نیم دانگ مستل یک دانگ همه را کوفته بیخته با آب بادیان حبها سازند بر آن صبر کنند تا اسهال نیک آید و در آخر روز غذا نخود آب مع لب قرطم و لحم
کنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن هند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غار یا حب الغار [illegible] برگ قسط و مرزنجوش و حلبه و بابونه خشک
و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماخور و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و برگ کتان و ابهل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم همه را در
سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف کرده بر آن روغن زیت ده درم [illegible] پانزده درم عسل بیست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده یا شیره حقنه
کنند و اگر خوف تشنج و زحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب گندنا کنند و اگر بسبب حرارت مزاج طلب معتدل آن حقنه باشد این حقنه بعمل آرند و اجزای آن
سوای بوره و سبوس و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیحی گذشت وزن هر یک بقدر گذشته در سه رطل آب بجوشانند تا نیمه بماند شکر
سرخ و عسل و مری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون شرودیطوس تریاق کبیر جوارش بلادر
هر کدام که میسر شود یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری اکبر و تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر یک بندقه شربت مذکوره
و نسخه آن در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد حب منتن صغیر بارد تنقیه کنند نسخه آن شحم حنظل ربع درم کثیرا ثلث درم سورنجان بوزیدان هر یک ربع
هر یک یک درم هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت ست و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظه است نسخه آن ایارج فیقرا خردل مویزج
عاقرقرحا زنجبیل پودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هر گاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید بالش اعضا
حالیه بروغن قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و نفط سفید نمایند و خاییدن فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافع ست و نوشادر
بر زبان بلسان بر اعضای ایشان طلا کنند و آنچه تنقیه خلط از دماغ ایشان کند عطسه آوردن است بمثل مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب ثوم و کندش و با
چند بیدستر یک طسوج در روغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و ریاحین بو سیده و سکنجبین عنصلی با زوفای خشک نافع ست و ایضا خوردن ایارج فیقرا از بهر
یکبار تنقیه بدو کند و نوشیدن ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم
نانخواه زراوند شونیز هر یک دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف کرده هر وقت دو اوقیه با عسل یا فانید هر کدام که باشد ده درم بخورند
و در هر هفته تعاهد خوردن شرودیطوس یا تریاق کبیر با شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب حمام رطب و بخنین آب گرم بپرهیزند و از جمیع مسکرات دور گیرند
طبری می نویسد فالجی که او را علی مزاج گرم نگردد و قاروره سفید و خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ از اول کنند

از انحلال فضول قیفه و تباهی کیفیت آن در بین شبانه‌روزی تا آنکه این زمانی طویل است اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و استقصا در علاج او ممکن نباشد و اگر غذا هم
ندهند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد و چون از قوت مرض قوت ضعیف بشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل القرا اگفته و سبب
ثالث آنست که استفراغ را ابتدا این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه فصلاتی که در عصب آنست تشرب کرده است استخراج او از آن ممکن نیست زیرا که در اینجا عروق تحلیل
و نه طریقی است که فضول را از آن دفع کنند پس طبیب محتاج این امر است که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و ترشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نضج قبول کند ممکن نبود
و ترشیف نا ملائم حاصل شود زیرا که از انسان عرق بفضول کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق الفتاح فضول ترقیق آن است که با سخان معتدل نضج نماید و بعد
حل آن نضج بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و مضمون پس بدین صورت واجب است که در علاج فالج ابتدا منع علیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بنخود آب کبوتر بچه داده
نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آن با نخود آب و در آن زیت رکابی شیرین داخل کنند و سکنجبین با بزور بدهند زیرا که ملاک امر در معالجه فالج حفظ صدر
بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر میریزد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج بلیغی که از فقار رقبه بر آمده و نفس بدان تمام نشود و خفه میسازد گاه
خفه بر آن واقع میشود و رطوبات بسوی به صدر منصب میگردد و نفس در خطر انقطاع می پذیرد و این دوا که مسمی بسکنجبین است حفظ صدر از انصباب رطوبات میکند
صفت آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون و فاشرا خشک بوم الجوس مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس همه را در آب بجوشانند حتی که نیرو بریزد
و قوت آن را آب آید صاف کرده سکنجبین نیشاپوری بمقدار واجب ضرب ما لیده با نعناع نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض کنند
و بدین تدبیر تا پنج روز اقتصار ورزند و بعد از آن نظر بسوی نضج قاروره و نبض نمایند پس گاه در نبض دنی و عرضیت و در قاروره اندک نضج پدید آید در آن وقت این
حقنه بعمل آرند نسخه آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ مام برگ غار برگ بسفرم قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر سیاه خطمی سبوس گندم
باد وزان مناسب بستور حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته و ثلث درم بورق ده درم روغن خام ده درم یکم یکم روغن
بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند لعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از آنچه
که تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن با شیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد
یک شربت این حب بخورانند نسخه آن بگیرند آب کرنب و آب گندنای نبطی و آب برگ ترنج و در آن سکنجبین و جاوشیر و جندبیدستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم
اشق دو درم تر کرده در آفتاب ارند تا گداز و پس سحق نموده صاف نموده سلیخه و عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درم تخم کرفس هر واحد یک درم
انیسون یک نیم درم بادیان تخم نانخواه نطی هر واحد و ثلث درم شحم حنظل و نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدوای گداخته بمقدار حاجت
سرشته بقدر فلفل حبها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و کبوتر بچه در پروا آمده مطبوخ با نخود و زیت و با سفیداج معمول از رفتا و عسل
که در آن پیچ گندنای نبطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی دائم زیر زبان دارند و مویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل
در سکنجبین حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن سوسن و روغن قسط و روغن نارمین و روغن مجموعه بمالند و چون برین ترتیب مذکور
علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول باین نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن پوست بیخ کبر و بوم الجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان
و برگ بسفرم و اشنه و سلیخه و وج هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم تخم کرفس انیسون دارشیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب
بپزند تا بیک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندر آب اگر موسم گرما باشد و هر روز پانزده درم از آن با یک نیم درم روغن بید انجیر
یک نیم درم روغن نارمین تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور بدهند و بعد پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور بعمل آرند و طبیخ
آن پنج درم شحم حنظل و جندبیدستر و جاوشیر و سکنجبین هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از آن صاف کرده ده درم روغن نارمین پنج درم روغن قسط دو درم
نفط سفید بر آن ریخته و ساز آن حل کرده حقنه کنند و بروغن مجموعه و روغن بلسان تدهین نمایند و باین سعوط تسعیط کنند نسخه آن روغن مصطکی روغن نارمین
هر واحد دو ثلث درم گرفته در آن کید انگشت مره کلنگ حل کرده سه دفعه بر نهار در مدت شش روز این سعوط بعمل آرند و یک روز درمیان معجون نقرویا و ایارج تخم ترایه

که در ان یا بعین حار پخته باشد بریزند و آب پخته تنقیه نمایند و اسهال بعمل آرند اگر از ترتیب مذکور فائده معلوم شود بر همین تدابیر مداومت نمایند مع احتیاط از غذا وقتیکه می فرماید به بنده اگر بوی مرض چند روز راحت دهند و لا سیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نماید و اگر با وجود استعمال روغن غسل تبرید بر این علاج پدید نیاید ایارجات کبار مثل ایارج ارکاغانیس لوغاذیا و ایارج جالینوس بعد معجون بلادری و تریاق کبیر بهمین ترتیب برنامه شربت تمام استعمال نمایند بحسب اشتداد قوت مزاج و قوت مرض و ضعف آنها و همچنین بر مریض اغذیه مذکوره و بر کله نطولات نلدان بحسب احتمال علیل دیگر دوا ندادن معجونات در اوقات نطولات حاره کنند چه اگر تابستان گرم الحرارت باشد ازین ادویه قوی الحرارت بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما معتدل کی یاد ادویه اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند و چون تدبیر حمیل این همه تدابیر نمایند و در ان اثر صلاح ظاهر شود و مرض بطول کشد و معالج در اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و ترا دیگر ماده اوشان نمایند بعض امراض حاد پیدا کنند و هلاک گردانند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحسب بعض یا نبات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند ابن الیاس و خجندی می نویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قوت تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل سبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو ضعیف و مرض می فرماید و هر گاه از چهار روز تجاوز کنند بر صبح جلاب با دیان و انیسون یا با در نجبویه هر واحد دو درم با دو درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخود آب مغز قرطم و اندک فلفل و دار چینی و غیر از بریز ادویه تا هفت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ما را الاصول بنوشند و هر گاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه کنند ماده یا این حب صبر کنند نسخه آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ایارج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون هر واحد نیم درم نمک هندی یک نیم دانگ مقل یکدانگ همه را کوفته بیخته با آب بادیان حبها سازند و بران صبر کنند تا اسهال نیک آید و در آخر روز غذا نخود آب مع لب قرطم و لحم کنجشک و کبوتر سازند یا حب منتن هند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غار یا حب آن بقدر ثلث برگ قسط و مرزنجوش و حلبه و تمر خشک و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماخور و سداب تر و کرنب و شبت و فنیوم و مرزنگوش و اهل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم آنکه پانزده درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده یا شیده حقنه کنند و اگر خوف تشنج و زحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب گندنا کنند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلب متحمل آن حقنه نباشد این حقنه بعمل آرند و اجزای آن سوای بوره و سبوس و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیحی گذشت وزن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل آب بجوشانند تا نیم باقی ماند شکر سرخ و عسل و مری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون شرودیطوس تریاق کبیر و دواء المسک بلادر هر کدام که میسر شود یک مثقال در شربت با در نجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکور بدهند و نسخه آن در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحسب منتن صغیر بار دو تنقیه کنند نسخه آن شحم حنظل ربع درم کتیرا نمک درم سورنجان بوزیدان ایارج هر یک یک درم هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت است و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غائیه الخرجیه است نسخه آن ایارج فیقرا خردل مویزج عاقرقرحا زنجبیل پودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هر گاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید بالش عضو علیل بروغن قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و لفظ سفید نمایند و حائیدن فلفل و دار چینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافع است و نوشادر بر گردن ملسان بر ایشان طلا کنند و انچه تنقیه خلط از دماغ ایشان کند عطسه آورد دست بمثل مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب ثوم و کندش با جندبیدستر یک طسوج در روغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی چکانند و یاسمین بویند و سکنجبین عنصلی با زوفای خشک نافع است و ایضا خوردن ایارج فیقرا از بهر یکبار نضج بدهد و نوشیدن ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نانخواه زراوند و شونیز هر یک دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده هر روز دو اوقیه با عسل یا فانید هر کدام که باشد دو درم بنوشند و در هر هفته تعاهد خوردن شرودیطوس یا تریاق کبیر با شربت با در نجبویه ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب و نخس آب گرم حذر و از جمیع مسکرات خوردن طبری و مینوشید فالجی که او را مزاج گرم گردد و قاروره سفید و خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ زاید نماید

از انحلال فضول و تقیه و ابقای کثیف آن امین شباً و ثانیاً آنکه این مرض طویل ست اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و اقتصار در علاج او ممکن نباشد و از غذا هم
نه بند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد و چون از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل القراباذین گفته و سبب
ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب آنرا تشرب کرده است استخراج او از آن ممکن نیست زیرا که در اینجا طریق تحلیل
و نه طریقی ست که فضول را از آن جوع کنند پس طبیب محتاج این امر است که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل یا تعریق و تلطیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا آنکه نضج قبول کند ممکن نبود
و تلطیف نامد تحلیظ و نه انسلاخ بفضول کند مگر و تمیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول ترقیق آن نیست که با سخان معتدل بتدریج تسخین نمایند بعدا
حل آن بنضج بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و مقصود پس برین صورت واجبست که در علاج فالج ابتدا بمنع علیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بنخود آب کنند و تدبیر برد آن
نمایند بعد دوران اجازت خوردن گوشت آن با نخود آب و دران زیت رکابی شیرین داخل کنند و مرض را سکنجبین با نیز بدهند زیرا که بلاک اکثر در معالجه فالج حفظ صدر است
بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود نگاهی رطوبات بسوی ریه و صدر میریزد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج بلغمی که از فقار رقبه بر آمده و نفس تمام میشود و ضرر میرساند و گاه
ضرر آن واقع میشود و رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد و نفس و فجأةً انقطاع می پذیرد و این دوا که مسمی بر بلب السکنجبین ست حفظ صدر را از انصباب رطوبات میکند
صفت آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون و فای خشک موم المجوس مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس همه را در آب بجوشانند حتی که نیرو ریزد
و قوت آن را آب دهد صاف کرده سکنجبین نیشا پوری بمقدار واجب بآن بمالیده با نصاف نموده بر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض نوشند
و برین تدبیر تا پنج روز اقتصار ورزند و بعد از آن نظر بسوی نبض و قاروره او نمایند پس گاه در نبض دنی سرعت و در قاروره اندک نضج پدید آید در آن وقت این
حقنه بعمل آرند نسخه آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ مام برگ غار برگ جسقرم قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر سیاه خطمی سبوس گندم
باوزان مناسب سقور حقنه پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته دو ثلث درم بورق و ده درم روغن خایه و درم روغن
بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده مزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از اشیای
که تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد
یک شربت این حب بخورانند نسخه آن بگیرند آب کرنب آب گندنای نبطی و آب برگ ترنج و در آن سکبینج و جاوشیر جند بیدستر و فلفل ازرق بر واحد پنج درم
اشق دو درم ترکرده در آفتاب ارند تا بگدازد پس ست بالیده صاف نموده سلیخه و عصاره قثاء الحمار بر واحد دو درم شحم تخم کرفس بر واحد یک درم
انیسون یک نیم درم بادیان نمک نفطی بر واحد دو ثلث درم شحم حنظل و نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدوای گداخته بمقدار حاجت
رشته بقدر فلفل حبها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه در پروا آمده مطبوخ با نخود و زیت و باسفیدباج معمول از فنا و عصافیر
که دران بیخ گندنای نبطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی مدام زیر زبان دارند و بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل
در سکنجبین حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن سوسن و بعد از آن روغن نارجیل و روغن مجموعه بمالند و چون برین ترتیب مذکور
علاج کنند و مرض منحل نگردد دواء الاصول باین نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن پوست بیخ کبر موم المجوس بر واحد ده درم پوست بیخ کرفس بیخ بادیان
و برگ جسقرم و اشنه و سلیخه و وج بر واحد پنج درم مصطگی چهار درم تخم کرفس انیسون دارشیشعان بر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم و چهار رطل آب
بپزند تا یک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده و در ظرف آبگینه بدارند اندر آب اگر موسم گرما باشد و هر روز پانزده درم از آن با یک نیم درم روغن بید انجیر و
یک نیم درم روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور بدهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور بعمل آرند و طبیخ
آن پنج درم شحم حنظل و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از آن صاف کرده ده درم روغن نارجیل پنج درم روغن قسط و دو درم
نفط سفید بران ریخته و در ماء العسل حل کرده حقنه کنند و بروغن مجموعه و روغن بلسان تدهین نمایند و باین سعوط تسعیط کنند نسخه آن روغن مصطگی روغن نارجیل
بر واحد دو ثلث درم گرفته در آن یک دانگ مرزنگوش حل کرده سه دفعه بر نهار در مدت شش روز این سعوط بعمل آرند و یک روز در میان معجون نقرس یا ایارج مجمر زرده بدهند

از دوم نمایند و از تریاق اربع درم تا نیم درم و از معجون یک درم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا ثلث یک درم و زنگی از بین [illegible] بدهند و یک [illegible]
ثانی و بعد یک و در ثالث بجوا اند این طریقه معالجه این نسبت زیادتی نقصان آن بحسب سن و مزاج و فصل عادت و صناعت کنند [illegible]
استرخای نصف بدن عرض [illegible] میشود و اگر دران اسهال آن مسترخی لاغر میگردد و ایج ابرای [illegible] و دهن [illegible] خلک [illegible] سرکه [illegible] درم
جند بیدستر یک نیم قیه فرفیون مرو [illegible] کندر و زراوند [illegible] هر یک درم با شیر [illegible] هر یک [illegible] علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مولف [illegible] اگر [illegible]
اسفل و مسترخی و لاغر شده بود با استعمال معجون عشبه و الش روغن [illegible] امر نمود و [illegible] لاغری با بهبالی و دفع گردید و استاد [illegible] اگر [illegible]
منتج بجنبه بینه که گاهی حادث میگردد و از قولنج استرخای اسافل بدن بهنگام دفع طبیعت [illegible] و رئیس عقب [illegible] علاج استرخا بحرارت [illegible]
تمرز [illegible] وقوع [illegible] پشت عارض شود و چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز بسیار گرد و انطاکی گوید که علاج [illegible] رسیدار عقب [illegible]
کنند و علاج [illegible] و گاه استعمال قسط مطلقا و استعمال نیم درم عسل [illegible] طلا [illegible] و روغن [illegible] حنظل [illegible]

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت یا تپ حادث شود در تدبیر چند دست از معالجه باز کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و
بادویه و اغذیه مستلطف بلغم اکتفا نمایند خاصه در فصل گرما و گویند که آشامیدن عرق گاوزبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و تغذیه بجو و
برنج با آب لیمون تسکین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجای ماء العسل نیز عرقیات یا آب بن [illegible]
دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند و آنچه بصورت اجتماع تپ با این امراض تا مقدور در مدرات مثل خیارین و غیره باید داد و اگر کفایت
نکند با چار شیر و مغز بدهند و انیز مجرب است بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آن نهاخوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسب بدهند و یا سکنجبین بزوری
بارده استعمال کنند و روغن حنا بر سر مالند و گاهی در استرخا که از بخارات تپ عارض میشود بهدانه در جوشانده شیره مغز تخم کدو [illegible] میفزایند و گاهی در فالج
مع تپ گل بنفشه و صلیبه جوشانیده صاف نموده نبات سفید خاکشی داخل کرده میدهند و تخم کاهو گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس [illegible] انیز می افزایند
و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند و بالجمله هرگاه تپ از تپهای خلطی مثل غب خالص یا غیر خالص یا نائبه بلغمی یا ربع با فالج یار گردد در تپ دوایی از تپ ها
گردد و علاجش بر معالج عسیر گردد پس متفکر شده تدبیری کند که از تپهای مذکوره باشد علاج نحوی کند که تخستین از تپ کوشد و آن چنان باشد که مثلا گرتپ فروردین باشد
سکنجبین ساده و شربت بنفشه هر واحد یک نیم تولد عرق کدو و کاسنی هر یک هفت تولد و منیا هفت روز دهند و روز نهم مغز خیارشنبر هفت تولد گلقند پنج تولد بر [illegible]
مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل حلوا خان چهار تولد روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای عرق کدو دهند و وقت دو پهر آش [illegible]
و شام شله بنوشانند یکی پرج خود اند صبح تبرید با شیره تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه تولد تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و بین
بعد سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس بمعالجه فالج متوجه شوند بتدبیر که مذکور شد و همچنین در تپ غب غیر خالص شطر الغب ربع و نوع بلغمی ربع علاج آن
تپ نمایند که در جایگاهش بیاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ این طور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان ادیان هر یک چهار ماشه
گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته بر سیاوشان بیخ کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد و سنا مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نرم آتش
خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار تولد مغز خیارشنبر شش تولد مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نوشند و گاهی خیار
شاهتره انجیر گل سرخ میدهند روز سه مسهل موقوف میکنند که منقع سنت الازارج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه و بالاکیر [illegible] شش ماشه و با [illegible] حنظل [illegible]
مثل حب لستیک تولد وقت آخر شب بر مسهل سوم داده صبح مرق بستور بدهند الفصاد در فالج مع حمی و در ابتدای موسم گرما که مخدور آن ادویه مثل قرنفل جوز بوا
علاج هندیان کلو بنکلام ساقط شده بود استاد برای تسکین آن مکی تفنج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب و خطمی جوشانیده شربت [illegible] کشتی [illegible]
نزدیک [illegible] ادویه [illegible] که از جوز در قرنفل و لطیف یافته مباح بود و جوز بوا در قرنفل هر چند مقوی عصاب [illegible] انداما بنابر دفع تپ احتمال حرارت در بجای [illegible]

ساقط شده بود و چون بهوش نیامد به ترک گلاب دادند گلاب هر چند در فالج ممنوع ست لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و از آن تخفیف شده بود روز دوم شیره مغز تخم کدوی شیرین مقشر شده و اصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه و تنقیح و تپ استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر مقشر بهای تسکین تپ دادند هر گاه اندکی آواز کشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان بر سیاوشان عنب الثعلب یک تیار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج سطوخودوس که مخصوص بمرض امراض دماغ اعصاب ست افزودند بعد ازان نسخه مسهل از مویز منقی دو توله زوفای خشک سه ماشه سطوخودوس اصل السوس گل سرخ برگ چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره بر یک شش ماشه بر سیاوشان گاوزبان بر یک چهار ماشه سنای مکی یک توله گلقند سه توله جوشانیده روز دوم تربد چهار ماشه تخم بسیل یک ماشه روغن بادام پنج ماشه افزودند تا پنج مسهل شده بود لیکن بسبب آنکه اصول که مثل نمی دادند گل سرخ و گل بنفشه وغیره شانیتر بدرجه اعانت ادویه مسهله و اصلاح داخل کردند بعد دوم روز مسهل برای ماده باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه سیاوشان پنج ماشه بعرق شاهتره جوشانیده گلقند دو توله داده بعد تنقیح و رفع ضعف مسهل و دم تجویز نیز مسهل اگر چه تقلیل ماده و نقص کم شده بجهت بقایای ماده بعض عوارض کسی که سهر باقی بود سطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب تا بوایانج شانیده نبات داده منضج داده دو مسهل دو مسهل ملینات افزوده مسهل اوندها منضج بر سیاوشان خطمی سطوخودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان عنب الثعلب شانیده شربت بزوری برای ادرار داده و تحلیل آن داخل کرده دادند و مسهل سوم سه تبور فرمودند که درد گلو لعاب تخم بهدانه سطوخودوس گل وزبان خطمی کنار برگ حنا ازو کوه جوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تپ شمر شاب فصل صیف که از خوردن حبوب حاره هندیان شوربای کبوتر اعاده تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان بر سیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی داخل کرده تودری سفید سیاه و نخود و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشیده کدو و لعاب بهیدانه روغن گل قیروطی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد علاج خواهد شد

اقوال کابر شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تپ جمع شود واجب ست که در علاج فالج تاخیر نمایند و سکنجبین با گلقند بهترین ادویه وقت ست ایلاقی ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که بسبب فالج او روزه و تشنج و حرارت مفرط بود و او ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس بتمام تدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت گیلانی میفرماید که بعضی اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده بیکدیگر دانند و ست ایشان بسیار شفا می یابند و اگر اکثر انواع فالج از برد اتفاق می افتد و نیز نسخه فالج بود فقار فرو مسرخ طبیخ اقحوان موسم گرما بود و محمد بن زکریا شراب شربت ایلاج و فسیح سکنجبین و جلاب آب برد او را امر کرد و شفا یافت و در بعضی بیمارستانات جماعت مفلوجین بود که ایشان باران فشاند و دفعه صحت یافتند خجندی گوید که اگر با فالج تشنگی قوی و تپ و حرارت یا گرد و علاج بمثل شربت بنفشه تنها یا شربت لیمون و خمیره بنفشه و استعمال عرق گاوزبان شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود و ابن الیاس گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اول تسکین حرارت بشربت سیب یا سکنجبین ساده نمایند و غذا فروج زیرباج دهند و هر گاه حرارت تسکین یابد ابتدا علاج فالج کنند طبری گوید که نوعی از فالج ست که بادی مزاج مفلوج گرم شود و از معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد در علاج فالج ترک نمایند و بقصد تسکین مزاج کنند تا سالم نشود و مریض هلاک نگردد و بر تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول و آب هندبا و ابدا ماء الشعیر بنوشانند و غذا از مزوره جات مزوره سازند اگر قوت اطاعت کند بهر استفراغ حقنه لینه اقتصار کنند بمثل چغندر و قطمی و برگ کتان و خار خسک و بابونه و اکلیل الملک و الخیر و خطمی و سبوس گندم و لوبق در روغن خیری و روغن یاسمین هر گاه مریض متحمل اشیای مذکوره نباشد موقوف دارند الا از تنقیه یا حقنه لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که یک رطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص با آتش نرم بجوشانند تا روغن باند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل مزاج دماغ کند و با عصاب منفعت رساند و اگر رامی احتیاج بتسعیط روغن گل و روغن بنفشه و آب عصی الراعی و آب حی العالم و شیر دختران مجموع یا مفرد آن منع نکنند و باین طریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترتیب بهند و اگر مزاج اعتدال نیابد بتطویر مذکور زیاده کنند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت با این حال ست

علاج استرخا و فالج دموی و رمی وغیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند باحتیاط تمام بعد تنقیه غلبه دم باقی تدابیر هرچه در علاج امراض عصبی دموی گذشت بحسب احتیاج بکار برد

واینچه علاج فالج با حرارت مسطور شد تعلق بنوع صاحب امتلا دارد و اگر بسبب غلبۀ خون بلغمی بود و فصل و سن و صحت جسم برآن دال بود و قوت نیز مساعدت کند با مکان اول
فصد قیفال کشایند و تا شبانه روز اگر ممکن بود هیچ طعامی نخورانند و دوازده بند کرده روز چهارم خود بخود جهت تنقیه سده میشود حاجت بتدبیری دیگر نیست
و بعد از آن غذای دهند که جوهر لطیف باشد و اثر قوی بود و حال از تنقیه هم نباشد تا شوربای جوجۀ مرغ که چند روز دران افتاده باشد یا آن نمک بهند
و روغن گل با نمکی روغن شبت صنعان آمیخته مالند و بجای آب بگلاب عرق کاسنی اکتفا نمایند و اگر حاجت به تنقیه آید مسهلات مناسب ... مع مقویات
بکار برند و اگر بسبب قطع عصب افتد علاج نیست و اگر بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گرنه که تا تخلیه خون متحقق نشود فصد اقدام نکنند
و در ابتدا قوطل صندل ... و دیگر ادویه مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید ... از آن بهم ... آب عنب الثعلب یا گلاب ... نمایند و ابن جزله گوید که اگر ...
باشد روادع استعمال نکنند بلکه بعد تنقیه از خلط غالب رتراید ... روادع ... باشد مثل آرد جو و کشنیز تر روغن گل آمیخته طلا کنند و انتها و انحطاط مرخیات
محلله چون گل خطمی با بونه ... چند بار روغن گل موم ... آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این ادویه ورم ... عضو مسترخی و اگر ... ورم بود
بر عضو متورم حب الغار ... خشک جزو ... زعفران جندبیدستر ... در روغن قسط که موم ... گداخته باشند آمیخته استعمال کنند ...
در ... مجرب است ... ورم ... کتبن ... نفع ... ناقع و اگر بسبب ... و سقط بود انچه دفعه ...
شود و دلیل ... عصب و آن لا علاج بود و انچه اندک اندک و بعد یک دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب مواد دلالت کند در این صورت
تنقیه بدن کنند بفصد و مسهل و ادویه محلله و مقویه چون مرو جوش و جندبیدستر و فرفیون با موم ... روغن گل آمیخته بر جای ... و بعد ... عصب
مفلوج بچسبانند ... گل سرخ ... قسط ... هر یک ... مثقال مومیائی ... رومی ... یک مثقال برگ مورد ... هندی ... هر یک ... مثقال ...
در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان و روغن زرد ... مرهم شود ... بر موضع ضماد کردن نیز نافع است
... گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضو که ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد ... حلبه حب المحلب مغز ... مقل ... اشق ... روغن سوسن ...
کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر و بنصر و نصف وسطی گردید و اطبا معالجه او باصناف ... بران
انگشتها کردند و صحت نیافت ومن سبب آن پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چارپا افتادم بر دوش ... بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت
رسیده که از آن حس باین انگشتها رسید و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردن است ... آن عصب در مرد ... حادث شده پس ... مرهم بران عصب ... منفعت ...
و ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت ...
ادرار ... منفعت او باطل نشد بر آنکه انچه از نخاع بعد گردن است تمامه مسترخی شد و پاهای عضلات ... اضلاع مسترخی گردید پس اطبا ارادۀ ...
و ضعیف پاهای او بسبب استرخای آن ... او بسبب تعطل صوت او گذارند من ازان منع کردم و قصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد ...
تخفیف یافت و عدم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پاهای او بحالت اصلی رجوع کرد و این بود انچه جالینوس ذکر کرده ...
غلام او را دیدم که از چارپایه افتاده در ان روز ... محسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخی شد و حس حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که ...
... رسیده که بسوی دست آمده یا از ورم یا از انصباب ... مجری ... ساخته معالجه او بوضع اضمده محلله مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت
یافت و صفت ضماد مذکور ... حب الغار قسط ... هر واحد ده درم ... یازده درم ... مرمکی ابهل جوز السرو ... گل سرخ شب یمانی هر واحد هشت درم ...
جندبیدستر هر واحد چهار درم ... ماشی ... آذخر اکلیل ... ملک ... سنبل هر واحد پنج درم ... شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با موم و روغن
ناردین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند ... که از صدمه افتد علاج او دشوار است اگر فوت بسیار بعصب نرسیده بود و اگر عصب ...
گردد امید نجات نبود و انچه از ان امید ... باشد واجب است که در ان ابتدا فصد کنند و در حال معالجه طور نمایند که نظر کنند که آیا آن ورم پیدا کرده است یا بدب ...
علاج ... حسب احتیاج نمایند و باید که در علاج این در عضو که حادث شود وضع ادویه بر موضع ضربه و در ... آن عصب بعضو مفلوج آمده باید کرد و امساک ...

عضو مفلوج نفع معتد نمیکند بلکه بر طبیب بنا دن آن بالای منابت اعصاب واجب ست برابر ست که مقصود از آن واضع ورم باشد یا تسخین و تبدیل مزاج کاملی احتیاج
می‌افتد که قریب عضو مضروب متورم آید و انحلال محاجم نهند تا جذب فضول از آن بکند یا ابطا سر برین کنند و اگر سبب شکستن و زوال فقار شود برد فقار بجا آرند و بقول شیخ فالج
حادث از زوال فقاره اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب باشد تدبیر خلع متوجه شوند و با ضمده قابضه مجففه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ
دهند و اگر از خلط جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج ساذج باعث این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضو است با ضمده و کمادات و ادهان و معاجین مسخنه
بنوعی که در علاج امراض عصبیه بارده ساذج و یابس ساذج مذکور شده و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهل ست بخوردن ادویه گرم مثل تریاق و شرودیطوس اکل شود و باشد
که ضماد و روغنهای گرم کفایت کند و آنچه ازین نوع بشرب آب سرد یا نشادری در آن باشد از برای دخول حمام یابس علاج تام ست اگر از حرارت و یبوست باشد جفاف
عضو بران دلالت کند ترطیب با غذیه و اشربه و اطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبی یابس گذشت علاج استرخای بانحجره مرضی شانه و خبر آن بر یک متقدم گفته شود
و اگر استرخای بحرانی باشد روغنهای معتدل الحرارة چون روغن بابونه نرگس سوسن زنبق و بیدانجیر و ناردین بمالند و کذلک ادویه مقوی عضو مانع انصباب باشد مثل بابونه
اکلیل الملک مرزنجوش رب السوس آب کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته بالیدن سفید و روغن نارجیل خوردن مالیدن مجرب ست گویند که روغن بلسان از
منفعت عظیم ست خصوصا هرگاه یک جزو او به چند آن از روغنهای گرم آمیزند و این جمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف و بقای غلیظ از زیاده صعوبت نفرا
مگر آنجا که ماده بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و تنگینی بول باشد از مسخنات احتراز کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دوای جوز رومی که در قرابادین مکتوب ست
و ادهان که شدید القوة کثیر التحلیل باشند مثل روغنهای مذکوره سابق و روغن جوز رومی روغن متخذ از سمع لطاهیه و تجربه بالخاصیة نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان
بچیزهای مقوی مبرد مانع ماده انتفاع یافتند و علاج آنها که با دویه حاره کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که ماده رقیقه بهران بسیار منبسط میشد و چون تبرید
عضو کرده شد عضو بصورت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج است که ادویه محلات
بمثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند و بیان دیگر ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال این ادویه نافع
بسیار میکند مجوسی گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع و لقوه مرکب باشد پس نگاه کنند اگر تشنج امتلائی با استرخا مرکب گردد علاج واحد ست یعنی آنچه در فالج بلغمی گذشت از اعضا
منفعله اینمد که مرکب از ادویه قابضه و مسخنه مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و موم و خشک مانند آن ضماد کنند و اگر تشنج یبسی باشد نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود
اشیای مسخنه مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب باشد اشیای مرخیه ملینه مخلوط ببعض چیزهای مسخنه مجففه مع دلک
لین العمل آرند هرگاه تشنج و استرخا در اعضای مختلفه باشد در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول باندک بورق و اشخار یا بکرد و آب
کرد ان و سعی شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ فنجنکشت و غیری و مانند آن پخته باشند بجهت نطول کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمه کبریتی غسل کنند و اعضا بالعفص
نزنند و بر اعضای متشنج اضمده ملینه چون ضماد معمول از لعاب بزرکتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه کلیان مغز ساق گاو موم و مانند آن از اضمده ملینه که ... و ادام صلبه کور گرد
استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل ست و صاحب با دهان معتدله و ادویه متخذ بجوز رومی و صمغ بلاطی انتفاع یابد و قولس گفته که بسیاری
از ایشان باشیای مقوی و اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و حسن این نوع بدوسه کس دیدم و احوال ایشان مدام تمکین بود و اطبا مبادرت بعلاج از چیزی بارد
نمیکردند و بر دادن ادویه حاره و تدهین عضو بروغن قسط اقامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عارض شد و حسن معالجه ایشان بمالش روغن شبت و خیرو و
بنفشه یک جزو بر عضو و نوشانیدن آب دیا ... و جبل درم فلوس خیار شنبر هفت درم مالیده و روغن بادام ... مثقال بران چکانیده و بروز غذا ...

علاج فالج وبائی

بعضی متاخرین مینویسند که گاهی هوا متعفن بسبب فالج میگردد و علامت فالج وبائی آنست که یکبارگی در عالم بسیار افتد و خصوصا بجانب قلب یعنی بداز دهن آید
مع سرخی چشم و بیهوشی و هذیان اول تو زنگاری و گرانی کند پس فالج افتد و همه آثار مذکوره بسرعت زیاده میشود و اکثر در روز اول یا سیم چهار گهری برگ مفاجات میکشد
و تا بروز سوم رید چون از ایام مذکوره بگذرد بصحت میه انجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می‌افتد که اول اندک صفرای گرانی نقی می اندازند و همان وقت بیهوش میشوند و بعد

دو ساعت که بهوش می آید کلام شکسته بی انتظام مانند هذیان که در نیم خواب میکنند جانب چپ دست و پای حس حرکت بسیار زند و بول بی اراده شود و دست راست بر داشته
می جنباند و هذیان تا روز سوم غلبه میکند و روز چهارم هذیان تخفیف یافته باز می ماند و بول بی اراده جاری میشود و بعده و یاس هلاک میگردند و علاجش آنست
که اول فصد هفت اندام کنند خون اندکی بر آید که فرصت معتنی به جهان وقت بهوش می آید و الا اطبا بعرق بهار نارنج و یخ بر سر داده برودت رسانند که فی الفور بهوش می آید
و هذیان العوق و قبض میسازند پس وقت ظهر رگ سر روزند اگر اندکی بیهوشی و هذیان موجود باشد و شربت کیوره شربت صندل بر برگ و تولا در گلاب عرق کیوره و ربا
بر یک سه قراد داخل کرده بنوشانند تا هفته روز و غذا شوربای بچه مرغ که در آن اندکی زرشک و یا انبه خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند و شربت نمیع
آب الفسل که انگلاب عرق بهار ساخته باشند و بعده روز پانزدهم و یا شانزدهم تنقیه ببدن کنند بایاره فیقرا یا حب ایارج [illegible] کنند و بنا بر اصلاح [illegible] چهار روز مطبوخ [illegible]
که در آن اجزای تریاق [illegible] بانسه ریوند خطائی [illegible] باشد شربت دهند مکرر الطبیعه [illegible] منضوج تنقیه تام پس جهت تعدیل مزاج دوا المسک معتدل روزی یکی [illegible]
و شربت یاقوت ایشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت صندل [illegible] خان و تخم شربت بخورانند

تشنج

و آن عبارت است از کشیده شدن عضو بر اصل آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی می ماند و بعضی زایل بسهولت عود بسوی بسط نمیکند بلکه در شاد
و تواتر صرع مشهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شی موذی پس آن سه قسم بود مادی یبسی ایذائی تشنج مادی را اکثر ممتلی شده
و گاهی سوداوی گاهی ماده دموی نیز بود و این را ورام عضل ماده شده هرگاه ماده موروم در خلل لیف عصب افتد و خون اجابت کند پس عرض و زیاد شود و طول
بکاهد و باشد که بندرت بعضی از این طریق هم تشنج امتلائی آید و در تشنج مادی یا ماده فاعلیه مشتمل بتمام عضل باشد و این تشنج بالاورم بود و یا در موضع ابتدای عضل
و سائر اجزا تبعیت او کند چنانکه تشنج دموی از ماده سوداوی بسبب ضربه یا قطع یا بسبب دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از ریح نافخ کثیف حادث شود و این ان [illegible]
که بیشتر عارض شود و زود زایل گردد و این را مثال گویند و تشنج مادی بیشتر بسبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود نهچنی کناد
و اعضا بجسب مبادی اعصاب مختلف میباشد همچنین تشنج تحت گردن و در قدام و در خلف و در جهت و فوق گردن می افتد و ماده فاعل تشنج غلیظ یا رقیق داخل در جوهر
لیف میباشد و ماده امتلا بالعکس این بود و تشنج رطب عقب صعات و سکاری و صبیان بیشتر افتد و گاهی از اعتماد بر بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده اعصاب
او در آن عضو واقع میشود و گاهی بهمین سبب ضربه یا از حمل شی ثقیل یا از خواب بر بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان ماده رطوبت غلبه یبس باشد
بسبب فراغات کثیر یا اسباب مجففه یا حمیات و رطوبت پس عصب طول و عرض هر دو بکاهد و آن گاهی بعد دوای مسهل افتد و آن را بسیار ردی است کذلک عقب استفراغ
و گاهی بعد حمیات محرقه حدیه و گاه در حمیات سرسام و عقیب حرکات عنیفه بدنی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و از این کمتر خلاص می یابد و بقول جالینوس هر تشنج
که در حمیات افتد ردی بود و این آنست که از تسییل مواد در عصب و عضل عارض شود خصوصا هرگاه بدن ممتلی باشد و گاهی چنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده
و دماغ لازم کند پس مثل این تشنج در حمیات سخت ردی نیست بلکه سخت ردی آنست که حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب دماغ باشد و آنکه حمیات از سبب
جفاف اعضای مذکوره و فنای طوبت غریزی افتد و گاهی تشنج یابس از اول بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و رباط او و یبوست اعصاب شدید پس گاه ماده از
منبت رسد طوبت تا اعصاب نخاع بسوی او رجوع کند و اعصاب بتکلیف منقبض گردد و هرگاه طبیعت با ماده رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب رو بی طاعت
با انبساط آورد کند بتکلیف و بجمله تشنج یبسی آنست که اجزاء رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت مدار خوردن دویست مثل افیون واقع شود
و اما تشنج ایذائی بسبب مونع بی شد از دخل خارج پس عصب از آن نفرت کند و برای دفع او مجتمع گردد و آن سبب ذی یا از سبب جمع باشد و آن بیشتر خلط حار لازع بود یا از
کیفیت سمیه باشد که موذی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت غیر سمیه معین بر شدید و تشنج که از خوف شدید افتد از این قبیل است بالجمله اقسام هر یکی مثل تشنج از خوردن خربق است
که او بعد اسهال بسبب یبوست تشنج می آرد و قبل اسهال باعث سمیت خود عصب را ایذای شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران و از این قبیل است
تشنج که بعد از اخلاط بخاری بسبب نکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه از انصباب صفرا بر فم معده که قوی الحس افتد و آنکه بسبب طلاقتی در معده بهم رسد

قوی سمی و سریع الیبس نافع ست زائل میگردد بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار عرض شود یا قطع عصب و عضله با انقطاع غیر تام یا آنکه از خلط ماء اکال و عفونت فاسد باشد و آنکه در
امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب ارتفاع بخار ردی مثل بخار منی و حیض محتبس واقع شود و آنچه از دیدان عارض گردد از این قبیل ست و بدانکه از تشنج ردی آنست
که فاحش در لب و پلک و زبان باشد چه سبب آن نفس مانع میباشد و هرگاه تشنج بدن بسوی قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی شده و اگر بسوی خلف مائل گردد تشنج در عضلات
خلف باشد و هرگاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند تمدد افتد و گاهی تشنج چنان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان بر هم ساید و هر آنکه از تشنج میرد بدن او بعد موت گرم باشد
بنا بر قبل الخنق و هر تشنج که تابع جراحت باشد قاتل بود و از علامات موت ست و اکثر واز دلائل رداءت تشنج صغر و تفاوت نبض ست او لا آنکه انتقال او بسوی تمدد و اختلاف در
وضع در عرض و طول یعنی رگ کشیده باشد همچون اوده که سرا و کشند و ضرب دیگا هروا ز کشیده شود و در مواضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتهای خرابی و زیر گشت مختلف
باشد و سرخی او در اکثر و ظهور حول و سیلان رشحها و انقطاع یا دشواری در تنفس نتواند که نفس کشد مگر با الم بسیار و گاهی صاحب آن چنان باشد که بخندد و در اصل خنده نباشد و تحبس
شکم و بیشتر احتباس بول و گاهی عدم احتباس و خروج او مثل آنکه بیشتر خون و بانقباضات و عروض هیجان اق و صداع و رعشه و درد زیر مفصل گردن و دریان تقین نزدیک مفصل که گاه واز
علامات ردیه در تشنج امتلائی کثرت ریاح در معده ست و تمطی خصوصا اگر با دی شکم نفخ کند در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق و اختلاج شکم نیز از علامات ردی ست وارد و اعظم
تشنج امتلائی و فالج و لقوه و سکته آنست که بجوانان و صبیان در هوای گرم و تابستان حادث شود و اقل رداءت و ضعف او آنست که بمشائخ در هوای سرد و زمستان افتد و از
دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض مزمنه و از منذرات تشنج با لیس در حمیات عروض کجی در چشم و بر هم سودن دندان و سرخی دست و پا و سیاهی زبان و کشیدگی جلد سر و
پیشانی و سرخی بول در ابتدا و بعده سفیدی آن و ضربان صدغین و شرائین ست و گاهی شکم خشک یا متشنج شود و قبل تشنج در خواب تر شود و رنگ بسرخی یا سبزی یا تیرگی میل کند
و نفس مجتمش شود و قبض طبیعت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تب باشد اگر گرمی آن تب و طول مدت او بدان درجه نباشد که رطوبت اصلی را محترق و فانی سازد بلکه
بسبب حرارت تب رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یا لبس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که هرگاه انسان را تشنج باشد و تب بر آن حادث گردد از آن
تشنج زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدد ردی ست و علامت بودن تشنج حرارت یا ذیح از جنس تشنج خشک باشد و تشنج با اختلاط ذهن و فواق نیز علامت ناامیدی ست
و کسی که در تب تشنج عارض شود و بول او بازیم آید یا وی عرق بر سرا و آمدن گیرد و چشم تاریک شود و نشان موت تشنج بسبب امتلا باشد و ماده خناق گردد و بحران او منتقل تشنج
گردد از بعض علامات شود و ماده ذات الجنب و در بحران میل ماده بنا بر آن شدت ضیق النفس و در لالتکند و تب شدید نباشد و هرگاه ماده سرسام در بحران آن منتقل تشنج گردد چشم و دود
بر هم زدن دندان و سائیدن گیرد و بعده چشم حول گردد و گردن کج شود پس تشنج پدید آید **طریق التشخیص** بدانکه تشخیص اقسام تشنج بطور استدلال نمایند یعنی اول سوال کنند که مرض دفعه
عارض شده یا بتدریج اگر دفعه بگوید بدانند که تشنج امتلائی ست یا اندائی پس فرق میان این دو چنان کنند که بر اسباب رجی و مشروبات و قلل اعضای عصبی نظر کنند یعنی از
حال گزیدن جانور زهر دار یا خوردن اشیای سمیه یا قطع عصب یا وجود وجع لاذع اکال یا رسیدن سرمای شدید بر سند یا از تقدم وقوع ذکر اقی یا بخاری وجود غشیان و حرقت
در معده سوال کنند یا مال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب دهن وقت خواب دریافت نمایند پس اگر بسببی از این اسباب معلوم گردد تشنج ایذائی
باشد ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر در این اعضا پیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج که بادی درد نباشد و اگر باشد از تشنج حادث شده باشد تشنج از درد و اگر
سببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی را از عدم انجذاب عضو بسرعت و روغن را کران مالند و دیگر علامات غلبه هر ماده شناسند چنانچه رنگ را با عدت
مفارقت آن از بلغم مثل بغل و کسل و خصوص قلت حرکت و تمدد جلد و عرض نبض و غلظ قاروره و سپیدی رنگ و ترهل گوشت و نرمی و سردی لمس و فقدان تشنگی و بسیاری خواب
تقدم تدابیر بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی را از لاغری عضو و غلبه اشتهای طعام و دیگر آثار مخصوصه آن و آنچه از ورم ایسی
یا احیانا از ورم صفراوی افتد آثار اورام مذکوره از وجود ثقل و وجع و انتفاخ و تمدد عضو متورم و سرخی چهره و درد موی و ضربان حرقت و صفراوی و جز آن که از لوازم ضرر سست در ورم نوشته
و اگر مریض در جواب سوال اول وقوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند در این گیرش که عضو تشنج بمالند بسرعت جذب نشود و عضو لاغر و باریک گردد و پیش از تشنج وقوع استفراغات کثیر مثل
اسهال مفرط و قی شدید و نزف الدم یا عادت ذخیره یا اسباب مجففه مثل امراض حاد و حمیات محرقه و مزمنه و سرسام یا سهر و هم و فکر و اندیشه بسیار یا جماع مفرط یا حفت شده یا جمود
رطوبت از شدت برد از خوردن ادویه مخدره اتفاق افتاده باشد تشنج یبسی باشد

علاج تشنج مادی

[illegible]

و بابونه و یا برگ آن در مطبوخ و کذا بابونه سوسن سفید و مثل آن و اجساد بیخ کرنب خشک تاییده است و کذا بادر مرغ کنند بیخ اذخر و خشخاش کذا زعفران و کذا آسطوخودوس کذا جندبیدستر کذا روغن زنبق کذا سداب و کذا شونیز
نسخ مطبوخ سیلوس ریزان کذا تخم ترنجان تسریع ترق آن اکل نقلیه ادسوق نافع است و تمریخ ایرسا و گل و زیت و یا زرگتان سعد و بعسل و موم آمیخته و یا تیک مرکب جندبیدستر
و بادشیر آمیخته و یا زیت کهنه و روم زرنیخ و یا کبریت آمیخته بر نخاع و یا بورق و زیت کهنه و یا تراب فلفل مخلول در زیت کهنه و فرفیون و یا روغن جاو شیر و یا روغن قسط و یا روغن سذاب صفر کذا مرتب تمریخ زیتون
بان تخم ابل و یا روغن جوز و یا تخم او زد **و ضماد** برگ حنظل بکشت بشراب یا بیخ بجوز مریم بشراب یا جوز و یا مرزنجوش ریکسا نمایند بر روغن گنجد و موم زرد آمیخته و یا بخره بمکی یا آلته کنا یکدم
کرده تر جفتو تشنج یا سید ا عصب و تشنج مادر بر ناعت گرم کرده باز بستن و یا حقنه بیول تر کرده نهادن کذا مرتب ضماد زرگتان یا بطبیخ خطمی و یا قنه و یا وج **و آبزن** مطبوخ مرزنجوش
و برگ غار و برنجاسف و برگ نمام و شیح ارمنی و نطول آب بابونه و انیسان و حلبه و گوگرد و **سعوط** و عطوس بدهن جوز و یا کندش با جندبیدستر **و حقنه** بخون سلحفات جندبیدستر و تقطیع
ضماد بر ماعد نافع و تیم او گوید که تقدیه آب نخود و سرخ و بعصفر مطبوخ مجرب نیست **ابوسهل** گوید که معالجه تشنج امتلائی العلاج فالج کنند و درین کثرت مالش و تمریخ بر روغن قسط و دیگر
سداب و روغن قثاء الحمار زیاده نمایند و روغن کلکلانج و روغن سید الجبر یا الاصول بنوشانند و در آب مطبوخ شبت و بابونه کا پیل الملک و سگ نا در حمل یا در دینه نشانند و این ضماد
کنند بگیر زیت کهنه یک رطل و موم سرخ ده درم و قیه با هم گداخته دران یک اوقیه فرفیون سوده آمیخته بسایند تا هموار گردد و موضع تشنج را بعد حمام ایشان کو بمالند و دفن کردن در ریگ
گرم یا گل و یا در نمک گرم و در تنور نیم گرم انداختن نافع است **ابوعلی** مینویسد که صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوة باشد از ان لحوم قطع نکنند ولیکن واجب است که لحم او از لحوم یابسه
مثل لحم گنجشک و کبک و تیهو باشد و اگر قوت ضعیف نبود جذب اوزان لعسل نخود و الشبت و خردل سازند و ایضا مری بزیت و در جذب اوفلفل و خل کنند دا ما علاج
تشنج رطب مگر با سعفرافات و منقیات قویه کنند علاج امراض عصب بلغمی مذکور شد سهلات و حقنهای حاده کنند و اگر علامات غلبه خون بسیار ظاهر شود او لا فصد نمایند و خصوصا اگر
سبب امتلاء شرب شراب بسیار باشد و جمله احتیاج الیه از خون یکبارگی خارج کنند که اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج او نبود نگردد بلکه جزئی از آن باقی
دارند تا مقاومت تشنج کنند و تحلیل حرکات تشنج تحلیل یابد بعد از علاجات او نشستن در آبهای حمامات و در زیت مطبوخ روباه و کفتار است که در اوجاع مفاصل مذکور گردد که آن سود مند
و همچنین الشحم کفتار و بر روغن سوسن اگر تب نباشد و کذلک در طبیخ بچه سگ و جاوش آب مطبوخ عناقیر الملتفه مثل قیصوم و برگ سعد و قصب الذریره و برگ غار و اشنه معمول از
بیخ شوکة الیهودیه و تخم شوکه ابیضا و تخم شوکه مصریه عصاره فطوریون و قیق منفرد و مرکب بدانکه طول مدت علاج آن ازان آب یا غیر آن بسببی خاص تعقب مضرت نیست کثیر المدد
بدل طول مدت سازند و در روز دو مرتبه نشانند و آنچه نفع میکند بر بعض تشنج عام مسمی بطاوس نمر ماد کرانیست که دفعةً در آب سرد غوطه دهند چنانچه بقراط ذکر کرده که این حال سبب
مدکانشد شود حرارت غریزی باطن منحصر قوتی گردد و ماده را تحلیل سیکند مر بدن لسا می از خشک سمحل این تدبیر باشد بلکه بمرتبه دوران لحیم بی قرح و در تالستان قوی و زمین
یافته و محاجم بر سو کسیوی و انتهای و بر ممتد شود ملا شرط استعمال نمایند اگر امر خفیف باشد الا احتیاج بشرط افتد برای دفع بعض مواد منجذبه چه اگر در این هنگام شرط زند اکثر
جذب ماده ضرر رسانند و مواضع محاجم گردن و فقارات انحناء بین اجزای عضلهٔ عمدیست و اقدام شانه در موضع کرده هنگام خوف خروج خون لعل آرند و باید که محاجم بسیار
و دفعة معا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و ایضا از علاجات او انیست که اعضای متشنجه را برفق هموار
کنند و از علاج او واقع بالطبع عروض تب حار است فلهذا بقراط گفته که عروض تب بعد تشنج بهتر از انست که تشنج بعد تب عارض شود و تب ربع درین نفع
میکند بسبب تحریک لرزه و کثرت تعریق آن و کسی را که ربع بود آنرا تشنج کم افتد پس عروض ربع امان از تشنج است و از معالجات عجیبه مجربه برای تشنج انیست
که بر عضو متشنج حلبتی و نیم بچسپانند و بر آن بگذارند تا آنکه بدبو گردد و پس بدیگر تبدیل نمایند و در تشنج عام بدن قصد دماغ به تنقیه از عطوسات نیز منفعت
عظیم دارد و بر ایشان تجربه کرده شده که قلاده از پشم بسیار نرم در گردن اندازند و روغن گرم بر وقت بران چکانند و حمام یابس نفع عظیم میکند و
بر سنگ گرم که شراب انداخته باشند انکباب نمایند و ایضا پوشش بسیار عرق آورند و از صمده جیده ایشان مرهم معمول از سعد و کام و فرفیون و جندبیدستر
و موم و روغن سوسن و مراهم مذکوره در قرابادین شحوم منفرده است و مالش بر روی روغن گنجد و روغن تخم کتان و لعاب حلبه و آن از کمادات جیده ایشان نمک گرم کرده بر نخاع عصبت
و دیگر ایشان از انفع میکند و در تب جندبیدستر حلتیت سر و بسل سرشته بقدر نخوده خورده است که این تجربه آمد در تشنج را فی الحال منحل میکرداند و همچنین روغن جندبیدستر با عسل و حلتیت و مطبوخ
جلبا انست و آنچه ایشان را نفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبار است و گاهی منتفع میشوند به تناول مدرات و آب انیسون و تشیدن مجربست بیخ بذیه بست درم رد و رطل آب

بر شانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه از آن نیم گرم بر قرص ... دوم بنوشند و این نفع می‌کند و خصوصاً تشنج بسوی خلف را و گاهی ... طبسان و درم می‌کنند
او قیمی نفع شانند و همچنین ... مری و آزاد ... شد به نسخ خوردن جاوشیر است مرزنجوش یک مثقال متوسط یکدرم و ضعیف قریب ربع درم از آن بخورند و در آن هنگام
رعایت معده کنند که از آن ضعف نشود معده است و آنیسا حلتیت ... است درچار نیم اوقیه غسل ... اشق و کاهی این همه طبیخ ... ایجاد آن را نیز ... شود
و اما چند بیدستر در نفع جیتر و ... کرنست و شربتی از آن ... دفعات بسیار بخورانند تا آنکه در آن ... شربت آن ... کو رسید الا ... زان کمتر
مقدار خوردن ... است ... کرباشد در آن خطر نیست و از سعالی ... است ... تخلیل ... و جنس ... خیر ... در قول ابوسهل گذشت ... جند بیدستر
و ماقرقرحا که این بسیار نافع است و الیه گداخته ... روغن ... آن گیرند ... نیم و اوقیه ... تماما ... عسل ... نیم درم
چهار مثقال ... غار ... کنند و استعمال ... فرفیون ... بسیار نافع است آن تشنج ... اسل ... کن زعفران ... سوسن ...
بسته باشند کفایت باشد و بیخ سوسن یا دو فرفیون ... زعفران ... است ... اسطوخ با بونه و اکلیل الملک ... نافع ... نفع دارد
شرکت ... تشنج ... نافع ... تحلیل آن ... شربت بسیار ... فرفیون ... جندبیدستر ... شود ... تشنج ... سر
... قصد ... و مرطوبات ... اگر تشنج در ... و ... قصد ... اگر تشنج از حرارت ... باشد علامات ... کرم
شود ... آن ... صاحب کامل گوید که علاج تشنج ... در ... آن ... مشکل
... در اول حدوث آن باستعمال ... لطیف ... نیم درم آب طبیخ ... خورانند ... بسیار ... الاصول ... دو ...
شد ... و روغن ... با روغن ... زرنباد ... حب ... حنظل ... سر ...
نباید ... ایجاد ... آن ... ضعیف ... خراج ... ضعیف ... بعد ... بیدستر ... گویند ... معده ...
بکمال گرم مثل آب طبیخ بابونه و شبت و ... مرزنجوش و برگ ... روغن ... یاسمین ... در قول ابوسهل گذشت در آن بیدستر و فرفیون ...
و در آن ... طبیخ ... روغن ... فرفیون ... منفعت ... باشد ...
بعسل ... آب طبیخ ... تشنج ... و اگر ... صلاح ... جالینوس ...
پس ... فرفیون نیم درم ... یک مثقال ... سم ... بیدستر ...
بعسل ... نیم درم ... اگر حلتیت ... نیم درم ... جالینوس گفته که جند بیدستر نافع تشنج ...
... نافع ... عصب ... سوسن ... نافع است ... و روغن ... تشنج امتلائی را نافع ...
استعمال ... اگر ... باشد ... تشنج امتلائی اگر قوت ... باشد ...
کرده ... شبت ... باشد ... روغن ... اگر قوت ضعیف باشد ... اگر ...
... شبت و کرویا ... ساز ... در علاج فالج مذکور شد ... اعصاب ... شود ... آب ... طبیخ ...
... کنار ... آن ... گوشت ... طبیخ ... طبیخ ...
... آب ... باشد ... نیک ... شود ...
آب ... کنند ... آب گرم ... دو ساعت ... هر روز ... آخر ... طبیخ
همین ... طبیخ ... اصل ... آب ...
و جند بیدستر و حلتیت ... طبیخ ... در قول ابوعلی سینا گذشت خجندی و ابن الیاس ...
... اصل السوس ... درم ...

وغذا نخود آب شوربه قرطم و روغن زرد دهند و الشن بدین بن و دهن بید انجیر و قسط و زنبق و جند بیدستر و فرفیون تمام مرزنجوش باشد آن کنند بالطبیخ بابونه و شبت و سعتر و اکلیل الملک و حلبه بادرنجبویه و نمک سیاه کنند نظری گوید که تشنج امتلائی از غذا است و چهار ساعت منع کنند تا آنکه مزاج صاف شود اگر گرم گردد بعده ایمن بخور انند و حب سیاه و شیرخشت خطمی هر یک ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس بادیان انیسون جند بیدستر عصاره سوسن ونیای مشری هر یک نیم درم شونیز سانج هر یک یک درم معتدل دوا نمک و تربد خشک کوفته بیخته و مجموع را در آب کبات گداخته لپس شند و مثل حدس حبها ساخته بعد بر بستر دو نیم درم بدهند اگر مرض مشکل گردد ماء الاصول بر روغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند پس حب دیگر از آن حب بدهند و اگر علت منحل نگردد در احوال تحلیل آمل نمایند پس اگر در بدن فضول یافته شود حقنه مذکور و حمول و لطیف غرغره کنند و دخنه بعمل آرند و مالش عضو بر روغن قسط نمایند و تدبیر کنند که استعمال و دو مالش برای این مرض بید و ام این روغن است که اهل بصره آنرا مجموعه سمی ساخته اند بگیرند روغن خیری روغن یاسمین روغن بطم و روغن سوسن و روغن بید انجیر و روغن جسته رومی و روغن طلا مساوی بر آن اندک جند بیدستر و اندکی مشک انداخته جوش خفیف دهند و این روغن مجموعه در جمیع امراض بارده استعمال کنند که باعتدال نماید و در حفظ صحت مفید است چنانکه روغن نار دین و روغن قسط امداد بیش نماید و استعمال غرغره و سعوط درین مرض بعید است مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا حرکات چشم یا در غشیه دماغ باشد که در آن هنگام واجب استعمال کردن غرغره و سعوط که مفید است بعید تقدمه بعید بحث کو در حقنها توهم و گفته که شخصی را از روسا دیدم که در طلوع خود اسراف بسیار کرد و بخواب رفت و در ظاهر صحیح الجسم بود چون بیدار شد کلام او تمتمه بود و آنچه میگفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تمیز بود و نه تغیر مزاج و بر جماعت اطبا امر او مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسان است و اشاره به استفراغ و غرغره تحنک یا رجات کردم و حفظ مزاج او نمودم و بعد روز هفتم آن تشنج زائل شد و از آن تعجب میکردند حتی که آن از اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و از آن سالم ماند

علاج تشنج یبسی

که تشنج استفراغی نیز گویند بر چهار ترطیبات در علاج امراض یابسی عصبی یابس گذشت بعمل آرند و اگر ممکن باشد عضو مئوف را در روغن کنجد یا سکه نیم گرم پیوسته غرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو دهند و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و آب انار شیرین با نبات سفید نیز مناسبت و شیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشه و روغن لبوب سبعه سعوط سازند و بمالند و خرقه با لعاب اسپغول و آب خرفه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان و شیر میش زود صحت بخشد و بیاشند و نوشیدن آن نافع بود غصه مفتر بر نباتات سرد است اگر لبستن جلکی انبه شق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی ایذائی مجرب است و زیره طلی سکنجبین و اکاس بیل و روغن کنجد با آب نخته بر عضو متشنج لبستن عجیب الاثر است و بنفشه و گل نیلوفر و خطمی و گل سیاه گلاب و گل گاو زبان برگ بید ساده و کشنیز و جو مقشر هر یک تو له گل حنا یک نیم پاو آب هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج آثار آب ریاحین شیرین ده آثار جوش خفیف داده آبزن نمایند هر روز چهار پنج بار و بعده روغنهای مطلقه بمالند و اگر ادویه مرطبه و گلاب جوشانیده آبزن کنند نافع بود و همچنین آبزن از تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی گل خبازی غنچه گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جراده آن جراده خیار برگ بید برگ خبازی برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر و کعب در آب جوشانیده صاف کرده استعمال کردن بعد فروغ از آن روغن بابونه یا روغن بنفشه و بادام بر بدن بمالند و آبزن حلوی خالی و ضماد الیسان نیز انفع است و جلوس در آبزنات وقتی جائز است که تب نباشد و اگر با تب باشد ترطیب شود و دماغ بر حسب عضلات علاج کنند و مرطبات شدید الترطیب اختیار نمایند و در خانه سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول و بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که آب نیلوفر کهنه شربت نیلوفر حل کرده باشند هیچ چیز سریع تر در ترطیب نیست و هرگاه در آن ادویه تخم خشخاش ترکرده شند قوی گردد و غذا شوربا پاچه گوسفند و بزغاله و اسفاناخ و روغن بادام شیرین و فالوده و حریره نشاسته گندم و نبات و روغن بادام و فرورکاش با مغز بادام و کدو و پالک و خرفه و سرق اندک برگ کشنیز تازه دیا گوشت کهسار یا القبول کوره دهند و بعضی نیز شستا شوربای حلوای جوزه مرغ با بادام بسته و غیره هرچه مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس گاه از تمدد رطوبت باشد علاج حسن تنقیه همان است که در تشنج امتلائی گذشت **اقوال مهره** سویدی گوید که در تشنج یابس بدین ضماد زوفای رطب و شحم اوز و شحم مرغ و روغن کنجد ضماد کنند سود دهد و با لعاب بهدانه و روغن بادام قرنباد و غذا الشعیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج با آب بار بار سه اعداد نافع تشنج یابس است **صاحب حاوی** کبیر گوید چیزی که در تشنج یابس خلاف نیست این تدبیر است که در آب بیاید روغن نیم گرم نشینند و حلق موی سر کنند و با بهادی لعابات مع اشیای طلیه ضماد نمایند و در خانه باردی که در آن عرق نیاید سکونت ورزند و بر شلی بنفشه و نیلوفر

خواب کنند وقت خفتن و غرساق و دو مه کلیان و موم سفید همه بر آتش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر چندان بر آن چکانند که احتمال شرب آن نماید پس بر زنها

گردن و اعضای متشنج بمالند و هرگاه در بین تدبیر بدهن کدو یا آب و روغن نیلوفر یا آب و افزاینده قوی تر گردد و علی گوید که تشنج یبسی بسبب تو انزشته مه حول

مسالی این تدبیر نمایند که شیر خر و شیر مغرب بروغن بنفشه نیشول ... با شیر دختران روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین سعوط کنند و در آبیکه در آن بابونه و بنفشه

و برگ کنید و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند نطول کنند و مریض را در ظرف پر از روغن کنجد نیمگرم جلسانند و ترطیب بان او دایم بلعاب بزرقطونا و لعاب اسبغول

کدو و آب انار شیرین نمایند و فانیذ و ترنجبین زائد و جو و خطمی و بنفشه و شیر زنان جرعه کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در آب بجوشانند با بنوام آید بر آن روغن بادام

انداخته بنوشند یا حقنه لینه استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد تپ جو و بود ماء الشعیر مطبوخ با ماء القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر با شکر و روغن بادام شیرین

بیاشامند بر موضع تشنج آب مطبوخ برگ کتان و لسبه خطمی و اصل السوس بابونه و پوست کدو و خیار و فرو تخم خشخاش کوفته بریزند و مداومت استعمال شوربای چرب آتریبین

روغن انجدیر طری و شراب اندک ممزوج با آب بسیار نمایند و شیخ میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعبست و اوفق علاج او آبزن ماءالشعیر و روغن مرطب است تا

برات اگر تپ نباشد نحوی که ذکر و البته بکنند و بعد از آن جمیع مناصل تدهین نمایند و اگر تپ بود آبزن از شیر سازند و الا از آبیکه در آن برگ بید و گشنیز و بنفشه و نیلوفر و

کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن حار از آب کدو یا آب خیار و یا گل بزن از لعاب که در آن چیزی از این اشیا پخته باشند و یا آب هندوانه و یا آب پیش نمایند تا آن رطب

سازند و در این حقنه لین آبها و دهنها و طبوخات رطبه بهم سازند شیدیا منتفع باشد و بر مفاصل و بر منابت عضلات دهنها استعمال کنند خصوصا بعد تنقیه و غایت

دماغ بسیار ترطیب آنچه در ترطیب دماغ معلوم شد باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر و ماء القرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد

و اگر چیزی از این اشیا اندک شراب ببعض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد همچنین آب ممزوج با اندک شراب کنند و باید که بر این علاج مداومت نمایند

بغیر تحریک یا از دم یا حفت و اگر ممکن باشد همه بدن را در روغن نیمگرم غرق سازند و مرطبات از افواه و عطسات سعوط کنند و ترطیب باصل دماغ مرطبات مذکور سازند

و باید که شب تا خواب لعاب بزرقطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را نافع است خصوصا اطفال را و اگر خوانند مرضعات را

دهند و اغذیه اصحاب تشنج یابس همه آنچه ترطیب نماید کنند جمیع حریرهای چرب نرم معمول از آش جو و روغن بادام شکر سفید باشد و ماهی و لحم فتیه و گوشت

بچه بز شیر خوارده و مرغ کاهی و ران لقول مرطبه که اذیت نکنند و دخل گوشت کردن با حرارت باشد و اگر شراب اندک برای تنفیذ آن آمیزند بعید از صواب نباشد خصوصا

چون حرارت مفرط نباشد و همچنین اگر شراب با آب مشروب اغنا ممزوج سازند جایز است ابن عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد علاجش عسر است و تقویه

که اصلاح آن اسیا هرگز و بادی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از یبس حادث شود علاج قبول نمیکند و درمی شود الا آنکه تدبیر صاحب تدبیر مرطب سازد

پس اگر تپ باشد یا ماء الشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر در آب کدو بریزند در منفعت بلیغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسبغول با

روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او بدین لعابات مع روغن بادام شیرین کنند و آب انار شیرین با روغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند

و ماء القرع با شکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز

و قند که بد دست نوشند بر اعضای متشنج شیر زنان یا شیر خر و لا سیما بر سر بدوشند و لطخ سر بلعاب بزرقطونا و روغن بنفشه سازند و بر گردن او لعاب خطمی و روغن بنفشه آرد جو و بنفشه

خشک کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و خشخاش کوفته بر بدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبزن نشانند که در آن روغن بنفشه

نیمگرم یا شیر تازه باشد اول و ثانیا خر آن بعد از آنکه ماء الشعیر یا حریره یا لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بروغن بنفشه یا روغن تخم

کدو یا روغن بادام معروف بشیر دختران یا شیر خر بر بدن بمالند و خرقه در آن آلوده بر بدن نهند پس اگر اعضا نرم شود تا بصلاح معاودت آید بر این تدبیر مداومت نمایند و اگر

فائده نشود حقنه مرطبه که در آن آب پاچه کله حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و برگ کتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و امثال آن

داخل کرده و بر آن بعضی روغنهای مرطبه مع شیر دختران انداخته باشند استعمال نمایند و القدر حاجت این حقنه نمایند و ایضا موضع تشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق گاو

یا موم سفید یا پیه کلیان یا بطه یا پیه مرغ نیمگرم گداخته بمالند و اگر از وم موضع بالیه غیر ملوحه نمایند نافع باشد و ایضا البیش زبیه فرس و پیه مرغابی نفع بخشد

واین ضماد نافع ست بگیرند کنجد و تخم کتان و حلبه برابر و همه یک جزو باریک بسایند تا مثل مرهم شود و به پیه ابلا سه حزو مخلوط ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو
تشنج ضماد نمایند و هر گاه بعضی وقات طبیعت قبض گردد لبلاب لبوس خیار شنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان حل کرده باید کرد و غذا باید که آنچه حملان جید می قبض الکارع
خنازیر و لحم جای نیمبرشت و اسفاناخ و مرق و چقندر مطبوخ مرغن بادام و ماهی رضراضی و ارنب مطبوخ بطلوشه سفیدباج یا مجرره معمول از مغز گندم بشکر طبرزد و روغن بادام
و بیضه نیمبرشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن و ممنوع از اشیای یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک و عدس منع کنند نجندی وغیره می نویسند
که ترطیب ان باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماء الجبن و شوربای لحوم جریان فراریج و دیگر حملان حلوبس و در طبیخ برگ کاهو
و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول ان و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باید کرد و لحوم
سریع الانهضام مذکوره بخورانند و آب نیم گرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از نجبین به و ترست طبری گوید که آنچه بدان علاج این کنند آنست که اگر
مزاج مریض متحمل شد ماء الجبن به و غن بادام بنوشانند و ترطیب غذائی کنند و اسفیداجات باطراف آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند و دیگر بدهند موم روغن
از روغن بنفشه و تسقیه آن بآب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزر کتان و سفید بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دائم تمریخ آن نمایند و ادویه
حلوس آبزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلکوس و مانند آن که دران از روحت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هوای
مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حار و اغذیه غلیظه منع کنند و تدبیر حذاق الاطباء آنکه بمعالجه این علت بعد استحکام طمع صحت آن کرده باشند مصالح
آنچه درام این مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و آنچه بسیار مصاحب این مرض را امر باتقان از ادهان
مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن با ضافه سیاه محلله می کرد

علاج تشنج ابتدائی

در ازاله و منع سبب موذی کوشند مثلاً آنچه از شرب چیزی سمی یا لسع عقرب وغیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه بجابت غذا بخود آب بهر چیز که دریا
سموم خواندن آمده علاج آن نمایند و آنچه از خلط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو با ضمده و نطولات و ادهان وغیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد بپردازند و آنچه از وجع
عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود و روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورانند و هر چه بهر دفع ضرر سرما در
آخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و آنچه از ورم و قطع عصب یا از نفی زنگاری یا از انصباب صفرا و در مرض هیضه یا از امراض اعضای عصبیه یا از دیدان
عارض گردد تدبیر هر یک در موضعش بیاید انشاء الله تعالی و بالجمله در تشنج که هر نوع که باشد اولاً علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد از ان تمریخ عضو
متشنج بادهان موافقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهی صفرای حاد یا خلط عفن برآید و فی الحال صحت یابد و بعد ازان قبل
و اخراج آن اولاً و تجوید هضم و تقویت معده و امعا و تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج بادهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ می فرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاده خفیفه و نفخ و قبض شکم و بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض می شود و سهل الوقوع در تشنج و سهل الخروج از ان می باشند و کذلک
از تشنج بالبن سرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تپ حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند او را تشنج نمی افتد مگر
از تپ بسیار صعب صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض می شود بصبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضاً این بسبب کثرت تناول اغذیه و ضعف عصب
لیست ان و سهولت تمدد او افتد و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد و از امور داله بر حدوث تشنج بصبیان تپ حاده و المه دسهر و قبض شکم و سندی و رنگ و سیاهی
زبان و خشکی آب دهن و تمدد جلد ست بالجمله تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب امتلائی و یبسی و ابتدائی آنچه گفته شد استعمال نمایند و در طفل بسیار غذا و شیر تنها
دایه راد هند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها براندام طفل بکار برند و ایضاً در امتلائی با دیان دو ماشه و حب الثعلب ماشه و عود صلیب نیم ماشه جوشانیده گلقند قدر
الیده صاف کرده بطفل بدهند و اگر تپ یا ده باشد اصل السوس دو ماشه عناب سه دانه عوض عود صلیب بدهند و کذا در امتلائی شیافات گرم بعمل آرند و روغن قسط

و روغن بید انجیر بمالند و در خنصر البجای آب ماء العسل دهند و بنان قرصل بانخود آب جوزه مرغ و کبوتر غذا سازند و تشنج صبی که بعد از نزلات حادث گردد و بتدریج پیدا آید و ابن المنکم واقع شود علاجش بستور تشنج صبی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم سفید بر سر و مهره‌های گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصةً مفاصل را با آن چرب کنند و ایضاً روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب ایشان بسیار ریزند و شیخ استعمال ترنجبین درین باب نیز آورده اگر محتاج تلیین باشند دهند و بقول گیلانی شیرخشت نیز حکم ترنجبین دارد و ایراد آن نیست و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود به شیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که توانند فرموت پیدا نمایند اسکات کنند و اگر از قروح باشد افیون بر مقعد طفل دهند و در ارجوحه جنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که در وقت برآمدن دندان پیدا شود بنا بر قرب مانع آنچه که در تسهیل نبات اسنان و علاج ورم لثه خواهد آمد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر اطفال را فربه افتد علاج آن باصلاح معده و تغذیه اطفال نمایند و جوارشهای مقوی هضم خورانند و در روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود و شیخ فرموده که تشنج صبیان بسیار افتد بسبب تخمه و امتلاء اعضا و فساد هضم خصوصاً وقت نبات اسنان پس مالیدن به روغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند و غذا آنها

باقدای مرضعه بسوی مجفف و ملطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب از هر دو جانب و راست ماندن عضو گاهی تشنج چنبر گردن را گویند که آنرا بیش یا پس خمیده نماند یا هر دو طرف کشیده گردن راست ماند و گاهی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس تشنج و تمدد هر دو را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کزاز خوانده است و گاهی تمدد مختص بعضو عضل فقرات را نامند و کزاز رویی تر آنست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار رقبه عارض شود و هرگاه این نوع در اعضاء قدام باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضاء خلف بود کزاز خلف نامند و هرگاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد مرکب از تشنج یعنی خلفی و قدامی ابتدا حادث شود بحران او سریع تر از تشنج بسیط بود و بار در چهارم که یوم بحران است خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت میابد و تشنج و تمدد و کزاز از درد خالی نباشد و اسباب تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلائی یا یبس یا ایذاء اعضاء عصبیه یا ورم است لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممدد افتد و هرگاه بر تمام بدن عارض شود از جهت عصب باشد و علاج آن بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیاناً عارض شود از یک عضو بیش نبود و هرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد بدان سبب صعب و دردناک شود و ایضاً در تمدد و کزاز امتلائی ماده آن اکثر بلغم و رطوبت است و خون و سودا نادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در آید و بخود یا بمعاونت برد داخلی مثل خوردن فیرون یخ و غیر آن یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد مانند آن که بدان بسته منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او بانقباض مشکل گردد و یا در طول لیف عصب عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بغیر نقصان در طول عارض شود و نفوذ ماده کزاز که برین صفت باشد شاید نفوذ ماده استرخا بود و در آنکه هر دو را تمدد جرم عضو در عرض لازم نیست گر آنکه ماده استرخا رقیق مرخی بود و ماده کزاز جامد مصلب عضو را منعطف و منقبض شدن نمیدهد یا ریح بود یا ماده کزاز در ریشه عضلات یا وتر یا در عصب واقع نشود لیکن در اصل مبدا آن افتد پس عصب تمدد و طول دفع کند و آن خادر از انقباض نگردد و یا ریح یا ورم عارض شود و حرکت انقباض را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلاء و حرکت اخلاط خصوصاً طغیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنابر احتقان فضول خصوصاً در زنان عارض گردد زیرا که اعصاب ایشان ضعیف تر است و در تمدد و کزاز که از یبوست می‌افتد عضو عضله کم میگردد و در طول در تشنج یابسی که در کم میشود و لهذا تشنج یابس از تمدد و کزاز یابسی ردی تر میباشد و گاهی تمدد ایذائی بسبب جمیع رموز یا ماده یا خیر ماده در مبادی عضلات یا او تار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد و میل تمدد و تباعد از موضع الم دارد این نوع از تو عنیف و استفراغ کثیر الاذی بسبب ایذای او تار یا اعصاب از سعد و از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی ضرر رسیدن بعصب منفصل افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی که ریح توی ماده بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از خشکی واقع شود همچون تمدد راحتلاف مسد مسالک روح و این اکثر در دق و ذات افتد و گاهی بالاشتراک هیئت غیر طبیعی عضله سبب

قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی با رسن بکشند یا چیزی گران بردارد یا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود یا ضربه و سقطه رسد که گویند
عضله رسید یا قطع یا حرق نار موجع بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ورم غلیظ ممدد در آن متولد گردد یا از دیگر عضو آید و تمدد چنانکه تشنج خاص با عضای ردی
ردی بود تمدد که بیابک؟ زبان یا لب فتد نیز ردی باشد و گاهی از کزاز نوع ردی طبیعی بعد حمیات لازمه مع قلق و کرب و هذیان افتد و بآن رنگ زرد و دهن و لب
خشک و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این ردی ست و هر کزاز که از ضربه سر افتد و با آن فواق یا مغص و اختلاط عقل بود قاتل باشد و کزاز اکثر
بصبیان عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل کلام و لکنت در
زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر گاه و عسر البلع و خارش در تمام بدن که از خارید لذت نیابد عارض میشود و صاحب بلیه را گرچه احساس ار… گاه در
بول هم آید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر و گردن عرق بزالات بر حدوث تمدد قریب کند و هرگاه کزاز عام ابتدا کند دندان بر هم فشرده شود و بیخ لحی
فرو نرود و روی سرخ گردد و در شدت کند و چشم زود زود بر هم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق و وجع در سر و در کتفین و پشت
و بعضی را رعشه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علامتیکه بعد از وجوش کزاز بهم رسد آنست که اگر کزاز در مقدم بود روی و چشم بعض
مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر بسوی پیش کشیده و لب مع کشیدگی گردن که بجنب راست مثل خنده
پس اگر تمدد در عضلات وجه و لبین افتد بیمار خندان … نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق نفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کرد
قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول آید بنا بر انفجار عروق بسبب شدت انضغاط و گاهی فواق عارض شود و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر
شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب معای مستقیم و عضله مقعد بهم رسد براز بلا اراده مندفع گردد یا منسد شود و قولنج بهم رسد و تمدد
هر دو جانب را اختناق و سهر و وجع و دائمیت بول و کثرت نفاخات در آن و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو شریک باشد و در بارد سبب
غلبه سردی اکثر قولنج عارض شود و تشنج نوعی از انواع کزاز خالی از بیخوابی و در خاصه میان کتفین نباشد و قاروره صاحب این مرض رقیق و سفید و صلابت [illegible]
و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز از رطب یبسی امتلائی و دوری بر قیاس تشخیص اقسام تشنج ست علاج بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج ست مگر آنکه در علاج تمدد و کزاز
از علاج تشنج مبادرت کنند و در ینجا محاجم بلا شرط بر اعضا اکثر از تشنج امتلائی استعمال نمایند برای طلب رجوع حرارت و آنجا که علامات غلبه خون
و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شراسیف استعمال نمایند و هرگاه بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند
باید که از صوف مبلول بزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود و موجب اذیت گردد و در زیت نیم گرم نشانند که او قوی التحلیل ست
و کذا ریختن او بر گردن و جاوشیر که در معجون قوت دهند و ایضاً حلتیت استعمال کنند و بهترین اشیا تمدد بارد و رطب را جند بیدستر ست باید که بدفعات متفرق بدهند و تمام
نمایند و بعد طعام بکار برند بالجمله چون تمدد در اکثر امراض سردی و فسردگی افتد تریاقات و ادویه حاره محلله مناسبه بخورانند و بقول انطاکی شرب لبن و عسل و صعتر در کزاز
نفع زیاده از تشنج ست و آنچه در علاج کزاز و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت ست که در آن کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار را یک روز
دو بار در آن نشیند و زود برآید و مالیدن روغن سداب مع جند بیدستر و کذا پیه گورخر و گوزن مع شیر خرس و کفتار و گرگ و ورل تنها یا با دویه نیز نافع ست و بعضی گویند
که درین شحوم قدری روغن زیت داخل کرده مالیدن نافع کزاز و تمدد ست و حقنه بروغن سداب مع جند بیدستر و قنطوریون بجمیع حمولات لاذعه حاده که در آن بورق
و شحم حنظل و مانند آن باشد مفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرط در امعا شود بعد آن بشیر خر یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا با یکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و گاه صاحب کزاز
را غذا رسد باید که لقمه بسیار کوچک بدهند یا بیضه نیمبرشت خورانند یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشوار میباشد و غذا از بینی [illegible]
و اذیت زیاده میگردد و اعضا و مقعد را بر دغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و عطوسات استعمال نمایند و در روغن حنا از مروخات نافعه است و بهترین سعوط
دهن و سیاه ست بجند بیدستر و روغنهای مناسب و نوع تب بالطبع مزیل تمدد و کزاز رطب ست و اگر عسر حرکت گردن در تشنج صعبه بیاید گی گلو حبس بول [illegible]
بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاوزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده بادیان پسیا و [illegible] افزوده خوردن

سفید کنا مطبوخ اسطوخودوس مع غیر ادویه خفیفه نوشیدن نافع بود و چنین دلنه و جاورس نمک طعام شونیز و جوز بوا ابر واحد یک تولد در پارچه بافته دوات بسته و روغن نرخ و زیت گرم کرده تکمید نمودن سود مند است و ایضا در گذار الاصول موجب سعج تشنج و اقع بعد نوشانیدن شهد در عرقیات بخته بدهند و اگر زود
گردن بگرانند مین نمایند و تریاق فاروق همراه ادراک اصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس عرق کاذبات خیره نوشانیده شهد داخل کرده
بنوشند و بر غن چند بید ستر مالش نمایند برکاه گردن بگشاید و بحرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر از رگ زنی بعد تمام هم مسهل معمول بدهند امید
در گردن حادث و دردکش ران باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند و اگر بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد بسیار گزیده اشود بعد نظر تن
استعمال حب اذاراقی صبح شام مالش روغن قسط مجرب و ادویه دنطلای و روغن بابونه نیمگرم و شیار ترونده دوانده بار سود مند است و اگر بسبب التهاب منش شلاد لی قصد
میان کنند و بلعد ازان مطبوخ نوشانند شکر اشیع فوه بادیان بادرنجبویه عنب الثعلب شست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر هر یک ناشه پوست خشخاش
ستولد پوست بیرنگ نیم تولد سیاوشان بیخ کرفس انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه تولد گلقند عسلی چهار تولد الیده صاف نموده بنوشانند تا شوبای مرغ بیان
و بهند تا حصول نضج و ادرار خون شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحبوب ملین مع اضافه لبرگ سنا یک نیم تولد و بونه خطائی ترید سینه یک ناشه خیار شنبر هفت تولد
شربت بنفشه چهار تولد روغن بادام هفت ماشه کنند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید معجون سیر علوی خان نه ماشه و بدل طلا
یک تعجید بیجیده اول بخورند بعده شکر اشیع تخم قرطم تخم خربزه بادیان هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر سیاوشان هر یک هفت ماشه مویز منقی
شربت بزوری حار چهار تولد حرف نه ماشه یا توبین یا شیره بنوشند همین نسخه چهار بیخ مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه معجون سیر علوی خان معجل
و این معجون حلوی خان رنجرد و کار بعد تنقیه بدن جهت تحلیل ریاح غلیظه معمول زراوند طویل دو تولد زراوند مدحرج سه تولد زرنباد درونج عقرب قرفه بسفائج هر یک کوفته
زنجبیل هر واحد یک تولد بسفایج نیم تولد کوفته بیخته نگاه دارند پس گلگاو زبان بیست و پنج تولد در پنج رطل آب شیرین شب خیسانیده صبح جوشانند تا یک ثلث بماند الیده
صاف نموده بعد انگاه دارند و مویز منقی بیست تولد هم بدستور مطبوخ نموده بر دو را نیم ساخته نبات دو آثار اکبری شربت انار ولایتی شصت تولد القوام آورده خمیره
یک مثقال ریگوه حل کرده و ادویه مذکور را آمیخته در ظرف چینی نهند شربت دو مثقال بعرق نانخواه یا نبول **اقوال الاطباء** سویدی گوید که در کزاز سکنجبین شهر و زونا
بر غن بان کند التقد مطبوخ نخود سیاه مطیب بیت دو عسل مجرب من مستر ربه بود یا قنطوریون قیس و یا عاقر قرحا بسرکه یا دهن کافر خلوط بدا بست سنبل
و یا حلتیت سنجه تستر ارب و نیم درم حلتیت بعسل یا عسل رنگ و دوس سلسل مطبوخ بادیان سه نیز یا تخم کرفس حسن را مطبوخ شاهتره افیون یا تخم آن و بشکنجبین مع بعد جس یا زیره نخود
مطبوخ بادام شتر ازیت طیب با الم السلحفاة مرنی با بیخ انجدان المطبخ و قیه شراب عسل با قسط مشدد و یا جندبید ستر ربع درهم یا ترتیمین بدم الاخوان و یا مطبوخ بیخ بید
با ادر و یا زراوند مدحرج گرفته بخوردو یا اکل خصیة الثعلب و بعده شرب شراب اسود و یا جندبید ستر سوخته او قیشاخ گوزن سوخته بقدر ربع آب سه تخم عیش زرنیش بقدر مثقال
و یا سکنجبین و تتاج اذخر و نمک اخثیم یا نمود یقوق دو درم ترابع در فلفل سیاه بیست و درم زاغ مرکذا شرب فرنجع حلبه یا روغن عنبر یا روغن حنظل و تمرخ بدار فلفل و یا شونیز بسرکه آمیخته یا روغن خارا لجمار
و یا روغن خیر و حضر و یا روغن سوسن و قسط بدخان آمیخته و یا زهره گاو گرم روغن بان با پیسنگ شست بحرے و تکمید نمک و سبوس گندم یا صوف مرغزی زیت کهنه گرم
تر کرده یا طلوش نموده یا روغن کنجد گرم کرده یا زیت گرم کرده و مشانه تر کرده و یا آب گرم بر مشانه تر کرده و ضماد روغن سداب جاد شیر بر مقعده و یا عود القرح باریک سوده
بزیت کهنه آمیخته بر موضع کرده یا روغن یاسمین و سعوط بحری اصغر در روغن سداب یا روغن نرگس یا زهره گاو گرم روغن بادام و یا روغن شونیز و یا عنبر بروغن بادام
و نطول مطبوخ عاقر قرحا و روغن آن مدامت مشبع عنبر و کرفس منتا لیس دست و تعلیق شاخ هر دو نافع است ابن هبة الله گوید که
علاج استفراغ امتلاء فصد تبلیغ کنند و بعد ازان اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی با الذکی تریاق با آب تیگرم بدهند و حمیه
و معده بآب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک برگ غاره و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بیار چه درشت بمالند و بقسبزه آب مرزنجوش سعوط
کنانند و غذا نوره و زیرباج یالحوم تنابر عصافیر سازند و تحرز در علاج نمایند که اگر تابع این مرض فالج گردد محشی شرح اسباب می نویسد که در این مرض جاد شیر
بحسب قدت بخورانند و اگر خوف فساد معده ازان باشد با دو یا شق با طیبات بقدر دو دانگ سنه دهند و گاهی بعسل طبخ بنمایند تابع اوشانید و مرکی القدر یک نیم درم

آب طبیخ زوفا خورند و بعد روغن سداب بجاوشیر المطبوخ کنند و آین رووا کراز حلتیت را نافع بود و بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی القدر یکنیم درم نوشتن خواب سبند واین انتصاب نفس انیز نافع ست واستعمال تریاق فاروق القدر رکنار با آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و بجیفین دو اء المسک حلو و مرشود لیطوس و این حب جهت تنقیه بدن نفع بکزاز نماید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل تخم حنظل صبر تربد سفید بر پوست هلیله زرد از هر واحد یک درم صموغ را در آب گندنا حل کنند و ادویه باقی را سائیده بیامیزند و حبها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و آین قیروطی نافع تمدد وکزاز ست خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بط و مغز ساق گاو و شتر و چربی جکینی نسبه بهم برا گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و آین معجون علوی خان اگر بعد تنقیه استعمال کنند در ازالهٔ کزاز و تمدد بی نظیر ست برگ سداب خشک جند بیدستر مرکی مشک حلتیت هریک ربع درم فقاح اذخر پودینه گرم حرمل سکبینج جاوشیر مقل ازرق علک البطم هریک یک درم جوفاریقون محروث هریک دو درم تخم شوکه بیضا دو مثقال تخم حرمل یک مثقال خصیة الثعلب درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا نمک طبرزد هریک نیم مثقال کوفته بیخته صموغ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل سرشته و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر چوب گز دفن نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان حنبیانا و بادیان تتنطوریون قیق بادرنجبویه تخم کرفس بلیون هریک درم بشکر و عسل هریک نیم اوقیه جوش الیه را باریک تراشیده بآتش گرم کرده بر موضع کزاز بندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب النفع بخشد و قرشی گفته کزاز تخوم کزاز گذرد تا مستفرغ شود و پس تبدیل سازند مگر آن نمایند و تمهید دن عنبر نافع کزاز ست و گویند که چون سیه سالمه را طبیخ نمایند و بعضو مطلا کنند حذر و کزاز دعشه را نافع واسکندر گفته که داشتن حجر آرمنی در کف نافع کزاز ست کیا یا ای گویدکه اولا اعضا منجذبه را بهیئت مناسب و بشکل مضاد حرکات غیر طبیعیه حاوث محفوظ دارند و روغن سداب یا روغن قثاء الحمار یا روغن دیگر بمالند و تربت عسل بنوشانند و اگر یالغ باشد در حمام داخل کنند و در آبزن بجسب مناج بنشانند و تدبیر تمریخ لین نمایند باید که تعذیه بحریره مسعول از آب خندروس جو سازند و تقیق سریع النفوذ بنوشند مگر آنکه تپ باشد پس باید که ماء الشعیر استعمال نمایند و حیله بر خواب و سرور کنند و استداد حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج باستفراغ امتلاء و معالجه ورم حار با دویه خاص و نمایند و ایضاً گاهی استداد از تشدید لعنف معده افتد و شرب طبیخ بیخ شوکه ریوند و تخم شوکه بیضا و تخم شوکه مصریه آنرا نافع ست و بعضے عصارهٔ قنطوریون قیق فقط مینوشانند هرگاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که مطبوخ افتیمون الیشان نیز الطبیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر استداد در پہلو باشد محاجم بر نجد و فقرات سفلے نهند و اگر در سر دو دست باشد محاجم میان نحر و شانه و بر فقرات کہ قریب ناحیہ علیاست و بر مفصل که موضع او بلند تر از راس کتف ست بگذارند و باید که هرکسی را که امتلای کزازی عارض شود در ابتدا اگر فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاء الحمار مع جند بیدستر بهند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بریزند و حجامت لبشر طا استعمال نمایند چه محاجم قارعه تحلیل می کند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر موضع مثانه و گرده نهند و واجب ست که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیار نبود و اما کے در دفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تحقیق علامات غلبهٔ خون مع مساعدت قوت و فراج زیرا که این مرض در اکثر از رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطبا در ان بغیر تامل فصد کردند و مریض هلاک گردید

علاج تمدد وکزاز یابس

ماء الشعیر و روغن بادام و شیر و روغن بادام و ماء نبات بنوشند و لعابات بجلاب و نطول آب نیمگرم استعمال کنند و تطبیب اش سرها دن بنیه بسلوک شیر خر نمایند و مالش بدن بروغن بنفشه و تغذیه بشوربای حملان و ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و آین آبزن علوی خان که در آن حکیم شریف خان بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی کزاز کثیر النفع ست برگ کدو برگ کاهو برگ حماض برگ خبازی برگ بابونه و گل خطمی و برگ خرفه و تخم کتان و تخم خطمی و حلبه و ریشهٔ خطمی و بلسان و برگ خرفه و بزر قطونا و بهدانه هریک بقدر معتدبه در آب خالص آب بپزند عرق بید مشک و گلاب و آب انار شیرین و آب بهٔ شیرین هریک بقدر حاجت بپزند تا هرگاه صاف کرده روغن تخم کدو و روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بان انداخته بقدر و فنجان از ان بگیرند و باقی نیمگرم مریض را بنشانند تا سر گردد در نفس از ان بیرون آرند

ملک قبطان ان بزر و بنوشانند بعده در شب تحت خواب او زور ان آب گرم نشانند تا آنکه عرق گردد پس خارج کنند و منجانب دیگر بعد آن هم گرم بنوشانند و اگر بزر کتان
و مغز ساق گاو و الیه گداخته در روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بر مد بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر تشنج قبل تشنج بآب گرم تلیین
بر منبر یا مغز خیار شنبر و شیرج یا دهن بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنه لین بعمل آرند مسیح گوید که اکثر از تمدد صبیان را عارض میشود و علاج
به بوشیدن شیر دایم بر و قیع و تمریخ ابجعل و بان مرطبه کنند و ضماد قیروطی سازند و آن زفول مومی تحریب گذشت و بالیه تازه حمیل جند و بتراز بالکید
نشاسته گندم و پیه خوک تازه و مغز ساق گاو و الیه گداخته و همه را گداخته و نشاسته بیخته بران اندازند و باهم آمیخته بر عضو نهند یا بگیرند بزر کتان کوفته بیخته
و همچنین کنجد کوفته بر او مده و خیره و حلبه سوده یکجا و همه را در شیر تر جوشانند و بران روغن کنجد یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند طبری گوید که
تمدد اکثر اطفال صغار را هم میرسد گرچه بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علاجش آنست که استفراغ بادویه نکنند و با سیار طبیخ بین و شعیر
و اسیوس و مکان گلخیار و آب گشنیز رطب و روغن بنفشه و روغن تخم کدو مانند آن حقنه نمایند و موم روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خیارزی برگ خطمی مانند
آن مالند و بر روغن بنفشه و شیر خران سعوط کنند و از اطعمه بر مرطبات مثل آب پا یخنه مطبوخ با جو و زنبور و مثل آن با قلا بروغن بادام مشغول شوند مالی سفید باجات گرد تر
شیر خوار بدهند آن لزوم نمایند اگر مرض مستحکم گردد و بعضی در روغن حیری یا روغن گل یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب بهم گرم نشانند و شیر خر در روغن بادام بنوشانند و شیر خر در روغن پستان بکنند بر سر
عضو تمدد و شیر خر را بسیار بنوشانند و از هوا محفوظ دارند و اعضا او را بدست آهسته مساج نمایند و بشیر خر و روغن گل لزوم کنند و از تفصیل شیر او مدد تر تمریخ
دائم بموم روغن مرطب سازند و آزادویه که درین حالت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد آنست که بگیرند شیر خر و روی کسکی کرده بالایش روغن بنفشه و مدد
و مغز ساق مانند بنوشانند باهم بیامیزد بعده موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته باهم آمیزند و مریض را در آب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و
برگ خبازی و برگ اسپغول و بزر کتان ساعت زمانی از روز بنشانند بعده بیارند و بسیار بنوشانند تا تشنج گرد و پس اعضای او بدست آهسته مسک کنند بعد از ان دواهای گرم
خوب بمالند و یکشبانه روز بگذارند و روز دوم آبزن و مالش مستور نمایند تا آنکه از اعضای او تمدد دفع گردد فائده طبری گوید که این مرض چون با طفال حادث
شود از ان صحت نیابند تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام داخل شوند و چون یکبار بردم عارض شود در مدت اندک زائل نشود حتی که مستحکم گردد
طمع در صحت او نباید کرد تشنج مینز باید که گاهی که از نسیان عارض میشود و علاجش بآب مطبوخ قثاء الحمار یا بروغن بنفشه مع روغن قثاء الحمار کنند و تخم بادآورد
نیز مفید گفته اند و دیگر هم چنانچه سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که در ابتدا تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در طشتی که در ان آب نیمگرم و روغن بنفشه ریخته باشد بنشانند
و محافظت آن از هوای سرد و منع فصد از تناول اغذیه و اشربه تحلیله بقیاس تشیله نمایند

لقوه

و آن مرضی است که نصف از روی کج شود و نیز دو لب و پلک چشم یک طرف کما ینبغی باهم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض بزیر و شق روی عارض میگردد و بیچ کسی
در روی ظاهر نمیشود لیکن بر انطباق اجفان فتوری افتد چنانچه رازی گوید که من دیدم صاحب این علت را که بر پوشیدن یک چشم قدرت نداشت و سوای این دیگر علامات
بود تمدد و تشنج و سبب این امتلای اعصاب عضلات الفکین است بخار یا بارد رطب که از دماغ ریزد و این فرقه اند و گاهی بسبب غلبه یبس جفاف بر دماغ بود و مدعی شاین کرب
نمیباشد بلکه زهر و جانب را آخر از مرض ماده دور کند و دیگر صحت عارض گردد و این مهلک است بر دو نمی زیرا که دفعی است بخلاف تشنج یبسی که تدریجی است و در دوی مهلک
نیست بالجمله سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات یک جانب است اول را لقوه استرخائی و ثانی را لقوه تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج
و استرخا باهم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که ماده غلیظه بجانبی ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و ماده رقیق در
جانب دیگر ریخته موجب استرخای آن جانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و آنچه از تشنج یابس نند و حمیات حاده و استفراغات مفرطه از اسهال و قی و بدجاف و غیره
عارض شود و آن قاتل و بدیست و آنچه در سرسام عند قرب صحت افتد از ین قبیل است و گاهی بحفظ گردن و رم عارض گردد که آن از قسم خناق باشد و از تعیج و انصباب
گاهی بسبب ورم مذکور فالج عارض شود و لقوه تشنجی بیشتر افتد و استرخائی کمتر و استاد صاحب شفاء الاسقام گفته که تدارک قبل از چهل روز باید و العلاج کمتر نفع دهد

که لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد و انچه تا مدت شش ماه طول کند و اگر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی منذر فالج یا سکته قوی بود و لهذا لائق گوید بسیار دیدم
که اول لقوه بهم رسید بعد از آن سکته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکته برون آید و لقوه جانب چپ عسر تر از جانب راست
باشد طریق تشخیص این مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که لقوه استرخائیست یا تشنجی و این چنان باشد که
اولا از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در استخوانهای وی یا خارخار در جلد او و کثرت اختلاج در یک نیمه رو بپرسند و بعد از آن از بیمار گویند که آب در دهن
گرفته بزور بیفگند و بر چراغ که مقابل نهند نفخ زند اگر آب بضم صدر است بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضا آب در دهن از یک شق باز نتواند
داشت و معرفت شق آوف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و اصلاح بهمند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی و سهل گردد و ایضا نقصان یا بطلان حس آن جانب و
حدوث اختلاج دران شق و ضعف منفخ انجانب و ریختن اشک از چشم آنطرف بران گواهی دهد و تشخیص لقوه استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس بعض جانب عضلانی
وجه نظر کنند اگر حواس بکمال باشند خصوص فی الغده در جلد جبهه و چهره و عضلات جانب علیل لینت محسوس شود و تمدد دران نبود و جلد از نواحی گردن مائل تباعد باشد و در رد
گردن او بسوی گردن متعسر باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحدر باشد بحدی که حرکت دادن نتواند آنرا و پلک بالا بدان منطبق نگردد و در تکلم بطی بود و بسبب ثقل زبان و نصف حنک مقابل
حنک محاذی آن پلک مسترخی و مستهل و رطب بید لقوه استرخائی بود و اگر حواس بکمال نباشند و اگر جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد و عضلات
روی صاف شده میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و در گردن اطراف مشکل تر باشد و با آن آب دهن اکثر علیل بود و بر انطباق پلک جانب صحیح باهم قدرت نبود و بیشتر
صداع لاحق شود لقوه تشنجی باشد و اما شناخت تشنج یابس رطب به لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و انچه از آماس عضله گردن افتد تقدم ورم آن شاهد حال است
و ایضا این نوع لقوه بیشتر در اطفال ظاهر گردد علاج در خانه تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامه ازرق یا اسود بر سر بندند و بر روی او چهره سطر فالسوزند و جوز بوا یا ترنج
یا تخمیل موج خراسانی در دهان دارند و آئینه چینی پیش نظر گذارند که در آن رو بهم بتکلف ببینند و از روشنی شدید و آب و انواع از هوای نمناک و جای سرد و مولدات بلغم و ریح
اجتناب ورزند و باقی تدبیر از اکتفا الی السرکه آنکه غذا تا روز چهارم ماء العسل بجنب ضعف و قوت مرض و عدم تحریک علاج قوی در ابتدا و بعد از انضاج تنقیه بلغم و استعمال ماء الاصول حسب فراغ و صوحات
و غیر آن مرجع به علاج مرض عصبی بلغمی گذشت عمل زند و باید که ماء العسل تا چهار روز ساده باشد بدون کیف و دیگر حاره و نیز درین ایام از محرکات خارجی مانند چراغ و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که
باعث انجذاب مواد دیگر میگردد و نیز با پختگی جوشیده خام تیق دفع میکند و غلط آن تا وقتی که باعث زیادتی شکایت میگردد و بهمین جهت استعمال ادویه حاره شدید الحرارة ممنوع ست اما اگر قبض شدید باشد روز
دوم یا سوم تحریک ملینه بسازند [illegible] جوز بوا و آب عرق بادیان [illegible] گرم بکار برند تا [illegible] بمالند و ایضا گاهی لقوه خفیف تا چهار روز ماء العسل داده و روز پنجم منضج از بادیان
بیخ بادیان سیاوشان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند و روز ششم بنسبت خفت مرض مسهل میدهند بعد مسهل اسطوخودوس
عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده مینوشانند و تبرید [illegible] میکنند و در رعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گل گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله
در منضج مذکور افزوده ترنجبین سفید پاشیده داده بعد تنقیه فقط ایام بحران سنای مکی ترنجبیل تربد سفید هلیلجات ثلثه فلوس خیار شنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل
میدهند و بعد مسهل از منضج اصل السوس گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله آورده
سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات برای دفع خفقان قبض للاسفه چهار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده مینوشانند
و ایضا اگر در لقوه تب شود گاوزبان بیخ بادیان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان بیخ کاسنی هر یک هفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده دهند غذا آب گوشت و وقت
تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تب اصل السوس چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان پنج ماشه بعد ذبیح کرفس پنج ماشه بیخ اذخر سه ماشه اضافه کنند و گاهی در لقوه تب
عناب گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه شیره خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار [illegible] سرخ بنگلا سائیده
افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات خاکشی پاشیده روز دیگر پرسیاوشان شاهتره افزوده گلقند بجای نبات میکنند باز برعایت
حرارت و تقویت دل و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی
پاشیده میدهند بقاطر نیل می افزایند و در لقوه مع الخفقان همه [illegible] ابریشم خام گاوزبان مویز منقی جوشانیده گلقند لستان داخل کرده میدهند بالجمله

تنقیه کو بهی بعد تقویت دماغ بکرد و ابتدیه سوء [illegible] ناصح دماغ ایارج فیقرا با طریفل صغیر سرشته همراه جوشاندهٔ حب الثعلب سیاه و شاهترهٔ منقی اسطوخودوس
نبات داخل کرده سیه هند ایضاً جهت تقویت و دفع آن تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالمثل [illegible] لسان عود صلیب یک دو ماشه عرق گاوزبان [illegible]
و عرق [illegible] دارچینی هر یک چهار تولہ جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه یا گوشت دراج بخورند و [illegible] استرخای [illegible]
در علاج استرخا گذشت و در تشنج هرچه در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضاً در استرخای بعد تنقیه ضماد اقرقرحا جوزبوا قسط مرزنجوش زراوند طویل
و مدحرج هر یک یک تولہ جند بیدستر شش ماشه مشک و عنبر هر یک نیم مثقال تا یک مثقال جند بیدستر و فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط [illegible]
برگ چقندر برابر دارچینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار بر می آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آید و همچنین زهره [illegible] همین تاثیر دارد و [illegible]
باشد ضماد از مغز تخم بیدانجیر بریان کرده سه تولہ جوزبوا [illegible] تولہ جند بیدستر یک ماشه اگر [illegible] زراوند طویل یک نیم تولہ در شراب [illegible] روغن [illegible]
سرشته بر [illegible] ماده بر جانب علیل گذارند صبح و شام تجدید نمایند و ایضاً در تشنج که سببش امتلا بود خواه [illegible] تکمید [illegible] از شانه [illegible]
نیکو گرم کرده و روغن برو زده تکمید بغایت مفیدست و ایضاً بعد تنقیه بدن و دماغ جهت تنقیه و تحلیل ماده باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و [illegible]
و شمومات استعمال کنند و استعمال غراغر و سعوطات درین مرض انسب است و [illegible] درین باب [illegible] [illegible]
بغراغر و سعوطات در ابتدا مضرست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط اجمل نمایند مگر بعد استفراغ ماده [illegible] موضع معلول [illegible]
تنقیه بدن کی بغایت سریع الاثرست و ایضاً بعد تنقیه استعمال دواء المسک حار و جوارش [illegible] و جوارش [illegible] علوی خان و حب [illegible]
نسخهٔ قرابادین معمول است حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیه اول بخور از صعتر برگ غار [illegible] اکلیل سداب عشبه عاقرقرحا هر یک سه تولہ جوزبوا [illegible]
و عرق بادیان دو آتشه جوش کرده و شبانه روزی چهار بار بعمل آرند و بعد از آن گوشت آهو [illegible] یا ابن عرس یا گاو کوهی نمک گرفته [illegible]
کرده خوب صاف کرده و در روغن قسط و راحت سر دو نیم آن آمیخته به [illegible] آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هر یک [illegible] جند بیدستر [illegible] آمیخته بر سر
و گردن و [illegible] نیکو گرم ضماد کنند جهت استرخای و تشنج هر دو از مجربات است و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیهٔ بارد و میوهای تر و [illegible]
و [illegible] روشنی و [illegible] و حرکات نفسانی نیز تا انقضای مرض حذر کنند و در لقوه که سببش ورم عضله گردن باشد هرچه مناسب علاج ورم بود [illegible]

ذکر ادویهٔ مفرده یونانیه

[illegible] نافع است تخم عود الفرج باریک سائیده در زیت جوشانیده شمامه و [illegible] جوزبوا [illegible] و عنبر شمامه و شونیز بخوراً و مضغاً و سعوطاً [illegible]
[illegible] سیر نهار [illegible] مجرب [illegible] اطبای دیگر نوشته اند که اول [illegible] و شحم حنظل حقنه [illegible] تعلیق [illegible] پوست [illegible] و شونیز
[illegible] چند بار [illegible] نطرون یا کل سوسن [illegible] یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و آنطول مرزنجوش [illegible]
باشند هر روز و اکل جند بیدستر [illegible] با آب [illegible] یا عود الریح بعسل و با سلیخه تنها و [illegible] حب ساخته [illegible] یا روغن [illegible]
آن با فرفیون تنها و یا ربع درم از آن [illegible] مقل [illegible] اشق هر یک نیم درم حب ساخته و [illegible] و یا جوزبوا و یا [illegible] با آب [illegible] با حمام [illegible] و با فلفل [illegible]
نیم درم و یا شحم حنظل و یا خردل [illegible] تخم بیدانجیر [illegible] روغن [illegible]
عصارهٔ [illegible] لسان نیم درم [illegible] بعسل [illegible]
[illegible] بعسل [illegible] یا بعسل [illegible] درم [illegible] روغن [illegible] برگ [illegible]
جاوشیر یا سنستوره یا فلفل سفید یا لفاح [illegible] تریاق داخل است [illegible]
و یا دارچینی و یا شیح [illegible] هر روز و سعوطاً جند بیدستر با روغن بادام یا [illegible] یا روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش یا زهره کلنگ و روغن مذکور
یا آب [illegible] در جانب صحیح و یا زهره مذکور یک قیراط با روغن [illegible] که چشم منطبق نشود و یا روغن [illegible] در جانب صحیح [illegible]

عاقرقرحا و یا آب صعتر بری یا یک حبه مشک و یا روغن پودینه و یا مویزج یک حبه با شونیز سه حبه با روغن بادام یا شیر دختر تازه سعوط نمایند و یا شونیز در سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک کنند و سائیده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید است بزیره کلنگ یا زیره خلد و زعفران و آب طلیه یا خرزة البقر بقدر عدس و روغن بادام و یا آب بیخ رطبه یا حاجم لبشیر دختر یا آب برگ ریاریحن و یا مومیائی یکدانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن ضیمران یا عصاره قثاء الحمار بشیر زنان یا عصاره عرطنیثا بشیر زنان یا زیره سیاه بروغن بادام و یا زهره کرگ بروغن بادام یا مازهرجوانی یک حبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب مریض شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شاهانک یک حبه جاوشیر بآب مرزنجوش و یا جاوشیر وج و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ بسرشند و یا کرم آن یک قیراط بروغن بادام و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط بآب مرزنجوش قراحا نافع و اگر از لقوه شقیقه بر شدید لاحق شود مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند و سعوط و شرب روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن آجر و یا سداب و یا روغن قرطم و عطوس جندبیدستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یک حبه بآب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصاره قثاء الحمار و یا کندش یا بخور مریم و یا خربق سفید و شرب و شم جندبیدستر و یا آیین و یا قردمانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش یا شونیز و یا شاهسفرم و یا غالیه و غرغره آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر بآب مرزنجوش و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا بآب مرزنجوش و شرب و غرغره پودینه و روغن آن یا افسنتین یا زوفای خشک یا زنجبیل یا بورق و تدهین حبه بلفرفیون محلول در روغن حبة الخضرا و یا عاقرقرحا و روغن بطم و یا مویزج بروغن بان یا روغن شونیز و یا شونیز در روغن حبة الخضرا و یا روغن خردل یا روغن بیدانجیر و یا روغن ضیمران یا غالیه یا پیه خارپشت و یا روغن بطم مخلوط بجندبیدستر و یا روغن بان یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز هفت یا روغن هفت روغن یا روغن آجر و ضماد مرزنجوش بربع درم فرفیون یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن یا حاشا و انکباب بر بخار طبیخ قیصوم و اکل دماغ جوز و تمام و غیر آن که در تدبیر مسیحی در نجور خواهد آمد و مضغ قردمانا بکندر و یا عاقرقرحا بکندر و یا زنجبیل مصطکی و مویزج و یا مویزج مع کندر و یا صمغ سرو و یا راتینج و یا بلیله کابلی و غذا عصافیر و آب نخود سیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل حب مرم آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویه هندیه

که مفید لقوه است بعد فائده نهادن جوزبوا در دهن نان ماش سیاه از یک طرف پخته بر طرف خام روغن بیدانجیر یا روغن کنجد که در آن عاقرقرحا سوده آمیخته باشند مالیده بر پس گردن و بر سر و کله بندند و روغن ناجیل یا تاتوره بر رو و گردن بمالند و تا چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینی که حب لقوه و حب مقل نیز گویند مداومت نمایند و یا جوگراج و یا حب بحناک یا حب لند بهیرن یا حب کچله بخورند و از زوج خراسانی بست درم زنجبیل زیره سیاه هر یک هفت درم با هشتاد مثقال عسل معجون ساخته یک مثقال هر روز خوردن نیز مجرب است و تخم سن پنج درم بشهد آمیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید قدری شونیز واسبند در آب بیخ چقندر و بیخ حنظل سائیده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و فالج و منقی دماغ از رطوبات ست و نوشادر در آب سائیده و سکنجبین آمیخته غرغره سازند و نیز بعضے حلوا از آرد گندم و روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و اندر دار چینی و جوزبوا و قرنفل سوده داخل کرده مجرب دانند و باقی ادویه در فالج مذکور شد اقوال حکما مسیحی گوید که مبتدی مستعمل معالجه درین مرض استعمال نمایند و در غرغره زبانی نمایند با عاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و صعتر و داخل مطبوخ بسباسه یا ابارونه کرشن و یا ایارج فیقرا و حاشا و پودینه دشتی مع پیاز عنصل و بایک غرغره بعد تنقیه بدن با ایارج جالینوس و لوغاذیا استعمال کنند و بعد تنقیه سعوط نفع میکند و تکمید و انکباب بر بخار مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از آن بزیره کلنگ و آب چقندر یا بآب مرزنجوش یا آب مرانوریا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی بحبلهنگ بمقدار طسوج و بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند بکرد و بسند روس تبخیر نمایند و غذا آنچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ما العسل استعمال نمایند و در خانه تاریک لزوم کنند و در دهن بجانب مائل جوزبوا و کبیر مدد کنند و قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکندش میکنند و هر روز اندک بلادری روغن بیدانجیر بماء الاصول و ایارج فیقرا بخورند و نفع یا بروغن قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و ما جبین و صدغین و فقار پشت را بسرکه کهنه که در آن حاشا و پودینه و زوفای خشک جوشانیده باشند

تا علامت صحت کنند پس اگر مرض اکل نشود از سر فرما و تدبیر نمایند و از ادویه قوی تر استعمال کنند تحریک طبیعت را به فلفل و کندش و عرطنیثا نمایند حقنه حاده ای که شش
نافع لقوه و فالج و تشنج امتلائی بود سه مثقال قرنفل و دو مثقال کندش یک مثقال بورق نیز برگ و در موضع دهان آویخته باشند تا سه چهار مثقال صعتر و دو مثقال بلیته
برابر هم مثقال او بیمان یکی نیم مثقال کند سه آمد که ازان بینی سند و ای بگیر سعوط نافع لقوه متمنی پیرو تا این عمل تنقیه دماغ و قوت کند کندش جنت بید فلفل سیاه
و سفید برابر یک وجوز بوا بر نیم جزو شونیز دو جزو کوفته بحب ریز ساخته برای لقوه جند بیدستر تحم تفل مصطکی سفید برابر شونیز یک مثقال کندش دو مثقال بهم را کوفته
بیخته در بینی دمند و گاهی با آب مرزنجوش سرشته حبها ساخته با آب آذان الفار سعوط سکنند بوعلی سینا میفرماید بدانکه لقوه را باید باهم
با بلغم باد و یا تو به مستفرغ باید ابدا تحریک کنند و ایضا غذا ده بعد تحریک لطیف کنند مثل نخود آب بزرگ و تخفیف نکنند مثل عسل کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض
باشد در روز دوم حقنه شدید اللینه تحریک نمایند و مبادرت بغرغره در ابتدا ماده است که گاهی جذب ماده غریب کند و ماده خام ترست تحلیل کند
و لقوه تشنج اولی ست بانکه استفراغ ادویه قوی کنند بدوای ضعیف تحریک کافی تا آنکه ماده نضج یابد و کلیه و استعمال بدوا حاد مفترترین اشیاست از دو
ترین معالجه آنست که بتجفیف ماده و تحلیل آن تمسیح عصب کنند پس تیزو ادهان جنین گرد بلکه بدان صبر اولی ست و واجب است که معالجه فالج و تشنج
معلوم شود بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شد که صاحب لقوه چون بهلیله در ماه هر کس یک مثقال بخورد اثر قوی کند و از انجه مجرب است آنست که جلیل
و روغن بید و جلیل بر سر شرب روغن بید زیت و شب لغند چند بخورند باید که بار العسل ازیشان قطع کنند بعض اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه آنست که در
جلیل سر اللهم جانوران وحشی بطبخ نمایند و او را حشی باین تدبیر گوشت کنارند و زیر کوبی گوزن گو خرست سوای آن ماهی و مانند آن که در علم او گرمی
و واجب است که اگر مرض طلب باشد شستن را گرم و سبب مرض ست یک غشی طبیعی برنیند مدام اگر گشنی باشد اول ابتدا تبلیس او کنند بعده تحلیل آن از عصا
غلبه خون رایابند فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بلا شرط بر فقره اولی نهند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مبادی عصب عضل حجاب میباشد
و لهذا بهتر آنست که ادویه محمره بر فقرات گردن و بر کتفین نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار ازان بسوی عضل وجه می آید و اعضل جفن ازین جمله نیست
و تدبیر آن تنقیه سر و مقدم دماغ ست و همچنین تکمید خشک بر این فقرات و کله و دلک آن دلک سر نیز خصوصا بر گرسنگی شد ید ایضا آنچه لقوه را فائده بخشد
ادامت نشستن در بیت الحمام مواضع مذکوره بسیار است خصوصا چون مالیدن سر که ملطفات بخته باشد و یاد رسکه خردل سوده باشند که این مجرب است و اکباب
بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غار و ماننده آن کنند و زیر او تنبل چوب طرفا و نحل بسوزند و چون آنرا ادویه نفع نکند بر رگ پس گوش داغ نهند و باید که
تکلیف غرغره بشیر از غیر او کنند و مضغوفات خاصه وج و جوز بوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضغوفات ایشان هلیله سیاه است و باید که مضغوع را در شق علیل گیرند
و در خانه تاریک نشینند و در مرتبه دوم کلگنگ شب یا با شر با کرک یا آب شهابانج یا مرزنجوش یا حقیقی در آب سکنجبین حل کرده بروغن سوسن یا فرفیون مقدار عدسی در بینی
سعوط کنند و معالجه به تجربه انتفی آن که در علاج امراض این مفتی مذکور شد از ترجمه باید کرد و از علوطات مجرب برای آن نسخه است که آن بندق هندی
و عاقرقرحا پوست بالای آن آذان الفار و عصاره قثاء الحمار و حلتیت گاهی این بحری سخن مع تقلیس با شد مثل جند بیدستر و شونیز و فربیون مخلوط سکنند و
افضل سعوطات آن که لغ ان الفارست و چون بوزن یک درم آن آب در یکدانگ سکنجبین و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در پنج روز صحت کلی بخشند و
امر نظر کردن دائم در آئینه بتکلف سیکنند پس او در وی کج را سکنند و بهترین آن آئینه شود پس نظر در برابر وجه ست و آن آئینه صینی است و چون میبان را
در آخر ربیع لقوه بر شفای ایشان در اطریفل صغیرست تا هفت روز بخورانند و غذا نخود آب دهند صاحب کامل گوید باید دانست که علاج لقوه مثل
علاج فالج و تدبیر صاحبان این علل تدبیر ارباب فالج است هرگاه ماده فاعله سرد یا مادمه مادیه باشد و آن بلغم در طوبت است فرق میان هر دو آنست که ماده محدثه لقوه
در سائر بدن یا در یکی از بردوشق آن جمع باشد و آنچه لقوه حادث میکند آن در عضله شدق و کله بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند و لهذا
انچه در ابتدای فالج مذکور شده از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم در ماء الاصول و تنقیه بحبوب بعد از ان حرکت و اغراغر ما بین تنقیه دماغ کرده و از غراغر
مذکوره پس سعوطات مصروفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض است بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و قسط هرینیس خردل و وج مساوی همه را کوفته

بحر بریخته بوزن یک درم زان باسکنجبین عنصلی آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سعوطی که نافع است بگیرند شونیز و صبر برواحد یک درم کندش صعتر فارسی برواحد
دو درم خردل سفید سداب برواحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جندبیدستر جاوشیر برواحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را بایک سوده آب سداب سرشته
مثل عدس حبها سازند و وقت حاجت یک حب با دو دانه بادنگ و روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا بسعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن باید که سعوط
بزهره کلنگ باز و شیر هر کدام ازین که بخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران آمیخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکه
ترکرده بایک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نماید صفت سعوط دیگر بگیرند صبر مرو زعفران کندش و جندبیدستر هر واحد یک جزو زهره کلنگ جندبیدستر
برواحد نیم جزو همه را بایک سعوطه آب مرزنجوش در روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض بزرنیخ سرخ معدنی بر سنگ سوده وزن دو حبه با بادنگ و روغن سعوط
کنند منفعت بین یابد و اگر عقب سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و سر بر روی شنند و پارچه کتان
بدان آلوده بر سر گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد بعد ازان نطولات و کمادات و مروخات بادهان که در فالج گذشت استعمال نمایند و مالش بر عضو لنگ
غیر مائل کنند و صاحب او را امر کنند ببخار شراب که دران سنگریزه گرم انداز نماید کرد و شق مائل را العصابه بربندند تا آنکه بحد خود رجوع کند و در دهن قریب شق
علیل که آن غیر مائل است جوز بوا یا هلیله کابلی بگیرند و کندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز علک آورند و بخاک و مصطکی و زنجبیل و علک البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند
اگر زیت بورق و خردل و هرد و فلفل با علک و موبیز سرشته مریض را بمضغ آن بسیار امر کنند رطوبات از لهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که در آن
تخم حنظل جوشیده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند و شمیدن جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن لطیف خلط بلغمی و تحلیل و از دماغ
نماید در بعض رخنه باشد و در و بر وی آن چوب طرفا بسوزند و بر بخار بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه بان مانند
آن بویند و بالجمله تدبیر که در باب فالج مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در برسام مهلک است و از بس هیباشد و
علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود و درین علت هنگام قرب موت و این مجاوز از حد معالجه است بسبب قرب موت طبعی گوید که طبیب مزاج
مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویه و حقنه متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او دو دارو
و شرب کند تا از برسام یا برسام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن او بر بدر بیس
جلنجبین با آب گرم فقط و غذا نخود آب بزیت بغیر دخال گوشت دران باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده جلنجبین با او آب نیز و مالنده این چنان باشد
اگر بزر تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی بمقدار واجب با این آمیزند و زوفای خشک و صعتر فم کنند و بنوشانند تا قوت آن بجوش برآید پس گلقند عسلی بمقدار واجب در آن
داخل کرده بنوشانند چند روز بعده حقنه لین مشتمل بر بابونه و اکلیل الملک حسک کوهی و قرطم و بزر کتان و تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی و روغن خیری زرد
و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکه آنچه در حقنه برآید سلیم بود چیزی بدان مختلط نباشد بعد ازان رجوع کنند و تدبیر او بنوشانیدن ماء الاصول و روغن بیدانجیر
و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بدهند بعده تنقیه باین حب نمایند نسخه آن سکبینج پنج درم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را در آب گندنا
حل کرده یا بشراب کهنه ترکنند چون بگدازد تخم کرفس پوست بیخ سلیخه حب الغار عصاره سوسن هوم المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان نمک هندی هر واحد
یک درم بیخ عود البوج زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته با صمغ منقوعه سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی ازان سه درم قبل تنقیه
این حب سه نوبت بمدت پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنه مذکور بعمل آرند و اندکی سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و مقل در طبیخ او ضم نمایند و بعد طبیخ الیه
قدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و بالائی مقدار واجب روغن بیدانجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان هر کدام ازینها که بخواهند یا همه
را بمقدار ریخته بکار برند دو سه دفعه این حقنه بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته و ایارج فیقرا مجموع و متفرق یکبار و روز پنج
مرتبه در شراب سلیس یک فوه در آب گرم آمیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند دو سه روز راحت داده بمقدار مرض آنچه ازان منحل شده و
باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای اجیب کنند و اشیائی سخنه زیاده کنند.

یا کم نماید بحسب وجوب و امثال ظاهری حس معدن حسا بی دسرین بهمزه بامی مدمند بخود وآب طبیخ گیموتر بحیه ربیو آمده و بربت رکانی کنند اگر بحبت کمپیری زشیرینی
عسل سفید یا نخود قدان ساده بدهند و اگر حس زبان آهسته شود و مزاج بحال خود باشد این حدیکا بزرگیز ربر برگ کبرکنگ سرادم کنند و آگاه سد ختم
یا روغن نارین یک روی در شیشه کوچک سیکنند زان آید و سرش بصوت بندکنند و ده یک قدری شراب ریزند شیشه یا دران کذا زغره یا آتش نهند
کنند تا اگر روغن در شیشه بجوش آید آنرا از آب برآرند و بگذارند تا سرد شود و بعد مقدار واجب ازان دو سه دفعه سعوط کنند و بعد بر قوه فاصله کشاده روز دیگر
اگر مرض زائل نشود بر بید دکلیه نقوع نعناعی او با دبان مجموعه کرده تشبیح وغیره مذکور شد خوب لش نمایند امر نمایند بن سلیکه در طلق وجعة نقل کنند
و علسه معتدل بکنند شش و شونیز و صبر و زعفران آمیزند او مکی ازان و سنجرین بدهند و چون حلبه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم
دیزند و نقل تدبیر او در اگول طعام بحیه تا کیان بربت بریان نمایند و شراب کمنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شرب آب سرد تا تعریض بهوای
بارد منع کنند و بدل آب شربت عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن و بارد یا فصل سرما الملبد بارد باشد شربت عسل با فادیه بسیار نموده
بنبیذ خند تقوی کنند و از اسعاط و استحمام مزاج او حتی المقدور باز نمانند و آخرین مرض نوعی ست که لعاب ریش ابعد تبرق در وقت حلت بود زوال
آن سیلان کند لیس باید که هر دو رگ لیس گوش را داغ نهند و گاهی در بیخ گوش بروسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد و یابس شود و لمرا و جبین می نهند که
جلد منقبض گردد و لیس عضل مسترخی نشود و قصد بداغ مواضع نمایند که دران جلد مسترخی گردد و لحم نرم شود و داغ و معالجه بنا بر طریق ارتفاعی جالینوس بحیث
بلکه مدت او سکند و طریق او آنست که بیان کردم و آبن سیا تحنک نماصب لقوه با فالج در ابتدای مرض میگوید و این اگر و نمید اشت و بنبض صاحب
این علت را اکثر صلب مختلف بود و تا قوت او و اگر حس متغیر گردد و آنکه منقطع میباشد تا چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن تا رو و بود دهنده او
ابتدای علت خفیف تر از حقنه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک حقنه کنند حسک و عناب و سپستان بار اده لطیف در ابتدای علت و سبوس و خطمی قرطم
و برگ گاوزبان برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق بقدار واجب تا تشد و طبخ نماید بحسب آنکه لازم بود و در ادویه مشروطه که دران تبرق نماید مثال قرقرا و سماق و سعتر
نمایند و جمیع اسود زبان را اسفل از فوق بدان بمالند او مکی ازان و سنا زبان را بگذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بکشاید تا ممکن بود هیچ تا
از دهن لعاب بسیار سائل شود و بعده بآب گرم مضمضه کنند و عطسه آورند و وقتا استعمال حب که این نسخه از ان بحمل آمده نسخه آن ایارج فیقرا جوب الغار و افتیمون اسطو خودوس
تخم کرفس سکبینج بر وامد یاد مقل الصبوس هر واحد ثلث درم جند بیدستر حاقرقرحا شونیز با هرا حد نیم درم مقل و سکبینج را در آب کنند و شراب تر کنند تا که از دواها
مسحوق سنجو کرده ادمان سرشته کوچک تر از فلفل یا بزرگتر از عدس حب سازند شربتی ازان که بر طبیب شد سه درم و نیم ست و چهار است که بجست و بخاید و غیره آن تبخیر
نمایند اگر ممکن بود سعید گوید که علاج لقوه قریب علاج فالج است لسبب مشارکت در سبب مرض علت و اجب شکست که بر استعمال ادویه عزیزه قبل ربعه و هفتم
نمایند بلکه واجب است که معاودت طبیعت را انفتاح فصول نمایند نیز می که مریض در ان ایام جغجین بخورانند و آب گرم بنوشانند یا ماء العسل بدهند و بعضی بجای
آب بحسن بر بزند و نبات مسترخی وجه را بالغالیه مالش نمایند و غذا اخود آب تا بعد بعد روز هفتم تنقیه بدین علاج بحسب میسر کنند و بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و بحیل عسل نمایند و تکمید
او با آب طبیخ صعتر و سداب و برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک تشبیح کنند و اکمباب بر بخار مرطب یا ملین یا بر بخار سرکه که دران سنگ گرم انداخته شد
با یکدو بکنند و عطسه آورند و مسکن و سفانه تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمیدن مرزنجوش مداومت نمایند و چون اصلاح یابد غذا اعضا و قوت
سازند و از اطعمه بارده منع کنند که این تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که مالش سر به روغن بنفشه کنند و شیر زنان و روغن کدو
روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفیدباج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیه حاره یابس و از حرکت سخت منع کنند و بالجمله واجب است
که از جمیع اشیای مجففه حذر نمایند و معالجه باد و یه مرطبه کنند جیلانی و ایلاقی می نویسد که اگر با لقوه علامات مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد مبادرت باستفراغ
قوی بحقنه نماید یا بمسهل قوی کنند و بعد از ان غذای لطیف معتدل خشک با تریاق بدهند و چون نخود آب و روغن بت و چیز که رطوبت را کم کند و تحلیل نماید چون عسل و ما اقدت
پلپ بختند و کم آرد بالمرة زنگند و استفراغ قوی فشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود و علاجهای معروف لقوه مثل غرغره و معطسات بیچ ننماید گرد و هر وقتیکه تدبیر

اندر ابتدای علت سخت زیان دارد زیرا که هر چه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر شود علاج و دادن مدر و مشروبات اثر کند و بدین سبب اول فصد نمایند
که تا ماده مائل بموضع علت قرار نگیرد و صبر کنند و جز بمنع مواد و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهار روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضا تا تب هم نشکند صواب
آنست که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا بسبیل شبیار بخورند و بعد یک هفته بحقنه حاده استفراغ کنند و صفت آن بابونه شبت مرزنجوش خردل قرطم حلبه
تخم کتان اکلیل الملک برگ چغندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم … قنطوریون باریک … یک کف عسل روغن زیت کمه و هر یک یک اوقیه … بدستور
مقرر بپزند و صاف کرده بکار برند الغرغره تخم کتان سپید زرم سداب شبت … اصل السوس بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب … کنند
و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان دشتی که در قول ابوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن … بر سر بندند و مکرر
اندام … که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی آن بجوشند و بر ابرو و پیشانی بمالند و از آن … در بینی چکانند تا رطوبات از راه بینی برود و هم
و اگر … سرکه سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب … آب بپزند … بخار آن … اندر لقوه … نخست عضلها
نرم کنند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن … بجمع مهرهای گردن … گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کنند پس گردن را ببندند
و از … عضلهای چشم و دماغ را با ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمد بن زکریا از قرابادین قدیم
نقل کرده که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند و شب و روز از آن بیرون نشود تا باد و … بسر … و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند تا وقت
نیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یک روز صبح ناشتا در بینی از آن طرف که چشم منطبق نشود … و یک قطره روغن چنبیلی یا روغن حب الخضرا گرم
… بچکانند و اندر جانب دیگر شش قطره چکانند پس بابونه صعتر پودینه دشتی اندر ظرف … پخته … پیچیده سر بخار آن دارد تا عرق
بسیار آید پس عرق پاک کرده روی را به پارچه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن چنبیلی یا روغن حب الخضرا گرم کرده بر سر و … و بنا گوش و پس گردن بمالند
و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل نمایند
تا آنکه در یک روز و شب سه بار این عمل کنند و در هر هفته یک روز همچنین عمل آرند و هر که بعد یک ماه بدین علاج به نشود بداند که علاج پذیر نیست و بالجمله بدین مرض
اکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که در آن قوت جند بیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد نافع است و روغن ناردین در این علت
سودمند نیست از بهر آنکه او قابض است و ایضا ابن زکریا گوید که طعام از ملقو باز گیرند تا بدن او گرم شود و گرما خالی گردد پس بخار بدوای … کنند و روغن قسط
یا روغن سداب یا روغن حب الخضرا بر سر و گردن نیمگرم بمالند و اگر تب آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصبی جند بیدستر نافع است بهر آنکه
بخوردن ماء العسل هیچ دوا برابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند و اندر مثل … ساییده … طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست
و اعتماد در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط است و ادویه که ترکیب سعوط از آن سازند اینست جند فرفیون شحم حنظل عصاره قثاء الحمار فلفل … کندش
عرطنیثا خربق سفید جلبهنگ ترید مرزنجوش نانخواه نوشادر بوره ارمنی خردل زیره عاقرقرحا شونیز سکبینج جاوشیر و نسخه سعوط دیگر در قول مسیحی گذشت
و … سعوطات الم بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان با اندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند خطمی سرکه سفیده بیضه مرغ مخلوط کرده بر سر نهند و مجمره بر
پس گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویه دیگر گرم کند تحلیل پذیر شود و گرم کردن مهرهای گردن و عضلات … وارد و غسل کردن … شود در حمام
… باشد و آب نمک … تا سرخ شود و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس گوید که … تا روز … نکنند …
… علاج … فالج است استعمال غرغره با ایارج فیقرا و ماء العسل … بوره سعوط … روغن مرزنجوش مع زیره کلنگ …
و حقنه حاده مذکوره در باب فالج … و بعد تنقیه تام … آب … مرزنجوش صعتر نسرین … جند بیدستر … پخته باشند …
نمایند و … مصطکی و … بخایند و در دهن … فلفل و … فلفل … عظیم است … زبان …
هر کدو … عسل … مغز قرطم … فلفل … حاصل نشود … ماده بکار برند …

و غلط آن استعمال نماید بخاری گوید که بیشتر در خناق هم در غسل کردن عارض میشود و بسبب سم لقوه عارض میگردد و در مرض خناق باشد لقوه دیگر یا هر دو
مشاهده کرده ام در لقوه استرخائی و ترک علاج کنند چنانچه بسیاری ترک میکنند بلکه آب مطبوخ افسنتین با سکنجبین دهند و گویند که حق آنست که استعمال
بر دوای حار کنند حتی که ایارج العسل که آن یک نیم درم داده کنند پس بتبرید و ادمان معصر گردد و بعده مغز روزنا و الا اصول بنوشند حقنه لین مع اول مدت نیز
و علاج لقوه قریب به علاج فالج است الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال النفوخات نافعه در لقوه اولی است و غسل و دیا زده روی نفع در مرض قفلا اند کرد آب
جالینوس است صفت آن صبر [illegible] فستقین مصطکی یک جزو سقمونیا شحم حنظل یک نیم جزو کوفته بیخته با ماء العسل آب کرفس مطبوخ سرشته حب ها
سازند شربتی یک مثقال جعفر بن علی گوید که آنچه برای انفتاح داده و در لقوه تجربه کرده ام آنست که مغلی حلوا یا بندق هندی بجوشانند و آنچه از آن
بخشد حب قوقایا است که مغز بندق هندی با ربع درم زعفران اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا با شربت وقت خواب و مبادی صدر
کنند از شربت اسطوخودوس مغلی حلوه گو تنها یا با شربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در آخر آن تریاق و خوردن این مرکب
در آخر آن عجیب صفت آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب سرو و قرنفل مساوی کوفته بیخته یک مثقال زیر
بگلقند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید است و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز بعد تحویت مزاج میکرد و اصل آن
منشر یک درم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان بیست عدد خطمی منشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیم آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند و قلیل کم
باد رنجبویه یک نیم درم بخورند و نصف باقی شب همچنین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت و یبس مثل نخود آب
برنج سازند و اشیای محلل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر و قنابر و کبوتر بچه پرداخته و دراج بخورند
و از اطعمه بارده منع کنند انطاکی گوید که علاجش بعد یک هفته آنچه در سکته گذشت باید کرد و آنچه مختص بلقوه است اینست
که سداب و غاریقون سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سربسته بخمیر خوب بجوشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا گیرند
و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوه مزمن را بعد سه روز زائل کند و بخور چوب [illegible]
و شرب [illegible] آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج است و از مجربات خود عمل اینست که حروف ناری را بسوط در ظرف چوب گز در وقتی که قمر در یکی از بروج ماه
باشد نوشته روبروی بیمار بدارند تا مریض در آن نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست ا هـ ط م ف ش ذ مؤلف جامع الصناعه گوید که
چون مریض را در خانه تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم ماء العسل اندک اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج
با سکنجبین مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا نخود آب که با کبوتر بچه در دیگ آمده پخته باشند لیکن از این پیش
زائل شود و اگر قدری زعلت باقی ماند حب بیدستر [illegible] بخورانند پس حال صلاح یابد من بسیاری از صاحبان [illegible]
علاج کردم صحت یافتند گیلانی مینویسد که آنچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند با بیخ کرفس
بیخ [illegible] گلقند با یک درم انیسون نیم درم مصطکی و یک نیم دانگ عود بخورانند و آب نیم گرم با ماء العسل بنوشانند و امر بخائیدن مصطکی و ریختن آب [illegible] کنند
و غذا نخود آب [illegible] یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر [illegible] بخورانند و بعد [illegible] حقنه حاده بعمل آرند و حب
چند روز حب قوقایا دهند و بعده تنقیه امر به غرغره از عاقر قرحا و زنجبیل با ماء العسل کنند و روزی و آب مطبوخ [illegible] مثل [illegible] و مانند آن بنوشند و بران اکتفا
نمایند و یا بخار شراب که در آن سنگ گرم انداخته باشند [illegible] و جانب مسترخی را به [illegible] روغن [illegible] جند بیدستر حل کرده [illegible]
نمایند و امر کنند بخائیدن [illegible] و سعوط [illegible] است لیکن [illegible] نافع است [illegible] زعفران [illegible]
طلا نمایند و [illegible] کنند و [illegible] نافع [illegible] صحت می یابند [illegible] غذا و [illegible] از شرب آب [illegible] باشد [illegible]
مبادا غرغره و [illegible] که در [illegible] گذشت شریف خان مینویسد که [illegible] لقوه در ابتدا ماء العسل باشد بعده نخود آب معمول [illegible] لحوم کبوتر بچه میداد

در روغن مطبب بریده و نمک و شبت و اجرام آن بخورند لیکن العلت تنقیه پاک ندارد و لحوم صید بریان و دیر و دلی از ابتدا و امثال آن المحققین عنده اگاد بستوه روزگار تا بخورد و حب فوت مزاج مریض و ضعف آن نمیداند و عوض آب طعام از اول و زیربا عسل اقتصار میکردند بعد از آن فرنجوداب تب گوشت کبوتر و تیهو و غیره بیشتر مفید بود باید که در غذا احتیاط باشد زیرا که اعضای عصبانی ازین مرض ست و تنقیه اول با یارجات لیکن بحبوب کنند و معمول زمانه من این ست که اول تنقیه عام بمطبوخ و حب شاه و حب شبیار کنند بعد بحبوب این حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن از سر و آب و فرو برند در یک هفته صحت یابد بگیرند التخه فصیل و اندکی عنبر بشراب حل کرده بار یک سا بند و بقدر کنار صحرائی حب بندند و از حکیم علوی خان نقل کرده اند که چون دو درم کرفس مخلوط بگلقند عسلی ده درم بخورند تا سه دو روز لقوه را زائل کند و چون زیره کلنگ مخلوط با چقندر سه روز سعوط نمایند لقوه را ببرد و درین باب انکتاب کماده سیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این نحو تالیف علوی خان لقوه امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا و چوب ثمر آن فانید بر یک دو جزو عنبر عود دمنگ هر یک جزو مشک نیم جزو گل یاسمین خشک اسطوخودوس هر یک یک جزو سندروس مقل کندر حصی لبان فاد انیا هر واحد یک نیم جزو کوفته با آب مرزنجوش حبها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند و دخان دو در بینی بگیرند گویند که چون لقوه مزمن گردد و از حیل در تجاوز کند و چیزی از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل و مرزنجوش و در آب بپزند تا مهرا شود و صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن بکباب تبرب آب مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب حرمل و بابونه و اکلیل برل غار سازند و چون عرق پدید آید و عصاب نرم گردد سعوط بجبل مشک بقدر دو حبه نمایند و از ابن طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر باریک سوده بطبوبدان سعوط کنند بسر و زبقدر فلفل رسیده روز صحت یابد محمد زکریا گفته کسی که مستعد لقوه باشد حجامت در آن نمی اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یک روز حجامت کردند قبل از حجامت بقیه باکیان خورده بودند سر دو بهمان روز در لقوه افتادند یکی از انها پیر و دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و ایضا گفته که مردی حجامت استعمال کرد بعد آن تنگی سینه ماند لیس عارض القوه عارض شد لعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و استرخای دبان بعد تنقیه بسر مجرب ست نوشادر شونیز هر کدام پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا و بورک ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک شبت ده درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دارفلفل تخم سوس هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از آن بیک درم ماء ارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر ست و این عطوس دماغ را پاک سازد و لقوه و فالج و صرع را سودمند ست کندش هفت درم فلفل سفید فلفل سیاه جند بیدستر هر کدام یک درم سداب خشک تخم خردل شونیز هر کدام دو درم عنبر سعوط یک نیم درم کوفته بیخته اند از آن در بینی دمند و این سعوط البلیغ النفع ست برای کسیکه چشم او مائل گردد و شرف لقوه باشد سکنجبین بورق هر دو در بول سفید اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد بعد ازان حل اکرده ربع آن کندش سوده آمیزند و در بینی دمند بعد اندکی روغن بنفشه سعوط کنند و غرغره از مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر زراوند تر ش زنجبیل همه کوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بتحمل آن زنند و از مویزج عاقرقرحا فلفل دار فلفل عود خام و صلیت زنبیت بنادسا و فح سعد زنجبیل بگلاب جوشانیده با ضافه انگبین یا سکنجبین عسلی غرغره کردن در لقوه معمول حکیم شریف خان ست و اگر روغن بستمک سعوط کنند از مجربات ست و اگر غار یقون مغز بادام هر یک پنج درم شیر خشت انجیر هر یک ده درم اسارون پنج درم از جمله حبوب ساخته پنج روز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در لقوه از مجربات حکیم عماد الدین محمود ست و اگر مرزنجوش نیم جزو اسپند قیصوم سداب سرکه آتش جوب گز بخته بخار گیرند و بعد پاک کردن عرق بخرقه درشت در روغن جند بیدستر حل نموده بمالند یا جند بیدستر در مطبوخ مذکور افزایند و بر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هرگاه خداوند لقوه و فالج و رعشه را بدن نشود و نفس ضعیف و بطی گردد و احس حرکت بازماند روغن بلسان از یک دانگ تا سه دانگ در یک اوقیه روغن بادام حل کرده باشربت موبیز و جسل بنوشند فی الفور بحال آید ان شاء الله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه ست چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه ست یکی ضعف قوت محرکه و آن یا از عوارض نفسانی بود مثل خوف و وصول شیء مفزع و هائل مثل نظر از جای بلند و رفتار بر دیوار و ملاقات درنده هائل موذی و مخاطبت محتشم مهیب و غیر آن نیز قوت نفسانی را منقبض سازد و از غم و حزن و خجالت و فرح شدید مشوش نظام حرکات قوت و غضب محدث اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع یا از استلای سعده و من قوت دور از عایت بعد از مقاسات امراض و افراط استفراغات و یا از کبر سن و پیری واقع شود دوم ضعف آله حرکت و این از آسباب استرخائی غیر تام بود که بحد فالج نرسد چنانچه از سوء مزاج بارد و حصف عصب بشرب کثیر

وسکر و تشنج و کثرت شرب شراب سرد و ادویهٔ سرد و شرب آب سرد غیر وقتا یعنی ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام پیش شود و رعشه که به پیران افتد از این قبیل است و سبب آن یا آنکه
مواد و مانند آن بعضلات رسد و سبب این سبب ضعف حرارت غریزی اند آن ضعف عصب و روح و قوت محرکه است که اعضا مجرای عصبی است یا آنکه
در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از کثرت تخمه و ترک ریاضت و یا از خلط سوداوی یا یبوست عصب باشد سوم ضعف قوت است که اکثر بدو این اسباب رعشه می گردد
چنانچه از رسیدن سرد شدید افتادن در خم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب انفعالی است شدید چنانچه از اجتماع غلط لغایت سرد و لغایت گرم
بالجمله رعشه گاهی تمام اعضا حادث شود و اکثر در سر و دست سوای پا و پا در سر فقط افتد بحیث و معمول آفت بعضله سوای عضلهٔ دیگر رعشه که در سر و دست سوای
پاها افتد یا هر آن باشد که سبب اصل نخاع نبود بلکه در شعب نخاع سوی دست باز عصبیت و یا بنابر آنکه سبب اصل نخاع نسبت او باشد لیکن آنچه سوی پا سبب
مواضع و اقرب بواسته باشد و طبیعت حفظ آن نمود آن سبب بدان رسیدنش باقصا اوکند و یا بنابر آنکه روح محرکه را سافل بدان قوی تر و شدید تر است بنابر جهت
آن اعضا بسوی مثل روح منکوس اعضا اسفل بدان را اسباب غیر قوی منفعل شده ثبات ندارد پس اگر اعضا منفعل شود بر قدر او قوی گردد و دست بمثل چنین شیء
قوی چنان محتاج نیست کذا قال الشیخ فی القانون و گاهی لازم و ثابت باشد و گاهی بر وقتی باشد در وقت دیگر نه و سبب غالب احداث رعشهٔ ثابت برودت
مفرط عصب و روح است یا رطوبت بالکلی که از ارتعاش رطوبت فاصل فالج و لهذا رعشه بمشایخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و آب سرد
بسیار خورند اکثر حادث شود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام بافراط بود و ریاضت کند و صعوبت بیرون رعشه
کرا ابتدا از جانب چپ کند تشخیص اسباب رعشه چنان کنند که بینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد و این علاج نپذیرد و اما بپرسند که رعشه کار دفعتا پیدا شد یا بتدریج
می شود و ثابت و لازم می ماند اگر دفعتا ظاهر گردد از عوارض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح و غیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب
شراب کثیر یا آب سرد بسیار یا غیر وقتا یا افراط استعمال ادویهٔ بارد یا رسیدن سرد شدید یا خم یا گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر تقدم
امراض بیان کنند و یا آن ضعف موجود باشد سببش نقاهت بوده اگر مریض که سببی از این اسباب اقرار کند سبب رعشه همان شده و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره
نباشد حال تقدم عروض تخمه و ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سده که خلط غلیظ بود و اما کسی که عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد و در عضو که رعشه است یابسند
جذب کنند سببش یبوست باشد و اگر سبب رعشه اجتماع خلط بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصهٔ هر یک نمایند علاج الاقی و جرجانی گوید
که در جملهٔ انواع رعشه سوای آنچه بسبب ضعف گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و نشستن در آب گرم یکسو رعشه معاون نافع بود و هرگاه در رعشه احتیاج تنقیه افتد جلدی در
استعمال ادویهٔ قویه نکنند که باعث ایمان قوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف بقوی گرایند و همه وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و بهمه اقسام رعشه نافع و
موثر معروف داند و اکثرت نفعش تابع فرد ارد و غذا اسفیذباج الغنم هند و شراب ریحانی سیر سفرت مستر ماء الشعیر در فصل آن طبیب است اگر در آن [illegible]
عوق کشید بنوشند بهتر باشد

علاج رعشهٔ بارد

اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج عصب باشد تسخین مزاج آنچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت معمول دارند و استعمال معاجین حاره و ادویهٔ دیگر گرم مثل ماء العسل و ماء الحلبه [illegible]
بر نشستن گرم و تقوی خصوصا دهن قسط و مارسین و دهن کلانج نافع و غسلی آب بحر کباب [illegible] گرم مثل کبریتی و نطرونی [illegible] و مالش شده [illegible] و نیز تعریق [illegible]
کنیز در خانهٔ گرم حمام و آفتاب گرم تغذیه نخود آب و شعب و زیره و فلفل خوردن عسل [illegible] مغز حب الصنوبر و مغز حبة الخضراء [illegible]
و خوردن بیخ سوسن [illegible] عسل [illegible] رعشه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باشد یا ایارجات کبار گاہ گاہی بدہند و گاہی در رعشہ واسترخا مسہل دہند نسخہ اصل السوس تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب فطراسالیون قیق غاریقون سفید برگ تخم بادیان گاؤزبان اسطوخودوس بسفایج فستقی ہر یک ہفت ماشہ مویز منقی دو تولہ انجیر زرد پنج دانہ سنای مکی یک نیم تولہ گل سرخ یک تولہ مغز تخم قرطم یک نیم تولہ شب در عرق شاہترہ و عرق گاؤزبان و عرق عنب الثعلب یک پاؤ آب گرم نمودہ ترکردہ صبح جوشانیدہ صاف نمودہ مغز خیارشنبر شش تولہ شکر سرخ چہار تولہ گلقند چہار تولہ روغن گاؤ شش ماشہ افزودہ بدہند غذا دوپہر نخوداب شلہ بجای آب عرق عنب الثعلب و گاؤزبان بعد تنقیہ اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از صبر جندبیدستر حب ساختہ یک درم بالقند بوقت مرض بدہند نافع بود یا جاوشیر فلفل ہر یک بقدر نیم مثقال یک نیم اوقیہ شربت عسل بدہند و ایسیدن جندبیدستر ساختہ در عسل بیک تولہ تا چہل و در مستوا بعد تنقیہ بدان برانواع آورد بسی مفید ست حتی کہ استیصال مادہ میکند و ہمچنین حلوای بلادری حب ایاراتی و معجون آن و استعمال جوارش کمونی و شربت عسل نیز مفید ست و روغن قسط چارمین سبیین کہ دران جندبیدستر و فرفیون آمیختہ باشد بمالیدن و ہمچنین گفتار و خرگوش و روباہ یا ابزن حلوی خان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جندبیدستر فرفیون فلفل عاقرقرحا کوفتہ بیختہ بروغن مناسب آمیختہ برعضو مرتعش و مخرج عصب ادہ بر پشت وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشہ بلغمی مفید از فردوس منقول ست و بعض سلاطین مجربات خود از بعضے اطبا نقل کردہ کہ خوردن مغز تازہ دراز الہ رعشہ مجرب ست و کذلک شرب روغن سیاہ ابقلینیح درم در حمام

اقوال حذاق سوید منبوسیہ کہ اکل لحم طیہ و سلوق وضماد آن و شرب آب آن و تخم آن بروغن و بلغم لحائی ان کذا بچہ کبوتر کہ آنرا ناتیکت دانہ گرسنہ خورانیدہ باشند و سرگردن آن نیز و کذا اگر آنرا حب التماسات بانند و بخورانند و سر گردن بعد ذبح دور کنند و ہمراہ او نیز بعد آن بچہ را بخورند و کذا اثقل مغز حب الصنوبر کبار بشکر و کذا حلتیت جندبیدستر شحم حنظل فطوریون قیق ہر واحد نیم درم ہر روز خوردن در رعشہ مجرب ست از اطبای دیگر نقل کردہ کہ شرب بیخ خطمی الشراب یا عسل و یا جندبیدستر تنہا و مخلوط بروغن گل تا سی و پنج روز ہر روز یک درم یا بادزہر گوسی آمیختہ و یا شرب حجر المہاک مثقال یا قسط ہندی تنہا یا بعسل یا تخم سداب ہر روز یک درم تا سی و پنج روز و یا شراب کہ دران سداب جوشانیدہ باشند تا نصف بماند یا طبیخ اسطوخودوس تنہا و مخلوط بعسل و شراب مسحوق بماء العسل بست درم یا غافث و یا اکل کرنب بستانی بدوام و یا دارچینی کہ کفع بلیغ دارد و یا دارچینی مخلوط بفرنجمشک و یا شوربای خروس پیر بقرطم و بسفایج و نمک و یا لحم ماکیان کہ یک ماہ دار حب کنجد خورانیدہ باشند و یا دہن حرمل یا فلفل یا مغز حب الصنوبر کبار بعسل آمیختہ و یا روغن شبت نیز و یا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط بعرق زیرہ و بر مستعمل یا فرفیون یا اکل لقلق و فرنجمشک و شرب آن یا حب صبر بعد تنقیہ بادہ و یا فطوریون قیق ہر روز سہ درم با آب گرم تا ہفت روز متصل و یا یک مثقال از ان یا نیم درم جندبیدستر یا خربق سیاہ بہر قی و یا حب الغار و یا لحم افعی بصلح بر ستور رکہ در ترکیب تریاق ست و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شبانگاہ خوابیدہ یا روغن بلسان بر سر نیم مثقال شراب حلو یا بیضہ موبیز یا عسل تا دہ روز متصل و یا غاریقون یا فلنجہ و یا درنج و یا روغن ناردین یا کبرات و یا مداومت اکل فندق و یا ایرسا و یا گلنار یک درم دہ روز متواتر بجلاب و یا سوسن یا سداب البستانی سہ قیرہ دقیقہ آبجوش شانیدہ تا نصف بماند صاف نمودہ و بوزن او زیت طیب داخل کردہ بجوشانند تا آب فنا گردد و زیت بماند این روغن پنج درم در حمام بنوشند و طلا روغن جندبیدستر یا قسط ہندی مخلوط بروغن غار و فلفل و یا بیخ حنظل الحار چہار درم حلتیت یک درم خبر آسیا پانزدہ درم باہم سرشتہ گرم کردہ یا کرنب یا ضمع صنوبر مغموس در زیت کہنہ گرم کردہ بر فقرہ اولی از فقرات پشت یا سکر بر سر و یا روغن ناردین یا ضماد شیلطج و تمریخ بروغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زیت مخلوط بالفلفل و یا روغن غار و کذا تمریخ بروغن رازقی یا روغن یاسمین بری و یا روغن سوسن و یا روغن حب الدیار و یا روغن بلسان و یا روغن بلسان بجز و سعوط روغن حرمل با آب مرزنجوش یا بامغز حلغوزہ و یا روغن شونیز و تعلیق حجر المہاک و آن بوست بالادر و یارتہ و عنوانا یا طبیخ نخود سیاہ بطبیخ معصفر زیت و یا قیقند تنہا بخردل یا گنجشک مطبوخ با آب لبلاب قرطم ہر واحد نافع الطاکی گوید کہ امر ترک جماع شراب مخصوص ما برگرسنگی کنند و عسل جوز لسیار خورانند و بجقندر و خردل شوربای خروس پیر بقرطم و نمک غذا سازند و روغن خردل یا بورہ بمالند و بہر استفراغ با ایارجات کبار رم نمایند و این معجون مجرب ست درسہ روز یکبار بقدر دو مثقال بماء العسل گرم بخورند اسطوخودوس فطوریون قم قرنفل ہر یک دہ درم پوست ہلیلہ کابلی صعتر دارچینی ہر واحد ہفت درم غاریقون حلتیت جندبیدستر ہر واحد چہار درم زعفران حاج قرقرحا ہر واحد سہ درم بعسل سرشتہ بکار برند و ابجد در فالج گذشت و ہمچنا بکار برند ابوسہل گوید کہ بعد تنقیہ بحب منتن شبیطرج و روغن بید انجیر و روغن کلکلانج بمالند و زکریا جندبیدستر را مانکی جاوشیر بماء العسل بخورند و در حمام خشک و آفتاب عرق آرند عضو مرتعش مخرج عصب او را زعفران و روغن فرفیون و روغن قسط و روغن قثاء الحمار بمالند شیخ میفرماید کہ اگر این مرض از اخلاط کثیرہ یا غلیظہ باشد یا علت راسخ گردد محجمہ بر فقرہ اولی از فقرات پشت بغیر شرط نہند بزک و روغن گرم شوربای روباہ و کفتار و بزکوہی نشانند و آخر الامر ہر گاہ مرض بطول انجامد جندبیدستر در شربت عسل یا ایارجات کبار دہند و حب تب از سداب

واسطوخودوس بنوشانند و نافع تر آنست که شربت عسل بآب مطبوخ تخم شبت و برگ آس و نعناع بنوشانند و همچنین حب ایارج فیقرا و غاریقون ... بآب نعناع مستعمل نمایند اگر رعشه از ضعف عصب است استعمال اسطوخودوس بقدر یک درم با دو درم ایارج فیقرا ...
هر واحد یکجا بسته با شربت عسل بخورند و بعد قی کرده باشند و بعد از آن یک درم تا یک نیم درم ... سکنجبین نیز بشربت عسل بخورند ... نوعی دیگر رعشه که از فساد
مزاج باشد بهتر علاج ... بعد از تنقیه بادیان بربت و منع ادامه شراب ... و بعد از معتدل خوردن حب ... شحم حنظل
... حب ... ایارج ... سکنجبین ... نمک ... سه درم بادیان ... درم ... با آب گرم ... بخورند
بعد بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان ... عاقرقرحا ... سداب و فرفیون و جندبیدستر ... ثلث درم ... پاک کرده
غاریقون و مر ... یک نیم درم مشک ربع درم ... همه را کوفته بیخته با صمغ ... ماش ... فلفل ... حب سازند
بلسان ... سه درم آب نیمگرم ... شربت ... این حب بخورند ... کنند ... از آن ... لونه ... کمال ...
کوفته ... سداب ... گرم ... جند ... شحم حنظل ... سه درم ... سکنجبین ... اسطوخودوس ... درم همه را
بیزند ... صمغ ... بمقدار ... دهن قسط ... روغن بلسان یک درم ... جل کنند ...
بدان تمریخ کنند و این بالغ ترین ... ها است برای این مرض و اعضای رعشه ... روغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن ... است که ... تشنج کنند
و ... جندبیدستر مشک ... ادو ... بمالند و اگر ... نوشند ... بدان ... کنند نافع بود و ... استعمال ... مثل ایارج ... ایارج ... و ...
و بعض ... کنند ... لو استعمال نمایند بهترین چیزی که ... حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیر است که این ... و ... میکند ...
و استعمال ... بسیار است و آن ... که در ... معده فساد ... و ... فصل ... بهترین اوقات
استعمال او آنست که آفتاب در برج ... باشد بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود ... تریاق در این علت نسخی بسیار عجیب ...
و ... معروف بابوالبرکات ... تشنج حادث شده تریاق ... مثقال ... صحت یافت ... رعشه حادث از غلبه سوء
مزاج بارد ... صحت ... جالینوس ... حب ... کنند ... اصلاح مزاج ...
... استعمال جوارشات کنند ... شدید ... بر رعشه ... روغن قسط ... آب ... افشانند و ... معده ... کنند و غذا ...
... سازند ... و استعمال ... نکنند ... بیرون ... جماع کثرت ... کثرت
شراب ... ابن الیاس گوید ... گرم ... سداب ... روغن ... برگ ... درم ... بنوشانند و غذا ... مغز ... و
زنجبیل زعفران و فلفل سازند و ... تمریخ ... ایارج ... کنند ... روغن ... فندق ... جندبیدستر
کتان بنوشانند و ... اعضا بروغن قسط ... بمالند و ... حمام گرم ... گرم ... لحوم ... نافع بود ...
... گوش ... مفید است ... رعشه ... اعضا ... روغن جندبیدستر ... روغن بابونه ... نافع
و ... ضعیف دیدم که رعشه ... عارض شد ... کثیر ... اسهال ... صحت یافت ... از ... اگر رعشه ... و ...
و ... در ... سکون تب ... روغن ... المعانی ... نمایند و ... روغن ... باطراف نهند
... اول از کردن تا اول ... پشت ... اگر ... روغن ... آب ... باشد
عسل جندبیدستر بنوشانند ... گرم باشد ... گوشت ... باشد ... داخل شود
در حمام داخل کنند و از آب سرد و شراب ... اجتناب نمایند

علاج رعشه شرابی

ودر رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این از مجربات ست بیخ مهکنکه کی سوده سه ماشه در عسل یک تولہ آمیخته تا یک هفته بخورند و یا مغز بادام چهار عدد ابریسا
تره شده با شهد یک نیم تولہ خورند و بقول مسیحی غیره درین نوع بعد ترک شراب بعد التقویت دماغ بروغن گل یا روغن سداب و روغن حنا با نمک و سرکه آمیخته و تناول اغذیه مغلظه مثل
کرنب و عدس و لحم گوساله و امثالها مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ کرده کنند و استعمال دهن قثاء الحمار و مانند آن اداست و امثال روغن قسط نمایند و روغن
حندقوقی را درین باب خاصیت عجیب است و همچنین اگر به تیه نماجماع نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده
ریزند و آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت درطبیخ بعد مسکر نیز لحوم ماچیلی خیره بخورانند و شربت اسطوخودوس و نبیذ
طری گویند که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از المخمه و سخه و تعلیل و اقتصار بر لحوم حملان صغاره و حیدی بچه ماکیان و زردی بیضه مانند آن نمایند بقدر امکان سعوط بروغن گل
سازند و روغن گل و سرکه گرم بر سر ریزند و تضمید بابونه و امثالها کنند و گوید علی الراعی و حی العالم اندک در سرکه کهنه بجوشانند تا قوت او در سرکه آید کنند بعده بروغن گل و گلاب
بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج و از تغیر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود لیکن گر دلائل امتلا
معلوم شود تنقیه بحقنه ملین کنند و چیزی از ادویه نتوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد بخیر بسوی سر او کند و آنچه بخیر بسوی سر باز ایذا معده او نماید در ارتعاش او افزاید
و در بعض اوقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم و سلول و مرزنجوش مغموس در سرکه و حشیش شبت و گل و گل سرخ اگر تازه او باشند لیکن باشد
سرکه ران مانند آن بوییدن و امر بدخول حمام نباشند و ریختن آب نیمگرم بر سر نمایند و در ان بسیار نشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت استعداد
کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصاً بر امتلا و بهر تقویت بر حسب در فصل ضعف باه بر ای تدارک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صداع جماعی
گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و آلش بن لبن نیم گرم ما خوردن بیضه نیمبرشت نیز مفید بود و حکیم علوی خان این دوا از مجربات خود نوشته اند ثمر موز که در درخت پخته
باشد یک عدد و بیخ مهکنکه منقی شش ماشه تا یک هفته وقت صبح بخورند و ایضاً ثمر موز پخته یک عدد و مصطگی رومی و دانه هیل کلان سه ماشه نبات یک نیم تولہ سائیده خورانند و نافع نوشته و همچنین
زردی بیضه مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همان قدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل انگشت آمیخته لیکن اول این را گلقند باشه و قرنفل یک ماشه
نکریخال مفوف ساخته بخورند و گویند که شرب چای شیر در رعشه جماعی سودمند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطاکی است
رعشه که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند اگر علامات غلبه خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا ماء الشعیر یا شوربای جوجه مرغ با حصرم
سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل بستان بول الرجاء با عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر سکنجبین حرارت
رده با نبار الاصول سید هند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آلمه بربی و ورق نقره بالعاب بهیدانه در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی آورده شربت
اسطوخودوس داخل کرده میدهند و رعشه که از یبوست عارض گردد بسیار ردی است و لا علاج گفته اند بهر حال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سیب کنند
غذا ماء الشعیر کدو و مغز بادام حریره مرتب شکر و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیر شرا ز علاج امراض عصبی یبسی تشنج یبسی جویند و این نزد علوی خان که در
فی القرن حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند یا بجای آن نخاله عدد ترکش سه عدد ما هی تازه یک عدد سرطان نهری ده عدد جراده کدو ده خیار و بادرنگ مغز هندوانه هر واحد کف ملل
بنفشه گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هر یک نیم رطل در آب سیر بسیار یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه دیگر اضافه کرده در ظرفی کلان آن آب
نیم رسان نشینند تا آنکه سرد گردد و بعد خروج از آن با روغن نشوق نمایند آب کدو آب خیار آب بادرنگ هر یک ده درم آب نیلوفر و ادویه روغن بنفشه چهار اوقیه بجوشانند تا روغن
ماند آب فانی شود بکار برند و آنچه از خوف و غم و غضب و غیره و اعراض نفسانی باشد بتجویز ره لحوم و امید دادن و خواب و راحت و مانند آن هر چه سبب بود تسکین نمایند
بچه از نقاهت افتد بعد ازاله سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسبت و تکثیر غذا و نوم معتدل و طیب اند کی شراب انعاش قوت کند و آنچه از زخم و
بدین حیوان حرق ما باشد هر چه در مقام آنها بیاید استعمال نمایند و ایضاً و گزیدن حیوانی که سم خوردن تریاق شرب بادزهر تجویز غذا بموره نمودن و ازاله سبب بود

ارقاد

عبارتست از بی حرکت ماندن اعضا مانند بیرون در خواب بیدار شدن و تمامی علامت سکوت مست و رباع و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب باشد پس گویا از غلبه رطوبت باشد بیدی بند آمیده مریض بر افتد و اگر وقت شروع خواب بیدار شود همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت مانند بسیار متواتر نشود تا یک ساعت شیخ مابه و باز چون چشم بپوشد نیز دیگر بخواب سر فا بر گردد و همچنین روز و شب ها باشد گردست یا بلکه همه بدن از بستر خواب یک جنب زیاده بر دو سه غلب هم ارسید کم والا اگر کثرت شرب شراب شده همه علامات مذکوره در آن جا بر باشد لیکن یک بیک نشد و زود زود و بیداری آید گاهی این مرض بسبب [illegible] بطلان قوت کم علاج باید سوختن جانب یک عضو [illegible] و افتند و این سه قسم علاج اصلاحی پذیرد الا اشاره [illegible] راقم مشاهده کرده که زنی رابعه تولید این بنوع فتاد [illegible] علاج جهت تفتیح او داین منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک [illegible] ماشه قنطوریون دقیق در بیخ عاقرقرحا عود صلیب هر یک چهار ماشه حب الکاکنج یک توله بسفایج بادرنجبویه [illegible] هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج دانه منقی بیست دانه شب در عرق اذخر و اسطوخودوس ابریشم ساده خیسانیده صبح گلقند عسلی پنج توله اضافه نموده بجوشانند که چهارم حصه آید بالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یک ساعت نخود آب مرغ نوشانند و وقت دوپهر غذا نان نخودی با شوربای کبک و دراج و یا نخود آب دهند بجای آب عرقیات مذکوره اکتفا نمایند و تا هفت یا نه روز بلکه زیاده معمول نضج نوشانند تنقیه بدن با نحو نمایند بحب ایارج و قوقایای حلوی خان و شیاف صحیح اضافه بعضی ادویه مسهله تنقیه نمایند [illegible] توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک [illegible] ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار حلوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه [illegible] نخود آب وقت دوپهر نوشانند و شام غذا دستور دهند و صبح تبرید [illegible] دو لاجورد مغسول مصطکی هر واحد یک ماشه در دواء المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یک عدد بپیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق اذخر بسفایج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حب الکاکنج نه ماشه صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هر یک [illegible] توله بجوشانند که سوم حصه بماند بالیده صاف نموده شربت اسطوخودوس حلوی خان دو توله داخل کرده [illegible] باشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا دستور دهند و همین نمط چهار پنج مسهل او و جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس حلوی خان با شربت اسطوخودوس دهند و آن کما دلبیا مفید است [illegible] هر یک توله کشنیز چهار توله جوز بوا [illegible] حب الکاکنج هر یک چهار درم [illegible] روغن بلسان [illegible] توله [illegible] گرم نموده بکار برند و این [illegible] نافع جند بیدستر یک ماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه عود صلیب [illegible] حبه در شربت یاقوت حلوی خان یک توله بلیسانند و اما در ثالثی اول ترک شراب کنند و اگر دفعة نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب ماء العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج حلوی خان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج چون سیر حلوی خان بعمل آرند و روغن قاوندی مرکب اسقیل و جند بیدستر نافع این علت عظیم الاثر است و آن [illegible] زعفران چهار حبه اصل السوس [illegible] یک ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و [illegible] شونیز و اسطوخودوس هر یک یک ماشه در عسل یک توله [illegible] شونیز و [illegible] گاو زبان [illegible] توله سازند که بسیار مفید است و حب جند [illegible] حلوی خان [illegible]

خدر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بسبب ضعف قوت [illegible] پس اینجا که سبب خدر [illegible] قوت حرکت نیز ممتنع گردد و تغیر در حرکت نیز راه یابد در حالت آنکه مستحکم نشود و خدر باعث [illegible] و مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی [illegible] حرکت بسبب اختلاف [illegible] حس نیز یافته شود و باشد که در آن عضو [illegible] حرکت مورچه و خلش سوزن محسوس شود و سبب [illegible] مزاج بارد یا امتلاء عصب از خون و سبب بعد امتناع قوت حساسه از سلوک [illegible] اعصاب اعضاء آزاد است [illegible] چنانچه در آخر حمیات ردیه حاره و وقت غشی قریب می شوند [illegible] فساد مزاج آلات [illegible] مثل خوردن افیون و [illegible] خوردن [illegible] گزیدن [illegible] حرارت شدید مثل حمام شدید الحرارة و حمیات محرقه و یا غلبه [illegible] بسوی مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن [illegible] یا خارجی چنانچه سیر بر برف [illegible] و یا شده از اخلاط غلیظه مثل [illegible] سودا و گاهی [illegible] بسبب رسیدن [illegible] نشتر [illegible] باشد از [illegible]

و خراج و ربط با طاور یش شدید و خلع عضو و کسر و طول مکث بیک ہیئت و ضغطی کہ آن چون رباط و غیر آن از غلیظ و دیگر بسیار در عضوی برسد و گاہی احتقان بخار تحت فقار موجب انضغاط نخاع و محدث سدہ گردد و گاہی خدر از پیش جفاف مسدد مسالک افتد و ازین قبیل است خدر اطراف کہ در حمیات حادہ بسبب تحلیل رطوبت اصلیہ افتد و جالینوس گوید کہ گاہی صاحب مزاج حار یا بلا را از خوردن و تواتر حمام پوست زیادہ میگردد و در اطراف او خدری افتد لیکن اعضای دیگر متاذی نمیشود و گاہی عارض شود و سدہ بسبب استرخای عادت از رطوبت سازج کہ تابع او استرخاء و انطباق مجاری بود و بالجملہ اسباب خدر اگر در نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب آنست کہ ہمان مرض زیادہ کند و اگر در یک شق نخاع بود خدر در ہمہ تن سوای اعضای سر واقع و اگر در یک شق نخاع باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصب و یا جداول شعبہ او بود خدر مخصوص بعضوی باشد کہ آن عصب بدان عضو پیوستہ و خدر باید چون مزمن و مستحکم شود و طول کشد باستر خا مؤدی گردد و بسیار خدر منذر سکتہ یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو گاہ دوام کند و شدید گردد منذر بفالج یا تشنج بود و خدر روی منذر بلقوہ باشد و خدر مراق منذر بمالیخولیا است و خدر تابع حمیات حادہ دلیل موت بود و بیشتر خدر عقب بنات الجنب و ذات الجنب سرسام بر افتد و ہرگاہ خدر در عضوی دوام کند و او را استفراغ زائل نکند و عقب دوار افتد منذر سکتہ باشد و بعضی گویند کہ خدر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود خدر گردد و راقم گاہی دوام خدر مقدمہ جذام مشاہدہ نمودہ **طریق التشخیص** اسباب خدر آنست کہ اولا قوت و ضعف بنفس و غیرہ دریافت نمایند اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشی قریب یافتہ شود سبب خدر ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تشنج و غیرہ یا تناول چیزی از قسم سموم یا لدغ و گزیدن حیوان ہرا یا حمام شدید الحرارۃ یا رسیدن سرد شدید یا قطع عصب یا ورم یا بستن عضو یا ضربہ و سقطہ یا خلع عضو یا نہادن عضو بر یک ہیئت و شکل تا زمانہ دراز بسند پس بہر کدام ازین اسباب مریض اقرار کند سبب خدر ہمان باشد و اگر این اسباب یافتہ نشود در علامات مخصوصہ مواد نظر کنند مثلا اگر ترہل و سستی و بیاض سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود و نبض متفاوت و قارورہ سفید غلیظ بود خدر بلغمی و رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ و چشم و امتلاء عروق و ثقل و من خواب و سرخی عضو مائل بسیاہی گردد خدر دموی باشد و اگر علامات مختصہ سودا یا صفرا یا ریح یافتہ شود سبب خدر ہمان مادہ باشد و اگر عضو مخدر لاغر بود و تقدم استفراغات کثیرہ یا محللات مفرطہ اتفاق افتادہ باشد خدر یبسی بود

علاج خدر بلغمی و رطوبی

بطوریکہ در علاج امراض عصبی بلغمی از تنقیہ و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاہی عنب الثعلب بیخ کاسنی و بادیان بیخ بادیان یک یک تولہ شش ماشہ گاوزبان اسطوخودوس گل سرخ ہر یک چہار ماشہ مویز منقی دو تولہ انجیر زرد سہ عدد جوشانیدہ گلقند بالیدہ صاف کردہ بدہند و بعد نضج مغز خیار شنبر لبوب چینی سنای مکی غاریقون بسفایج افزودہ مسہل بدہند و در صورت حرارت مزاج شاہترہ شش ماشہ گل بنفشہ چہار ماشہ عناب پنج دانہ عوض بادیان بیخ بادیان افزایند و بعد از حبوب مسہلہ مثل حب ایارج و قوقایا تنقیہ کنند و بعد تنقیہ ادویہ مسخنہ مثل تریاق و مثرودیطوس و فلاسفہ و دوار المسک و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس و سفوف و معجون حکیم اکمل خان کہ در فالج مذکور شد و شربت اسطوخودوس علوی خانی و نسخہ معجون مفید خدر بلغمی و سوداوی استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بروغن قسط و فرفیون تمریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین عنصلی بنوشانند و جوارش بلادری بدہند و گاہی کرم سیرج بار یک سعیدہ بسرکہ کہنہ دا آبی دیدہ طلا کردن معمول است و طلای عاقرقرحا بآب شراب روغن زیت نیز مفید است و ضماد خردل با سرکہ مجرب حکیم شریف خان است و یا فلفل سیاہ و سوداء در شیر گاو مساوی سحق نمودہ سہ روز طلا نمایند و از آب سرد پرہیز نمایند و روغن ہرم روغن حکیم میرزا سلیمان و روغن تالیف حکیم علوی خان و ضماد الیشان نیز مجرب است و اگر ازین دوایہ فائدہ نشود حجامت سع تشرط کردہ شتب یمانی تنکار و آب لیمون سائیدہ بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و ہرگاہ زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل از شیشعان در سرکہ سائیدہ طلا کنند و طلای روغن تربال از مجربات والد مرحوم است و ریاضت عضو و دوام تحریک آن و خوردن غذای مجفف ملطف مثل غذای مفلوج نافع است و یا نخودات بدہند و اگر قوت ضعیف گردد لحم قنابر و تیہو خورانند و آنچہ در رعشہ و فالج گفتہ شد ہمہ مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال اطبا** سویدی می نویسد کہ اکل لحم تازہ دلدل کہ نوعی از خارپشت است بدفعات و کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا الیدلک بدہن تخم شش نمخ و کذا خوردن گوشت کبیان کہ دہ روز از راحت المکلف غریب انید باشند و کذا کبوتر بچہ یازدہ روز از راحت المحلب بخورانند و کذا انیاث تا بچہ مسلوق بروغن بادام خوردن و گل دو بار یک سکرجہ بعسل سرشتہ لیسیدن و کذا خوردن سرطان نہری دہ روز متصل در مرض مجرب است و از الیاس گرنقل کردہ کہ شربت لبوب و یا قسط بما العسل در حمام یا فرفیون و زرنیخ یا ارسا و یا برگ سوسن و گل بعد روغن و یا عاقرقرحا بسرکہ و یا سورنجان یا جند بیدستر یا لحم قنفذ تازہ و مملوح و یا بہمن سفید و یا ابہل یا عرض آب یا عنبر یا بازرد کہ آن صمغ سائلہ است و یا لحم گورخر و یا اکل البقلہ رشبت و شرب عصارہ آن و یا ایارج و نس

بتر تقویه مغز با طبیخ ماشا یا معجون مرکب شمار با ایارج فیقرا یا تعجین با معجون فلاسفه یا ملیثه یا بوست بیخ کبر یا جعده یا جبلانی روغن جبل یا قشور
واتره ده یا بادر شیر تبسل یا لحم اکیان کرانه ده روز جبا گرسنه خورانید باشند یا طلیت نیم درم چند روز یا سکبینج نیم درم بشراب کشته تا پنج روز سواتر یا دو غت
او بآب مرزنجوش یا آب بیرون یا خولنجان یا روغن قوم از پنج درم تا هفت درم کرفع چیزی یا نخود سیاه و یا نخود سپید کمیت شب بر کرده
خوردن یا دمغ و یا اصابع اصفر یا حرمل باکند و یا معجون ناتر او شرب و تمرخ فرفیون یا روغن قثاء الحمار سنه یا مدیبی و یا عاقرقرحا یا سکبینج و یا روغن آمد نهاد
خردل یا روغن حب النیل و یا قسطرانی یا روغن لبلاب یا بسبه الزان یا سنبل الطیب یا روغن بان یا روغن بلسم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز تقاونر تا رشت
و تمریخ قسط یا بیدستر بروغن بان یا تیر زلی بروغن سوسن میغه سائل یا قیروطی با عاقرقرحا ساخته و یا روغن بید انجیر و یا شحم حنظل و سد غنت جوز یا روغن خردل عموم
ونما دتحو سیفید یا روغن قسط یا فرفیون یا ماستر بروغن مخلوط یا ترتیب یا ضیع سود بروغن قثاء الحمار آمیخته یا سکبینج و فتاح نفتر رنگ آمیخته یا سکبینج بروغن برای
برشته یا طبخ قثاء الحمار رکیب قنایت بلح اوقیه با آسیاد او قیه آمیخته و یا جند بیدستر بروغن یا عنبر محلول برد جوشانیده یا خردل بروغن قثاء الحمار یا بوق
مذکور یا بار رد یا موم روغت کهنه و یا روغن بنفش بموم و جند بیدستر یا ملیثه و یا جعده و سبالی یا تیر زلی بروغن سوسن عاقرقرحا و بادر شیر یا مشک روغن بان فربیون مشک
کردن یا مرزنجوش بروغن قثاء الحمار بشته و یا حرمل و شحم حنظل و بخور عنبر و شحم ترب مشک شونیز یا لک حنظل سنبر بقول الشیخ ماشا یا تخم کرفس مسعود یا روغن
نیز نافع ند صاحب تحفه ماو غیرها که در آبزن نویسند که اگر زنده دارد خوب می نماید یا زنانفع کند گویند که جند و خدر بالعرق نشانند شراب و رعدو زیره نان بکیر
که بعمل آرند سی مثقال کونند کرانه بر روز نهار رو در آب گرم و نوش او بخورند و از میخ ترشی بادی بپرهیزند اولی آنکه دین اشاکاه و گاهی تنقیه میکرد و بشنید استعمال تبرند
تا زال که و آب مدهی خر کشته باشد چنین ارکانار روغن و ارجوات مثاد و مرحوم ست و آلسیمات بخاک بمرکب جزوی بحرل کنند پس حب ساه جار جزو نکر تخم
د تخم برسیاه جت جزو داخل کرده باید بعده شیر بر نگین داخل کرده خوب بحرل نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب فی است مسیحی گوید که هر جه مخلل هو سخن باشد این علاج کنند
و در استفراغات تسدیع تنجها نا بر ینه لمیل سمان کست شیخ حب منتن کنند و هر گاه و بدن زیاده یا گرد در روغن بید انجیر یا روغن کلکلانج یا ارال معول باشند
بعد مضغ ابروغن قثاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که در آن جند بیدستر عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت کنند ایارج جالینوس استعمال باید نمود
و الجمله این علت مند بفالج است لهذا در ان تعاون نباید کرد که مرودی بفالج گردد بتدابیر مذکوره در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج بیلادر و معاجین قوی التسخین
نمایند مجوسی گوید که چون سبب محدث خدر مثل سبب محدث فالج است الا آنکه ماده در خدر اندک و سبب ضعیف ست لهذا در علاج خدر بادویه که در مقدار و قوت کمتر از
ادویه محتاج الیه در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر غلبه خام باشد بماء الاصول خفیف چند روز تا نضوح نضج بدهند بعده بحب اصطمحیقون تنقیه کنند و اگر این کافی نبود
حب منتن بدهند و بعد تنقیه بتطول و سعوط محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یاسمین و بان و مانند آن بمالند و صبر و مرد و آب پودینه حل کرده و عاقرقرحا و موبزج با سکنجبین
سوده بر بینی کرده آب پودینه برشته بر آن طلا کنند و لذا غذیه مولد البلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه سخن که قریب الانهضام باشند مثل نخود آب یت و زیره
و لحوم اکیان و دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد تنقیه و تنقیه در حمام داخل کنند و در آخر خدر روغن اسپست بجیزی که در ان بجوشانند عمل نمایند که اگر زودتر زایل
باشتر خاکرده علاج مشکل شود طبری گوید که نظر بمزاج مریض نمایند باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیای حاره بکنند
که در رعشه ذکر کردیم مثل حب منتن حار و حبوب قوی الحرارة و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم مسخنه مثل روغن قسط و مار دین فرفیون و سداب جبلی و روغن
بموبزج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از حرض سوتدبیر اکثار اشیای مرطبه بر خدر علی تداوی نمایند بیماری جت باشیای مفردة الحرارة علاج
کنند تا خدر زائل نشود و این اشیای حار بسائر اعضا مزاج مضرت رساند و میخوری تشنج و فسادی گردد که تلافی آن ممکن نبود لهذا در معالجات حقنهای معتدل
یا دوان متوسطة الحرارة مثل روغن خیری و روغن بید انجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بر روغن مجموعه که از روغن خیری و یاسمین و بید انجیر و روغن بلغم
هم مجموع ست بجز آنکه در آن خیری از فرفیون یا سداب بجوشانند و در نقیع با مسهلات متوسطة الحرارة مثل حب اصطمحیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غرغره
بموبزج و سنای و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در سر مزاج که باشد منتشر گردد در نقیع با ماء الاصول بر روغن بادام تلخ بجوشانند و بعد از آن ایارج جالینوس بخورانند

تبرید غاریقون وسه نوبه خورانند بمدت و در شربت الاصول بسر شربت مسهل هفت روز باشد بمالش عضو خدر است و یا خرقه گرم کرده اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد
خیلی نیکوست و در تمام انواع معالجات خدر طول نمی کنیم برآنکه معالجه او مثل معالجه رعشه و فالج قریب بیکدیگر است و بعض صاحب تجربه هرگاه عام باشد لطلی متفاوت بود
و فاربود او سفید غلیظ و بایدکه غذای او از اشیای سخنه مثل گنجشک و کبوتر بچه پرواری و زیت سکباجی و نخود آب بزیت و لحم حملان یکساله باشد و از معجونات
جوارش کمونی که معروف بجوارش عنبر است و تریاق اربعه استعمال کنند و اگر کنند دائم بخاییدن مصطکی و کندر و ریختن آب در حین خدر و در مزاج رطب نفع فالج القوه
بحسب عضو خدر بود و انطاکی گوید که بر خوردن زنجبیل و شبت لزوم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقاً استعمال کنند و آنچه در رعشه مذکور شد بعمل آرند و تریاق الذهب مجرب است
وکذا شربت زهره ماده گاو با هموزن آن روغن کنجد مجرب محشی شرح اسباب نوشته که ادخال قرطم در حقنه سبع عصبت چنانچه مذکور شد و رازی گفته که اگر ملتیت نیم درم
و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز برین مداومت نمایند خدر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از تجربات در ازاله خدر انفست مخدر [illegible]
مکانی که اندران [illegible] و حمام باشد سکونت اختیار کنند و ابن زهر گفته که چون کبوتر را دانه [illegible] بر بندد عوض دانه دیگر بعد از آن گوشت او بخورند خدر را
نفع کند و چون تا نزده روز حب المحلب خورند نیز نافع ومجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب [illegible] را دهند و رازی نوشته که خوردن خردل و ضماد آن نافع خدر است
و ضماد شش با سرکه مجرب من است و چنین گفته که برای [illegible] از فلفل خدر را نفع میکند و انطاکی نوشته که چون فلفل را سوده در زیت پخته بر موضع خدر نهند بسیار نافع بود
کذا طبیخ [illegible] شربا و نطولا نافع است و ابن بیطار رطلای روغن کنجد و زهره ماده گاو مساوی بخدر مجرب [illegible] بلاشبهه نوشته و ایضا گفته که اگر لحم ملح خشک کرده [illegible]
بخورند در ازاله خدر مجرب است و در تحفه نوشته که شربت [illegible] برای نفع این مرض مجرب است وکذا ایارج الفاق لبست و دو درم و مثل وجوسل ثلث او کنند و اگر روغن [illegible]
سه دند در حمام بخورند و از آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند مجرب است و رازی ذکر کرده که اگر عاقرقرحا و سلیخه و مویزج و فرفیون و مرزنجوش و بورق و خردل هر واحد اوقیه
فلفل جندبیدستر هر واحد دو اوقیه همه را کوفته در روغن قسط الحار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدر ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علوی خان [illegible] مجرب نوشته صفت آن
تخم حرمل فاوانیا سوسن آسمانجونی بوا قسط تلخ خردل برگ سداب ابرسا سنبل الطیب شونیز عاقرقرحا حب الغار گل حنا شحم حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کادی یک یک مثقال
همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل روغن کهنه آمیخته بجوشانند تا آب فانی گردد و در روغن [illegible] و عنبر هر یک ده مثقال روغن بلسان شحم
خرزهره اکیان هر یک ده مثقال روغن جوزبویا هر یک پانزده مثقال آمیخته بگدازند [illegible] فرفیون جندبیدستر هر یک سه مثقال مشک یک مثقال حل کرده حل کنند [illegible]
مل نمایند تا خوب مخلوط گردد ضماد علوی خان ملخص حکیم شریف خان که برای خدر [illegible] مجرب است موم زرد پیه خرزهره اکیان هر یک ده مثقال روغن [illegible] چهل مثقال قسط
تلخ [illegible] جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دانگ حرمل خردل هر یک ده مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو [illegible] سلیخه سوسنجان
فلفل سیاه حب الآس [illegible] هر واحد یک نیم مثقال و دیگر کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و بیخته در روغن زیت
کهنه آمیخته استعمال کنند و این شمع نافع خدر است شونیز عنبر مشک کوفته در خرقه کتان بسته ببویند و این سعوط نافع [illegible] شونیز عنبر در آب [illegible] سوده استعمال نمایند

علاج خدر دموی سوداوی وصفراوی

در دموی فصد کنند و خون اخراج نمایند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال آرند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو
طلا کنند و اشربه حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاوزبان عظیم النفع است و بزوره سماق و حصرم غذا سازند و اغذیه مولد خون ترک کنند و آنچه که
موجب انصباب خون بر عضو بود [illegible] واحد تا زمانه دراز و اکثر تنقیه [illegible] کفایت کند و در خدر سوداوی از تنقیه و تعدیل هرچه در علاج امراض [illegible] سوداوی
مذکور شد بعمل آرند و اگر [illegible] که شاهتره چرایته مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هموزن گرفته بقدر یک نیم تولا در پارچه بسته شب در آب ترکنند و صبح آن
آب را بریزند و ادویه مذکور را سائیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل یکی روز استعمال نمایند و در [illegible] غذا نان گندم
خشک بی نمک بخورند در ازاله خدر از مجربات و معجون نیب و اطریفل شاهتره که در قرابادین مسطور شد نیز مجرب است و در خدر صفراوی علاج امراض عصبی [illegible] صفراوی نمایند

علاج باقی انواع خدر

انچه از نیش عقرب مثلی شد باز آن گوشت و تجربت نکنند ازو آنجا تربیت آن تعدیل ملاحت انچه از خوردن ادویه سمیه گزیدن گزندگان عارض شود
در باب سموم خواهد آمد تریاق فاروق در سموم جامع النفع ست و گویند که بیخ بادنجان در نفع قائم مقام اوست تعفنی را از خوردن سم انار خورده است
عارض شده باشد مداومت شرب شیر گاو امر کردم و از ان نجات یافت انچه از سوء مزاج بارد واقع شود و نمکهای گرم بر عضو مبتلا احتباس مالند و آنکه گرم زده
و نطولات حاره استعمال کنند و عضو را آنجا بمالند که سرخ شود و بستن عضو بالا و زیر آن مجرب گفته اند بر چه در علاج امراض عصبی گذشت عمل آرند
و مرهم و خراجی علاج ورم و زخم کنند بدو که با لعاب رام خواهد آمد و آنچه از بستن عضو باشد ربط را کشایند پس آهسته بمالند و تدبیر مرض عصب و خلع که در فصل آن مذکور گردد
بدان رجوع نمایند و آنچه از رسیدن نوک نشتر بعصب و یا از قطع عصب باشد علاج پذیرد در جلوس بر یک هیئت تربیت کنند و عضو را بآهستگی حرکت نمایند و بآنکه
در غدد عصبی علاج امراض عصبی پس عمل آرند و از ان حلوی خان که در رعشه عصبی گذشت استعمال نمایند و صاحب غدد از خوردن ترشی خورد کنند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن حرکت عضلانی غیر ارادی حادث در عضو متحرک است یعنی بنده باک غالب حدوث طال غیر آن اعضا الیه منسوب تحلیل آن نماید از اعضا و جلد که متصل است
نیز حرکت کند و اختلاج در عضو بسیار رخ مانند دماغ و عضو بسیار صلب مثل استخوان بهم نمیرسد سبب استقرار ماده در اول و عدم نفوذ آن در ثانی و سبب اختلاج ریح غلیظ بخاری
سریع التحلیل است از تحمیل قوت حادث شود و بزودی زائل گردد لیکن اگر سبب قوی بود بعد زوال عود کند یا بی سکون زمانی طویل قرار گیرد و اکثر در ابدان زمانی بود که بسبب ماده بارد
بارد و از خوردن اشیای نفخ و غسل کردن آب سرد یا خوردن آن حادث شود و با آنکه حرارت ریح محدث اختلاج از ماده بارد طبیعت حاصل شود و گاهی ماده حاره سبب گردد و از
ماده یابس کم باشد و گاهی بعض اعراض نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج شوند پس اسباب آن گرم و سرد چنان تشخیص نمایند که اگر اختلاج کوتاهی داشته
حرکت معلوم شود لازم ماده بارد بود والا از ماده حاره بود این جلت در اکثر قوی یا ضعیف بعدم الحراره بتغیر نبض و طبی متفاوت بود و علامات مخصوصه احتداد و غلیظ و ضعف
نبض ست و اختلاج در مرض بسیار بسکته یا تشنج یا کزاز بود و دوام اختلاج در عضلات شکم بیند بالیخولیا و صرع و در بلد که منذر تمدد یا خنیق باشد و در زیر ترقوه و پهلو گاهی
بحجاب سینه دلالت کند والیفا دوام او منذر بفالج است خاصه اگر در انها یا در ید یا در اصول گوش باشد اختلاج لب یا بینی گاهی منذر به قی باشد در ابتدا القوه و صرع اند

علاج اختلاج از ماده بارد

بالهر چه درشت بمالند در روغن چوب طلا کنند و کماد است سبوس گندم و نمک و جاورس و شیر پنیر و زنجبیل و نانخواه و شبت و شونیز و صوبسته یا آب حرارت نمک در
مثانه یا شیشه پر کرده کماد کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا بروغن ضعیف کنند پس قوی را استعمال نمایند و شیر
شیر گاو انیسون و شیر و زیره سیاه و عسل یا گلقند و جمل کرده بیاشامند و اکثر عسل یا گلقند و بگذا تخم را یابیح نمایند و بخوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویه گرم
بابیح اومت کنند و امثال تعدیل یا حبت لزوم نمایند اگر از ین مرض زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج هندی خوردن ایارج فیقرا معقول شحم حنظل و مربا عجیبی
دار و استفراغ بایارج روفس نیز نافع ست و بعد از ان مداومت بربیح عضو با دویه سخنه کنند و چند بیدستر با روغن زنبق تمر بجا و در دفع اختلاج نسبت تو
حکیم اکمل خان دیگر ضمادات محلله مذکور و در فالج لقوه بکار برند حب کیلا معجون آن تریاق اربعه با شربت بادر نجبویه باد یان استعمال نمایند بر گاه دماغ خشک
ماء العسل بخورند اختلاج ا لنبع و در جالینوس بسیار نوشته که بر گاه اختلاج دوام کند بدن را بجام منخل سازند و دلک جاریه خشن کنند و روغن قسط و زنبق که دران
جند بیدستر حل کرده باشند بمالند و سرکه کهنه که در ان پودینه و فرنجمشک پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن گرم و نمک دلک عضا کنند و مار الاصول مع روغن بلیغ
بیاشامند بعد استعمال قدری لوغاذیا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند تابع مثل علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و باید که درین مرض لطیف مقدم منیده غذا نخود آب شوربا
گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم دهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بسیار و مسمنات و مبردات و اغذیه ثقیله غلیظه مثل تلاو و کوفته و اماله گره و طعو
شب و آشامیدن آب در شب سیدن هوای سرد بعد از غسل آب سرد اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج روغن گل از روغن و کذا طبیب مسلوق و طبیب بیتا
بانزد روز خوردن یا مجره مسلوق و طبیب و روغن بادام غذا ساختن مجرب من است و شرب طبیخ ایسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زنبق دفع قرو

نیم درم بحلاوت سداب یا اسطوخودوس هر روز از یک درم تا دو درم با ماء العسل تا سی و پنج روز که منفعت عجیب دارد و یا طبیخ بهار یا عصاره عاقرقرحا یا بیخ راسن بعسل سرشته
و یا فلفل و همچنین شربت مرزنجوش و روغن پوست زرد اترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بستان نیم درم ترنج
روغن خردل یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استحمام آب دریای شور و ضماد بورق و غذا بجوزه مرغ نرم مسلوق و مطنجن بزیت انفاق و زیرباج آن اسبرکه
و عسل و مغز بادام مقشر سائیده و یا کبوتر بچه مسلوق و مطنجن و معصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب و یا کبک مسلوق و مشوی و معصوص بهتر و سطوره یا قنابر
زیرباج بطریق مذکور یا عصافیر مطنجن و یا دراج مشوی نافع است و باید که هنگام طبخ این طیور سر گردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت مزاج علیل
و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه بجتنبها که در علاج خدر فم و نسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و بحبوب که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی ترین
چیزیست که در اختلاج میخورانند شحم حنظل شیطرج هندی حب النیل هر یک دو ثلث درم سکبینج یک درم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون تخم خواه هر واحد نیم درم همه سائیده
در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن سه درم بخورانند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این کفایت نکند پنج شربت در مدت بیست و پنج روز اگر
مزاج تحمل کند از این حب بخورانند نسخه دیگر آن بگیرند سکبینج و جاوشیر جند بیدستر حلتیت هر واحد یک درم بعده پنج درم تخم کرفس و انیسون و شراب کهنه خوب داده
صاف کرده ادویه مذکوره را درین شراب ترکنند بر آتش بگدازد و بران ایارج فیقرا ایارج مثرودیطوس هر یک سه درم آمیخته بسرشند و بقدر فلفل حبها ساخته
دو درم با آب بگیرند و بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ با آب تخم کرفس حل کرده اندک روغن یاسمین یا روغن زنبق
بمقدار واجب در آن انداخته بیاشتا حقنه کنند و روز دوم آب نیم گرم که در آن بابونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندک روغن قسط بران چکانیده حقنه نمایند و
بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و در آن ادهان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در رو و چشم و لبها باشد
بوزن نیم درم زهره کلنگ و یک حبه مشک و روغن مصطکی یا روغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند
و در آبزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچه پروازی و لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از ماده حار

اگر آثار غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بدن نمایند و اگر عناب امرود هر یک بست درم سپستان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر کدام
پنج درم در دو رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند در ابتدای اختلاج حار از مجربات انطاکی است و همچنین کبابه چینی کشنیز خشک نبات سفید همه مساوی
کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فائده عجیب دارد و ایضاً آنجا که احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد
زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان وغیره نافع آید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود می نویسند که شخصی را این مرض عارض شد از
شیرینی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدن دانستم که دموی است و بر بعض اعراض مقدمه سکته هیجان کرد اگرچه اطبای دیگر فصد
جائز نمیداشتند لیکن من فصد فی الحال گرفتم و از آن فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر حجت بر کثرت مهارت من درین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و تر است و جمیع انواع امراض ساذج و ترکیبی و مشترک او را عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص بی مشارکت باشد
و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد از آن معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت
حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضاً امراض عین بعضی متعدی اند مثل رمد و بعضی موروثی مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصتاً بلاد مصر بیشتر افتد و
در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و امراض چشم بعضی
خاص ملتحمه است مثل رمد و طرفه و دو قسم و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و کمنه المدة و بعضی خاص بعنبیه مثل نتو و بعضی خاص بحدقه مثل اتساع و ضیق و زوال لما و بعضی خاص بروح مثل
خیالات و کوری و ضعف بصر و بعضی خاص برطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوبه بطبقه ملتحمه و متعارض اند لغیر آن بعضی آنست که از ازدیاد یا کمی عارض شود مثل انتفاخ جبار

و دیگر ترشح بعضی بدان بطبقه ترکیبیه اند مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا جسم سوی را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و پیلک و قرنیه هر سه اند مثل الم
ناصور بیلک و بعضی بدان تمام مجمع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال تا آن امراض منسوب بطبقه قرنیه عارض آن و غیر آن بعضی آنست که آنرا طبقه ملتحمه عارض
مثل شتر و بعضی بدان و پیلک ملتحمه اند و این بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب است باسمای آن مثل قروح و بثور و ابغر اسمای آن مثل جرب
بعضی آنست که بغیر آن منسوب نشوند اگرچه اجفان غیر آنرا عارض شوند مثل سرطان و حکه و رطوبت و تشنج لازم امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمد و بعضی باطنی مثل
مثل احوال و ماء و رمد و نزول الماء غلظ و رقت ادو اما آن بعضی اطبی علی التعرف اند مثل آن ناخنی که در رطوبات حادث شوند و بعضی اطبی تخمین معین شناخته
میشوند چون آن ناخنی که در طبقات داخلی یا عصب نوری یا سر دماغ مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب العلاج بسبب شرافت عضو و کثرت ارواح و قوت حس در چشم
عسر التشخیص بس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی ست یا شرکی و در طبقات ست یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه جرأت بعلاج نکنند و طریق التشخیص آنکه شناخت امراض
چشم از شش وجه کنند یعنی از کیفیات و خفت و ثقل از ملمس و حرکت او و عروق او و رنگ او و ضداد او و رطوبت و عظم و صغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه ازان سائل شود و حال
انفعالات او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض ساذج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چرک
بر می آید یا نه پس اگر سبکی چشم و عدم خروج چرک گوید مرض ساذج باشد و در مرض ساذج ست ببینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت خفیف و سرخی رگهای نمایند و فتح و تفتیح و لذع اشک
تیز بیند و امتناع از سرخی و تنفر از گرمی باشد مرض حار ساذج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق خفی و انتفاخ اگر گرمی و تنفر از سردی باشد مرض بارد
ساذج بود و اگر ملمس صلب و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و فتح آن دیر و تنفر از خشکی باشد مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حس اگر گشاد
بعید نسبت بتر و چرک بسیار و امتناع از خشکی و تنفر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض بر حوالت ثقل گرانی چشم و خروج چرک بیان کند مرض مادی باشد
پس اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد و حرق در ضربان صدغین با هم پیچیدن یافته شود مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی مائل بزردی
و اشک قلیل گرم و خشونت و التهاب و قلت التصاق جفنین بود مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و آنرا همراه با یک
چرک بسیار لزج و اشک لزج مرض بلغمی باشد و اگر ثقل با تیرگی رنگ و قلت التصاق یافته و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود مرض سوداوی باشد بعده بعلامت تحقیق
قسمی از اقسام مذکوره ببینند اگر مرض چشم بمعیت عوارض آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر و غیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بطور
حجب داخل بطون باشد ابتدای وجع والم و رمد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر مادی کثرت عطسه و غده بینی
و خارش چشم و خشکی بینی بود بر ماده حار و اگر انچه سیلان یابد غلیظ بارد بود بر ماده بارد دلالت کند و این مشارکت بسبب مزاج ساذج کم افتد و اگر مشارکت
با حجاب خارج قحف باشد و از ان او دو چشم متوجه بود ابتدای تمدد پیشانی احساس نماید و ضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد و مفرط و انتفاخ قریب پلک بیشتر باشد
و با سرخی چشم در روی گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلای معده یافته شود و باقی موضع کم
معده بود و حال آفت معده و ردائت هضم از پیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معده باشد و اگر غلبه ماده بر جمیع بدن انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد
مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد در ناخن و ترهل نماید بمشارکت اعضای هضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی تفرق اتصال و اورام بجمله
علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجب ست بقلم می آید و بعد ازان علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوص آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجب ست که از جمیع مضرات آن احتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کنند و هر و جدا جدا
مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوف ست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود و اکثر زیرا که اکثر اجزای آن از دماغ آمده مثل
عروق و شرایین بیشتر از اشتقاق مقدار اوست لهذا مزاج خاص آن حار رطب باکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در اورده و شرایین تحتانی آن هر آنکه فعل خاص بکثرت حرکت نموده شود
و حرکت مجفف و محلل ست امانکند مستعد اصل خلقت برطوبت مزاج و حار بکرد ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشتر ست و دلالت میکند بر حرارت مزاج آن سرعت حرکت

وحرارت لمس وسرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل بسیاهی بود مگر در بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و لمس او بارد و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر
ازرق باشد و بر رطوبت او نرمی لمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر جاحظ باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن یابس باشد لمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر
غائر و کوچک بود و بدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان بغایت صحت گردانیده شود زیرا که امزجه و ترکیب در مردم مختلف اند و جز این نیست که قبول کنند هر آدم
از ایشان صحتی که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم در جمیع انسان شبیه یکدیگر باشد هرگز و تنها امزجه مختلف اند بحسب آن لیس ممکن است که چشم هر سن لائق آن سن باشد
و چشم در صحت خود یا بصحت تامه فاضله باشد و دران احتیاج تغییر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور مؤذی چشم بدان کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بود
واین یا بسبب مزاج وضعف نبیه آن باشد و یا بسبب آنکه مهیا بدان بود اما تدبیر صحت در تمام مستوی المزاج و نبیه احتیاج دران اصلا مر باشد الا که بسبب فاعل برای صحت
واین تعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل امزجه خارج از اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که اراده تعدیل آن کنند
یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی را که این حاصل شود باید که دران بادویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه
اندک اندک بغیر سختی تدریج نمایند و هرگاه انحراف در تاثیر ادویه دریابند از آن قصر نمایند و راحت دهند و بضعیف تر عود کنند این همه مع تعهد تنقیه باشد و اما اگر مزاجی که اراده تعدیل آن کنند
مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن مزاولت مختلف بود چه تسخین در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کشد دشوار گردد و اما تبرید در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر سهل باشد
و اما در ترطیب و تیبیس خطر متقارب بود و ترطیب عسر تر باشد و اما تقویت قوای عین احتیاج دران بر دو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب و این چنان کنند که از آن خون معتدل القوام
متین مولد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود و مستعمل شود بنحوی که سزاوار است نه کم چندانکه از فرط جوع خون تیز و گرم گردد و نه بسیار که آن فاسد
گردد و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصة جماع نکنند و ایضا خواب نکنند مگر بعد انحدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخره نماید و اما شراب تا قرب انحدار غذا
تاخیر کنند و بقدح کوچک بخورد و بهتر شراب این رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد و تا مدتی سکر استعمال نکنند بلکه تا ابتدای نشوه منتقل بچیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل حب
زعرور و گلقند و جوارش اترج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکحال و قطورات اما التصرفات مثل اکثار رویت اشیای سبز و آسمان جلی است و تعدیل ریاضت حتی
بقرات دقیق گاه گاهی و کذلک نظر در آب و اشیای صیقلیه و اما اکحال و قطورات افضل دران ادخال ادویه تفه است که دران تجفیف قلیل و تحلیل و تبعض لطیف و تنقیه باشد
مثل سرمه و توتیا مربی و امثال شیرین که از آن برود سازند و آن معروف است و کذلک ادویه است کحال بضعف خاصة و دران جا که رطوبت رقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول دران
احتیاج به تنقیه بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول از چشم و تحلیل آن نافع است و این مثل مشی آهسته بود و اگر آن با سکون سر و نواحی آن باشد افضل بود
مثل یا مشی که انسان دران پای خود را بقوت بجلت حرکت دهد و بعد از آن از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر امر این تصعد از معده بود و آنچه دران نفع کند
بعد طعام تناول تعصب و زیتون خام که نمک است و همچنین کشنیز خشک با شکر و نبق نیکوست و کذا زعرور و لا بد است از اجتناب از فواکه و بقول مثل کدو و خیار و ثوم و بصل و شفتالو
ذهو بانی و احتراز از امتلاء و تخمه و فساد هضم و تلطیف و تلیین طبیعت ضرور است زیرا که قبض طبع شدید الضرر چشم است و لهذا اسهال اگر مفرط نگردد چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر
چشمی که مهیا بجهت سوء مزاج با فساد نبیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امر این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین سر است و اکثر این قسم باشد
که امتلا بدان حادث شود و این تمام شود به امر کلی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از آن استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد و یا هم
استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود دوم تقویت چشم تا مواد مندفعه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو این و گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت
میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیا دران نوشیدن شربت خشخاش با پوست آنست که مهر آنچه مطبوخ ادرا انگیر یا بعض حبوب
اختلاف ماده در حرارت و برودت آن القوام آورده باشند و گاهی این امر مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت
وصول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه طلیه اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و دران بعض تقویت یا بارد یا با حرارت باشد بحسب مواد و آب مورد طلای جید است
و همچنین آب عوسج و آب بارتنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام از ینها که باشد مفرد یا با اقاقیا و زعفران گاهی تضمید جبهه بثفل این
آبها یا بسفرجل کوفته یا بسیب کوفته میکنند و گاهی دران نوفل و اندک زعفران اضافه مینمایند و پوست خربزه هم نیکو برای مواد حارت و دیگر مازو و اقاقیا

و زوفا هر واحد ربع درم پست جوشانیده آب تخم کمیدرم آب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند و دیگر فبا آسیاد و هر واحد تیار و قاق کند هر واحد یک جزو درم
تمر و زیتون ربع جزو سفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند حنا و حیه سواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کندریک آنگه آب زیتون سرشته استعمال کنند
و دیگر کبریت زرد دو چندان بورق مرکند زعفران هر واحد نیم وزن کبریت با آب سده و سرشته در آب گرم زند و گاهی تسدید طریق مواد بلاد شریان صدغین اعوان نمند
آن میکنند و گاهی استنشاق سعوطات با مواد بسوی غیر جهت چشم فرمایند و این بشکل فصد شریانین یا حجامت ساقین و استعمال حقنه و آشند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم است و جمیع مبخرات مثل با ثقل کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید و غیر او مثل برف
سیما ز تشنه و در آفتاب سیما در حالت کسوف و برف و دوام نظر بطرف یک چیز و قرارات خطوط دقیق با فراط همچنین نظر دیگر اعمال دقیق با فراط و اکباب و کثرت گریه
مزمن شده و سهر و غضب و تعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلای طعام و شب خفتن بپشت بر گل
و خصوصا زیر آسمان تمامی اغذیه و اشربه غلیظه دیرگوار و جمیع مبخرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و کندر و بین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای
مدره مثل گندنا و جرجیر و حندقوقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویه مفرد و مضر مثل آن یا مخدر است مثل کوکنار و افیون که مضرند بشدت برودت و یا آنچه کیفیت غالب
داشته باشد مثل سرکه و یا آنچه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل مشک و زرنیخ و بادرنجبویه و رطب نیز مضر چشم است در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم رطب است
در اصل خلقت و کذا اغذیه یا که و اشیای بالذات و حریفه یا نفعه و جامعه و شدید التبرید مجمد قوت و شدید التسخین محلل آن و آنچه موذی فم معده یا مضعف دماغ باشد
و سرکه و سیب ترش با دروج و شبت و خرما و لحم البقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون رسیده نا موافق است و کثرت استفراغات مثل فصد و فضول
حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخارات آن بسیار خیزد و جلد تا لیفات شکم مانند قلیا
و گوشت بریان و لحوم طیور و غیره و مولدات خون کدر از اشیای مالحه و حریفه و غیره و مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استحمام مفرط و قی گرچه
اگرچه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد و دفع او بسوی چشم مضرت دارد و پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و به آهستگی استعمال کنند

ذکر اشیاے نافعه

حافظ قوت چشم در آن حال زودن و آب صافی شیرین و گشادن چشم اندر است جوانان را در آب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذا های لطیف مقدار معتدل که باعث
تولد خون صالح باشد و اکثار تناول شلغم و استعمال ادویه مقوی بصر باعتدال مثل کذا کما آنچه در آن جلا و تحلیل باشد و کحلهای مقوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری مربی آب بید
و اکتحال به مرود و دوام اکتحال آب بادیان یا شراب بادیان و همچنین غسل النعم است و بر سوداگران نیز عجیب است و اکتحال با کسیر مکرر و انزروت مربی و زعفران و شک چشم اتقوی
و به صحت او را که هار و منع از قبول نوازل نماید و اکتحال عقیق و سنبل الطیب و طلا در ما بکذا ... باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم است و ریختن آب نیم گرم بر سر و تدهین سر از روغن
بنفشه و روغن بادام و اکتحال کحل روشنائی و کحل الجواهر نیز مقوی بصر است و بقبل الجیر و رازیانج اکتحال کنند اکتحال غرغان هر هفته یکبار حفظ صحت چشم و تحلیل رطوبت فضلی نماید
اکتحال مرتشیشا و بسفایج و شادنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و ساذج هندی و تعطیر آب باران که در آن هفت روز بادیان تر کرده باشند در چشم هر واحد نافع
صحت معین و مقوی است و همچنین اکتحال با شهد هر شب برو ادویه سرمه یان و تلمیا نیبی زعفران و عفص و شکر و ابریشم محرق و ماميران و جبت مروحه و صبر الغنا و توتیا بید
و عنبر در گرما و نظر بسوی زمرد و سبزه و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا بر قوت چشم و گوشه کرده مثل شحم... و سلیخه و مثل کحل... و شربا نافع است و خوردن اطریفلات و معجون
و دیگر اشیاء محلله و حفظ مقدار استفراغات معتدل و تنقیه و تقویت آن نافع و باید نافع چشم است و گویند که خوردن حنظل و خبیث الفضه سیاه و زعفران و بادیان با ذرگ نمک اندک و کذا نک بغز لوز بادام با نبات و جمیع
مغزیات و سعوط و بادیان اصل السوس و شکر مداومت نمایند مربای آمله و گلقند که بر گل منقول باقی مانده صحت چشم است و اطریفل صغیر قوی النفع است در حفظ صحت آن و دوام تسکین طبیعت نافع چشم است

علاج کلی امراض عین

اگرچه بیماری های چشم بسیار است و بعضی تا پنج هزار مرض را شمار کرده و لیکن جمله منحصر در چهار جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون حجاب غیره و تفرق اتصال

مثل جراحات و اورام است پس علاج این هر چهار مقابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و در ان هم برای اورام نیز دخل است در اصلاح هیئت و اندمال و التحام و
تدبیر اورام و هر واحد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت است باصلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد منصبه بچشم از دماغ و یا از دیگر اعضا
بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول غذای مولد خلط محمود و اجتناب از جمله مبخر و بدگوار و تقویت چشم باضمده و اطلیه و تبدیل مزاج
عارض آن هرگاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتداء بعلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقدم حفظ
بمنع سبب اوست مثل استفراغ عند غلبه مواد و تلطیفه عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول و تمام شده باشد و استقرار یافته بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان نباشد
بلکه در اول حصول باشد در علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما التقدم بالحفظ بنابر آنکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود است و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی اما
ساذج ادویه معدله مبدله تناول و موضعیه کفایت باشد و ادویه مبدله و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جز جابجا مسطور گردد حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند
و اغذیه و اشربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند اما در مادی ازاله ماده لابد است یا از همه بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد بعده گاهی
استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج بتعدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفصد بود و گاهی بحجامت بود و گاهی باسهال و گاهی بقی و گاهی بادرار و تعریق
و این هر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد و در ان از دو امر چند رگ کنند یکی هیجان مواد حار هرگاه غالب باشد بسبب نقصان حلاوت خون
دوم خام شدن مواد بارد به نقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد است رعاف و خروج خون حیض و نفاس و غیر آن از افواه عروق بود و رعاف خارج میکند مواد
را از موضع قریب از چشم فلهذا در امالهٔ آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض است
و فصد باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل باعتدال و فصد سررو برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشهٔ چشم نبشاوه و دمعه و ریه و مزمن و صلح و تنقیه
نفع میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل راس و امتلای چشم نافع و گویند رگهائی که برای امراض چشم میکشایند اولا قیفال است پس عروق نواحی سر لیکن عروق پس سر
در نقل از موضع نافع تر بود و عروق پس سر در جذب مفید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفالین کنند و اگر یافته نشود
حبل الذراع و اگر آن هم یافته نشود اکحل و اگر آن نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمه الله عند ازمان مرض امر باخراج
خون از رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنه عین بتنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت ساقین جذب
مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم را انفع و بهر حجامت نقره جذب ماده بسوی موخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع است و لیکن چون در انجا امتلای بدنی
نباشد که باوی خوف تصعد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب دوا بود و گاهی باحتقان و این در زود آوردن مع او نافع تر است از اثارت مواد از دماغ و تسییل او
بسوی چشم کمتر کند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض مادی چشم نافع است و موافق ترین مسهلات مستعمله در امراض چشم هلیله است زیرا که آن باوجود استفراغ او تقویت معده
و منع تصعد مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود ضرر بمواد حار نماید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که در ان لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن
اسهال بنفشه بتلیین و ازلاق است و اسهال هلیله بالعصر پس اگر مساوی باشد یا عمل هلیله مقدم بود منع یا ابطال ازلاق گردد در این صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره
نباشد تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف الفعل اند لابد است از تقویت و تحریک بمثل سقمونیا و اندک از ان کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود
بکتیرا و رب السوس باشد از انکه مواد چشم بلکه دماغ اگرچه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود و ترید موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد
و اگر خوف ضرر در مخرج باشد مقل ازرق نیکوست و اگر مواد مائل بغلظ باشند مع ذلک ایارج فیقرا افزایند که آن را اعالی فرو آرد و اگر بسیار غلیظ باشد حب ایارج جید بود و گاهی بتوسط
بایارج لوغاذیا یا حب قوقایا رسد این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انار بچشم اوفشرده با هلیله و شکر نیکوست و گاهی ترنجبین و مجموع افزوده شود و همچنین این
نقوع آلو بخارا و عناب و آلو بالو و تمر هندی هر واحد بیست دانه سنا و گل بنفشه و هلیله زرد و خطمی هر یک سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند به ده درم فلوس خیار شنبر و اندک
روغن بادام شیرین و گاهی احتیاج بمطبوخ فواکه افتد و گاهی عوض مشمش سپستان کنند و گاهی لوبند نیم درم و سقمونیا ربع درم افزایند و گاهی هلیله سیاه دادنیست بود و پس در مطبوخ سه درم
افتیمون و سه درم بسفایج زیاده کنند و تقویت بنصف درم حجر ارمنی نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی هلیله حذف کنند و ایضا

وساده یا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ بارده و لطیفه مثل شربت آلو یا شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر استعمال کنند که بی اتفاق اگر
مسهل و تنها اصلاح یابد منفعت نیست شکر مقوم یا امکنه نمک و برین قوی تر ازین آنست که ساکن نبشه برآب مسبب درم یا آنکه بغیر تنقیه حقنه نیز ماء الشعیر
شست درم آب چقندر ده درم طوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و شکر سرخ یا نزده درم و اما آنکه دفع میکند بسبب تنقیه مواد لیکن شدید المضرت است بسبب تیرگی
و اما اده رقیق و غالب امر احتیاج بدان قوی باشد که کفایت بر چشم بعد از آن بدین غالب باشد و استفراغ دماغ بعد تنقیه عام بمسهلات مثل حب ایارج و سیال
علق بر صدغین در مواد حار و حب ایارج و شبیار و اطریفلات و مانند آن در مواد بارد و مرکب بود و باد دیگر استفراغ آن از رنا کنند مثل ادویه مسهله و مثل بردن
سعوطات و نطولات و استفراغ چشم یا برسبیل صرف ماده از است یا برسبیل تحلیل ماده از آن پس صرف ماده اولا از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت
امتلاء بدن ماده در همه بدن اول بسبب غلبهٔ غالب تنقیه عام کنند و پس از آن تنقیه خاص دماغ بمنقیات و بعد آن تنقیه خاص چشم نمایند منتقل گردد چشم اما در
انزال او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرق تیمن یا ماقین اما تحلیل از آن بادویه مدر یعنی اشک آور و محللات بود و گفته اند که جذب ماده باستعمال محجمات و مسببه
رگ گوشه چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیه عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم است و اصل بزرگ است در علاج امراض مادی چشم مجملی باشند مواد او که
و ایضا میگویند که در امراض مادی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد ماده و طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضوی که مادی نقل کنند بجانب آن
باستعمال ملوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب کثیر و لطیف و اجتناب از اشیای بدبو و از جماع نیز پرهیز از اقسام مستفرغات ماده چشم مرده اند هرگاه ماده از
دیگر تدبیر و تنقیه حقنه که از آن ماده بچشم نمی آید از واجبات است و بدانند که اگر ماده در چشم رطوبت غلیظ ریحی باشد بعد تنقیه عام بمسهلات مناسبه تنقیه دماغ
بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد از آن مالیخی را از بالا فرو کشند و چشم را آب حلبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده ادویه موافقه در چشم کشند و مدام نمایند و اگر ماده
رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسهل دهند و پس از آن ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه
اندمتن و وارد از منفعت اگر دوای کحل باشد مگر دوای سهل عند الضرورت و در ماده ریحی تمام اشیای کحل مفید بود و اگر ماده دموی باشد فصد کفایت کند و
کردن و جود کشادن فصد بسبب کثرت خلط خون و پری رگهای چشم از آن امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت اهتمام نمودن و اجتناب از طعام لطیف خوردن مفید
است و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سود مند و استعمال شیاف آمر لین معتادات محلل خون غلیظ را ترقیق کند کذا خوردن تدریجی شراب مفرح عقب طعام نافع گفته اند
و در تمکید تنقیه و تدبیر صائب سود مند است معلوم کنند که در چشم سوء مزاج ردی یا ماده خبیثه کشیده در طبقات متمکن است که غذای عین را فاسد میکند و یا آنکه دماغ ضعیف است و
از آن نزول بسوی چشم متوجه میشود از نجاست که گفته اند که و باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطه دوام نزول ماده بچشم منفعت علاج ظاهر شود پس اگر ماده
از حجاب خارج تحت دماغ آید درین صورت کشادن رگهای سر و بریدن شرائین صدغ و نهادن داغ بر آن مناسب و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب بنفع تو
و تضمید با ضمادهای مقویه رادع بر جبهه مفید و از جمله روادع پوست خربزه است برای ماده حار و قاقیا پس از برای ماده بارد و اگر ماده از داخل قحف آید درین حالت
تنقیه دماغ بفصد و اسهال و دیگر تدابیر تنقیه دماغ باید کرد و بر جبهه در سبل گفته شود مفید بود و ایلاقی ذخیره مینویسند که اسباب امراض مادی عین منحصر گونه است یکی
ضعف مزاج چشم حتی که ماده نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشا و قبول کردن آن بخارا که بسوی آن از
احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ردیه در بدن چهارم ضعف قوت هاضمه چشم و عدم
امکان هضم غذای وارد بران و سبب آن اجتماع مواد در آن گردیده و سعت منافذی که از آن اخلاط بچشم می آید پس اندک آن بسیار جاری گردد و تنگ شدن منافذ
از آن فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم و هضم و ضعف چشم تحت دماغ و بدان سبب مواد و نزول فضلات غیر منهضم بسوی آن پس طبیب و اجب است
که تفحص این اسباب نماید اول بمنع سبب مشغول گردد و تشخیص میفرماید که از ادویه چشم بعضی مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب
و آب کاهو و گلاب و آب گل سرخ و لعاب اسپغول و سفیده بیضه مرغ است و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و دارچینی و مامیران و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرب
و اقلیمیا و بعضی از آن مقبضات اند مثل شیافات امیثا و صبر و فیلزهرج و گل سرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیده تخم مرغ و لعابات بهدانه

ذبلی و خون فراخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران منضج و مخصوصاً آن دران ترکرده و بعضی محللات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدر است مثل
عصارهٔ لفاح و خشخاش و افیون جرجانی گوید که ادویهٔ چشم هفت جنس است یکی ادویهٔ قابض و این دو نوع است نوعی آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصارهٔ
او و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم رد مثل آب کمتر آید و نوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد مثل اقلیمیا
و آب غوره و عصارهٔ سماق و عصارهٔ مازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست و قوی تر و قوت بصر تر باشد و خواهند که
آب رفتن از چشم باز ایستد دوم ادویهٔ منضج و محلل چون آب حلبه و جعفص هندی و بیرزد و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و مرکی ما قوت تحلیل مر
از همه زیاده است و زعفران با قبضی که در وی است منضج و ملین است و کندر همچنین منضج و مسخن است و این ادویه در علاج اورام و بثور و قروح چشم و برای تحلیل رطوبات
غلیظ و ریم پس قرحه بکار آید سوم ادویهٔ مخدره چون لفاح و افیون و خشخاش و این بالضرورت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند چهارم ادویه
مسدد منافذ گشاده و منقی و این دو نوع بود نوعی خشک و جاذب و آن اقلیمیا و سفیداب و توتیای مغسول و ارزیر سوخته و گل شاموس و نشاسته است و این ادویه رطوبت
زائد را کمتر کند و دمعه را سود دهد خصوصاً اگر در چشم قرحه و بثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند و اگر در قرحه قرینه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جایز باشد و نوع دیگر
نرم و لذیع و تر و حاجت با چنین ادویه برای چهار غرض است اولاً آنکه سوزنده نیست و ثانیاً آنکه هنگام هیجان بطول بقای دوا در چشم و منع سیلان آن ادویه لزج چون کتیرا
و صمغ و نشاسته با دیگر ادویه بیامیزند و ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویهٔ محرق و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم بادی آمیزند و رابعاً آنکه برای
رفع خشونت و لذع متولد از مادهٔ حار و حاد ادویهٔ نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند پنجم ادویهٔ کشاینده منافذ و آن دو نوع است یکی چون وج
و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ منضج و محلل بس طبقهٔ قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه بسبب تفتیح منافذ تا قوت ادویهٔ مذکوره
بخوبی رسد و دیگر ادویهٔ سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نزول الماء را باز دارد ششم ادویهٔ زداینده و این نیز دو نوع است اول زدایندهٔ چرک قرحه
چون اقلیمیا و کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی زدایندهٔ سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته هفتم ادویهٔ معفن که محرق
و خشن است چون زرنیخ و زنگار و این طرفه صلب و جرب مزمن و خشک پلک را بزداید گیلانی گوید که در ادویهٔ چشم رعایت چند امور نمایند اول اعتبار جوهر دوا
زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس او ادویهٔ مخالف طبیعت مثل بیش جایز نیست و نه آنچه دران کیفیت غالب باشد مثل حریف بسیار
ترش اشیای لذاعه و آنچه شدید القوت بود و بهر آنکه شدید التبرید اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید و ثانی اعتبار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع
مرض بود پس معالجهٔ حار ببارد و بارد بحار کنند و بالجمله علاج تمام میشود بضد و ثالث اعتبار مقدار دوا پس هر دوائیکه آن انفع در مرض باشد تکثیر مقدار آن اولی است
از دوائی که نیست چنین و همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیف تر باشد تکثیر آن اسلم است از دوای بسیار قوی و در امراض خفیفه تکثیر اولی از آنست که در امراض مقله
بسبب غلظ جرم خفیف و قلت شرف او و رابع اعتبار کیفیت دوا در درجهٔ او در حرارت و برودت و غیر آن و این نوع و آنچه قبل اوست موقوف است بر معرفت
طبیعت چشم و مقدار مرض او و بر جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سحنه اما طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج خلقت و وضع و قوت او اما مزاج چشم
بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کردند از آن مقدار خروج او از مزاج حاصل و دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه آنچه مقدار او و قوت او در برگردان بسوی مزاج
طبیعی باشد و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقله فضیه است که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست دوم فضائی که در داخل چشم است سوم فضائیکه در داخل
جفنی است زیرا که در آنجا منفذ طبیعی است فلهذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کنند دران ادویهٔ قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و اما وضع چشم
مشتمل بر وضع و مشارکت است اما وضع چشم ظاهر است که آن از معده و جگر بسیار بعید است فلهذا اثر ادویه باوی از آنجا نمیرسد مگر بعد فرط ضعف قوت آن پس بجز
دوای شدید القوت دران تاثیر معتد به نکند فلهذا اعمده در معالجات چشم ادویهٔ وضعیه است که بالبته بسوی چشم میرسد پس واجب است که قوت دوا بمقداری نباشد که
بر مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم با اعضای دیگر پس بدانند که چشم شدید المشارکت بدماغ است و چرا نباشد که آن مثل جزو اوست و طریق نفوذ مواد
از دماغ بسوی آن فراخ است و آن عصب نوری است فلهذا واجب است که ادویهٔ مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویت و قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تمدید

وتکثیف طبقات عین گردد چه آن جنس فضول و مواد زیادتی مواد و وجع کند تا اقرب شهر پس اجناس قوت و تحلیل و رمد چشم بسیار است اولی و اولیٰ بسیار بود و این
منع میکند لهذا اگر دوای چشم قوی التلطیف باشد تا اجاد مزاج رنج نکرد آمده از تحمل قوی التحلیل باشد تا منع رادع نکند و اما متعدد امراض پس سختی حالی می باشد بر جمیع
باشد و ضعیف ترکیب کند ضعیف و اما در اشیائی که ذکر او کردیم امور آن ظاهر است و خامس اختیار وقت است و آن به استعمال مواد این وقت که آنها مجرب
فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویه محلله قویه و شدیده ابجاد ادا در سراست نه گرما ادویه قوی الاثر و شدید البرد گرما ادویه مستفرغه را بجمیع ذوات ایست نه سرما و
گرما و ربیع استفراغ خون و غرغره استفراغ باد و سعوط باید و گاهی معتبر بسبب مرض باشد پس در علاج ابتدا استعمال ادویه رادعه در ابتدا و ادویه محلله در آخر کنند بیان
این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اول رادع را قوی تر نمایند بعده محللات را قوی تر و بعضی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضاً مواد که اراده تحلیل آن یا
استفراغ آن کنند اول در ان منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال و دریں می باید که ادویه در آن اتیان چشم تحت باشد بریکه ساید
یا پس میان پلک فوقانی و تحت شوند تا انزال الم رسانند مادام تخلخل وی باقی ماند ان باید که ذرورات بود و ایضاً بر کام محتاج نفوذ در السوی اطراف و نواحی چشم باشد
قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویه سیر و مدید عاصیه بسکن چه بر بزرگی در روزی چند بار جائز است و چنین نیست ادویه حاره که ران اجتناب
است تفرقه ایام و آن نجاست که گفته اند و اس تیز اعلی الاتصال بهم استعمال نباید کرد و آن حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبه اولی استراحت یابد پس
بار دیگر آن زند بعضی گمان کنند که بهترین اوقات استعمال کحل تعطیر را مانند آن وقت سردی از روز ست و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل بر دو ما باشد شب
یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بارد باشند در نصف النهار عمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال بعد ساعات خواب نکنند الا بعد ساعتی و نیز ملی
المسار و بیاض و سبل به پشت خوابیده و در مرض اسهل سر من نشسته و در امراض یک سر گون نشسته کحل استعمال نمایند و عند استعمال ذرورات مریض نشسته و اگر درد
و امراض حفن باشد سبد نمایند که وصول کحل با جفان باشد فقط تا مقاربه خشونت آن الم رسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض و مانند آن مطلوب بود میل السوی متعدد رسانند
و بر موضع مرض احتکاک نمایند و در تکلیف چشم را با ابهام و سبابه دست چپ کشاده و از دست راست قطور را چکیده میل برزند چو میل از قمر باشد در علاج خشونت چشم بلکه
آن را جلا بسازند آن را و تلطیف او و باشد و یا آنچه بوسیله آن زند اگر اراده تلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد هر استعمال میل را بشویند
و جوهر کحل باید که از اجسام متناسبه کی باشد که زر آن نهند پس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس مانند آن بود و شکل او مستدیر یا کل البلوط باشد و سر او چنان باشد که
بسهولت کشاده بشود و در سنگ برای سائیدن شیافات و غیره حجر مس بهتر است یا تخته آبنوس باشد و هر چیز که بر آن بسایند از آن الشوند و بعضی اعمال محتاج بستن عصابه بر
نهادن برفاده بود خصوصاً بعد قدح و قطع سبل و در اطفال برای حفظ آنها و غیره و در آخر مرض برای حراست چشم از هوا به آن سبب عین و آن برای منع احتمام و تسکین
آن چنانچه در ضربان چشم و صداع و نفع رفاده و در و جنوط و نتوبه شیر است و بدانکه ادویه که بدان معالجه چشم کنند و تهیاج و ران بعمل آید باشد بعضی از آن معدنی
بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی است و جلا این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیافات و مانند آن و علاج است که آنها
از کیفیات ضاره باشند و واجبست که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب تفاوت توام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و اصداف واجب است
که در تصغیر اجزای آن بسائیدن مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی و تعلق نشوند از حرکت پلک و این تصغیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل تا اینکه متعسر
مسام و تربیت و تصویل آب چنانچه در توتیا و شادنج و مرقشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق با تمام نرسد بجهت کیفیت ردیه
یا عدم قابلیت سحق بلیغ و بهترین طریق احراق آنست که در کوزه جدید کرده و بگل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته و بیاجودت سحق گردد
چنانچه با قلیمیا و زاجات و سواد شده و حریر تنتیج و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق بغسل کثیر محتاج باشند مثل قلیمیا و این برای ازاله
ترشی ایکه مضر چشم است و رفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضاً مانند نحاس محرق که در ان کیفیت ضاره بعین است و بسیار ادویه است که سحق او باختلاط آب باران در
هاون چینی می شود مثل احجار و اکثر معدنیات و بعضی از ان محتاج این نمی شوند مثل نشاسته و صبر و امثال آن و هم وقیل بغیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق و بسبب
ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که از برای تصغیر اجزای آنها نیسائیدن او در آب یا مائی مناسب کفایت میکنند همچون کثیرا و صمغ عربی باید که در آب

بخیسانند پس از خرقه صفیق صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکند بلکه باوجود خیسانیدن باز محتاج بسائیدن باشد چنانچه در شیاف و سکبینج و مقل می آید و ادویه چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده خشک کرده سائیدن قوت دوا زیاده میکند و ادخال مشک قوت ادویه را بقعر چشم و در طبقات میرساند و ادویه جدا جدا سائیده باز وزن مطابق نسخه نموده آمیخته مجموع در صلایه تا بسنگی بسایند و از گرد و غبار محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که دران تغریه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها بعض بچسپد و باید که آن مغریات نافع امراض باشند که برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و لطفات آب مانند آن و اولی اوقات که در آن ادویه چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن بسازند فصل ربیع است بسبب اعتدال هوا و در ان پس ادویه مشک ج نخواهد شد چنانچه در سرمای که وتحلیل قوای آنها خواهد بود و چنانکه در گرمی گرما لیکن اوائل ربیع بشیافات اولی است تا قوای آنها قوت حرارت و برودت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا باید که تجفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر ربیع جائز است و دوائیکه در آبهای مذکوره بپرورند در آخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال و شیافات در ظرف علیحده بدارند تا هر واحد از آنها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و بدان سبب قوت از ضعیف باطل گردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازاله آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد و آن بالقصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد **علاج تفرق اتصال چشم** بادویه قلیل التجفیف غیر لاذع چون سرمه و زعفران و توتیا و سفیداب و شادنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم است مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف او است مثل ادویه مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر است لهذا او را اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند هر دوا که رطوبات کمتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضویکه قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و آنچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم است در اکثر علاج چشم مرعی اند بالجمله علاج مفصل و علاج او از فصول علیحده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذاعه و ناخسه و ضربانیه و ماده و ضاغطه و خشنه و امثال آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او و ملاقات پلک بموضع موجعه آن بجنبش کردن آن از هر طرف و چون درد های چشم شدید باشد پس امراض موجعه آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن حلول کند فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد و پس مستعد امراض شود و بالجمله اوجاع چشم را ظاهر ترین سبب است **طریق تشخیص اسباب او** او آلا چشم را ملاحظه نمایند اگر دران آثار اقسام رمد یا سبل یا جسارت ملتحمه یا شتر یا قروح عین یا ضربه چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد از ان در فصل علیحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود و درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد است آیا ضربانی و مسلی است یا ناخس یا تمددی یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و در دندکور مثل شقیقه سر گاهی لازم باشد و گاهی نه ازصداع حدقه و شقیقه عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صدغین منتهی شود و عروض درد سر خصوصا عند حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود از سرطان قرنیه باشد و اگر در چشم الم ناخس بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سببش خشکی رگهای مجاری غذائی او بود هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک همی آید گاه و باشد از هر دو گوشه چیزی شبیه بریم بر آید و ذائقه دهن بی مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک آرد و هر چیز غیر مستقیم نماید و پلک باهم نه پیوندد و در نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه عنبیه باشد و اگر وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم بر چیزی که بر اشک بود از ضغطه جلیدیه باشد و اگر وجع شدید در قعر چشم باشد و با آن انتشار نور در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عمق چشم درد بگوید درین صورت اگر در اطراف چشم سرخی نماید از ورم طبقه مشیمیه باشد و اگر باد در ضاغط در عمق چشم حوط عین باشد از ورم طبقه صلبیه باشد پس اگر ورم دموی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم موضع غیر معین باشد

دیگر مستعد دمی بود با احتراق والتهاب و حرارت شدید باشد و اگر بلغمی بود با ثقل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقف و غیر آن باشد و اگر
بادی بود دو ... چشم چنان نماید که چشم را بیرون کشیده می شود و از ورم سوداوی ایبوست و صلابت باشد و اگر تمدد آن چشم که تمام چشم را گرفته باشد کم از آن تمدد طبقه صلبیه باشد
و اگر وجع تمددی گردد چنان پندارد که چشم را بسوی داخل خواهند برآورد و باشد که اکثر بسوی سقف دشوار گردد و از استرخای پرده صلبیه باشد علاج درد چشم درد فصد قیفال
نمایند و حجامت ... شیر ... و دیگر عمل کرده اند که اطبا نوشته اند و هر مرض چشم که با درد و صعب بود اول تسکین درد نمایند لیکن ورم آنرا اول تنقیه ... بعد
وجع جایز نیست و باید که در دفع عوارض خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که اغنیا و حکایات ملائم و آواز آب و شعر و آسیا و نرم الطبیعه ... رفت روشنی و تسکین درد ... بعد
وامر کلیات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود و آنچه از تنقیه عین باشد اول فصد سر رونماید بعد وی فصد قیفال و قیفال بعد تنقیه ماده مسهل لعاب
و محبوب تقیه سر سطور شد لعاب آن پس برای تسکین درد حرارت درد ماده و آب عصی الراعی و سفیده بیضه مرغ و شیر دختران و شیشه کرده و مانند آن شیاف ابیض
سوده آمیخته بوشانند و سرکه در چند قطره روغن گل آمیخته بچکانند تا که مثل مرهم شود هر ساعت در چشم قطور سازند طلا ... برصفین بمالند اگر فائده نشود شریان صدغ
قطع نمایند و در علاج حلیت ... بگویند آنجا ... آنچه از سرطان باشد علاج بپذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و ماء الجبن و سکنجبین
و سفوف سودا و حب ایارج ... الفواکه و خیار شنبر و ... تلیین طبع نمایند و ماء الشعیر و شربت بنفشه و سکنجبین و شربت خشخاش و لعاب و شربت نیلوفر دهند و به اغذیه
سبکه ... که دران حرارت نباشد و لحوم خفیفه ... مثل دراج و چوزه مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حلوان تغذیه سازند و یا مربای ... اصل السوس مقشر کوفته
گاوزبان و گل بنفشه هر یک درم عناب پانزده دانه نیلوفر ... و مقشر ... صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت
نیلوفر داخل کرده و روغن بادام شیرین آمیخته بنوشانند و آشامیدن ماء الجبن با یکی از اشربه مذکوره یا شیر خر یا شیر گاو نیز نافع است و بعضی ... منضجات
سودا استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماء الجبن گاهی با سفوف بدل ... گاهی با سفوف مسهل نوشند و سفوف مسهل از ... هلیله کابلی و هندی اسطوخودوس
و نمک هندی و غاریقون مرتب سازند و سفوف مبدل ... مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ و گاوزبان و اصل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ و
کشنیز خشک سائیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند و سوده می نویسد که این سفوف مجرب من است و شیاف ابیض با سفیده بیضه آمیخته و با شیاف امیتا در
شیر زنان حل کرده و در چشم بچکانند و سفیده بیضه با اکلیل الملک و مانند آن زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج و آب عنب الثعلب
ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب الثعلب کوفته با روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و برگ تمر هندی زرده و بیضه در روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه که
در آن ... مقویات مخدرات باشد مثل آنها ... و ادویه و اغذیه حاره اصلا استعمال نسازند و طول نمایند آب گرم با بابونه و گل بنفشه و طبیخ اکلیل الملک و گل نیلوفر و ... شیاف
باشند و طلا نمودن زرده بیضه مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفید است و شیاف ... و شیاف ... مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بعضی از اطبا بحیله در سکون الم مخدرات
کنند بعده در چشم شیاف ... و گل مختوم و ... مرواریدی استعمال کنند غیر آن که اگر ماده ذخیره مستحکم بوده باشد والا ... توقف آن کفایت باشد و اگر آب کشنیز سبز
و آب عنب الثعلب و آب گل سرخ و سده الکلاب هر یک ... تخم کاسنی و صندلین و گل ارمنی هر یک ... و عرق بید مشک یکتوله ضماد کنند بسیار مفید است و گویند که ...
درد ساکن گردد توتیای مغسول و ... مغسول ... شیاف ... گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند و شیافات لینه
مسکنه وجع استعمال کنند و لعابات مرخیه و مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع است و از اغذیه مولده سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو اجتناب نمایند و آنچه
از رسیدن غذای غیر جاذبه باشد سببش سده بود و سببا و در اسهال و تفتیح سده کوشند مثلا در ماده بارده مطبوخ بادیان و بیخ اذخر و افسنتین و تخم کشوث با شربت دینار دهند و در
ماده حار مطبوخ تخم کاسنی و اصل السوس و عنب الثعلب و مویز منقی و شاهتره همراه سکنجبین دهند و شربت بزوری و قرص لک ... و مثال آن استعمال کنند و سده از ماده حار زایل گردد
و بعد افتتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت با ضماد سفیده بیضه نیمبرشت بر چشم نهند و شیاف ابیض به شیر دختران حل کرده در چشم کشند و روغن بنفشه یا
کدو در بینی بچکانند و آنچه برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران در روغن نیلوفر سعوط از مسکه گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فرط خواب و تناول
اسفیدباجات و سمک و جینار مع لحوم حریب و لحم ماکیان فربه و زرده بیضه نیمبرشت بعمل آرند و از هر چیز مالح و حامض و حریف و منفعت باشد اجتناب نمایند

طبری گوید که علاج عدم غذای زجاجیه آنست که در غذا بر رطبات اقتصار نمایند و ماء الشعیر ایام متوالی نوشند تا بدن را ترطیب دهد و بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر
ظاهر شود که آن از سده است فوتنج جبلی و بزر رجله بری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم
تمر هندی ترنجبین هر واحد بیست درم انجیر بیست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته سه درم تا پنج درم روغن بادام
آلایش ریخته نیم گرم بنوشند و از این مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل و بلد احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم هم نمایند
دت علاج که مزاج مریض بحدت متغیر نشود و باعتدال کنند اگر از آن خارج شود چون این مطبوخ نوشیده بر دوشیدن شیر دختران از پستان در چشم مواظبت نمایند و بین
نماد بر چشم نهند برگ عنازی یا برگ خطمی جوشانیده و لبانیده و با سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه آمیخته و از قرب کانون بر چشم و از شم آن اجتناب نمایند هرگاه مرض در بین تحقق
شود بر روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در انجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا
علت او باشد و سببش یبوست بود و بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام مانند آن کمی عنایت به ترطیب معروف دارند و درینجا سبیل باستفراغ و نوشیدن
از مسهلات نیست و علاجش دوشیدن شیر زنان دختران از پستان بر سر و تسعیط بروغن بنفشه است و لحوم بزغاله و حملان صغار بخورانند و شراب قلیل الحرارة و
ماء الشعیر بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نطولات بادویهٔ مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشه تر باشد
بنفشه تازه را در گلاب تر کرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تعدیل خوابگاه نمایند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا اکثر پذیرد و بگیرد
و از انچه اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود آنست که زوال غور حادث در عین اولاً فاولاً معلوم گردد و هرگاه چشم در هیئت و طبیعت خود
عود کند و صداع و حدت زائل شود و مریض صحت یابد و انچه از زوال عنبیه باشد اگر غلبهٔ خون دریابند فصد کنند و مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه مدتها
پشم کشند و موافق خانهٔ چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده و در رفاده به نهجی گیرند که سوراخ بند نشود و بر چشم بندند و از حرکت و نظر بسوی روشنی
سرنگون کردن منع کنند و انچه از ضغطهٔ جلیدیه باشد علاجش مثل علاج اورام چشم است چنانچه در ورم گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل اورام و تقطیر شیاف
ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط باشیای موافقه بعد استفراغ نافع است و انچه از تفرق اتصال مشیمیه باشد علاج شدید نیز بکار تسکین الم در ابتدا و فصد
و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل استعمال کنند و انچه از فساد مشیمیه باشد فصد سر رو و حجامت نقره یا کاهل
کنند و بملینات تلیین طبع نمایند و از برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آب برآورده بجوشانند پس حضض قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند
طلع که آنرا بهار خرما گویند بلعاب اسپغول اندکی سرکه در روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف دیگر بعده برود کافوری اکتحال نمایند و انچه از ورم
عنبیه باشد در دموی فصد سر رو کنند و بعد تلیین طبع ادویهٔ خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان چونکوفته جوشانیده و صاف نموده روغن کنجد و شکر سرخ
آمیخته حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیرخشت ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع ماده از انصباب و تنقیهٔ دماغ از فضول
کحل بارد اصفر صبح و شام در چشم کشند و اگر از این تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی با آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سبز مطبوخ مصفی حل کرده در چشم
چکانند و بر بندند و شربت عناب با ماء الشعیر مدام نوشیدن و آب طلع و مانند آن سعوط کردن نافع است و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور خیار
شنبر زرد و خمیرهٔ بنفشه و یا گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا دهند بعده جو مقشر و هندبا
ده عدد و خشخاش بیست دانه نیکوفته و قدری از زروت با آب شیرین آن مقدار که بالای آن دو انگشت باشد در قدر مضاعف بجوشانند تا بقوام ماء الشعیر آید صاف نموده
روز و شب چند قطره در چند بار نیم گرم در چشم چکانند و رفادهٔ مبلول بر سر و ثقیل بر چشم بدون لبتن نهند و ساعتی بر پشت بخوابند پس شحم انار و اطراف کاسنی
بادی کوفته نیز قطونا برابر هر دو آمیخته در گلاب و روغن گل خوب بهم زنند و وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملایمت بر بندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام مبرد
خورند و مدام بروغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج و تنقیه
بمسهل بلغم و حب ایارج و روغن مصطگی یک جزو شکر ربع جزو قدری آب از مطبوخ آمیخته حل کرده در بینی چکانند و اندک اندک هر روز افزایند پس مرو شونیز بریان

و زعفران سوده و در خرقه بسته بجوشانند تا کرم آید و باکرام پلک تر آمده گندش را مناد کنند و تعطیس و ربحا اشیاف اشیاست وشک داروی میده وحمص گرد و کتان و
و ابتدای تسکین درد بجوش سرخ و در دو در شراب پخته یا در آب بعضی در روغن گل و زعفران ضماد کنند و آنچه از ورم سوداوی باشد و دست مطلبه آورده قوت بدهد
معجون فیقرون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا بستفرغات مفیده مثل شیره بنفشه یا عرق گاوزبان تنقیه بدن کنند و
به ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطب اختیار کنند و شیر دختران یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در چشم چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عنب الثعلب
و آب ماء الشعیر در چشم چکانیدن بغایت مفید است و چشم بسته دارند و بالشعیره و ماء الباقلا و مانند آن که بخار رطب بردارد و تدبیر سازند پس اگر مرض زائل نشود
شیره تربد یعنی تربد بالید و شکر سپید بسته شیاف ابیض آمیزند و سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده و بربندند و هرگاه در خشت
چیزی برد و چون گرم گردد باب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و در آب ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن کباب نمایند و آنچه از التواء عضلیه باشد ایضا
در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و نطولاً و حماماً و تمریخاً و طلاءً و سعوطاً و تقطیراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته و آب عنب الثعلب و قدری سپید آب
مراد و کدو تسقیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در میامر ذکر نموده و شیاف ابیض را بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب
بر پشت منع کنند و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند و آنچه از استرخای عضلیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب
ایارج تنقیه نمایند بعد از آن غرغره از مویزج و عاقرقرحا و مری و مانند آن استعمال کنند و مصطگی و کندر و زنجبیل و وج تنها یا با مویز مرکب ساخته بخایند و سعد و اسطوخودوس بر
زبان مالند و مدام شیاف احمر حاد با آب مطبوخ زردچوبه حل کرده در چشم چکانند و اغذیه ناشفه مثل قلایا و مطجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و اگر قوت
سن و فصل مساعدت کند فصد سر و نمایند و اگر مرض زائل نشود حقنه منقی امعاء از رطوبات فضلیه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت مشکل گردد
بادی صداع عارض شود و در این صورت معالجه چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد است

مرض رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه است و اورام دیگر را آنکه گویند نه رمد و متاخرین رمد درد چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و با درد و ورم حار باشد یا بارد و چنانچه
از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم است یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا ودقرچ گویند و به یونانی کیموسیس نامند
و این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم است از اسباب خارجی که بمدت سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا تکدر و تخثر نامند و به یونانی طاراکسیس
گویند بمعنی اضطراب و این قسم در اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا بر امداد تکدر فقط اقتصار نمیکند و گاه که رمد حادث میشود و چنین
اگر سبب بدنی یا بادی مساعد بادی اول آنرا معاونت کند میتواند که زود به حقیقی منتقل گردد و مثل انتقال حمی الیوم بحمیات عفنه و چون به انتقال یافت به یونانی
افوکما نامند و رمد تابع مرض بمین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و در فردوس کتاب الیقین گفته که رمد سه صنف است اول تکدر که عارض چشم گردد از غبار یا دخان دوم
ورم حار ملتحمه است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد به سه قسم بدین طور نموده یکی آنکه
در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود و دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هرگاه سببهای خارجی
مذکوره مدام و بکثرت نیز رو تاثیر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند دوم آنکه مواد فزونی از جمیع بدن بدماغ صعود کند
و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب تر
از هر دو نوع است و سبب او کثرت و حرارت اخلاط و ورود آنها در این طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی پلک چندان ورم کند
که پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص زائد در کیفیت یا از خون صفراوی یا از خون بلغمی یا از خون سوداوی و
صفراوی و این نوع کثیر الوجود است یا بحمیات ماده رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب باشد و خلط مورم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بر سبیل نزله آید از طریق
حجاب خارج سر یا از طریق حجاب داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم آید و خصوصاً وقتیکه سوء مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف سازد مواد اعضای دیگر گرداند

وبعضی گویند که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود وقتیکه آنرا سوء مزاجی مفسد باشد که آنچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا دران متحلل نشود بلکه بسوی او
منتقل میگردد و از غیر او و آن خواه کل بدن باشد وقتیکه در بدن سوء مزاج مفسد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بهم رسد از تعب یا غضب یا جماع و یا ملاقات
آفتاب گرم یا مانند آن و میل متلی چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط این اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعیف حس و قبول نماید یا بسبب امتلای کثیر از مواد در
بدن همچو احتباس استفراغ آنچه استفراغ آن ضرورست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از انقضای بحران آمده و خواه
عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و مادهٔ که انتقال
می یابد بچشم از دماغ گاه در شرائین می باشد پس وجع او حادتر بود و گاه در اورده و گاه در عصاب و گاه در سماق و گاه در اغشیه و گاه در ورم غلیظ و گاه در ورم رقیق و گاه در حجب دماغ و
انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بر سبیل تبخیر بود و گاه بطریق اورده و شرائین هم ماده از معده بسوی سر و از آن بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن
رحم چون از دماغ بسیار بعید است ماده بچشم از رحم اکثر منتقل شود که امتلا کثیر و سوء مزاج معده مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و از نجهت اکثر این عند احتباس
طمث یا نفاس و خصوصاً اگر رحم معه آنکه متوقف بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت میباید ذلی اقنی برای انتقال ماده مثل فساد
هضم و ضعف آن اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای مذکوره ضعیف شوند تا ذخیره آن بسیار گردد و درین حال انتقالات لابدست
که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه ماده مندفعه قبول نمیکند و از خود دفع مینماید و گاه حادث میگردد بانتقال ماده از سر دی که بعضو اصلی برسد و چشم آن ضعیف
گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت ابخره لازم شود و چون چشم را با اعضای رأس اتصال بسیار و مشارکت تمام نسبت هر گاه در سر مواد بسیار تجمع
گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصاً چون متفق شود با آن سببی که سیلان دهد مواد را یا بارحاتی آن چنانچه تدهین سر نماید یا انسداد مسام
ظاهر رأس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع
بسیار و یا امری که بانتشار مواد در السوی چشم مانند آنکه سرمی بسیار بسر رسد و یا امری که منع مواد نماید از تحلیل مثل برد و کثیف انسداد مسام از وضع بسیار چنانچه حادث
میگردد چون بعد از حمام گرد و گاه حادث میگردد رمد از سیر بر یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ و برف
بسوی چشم رجوع کند و با انتقال ابخره و زیادن اعضای ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رطب بهم رسد و از آن اشک بسیار سیلان نماید و گاهے رمد
بحسب دور و نوبه انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر یا بسبب دور تولد او در چشم نوبی او دوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیر منتظم و گاه میباشد
با انتظام بحسب حال رو وارتزید ماده یا تزید شر آن و دوره اکثر نوائب آن غب یعنی یک روز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد خواه متولد در چشم و آن
ماده صفرا است و رمد موی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم است اکثر رمد با دوار صفراوی بود و نوبه هیجان آن غب میباشد و آن از مرض حاده است و بحران او
در چهارده روز واقع میشود و آن هفت دوره باشد و لیکن رمد صفراوی که دران وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که ورم شدید تر باشد بحران آن سریع تر
بود و گاه نوبه رمد هر روز میباشد پس اگر معه آنکه شدید الحرارة و اللذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی ست که صفرا در کمال حدت و لذع باشد و ماده باشد که نوبه هر یک
از آن هر دو غب بود و پیش و پس یکدیگر و با آن سائر علامات ورم صفراوی بود و بحران او قریب تر باشد و اگر با آن ورم سرخی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده است
و این طویل المدة میباشد و گاه نوبه آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر از آن نیز و سبب
اشتداد وجع در رمد یا خلط لذاع اکال طبقات و یا خلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حار اللذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند و وجع
ممدد دال بر کثرت ماده و ورم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می یابند و رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک
و لذع او حادتر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و اقرب آنها گویند که چرک رطب سلیم ست لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء ست الا از آن خوف قروح
چشم باشد و اگر رمص اخضر و اشک بسیار گرم آید چشم جراحت کند و اگر زمانه سیلان چرک و اشک در ورم طول کند شعر منقلب بود یا قرحه پیدا شود و در رمص نضج
یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه بانضج بود و باذی چشم در اول اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و رمص صغیر الحب بر خیر دلالت کند و قطعه کبار

رمص بیشتر از صفرا بود و سرعت التصاق اجفان لیکن شر دو نضج است چنانکه بقول جالینوس ماده که سیلان رمص بسیار و رقیق حار باشد لیکن با تجدد بود
و چون تجدد غلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد بخصوص ابتدا آن آن زمان قرب کمال نضج است و چون کم گردد رمص بسیار غلیظ
شود زمان کمال نضج باشد و آنچه جالینوس گفته فصل تمیز کرد آن رمص نباشد و اکثر صاحب نور را کور میگرداند و بار رمص موقوف نیست و امور از بعضی
دیگر بدیهیست تقدم و فرط چیزهای حاده و تابع العظیم رمد میباشد و کثرت اشک بارد و رمد بسبب تم عشم و نضج بود و دلالت بر طول زمان نماید و تفسیر رمد با سهال
طبیعی زائل گردد و تور ادرار رمد بسبب کیفیت ادویه باشد و منظم رمد بسبب کیفیت ماده بود و در باد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسبب زائل گردد و در باد بارد
و از مشابه بر عکس این باشد و بادان جنوب را برد او باد شمالی و بادان لبنه را برباد جنوبی قیاس کنند و چنین که باد گرم رمد پیدا کنند همچنین حمام بسیار گرم و اقامه بر فساتا
هنگام دخول آن گمان میبرد که رمد عارض شد و ثابت گردید که گاهی رمد کسانی را که عادت حمام باشند از ترک حمام بسبب اندک اساس تراوف و علی بن عیسی از
ارسطو نقل کرده که رمد جمعیت با تب نمیباشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تب عارض شود خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد
بعد تب شدت کند منذر بآفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کما لین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود صفرا
باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر سرد و اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص** انواع و اسباب رمد باید که اوّلا دریافت نمایند اگر خفیف باشد
قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سرخی یا ضربه یا هوا آمده یا دیدن چیزهای
بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیه مضر چشم یا کثرت مطالعه کتب یا سهر مفرط و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود و اگر رمد مفرط با سرخی و انتفاخ
و دمعه و الم شدید لذاع اوّل رمد بود باشد رمد حقیقی بود و پس اگر مرض عظیم تر و صعب تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی را بپوشد و منکر و انات چشم مشکل گردد
و گاهی اجفان از داخل بشکافد و خون از آن سیلان نماید و رنگ ورم چون لحم سرخ باشد و درد و وجع بود و بعد تشخیص رمد حقیقی نوع ماده او تشخیص کنند باین طور که ما
شدت و خفت وجع بپرسند اگر وجع شدید گوید ماده حار بود و بعد بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و بپرسند که درد مع ضربان است یا نخس پس اگر سرخی شدید
با کثرت چرک و عظم انتفاخ و ظهور عروق و درد مع ضربان مع تمدد و خفت و دیگر آثار غلبه خون از عظم نبض و امتلاء بول و کسل و نعاس و ثقل سر بعد جماع و تقدم عادت فصد و
تخیل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیه مولد دم و ورم یک و انقلاب آن بجانب معلوم شود ماده دموی باشد و اگر سرخی
با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و روان اکثر دمعه رقیق حار و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخیل شعله نیران
در خواب و حدوث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه داوویه مولد صفرا و تعب و سهر و شراب بحرث و مانند آن یافته شود ماده صفراوی باشد
و اگر وجع غیر شدید گوید ماده بارد بود و بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم مثل لین ملمس و نبض
و تخیل آب و باران در خواب و کثرت آب دهن و رطوبت دهان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ تا زه ره و برآز و سن طفولیت و شیخوخت و فصل سرما
بر مزاج و تقدم اغذیه بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد ماده بلغمی بود و اگر با کدورت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب و ان سرخی اجفان و قلت التصاق و از زمان مرض
و با صداع خالی و دیگر علامات سودا مثل قحول عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بدن و راس و سوئیت اخلاق و ظلمت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای تاریک
و سیاه و مخالف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم و حزن و خوردن اغذیه سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات
وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع مع صداع و بلا ثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد ماده ریحی باشد پس اگر رمد
بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود و مشارکت او بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد تشخیص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر دران ترک سبب کفایت میکند والا اگر بسبب حرارت باشد بر شرب سکنجبین از علاج رمد نمایند داروی مبرد مقوی چشم استعمال کنند مثلاً آب برگ عنب الثعلب یا اندک کا
آلوده بر چشم بندند و ضماد صندل سفید در آب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازه سنگ نمایند و قرص لسته بر چشم نهادن نیز مجرب است

و شیر دختران با سفیدی بیضهٔ مرغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند و شیاف ابیض بآن استعمال نمایند و شیاف ابیض بر دو کافوری در چشم کشند و آنچه گوید که عصارهٔ عنب الثعلب برای رمدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع است و مذلک علاجش سکون محض و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای تاریک است که در تشفی او است و شیخ میفرماید که اگر با سبب معین نکند امتلای خون یا ماده دیگر باشد بفصد و اسهال و غیره استفراغ آن کنند و گاهی تسکین حکت مواد و تقطیر شیر زنان و سفیدهٔ بیضه و غیره کافی گردد و در رمدیکه از ضربه افتد خون گرم کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و بباست که در آن باشنج یا سوخت در روغن گل یا طبیخ عدس تر کرده و یا تقطیر شیر زن پسر دار از پستان کرم گرم کفایت کند و الاشیاف ابیض در طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند و در رمدیکه از هوای سرد عارض شود حمام نافع بود و شرطیکه نوبت برمد و ورم نرسیده باشد و بدن و سر ممتلی نباشد و آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و ایضاً تکمید به طبیخ بابونه و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب و از علامات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سردی و یا از دیگر سبب باشد لیکن در رمد آفتاب شراب کثیر المزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید به بهار و ناشتا بود و آنچه بسبب جرب یا خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج رمد نمایند و گاهی بعد حک جرب رمد خود بخود زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد احتمال حک نکند پس تسکین و تنقیه بدن و دماغ نیز استعمال نمایند تا که تحمل بر حک گردد و بدانند که رمد اگر بسبب اشیای گرم یا اشیای بارد از ادویه و اغذیه دهند در تبرید و تسکین نمایند و اگر بسبب تعب بود دعت لازم گیرند و اگر بسبب صبا یا دخان باشد بهوای صافی انتقال کنند و اگر بسبب صداع احتراقی باشد تبرید راس و تعدیل مزاج او نمایند بنحویکه مذکور شد و اگر بسبب تپ یوم باشد تبرید جملهٔ بدن و تعدیل او کنند و دوائی از زعفران برای رمد در اوائل تخفیف کثیر النفع و مجرب است بگیرند زعفران صبر صمغ فوفل عصارهٔ ماميثا صندل سرخ گلسرخ هر یک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته بیخته شیاف سازند هر یک وزن یک مثقال و در سایه خشک کرده هنگام حاجت یک عدد آنرا بگلاب یا آب کشنیز تازه سائیده بر پلک و ابرو ضماد کنند و اگر در هر دو چشم باشد دو شیاف بکار برند و چون بعد از آنکه رمد رسد ظاهر گردد علیل او در خانه کم روشن نشانند و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند و بد دوای از زعفران کوفته ضماد نمایند و اگر شب چشم سپید با آب و سرکه انار ترش و شیاف ممغث استعمال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر و الا فصد و اسهال نمایند و شیر در چشم چکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ به طبیخ اکلیل الملک سرشته ضماد نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

باقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک منهضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند و اختیار آنچه مولد خون محمود باشد و اجتناب از منفخات و کم دسومت و هضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید چون سرکه و سماق و معدوم مبالغ و حریف مثل کرات و ثوم و بصل و مولد خلط غلیظ که در مانند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خمر که زغلیظ و سرنگون داشتن و تامل در اشیای دقیقه و کثرت کلام و صیاح و قی و غیر آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد و خداوند رمد را مضر بود و گویند که خرما و انجیر و شفتالو و موز و عسل و انگور شیرین و خربزه و بادنجان و جوز بالخاصیت مولد رمد است از آن احتراز کنند و تناول فراکه ترسوای اندک بهی و ناشپاتی جایز نیست و شکر نبات ترید اللذ در طوبت را و معده و از دیاد آنکه مضر بود و تناول لحم و خرما و گوشت و حلوا و خواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم صاحب رمد را ممنوع است و اسفاناخ و در پخته سفید و جالینوس نیز تخفیف در غذا و اقتصار بر ماء الشعیر نوشته و معده نه خالی باشد و نه ممتلی و آب بسیار ننوشند و لباس او سفید نباشد و ایضاً در رمد و سائر امراض مادی چشم اعلای وساده سر و خلیفه از پستی او در جیب بود و گریبان گشاده دارد و از تدهین و عمل بر سر و تقطیر در گوش و چشم اصحاب مواد نوازل چشم را اجتناب ضرر بود شدید المضرت است و شانه کردن در موی سر سفید و نگذارند که موی سر بلند گردد و کسی که عادی باشد بگذشتن موی بلند در سر کردن او را نافع است و القول ارجیالس کحال در این مقام ضرر است و تعرض کثیر مضرت لاسیما اگر تفسیر باشد و دو راست که نظر جماعت بر سیاه و شعاع آفتاب چراغ و آتش و چیزهای براق واقع نشود بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود پردی او بار چه سیاه و جاو نیز بند و خرقه زرد و نیز سفید گفته اند و مسکن او معتدل مائل بظلمت باشد و بوی خوش در آن نباشد و ایضاً صاحب رمد خواب کند بشب خواب بدوحی المقدور تدبیر خواب آورد آن کنند مثل ریاحین و شمامهٔ لفاح و افیون و غیره کر آن علاج جیدیست دهند که استعمال بعضی از مخدرات مثل خراطین بر و تخم خشخاش و تخم کاهو و دیاستعمال شیاف افیون و بابونه سوق محاول آن در روغن بنفشه مناسب خواب بر پشت نمایند و جانب چشم علیل تکیه نهند و بجدار اطول ننهند

واگر سبب دوام وی باشد موضع سجده را بلند گردانند و بر آن سجده کنند و جهت تسکین وجع ضماد نمایند و جهت تلیین طبیعت ماء الاصول منضج بر ... ،
و فصد سر ... نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برآرند که قوت غشی کند و نزدیک الغشی برسانند بسیار نافع است
می بخشد و لیّن طبیعت درین مرض نیز از اهم مهمات است بلکه اسهال قلیل غالب بر خون بعد از فصد لابد است و جهت تسکین وجع ضماد که در انواع رمد مجرب ... باشد
است ... ورم شکری ... و گل ... ورم منهدم ... و جوش ... آب ...
تا این آن ... صاف کرده و ... ورم ... صاف نموده استعمال کنند و اگر شکایت درد ... باشد و ... ورم ...
و گلاب و ... چندان ترکرده و ... صاف نموده در ورم ... و ... حل کرده ... سایل آمیز ... این ... است
هنگام غلبه ... با اصلاح اغذیه و منع غوشت و آنچه مخرج ارواح باشد و کمال ... که در علاج رمد حار ... و ... ورم ... مسلوک گردد
و سایر اقسام ... مجرب اوست و اکتحال ... سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است ... نظر بسوی ... کرده ... باشد ... رمد مجرب است ...
و ... در جمیع اقسام رمد مفید ... اگر ماده از عضو دیگر به چشم آید ... آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت ... فصد و ... حقنه و حجامت ... کنند و ...
فصد قیفال کفایت نکند و قطع شریان ... یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی است که ماده از شرایین خارج به چشم ...
نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب بانفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند تا آنکه حجامت نقره بعد فصد ... است ...
و ... حجامت نیز سریع النفع مشهور گشته و جالینوس گفته که ... مادام که ابتدای ورم باشد سزاوار است فصد قیفال ...
... و تلیین طبیعت نمایند و ... نوشته که جمیع اورام ... ما بعد فصد ... و ... سهل و فیلغرس نیز گفته سزاوار است ...
نمایند در علاج رمد فصد و اسهال و ... گوید که چون چشم ... کثیر الحس سریع القبول ... واجب است که در ابتدای علت ...
استعمال نمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب ... نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون ... نمایند یعنی در ... اول ... فصد کنند ...
اگر ... مناسب ... برای جذب ماده منصبه چشم و بعد از آن ... مطبوخ ... و آلو و تمر هندی ... و شاهتره ...
با ... و ... تربد یک مرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد ... آب ...
... تازه یا آب عنب الثعلب ... تا آنکه حدت آن تسکین یابد ... و ... تا آنکه تنقیه تام ... حاصل گردد بعد از آن ...
و حجامت ... نیز نفع تمام است بالجمله چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند ... سفیده ... مرغ ... روز و شب
یا شیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا لعاب ... و اگر ماده ... باشد برگ عنب الثعلب ... و ... کشنیز تر ... برگ ...
یا برگ ... یا ... برگ ... یا کاسنی ... و ... سفیده ... گل سرخ ... گل ... و گلاب ... آن ...
... نمایند ... تبدیل کنند و ... گلاب ... آب سرد ... آب ... مطبوخ پوست خشخاش ...
... مخلوط ... نافع است ... اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید است و اکتحال ... و ... باشد ... زعفران
... نافع و در طب ماءکی ست ... باشد ... سر ... که صداع حار را نافع است ... تلیین طبیعت و آنچه
... بسیار ... نافع است ... و آنچه ... باشد ... بسوی سر ... آب ... گندم با شکر ...
و کشنیز ... با شکر ... تقویت آن ... و کافور و صندل ... حمام ... تنقیه ... علاج رمد ... تسکین ...
که این علامت ... اوست ... معالجات نافعه ... آب ... گرم ... است ... استعمال ... بسیار ...
... و کشنیز ... حاجت ... اکلیل الملک ... نفع ... حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست ...
جذب ... تحلیل کنند ... است ... اندام ... قبل از تنقیه ... زیادتی رمد است ... حمام ... شراب ... منع است ...

قبل از تنقیه استعمال روادع نیز ممنوع است بلکه بعد استفراغ طبیخ در چشم حلبه چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیلی که دارد بسیار
ادویه معین بیشتر است و محذور کرباگویند که چون در علت نفخ سهم سید و وجع تسکین یابد و موم گرم گردد و اول فصد و مسهل بعمل آورد و باشند مریض اهمام بر بند چند مرتبه متوالی بجهت
آنکه بقیه این مرض بدین تحلیل می یابد چون در چشم بلوبت و ثقلی باقی مانده در رمد بعض در چشم باشند گاهی بعد تنقیه سعطات سلقی و مانند آن ادویه معلّقه که بعض ماده از
اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب ماده دیگر بسوی چشم نباشد و ایضاً گاهی خراغر بعمل می آرند الحاصل جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام است از تنقیه بدن و استعمال
ادویه رادعه اولاً و محلله ثانیاً مگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی است استعمال ادویه قوی در بسیار دفعه جائز نبود یعنی جمع در ردع و تلطیف
و تحلیل و جلا نجتی مس موالم حس معدث خشونت نباشد و این حاصل نشود مگر آنکه قبض ادویه معتدل اللذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که تخفیف بالذع بود
و مکسور العنف و اللذع باشد باخلاط مثل سفیده بیضه و شیر زنان که بچکانند بر سنگی که شیاف را بران میسایند پس شیاف را با سفیده بیضه و شیر سوده در چشم بچکانند
و بقراط نیز در ابیذیمیا نوشته که در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا هر دو اکتحال نمایند بادویه که در آنها لذع نباشد و طبری و اهرن گویند که طریق معالجه رمد باعتبار زمانه
ابتدا و تزید و انتها و انحطاط است پس در ابتدای از استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال ادویه قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزید حفظ
مزاج و اختلاط ادویه که دران اندک حرارتی باشد با ادویه قابضه و در انتها و انحطاط آنچه جالی و محلل صرف باشد بعمل آرند و در هر چشم که طبیب اکتحال او مبرد و مسکن ارت
ق دران نماید پس سبیل او اکتحال جالی و محلل است بعد از استعمال او و الا آنکه نور چشم و تبرد عین عارض شود و هرگاه این بطول انجامد مودی بسبل العین و ذهاب نور گردد
و آنجا که سبب قوی باشد پیش از فصد و مسهل ادویه موجعه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف ابیض مهار مغریات قبل از تنقیه بدن و سر نهی است چنانچه جالینوس
در میامر گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و مدد طبقات است و موجب وجع شدید و لباست که بسبب شدت آن باعث انشقاق طبقات و قرحه و آکل نهاسیگردد
و لهذا شیخ الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تاخیر کنند و دران مدت بتدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف دیگر آن اقتصار ورزند
و بعد ازان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر این اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذلک در ابتدای مد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع است
و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضرست و ذرور دیگر دران از ضرورت باشد نیز در ابتدا بکار نبرند گاهی در رمد وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب بسوی
چشم یا بجهت امتداد و تمدد از امتلای ماده رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تلطیف است و سفیده بیضه مرغ در چشم چکانیدن علاج تمدد را که
چشم و تحلیل نقل ماده ممدده بجانب مخالف حجامت و دلک و تنقیه از ان م گاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیر زنان از انجمله است لیکن طور
او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و بپنبه نرم بملائمت پاک کنند و ایضاً منجمله آن سفیده بیضه مرغ است و کذلک لعاب اسبغول و بهدانه که در جمیع اینها
انضاج است و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بماند مضرت نکند و سفیده و بیضه از شیر انفع است و اگرچه شیر جالی تر و منضج و مسکن ست بجهت آنکه سفیده
بیضه با وجود تلیین و تمکین و تغریه او پسندیده سطح عین و سد مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد از عین بطول اقامت می ورزد در چشم و اگر بجای او لعاب طبیخ حلبه چکانید با وجود
تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تملیس و تسکین وجع است و روغن گل از بن قبیل ست تا روغن ازداخل چشم استعمال کنند بجهت آنکه واجب است که دوائی که مستعمل در چشم و خصوصاً
در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوای یابس بخشونت خود مولم بود و کیفیت طعم ادویه مستعمله قوی مثل تلخ یا ترش یا تیز نباشد و باید که
خوب باریک بسایند تا خشونت او برطرف گردد و اگر ممکن بود ذائقه بی مزه اختیار کردن اولی است و ایضاً میل بچشم نرسانند و ذرور بکار نبرند و دوای حار استعمال نکنند هرگاه در شدید یا
ضربان مفرط و التهاب شدید باشد و واجب است که در امر تنقیه چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل او میکنند یا سفیده و بیضه مرغ بکار برند و بدست چشم را مالند حتی المقدور و اگر احتیاج
بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله از تنقیه چرک برفق بیشتر عنایت مصروف دارد چه از تنقیه چرک تخفیف وجع و جلای چشم و کشاد ادویه مستعمله حاصل میشود و
و رازی در حاوی نوشته که هرگاه بار مریض بسیار باشد خرقه نرم یا پنبه ابریشم پیچیده بآب ترکنند و بملائمت چرک را بآن پاک کنند و اگر آب ذهن باشد بهتر است و
در چشم ذرور مریض باشیده زیاده گذاشته به بندند و در فاخر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن را در هر اندک زمانی برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند و دران
شیر دختران بچکانند و جفن را بمالند و بفشارند تا جمیع چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن و چشم میباشد چون مرض خارج شود همان ساعت

وجع تسکین یابد و خواب آید و اگر تسکین حاصل نشود شیاف مسکن وجع تند تا افیون و زعفران و شیر زنان بکار برند و در وقت انحطاط [illegible] واجب است [illegible]
ابتدا کمادات تری و توابعش شدید استعمال کنند و لطیفه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً ضماد و تنکیه در شدت باشد و در حق ضعیف البنیه
امد ابتدا و منع ماده و کفایت نکنند و به تکثیف طبقات ضرر کنند بدان ماده منجمد شود پس هرگاه چیزی از این ضرر با اتفاق افتد [illegible] از آب گرم
تدارک نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول آب اکلیل الملک نکوست [illegible] باوجود اشتداد [illegible] ضرر رساند [illegible]
اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال قابضات خصوصاً ضماد و تنکیه [illegible] مخدرات مخلوط باشند تقطیر العسل یا السکر در چشم بجهت دفع مضرت آن [illegible]
افتد اگر از این بیان مرض ظاهر گردد برای تدارک [illegible] کثیف نباشد [illegible] کنند و گاهی اشتداد وجع با استعمال مخدرات مثل عصاره لفاح
و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگردد لیکن تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی از آن بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نه زیاده
با احتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیده بیضه ممزوج آب طبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی با آن قدری [illegible] اضافه میکنند تا تسکین وجع [illegible] از جهت
تحلیل [illegible] آفت مخدرات زائل سازد اما اگر ماده رقیق الحال باشد استعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای او دست [illegible]
اگرچه طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت [illegible] بصر [illegible] لیکن افیون [illegible] شفای حاصل [illegible] جالینوس [illegible] که مخدرات
مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف بصر اند و شیاف افیون مسکن وجع چشم است ولیکن خوف آنست که بعد از آن ضعف بصر بهم رسد پس باید که بجهت تدارک آن
بعد از استعمال شیاف [illegible] استعمال نمایند و بهترین آن شیاف [illegible] است [illegible] که خوردن مخدرات اولی است [illegible]
مثل زعفران و [illegible] و مشک [illegible] استعمال نمایند تا [illegible] آن گردد [illegible] شیاف [illegible] الساعة [illegible]
و القول جالینوس [illegible] بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا [illegible] افیون و بزر البنج و زعفران [illegible] با آب [illegible] خشخاش [illegible]
[illegible] آب [illegible] مرض صحت یابد [illegible] که در [illegible] و گاهی [illegible] بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طریق انصباب نزله
حجاب خارج باشد لیکن [illegible] شدید الردع نباشند که بسبب شدت تکثیف و احتباس ماده باعث ازدیاد وجع گردند [illegible] مثل [illegible] است
[illegible] شیرین و مثل شیاف [illegible] و زعفران و انزروت [illegible] مثل آب عنب الثعلب و آب عصا الراعی باشند [illegible]
و طلای [illegible] عنب الثعلب [illegible] نافع است اما اگر ماده به شدت [illegible] باشد [illegible] شدید [illegible] استعمال نمایند [illegible]
مجاری [illegible] برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این [illegible] است که ماده حار باشد تقویت [illegible] عصاره [illegible] برگ [illegible]
و ایضاً [illegible] برگ گل [illegible] از مرکبات ضماد [illegible] صندل [illegible] و زعفران [illegible] سماق [illegible]
[illegible] زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف [illegible] زعفران [illegible] و ایضاً [illegible] آب [illegible]
[illegible] ضماد کنند و [illegible] در آن گل سرخ و آس و برگ بید [illegible] عدس [illegible] باشند [illegible] آب [illegible] که آن [illegible]
نمایند و اگر ماده نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا [illegible] با سفیده بیضه مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد [illegible] قابض [illegible] مقوی [illegible]
مثل [illegible] و [illegible] کبریت [illegible] تریاق کبیر [illegible] ضماد نمایند [illegible] کتاب تمام [illegible]
و هرگاه علت مزمن گردد فصد [illegible] شریان [illegible] نمایند [illegible] باشد [illegible] شیاف [illegible]
[illegible] در چشم [illegible] که [illegible] مرض صحت [illegible] تحلیل بقیه ماده [illegible] شیافات [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] محرق باشد استعمال کنند [illegible] کفایت کند [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] و ایضاً چون رمد بطول انجامد [illegible] باشد [illegible] آن [illegible]
[illegible] فصد [illegible] مسهل [illegible] بعد از آن [illegible] آب شیرین مستعمل نمایند [illegible] کنند [illegible]

سدغین و یا خاصت از فین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته وارسیاسیس و ازهی گویند که چون رمد کهنه گردد و بطول انجام
و ماده در طبقات چشم رسوخ یابد این هنگام بهترین تدابیر حجامت اخدعین و انداختن زلو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت نقاست بعد از فصد صافن نفع نمایان
نافع است و ضماد زعفران و عصاره مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیافات در وی بغایت سودمند و هرگاه با وجود جودت پرهیز و حسن تدبیر رمد بطول انجامد
و سرخی و سیلان آن تنک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم ماده ردی متمکن است که غذای دار و چشم را فاسد میکند
و یا در چشم سوء مزاج ردی است که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول میاید نوازل از سر و دماغ و در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بطلیمیات مثل سفیداب و اقلیمیا
و زهر مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کحال و طلا آن بکار برند که رطوبت غریبه را برد و در ایام خشک میازرور چشم را باصلاح می آرد و گاهی برای حبس نزله بداغ تارک سر
مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدا ماده از حجب الدماغ باشد علاج صعب بود و الا مدار آن بر استفراغات قوی باشد مع
استعمال تقویات سر و از ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل الطیب و گل سرخ و اقاقیا و کشنیز خشک و آب کشنیز سبز سازند مع طلا و کشنیز خشک مع
اندکی زعفران بر موضع ملتحمه یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و ارجیجانس گفته که صاحب رمد شراب و جماع ترک نماید و دوای مسهل استعمال کند و در آب سرد
نشوید و چیزی گرم نشمد و ترشی و مالح نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس بشراب قابض نهد و اول فصد کند
و بعد آن حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و بر عطش مصابرت کند و بعد آن حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک بر شب نهد که مسکن الم است
و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کرده بخورد و انجا که در رمد علاجهای صواب و تنقیه بالغ کرده شود و با وجود آن مدت طویل
باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردد زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافته تحلیل پذیرد و گذارد حادث در زمستان و امزجه بارده
و بلدان بارده طویل المدة و علاج آن صعب تر میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو از طول مرض باتدبیر صائب ملال و کلال بهم نرسد و دست از پرهیز و تدبیر برندارد
و بقول البعض مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد باین طور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بران گذارد و اگر در چشم چپ باشد
دست راست بران نهد و کواکب بنات النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و بیک آید که بگوید هفت شش
پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید بتحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطبای هند گویند رد نیکو بر شیر گردد
همان روز آب برگ دهتوره نیمگرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل گل نیب که آب زرد چوب سوده نیز نافع است و اگر شیر درخت [illegible] در چشم کشند درد چشم را
فوراً آرام میکند و پاره که دوای هندی است در آب سائیده گرد اگرد چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی است و هرگاه انبه خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی
چشم ضماد کنند در یک روز رمد را فائده بخشد و اگر موسم انبه نباشد امچور در ظرف آهنی آب بسایند که مثل مسکه گردد و بعده گرد اگرد چشم ضماد نمایند و قدری از ان در چشم
کشند و اگر آب لیمو بر آهن چینی گذارند و با آهن پاره دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس آن آب را بر پلک چشم گذارند و دو سه بار تکرار نمایند
بهمه اقسام رمد مفید است و اگر غنچه خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم بندند همین عمل کنند و قیمه گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود
پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند نهو عجیب للوجع لا عدیل له و اگر پاو رسوت گیرو پوست هلیله زرد و هلدی افیون هر یک ماشه لودهه پهتکری بریان هر یک دو ماشه آب بسائیده
گرد چشم ضماد کنند در هر قسم رمد معمول است و اگر پهتکری بریان یک ماشه افیون یک سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوٹلی بسته بر چشم بگردانند و قدری از ان
در چشم قطور کنند نیز در انواع رمد همواره معمول است و اگر زیره سفید لودهه پهتکری بریان مساوی باریک سائیده با قدری مغز گهیکوار آمیخته پوٹلی بندند و در آب تر کرده هر ساعت
بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده و بر چشم بسته بخوابند و بروز بدستور طور پوٹلی بعمل آرند در دو روز دفع درد چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکمله هندی مرقوم است
که اگر رسوت هلدی پهتانی لودهه پهتکری هر یک سه ماشه افیون یک حبه لونگ یک عدد کوفته بیخته در شیره برگ تمر هندی دو پوٹلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم
مفید است و در بیاض والد مرحوم مسطور است که قرنفل یک عدد پهتکری زعفران لودهه پهتانی افیون زرد چوب هر یک برابر قرنفل گرفته در پوٹلی بسته در آب یکه کورکنا
تر نموده باشند پوٹلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم است و ایضاً پوٹلی مشهور اهل هند برای درد چشم این است که لودهه پهتکری مردار سنگ هلدی زیره سفید

هر دو را مدیک ماشه افیون و دو ماشه مرچ سیاه چهار ... دینار تمر تعمه یک سنج با یک سائیده و دیگی بسته در آب پوست خشخاش تر کرده در چشم ...
خیر التجارب ست که پوست خشخاش چسکری بوده برگ سرخ ... از سک و دم کوفته فتیلی بسته در آب کوکنار ... فتیلی نیز نافع است و اگر ... آب حل کنند
یک مان ... تا ... تشیع شد ... بوده ... باید ... باشد در آب مذکور ... فتیلی بسته ... آب ... در چشم ... اگر
سفید بوده ... کیاشه افیون زعفران ... یک سرخ پوست ... باشد در آب ... بسته وقت حاجت ... سائیده ... چشم ...
و اگر درد ... آکوفته بیخته و شیرزان ... بر آتش ... چشم کشند نافع بود و گویند که این دوا برد ... صفراوی
مخصوص ست و بلغمی و سوداوی ... لیکن ... بعد ... یک ... صفراوی ... نافع نماید ... الطبیخ ... کشیدن ... نوری
مناسب بود ... کشنیز خشک با نبات وقت خواب ... لیکن ... استعمال ... صفراوی مناسب نیست ... زیر ... سفید ...
زرد چوب گل ... پوست ... یک ... ماشه زعفران افیون خالص هر یک یک ماشه ... دو درم عنب الثعلب چهار ماشه صندل ...
دو ماشه کوفته بیخته آب عنب الثعلب سبز حب نموده نگهدارند و با آب مذکور سائیده ... نماید که نافع درد چشم و ورم ست ... باشد خواه بارد ...
یکماشه ... هر یک دو ماشه کوفته بیخته آب حل کرده در چشم ... اگر ... هر یک یک جزو ...
چهار جزو ... پنج جزو کوفته در آب برگ ... سائیده شیاف سازند و در سایه خشک کرده به آب ... حل کرده در چشم ... تسکین ... فی الفور نماید

ذکر ادویه مسکن وجع رمد

ضماد ... که مجرب ابن ماسویه است و کذا زردی بیضه و روغن گل و زعفران که مجرب ... ست و ... زنان نیز ... کذا ...
گل سرخ خشک در شراب پخته و کذا ... گلاب ... و کذا ... خشخاش ... گلاب ... سائیده و کذا لعاب حلبه ...
بشراب و کذا ... برگ ... سویق شعیر و کذا نشاسته و سفیدی بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا سیب ...
سائیده و کذا کتیرا ... گلاب و کذا زعفران اکلیل الملک آب کشنیز سبز زردی بیضه آب طبیخ خشخاش با عصاره ... آب طبیخ آس ... و کذا آب کاسنی ... آب خرفه
و آب ... آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زرده بیضه حل کرده و کذا ... سوده
... مسکه مغسول آمیخته و بر آتش پخته ... و کذا ... زردی بیضه مسلوق روغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب کهنه سویق جو و کذا ...
سوده بر روغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا ... زعفران مساوی در زرده بیضه و روغن گل آمیخته ... و کذا ... شراب ...
مسکن ضربان و محلل ورم و نافع رمد صعب ست و کذا ... تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی سائیده و آرد جو ... آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل الملک ...
و رمد صعب و شدت الم کذا نان ... آمیخته و کذا زردی بیضه خام ... و کذا سویق شعیر و برگ بنفشه سبز و کذا ... مغسول و کذا گل سرخ
خشک مطبوخ که مجرب ... ست و کذا ... ریحل ... و کذا ... آب عنب الثعلب و روغن گل و کذا ... برگ خشخاش و عصاره ... العالم که
عجیب است و کذا موم سفید یک درم بر روغن گل شش درم ... وقت اشتداد وجع و کذا ... گل سرخ خشک ... اکلیل الملک ... و اکتحال
... و کذا زردی بیضه و اکلیل الملک و کذا زردی بیضه و ... و کذا ... سائیده بشراب ... و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه
روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب ... و کذا عصاره اکلیل الملک بزردی بیضه و کذا ... آب عنب ... زردی بیضه مسلوق و کذا ...
و زعفران ... افیون ... و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم ... عنب مطبوخ و کذا ... گلاب و قطور سفیدی بیضه در
چشم در ابتدای رمد ... مسکن الم و حرارت ... ست و کذا تقطیر ... بعد نقای بدن ... تسکین ... تجربه ... و کذا
آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون ... شیر دختران ... سوده ... شیر دختران حل کرده ... آب گرم ... و کذا ... اکلیل الملک ...
طبیخ ... اکتحال ... و کذا شیاف نشاسته ... زعفران ... افیون ... آب عنب الثعلب شیاف بسته ... بالینوس

سکن وجع ست وکذا شیاف دارچینی ونطول حلبہ واکلیل الملک مطبوخ وغسل عین ہم بآب بابونہ وتعلیق یک مگس زندہ کہ در پارچہ کتان خل بہ بندند بجوکہ زندہ بماند وبباز ویا گردن بیاویزند وکذا التعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد وچشم چپ اگر در چشم چپ باشد برمنار وکذا التعلیق یاسطان بر چشم نیز مسکن وجع آ

ذکر ادویہ مانع رمد

اگر گل منڈی یک عدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند وہرگاہ چند حب ازان فرو برند سالہا حسب عدد حبات مبلوعہ امین شوند وبہ تجربہ رسیدہ واز مجربات بعضی متاخرین ست کہ اگر گلنار را از درخت در روز شنبہ یا چہارشنبہ قبل از طلوع آفتاب بدہن قطع کردہ بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال القولی ہفت سال از درد چشم ورمد امان یابند واز جالینوس منقول ست کہ اگر گلنار را کہ بقدر حب الآس باشد ہفت عدد بلع کنند تا سہ سال از رمد در امان باشند وکذا التعلیق ذباب در خرقہ بستہ بر بازو وسویدی نوشتہ کہ اگر بیخ عصی الراعی در نقصان ماہ قلع کند وانسان آنرا با خود دارد دران سال ورا رمد عارض نشود ومجرب من ست ودرازی گوید کہ اگر یک حنظل بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی وصفراوی وحمرت عین

از لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دہند وصندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب اقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیدہ گرد اگرد چشم ضماد کنند ویا پارچہ نیلگون مرہم بالای چشم دارند وطلای گھرہ معمول حب رمد ودر آخر حب سرخ نیز معمول ست وشیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدی بیضہ حل کردہ ویا قطور مسکن وجع چشم چکانند وگاہی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی میخورانند وصباح لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ کشنیز خشک شربت بنفشہ می نوشانند وشیاف امیثا با آب کشنیز تازہ سودہ اندرون چشم میکشند وضماد وقطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع است واگر درد شدید بود افیون اندکے ہم ضم نمایند وکذلک طلاء وقطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن ہر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار ست بقول جالینوس وبعضی لعاب بہدانہ نیز می افزایند واگر برگ کشنیز تر مقدار وافر گیرند وبدون کوفتن ہمچنین بر چشم نہادہ بر فادہ غیر محکم بہ بندند در روزی دو سہ بار تجدید کنند در اوائل منفع بسیار میکنند واز روت سفیدی بیضہ یا شیر دختر یا شیر بز سودہ بر چشم طلا کردن رمد گرم را النفع عجیب است یا بید ضماد بنفشہ تسکین لہیب چشم میکند وبرمد حار نفع میرساند واگر اسکر را در گلاب سہ بار بگذارند وبر خرقہ ضماد کردہ بر چشم وارم نہند در حین شدت درد نفع عجیب کند ونیز تازہ تر وگوشت تازہ وزردہ بیضہ ہر یک ازین بروغن گل سرشتہ نافع رمد ومسکن درد ست وضماد آرد جو با سفیدی بیضہ بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند وہمچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر وضماد برگ کشنیز وضماد برگ گل سرخ تازہ ہر واحد مانع نزول مواد بچشم ست وضماد برگ کاسنی وکذا خاک خشک تر فقط یا با آرد جو مجرب ومسکن عجیب ست واگر ازین تدبیر فائدہ نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند واگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس لوزنا گوش ونقرہ گردن ہفت ہفت عدد بچسپانند در روز دوم نیز چنین کنند واگر احتیاج تنقیہ شود نضج مادہ از منضج صفرا نمودہ از مسہل صفرا تنقیہ کنند وحب اہلیلہ خورند ودر صورتیکہ مادہ مرکب باشد ویا مزاج مریض گرم نباشد در مسہل سنای مکی یک تولہ وتربد ہفت ماشہ داخل کنند وعوض حب مذکور تنقیہ از حب ایارج ہم مضایقہ ندارد واستعمال حب ذہب وحب بنفشہ نیز نافع بود والیضاً در دموی بعد فصد سر رو وشرب شربت بنفشہ چہار تولہ در عرق مکوہ وبید سادہ ونیلوفر ہر یک پنج تولہ داخل کردہ وقطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کردہ وطلای شیاف امیثا در آب مکوہ وکشنیز سبز ویا در شیر بز ویا زن بر گرد چشم وصدغین وپیشانی ودر روز سوم یا چہارم فصد رگ پیشانی ویا ماقین ودر پنجم تنقیہ بلغم بہ مطبوخ فواکہ حلوی خان وحب بنفشہ باضافہ خیار شنبر وشربت ورد وسکنجبین سادہ وروغن بادام ودر روز دیگر تبرید مذکور باضافہ تخم ریحان وبضرورت تقاضای سرخی خورانیدن حب ایارج وجہت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیزی نافع است ودر صفراوی بعد فصد شرب ماء القرع نہ تولہ با شربت نیلوفر چہار تولہ ویا آب انار ین معصور شیم ہفت تولہ شربت ورد مکرر اہلیلجی دو تولہ تا سہ روز وبر روز چہارم تنقیہ بمطبوخ اہلیلہ ویا مغلی حامض کہ مقوی لسنا یک نیم تولہ بود باضافہ خیار شنبر وترنجبین ہر یک ہفت تولہ وشربت آلو مسہل چہار تولہ وروغن بادام ہفت ماشہ وتبرید از شیرہ خیارین وخرفہ ہر یک نہ ماشہ لعاب بہدانہ دریشہ خطمی ہر یک سہ ماشہ در عرق نیلوفر وکاسنی وبید سادہ ہر یک پنج تولہ برآوردہ شربت نیلوفر چہار تولہ گرد اسپغول نہ ماشہ پاشیدہ وبعدہ قطور شیاف ورد کہ بلعاب اسپغول وطلای حضض سہ ماشہ در آب لیموی کاغذی مفید بود وبعد ازان

درد و برای تحمیل قیح یا در طلا نیز کشنیز سبز یا دو تا شاید بهترست امثال کنند و شب شیاف ... نیز بنفشه ... حصار ... که در ... یا شیافی نافع است و برای
تسکین و تخفیف درد خوردن گل ابر بودن باشد با زر امثال کشنیزی و در قرار سرشت سعمول السادة مرحوم است که ... و ... چپانی ... که گرم نیز و تسکین درد مجربست
و در دو بعضی از ذرد چشم و ایشان چپ ایشان به برد ایشان حالب النوم با شیاف شب یانی که آب آن امیاتی یو ... یک ... که تعقیه اکتحال از زردت و یا
دو جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو ... یک جزو باریک سوده بر ... لوزم است ... ایضا ... با قیماتی ... صندل سرخ ... با قیا
حب الثعلب تخم خلمی ... عربی ... افیون ... زعفران ... نیمه آب کشنیز لعاب ... یا سفیدی بیضه مرغ ضماد نمایند هرگاه شدید ازالی کسل ... گردد
و یک حب ... شانید و باشد ... حب سرخ یا سبز طلا کنند **و ایضا** ... سفید ... ایضا گل بنفشه فوفل ... ماشه ... زرد
یا بجای ... نمایند که بدون ... و درگه و تسکین ... رد نماید ... گل بنفشه صندل سرخ و سفید آب لیموی کاغذی کرده ... از انست ... بیشتر ماشه
آب کشنیز سبز یا سفیدی بیضه مرغ ... دو نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یانی بریان هر یک دو ماشه و آب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پهتکری یک ماشه افیون
بقدر نخود و در آب برگ ... بقدر ... سائیده ... آتش ... ضماد نمایند ... سرخی مفید بود و ایشان ... بهت ...
صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده با آب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که
در ابتدا سود دارد و یا رسوت یک ماشه افیون زعفران هر یک یک سرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه سائیده حب بسته وقت حاجت آب سائیده و بار ... چشم
ضماد کنند و اگر گیرو چهار جزو افیون یک جزو حضض هلیله سیاه و زرد چوب هر یک دو جزو تخم ... صمغ عربی هر یک ... جزو سائیده حب بسته آب ... گوکنار
سائیده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل ماده رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زرده تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه ... مفیدست و پوست هلیله ...
هلیله آمله حضض گیرو و برگ تمر هندی افیون شب یانی بریان ... سفید هر یک ... بگلاب ترکرده بر چشم گذارند که برای رمد نافع است
و اگر پهتکری بریان لودهه پٹهانی هر واحد یک ماشه افیون نیم ماشه برگ تمر هندی چهار ماشه ... در پارچه پوٹلی بسته آب ترکرده زمان زمان بر چشم
گذارند برای رمد بی نظیر و معمول ست و ضماد شب یانی بریان شش ماشه لودهه پٹهانی پوست هلیله کابلی هر یک دو ماشه گیرو افیون زعفران هر واحد یک ماشه ...
سی باد ... با آب انار ترش سائیده حب بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع ست و کذا ضماد آرد جو ... رمد با اقاقیا ... سفیده تخم مرغ
یک عدد آب کشنیز تازه و آب کاسنی ... در رمد و چشم ... رسوت ... پوست ... پوست هلیله ... پهتکری ... آب تمر ...
سوده بعد فصد سر ... حجامت ... ضماد کردن نیز مفیدست و ضماد پهتکری بریان هفت ماشه ... ماشه ... لیمو ... حل کرده
برای درد چشم از مجربات ست و کذا ضماد پٹهانی لودهه پهتکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یک ماشه مفید ... و بسیار پوست هلیله زرد پهتکری رسوت
مرداسنگ پوست خشخاش ... سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران ... پوست ... حل کرده ... رسوت صندل سرخ
آب عنب الثعلب و روغن گل در چشم ضماد کنند و یا رسوت پهتکری بریان افیون هر یک ... ماشه آب حب ساخته در آب ... بر چشم طلا کنند و اگر
لودهه پٹهانی آمله ... روغن گاو بریان نموده آب ... سائیده گرد چشم طلا کنند ... در چشم مجرب ... ضماد ... سیاه ... شب یانی رسوت آب
برگ عنب الثعلب سبز ... مجرب ... پوست هلیله ... گیرو رسوت هلیله زنگی ... مفید در چشم ست و اگر تمر هندی تخم ... آب ترنموده مالیده ضماد
کرده افیون بقدر سه سرخ و پهتکری ... سرخ در آن آب انداخته ... آهنی ... گرده ... باشند نیز نافع رمدست و اگر تمر هندی
نباشد آب برگ ... برگ ... سائیده ... بسته و کذا برگ ... سوده و کذا برگ ... سائیده بر چشم ... برای رمد سودمندست و کذا ... چنبه
در روغن ... سائیده بر پشت چشم ... کذا لودهه ... رمد پوست هلیله زرد ... آب برگ انار سائیده ... وقت شب بر پشت چشم
... ضماد ... سفید ... چهار تولہ برگ حنا ... آب سائیده ... ... از مجربات مشهوره است
و اگر صبر شیاف ... حضض ... زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی آب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد ... معمول

حکیم علی اکبرخان جهت درد چشم و بقایای آن نافع است و کذا عصارهٔ آمله که تجربه معمول است و گویند که جهت رمد کهنه که هیچ دوا بآن نشود و نگیرد جهنگری سفید یکماشه
و در روغن زرد نه ماشه بسوزند که سیاه شود و با یکماشه افیون در ظرف آهنی از دستهٔ آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل خشخاش تمیز تالیف علوی خان جهت رمد زمن
نافع است و کحل ملکایا مفید و غذا اصحاب رمد حار کدو و پالک و خرفه و مونگ با نان یا برنج و زرده بیضه نیمبرشت و در صفراوی ماء الشعیر و شربت نیلوفر مناسب بود و در دموی
ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمر هندی و شکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون است مفید بود لیکن ترشی صرف مضرست و جمله اغذیه نافع صداع حار
و آنچه نافع معده و بخار بدماغ بود مثل بزرقطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسبغول بشکر بعد طعام بصاحب رمد نافع بود و از جمیع لحوم و خمر و حلوا پرهیز کنند
و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای چوزه مرغ جائز ست و هرگاه رمد بطول انجامد آرد حلبه و خشخاش و باقلا و زعفران و صبر با سفیده تخم مرغ در روغن گل سرشته
طلا نمایند و دم الاخوین و زعفران و امثیا و اقاقیا هر مساوی افیون نصف یکجزو شیاف ساخته کحل و طلا استعمال کنند که عجیب الاثر است و بدانند که در رمد دموی بعد
فصد یا حجامت قفا تکمید هم بجوشانده این طور دهند عناب شاهتره جوشانیده و شیره کاهو شیره خشخاش لعاب اسبغول شربت نیلوفر داخل کرده نوشند و یا عناب سپستان
خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده و شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده نوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه
داخل کرده خاکشی پاشیده نوشند و در صوت و هلیله سیاه بهنکری مرداسنگ آب عنب الثعلب آرد حمام کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج نمایند
و سفیده بیضه در چشم چکانند و بشیر دختران بشویند رمد دموی را در کمتر زمان ساکن کند و در صفراوی بعد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابدست که در مسهلات آنچه
مخرج بلغم است مثل تربد و هلیله کابلی و مانند آن نیز داخل کنند زیرا که بعیدست که صفرای او خالص از غیر بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفراوی و آلو بخارا
و اصبا زرد و آلو خشک تمر هندی هر واحد یک اوقیه نیم پوست هلیله زرد پنج درم سنای مکی چهار درم گل بنفشه پنج درم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر هفت عدد
همه را جوش داده و صاف کرده بیست درم ترنجبین دران حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف کند در آب گرم محلول دران شکر سرخ تحریک نمایند و بعد اتمام فعل
شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر با آب سرد بزرقطونا پاشیده دهند و غذا دو پهر آب گوشت چوزه مرغ اندک کشنیز تازه دران پخته بخورند و هم صندل و نیلوفر و غیره
خوشبو بار بویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی است و لعاب اسبغول با شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی ازان با شربت آلو بخارا بهر تسکین صفرا دهند و یا لعاب بهدانه
شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین شیره تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی ماء الشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست خصوص
که سرفه خشک باشد و اینما ماء الشعیر عظیم النفع است برای رمد که در ماده او حدت باشد و اگر دیده سرخ بود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش بدهند و اگر در ماده
نهایت حدت باشد با شیره تخم خشخاش و کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد ازان حمد یا دو مثل بزرقطونا آب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم را بگلاب
ممزوج باندک سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضه مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بندماند شیره خیارین
شیره تخم خشخاش لعاب اسبغول شربت نیلوفر دهند و بعد از تنقیه استحمام آب شیرین نیمگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند
و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید برگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تحلب و شدت حرارت رمد از خرفه و عنب الثعلب
آب گیرند و دران قدری روغن و آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انحطاط زرده بیضه مرغ گرم کرده ضماد نمایند و طلای
عصارهٔ برگ بهی آب عنب الثعلب لعاب اسبغول سفیدی بیضه مرغ با هم سرشته نافع رمد صفراوی است و سفیدی بیضه مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت
داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب است و ایضا کافور یک جزو لودهٔ افغانی سه جزو سائیده در پوتلی بندند و تا دو گهری در آب تر کرده بعد از آب برآورده بالای چشم
گردانند و قطره در چشم چکانند و استعمال شیاف سماق مصنف نیز درین باب تجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند ذرور ابیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض
بغیر افیون در سفیدی بیضه و شیر دختران حل کرده بچکانند و زرده بیضه بروغن گل برپارچه نهند بر بندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند زیرا که
درد شدید گردد و هرگاه درد ساکن شود و ورم تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد در رمد صفراوی نیز باشند و شیاف احمر لین استعمال کنند و از فواکه منع کنند مگر آنکه دران منع تصعد
ابخره و تقویت معده باشد مثل امرود اندک و کذا به و سیب و امثال آن و انجیر و انگور و خربزه و مشمش و خرما و مویز و عسل مضرست و غذا بزورات مانند مزوره ماش با سفاناخ

ومغز بادام و غیره و تالود و آلو بالو نافع است و لیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالوده جو مقشر و باقلا با شیره و با نعدیه ... که مایات معین ... باشد

باشد و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور و ترش و می ... و تمدید و ... [illegible] ... کشنیز ... نبات

منع نمایند و حمام و جماع کنند و این لسوع و ... چون ... صفرا و ... باشد فصد کنند و ... بطبوخ ... نمایند و ... و ... [illegible] ... حل کرده ...

بعد ده ساعت چشم را بجلاب بشویند و ... زعفران خولان در آب کشنیز ... سرشته بر پلک ضماد سازند و ... ضماد کنند سرخی چشم را ... باشد بقول شیخ ...

بفصد و ... و تنقیه ... اطریفل ... و ... مسهل ... نمایند ... حار مدام کنند و تضمید ... یا کشم و طبوخ

بشراب عسل ... باصل السوس ... چشم مدام ... و تبرید و ترطیب ... نمایند لیکن ... و مبادرت بحجامت ...

... حمرت چشم مبادرت بافراط خون است و بعد از آن ... و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تبرید ... نمایند و ان ... قول او ...

اقوال حکما ... مسطور گردد ... حمرت ... استفراغ ... تلیین طبیعت ... معتدل ... تضمید ... [illegible]

... مسطور ... عدس با عسل ... بطبوخ ... ضماد نمایند ... بشراب ... ضماد کنند ... معمول ... سرخی آب جاری بود

اطریفل ... عرق ... شاهتره ... عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند ... افیون ... عربی هر واحد ... زعفران

چهار سرخ ... چاکسو ... اقاقیا ... هر یک ... گلنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس ... قدری آب ... الوده بر پلک

بار ... سرخی چشم دور کند و قطره آب ... وقت خواب در چشم ... سرخی ... چوب ... حوالی چشم ...

برای سرخی چشم عجیب الاثر است ... حرارت چشم را مفید است و اگر ... زرد چوب ... چاکسو هر یک نیم توله ... یک مدد

... تمر هندی ... زرگران ... مانند ... سرشته ... درون ... بار چرب ... بندند

و در قدری آب ... دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت ... بچشم ... بگردانند ... آب گرم از چشم ... برآمدن ... شفا است

و سرخی چشم و درد آن ... کند ... و افیون ... در علاج ... سرخی چشم معمول و مجرب است و ایضاً

برای رفع سرخی ... صندل سرخ ... زرد ... گلاب ساییده بالای چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدری در چشم رود

و ... سوزان خارج شود ... چشم ... و بکشایند باز خواب کنند مجرب است و اگر برگ عنب الثعلب ... سوخته مروارید ...

... ریگی که زرگران ... دیده ... مساوی ... رفع حمرت چشم ... مجرب نوشته ...

... مجرب است ... نهایت ... خالص ... ظرف ...

چشم طلا کرده ... سرخی چشم ... نفع ... لیکن ... سرخی چشم ... سوخته ...

... نیم توله ... هر یک ... اندازه ... وقت حاجت

بالای چشم ضماد نمایند ... هلیله زرد ... افیون ... آب سوده ... چشم ضماد کردن

و همچنین برای سرخی ... باشد ... ضماد ... مرداسنگ آب تمر هندی و گلاب سوده نافع است ...

هلیله زرد ... مفید و برای سرخی چشم ... هلیله سیاه ... صمغ عربی ... افیون هر یک ... عنب الثعلب

... چشم ضماد نمایند ... شاه رفیع الدین صاحب ... معجون ... سرخی چشم را نافع است ... سرخی چشم ... حجامت ...

اطریفل ... کشنیز خشک ... سفیده ... سرشته ... چشم ضماد نمایند و اگر سرخی چشم ... برگ ...

مقابل چشم ... محافظت ... آفتاب ... سفیده ... شیر ... چشم کشیدن ... چشم ... اطریفل

کشنیزی خوردن مفید ... سرخی چشم ... چشم ... تکلیل ... حمرت

باقی ماند بزردہ بیضہ مرغ برشتہ مسحوق باندک زعفران و روغن گل ضماد کنند کہ موجب زوال سرخی میشود و حجامت قفا بغایت سودمند است و ریحانیس گفتہ کہ سرخی و تحمہ
ولالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او مینماید ذکر ادویہ مفردہ و مرکبہ نافع رمد حار چشم عصارہ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و امیران
مساوی شیاف ساختہ بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیدہ ضماد کردن مجرب سودمند است وکذا اکتحال انزروت سودہ در سفیدی بیضہ سرشتہ بر چوب
طرفا چسپانیدہ در تنور گذاشتہ تا خشک گردد پس مثل غبار سائیدہ و نصف او شیشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافہ کردہ در رمد صعب مجرب است و
وکذا برگ سنا و تخم شیشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیدہ و شیشم برآوردہ و خشک کردہ و نصف او نبات در ربع او ہر واحد از زعفران و عصارہ مامیثا آمیختہ مثل غبار
سائیدہ مجرب نوشتہ وکذا اکتحال آب دہن صائم مجرب گفتہ و ضماد حب الآس شوکران یا پست جو وکذا احماض بر سبع دہ وکذا عصی الراعی وکذا برگ بنفشہ سبز
وکذا حی العالم وکذا آرد جو بآب برگ خرفہ وکذا آرد باقلا بسفیدی بیضہ آمیختہ وکذا آب برگ گل سرخ وکذا آب انار شیرین بریان وکذا آب گلنار خشک
کردہ بر سن سودہ وکذا حی بریان تنہا سودہ یا بنان خمیری سائیدہ وکذا آب کاہو بآرد جو وکذا اکلیل الملک تنہا یا بزردی بیضہ یا غبار آسیا یا خشخاش
یا کاسنی آمیختہ وکذا سفیداب ارزیز بسرکہ و روغن گل آمیختہ وکذا اسبغول مسلم در آب کشنیز پختہ وکذا برگ سرو لسبوق وکذا آب برگ بنفشہ سبز یا پست جو وکذا
گل حی تریا خشک وکذا المامیثا سودہ بگلاب سرشتہ بر پیشانی وکذا آرد جو بآب عصی الراعی یا آب برگ ونیوط و شاخ نرم انگور مخلوط کردہ و یا بآب عنب الثعلب سرشتہ و
کذا تخم خشخاش و حلبہ مساوی سودہ بگلاب سرشتہ وکذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشتہ وکذا زعفران و گل سرخ و اکتحال حی العالم وکذا دخان
قطران وکذا توتیا در آب برگ عوسج حل کردہ وکذا آبنوس سوختہ مغسول وکذا شبنم کہ بر درخت افتد وکذا ترشی ترنج در ابتدای رمد صفراوی وکذا لعاب بہدانہ و نبات سفید
وکذا شیاف ابیض در آب بارتنگ سودہ وکذا انزروت مربی بشیر خر با نبات سفید و نشاستہ وکذا اشادنج مغسول بشیر زنان وکذا اسفنج سوختہ مغسول وکذا شیاف
مامیثا در رمد قدیم و حدیث وکذا عصارہ گل کدو وکذا چوب ساج سوختہ در آب سرد کردہ و مامیثا مساوی سائیدہ وکذا مس سوختہ برادہ کثیر در گلاب یا آب شستہ کہ
نفع عجیب دارد و قطور آب کشنیز سبز و شیر زنان ہر دو برابر وکذا سفیداب رصاص لسبت بار در آب شستہ در ظرفی با گلاب تازہ روز در آفتاب گذارند در ظرف نا چینی
بندند تا از غبار محفوظ ماند بعدہ بسفیدی بیضہ آمیختہ در چشم چکانیدن وکذا شبنم کہ بر نی افتادہ باشد قبل طلوع آفتاب جمع کردہ وکذا صمغ عربی در گلاب
حل کردہ وکذا اسماق در آب بارتنگ حل کردہ و یا در گلاب خیسانیدہ در ابتدای رمد وکذا خولان در شیر دختران سودہ وکذا شیاف ابیض بآب
عنب الثعلب حل کردہ کہ بسرعت نفع عجیب بخشد وانکباب بر بخار زر ورد در آب جوشانیدہ وکذا بابونہ بآب و سرکہ پختہ در آخر رمد برای تحلیل بقایای
مواد و تسکین الم و شیشم صندل و گلاب وکافور و شرب دیاقوزا ہر واحد نافع رمد حارست و ادویہ مسکن وجع در علاج کلی مسطور شد و ادویہ مانع
انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اطریفل کشنیزی** مقوی دماغ و معدہ و معمول در امراض سر و چشم و نافع
از بخور و نزلہ پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ مساوی کشنیز خشک مقشر برابر ہمہ ادویہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام یا روغن
گاو چرب کردہ با سہ چند شہد خالص مقوم بسرشتند و بعد چہل روز تا یک تولہ بخورند و اگر اجزای مذکورہ را بالطریق سفوف ہمراہ نبات یا نمک
بخورند و یا کوفتہ در آب شب تر کردہ صبح صاف نمودہ در فصل و مزاج حار با شربتہ مناسبہ یا نبات بقدر دو تولہ استعمال کنند نفع بامراض مذکورہ و دفع
قبض نماید نوع دیگر کہ در تقویت دماغ و دفع سبوست و منع ابخرہ معدہ معمول پوست ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ منقی کشنیز مقشر
گل سرخ گاو زبان ہر واحد یک درم مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید ہر یک سہ درم مغز بادام دو تولہ قند سفید با عسل سہ چند ادویہ **اطریفل بادیان**

نافع و دافع جشم بست وهمه کرد دین او است نافع از ضعف بصارت و مانان مانند پوست بلیله کابلی پوست بلیله زرد پوست بلیله سیاه آمله مقشر کوفته هر یک یک توله بادیان هفت توله مصری همیشه بخوراند و در نسخه مفتاح المجربات و چند دیگر داروها است کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده و به قند سه برابر آن مخلوط نموده و هر روز شش ماشه خورند و اگر روغن بادام نباشد و تربد همراه بادام تازه باشد لطر حما طیقون نافع از برای رمد و مواد حار چشم از زروت مربی و شیره برنج و غیره مشیان اشیاف و صبر دو درم افیون زعفران هر یک یک درم گرنا باشد کتیرا نیم درم و آنرا سرا بود مرتیم درم بعنا نه تمامیت و عنایت باریک نموده یک یک بزیره و دو کف وری ارزق کرده چشم بسفید است توتیای کرانی آب فوره آنکو پرده و نیم درم کافور یک تیزاب کوفته بحر بیخته استعمال نمایند بر وو قمع جهت و حالقیاب نافع است توتیای کرمانی کوفته بحر بیخته و آب کرم آن دهت روز برده و خشک کرده و دیگر باره یک سوده استعمال نمایند مربی و ماشیاف است که چشم را درد کند زبا سلاق و دو بحلاوی و صریان نیشاندر وربع مادر کند شیاف ماشیا انزروت مربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته آب باران یا بادیان سرشته وقت حاجت بسپیدی بیضه مرغ حل کرده بچشم کشند حب هلیله جهت اقسام علل و مالیخولیا و امراض سر و چشم مفید و بمواد معمول پوست هلیله زرد پوست کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله گل سرخ هر یک سه ماشه سنای مکی شش ماشه تاربیون سفید نرم ترمد سفید مجوف تراشیده ماحوذ مغسول هر یک نیم تولمه است کوفته بیخته آب تازه حب سازند خوراک یک درم بروغن بادام چرب کرده و بورق نقره پیچیده با آب گرم وقت پنج شش گهری شب باقی مانده و اگر باشد صبر سقوطری بدل هر یک دو درم عوض آن کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر نیز همان وزن اضافه نموده مشود نوع دیگر مختصر و معمول جهت امراض سر و چشم نافع و مقوی دماغ هلیله سیاه و هلیله زرد و هلیله کابلی آمله هلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی شش ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته یک درم وقت شب بعرق مناسب یا آب گرم بخورند و بالای آن هرگاه دو سه گهری روز برآید مطبوخ مناسب بنوشند حب نوع حب حمله شدند و چشم را نافع است صبر سقوطری است درم پوست هلیله زرد ده درم مصطکی سقمونیا زعفران هر یک سه درم گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم نوع دیگر مختصر برای درد صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیا خشوری هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند حب سرخ که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد و آخر رمد و سبل مجرب و تازه موده است گیرند چهار درم افیون یک درم زنجبیل یک درم صمغ عربی یک درم هر دو کوفته بیخته اگر درم باشد آب کشنیز سبز و اگر نزله بر چشم افتاده باشد و آب کوکنار حب بندند و در سایه خشک نموده بالای چشم در آب بادیان یا در آبهای مذکوره سایند و ضماد نمایند حب سنجر مجرب برای امراض مذکوره بهینگری دو درم افیون یک درم حضض چهار درم برگ نیم پنج عدد زعفران پنج سرخ به اسایند در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده و از دسته آهنی بخوبی کهرل کنند بعد از آن بر آتش گذارند تا آب او جذب شود و لائق حب بستن شود پس حب بسته بکار برند گاهی یک درم صبر نیز داخل سازند حب رمد نافع درد چشم و ابتدای سبل و ظفره و مجرب و همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه شب یمانی چهار درم شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو کاغذی بسر آهن در ظرف آهنی حل نمایند تا قابل حب بستن شود حب بندند و آب بسایند و حوالی چشم ضماد نمایند و اندک در چشم کشند و در زمستان اندک گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیره برگ تمرهندی صاف نموده بگیرند و از آن حل سازند الیضا که برای درد و رمد بتراز زین و دائی نیست پهتکری بریان دو درم هلیله زرد چوب هفت ماشه افیون پنج ماشه در یک پاو آب لیمو کاغذی در کراهی آهنی اندازند آتش نرم کنند و بزند حل سازند تا قابل حب بستن شود حب بسته دارند در وقت رقیق بر چشم نمایند و اندکی از آن در کاسه اندر دان کشند ذرور ابیض که در امر بسیار است انزروت را با شیر خر یا شیر دختران سرشته بر چوب گز حیا نمایند و تنور را که قریب بسرد شدن رسیده باشد بگذارند و تا بیان کنند که سوخته نیم یک حصه از این انزروت بابع جزو نشاسته سائیده و در بکار برند ذرور چشیجام که در جمیع اسهام دو نافع تمام از چشیجام که سبز یا کسو کوچیده قشر کنند و هر کس خیر نصیحه

یا بدون آن و دو حصه ازان بگیرند و از نبات مصری و ماميران چینی یک یک حصه و همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر انزروت مربی در شیر خر بدل ماميران کنند شاید ذرور کافوری که حرارت چشم و رمد خفیف را دور سازد صدف سوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته یک درم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند ذرور ملکایا که در تیج و ابتدای رمد نافع انزروت بشیر خر پرورده و نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور که جهت درد چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان آنها همواره معمول است انزروت سرخ یک جزو شادنج مصری و جبر و چاکسو مقشر چهار جزو ذرور بسازند و پلکها برو شسته پراگنند و بند کرده بالای چشم مالیده و از آرد گندم در روغن و شکر درست کرده گذاشته برفاد در بندند و اگر گرمی غالب باشد و تسکین زیاده مطلوب بود برگهاء و شاخهای نرم انار سائیده و بجای مالیده بر چشم بندند شیاف ابیض جهت همه امراض حاده و تحلیل اورام و روع آن معمول نشاسته یک درم سفیده ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم بلعاب اسبغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند شیاف ابیض افیونی رمد گرم را نافع بود و در وجع صعب را بنشاند سفیده هشت درم صمغ عربی پنج درم افیون کتیرا هر یک یک درم بسفیده تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند شیاف ابیض انزروتی ابتدای رمد را نافع بود سفیده ارزیز هشت درم انزروت مربی با شیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند شیاف ابیض کافوری که رمد دموی و صفراوی را نفع کند و درد آنرا بنشاند سفیداب مغسول شش درم انزروت مربی بشیره خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنج درم افیون نیم درم کافور سه دانگ همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت در شیر دختر سوده استعمال کنند شیاف برلوما رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سودمند است چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد اقاقیا اسفیدناج مرکی حضض چند بیدستر کندر هر کدام یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند شیاف سماق صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و ضمور حدقه و دماق و التصاق پلک مجرب است سماق بیدانه ده جزو سفیداب یک جزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بطبیخ سماق شیاف سازند شیاف شب که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و نالیده شده منتفخ گردد پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف این قدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس با آتش ملائم بجوشانند که خود بخود آب شود هرگاه که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود زود تر برآورده در ظرف چینی بگذارند و شیاف سازند و بآب سائیده در چشم کشند شیاف کافور جهت رمد گرم مجرب است سفیده ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند شیاف علوی خان بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای احلیل چون با شیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع میشود انزروت سفید سائیده با شیر خر خمیر کرده بر آتش ملائم بریان نمایند پس دو مثقال ازین انزروت مربی بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیده کاشغری هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند شیاف حنا جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کڑاهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوب نیب حل سازند هرگاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند شیاف زبد البحر نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کات سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد رسوت افیون توتیای سبز مساوی بآب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند شیاف نارنج که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی بآب نارنج پرورده دو درم کتیرا

نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یک درم سفیداب قلعی هلیله زرد صمغ نشاسته هر یک دو درم افیون نیم درم شیاف سازند شیاف
کرمیت رمد مجرب از کتاب طب النفع است دم الاخوین صبر اقاقیا امیثا زعفران هر یک یک درم اذرین صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته بخیسه آب کاسنی نیم
شیاف سازند و در هنگام به آب سوده اکتحال نمایند شیاف وردی سودمند در درد چشم را در حال نشاند گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم
افیون دو درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم به آب باران شیاف سازند شیاف جالب النوم جهت وجع شدید و جمیع اورام
نافع. از انصباب مواد قوی التحلیب مانع امیثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت عربی افیون مرزنجوش سوخته هر یک دو درم به آب باران شیاف
سازند و به سفیدی بیضه بکار برند شیاف منجح تسکین دهد و یک روز تحلیل ورم در یک ساعت کند مجرب بیستر صبر افیون قلقطار سوخته هر یک
دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال اثمد
اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال تا بکیه در آن گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند ضماد که در نیم
را نافع معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف امیثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی به آب عنب الثعلب یا آب کشنیز
و تسکین وجع و ضربان شدید ترب و یا طبیخ گل نار یا آب که در سرشته بر پلک ضماد نمایند طلا که مجرب در بر الساعه نوشته شب یمانی سوخته با سدس
وزن آن سیماب سحق کرده و سکه گاو آمیخته بر پلک طلا کنند عصاره آمله که در رمد بعد چند روز معمول است خیلی سودمند لیکن در ابتدای
رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه و در هاون سنگین یا چوبین
بکوبند و آب آنرا در پارچه بفشارند و بر آتش ملایم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا جسد نگاه دارند و
وقت حاجت قدری از آن به آب سوده در چشم کشند غسول که در رمد حاره مکرر و دمعه حاره معمول است پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر سه
برابر نیم کوفته بقدر دو تولگی گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه بر چشم زنند بار بهمین آب چشم
بشویند قطور که جمیع اقسام رمد را نافع است بهدانه مقشر تخم گشنیز هر یک بست دانه حلبیچ دانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مامیران
و دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند گجرد معمول از برای درد
چشم و رمد بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه درم شب یمانی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از آن
افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی گردد بعد از آن بهمین دستور آب
لیمون داخل کرده باشند تا که بخوبی مخلوط شود و جهالسته نگاه دارند وقت حاجت به آب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندکی
در چشم هم بیندازند کحل معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد وصل انزروت سفید بشیر فربه پرورده بر چوب گز چسپانیده و به آتش ملایم
بریان نمایند پس بگیرند از آن شش ماشه و چاکسو در کیسه کرده و بیاویزند در دیگ که در آن آب سرگین خر و اهل کرده باشند و بجوشانند تا پوست
چاکسو نرم شود پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بگیرند از مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه سوت چهار ماشه نبات سفید
یک توله همه را نرم حلا نموده در چشم کشند کحل تشمیزج تالیف حکیم علوی خان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و حکه و امثال اینها را نافع بگیرند
تشمیزج مربا بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده انزروت سفید مربا هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی

آلیمیای تربی جفتش کمی هریک یک مثقال کوفته بیخته مانند سرمه در چشم کشند واگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته وقت حاجت بالعاب حلبه سائیده
شب در چشم کشند کحل ملکایا محلل ملطف مجالی بود جهت آخر مرض جرب و اقسام رمد نافع است انزروت مربی بشیر خر نشاسته شکر سفید
هریک پنج درم مغز تخم خشخاش یک درم کحل سازند گویند که بعد تنقیه بر البوم است کحل بابت شاه ضیاء الدین صاحب جهت سرخی چشم از نوازل و رمد
بعد رفع رطوبت است منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک توله سیماب دو ماشه امیران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرمه توتیای
هاروتی پهٹکری بریان هریک یک ماشه اول سرب را گداخته سیماب انداخته عقد نموده بسایند پس دیگر ادویه آمیخته سحق بلیغ نموده بکار برند کحل که در جمیع
انواع رمد مجرب الخاکی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب گز کشته در تنور یا قریب تنور بسبب شدن رسیده باشد برارند تا خشک شود بعد از ان
برآورده باشل آن شکر طبرزد و نصف آن هریک از زعفران و خشخاش سائیده در چشم کشند و دیگر آنکه اکحال که ابقا یا سے رمد را نافع است در علاج ضعف بصر
خواهد آمد معجون منشی نافع امراض چشم و سرخی آن پوست هلیله زرد و پوست بلیله پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله کشنیز خشک شاهتره اصل السوس
هر واحد یک توله گل منڈی برابر همه ادویه قند سیاه سه چند جمله هلیلجات را بروغن چرب کرده بقند مقوم بسرشند خوراک دو توله اقوال حکما بقول
شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بطبیخ هلیله
استفراغ نمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد ترید داخل نمایند و ایضاً اگر دانند که ماده در حجب دماغ منتشر است تقویت مطبوخ ایارج فیقرا
کنند و گاهی درچنین حالت بر نقوع صبر اقتصار نمایند و اگر خوف حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران انقوع کنند و واجب است که بعد تنقیه تمام
متوجه معالجه چشم گردند و دران ابتدا کنند به تضمید چشم در و به مبردات و دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصاره برگ بارتنگ و برگ بید
و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپغول و بهدانه و سفیده بیضه و شیر خر و شیر دختر هریک ازینها مفرد
و مرکب در چشم بچکانند و بعد از ان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که صغری و مبرد و مسکن وجع و مصلح خلط لذاع است و دیگر شیافات رادع
بچکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد و درد اشتداد نماید
و گاهے قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاهے بنابر تخدیر و خام کردن ماده بصارت را ضرر رساند و مرض را
طول دهد و شیاف وردی در تسکین التهاب و درد عظیم المنفعت است و دیگر ادویه مفرده رادعه مانند مرداسنگ و کثیرا و حضض و گل سرخ
و سرمه و اقاقیا و ماميثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیله زرد و هلیله سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و گوکنار و آب کوکنار
و آب کشنیز تازه و سائر عصارات بارده و صمغ عربی و غیر اینهاست پس هرگاه ردع ماده یا استفراغ و جذب آن بخلاف جهت و استعمال
روادع نمودند بتدریج و آهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروادع استعمال نمایند بعده منضج صرف عمل آرند و ایضاً اول رقیق مخلوط
مثل گلاب با البان که دران قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدری انضاج است و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه
شدید الانضاج از الست و تسکین میکند و لعاب حلبه و آبی که دران حلبه مغسول جوشانیده باشند جید الانضاج و مسکن وجع است و این
اول دوائی است که ابتدا بدان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر به تغلیظ چیزے از منضجات احتیاج افتد
باید که استعمال به لعابات نمایند و اگر تیر پیدا شد ها حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصاره شجره که آنرا بیونانی اطاطا و بفارسی رشک

و نیز بهیدانه و مانند او مجرب است و در ابتدای این مرض و انتهای آن مفید بتجربت رسیده و قوی النفع است و بعد از آن انحطاط نمایند از استعمال این
عصارات و طبیخ اکلیل الملک که در آن انزروت سفید مسحوق ممزوج بشیر زنان و یا شیر بز گداخته باشند و بعده هرگاه مرض با نحطاط رسد
کنند و در تمام حالات با ادویه قوی تر از آنها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و با آب طبیخ زعفران ضماد و تکمید کنند و چون
دانستند که بدن و دماغ تنقیه تام یافت استعمال حمام نمایند با آب گرم و بعد چند ساعت از حمام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد
از استحمام با آب گرم تکمید کنند انفع بود پس از آن شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر مرض نافع است استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد
بعد از فصد حجامت کنند و اولی است بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند
بعده مغز آن را نیز بعد از آن حرمان بطبیخ ترکرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده
صفراوی باشد بعد فصد بمسهلات صفرا تفراغ آن کنند و استحمام با آب شیرین نمایند و گاهی در آن نگریستن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی
شستن روی با آب سرد اندکی سرد آمیخته نفع میکند و درین قسم به استعمال قابضات در ابتدا با افراط مبادرت کنند و شیافات قابض محلول در
عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب گیرند و در اخراج خون استکثار نمایند و اگر حاجت
آن افتد دو سه یا چهار مرتبه خون بر آرند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بغشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احیاناً تفریق
آن قبل از فصد افتد تا مواد غلیظ منتشر گردد و از مرققات خون حمام ست و ضعیف از آن تکمید و تنطیل آب گرم یا آبیکه در آن حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند
و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد از آن تلیین طبیعت بالفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسیحی بماء الاجاص یا حب ذهب یا حب بنفشه یا خیار
شنبر که در قول ثابت ذکر آمده باید کرد و اگر خواهند ترنجبین و شاهتره و هلیله سیاه و اقیدر حاجت در آن اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از
اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی بشیره تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ما ظاهر الحلاوه باشد زیرا که موضعست مضرات
بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قبول نضج منع نماید و این ضرر در رمد است و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو
عناب و آب ماش و مانند آن و بقول بعضی رکه و کدو بروغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بعد
تنقیه تام باید در چشم اولاً قطور بکار برند مثل ترب او بیرزند نه در آن ... و روغن دوای بحار استعمال کنند دفعه و هنگام اگر درد شدید یا ضربان
مفرط والتهاب سخت باشد بلکه سفیده بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان چکانند
آنجا نجسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیرین و شیر دختران و سفیده بیضه و گلاب و آب کشنیز و بر هم زنند تا یکسان شود و در
در چشم چکانند و مریض را در خانه کم روشن نشانند و بر روی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد شیافی که در قول آتی
بیاید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد با آب و شیر حل کرده در چشم چکانند صفت شیاف کافور
که در ابتدای رمد نیکوست سفیده ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم کف دریا انزروت هر واحد
چهار درم سرگین سوسمار یک درم کافور نیم درم شیاف سازند صفت شیاف احمر که استعمال او در وسط رمد صالح است صمغ و
سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد یک درم آب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر

نسخهٔ شیاف کافور

نسخهٔ شیاف احمر

مرض بکار رود و در چشم سرخی و دمعه باقی ماند و رمد تیزی را نفع کند صفت آن انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر هر یک دو درم ذرور کنند و آخر رمد تا آنکه صاف گردد صفت شیاف احمر لین هرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که ثقل اجفان ببرد شادنج مغسول شش درم صمغ عربی کتیرا هر واحد پنج درم مس سوخته چهار درم کهربا مغسول ازرنیز هر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم دم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند ضماد که در آخر رمد نافع است بگیرند زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوجه مرغ و تیهو در آخر بخورند صاحب کامل و جامع و خلاصه می نویسند که در رمد حار بعد فصد مسهل و تلیین از پوست هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا مطبوخ فواکه یا نقوع هلیله آب انار این ادویه که در ان قبض و ردع اندک و آن ادویه مغریه مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و شیاف ابیض قلمی و صمغ عربی با سفیده تخم مرغ سرشته بر دور چشم طلا کنند و در چشم کشند و شیاف ابیض ساده بچکانند و اگر باین تدبیر درد ساکن نشود و آن بعض ادویه که در ان تحلیل اندک مع تغریه و تسکین باشد مثل قطور از انزروت سفید چهار درم دقیق کوفته ده دانه بیدانه ده دانه در ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب بران ریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر آتش انگشت ملائم بدارند تا گداز دو بجوش آید انگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین نحو عمل آرند که انشاء الله تعالی در همان روز یا روز دوم رمد را باصلاح آورد و بعد از انکه رمد تحلیل یافته و درد و تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری ثقل از درد و ورم باقی مانده باشد شستن چشم بآب نیمگرم و استعمال ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در انجاکه ماده دموی یا صفراوی بوده باشد ماء الفرع با شربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدهند که اثری عظیم دارد و عصاره کشنیز با شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سودمند است و کحل که در جمیع اقسام رمد مجرب است در چشم کشند و دوائیکه در اول رمد بجهت ردع مواد بر فی الحال است اینست که خرمهره کوفته بیخته حضض هندی کوکنار سفیده بیضه مرغ همه مساوی در آب لیمو کاغذی در ظرف آهنی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب است و بعد سه روز ترنفل سوده شب یمانی هر کدام یک درم حضض سه درم افیون نیم درم بآب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفید است و این ضماد در دو ساعت تسکین دهد بگیرند کشنیز تازه خشخاش با پوست زرده تخم مرغ روغن گل زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش را با اکلیل الملک در شراب و آب بپزند تا مهرا شود و بعد از ان ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند و ذرور و شیاف ثنا یک جزو انزروت دو جزو زعفران یک جزو کوفته بیخته نیز رمد را مجرب است و شیاف اغبیا پوست هلیله زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یک درم کوفته بیخته بر بادام و شبانگاه در چشم کشیدن همین خاصیت دارد انطاکی گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد از ان آثار را زماء الشعیر و تخم خشخاش و تمر هندی و عناب و آلو بخارا ابیخار و شبنم دهند و تبرید موضع بآب کشنیز و عنب الثعلب و گل سرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده باحمر لین و در آخر زعفرانی علاج کنند و از مجربات در حار خصوصا با صداع اینست که برگ کدو و آرد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده منتشر کنند و مالیده شکر یا شربت ورد و بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و حب الآس و سکران ضماد کنند و آب حی العالم یا کشنیز مع شیر خر یا زن استعمال نمایند هرگاه رمد با ورم کثرت کند چیزی که تحلیل رمد حار شل ضماد آرد حلبه و خشخاش و با قلا بسفیدی بیضه نیست یا طلاو کحل آب گل کدو و حی العالم بشیر زنان بولس گفته که معالجه لذع مستفرغات و تنقیات نمایند و در چشم سفیده بیضه بچکانند تا درم حار نضج یابد و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در اورام حار امتلائی معالجه باستفراغ خون و اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم باشد و در بدن امتلا نبود شراب بنوشند که تسخین و تفتیح نماید و بعد تنقیه بدن اکحال و شیافات رادعه استعمال کنند و جالینوس گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانیدن لعابات و سفیدی بیضه مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافت آب فواکه اسهال نمایند و اگر مشاهده گردد در قرنیه شبیه غمام دلیل جروح و قروح است باید که بعد فصد شیاف ابیض را با سفیدی بیضه مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقین کنند که قرحه بهم رسیده این هنگام در چشم او انچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت مده برآمد استعمال نمایند مانند ماء العسل که جلا دهد و اوساخ را و اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و چشم رفاده نهاده محکم به بندند تا آنکه نشو نگردد و اگر بطول انجامد زمان علت تلطیف غذا نمایند تا قوت

ضعیف گردد و بوست نی بحال کنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و شامت بست ترحه گشته کمین ما نیز ناید بر مدار ادارا ابتدا لفصد قیفال و بعد از ان باسهال

بمطبوخ فواکه و ملینه در اول و در آخر با بن مطبوخ خیارشنبر کاسنی ترنجبین و بوست هلیله زرد بایزد و در مرض مشرف بانزده و در مرد آب نیز زرد ملامت نمود و کرنز از ان

دو قیمت بلیله و اران هر فرمیرن خیارشنبر بود و در حمل نود و صافت کرده یک درم روغن بادام شیرین بران حل نمایند و نیم گرم بیاشامند بعد از انکه در بساعت

پیش از ان یک دو نایقون ایاه ب مرشت خورده باشند و از عضیفی صندل سفید هر یک و خیارقیا نیم جزء شیاف ساخته بعد حاجت آب کشنیز تر حل کرده

حد توانند متوجه بحیم گردد که مدرن شیر زنان در چشم شب روز و گر التهاب قیدان زیاده باشد بلعاب رقیق سفیده بیضه مرغ در چشم چکانند و شیر آب خرزه

بانک سرکه و گلاب بشویند و اگر در جدید باشد لعاب و باله با شیر زنان در یک در چشم چکانند بعد آنکه مراد تسکین ست و اگر درین تسکین نیاید شیاف ابیض بشیر

و شیاف اصفر و شیاف عدسی و روسد رمد نافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد در بعض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی

باقی ماند زرد و اصفر از نافع است و سیحی گویدکه ... در هر حالتی هست پس اگر و نیا علامات در هر حال از انتفاخ و تمدد و ضربان و صلابت و تمدد در

او در وم انتفاخ احیان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعد اطلاق طبیعت بطبیخ هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و ترنجبین و نارنج

وا ماده را اسهال کنند تا که تنقیه سر حاصل شود و صبر درین محکم النفع است هر گاه در آب کاسنی و آب عنب الثعلب مغلوث سازند و بهتر آنست که اول با بالنگو

مثل آلو و تمر هندی و بنفشه و هلیله زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال آورند بعد از ان آب کاسنی که دران صبر نقوع کرده باشند بنوشانند بعد حب قوقایا بخورند

و بجاوه بدن تمام از ماده پاک گردد اول سفیده بیضه رقیق در بیه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا شیاف ابیض که از سفیداب بیخ و در مهاز روت

سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیده بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده و سوزش چشم منصب باشد بگیرند خشخاش و صندل

گلاب و اقاقیا و ماشیا و عنب الثعلب و حی العالم و سفرجل و گل سرخ و از ین جز اشیاف ساخته وقت حاجت آب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و در دست با

آب برف مع قدری سرکه بشویند و تدبیر بارد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر والتصاق باشد چشم را صاف کنند و ذرور انزروت سفیداب شیر زن

سوده در آفتاب خشک کرده باز سائیده و تبل زند و هر گاه مرض بانحطاط آید زرده بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر ورم باقی باشد برود صندل

و شیاف ماشیا و زعفران و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب یا آب حی العالم یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درین جا صداع و ضربان باشد

در آب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر ذرور بعضی که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال آرند بعد از ان

ذرور مذکور قدری از ماشیا و زعفران و مر و سنبل افزوده تبل آرند صاحب حاوی صغیر گوید که در رمد حار فصد سر و از جانب علیل کنند و شربت عناب

و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا و وای اللذاغ موذی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بما الفواکه یا حب بنفشه نمایند و صبح جلاب از عناب و عدد بنفشه تر در

و شکر و در م بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و اگر صفرا غالب باشد آب انار مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر

دهند و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیده بیضه مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و صفص و اقاقیا

و ماشیا بر چشم ضماد سازند و اغذیه بارد و رطب مثل مزوره اسفاناخ بمغز بادام و شکر کرتر شی غالب شود دهند و شیاف ابیض که نور می کنند استعمال نمایند و اگر درد و نخس

و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارده رطبه مثل لعاب تخم قطونا و بهدانه مع شیر دختران و لعصارات بارده مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز

و عنب الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن بر هم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد آب عنب الثعلب بشیر و روغن گل بطلا کنند و رسد و تیا با ببر

بشرط الملاقی بنویسند که در ماده دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا یا دم و بلغم ابتدا بفصد سر و کنند و خون بمقدار واجب برآرند اگر مانع نباشد

کنند و اگر حاجت بفصد ثانی بود درم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیارشنبر و تمر هندی و شیر خشت سازند و بعد صبح

شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیره تخم خرفه بیاشامند و اگر با این شربت خشخاش بنوشند بهتر باشد و مع که خواب آورد و تسکین درد

و اما منضج ذر نجح آنست که اول ادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده استعمال نمایند و این منفعتها در شیاف بریر یافته می شود

نزول ماده ... درد و رمد

نزول ماده در ... رمد

در ترکیب این شیاف برد و نوع است یکی آنکه در آن ادویه قابض و رادع اکثر باشد و این را بسفیدی بیضیه یا شیر زنان حل کرده و رقیق تر بکار برند دیگر آنکه
در آن ادویه قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و طلائیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد و از قسم صمغ و زعفران و شیاف مامیثا
و صندل باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصاره عوسج و عصاره خرفه و عصاره حی العالم و کزبره و قطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی بیضه
سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران و سفیده تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از جند بیدستر و زعفران و زرنیخ و در آخر طلا
سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصته از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع
حدت ماده است و شیر زنان همچنین مسکن درد است لیکن در آن قوت جلا و تنقیه است و لعاب بهدانه و شیر و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع است و شیاف ابیض با شیر زنان
در ابتدای رمد نافع است و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ طلیه مذکوره استعمال
کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود شیافهای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که در آن یک درم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد از آن شیاف ملکایا
بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن ماده را بالتمام تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان رطوبت
و رمص یابس و التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض است درین حالت باکتحال شیاف احمر لین بحمام نفع یابند و اگر باکتحال این در چند بار
زائل نشود باحمر حاد حاجت آید و بعده در آخر امر ذرور اغبر بکشند و اگر با اینهمه تدابیر مدت دراز گردد و در مدت زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید
ابو الحسن گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شهید الالم بدفعات برآرند بحسب قوت و کثرت ماده دمویه و قلت آن و در ابتدا
باستعمال کحل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هرگاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و افیون
و بنفشه و نیلوفر هم بربندند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی و بهی امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و
شرب شراب و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و مزورات غذا سازند و هرگاه علت تسکین یابد شیاف ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند دو روز ابیض بکار
و چشم را آب ریاحین بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و در روز بکار برند و در حمام داخل کنند و باز کرده شیاف احمر حاد کنند و اغبر اکتحال نمایند و در آخر
تیهو و فرخ غذا سازند و اگر ماده صفراوی باشد تنقیه بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیره خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آب آلو
و آب حصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر آنچه در دموی گذشت بعمل آرند احمد بن هبة الله گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی علت است
اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفاء و تعدیل مزاج مثل شربت انارین نمایند و
عناب و آلو و قراصیا از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در آبیکه در آن اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین بست درم
مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک اوقیه تا یک نیم اوقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند مزورات
مهیا از شکر و لیمو با قطعات یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیه مولد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیه مبخره مانند
عدس و باقلا و از اغذیه غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خوابی و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پایها ببندند و بمالند و ساقین بدست مالند و در ابتدای
رمد شیر زنان و رقیق سفیده بیضه مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معشر بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند
و بیرون چشم شیاف احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور در چشم ام انزروتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند طبری [?] نوشته
که بعد نضج مدبر رمد و بهر تلیین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک
برگ عنب الثعلب هر واحد یک کف هلیله زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیم گرم بنوشند و غذا مزورات اغذیه
معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهر الحلاوة باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضرت بعد از آن باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی
بشیر خر پنج درم نشاسته شیرین بلعم [?] دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم سفیداب ارزیر سه درم قلیمیای نقره دو درم افیون خالص سه طسوج تا یک دانگ

گرفته بیضه بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف آب خالص بهتر است و غیره
پس اگر شیر دختر یا سفیده بیضه دستیاب نشود تب باران یا آب مطبوخ بهتر است شیاف را حل کنند و بی تری بچکانند و بیشتر [illegible] چشم را با آب گشاده
امر کرده بهر خطره و بعد ساعتی [illegible] تا دو روز و در روز دوم شیاف صندل سه بار استعمال نمایند و بعد [illegible] حرکت از چشم نموده واپس و بعد شیاف [illegible]
استعمال کنند تا دو روز صبح و شام استعمال آرند و بعد مثل شیاف چشم را [illegible] مبلول [illegible] بر بندند و بعد یک ساعت چشم را واکرده از حرکت [illegible]
و بعد از آن [illegible] انزروت مربی بشیر [illegible] درم و نشاسته [illegible] درم ساخته [illegible] چشم کشند و بهترین [illegible] آنست که [illegible]
مذکور بر بندند و بعد یک ساعت واکرده صاف نمایند تا سه روز صبح و شام بکار آرند و هر شب وقت خواب اطراف [illegible] در برگ عنب الثعلب
اطراف کاسنی [illegible] و اگر [illegible] باشد با یک سائیده و بسفیده بیضه یا لعاب اسپغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابانند و صبح
تا بیم گرم بشویند تا حصول صحت اکتحال [illegible] مذکور کنند و اگر [illegible] زوال مرض [illegible] باقی ماند [illegible] چشم آب نیم گرم [illegible]
و از غشاوه [illegible] بالمرة منع کنند پس اگر ازین تدبیرات حاصل نشود و شیاف [illegible] اجفان را بخارند و اگر احتمال آن کنند امر این حک نمایند اگر ازین تدبیر
زوال نپذیرد بدانند که فضله منصبه بر ملتحمه عسر التحلیل است و اگر با وجود آن [illegible] چشم [illegible] باقی باشد یقین نمایند که در طبقه شبکیه فضله بسیار است
پس ماده را فصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر بنمایند و از [illegible] چشم را راحت دهند و اگر فایده نشود اجفان [illegible]
اگر آثار [illegible] یافته شود [illegible] رجوع کنند که [illegible] خارج نماید و اگر [illegible] یافته نشود [illegible] باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد [illegible]
از آن سائل شود و در شیاف [illegible] مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد موی عارض میشود و آن آنست که ملتحمه سرخ میگردد و اجفان [illegible]
و درد شدید متجاوز الحد میباشد [illegible] اجفان [illegible] منطبق نشوند و هرگاه هوای بارد بدان رسد درد بسیار پیدا شود و اطبای هرات آنرا [illegible] گویند اکثر
[illegible] چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع [illegible] است که از اجتماع بخارات حاده غلیظه [illegible] خارج [illegible] علاج فصد
قیفال است و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد [illegible] در چشم اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه [illegible] پرهیز کنند و بر مزورات [illegible]
و از اشیای سخت ترش مثل حصرم و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد بمطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب ماء الشعیر [illegible]
و از هوا احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط [illegible] شود و نشان انحطاط این مرض آنست که ملتحمه زرد میشود بعد سرخی بعده شیاف [illegible] اکتحال نمایند و اگر از آن
اشک بسیار آید شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بر مردم چشم از پستان بدوشند و [illegible] درین مرض بعد فصد [illegible] تجربه
کرده [illegible] مثل [illegible] کبوتر [illegible] احمر [illegible] و غیره [illegible] اکتحال مینمایند [illegible] صحت حاصل میشود و هر چه در صداع [illegible] گذشت [illegible] آرند
و [illegible] گوید که علاج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر آنچه بدان اکتحال نمایند
جامع تبرید و قبض باشد بهتر است زیرا که بر تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیاف [illegible]
بگیرند گل سرخ یک درم [illegible] دو ثلث درم [illegible] نیم درم و توتیای هندی [illegible] نشاسته یک نیم درم جمیع ادویه [illegible]
هر واحد یک درم و انزروت مربی یک مثقال کوفته بیخته در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائیده [illegible] اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته مع
تخم انار بری و [illegible] سائیده و بلعاب اسپغول [illegible] سرشته بر خرقه کتان آلوده بگذارند [illegible] چشم را [illegible] بندند و بعد [illegible] چشم را
صاف کنند و بر پلک [illegible] همان دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست [illegible] و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد [illegible] باشد [illegible]
مطبوخ تلیین طبیعت نمایند آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد ترنجبین پانزده درم تمر هندی سی درم [illegible] هفت درم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم شیر خشت
یک [illegible] جوشانیده و مالیده صاف نموده [illegible] درم از آن گرفته [illegible] درم شیر خشت [illegible] مالیده صاف کرده شربت بنفشه [illegible] داخل نموده بنوشند
بعد از آن غذا [illegible] مزوره شیرین بدهند و بسوی چشم [illegible] اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم [illegible] قلت پذیرد [illegible] نشاسته و کتیرا [illegible]

جز واحد یک درم افیون نیم درم انزروت سفید نیم فی الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یک درم خشخاش دو دانگ کوفته بیخته با آب عنب الثعلب مردق یا شیر خر یا مهر و سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شیاف از آن در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و گاه گاه اگر تشنج ظاهر شود و آن زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع است و هرگاه چشم بگشایند بر سیاهی او نشان از زخم باشد و چون از بینه آن آثار از خود بتغیر المزاج زائل شود در این وقت انزروت سفید خفیف مربا بشیر خر پنج درم نشاسته شیرین یلمه دو درم شادنج دو درم باریک سائیده و حریر بیخته ذرور سازند در رفاده بگلاب تر کرده بر چشم برنهند و بعد هضم ذرور چشم را گشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود در این وقت شیاف ابیض مذکور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و ذرور مذکور در آن آمیزند تا مثل مرهم گردد لیکن مقدار ذرور کمتر باشد و کیست شیاف بیشتر از آن اکتحال نمایند و بر بالای مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک سوده ضماد کنند که از این حرکت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صاف گردد والتیام و مرض زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار بر مزورات لازم دارند پس هرگاه مرض زائل شود به چشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشند دخول حمام و تکمید چشم به آب گرم و اکتحال بشیاف احمر لین و برود و تفسیح لازم گیرند و واجب است که صلابت اجفان را همچنین ترک نسازند که در آن خوف عروض سل یا جرب اجفان است و دیگر ادویه که در ابتدای رمد و انتها و انحطاط او طبیب استعمال نماید سه نسخه قطور است که یکی از آن معروف بقطور مسکن است و در ابتدا استعمال کنند و در انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند چشمیزج و بهدانه و شیرین و تخم خبازی هر یک سه عدد و بکوبند و نشاسته نیم درم و جو مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و خشخاش مکی دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بران بیخته بجوشانند با آتش ملائم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیده بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این تسکین درد و دمعه نماید و بعد تسکین درد ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد دوم قطور محلل است و در تزید مرض استعمال کنند بستانند از چشمیزج و بهدانه هر یک سی عدد و بکوبند و انزروت سفید یک نیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و با آتش ملائم بجوشانند تا گداخته شود و صاف نموده در چشم چکانند و این محلل و ملطف و منضج است و از ترکیب ابن حاجی صغیر است سوم قطور مستعمل در انحطاط است بگیرند از زرد امض و اسرب در کاغذ بست بمالند حتی که کف سیاه شود بعد قدری گلاب بران بچکانند تا که تر گردد و یکبار دیگر بردارند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود و بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم چکانند و این قطور مسکن و محلل است و از خروج بثره و وقوع قرحه امین گرداند و حاصل النفع است

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطی البرء است و رمد یابس سریع البرء باشد الا در آن خوف قروح عین است بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و بسا است که بتکرار استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج بر ادمات کنند که بسیار بارد نباشند و در آن قدری تلطیف باشد مثل مر و انزروت و اگر شیاف سنبل بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکو است و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بابی که در آن زعفران و اقلیقدیس و عسل جوشانیده باشند اکتحال کنند و در ابتدا اقلیقدیس بر پیشانی اللطوخ سازند خصوصاً هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک از شستن روی با آبی که در آن اقلیقدیس حل کرده باشند باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا تریاق کبیر یا گاو زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع است و ضماد برگ بید انجیر سوده بشبت و پنگ طلی و شراب پخته مجرب شیخ الرئیس است و گویند که شب یانی سوخته با سیاب شستم حنه آن سائیده بسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کردن برالساعة است و تقطیر آب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم رمد بارد نافع است و بعد از ابتدا اشیاف احمر لین و شیاف انزروت محلول در آب برگ کبر و تعمیه برگ کبر تنها بکار برند و مفردات مخرج مواد بارد مثل مر و زعفران و کندر و سنبل و جند بیدستر و قدری مس سوخته و مبر خاسته و حماما و شاخ گوزن سوخته و شب یانی و توتیای سبز و جدوار و قرنفل و فلفل و شکر و ماء و لود هندی و زرد چوب و آب بادیان و آب عنب الثعلب است و بقول دیسقوریدوس کندر و دخان کندر مسکن اورام بارده چشم است و کذا اکتحال آب برگ ترنج و از مرکبات مثل شیاف اصطفیقان و احمر لین و شیاف شادنج اکبر و شیاف وردی منجمله آنها سپید و رابع است و ضماد داشته تسکین اوجاع

سپید کرده و قدری لطیف و مام استعمال نمایند و اکتفا بر آن کرده بعد از رفع وقت مساوی نافع است و رنگین بر شربت طبیعت باید بجل سبع وزن بر
چشم گذاشته منزول رمد باشد غذیه معده و انیسون با تمر هندی و عناب بدون تر بر لیسک شغل بنفشه است آنچه لطیفست نرم بوده گرم سوده باشد شامی
علت بسبب کثرت قدری نافع است و بنفشه که بیکار زبان بیت باشد جو بو با زعفران افیون با شربت با آب منزج بوش سود دهد نمایند شربت بنفشه بالمرهم مقید بلیمانند نمکینه و زعفران باشد
مطبوخ نیز مفید است

علاج رمد بلغمی

بعد نضج ماده بلغمی بادام مسهل منضج و حب ایارج دهند و تقویت صبر زرد آب و شی ایسر از آنها که رطوبت و کثرت دارد و حید بیاست و جهت انضاج مطبوخ اسطوخودوس
بادرنجبویه ششه شلب بادیان هریک نه ماشه انیسون و تخم شبت زوفا و بری هریک چهار ماشه مویز منقی دو تولا انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار تولا شش درم
جهت تنقیه دماغ وقت آخر شب حب قوقایا یا ایارج نه ماشه خورانند صبح و مطبوخ مذکور برگ سنا دو تولا ترنجبین نه ماشه زنجبیل سه ماشه شیر خشت هم
هریک هفت تولا شربت اسطوخودوس سمل حلوی خان چهار تولا روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آن عرق بادیان و گاو زبان نوشانند
وقت دو پهر نخود آب و یا آب نخود و ماش دهند و وقت شام نان تنک با دال نخود ماش خورانند صبح مطبوخ منضج مذکور با ضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار تولا
مرتب و تا دو روز هر نه ماشه بنوشانند و بعد چهار مسهل ادویه جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس جاری خان استعمال کنند و ایضا بعد از آن جهت تعدیل مزاج
کلامه خورانند و کمام بر ندوری بگلاب نیم گرم بشویند و صبر عفص برگ قوقایا زعفران در آب عنب الثعلب سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار باشد
بند بید سترز زعفران لفنیج مساوی ضماد نمایند و لعاب حلبه مغسول و لعاب بزرکتان در چشم چکانند و شیاف کحال دهند و بعد دو سه روز از استعمال لعب فرو رود بعض و
شیاف احمر لین کنند و این هنگام کحال شیاف بر برویا بسیار نافع است و گویند که بعد تنقیه حب قوقایا استعمال شیاف منج شافی بود و بر گاه و مرض مزمن شود
شیاف احمر لین و ذرور صفر و امثال آن استعمال نمایند و اگر در مطول کند و سرخی چشم دوم و معه زائل نشود و بجز تو تیای مغسول و نشاسته و سفیدآب بکار برند و از استعمال
و مفردات احتراز نمایند و باید که غذا چوزه مرغ و یا گوشت بریان باشد و احشا و درین نوع رمد استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل است و باید که ادویه باشد که
یا تقبض از کرمی و تلطیف باشد مانند مرو زرد و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع است و کذا استعمال شیافات و غرغره منقی دماغ
غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین و حس عنصلی که بعد از تنقیه نفع بسیار می بخشد و همچنین سعوط با آب چقندر با دکه ... هندی و ... گردد و مذکور است که
رمد بلغمی قطور در چشم سمت شیاف بر برویا به لعاب حلبه یا لعاب تخم خطمی سوده و طلا می صبر و سوت در صافی چشم و تغذیه نخود آب با شیر و حب ...
بر جلاب سکنجبین بادرنجبویه و بادیان هریک ... درم و ... و گل بنفشه هریک سه درم جوشانیده ... نموده گلقند ... باشانند و اگر ...
گل سرخ داخل جوشانده نمایند و بعد در رمد جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد و تنقیه لازم باشد حب صبر ایارج و ایضا این ...
و در رمد بلغمی ... مجرب است نخود کابلی مقشر یک ... زعفران چهار ماشه سفیده ... باکسیار ... بر عمل کرده ضماد نمایند و ایضا ...
که در بلغمی ... شربت ... آب ... تنقیه کنند بعد و بجنبع احمر حاد و آب حلبه ... کنند طلای ... روغن گل زعفران صبر ... باشد
اقاقیا و صبر ساوی افیون نصف یک جزو کحلاء و طلای ... زعفران ... بار ... و این لسوع کوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند ... حلول ... زبان در چشم ...
اکتحال بزعفران و مرو ... حلول ساز ... و ... عصاره ... قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصاره قثاء الحمار ... اندان ... دهند بقول ...
رمد بلغمی آب برگ ... قدری گرفته ... نشیمه ... بسته ... و صبح کشادن ... روز صحت ... برگ کنار ساییده بر چشم بستن و آب برگ
قطور ساختن مفید است ایضا چون بعد تنقیه ... باقی باشد حنا زرد چوبه زنجبیل کو کنار هریک سه ماشه افیون یک نیم ماشه در آب برگ
کمو ... لازم است و یا زرد چوبه سه ماشه ... و در آب پوست خشخاش ساییده ... بعد ... چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند
و در روز دیگر زعفران ... لیپ ساخته از خشک نمایند و در روز سوم همچنین افیون ... بر آتش گرم نموده در چشم ... برگ تنبول ... گذارند و در سه روز
ذبح نمایند و اگر تنهایی ... همین ... آرند همین ... و همچنین زعفران سه ماشه در سفیدی بیضه مرغ یک ... بر ... کنند ... چوب ...

تکمید کردن عجیب الاثر ست و باقی نسخہائے ضمادات و پوٹلی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج رمد مرکب مسطور ست حسب حاجت از انجا بر گیرند

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیہ و ماء الشعیر و ابزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیہ نمایند و گویند کہ فصد درین نوع رمد مکروہ است بار از دیاد یبس و بهدانہ سپستان گاوزبان نیلوفر جوش داده و صاف نموده شیره مغز بادام شیره کشنیز خشک شربت بنفشہ داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشہ و شربت نیلوفر و شربت خشخاش میدہند و مربی خشخاش چہار ماشہ مغز بادام چہار دانہ مغز تخم کدو ہفت ماشہ نشاستہ چہار ماشہ دانہ ہیل دو ماشہ کشنیز خشک چہار ماشہ نبات روغن گاو نیز در رمد سوداوی مفید نوشتہ و بنفشہ بابونہ تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذلک تضمید پلک بلعاب حلبہ و تخم کتان و زردہ تخم مرغ و شیر زنان و شیر خر بگاکہ بادام شیرین طلا کردن و قطور نمودن مفید و روغن بنفشہ و کدو و شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشہ برگ خطمی جو مقشر سپستان و غیره در آب پختہ انکباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانہ و شیر زنان و غیره مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینارجون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد از ادویہ و اغذیہ حارہ اجتناب نمایند و بعضی گویند کہ در رمد سوداوی ہر روز جلابی از بادرنجبویہ و گاوزبان و عناب و بر سیاوشان و گل بنفشہ جوشانیده و صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاہر گردد پس تنقیہ سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیہ بنخود آب و یا ماش یا گوشت بزغالہ کنند پس در چشم کشند شیاف برود یا بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتہا شیاف دینارجون و از مغدرات درین قسم احتراز کنند و عند الانتہا شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر سکر شدید بود از استعمال ادویہ لذاعہ احتراز کنند و گوشت بزغالہ و جوزه مرغ غذا سازند ماء الشعیر و دیگر اغذیہ و اشربہ مرطبہ دماغ خورند و بعد ترطیب منضج و مسہل سودا و حب افتیمون دہند و بہر تلیین طبیعت شربت بنفشہ نیز نافع ست یا ماء الجبن بالعیہ و دہلیہ استعمال نمایند و جہت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون حاوی خان یک تولہ یا سہ ماشہ اسطوخودوس میدہند و شیاف احمر لین در آب مکوه ضماد نمایند والغیاث بعد تنقیہ در ابتدا شیاف ابیض سادہ یا این شیاف مجرب اقاقیا دو درم صمغ عربی ہفت و نیم درم مس سوختہ مغسول یک درم یا و بالا اقلیمیاے نعنی سنبل الطیب ہر واحد یک درم علی الرسم کوفتہ بیختہ باب باران سرشتہ شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس لطول نمایند با آبیکہ در آن بابونہ و گل بنفشہ و نیلوفر و جو مقشر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض زیادہ نمایند شیاف مذکور را در زمان انتہا و انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواہند بعد از ان بکحل آبنوس محرق مغسول بسیار بار یک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزہای خوشبو بویند و تقویت دماغ نمایند بشمامۂ عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این ہر دو و قبل از ترطیب استعمال مسترغات و محللات روا نبود و استفراغات قوی ترک نمایند و از اغذیہ مولد سودا پرہیز نمایند و شراب ننوشند و انطاکی گوید کہ در رمد سوداوی اولاً تنقیہ بشرب سنا و مویز پس افتیمون نمایند بعده شیاف مامیثا بکار برند و گوید کہ از رمدیست کہ بان صداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط یبس بود و علاجش ترطیب است مطلقاً و از کلام طبری مستفاد میگردد کہ نوعی از رمد است کہ از انصباب صفرای محترق بر ملتحمہ و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت مادہ و حرارت نمو یبس و جفاف و حکہ و لاغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسر العلاج ست و علامتش ویبس جفاف و سمورت در ملتحمہ و غور رویس خشونت عینین و سرخی ملتحمہ احیاناً و حمرت اجفان و مرض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسہل ست مطلقاً و اختیار ترطیب و تبرید مزاج بپرہیز از لحوم و اشیای حارہ و اقتصار بر مزوره ماش و آبہا با قلا و روغن بادام و بصورت تحمو و سرخی در رفتار در رو لزوم ماء الشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشہ و کدو و تضمید سر بماست شیر تر کہ بالفعل بز خالہ بستہ باشند بعد تعلیق بز بکاسنی و کیاہای تر تازه و تسعیط بشیر دختران یک جزو آب عصی الراعی آب برگ بزر قطونا و آب جراده کدو ہمہ مروق کرده یک جزو و روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشہ یک نیم جزو در شیشہ جنبانید و بعد استنشاق آب گرم و العیاب آر سر و حفظ سر از ہوای بارد نمایند و بقول طبیب شل کاسنی و برگ خشخاش و کاہو و تقلہ یمانی و تقلہ مبارک بر دماغ بخور نہند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماء الشعیر و در آخر تقطیر شیاف ابیض سادہ نافع و این قسم رمد باکتحال کمتر احتیاج دارد بلکہ ترطیب شان زائل شود و ہرگاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود و این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابت ماند و دین مرض

چیزی که بعد از تنقیه آب گرم بسر و روی ریختن آن آب در حمام با اعتدال و مضر تر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز از لوازم این حالت است و نیز بیک جرعه مثل ماء الشعیر مطبوخ بجلاب و سکنجبین و امثال آن حاجت افتد و اصل انفذیه درین حالت ممک فلوس است

علاج رمد رطبی

شیر تو باریان شیره ترنجبین کشوت با گلقند مسهل بر بندند یا این مطبوخ مسهل ریح بخور انند که فلوس خیار شنبر باریان هر یک هفت ماشه شیره بادیان با شیاف بادنجبیه کرده هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و قند شکر مانی تخم مصطفی بادیان تنک دمبند بعد ازو سوم نقول طبیخ بابونه اکلیل الملک مرزنگوش صعتر سداب مورد شکوفه بدون تلفیظ هر یک یک توله چشم را بر ریزند و بسبوس گندم و بادیه مرم ارزن و سبوس و سبب دانه و سبوس نخود و نمک لاهوری تکمید کنند و بابونه و اشنه نه صبر و امثال اکلیل الملک طلا کنند و دیگر معالجات لگاه برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد مخلل بر بندند برگ ترب برنجاسف هر یک سه ماشه با زیاده و کاری با برچشم بسته شود و زرد چوب سه ماشه آمیخته و داهی آنه بروغن زرد گاو و بریان کرده بر فاده نهاده و نیم گرم بر معاده بر بندند که بانعوفر تسکین درد و نیز سرخی مینماید یا این ضماد کوی قوی تر از انست تمبل آرند برگ ترب یک نیم توله امیران چینی زعفران هر یک سه ماشه مقر با دام هفت عدد برگ تنبول و چاب هر یک پنج ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بندند و کمیه داری هر بیس هرسنادان مختیر الاثر است و همچنین خوردن دوا نیز معالجه مرکب طلاوی همان و این معجون اثنان که در طرد ریاح بغایت مفید است گل گاو زبان شش توله بادیان الاشب و آب و دو نیم رطل خیسانید و روز دیگر بجوشانند تا آب ثلث بماند بمالید و صاف نموده پس مغز نیز مستقی پنج توله انداخته بجوشانند که چهارم حصه بماند صاف نموده با نبات نیم آثار و شربت آثار پانزده توله بقوام آرند و زراوند طویل دو رونج زرنباد و قاقله هر یک شش ماشه زراوند جرج مویز مصطکی لیناج زنجبیل هر یک نه ماشه کوفته بیخته عنبر اشهب نیم در عرق کیوره حل نموده در قوام مذکور بیامیزند شربتی از نه ماشه تا یک توله عرق بادیان هفت توله و الاج و مبند سید شترورین باب نافع است و طلح سلیمانی این محل است گویند که اول بشادنج مغسول اکتحال کنند و چشم را با آب گرم بشویند بعد و بشیاف احمر اکتحال نمایند بعد ازان ملی یا دو میل از شیاف ابیض کار برند یا بر نجا طبیخ کاه گندم و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و شبت و صعتر و نانخواه و پودینه مفرد و مرکب انکباب و آب آن بطول و تنقیل آن تکمید کنند یا بخار سنگ گرم که بران شراب ریخته باشد انکباب نمایند و شراب صرف نافع است و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب است با جمله معاجین و مطبولات و کماوات و ضمادات نمایند و تکمید بادیس انفوس و استعمال مغذیات مشددت وجع اگرچه فی الحال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هیجان درد شدت زیاده از اول نابستریج از تکلل سکینه جالینوس گفته که غدر نماید از استعمال افیون هنگامیکه وجع حیین از ریح غلیظ باشد زیراکه باعث زیادتی غلظت آن گردد و اندکی تسکین یابد بعد ازان شدت مینماید بلکه درین استعمال تکمید و انضاج بکام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیه بلغم نمایند و منفخات ترک کنند و از استسقاء و معده پر هیز باشند .

علاج رمد نزلی

اول معالجات مخصوصه نزله حار و بارد که در فصل نزله مسطور گردد و طرح نزله شخص نموده تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزله حار آنچه در رمد حار گذشت و در نزله بارد هرچه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از وخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار که با سرخی چشم و سرفه و زکیمی تار روده باشد خمیره خشخاش شش ماشه همراه شیره عناب لعاب بهیدانه شربت بنفشه بدهند و شب یاقوتی برشته افیون در آب لیمو پخته و قدری آب و خل کرده در چشم ضماد نمایند و اگر با نفثان ربو و سیر و درد دندان گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیره کاهو شش ماشه شیره کشنیز خشک چهار ماشه نبات یکنیم قوام کنند باز دو معجون مفرح احیاری چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب الثعلب گل سرخ شاهتره و تخم کاسنی گلقند از هر دو جوشانیده و صاف نموده نبات سفید حل کرده و دهند و مضمضه لعاب اسپغول یک توله آب عنب الثعلب تازه دو توله نیم گرم نمایند و منضج کشنیز فلوس شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه از هر دو مسهل دهند و غرغره بزرالبنج کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده و کنند باز فوفل چهالیه صندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه موضع بزرالبنج نمایند باز حب ایارج تنقیه دماغ بدستور معمول کنند بعد ازان اگر بسبب

دو سه دست بزرمی و ریاح اجابت شوند منضج خیار ین کونه شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده مسهل چهارم دهند و برای درد گوش
سرکه و روغن گل پخته چکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز پنبه دانه کشنیز خشک هر یک دو ماشه دانه هیل ماشه نبات روغن گاو
قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند در منع ضعف دماغ در رمد نزلی معمول است و شیاف ابیض جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سوده یک جزو
انزروت باریک سائیده و نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد در رمد چشم مجرب نوشته و اگر از تحلیل چشم نکشاید حجامت قفا و جوشانیده
نزله حار و ضماد افیون زعفران پهٹکری مرداسنگ بآب سوده نافع و در رمد نزلی بار اول مطبوخ اسطوخودوس مسهل علوی خان و حب ایارج تنقیه دماغ نمایند و جهت تعدیل
مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علوی خان و اطریفل زمانی و حافظ الصحت و برشعشا و انطاکی دهند و بعد تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رگ بناگوش را
تر کنند و تا بهین داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز سیلان یابد پس برای اسم مرهم اندمال سازند و غذا اول نخود آش با نان کم نمک دهند و منفعت تمام این عمل
بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر شود و اسطوخودوس یک ماشه گل سرخ چهار ماشه سائیده در اطریفل کشنیزی یک توله آمیخته همراه عرق عنب الثعلب بخورند
بعده بادیان گاوزبان پرسیاوشان هر یک شش ماشه بیخ کاسنی هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی در کبر السن برای حفظ نوازل
از چشم متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای منضج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره یا آب گرم میدهند و در رمد بلغمی نزلی و سبل رطب یا پهٹکری
رسوت کیر و قرنفل با آب کشنیز سبز سوده ضماد سکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می افزایند و پوست هلیله زرد اسطوخودوس
پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده نبات یک نیم توله داخل کرده می نوشانند و اوهمت اطریفل برشعشا مفید است و اگر خسته
هلیله زرد و حب النیل بریان و سوخته زنجبیل عفص کلی هر یک سه ماشه در آب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب است و کذا هلیله سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش
هر یک دو درم عفص کلی یک مثقال مغز و یک درم در آب کوکنار سوده نیم گرم بکار برند و سکندر گفته کسیکه بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تحریک ریاح اورا
منع کنند و حمام حار نمایند و سر او در آب گرم و سرد تر نکنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند و رازی می گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن
امتلا نبود و مرض تزید باشد حمام نیکوست و اگر در رمد تزید بود در حمام و شرب شراب خطر عظیم است و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تقلیل غذا اندکی
استعمال کنند و انطاکی گوید که لزوم تضمید جبهه بعصیر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز السرو با آب سرشته منع آمدن نزلات کند و کذا نشستن بر مطبوخ آس و اکلیل
و خطمی و حجامت اخدعین و نقره منع رمد نوازل نماید مطلقاً و سویدی نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا سفیدی بیضه آمیخته
بر پیشانی مجرب من است و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و یا گل او و یا برگ او که در ربیع جمع کرده خشک نمایند و سائیده بر مقدم راس ذرور کنند که هر واحد مانع
نزول نوازل بسوی چشم است و کذا ضماد پوست باریک پسته سائیده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم است و کذا ضماد زرورد با اقاقیا
سوده و بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب با مرحل بسویق و سفیدی بیضه و گلنار آمیخته و ادویه مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده از انجمله ضماد
زعفران است بر جبهه و مامیثا و کذا غبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی قدمصطکی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا حلزون صغیر بقشره سائیده بر خرقه کتان
نهاده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزر قطونا و عنب الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصاره لبلاب بسویق و کذا باقلای
مقشر ممضوغ کرده بر جبین و بزر البنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون با ادویه مانع انصباب آمیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصاره بادروج و کذا فوفل و صندل
و گل سرخ با اقماع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصاره بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق بآب فرنجمشک حل کرده و کذا اخولان و کذا انزروت و کذا اکرم بری
سوده بسویق آمیخته و کذا آب برگ بالنیوط یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ دلب سبز کوبیده و کذا پوست لبلیخ اصفر و کذا رطوبت حلزون و صبر و مر
و کندر مفرد و مجموع و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی بآب شیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس مع پوست در سفیدی بیضه
لت کرده پارچه کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا حنا و کشنیز سبز و کذا عصاره گلنار و کذا آرد جو بآب بنات نعش یا آب مطبوخ بزر البنج
سرشته و کذا اسفنج سماق بسفیدی بیضه و کذا عصاره مامیثا بآب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز سبز و کذا حی العالم و کذا اکثری قابض و کذا مر رطوبت صدف سرشته

وکذا حقنہ ملین کنی و اکتحال زعفران بشیر زنان ویا آبنوس ویا فوفل ویا عصارہ عنب الثعلب و اگر آن شیافات مانع انصباب مواد باشد نیز نافع توتیا کردہ ویا شاخ گوزن سوختہ مغسول بمرات ویا اثمد مربی بآب کاسنی ویا دخان کندر ویا اسفید ویا دخان حضض ویا دخان میعہ ۔ یا توتیائے کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیہ بدن و تناول تریاق فاروق ویا اثمد منخل نیز نافع نزول مواد

علاج رمد مرکب

ورمامیست کہ مرکب از دو مادہ باشد یا زیادہ مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و برہمین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی برآورند با جملہ علاج در رمد مرکب عسر تر است و صواب در مان آنست کہ استفراغ خلط غالب بالترتیب کردہ باشند و بیشتر ہمہ در مسہل واحد اخراج می باید یا مسہل لونی باید کہ مخرج جمیع اخلاط متمیز بعضے ازان از بعض ہست پس اگر مادہ مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسہل صفرا ہمانست کہ در علاج رمد ما گذشت و اگر مادہ مرکب از خون و خلطے دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسہل مخصوص وی نمایند و تدبیر کہ در قول اول ملاقی مذکور شد بگیرند و ایضاً در رمد مرکب از صفرا و بلغم خیسانیدہ گل بنفشہ ہر یک چہار ماشہ شاہترہ و پوست ہلیلہ زرد ہر یک شش ماشہ جوشانیدہ و شہد داخل کردہ بنوشند و گاہی کاسنی شش ماشہ گزشتہ بجای ہلیلہ می نمایند و گاہی پرسیاوشان شش ماشہ و نبات عوض پوست ہلیلہ و شہد می کنند و گاہی بر زمین منقہ شیرہ و تخم خشخاش شیرہ مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیزی خوردہ شاہترہ و اسطوخودوس ہر یک شش ماشہ پرسیاوشان پنج ماشہ پوست ہلیلہ زرد کشنیز مقشر ہر یک شش ماشہ بعرق شاہترہ جوشانیدہ و نبات داخل کردہ بدہند و گاہی بعد از خوردن اطریفل و شاہترہ و کشنیز و عرق استعمال می کنند و در رسوت گیرویا و بھنگری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سودہ ضماد می نمایند یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کردہ با اطریفل صغیر سرشتہ ہمراہ لعاب بہدانہ عرق شاہترہ و شربت بنفشہ بدہند و اگر مادہ با دخل بود اسطوخودوس با پوست ہلیلہ زرد جوشانیدہ و شہد داخل کردہ بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دہند یا اسطوخودوس سودہ با اطریفل کشنیزی سرشتہ بخورند و شیرہ تخم خشخاش داخل کردہ بنوشند و گاہی اسطوخودوس سودہ و ہلیلہ مربی سرشتہ یا با اطریفل کشنیزی سرشتہ ہمراہ شیرہ عناب عرق شاہترہ و نبات یا شربت نیلوفر داخل کردہ با انگور یا انجیر دہند و یا از حب ایارج سودہ چہار ماشہ با اطریفل کشنیزی سرشتہ ہمراہ عرق شاہترہ و عرق عنب الثعلب دہند و اگر مادہ بالکمال بود بعد فصد سر و از جانب مقابل عناب گل بنفشہ جوشانیدہ و شیرہ گاہ شربت نیلوفر تخم کاسنی داخل کردہ بدہند روز دوم اسطوخودوس شاہترہ گل نیلوفر جوشانیدہ و شربت بنفشہ تخم کاسنی ہمراہ مسہل معمولی بآب عناب اسطوخودوس بہدانہ جوشانیدہ و شربت بنفشہ شیرہ خیارین تخم کاسنی و از برای اکمال اطریفل کشنیزی خوردہ شاہترہ گل نیلوفر اسطوخودوس جوشانیدہ و نبات داخل کردہ بدہند و خوردن اطریفل بادیان و معجون مشتی نیز در رمد مرکب مفید است و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریان چہار ماشہ زرد چوب بقدر نخود و لک کنار یک عدد برگ تمر ہندی قدری سائیدہ در پوٹلی بستہ اندر آب تر دارند و بالای چشم گردانند چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضاً ماء بھنگری بریان ہر یک شش ماشہ جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران ہر یک نیم ماشہ گیرد افیون سپاری چھالیہ ہر یک ماشہ لیمون چہار ماشہ باریک سائیدہ حب بستہ وا بوقت حاجت سائیدہ در چشم کشند کہ نافع درد چشم ست و ایضاً شاہ صاحب نافع رمد است کہ مار بھنگری بامی ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ ہر یک شش ماشہ زعفران افیون ہر یک یک ماشہ حب بستہ بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سہ ماشہ لونگ یک عدد نیلا تھوتھہ یک سرخ معصری بھنگری افیون ہر یک یک ماشہ برگ نیم برگ ببول ہر یک دو نیم عدد برگ املی سہ عدد لکھن نمودہ گولی بستہ وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعض اطباست و اگر رسوت پنج ماشہ معصری افیون ہر یک ماشہ نیلا تھوتھہ دو سرخ قرنفل دو عدد ہمہ را بآب سائیدہ از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز بآب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای آشوب چشم و درد چشم نوشتہ اند و گویند کہ در سہ روز فائدہ کلی بخشد و ضماد بھنگری بنام زنجبیل گیرند زرد چوب ہر واحد ماشہ افیون دو ماشہ بآب گوکنار سرشتہ نیز نافع رمد است و کذلک بہی ازرد معصری بھنگری بریان لودھ رسوت گیرویا زرد چوب ہر یک ماشہ قرنفل افیون ہر یک نیم ماشہ در ظرف آہنی بدستہ آہنی حل نمودہ نیم گرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لودھ رسوت بھنگری مرزنجوش ریتھہ سیاہ ہر یک دو ماشہ ہلدی گوکنار ہر یک یک ماشہ افیون نیلا تھوتھہ ہر القدر نیز با آب یا آبیا گرد چشم طلا کردن مجرب صاحب کفایہ است

علاج ورد ینج

کہ بعض اطبا آنرا از امراض شبکیہ شمردہ اند وجالینوس یک مرتبہ از امراض جفن و مرتبہ دیگر از اقسام رمد شمردہ بالجملہ چون رمد ورد ینج گردد تدبیرش از فصد
وحجامت واستفراغ وغیرہ مثل رمد حارست وگویند کہ اول فصد باسلیق کنند وخون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند واگر مریض کودک باشد حجامت
پس سر یا بین الکتفین وچسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کنند وگاہی محتاج بقطع شریان میگردد وآب انار با شربت بنفشہ یا آب تمر ہندی وشیرہ تخم خرفہ
ولعاب اسپغول با شربت بنفشہ وشربت انار بدہند وباش مقشر واسفاناخ وکدو غذا سازند وادویہ مسکن حدت وحرارت ولین ومغری مثل سفیدہ تخم مرغ زرق
تنہا یا شیاف ابیض در آن حل کردہ یا در شیر دختر حل کردہ در چشم بچکانند واگر حدت مادہ زیادہ باشد با شیر لعاب بہدانہ آمیزند ودر ہر ساعتی دو بار یا سہ بار
بکار برند واسپغول مضروب بآب کاسنی وآب کشنیز سبز وآب خرفہ وآب حی العالم بر چشم ضماد کنند وتا روز سوم ہمین تدبیر عمل آرند بعد از آن مطبوخ ہلیلہ
وتمر ہندی وخیار شنبر وشربت ورد مکرر استفراغ نمایند وبعدہ بنگرند اگر التزاق جفن ورمص ظاہر باشد ذرور ابیض بکار برند وشیاف ابیض سادہ
بسفیدہ تخم مرغ وشیر زنان گداختہ در چشم چکانند وعصابہ بربندند ودر شبانہ روزی سہ بار یا پنج بار وہر بار کہ ذرور مذکور بکار برند چشم را بعصابہ بربندند
وتا ذرور خوب در چشم منحل نگردد نگشایند وبعد از انحلال ذرور عصابہ را باز نمودہ شیاف ابیض چکانیدہ اندک صبر کنند وباز ذرور پاشیدہ بدستور اول
عمل آرند. وبعد از گشادن عصابہ چشم را بمیلی کہ قدری پنبہ بران پیچیدہ باشند باہستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک نسازند لیکن در ذرور کہ انزروت
مدبر دو جزو ونشاستہ یک جزو باشد وبا دویہ کہ در آن قبض وتحلیل باشد مثل حضض وصبر واقاقیا وشیاف مامیثا بآب کاسنی وآب عنب الثعلب سرشتہ بر حوالی
چشم ضماد سازند وبحذر باشند کہ ہیچ یکی ازین ادویہ قبل از تنقیہ واستفراغ مستعمل نشود واگر باوجود این تدابیر در وجع تسکینی حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی
با دو حبہ حلبہ تر کردہ بچکانند وآبیکہ در آن اکلیل وحلبہ جوشانیدہ باشند تکمید نمایند وگل سرخ چہار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یک درم کوفتہ بیختہ بآب
کشنیز تر سرشتہ ضماد کنند یا نان در آب عنب الثعلب تر کردہ ضماد نمایند واگر در شدت کند وساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بنج الفاع نصف جزو کوفتہ در آب
کشنیز سبز وزردہ تخم مرغ سرشتہ تضمید کنند واگر بسبب درد انصباب مادہ حار از سر باشد باوجود ضمدہ مذکورہ سویق شعیر بآب خرفہ یا آب حی العالم یا آب
بارتنگ یا آب بہی بر پیشانی ضماد سازند یا بزرقطونا بآب عنب الثعلب یا بیکی از آبہای مذکورہ آغشتہ ومانند آن ہر چہ سرد وقابض باشد بسبب آن
تقویت جبہہ ومنع مادہ از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند وچون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض وشیاف ابیض بکار برند وبعد از تسکین درد
وتحلیل ورم ورفع سرخی بذرور اصفر صغیر وشیاف احمر لین دست باید برد ومریض را در حمام داخل کنند وبآب مطبوخ بابونہ واکلیل الملک تکمید چشم نمایند واگر
بقیہ غلظ از آن باقی ماند ذرور اصفر کبیر وشیاف احمر حاد استعمال کنند ولحوم طیور وجدی در عمل غذا سازند وعشا ترک نمایند وبعد غذا خواب نکنند پس ہرگاہ
چشم خوب پاک گردد وورم تحلیل پذیرد کحل باردی اکتحال سازند واجفان را بشیاف احمر لین حک کنند واگر در اجفان تخفیف حاصل نشود حک با شیاف اخضر
کنند کہ محلل غلظ اجفان است **اقوال بعض حذاق** ارجیانس گفتہ کہ زردی بیضہ وتخم او را آمیختہ بر پارچہ کتان مالیدہ بر ورد ینج صعب نہند کہ
در ساعت تسکین الم او میکند وکذا برگ گل سرخ باریک سائیدہ برگ انگور وزردی بیضہ آمیزند تا مثل مرہم گردد وبر خرقہ کتان کشیدہ بر ورد ینج گذارند کہ
فی الحال مسکن وجع است وزعفران سائیدہ در شیر دختران آمیختہ چکانیدن در تسکین الم ورد ینج عجیب **شیخ الرئیس** میفرماید کہ ورد ینج اگر از ورم حار باشد
واز جمیع وجوہ استفراغ بدن وعروق سر وحجامت کردہ شود مثل شیاف ابیض از رادعات ومثل عصارات لین بارد استعمال کنند وضمدہ از خارج مثل
زعفران چہار درم وبرگ کشنیز سبز پانزدہ درم واکلیل الملک بست وپنج درم زردہ بیضہ سہ عدد ونان میدہ پانزدہ درم در رب انگور تر کردہ آمیزند ومانند
مرہم ساختہ بکار برند ووقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامیزند وطلای مامیثا وحضض وصبر نیز مفید بود وآنچہ مجرب است زردہ بیضہ مرغ وتخم خرس ست
کہ از ہر دو مثل مرہم ساختہ وبر پارچہ گذاشتہ بر چشم نہند وکذلک گل سرخ در رب انگور تر کردہ با زردہ بیضہ سائیدہ بر چشم گذارند وہرگاہ در شدت کند زعفران مسحوق
در شیر زنان وآب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند وباید کہ در ورد ینج بعلاجات خارجی مشغول شوند وبتقطیر شیر در چشم تا سہ روز اقتصار ورزند اگر قوت وحال متحمل باشد

ورد... و در خمیر مستعمل آن با انزروت و زعفران و شیاف ماشیا و افیون مساوی باریک سائیده مجرب کرده است و اگر دردش بحال خود باشد پیوسته باروسفید
یا با شیاف ابیض کافوری ضماد نیمه با لعابات لیمون و آب کرنب و مطبوخ او گرم استعمال کنند و بهتر است که آب عنب الثعلب مروق بیامیزند و بهتر مروق زعفران
ابوالحسن سعید مینویسد که بسبب آن یا مادهٔ دموی بود که بیک پلک یا هر دو پلک آن... و یا مادهٔ صفراوی حار باشد بر دو... موی ام شعر بود
مرت و... که اشتقاق پلک و خروج ورم رقیق از آن دلالت کند و بر صفراوی ... شدت حرارت و حکه و صفرت رنگ استدلال باید نمود و
اول فصد است اگر ممکن باشد والا حجامت و اگر مریض طفل شیرخوار بود فصد مرضعهٔ او کنند و علاج غذای او نمایند و بدی بیضه بر ذرای گل ... چشم نهند و
شیر دوشیده در چشم ... ریزند ... چشم استعمال کنند و ... و زنجبیل ... و مکا... زرد ... و مرض واقف گردد و در ... بکار برند و آنچه
و سماق و پوست انار ... گل سرخ ... و آب ... روغن گل ... ضماد کنند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد ... استعمال نمایند و علاج
نوع ثانی باستفراغ اگر ممکن باشد و باسهلات غذا کنند و بعد تنقیه بر گل سرخ ... پوست انار ... سائیده در چشم نهند تا انحطاط مرض و بعد از آن
و ... آب ... و پلک ... سائیده بشیاف لیمون و غیره ... انطاکی گوید که ورد ... اطفال عارض شود و بسبب فرط رطوبت
و اکثر از ماده خون افتد و از سوداوی عارض نشود اما ماده در حدت ... صفراوی ... اختلاف است و صحیح آنست که از بلغم نیز عارض شود و سببش فرط
امتلای شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف ... رنگ ... یا مرکب ... شناخته شود و علاجش آنست که مبادرت بفصد نمایند و در
اطفال شرط زنند بعده اگر مقارن ... باشد پس علاج ... و بسبب اتفاق این هر دو ... و حکما ... در این هنگام عبارت از ... مدر
و الا از مجربات در آن ... لبنیه ... بیضه ... و انزروت و زعفران و شیر زنان ... و عند شدت التهاب نهادن لعاب ... بگلاب و ...
جایز است و در ... مواد مثل افیون و گل سرخ و زعفران ... و گیلانی ... ازانچه استعمال میکنند در علاج این مرض آنست که ...
... و شیاف ابیض ... بعد حجامت و اگر مریض ... باشد ... شیاف ماشیا ...
و آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک ... تکمید نمایند و تلطیف غذا ... مانند آن سازند و این شیاف ... نفع کامل ...
آب ... حل کرده اکتحال نمایند نسخهٔ آن ... معروف ... شیاف ماشیا ...
کتیرا ... قبرسی خالص ... و انزروت سفید سه درم زعفران ... افیون خالص ...
و ... شیر دختران حل کرده ادویهٔ مذکوره ... شیاف ... اکتحال نمایند ... این شیاف
بعد استفراغ بفصد ... روز ... زائل کند و ... نافع است ... شیاف ماشیا ... زعفران ...
... نیم درم افیون ... باریک سائیده ... در چشم ... بعد ... آب سرد ... در وقت
خواب کنند و بعد این ... در چشم ... گذارند ... اگر زعفران در چشم ... ورم حادث کند ضماد ... نیست ...
و پوست ... رطب ... هر واحد یک درم ... نیم درم ... انار ... باریک سائیده و اطراف ... آمیزند و اندک روغن گل ...
مثل مرهم سازند و وقت خواب بر چشم ضماد نمایند ... اگر شیاف ماشیا ... تا خاکستر گردد ... صمغ عربی ... سازند ...
زائل کند و اگر ... مزاج چشم افتد ... در ... مقله ... علاجش ... سازند ... بعضی گفته اند ...
فصد قیفال و حجامت و تنقیه ... هلیله ... و ترک امتلا ... نظر بسوی چیزهای براق و ... شیر ...
بعد از آن ... حضض ... ماشیا ... آب کشنیز تازه ... تخم مرغ ... زعفران ...
بیاشند و ... اگر ... نباشد ... علاج ... آنرا ... گوید که اگر در چشم کودک ... باشد ... گشادن چشم ...
... باشد اکتحال با انزروت ... شش درم زعفران ... افیون نیم درم باریک سائیده ... نمایند ...

دوای ورودینج است وابقول ایلاقی شیاف وردی ابیض مخصوص بورودینج است وهرگاه ورم کم شود شیاف وردی مع افرا استعمال کنند وگویند که اگر
بزرالورد را با ادویهٔ مناسب مثل صبر وزعفران وحضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل درد چشم و ورودینج مجرب صاحب لقائی است
واگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف
آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر مد و ورودینج اطفال مجرب است وسکن ورم والم وگویند که
آب برگ تفاح مجرب است وکذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه وزعفران چهار ماشه وزردی بیضهٔ مرغ یک عدد وعنب الثعلب دو نیم ماشه واگر از خلط غلیظ بارد باشد
علاج رمد بلغمی نمایند وزیرهٔ کرمانی سوده در زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادر است که علیل در چشم خود حس ضربان شدید فوق طاقت دریابد وبا وی سرخی وورم در چشم نباشد واز اعراض لازمهٔ او
آنست که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا میسوزد واز مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجرد است بر بدن و تحلل
رطوبات اصلیه از ارتفاع بخارات حاره یابسه از بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنابر احتقان بخارات و حرارت متالم گردد و طبقهٔ ملتحمه بواسطهٔ اتصال
با وی مشارک گردد و در رطوبات چشم سخونت وجفاف ونشف پدید آید و علاجش ترطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر دختران یا بز که علف او از حشائش رطب
لاسیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا وادویه واغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله با مرقش پخته وچوزهٔ مرغ فربه وبقول مثل کاهو و خرفه
و ماالک وقطف وامر باستنشاق روغن بنفشه ونیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر ونوشیدن ماء الشعیر دائم وتناول فواکه رطب محمود و احتقان بماء الشعیر [illegible]
باسفیدی بیضه وروغن بنفشه وشکر سفید وهرگاه مرض بانتها رسد آب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه وشیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر اوائل ترطیب و
مزیل قشف و رادع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال باکحال سودمند نیست مگر بندرت وانکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید است وگاه این کحل نفع می بخشد مرار
ماشفته یک درم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک درم کوفته بیخته قدری از ان در شیر دختران حل کرده
بمیل در چشم کشند وبعد از ان آب نیم گرم چشم را بشویند و نوع دیگر از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش
در فصل کمنه پلک خواهد آمد و جالینوس وتابعان او گفته اند که از رمد نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بسبب غلبهٔ خلطی
از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصا بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد نور خارج از ان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی
سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد ورنگ آنها بسبب کیفیت رنگ مادهٔ غالب وگاهی متغیر میگردد نزد بعضی اوقات و نزد
بعضی چنانکه نزد صعود بخارات از معده و می بیند اجسام را بسبب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمی است از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد
و بالجمله تنقیهٔ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بسبب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحوی که در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و رمد
که از ترک ریاضت وحمام وغیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت واستحمام بآب گرم وانکباب
بمیاه محللهٔ حاره است و رمد که از سردی معده یا ارتفاع ابخرهٔ بارده حادث گردد واین با سوء هضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین وتقویت معده وتحلیل ابخرهٔ
بارده بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف وتلطیف غذا است وگاهی که رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخرهٔ بارد
از ان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنه های حاره و حمولات متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم وتدهین بر روغن گل یاسمین واستعمال
بخور حاره و اجتناب از جماع وبقول بقراط این قسم رمد صعب تر است واین شش قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی وصفراوی وبلغمی و
سوداوی وریحی و ورودینج جمله دوازده قسم را جالینوس در بیامر ذکر کرده وبعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد است که آن چشم
بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدی که گویا منشق میگردند و پوست از آنها جدا میشود و بعد از ان یک جفن بجفن دیگر می چسپد اسباب و علامت و علاج آن

و التصاق عنبیه مستور گردد و در هیچ نوعی از انواع سه گانه استعمال روغن ها نشاید گرد بخار و در مدکر آن ادویه تا بار شود و بعد از ظهور ضمن غیر مستور گردد دوای آن تنقیه

احتقان ملتحمه یعنی بر رسیدن سفیدی چشم

و آن عبارت از ماده ایست که با عانت حرارت دق انست کرار و ورم در جرم و منفذ و سرایت نکند و ماده احتقان در حلل عضو می ریزد و احاطه دم و آن ...
و احتقان به سبیل مجاز بر دو قسم است بر جهار نوع است یکی و بلغمی و دموی و سوداوی و تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که از گذشته نارسیده
یا به تدریج و با ثقل است یا با ثقل و از انگشت فشرده معلوم کنند که نرم است یا صلب و در صورت نرمی اثر فشردن ساعتی باقی میماند یا نه پس اگر
دفعتا نازل شده و باشد و بی ثقل بود و قبل از آن اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه با حبه ناق و رو به سرخی بیشتر و در زمان
واقع شود احتقان دموی باشد و اگر به تدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر فشردن تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد فشردن زود اثر
فشردن زائل گردد و بادی بیخ درد و خارش نباشد بادی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر احتقان تا ابرو و رخساره رسیده
سوداوی باشد و این قسم بعید مرض و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در باب نیز افتد علاج در بخاری ماسه و رشیاف ابیض ساده و در بعضی اوائل
نمایند و صبر و رشیاف احمر لین و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و در روز چهارم ذرور صغیر یا شیاف احمر لین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و خضض و زعفران
آب عنب الثعلب طلا نمایند بعد از آن ذرور کبیر که ... و آب برگ اندران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش بر نهاسپ جوشانیده باشند چشم را بشویند
با علاج بعد تنقیه در جمیع اوقات انچه محلل ریاح باشد بعمل آرند و در ابتدا ادویه مسدده قابضه که در ابتدای رمد بکار می برند استعمال نمایند و بعد نضج آب گرم در سر آن ریزند
بر پلک ضماد آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام دخول کنند و انچه به جفینه بخور زند و از چیزهای بادی و مولد بلغم پرهیز کنند و اگر ملتحمه
و کثرت غذا پرهیز ند و استعمال الاطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن رو به گلاب نیمگرم و تضمید چشم بعد شستن گرم سر
و سر که و گلاب و غسل چشم و تکمید آن به آب نیمگرم نیز درین نوع مفید است و در بلغمی بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعد از آن ادویان جوشانیده تکمید نمایند
فلوس خیار شنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عسلی آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربا با فرخ دراج غذا سازند و بعد
تنقیه شیاف احمر لین یا ذرور صغیر یا صغیر اکتحال نمایند و سر که و آب گرم انجه نضج و تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و با صبر زعفران حل اکلیل الملک
شیاف اشیاف با آب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط با نمک ثبت نیز نافع و با بونه اکلیل الملک صعتر مرزنجوش نمام جوشانیده چشم را بشویند
و بعد از آن ذرور کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد کنند و اگر
سبب آن انحدار ماده و بسوی چشم و محلل ماده موجود و در دوری است و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویه تا بعض دراع هیچ استعمال نکنند و در بادی بدستور بلغمی نمایند
و با این مار الاصول و هندوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی تخم از خرپوسته بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک سه ماشه
گلقند چهار تولہ و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیارشنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و به محللات چون بابونه و اکلیل الملک صعتر و مرزنجوش تحلیل نمایند و از
کرسنه و آب جو و صبر و بابونه و اکلیل الملک آب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار چون در چشم کشند و در سوداوی بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سودا نمایند
به دستوری که در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمر لین و ذرور اصغر آمیخته کشند و از ضماد و طلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص است عمل آرند و شیاف
در رمد سوداوی مذکور شد با اضافه زعفران نیز سود باشد طلیا ساخته اکتحال اللاونج آن که ادا شیاف سود و خلوقی بکار برند و صلاح اغذیه و تحلیل و استحمام نمایند
درین نوع تضمید و تحلیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم النفع است

المشمشه

و آنکه لغو کنند را به چند معنی اطلاق می کنند یکی برگردن مژه تحت ترینه دوم بگشتن پلک و این هر دو به جداگانه مذکور شوند سوم آنکه چشم را حالتی شبیه به چشمان الاغ
شود و پیوسته سرخ و مکدر شود و با ضعف گرد و ... اشیاء درخشان و غبار آلوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم کم و ثقیل و بطی الحرکت و یابد و چشم خارش کند

بچکانند و آب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش امتلای بخارات سوداوی فاسد که غیر سهیل تحلیل است پس در ان بخارات حدتی نباشد که موجب الم گردد و تدبیرش علاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون یا از حب ایارج یا ماء الجبن بسفوف لاجورد کنند و لعوق خیار آب افتیمون تدوله بتعدیل تنقیه سر حب قوقایا و حب صبر با آب گاوزبان نافع و غرغره شبل با ایرج فیقرا و نیز سودمند و ماء قرحا و زوفا و اصل السوس و صعتر و زنجبیل و بسفایج و افتیمون بصورت کثرت برودت ادویه مسخنه نطول و ذرور کنند و در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه بتنها ذوق و حیران گرد گردند و می مایل بسرمن است که دران سرخ نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و با اندک سیلان اشک باشد و سببش آن و اکثر غلیان خون باغلظت آن می باشد علاجش فصد قیفال و تعدیل طبیعت است بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی المقدور عناب یک رطل تمر هندی ده درم ترنجبین بیست درم حب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی عدد بجوشانند و صاف کرده بگیرند بقدر یک رطل مع تمر هندی شربت بنفشه بیست درم داخل کرده گرم بیاشامند بعد از ان اکتحال بشیاف ابیض ملاول بشیر دختران نمایند و شیاف ابیض با آنکه همه اعمال نمایند و چشم را صاف نمایند و بعد از ان برود سادج اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و حمرة باز ایستد اگر بعد از ان غلظت و یا حاوث گرد بشیاف احمر لین اکتحال نمایند دگر شراب خشخاش و کرفس و تحلیل آن گرد و شیاف ابیض مع نموده بکار برند و آنوس عرق و نعناع و شهاب العین اضافه سفید نموده در چشم کشند دکحال اصفهانی کرفس و سکنجبین خاص نیز ست و نفع مبتلای قریب این قسم از انواع سرخی آرام

جسارت ملتحمه

و آن سختی ست که چشم با امتلای باد و درد و سرخی و احتباس اشک با حرکت صلابت عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سبب او خلط غلیظ یابس ست و بیشتر این مرض صاحبان امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد علاج برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان برآورده در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و پیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر جفن بمالند و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر یک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر بمالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بفصد و مسهل که در آن افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و خیار شنبر باشد و بحب ایارج نمایند و بار بعین دهند بعد از ان شیاف ابیض در شیر دختران و در رمد ابیض استعمال کنند بعد تنقیه صفیر بشیاف احمر لین گرایند و کثرت استحمام و اکباب و تکمید با آب گرم و آبزن که دران ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند و ایضاً بنفشه و بابونه و نکوه هر یک یک تخم تراجوشانیده و سر بخار آن دارند و حلبه و ملائمه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک آب عنب الثعلب و زرده تخم مرغ در روغن بنفشه و یا روغن گل که دران بیه بط آمیخته باشند سرشته طلا کنند و آبزن که دران حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و اغذیه سرد و تر خورند و گویند که بعد از تنقیه و حصول تنقیه استعمال ادویه اشک آور چون برود حصرم و با سلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول آب حلبه و اکلیل الملک و تخم خطمی و تخم کتان که جوشانیده و تکمید بدان بعد نضج مادیه ترکرده و نیز مفید ست و تحلیل سر با آب گرم نیز سود مند هر چه در علاج رمد سوداوی گذشت اینجا نیز مع زیادت در تنقیه تحلیل و ترطیب

حکة العین یعنی خارش چشم

و با وی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که با آب نیز سرخ شود و یا ریم گردد و سببش رطوبت شور ست و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن پوست قمل عارض علاج چشم و روی با آب گرم بشویند و حب بر عصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بر روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر و سماق و گل سرخ و تخم انار در مفیخ بیخته و شراب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و لبا شیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بغبار کندر محرق سوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکه دران هلیله بلیله آمله بعد ریک توله شب خیسانیده صبح آب زلال او گرفته باشند مجرب مؤلف ست و اکتحال بغبار توتیا کو و کذا اسوط و افدخ او از مجربات حکیم ماهیست و اکتحال بچکانیدن حکوک بر عصب یابس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم با آب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف مس بسائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجمل خان ست و برگ نیب در کوزه مطین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع ست و مجرب و دمعه و سرخی و کثرت مرض چشم ست و از اشیای شور و تیز پرهیز نمایند هر چه در سلاق و حکة الاجفان مجرب خواهد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل حسب مذهب

یا آب انار ترش کرده یا بجهت سینه و فصد رگ پیشانی و رگ آماق نیز مفید است بعده غرغره کنند و از اینها ضماد نمایند پس شیاف ابیض و مامیثا و صبر و مر و زرد چوبه و شیاف سنبل بکار برند و بعد از آن در تحریک صحت آمرباد روز زرد چوبه مرکب استعمال سازند و وقت ایشک آورند با سلیقون و کحل مر ز برشته و زرد شیاف و روشنایی چشم کشند و کحل بیضی و کحل توتیا و سرمه یک درم زعفران نیم درم تخم شبث درم سنبل الطیب چار درم کوفته و بیخته و اکثر بیات سود مند است و صبر و شش بادیان تب را مبارزه و شیاف ابیض ساده مسحوق در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید آب بابونه و اکلیل الملک و اقاقیا و نمک ساده نمودن و روغن گل یا بنفشه بر سر مالند ضماد بابونه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازه یا روغن گل با آرد که سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب کرده ازان ها مالیسانیده و صاف کرده باشند نافع و اگر تیز نفل یک درم نبات نیم درم کوفته بیخته سوده آب شیاف ساخته بآب سرد حل کرده در چشم چکانند و همچنین سرمه تانبوه و تخم بیدگیا حل بیاض سفید دیرینه کهنه قرص جمیل بلیله بلیله املج نمک لاهوری اصل السوس توتیای کرمانی ساده باریک سوده با شیر تازه ترکرده سرمه شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن در ازاله طمعه و تقویت بصر مجرب الباء هندیست و شیاف زعفران نیز نافع است و نفع استعمال دو مجرب مثل لعوملوات زنان جماعت و از فوائد انجیر جا گیر و سوز غبار و در خارش و سرخی چشم که از ریح قبل باشد نفل سیاه و دخیم مدوره برگ نیب و رخیم مدوره و نخل و دیگران که منزع باشد ابتدا باشد از چوب آبنوس در کاسه مسی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا نمک با سرکه نیز خشک کرده و زان یک درم شود تلمی یا سیر مهر دوریا خوب مبلایه کرده و اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از ریح قبل بهم رسد معمول و مجرب صاحب تبیان است

طرفه

و آن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید و سببش شدت امتلاء و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار در عروق ازضعف یا ضربه چشم است که بهم نیامده یا آواز بلند و صرفه قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید که بدین سبب رگ بشکافند گاهی بطرفه مشهور دل و قرحه شود و می شود و ورم سرخ میکند و اکثر صاحبان امزجه حاره و صبیان را و در ربیع و بلدان حاره عارض میشود و علاج در ابتدا دبال کبوتر بچه بریان کنند و خونی که بریزند پنبه تر نمود و مسبوق گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون تیز غلیظ و نیم ساخته و دو شان و خون بازوی بط و مرغابی نیز مفید است و اگر خون آمیخته ظاهر نگردد و تیرال این طور رگ بزرگ قطع نمود دو سه تیغ حجامی خون ازان رگ گرفته گرم گرم بچکانند و تیزف بدان خون ترکرده بالای چشم یکساعت ببندند و نیز خواهند قدری گل ارمنی یا گیرو یا تمولیا در آب گرم حل کرده و خون آمیخته دو سه قطره در چشم بچکانند و در انتها محللات مثل کندر و مر و شیاف زعفران و خون کبوتر مذکور کتاب تریه تا نوشته کرده تقطیر خون کبوتر یا ماسته گل ارمنی در انتها آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبه مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده با شیر زنان در چشم بچکانند و نیز منقی برگ عنب الثعلب تازه و اندکی نمک لاهوری سائیده در چشم ضماد کنند و نیز صبر و سرکه و زیره بار و اکلیل الملک با مغز بادام الاخوین کحل الجواهر یا زعفران نیز تمسحیر و دهن گل زرد و تخم مرغ ضماد نمایند و طبیخ صعتر و کلیا و زوفا و اکباب نمایند و انیسون با بیخ تر کرده و تکمید چشم کنند و چشم را بعصابه ببندند و اگر افسنتین کوفته و در صره بسته در آب گرم ترکرده و تکمید نمایند و بهر بیخون از چشم مجرب استاد و صاحب شفاء الاسقام است و اگر سنگ با آتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده بر شراب بران پاشیده بخار آن گیرند تا اشک سائل شود و طرفه در یک دو بار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم است و اکباب بر سرکه بطبخ ساده جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع الاجابت و ضماد از گل بنفشه و تخم کاسنی و گشنیز سبز و کدو هر یک سه ماشه مغز حنظل هر یک چهار ماشه نافع و انطاکی گوید که اگر مثل مجرب باشد هان وقت معلوم شود و پس حیزی از چکانیدن آمثل فندق و زیره و نمائیده و نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هدهد یا خون دیگر یا انفعال کنند و پس رگ گوشه چشم فصد نمایند اگر امراد و تمادی گردد الا اسهال بنقوع صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمر هندی کفایت کند لعاب حلبه یا بیدانه بگلاب بچکانند و بکیر مانند که هم حل مانند نماید مثل آرد باقلا و ترطیب باغمیر آب جنعسان سرشته ضماد کنند شیاف مرارات و طرفه مجرب است که زعفران با شیر زنان یا شیر خر و یا بیضه تحلیل آن کنند و بصر را تیز گرداند و مجرب است این بس است که با شیر و روغن بنفشه سعوط کنند و کذا اطلاء روغن گل بسر که و کذا اسفند یا شیر زنان بر سنگ سائیده و چکانیدن مجرب است و خون دار چینی یک جزو کرم نیم جزو نانخواه سدس جزو لیسانیده هر روز دو درم نمک ضماد آن اکتحال نمایند و ... و تکرار کند و ... بچکانیدن شیر زنان

بروغن گل مجرب است وکذا آب دہن صائم گرم مجرب سودمند است و بعده زیره و نمک و فندق بدہان خائیده در پارچه افشرده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصاً
اگر زبرگ گرد و در طرفه کهنه تجربه سرگین گاو و کندر مساوی و کشاده و نشستن چشم بر دخان آن نافع و ترب و اکلیل هر دو پخته ضماد کنند. و فیلاغریوس گفته
که طرفه اگر قریب العهد و سرخ باشد باید که تکمید بآب نمک و ضماد آرد باقلا و بستیین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و مویز منقی و قدری
سرگین کبوتر بالای چشم ضماد کنند و قطور نوشادر یا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده و کندر سوده دران آمیخته نیز در طرفه کهنه مفید بود و شیاف
دینارجون بسیار نافع است و شیاف احمر لین و شیاف کندر و شیاف زعفران و نور هر طرفه که دران سنگ مقناطیس است و شیاف طرفه که دران زرنیخ سرخ
داخل است هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر و احمر در خون بال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند و یا از زرنیخ سرخ و کندر و مرداسنج و گل مختوم مساوی
در سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته بآب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند و یا زرنیخ اصفر انزروت هر واحد یک جزو حجر فلفل نیم جزو سائیده بلعاب حلبه شیاف
ساخته اکتحال نمایند و تقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت مامیران شادنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یک درم ساخته مجرب است و اکتحال فلفل یک درم
دارچینی نیم درم کرکم یک دانگ مثل غبار سائیده وکذا استعمال آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد و یا زرنیخ احمر سوده در آب انداخته حرکت دهند و بگذارند تا نشین گردد
پس آب بدان گرفته نیم گرم کرده در چشم چکانند و گاهی ضماد اشمار سوخته بسرکه یا شراب وکذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه وکذا نمک نان کم نمک
و مغز بادام و پوست ترب و همچنین تضمید برگ کراث و یا کزبره جوش کرده سائیده و بعمل می آرند و ایضاً از ادویه مفرده مفید طرفه اکتحال زهره کبک یا مروارید ناسفته
سوده وکذا لعاب تخم کتان و لعاب حلبه نیم گرم و تقطیر گلاب و شیر دختران وکذا آب ترنج در آب تر کرده تا حل شود و صاف نموده وکذا انار ترش شیرین او کوفته آب او افشرده بایک
شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد وکذا صبر محلول در آب گرم وکذا عصاره مرجبیر وکذا شیر دختران بگل ارمنی وکذا ماء الجبن وکذا دم الاخوین محلول در آب وکذا عصاره کرفس
و ضماد مویز منقی سوده بعسل و اگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده وکذا فوتنج نهری کوفته مهرا آمیخته وکذا اسفیداج ببیضه بروغن گل و شراب آلوده وکذا زوفای خشک
بشراب پخته وکذا لعاب تخم کتان و حلبه وکذا بابونه پخته وکذا زرده بیضه مسلوق بروغن گل آمیخته وکذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته وکذا زردی بیضه مسلوق با اکلیل الملک
مسحوق وکذا البسوس است از برای طرفه قوی مرزمن سیاه ضماد خردل یک جزو انجیر دو جزو سوده پخته و تقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران یا ضماد خاکستر مطبوخ در
شراب یا اکتحال بخواه وزوفای خشک بشیر گاو نافع است و تقطیر خون جوزه مرغ در طرفه مزمن و بادام نیز مفید و اگر حلبه بآب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند دائماً
مفید بود و اگر اهلیله بآب حلبه سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشد و بدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن و سر ممتلی از خون باشد و مزاج متحمل بود و مانعی نباشد
فصد نمایند خصوصاً در قیفال طرفه وجع در چشم هم رسانیده بسبب ضربه و لطمه و غیر آن از کحل و اگر امتلا در سر تنها باشد از قیفال و اگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند و
اگر امتلا از اخلاط دیگر باشد بمسهل و ایارج و حبوب شبیارات تنقیه بدن و سر نمایند و اگر متحمل نگردد و استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله و حقنها و شیافات کنند که جذب
ماده از سر حاصل گردد و پس تعدیل مزاج نمایند و ادویه موضعیه استعمال کنند و ایضاً آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سر رو نمایند و حجامت پس سر کنند و مسهل
صفرا یا مطبوخ اهلیله یا فواکه تنقیه سازند و ایارجات استعمال نکنند مگر بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیه دماغ بایارج و حب شبیار مضائقه ندارد و حقنهای مفیده
و شیاف احمر لین و شیرین سوده کشند و از اکلیل و اصل السوس و بنفشه و گل بنفشه و دم الاخوین و صدف تیشیز و زعفران و شکوفه هر یک سه ماشه و زردی بیضه مرغ و روغن گل
سرشته ضماد کنند و اگر باقی ماند زلو بر چشم چسپانند و بعد مسهل برگ زیتون صماغ هر یک سه ماشه زعفران چهار ماشه بیضه دو و گزر کرده سوخته هفت ماشه در چشم کشند و این
در رو بهمه انواع را مفید است خصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید آید برگ کدو و تخم کشوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس مغسول لسبد مروارید ناسفته رگی که زرگران
جلای نقره بادهند یا ممیران چینی حضض مکی هر یک سه ماشه نبات برابر چهارپاس در عرق کیوره در سنگ سماق صلایه کنند علی الاتصال اکتحال نمایند دارائی سبز که سفت
باشد گذرانیده بکار برند و گویند که هر گاه بعد استفراغ و فصد بادویه مذکوره اوست نموده اند و از آن نجاح حاصل نشد بر نقره دیان هر دو شانه حجامت نمایند و در شفاء عاجل
مسطور است که بر نقره حجامت کنند پس اشنان اخضر و نمک طالع در آب و سرکه و قدری روغن گل جوشانده چشم طرفه صاحب کشاده بر آن بخار بتابند که در اکحال طرفه
زائل شود و غذا درین مرض مزوره ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیه قوی مثل گوشت مرغ و شراب و شیرینی پرهیز کنند و طرفه که با درد بود بعد تنقیه بقطیر شیر و لعابات مناسبه

و یا سفیدی بیضه یا روغن گل یا برگ کوکنار یا انچه در صفت چشم خواب آور و تسکین درد را نافع باشد آورده و اگر درد چشم از انجماد ریاح و بخارات ریاحی عارض شود بسبب انصباب ماده و نفخ شیاف ابیض و سفید و بیضه با شکر و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده و تقطیر ذهبیره و کرده چنانچه در معالجه گذشت بعمل آرند و بعده ماده منضج و مسهل دهند بعد زوال ماده علاج مزاج کنند و اگر تحلیل شود و ماده بخواهد در چشم قطور کنند و بعد از ان بیضه و عدس و تخم زعفران در روغن گل بر چشم ضماد سازند و آب یاسمین با بونه و اکلیل الملک و تخم مرزنجوش بپزند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم بچکانند و اگر باطراف و لمعه حرق واقع شود و زرد و رنگ خاکستر شود و هیچ شیاف آب و تقطیر کنند و ضماد بیضه و سفیده و بیضه مرغ آورده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف نهایت سود مند است و اگر بادی فرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بعدی متبعضات مثل سنبل و زعفران مثل سرخ و اقاقیا احسن افتد و گاهی در چشم چیزی بنماید و از ان عارضه حادث شود در این صورت با وجود علامات عیان با اخراج آن چیز افتد پس اگر ریزه کاه و یا ریگ باشد سر میل برآورده یا خرقه کتان بر انگشت پیچیده در چشم گردانند و گاهی آن چیز بخشک بود و باید بشستن یک بار ظاهر گردد و انچه از غبار و غیره باشد بگشادن چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زایل کند و اگر سبب عارضه از خراج بود شیاف ابیض و شیاف ابار و امثال کنند و بعد و علاج مذکور عمل نکنند که بدین تمیز شود و زایل میگردد و گاهی مستغنی و منع جرو

ودقه

و آن تیره و صلب بسته بر سرخ یا سفید است که در ملتحمه پدید آید و اکثر در کنج یا زود دموی و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی گرد اگرد حلقه سیاهی چشم مانند گرد کثیر العدد مثل دانه مروارید ظاهر شود و این مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ است در ملتحمه و نشانی وی سرخی آن مائل بتیرگی و بلغمی سفیدی آنست و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر ماده کاین از اوست پس سفید از بلغم غالب و سرخ از خون علی هذا القیاس و این مرض سلیم است تا وقتیکه در ملتحمه باشد و خرق آن نادر بود و سببش فساد مزاج دماغ است و انچه در زیر یک اصل خارج شود منسوب بضعف دماغ بود یا بعضا با نفوذ مواد از اسباب مادی است و قلت تنقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار و منع او از گردانیدن و خواب بر روی سبب عظیم آنست علاج اگر سبب ضعیف بود شاید مجذاب ترکرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی است و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلا فصد در دموی سرخ دموی و مسهل صفرا و آشامیدن ماء الشعیر و آب تمر هندی با ماء الفواکه و شربت دردیا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و غذا مزورات دهند و دیگر ملطفات و تلطیف تدبیر و در بلغمی و سفید مسهل بلغم حب ایارج و کنانه ایقیان با ماء الداوی و شیاف طبیخ افتیمون و یا نقوع افتیمون و انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع زرده بیضه و احمر لین منکا با تنها و یا زرد و دی و یا زعفرانی لین نیز و سحاطا بارها بکار برند و حکیم علی می‌گوید که بعد تنقیه امیران چینی یک دانگ و تخم گشنیز دو دانگ زعفران شیاف امیران برابر هر کدام یک دانگ باریک سائیده با آب عنب الثعلب سرشته شیاف سازند و سفیده بیضه و شیر دختران مائیده اکتحال نمایند و بر چشم نهاده و بشند و بعد تا بامداد هستگی گشاده و شیر دختران در چشم دوشند و عصی الراعی و اطراف کاسنی و برگ عنب الثعلب باریک سائیده و باسفغول آمیخته بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران شیر خر تازه باشد بهتر است و در شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزد و هر ساعت در چشم بچکانند که تسکین حرارت و درد نماید گاهی تنها هر دو شیر مذکور تقطیر آید و گلاب با زعفران نافع بود و در دموی سفید بلغمی شیاف احمر لین اولا پس شیاف کندر بکار برند و اگر در بخار نیز باشد شیاف سنبل سبز باید و عود هندی بعده و لعاب حلبه با اندکی صبر بچکانند و در سوداوی اول شیاف ابار کشند و کحل با آب بادیان کرده داخل اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بر بخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده باشند انکباب نمایند و هستین آلوده با مندیل مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعد تجویز یک شربت حب ایارج بخورند و پنج روز صبر کرده فصد قیفال گشایند اگر قوت تحمل باشد و مانعی مثل اسهال یا قی یا رعاف نباشد بعده اکتحال بشیاف احمر لین محلول بآب بادیان کنند اگر از تحلیل این باشند ... و نکلاب ترکرده بر چشم بندند و شب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طبقه شکافته نشود و هرگاه ودقه منفجر شود و دمعه باقی ماند تو تیای هندی کحل الجواهر و تمیا زنگار و خاکستر طرفا سائیده و کبر ریخته اکتحال نمایند که نشف دمعه و تقویت طبقه و منع ودقه نمو کند و گویند که بعد از زمان طول مدت ادویه تیز چون باسلیقون

با احمر حاد و امثال آن بچشم کشند و هرگاه ماده ریم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کندر و شیاف ابار سفیدی بیضه بعمل آرند و وقت خواب ضماد اوراق مذکوره مع اسفغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات اوان ست که بعد تنقیه بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف تنقیه آنچه تحلیل او مثل بابونه یا شیاف الغرین و تحلیل آبکیه در آن حلبه و اکلیل الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزرده بیضه با ندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف تبقیه حرارت باشد خاصه در توثه سرخ پس تقدیم بران چیزی می کنند که در آن اندک ردع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض از روغن افیون و هرگاه امر طول کند شیاف سنبلی و شیاف افیون استعمال کنند و درین وقت ذرور تنها مفر نافع ست و آنچه در دق رانفع کند و سبت بیضه مغسول با حسن و روغن شاخ ست

توثه و ظفره

و آن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب موق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد لیکن گاه بسبب جروح یا قدح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه هم رسد بعد التیام علاج اول فصد سرو نمایند و مسهل بر فعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره و نمک خائیده چند بار چکانند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد کشند و بعلاج غرب عالجه نمایند و ادویه ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد و بقیه آن این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرور است

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقه چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر صاحبان امزجه رطبه و صبیان و در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول یهودی در بلدان رطبه عارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل حالتی ست عسر البرء مزمن که آنرا کمال انقاد بر نیست و سببش امتلای عروق چشم ست از خون غلیظ فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر امتلای آن و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد ازین دو گونه بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسه متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر بادی آن رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم از غیر پرده سبل مدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد علاج فصد سرو نمایند بعده رگ پیشانی و گوشه چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم النفع ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع است و بعد منضج مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور تنقیه کنند بعده غرغره منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب بحب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفید ست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون را مع غار یقون منفعت کثیر ست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیه غلیظه و منجره بقول جالینوس استعمال سعوط نافع است از آن پس از کندش یک درم صبر جهار دانگ مرکی دو دانگ حضض مکی یک نیم دانگ سوده بآب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب بسته هر صبح یک حب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانیدن و یا مر و صبر و زعفران و کندش و مویزج مساوی بآب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سعوط کردن و کذا القصب الذریره و گل سرخ کندش مساوی الوزن نمکو عطوس بعمل آوردن مفید ست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال بطبیخ افتیمون لازم دارند و تقویت چشم بذرورات منضجه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت غلظت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلاً در سبل رقیق شیاف دینارجون در چشم کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع ست و تضمید و اکتحال شیاف احمر لین و این شیاف اسود درین باب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیب آب برگ املی آب برگ گوبهی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسه روئین انداخته با دسته چوب نیب که فلوس در سرش فشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود و شیافها بسته نگهدارند و یک شیاف بآب سائیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آهنی بدسته آهن حل نمایند تا قابل حب بستن گردد حب بسته بکار برند میشاید و ذرور هندی نیز معمول ست و هنگام سیکه ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرگین اسپ بپوشانند و بگذارند در آن وقت روز پس صاف کرده در سایه

خشک نمایند و در هم آمیزد و اکتحال کنند که مجرب است و اکتحال بادرو سنگ و بول صبیان نیز و باشند که مذکور مادی باشد از و اثر تخشیشا از مجربات بر بی ... ست و زیر او ... که ... بطول ... کرده و آب ... و ... انقره شسته و ... مل ... و ... ساق ... خورده که ... تبنیه ... و اکحال ... ازروت ... مرجیع عرب ... یک دو ... ت جلا ... نباتات ... ساق ... کل ... و شیاف ... ساق کنند و از ادویه مرکبه شیاف ... المنفیقات و شیاف ... و شیاف ... و ... است و شیاف ... و روغن کردن ... مرب ... و مجرب ... بکار ... و کحل ... بسیار مجرب ... مجرب ... و شیاف زنجار و شیاف ... الاذان و شیاف ... و شیاف ... و کحل ... و ... برای سبل مفید است و ... اجوار ... کرده ... سبل ... و استعمال شیاف کرده ... سبه ... و ... کرده ... ساق ... اسانه باشد مجرب ... ادویه ... و ... مل ... آب ... و ... اباب ... و صندل ... شیر ... و ... کحل آب ... الکحال ... و کذا ... که ... زعفران ... و کذا ازروت ... بشیر ... خشک کرده سائیده و کذا ... مسول ... کرده ... سود و ... سبل و کذا ... نافع سبل است

و جهت سلاق ... و ... سبل ... و لعضے مجربین می نویسند که اگر ... و شیر دختران ... مهین ... نمایند ... غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل ... و ... نافع ... کحال زعفران ... ساوی ... سبل ... مجرب است ... که اکتحال ... سبل ... ز جهت تحلیل ... و ... سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته ... استاد ... که شک ... بلیله ... آب ... شده ... مفید است ... مرزنجوش ... سبل ... الکحال ... کحال ... آب گرم ... شاشند ... کوشند ... مذکور شده و اکحال ... سبل ... اکتحال ... سبل ... حرارت ... شیاف ... سبل یک درم ... زعفران چهار ... باریک سائیده و آب شیاف ... حرارت ... شیاف ... المیقان ... شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی ... استعمال نمایند و آب ... بست روز ... آفتاب ... استعمال نمایند ... سبل ... شیاف ... بار استعمال ... الکحال ... غسول ... شیاف ... ادویه ... سبل ... شیاف ... ساق ... شیاف ... مجرب است و اگر ... ساق ... و لقول محمد زکریا ... اسهال ... تناول ... حلوا و اجتناب از ... و اگر ... اکتحال اشیاف اخضر و اسهال ... می باید ... سبل ... که ... بعبارت ... زجوع نمایند ... تقویت ... شیاف ... سبل ... دانه ... است ... غذا ... گوشت ... حرارت ... در جمیع انواع سبل ... شراب ... طول ... وجمیع ... دماغ و غبار دود ... سبل ... سیر و پیاز ... اغذیه ... گوشت گاو ... تدبیر

ملینات وحلویات خوردن اجتناب نمایند واز استعمال روغن واضمده بر سر وکذا از سعوط ونطول قبل از تنقیه بقول جنین واستعمال ادویه حاره در ابتدا حذر کنند وایضاً از مخدرات احتراز کنند وبا دکه بالین صاحب این علت بلند دارند واز خواب بر قفا منع نمایند وقیمی دیگر از سبل ست که بقول نیاز ذوق آنرا لکنه گویند وآن در کمنه مسطور شد والطاکی گوید که ابتدا بالفصد کنند ولزوم تلیین نمایند بعد از ان غلیظ را الفک کنند ودر ترقیق وما بقی از کشوط اکحال حاده مثل باسلیقون وبرود نقاشین در روشنا یا کفایت کنند واگر از حدت اکحال تغیر در دماغ پیدا شود وخوف انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند وتلطیف اکحال کنند وبرفه ودر بعض اقتصار ورزند واز مجربات سریعه در ان این کحل مؤلف من ست عصارهٔ خرفهٔ خشک عصارهٔ ثمار الکمار خشک هر واحد یک جزو افیون ترنفل زرفت هر واحد نیم جزو کوفته بحریر بیخته ودر سرکه که اندران پوست بغیه تاکیان خوب جوشانیده وبدون صاف کردن ده روز گذاشته باشند بعده صاف کرده اگر خواهند تنقیهٔ ادویه بدین کنند واگر خواهند ترکنند وهر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد از ان صاف کرده بردارند واین از اسرار مخزونه است وصاحب این مرض در حمام تا اشتا داخل شود ودران اطالت نکند وفصد رگ پیشانی وتقلیل شم وسعوط وحرکت ودرب آفتاب وآتش کنند وذکر بعض ادویهٔ هندیه نافع سبل پوست بلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله پوست درخت نیب گاو سبز جرایتهٔ تلخ صندل سنج شاهتره خس برگ حنا گل منڈی هر یک تولہ جوشانیده صاف نموده یک درم شهد آمیخته بنوشند وپانزده روز استعمال نمایند ویا صندل هر شـ پٹول تیر پوست نیب دار هلد پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیله آمله بانسه هر یک دو درم کٹکی سه درم مغز فلوس چهار درم چرایته تلخ یک نیم درم زنجبیل گلو سعد هر یک درم همه را کوفته هر روز دو درم در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو درم شهد آمیخته بنوشند وتا چهارده روز بعمل آرند واگر برگ نیب برگ تمر هندی برگ سرس زرد چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک سائیده پوٹلی بسته در آب تر کرده ساعت بساعت بر چشم بگردانند و قدری در چشم قطور کنند نیز برای سبل مفید بود وجوهری سبز رنگ یک درم باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل وظفره وبیاض را نافع ست ویا چرک گوش انسان بشهد آمیخته شیاف بسته نگاه دارند وبآب سائیده در چشم کشند ویا مغز تخم بید انجیر یک عدد نبات یک مثقال انزروت مربی مثقال باریک سائیده ذرور نمایند ویا در چشم کشند ودر اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه بسباسه هر یک یک مثقال رب السوس کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته بآب جها القدر بندقه بندند هر روز یکی با کم از ان فرو برند ویا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در اوائل مرض کشند ووقت حاجت بچشم کشند ویا صندل سرخ یک تولہ پھٹکری بریان مساوی آن کوفته بیخته بآب گهیکوار سائیده حب بندند ویک حب بآب سائیده طلا کنند هر دو وقت واندک در چشم کشند ویا مغز سمندر پھل مغز تخم ریٹھه مغز تخم کهرنی مغز تخم بلبله بلیلهٔ سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق وزوال الماء را نیز نافع است ویا آب برگ ارهر آب برگ سرس هر یک یک درم صاف کرده در ظرف سه قلعی از چوب نیب که دران فلوس معصب کرده باشند بده عدد آب لیموی کاغذی کهرل کرده حب بندند وسائیده در چشم کشند که درد چشم وناخنه ودمعه را نیز مفید ویا دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آکمیه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچه نیب بسایند تا مثل غبار گردد صبح یک روز درمیان یک میل در چشم کشند که بیاض وناخنه را هم ببرد

ظفره یعنی ناخنه

وآن زیادتی ست بر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتدا کند وگاهی از موق اصغر ویا از فوق ویا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اکبر شروع کند در اکثر تا سیاهی رسیده همانجا بایستد وغلیظ شود وباشد که از انجا هم متجاوز گردد وحدقه را بپوشاند وبصارت باطل سازد وناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق وشبیه بنسج عشا بود ومانع بصارت نشود واین نوع بسبل مشابهت تمام دارد وفرق بینهما آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده گرد قرنیه در آید ودران عروق بسیار میباشد وظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل وایضاً ناخنه گاهی نرم وگاهی زرد وگاهی سفید رقیق میباشد واین سهل العلاج اند وگاهی صلب سرخ غلیظ وکاهی تیره رنگ میباشد واین عسر العلاج اند وبقول آتمیس ادلیس بعضی از ان با ملتحمه ملتزق بود واین بسرعت منکشط گردد وبعضی با وی متحد باشد واین محتاج بسلخ است وسبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظهٔ لزجه با صابه در دماغ ست که در ملتحمه جمع شود وبقول ارسطاطالیس ماده ظفره سفید رقیق فضلهٔ دمویه وماده کمد فضلهٔ سوداویه

وماده نزله رقیق باشد و سپیدی رسیده باشد یا موی است باجمله چون ماده آن غلیظ و سپیدی است لهذا اکثر درد آن با فرجه یا سبب ذکر دل و در تدبیر آن بلدان یا سبب مباشد
حالش مسکن شود و نفع بلغم دهند یا سه روز به حب السورنجان هر یک دو درم سائیده گلقند عسلی دو درم افزوده بنوشند و بعضی تنقیه از مسهل و حب ایارج نموده
ونند انموذج با معجون مقوی دماغ از منزو گرم و گوشت آکیان و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و غیر آن و حلوا و البنیات و در سرما فواکه تر و بقول احتراز نمایند
و پیاز و سیر و فیره و ادویه مبخره و از طعام سیر پرهیز نمایند ان شاء الله بهتر شود مع انجره و بالاطریفل و تسمین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویه حاده مثل شیاف قیصر
و ناخنه و دینارجین و شیاف ملائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند و بر فوق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم ترمه نمانند و اگر از این ادویه حرارت در چشم
پیدا شود دوا ساید داده استعمال نمایند و شیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضاً از ظفره با حرارت بود آن تیا مغسول چهار درم راسخ دو نیم درم
انیسون سه نیم درم صمغ یک درم در ربع آب اماران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر کشند و باید که اول بادام و مروارید به آب گرم
سر فرو دارند بعد از آن با اکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد و اگر ادویه را بنبات باریک سائیده و دیگ کنند سائیده و بچشم بریزند و از ناخنه از مجربات ملکی است
و اگر کند رنگاب یا آب مولایه نمود و چند روز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد و شاخ گوزن در آب سائیده بچشم کشیدن از مجربات بعضی اطبای است و اکتحال
شهد خام مع نوشادر یا نوشادر مع شکر و یا چرک گوش آدمی بشهد آمیخته مفید بود و کذا اکتحال چینکری و نوشادر مساوی سود و یا شوره و دران افزود و نیز مجرب است
و از نمک لاهوری یا نوشادر میل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز نافع و تا رو دارد و قلقدیس و مس سوخته و زنجار بوزن مساوی گرفته شیاف ساخته در چشم کشیدن آزموده
شیخ الرئیس است و ایضاً قلقند نوشادر هر یک یک درم صمغ عربی نیم درم گرفته بشراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب است و زنجار و توتیا و نمک لاهوری
عوض نوشادر است و یا مس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر و زنجار و بزر برگ آه و بعسل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زاج شش قیراط قلقدیس چهار جزو
سائیده به عسل سرشته استعمال کنند ظفره رقیق را البته قلع کند و کذا سنگ مقناطیس زنگار اشق هر واحد یک درم زعفران دو درم شهد هندی دو درم ایضاً آزموده
و اگر کندر زعفران هر یک یک درم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف ساخته به آب کشنیز تازه کشند همین عمل دارد و توتیا سرمه سنگ بصری هر یک یک درم نبات سفید چینکری
هر یک پنج درم نمک لاهوری نیم ماشه باریک سائیده دو وقت در چشم کشیدن نیز مفید است و اگر نبات یا کنوقند چینکری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شوره تمام دو نشت و
آب لیمو حل کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود و یا ارزد و چوب دارچینی دار بلد هر واحد یک درم برگ نیب شش درم گرفته نیم کوفته
در دهان گوسالهٔ شش ماهه دو پاس نگهدارند بعد حب سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس منفرد نیم کوفته مفید
هر یک یک ماشه سنگ بصری دو ماشه سرمه سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد به دستور کحل کرده برای ناخنه و سبل و رطوبت چشم مفید است و ایضاً بقول اهل هند گویند
سنبل در میان دو دان گندم نهاده وصل کرده بچین دو زر چوب برابر دو با چینکری سائیده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است و کذا تخم آک با آب سائیده در چشم کشیدن و آب
پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشند و یا بیخ سنگهیره و شیف یده در آب سائیده بچشم کشند و شیاف اسود که شیاف و زنجار نیز گویند کحل یاسمین و شیاف که در ان تخم گیاه و منفرد تخم
کمر فی است و این کحل که مجرب است ناخنه تجربه بیکم نوکار الله خان رسیده نیز در این باب از مجربات راقم است نوشادر سه ماشه شوره قلمی یک تولتخم سرس مقشر گرده برواحد
دوازده عدد توتیای سبز و سرخ باریک سائیده در چشم کشند و دوای پوست بیضه مطبوخ بسرکه که در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد زکریا است و برود حصرم و حب
و حب که سبل را نافع ست و دوائی که ضعف بصر را هم مفید و زرد ظفره و ور که مجرب نیز سود مند و شیاف بعلی و شیاف احمر حاد و شیاف دهنه فرنگ و شیاف ممیسه
کحل نیم سبلی و ضعف بصر ساخته را مفید اکثر این نسخها در مرد بیاض چشم مذکور است و فیلغریوس گفته که اگر ظفره سرخ ترب اسهد یا سبز باشد باید که بید آنکه
نمایند و استعمال ضماد آرد باقلا و انیسون و زعفران و زنجبیل و پوست ترب و مویز منقی کنند و ظفره قرمز سیاه و اصناد با نجیر فرنگی ست و انطاکی گوید که علاج ظفره مثل
علاج سبل ست و کذا باقی احکام آن و آب آس که در ان صبر حل کرده باشند مجرب ست و کذا ادهان کندر و مرد سینه و قطران مساوی و مثل نصف سکبینه از ان [illegible]
از شب و زنگار صعدی و نوشادر آهک و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب ست و ایضاً این ادویه نافع ظفره و اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس بدیا
نمک اندرانی و یا اصل السوس و یا عصاره آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بسبب بنجاب و یا آب تیار و تیمو تیاد و یا کل کرم بری و زرد بیضه سوخته سائیده

علاج ظفره [illegible]

بعسل آمیخته و یا پشک موش سوده بعسل و یا صدای حدید و یا خبث الحدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و شحم و دانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته تا مثل مرهم گردد و یا قلقدیس یک جزو نمک اندرانی یک جزو صمغ عربی نیم جزو آبکه دران اشق خیسانیده باشند شیاف ساخته کرظفره مزمنه را مفید و یا حجر حبشی و یا اشق دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام و یا نوشادر و یا روغن پنبه دانه بجزو غضار چینی آمیخته و یا شب یمانی و یا سقمونیا زرق خطاف هر دو مساوی و یا مرجان سرخ و یا شنگرف و یا اقلیمیا و سقمونیا و زرنیخ سرخ و شکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته و یا سرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته و یا مس سوخته و یا نطرون و یا دخان کندر و یا دخان مر و یا دخان میعه و یا دخان قطران و یا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب است و یا جلد بز سوخته مثل او نمک و یا ملبوس و زردی بیضه و یا تخم بلیله است و طلای نوشادر قلقدیس مس سوخته پنج سوس سائیده بر ظفره در روز و شب چند بار و قطور آبکه دران کندر سوده ساعتی تر کرده باشند بر ظفره و کذا شیر زنان و کندر نیم گرم و کذا زرنیخ سرخ محلول بآب در روز و شب چند بار و کذا صبر بآب حل کرده بمرات هم مفید است و گویند که شیاف قلقند ناخنه غلیظ را نافع بود و بقطع آن از آهن حاجت نیفتد بالجمله افضل علاج ناخنه غلیظ قطع او بآهن است بعد تنقیه بدن از فصد و مسهل و از استعمال ادویه دران غناء کثیر حاصل نمیشود و پس از قطع زیره و نمک خائیده آب وی در چشم چکانند بعده بهر تسکین سوزش زرده بیضه مرغ در روغن گل بر پشت چشم نهند و بعد سه روز باسلیقون و روشنائی وغیره کشند تا بقیه او مستاصل گردد و نوعی از ظفره غریب است که بطانه او از طرف ملتحمه ظهاره او از صلبیه می روید قطع او محدث کر است علاجش بادویه کنند و بقول شیخ آنچه قریب از تاثیر کشط یعنی قطع است و مجرب آنست که خزف ظرف چینی سبز گرفته غضارت او دور کنند و باریک سائیده روغن کرد آمیخته باهم بسایند و از میل گرفته ظفره را انجار مدام هر روز چند بار که ازین رقیق شده زائل گردد و الا شادنج یک تولہ صمغ عربی مس سوخته هر اندش ماشه قلقطار سوخته زنگار هر یک دو ماشه افیون یک نیم ماشه سائیده در آب سداب یا بادیان سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و سوای افیون اجزای شیاف تعیر نزهت

بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد

و آن سه قسم است یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا سحاب و غمام و اثر گویند و بهندی جاله نامند دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلقا و کل چشم خوانند و بهندی پهولی گویند و سوم غلیظ تر از آن و بانتو باشد و آنرا بهندی ملیٹ نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود در قرنیه از بثور و قروح که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد از بثور و قروح که در عمق و قشور باطنه آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده است بواسطه وقوع خطا در علاج رمد یا انصباب ماده بباعث شقیقه و صداع شدید و بجهت حدوث قرحه و جدری و لهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی آنکه بعد قرحه قرنیه ظاهر شود و بسبب طول انطباق پلک و انصباب فضول و دیه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگرچه در انجا قرحه نباشد و این بسبب معالجه بد و تالم طبقات و کثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود و بسبب انطباق چشم و سوء حرکت که چشم فضول آن بیرون انداز د و این مرض در صبیان سهل البرء است و در کهول عسر البرء و بیاض که بعد از قرحه چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد و بهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمیشود و علاج بعد ازاله سبب موجب در بیاض رقیق ادویه جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری و مس سوخته و بیخال گنجشک و شنج محرق و مروارید و خاکستر صدف و ماميران چینی و آبنوس و دوج خستہ خرما سوخته و پشک موش و مرارهٔ تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت طرثوث آرند و چکانیدن عصارهٔ گل شقائق النعمان نیز بیاض رقیق را بالغ انفع است و کذا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل در چشم کشیدن و پاشیدن سنگ بصری و شنجام مدبر نرم سوده در چشم و همچنین چکانیدن آب نزاج محلول در آب هر روز دو سه قطره و کذالک زرور زبد البحر و انزروت و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید و اکتحال شاخ گوزن بشیر عورت یا شیره برگ سرس سائیده و کذا بیخ درخت ارہر کہنه بر سنگ سائیده و همچنین مغز تخم توری تلخ بروغن کنجد سائیده و یا بیخ درخت بادنجان بآب سائیده و یا کف دریا بآب سائیده و یا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید است و گویند که نبات خانهٔ زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مروارید و یا شب یمانی و نمک سنگ مساوی و یا نوشادر عوض نمک آمیخته و یا خون بازوی چوزهٔ مرغ و یا مروارید مرجان سوخته انزروت شکر مساوی و یا پوست بیضه مرغ بعسل و یا سرگین خطاف و پوست بیضه مکلس و شکر و عسل مساوی در چشم کشیدن مجرب است و کقوع آمله مغاثا لطیع مجرب بلاشک است و کذا اکتحال بیخ فرنگی صرف یا با نبات مجرب بمرات است و فی کهنه که

[illegible] و ساختن [illegible] ثابت است [illegible]

[illegible] ساخته [illegible]

[illegible] مساوی [illegible] و بقول شیخ [illegible]

[illegible] اکتحال [illegible] شیاف [illegible] ابتدا [illegible]

[illegible] اکتحال [illegible] توتیا [illegible] النفع است و

[illegible] اکتحال [illegible] معتدل است [illegible]

[illegible] اکتحال [illegible] شیاف [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] سفیداب [illegible] مساوی [illegible]

[illegible] اکتحال [illegible] ماميثا [illegible]

[illegible] اکتحال [illegible] سفید [illegible]

[illegible]

و آبنوس سنگ کرنک و شقایق النعمان مساوی بشیر کبر برگ نعنع اندر سرشته شیاف سازند و خشک کرده و شبنم تعصب سائیده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدی ست
و اکتحال بدارو ندمرج و شیر زرق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال مامیران شبنم و مرو بعرضب مساوی شیاف ساخته نیز برای بیاض غار سفید و کذا و شنع سرطان بحری
هوا مید کفجر و زبد البحر و ریضب و توتیای هندی هر یک نیم جزو سائیده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانه الایجی خرد مرمه سنگ بصری قشر تخم سرس سنگ
شیشه که در آمینه نصب میکنند برابر با مدیکدام خرمهره زرد هشت عدد با هم کوفته سائیده در چشم کشند برای پهلی و ناخنه و دهند بتجربه رسیده و کذا نبات سفید چهار درم سنگ بصری
دو درم شب یمانی یک درم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یک مثقال مشک خالص یک مثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت بآب سائیده و اندک بمیل
بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب ست و قرنفل چهار عدد تخم سرس تخم کمرکی هر یک هفت عدد شوره قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه بلدی دو درم
باریک سائیده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبل مجرب صاحب ذکائی ست کف دریا اقلیمیا ذهبی هر یک دو ماشه مرمه اصفهانی یک نیم نوشادر مغسول مروارید
ناسفته هر یک نیم درم سهاگه زنکار نیله تهوتهه پوست بیضه مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بهتر ست هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دارفلفل قرنفل سنبل الطیب هر یک
شش سرخ مامیران چینی نمک هندی هر یک یکماشه بدستور سرمه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان ست و در نسخه دیگر سرگین سوسمار
نگینه مرجان سرطان بحری اقلیمیای ذهبی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل ست و اکتحال سهاگه بریان بهتکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سوده
نیز جاله پهلی را دهند نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کمرکی کوفته بیخته بآب برگ سرس کهرل کرده حب بندند و وقت حاجت بشیر عورت سائیده در چشم کشند گل چشم
و سبل را نافع بود و نوع دیگر تهوتهه و دار فلفل و سنگ بصری مساوی در آب بنفشه کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید ست کذا از مینا و روغن بادام و زرده در
یکدام پرورده با کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطحی مجرب نوشته و در نسخه دیگر سرطان بحری سوخته نیز داخل ست و اگر نمک سنگ و بول طفل
بریان کنند و بزعفران و مشک و زهره تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازاله بیاض اگرچه مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب و عجیب ست و سهاگه و باره سنگ سوخته را
در آب لیمون کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر ست و ایضاً ناخن فیل توتیای سبز زعفران بشیر عورت پیر دار سائیده در چشم کشند
و زنجبیل بهتکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل مجرب صاحب تحفه است و دار فلفل فلفل سفید هر یک دو درم
نوشادر شامی یکدرم نرم سوده بیخته در چشم کشیدن سبل کشیدن و یکساعت صبر نموده بآب بشسته اقوی اکتحال بوده در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ست و توتیای هندی
اقلیمیای ذهبی باثمد حید بلیله نمک اندرانی اجزای مساوی هر یک جدا جدا بآب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازاله جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام مروی ست و آنچه طبری از کحال البصر و اخذ کرده زجاج اخضر محرق مسحوق مغسول منخول ست با ضافه بوره ارمنی و زبد البحر و گفته که این از نوادر ست و کذا سنگی که از مثانه
بر می آید و توبال حدید و ابل و زعفران الحدید و زبد البحر و بوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوادر ست و تعقول
ابن واقد و مالقی و غیره اگر آمله در آب گرم یکشبانه روز تر کنند بعده دور کرده آمله دیگر در آن آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن
آب در چشم چکانند و یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازاله بیاض قدیم و جدید نافع و انطاکی گوید که در بیاض رقیق اکحال کفایت کنند
و غیر آن محتاج بدان نه تنقیه ست هرگاه غلبه خلط محسوس شود و با و فوق صحت دماغ اکحال تقویه بکار برند و با ضعف آن مطلقا مع راحت و استحمام و اکتحاب بر بخار آب گرم نمایند
و بهترین اکحال درینجا باسلیقون کبیر و روشنایای کبیر و دنقاشین و جوهری ست از مجربات و جلای بیاض این ست که بزر قطونا با شکر مساوی سائیده در چشم کشند
و کذالک مغز بهدانه و مغز بهیدانه با شکر مساوی و کذا بیخ سیل صبح و شام و مثل او شام از عتیق سوده کشیدن علاج جید ست و کذا اسفند و سس بیخ قصب و واین کل از تجربه
من برای ازاله بیاض اعضای شکل حیوانات مجرب ست کف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بوره ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام مجزو سرگین سوسمار سندروس
مروارید ناسفته بیخ نی عتیق پوست بیضه شنج سوخته هر کدام نیم جزو جمله را بآب ترب و آب عوسج و آب قصب سه سه بار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند یا قطران
شیاف سازند و بهنگام استعمال بحری قصب سوده بکار برند و ایضاً از مجربات او سه ست که در شهد زنبور لود و برگ آب پیاز سفید بقدر یکه خواهد بیفشرد و همچنین
از زرد و لاعسل با بر آتش نرم گذاشته کفاو بردارد بعده آب پیاز بهم آب ترب بهم آب بیخ ترکه هر یک بمثل وزن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده فرود آورد و

دیگر آب گمیزنه که مجرب قطع بیاض است چون در چشم مجرور یزند با شیر زنان یا شیر بز و در سبوس ہنا یا آب تمشک قطور کنند و ایضاً دو بار ذلک بعد ...
وجرب صمغ سرگین کنند و مکرر پوشیده باید داشت که از اسرار است کسی که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و با هم آمیخته به چشم ناشفته گردد در بیاض دل
نماید و ایضاً بیاض مجرب است از خارست و گیلانی می نویسد که در بیاض قرص صالح از تنقیه بدن بر آنچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بعد التصریح
مع سکنجبین نمایند ادویه قوی از اصحاب مثل و شیافات اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض است و ابدار ربّ مجرب مرزنجوش سیاه
بخته بر بیاض شیرین و سیاه بخور اشیاء از با سیسبان زبان زبد بحر و اسفنج نیل و در نمک بحری و یقه شکر بهر واحد یک درم کوفته بیخته باشند اگر
چون سبز کرم شیشیع بچه مرغ پوست بیضه مرغ مروارید نا سفته و ماهیزهره هر واحد یک مثقال و در چوب اشنان کاسنی الم باشد روند کحل آن نمایند
مروارید ناسفته و بزر آب برگ مورد کحل کنند پس بعد از آن دیگر اثر کند و دیگر و خشک کحل نمایند و بر بندند و دفعه در چشم کشند وقت شب برگ ... بر
پیه بندند بیاض که در چشم از حد است بیک باشد بفضل آلهی برطرف شود و صابون تحرانی کند چهار درم نمک بوری یکدام پارچه سوخته قدری در روغن زرشنده
حل نموده آمیخته در چشم کشیدن جهت کحل چشم بسیار کحل محمد سعید خان است و گویند که اگر زبد البحر و زرانشی و سرگین سماریات سفید و مصطکی سیاه باریک سائیده
بیک طول آبکی یا شیر ارمنی در بیک ده درم در آن ... شافی باشند ... اسرینج سیده باشد در بیاض خشک نموده کرر سایند همچنین آب کور چهار مرتبه شرشف خشک یند ...
بیرون کرده استعمال نمایند بیاض از نیکی مزاج کند مزاج کند هر چند که صاحب ملت نا بوس باشد حکیم حامد سرهندی در شرح اسباب نوشته که از روغ اشرفیه اهل النعمت
و اگر بیاض کوری باشد سیر ایاشق مصر سیاه و سرگین سما اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند بدایت آنکه از ادویه کحلیه نه شود و از استعمال
ادویه حاده بسبب حرارت خون ملتہب نه و بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم حب ایارج و شبیار نمایند بعد از آن ادویه مذکوره استعمال نمایند اگر با بیاض سرخی چشم
و درد باشد اول فصد و مسهل تنقیه نمایند بعد رفع سرخی اولاً ادویه ضعیف بعده ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود تقلیل نموده فعل آن
دوای حاد و تعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت ایام ترک علاج نکرده اگر احیاناً در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا درد حادث
شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند و ایضاً بیاض که بعد قرحه مانند در علاج او صحت تام قرحه توقف ضرورت
و بعد از آنکه زمانه صحت قرحه بعید گردد ذرور صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از آن ذرور کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قطع بیاض حادث عقب قرحه تا آن که
و لیکن توقع ازاله اثر قرحه تمام نباید داشت و همچنین توقع ازاله اثر جدری اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب
فاعل او موجود باشد در وقت علاج بیاض سود مند نمی شود مثلاً صداع و شقیقه یا دامیکه متمکن باشد در ازاله بیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت
بلکه اول قطع سبب و زوال و استعمال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم است که وقت
استعمال دوا اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند و یا بر بخار آب گرم آکباب کنند و چشم بر آن کشاده دارند و بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا
در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف یک کف کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بر آن یک کف کبیر تخم حلبه و آب بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف
و برگ سداب تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید و فرود آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد از آن ذرور مسهل یا دیگر
ادویه اکتحال نمایند در قطع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر غبار چینی محرق مغسول را در ادویه بیاض اضافه کنند و اکباب سود و یا آب نقیع آن صاف نموده در کحال یا
آمیزند و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذلک شیافات مذکوره در آب مُحلول نمک اندرانی که ذکر شد بحمام استعمال کردن مقوی اثر او ست و باید که
اگر در اندرون باشد بعد استعمال او چشم را غیر محکم ببندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سودمند نه بود یا اثر قرحه باقی ماند ادویه مصبغه که
در قانون و ذخیره و غیره مذکور است برای تغییر رنگ او مشابه لون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند و گاهی از کثرت بکار بردن قدحه اسبیان بیاض مانند حادث شود
بتضمید آب حب الثعلب بر چهره و اجفان و استعمال ادویه خفیفه مذکوره نمایند و آنکه کنند و انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و سرمه اقلیمیای فضه مساوی
کوفته بیخته در آب ... شیاف ساخته استعمال کنند

ذکر ادویه مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره وغیره است **برود حصرم** که بیاض و سبل و ناخنه و جهر و دمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری
مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل زرد چوب هریک پنجدرم دارفلفل مامیران هریک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بیست روز در
آب غوره پرورده در سایه خشک کنند دیگر بار سائیده استعمال کنند **برود اسود** که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمه توتیای مغسول هریک
دوازده درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی یکدرم زعفران نیم درم مازقتیشا هشت درم مشک کافور هریک دانگی صلایه کرده استعمال نمایند
حب الجبن برای دفع پهوله و جاله و آب روان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری پهتکری بریان هریک یکدام هلیله سیاه مغز تخم نیم تخم زرلی
هریک سه ماشه نیله تهوتهه بریان مغز تخم بلیله رسوت کف دریا سمندر پهل دهنه فرنگ زعفران هریک دو ماشه نبات شش ماشه همه ادویه را ماسیده
در گلاب یک شبانه روز حل کنند و حب بسته نگاه دارند بوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند **حب** برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان املیه سیاه
بلاس پاپڑه مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی با آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند **خرم کبیر** مجرب در قلعه بیاض قوی پوست
بیضه مدبر کرونی کهنه خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرگین سوسمار زنج اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج بسد خاکستر بازوی کرگس از هر یک
بجر و حجر المسن ربع جزو شیر خرق یعنی پس انگنده شیر نیم خبد و کوفته بحریر بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور ساخته زیاده بر چشم بندند **خرم صغیر**
و خرم معسل پوست بیضه مدبر باریک بسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند
خرم معسل نامند و طریق تدبیر پوست بیضه اینست که آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود
تبدیل سازند و باهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور
اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب از گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد پس
بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بچه برآمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود **دوائیکه** بیاض و سبل و ناخنه را ببرد دارفلفل نمک لاهوری شب یمانی
آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا همچون غبار شود هر صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند
ذرور رمادی جرب و سبل و دمعه را نافع باشد مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده شنج سوخته پرورده توبال مس مغسول سرمه اصفهانی
پرورده هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور هندی** که برای دفع سبل و بیاض مکرر بعمل آمده مغز خسته کهرنی یکعدد
تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یکماشه آنبه هلدی مقشر دو ماشه قرنفل دو عدد شوره قلمی یک ماشه باریک سائیده صبح ذرور نمایند
و اگر بعد فصد سر در استعمال کنند بهتر باشد **شیاف اسود** که برای قطع ناخنه و دفع بیاض معمول است سرمه زنگار شادنج هریک یکنیم درم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و شیاف
ساخته در چشم کشند **نوع دیگر** که هم باکتحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیه ماده را نیست و قطع
نماید و چون طلا نمایند سیلان دمعه و انصباب مواد را مانع آید مجربست شب یمانی یکدام عالمگیری که چهارده ماشه میشود رسوت نیم دام
افیون سه ماشه سفیده کاشغری توتیای سبز پوست عاقرقرحا هریک یکماشه بآب صلایه کرده شیاف سازند وقت حاجت سائیده
بکار برند **شیاف** که برای ظفره و بیاض و ضعف بصر مجربست گل کنجد غنچه یاسمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونپل نرم بکاین
لونیل نیم للفل گرد هر واحد چهار عدد شوره قلمی شش ماشه سرمه گل دیگدان کهنه هریک یکتوله دارفلفل پنج عدد کوفته اول در شیره
بهنگره و کرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگهدارند و سائیده در چشم کشند **شیاف**
احمر حاد که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع است شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته زاج سوخته
هریک دو درم افیون صبر سقوطری هریک نیم درم زنگار دو نیم درم زعفران مر هریک یکنیم دانگ کوفته بحریر بیخته شیاف سازند

شیاف زنگار معمول جهت سبل و بیاض زنگار یک درم شب یمانی بریان کتیرا اسفیداج هر یک ... آب لیمو سحق نموده شیاف ساخته در چشم کشند شیاف کحلی جهت جمول و سبل و ناخنه مجرب ... یکدرم قرنفل که ... مرچ سیاه هر یک ... افیون یک سرخ مر مرور سوخته یکعدد ... یکماشه کافور ... سفید ... سوخته مثل تخشت نمایند ... در ظرف آهنی ... در آن فلوس نشانده ... آب لیمو ... شیاف ساخته نگهدارند آب لیمو ... اندرون چشم کشند ... شیاف اخضر که جرب و سبل و ... مجرب حکیم شریف خان است زنگار ... درم اقلیمیای نقره اشق صمغ عربی اسفیداج هر یک دو درم آب سداب سرشته شیاف سازند شیاف ... برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع نوشادر نیم مثقال ... ورق ... در یا هر یک یکدرم اشق یک مثقال ... دو درم ... درم اقلیمیای ... اشق را آب سداب حل کرده ... مثل غبار ... شیاف سازند و در سایه خشک کنند شیاف که بیاض غلیظ ... را بر ... بیاض ... صمغ ... سکبینج اشق زرد چوب هر یک یک جزو کف دریا ... هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را خوب ... نموده آب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت آب سائیده و سبل در چشم کشند کحل یاسمین که برای کحل چشم بارها آزموده و بهتر ... نافع ... گل یاسمین ... چهار صد عدد گل چنبیلی چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان ... خوب باریک کحل نموده در چشم کشند کحل القرناطی جهت رفع بیاض ... زبان قطع سیکنا شیشه سبز محرق مغسول دو درم ... کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند کحل الفلفل نافع بیاض و سبل و ظفره ... چشم ... یکماشه ... نموده ... آب لیمو ... سنگ بصری گرم نموده و آب لیمو چهار بار سرد کرده مغز تخم ... غنچه یاسمین هر یک نیم درم باریک سائیده بکار برند کحل صابون که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب مجرب گردانده صابون ... هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کارد باریک ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن ... را انداخته ... آهنی حل کنند زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ او سیاه شود بعد از آن فرود آورده نگهدارند وقت حاجت مثل ... گرفته در صدف قدری آب ... خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز استعمال نمایند کحل مجرب حکیم ... جهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست بلیله زرد زنجبیل هر یک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم تیار ساخته در چشم کشند کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض ... سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای نقره دو ماشه زنگار ... هر یک یکماشه فلفل گرد ... زعفران هر یک نیم ماشه ... سرمه ساخته در چشم کشند کحل مجرب برای سبل و بیاض و غیره و توتیای ... سفید و توتیای هندی هر یک یکدرم ... قرنفل ... فلفل سیاه ... شک ... یک ماشه زرد چوب ... زعفران نیم تولہ ... زرد چوب ... تیار سازند کحل برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر ... مجرب ... پوست بلیله زرد پوست بلیله ... آمله ... دو ... آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته ... در آب ... نمایند ... سیاه سازند و در چوب ... نمایند ... قلمی سفید گرفته از ان ... باریک بسایند تا آنکه رنگ او سیاه گردد در چشم کحل نموده کاجل جهت سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع است ... یک ماشه ... یک ماشه ... آثار شیر ... و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سرمه سفید دودهی زرد چوب ... گلاب هر یک یکماشه مغز تخم ... همه را باریک سائیده در روغن ... سه روز ... نمایند بعد از آن ... سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی ... بگیرند بعد یک روز در چشم کشند

نفاخات

گاہی نفاخات مائیہ در بعض قشور قرنیہ حادث میشود و مائیت در دو قشر از قشور اربعہ قرنیہ محقق میگردد و لا محالہ مختلف میباشد بحسب موضع بعد
و رداءت و غائر تر از ان ردی تر ست و گاہی مختلف میباشد بحسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد کہ بزرگ و کثیر العدد یا کوچک و قلیل العدد بود
و گاہی در لون فی نفسہ کہ مائیت آن صرف بسیط نیست بلکہ ممزوج بخلط است و بحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن
بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاہی در قوام کہ رقیق سریع التحلیل و سریع النفوذ و قلیل التفتیہ از انبساط
آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر التفتیہ از انبساط آن و گاہی در عذوبت و حدت و اکالیت او مختلف میباشد، انچہ در قشر اولی بود
سیاہ مینماید و سہل العلاج ست و انچہ غائر بود ابیض محسوس میگردد و صعب ست و کثیر المائیۃ حاد ردی باشد به تمدید و تاکیل بہر دو نزدیک و ہر چند
غائر تر باشد تمدید و انتشار و تاکل و رداءت او بیشتر بود و انچہ محاذی ثقبہ باشد بعبارت مضرت رساند بلکہ باعث کوری ست و خصوصاً ہرگاہ
تاکل بقرحہ و ماذی او در کثر مالح یا حریف اکال میباشد بسبب اختلاط مائیت با مرہ صفراء و این علت عسر التحلیل و العلاج ست علاج در ابتدا فصد قیفال
و استفراغ بحسب خلط غالب و تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از ان قطور شیاف ابیض غیر افیونی باشد کہ از شیاف محللہ در چشم چون بسیاری ادا
تحلیل یافت ذرور نمایند اولا شیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیافی کہ تحلیل آن زیادہ باشد مانند مرکی محلول با شراب و سکبینج و چون
منفتح گردد بعلاج قروح معالجہ نمایند و شیخ میفرماید دوائیکہ مغیر باشد باد و یہ مجففہ علاج کنند و دوای طین شاموس کہ از گل شاموس بریان یک دقیقہ و توتیا یک دقیقہ و اقلیمیای
مغسول بر کنند دقیقہ و توبال نحاس سوخته چهار دقیقہ و بعضی نسخ یک دقیقہ افیون سہ دقیقہ صمغ چهار دقیقہ آب باران سودہ شیاف ساختہ باشند بآب حلبہ استعمال نمایند ہرگاہ کلان گردد باہن علاج کنند

خشونت قرنیہ یعنی درشتی کہ در سیاہی چشم عارض شود

و این را انکہ سبب سنبلیوست قرنیہ و انصباب خلط حاد یا شور بر قرنیہ و تغیر مزاج این طبقہ باستعمال ادویہ حادہ اکالہ و علامتش آنست کہ ہنگام و تسئیل
کشادن چشم چنان معلوم شود کہ پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و بسبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناہمواری طبقہ مذکور بمعاینہ کنند و آن
بر نماید و تقدم تدابیر موجبہ و اسباب مذکورہ نیز بران گواہی دہد علاج اول مرطبات استعمال کنند باغذیہ مرطبہ مثل مزورات معمول با شیای چرب لحوم خفیف مثل شوربا جات
بابچہ بزو گوسفند و بیرہ مرغ دفالودہ و تخمدار شیر مرغ جوان اگر با آن تپ نباشد و اشربہ مرطبہ دماغ مثل خمیرہ بنفشہ و شربت نیلوفر و تفریق سر بر وغنہای طرب
و ہمچنین آبہا مع شیر بر سر ریزند و آب حمام و قطورات بادہان مرطبہ و شیر دختران و لعاب اسبغول و جز آن کہ در علاج امراض یابس دماغی مفصل مسطور شدہ و ایضا
در تبدیل مزاج مرطبات مثل آب کشنیز سبز و آب کدو و آب برگ سداب گلاب و بستان افروز ہمہ و یا یکی از ینہا بلعاب اسبغول در چشم چکانند و چون تنہا شیر بر سودہ
پشت چشم ضماد سازند و شیر دختران ہر روز بدفعات متوالیہ در چشم دوشند و بعد حصول بلاست و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا حریف باشد مسہل
مزاد ہمندو در طبیخ بنفشہ و گل سرخ و نیلوفر و کدو ہر یک ماشہ سپستان شصت عدد عناب بست عدد مغز فلوس و ترنجبین ہر یک ہفت تولہ گلقند چهار تولہ
حل کردہ روغن بادام ہفت ماشہ داخل کردہ دادن نیز سود مندست و بہتر آنست کہ در ماء الجبن نوشانند و قطعہ اسرب بر کف دست یا برای تمامی
ہاہی ادمانی، روغن بنفشہ در چشم کشند و لعاب بہدانہ ہمراہ کتیرا و قدری روغن بنفشہ در چشم کشیدن نیز سودمند ست و کذا خون بال کبوتر بچہ چکانیدن مفید

نتو القرنیہ یعنی بلند شدن سیاہی چشم از سفیدی آن چنانکہ بلندی او ظاہر نماید

سببش در آمدن خلط ریحی ست در زیر این طبقہ یا ورمی کہ حادث میگردد در ان علاج اول تنقیہ بمسہل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیہ فادہ خرقہ کتان
بعنب الثعلب و گلاب تر کردہ بر چشم نہادہ و بر بندند و ادویہ محللہ چون ذرور اصفر و شیاف احمر در چشم کشند و با آبہای گرم روی بشویند و بر بخار او الکحال تمام بدہند
لطیف ہضم الکنند و بر اغذیہ ناشتہ خفیفہ مثل گوشت تیہو و تدرو و قبج و دراج و گنجشک اقتصار درزند و از اکثار غذا و امتلا منع نمایند اگر حرارت مزاج مریض باشد تسکین
نمایند و اگر مزاج علیل بارد یا با اعتدال باشد بروغن مصطگی مع اندکی آب مطبوخ سعوط کنند کہ بسرعت اثر کند جہت برای تابعی چون شادنج و غیرہ در چشم کشیدن

سود مند ست و گاه اندک از صندل و ذرور ... بیاید از زرنیخ ... اقلیمیای فضی ... کیمیا شادنج مغسول سرمه اصفهانی هر یک نیم درم با یک
ساییده بهم بیامیزند قرص ... مسحوق ... کحل ... شود و ... اگر طبیعت منتفعی حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند
و بول کمتر کند بعد فصد و تنقیه طبیعت شیاف ... اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی گرفته بیخته در چشم ذرور نمایند ...

بثور عین

بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثر از امتلا یا از خون غیر اولی بود و علامتش ... سرخی و سفیدی چشم ...
پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد و حریف یا بورقی باشد ضربان ... شدت بود و خطر اکثر ... که گفته که بثره ... قرحه
انفجار عارض میگردد و نشانه میشود ماده آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصه آن بسبب ... و کمی و کثرت ... عادت ... قطع حصول آن ... که
ظاهر ... باشد ... سیاه ... و باد ... اندک ... سالم تر ست اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه بر قشر ... سفید شد ... موجب
مباشرت ... سفیدی و سیاهی و وجع و ... متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد ... قشری که بود ... بعد اندمال منع
بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آنست که بثره ...
گویا نقطه ... رنگش ... سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف ست خصوص که با وجع شدید باشد علاج بزودی فصد قیفال کنند و اگر
حاجت باشد ... نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات بارده ... از ماش ... و اسفاناخ و خرفه و خیار ... اقتصار ... مزاج تسکین وجع
با ... سپید ... بیرون ... شیره تخم کاهو و شیره تخم خرفه یا شربت ... شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده
... در چشم کشند ... لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ کشنیز خوب ممزوج کرده در چشم چکانند ... بر چشم گذارند ... وجع تسکین یابد
و اگر وجع شدید باشد قدری ... با شیاف افیون و زعفران ... حل ... تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست بعد شیر دختران در چشم دوشند و بعد از آن لعاب بزرقطونا
و لعاب بهدانه در چشم چکانند ... حب ... مقشر و بهدانه و از ... کمند ... قروح باید لازم گیرند هرگاه درد ساکن شود و بثور نضج شروع کنند ...
و با شیاف ابیض ... شیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هرگاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند و بعضی گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال
شیاف ابیض با سفیدی بیضه مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویه مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منتشف گردد ...
شادنج ... باشند و چون نضج ... انفجار بثره ... شیاف ... شیر دختران حل کرده در چشم چکانند و بقول شیخ در بثره بعد فصد ...
... سفیدی بیضه ... در روغن گل حل کرده ... بر چشم نهند ... شیاف ... در چشم ...
بالجمله ... از باب ... قروح از تقلیل غذا و جذب ماده ... بفصد و مسهل ... کنند و ابتدا روادعات بکار برند و انتها شیاف ابیض ...
و در انحطاط شیاف احمر لین ... و اگر سوء مزاج عارض گردد علاج آن نمایند و هبة الله و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج قروح
از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم بادویه ... مانع فضول ... مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض ... استعمال کنند و در انتها ... شیاف ابیض ... و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل باید ... استعمال نمایند
و حکیم ... در شرح قانون می نویسد که از معالجات این ... بعد تنقیه ... منع ... اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح ...
... وحدت ... و اغذیه ... در این باب ... ادویه ... ماده استعمال کنند و ابتدا ادویه ... استعمال نمایند ...
اقتصار کنند و ... شیاف ابیض و مانند آن جایز نیست ... افیونی ... در این وقت ... مغسول ... شاموس ...
و گاهی ... مغسول اضافه میکنند و ادویه به آب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی بوقت شدت درد و ابتدا ...
و هرگاه این بثور ... شود و از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین ... شیاف ... سکبینج چاره نباشد و هرگاه قرحه شود علاج قروح ...

کمون المدہ

گاهی ریم زیر قرنیه در عمق او دیا در قرب او منحبس شود و پس موضع قرنیه پشت او بشکل ظفر نماید و اگر با کل باشد آنرا اقلیمطارا نامند و سبب وقوع قرحه یا بثرات در قرنیه که منفجر نشود و ریم بند باند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضلات آن بسوی این موضع انصباب نماید و تحلیل ریم گردد و گاهی این موضع قلیل از قرنیه در گیرد و گاهی موضع کثیر از آن اخذ کند بحدی که بر همه سیاهی چشم مشتمل گردد و این ردی تر است علاج بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تضیج و تحلیل باستعمال تکمید بآب حلبه و اکلیل الملک با بونه ساعت بساعت و حمام و انکباب پردازند و لعاب حلبه و تخم کتان فقط یا با سعد و مغز دران یا در شیر دختر حل کرده در چشم چکانند و یا کندر کف و زعفران نیم جزو باریک سائیده بآب حلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیاف احمر لین بآب حلبه محلل ست بعد بجهت تشف تحلیل مادہ و قشیشای بااقلیمیای فضه باریک سائیده در چشم پر اگنند و شیاف ردی منسوبه طبری استعمال نمایند هرگاه تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکنجبین و خربق محلول در آب حلبه استعمال نمایند و اگر مدہ از بثره و قرحه نباشد اکتحال بذرور قشیشای فضه بعمل آرند و اگر تحلیل نگردد و تضیج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار درین صورت بدستکاری متوجه شوند و بعد ازان بعلاج قروح چشم رجوع نمایند و بقول فولس مثل شراب عسل و آب حلبه و شیاف کندر و زعفران علاج کنند و یا با کلیل الملک و لعاب بزرکتان در مطبوخ تضیج دهند اگر رمد مانع نباشد و لقای الو مثل شیاف مرو شاهتره کنند و اگر هنوز قرحه نشده باشد شیاف از قلقدیس و زعفران هر واحد یک درم عسل یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضا دوای مقناطیس که از ظفر هم گذشته و دوای طیبن شاموس که در لفافات مذکور شد بعمل آرند و جالینوس گوید که بعد فصد و مسهل شیاف احمر لین بیض سورهم اکبر و شیاف احمر حاد پس باسلیقون و عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویه بتدریج باشد و بعضی گفته اند که از معالجه او آنست که اول تنقیه بدن و سر نمایند و اصلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر مزورات اقتصار ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچه ملطف مواد چشم باشد مثل صعتر و ثوم و شراب بخورند اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد ازان اکثار حمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند خصوصا که دران ملطفات جوشانیده باشند بعده ادویه منضجه محلله ملینه مرققه مستعمل جرم قرنیه که بجفف و شدید التسخین نباشند استعمال کنند و این چنین ادویه جالی و نفع بسیار باشد مثل آب حلبه و لعاب او و آب اکلیل الملک و سلافه کرنب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از انزروت و کندر یا شیاف ابیض کندری یا شیاف ابیض انزروتی و ملکایا سود مند ست و ایضا از کندر و مر و زعفران و اشق و چند بیدستر شیاف ساخته بآب حلبه مفید بود و کذالک شیاف احمر لین و ایضا مر و زعفران و صبر یکدا وقیه سوده بشراب سه اوقیه عسل نیم رطل آمیخته هر روز دو سه بار استعمال نمایند که برای قلقطاریا نیز مفید ست بنا بر تنقیه مده و التحام لحم و گاهی محتاج بمثل سکنجبین و فرفیون میگردد و اگر با گمند مد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا که دران جلا و تحلیل و تلیین مع تسکین وجع انضاج ست اول تنها استعمال کنند و بعد ازان با جلبه و لعاب بزرکتان و مانند آن تقویت دهند و تضمید چشم بدانچه محلل و ملین باشد در هر احوال نافع ست چون ضماد فوتنج نهری بشراب پخته و کذا مغز نان مطبوخ بشراب یا شبرای که تحت عین مجرب سعید بدی ست و ضماد برگ مرزنجوش بعسل یا سرکه آمیخته و یا ست بیخ ترب و تخم آن و صبر و نمک و سرکه و آرد باقلا مع آرد حلبه مساوی و ثوم سوخته و خردل هر واحد بعسل آمیخته و یا برگ فلفل الماء مع ثمر آن و کمون بری مضوغ برفت و عسل پخته و بیخ فاشرا بزیت و خون و رشان و قسطرن بشراب مطبوخ و بیخ انجدان بزیت و بیخ بلبوس نبردی بخله آمیخته و زوفای خشک تنها یا مطبوخ بزیت و نیز از تخم بلسون مع لعاب دهن صائم و نافسیا مع کندر بروم و سندروس مع زیره خائیده بزیت و عسل آمیخته و سماق و قصب الزریره و مغز جوز معقل از رق ز دل که بسند و خون کبوتر و لحم خیتین و قشیسا و مر آب ترب و افسنتین بعسل یا سرکه سرشته هر واحد نافع که تحت عین ست و بعضی اطبا گفته اند که استفراغ از ایارج ابتدا کنند بعد و بیونج و حاقرقرحا غرغره نمایند و بذر و رگمنه اکتحال کنند و یا از ذرور یند کور در آب بادیان سرشته شیاف ساخته در آب بادیان سوده در چشم کشند و صاحب ذخیره می نویسد که اگر باین علاجها زائل نشود علاج ظفره کنند و اگر کفایت نکند او دیکه در نزول الما بیاید کار بند

قروح عین

له قرحه چشم و اکثر از اخلاط حاده محرقه لذاعه پیدا میشود و یا از ضربه و صدمه و خس لسوزن و خار و چیزی سر تیز و تیر و سنگ و مانند آن و از سوء علاج و مثل آن مرض دیگر

و در نوع رابع قبل مفید است و استعمال آن قبل از حادث در امراض با بسیر نیز نمایند و آن بسبب امتلاء و نمو و ظهور و اجزای که ان صفت نوع نوشته اند و بیا از ان بسبب حدوث یابند کرباپیوس از اقروح و بعض متقدمین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از ان گرد از نفی نامند و گاهی قتام گویند و بیونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار و دوم قدری عمیق تر از ان شدید البیاض صغیر الحجم و آن را بیونانی سخمامه وغام ست و گاهی سحاب نیز قتام خوانند و بیونانی نفالیون گویند یعنی ابر و سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه نیز بپوشد رنگ بیضه بود سفید نماید و انچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارغیمون گویند یعنی صاحب ثنایا و غیر این قرحه بیشتر از نوع دوم است و چهارم مسمی باحتراق است و وقتی نیز نامند و بیونانی بقیقادما و انقومایا یعنی احتراق و اقتومایا یعنی شعیره گویند و این بظاهر قرحه مثل سوراخ سوزن سیر و عمیق باشد و ذات عروق شبیه بود و نوع این کمتر از دوم و سوم ست و سازان غائر بود و نوع اول آن را بیونانی بوتوبون گویند یعنی عمیق و نیز بوتریون یعنی جیب نامند و آن قرحه عمیق است بسیار صافی اللون مائل بسرخی اندک و رسن ست و ثانی را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و مساری نیز گویند و عمق آن قلیل بود و جای وسیع تر گیرد و چرکناک بود و ثالث را بیونانی افیقوما یعنی احتراق خوانند و آن قرحه عمیق ذی وسخ و ذات خشکریشه باشد و بسیار وصدت خود باشند نتیجه این انحطاط بسیلان رطوبت چشم ست بالجمله قروح حادث در قرنیه با عقب مواد بعد بثور یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر سبب قرحه از داخل بود و بسوی خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در ابتدا شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود و پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ و در قرحت آن بر حسب سائر اجزا اغالب باشد ظاهر شود و این بنا بر این قرحه است اگر اندک سده باشد و انچه از قرحه در بین طبقه غائر بود و آن را دبیله نامند و انچه غیر غائر باشد قرحه خامه گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پیدا آید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ منتج و گاهی سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام قرحه بود و گاهی قرنیه احاطه کند و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز زند شده چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش و دیگر انقطاع طبقات و هر گاه ورم شدید برنداوه یا فته شود پرده و حدت ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا قیق باشد عوارض مذکوره خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و اسلم قروح آنست که ظاهر بود و در ملتحمه باشد و المواقع و صعب تر آن اندک انطباق بالکل ممکن بود و دوری آنکه بالعکس این باشد و از ان بدتر آنچه بر قرنیه اسفل از قرحه باشد جهت آنکه مدته بسوی این موضع سرعت کند و بدترین جمیع قرحه است که بر حدقه مقابل ناظره باشد بجهت آنکه این بعد از التیام بوشیده گویند که نوعی از قرحه قرنیه است که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه سفید با شعبهای عروق که منشعب مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر طبقات را در گیرد و مبدأ العروق شبکیه بود و چشم از ان نجاح حاصل شود بسوی دبیله انتقال می نماید علاج بسرعت فصد سر و کنند در هر خط یا اکثر از ان قدری خون گرفته باشد و گاهی در ان حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه بمسهل صفرا حب ایاره یا مالتفه اکه یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ اهلیله یا نقوع آن و حقنه نیز دهند و ماء الجبن مفید است و تبرید رمد دهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش دهند و ترطیب دماغ با دهان در طب نمایند و اگر با حرارت نبض و سرخی چشم و گرمی سر و وجه باشد عناب و بنفشه و ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند و بقول بعد بجور نمایند و بقول شیخ محمد در این باب تنقیه راس است بغرغرات و بسوی اسفل از جهت حجامت ساقین در ان نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز بحرارات فضول یا بعد از مطبوخات و تعوقات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد باستفراغ مذکور در رمد حار کنند و ادویه که جامع میان تسکین و جمع و اندمال قرحه باشد مثل شیاف ابیض نشاستجی کندری اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان غالب باشد چیزی که در ان قوت مانعه باشد مخلوط سازند با کحل سفید شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض و سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده و فتور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و چنده بر چشم طلا کنند و ادویه که در ان لذع باشد از چشم دور دارند و ادویه که در غایت ابعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و سبز و مانند آن اختیار نمایند و در قوابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر درد تسکین یابد امید تحلیل او بود و الا دلیل اجتماع ماده بود و در این صورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا با بیکه دران اکلیل الملک جوشانیده باشند آمیخته بچشم تقطیر نمایند سه روز و رفادة بسته دارند و گویند که کحل الساذج هندی و الکحل المطبوخ جهت زعفران و الکحال ...

نیز منفع قروح است باید که آرد جو و آرد باقلا و آرد گندم با العسل بجوشانند بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم بچکانند و ببندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده صاف نموده مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفادہ ظاهر گردد و بعد از ظهور حرکت ریم بر رفادہ اگر قرحه بلند شود و مسطح گردد علاج آن نمایند و الا ماء العسل فقط یا بلعاب حلبه مغسول و اشیر تنها در چشم بچکانند و شیاف ابیض از روی در شیر زنان حل کرده در چشم بچکانند و شیاف ابار وذر و انزروت که از نشاسته سوده و انزروت مربی بشیر زنان و آب قلعی مرکب مردد گاو نبیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا اعصار ورق زیتون بری و صمغ او نیز جالی و سخ قرحه است و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر بچکانند و در آن ضماد و گذاشته بملایمت بعصابه ببندند و نیز سوخته و شادنج هر دو مغسول بمساوی سائیده ذرور نمایند که مجرب است و استعمال ذرور که در قرحه و بثره بغایت مجرب است و اکسیرین و اغبر لاوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه بسفیده تخم مرغ حل کرده شیاف کندر که در قروح چشم مستعمل کنند انزروت نشاسته صمغ عربی سفیده ارزیز بمساوی به سفیده بیضه آمیخته شیاف سازند و باقی مرکبات مذکوره در مرض رمد و بیاض چشم و غیره منضبط است و بقول رازی شیاف کندر دائم در آن بچکانند تا آنکه مده ظاهر گردد بر رفادہ و بعد از آن شیاف ابیض بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید اگر بثره عظیم و قریب بناظر باشد و زیر آن باشد کسیر بیکه آنجا تا بلند نگردد و بر نیاید و رفاده را محکم ببندند و بر پشت بخوابد و از حرکت قوی احتراز نمایند و بقول دیسقوریدس و غیره اکتحال آبنوس محرق و غیر محرق کذا تخم مرو سوخته در دهن هر دو آمیخته و کذا شقایق النعمان و لباشیر و مرو تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان نفت و توبال نحاس و پوست بیضه و کلس و سکبینج و اشق با کندر و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون بشیر زنان و مرارهٔ سنور و عقاب یا کیان و حجر مغسول و مرقشیثا و ابریشم محرق و گل سرخ و بزر ورد و سنبل الطیب و مرو اسپید و قرمد مجفف آنست و تقطیر گل خیم و شیر زنان حل کرده و کذا احسن بری بشیر زنان در چشم نیز التیام قرحه می نماید و بعد اندمال اگر اثر قرحه باقی باشد تخم آن نیز بجا بسایند بران بنهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد از آن شیاف اخضر بکار برند و آنچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد آمد بعمل آرند و گوینده که اکتحال عصارهٔ حند قوقای بستانی بعسل آمیخته و یا کتیرا و قیثا رآن یا عصارهٔ شقایق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا سرگین خرگوش بسفیده حل کرده و بشیر زنان حل کرده و از زهر ملح و یا مرجان و یا بول الطفل نابالغ در ظرف مسی یا قلعی بعسل جوشانیده و یا عصارهٔ قنطوریون و یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصارهٔ شجره و قطر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح ست و اقوال اطبای الهند کی می نویسد که اول فصد نمایند بعد از ان تنقیه و تلطیف غذا و ترک فرح حرکت بدنیه و نفس نمایند و اگر سعت ظاهر گردد حجامت ساقین و فصد صافن و قطع شریان از دنین نمایند بعد از آن ضعیفه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبه است بعد و اکتحال مرجان سوخته و تخم خربزه و شیر کتیرا مساوی و طباشیر نصف یکجز و این ترکیب مجرب است و بر پیشانی مرتی برای منع انصباب مواد مثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران مطبوخ سازند و بضماد های کندر و مر و میعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر بعد قروح اثر باقی ماند با سکه مدبر ان مروارید و زنگار و شکر تبرزد کرده باشند و در شیر زنان حل کرده آن نمایند و حکاک مسند روس مبهن بگلاب مجرب است شیخ میفرماید که بالجمله قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر آنچه مجفف بلا لذع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سودمند ست و از شیافات نافعه شیاف سقامونی و شیاف نوسیست و اگر با آن سیلان باشد شیاف ابو رسیس و شیاف الالوان و شیاف کندری نافع ست و اگر سیلان و حرارت باشد شیاف سار باتون و شیافات افیونی اگر بدون حدت باشد شیافی که در آن مر و زراوندین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد با ماء العسل آب جالیه بعد از شیافات مذکوره یا بلعاب بزرکتان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با آکال شدید باشد باستعمال اطریفل قسطوطیقون و مضطر گردانند هرگاه قرحه پاک گردد باستعمال شیافات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص مغسول و شیاف ابیض خصوصا شیاف ابار توجه گردند و کذالک با صدف مغسول و سفیدی بیضه یا رصاص و صدف کبیر مغسول و مثل آن شادنج نافع و این شیاف او بارس قوی ست اقلیمیا شادنج مثقال سفیداب مغسول اوقیه نشاسته و افیون و کتیرا هر واحد دو مثقال با آب باران آلوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضا این شیاف که باسم ارسطاطالیس قوی ست اقلیمیای محرق مغسول و سفیداب هر یک هشت مثقال شش مر محرق و مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیرا هشت با آب سائیده و بسفیدی بیضه سرشته نمایند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ و اگر در چپ باشد بجانب راست خوابانیده یا بر قفا بخوابند و وساده بلند نهند و واجبست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیه لائم چون ماء الشعیر

و مزوره ماش مع کدو یا اسفاناخ و مزوره ام خورانند بعد انحطاط قرحه با پیه بزغاله و گوشت چوزه مرغ و تیهو دادن مناسب است و صاحب منهاج گفته با استفراغ
وقت طلوع حرکت قوی البدن تهیج مواد است و شیر از اغذیه منافی و لحوم را بر تبرید و شهرت باشد باید که در حمام داخل نشود دیگر بنقیح مدت بکند طول کشد پس
دران شاید اگر سبب فصد و اسهال تعجیل شیافات بقیة دو نمنس قرحه ساکن نشود و اسید ... علاج طول نماید داشت بدو ... نشد که باقی قرحه بعد شوخت
هم رباشد صاحب جامع کامل می نویسد که در قروح عین بعد تنقیه بدن بفصد و اسهال الروبه بهمنت جالی منقی چرک بالاتفاق مثل سفیده آب و مسول بالا میسی
مسول و صمغ مرئی مثل شیح و شادنج مغسول بوست تقیحیح مغسول با شند که استعمال نمایند چون اکثر قروح چشم با ورم ها ... رمد می باشد لهذا بادویه منضجه
احتیاج امتزاج ادویه مسکن هم لیست و مثل شیاف سفیدی بقصد شیر زنان و نشاسته و امثال آن و ادویه مسکن مع تجذیه مانند افیون و پوست خشخاش و لعاب ... و ابتدا
شیاف ابیض بشیر بقول بشیر دختران بچشم بچکانند و شیاف مذکور مرکب از ادویه مجففه مسوده نیز لازم است و شیر ... طین حالی است پس اگر قرحه سطح قرحه با اطاعت
اول باشد بدو ابیض که از زروت مربی بشیر یک جزو دار نشاسته نیم جزو زرد و سازند تا که نضج یابد و بعد ازان بورود و اکسیرین استعمال نمایند غذای علیل زرد
و اسفاناخ و ماش و آب انار و امثال آن سازند و آب انار و گفته و شیر و تخم خرفه بنوشانند بنفشه تازه و نیلوفر و صندل و گلاب کافور سبو بانند و آه دهن و کثرت کلام
منع کنند و بجد و راحت امر نمایند و مسکن مریض موضع تاریک باشد هرگاه از رنج ... قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد تری دران باقی نماند شیاف احمر لین بیاید کحل نمایند
استعمال کنند و اگر قرحه با کال طبقه قرنیه انجامد و آبله شد ادنی باید اوتی باور کند لقصد اخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس ماده سائل سوی چشم گرم باشد آب ملیع
از کدو و طبیخ تمر هندی ایارج نمایند تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و اغذیه مذکوره غذا سازند و جلاب آب انار بنوشانند شیر و تخم خرفه بنوشانند و ازان
بجز اینکه اگر حرارت قوی باشد در چشم سفیدی بیضه با شیر دختران بچکانند بعد و شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیا نفعه و مغسول و مسحوقه یا مهر
دو درم اقاقیا صمغ عربی هر کدام درمی سفید آب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند وقت حاجت بشیر دختران حل کرده بکار برند و اجداء
بچه قروح منز نافع است و اگر شیر مذکور بنملکرده بر چشم نهند و ایضا اسبغول مضروب بگلاب و آب گشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند بجهت بخار و مومیا
ملائم بنا و بر بندند تا گوشت عارض نشود و اگر دانیو شروع کنند بمحکم و صلابت نماد و افزایند و هر وقت تبدیل ضماد کنند و اگر درد شدید باشد شیاف زرد با آب حلبه
محلول ساختند و اگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و بعضی قدری افیون با آب کاهو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک ساییده
با آب گشنیز سرشته و دیگر ادویه مخدره بر چشم ضماد کنند و هرگاه درد تسکین یابد و ادویه مخدره که مضر چشم و بصر اند از چشم دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان از
ماده حاده منضجات مثل انزروت مربی بشیر خر مع نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف ابیض با آب حلبه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که ماده نضج یابد و دفع گردد و بعد
دوای مرکب از پوست بیضه و شادنج و شبح محرق هر واحد یک جزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیر و شیاف ابار لعل آرند و باید که در قرحه عمیق تر کثیر اللحم نمود
ازین دو اکسیرین انچه شدید التجفیف باشد استعمال کنند و مناسب که نقیه بدن از فضول دو سه بار نمایند رفاده و قوتی بر بندند و اگر اکسیرین ذرور دی بجبر کرد
طوبت کفایت نکند شیح محرق تنها استعمال کنند که او در منفعت بیش است از جهت تجفیف که در و ست این تا آنکه قرحه التیام و تقویت چشم بهم رسد
سطح او بکار برند و بعد ازان شیاف احمر لین و ذرور رمادی چند روز بعمل آرند و در حمام داخل شوند و گوشت چوزه مرغ و تیهو و حلوا از غذا سازند بعده هرگاه جسم قرحه
نوی کرده بشیاف احمر حاد و اخضر اکتحال کنند و ذرور رمادی بر بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضا بشیاف احمر حاد و اخضر اکتحال نمایند و اگر از قرحه
بلک سرخی بگردد اقاقیا در آب جلنار یا آب مورد حل کرده بر بالای آن ضماد کنند و هرگاه با قرحه چشم صداع عارض گردد بعلاج صداع علاج کنند اگر ماده دموی باشد فصد نمایند
و اگر صفراوی باشد مطبوخ خیار شنبر استعمال کنند طبری در باب قرحه چشم می نویسد که استفراغ با ادویه غیر عنیف غیر حاد و فصد قیفال کنند و اگر در مزاج حرارت باشد با شیر خشت
و ترنجبین و آب تمر هندی و در ابتدا این طلا لعاب اسبغول و لعاب کنوچه و لعاب بهدانه سرشته کرده با شیر دختران بچکانند و جو مقشر نیکو فته چند ... کرده
نیک کوفته با خمیر آرد گندم ساخته بر آتش گرم کرده تا آنکه گرم گردد و صاف نموده گرم گرم هر روز بر ... بشیر بر چشم بچکانند و اطراف کاسی کوفته و روغن بنفشه بچشانند هرگاه ... نیم
نرم گردد بلعابات مذکوره حل کرده بر بالای وقت خواب نهند و هرگاه قرحه نضج یابد قریب بجز روح مدد گرد و شیاف ابیض اکتحال نمایند پس هرگاه در قرحه ... نیاید الی آخر

کرده باشد کرده هر دو شیاف ابیض سفیدی بیضه و بشیر دختر سوده و غایة التوافقات بسیار دست هم چکانند و رفاده بگلاب تر کرده بر چشم معصوب بر بندند ملاک امر معالجه
این بستن رفاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر یا شیر زن دو درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده در روز بند
بعد شیاف ابار یک عدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و شیر دختران بر آن بیخته در روغن گل آمیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد اکتحال نمایند
بر چشم رفاده گذاشته بعصابه بندند و بعد هضم روادچشم بچشانند و پاک کرده برودی که در علاج قرحه عنبیه می آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اصل او باقی ماند
اسلیقون و شیاف داخلی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر از سن کحلها جلا حاصل نشود ادویه بیاض چشم بکار برند و اگر قرحه کال است و لد از خلط حریف باشد و الم
و انتشار و سعی زیادتی بود در ابتدای خروج مده با انزروت مربی اکتحال نمایند تا که استصاص و اخراج مده نماید بعده این ذرور پای ماکیان سوخته باریک سائیده
دم الاخوین حضض انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزرقطونا و شیر دختران هر کدام یکجزو قدری ازین ذرور حل کرده
دائم در چشم بچکانند و بعده پاک کنند و برود بکار برند و در سر قرحه چشم استعجال اکحال منجره ننمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس
بانچه منفجر باشد اکتحال کنند بعده هرچه استصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد ازان انچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام از شیر
و صمغ عربی دم الاخوین و کندر که هر یک جزو سائیده و زعفران سوده ربع یک جزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را با آب حصرم پرورده در آخر قروح
بهنگام در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنند بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعاده آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند ایضا از وصیو
در جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه پرهیز انچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو لعاب بهدانه با زرده بیضه مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند اطراف سنی
مدقوق با مغز پیاز در روغن پخته و دران اندکی خطمی داخل کرده و زرده بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و چرک آن بر آید بشیاف ابار
و شیاف ابیض ذرور و انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد ازان اکتحال بشیاف ابار و شیاف کنند رود ذرور مذکور نمایند و نزد اختتام ابینج و کندر و اقاقیا
و انزروت اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید آب جالبه بمطبوخ باندکی عسل در چشم بچکانند و بجا کستر کتان در چشم نیز بجهت اینکه جالی [illegible] نافع التحام قرحه بود
و چون احتیاج بپر نمودن قعر قرحه گردد دم الاخوین و انزروت و ماميران و مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یابد شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بجوشیده
ما الشعیر التزام نمایند و مزورات خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و اثمد و توتیای غوره نمایند و این قول کلی است در معالجه قروح قرنیه ایضا
طبری و صاحب جامع در علاج قرحه عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند و حل طبیعت بدفعات متوالیه از مطبوخ ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا
قطور [illegible] ده عدد کوفته و جو مقشر کوفته بست عدد و انزروت دو دانگ بهدانه شیر برنج عدد در شیشه کرده و آب بر ان انداخته با آتش ملائم بجوشانند حتی که طبخ یابد
بعد ازان از آتش فرود آرند هرگاه نیم گرم بماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود بعده هر روز بدفعات در چشم بچکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم غیور گراید
و حمرت عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف ماميثا نیم درم ریوند ماميران هر کدام یکدانگ افزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یک یک مشت
کوفته در آب گشنیز تر بجوشانند و فرود آورده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضه رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را بشگافد اکثر
زحمت قرنیه گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند؛ ذرور انزروت مربی بشیر خر دو درم نشاسته سه درم سکر طبرزد یک نیم درم
صمغ عربی یک درم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هرگاه ذرور منهضم شود بار دوم شیاف مذکور بعمل آرند بعده
چشم را از چرک پاک کرده برود ورق گل بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمه اصفهانی یک درم توتیای هندی یعنی کهپره دو دانگ مروارید کوچک یک درم
انزروت ملسوج باریک سائیده بحریره بیخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یک عدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده بعرق کتان
گلاب آلوده بر چشم معصوب بسته ببندند و واجب است که درین قرحه و قرحه قرنیه بسبب چشم تهاون نکنند که بسوی مرحج می انجامد و ملاک حفظ او بستن رفاده و تقطیر هر دو شیاف مذکور است
ایضا گاهی روغن چرب چشم بعد ازان قرحه را باز رسانند مطلقا که مانع التحام است و گویند که چون شادنج را بشیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحه عنبیه را نافع
حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحه عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویه منضجه مثل لعاب گنوچه و بزرکتان و حلبه در حریره یا در روغن

که اصل آن تنها انزروت باشد و دیگر ادویه در آن مثل شیاف ابیض یا شیاف افیون و زعفران و مر و صبر مانند آن باشد و هنگام شدت حرارت که از قرنیه زیاده بود بجهت
سبب آنکه انزروت را بسبب ... سازند نسبت انزروت ادویه دیگر از شیاف ... ثابت باشد بسید آنچه گفته که در قروح چشم ادویه اسکندرانی مانند بیاض
رقیق بی خرفه ... بیضه مرغ و برنج ... دانسته است ... و سفید آب قلعی مغسول است ادویه مدملا مانند گلنار و سرشیر ... انزروت ... ابیض
ملحق مرداسنگ و زنجار کرمانی و ابر ... و سبب ... حومم ادویه دافع قروح ... چشم ... و ... ایرسا و اقاقیا و حب بلسان ادویه ... بلسان
انزروت اشنان و مرداسنگ ... النحاس صدف محرق زنجار ادویه جلد قروح آن توتیا صبر و صدف محرق ... اشخر ... محرق ... نحاس

دبیله قرنیه

واین عبارت است از قرحه عظیم ردی که بیشتر از اوجاع کرسا طبقات قرنیه تا بی سیاهی چشم افزاید و طبقه دیگری ظاهر گردد و حجاب از ... کم است که چشم را ...
هر چند نیز از آن که ... با عمی بیاید در بعد ... جمیع رطوبات چشم آن ... باید ... از اسباب ادویه خارجیه است یا از امتلا ... بود
واضیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ خاریقون یا بمطبوخ افتیمون و اصلاح غذا و تلطیف تدبیر و تقلیل آن
و استعمال ذرورات و شیافات بیض و افیون یا انزروت و سائر آنچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران ... بیضه ... مشکه ... چشم ...
و بعد از آن سفیده بیضه ... در مطبوخ ... یا برگ زیتون ... ضماد کنند و حب ... نیز نافع دبیله است کذا سفیداب ... و شاف ... و شکر ... سفیده بیضه ... و زیت ...
و زعفران ضماد کنند و سنبل الطیب و زرد ... ضماد سازند و برای نضج و تعطیر طبیخ حلبه و لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل الملک ... گرم در چشم نمایند ...
یا بشیافات بارد کند ... بنمایند ... سرمه اصفهانی ... در مثل غبار سود و نیز نافع است چون التحام یافت شیافات احمر ... استعمال نمایند
و در آخر آنچه جالی است مانند شیاف ... اخضر بکار برند و ... کلام و ترک ... یا ... آواز قوی و لزوم سکون و ... راحت امر نمایند ... قوت
ضعیف باشد بجوجه مرغ و اطراف بزغاله و حلوان زردی بیضه نیمبرشت غذا سازند انطاکی گوید که دبیله مل قرحه سرخ سر ... باشد گاهی قرنیه ...
و ماده آن غالبا رطب میباشد و اسباب ... صداع بود و علامتش ... احساس ... عروق چشم است علاجش مبادرت ... بفصد بود پس حجامت
استفراغ بتار ... و آب ... ابارح کبار ... شیر و سفیده بیضه ... نمایند پس لعاب حلبه گرم پس مرهم ... سفیداب ... گردد ... علاج قروح کنند

شقاق قرنیه و سور سرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمه خارق انشگافد و گاهی بدون تقدم اسباب ... کورانفجاع ... ادام ...
بسوی داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال ... و صیاح قوی واجب الخرق قرنیه گردد و این خرق ... خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه انشگافد ...
بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و بعض قشور باطنی آن را کامل خرق افتد و بعض دیگر ... یا هر ...
شقوق شوند جزوی از عنبیه بر آید و بصورت بثره نماید سوم آنکه سر چهار قشر قرنیه شگافته شوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بسور سرج است ...
لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار مختلف میباشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر سور برآید راس النمل دخلی و سور سرج گویند اگر قدری زیاده ...
بلند باشد سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر از این هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانه انگور نمایان شود عنبی نامند و اگر از این نیز بزرگتر باشد و عنبیه بسیار خارج شود ...
تنطاق ... چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بر آن اجزای منخرقه قرنیه ملتحم گردد مسماری ... نامند و بعضی مسماری ... خوانند ...
قرنیه و عنبیه شبیه به نتو و نفاخه آن میباشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخه قرنیه بثره آن آنست که با نفاخات و نتو سرخی در سفیدی چشم
و صداع ... میباشد و زیر ... متغیر میشود و تو بعض شعر قرنیه نیست ... فرق ... نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این همرنگ عنبیه میباشد در سواد
... بخلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طرازی سفید چون ...
که از ... باشد علاج خرق ... آنکه در طرق ... باشد علاجش بعلاج قروح و بخور ... اسهال ... نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت ...

ابزن شیرین استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در آب گرم یا آبزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و غنها بر سر استعمال نمایند و اغذیه جید الکیموس معتدل المقدار بارد رطب اختیار کنند و جلاب و آب نانخواه و شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضه قرص شیاف ابیض محلول بشیر دختران در چشم بچکانند یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول انزروت مغسول یک یک درم اقاقیا صمغ عربی هر یک نیم درم سفیدات قلعی یک درم کوفته بحریر بیخته با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف ساخته با شیر دختران حل نموده یا روئی پنبه را بدان تر کرده بر چشم گذارند و نیز لعاب بزر قطونا مروق بحجم و آب کشنیز تازه و روغن گل ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب علت ماده و میل آن بر چشم رفاده گذاشته ملائم ببندند تا سکون نماید و چون ببینند که سکون نماید و دانست محکم ببندند رفاده را و گاه گاهی بگشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض یا مامیثا یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته با آب کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویه مخدره مطلقاً نزدیک چشم نبرند و درین هنگام تسکین وجع و انقطاع سیلان ماده حاده با نچه باعث نضج ماده باشد مثل انزروت بشیر خر پرورده و با نشاسته و نبات استعمال نمایند ماده اخراج یابد و بعد ازان شیاف وردی کبیر از پوست بیضه مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیر بین و شیاف ابار نیز مفید است و با جملها دامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هرگاه متقرح شود و اگر ابران ضعیف و قابض مع جالیه مثل سفرجل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل بست چون آب بدانکی زعفران و مثل غنچه انار و زیتون و زرد و بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهرا باندکی سرکه یا آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کند مع نشاسته و مانند آن در چشم بچکانند و ببندند پس هرگاه خرق عارض گردد پیش از آنکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق بردارند و الا بعد غلظ علاج نپذیرد و برودی تمام ادویه قابضه غیر ذی خشونت چون شلونه مغسول و اقلیمیای نقره و سپید و شنج محرق مغسول و روح محرق مغسول را یکجا ساخته یا مانند آن مثل ذرور اکسیر بین که نافع ترین شیافات است در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب عصی الراعی حل کرده بچکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی مربی بآب برگ زیتون یا آب آس یا شادنج مغسول جندبیدستر یا سفیداب مغسول یا کحل محرق مغسول و با سفیداب رصاص و اقلیمیای فضی صمغ عربی بعمل آرند و رفاده غلیظ نهاده و دائم چشم را ببندند و بر پشت بخوابند و ذرور چشم ذرور وردی نیز مفید و رفاده مدور بمقدار خانه چشم ساخته بر چشم نهند و بالای آن صفحه اسرب بوزن پنج درم تا ده درم نهاده بعصابه محکم ببندند و اگر عوض قطعه اسرب خریطه اسرب مسحوق بر بندند اولی و معمول همین ست و اگر خواهند رفاده را مانند خریطه سازند و در آن اسرب سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالایش صفحه اسرب ابر بندند بعلاج قرحه و بثر و سالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات اکحال مفید قرحه و بثور و سرح بکار برند و ایضاً بقول شیخ در نزلی و ذبابی و معالجه بمانعات قابضه نمایند و بسرکه و آب گرم و یا آبیکه دران گل سرخ جوشانیده باشند برق تکمید سازند و شیافات قابضه اکتحال کنند و از اشیای نافعه دران آب برگ زیتون و آب عصی الراعی و ادویه مفرده قابضه مانند سنبل و گل سرخ و رصاص محرق و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و ابار است و از اکحال مازو و جزو سرمه محرق مغسول و جزو و از شیافات شیاف اغر و تیوع و ارقطیون و بابر ناس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف برطوسلیس ست و از ذرورات اکسیر بین و سند ست و کذا ذرور که در بثور و سرح بغایت مجرب ست و بعد چکانیدن شیاف چشم را ببندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب و سرکه که دران عدس جوشانیده باشند تر کرده بر بندند و گویند که این شیاف ببعض افاضل در خواب ارشاد شده و مجرب النفع ست بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یک درم اقاقیا یک درم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طراثیث ربع درم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده در هم نموده سحق بلیغ نمایند و آب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محلل نافع قروح با آنچه دران قبض باشد بسایند و بکار برند و بدانند که هرگاه قرحه در نتو شروع کند بستن چشم بر فاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از بدوری و امتلای تخمه و خوردن اغذیه مبخره و عطسه و سرفه و تی اجتناب نمایند و کرم مجمره بی شرط بر قفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه خفیفه بخورند و اگر محتاج بمسهل باشد مطبوخ هلیله یا فواکه معوی با ایارج فیقرا بیاشامند تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و منی و تفاحی فرفرین و مسماری و فلکی لا علاج اند و توحی قطع قسام بثور و سرح میکنند و ترک و صواب ترست و گاهی از بثور و سرح خون سائل شود پس بند روشادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از ضربه چون کوفته تر با خون نفسین در چشم بچکانند و پنبه بسفیدی بیضه مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز و در روز سوم آب نمک بچکانند در چشم نمایند و شیر دختران بچکانند

ظفره و سلخ قرنیه

ظفره قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و دران ظفره بهم رسد و عمیق و صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل کسر و ضربه
که بقرنیه رسد یا از داخل مانند قرحه و بثره که زائل بهم رسد و بیشتر صبیان را بسبب نرمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول عارض میشود و علامت
اگر موازی ثقبه باشد سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب ریزش چیزی حاد بران مثل آهک یا نحو آن جدا شود یا ملاقات دوای حاد محرق یا از خشونت
و این نیز خوف ست که مقابل ثقبه باشد علاج اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و بعد از آن تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و آنچه دران ...
باشد مثل شیاف ابیض باکتحال نمایند و ذرور اقلیمیا و شادنج مغسول یا شنج محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند ...
بعینه مانند علاج شقاق و قروح و بثور ست تا شیافی نشود و اصلاح اغذیه و ابتدا بمزورات و بعد آن بطیور و آشامیدن جلاب ...

دمعه

و آن مرضی ست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعه سائل شود بدون آنکه تابع مرضی دیگر مثل رمد و جرب و بثره و سبلات باشد ...
امراض چشم باشد که حدوث آن با صحاب امزجه رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد یا عارضی و عارضی یا لازم و عرضی
یا تابع مرضی دیگر چنانکه در حمیات حاده عفنی و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در رمد و اثنای
مرض جبن بعد از انقضای امراض دیگر مثل ... و سلاق و انتشار ... پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشایخ مقدمه فالج مشهور گشته بالجمله سبب دمعه عارضی لازم
و حدت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا استیلای رطوبات چشم و ضعف قوت ماسکه و هاضمه چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع یا باستعمال ادویه
و یا بمباشرت قطع ظفره و غده یا بسبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبدا این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق ...
تحت یا داخل ... گوید که مبدا دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن تحت دماغ و رگهای باطن پلک دوم عروق خارج تحت سوم عضلات چشم بسبب ضعف
این عضلات و هر سه این مبدا را اسباب سابقه و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاظ ست طریق تشخیص اقسام دمعه آنست که اولا از مریض بپرسند
این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی ببینند که با مرضی دیگر هست تا گر باشد آن
مرض بود و الا عارضی لازم ست باشد بعد بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سببش حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا استیلا
و ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن و در رگ گردد و با آن اشک گرم باشد
یا ملح باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک سرد و غلیظ و ... تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی
معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار استیلای کدام ماده و از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شده دریافت شود سببش استیلای آن
ماده باشد پس اگر دوام دمعه مع علت بسیار بود طریق سیلان رطوبات از عروق باطن تحت باطن جبین باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی ...
فهمند باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با وجود عین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر ماده دموی یا
کثیر الرمص بر بلغمی رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و از سودا کمتر باشد و انطاکی گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در ماق و جبین پیدا شود ...
استراج بلغم بصفرا یا احتراق بعض ... پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی با وی بشدت ... و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد ...
در سپید بودن از اخلاط ... علامت دمعه بالغ ... دماغ انسداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی ...
که منفذ سیلان چشم و بینی ست گشاده گردد پس ازان رطوبات نیز سیلان کند چنانچه هنگام ختم آن ... شود علاج دمعه مولودی لاعلاج ست و آنچه تابع مرض
دیگر باشد بازاله آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر بعقب قطع ظفره یا اکال یا بدوای حاد باشد تغذیه باغذیه مولده مثل گوشت بره و مرغ و ...
خورانند و جلاب و شربت بنفشه بنوشانند و ذرور صبر و شیاف زعفران و شیاف صبر استعمال کنند ... و دم الاخوین و مازو و سماق ...

وہلیلہ زرد و مامیثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و مجففات رطوبت مثل شیاف مجوبه یقانی و ہلیلہ زرد وانزروت ہر دو مساوی باریک سائیده دوا نیکه مجرب انطاکی ست در سوق الکحال نامیده و بهتر آنست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس آن کحل را بر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف مامیثا یک درم زعفران دو دانگ صبر نیم دانگ شب یمانی سوخته یک دانگ سائیده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری یا اسفنج بجوشانند بر چشم نهند نافع بود و اگر شب یمانی سوده بشراب پخته اسفنج بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق بتمامه فانی و مستاصل شده باشد انبات لحم او ممکن نبود و هرگز علاج نپذیرد و دمعه که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضاً تخم کاهو بر پیشانی ضماد کردن و کذا نشاسته در گلاب که آخته و بیضه آمیخته بر ماق گذاشتن و سبزدات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن و با گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بریان در چشم کنند و دمعه اگر بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در برء الساعة نوشته که اگر دمعه حادث از نشستن بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون سوده اندکی از آن بر چشم طلا کند در ساعت بتسکین رسید و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگرداند آزادرزبان قلیل تا اول آنچه مولد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو و سبناخ بلیله کابلی را مانند غبار گردد میل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حنا و مازو باهم سوده بر کف پا او سر نهادن در انواع دمعه مفید نوشته اند و کذا اکحال الاجورد غیر مغسول مجرب سعیدی ست و یا تخم خرمای محرق مغسول و مامیثا و یا مروارید و یا هلیله زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد خشک شدن باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ می باشد خشک کرده سائیده و یا حجر مغناطیس در شیر دختر سوده و کذا تقطیر سرکه در آب چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انار با رسین در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضاً مغز تخم هلیله زرد دو حصه مغز هلیله سه حصه مغز خسته آمله یک حصه حب بسته با آب سائیده در چشم کشند و غسول بر هلیله و سرمه مفید دمعه گرم و عصاره آمله و طلای کهره و شیاف سماق نیز سود مندست و اکتحال با سلیقون و روشنائی و سرمه مفید دمعه سرد و پوشیدن سر و نهادن مشک تر نفل در کلاه برای دمعه بارد نافع و کذا ذرور کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر و یا تنها جوز خشک کرده و یا برگ او و یا کحل او که هر واحد مجرب سعیدی ست و یا عود الفرح دو درم کباش قرنفل یک درم باریک سائیده و اکحل دار چینی و ضماد عصاره فنطوریون دقیق بر پیشانی و یا قطور عصاره برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر در ضمادات که مقوی فعل آنها ست و اکتحال آب پیاز و یا دخان صمغ صنوبر و یا مراره سلحفاة و یا شنگرف یا دخان انیسون و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضه شترمرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصاره برگ زیتون بری یا آتش و یا سوخته و یا پوست بیضه سوخته و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهره خروس و یا زهره ماکیان و یا دار چینی یا بادیان و یا مر قشیسالی تعفی و بادر نجاسی نافع ست و گویند که او خال و دخان نفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا مصطگی و کذا نحاس محرق و کذا اشک کذا آب آس در اکحال دمعه مقوی فعل آنها ست

ودمعه که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و هاضمه چشم بود بعد تنقیه حسب ماده بفصد و مسهل و حب ایارج اطریفلات و حب الشفا بخورند و از اغذیه مبخره مثل عدس و باقلا پرهیز کنند و در ماده حار برای تعدیل مزاج ادویه که بهر دمعه حار مذکور شد بعمل آرند و گویند که زب هلیله زرد دو درم مع بنفشه سه درم حبوب ساخته خوردن برای دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا نوشیدن ماء السکر و اکتحال شادنج مغسول و توتیای مغسول با قشیشا هر واحد یک درم مروارید بسد هر واحد نیم درم توتیا و مامیثا صبر هر یک ربع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب عنزروت و بلح بجوشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست و در ماده بارد بعد تنقیه بحب قوقایا ایارج جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام هر روز بر نهار و دلک بعد حلق سر و جوز بوا مدام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یک عدد خوردن و بر منع نزله و زکام کهنه اجتناب کردن و اغذیه سریع الهضم مخلوط با شیای هاضم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در هر سه روز وقت شب حب قیبار ایارج محمر یک جزو راوند چینی و خبث الحدید فولاد مدبر بسیر کرده بریان بروغن بادام هر یک ربع جزو مرتب ساخته از دو ثلث درم تا یک درم بخورند و اگر مزاج احتمال کند بقدر سبیل اسپند و گلنار فارسی و سنج توتیای هندی کحل قبلوذی یعنی مغربی بازهر واحد یک درم طباشیر بریان نیم درم کلشع رضیه نیم درم همه را سائیده بجرب بخته تحمال نمایند و بسیار ست که کفایت نمی نماید آنرا توتیا و سرمه اصفهانی بقول جالینوس درین نوع تنقیه راس و علاج بشیافات قابضه با اعتدال مثل آنکه مامیثا و زعفران بسازند و شیاف سنبل و معجون بشراب صحت بخشد و ادویه که بهر دمعه بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه بر دو دمعه بر دو ام دو نافع

شراب

وشیاف ممرو یاسمین بن یا ... حلو است وشیاف سور وشیاف منقش وشیاف مدنی وشیاف نارنج وشیاف ... فرنگ ... وشیاف ...
دمعه گل ... نافع است ... و چهار ... در بیاض چشم و نزول الماء و ضعف بصر و غیره مستور است اکحال سنبل الطیب ... نیز مجرب است
... و اگر بلیله سیاه ... سنبل الطیب پوست بلیله ... مساوی ... بسایند ... بیاز ... و در چشم کشند ... حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه است که توتیای مغسول ... درم ...
... بلیله زرد و صبر ... مجرب سنگ بصری ... سیاه ... درد ... در حوالی ... دمعه ...
توتیا ... سائیده ... غبار شود و در چشم کشند که بجهت ... سنگ بصری ... محرق ... بلیله زرد ... درم صبر سقوطری ...
... بیکه نیم ... و در چشم کشیدن مجرب ... اکحال الفلفل نمک هندی ... درم ... باهم ... سرمه ...
نافع است و گویند که اگر توتیای ... در میان ... بسوزند ... پنج ... شسته و در سایه خشک ... درم ... دانه ...
اکحال نمایند ... اگر فلفل ... پوست ... سیاه ... اگر ... سر ... سائیده ... شهد ...
حاجت بگلاب حل کرده ... برای ... مجرب ... بیاض ... توتیای هندی ... بلیله زرد ... آب ... بایستی ...
درد ... امتلائی ... صحت چشم ... بدانکه اگر سیلان ... فصد باشد ... تنقیه ... بدن ... تعدیل ...
دماغ و تقویت ... اشیای خوشبو ... تعلیق ... ما ... اگر سیلان ... ضعف باشد ... رطوبت ...
غبار آسیا ... افیون و آب ... گرم ... اشیای قابضه ... چشم ... اگر سبب ...
ضعف عضلات چشم باشد ... رطوبات ... وشیاف ... اکحال ... اگر ... هندی ... پوست بلیله ...
بسد ... مشک ... سرمه ساخته در چشم کشند جهت ... ضعف عضلات چشم مجرب است ... بلیله زرد ... نمک هندی ...
... توتیای ... آب بلیله ... در آب ... بلیله ... صاف ... توتیا ... نافع است ...
... سرمه ... درم ... آب ... بلیله زرد ... جزو ... استعمال نمایند ...
عضلات چشم است ... چشم ... اندرون ... بیرون ... شراب انگوری ... بشویند ... صبر ... آب ... مساوی ...
و شیخ ... در قانون ... علاج ... استعمال ... معتدل ... توتیای ... شیافات و شیاف ...
... شیاف ... نافع است ... تجربه ... صبر سقوطری ... زعفران
شیاف ... در شیشه ... در آفتاب ... حمام ... آب ... چشم
از تجربات ... که ابتدا ... فصد کنند اگر علامات غلبه دم ظاهر باشد ... اسهال الطبیعت ... مسهل ...
تنقیه دماغ و تقویت آن ... اطریفل ... ایارج ... تنقیه و ضمادات بکار برند ... چشم
... اگر ... تحلیل آن نمایند ... چشم ... سیلان ... حرکت ...
چیزی که ... تحلیل ... آب کشنیز ... علاج دمعه ... شیاف زعفران شروع کنند
اگر ... باشد ... ماميثا و سماق ... سنبل ...
دمعه ... آب ... ماميثا ... در ...
... آس ... بلیله ... صبر و زعفران ... ماميثا ... آفتاب ...
استعمال نمایند ... شیاف ... پوست ... بلیله ... مساوی ...
بجوشانند ... صاف کرده ... زعفران نمک ... مساوی ... بسد ... تنقیه ...

بعده خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب است و بعضی متاخرین می نویسند که در معده ضرر و قطلی فصد کنند و تنقیه
دماغ بحب ایارج و غیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف ماميثا گل ارمنی هر یک هفت ماشه بزردی بیضه مرغ و سنگ پشت و روغن نبش سرشته ضماد کنند و در معده کهنه
آنچه مساده که ناضج بود در هر هفته دو بار قی کنانند و هر روز وقت خواب حب توتیا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه با گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاو و غذا شوربای
نخود و دراج بنان تنوری دهند و بجای آب عرق بادیان نوشانند بعده سرمه اصفهانی برابر آن جست تا چهل روز در چشم کشند و قلیه شلجم و زردک و نرگسی بنان خورانند
تعلیم گاه باشند دیگر زبانی تکلیل الحمرات اشک میچکد و منقطع میشود و این را کمنتین گویند و سببش عروض غلظ در پلک بالا مع نتو در باطن او و اصطکاک او بملتحمه
یا قرنیه است و این مرض عند استلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفتی می پذیرد
و علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیظه مبخره و تقلیل غذا و تجوید هضم و تکمید بآب گرم و تغمید او باصمده محلله مثل ماميثا و مر و زعفران بعد تنقیه اکتحال بدستان
و ملات رطوبت چون باسلیقون و شیاف احمر لین است و بقول ابن الدولا از اشیای مدسعه نافعه درین نوشادر مسحوق است و همچنین فرو بردن میل در پیاز
و اکتحال آن و بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع ظفره پیدا آید یا مولودی بود دیر و علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار کنند
و مداومت بحمام نمایند و شیاف دینارچون در چشم کشند و باید که حب شبیار و توتیا در هر هفته بخورند و غذای خفیف لطیف مانند کبک و دراج و مرغ جوان با نان تنوری
خمیری که در آن بادیان داخل کرده باشند دهند و عوض آب عرق بادیان و بادرنجبویه اکتفا ورزند و سرمه سیاه و سفید که از زیره هر دو برابر در چشم کشند

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخره لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره صفراویه از دماغ بطبقات چشم است علاج سنگ بصری در آب غوره پرورده در چشم کشند و کاسنی
کوفته بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافوری یک دانگ سفیداب مغسول یک مثقال بگلاب سائیده طلا کنند چشم را بغایت خنک گرداند و اگر فائده نشود
و آثار وجع و ماده حار ظاهر باشد اول مسهل صفرا بدهند و یا بمار الفواکه یا مطبوخ لو یا مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر یک هفت عدد تخم کاسنی
دو درم جوشانیده شکر سفید یا ترنجبین ده درم داخل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو بخورند و اگر احتیاج باشد ابتدا الفصد نمایند و حجامت کنند
و بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و اکتحال برود احمر نمایند و شیاف سماق و عصاره آمله برای حرارت و سوزش چشم معمول مولف است که ضماد کاسنی سبز کشنیز سبز کاهو سبز و اگر کاهو کم
تنها گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو سائیده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک سه ماشه برگ حنای سبز برگ گلاب سبز هر یک هفت ماشه شب
در آب شیرین خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این دوا دهند شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز هر یک نه ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر
و کاسنی هر یک توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت هشت روز بعمل آرند اگر سود نشود
فصد سر رو کشایند و تلیین طبع بآب فواکه و یا بطبیخ هلیله فواکهی علویخان که دران شربت ورد و کمر الهلیلی باشد باید کرد و غذا بنو ماش با سفاناخ و خرفه یا مرغ دهند بعد
تنقیه این کحل اشک آور بعمل آرند فلفل دار فلفل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه حضض شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ سائیده در چشم کشند
و تنها حمام نمایند و گویند که اگر ازین راحت حاصل نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی بترید و غاریقون نمایند و جلاب از اصل السوس مقشر کوفته ده درم گلقند
ده درم بدهند و غذا مزوره نخود مع گوشت حملان و نان صاف بخورند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن بدهند و گویند که اگر بسبب خوردن اغذیه مبخره مثل قلیه باقلا و گوشت
گاو میش و عدس و حشرات یا کهچری نخود ماش و غیره باشد و از وقت شروع هضم غذا تا اتمام هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود و بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود
سفوف شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آمله مقشر الائچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه و خائیدن بادیان درین باب مجرب
و همچنین الائچی کلان بریان و هم مصطگی و جوارش آن جوارش عود و شهریار بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک بدهند و خائیدن
کشنیز خشک در منع آن از مجربات است و همچنین سفوف نمک با گلاب و آنچه بسبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنانچه در اصحاب مالیخولیا میباشد پدید آید علاج آن مرض نمایند

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

برو و غبار و هوای تند بچشم خلش کنند و اشک بیرون آید و قبل از ان مدد فیرو نباشد مانند کسی که چیزی در چشم افتاده و پس می باید که از میل چشم مملو نمایند
و آب گرم شوینده یا ان نکمید نمایند و شیر زنان بچکانند و پاک بدارند و اگر بینند اگر چیزی محسوس شد با پنبه یا پنبه بردارند و الا نشاسته باریک ساییده
در چشم کشند نافع باشد و پس از آن بیرون آید و گاه باشد که با نوری خرد در پشت به زبان بعضی آن را طالب للعین گویند صفیه سفید … چشم
سوزش در چشم پیدا نماید و بصورت … قدم بر … آب … گرفته بر چشم بندند گل … باریک ساخته بچشم …
بسته از … تفرق … آب گرم … نمایند سبل … ملاحت چشم بکشایند …
وان … بعد زوال اگر در چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطور … گذشت بعمل آرند و اگر خون آمده باشد …
فصد و تنقیه نمایند … و آنجا که چیزی درشت چون ریزه شیشه مانند آن در چشم افتد … بردارند … شیر زنان … بیضه
بیضه مرغ بچکانند و اگر ریزه آهن بود … سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنانچه والد مرحومی علاج شخصی … کرده …
و گاهی … بسیار دقیق و نرم … در چشم افتد … روغن زیتون … در چشم بچکانند … چشم …
و از ملتحمه … شود و قلس ظاهر گردد … بعد برآوردن این اشیا اگر در چشم اذیت باقی باشد … شیاف ابیض … شیر زنان
و سفیدی بیضه … تدارک کنند و اگر خوف … باشد فصد … برای … رطوبت …
آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که اکتحال … اکتحال … رسوت … باشکر … چشم …
قندی و کثیر الفواید است برای چشم و چسبانیدن برگ شاهسفرم بر چشم جذب می نماید … چشم افتاده … اکتحال …
چشم از قندی … نکته گاه باشد که رطوبتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید در چشم … و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است
درین حالت کف دریا سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید یا کسوی … برابر همه سوده در چشم کشند که این مرض را که به هندی … گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم رسد

هرگاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد بفصد و مسهل … الفواکه تنقیه کنند و اگر جراحت باشد … نمایند و بعد … سفیدی و زردی بیضه مرغ
در روغن گل آمیخته پنبه بآن آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشنیز سبز افزایند بهتر باشد یا شیاف امیتا و گل ارمنی آب کشنیز سبز ضماد کنند یا تخم
تخم خبازی در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی بشیر زنان حل کرده در چشم بچکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد …
زردچوب حضض گل ارمنی مامیران زعفران … بآب … زرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی ادویه مذکوره … و قرنفل … سنگ
افزوده … فصد … روغن … ضماد کنند … شیر دختران … آب … الندک …
دانه خشخاش اکلیل الملک بابونه گل بنفشه … جوشانیده … ضماد افیون زعفران … آب … نیز مفید است اگر … میده
روغن … بیضه … شکر سفید … در آب سرشته … ساخته … گرم کرده … نمایند بعده بر چشم بندند برای تسکین وجع …
استاد مرحوم است اگر خون در موضع … چوب سبز درخت … آبیکه از ان بیرون آید بران موضع بمالند که …
… تسکین … و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران … بیضه مرغ … ضماد سازند و …
و بعد زوال … و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ … زرنیخ طلا سازند و ضماد نانخواه العسل یا شراب آمیخته و کذا …
و کذا … بزردی بیضه آمیخته و کذا … عسل و نمک و کذا … خردل نیز نافع … تحت العین است و آنجا که از ضربه یا سنگ غیره
تفرق اتصال بر ملتحمه افتاده باشد تدبیرش نیز فصد و تلیین است … خون آمده باشد …
بران افشانند و سخت بربندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیای کرمانی … تخم مرغ تنها یا به برگ آس … روغن گل و آب کشنیز … مرهم …

بر پشت چشم نهند بعده بصلاح جراحت گوشند بنوعی که در قرنیه کور شده و چشم نواب احمد یار خان بن یزید جو ساج خلیل از برادر و نیش اندکی خون بر آمد حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علیخان از نزدیک مرحوم الاخوین حضض مکی هر واحد یکماشه شیر زنان سه ماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد با هم لت کرده در چشم چکانیدند و بالائیش قرص روغن ساخته زرد چوب و مامیران هر یک یک ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد و آرد چینه نه ماشه در آن داخل کرده در روغن گاو بریان نموده گرم گرم بر چشم بستند تا سه روز بسته داشتند روز چهارم گشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه دید و آمد و هم چشم را در گرفت پس باید سیاه حضض مکی مامیران چینی هر یک سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب سائیده ساعت بساعت از میل در کحال تر نمودند و زرد چوب مغاث مندی زعفران انگور شفا هر یک سه ماشه در آب برگ عنب الثعلب سوده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد انتباه هرگاه چیزی تا طلع مجون آهن و نی وغیره بطبقه قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند و یا جزوی از قرنیه زائل گردد تدبیرش همان است که در حفر و سلخ قرنیه مسطور شد

حول و اعوجاج ثقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتد به در بصارت پیدا نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبه عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و در تقبیح معوج دیده میشود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حول استرخای عضله ایست از عضلات محرکه مقله و یا تشنج آن و یا زوال طبقات و رطوبات و استرخای عضله اکثر بسبب مواد رطبه بلغمیه و گاهی از سده و رسیدن سوء مزاج بارد رطب یا تفرق اتصال واقع در عرض آن میباشد و تشنج بباعث امتلای بلغمی یا تحلیل بسبب یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخا و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضا در استرخای بلغمی ثقل و عدم وجع و صدوث آن بعد از نزلات لازم ست و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوء مزاج بارد رطب ساذج عدم ثقل و حصول آن بعقب اسباب مبرده مرطبه میباشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعتاً میباشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قی مفرط و سهر عقب استفراغ رطوبات با ریاضات کثیره و بتدریج و بجوانان عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنجا که زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود و بالجمله حول یا مولودی بود و آن لا علاج ست و یا کودکان یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر رود و ار عارض میشود و سبب زوال ثقبه عنبیه یا ورم عنبیه ست و علامتش وجع و صداع ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یا یبس آن نشانش خور حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در آفتاب یا استفراغات مفرط یا ملازمت صوم خصوصاً در زمان حار یا تناول اغذیه مجففه تا مدتی کم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم میباشد علاج در حول استرخائی و تشنجی امتلائی بعد نضج منضج بلغم یا شربت اصول و سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات و غراغر نمایند با ستوریکه در فصل استرخا و تشنج مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بسر مالند و گویند که اکحال بسر مه ممزوج به بندق هندی چشم بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا اقطار انقیه مخلوط بسر میل و کذا اکحال تشنج یبسی و حولی که باسفل باشد از استرخای عصب بود و در آن معالجه بدانچه استحکام او نماید مثل تضمید پیشانی بآس و مازو و بلوط و گلنار نمی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود بفصد قیفال و تنقیه دماغ و استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیره تخم خیارین شربت بنفشه و قرص کافور و آب هندوانه و ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ در چشم و طلا نمودن از بیرون بعصاره مامیثا و صندل آب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده و کذا طلا بروغن سفرجل یا روغن بنفشه و طلا شیر با گلاب یا آب سرد بر چشم و اگر ورم بارد بود باستفراغ از حب صبر و یا ایارج لوغاذیا و تقوی تبرید دماغ بیقوی تخم حنظل و عصاره قنطوریون دقیق و مانند آن علاج کنند پس آبیکه در آن اکلیل الملک و نمام و نخاله گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند و بعد از آن جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج بارد رطب ساذج باشد جوارشات استعمال نمایند و همچنین اسفیدباجات ممول یا ابازیر حار و نطول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق اتصال باشد لا علاج ست و در تشنجی یبسی که اکثر بسوی فوق میباشد بتقویت و ترطیب دماغ از نطولات و مالش روغنهای رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد پردازند و شیر خر و شیر دختر در چشم چکانند و تقطیر خون شقفنین یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل اندکی شراب و بستن چشم سفیده اندو و اشربه مرطب مثل شربت بنفشه

و شرب مطبوخ افتیمون و شربت نیلوفر ... [illegible] ... السعیر ... شیر ... [illegible] ... شیر ... روغن بادام ... [illegible]

... [illegible] ... آبکامه ... بنفشه و نیلوفر ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... [illegible] ... اصل ... [illegible]

... چشم ... [illegible] ... آب ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... [illegible] ... اقسام حول ... [illegible]

احول ... [illegible] ... حول طبیعی ... [illegible] ... مشل فالج ... [illegible]

... [illegible] ... حول ... [illegible] ... طبقات ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... حول ... [illegible] ... حول بسوی فوق باشد ... [illegible]

... [illegible] ... حرکت چشم ... [illegible] ... باشد حول ... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... حرکت چشم ... [illegible]

... [illegible] ... چشم باشد ... [illegible] ... حول ... [illegible]

... [illegible] ... شود حول ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... اقسام ... [illegible]

... [illegible] ... بخارات ... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... بخارات ... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... افتیمون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... افتیمون ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... چشم ... [illegible]

... [illegible] ... بنفشه و نیلوفر ... [illegible]

وگاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و با وی اختلاج و حرکت غیر واجب باشد و علاجش استفراغ بمسهل حب ایارج و غرغره منقی راس از رطوبات و تنقیه معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیهٔ ناشفهٔ صالح الکیفیت است بعده اسرب بشکل عین مثقوب الوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیدهٔ بیضه بر چشم بندند و گویند که حول از مرض مثل حول مولودی علاج پذیر نبود و دوا ء جحوظ لقبه که از ورم عنبیه باشد و فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ مامیثا و آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت و حرارت بلمس سکین یابد استعمال محللات نمایند مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و گل بنفشه و حلبه و آنچه از سبب عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت اتنج و یا فالوده و حریره جو مقشر یا شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فربه و زرده بیضهٔ نیم برشت و استحمام بآب شیرین نیم گرم خصوصاً بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و انکباب بر بخار آبی که در آن بنفشه و نیلوفر و مثل آن جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل ناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه مواد رطب بمثل دواء التربد که از تربد برده درم و زنجبیل پر بعد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آن را تناول نمایند و صبح گلقند بقدر دو درم بآب گرم بدهند و قلایا و طبیخات خورانند و کحل عزیزی یا جمیع الکحال نمایند فائده حول که بصبیان شیرخواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و مهیب مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل را جنبش آید مرض مذکور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بعنوق یا اسفل بود بروی او برقعه که در برابر حدقه سوراخ تنگ گذاشته باشند بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند تا طفل پیوسته نظر بران اندازد و اگر حول بطرف یکی از هر دو موق باشد پارچه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد یا فعله سازند که مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصورت متنبه و اجراس مصوت بدان طرف نهند و بر سر آب یاسمین پرورده با مشک یا عنبر اکتحال نمایند و سیاف منبر بعصارهٔ زیتون آن ده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی را افشره اشد دران پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصارهٔ برگ زیتون نمایند و در معالجه تنها واین داند از ندو دایه اغذ الطیف مثل شوربا و تیهو و چوزهٔ مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصی در صورت بودن صرع سبب حول اغذیهٔ بخار انگیز و ادویهٔ مجففه از دایه دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او بمیل کند ادویهٔ منقی چون مثل حب ارده و دواء المسک و تلیشا بدهند و اگر آثار امتلا دریابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل را بوزن یک حبه معجون کا سکینج دو حبه با آب تنگ شیر دایه پیر بدهند و گاهی طفل را بقدر یک حبه ایارج با آب تنگ و هموزن او روغن باردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن باردین بمالند و کف پای او با کثر اوقات دلک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

واین یا بسبب شدت انفتاح مقله و ثقل آن از امتلای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله دران باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از وقتی ضیق و صداع قوی و نعرهٔ سخت و طلق شدید و تزحر و از هر چه موجب حبس نفس شود یا بسبب استرخای علاقه مقله و عضلات حافظه علاقه مذکوره و انهتاک او بود در امتلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط بود بصارت باطل نمیکند و آنچه با انهتاک او باشد بطلان بصر می نماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریه افتد سببش انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد اکثر جحوظ مع دسومت محسوس میشود و با تورم در قرنیه میباشد و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین رازی گوید که هرگاه جحوظ از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر ابصار او باقی بود بدانند که در عضلهٔ ممسکه عین تمدد عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر نقوا از غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد و اگر با وجود این آفت بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبهٔ مجوفه رسیده و تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده یا ضعیف گشته اگر باطل شده و باشد از انهتاک عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با نتو مقله عظم و حجم چشم هست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعد بر سند که در چشم ثقل محسوس میشود یا نه اگر گوید خلطی باشد و الا ریحی بود و اگر عظم حجم یافته نشود و حال سیلان اشک ملاحظه کنند اگر با وجود حس تمدد واقع از داخل بسوی خارج نیز اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلاد انضغاط هر دو باشد و اگر

ملتحم ... سیلان ... نباشد و ... اندکی ... حرکات ... تحرک باشد ... [illegible]
... بہشت ... لطیف ... قلت حرکت ... تضعیف ... اکتحال شیاف ... شیاف ... کفایت کند و اگر قوی باشد ... [illegible]
تنقیہ ... بفصد ... حجامت ... [illegible] ... ماده نمایند ... تنقیہ ... [illegible]
... انفع ترین شیافات ... اصناف ... بسیار ... [illegible] ... آب ... چشم
بنفشہ و آب ... و آبکہ ... پوست انار ... باشند بر چشم طلا کنند ... [illegible] ... کنند ...
برای تحلیل ... زعفران استعمال نمایند ... زرد ... انزروت ... شیاف ... آب ... اکتحال ...
... سنبل نافع است و دیگر ... تحلیل ... شیاف ... چشم ... [illegible]
... مثل ... السوس ... ساختہ باشند ... سبب ... [illegible]
... چشم ... بہشت ... برگ زیتون برگ ... کاسنی ... [illegible]
... شیاف ... پوست انار ... اقاقیا ... گلنار ... برگ ... [illegible]
برگ ... سفیدی بیضہ ... گندم و برگ زیتون ... آب ... کاسنی ... چشم طلا کنند ... [illegible]
... سرخ ... سفیدی بیضہ مرغ ... سنبل الطیب ... برگ ... [illegible]
... فصد ... چشم ... [illegible]
مانند ... چشم آب ... [illegible]
... [illegible] ... روغن گل
... [illegible]
... سیلان خون ... [illegible]
جنین باشد ... اخراج جنین ... تنقیہ ... استعمال ... [illegible]
... تنقیہ ... استعمال کنند ... انزروت ... آب ... [illegible]
... [illegible]
... روغن ... [illegible]
... زعفران ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... فصد ... حجامت ... [illegible]
... استفراغ بدن ... بنفشہ ... تخم کاسنی ... استفراغ ... چشم ... آب
... [illegible] ... انزروت ... آب شیر ... [illegible]
... [illegible] ... چشم ... [illegible]
... برگ کاسنی ... [illegible]
... روغن گل ... چشم ... [illegible]

دشیر زنان والم ورینی چکانند و در بعض اوقات شیافات ابیض در چشم کشند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و اگر رمد مزمن بی باشد فصد سر و قیفال نمایند و تلیین بمطبوخ خفیف مسهل نمایند و کحل رمادی اصفر در چشم کشند و نسخه آن این ست گل بنفشه یک درم طوطیای هندی یک درم و یا هندی هر واحد دو دانگ نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد نیم درم سائیده نیم درم شیاف ابیض نامیتا آمیخته در ماء الحلبه حل کنند و بار دیگر بجبره بیرزند و صبح و شام در چشم کشند و اگر این فائده نکند بگیرند آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر دو باهم جوش دهند صاف نمایند و در آن شیاف ابیض حل کرده در چشم چکانند و ببندند تا آنکه منحل شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت عناب با آش جو والم نافع و سعوط آب مطبوخ ماننده آن از نافع ترین اشیا باشد این مرض ست اگر دموی باشد و حقنه بماء الشعیر که در آن عناب و سپستان جوشانیده باشند بدفعات متواتر نمایند

عشا یعنی شب کوری

سببش غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره ست از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظه در چشم یا دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان این ها چنان کنند که اگر مرض بیک حال قائم بود بدون تغیر و تبدل و بعض اوقات سببش غلظ رطوبات چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل راس و حواس بود از بخارات دماغی باشد و اگر در گرسنگی خفت و در امتلا زیادتی مرض نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن و براق بسبب تحلیل لطیف از روح باصره موجب غلظت آن میگردد و این از تقدم سبب و دشواری حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد سر رو نمایند و الا بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و حب عشا تنقیه کنند و غرغره منقی دماغ بعمل آرند و کندش و صبر و جند بیدستر بو بینند یا فلفل و کندش و صبر سوده بدان تعطیس کنند و یا عطوس کندش شما شونیز فربیون فلفل زراوند حب بلسان جند بیدستر مشک عاقرقرحا بوره ارمنی مساوی باریک سوده بعمل آرند و یا از اسطوخودوس شحم حنظل جند بیدستر هر واحد دو درم کندر هشت درم عطوس آرند و اگر کندش یک دانگ بروغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند برء الیوم ست و مجرب کندی گفته که کما شیر در روغن کوبیده بار دهن لطیف قبل از طعام شربت زوفا یا زوفای خشک سائیده با شهد یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شربت سکنجبین بزوری که در آن صعتر حل کرده باشند و یا عسل یا ماء که صعتر و زیره آب مطبوخ سداب با عسل و شرب افسنتین نیز نافع ست و گویند که اگر از این تدبیر زائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت قفا نمایند و غذا قلیه های لحوم لطیفه مزور خون لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت بر اطریفل و سکنجبین با آب گرم نافع شناسند و آبیکه در آن ادویه محلله چون بادیان و شبت و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند اکباب نمایند و اکباب بر طبیخ شلجم نیز مفید بود و لحوم ماکیان و دراج و تیهو و تیهج بریان مع فلفل و دارچینی و زنجبیل و با نخود آب یا فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام باغذیه حریفه با دخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد و خوردن ترب کذا حرف بلطف بخارات ست و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آرد آمیخته نان پخته خوردن و همچنین تا سه روز بعمل آوردن نافع شکوس ست و از اشیای غلیظه و نفاخ انگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن از خوردن سر مرغ اجتناب نماید که آن مورث عشا ست و زهره گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری مرو زعفران مساوی سوده و آمیخته سه روز دیگر در آفتاب داشته بعمل آرند نیز مفید بود و اکتحال مرارة بز مخلوط با آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر و شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند و چون دار فلفل و وج در جگر بز نهاده بلانند با کارد زده ادویه مذکوره یا دار فلفل و نمک هندی و بنگسبویه و دارچینی سوده بران بپاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه از آن بر آید در چشم کشند یا بچکانند نفع عجیب بخشند و گاه نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض وج میکنند و ادویه را سائیده و در آب مذکور آمیخته اکتحال می نمایند و اکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار مفید ست تا سه روز متواتر یا زیاده بعمل آرند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یک مثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل السلق نیز نافع و اکتحال دائم بفلفل سفید و دار فلفل و قرنفل مساوی سوده مفید و ستوده جالینوس ست و کذا اکتحال بفلفل ثلثه باریک سوده سخت سود مند ست و خون پر نو رسته کبوتر بچه گرما گرم در چشم کشیدن و کذا اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل شاهین و شنقار و کبک و کبوتر گرم گرم و سرگین و بول سقنقور و شیاف تلی و شیاف زنگاری نیز نفع میکند و با مرارة گوسفند یک جزو فلفل دو جزو بادرنجبویه سه جزو با عسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال با آب بادیان و عسل و نوشادر با عسل یا آب پیاز سفید یا آب کچکی تازه یا آب گندنا بهماق یا آبیکه در آن پوست بیخ کنده سوده باشند و یا مغز کلنگ یا زهره تیتو یا مگس یک عدد با چند دانه فلفل در شیر زنان بطریق مستی سوده و یا فلفل یا قرنفل در لعاب دهن سپید سوده یا حجر بحاری یا زهره کبک

دشنگ مولیدنا است ابن نمره وصلایه مس ساییده تا سیاه گردد یا انزرون آب عکس کرده یا آب از شیر برنج آفتاب گرفته آمیخته گرده بار رات که نفع بسیار کرد و
ساییده با انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده و بر پوش نشی و بعد بازمرگ آب بادیان آمیخته جگر را با بز و جبار با نعنا منفعت آن تجربه کرده است
ددان کو پیرده باکبد خراب بجگر گاو مروق صغیر با بز بجوشد وقت تولد او گزند خشک کرده سایده و بامغ زیتون برابر اکتحال کرد آن نعنا صاده بر گزند اشیر برب
یا درفلفل مشک یا صدف مجوف کر بران تیج و شونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند یا اندلس سرکه بالنستینه یا آب از شیر برنج آب ام تر ترش عسل بادیکر
جزو آب بادیان نیم جزو درشیشه کرده نقش وزعفران سوده و دران انداخته جبل روز درآفتاب داشته باشد یا زهره بز را با سدی خبر وزعفران و عصاره برگ شوق
یا آب مرس یا ستر سند حیلی و بول بز ساییده یا کات موبی بیاد فلفل بجزات ساییده و یا انجبین آب سوده یا آب گل کسوندی یا آب تنبا زرم حب عسل آمیخته یا بلیله
و فلفل بشهد تیخته کامیفت بافلفل سیاه و زیره و یا سوده تر کرده خشک شده ساییده یا بلیله سیاه زنجبیل فلفل کرنه بحجره حب ساخته آب ساییده بر امد منفعت
اکتحال نموده گرم بر داللسان است و آب بدک و چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات المرحوم است و همچنین یکسر شیر سیاه و عدد دو آب اربکسع در کو نمل
را چرکه نیاز و من فلفل کرده بستوسمل آید و منح ال ان قسم است کذا شیاف مرارات دربن باب مجربات حکیم علی است اگر سوده تمر
هیل تمر کر نخو بلدی مرد نمک سنگ پوست بیج اندر سک یعنی ابهت کوفته بیخته در شیر گو سند ساییده و چشم کشند نیز نافع بود و سنگ عیری شب کاری برای
سر وامد کرد پکرا لبنبات و تور بست پاس آب یعنی کاغذی کمراک کرده شیاف ساخته بکار بردن برای عشا و دیگر امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول است
و اگر آب سیلاب و آب گشنیز بسازی یعنی چشم ماند تا به نمایند و تر نوبت و چشم بچکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یک ماشه و زعفران بهندی با یروان یعنی بلیله زرد
هر واحد یک ماشه سرمه ساخته میل آیند و آن کحل الفل است بدین باب از مجربات صاحب محمود لعالی است فلفل سیاه یک ماشه زر زرد سنبل کاو و یا زرنیخ یک تر شو در کر کشک
ساخته بلدی یک ماشه در آب ابیور تر کرده خشک سوده هموزن سنگ بصری که در آب بیمار گرم کرده و سرد نموده غنچه چنبلی کنار باشد بر کلیم نیم ده نیم بنگ
مثل غبار ساییده کار برند این کحل ... غبار ... و سپیده ... نافع و کل روشنائی ... اکتحال ... مسک ... روغن بلسان ... نیمون با هم
یا بحل ابل یا آب کندنا و باسلیقون شیاف جاد و شیر اکسیر ... ماده عصاره کرات لسان نیز دربن باب ... است و مؤلف افضل کوید که این علت بی ترجیح ... کند
پس اول کیفیات شند و بعد فصد است چهار روز رگ ماقین و یا صدغین کشایند و تنقیه دماغ بحب قوقایا یا ارج جبوخ استوخودوس سبل ایارج ملوکیان کنند و بعد تنقیه
استوخودوس حکیم مربع و جوارش مبلیلی خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند صبح و شام و در ... حبات گرما گرم در چشم بچکانند
و کشیدن خون بر بال لوم ... خوردن کباب جگر بز ... کار ان بکار گرفته از فلفل و نمک هندی سوده آمیخته بسیار چشم کشند و دارفلفل روح ... سود
در چشم کشیدن از مجربات است ولیکن هر روز یک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مطفوی گفته کرم شب تاب یک عدد و شب یک شب یا برگ تنبول بخورند یا تره ...
تازه خورد چشم بچکانند یا آلو ... نان ... پخته و یا گورن ... چشم کشند حلوای ... سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات اوست و اگر سبب حمیات ...
بلغ باشد روغن بنفشه بادام ... گوش بچکانند که ... آمیخته در چشم کشند ... بر برگ چهارم ... آن ... باشد ... نم ...
بتقسیم ... روزی بست ... مرتبه بلکه زیاده ... تخم ... خشک ... شربت ... لاتی سکنجبین سیب لیموی ... پیک نیم ... عرق
ابریشم ساده و گزنیر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه تو ره ... بادنجان مرغ ... وران افتاده باشد اگر ... طول انجامد ... نافع بود اگر ...
بکار برند ... شب ... سر ... سیار آید و ... که ... خشک شود ... وقت ...
یا ابر سود و چشم کشند و تمامی ... شب ... پانزده مرتبه ... صحت می شود ... بسبب بسیار بودن آفتاب ... هوای گرم ...
یا برود ... تر شیم ... تر تیب ... آب برگ ... گلاب ... روغن ... آب کاهو ... نبات چهارم ... بسیار ... چشم کشند و ایضا
سرمه که ... عرق ... ساخته باشند نافع و ... رازی گوید که فلفل ... دوم دارچینی ... ساییده اکتحال کنند
وایضا دو دم ... ازاله العشا عجیب مجرب است و طبری گوید که ... بادیان و فلفل ... شانیده ... آن اکتحال نمایند شبکوری اصلاح ...

بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز گیرند جگر بز سوخته یک درم و دار فلفل عفص صبر سقوطری هر واحد یک درم سانج دو درم نیم درم سایند در شراب کهنه بسرشند و بآفتاب بسلوخ کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا نموده باز باریک بسایند و آب بادیان سرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد از آن کوفته بیخته اکتحال نمایند و یک رکن شبکوری زائل کنند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ نمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف آبیز داخل کرده و در آفتاب بجوشانند تا مهرا بران انکباب نمایند و هرگاه سیکر میر باید بجوشانش مذکوره تکمید چشم کنند و یک درم دار فلفل و یک انگشت بادیان سایند جگر بز را بر آتش نهند هر گاه کف ظاهر شود ادویه مذکوره بپاشند تا که جگر بریان گردد و بعده از آتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکوره بران منجمد گردد بگیرند و باریک سایند و اکتحال نمایند و از معمولات ابو عمران بن موسی بن سیارست که تنقیه صاحب این مرض بحسب قوت نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و آب سرگین اسپ کهنه اکتحال سازند که در اندک مدت شبکوری زائل شود و اگر مرض دشوار گردد حقنه مسهل بلوبات و انکباب بر بخار پرسه کرده شراب مع بادیان بران پاشیده و دواکثر آن بعد استعمال کنند و آنجا که سببش ارتقای بخار معده باشد آمله یا گلقند و یا هلیله مربی و یا سفوفیکه در خیالات مسطورست بخورانند و اکتحال بچشم نائی و شیاف مرارات و کذا با درصینی یا بشک و دار فلفل و عصاره قثاء الحمار یا تخم خرفه بالسویه نرم سوده بسیار نافع ست و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شد و اکتحال تریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه ادویه بعد از تنقیه بدن نفع بخشد و آنچه که بسبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیه غلیظ پرهیز کنند جهر یعنی روزکوری سبب عدم رویت در روز رقت روح باصره و قلت آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول خلط حاد در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت نظر بسوی خطوط دقیقه و با دامت بند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصا بسوی قرص آفتاب نزد کسوف و بسوی کانف قمر میباشد و گاه بسبب کثرت جماع و استعمال آن چنانچه در محرورین و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصا دماغیه میشود و اکثر عروض جهر بچشمهای ازرق خصوص که احداب اشقر باشد بجهت یادتی تحلل منبیه رقت روح میباشد و الکثر این رقت از قلت روح در شب نیز باصره ضعیف میباشد و موضع حدقه آن غائر فرورفته بود و قول جالینوس سببش افراط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق اشهل بجهت تحلیل مفرط نور چشم ازرق میباشد و قول بعضی سبب آن یبس روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجه یابسه کهول و نحیف حریف و مدان یابسه میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد دلالت بر انکه اسباب وحدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتعاش و را آنرا متفرق گردانند و نشان این یبس قلت اشک و خشکی دیده است و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کثر صحت یابد و کذا اگر در زمستان تیز باده شود علاج در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلا لعاب بیدانه لعاب اسبغول شیره تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق منقی آمله هر یک سه ماشه سفوف کرده با شیره کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو تولہ دادن نیز مفیدست و نوشیدن آب تربوز و شیره آب انارین مع شکر و گلاب و شیره تخم خرفه با یکی از شربه مذکوره نیز مسکن حدت ست و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزرقطونا بر صدغین طلا سازند و سرمه گرد سماق در گلاب یا آب سیخ حل کرده در چشم کشیدن عظیم الاثرست و گلاب سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین باب شدید النفع ست و شیر دختر یا شیر بز در روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی بچکانند و اندکی کافور در شیر دختران و العبه و ادهان مذکوره و یا سفیده بیضه مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و سکه بور روغن بادام و کلچه نیلوفر بر سر مالند یا بابونه اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعده روغن بادام بمالند و ایضا ترطیب و تقویت دماغ با اغذیه مرطبه چون زرده مرغ نمایند و تغلیظ خون با اغذیه لزجه مثل هریسه کله پاچه و نان گرده و دال ماش هندی کنند و کاهو و کشنیز خشک و ترد در طعام زیاده اندازند و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم دران بگشایند و شیاف ابیض روی با شیر زنان برود حصرم در چشم کشند یا شیاف فنج خسول و سرمه اصفهانی در آب لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و آب شیر زن نیم گرم اهتمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون در آن داخل کرده باشند در چشم کشیدن و افیون گاه گاه خوردن مفید بود و هر تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حاره بصداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفیدست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج و دخول در حمام بطور رغبت و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و بخلخه گلاب و روغن گل و سرکه و دیگر نخالخ مقوی مرطب دماغ و بوئیدن طیوب بارده و ریاحین یاسمین خیلی سودمند

و انتشار بر فرق [illegible] و با دخن نیلوفر و اکتحال بصوت سجوب سائیده و تقطیر لبن النساء گردید یا شیر سنگ [illegible] سفید بر یک پاشه سائیده و [illegible]
کاغذ [illegible] که در یک [illegible] آمیخته در چشم کشند و شیر زن برو [illegible] برگرفته [illegible] گوش [illegible] مانند [illegible] خشک ساق [illegible]
و نبات [illegible] و اطفال را شیر [illegible] که بعد از [illegible] باشد و شربت نیلوفر [illegible] شربتی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] مستعمل [illegible] که [illegible] از مجربات [illegible] مصطفوی نوشته که [illegible] آب [illegible] چشم [illegible]
[illegible] و اشیای حامضه [illegible] و شراب کهنه و شیرینی و شهد و شراب کهنه و حرکت و هم و حزن و تعب و جماع و کثیر [illegible]
[illegible] و سائر [illegible] اجتناب [illegible] آنکه [illegible] و بعد ترطیب [illegible] آن نمایند [illegible]

اتساع و انتشار

اتساع عبارت از آنست که ثقبه عنبیه یا عصبه مجوفه از مقدار طبیعی وسیع‌تر شود و انتشار آنکه [illegible] منتشر گردد و این مرض اتساع است و فرق در اتساع [illegible]
آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور بسبب اجزای چشم پیدا می‌باشد بخلاف اتساع ثقبه که در آن تمام چشم سیاه نماید [illegible] بسبب [illegible] شده یا [illegible]
یا از سبب [illegible] آمدن خلط غلیظ یا بخارات ماده غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمه چشم [illegible] عنبیه [illegible]
اخراج یا تفرق اتصال عصبه گفته‌اند و گاهی سبب او [illegible] بود و این اکثر کثرت رطوبت بیضیه یا یبوست عنبیه یا از امتلای [illegible]
و یا از رطوبت که باعث استرخای [illegible] غذا [illegible] عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبیعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیرتر نماید [illegible]
[illegible] که چیزی [illegible] بنظر [illegible] و بصارت بالکل باطل شود و این [illegible] است که اتساع [illegible] یا تفرق اتصال عصبه یا شبکیه افتد و گویند که [illegible]
ضعف [illegible] تشخیص [illegible] که چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد اتساع [illegible] بپرسند که بصارت [illegible]
زائل شده یا [illegible] یا تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد [illegible] ترتیب علاج باشد [illegible] عنبیه [illegible]
[illegible] اگر مرض [illegible] عارض شده باشد [illegible] باشد [illegible] سوال کنند [illegible]
آن کنند سبب [illegible] باشد [illegible] چشم نظر کنند [illegible] خشکی و نقصان سیاهی چشم [illegible] گرسنگی و ریاضت [illegible]
[illegible] برودت و رطوبت هوا [illegible] استعمال اغذیه [illegible] گردد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در طبقات عین [illegible] چشم و بعد حدوث نزلات [illegible] بارد رطب [illegible] استرخای [illegible] عصبه [illegible]
[illegible] خیالی [illegible] چشم محسوس [illegible] بصارت [illegible] اشیای [illegible] معلوم [illegible] چنانچه خیال [illegible]
[illegible] در حالت شکم سیری و صبح و شب بعد خواب ضعف در بصارت غالب [illegible] جوع و ریاضت [illegible] گرمی هوا [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] اشیای قریب [illegible] سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر [illegible] بیان [illegible]
[illegible] ضعف در بصارت و رطوبت [illegible] خشک بود [illegible] چشم محسوس گردد و [illegible] سیاهی چشم [illegible]
عنبیه [illegible] باشد علاج اتساع طبیعی آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لا علاج است و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود [illegible] ترتیب چشم [illegible]
[illegible] و شربت [illegible] الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه [illegible] شیر [illegible] چشم [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible]
[illegible] اغذیه [illegible] گوشت [illegible] مرغ [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نیلوفر [illegible] جماع و [illegible] کبریت [illegible]
[illegible] شیر [illegible] چشم [illegible] سبز [illegible] شراب [illegible] شدید [illegible]
و اگر این حالت [illegible] باشد [illegible] و اگر از [illegible] عنبیه باشد [illegible] باشد [illegible]

اتساع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آرند و بالجمله تدبیرش بفصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده
و لعاب بهدانه رقیق و شیافات ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیاف معشر طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد مثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه نطول سازند و بعد آن
در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث تفتیح و تحلیل ورم مانند جابجا و اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سر
و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن و زیر هر دو گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج مسهل بلغم
و حب ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات بمسهلات نکنند تا قوت را ضعیف کند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار بیک درم یا یک نیم درم حب قوقایا در آن کفایت نماید
بعده با آبکامه و عسل جوشانیده یا با ایارج فیقرا المحلول بماء العسل یا با بادیان و اندکی زنجبیل در ماء العسل جوشانیده غرغره نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شد
بعمل آرند و آب چقندر سیر بندق هندی یا آب سداب یا زهرهٔ خروس بروغن بادام سعوط کنند و آب کمه خصوصا ممزوج بسکر بر سر ریزند و برای تحلیل ما بقی رطوبت آب بادیان
و عسل و حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارات مثل مرارهٔ باشه و شبوط و بز و کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم او و کذا مروارید
و کذا آب عصارهٔ بادیان سبز ده درم عسل نیز ده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا شیاف ورد منقوع سماق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه و در نحاس سرخ ساخته
شیاف بسته و کذا افربیون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهرهٔ بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست و حلتیت کلا و کماء در ازالهٔ انتشار مجرب بازی ست و بقول
اربابسیس شیاف متخذ از عصارهٔ آمیر و زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و دیا هلیله زرد در آب بادیان بظرف مسی یا سنگ سائیده خشک کرده و از فلفل هر واحد نیم درم توتیا یک درم
کف دریا یک نیم درم کمون و ماهی دو ثلث درم سائیده بامداد و شبانگاه پیش از غذا اکتحال کنند و یا باسلیقون یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند
و دیگر کحلها که در باب خیالات و نزول الماء مذکور گردد بکار برند و تعاهد حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربهٔ لطیفه بعمل آرند و قلایا و مشویات مرغ
و کبک و تیهو و گنجشک بخورند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مرطبهٔ مبخره چون گوشت گاو و میش و ثرید پرهیزند و تعهد استعمال اطریفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و تعطیس بادویهٔ حاره و تکمید
ادویهٔ حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد سر و صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شربت ورد در سر نشسته برای استرخای عضلهٔ ضاغطه از ام عصبه سوای تدابیر مذکوره نافع
و صبر سقوطری و حضض هندی و زعفران سنبل هندی ایضا انزروت بشیر زنان پرورده هر یک یک جزو دارچینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بحریر بیخته وزن نموده آب بادیان
و گلاب سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این از انفع انتشار حادث از اتساع عصبهٔ مجوفه است و ایضا صبر زعفران جوز السرو سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم
رب عنب ده اوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی بجوشانند و بر بخار آن اکحاب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سر و حجامت ماقین و پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند
و ارسال علق بر موضع کبود که بالا گو رشد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنهٔ لینه یا مطبوخ فواکه کنند و مبردات استعمال نمایند و بر صدغین صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و حضض
طلا کنند و آب سرد یا گلاب سرد کرده بر روی بشویند و نیلوفر با آرد باقلا و قشر با آرد جو با آب برگ بید یا با آب کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و نوفل
و برگ خلاف و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضه ممزوج بروغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کشنیز سبز عوض شراب آمیزند
بعده آرد باقلا بنفشه خطمی برگ آس و گلنار که سماق هندی ست و بهندی سیده لکری نامند با زردهٔ بیضه ضماد نمایند و نزد انحطاط و سکون الم بابونه و تیر و طلی درین ضماد افزایند و یا آرد باقلا سبز
سرشته و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه بگلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم در سفیدی زردی بیضه آمیخته و کذا عصارهٔ کلکر خشنفوق و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع
این مرض نوشته اند در روز اول و دوم خون شفنین و فرخ در چشم چکانند و در روز سوم شیر زن با سفیدهٔ بیضه هر روز پنج بار در چشم چکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی رقیق بیضه
حل کرده اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و از کندر و زعفران مر هر واحد یک جزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از قی و جماع و امتلا و افراط نوم
و خواب بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراز و اجتناب دارند و اگر مرارهٔ جدی و مرارهٔ کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل یک صد و هفتاد عدد در رب السوس پنج مثقال
دو و ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند در اتساع سخت سودمند ست و در اتساع ضربی نیم مثقال را در آب سائیده خشک کرده
اکتحال کنند و ایضا زهرهٔ بز صحرائی یک مثقال سرگین سوسمار یا دارفلفل خشک یک نیم مثقال نطرون یک مثقال فلفل زهرهٔ کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال فربیون سفید
یک مثقال صبر سقوطری در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا باشتراک عارض گردد طمع از اصلاح او قطع نمایند چه این اکثر از اتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه

سازند باشد و اتساع و تشنج اکثر قلیل بود و بعد از بیرون رسیدن سابقه تنقیه بفصد و مسهل و حب ایارج و نطول شراب مع شیاف ابار ات [illegible] قطور نمایند و آنچه بنفعه مجرب
نافع است استعمال نمایند و گویند که بهرت این شرد بر قفا و اکتحال بعصاره بادروج و شیافی که از عصاره ادویه و زعفران ساخته باشند و شیاف کافور آب مورد
[illegible] باشند و اکثر نزول آشنا سر و صندلت و صاحب کامل گوید که اتساع ثقبه که از انتشار است زائل نمیشود و بالتجربه ثابت است که آنچه بکحل تنقیه
و نطولهای سرد و تسبیبهای [illegible] اقلیمیا نیز مجرب و طلا کردن قیروطی و تقویت باشد استعمال نمایند و حکیم شریف خان می‌نویسد که شخصی را اتساع ثقبه لاحق
رسید بود بسبب جود بودن [illegible] بفصد و تنقیه مبادی سر معالج کردیم به استعمال کحل [illegible] نموده معه نیز صدق قول ثابت چند که نیز نیز شد [illegible]
بسند مدا شدید فقد بدارت الحل شد چون [illegible] کردیم و بانتم که اتساع ثقبه منسیه نیز شد [illegible] سفوف ابنرای ای اطریفل که کمال مقوی است نموده در چند روز بحال خود

ضیق

[illegible] است از ثقبه عنبیه بمعقد استادن تنگ تر شود از ریاسیر گویند که ضیق صد تو یا منفر تمام حبتیم باشد یا صرف در ثقبه باشد و این اگر طبیعی بود نه بعد لنفر مولد
و اگر عرضی بود از اتساع بود نیز باشد گاهی باشد و مودی گردد و سبب او ضیف و یبس یا رطوبت صد تر عنبیه یا عنبیه از جانب سوی وسط باشد یا انتقال ماده عنبیه
[illegible] و یبس قلت بیضیه یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رویت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض است
[illegible] تشخیص سبب مذکوره اگر ضیق با درد و تمدد و سرخی چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و بعد فرق در میان هر دو آن علامات [illegible]
که در فصل آن بیان کرده شد نمایند و اگر آثار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب خفا و کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود دیر تیقن [illegible]
گرانی و پیش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر چشم منور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان قیح دریافت شود تدبیر [illegible] شاید و باشد [illegible]
و اگر در حشم حسوس [illegible] از اجتماع خلط سلب خلط فخود تنقیه باشد علاج آنچه از یبوست بود تدبیر بمرطبات از تطویلات و سعوطات و نطولات و عصارات [illegible]
نمایند چنانکه در علاج امراض یابس دماغی مصالح سیی گذشت و فصد و ریش گرشدو [illegible] ورم و جرب مثل گوشت وشات و مثلاب مرغ [illegible] مرغ دهند و اما [illegible] شربت
یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر و بنفشه های مرطب مثل روغن کدو یا شیر بنوشند و گوشت [illegible] و شیر زنان بر سر دوشند و گوش چکانند شیر دختران با سفیدی [illegible] بیضه مرغ [illegible]
آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان بینی چکانند و لعاب [illegible] آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر ضماد ایضا عصارات مذکوره [illegible]
و بنفشه نیلوفر [illegible] و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند یا شیر [illegible] بر سر ضماد کنند و روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام و شیر [illegible] نمایند
و شیر زنان مالکرده بچشم چکانند و ملازمت حمام مرطب و بخیتن آب شیرین نیم گرم بر سر و نشستن در آن و غوطه زدن در چشم گشادن [illegible] ریاضت [illegible] نمایند و اگر [illegible]
ملمس چشم حرارت محسوس شود اشیای سرد و مرطب استعمال نمایند و ایضا در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که اندکی حرارت باشد بنا بر جذب [illegible] چشم
و غذا ها باک نیست و استعمال ایارج [illegible] و چشم [illegible] انزال اندک بعد هضم غذا برای جذب [illegible] اس جبت زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز نفع نکرد
[illegible] و تدبیر مرطبات کنند و آنچه از رطوبت باشد بمسهل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و در صورت غلظ خلط باستفراغ مراعات [illegible]
نموده دارند مثلا نضج خلط سکنجبین بزوری یا گلقند با آب گرم و یا مطبوخ اصل السوس بر سیاوشان تخم خطمی هر یک شش درم مویز منقی [illegible] [illegible]
[illegible] با شربت [illegible] نمایند و بعد نضج صبر سقوطری [illegible] خود ده سرخ و احد یک درم تار تیون سفید تر بد هر یک نیم درم آب بادیان تازه و روغن بادام [illegible] ساخته یک
شربت یاده نمود و سعوط کنند و سایر تدابیر این بیاند و مجرب است اکتحال عین باشنق محلول آب بادیان [illegible] بمعروق [illegible] نمایند و بعد تنقیه اغذیه مناسب [illegible]
[illegible] آب چغندر سر بزند و با خردل و سعتر مداومت نمایند و با [illegible] و شیاف مزاران شیاف مرارات یا شیاف [illegible] آس زعفران اسیاد [illegible] چشم [illegible]
و اکحال [illegible] بر طوبی نزول الماء و خیالات [illegible] بر ند اگر از [illegible] یک جزو [illegible] شیر رو احد ربع جزو شیاف ساخته [illegible]
مجرب [illegible] شیر زعفران [illegible] هر واحد یک درم خالص زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم استعمال نمایند نسخه [illegible] زعفران [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] شیاف [illegible] یک جزو زعفران یک نیم [illegible] جزو [illegible] ساخته [illegible]

و کذلک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرکه یک رطل مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال عسل شربت استعمال نمودن و ایضا فلفل اشق هر واحد دو جزو دهن بلسان نیم جزو زعفران یک جزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر آمیخته بعسل شربت بکار برند اگر این دوا ابهت نیست مالیدن سر قوت بسیار یافت و تقلیل فند او تلطیف آن نافع است تعاوید فتیله ها و ملینات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات باشد زوال عنبیه باشد تدبیر ورم حسب مزاج مریض بفصد و تنقیه بدن وضع محاجم بر ساقین و استعمال شیافات و اکحال مضاده بسبب فاعل و ریختن آبهای محلله بسر و اصلاح مزاج و پرهیز نمایند بطوریکه در علاج انقسام رده و اتساع در می گذشت و ایضا در ورم حار قصد و نطول که در قسم طبی گذشت طلا ایشا سائیده و اکحال آب و آب حی العالم بر چشم و شستن چشم بشیر زنان و چکانیدن سفیده بیضه بعد در چشم بود و در ورم بارد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم بآب حلبه و آبی که در آن اکلیل الملک سبوس گندم جوشانیده باشند و اکتحال بعین شیافات سنبل نافع است علاج زوال عنبیه ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد از اندمال قرحه قرنیه غیر غائر ضیق عارض شد گاهی بحلیات محلول در شیر زنان و گاهی بعصاره شقائق النعمان و بعصاره بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت

خیالات

و آن است که در هوا و بر روی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصر که بسبب آن غبار خفیفه که در هوا موجود است و اجزاء صغار ثابتیه که بدن از آن خالی نیست محسوس شود دوم آفت طبقات چنانکه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی ماند و از خارج محسوس شود و صاحب او را بسبب عدم شفافیت یا طبقه بقدر هیئت آثار تخیل شود سوم آفت رطوبات و این یا از فضول جوهر رطوبت بود که تحلیل آن گردد یا بسبب عروض سوء مزاج اندر رطوبت یا بانه یا بسبب تغیر لون و مزیل شفافیت و کثافت جزو رطوبت چهارم ورود امری از خارج چشم و این یا عرضی غیر متمکن بود و آن از جنس بخارات جمله بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مبخره و در بحرانات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این مبدء نزول الماء است و از اسباب جزئیه این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار از آن بسوی دماغ است دوم امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار از آن سوم حصول رطوبات بلغمی شیرین صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن نه از وسط پنجم حصول اخلاط از اخلاط در دماغ و انصباب جرم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم ششم حائل شدن شظایای رطوبت ما بین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خویش اجرام مبصر منتشر هفتم کثرت رطوبت بیضیه هشتم قلت رطوبت بیضیه طریق تشخیص اسباب گوکه این است که اولا از مریض سوال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت بگوید بپرسند که پیش از این مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحه قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیه آثار آن مرض باشد و اگر اقرار حدوث امراض مذکوره نماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شیء مبرد یا سخن یا ملاقات آن مبرد و حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد سبب خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود بپرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کنند مقدمه نزول الماء باشد و اگر مریض جواب سوال اول گوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاه زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم پیدا شد در این صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود و اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیه مبخره و ایام بحران یا بعد قی و یا غضب و غیره محرکات اخلاط زیادتی میشود سبب آن صعود بخارات از تمام بدن یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان یا تقسیم و خفت بخارات بعد از قی و نقای معده و تناول اشیای مانع بخار مثل لعوب فواکه قابضه و یا منقی معده مثل ایارجات و تلطیف غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت قوی بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات هابط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی است و ثقل بالای عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم است بعده نوع ماده بخارات مذکور از علاماتیکه در تشخیص امراض دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذا علیا البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکوره یافته نشود سبب ذکای حس باصره باشد بعده اشکال و الوان خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونهای دود پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردند سبب بخارات خلط سوداوی

و اگر گوید که گویا مگس و پشه در برابر او می‌پرد یا آتش مثل شرر پیش چشم می‌آید پس سبب آن رطوبت باشد یا بخار صفراوی و اگر گوید که مثل برق آتش در پیش چشم می‌آید سبب آن بخار صفراوی باشد

و اگر گوید که خیالات سیاه مثل پشه می‌آید سبب آن سودا باشد و اگر گوید که در آن مدت خیالات از رطوبت تیره و غلیظ باشد و اگر گوید که هنگام مطالعه یا دیدن چیزی چشم تعب می‌شود

چیزهای سفید زرد سرخ نمی‌آید یا پس سبب آن بخارات حار صفراوی معده یا احوالی مقدم دماغ باشد اگر گوید که بجانب راست یا چپ نمی‌بیند

کرنفس ... سبب آنکه بعضی اجزای رطوبت ... باشد و اگر گوید که بعضی اجزا میان مرگ ... بلندی چشم ... سبب آن

دماغ باشد و اگر گوید که چیزهای ... سبب آن ... سبب آن ... و اگر گوید که ...

خیال ... سبب کثرت رطوبت ... و اگر گوید که هنگام نظر بسوی ... چشم ... گویا ...

سبب آن نقصان رطوبت بیضیه است الحاصل ... مختلف ... گاهی ... و گاهی ...

خفی باشند و گاهی ... و گاهی ... باشند و ... [illegible]

یک تیره ... نقصان ... آب ... نزول الماء ... [illegible]

نباشد علاج ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... نزول الماء ... [illegible]

... نزول الماء ... علاجش ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

معطگی ربع جزو در رہ مثل آن آب بجوشانند تا ربع باند بدستور مطبوخ سابق و خیالات مانعی استعمال نمایند برای خیالات که از ابخرہ معدہ باشد از مجربات صاحب تذکرہ است
گویند که اگر از حبوب ملائمه فائده نشود تنقیه بلوغاذیا یا بعد نضج بار الاصول بربیز و ایضا استفراغ بصبر و افسنتین و مصطگی و اصلاح اغذیه و تقویت معدہ بصبر و سنبل الطیب و مصطگی
و آرد جو و خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الایارج بسفرجل خوشبو و نوفل عصارہ حصرم و امثال آن نافع و تنقیه معدہ بایارج فیقرا و بعد دور و استعمال
مطبوخ تخم کرفس و انیسون و مرماحوز بعدہ اکتحال بکحل عزیزی و تقویت معدہ بمصطگی و انیسون و بادیان و گلقند و اطریفل و هلیله مربی و غیرہ نیز مفید بود و اگر
معدہ حار باشد بمطبوخ هلیله تنقیه و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضاً در مادہ بلغمی قی با دویه مذکورہ و استعمال حب صبر یا ایارج فیقرا تنها و با غاریقون
کشنیز بعد شب متواتر سخت سودمند ست اغذیه گوشت ماکیان با نخود پخته و بمصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر بمشارکت معدہ و از عصب باشد تعرض باستفراغ نمایند و در علاج
بوشیدن با ماء الشعیر و شمیدن صندل سفید و گلاب با قصار ورزند و آنچه از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج منضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و بالجمین
و سفوف لاجورد و حب اسطوخودوس و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هرچه در مالیخولیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند و اگر فائدہ نشود بقطع و داغ شرائین صدغین پردازند و آنچه بسبب امتلای
شرائین از خون گرم باشد بزودی فصد کنند و خون اگر گیرند بعدہ مسهل صفرا دهند و مطفیات خون که در امراض دموی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی
پرہیزند و آنچه از شکایای رطوبت باشد قی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معدہ و دماغ کنند و مدام آب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتادہ بعمل آرند و از
کثرت شراب و مرطبات و معانقات و بخارات پرہیزند و سهر طویل و جماع و شبخواری ترک نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همان ست که در فصل اتساع
رطوبی مذکور شد بدان توجه نمایند و آنچه از قلت رطوبت بیضیه باشد علاجش همان ست که در باب ضیق بهر ضیق یبسی مذکور شد و هرچه در ضعف بصر یبسی خواهد آمد بکار برند

نزول الماء

و آن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه با میر رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت
مختلف میباشد در کمیت و کیفیت پس بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف در کمیت چنان بود که اگر بنسبت ثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد
و بصارت بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق امتصاص در مهتابینی میل مجوف آب را بکشند و درین خطر ست و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت
بند شود و جهت دیگر مکشوف ماند و درین صورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیزی
یا بعض او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شی واحد بتمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر بتمامه بنظر در آید و این بهر آن باشد
که هرگاه آن چیز در مقابل مسدود افتد هیچ از ان مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این سدہ ناقص گاهی بفوق و گاهی باسفل و گاهی گرد اگرد ما بالید
واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب هر شی
دیده شود و در وسط او مجوف روزن یا مثال آن تخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار ست و گاهی متوسط می باشد به نسبت ثقبه که مساوی نماید ثقبه را از زیادہ بر آن
نی باشد و این اولی بالقدح و قابل قدح ست و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگرچه تمام ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع
بدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر امثال آن نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرینه می چسپید از جهت بدشواری انقلاع میگردد و گاهی بزودی از موضع خود
منتقل میگردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت و فیروزی و ذهبی و بعض او اخضر
و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر از ینها بهر علاج از جهت لون هوائی و ابیض لولوی ست و آنچه قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و اما جصی
و اخضر و کدر و شدید السواد و اصفر قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی ست که گاهی بسیار صلب میشود و آن لا علاج ست و از اقسام او غمامی و زیبقی
و سماجونی و زجاجی و بردی نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قدح ست و قسمی از اقسام آب ست که آن را ماء منتشر نامند و آن آبی ست که چون نظر نمایند بسوی آن
ترقید یابند آن را کمال نیا یابد بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد در بعض اوقات زیادہ و در بعض اوقات کمتر و توجه راد برین اثری نیست مگر بعد صلاح
نشایه و قابل ترین اقسام آب برای علاج از جهت قوام مائی رقیق ست که هرگاه بران انگشت غمز کنند و حدقه را جنبانند بسرعت متفرق گردد و پس بزودی جمع گردد

ص خ شود و امید زوال این مرض باشد [illegible] بجهت [illegible] جلو کنند که چشم بسته نمایند و [illegible] بیند که [illegible]
محسوس میشود [illegible] و دیده شود و نزول قدح باشد [illegible] چشم [illegible] اگر [illegible] بود و [illegible]
امراض [illegible] حادث شود [illegible] بنابر ضعف دماغ بهم رسد و بسبب ضعف [illegible] دماغ [illegible] چشم [illegible]
قدح [illegible] و [illegible] رقت [illegible] باشد و چون [illegible] روشنائی مانند شعاع [illegible] چشم محسوس شود [illegible]
[illegible] و پیش چشم [illegible] با سباب نزول الماء [illegible] رطوبت [illegible]
با سیلان [illegible] چشم [illegible] بسیار سرد [illegible] دماغ [illegible] ضعف [illegible] حرارت غریزی چشم [illegible]
[illegible] نزول الماء بیشتر شایع [illegible] بسبب کثرت رطوبت [illegible] اعضای ایشان [illegible] ضعف حرارت ایشان [illegible] تحلیل بهم رسد [illegible]
[illegible] اغذیه غلیظه [illegible] کثرت [illegible] و خواب [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] آب [illegible] اسباب نزول [illegible] چشم [illegible]
[illegible] میگردد [illegible] آب [illegible] مانند [illegible] سیان [illegible] میشود [illegible]
[illegible] ضرورت علامات [illegible] ابتدای آن [illegible] احکام آن [illegible]
نزول آنست که [illegible] خیالات [illegible] چشم محسوس شود [illegible]
[illegible] نزول الماء [illegible] چشم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] تغیر [illegible]
[illegible] روشن [illegible] چراغ [illegible] چراغ [illegible]
[illegible] نزول الماء [illegible] چشم [illegible] شود [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] چراغ [illegible] نزول [illegible] معلوم شود [illegible]
[illegible] تنقیه [illegible] استعمال [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] تنقیه [illegible] غذا [illegible]
[illegible] مسهلات [illegible] قوت [illegible] ضعیف باشد
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] ایارج [illegible] فیقرا [illegible] حب [illegible] چشم [illegible]
[illegible] معجون [illegible] المسک [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] استعمال [illegible]
ابتدای نزول الماء [illegible] استعمال [illegible] بادیان [illegible]
[illegible] ایارج [illegible] مفید [illegible]
[illegible] سعوط [illegible] شونیز [illegible]
[illegible] نزول الماء [illegible] سعوط [illegible]
[illegible] شونیز [illegible] مفید [illegible] تدابیر [illegible]

صدغین بران قطع آن دهند تا رگ بسوزد و بعد داغ سد در حرام مغز بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت برآید بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر شته پرهیز در دست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبیل تنقیه اکحال ملطف و جالی استعمال کنند و ابتدا با دویه لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج ادویه مرکب از سکبینج و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست باریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل سوسن برابر کندر گرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را از یاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد و داخلی سنگدان جرز را چون خوب شسته خشک کنند و مثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع و بالخاصیت مفید و اکتحال عصاره آمله هم نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها با عسل چار ده روز بسیار مفید بود و انگزد خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال سر خفاش سوخته بعسل نفع بود و سرمه عصاره درخت بادیان و خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا دماغ خفاش با زعفران باعسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن آجر برای تحلیل آب نازل بعید نیست و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند و غذا صاحب این مرض با غذیه خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیه خشک مطجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر غذا و در روز نکنند و مهما امکن از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ابی اشعث صاحب خیالات منذر نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیه غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل نمایند بغایت مفید بود و واجب است که صاحب آبه از امتلای طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل فرباد و همچنین حذر کند بر خوردن طعام نیم و قیساز نماید از ماهی تازه و نمکسود و فواکه و بقول طب چوصات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و مبخرات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و توقی اجتناب ورزد و اما اگر مریض جوان گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم داند بفصد و حجامت مبادرت نمایند

در نزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اولاً علاج صداع نمایند بعد از آن بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیه راس و تفتیح سدد و قدح درین فائده نمی بخشد بما قلنا سابقاً ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع است اکتحال بمغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا اعضا خشک بادیان باکحال آمیخته و کذا آب بادیان که باربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصاره شقائق النعمان و مامیران و خاکستر بیاز عنصل و روغن بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجره مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رته سوده و کذا مغز سر میش بعسل آمیخته و کذا اغاریقون و کذا زهره فرس الماء سه روز و کذا اشنه بعسل تا بست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصاره فراسیون تنها یا بزهره چرز آمیخته و کذا زهره کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فربیون که بهترین ادویه نزول است و کذا مر در آب طبیخ کرم و تخم دفراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا اسرب در آب کمات پرورده و کذا زهره بزکوهی یا بلدی خشک کرده سائیده با آب بادیان سر شته شیاف ساخته و کذا المازریوس و کذا زریوس و کذا نفط سفید و آب برگ انجیر و شتی بعسل آمیخته و کذا دماغ خلد و زعفران و فلفل سیاه بمشک آمیخته و کذا مر بمشک آمیخته و ضماد زهره حجل با کر العسل و زیت آمیخته و یا زهره خروس سیاه بدستور آمیخته و یا مرزنجوش و یا صبر سوده با آب پخته یا بجای آن بروغن سوسن پخته و اگر در چشم کنند گرگس خشک سائیده و در حنا آمیخته بر سر بر داشتن نافع نزول الماء نوشته اند و دیگر هر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و کنجشک و روباه و خرس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود چون خشک نموده قدری مشک خالص بآن آمیخته در چشم کشند سود مند بود و کذا مرارات دیگر مثل مراره لقاره و باشه و عقاب و باز و گرگس و سنگ پشت بری مخلوط بعسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهره بز نر بفراسیون آمیخته و زهره خرگوش با کیان و بقر وحشی هر واحد نافع دیگر بقول رازی اگر زهره شبوط و حیدی و حجل خشک کرده سائیده با آب بادیان و دوق بسر شتند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع ست دیگر بقول ابن جمائس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده باهم آمیخته اکثر در ابتدا مفید میشود دیگر بقول ثابت بن قره اگر مار قشبنای دریایی

مکرر شسته کرده باشند سر شیشه را بند نموده در گل حکمت گیرند و در کود اشتر گذارند تا مدت هفت روز و داشته بر آرند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه سا نموده در شیشه
دهن تنگ نموده بستند و این شیاف نیز در جراحات دست و پست سلو کرده بیضه مرغ آهو و خرگوش را که بکار برند سر شستگ کنند و بارید کرد سائید تبریز
خشک نمایند و آب باران مستعمل کنند که بجهت نافع ست دیگر اگر سر شستگ را بر پهای و بر بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه شود بر آرند و باکمی
بسایند و بماه سرخ و خاکستر گرم بریان نمود ماول آب آن را در چشم کشند بجای سود او سر خلاف الطریق سرمه اکتحال کنند و بر بندند و همچنین مرغ
بینائی و چشم و جمیع آید و صحت حاصل شود و این از عجائب اعمال ست دیگر اکتحال توتیای هندی سرمه اصفهانی هر دو را با آب باران پرورده نافع بود یا تو تیا
کبیر معنی او کحل روشنائی واضح او بر نزول ست اکحل چشم و ابتدای نزول آب و دمعه و جرب و سبل و ظفره و شرناق و سلبری زنگ را نافع ست گیرند !
اقلیمیای نقره هر یک مدرم نمک اندرانی ساذج هندی سفید دار زرد فلفل سیاه دار فلفل سنبل الطیب سرمه اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل دار
هر یک یک درم صبر سقوطری عصاره مامیثا سوخته هر یک پنج درم ماسیران نوشادر چوب زرد امیمی هر یک شش درم پوست هلیله زرد چهار درم کوفته بیخته
استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف بندند و اگر عصاره مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند برود و برای ابتدای نزول خیالات نافع و دفع
دلوبات کند و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض انیز دافع ست ساذج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته دو درم سرمه اصفهانی شش درم سحق نموده بسایند ایضاً
حب ایارج که برای نزول الماء معمول مؤلف مفتاح ست مصطکی زعفران امیمی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر سقوطری سلیخه فلفل گرد مالیقون افیون
تخم حنظل تعلوریون قیق هر واحد یک درم ترید و صوف سنای مکی کثیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاه دارند بعده بیارند سفلنج نستق گل سرخ گل بنفشه پوست هلیله
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گاو زبان هر واحد یک درم نیم آثار آب بجوشانند و فتی که این قدر آب بماند که در آن ادویه خمیر کرده شود و الیده صاف نموده ادویه کوفته
در آن خمیر کنند بقدر نخود حبها سازند بعد نضج مواد حب نکورشش ماشه یکپاس شب باقی مانده بآب گرم خورند و بخوابند و بعده وقت صبح حب مذکور یک عدد ایارج
بگیرد گل بنفشه ماشه گل سرخ گاو زبان هر واحد هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه کوفته شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش دهند با خیسانده برآرند
و گلقند آفتابی دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاو زبان عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دوپهر آب یخنی خورند و سه پهر بپرهیز
حب ذهب که در هر نزول بکار آید و تنقیه مواد حال از سر و چشم نماید صبر دو درم ترید مجوف هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم سقمونیا سه نیم درم غاریقون
گل سرخ هر یک دو نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال حب کنعانی که دماغ جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و بشاهتره و لقوه
و دار الثعلب نافع و بهرگاه یک درم ایارج فیقرا ضم کرده خورند بصر افزاید و منع نزول الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست هلیله زرد هر یک یک درم
کوفته بیخته حب سازند حب کو توالی مفید دسرو مخرج صفرا و جمیع فضول دماغی و برای داء الثعلب و وسخ چشم بسیار مفید چنانچه دوستی آزموده و جهت
نزول الماء سود مند صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصاره افسنتین مصطکی هر یک یک نیم دانگ سنبل یک دانگ کثیرا نیم دانگ ابن جلد یکماشه ربیت
و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده و بدانکه آنچه از قسم حبوب در این مرض بخورانند باید که کلان بسازند تا در معده دیر تر ماند حب جید و از کتب
منع نوازل و تقویت دماغ خصوص ماده نزول چشم بعد تنقیه دماغ و بعد اطریفل اسطوخودوس مستعمل النفع ست افیون مقطر صاف کرده جید و اسطوخودوس
صمغ عربی هر یک یک درم زعفران پوست هلیله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک دو درم آب صمغ حبها بقدر مونگ
و فلفل بسته از حب خورد شروع نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیرینی و ترد سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول الماء و ابتدای کمشنه
نافع نزول ست و در انتها استفاده نموده نفع سرمه منز خسته بلیله منز خسته آمله آب صاف کا هی پاس سحق نمود حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول الماء گوشت دو ابتدای
مجرب شیخ الرئیس ست حب انار ده جزو صمغ عربی یک جزو هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار برند ایضاً که در ابتدای نزول الماء عجیب الاثر ست بلادر سوخته یک جزو
ناکسر سوکه بکری در جزو سائیده دائماً در چشم کشند بداومت بعد مدت اثر سکندر روغن آجر که لقوه و فالج و امراض بارده را نافع دارد و جهت کم مقرب الیقین النفع
نفع کثیر دارد خشت پخته سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بر تنه بر قطعه را گرفته در روغن زیتون سرد کنند پس آن روغن آلوده را

در شیشه که گل حکمت نموده باشند انداز ند و موی اسب در دهن شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و باحتیاط در شیشه نگاه دارند و شربا و مرو گاه بکار برند **سعوط** که
برای نزول و تنقیه دماغ معمول مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاکنهل چهار ماشه کوفته بیخته
قدر قلیلی استعمال نمایند. **شیاف مرارات** که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت سفید در سرعت نفوذ در طبقات تاثیر سکند و توفش تا دو سال
باقی ماند اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مامیثا هر یک پنج درم فلفل سفید اقلیمیای چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر
هر یک دو درم زهره کفتار افیون هر یک یک درم زهره ماهی شبوط زهره کبک هر یک هفت درم زهره باشه دعقاب و گاو و گرگ و غراب و باز هر یک نیم درم و آنجا که روغن
بلسان یافته نشود روغن آچه بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری از زهره شبوط و گرگ ست و دیگر زهرها زوائدا اند و باید که آب بادیان اکتحال نمایند **شیاف** که
قائم مقام شیاف مرارات ست جهت قطع ماده نزول و انتشار تجربه رسیده آب زهره و بزکوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون
نوشادر هر یک یک درم با آب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف جلا** که از شیاف مرارات بهتر و بی تامله است وجهت نزول آب و خیالات بی نظیر
و ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب توتیای کرمانی مغسول بیست درم آب مرزنجوش تازه که شب داشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل
دارفلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم با آب بادیان تازه سائیده شیاف
ساخته استعمال نمایند **شیاف دهنه فرنگ** جهت منع نزول الماء مجرب بی تکلیف ست و سبل و بیاض و ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دارفلفل ناخن نیل
تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیله سیاه و هر یک سه ماشه پوست هلیله زرد دهنه فرنگ مسی هر یک دو ماشه مارقشیشای ذهبی تخم کهرنی سفید
بنگال کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک ساخته در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن با آب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاه دارند و در نسخه
معمول صاحب مفتاح وزن دهنه فرنگی چهار ماشه ست و گفته که اگر دهنه فرنگ بهم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند **کحل معمول** در نزول هلیله زرد مع خسته سوخته
حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچه یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صد عدد دارفلفل ده عدد مصلایه کرده بعمل آرند **ایضاً** قوی تر از اول دارفلفل
پرچه چینی صادق هر یک دو درم بند قه اسرب که در دهن شیرزده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند **کحل** برای ابتدای نزول و ضعف بصر وسلاق
نافع توتیای کرمانی مغسول توبال مس سوخته مروارید سفید ساذج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم
شادنج مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دارفلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند **کحل** مجرب حکیم ذکاء الله خان که در منع نزول الماء
و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد مروارید سرمه مارقشیشای ذهبی سوخته پوست هلیله زرد فلفل گرد مشک ورق نقره بدستور تیار ساخته اکتحال نمایند
و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و مامیران چینی اضافه کرده میشود **کحل** معمول حکیم واصل خان که بر خود آزموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد
و کهنه را هم نافع است و تقویت بصر کند سنگ بصری گل چنبیلی تازه هر یک دو دام مغز گهونگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هر یک دو نیم ماشه
مرچ سیاه قرنفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی یازده عدد گلاب نیم آثار اول لیمو تخم بر آورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس دران انداخته سر بند کرده بالای
دیگدان آویزان نمایند که دود بآن رسد و چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر پر کرده نگاه دارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کانسی با زیر چوب
نیم که فلوس حبست دران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بنوبت مامیران و گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاه داشته اند
داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند با خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاه دارند وقت صباح یا شب
یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند بشب و دران روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود
کحل سعوی که جهت ضعف بصر و غلظ روح و خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخه آن اجزای همان شیاف جلاست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران
حضض کتیرا صمغ اشق مس سوخته زنگار اقلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل نسخه آن
همان ست که در ادویه بیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم در ال هفت ده ماشه و نیم و نیله تهوتهه سه ماشه و یک سرخ ست

دیگر زرد چوبه را بساید و اندر چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای ما بحتر دوری جویند و دندان که چشم کشند به آب ماست الدلبه چون کوفته ...
مشغول ابتدای نزول و خیالات بهترست و چیزهای خیزد از ان سعتر فارسی و بزر بنج ست یک جزو کوفته بیخته بعسل سرشته نسق ادام
عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند چون کرسنه بنا صفه سندیست و تقویت دماغ و منع صعود بخارات و منع
نزول الماء در ابتدا و حدت چشم مفید و لیمول ست بلیله کابلی بلیله آمله فلفل سیاه دار فلفل تربد مربوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبرزد هم واحد دو اثنا عشر مثقال
بیخته با عسل سفید دو چند عسل خالص یک چند روغن گاو قدری بسرشند مستقر به قوام آرند مفرح برای نزول الماء نافع مرو اربد زعفران افیون از هر یک ...
قرنفل اگر هر دو هر واحد پنج عدد و شیشعان شش ماشه سنبل الطیب دو نیم ماشه سائیده ... کنند قرابادین هندیه نافع نزول الما اندکی ...
آب لیمو که تنی کمرا کرده یک سیر و مخمد آن و وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول ست و اکتحال نمر زهر نیل بعسل سائیده و کذا توتیا و سود ...
زهره کلنگ نیم وزن عسل آمیخته نافع دیگر که نزول از زیاده شدن نشد و در منع آن مجرب عجیب ست شیر و برگ تر هندی با برنج و فلوس در جام ...
با دسته چوب نیم که فلوس بر سر آن وصل کرده باشند حل کنند چند آنکه غلیظ شود و بعد از ان رخسیزن که بسیار داشته باشد حبل با پس کمرا نماید ...
دیگر مغز هسکوت دو جزو افیون یک جزو با آب سائیده و شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا جگر کوش آدمی و ما کوز رساد ی ...
اکتحال نمودن دیگر که نزول را از زیاده شدن منع نماید نیل کچولو ده درم کته سفید پوست ابلیله زرد هر یک شش ماشه جنکری بریان پنج ماشه با آب سا ...
شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند دیگر که مانع نزول آب ست و از فزون شدن نشد ملتیت زنجبیل سنگ ابری توتیای سبز ...
بریان هر یک چهار درم بادام آب جغرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعض مریان ...
شب بیانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند بر که کرانه شود و قرنفل در آن غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند قدری ازان ...
بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که از چیزهای قرار درین باب جلیل النفع ست و کمانگ حب مشهور است دران با ده ...
قطوریون قنا مر واقع شود و از جمله ادویه قویه اکتحال سکبینج سه درم ملتیت خربق سفید هر یک دو درم عسل هشت ... طولی ست و انچه بسیار مجرب ...
سرطان سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف ساطیلیقان جمیع مرارات مذکوره ست و قوی تر ازان شیاف مرارات ارستانی و شیاف مرزنجوش ...
و روغن بلسان آن نافع بوده و انچه در ابتدای آب نافع ست این ست که بگیرند مرزنگوش و آن جمیع البلدانست فرق سی قریب و روز ها هفته بگذرد مرزنجوش ...
زهره سنگ پشت بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب با هم حل کرده اکتحال نمایند و ایضا بگیرند خربق سفید یک جزو و ملتیت یک جزو ...
بانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضا خربق سفید یک جزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو با آب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند ...
مردی را دیدم از طلبه علم که او را نزول الماء عارض شده و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا و مرطبات و اقتصار
مشویات و قلایا و استعمال اکحال ملطفه محلله جالیه نمود و بس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید
بعضی نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون مجاجم و آنچه معروف باشد که از برنج و آبگینه سازند بر سر ده شریان عمده
و عقب او میل با آب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک دو بار این عمل نمایند نزول الماء را زائل کند چون آب رقیق شود بشیاف مرارات و شیاف
اکتحال نمایند که از قدح غنی سازد و از تالیف من مجلدا و ویه عظیم النفع این ست که توتیای کرمانی بازوی سبز تو بال بس هر یک سه درم مس مرده جدید ...
سوخته سفید آب جوی خان سقف خانه مس گران هر واحد یک درم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات ...
و براطر البلات مواظبت نمایند و گفته که این سره جلیل النفع ست چنانچه زنی بیر سالها از نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و ...
برین حال بگذشت و جمله کحالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریضه ازان می ترسید پس بگفته من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور ...
در مرض او زائل شده بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که مزاج او خصوصا مزاج سر و چشم او شدید الرطوبت باشد خوب ست و اکتحال بمرارة ... بعسل ...

از معمولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان تربست مثقال عسل مصفا ده مثقال زهره کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند تا غلیظ شود
پس بکار برند در نزول و تقویت ابصار از شاگرد حکیم موصوف منقول ست محمد زکریا گوید که زهره کبک و یک عدد در سکرجه کرده بر آتش نرم بگذارند و یک درم حلتیت
اندازند تا حل شود پس یک درم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب ست بیاض و انتشار را نیز فائده تمام
دارد و تج ترکی زنجبیل حلتیت بادیان مساوی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده انطاکی گفته که در ابتدا مبادرت به تناول ایارج کبار
و غار یقون و دواء المسک و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس به شیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی که در بیاض گذشت و آب پیاز و تریاق نافع ست و برای بارد مزاج
مثل زیت کهنه بعسل و مشک مروارید محلول و کحل نوس چیزی نیست و حار مزاج از مروارید و مرده ما رتشیشای سوخته کحل ساخته در چشم کشند که خاصیت عظیم در منع آب
و تحلیل بخارات شده میدارد اگر رقیق و صافی باشد صاحب ترویج و حاوی منیر گویند که در ابتدای نزول بعد نضج بمطبوخ بادیان سه درم بادرنجبویه اصل السوس
مقشر نیم کوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج یا قوقایا و تنقیه بمزوره نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا
و بیرزاد العمره بارد بلب و غیره اکتحال بشیافات حاده و اکحال مسده و آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مراره بز کوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال
فرفیون نیم درم سکبینج یک نیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و آب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته بگلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدای نزول الماء
نافع بود و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از آن بمین سازد تنقیه دماغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بحبوب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان و آب سداب و طبیخ
دار فلفل و طبیخ مامیران و طبیخ عروق الصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک مسکر و عشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سائیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک نموده
زنجبیل فلفل دار فلفل مامیران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده بآب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای حدت بصر و منع نزول الماء سود مند ست گاهی یک حبه
مشک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت نضج این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان گاوزبان بادرنجبویه هر یک شش ماشه اصل السوس
مقشر بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد خمیره بنفشه گلقند عسلی هر یک دو توله
مالیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبک و سنگخواره بنان خشکه تا یک هفته و بعد حصول نضج جهت تنقیه دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج بنفشه و شبیار نه ماشه
بعرق گاوزبان فرو برند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک نیم توله هلیله سیاه سه توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله
روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بر عرق گاوزبان قناعت ورزند و وقت دوپهر نخوداب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه دهند صبح
از مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و یا تودریین یا گنوچه یا شیره
بنوشند و همین نمط سه چهار مسهل کنند در روز انتها تنقیه بحب ذهب و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف نو در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه
شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیه دماغ بکرات و مرات نمایند و افضل آنست که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیه تام جهت تنشیف رطوبات
اشیای مسدده و ملطفه و مجلیه مانند شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر اصلاح نیابد بعد یک سال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا بعد
تنقیه تبرشریان صدغین کنند و داغ بآهن دهند و بگذارند که پخته شود و مرهم کنند تا جهل روز بپالاید و اگر درین اثنا مرهم بند شود اندکی تیزاب نهاده باز مرهم را جاری سازند
و تقویت چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون مرج خورانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر
از اعتدال کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رو کنند و اگر مزاج طبیعی او احتمال استفراغ با ایارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده هفت روز مهلت داده
تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر یا سنتین و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند بعد از آن قدح کنند
و اگر تاخیر قدح بسببی رود دهد اکل شیافات مسده آب استعمال نمایند و لازم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلا می یابد اگر استفراغ
بمسهلات جائز نبود و حقنه لینه بدفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تیقن نقاء بدن بقدح بپردازند و یا بکحال و شیاف مرارات اکتحال نمایند و مار تشیشا در کوزه کرده و گل حکمت
گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او بادنجان سقف مس گران تا قلیمیای ذهبی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه تسقیه دهند خشک کنند و مرتبه دیگر

فائدہ

فائدہ

فائدہ

آب را از تنقیه نمایند و مسکن گردانیده و بر سر بیضه استعمال نمایند که این عمل به تنقیه دماغ سر کرده است و دوز نزول آب نافع است حکیم علی نوشته که بعضی کتب مشهوره مرهم کرده بیاره و روغن آب و روغن منبر نزده و برگ نان بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و حرکات ترکی سازند و دوز ناردان و ترشی و مطبوخ مذکور به قدر ما ضرر نشا دل کنند و از بست بیاز تجاوز کنند و اگر طعام شب میسر کنند آخر و نان مرس آب بر بندند و دوا و گل و چیزها خوش و هر شب یک بار در شب یک بار از مسل مقوم مرشل و آب بیاز یک میل در چشم کشند که به تدریج هوا را نفع میکند اقتبا و هرگاه این قسم مسکن شود ذیره با سخونی گرم خیز قدح تحریر سوده به هرگاه ماده قدح باشد قبل از تنقیه بدن و دماغ نمایند و احتیاط باشد و همه نیز کنند و الیضا پیش از قدح نظر کنند که از آبهای مذکوره کدام قسم سده قابل قدح است یا غیر قابل و اسده و معصبه مرکب است و اگر قابل اسده باشند اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در باب الظلمان بعرض خواهد آمد و بعد انفتاح سده قدح نمایند و آنچه غیر قابل قدح باشد آنرا به این تدبیر قابل قدح سازند که آب بست نکند و کمتر خورند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر و عدس و نه خوردن شب و دماغ و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و بادرنج و ماهی پرهیز کنند و ماهی را خاصیتی است که به حدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و هر گاه یک کمال ثبات چون وارث مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصة التجارب اغذیه فیه بسیار نهند تا بر طبع قنطوریون دقیق سه درم بسفایج افتیمون دو درم زنجبیل سوربیست درم همه را نیم کوفته کرده به قدر پنجاه درم از آن در آب بیان کرده بکار برند و نیز آنچه بهتر است که تا مدت چهل روز یک روز در میان حب آیارج یا ماء الجبن معروف بماء الجبن ساخته بنوشند و اغذیه بسیار خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ است اگر آب رقیق منتشر باشد اصلاح او برخلاف این تدبیر کنند یعنی مغلظات دهند و ماهی بخورانند تا که آب بقوام معتدل آید و صاحب تحفه گوید مبتلا بصداع و زکام و عطاس و سعال باشد یا انجر و سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام کنند و از اکل اشیای بخورده و الباب و بقول الفواکه رطب احتراز نمایند و منه ابعد سکون آب و حصول انکه مانند قوام قدح نمایند و ایضا هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل از آن و قبل از تنقیه ماهی خاند و اغذیه مرطبه قلیله بخورانند و دیگر از شربه و فیرو مشروبات آب استعمال نمایند پس تنقیه معده و قدح کنند و باید که آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد و احسن تدبیر بقوام معتدل نماید منفعت از قدح نماید و داشت و در یوم معتدل الهوا و موسم که از اعتدال الیوم و نهار قدح کنند و در آن روز ابر و باد تند و غبار و نه باشد و بعد قدح پنبه بزرده بیضه و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بر بندند و چشم صحیح را نیز بسته دارند تا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابانند حرکت و سخن نگویند و برای حاجتی به اشارت اکتفا کنند و بول بر ازهم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب خود را نگاه دارند و بر صد فین چیزی که سرد بود نهند و ضماد سازند تا اصلاح عارض نشود و اگر آمد عطسه معلوم شود بینی را به دست بمالند و باطن انگشت خنصر بر ده نفخه نمایند و اگر سرفه آید تدارک آن به ناخود او و غیره کنند و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آسان سیلان مثل آش گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خائیدنی باشد نخورند و از اغذیه بیج و ماع و بیخ آن برده و گویند که موافق ترین اغذیه حریره آب سبوس گندم است و اگر ضعف عارض گردد شوربای رقیق گوشت تیهو با دو پوست غذا سازند و اگر ورم با صداع و غیره و عارض نگردد بکار برند دوای مذکوره و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در ورم حل باید قوی یارخاء او و لجب است تا که حتی زائل نشود و از استادن و نشستن احتیاط کنند و در هر سه روز یک مرتبه بگشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام گشادن چشم به آب خلاف ملازم و یا آب عصی الراعی مانند آن چشم نمایند و بگشادن بسیار با نمایند و باید که آبهای مناسب آهستگی تمام بشویند و به پنبه خشک کرده پنبه آلوده سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده باز بربندند و بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند و نیز تکیه کرده او بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و سیاه بر روی آویخته دارند و اگر خواهند شیاف نفع غسول بالسرمه سیاه در چشم کشند و از جماع و امعه مجز و غلیظه شرب شراب گند دماغ شب کنند و در فصل مطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و بریاضت معتدل کنند و دخول حمام بعد ریاضت و دلک تدهین در اوقات ساده مناسب بود

ضعف بصر

و این عبارت است از خللی که در فعل ابصارت واقع شود مثلا هر شی را که مبتلی به دیده تندرست از مسافتی که ببیند سالم میتواند دید یا در دیدن اشیا خطا کند چنانچه چیزی بزرگ را خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک عکس آن و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیه این مرض سه است یکی آنکه سوء مزاج باشد در روح باصره که خاص به دماغ و چشم یا خاص معده بود و آن سوء غالب یا رطوبت غالب یا مادی یا ساذج یا بخاری تصاعد از دماغ و معده

یا برودت ماهی وغیر مادی یا غلبهٔ حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره ودق وفرط اسهال جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه سبب او
در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد ویا از ضربه وصاغطه که عارض او گردد واین قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست
که عارض شود وعقب امراض وحرکات مفرطهٔ بدنی ونفسانی بود استفراغات مفرطه سقط قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد
که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد ورقت روح اکثر از یبوست وحرارت بود وگاهی از شدت تفریق بواسطهٔ دوام نظر بقرص آفتاب وآتش وماننده آن از مشرقات
عارض شود وگاهی باجتماع مفرط روح بسوی احتقان مملل مؤدی گردد واولا بسبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود واز این قبیل است آنچه از طول مقام در تاریکی
ویرآمدن از آن بروشنی دفعةً حادث گردد وکثافت وغلظ روح یا از یبوست ورطوبت بود ویا از اجتماع شدید واحتقان که مؤدی به ترقیق روح نگردد وگاهی بسبب رقت
ونمای خلقی بود وقلت روح گاهی در اصل خلقت بود وگاهی بسبب شدت یبس وکثرت استفراغات خصوصاً حجامات وجماع وبیداری مفرط وافذیهٔ یابس وقلیل التغذیه
مثل قدید وعدس وکرنب وبادنجان وغیر آن ویا در خود چیزی شدید الحرارة در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصةً در صحرا چنانچه مسافران را در
گرمی قوی وکسی که در حمام اطالت مقام نماید وغیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم وحزن وغم وسهر ویا ضعف معده یا جگر
ویا بسبب ضعف مقدم دماغ وصعوبت امراض وقرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف وآفت بصر بسبب طبقات چشم باشد وآن اکثر
بسبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود واین یا بسبب جوهر طبقه باشد ویا بسبب منفذ که در وی است آنچه بسبب نفس طبقه بود ویا از مزاج ردی باشد وآن اکثر
بواسطهٔ احتباس بخار در آن یا اختلاط فضل رطوبی بآن یا عروض جفاف ویبس وتقشف وتکثف وخصوصاً العنبیه وقرنیه بود ویا از فساد سطح طبقه بود بآثار
زروح ظاهر یا خفی یا مقاسات رمد کثیر مزیل اشفاف ویا رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبعی مانند آنکه عنبیه را
عارض شود ویا رقت طبقه بسبب عروض آکل یا بسبب نبات غشا بر آن چنانچه در ظفره یا انتفاخ وغلظ عروق او چنانچه در سبل افتد ویا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد آنچه
بسبب ثقبه ومنفذ عارض شود ویا از ضیق غیر طبعی بود ویا از اتساع ویا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد واسباب این هر سه بفصول علحده مذکور شد پنجم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد
واین یا از غلظ یا رقت جلیدیه بود ویا از تغیر رنگ او بخلط غالب یا از خشونت ویا از عظم یا صغر او باشد وسبب غلظ وکدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سوداوی از
دماغ وقدری انصباب آن بر جلیدیه باشد وسبب تغیر رنگ غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه بود وسبب خشونت او مادهٔ لذاع وقابض حریف یا یبس باشد که از بطون
دماغ بسوی عصبهٔ مجوفه برسد واول معه یبس خشونت در جلیدیه پیدا شود وسبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن وسبب صغر او ضعف قوت او
یا شدت تحلیل از حرارت ویبس غالب بود ویا از کبر وصغر وغلظ ورقت رطوبت بیضیه یا کدورت آن باشد وسبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که
فضول او کثرت پذیرد ویا زیادتی ماده دار در آن بود وسبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح ومانند آن بود ویا غلبهٔ حرارت
یا یبوست بر آن یا بر جلیدیه وسبب غلظ او یا مخالطت مادهٔ مغلظه بود مثل سودا ویا کیفیت غالبه مثل برد مجمد وحرارت عاقد با حالهٔ مائیت بسوی ارضیت وسبب رقت
او یا غلبهٔ مائیت مخالط بود ویا ترسیل حرارت ملین وسبب کدورت آن که اختلاط رطوبات وابخرهٔ مغیر اشفاف او شود وآن یا از غلبهٔ مواد سوداوی در بدن یا سوء تدبیر
در اکل وشرب باشد وگاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه میگردد ومضرت زجاجیه ببصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب ایراد او غذای غیر معتدل بر جلیدیه
قوام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبهٔ مجوفه باشد واین یا از ضغطهٔ عصبه بسبب یبوست یا رطوبت ویا از ورم بسبب مواد حار یا بارد ویا از انهتاک
بسبب ضربه وسقطهٔ شدید که بسر رسد عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه وطبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا فراخ محسوس
شود سببش ضیق یا اتساع باشد واگر رنگ مردمک متغیر نماید ودیگر علامات ابتدای نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود واگر در ثقبه کدورت محسوس شود بر سنگه پیشتر
از این کثرت صوم یا فرط استفراغات یا کثرت سفر در گرما وملاقات غبار دائما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد وبآن آثار نزول الماء وانتشار نباشد ودفعةً ظلمت چشم
وعدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود وبعد تنقیهٔ سودا ظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست وکدورت جلیدیه بود والا اگر با وجود کدورت
محاذی ثقبه نقطه پرده یا شئ سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد ونظر بطرف آسمان بنسبت نگریستن بسوی زمین صاف وروشن نماید وایضا وجود علامات

[illegible]

افیای قریب بنظر آید و در روشنی و نیم روز و تابستان و هنگام ریاضت ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سببش سوء مزاج حار رطب مادی باشد همچنین اگر بعد نوشیدن
آب و خوردن اشیای رطب در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر وجود ماده رطب بخاری در معده دلالت کند
و اگر در جرم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک ثقیلی باشد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حار متحقق گردد و بچشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ
و گرم نماید سببش سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص و نخس و الم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ
و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت صفای و خشکی آن و بطء میل ماسی اهبس چشم و غلبه
ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول الطعام و خواب و تدبیر مبرد و مرطب درک گردد سببش سوء مزاج یابس بود و ایضا
بداند که هر فسادی که از سبب یابس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت تیر در زشت ادرک بود در حالت ضد این باشد و علامات اقسام ورم عصبه مجوفه بطلان بصر گذر گردد

علاج کلی اقسام ضعف بصر

بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب است آنست که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعه آن مذکور شد
و ایضا بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب است بلکه تا انهضام غذا صبر کند و هرچه طبع را قبض کند و ادامت جوع نیز مضر است و هر روز چند بار در سر روغن
شانه کردن و لحم افعی مطبوخ بدستوریکه در جذام سید هند شد بموافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوصا آنکه
چوب شلیتر و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام با نبات بسیار مقوی بصر است حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند بادروج و جوز نیز مدیما
راخا مقوی ست در اظلام بصر و شوم و غم و لبن قریب او ست و نظر در آبیکه عند کسوف عکس آفتاب درآن افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت و دوام اکل ع
و هرا لس و عصائد و انچه مصدع بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بقول همه مضر بصر است و از ادویه مقویه بصر ضماد اقاقیا و اختلاط و در اکحال است و اکل بادیان یا صعتر
با هلیله زرد یا زعفران یا کباب چینی قرنفل یا جوز بوا یا مغز بادام با ترمس شیرین مع پوست هر روز یک کف دکنا دارچینی که در تقویت بصر مجرب سویدی ست و اکتحال تخم
خربزه سوخته و یا حجر بحاری تنها یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا اقلیمیای ذهبی
و یا زهره خرس و عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یک شبانه روز و یا اثمد ساده و یا مربی با آب کماة مطابق حدیث شریف یا مروارید یا مشک و یا عنبر
ایضا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی یا مرقشیشا و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مغسول
دو بار دو درم مرقشیشا مغسول دو درم توتیای کرمانی هفت بار مغسول پنج درم مثل غبار سائیده و بر آتش با آب مرزنجوش چند بار تصفیه داده و مشک نیم درم کافور
چهار قیراط مرکب کرده اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا براده آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده بعد بر آورده خشک نموده کوفته بحریر بیخته بوزن آن
او صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصاره کمون تری یا صمغ اجاص و یا مرجان سرخ و یا عصاره بادروج نیز مقوی بصر است و از ادویه محد بصر اکل
حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب عنب و دار فلفل مخلوط بطعام و سنبل و خردل طب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و پیاز و عنصل مشوی
و عصاره فراسیون بماء العسل و اکل و کحل دارچینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و تربد و عسل و اشنه و حلتیت و طیب و سرکه عنصل و کرکم و کباب قرنفل و هلیله کابلی
و اکتحال آنک عشبه ملح اندرانی و شکر ابلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا بعسل و آب ترب و آب لبلاب و عصاره کمون و خون حمام خشک کرده سوده و عصاره فراسیون
و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهره کرگ با عسل و زهره کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده از آن و مامیران چینی و سر کبوتر با پر سوخته خاکستر
آن سوده و صمغ قراصیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از شاخ او وقت خروج برگ او بر می آید و عصاره اطراف نرم او و حولان و عصاره اذان الفار
و تخم قطران و دوام نظر بسوی زمرد و سبز واحد نافع ست و اکتحال عصاره قنطوریون دقیق مخلوط بعسل و کذا صعتر بعسل و کذا اثمد و سنجیح و قلیمیا و شاذنج باریک سوده
بیخته و کذا مرجان و کذا زهره ماده گاو سیاه و کذا اسپیل طلا و کذا سیلیخه و کذا آب عبیثران نیز مقوی و محد بصر است **علاج ضعف بصر** که سببش برودت
و رطوبت ساذج یا مادی باشد مسهل ساذج ادویه حار مثل بادیان بیخ بادیان اصل السوس پرسیاوشان اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده و هندی گوشت

و اکتحال آن [illegible] گرم [illegible] مثل [illegible]

[illegible] کنند دیگر [illegible] چشم [illegible]

[illegible] کنند [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] صاف [illegible]

[illegible] معجون [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible]

[illegible] استعمال کنند [illegible]

[illegible] اطریفل [illegible] که [illegible] مذکور شد [illegible]

[illegible] در چشم کشند [illegible]

[illegible] تقلیل [illegible]

[illegible] احتراز نمایند [illegible]

[illegible] اطریفل صغیر و گلقند [illegible] اطریفل [illegible] مجرب است [illegible]

[illegible] مرارات [illegible]

[illegible] استعمال [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible] اکتحال [illegible] مرارات [illegible]

[illegible] ضعف بصر [illegible]

[illegible] بعد استفراغ فضول غلیظه، تعدیل مزاج و تصفیهٔ خون و تلطیف [illegible] و تقویت [illegible]

[illegible] تریاق کبیر و اطریفل [illegible] اکتحال [illegible]

[illegible] اکتحال [illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible] مرارات [illegible] خاصیت عجیب است [illegible] اکتحال [illegible]

[illegible] اکتحال [illegible] در چشم کشیدن با سنگ [illegible]

ریزه ریزه کرده [illegible] در چشم کشند یا [illegible] در آب سائیده بچشم کشند [illegible]

[illegible] آب برگ [illegible] خشک [illegible] فتیله کرده [illegible] در چشم کشند و اگر [illegible]

[illegible] اکتحال [illegible] فتیله ساخته [illegible]

[illegible] در چشم کشند اگر [illegible]

[illegible]

بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع است و اگر دو جوز روشتی خستهٔ هلیلهٔ زرد گرفته هر دو را بسوزند و یک مثقال فلفل داخل کرده سائیده اکتحال نمایند از دیاد دیده جدید سبل
دبرو در بیان نیز نافع ست اکتحال وج با سیران و کذا آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات شدید النفع است مرارات آنها
قوی مثل هر و باز و کرکس ست و دراوه و دستنبو چند قطره مرکه یک قطره شیر و یک قطره عسل چکانیده بسایند تا که سیاه شود و اکتحال نمایند و این دوا نافع ست آب بادیان
پنج استار و بر یک نیم درم هلیلهٔ زرد دو درم آب نارین یک استار در شیشی بجوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد بعده با آب باران یا آب بادیان یا آب انار حل کنند
و بمیل در چشم کشند و فلفل یک درم دار چینی نیم درم زرد چوب پنج درم نانخواه شش درم باریک سائیده و اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد رطب باشد مجرب است
داؤد انطاکی و حکیم عابد ست و حکیم ذکاء الله خان می نویسند که کحل صفاهانی برابر هم آمیخته استعمال کردم بسود مند یافتم و اگر توتیا یا سرمه را هفت روز در آب بادیان تر
خشک سازند و سائیده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال بمرزنجوش و فلفل مجرب است و اگر بیخ کشانی در آب لیمو سائیده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرد و مجرب ست
و ایضاً غنچهٔ یاسمین تمام آن در کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر ست و کذا اکتحال زرد چوب در شیرهٔ بادیان حل کرده نافع و اگر زرد چوب را
در لیموی کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمو خشک شود و بعده زرد چوب برآورده سائیده در چشم کشند جهت دهند مجرب ست و مغز تخم بندق هندی در آب لیمو کهرل کرده حب
ساخته بلعاب دهن سائیده در چشم کشند که نافع ضعف بصر ست و اگر مغز تخم هلیلهٔ زرد دوازده عدد و دار فلفل پنج عدد فلفل سیاه یک عدد در آب ملهٔ تازه کهرل کنند بحدی که
سیاه شود و حب بسته بآب سائیده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر برادهٔ اسرب و جزو دار فلفل یک جزو هر دو را خوب معلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر
امراض چشم غیر از رمد مجرب ست و اگر دار فلفل کم انداز ند نافع تر و بی اذیت باشد و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست که از سرب صاف و باریک تیره ساخته قطعه قطعه نموده
برابر او فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمه گردد برای دهند و جاله و شترناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید ست و اگر دار فلفل یک ماشه سرمه پوست هلیلهٔ زرد
هر واحد دو ماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر ست و در نسخهٔ دیگر بلدی مقشر عه ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دار فلفل و گل درخت نیب
در سایه خشک کرده و برابر آن شوره و قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن سنبل و ظفره هم نافع ست و اگر مغز سمندر چهل چهار عدد فلفل سفید هشت عدد
کات سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر هر سه در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع است و کذا مغز تخم سرس
سنگ بصری با سیران اقلیمیای نقره شوره قلمی غنچهٔ یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک توله باریک سائیده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین ست و سیماب
اسرب صبر نبات سفید توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گره داده همه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و اعلاء از
اکحال عجیبه مجربه است و کذا سنبل الطیب سرمه هر واحد یک جزو خستهٔ خرما هلیله هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو با آب گشنیز بپرورده مجرب و اگر بادنجان سفید را جوف نموده در جوفش
توتیا چهار قطعه نهند و سرا و بدستور بند نمایند و سطح خارج او را از جوانب شرط زده در سایه هفت هفته بیاویزند تا خشک شود قطعات مذکور برآورده اجزای ملتصقه از و بیازه
پاک کنند و باریک سائیده اکتحال نمایند مجرب ست و بعضی قدما این دوا را از غیر مخفی میداشتند و شب یمانی سوخته بست و پنج درم سنگ بصری مغسول ده درم توتیا
زعفران دار چینی هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال نمایند که درین باب بارها آزموده است و کذا سرمهٔ توتیا مساوی مشک اکی سود و بغایت مجرب ست و اغبر کوکوی
و برود جالینوسی و برود ناسی و کحل روشنائی و شیاف جلاء و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکمل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاه جهان بادشاه
و کحل حکیم علوی خان و کحل حکیم و اصل خان و کحل بابت راسخ خان و کحل مبارک و کحل نازو و کحل بطلیموس و کحل الجواهر همه مفید ست و از ادویهٔ منقیهٔ دماغ از رطوبات مدّ
و محد بصر شربت روغن تخم ترب و روغن جلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکحال بادروج و تخم آن و دار چینی و اکتحال روغن بلسان و خولان و عرج
و سکبینج و شیطرج و بادروج و عصارهٔ او و عصارهٔ قنطوریون دقیق و آب سداب و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ حند قوقا و آب شقائق النعمان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ او و عسل و آب کبد بریان که در آن دار فلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ سنبج و مرارهٔ دیک و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شتر مرغ و مرارهٔ حجل
و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس و قلقند و زرد سنج و قشار کندر و اشق و دار چینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع ست
و تدبیر اس بروغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت دماغ از چشم و محد بصر ست انطاکی گوید که در ضعف بصر بارد و بلغمی برود حصرم و صبر و کندر علاج کنند لیکن ازان

[illegible] خون کبوتر سفید [illegible] تقویت [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] ضعف بصر [illegible] استعمال کنند [illegible]

[illegible] استعمال کنند [illegible] چشم [illegible] مشک [illegible]

علاج ضعف بصر از حرارت مادی [illegible] چشم [illegible]

[illegible] ضعف بصر [illegible] اشیا [illegible] سعوط [illegible] روغن بنفشه [illegible]

[illegible] ضعف بصر [illegible] روغن [illegible] شیر [illegible]

علاج ضعف ابصار از یبوست [illegible] روغن [illegible]

[illegible] چشم [illegible] شیر [illegible] روغن [illegible] شیر زنان [illegible] چشم [illegible] روغن بنفشه [illegible] گل سرخ [illegible]

و بعد طعام بحمام روند چندانکه عرق نماید و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر مالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند با شیر زنان نیز نافع است و در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بویند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکه گاو بر سر مداومت و سر فرو بردن در آب شیرین که بسیار سرد نباشد و چشم را در آن گشادن چند مرتبه سخت سودمند است و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و گذلک اکتحال به خاک روغن بنفشه و دهان روغن گل و اکتحال به سرمه اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد به آب گل سرخ و ابریشم محرق نافع است و اجتناب از جمیع مستفرغات و مملات و اشیای یابس و جوع و جماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیه مبخره و هوای گرم اجتناب لازم است و ایضاً در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیه مذکوره با مراعات جودت هضم و اجتناب از مملات و جماع و غیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبه مقویه و دوام فرح و سرور و نظر بسبزه زار و دوام اکتحال به سرمه مربی به آب عوسج یا عصاره گل سرخ و آس نافع است و در حالت رقت روح تغذیه باغذیه غلیظه جید الکیموس مثل هریسه و کله پاچه و گوشت بچه گاو و آشامیدن ماء الشعیر یا شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیره روح مثل چیزی بسیار روشن براق و خطوط دقیق سرخ نیز نافع و اکتحال به ابریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلاب و آب عوسج درینجا نافع است و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف البصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لزوم آبزن از آب شیرین نیم گرم و شیاف ابیض ساده به شیر زنان حل کرده نافع است اگر جفاف رطوبت مذکور باشد اکتحال بشیر و چکانیدن با دام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب باران تازه در بینی و چشم چکانند و اگر بایبوست حرارت باشد تدبیرش به تقویت استعمال مزورات مبرده مرطبه نمایند ماء الشعیر و گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر یبوست خلط حاد محرق باشد اخراج آن نمایند برفق مثل ماء الجبن و بعد از ان بترطیب کوشند و بالجمله علاج ضعف البصر سببی بسیار دشوار است و لاسیما یبوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقامات امراض حاره می افتد علاج او بشراب و ادمان روغن شیر بر سر و استحمام و ترطیب سبا تدبیر کردم بسیار نافع شد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که در دوای الزا آنچه تقوی چشم بود خالی نباشد و آن بر دوای قابض است و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و اینحت باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و اکتحاب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان سود دارد

علاج ضعف البصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه و خشونت عصبه مجوفه آنچه از غلظ و تکدر بود بصورت ظهور علامات غلبه سودا تنقیه آن نمایند بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و اطریفل افتیمون و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون و الٰهی حلو نجان و غیره که در مالیخولیا گذشت و اگر بعد نضج سودا مطبوخ گاو زبان و بسفایج هر یک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خیره و بنفشه ده درم بره هندی سفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل کوچک و دهن افتیمون و افسنتین و اسقولوقندریون و مصطگی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون حلو نجان خورانند و حب ایارج سیاه حلو نجان که در آتشک بیاید و سرمه سیاه برابر آمیخته در چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بران قدر طعام اقتصار نمایند که مورث امتلا نگردد و استحمام نمایند و تدهین قدم و تکلیج آن وقت خواب از سپیده و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و از جماع و ریاضت عنیف و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس و بادنجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیه مالحه حریفه اجتناب کنند اگر شادنج مغسول سه درم زنجبیل نیم درم بسد دو درم پوست بیضه مدبر دو درم سرگین سوسمار یک درم مروارید ناسفته و ثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد دو روز شیاف مرارات و باز پنج روز کحل نورالعیون بعمل آرند و همچنین تا مرض زائل گردد تکدر و غلظ بیضیه را نافع است و آنچه به ابتدای نزول الماء مفید است حسب حاجت بعمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب ماده مخالط باشد معالجه باستفراغ آن ماده مثل ایارج لوغاذیا و حب قوقایا کنند و همچنین کمکیه از غاریقون و شحم حنظل و حجر ارمنی و مانند آن ساخته باشند بعد از آن ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شربت سکنجبین بزوری و مفصلی و سکنجبین و مطبوخ اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و روشنایا و امثال آن و آنچه بسبب مزاج حار یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماء الشعیر با سکنجبین نفع ظاهر است و آنچه از برد بود باشد ملطفات علاوه مذکوره کفایت باشد و آنچه که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند و ایضاً در تکدر جلیدیه و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیه مرطبه مثل اسفید باجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف و مطبوخ بشعیر مقشر و شیر و جوزابات معمول از خشخاش و سپیده گندم که دران لحم جدی صغار و بچه ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام

شیر دختران اسفاناخ و طوفیا و آشامیدن شیره بهدانه و مثل شربت بنفشه و شیره تخم کدو و خرفه و مانند آن شربت ماء الشعیر و شیره تخم کاهو
بنفشه گرده و نیلوفر و شیره دختران او ... شیر ... وقت خواب بر سر ... کنند و آب ... چشم ...
رقیق ... روغن بنفشه ... داخل کرده بچکانند صبح و شام ... چشم ... نیلوفر و مانند آن ...
... چشم ... اکتحال کنند و از جماع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت ...
ترطیب ... نمایند ... ماء الشعیر ... شربت ... آشامیدن شیره تخم خیارین ... شیره تخم خرفه و شربت ...
و ... آب ... شیر ... بشیر دختران ... روغن نیلوفر ... چشم لعاب ...
و ... آب شیرین ... و ایضاً ... کثرت جماع بود ... شیر ... روی ...
و ... ایک ... شربت سیب ... شربت یاقوت ... گلاب عرق گیوره ... عرق ...
بیفت ... چون ... مرغ ... سر ... روغن بادام ... مجربات ... غذای مقوی دماغ ... مثل ...
و ... دماغ ... روغن ... و ایضاً در ضعف بصر از خشونت جلیدیه ... دماغ ...
مثل ... سرخ ... کنند ... و مانند آن کنند ... از خشونت اندیه ... مثل فروج ...
... و مانند آن ... روغن ... شیر دختران ... گلاب ... چشم ...

علاج ضعف البصر از ضعف دماغ حرارت غریزی در این قسم ... اگرچه ... حرارت ... از ...
دماغ ... گاهی برای جلای چشم مثل ... در چشم کشند گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه توتیای کرمانی و کحل ...
و مانند آن اکتحال نمایند اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد ... و مانند آن ... بر ... حتی ...
و استعمال ... مرطبه ... دماغ ... حرارت ...
ارتفاع بخارات ... دماغ ... آب ... سر ... مانند ...
مشائخ ... ضعف ... جماع و مانند آن ... روغن بلسان ... آمیزند ... شراب ... بسایند
و ... گوید که در ضعف بصر ... شانه نمودن ... سر ... مرتبه ... اطریفل ... آشامیدن شربت ... قبل الطعام
و سکنجبین عنصلی ... استعمال ... مفید است و ترک جماع ... و ترک ... استفراغات ... نظر ...
... و ... نمودن بهوای معتدل و اغذیه لطیف صالح و تدبیر ... بصارت باقی است +

علاج ضعف البصر از نظر ... آفتاب در وقت کسوف یا از نظر ... پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در آن افتد ...
در ... باشد ... و ... حب ایارج و ... حب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم ...
و اگر ... چشم باشد فصد از دست راست کنند بعده اگر ... حرارت قوی دلالت کند بر شرب ماء الشعیر دوام کنند و ... از ...
اقتصار ... روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای ... فارسی نشاسته کتیرا ... کحل ... کحل اصفهانی ... توتیای ...
یا ... مساوی ... شیر ... آفتاب ... شیر ... باشند ...
خشک کنند ... بسایند ... سر ... صبح و شام ... در چشم کشند ... در چشم ... سرخی ...
و شیر ... سفید ... کتیرا اسفید ... نیم ... کنند ... شیر ... زنان ...
و بر آتش ... در چشم ... سرخی ...
... شیر زنان ... در چشم کشند و اگر ... آمیزند ... در چشم کشند ...
... در چشم ... ساعتی ... چشم ... کنند ...

ذکر ادویه مرکبه مقوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع ست **اغبر لولوی** که جهت ضعف باصره و سبل و جرب و شترناق مفید بود توتیای کرمانی شسته شنج سوخته شسته هر یک دو درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنج درم صلایه کرده در چشم کشند **برود جالینوسی** که بغایت مقوی جلا و دافع حشیم و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و جرب مزمن و مجلل اورام ست صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول مقناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای کرمانی سانج هندی مس سوخته هر یک یک جزو امیشا ماز و چشم آزروت کف دریا هر یک ربع جزو باریک ساخته بآب انارین پنج مرتبه بپرورند و در هر مرتبه در آفتاب گذارند پس سوده در چشم کشند **برود پارسی** قوت باصره بیفزاید و محادرت چشم نماید توتیا مرقشیشا اقلیمیای نقره هر یک پنج درم سنبل سانج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند **برود** برای تقویت بصر و حفظ صحت آن پوست بیضه مرغ چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند **جواهر سرمه** تالیف حکیم محمد رضا خان حکیم علوی خان لعل بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق مغسول طباشیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک نیم درم انزروت مربی و نیم درم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یک دانگ سرمه اصفهانی بآب غوره پرورده دو مثقال بدستور مقرر کحل سازند **حب معمول حکیم شریف خان** بجهت اکثر امراض چشم و تقویت بصر و دافع بیاض ست زرد چوبه زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله های بزرگ سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ موتهه هر یک یک درم مثل سرمه سائیده بآب برگ نیم و شیر برسیاوشان و آب کهرتوه خمیر کنند و یک شب نگاهدارند صبح گولی بمقدار حبه بندند و در سایه خشک ساخته بکار برند بجهت پروال بآب گا و برای بیاض کهنه با شیر و کهرتوه و بجهت گل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر برسیاوشان و برای دهند بآب بادیان سائیده در چشم کشند **حب دیگر** زعفران سرمه صندل سفید دارچینی اشنه کافور دار فلفل سانج هندی نار مشک برابر گرفته باریک سائیده حب سازند و در آب سرد سائیده در چشم کشند **ایضاً** برای ضعف بصر و سبل و دمعه مفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیب هر یک سه ماشه فلفل گرد بست و یک عدد در آب لیمون دو پاس کهرل کرده حب بسته دارند و صبح بآب سائیده در چشم کشند **ایضاً** برای ضعف بصارت مغز دانه هلیله و بلیله دار فلفل دارچینی آمله سنگ بصری اصل السوس مقشر مساوی کوفته بیخته حب ساخته بآب سرد در چشم کشند و دوائیکه حکیم علی در رساله مجربات خود مینویسد که در جمیع امراض چشم نافع ست و مجرب الا در سبل و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل رمد نیز جائز نیست پوست هلیله کف دریا چشمیزک شیر ماده شیر که در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو توتیای هندی نیم جزو بغایت نازک بسایند و بآب شیاف سازند و در چشم کشند **ذرور مامیران** جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دار فلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند **روشنائی** نافع ضعف بصر و سبل و جرب و ظفره و بیاض مزمن شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه درم دار فلفل جهر سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یک درم مثل غبار صلایه نمایند و اکتحال کنند **سفوف آمله** نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته هر روز یک توله بخورند **سفوف بادیان** که ضعف بصر را سودمند ست و هر که برین ادامت نماید از ضعف بصر ایمن باشد و هرگز در علت کوری در پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند **شربت مسندی** مفید ضعف بصر نافع رطوبت دماغ مانع ابخره از دماغ گل منڈی پاو آثار شکر سفید سه پاؤ در یک نیم آثار آب تر نموده صباح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه ماند صاف نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاهدارند خوراک تا چهار توله **شیاف یاسمین** نافع باکثر امراض چشم خواه در طبقات

وطوبات نوازل را تسکین باشد نسخه من اقت یکی اقتباس صواب باشد و دافع ظفره و سبل و دمعه نیز نوشته منه یا سمین سرمه سنگ بصری توتیای [illegible]
زعفران شوره قلمی مغز تخم سرس جدا جدا مساوی کوفته از پارچه باریک گذرانیده در سنگ سماق با شیره لیمون آنکه خشک شود سحق کرده شیافها ساخته [illegible]
و آب [illegible] سنگی که سائیده شود رسانیده [illegible] در چشم کشند و اگر در چشم گل یا پرده باشد یا سوی شیره ریخته باشد آب درین سائیده [illegible]
بر نبات بکشند شیاف که جهت نشاره و ظفره و اکثر امراض چشم نافع فلفل دار فلفل قرنفل توتیای سبز هر یک نیم جزو امیران چینی مرکی سنگ
حضض هندی هر یک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک پنج جزو کوفته بیخته سه روز در آب لیمون سائیده و شیاف سازند ایضا
جهت ظلمت وغیره امراض معمول است [illegible] ماشه کف دریا اصل السوس سرمه سفید [illegible] فلفل سفید امیران چینی توتیای زرد [illegible]
پوست بلیله هر یک شش ماشه [illegible] سنگ بصری هر یک یک توله آب [illegible] یا آب باران شیافها سازند کحل برای اکثر امراض چشم

چون نسخه ابصر و دمعه و حمرت و جرب و ظفره و سبل و جرب [illegible] مجرب است پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله هر واحد بقدر نیم رطل گرفته در دو
رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاو یک صد و بست بار گداز کرده در آب مذکور سرد نمایند که بقدر
دو دلم باز از آن جست سمار ساز [illegible] چوب نیب نصب نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از آن سمار باریک بسایند که رنگ شوره سیاه گردد
در چشم کحل نموده باشند کحل مقوی بصر نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید و معمول است فلفل شانزده عدد دار فلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه و دو
گل گنبد هشتاد عدد باریک سائیده بکار برند کحل که حکیم اکمل خان برای نواب [illegible] بهادر تیار نموده بودند جهت تقویت بصر مجرب است
و جلای رمد و دمعه را نیز نافع صدف سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کهرل کرده
سرمه سازند کحل از تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و بقایای رمد و سبل بسیار مستحسن است سرمه اصفهانی دو توله
مروارید سائیده سنگ بصری هر یک شش ماشه بسد یک مثقال شادنج عدسی مغسول چهار ماشه ادویه را علیحده علیحده باریک نموده در گلاب خوب
حل ساخته بکار برند ایضا [illegible] جهت کشته که از بس گرمی آید یک توله سرمه دو توله مروارید نیم توله شیاف مامیثا نیم توله ادویه جدا جدا سائیده
بعد مخلوط نموده در آب باران یا گلاب بسایند و بعمل آرند برای تقویت و تزیید بصر و بقایای رمد و سبل و دمعه نافع است کحل معمول و مجرب حکیم
ممدوح جهت روشنی چشم و رفع غبار یعنی دهند و بقایای رمد و تقویت بصر و سلاق جست بالی شش دام سرمه اصفهانی یک دام امیران چینی
[illegible] سفید هر یک یک ماشه سنگ بصری پنج ماشه گلاب پاو آثار گل خام چنبیلی شش ماشه اول جست را در کچه آهنی گداخته [illegible]
کشته از پارچه باریک بگذرانند اگر چیزی بماند باز آنرا بکشند تا همه کشته شود و در نیم پاو گلاب تر نموده دو روز نگاه دارند پس ادویه مثل غبار بسایند
و جست [illegible] وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند و هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کهرل خواهند ساخت خوب خواهد شد
و باید که گل چنبیلی که از برای کشتن جست مذکور است سوای گل چنبیلی خام که آن در ادویه داخل میشود می باید کحل که شاهجهان بادشاه خود استعمال میفرمود
کافور [illegible] زعفران مشک خالص سادج هندی هر یک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی هر واحد شش مثقال
مارقشیشای ذهبی توتیای کرمانی هر یک هشت مثقال سرمه اصفهانی دوازده مثقال باین طریق بسازند که سرمه و مروارید هر دو و اقلیمیا
و مارقشیشا هر یک را علیحده علیحده در سنگ سماق با آب باران صلایه کنند و دواهای دیگر نیز باریک مثل غبار کرده با هم آمیخته در ظرف آبگینه
نگاه دارند کحل مقوی مستعمل در ضعف بصر از حکیم علوی خان [illegible] مروارید توتیای مدبر سرمه مدبر هر یک یک توله مروارید ناسفته اقلیمیای فضی
و ذهبی محرق مغسول هر یک هفت ماشه ابریشم محرق شادنج مغسول هر یک شش ماشه امیران چینی سه ماشه ورق طلا دو ماشه زهره آهو
زهره دراج هر یک [illegible] ماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند نوع دیگر که بجهت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض چشم را سود دارد

سرمه سه توله سنگ بصری یک توله مروارید دو توله ماميران شش ماشه مرجان یک توله ده ماشه ورق طلا چهار ماشه غیر از ورق طلا جمله را
باریک ساخته چهار روز بآب هلیله کهرل کنند و تا چهار روز دیگر بگلاب کهرل نمایند و روز نهم اوراق طلا نیز بیفزایند و بگلاب بسایند و در ظرف
آبگینه یا چینی خلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید که کهرل سماق یا چقماق باشد نوع دیگر یادگار مجتبی فاروقی الدین خان سرهندی سرمهٔ سفید
سرمهٔ سیاه هر یک یک توله گرفته در پیه گردهٔ بز پیچیده در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود هر دو قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند
بعده ماميران چینی زعفران هر یک دو ماشه مشک خالص ده سرخ افزوده همه را در آب ادیان سبز حق بلیغ نموده خشک کرده استعمال نمایند
کحل مبارک منسوب بحضرت علی کرم الله وجهه کحل اصفهانی ده درم توتیای کرمانی نمک اندرانی هر یک یک درم ماميران چینی ربع مثقال
کافور یک جو طریق ساختن این است که پنج عدد هلیلهٔ زرد را خسته دور کرده بکوبند و با آب شیرین یا و آثار بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده
در همان آب ادویه بسایند تا مثل غبار شود از پارچهٔ دارائی گذرانیده بکار برند کحل ثابت واسع خان می گفت که در تمام عمر شش بار بدین چشم کشیده ام
تا حال که عمر به نود سال رسیده محتاج عینک نیستم جست قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام ترنفل دو دام فلفل گرد چهار دام برگ نیب سبز
یا و آثار سنگ بصری دو دام برگ گهیکوار کلان ده عدد ماميران نیم دام اول ترنفل و فلفل را علحده علحده در آب بسیار باریک سائیده در پیالهٔ چینی جدا جدا نگاه دارند
بعد از آن جست را در کرچهٔ آهنی بآتش تیز گداخته در آب ترنفل هفت بار سرد کنند و همین دستور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گداخته بدستور اول
در آب گهیکوار هفت مرتبه سرد کنند باز گدازند و بادستهٔ آهنی در همان پیالهٔ آهنی حل کنند تا که جست مذکور خاکستر گردد بعد از آن ماميران و سنگ بصری
سائیده داخل نمایند اگر سرمهٔ سیاه بسازند برگ نیب و ساگ چولائی که مذکور شد با دو دام فلفل گرد منجمله چهار دام در وقت گداختن جست داخل نمایند
و آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سازند که سرمه شود پس با پارچه بیز کرده صبح و شام در چشم کشند در هوای گرم سرمهٔ سفید بکشند و در هوای سرد
سرمهٔ سیاه بکشند کحل ثابت راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و سبل و نزول و دیگر امراض چشم سرمهٔ سنگ بصری هر یک دو توله جست کشته یک توله کف دریا
دار هلد ماميران چینی هر یک شش ماشه سون مکهی مروارید مرجان مشک کافور بهیم سینی نیله تهوتهه توتیای هارونی ناف سنگه شب یمانی برشته مرچ سیاه هر یک
سه ماشه چاکسو شیر باد شیر بارچه غوری هر یک یک توله چاکسو را در سرگین گاو میش جوش دهند وقتیکه نیم پخته شود بر آورده خشک کنند و همه ادویه را جدا جدا
کوفته بیخته در کهرل انداخته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چهل پاس بر آورده و چهل وزن نگاه داشته استعمال نمایند کحل برای روشنی چشم
و رفع رطوبت نافع از بیاض استاد مرحوم سرمهٔ اصفهانی چهار توله مروارید ناسفته ماميران چینی هارون توتیا کف دریا سنگ بصری بسد سوخته شادنج مغسول
رتن جوت حضض هر یک شش ماشه بدستور مرتب سازند کحل مازو تقویت بصر نماید و دمعه را باز دارد و حکهٔ جفن را سود دهد شادنج عدسی ساذج هندی
هر یک دو درم دار فلفل دم الاخوین هر یک نیم درم روی سوخته مازو هر یک یک درم قاقله مشک هر یک دانگی کافور یک طسوج کوفته بیخته بدان اکتحال نمایند
کحل که جهت چشم را نگاه دارد توتیا ده درم شیاف مامیثا سه درم صبر سقوطری حضض هر یک یک درم کافور دانگی کوفته بیخته بآب غوره یا آب سماق پرورده در
سایه خشک کنند و سوده صبح و شام در چشم کشند کحل معروف بدواء الکاتب جهت حفظ چشم و نشف رطوبت و تقویت نظر سود دارد شیاف مامیثا انزروت
هر یک ورق سرمهٔ اصفهانی مربی بآب باران ده درم هلیلهٔ زرد نیم درم آب غورهٔ انگور یک درم کافور دانگی بدستور مرتب سازند کحل الجواهر
که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پلک و رفع غشاوه و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض است و صاحب تحفه گوید
که حقیر و والد حقیر این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب است سرمهٔ اصفهانی ده درم توتیای هندی که غیر قسم حاد اوست مارقشیشای ذهبی مرجان سرخ
دهنهٔ فرنگ عقیق سرخ فیروزه ورق نقره ماميران چینی فلفل سفید ساذج هندی اقلیمیای نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان نهری شش درم مروارید ناسفته
یاقوت سرخ بسد لعل زمرد زبرجد ورق طلا دار فلفل هر یک دو درم زعفران سه درم لاجورد مغسول قرنبل سوخته شادنج مغسول هر یک چهار درم

سوده بکار برده استعمال نمایند نوع دیگر که بهشت برکا است زیب النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک هندی زرنیخ الاحمر یک یک درم نمک اندرانی ساذج سفید دانه پلپل سفید سنبل الطیب سرمه اصفهانی سرمه سنگ زعفران بسد احمر هر یک دو درم مس سوخته مامیران چینی مرصافت نوشادر سند چوب هر یک سه درم پوست بلیله زرد مروارید ناسفته هر یک چهار درم سرسفید طبرزد ماهیتا یاقوت فیروزه هر یک پنج درم کف دریا اقلیمیای نقره هر یک دو درم مجموع چهار درم ادویه را بر سنگ سماق کحل نمایند چون سرمه ساخته شود استعمال آن کحل الجواهر از مجربات مسافرین که در تقویت نظر دارد الکوت بیخ تخم زرد و کافور زنجبیل هر یک دانگ نشادر نانخواه عفص ثابت ماهیتا سرطان بحری اقلیمیا هر یک یک درم توتیا طباشیر پنج هر یک یک مثقال لعل فیروزه مارقشیشا سفیداب نشاسته هر یک دو درم مروارید بسد پوست بلیله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب نمکو بنج درم سرمه بیست درم نوع دیگر ابرا یاقوت ده درم تیز گرداند سرمه اصفهانی هفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید سه درم ساذج هندی دو درم زعفران نیم درم سلایه کرده در چشم کشند نوع دیگر سرمه اصفهانی یاقوت رمانی مرقشیشا شادنج مدبر مغسول فلفل دارفلفل هر یک دو مثقال لعل بدخشی مروارید مغسول از هر یک یک مثقال مشک تبتی خالص یک دانگ توتیای کرمانی مغسول چهار مثقال سیه مقرر کحل سازند کحل الجواهر که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهی نقل کرده مشک یک دانگ مارقشیشا هر دو اقلیمیا فیروزه زمرد دهنج فرنگی لاجورد بسد مروارید ناسفته بسد ساذج هندی دارفلفل هر یک دو درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم توتیای کرمانی پنج درم کحل اصفهانی ده درم علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست بلیله زرد دهنه فرنگ سرمه اصفهانی محقق سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی فیروزه نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج هر یک یک مثقال بدستور مرتب سازند کحل الجواهر که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران در مکه معظمه بهندوستان در مرشدآباد برای نواب شهامت جنگ دیوان صوبه بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و چار مزاج را بسیار نافع است مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی هر یک سه مثقال مامیران چینی ساذج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک و نیم مثقال سرمه اصفهانی دو مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده شل نموده با قلیا در دبه سیش تازه ورق کرده بآتش انگر بسوزانند تا نیم سوخته شود و سرمه محترق را پس در گلاب یا شیر خر سرد نموده و کوفته بیخته تا دو روز بگلاب سلایه نمایند پس یک هفته در آب یخ پرورده نمایند اگر زیاده نمایند بهتر است پس از آب یخ برآورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر سنگ سماق سلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را یکجا بالای سنگ سماق سلایه نموده تا نیکو ممزوج شود پس بر وجه از این یک جزو کافور داخل نموده بچشم کشند نسخه کاجل که از ابن سینا است موم سفید هفت و نیم مثقال روغن گاو تازه که از آن مسکه هفت و نیم مثقال عطر صندل بیست و یک مثقال کهربا دو نیم مثقال وران کنند اگر لخلخه باشد مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان دران گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلاب که در آن برگ مورد جوشانیده باشند در هاون سنگی بمالند و قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شود و نیکو هموار گردد پس با سرمه مستعمل ممزوج نموده بکار برند معجون که باصره را بغایت قوی و تیز گرداند برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع است زنجبیل برگ ترکی ایارج فیقرا هر کدام یک جزو حلتیت ربع جزو کوفته بیخته بآب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهد بقوام آورده بسرشند و هر روز بقدر فندقی بخورند

مدد و دمعه والتزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند ضماد نجع مدمی منسول و دو درم کهربا یک درم توتیای هندی توتیای کرمانی دار فلفل هر واحد نیم درم گل ارمنی
ب درم مروارید ناسفته دو درم اسرب محرق عقیق بحری مرجان که شجر عقیق معروف ست هر یک نیم درم هلیله زرد دو دانگ باریک سائیده و بعده نشاسته
درم نمک چینی یک درم سود داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر مرطوب یا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک
قیراط اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلاً روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در هر چشم کشیده باشند و اگر کفایت نکنند
بحور بر روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زنان آمیخته بکار برند و از مشی در آفتاب و اغذیه یابسه منع کنند
گر ضعف بصر فقط بغیر رمد و دمعه و رسوخ التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال و بحرارت خارج باشد تا الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند
صد سر روکنند بعده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه بخره مثل لحم بقر و ماهی والبان منع کنند و بر اغذیه لطیفه اقتصار ورزند
ر امتلاج تنقیه باشد بحب ایارج یا قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد مری یا میویزج و عاقرقرحا هر دو سائیده
بنج حل کرده غرغره نمایند و سعد و سعوط کنے خائیده و آب دهن بریزند و هرگاه در هر دو حالت مذکوره پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم نشاسته صمغ عربی
واحد دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یک درم سرمه اصفهانی یک درم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیده بکر ریخته در سایه
ب حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سائیده وقت دیگر
روغن بنفشه و اندکی لعاب اسپغول آمیخته لت کنند حتی که مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه دوا
بی شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور پلک سرخی گردد تخم انار ترش باریک سائیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بربندند تا مثل
هم شود بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پلک بالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی کزمازج و اندکی خاکستر چوب انگور اضافه کرده
ب باران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هرگاه درین قسم صداع
دث شود و نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند ازالة الحرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعده بر روغن بنفشه یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند
گر ازین فائده نشود شیاف ابیض یک دانگ در شیر دختران یک درم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع
نیم خام باشد و طبیعت با اعتدال بود و نبض نیز معلوم شود بر روغن کنجد و روغن یاسمین یک دو دفعه سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج دهند

علاج ضعف البصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بعد تعدیل اشربه لائقه هر خلط بیاشامند و بر
مطبوخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب بخار آب و سرکه باهم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتها
ی تحلیل بقیه ماده شیاف احمر لین استعمال کنند بالجمله اگر از غلبه خون باشد فصد و حجامت نفره و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هر چه در علاج طرفه گذشت
بل آرند و اگر از غلبه صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله و قرص بنفشه وغیره که در علاج یرقان مین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبه سودا باشد بمطبوخ افتیمون
ا الجبن و سفوف سودا و جز آن که در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبه بلغم باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و
قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و هر چه در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیه مناسبه مصلحه هر مزاج نمایند
بدن و اکحال محلله ماده ما بقی و بخورات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویه مقوی چشم و رادع ماده مثل تقطیر گلاب بسماق
صفرا و دم و گاهی استعمال عصاره کاهو و خرفه و تضمید بدان سکنند و اکتحال بشیاف عنبر در بلغم و سودا و اکثار حمام در سوداوی نافع ست و در صورت
رقت لون بدیدن اشیای ازرق علاج زرقة چشم نمایند **انتباه** ضعف بصر که از تشنج و تقلص طبقه عنکبوتیه حادث شود اگر بسبب تشنج یابس بود آثار یبوست
رک گردد و درین صورت بهر ترطیب بدن هر چه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ
ویه مرطبه چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض از روی نافع ست و آنجا که علامات
بنج امتلائی معلوم شود تدبیرش تنقیه با یارجات و غراغر و استعمال اکحال مدمعه نمایند بدستوری که در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر که بسبب ضغطه و
نهاک عصبه مجوفه باشد اگر سبب ضغطه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد هر چه در علاج ضعف بصر یبسی

گذشت ... و تضییع درم صلب که گرم باشد اعراض ... وقت ... سیلان ... اصلاح ... تسکین ...

شیاف ابیض افیونی ... چشم ... آب ... و اگر ورم ... باشد ...

و طول ... آن ... منضج ... باشد ...

... باشد ... ضعف بصر ... مسکن ...

... و تحلیل ورم ... ضعف بصر ... و نقصان ...

... چشم ... باشد ... بر یک ... تفصیل ... مسطور شد ...

باشد ... آنچه ... چشم ...

بطلان بصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر که ذکر شد و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و اجمال این است که سوای ...

مشارکت دماغ و غیره و که بجهت کور شدن ... این مرض با آفت طبقات یا سبب رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این را علاج ست ...

چشم در ظاهر سلیم باشد لیکن آفتی ... رسیده باشد ... اگر ... باشد ...

... آن یا انطباق و سبب ... یا استرخا و ورم ... فضلات ... مقدم دماغ یا از انتهاک

و انخراق عصب باشد ... و این فساد ... سبب غلبه رطوبت بر آن باشد ...

آن ... علاج ست ... اگر ... سلیم بود یا سبب رسیدن ...

... علاج اسباب مذکور ... ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر ... حرارت ... مقدم دماغ ...

... ورم ... چشم ... باشد ...

فواکه رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال بمفتحات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون وج و اگر سدهٔ عصبه از ورم باشد یا از انطباق آن
سبب استرخا یا یبوست یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و تبطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود و اگر بسبب غلظ و تکدر نور و سواد بیضیه باشد
مال ملطف مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیهٔ صالحهٔ جید الکیموس بدار صینی و صعتر بخورند و با ایارج فیقرا تنقیه کنند و بر تحرز و شدت سدآ
بینند و نظولات ملطفه بعمل آرند و دیگر تدبیر ملطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و آنچه سوای قدح در نزول الماء ذکر شد حسب حاجت
ربرند و اگر بیرون آمدن از تاریکی بروشنی دفعةً سبب باشد بروشنی آفتاب بینند بلکه پارچهٔ نیلگون بر روی آویزند و در جائی که نه بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند
ملفهٔ کلان از امر سرب گرفته بسوراخ براده نمایند و بران نظر کنند و از چشم نزدیک دارند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیم گرم بر سر ریزند و تجویف غذا نمایند و طعام مرکب سازند
از صوم و جماع پرهیز ند و هر چه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت آنچه در قمور خواهد آمد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل ست آنچه از سواد بیضیه بود و کثیر علاج
پذیر لیکن شیاف مرارات باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیهٔ ملطفه دهند و حکیم علی جی نویسد که یکی از خدام من ضعف بصر اندک اندک بدید آمد حتی که بصر او بالکل زائل شد پس علاج او
بطیب مزاج و دماغ از اغذیهٔ لذیذه چرب و نمکین و دهن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصر او عود نمود

خفش و تغیض عین از شعاع

خفش بالفتح مرادف جهر بیدانند و بقول جزری انضمام اجفانست نزد تحدیق بسوی ابصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که بسبب آفت قرنیه و عنبیه یا قلت رطوبت
بیضیه در اصل خلقت ابصارت در شعاع و روشنی ضعیف شود و در سایهٔ ابر و عند غروب قوی گردد و این لا علاج ست لیکن برای تقویت چشم و خارج دهن بنفشه در چشم
کشند و می تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب عارض شود و بعدت خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت بالجمله بر تغلیظ خون هر سه غلبه با پیه و تأمل
رانند و اغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و بچهٔ مرغ فربه دهند و آنچه مسکن حدت و مقوی باشد مثل آب انارین با شکر و لعاب بزر قطونا با جلاب و شیره تخم خرفه نافع بود و کذلک تبرید
مندمل مبرد و ترطیب بسعوط مرطب و بقول مبرده چون کاهو و کشنیز و خرفه مفید ست و کافور درین باب شدید النفع ست از اغذیهٔ حریفه و مالحه و شراب کهنه و حلوائی عسلی احتراز
نوم و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند و نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصر ست با تری آنکه آن دلیل غلبهٔ رطوبت ست علاجش تنقیهٔ بدن و دماغ ست از رطوبات فضلی مسهل
ایارج و استعمال اغذیهٔ جیده و بعد تنقیه بهر تقویت چشم و تخفیف رطوبت توتیای هندی و سرمهٔ صفهانی و برگ مورد سوخته و گلنار سوخته در چشم کشند و استعمال اکحال مثل
روشنائی و کحل عزیزی و باسلیقون اکبر مانند آن نیز مفید بود و سبب تغیض عین از شعاع یعنی تنفر چشم از روشنی سخونت روح و رقت اوست و این گاهی طبعی می باشد هنگامیکه روح باصره
اهل خلقت شدید الحرارة و الرقة و قلیل المقدار باشد همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدید الحرارت باشد و گاهی عارضی می باشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم دماغ را و نیز گاهی
شود که بسبب انجذاب خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید از رمد چشم بیشتر شده ربیر انطلس باشد و گاهی بسبب ضعف چشم مثل مدو سبل جرب عارض شود و پس مرض کور گرطبعی بود از ابتدای خلقت
بی علاج ست و اگر عارضی چشم باشد سببش همان مرض بود و الا از سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول آنچه در علاج امراض دماغی حار گذشت از تبرید و ترطیب و بعمل آرند و استعمال
اغذیهٔ مبرده و مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و اضمده و قطور و سعوط مبرده و مرطبه و اغذیهٔ مرطبه چون آش جو مغز بادام و کدو و غیره نافع بود و در قسم ثانی بازالهٔ امراض مذکوره کوشند

قمور

ان کدورت بصر ست که از ادامت نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود پس بسبب تفرق روح باصره بصر مطلقا
کل گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج پارچهٔ
نیلگون بر روی آویزند و جامهٔ سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمان جونی مدام بنگرند و شیر دختران در چشم بدوشند و مغز بادام سائیده وقت خواب بر چشم
ادکنند و تکمید با آب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیزند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد از ان فصد
ماقین بگیرند و اگر نفع ظاهر نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که بیاض برف یا آفت برودت ادجمع شود کاه و گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آتش نیم گرم در پیش چشم
انند و روی بشویند در روز و شب چند بار و بعسل و آب ثوم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید بشراب کنند و یا ادویه

نمود مثل دود و روغن و بست و اکحال المکیت ... و شلغم سبک و ماش ... مانند آن در شانه و برنج ... کباب ... آب آن ... نرگس و کمیه کنند پوست خربزه و ... آن که ... خشک گردد ... آتش ... گرمی بسیار ... سیل و ... خوردن ... شراب ... ریحانی ... خوردن ... بست ... بر ... باشند ... از مجربات ... برنج ... و کحل ... اگر صدوث آن از ... باشد ... اکتحال ... روغن ... کنند و این کحل ... دیا ... کحل ... یک ... برگ ... هندی یک ... نرم سائیده ... گلاب یک ... حرکت ... بادرنج ... آب ... گلاب ... لعاب ... خشک ... یک ... مشک ... نرم مثل غبار ... استعمال نمایند ... شیر ... آب ... شراب ... خشک ... مثل غبار ... چشم کشند ... اگر ... شود ... قطع نموده ... خشک ... اکحل ... شبت ... نمک ... آب ... شاند ... اکحال ... نمایند ... شراب ... بخار آن بچشم ... بغایت سود مند ... مجربات ... مواظبت کنند ... اگر ... زایل نگردد ... فصد قیفال ... حمام ... خواب نمایند ... زایل نشود ... فصد ... شراب ... مذکوره ... نمایند ... گفته اند ... خوردن ... گرم ... اگر حرارت مزاج مانع نباشد ... داخل کنند ... گویند ... آب ... شانند ... بالای آن ... کنند ... چشم کشند ... مانند آن کنند ... اکتحال کنند ... هندی ... اقلیمیا ... ذرور نمایند ... علاج ... ممالات نمایند ... سبب قوی ... بخارات ... سبب ... گرم ... علاج ... اقسام ... سبب ... بخارات ست ... گویند که عسل ... چشم کشند ... آب ... حمام تاریک ... آب بسیار گرم ... کابلی ... شانیده باشند ... نفع عظیم ست ...

سل العین

یعنی لاغری چشم و نسبت ... این مرض ست و گاهی بسبب ... زوال صفای رطوبات ... بسبب نقصان رطوبت ... اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این ... علاج ست و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب ... واسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق ... یا ضعف قوت غاذیه چشم باستعمال مخدرات ... شیخ میفرماید که غور ... در حمیات خصوصاً ... استفراغات ... چشم ... گران یا دشواری حرکت ... باشد بعضی مردم را اختلاف ... عارض شد پس چشم ... گیلانی گوید که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست و این نقصان ... استفراغ محسوس بود چنانچه ... جماع و عرق افتد یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب ... حمام و حمیات حاده ... چشم افتد که اکثر از ... رطوبات ... تحلیل شود ... رطوبت عارض شود چنانچه

م صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیه یابسه و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد پس باوجود ضمور چشم خشک باشد
سرف آن در غذا ضعیف گردد و اگرچه غذا بسیار بود چنانچه در سبل بود پس چشم کثیر الفضول باشد و بهیج و سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن
ط ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم او ست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصلی بود
دان باشد ببینند که تب دق دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد والا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود والا سوال کنند که پیش ازین
استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار بهر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض
باشد علاج آنجا که سبب یبوست سده شبکیه باشد هرچه در فصل او جامع مبین به تفتیح سده مذکور شد بعمل آرند و در باقی اقسام ازاله سبب نمایند و ترطیب بدن و دماغ
مدبه تناول مزعفر کدو و اغذیه رطبه دسمه مثل لحوم حملان و بیره ماکیان و اسفیدباجات و سکون و نطول آب نیم گرم بر روی و سعوط بشیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که
بهم زده ست و امثال آن که در علاج ضعف بصر یبسی و غیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود
ت مثل ماء الجبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن و تفتیح سده و ترطیب بدن و ازاله او و تبدیل و لطف و اقتصار بر اغذیه مولد دم محمود مثل
بهی حملان و چوزه مرغ و زرده بیضه نیم برشت و مانند آن نمایند و شنبس و بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیم گرم که در آن خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو کوفته
انیده باشند بر سر ریزند و بروغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت رد کنند و اشیای
احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال آب شور و رکوب بحر و شمیدن روائح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و آرد باقلا یا مغز نان سپید در شیر دختران
رده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روائح طیبه معتدله ببویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض بمشائخ افتد کمتر زائل شود لیکن علاج آنها به پرهیز و اقتصار
یلیه محموده و منع از ریاضت ضعیف و جماع نمایند و اغذیه یا دقیق الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای مرطب مسخن مقوی گردد و ببخور بخار محمود بسوی راس حقنه نمایند مثلا
بن تودری تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که مهرا شود و صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری روغن یاسمین و روغن سوسن و کارع بحسب واجب بر آن ریخته
ملوط سازند حتی که غلیظ شود نیم گرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بروغن مجموعه تدهین بدن نمایند و شیخ باشد یا شاب درین مرض فصد نکنند و شراب معتدل بغایت دند
بین طلیه بنوشند و این همه رطوبات محموده چشم و روح می افزایند و هر آنچه روح و رطوبت محموده افزاید سبل العین زائل کند و گیلانی می نویسد که علاجش حیله کردن در جذب مواد
ی چشم ست و این بریاضت و بجدال و بکثرت کلام و مالش سر بروغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه و شستن روی بآب نیم گرم و اغذیه مرطبه حاصل شود و هم ملوما
ضمات و اشیای حریفه مضر بود و هرگاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند سرب صاف بر آن اندکی روغن بنفشه انداخته بانگشت خوب بمالند تا از آن
ر برآید بعد آنرا با شادنج عدسی محرق سوده بحریر بیخته اندکی سرمه صفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جیده این ست که از توتیا و نشاسته و اقلیمیای فضه
هم شیاف ماميثا ثلث درم مروارید نیم درم صبر یک دانگ زعفران یک دانگ بگلاب سایند و استعمال نمایند این دوا با وجود تجفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت و تجفیف فضول است

زرقه

بودی چشم و آن تلون حدقه است برنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند و آن دو نوع ست اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نمو و عظم رطوبت جلیدیه یا
رت زجاجیه خواه ورم طبقه صلبیه و مشیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبه رطوبت و خامی آن قبل از نمو مشاهده می باشد
ی الاسکندر برص العین نامیده و مثل برص مشکل علاج پذیرد یا تغیر رنگ عنبیه است از یبوست و یا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشائخ و صاحبان امراض
ی بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض مشائخ از فرط یبس عین می باشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم ست
مپس اسباب کور باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که با نتو اکبر ست یا لاغر و صغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس میشود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم
ید و مشیمیه بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و متغیر نماید و دیگر آثار غلبه خشکی و سن شیخوخت و بطلان بصر شاهد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان
یه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبه رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود علاج آنچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد

[illegible]

... وگوشت گوسفند و زرده بیضه نیم برشت و ادویه وسعوط بروغن بنفشه و روغن گل و چکانیدن شیر دختران در چشم و بینی و حمام مرطب ...
مداومت سکون ... کثیر الماء ... و آشامیدن ماء الشعیر و شیر با شکر ... و آب شیرین ... آن ... علاج ضعف بصر ...

یرقان چشم

و آن عبارتست از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک بهمین فرق میکنند در یرقان چشم و یرقانی که از انصباغ طبقه ملتحمه باشد که در آن سیلان اشک نمی باشد
وسببش انصباب صفرای قیل است بر طبقه ... ادبسوی ... ترشح او بر سایر طبقات چشم علاج ابتدا بفصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد ...
... تنقیه کنند ... مطبوخ ... نمایند ... زرد ... هندی ...
... کاسنی ... ورق ... غب الثعلب ... صاف نموده ... شکر ...

وبعد تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و بقول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل برهم زده بر چشم ضماد کرده بخوابند و ضماد شیر بروار بید هر واحد دو درم توتیای کرمانی بسد هر یک یک نیم درم صمغ عربی یک درم آب انار میخوش سائیده خشک کنند و باز سائیده بشیر دختران یا شیر خر قدری وافر داخل کرده خشک کنند و بسایند و بآب انار میخوش یک مرتبه دیگر و بشیر الاغ نیز مرتبه ثانی پرورده خشک کنند و هر چند زیاده تسقیه نمایند بهتر گردد پس نرم سوده و صاف نموده بطریق ذرور یا بمیل در چشم کشند و اگر یرقان و اشک زائل نشود برگ کاسنی مدقوق بشحم انار مضروب بابقول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر سرطان بحری یک درم کف دریا یک نیم درم برگ انبرباریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم نارمشک دو ثلث درم سائیده اکتحال نمایند و اگر از ین هم فائده نشود برگ سنفشه کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف گشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سبوس گندم جو نیکوفته هر کدام یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در آفتاب به سر بسته بریزند که بهرا شود و بر آن انکباب نمایند و چشم بگشایند و در اکل و شرب تدبیر تسکین دم و تعدیل صفرا و مزاج نمایند و اگر قاروره سرخ باشد شربت الشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تپ نباشد لحم جدی مصوص و جوزه مرغ بریراج و سمک ماری صغار سفید و جو را بسرکه جوشانیده سازند و اگر تپ باشد مزورات معمول از سرکه و شکروانان با سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت انواع ماده برای تحلیل مابقی بر بخار مطبوخ بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک انکباب نمایند و آب شیرین نیم گرم استحمام کنند و بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هرگاه صفرت در چشم فقط باشد هوای سائر بدن و حمام داخل کنند و سرکه کهنه بتکرار در بینی چکانند و آب بکدو را استند برومی جوشانیده سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و بعد گلاب قدری سرکه در چشم چکانند و شیاف ابیض قطور کنند بعد از ان برود حصرم و بعد کحل زعفران در چشم کشند

اختلاج عین

هرگاه این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در عضلاست و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات ست در زیر اغشیه و صفاقات و یا صلابت طبقات مانع او بخارات را از نفوذ علاج آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر مصائب زنجبیل یک درم قرنفل ماميران فلفل دار فلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک سائیده از پارچه گذرانیده بآب صلایه کرده اکتحال نمایند

امراض جفن و هدب و موق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشه چشم و آن سی و هفت مرض ست یعنی کمنه پلک و اورام و گدگده و دمل و تحجر و عقده و شرناق و برده و شعیره و ثؤلول و شلعه و قروح و تاکل و شعفه و حکه و نار فارسی و شری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و انتثار خای جفن و شتره والتصاق جفنین و جسأة الاجفان و غلظ اجفان و تهیج اجفان و ثقل اجفان و اختلاج جفن و خضرت و کمودت جفن و کثرت طرف و قمل و قمقام و انتثار اهداب و شعر زائد و منقلب والتصاق اشفار و بیاض اهداب و غرب و غده و بعضی وردینج و انتفاخ و کبوالتین را نیز در امراض جفن نوشته اند و در دینج در فصل رمد و انتفاخ بعد فصل رمد و کبوالتین در فصل دمعه مذکور شد و بدانند که هرگاه برای امراض اجفان دوا بعمل آرند بعد استعمال آن پلک را پوشیده بر بهانه چه خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بدوا کار برآید بدستکاری دست نبرند و بضرورت بعد از تنقیه بدن تا بسبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل را بعد از عمل تجدید از تناول لحوم منع نمایند و غذای آن چیزی باشد که در آن تعدیل و تسکین و قلت فضول باشد مثل مزورات و احسا و زرده بیضه نیم برشت ایضا تا چندروز از حرکات بازدارند و گویند که در امراض پلک سرگین داشته کحل استعمال نمایند

کمنه پلک

و آن آنست که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجه یابس و کهول را در خریف و بلاد یابسه عارض میگردد و سببش احتباس بخارات غلیظ ست در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری علاج حسب مزاج مریض بفصد و مسهل تنقیه بدن از مواد مبخره نمایند یا حب صبر بخورانند و بعده بهر تنقیه اجفان و طبقات مدمعات چون زرور و صمغ عربی و شیاف احمر لین و شیاف سنبل پس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد و دینج و کحل بالیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور و دهن بادام

و بنفشه و نشاسته و غیره و اکتحال صبر یا اقاقیا و آبنوس با یک سوده نافع است و شیاف مغلوث یا اسود یا یک شیاف ابیض نمایند و ... سرمه ... چشم را به آب نیمگرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند یا از اغذیه غلیظ گوشت گاو و ماهی و ... پرهیز کنند و تلطیف ... چشم شود

اورام جفن

و این یا از ضربات و دموی بود و بجهت امتلای سر از خون یا ضعف جفن و سرایت از عضو دیگر گویند یا از غلبه صفرا به دماغ و سر باشد آن از احمرار سند ... بلغم بود و آن را ورم رخو گویند و یا از ماده بارد سوداوی باشد و آن را ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که اگر ورم ... نمایند ... که ... قرمز کننده سرخ رنگ و سرخ نماید و از فصد متغیر گردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با درد و سرخی رنگ مایل به زردی سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و درد کمتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در هر چهار نوع آنکه باب ... مطلق خود لیکن اول در دموی و صفراوی فصد سر و اگر بلغمی باشد ... تنقیه نمایند و تبرید بکنند و در دموی و صفراوی که گذشت ... تنقیه بمسهل صفرا به نقوع مذکور سنا و پوست بلیله زرد و مغز خیارشنبر و ترنجبین و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بر آن بچکانند و طبیخ بلیله یا ... و استعمال ... کنند و بعد ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و امثال آن با آب کاسنی و آب گشنیز تازه و آب عنب الثعلب و روغن گل طلا سازند و گشنیز سبز با خشک ... با روغن گل و گلاب ساییده و یا آرد جو با گلاب یا آب کاسنی سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و بعد از آن مطبوخ ... نطول سازند و شیاف ... با آب گشنیز تازه سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض ... نمایند با آب اکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر ... ب ... سائیده پنبه آلوده بر پلک ستوم کنانند ... و ... بغایت نافع است و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل را با آب عنب الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و گشنیز و کوکنار بر زده و پلک را به آب سرد بشویند و در تبرید شیاف ... با آب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط آب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکه و نمک با آب گرم یا گلاب آمیخته ... بر پلک گذارند و بعده آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول نمایند و صبر و حضض و شیاف سنبل ... طلا کنند و نیز ... و شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و سپیدی بیضه مرغ تازه ... بغایت مجرب است و در ورم سوداوی بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد داده ... مثل بیضه مرغ و بیضه قاز بر روغن زیتون که در آن اندکی ... قدری آرد خطمی ... آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول بسرکه ضماد کنند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر و شیاف ... کنند

کدکدو دمل

و آن ورمی صغیر مایل بصلابت و دموی است که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سببش بیشتر اکثار اغذیه غلیظه مثل هریسه و گاو و ماهی و گوشت گاو و عدس است خصوصا که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکدو ورمی است صلب که در پلک پیدا شود و مشابه تولد ... و عوام آن را دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی است از شعیره و علاج او علاج تجربت و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب است که در باطن جفن اسفل باشد و در ظاهر آن ... باطن پیدا شود و ماده آن خون و صفراست و در آن جمع مانند دمل اعضای دیگر مادر ... میگیرد و بقول احمد دمل بثره بزرگ صنوبری شکل از جنس خراجات است و ماده آن خون مخلوط برطوبت غلیظه است علاج فصد سر و تنقیه بمسهل صفرا یا مطبوخ ... نمایند و در تلطیف ... کوشند و لعاب ... چشم در شب و روز چند بار به آب گرم بشویند و بران نطول سازند و روغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف ابیض در چشم کشند و اگر ... غرابت یافته شود لعاب اسبغول با سفیدی بیضه بران گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و بعده موم روغن نهند و در آخر نطول بمطبوخ اکلیل الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم با اندکی ... و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شود مرهم ... انگلیون بران گذارند و چون زوال او مشکل گردد و بتر ... کنند و ... ساعت ... و ... و مانند آن ... ورم ... دیگر ... چشم ... بس ... بران باشند و بقول سویدی ... نشده باشد صندل ... نطول ... و بر ... کنند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد ... روغن ... ضماد کنند ... آمده

زرده بیضه نیمرشت و روغن بنفشه بکار برند و اگر جناح باشد بعد خروج مده روغن زرد یک شبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم سود نهند و بقول بعضی علاج کمنه و برده و اعده است

تحجر

وآن ورم صلب صغیر ست شبیه بغده که در سن گرسن گردد و تحجر یابد و بعضی این را عده سنا نامند و سببش اجتماع ماده غلیظه سوداوی ست که در پلک متحجر شود و از زیاده برده غلیظه می باشد و در امزجه یابسه کهول در فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض میگردد و علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و مسهل و حب ایارج یا قوقایا یا اسطوخودوس یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و پیه شتر و موم در روغن بنفشه گداخته طلا کنند و بآب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و اسفنج تر نمود و بر پلک نهند و بعد نرمی ماده تحجر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای بار مغسول تحجر جلد را نافع ست و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید و مرجان و مشک و سرگین سوسمار بساوی ادویه مجموع سر سه باریک سوده بر تحجر بیخته تحجر را مفید ست و توتیای هندی نوشادر بآب سوده مکرر بر تحجر نهادن و ضماد اسود مسند و جاوشیر قنه اشق بساوی بسرکه خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس ست و اکتحاب آب گرم مکرر نیز ملین و محلل تحجر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بطول انجامد و سنفجه بران گذارند پس پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن بفشرده ماده آن که غدد کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قطعه کف بر آید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور صفر بپاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف عادت مرض باشد هر دو کنار جراحت را بمقراض ببرند و بعده اسفنج بران نهند و بآب بشویند تا زود مندمل نگردد و بقیه ماده بر آید و عضو بتمامه پاک شود و بعده علاج قروح اجفان نمایند

عقده

وآن از نوعی ست سخت که در پلک بالا حادث گردد و سببش انصباب رطوبت غلیظه سوداوی ست از سوء تحجر و تعقد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم روغن بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیر آن از ادویه محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت کند و زیر جلد بود و غائر نباشد از خارج شگافته بر آرند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و بر آورند و بعد شگاف زیره و نمک خائیده و آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطر ست بدستور بداخلیون فی العبه در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و از آن متعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد بادنجانی نماید و در آن عروق منتشر باشد ایضاً آهن و ادویه حاده متعرض نشوند بلکه در هر اندک مدت تنقیه دماغ از سوداکرده باشند و ماء الجبن نوشانند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیه محلل ماده سوداوی بکار برند

شرناق

یعنی ادرالمس و آن زیادتی ست نرم از ماده شحمی لزج که در پلک بالا بهم رسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند سترخی می باشد و حرکت آن ببالا دشوار میگردد و ماده آن چسپیده و غیر متحرک بود بخلاف سلعه و غدد و سببش انصباب رطوبت غلیظ ست بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثیر الدمعه و نزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف ست و کدورت حواس عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطسه و دشواری نظر بآفتاب و چراغ در روشنی و احساس غلظ و ظهور انتفاخ و نتومیان و انگشت وقت غمز از لوازم اوست و صاحب او از نزله و رمد اکثر عارض شود علاج فصد سر و کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال بمسهل مناسب و حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی با ایارج فیقرا و اصلاح غذا گوشت طیور و تلطیف تدبیر و تعدیل مزاج و پرهیز از مغلظات و دخول حمام نمایند و بآب گرم که در آن ادویه محلله مانند بابونه و اکلیل الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه و اکحال محلله بعمل آرند مثلاً شیاف باسلیقون و صبر و حضض و سک و اقاقیا و قدری زعفران طلا نمایند و یا مدس مقشر گل سرخ بابونه سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول فی ذرور صفر پس ذرور اغبر پس باسلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصاره مامیثا هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته بآب مورد سرشته بر پلک طلا کنند و در نسخه دیگر مرقوم ست بعوض سنبل مرقوم ست شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم اثمد اصفهانی سفیداب صاحن هر یک دو درم اشق یک درم صبر سقوطری نیم درم هر واحد نیم درم کوفته بیخته بآب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین امر زائل نگردد بشکاری علاج نمایند بعده آهن

[illegible]

برده

و آن [illegible] ست [illegible] که بر باطن [illegible] پلک حادث گردد و سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شعیره

و آن ورمی ست صلب طولانی بشکل دانهٔ جو که بر کنارهٔ پلک پیدا شود یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب به یبوست بود و از جهت [illegible]

[illegible] و هر گاه با آن حمرت و حرارت باشد [illegible] سوداویت می نماید و نزد بعضی مادهٔ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت [illegible]

[illegible] بیشتر [illegible] در فصل خریف [illegible] آن مرضی ست سلیم [illegible] آنرا عروس گویند و آن [illegible]

[illegible] باشد لیکن [illegible]

ودیگر سنگی زمانی طویل و تکمید بآب گرم زائل میشود و ماده این بیشتر خون خالص باشد و محتمل که برثرہ که در ہندی آنرا گہانجنی و گوہجنی و گوہیری گویند از ہمین قبیل باشد
علاج اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیہ بدن و دماغ بمطبوخ فواکہ مع افتیمون و ہلیلہ ہندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیختہ نمایند و غرغرہ بحسب مزاج
و وقت بکار برند و تقلیل غذا و ترک حمام و شب و منع از اشیای مبخرہ و اطعمہ غلیظہ کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکہ دران ادویہ محللہ جوشانیدہ باشند اکحبا بسیار زنند
و اگر بحمام روند و بآب گرم نطول نمایند و در ابتدا بعصیر و حضض و مامیثا و گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند و یا جدوار منزوی خطائی بآب عنب الثعلب تازہ یا آب کشنیز سبز
طلا سازند یا خستہ خرما بروغن گل سرشتہ ضماد کنند و روز اول سوخت گیرو ہلیلہ سیاہ بآب و کنار طلا کردن و کذا موم گرم کردہ نہادن یا کشمش شق کردہ نیم گرم گذاشتن
یا فرفیون کلان بآب سودہ طلا کردن یا ریوند چینی یک ماشہ پس انگندہ مگس چہار سرخ خستہ خرما یک عدد در آب سائیدہ طلا کردن و بعد از ظہور نضج زفال کہنہ دیوار حمام با
زعفران در آب سائیدہ ضماد نمودن و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب بآب سائیدہ یا حلتیت بسرکہ حل کردہ نیم گرم طلا ساختن و خانہ زنبور طلا کردن برای گہانجنی و کل
بالجملہ شعیرہ بعد از ابتدا بموم گرم مسل فرو بردہ بر شعیرہ بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکہ و روغن گل ضماد کنند و یا مرہم داخلیون با مغز نان در آب تر کردہ یا بعسل سرشتہ ضماد نمایند
و یا میعہ بآن بکر بمالند و یا آرد جو بوزہ یا چربی گداختہ آمیختہ ضماد کنند و قیروطی کہ در بردہ گذشت مفید شناسند و ضماد پشک سوسمار و یا صمغ عربی بسرکہ و یا بورہ نیم درم
میعہ دو درم و نیم آمیختہ و یا انجیر بشراب عسلی پختہ تا مہرا شود سائیدہ میعہ افزودہ و یا آرد جو عوض انجیر بدستور پختہ و یا اشق و میعہ بسرکہ حل کردہ و یا مر و زعفران در گلاب حل کردہ
و یا مقل ازرق بآب برگ عنائم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نمودہ و یا قنطوریون دقیق بآب سودہ و یا آرد گندم بآب و عسل پختہ و قنہ اضافہ کردہ نیز نافع شعیرہ است
و اگر از قلقند و نوشادر و صمغ عربی مساوی شیاف ساختہ اول شعیرہ را بمیل خاریدہ ضماد نمایند نیز مفید بود و طلاء سکبینج در آب یا سرکہ حل کردہ و کماد بہ بیضہ گداختہ یا بآرد جو
و قنہ یا پنیر گرم کردہ یا نان گرم بکرہ بتبدیل یکی بعد دیگری و گندم خائیدہ و ماش خائیدہ بستن و تکمید بزیت فی بابی کہ دران مگس انداختہ در آفتاب گذاشتہ باشند تا آنکہ متغیر
و گداختہ گردد و مالیدن مگس کہ سر او دور نمودہ باشند و نیز مالیدن خون کبوتر یا خون شان یعنی کبوتر صحرائی و خون شقنین و کذا ضماد لقنہ یک جزو کہ دران لعوق ربع جزو
یا سدس جزو داخل کردہ باشند بآب یا سرکہ سرشتہ و طلای اریاسوس کہ در بردہ گذشت و مرہم داخلیون ہر واحد نافع ست و ہمچنین طلا با موم سرخ در روغن گداختہ و مگس
سر بریدہ سائیدہ آمیختہ بستن بآب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بزاج سرشتہ و یا انجیر پختہ یا صبر بگلاب حل کردہ و یا نان محلول بسرکہ و یا انجیر خشک و قنہ بشراب پختہ
ہمہ سود مند ست و کذا اقاریدن پلک بشیاف احمر حاد و اخضر مفید و جالینوس گوید کہ اگر شیر انجیر بعسل بجوشانند و نان مید و قدری قنہ آمیختہ ضماد کنند شعیرہ را تحلیل کند
و اگر درجفن و چشم و سرگرمی باشد بعد از فصد و اسہال و تنقیہ بدن و دماغ بشیاف مامیثا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا بامیثا و مرصاف و حضض بآب
کاسنی و آب کشنیز تازہ و اکتحال نمایند و ایضا بدان طلا کنند و بآبیکہ در آن جو مقشر پختہ باشد تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیرہ بہر عدم قبول
مواد دیگر بتوتیا و سرمہ و سائر مقویات چشم و مشدد آن اکتحال سازند و اگر شعیرہ تحلیل نشود و نبشگافند یا بمقراض قطع کنند و یک ساعت بگذارند کہ خون از ان بر آید
پس فی در ہفر بر آن باشند و تبرید حوالی جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکنجبین یا بمار القرع یا بماء الفواکہ و جلاب نمایند و گاہی بعد از قطع شعیرہ شحم انار کوبیدہ بسرکہ
در روغن گل آمیختہ بر چشم میگذارند و بدقاق کنند مرصاف گنار حضض دم الاخوین مرسہ اقلیمیای فضہ سفیداب قلعی مساوی باریک سودہ بحریر بیختہ اکتحال میکنند کہ ہمان وز
ملتحم میگرداند و اگر در چشم الم پیدا شود علاج رمد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصا کہ آن الم بسبب بط و قطع بہم رسیدہ باشد و اگر از دشکاری ورم مانع باشد
استعمال تبرید و تعلیل و تلطیف غذا نمایند بمثل مزورات و شوربای جوزہ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوختہ با قشیشای محرق کنند زنجبیل مساوی نرم سائیدہ
بحریر بیختہ بدستور مودہ اکتحال نمایند و بر جفان ان ضماد کنند و جنین گوید کہ شعیرہ اگر از اثر قرحہ باشد نہ بادویہ اصلاح یابد و نہ بآہن و اگر لحم زائد بود بادویہ حادہ مانند زنگار و کبریت ملصق کنند و اشان اصلاح

توثہ اجفان

و آن گوشت اندرم ست کہ بیشتر در باطن جفن اسفل و گاہی در جفن اعلی و گاہی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیہ بتوت باشد و باخارش چشم
و لذع بود و مادہ آن خون فاسد محترق ست و بساست کہ خون از ان ترشح نماید و گاہی نہ و رنگ آن نیز برنگ توت باشد سرخ یا سیاہ یا سبز بحسب اختلاف مادہ آن از
دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیرہ بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کہول و در خریف و بلدان یابسہ می باشد و آن مرضی سلیم ست علاج فصد قیفال

پس ... [illegible] ... و زعفران ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... و دوای ... [illegible] ... زوال آن ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... استعمال ... [illegible]

ثآلیل جفن

و آن اجسام ... [illegible] ... سودای ... بلغمی ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... ثؤلول ... [illegible] ... علاج ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... ازالت ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... قروح علاج کنند

سلعه جفن

و آن ورمی است ... [illegible] ... و آن چهار نوع است ... [illegible] ... شحمیه ... [illegible] ... و فرق در سلعه و خراجات دیگر آنست که ... [illegible] ... و حرکت می کند زیر جلد بخلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند ... [illegible] ... علاج تنقیه بدن ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... ادویه ... [illegible]

قروح و تآکل جفن و احمرار آن

بدانکه قروح اجفان تفرق اتصال با ریم و چرک ست که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلا ریم ست و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن و جز آن و یا از داخل بود مانند ورم حار که مجتمع و متقرح گردد و یا بثور و ساکل علاج فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله دهند و صلاح و تلطیف غذا و ترک لحوم نمایند و بجهت تجفیف و ازاله رطوبت نافع از التحام مدمل قشر پوست بیرون پسته و پوست انار در سرکه بجوشانند ضماد کنند و گذاشتن عصاره برگ بارتنگ یا عصاره علیق یا پوست بیخ و پوست انار مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه مرغ با زعفران برای اندمال گذارند و یا شیاف کنند و شیاف ابار و شیاف احمر لین و شیاف اسطفطیقان استعمال نمایند و از نشاسته سه درم سفیده ارزیز و انزروت هر یک دو درم ذرور سازند بالجمله علاج قروح جفن مثل علاج قروح سائر جسد ست و در انخراق آن اگر از جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و ذرور ملکایا و ذرور صفر بران پاشند و از غبار و دخان محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد دوائی مدمل منبت جلد مثل انزروت و صبر و مرهم سفیداب و ذرور ملکایا گذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم زنجار و انزروت و قشور کندر و مر و زعفران و دم الاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تجفیف قوی منظور باشد زنجار ذرور ساخته بکار برند و هر چند انخراق ملتحم خواهد آمد بکار برند تا پلک بسته از انکه دوام حرکت او موجب عسر التحام ست

سعفه جفن

و آن قروح صغار ست که در بیخ مژه ها و ابهام بهم رسد و قشور مانند سبوس از آن جدا میگردد و اگر ماده آن شدید الفساد باشد مژگان بریزد و اشفار متقرح گردد لیکن چون ماده آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمامی جفن را فرا میگیرد و سبب آن بخار سودای عفن یا بلغم عفن ست یا مخلوط بهر دو و گاه سبب صفراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط بصفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر ماده سوداویست یا صفرای محترق و بالجمله نظر کنند اگر سعفه با سیلان صدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب و بلغمی بود و اگر با خشکی و شدت و کدورت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفه یابس و سوداوی بود و اگر هر دو رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو ماده مذکور باشد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر با مزجه یابسه کهول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مزمن عسیر البرء بود

علاج فصد و تنقیه بدن و سر از ماده غالب بمسهل مناسب آن نمایند و صلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حادیات اجتناب ورزند و اغذیه تفه و شوربای چوزه مرغ بخورند و برای تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل قیمولیا و سفیداب با روغن گل بر پلک مالند و یا مرداسنگ و زرد چوبه را و تدمر صاف با سرکه سوده استعمال نمایند و بعد شستن موضع بطبیخ چقندر و سبوس گندم مالیدن روغن گل و حضض و ماميثا و زعفران سوده مفید ست بعد از آن شیاف زعفرانی برود حصرم و یا شیاف احمر یا شیاف دینارج اکتحال و اکتحال بشیاف احمر لین بنسخه قلانسی مجرب ست و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن و برگ سوسن بران بستن و دو سه مرتبه زائل سعفه ست از مجربات سویدی و طلای پلک بمر و زرداب حنای کهنه نافع و ایضا در بلغمی بعد تنقیه بلغم و اجتناب اغذیه مولد آن اکتحال بشیاف صغیر و بعد از آن بشیاف احمر لین نیز سود مند ست و در سعفه رطب بعد تنقیه خلط غالب بار زو سفیداب قلعی یا قلیمیا و گلنار و دم الاخوین و سیاهی سوده و بجز صیانت اکتحال نمایند و بعد از آن اکتحال بشیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و دینارج و طلا بروغن گل که در آن خاکستر پوست بیخ پسته یعنی پوست شلتوک یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و تعقول تابت بن قره در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا یک مثقال خوردن و در آخر روز شوربای چوزه مرغ تناول نمودن و در هر روز تا دو مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نزد خروج از حمام تدهین بروغن گل و الیه و تکحیل سفیداب بران و اجتناب از مولدات سودا و اغتذا بباچه حملان و بزغاله شیرخوار و گوشت آن و نان نمده و بیضه نیم برشت درین مرض مفید ست بالجمله چون سعفه کهنه شود بحب ایارج تنقیه و بشیاف احمر حاد اکتحال نمایند و اگر زائل نشود بران شیر و دخان از آن بر آرند و یا شکر طبرزد بخار نمایند بطوریکه بر جرب اجفان بخار رسانند پس اکتحال به شنائی نمایند و باید که بهنگام استعمال شیافات سعفه را بمیل حک نمایند تا دوا در ان تاثیر نماید و در سعفه یابس ترطیب بدن با ماء الجبن و مداومت حمام و آب شیرین و تناول زرده بیضه نیم برشت و چوزه مرغ فربه و ضماد بقیروطی روغن بنفشه و موم و پیه مرغ نمایند

نمله جفن

و آن بثور صغار لذاع ست که در پلک مانند ورم حادث شود و زود متقرح گردد و سبب آن انصباب خلط حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضی گویند که نمله سه قسم ست ساعیه حاد رسیه و اکثر سبب ماده در اول ماده صفرای رقیق ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط به بلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظهور ورم مثل ورم پشه گزیده مائل بزردی و التهاب و نخش و تزرد بعضی با کال و دبیب مانند دبیب مورچه سرخی و سطبری پلک و گاهی ریختن بعض مژگان و تنگی و قلق بیخ موها و بیشتر اصحاب

[illegible] فصد [illegible] علاج [illegible]

[illegible] و بعد از ان [illegible] شیاف [illegible] اکتحال نمایند [illegible]

[illegible]

نار فارسی جفن

و آن بثور اکال است با حمی و رطوبت سبب آن صفرا [illegible] سوداویت [illegible] ابتدا با خارش و التهاب [illegible] علاج [illegible] تعدیل مزاج [illegible] شربت [illegible] سکنجبین [illegible] ضماد از برگ [illegible] عدس گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد از ان پوست انار [illegible] در گلاب [illegible] ضماد کنند [illegible] موجب [illegible] این مرض میگردد و بهره در نار فارسی مطلق [illegible]

شری

و این مرضی است [illegible] ورم [illegible] در شب بیشتر [illegible] ماده آن [illegible] صفراوی یا دموی یا بلغمی [illegible] علاج فصد قیفال [illegible] اسهال [illegible] گلاب [illegible] طلا جفن سازند [illegible] در فصل شری بیاید [illegible]

خشونت جفن

و آن آنست که [illegible] باطن پلک [illegible] درشتی [illegible] سرخی [illegible] سیلان اشک [illegible] خشونت [illegible] اقسام [illegible] سبب [illegible] غبار و دخان [illegible] علاج فصد [illegible] شکر سفید [illegible] شیاف ابیض [illegible] احمر لین [illegible] استعمال [illegible] سنبل [illegible] خشونت [illegible] شیاف [illegible] استعمال آن نمایند [illegible] خشونت میگردد

حکۂ اجفان و ماق

وآن خارش ست که در باطن پلک و بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی جفن و سیلان اشک شدید باشد و با آن خشونت معتد به و بثور متقرح و منتشر نبود بخلاف جرب و سببش رطوبت مالح بورقی ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود مع فساد اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج انچه در حکۃ العین گذشت بکار برند مثلاً کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک ضماد و تضمید بشحم انار ترش نیز مفید ست و ماز و بلیلہ سیاه ضماد کردن نیز مفید و تمریخ با دهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند مدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار مطبوخ سرشته ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای مربی باب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را به آبیکه در آن گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید بآب گرم نیز نافع ست و اگر فائده نشود فصد سر رو کنند و بعد از آن فصد رگ پیشانی کشایند و مسهل و حب ایارج و قوقایا و ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و ماء الجبن بحسب خلط غالب بادویه لائق آن بکار دهند بعد و اکحال مسعدہ مثل باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کحل و فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکه مخلوط باب هر واحد جالب دمعه و نافع حکۂ جفن ست و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و چلاو و نان گندم صاف و نقل بانجیر و مویز و مانند آن و ترطیب مزاج بدوام حمام باب نیم گرم و مرطبات با دهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و تطولات بر سر و اشربه مرطبه مسکن لذع و حدت او و درین باب سود مند ست و اگر با حکه رطوبت باشد دوای ارسطراطیس یا ارسطوطلین نافع بود و بقول و فس تطور سرکه ممزوج بآب مزیل حکه است و اکتحال آبنوس محرق مغسول و کذا خولان و کذا کندر و کذا صبر و کذا آب پیاز و مثل او توتیای کرمانی و کذا دخان بطم یا مرامیعه یا قطران یا زفت یا کندر یا قطن هر واحد مفید و کذا تکمید بخرقه که در آب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند تر کرده و کذا توتیای کرمانی دو درم هلیله زرد صبر سقوطری فلفل دار فلفل مامیران زرد چوب هر واحد یک درم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده باب حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکه یاقین ست و جالینوس گوید که هرگاه ادویه موضعیه قبل فصد و تنقیه و مسهل استعمال نمایند در چشم وجع و ضربان و باعث آن انصباب مواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی داد و یه و اغذیه حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف ست

جرب الاجفان

وآن خشونتی ست که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهم رسد سببش رطوبت ردیه مالحه بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد دیگر که اولاً باحداث خارش اندک ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد از آن بثور صغار صلب پیدا شود عند اشتداد شقاق و حکه و تورم و بعد تنقیه و کثرت استلاء و سوء مزاج دماغ از اسباب اوست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع ست اول آن انبسط نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دمعه میباشد و از بدو اوست غبار و دخان و حر شمس و بعد از رمد ظاهر میگردد و از اهمال مریض در پرهیز و سوء تدبیر معالج به تنقیه خلط دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف مستوجب و تو نیز مثلاً استعمال مبردات کثیر که بدان سبب قدری از فضول غلیظه کثیفه با کیفیت حریفه لذاعه زیر غشای پلک محتبس باقی ماند و در ان مرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را بیونانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب رمد پیدا شود و گاه بدون آن مدا زنجارات حاده حادث از اخلاط حریفه عفنه حاره که زیر غشای داخل جفن مستکن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و از ان قشور خفیف رقیق میدهد و چون در علاج آن اهمال نمایند و یا حک کنند آنرا دمعه و سبل و بیاض عین بهم رسد و این را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این قوی تر از دوم و گویند که شریر ترین انواع جرب ست و سببش فساد خون و حدت و احتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل دانهای انجیر ست اسفل آن سسته پر و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان ورد گردد و این را بیونانی سوقوسیس نامند یعنی تینی و سوقی بلغت ایشان بمعنی انجیر ست و نزد این سرافیون آنرا تینی از ین جهت نامند که در جفن شقاقی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در وجه تسمیه آن گفته اند که در ان شقاق پیدا شد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف ست بعضی گویند که چهارم ابری نامند

[illegible]

بلکه [illegible] علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید بعد از آن علاج مخصوص هر قسم آن [illegible]

علاج کلی اقسام جرب

بدانکه هر گاه [illegible] جرب باشد باید که اولا بمبالغه رد [illegible] متوجه شوند بعد از آن متوجه قلع جرب گردند [illegible]

[illegible] استعمال کنند [illegible] اقسام آن [illegible]

[illegible] اگر خون بسیار غالب و فساد آن ظاهر باشد [illegible] فصد [illegible] حجامت [illegible]

[illegible]

جرب نوشته‌اند که یا یک جزو قشور نحاس و جزو سود و بعسل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو و نوشادر نیم جزو کوفته بیخته میشد آمیخته استعمال نمایند و یا معتبر سوخته نوشادر هر کدام
چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال نمایند و بعد فصد دست و مسهل شیافات لینه و مرارات و دهنج
و ابار از ادویه ناجیه است و نسخهای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شدند بعد از اعاده و فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان
این قدر و کبس نمایند از مجربات ناجیه صحیحه است خاکستر موی انسان صبر از و هر واحد یک جزو شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هر کدام ربع جزو
سائیده و مکرر کبس کنند و گاهی بصبر تنها و کذا انزروت و عصاره قنطوریون صحت یابد و یا شیاف علائی و شیاف غبر و شیاف روشنائی و شیاف سماق بعمل آرند و حک جفن
بشیاف احمر و ذرور اصفر و یا بباسلیقون و بعد از ان با غبر سفید گفته‌اند و ایضاً اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذهبی و یا سرطان بحری
محرق مغسول یا بعر ضب یا زبل حردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا نوفل و یا عصاره پوست زرد اترج و یا پوست بیضه مکلس و یا بول صبیان مسعود در ظرف مس
مسحوق و یا خون حجل خشک کرده سائیده و یا زهره کلنگ یا کبش یا دب یا خروس یا ارنب یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی یا زبد البحر
و یا قشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا اثمد بجای شکر نموده و یا قلقطار محرق و یا قاقیا محرق یا اثمد در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل و یا زعفران
و یا پر سیاوشان و یا زجاج محرق و یا شنگرف و یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل در ان تر نموده و یا عصاره فراسیون هر واحد نافع جرب است و کذا انضماد موی
انسان سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود
و یا عصاره قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعد حک جرب با آب انار ترش و بعده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا
حجر اسیوس و یا زرنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا اکتحال بسماق یک نیم اوقیه در یک رطل آب جوشانیده و در ان پارچه تر کرده و ذرور کبابه قرنفل باریک سائیده
بعد قلب جفن الم شدید می آرد و تا دو ساعت بران صبر نمایند که بعد از ان نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نیز مفید
و اختلاط نوشادر در ادویه جرب کذا حق اکحال جرب در صلایه مس و دسته آن بقوی فعل آنهاست و حنین گوید که از زنگار شسته درم اسفیداج دو درم و نیم سائیده
با آب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول ابن رازی شادنج و مرو زاج مساوی مثل غبار سائیده در شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال آن
جرب پلک را زائل کند و باید دانست که بقول رازی حدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه موضعیه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقاع بدن و لا سیما هیجان مواد
تا بر بعض آفت نیارد اقوال الاطبا بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین و بعد از ان شیاف اخضر لین نافع است و اگر قوی تر از ان خواهند احمر حاد و اخضر حاد
و طرحاطیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهره بز و زهره خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها
و باسلیقون و شیاف ربادی جید است و دوای ارسطراطس سخت سودمند است و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و فلفل هشت جزو و اقلیمیا چهار جزو و مر دو جزو
و زعفران دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل دار فلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران اخضر هر کدام شش درم
سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله با کحال حاده جالب دموع و منقی رطوبت اکتحال کنند بعده تکمید چشم
بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک و نعاد حمام و از اکحال موافقه برای جرب بره دهصرم و اقوی از ان هم و شنائی و شیاف سنبل است و چون در جرب حرارت پیدا گردد
بشادنج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هرگاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته بروغن گل
مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد عدس و شحم بان که در باب حکه گذشت بکار برند
و شیاف بسماق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام و تدبیر
در هر تبرید و تلطیف غذا و اکتحال با دویه جالب دموع است و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آن را حک نماید مگر در حالت اضطرار که از هیچ ادویه دیگر زائل نگردد و قبل از
تنقیه بدن نیز دست بان نبرد و ابن سرافیون گوید که علاج دو نوع اول جرب با دویه حاده ملطفه جالیه مدمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند
و اگر با جرب رمد بهم رسد با دویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که بسبب حدت ماده تاکل آن نماید استعمال ادویه مغریه ملطفه نمایند و اگر جرب

بلادیان نموده اگر بعضی از نوع دوم غیر جرب جدید باشد پاک با شکر لیمو و آب لیمو حک نمایند بعضی از آنها تیز شود چنانکه می نمایند ابو الحسن گفته
می‌باید که منقی مزمن را بعد فصد و حجامت تنقیه نموده است اگر ممکن باشد که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم نمایند
تقیه پلک استعمال شیافات مرطب بلا حاد دانند و شیافات احمر و اسلیقون با روشنایی که بر نمود مرمی مدام در اول تمام کنند و جرب چشم
ادویه حاده توقف کنند و علاج مرطب برا از نمود بشاده بتسکین نمایند و بعد التهاب ساکن شود بعضی جرب جمع کنند شیافات احمر لین و غیره کار نمایند و ادویه
حاده کنند مثل زعفران و غیره بجهت استعمال پیشانی و تیزی کنند و بعد از آن نیز شیر کرده با آنها حک نمایند اگر پلک ترشح کند حک نمایند
و بکار برند شیرینی و بعضی ادویه شدید نمایند و بعد حک با نگر دو پلک استعمال شیاف احمر لین نمایند و بس اگر جرب از آن
بالا از جرب قدیم صورت نماید حک شیاف سیفر نماید که حک نوع دوم و سوم از جرب حک جدید یا ادویه حاده مانند مروارید خصوص شاقسی بود
جسد و سایر اطبا با شیار و شیاف مرشیشا شیاف خشن حک نمایند امین الدوله گوید که علاج نوع سوم و چهارم بعد استفراغات بدنی
و ترک مغزات و اکثار تنقیه و کثرت استعمال حمام است و اما فصد قیفال اول و حجامت با بیع بطیخ که تقلیل غذا و ترک طعام شب و شراب بکند
حک گرد و شیاف احمر لین حک نمایند بعد از آن شیاف و مرهم باسلیقون و دیگر گفته که پلک حک نمایند و جرب را با پیه نمایند و اگر خشونت عفونت اثر گرد و ادویه حاده
با آب لیمو ترش و حنا بکار برند سفید بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت ببندند پس باز نمایند و فردای آن با شیاف احمر
اکتحال کنند و گویند که پلک را بگردانید و بعد نمایند اگر جرب کم است با شکر لیمو آنرا حک نمایند و اگر بسیار است با نشادر و بورق در لیمو برآن پاشند و اگر زمستان بود و جرب با
حک غلیظ نمایند و بعد بر آن ضماد کنند و اگر تابستان باشد بر روی تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند و اصل کیفیت حک آنست که پلک را با انگشت بگردانند و بعد آن بلیسه
با برگ انجیر یا برگ بید انجیر یا چوب آبنوس یا سنگ کوره شادنج و غیره یا آلات دیگر برای حک جرب حیا نموده حک نمایند و بعد از آن شیاف مغسول اکتحال کنند و یا آب
گفته که آن معروف بوده مبنی است که سر آن حکش ریشه ریزه باشد و حک نمایند تا خشونت زائل گردد و خون از آن برآید و بعد از آن با سفیده بیضه و آب
در چشم بچکانند و روز دیگر زرده و سفیده بیضه با سعالجه شیاف احمر و غیره نمایند و اگر بعد آن مادر باشد ابن ماسویه گفته که جرب اگر صلب غلیظ و مزمن باشد
بتبعیت اگر رقیق باشد ادویه قابضه مانند مس سوخته و قلقطار و زنجار و نوشادر و زهره کلنگ و اگر قوی مرد شود ادویه‌ای که در آن حدت نمایند بود و یکسان
بسیار باشد جرب نافع می نماید اگر با جرب سبل باشد ادویه حک چیزی از ادویه جرب مثل شاف الطیقمان مخلوط سازند و اگر با جرب حدت و حرقت نماید اکتحال شیاف بیض نمایند
با ادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانید و حک نمایند که با شیاف ادویه چون بسیار آن نگردد و بعضی ایشان گویند که چون جرب مزمن گردد ابتدا فصد است بعد تنقیه
و بعضی حلوا از زنده و بعد اطریفل کشک ببید فصد زالو و بعد فصد ساق استعمال نمایند که این تدبیر از اول است اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از آن تحلیل شود و زیاده گردد

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل بند دهند و اسهال گاه گاه به فضله سودا و دم سوده باعث جرب‌اند یا شاسند با تنقیه بلیغ کرده فصل خشونت حک نمایند
بسیار غلیظ و زیره و بند و بعد از تنقیه تمام دائم کنند و کحل و شیاف سرد و شیاف احمر نموده و سفر سفیده بیضه بر چشم کنند و بعد پلک را با شیاف مذکور بمالند و بعد استعمال کنند شیافات باسلیقون
و شیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج به دوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک نموده غیر اکتحال نمایند و اگر پلک خشونت بسیار باشد و مزمن گردد
اکتحال کنند و شیاف اخضر یا باسلیقون حک نمایند اگر نوشادر بشکر لیمو حک خفیف نمایند و بعد از آن شیاف احمر لین حک نمایند و بعد از آن با تخم کتان و حک کنند
و اگر زائل نگردد و دوبره حک نمایند پس آب بیضه یا نمک طعام بچکانند و بعد زرده بیضه مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد از آن شیاف احمر اکتحال کنند و بتسکین
زرد و سفر و باسلیقون استعمال نمایند و اقسام ادویه حاده و بعد تسکین نمایند مثل چیزی که شیاف سعوط و غیره اول نمایند و قبول طبیعت گردانند
و صلابت باشد بعد تنقیه شود خفیف بر آن نمایند پس حک نمایند و بعد از آن بدوا سبل اکسیر کندی مجرب اکتحال کنند و بعد اکتحال بر شیاف و باسلیقون
و تکیه کردن و دیگر علاج حک آب باقی مانده و خراشیدن آن بعید باکی نیست و بر صلابت که در پلک باقی مانده زائل نشود و اکثر لازم آید

در پرہیز مبیع تحلیل می باید و تعقول بالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید آب نیم گرم و پرہیز از ملوحت و حرافت و حموضت ست

علاج جرب صفی

بعد فصد سر رو اسهال بطبیخ هلیله یا افتیمون و مسهل حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره و بحسب مزاج نمایند و بر اغذیهٔ لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند بعد ازان بعصارهٔ حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمر لین یا شیاف خولان و ذرور صبر صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم و سنج یک نیم درم کتیرا نیم درم صمغ کابار ست یک درم صمغ عربی سه یا بسد محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بآب باران یا آب چوب شرداء صافی جوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد ازان بآب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن و امیل بس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را به برود بنفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک نمایند که بسبب بودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن در عمق احتمال خرق غشای صحیح و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال روغنها و اکتحال باشیای حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد ازان برود بنفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و اهتمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیهٔ بدن بادویه موافقه سریع الزوال ست باید که این کحل بعمل آرند سفیداب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن بکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سودا و غراغر و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال بباسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکر یا زبد البحر یا حدید بخارند و بران آب نمک گرانی و نمک خائیده بچکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد ازان شادنج مغسول و باغبر اکتحال کنند و بعد ازان اکتحال بشیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بحدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعد ذرور صبر صغیر و بعد ازان شیاف احمر لین و حاد و ذرور صبر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند و بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت متحمل بود چند بار متوالی فصد قیفال گیرند و اسهال بطبوخ افتیمون بچند دفعه در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیهٔ مولد خون کثیر پرهیز ند و بر غذای اقل والطف اقتصار ورزند و بعد ازان بشیاف احمر حاد مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد آشامیدن ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه مع ترنجبین و غذا مزورهٔ ماش مع اسفاناخ مفید بود پس اگر گرم نشود و صلابت بهم رسد بآله و درد و حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر ازان التیام پذیرد بهتر والا موم صاف روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بران اندکی سفیداب مغسول پاشیده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بران ریزند و بمالند و همچنین باز آب بران ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری ازان بگیرند و بر سنگی گذارند و بران اندکی انزروت بشیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسر میل قدری ازان بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده بآب کاسنی و آب برگ عنب الثعلب تر نموده گذارند و به بندند و مریض را بر پشت بخوابانند تا آنکه دواء منحل گردد و بر پشت بر نیاید پس چشم را بگشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال برود بنفسجی نمایند و اگر در باطن جفن چیزی شبیه بنسج عنکبوت دیده شود و شیر دختران دران چکانند که پاک میگردد اند آنزا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسا است که انتفاع می یابد بحک از شکر طبرزد بدون حدید

علاج جرب بردی و عدسی

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکوره بالا نمایند و بچیزی که باعث تدمیع گردد و مصلح رطوبات کند اکتحال نمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترقیق ماده گردد مثل تکمید و ضماد و غیره که در تعلیم فصل برده مسطور شد باستعمال آرند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود حک بحدید نمایند پس ادویهٔ مجففه و شیاف اغبر و غیره و تدبیری که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر بالزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و هر گاه

پیشتر [illegible] و بعد کوبیده و خشک نمایند بعضی گویند که مثل آن اکتحال ایارج و زعفران و مرقشیشای مکلول آب پیه غدد که [illegible] است و نمک [illegible]
با هم [illegible] و [illegible] و [illegible] دیگر گویند که تجربه شده [illegible] و آن جوبه مجرب [illegible] باشد تناول این [illegible] است [illegible]
[illegible] و مرتین سفید درم [illegible] نافع بود و سنج نوشادر هر یک [illegible] جزو مصطکی جزو [illegible] بسیار کوفته سائیده خشک کرده در [illegible]
[illegible] آن اشیاف ذوس سوخته هر یک [illegible] درم [illegible] نیم درم زعفران دو درم کوفته بیخته استعمال کنند [illegible] تقیه [illegible]
و [illegible] در [illegible] ماه [illegible] بیرون نماید [illegible] و سفوف آن [illegible] و سعوط [illegible] برنده ظلمت [illegible]
و [illegible] استعمال کنند و گویند که این کثیر النفع [illegible] جلا [illegible] آن [illegible] است و استعمال آن [illegible]
که مذکور شده [illegible] طبیعت نمایند و [illegible] کنند [illegible] اکحل [illegible] فی [illegible] مفید که [illegible] المدید [illegible] حکیم کبیر علی خان [illegible]
پوست [illegible] سوخته شیاف [illegible] صبر [illegible] هر یک [illegible] گلاب [illegible] کشند [illegible] ملح [illegible] در نوع سوم مذکور شد [illegible]

سلاق

که بهندی [illegible] گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارهای پلک است که بر [illegible] گردد و اکثر بعد از رمد [illegible]
و کثرت استعمال [illegible] حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد و صاحبان [illegible]
[illegible] کمال [illegible] آن [illegible] باشد [illegible] که حرارت غریبه بعض اجزای [illegible] آن تحلیل برد [illegible]
[illegible] کنند که اگر سرخی زیاده باشد [illegible] باشد سلاق [illegible]
[illegible] غلیظ بود و سرخی [illegible] خارش و سرخی بسیار با [illegible] و صلابت [illegible] باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد [illegible] و [illegible]
علاج در سلاق تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بحبوب نمایند که در آن [illegible] باشد و اگر [illegible] گرم باشد [illegible] لطیفه [illegible] کنند
و [illegible] تنقیه [illegible] آن [illegible] و پوست [illegible] باشند [illegible] نمایند و چشم را [illegible] بشویند که مجرب است و گویند [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] آنها [illegible] باشند [illegible] مثل [illegible]
برگ [illegible] و کاسنی و کشنیز و روغن [illegible] یا مغز بادام [illegible] سود و ضماد کنند و یا سفیده بیضه مرغ بروغن گل [illegible] چشم [illegible] شیر [illegible]
[illegible] کل سرخ کوفته [illegible] ضماد نمایند و [illegible] با آب گرم و سعوط بروغن بادام [illegible]
[illegible] چراغ [illegible] روغن چراغ [illegible] سائیده [illegible] چشم کشند [illegible]
[illegible] سائیده در [illegible] ساخته در چراغ بروغن [illegible] روشن کنند و دود آن [illegible] در چشم کشند و [illegible] آب
برگ [illegible] و آب برگ [illegible] گرفته چند [illegible] خشک کرده فتیله آن در چراغ بروغن [illegible] بسوزند و دخان آن [illegible] چشم کشند [illegible]
[illegible] آتش [illegible] و آب [illegible] تا خاکستر شود [illegible] سفیده [illegible] سائیده در چشم کشند [illegible]
[illegible] نافع بود و [illegible] نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته سائیده [illegible] سفید [illegible] سائیده در چشم کشند [illegible]
[illegible] بر [illegible] روغن [illegible] پارچه [illegible] آب [illegible]
[illegible] خشک نموده فتیله آن ساخته بروغن [illegible] افروزند [illegible] گرفته در چشم کشند [illegible] آب [illegible] در چشم [illegible]
[illegible] توتیای سبز [illegible] سفیده [illegible] سوخته سائیده در چشم کشیدن [illegible] سوخته [illegible] روغن [illegible]
و [illegible] آن [illegible] خشک کنند و آب سائیده طلا نموده باشند [illegible] سلاق [illegible] چشم کشند و طلا نمایند [illegible]
[illegible] سائیده [illegible] روغن [illegible] پارچه [illegible] بند [illegible] چشم [illegible] گرفته [illegible] مجرب است

واگر بگیرند لوبی کلان یک عدد و آنرا در پارچه که ظروف کانسی ازان صاف میکنند بپیچید در چراغ نهاده روغن گل دران اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای آن ظرفی گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند دارالسلاق بتجربه رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سویدی است و اکتحال عصاره زیتون بری ویا بابانارین معصور بشحم درظرف مسی بی قلعی جوشانیده ویا آب بیخ حنظل بشراب کهنه و مرو زعفران جوشانیده ویا زنجار حدید ویا خولان با آب حصرم یا گلاب بسنگ سوده ویا دقاق کندر سوخته ویا آب ترنج ویا عصاره لبلاب ویا صبر ویا خبیل ویا زیت عتیق ویا دخان میعه و زفت و مرو کندر و بلسم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق وشیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید ودر سلاق کهنه مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد والا برای جذب ماده حجامت ساقین یا سیاتین و شانه کنند و بعد فصد رگ پیشانی کشایند و تنقیه بمسهل حب ایارج یا بمطبوخ هلیله و غار یقون و غرغره با ایارج فیقرا و عسل و مداومت حمام و تکمید الحکاب آب گرم نمایند و بعد تنقیه و پرهیز از اغذیه مولد اخلاط حاد وتناول اغذیه محمود الغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مرداسنگ سوده بروغن گل یا حضض و شیاف ابیض یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران باب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و بشیاف احمر لین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند واگر فایده نشود روشنائی و کحل جلا یا عزیزی استعمال کنند نسخهای آنها در فصول سابقه امراض عین مسطور شد و این روغن سلاق نیز معمول است نیلا تهوته یکدام جوز بوا یک عدد هر دو را در یکدام پخته ریسمان خام گرد اگرد مثل گیند پیچند و در بست و چهار دام روغن گاو تر کرده دو ساعت نگهدارند بعد ازان در آونده کانسی گیند مذکور را بسوزند و ریسمان سوخته از کار ببر اشند و روغن مابقی را دران گیند کنند مکرر تا که ریسمان بخوبی جه سوخته شود بعد ازان همه را هفت روز از چوب ڈهاک که در فلوس چسبانیده باشند در ظرف کانسی نموده در چشم کشند که بهترین علاجی بنظر نیامده و جهت سبل و دیگر امراض چشم نیز بتجربه رسیده و مس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یک درم با شراب عفص بسایند که مثل شهد گردد بیرون چشم ضماد نمایند مجرب است و سرگین موش سوخته شنگرف سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و خاریدن پلک بشکر طبرزد و بعد ازان استعمال شیاف سماق و ذرور بعد بری حضض یا اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد ازان استعمال ادویه مانع سعود و بخار بدماغ مثل اطریفل صغیر و مربای هلیله سودمند بود و توتیا اقلیمیا مامیران ابهل هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بیتین می نماید و یا مغز بادام تلخ مغز پسته عناب پره سفال کسته که بر چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل حسبت در چشم کشند و کذا خاکستر پر طاؤس و کذا خاکستر پارچه صافی ظرف کانسی مجرب است و در سلاق حادث بعد مدتی زاج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یک جزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده بآن جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سیناست و در نسخه احمد ابن ثابت نوشته که ادویه را کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ در گلاب سوده اکتحال نمایند اگر چرم گاومیش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد هر یک مقدار خمس آن اضافه نموده با شیره برگ تمر هندی بدسته چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند دو نوبت از شیره مذکوره تسقیه دهند چنانکه حلی کامل از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته نگاهدارند و هر روز در چشم کشند در رویانیدن مژه و ازاله سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داود انطاکی است و سندروس تنکار در سرکه و شهد و شیر دختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب ست اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب برگ تائی خرد پاک کنند بعد ازان سر بخار آب گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوته کافور نبات با آب کهرل کرده حب ساخته باشند با آب سائیده در چشم کشند درین باب مجرب اهل هندست و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپاری چالیه سوخته زلو سوخته مجیت کشته کافور چاکسوی معشر نیله تهوته بریان مساوی در روغن گاو سه روز در آونده کانسی بدسته مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هرگاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و منتفخ شوند واشک آید و مژه بریزد و اشفار متقرح گردد بعد تنقیه بدن و سر لزوم پرهیز باخذ مزاج و قوت شیاف دینج و احمر لین و ابیض مجموع را با آب بادیان سوده اکتحال کنند وجمع کردن شیاف بعض بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که بادویه سلاق اندکی از مبردات مسکن حدت اضافه نمایند پس هرگاه سرخی و خارش زائل شود و اشک منقطع گردد بعد ازین مجرا سنی اکتحال نمایند و انچه در انتثار موی اشفار بیاید بکار برند و مکرر بحمام روند و بآب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق

فایده حب سلاق

[illegible]

استرخای جفن

یعنی سستی و افتادن جفن اعلی ... [illegible]

[illegible]

شتره

و آن عکس و انقلاب جفن بسوی خارج است ... [illegible]

[illegible]

یا قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد و اگر پلک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت ست یا لاغری نیز مرئی گردد یا خشکی در ان معلوم میشود اگر کثرت رطوبت پلک و بدن شود و شتره دفعةً افتاده باشد و مریض از مرطبات حضر و مجففات امتناع یا بدان تشنج ادوی یا استرخای رطوبی باشد و اگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه مثل کثرت بیداری و صوم و امتناع از مرطبات و تضرر از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کند سببش تشنج یبسی بود و الا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سده سواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل پلک و تضرر به بردات و انتفاع از مسخنات با آن باشد از برد ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه سر گوید سببش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده و از قدر لائق دانند قرحه و التحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز بشگافند و در میان شق فتیله مرهمی که گوشت برویاند مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند تا در میان آن گوشت بروید و در شتره خلقی پوست بالای پلک را از وسط شق نمایند و در این شق بدستور مرهم منبت لحم بگذارند و آمین الدوله گفته که شتره خلقی و آنکه از قطع جفن باشد لا علاج ست مگر بتخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و آنچه از شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بحدید لیکن عمل حدید بعد از نقاء بدن بفصد قیفال و اسهال بطبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویه حاده استعمال کنند مثلاً زنگار را از خرقه بریان نمایند و سحق نموده بران موضع بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد و مقل طلا نمایند و آنچه در محل هر واحد مذکور ست استعمال نمایند و ایضاً آنچه از زیادتی لحم و قرحه عارض در اجفان باشد دران استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته‌اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخای عضلتین از تفرق اتصال بود لا علاج ست و آنچه از سده یا ماده بارد رطب مرخی باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب افتیمون یا حب قوقایا نمایند و بعد از ان بر موضع مسترخی آنچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و مامیثا و آس بگذارند و بشیافیکه در شترناق گذشت طلا کنند و با گل بابونه یک جزو و اشق ربع جزو ضماد نمایند و عصاره برگ اطراف نرم عوسج و علیق و یا اقاقیا با آب آس سبز قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بهتر تسخین نطول که در آن مرزنجوش و صعتر و سنبل الطیب باشد بکار برند و اقاقیا عصاره ماميثا مر صافي صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته بآب مورد سرشته شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام بجاورس و حرف تکمید نمایند و دیگر در استرخا گذشت بکار برند و در شتره تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه بدستور استرخائی کنند و تکمید و تغریق سر بادهان رطبه نمایند و روغنهای محلله بمالند و بر موضع تشنج چیزی که ارخا نماید مانند پیه بروغن گل ترنموده بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید بآب گرم از پنبه کنند و قیروطی از روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و خطمی و امثال آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تبلیل فرمایند و اگر تشنج یبسی باشد بهتر ترطیب بنطولات و روغنها و اشربه و اغذیه مرطبه و تعاهد دخول حمام با آب شیرین و انکباب بر بخار آبیکه در ان گل بنفشه و نیلوفر و جو نیکوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس و تنطول با شیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و بر چه در تشنج مذکور شد بعمل آرند و شتره که از ذوبان جزوی از اجزای جفن باشد دران نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای مجلل تحف باشد علاج پذیر نیست و بالجمله تضمید بمرطبات و تغریق سر بادهان مرطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سعوط بادهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر مائل بترطیب و تلیین بعمل آرند و از تدمیع چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء امساک جفن نزد لقطه سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع طبقه ملتحمه چیزی از اصول جفن چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند باستعمال اطلیون در خاده مبلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر زائل نگردد بدستکاری بیرون آرند و در شتره ضربی و سقطی اول ازالة السبب نمایند بفصد و مسهل بعده ادویه که در ضربه و سقطه بیاید معه مقویات چشم بعمل آرند و گویند که شتره حادث از ضربه که از ان استخوان بر آید لا علاج ست و تلیین و تمریخ و احتراز از آنچه موجب وجع گردد مثل دخان و استعمال دوای حریف و مانند آن فی الجمله فائده بخشد **انتباه** احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویه تالیفه مجففه مانند ذرور و مرهم و امثال آن حذر نمایند مگر بعد از عمل بحدید ذرور اصفر بپاشند و آب زیره در چشم بچکانند و رفاده نهاده بر بندند و صبح بکشایند پس اگر ورم حادث شود بعلاج رمد پردازند و الا شیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور اصفر بپاشند و اصلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند

التصاق جفن

[illegible] و سبب ... چشم ... [illegible] ... سبب ... [illegible]

[illegible] ... صواب آن کرده باشد [illegible]

[illegible] ... چشم [illegible]

[illegible] ... باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... التصاق ... چشم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... جشم ... [illegible]

[illegible] ... چشم ... [illegible]

[illegible] ... هر صباح ... چشم ... [illegible]

جساء الاجفان

یبس صلابت و یبوست پلک فرق [illegible] جساء الجفن آنست که [illegible] صلابت مانع چشم [illegible] و آن حرکت چشم دشوار می باشد و چشم [illegible] از شدت [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] گشاینده [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] صلابت [illegible]

[illegible] از خواب [illegible]

[illegible]

تشنج ست وگاهی از فرط یبس بود اگر عسر حرکت شدید باشد وسبب این در پلک اصابة باشد اگر حالت احد لازم بود والا در دماغ بود وبقول شیخ سبب آن یا سوء
ساذج یا خلط غلیظ لزج یابس ست پس اگر پلک خشک و لاغر نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود
علاج اسفنج یا مانند آن بآب گرم تر نموده بدان تکمید جفن مدام نمایند و اگر نخستین رومی کوفته در خرقه کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت
استحمام بآب شیرین نیم گرم کنند و بر بخار آب گرم اکتحال نمایند و هنگام خواب سفیده و زرده بیضه مرغ بروغن گل بر پشت چشم نهند یا زرده بیضه مرغ و روغن بنفشه
و پیه مرغ نهند و روغن خصوصا روغن بنفشه بر سر و پلک بمالند و دوام تغریق سر بمرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و جو مقشر و بابونه
و سعوط باشیا و ادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر بعمل آرند و اگر با یبوست لا بل ماده صفراوی یافته شود مسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل و زرده
و سفیده تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که درینجا ماده غلیظ مجففه محتاج تحلیل ست بطور لعاب حلبه و تخم کتان که در شیر تازه بر آورده باشند بتحلیل آنها
و قیروطی پیه مرغ و لعاب اسبغول و موم و روغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین باب مجرب ست و بعضی سفیده تخم مرغ عوض لعاب اسبغول داخل میکنند و بنفشه پخته منها ساختن
و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی اکحال مسعه مانند شیاف اسطراطیقس و شیاف احمر لین جهت تحلیل ماده غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان اشک و غلظ
اجفان حمرت آن باشد عدس مقشر شحم انار کوفته بمطبوخ سرشته روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و بربندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد قرص بنفشه یا خمیره بنفشه
یا تمر هندی یا شیرخشت با ترنجبین کنند و در آخر اکتحال بمدمعات مثل برود حصرم و باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی نمایند و اگر جسا با لحمه منتهی گردد تدبیرش از فصد و مسهل
و غیره چه در جسا الملتحمه گذشت بعمل آرند و درین مرض اجتناب از مجففات و تعب مفرط و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر در آفتاب و نشستن قریب آتش و مانند آن نمایند و تناول اغذیه
خفیفة اللطیفه مرطبه کنند مثل شوربای گوشت بزغاله و بچه گوسفند یکساله و چوزه مرغ و حریره روغن بادام و زرده بیضه نیم برشت و اکثار تناول امراق و ترید و فواکه رطب مثل زردآلو
و انگور و حلویات جید لازم گیرند و چون اکثر ماده این بخارات غلیظ یابس سوداوی می باشد و آن بدون انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولا چند روز منضج سودا دهند و حریره
مغز قرطم و نشاسته و شیر بز و مانند آن بخورانند و بعد ازان تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند
و بعد تنقیه بر آبیکه دران ادویه محلله مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و جو کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند و شیر دختران
در چشم دوشند و اکحال را دران حل نموده در چشم بچکانند و ایضا العبه مانند لعاب بهدانه و حلبه و تخم کتان بچکانند و نشاسته کتیرا صمغ عربی مامیران چینی شادنج عدسی
مساوی سرمه سا نموده اکتحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یک دفعه چشم را بمالند و بآب گرم تکمید نمایند و سعوط
بآب مرزنجوش و زهره کبک و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز بعد تنقیه مفید ست و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و ملعبه تخم کتان سنبل
تخم خطمی خبازی همه را بشراب ابیض رقیق یا بعرق بادیان جوشانیده لعاب بر آورده مریض را بر پشت خوابانیده در چشم بچکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند
این و اجمیع صلابات جفن را بعد تنقیه بدن تحلیل می نماید و ضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و کذا آرد باقلا با مغز زرده تمر آمیخته و کذا مغز ساق بقر بروغن کنجد و موم آمیخته
و کذا شحم بط و موم گداخته و کذا مرکی سوده بر پلک و اکتحال زنگار بعسل آمیخته و بعد ازان تکمید باسفنج مبلول در آب گرم و کذا اکتحال مرکی هر واحد نافع جساء جفن ست
و انطاکی در تذکره میگوید که مرطبات خورانند و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصا شحم بط و ماکیان و شیاف احمر در بارد
و سفیدی بیضه بآب کشنیز در حار و عدس و شحم انار و مامیثا مطلقا بروغن گل و آرد کرسنه کذالک و بعسل در حار و اشق بشیر زنان در آن و بآب کشنیز در بارد و در نزهه
می نویسد که ابتدا به تنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد و الا زنگار و عسل و کذا مرکار بر بندند و بهترین شحوم درینجا پیه مرغابی و مغز ساق بقرست و از العبه حلبه و کتان
روغن بنفشه را درینجا خاصیت عجیب ست و در یبوسة العین ترطیب بتکمید و تنطیل بطبیخ اشیای مرطبه و تدهین سر بادهان مرطبه بدستوریکه مسطور شد کفایت کند احتیاج تنقیه نباشد

پختہ

غلظ اجفان

رضی ست که در آن باطن پلک برآمده و متکاثف و اندک سرخ میگردد و بحدیکه گمان جرب میشود و چون پلک را برگردانند صاف از خشونت و خالی از جرب یابند و اعراض جسا
لازم جسا نمی باشد و ایضا آن بعد جسا انتفاخ نیست بخلاف این و گویند که غلظ مخصوص بپلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاه در هر دو و بقول بعضی

[illegible]

تشنج جفن

و آن حالتی است که بسبب تشنج [illegible]

ثقل اجفان

و آن گاهی با تشنج و استرخا می‌باشد گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه ناقهان را هم میرسد [illegible]
[illegible] علاج تدبیر [illegible] تقویت جفن [illegible]

اختلاج جفن

و آن حرکت [illegible]
علاج [illegible]
[illegible]

کمودت و خضرت جفن

کبودی و سبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه و لطمه و گاهی بعد قی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده و سفال نو برهم سوده و یا تخم ترب بآب سوده و یا زرنیخ و سرکه طلا نمایند و در آب گرم نمک آمیخته پنبه نو بدان ترکرده بر پلک نهند و یا نمک بآب سوده نیمگرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ و نمک اندرانی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کند مرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری برهم زدن پلک ست و آن زیاده از قدر حاجت و بی اراده مرض ست و سبب آن یا قذی خفیف ست و یا بثره در چشم و جفن و صحاب تمدد کسانی را که مهیای تمدد باشد نیز افتد و در امراض حاده منذر تمدد و یا تشنج ست و گاهی در جبلت و حالت صحت از تمکن عادت میباشد محرور الدماغ را نیز علاج انچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همانست که در فصول آنها مذکور شده و انچه در جبلت و حال صحت بود لا علاج ست و انچه از حرارت مزاج دماغ بود در مادی تنقیه ماده دماغ نمایند و در ساذج تعدیل مزاج و اصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مسطور گشت و در مقاصد ست که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مر و صبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند

قمل و قمقام اجفان

یعنی سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود یا بهای بسیار ریزه و گندم رنگ و باحمرت و غبرت بجهت کثرت حدت در ماده این و قلت رطوبت لهذا خارش درین زیاده از قمل میباشد و بعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل ست و سرخ یا بهای بسیار ریزه و فربه تر از قمل و مدور الشکل و آنرا که بهای او ظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و آنکه در غایت صغر بود و سفید باشد صئبان نامند و ملا نفیس گوید که قمقام متشبث بمسام و غائص در ان میباشد حتی که گمان میکند انسان هرگاه بسوی او نظر کند که آن اصول شعر ست که قدری ورم کرده پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بآن رسد سرهای او خارج میشوند و آحمد گفته که سبب قمل و قمقام و قردان رطوبت عفنه است که طبیعت آنرا بناحیه جلد دفع می نماید پس اگر کم ست از ان قمل تولد کند و اگر بسیار ست و غلیظ تر قمقام و اگر از ان زیاده غلیظ تر بود قردان بهم رسد و بقول ابن تلمیذ قمل و قمقام در جفن از امتلای راس از اخلاط غلیظ بهم میرسد و بصاحبان مزاج حار رطب پیران و در زمستان و بلاد رطبه عارض میشود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظ ردی مولد فضول بسیار میخورند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف میدارند و بحمام نمیروند بهم میرسد و تولد قمل از مواد صفراوی و سوداوی و دموی نمی باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده او ساخ قریب بظاهر جلد ست بجهت صعود او از بدن بسوی سر و چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و بیخ مو و عمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد میگردد و همچنین از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب اجفان و منبت مژگان بنحو مذکور قمل و قمقام در ان پیدا میشود و تولد آن گاه داخل مسام میباشد و این با خارش بود و بخاریدن و تخلخل مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد برمی آید و گاهی بظاهر جلد میباشد و درین صورت آن خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن و گزیدن آن عضو را علاج اول نضیج ماده نضیج بلغم یا ماء الاصول نموده و تنقیه بدن و سر از رطوبت عفنه بمسهل و حب ایارج و حب قوقایا یا ایارج جالینوس نمایند و گویند که صبر دو درم و حب النیل هسطکی هر واحد ربع درم نیز منقی ماده مولد قمل و قمقام ست و بقول انطاکی تکثیر تناول ایارج و در زمانه قمل مطلق نافع لیکن زن صبر نیم جزو و دیگر یک جزو ست بعد تنقیه غراغر مستعمله بر نهار و در حمام از سکنجبین و خردل و امثال آن یا ایارج فیقرای محلول بماء العسل یا آب گرم یا مری و عسل یا سرکه غسل کنند بعد از ان بنابای شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا بآب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا نطرون یا بورق ارمنی یا قنوع چند بیدستر که در چشم اینها شویند پس روغن خسته زردآلوی تلخ در مژگان بمالند یا صبر و مویزج طلا نمایند و سرکه غسل شویند و یا مرکی یا زراوند طویل سوده بروغن سرشته بر پلک طلا کنند و یا شب یمانی تنها یا با آب چقندر و زیت و کبریت و یا بوره تنها بسائید بر اجفان بمالند و یا شب یمانی با نصف وزن آن مویزج سائیده و بسیل آلوده بمالند و یا صبر و بوره ارمنی از هر واحد نیم جزو اضافه کنند و با سرکه و عسل سرشته یا بک سعل بند بسبب بر آنها شعار پلک بمالند پس بشویند و مویزج و بوره دوای نیکوست آنرا سوده بمالند و یا این کحل شب یمانی سوخته یک توله سنگ مویزج حنای خشک حضض هر یک نیم توله با آب مطبوخ افسنتین ساده و باس اصلاح کرده بر ندو همچنین اکتحال بکحل روشنائی و شیاف اخضر و طلای مویزج شب زاج چینی کل بنمک اندرانی مساوی کوفته بآب شبیح ارمنی سرشته بر جفن نافع و کذا زرنیخ سرخ و مویزج صمغ عربی سوده طلا کردن پلک سیماب و شب افزایند مساوی گیرند قوی گرد و کذا الطوخ اجفان بزیت که در ان کبریت حل کرده باشند و کذا شب دو درم مویزج یک درم صبر نیم درم بورق نیم درم مثل غبار سائیده

[illegible]

انتثار اهداب

یعنی ریختن مژگان [illegible] یا از جهت [illegible] غذای شعر بود یا از جهت [illegible] منابت شعر [illegible] یا بسبب قلت ماده غذا بود چنانچه بعد امراض حاده [illegible]

[illegible]

علاج انتثار اهداب بسبب ماده

[illegible]

وبعد ازان غرغره و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا ناشف رطوبت مثل قلیه ها خورانند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع بتدریج منع نمایند
وبعد ازان باکحال جاذب رطوبت مع اشک آور مثل کحل دار فلفل و باسلیقون اکبر اکتحال کنند و اگر روشنائی قدری باصینی افزوده مدام اکتحال نمایند بهتر باشد و آنچه بسبب غلظت رطوبت باشد
که زیر پلک بهم رسد حسب رنگ جفن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل داء الثعلب تنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند و بعد از تنقیه اطلیه که در داء الثعلب
بحسب هر نوع مسطور است طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلاً لاجورد و سنبل هندی و پوست صنوبر و هسته خرمای سوخته حجر ارمنی دخان کندر مساوی نرم سوده بحریر بیخته
اکتحال نمایند و اگر خواهند هسته خرمای سوخته دو نیم جزو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یک نیم جزو حب بلسان یک نیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو نرم کوفته بحریر بیخته استعمال آرند
و اگر سرگین خرگوش هشت درم سرگین بز کوهی سه درم باریک سائیده اکتحال کنند اهداب بروید و در تجربه حکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و زبد البحر و بادام تلخ افزوده طلا نمایند
نیز روئیدن اهداب مجرب حکیم ممدوح است و استخوان خرمای سوخته سنبل الطیب سرگین موش سه درم سوخته فلفل هر واحد یک جزو سرمه سه جزو و سنبل اقلیمیای مغسول هشت جزو زعفران نیم جزو طلا کردن
خواه کحل ساختن مجرب است و یا سرمه مشوی فلفل سیاه هر یک یک جزو و دانه نحاس محرق مغسول چهار جزو و زعفران چهار جزو و ناردین پنج جزو و هسته تمر محرق دو جزو سائیده کحل سازند و در تر
که بجهت انبات مجرب و عجیب الاثر است این است که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ نو پر کرده و از پنبه نو فتیله نهاده سر آن را پوشیده بر طاق گذارند و بعد از یک هفته شب یکشنبه
دیگر چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزند و دوده آن بستانند و چند روز در چشم کشند و اکتحال بورق و تخم خرمای سوخته بشراب پرورده و قضبان الهیو و
و سنباذج سوخته و اثمد بآب کماه پرورده بمضمون حدیث شریف سحاله الطلا و برادهٔ آبنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده خشک نموده کوفته بیخته و حجر الهیو و بخور دخان
سائیده و مگس سوخته و صمغ بطم و معده طلی و شیاف مامیثا و زیت که سلخ الحیه در آن انداخته چهل روز در آفتاب آویزند و بسرگین خروس سوخته و کذا دخنه لعل ادویه
مثل دخان صنوبر و راتیج و بطم و مرو میعه و قطران زفت و صمغ صنوبر بر منبت شعر هر واحد مانع تناثر شعر و منبت آنست و طلا تخم خرمای سوخته سوده بروغن آس آمیخته و کذا رفای طیب
و کذا بزر البنج و جعدهٔ جبلی و سرگین موش بروغن سوسن سرشته و کذا شحم اوز و کذا زرده بیضه و کذا عصارهٔ بابونه بر منبت شعر تیز اثر دارد و آنچه بسبب فساد کیفیت ماده غذای شعر باشد
تنقیه بدن بمطبوخات و حبوب محرقه صفرا و سودا و طوخات مغلیه بحسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و تدهین اهداب بادهان چرب یا حریه مثل روغن قسط و کنجد کنند و بعد ازان اکحال منبت
اهداب که مذکور شد بکار برند و کحل شفوی و شیاف کند نیز در انبات شعر اهداب مفید است و کذا اکتحال سنبل الطیب تنها و آب کشنیز مجرب و همچنین حجر ارمنی یا لاجورد یا شنج سوخته بریح مولدان
و ایضا هسته خرمای سوخته سه درم و ناردین پنج درم اکتحال نمودن و اکتحال بمگس که سرش را زنموده خشک کرده باشند نیز مفید است و فندق سوخته سائیده بشحم خرس سرشته طلا نمودن
منبت اهداب مسود آنست و اثمد مشوی قلقطار زاج محرق هم مساوی با هر سه بعسل سرشته سوخته سائیده در چشم کشیدن نافع و هلیله سیاه مازو سوخته بسرکه طلا کردن برای تناثر
اهداب که از جذام باشد نافع است و اگر بادام تلخ و شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی بگیرند و خاکستر برگ خشک آزاد درخت و انزروت سوخته هر یک یک درم و شادنج عدسی
نیم درم و تخم فنجنکشت سوخته دو ثلث درم و اقلیمیای نقره دو درم همه را سائیده بحریر بیخته پس لادن مثل مجموع ادویه داخل کرده سائیده بزهره گاو سرشته شیاف سازند و خشک کرده
هر روز در شیر زن حل کرده در چشم سه میل بکشند با این سه میل راحت داده پس بحمام داخل شوند و روی آب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی بروید طبری گوید که اگر علامات امتلاء
فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و صافن و قیفال کشایند بحسب واجب و احتمال قوت اگر علامات غلبهٔ
پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج باغذیه محموده مولد دم رطب و بعد ازان حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یک درم حنای محرق دو ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح و شام
بدان اکتحال نمایند و اگر ماده متغیر بحرارت بحدی شده باشد که احتراق نماید یا از دهان مریض آید تلخ باشد و در دهان کام تلخی بسیار یابد از فراغ آن مقوع صبر نمایند و هر شب وقت خواب یک درم اسفیوس
و پنج درم روغن گل خالص بیاشامند و معده او را بروغن گل گرم تکمید نمایند و آشامیدن ماء الشعیر و تمر هندی لازم گیرند و چون دانند که مره صفرا زائل گردید در چشم او چند روز متوالی شیر دختران
بدوشند و هر روز دو کرت با آب گرم تکمید چشم نمایند پس با جوز و افعده مساوی در هر روز دو بار اکتحال کنند و یحیی گوید که اگر تغیر ماده بسبب خلط سوداوی باشد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون
و امثال آن از ادویه مستفرغه سودا نمایند و استعمال ماء الجبن بروغن بادام نافع است با این طریق که بوزیدان تودری هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید دو درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام مغز بادام
شیرین مقشر هر یک سه درم همه را سوده سه درم آن را بسی درم ماء الجبن بیخته باشد درم روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند پس پانزده درم سکنجبین بزوری بیاشامند
اگر طبیعت متحمل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و موی می روید و اگر احتیاج باعانت طبیعت در روئیدن موی باشد بروغن لادن مخلوط با آب برگ بید و لعاب حلبه

[illegible]

علاج انتثار اهداب بسبب موضع

[illegible]

شعر منقلب و شعر زائد

شعر منقلب آنست که موی مژه بر موضع خود بروید سر آن ... [illegible]

[illegible]

و ترنفل و جوز بوا در مزاج بارد و بلیله زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب او از دهن بعمل آید و بگویند که فصد عرق راس در جمیع انواع نافع ست و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت
عنبر بوینده و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول رطبات مانند امراق و فواکه رطبه و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار و امتلا و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت
موجب مرض اکحال حاده و منقیه بعض مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و خفر حاد و دینج استعمال نمایند و نسخهای آنها در امراض چشم مسطور شدند و اگر با آن رمد یا اختلاط آن
باشد شیاف الملیلی بکار برند و اگر بقدر ربع وزن آن اثمد هر دو را سائیده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو افیون هفت جزو حضض پانزده جزو شکر بست و یک جزو
بعسل و سرکه و ترفس با حب مغیلان سایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض و اکثر امراض چشم مفید ست و اگر نوشادر و ابلوه و گیرو و گل حصیلی منسل کنیری سحق کرده
از هر یک یک ماشه خوب سائیده مثل سرمه در چشم کشند مرطال و نیز باسنی از مفید و مجرب ست و اگر زلوی کلان یک عدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد پس سر و دم آن از
هر دو سر انگشت بچسپ نمایند تا بمیرد و در آفتاب خشک کرده در پنبه پیچیده فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بفروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند منع روئیدن
شعر زائده و بر آمدن آن مجرب بعضی اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را بر کنند و نوشادر بکار برند و شیر انجیر و خون ضفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع
نتف مالند و طلای خون قنفذ و زهره آن خشک کرده با دهن صابم حل کرده و یا جند بیدستر افزوده هر سه مساوی گرفته با آب برگ [illegible] دار شیشه نیز مفید ست و کذا
زهره خفاش الادرقی زهره نرگس نافع و گاهی از این جمله زهره و خون قنفذ و جند بیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته در سایه خشک نموده در وقت حاجت با آب برگ [illegible]
حل نموده استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر کنند و از معالجات جدید آنست که زهره قنفذ و خاکستر خفاش الادرقی جند بیدستر اجزای مساوی نرم سوده بخون کبوتر سرشته و رمص ساخته
استعمال نمایند کذا زهره نرگس یا خاکستر مذکور یا با نوشادر با آب گندنا خصوصاً که بر آتش چند جوش ضعیف داده باشند و اگر با صدف باشد بهتر ست ایضاً سماله حدید با خرد
آب بیان بر موضع نتف طلا کرده یک ساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید ست و اگر بعد نتف مو افیون و زعفران در خون خفاش ساییده طلا کنند یا بیضه
موریچگان بمالند مانع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر با آب گندنا یا قطران یا زهره بز و خاکستر ماذریون همین منفعت دارد و آتش سوخته و غیر سوخته بسرکه کهنه حل کرده بر موضع
نتف شعر طلا کردن مجرب ست و یا سهاگه تیلیه باریک سائیده در آب لیمون کاغذی تر کنند و تنکه آب لیمون خشک گردد سهاگه را باریک سائیده بعد از آنکه موی را کنده باشند بانگشت نمایند
و اگر زبد البحر بلعاب اسبغول سرشته طلا نمایند تحذیر موضع و منع انبات شعر کند و اگر موی را بکنند و فی الحال خون اشتر و روغن کیلا بران مالند و تکرار عمل نمایند همین عمل دارد یا زعفران
یک مثقال کافور نیم دانگ سائیده و بعد از قلع موی بر آن موضع ضماد کنند و طلای خون ضفدع سبز خون کنه سگ خاکستر ماذریون در مرهم آمیخته نیز نافع ست کذا طلای موضع نتف شعر زائد
بخون حرباء و خاکستر زلو بسرکه آمیخته و زهره کفتار و خون یربوع و شیر سگ و آب شبه ماهی بصمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون حرباء تنه مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع انبات شعر ست
و کذا اکتحال آب جوسن و خون خرس خشک کرده سائیده و زلو در کوزه مس صاحب ضماد تا آنکه بمیرد بعده سائیده هر واحد بعد نتف شعر مفید **اقوال مجربین** شریف گفته که اسفنج را گرم کرده
هفت بار آب گشنیز سبز سرد نمایند و باریک سائیده از پارچه گذرانیده شعر زائد که برکنند خوب بمالند که دیگر نروید و سیکند مجرب ست و آتش عبدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه گرد و گل حکمت نموده سوخته
بر شعر منقلب بکر بمالند موی را بسیار باریک نماید که نخس نکند و مجرب ماست گویند بعد نتف مو نوشادر بزهره بز مخلوط کرده در چشم کشند و در برگ سوسن سفید نیز مفید گفته اند
و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن مژه ی زائد سائیده با توتیا و زنگار با هم سائیده و باز نیخ سوده بمالند و اگر زغن در سفال آب نا دیده بسوزانند و خاکستر آن بپاشند منع
بر آمدن موی بغایت قوی بود و گویند که اگر در یک سیر سرکه و آرد دو عدد دیوچه انداخته در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده موی چشم و دیگر جای کنند شعر کم
بر آید بار لندبار بموی برنیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته سائیده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب ست و ثابت ابن قره گفته که علاج غریب
آنست که ارزیز و نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکه کهنه بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و فصیح ابن ابی الجرب نوشته و بقول صاحب جامع صغیر صدف محرق و مصطکی
و قطران مساوی کوفته بیخته با شراب انگوری آمیخته سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و پیسو قوطوس گوید که موی زائد در روز یازدهم یا بستم بر کنند و در ساعتی که شعر زائد قلع نما
بیخ یا هفت عدد زلو را در کوزه گلی سوخته خاکستر آن را سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نمی روید و طلای مخ [illegible] بعد نتف مو بالخاصیت مانع نبات شعر نوشته اند و طبری از بعض متقدمین
نقل کرده که اگر موی زائد از منقاش طالیقون بکنند بخاصیت او ست که دیگر بر نروید و بعد از آن کحل توتیای که از روسخنج طالیقون [illegible] بعد معروف [illegible] یا عوض او حجر المسن سوخته
و خاکستر پوست بیضه مرغ و صدف سوخته و توتیای کرمانی هر سه اصفهانی مساوی سوده سحق نموده ساخته باشند اکتحال نمایند که تجربه رسیده و چنین گفته که موی زائد منقلب از منقاش نحاس کور در رنگ [illegible]

[illegible]

انشقاق شعر

[illegible]

بیاض اهداب

[illegible]

جرب

[illegible]

از ان ظاهر بود و بعضی ناشر بباطن گاه منفجر گاه غیر منفجر باشند و اینکه منفجر گردد سبب آن یا ده حادث است و آنچه غیر منفجر بود سبب آن ماده غلیظ متحجر است و گاهی در حرکت آن خباثت بحدی میباشد

که فضائی بین چشم را فاسد و سیاه میگرداند و متعفن گرد و از فشردن آن چشم بر آن حرکت گردد و بعد انفجار آن خراج التیام او مشکل است و از علامات غرب است که چشم بجهت سیلان آب نزد

استلای آن از ماده شبیه بورم کوچک ظاهر شود و اکثر اوقات بوضع ظاهر دارد و سیلان می یابد از آن چرک فاسد میگرداند لحم را و آنچه انفجار او از داخل باشد از چشم رمص شبیه به توبی غلیظ

الملمس معتدل القوام منبع گردد و از فشردن جهت بسبب حرکت صدید چو شیده بر آید و چشم از چرک پر گردد و بسا است که چشم را فاسد گرداند بدوام امتلای ماده و آنچه از زیر پوست

اجفان بود فاسد گرداند اعضا را و آنرا از نواحی کجگشت بر پاک نماید زیرا بیرون آید و آنچه بسوی بینی نفوذ نماید از منخرین یا از دهان بر آید و آنچه از موضع ناسور گاه هند کرد

بینی و حفر منفس نیز از علامات نفوذ او بسوی است و بسا است که بسبب خباثت شدید تمامی استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و کور و آنچه از آن سیلان می یابد بسوی چشم مارض میگردد

از آن در چشم وجع بدون نضج و سیلان اشک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق بر آید و آنچه در ظاهر بود حجم آن محسوس میگردد و آنچه غائر بباطن باشد ورم آن مانند نمی باشد و غرب هر گند

باد بود و بسا که آن چشم پیوسته دردمند باشد و غرب کثیر العمق غائر فاسد میگرداند استخوان او نشان فساد استخوان آنست که چون بگشت آن را بعد اکنند و بر استخوان میل بکشند آزار دشت

یابند زیرا که سطح استخوان صحیح الملمس نمی باشد و میل بر آن می لغزد علاج اگرچه علاج این مرض بجهت رقت لحم ماق و رطوبت عضو و بودن مرض فضول و دوام حرکت و قوت حس او و عدم

تحمل ادویه قویه متعسر است لیکن بشرط آنست که مهمل نگذارند بلکه قبل از استحکام مبادرت بعلاج او نمایند و تنقیه بدن و دماغ و ناحیه چشم از ماده موجبه آن بفصد سر و حجامت قفا

و میان دو شانه و مسهل حب ایارج و قوقایا و لوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقرا چند روز پیهم بعد تنقیه بام کثیر النفع است و بعد از آن اطریفل ها ملیله مربی مانند آن بخورانند

و استعمال غرغره و سعوطات بسیار نافع است و اگر ماده حاد باشد بعد از نضج بطبوخ معتدل مثل طبیخ بنفشه و غیره مسهل و حب اهلیله دهند یا طبیخ فواکه و ترمس بنفشه تنها یا با ایارج

یقرا استعمال نمایند و صلاح و تلطیف غذا کنند چنانچه قانون علاج قروح و اورام است تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال آسان نماید و از جمیع اغذیه غلیظه مبخره بسوی سر

اجتناب واجب است و در ابتدای خراج پیش از انفجار نیاف ماميثا و زعفران و صبر و صدف سوخته حجاما با هر چه از اینها میسر آید سوده با آب کاسنی صحرائی یا بالا برگ یا کلاب سرشته طلا نمایند و یا آنچه مسهل

باشد و موضع تحلیل بر آن گذارند و آنچه جزء الرمح و هر چه قوی التحلیل است استعمال نمایند تا باشد که از تیغ بیرون رم بازماند و اگر ماده جمع شود و درد و الم پیدا کند محتاج بنضج خراج باشد در این

صورت کند رو زعفران با آب حلبه ضماد کنند یا حب تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویه منضجه مثلا مغز نان گندم مع تخم مرو کوفته با مع کند بشیر زنان یا زعفران با آب تره تیزک یا مرصافت

ملت و زن آن صمغ عربی بزهره گاو سرشته بر آن بچسپانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین مفجرات است و عنب الثعلب با اسود در جوشانیده ضماد کردن

غرب را منفجر نماید و اگر مغز نان گندم آمیز نه بهتر باشد و اگر کرسنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار غرب نماید و کندر و کندر ملک کنند یا سرگین کبوتر سرشته و کندر ایارج سوده و سکبینج بسرکه حل کرده

دل بوالیس حلزون مرکی صبر هر یک مساوی سوده بکر نشا کردن فضل علاج غرب است قبل انفجار و بعد او و اگر اظفار الطیب عوض حلزون گیرند نیز در غرب پیش از انفجار و بعد آن

مفید معمول استاد مرحوم است و اگر خراج مسلب غلیظ باشد و منفجر نگردد بر آن گندم یک جزء و تخم حلبه نیم جزء و تخم مرو یک نیم جزء کوفته در آب بیخ بنفشه ماهر گردد و مثل مرهم سده شود

بر آن قدری شیر تازه دوشیده بریزند و بر هم زنند تا مانند مرهم گردد بر صلابت بر آمده ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص

بنا فه کنند و همین معمول است الا آنکه بعد انفجار فتیله مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویه مجففه استعمال نمایند و رازی گفته که من معالجه نمودم غرب را اولا بانچه منع

ماده و رم را از رجوع و تحلیل و اگر از این فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجه قرحه نمایند بنحوی که در باب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال

نمایند و در آن مامیثا و زعفران و برگ سداب با آب ایارج و صدف محرق با آنچه در جوف اوست و مر و صبر و در مقام دیگر گفته غرب را دامیکه خراج باشد یعنی ورم و تفتیح نیافته منع

الرمح و دو صبر و مانند آن از اشیای قوی التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه بمرداسنگ قلیا و زنگار و انزروت و مانند آن نمایند و چون مزمن گشت بداغ و نقب و قلقدیس

نمایند تا آنکه عظم را فاسد نگرداند و جالینوس در کتاب حالجات گفته که گاه بر می آید نزد ماق اکبر خراج کوچکی و بسیار است که منفجر میگردد بدون لذع و این بناحیه چشم

شدید و لهذا دشوار است بر آن و لیکن سزاوار است که مبادرت نمایند در مداوای آن با دویه محلله که در آن لذع و حدت نباشد زیرا که حدت باعث الم و زیادتی

میگردد و از این جهت دشوار میباشد بر آن و از این جهت ممکن نیست معالجه آن با دویه ضعیفه که سودی نمی بخشد و لهذا بطول می انجامد بالجمله بعد از آنکه غرب

زرد قانون علاج او آنست که اولا تنقیه نمایند پس متوجه معالجه قرحه گردند و آنچه غرب را تنقیه مفید تر آنست که بگیرند دو رگ باطن قصب یعنی آنچه در میان بینی نزدیک بماق

[illegible]

آب مل کرده ناصور را فشرده واز چرک پاک نموده سه یا چهار قطره از ان بچکانند وصاحب آن بر آن چشم بخوابد وباید که فاصله مابین هر قطره ثانی بمقدار یک ساعت باشد و روز دیگر
ناصور را افشرده شیاف در ان بچکانند وهمچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند واز ان چرک نیاید بعد از ان ترک نمایند که ناچیز با خشک میباشد بهتر آنست که اندازه نمایند
غور غرب را بمیل که آن حال عمق نو صحیح معلوم میکنند پس بر سر میل پنبه نرم پیچیده و در ادویه فرو برده در ان گذارند خواه دوا سیال باشد یا ذرور خشک باید که بچکانند شیاف غرب وغیر ادویه
بعد تنقیه غرب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلاً از پنبه کهنه پاک نمایند ولحم فاسد آنرا با مرهم زنگار دور نمایند اگر متصل با جفان و خارج باشد و یا بقطع از حدید اگر از اجفان جدا بود و خارج نباشد
پس آنرا با شراب قابض انگوری بشویند پس شیاف غرب محلول با آب باز و یا دیگر ادویه در آن بچکانند اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند بشویند
و دوا نهند وچون استعمال دوا نمایند چشم را بعصابه بر بندند ومریض حرکت نماید وبنشیند وعلاوه است در ابتدای امر جمع کردن بار ادویه دوائیکه در ان قوت قابضه ومقوی اجزای عین باشد
مانند زعفران واشنه بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت ومنع از انجذاب دوم تقویت عضو برای منع قبول موادی که محل آنرا جذب کند
واین سائر تدابیر در ابتدای انفجار است وعلاج مزمن آن داغ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال یک بر دیک بطوریکه ناصور را بخرقه بخارند و فتیله
مبلول ببول الغنم با دیک بر دیک آلوده در ان فرو برند یا زنگار را با شنجار واشق یا بسرکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند وبعضی گفته اند که اگر استخوان افاسد نگردانیده باشد
با برین دوا داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر اکلیل الملک خاکستر کرم از هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ ربع جزو حضض دو جزو زنگار معمول هباشیدن هر که بر سی ربع جزو دهنج
یک جزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بران بپاشند وبه بندند وگویند که چون کهنه وناصور گردد علامتش آنست که چون انگشت بران گذارند آنرا صلب یابند که از زیر انگشت ملغز
ودرین هنگام واجب است که داغ نمایند بمیل مدور الراس اگر از طلا باشد بهتر بود وآنرا در آتش سرخ نمایند وبگذارند بران بدفعات تا آنکه گوشت اطراف آن گوشت فاسد تمام
سوخته شود ورطوبت خشک گردد وظاهر گردد پوست فاسد از استخوان بعد از ان معالجه نمایند بمرهم سفیداب واگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد
پس ازان فتیله پنبه کهنه بمرهم زنگار آلوده یک روز داخل نمایند وروز دیگر پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد واز داغ ادویه حاده و داغ با آهن الم العافیه است وچون عفونت غرب باستخوان رسد
وبا دویه منقطع نگردد بشگافند وگوشت فاسد مدور دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بخراشند و دوای ملحم در ان
ذر نمایند و به بندند و مدتی بگذارند واگر استخوان افاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بساست که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد
ولیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم نمایند بلکه دست امایل بجانب انف دارند نه بجانب ماق که سیلان نیابد طبقات چشم وسوراخ نمایند بجانب بینی و غور یابند و دراس حتی که نفذ
آن موضع متصل آن ناخذ گرو وبعد از ان بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان بر آید که این نشان نفوذ آنست ودرین وقت داغ او کامل مع حفظ مقله حاصل گردد و پس داغ دهند وادویه در آن بپاشند
و به بندند و یا در آن فتیله پنبه کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند واگر گرمی شدت نماید بصندل و ماميثا وآب کاسنی وآب حی العالم لطوخ سازند و روز بروز فتیله اقوی تر نمایند
تا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال نمایند وگاهی برمی آید از ان پارچه استخوان بدبو وبساست که بی نیاز میگرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند
و واجب است که چون داغ دهند بر اطراف وا بپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه بآب سرد تر نموده و بگذارند یا خمیر دقیق بیخ سرد کرده وچون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد
طبری گفته که استعمال داغ در چشم خطر دارد وبعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت آن سالم میماند وابو ماهر وصف او نموده و آن
این است که بگیرند قمع مس یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غرب گذارند واسرب گداخته در قمع ریزند ومریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد
پس قمع را جدا نمایند واین داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند ومریض صحت تام می یابد بعد از ان مراهم مدمله استعمال نمایند تا که علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضاست لیکن واجب
که ملاحظه لطف مدار او در علاج آن نمایند واحتراز کنند از ان که ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر کنند رسوده گذارند تا
خشک کند وبسته شود و زاج سوخته وآبگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه تیز اگرچه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند

غده

بقول جالینوس لحمی است زائد در ماق اکبر ونزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر است از مقدار طبیعی بر سر ثقبه که میان بینی وچشم واقع است و از این جهت مانع فضول چشم مثل چرک واشک
از نفوذ در ثقبه جریان او بسوی بینی میگردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این است وگاه تابع آن غرب میباشد وگاهی از ان تقلص جفن نزد موق عارض میگردد

[illegible]

امراض اذن

[illegible]

اورام اذن

[illegible]

در آفتاب یا ایام سمائم عارض شود و خصوصاً هنگامیکه انتقال نماید از آن بسردی دفعةً و یا غسل نمودن بآب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبیکه در آن اثر
قوت حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی وغیره یا وضع ادویه حاره بر گوش و یا حار با مادهٔ دموی و یا صفراوی باشد یا بارد بدون ماده بسببی از اسباب بیضاوی و از اسباب مذکوره
باشد از هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی افتد و خصوصاً که انتقال نماید بدان سرد و دفعةً از گرمی یا آب سرد و یا آبیکه بران قوت شئی بارد غالب
یا وضع ادویه بارده یا بارد با مادهٔ ریحی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سودا و درد گوش حادث بسبب ورم و بثور در آن یا ورم
و بثور حاره یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال مانند ریح ممدد و یا قروح و یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی است که ذکر آن
تولد یابد یا آبی است که در آن داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد و یا کرمی که در آن تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث میگردد و صعب ترین
اوجاع گوش وجعی است که از ورم گرم غائص بهم رسد و لاسیما چون مادهٔ وردی بود و این با تپ لازم میباشد خصوصاً وقتیکه مؤدی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف
خارج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکوره ماقبل گاه باشد که دفعةً بهلاک میگرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان بیشتر از مشایخ بهم رسد
و نیز وی ایشان را بهلاک میگرداند و بسا است که بر وی منعقد نگشته و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح میگردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر بهلاک میگرداند و اگر متقیح گردد و از جا بیایا
محموده بود جای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش میباشد و خارش گوش که بعربی حکة الاذن نامند چون ذکرش خواهد یافت بدانند که ورم سوداوی گوش
کمتر افتد و اگر افتد متحجر گشته بهلاکت می انجامد کذا فی البعض الاکبر. طریق تشخیص اسباب درد گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی
در گوش بپرسند اگر اقرار بکدامی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً ورم ریح گوش و طوق گرانی گوش از هنگام دخول آب بر دخول آن و هیجان وجع نزد حرکت هوام
بر دخول آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سببش همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند حال شدت
خفت درد از مریض سوال کنند اگر ملمس گوش و سر گرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارده حاصل شود سببش سوء مزاج حار ساذج
یا ریح حار بخاری یا مادهٔ حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی وجع ناخس و یافتن ارتفاع مثل شعلهٔ آتش از گوش
بسوی سر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد و گرمی ملمس و سرخی گوش و چشم دردی و سبکی گوش وغیره علامات
سوء مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضهٔ آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری از رسیدن
هوای گرم بگوش و مشی در آفتاب یا ایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد مؤخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد ریح
مذکور از ریختن آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی بحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مستور
از همان باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این ترش در فم معده بود سببش تصاعد
ابخرهٔ ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی از رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصاً هنگام سجود درد با ضربان شدید بود درد گوش از
امتلای مادهٔ دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس وجه و سر و شدت درد گرانی اندک با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از مادهٔ صفراوی باشد
و اگر با علامات سوء مزاج حار و گرانی سر تپ گرم لازم و درد و ضربان و تمدد گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع و تپ ابداً وقتی یافته شود
از ورم حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و بچیزهای گرم بالفعل و بالقوة
تسکین یابد و تقدم تدابیر مبرده شاید او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر یا غشیان معلوم
میشود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و درد بطوریکه گویا چیزی بر در گوش فرو میرود محسوس میگردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد
از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم میشود و با آن سرگرانی و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارد در سر و گوش باشد اگر گوید درد در مؤخر سر میشود و بعد یکه حرکت متغیر
میگردد و اتفاق غسل بآب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن در آن باشد و اگر غشیان بیان کند و دهن چرب و اندکی صداع بود و از ریختن آب گرم بر سر
استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض اقرار هیچ یکی از علامات مستفسره مذکوره نکند از تقدم وضع ادویه بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کند

[illegible]

علاج حکّ و اوجاع گوش

[illegible]

علاج درد گوش حار ساذج

[illegible] گوش [illegible]

وبنفشه وخشخاش وآب برگ خرفه وآب برگ بید وآب بارتنگ وحی العالم وبرگ کاهو وبرگ کاسنی وگل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند واگر بار دهن ماهی کوره
سفیدی بیضه مرغ وباشیر دختران وبآب عنب الثعلب سفیدی بیضه وروغن گل وبآب کدو وشیر دختر وبآب خرفه روغن گل وبآب گل سرخ خشک آمیخته بکار برند نافع گردد
ودر صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطوره داخل نمایند وگرد اگرد گوش بصندل سفید وسرخ وکاهو وگلاب وکشنیز سبز طلا کنند واگر حرارت قوی باشد
کافور نیز افزایند وگاهی بامیثا در ین ضماد داخل میکنند وگاهی عوض آن پوست خشخاش وگاهی ورسوت میکنند وآب عنب الثعلب بجای گلاب جمع نمایند یا سفیداب کاشغری
مرداسنگ حضض یکی سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند وعنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هر یک ۲ توله پوست خشخاش یکی نیمه مثل ماشه در شیر بادر کاو تیم آثار جوش داده بخار
آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجرب ست وگاهی گل نیلوفر و برگ بید جو مقشر نیم کوفته وگل سرخ افزوده میشود وجهت تسکین وتبرید زائد تخم کاهو وکشنیز خشک واندک بزر البنج
اضافه نمایند واگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه واکلیل الملک یا میزند اگر اکتساب ابوراتی باز برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب الثعلب برگ خطمی
برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ حی ول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هر چه ازین اوراق بهم رسد مناسب دانند جوش داده استعمال نمایند
نیز برای درد گوش که از ریاح حار یا ورم حار باشد نافع ست واگر حرارت بشدت نباشد در بخور پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک چوب چینی جوشانیده بخور نمایند
بعده خسته شفتالو بر شعله شمع مومی بریان نموده سائیده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند واگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران وروغن گل
حل کرده نیمگرم در گوش ساعت بساعت چکانند وگاهی کافور نیز اضافه کرده میشود واگر افیون را بسوزند خاکستر آن بقدر چهار برنج بسنجد در روغن گل حل کرده
نیمگرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب ست وباعصاره برگ قنب صاف کرده نیمگرم در گوش چکانند دیا بنگ یک توله بآب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد
بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند واگر ازین تدابیر وجع ساکن نشود بشیر زنان که در ان مسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند ومکرر تقطیر آن کنند
وهر چه در علاج درد گوش حار بادی مذکور گردد غیر از تنقیه در ینجا بکار برند وبدانند که هرگاه در وجع گوش حار ساذج از ادویه بارده ومخدره وجع ساکن نشود در گوش
بثور یا ورم خواهد بود وآنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند وتبرید معده باشربه مبرده مثل شیره کاهو وخشخاش وکشنیز خشک
واغذیه مبرده که سبخر نباشد مثل بچه مرغ مطبوخ بآب غوره وکاهو مسلوق مطیب بسرکه وقلعت ومغز خیار بسرکه نمایند واگر کفایت نکند تلیین طبیعت کنند بمطبوخ
هلیله زرد وتمر هندی وآلو بخارا وکشوث وبرگ عنب الثعلب ومانند آن بغیر آنکه در ان دوای حار داخل باشد واگر قاروره حار باشد ماء الشعیر مبرد وماء القرع
مبرد دهند ودر ماء الشعیر قدری خشخاش داخل کنند واگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض وتسکین بخارات بعده
روغن خل که یک جزو سرکه را با دو جزو روغن گل بجوشند تا سرکه بسوزد ودر روغن باقی ماند برف سرد کرده در گوش بچکانند یا روغن بید وروغن کدو با شیر دختر قطور
سازند وبیرون گوش ببرگ اسپغول برگ بارتنگ وبرگ عنب الثعلب وآرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند واگر ازین ساکن نشود یک حبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر
روغن واگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بنحویکه در ان آب نیمگرم ریزند چنانکه پر شود پس کف دست بر قعبه گوش نهاده بر یک پای ایستاده دو بار بجهند
وصماخ را بمیلی که بران پنبه پیچیده باشند صاف کنند وانچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل مدبر بسرکه بدستور چکانند واسفنج یا خرقه بآب سرد آغشته بر گوش نهند ودر
آب سرد در آیند واغذیه مرطبه مسطوره بخورند وماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند واگر درد شدت کند تمریخ بروغن بنفشه وروغن گل نمایند وکافور وبنفشه رطب
ونیلوفر ومانند آن ببویند وبآب طلع استنشاق کنند وتعدیل مسکن بریاحین بارده مثل سیب وبید وآب سرد وقدری کافور وگلاب بران پاشیده نفع وخواب آرام وتضمید
گوش بصحی الرامی وبوئیدن لسن سفید وآرد جو برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب که فند روغن گل گلاب هر یک ده درم سرکه از سه درم تا ده درم حسب
زیادتی حرارت آمیخته بر پس سر محل منبت اعصاب ضماد نمایند وهرگاه گرم شود تبدیل کنند وچون مرض بانحطاط آید اجزای بارده کم کنند وروغن بابونه وگل آن اندک
اندک بیفزایند برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع ست وباشیا ترطیب وتبرید دماغ باطلیه ونطولات ومروخات عنقریب
در صداع احتراقی شمسی گذشت بعمل آرند وانچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند وسائل
بنفشه وقدری از ادویه مرطبه مذکوره بدهند ودر دهنهای سرد مثل روغن کدو وبیه ونیلوفر وروغن خل مبرد در گوش چکانند وسعوط نمایند آنها وشیر دختران وانفع ترین

انموزشیدن آب سود ... منتشف ... بیاسا شرکت است و اگر انسان مبتلا حادث شد اگر گوش ... گوش ... شد مسهل ...
مگر گوش ... شده ... درمنضح ... بیش ... عنب الثعلب ... گشنیز ... است ... آب ... گوش ...
شیافات ... باشد ... خودش ... بادام ... شود ... شست ... آب ... گوش ...
شد ... منتفع است ... باشد ... آن گشنیز ... صحت ... اشیاء الشعیر ... شده ...
... باشد ... جگوش ... بسبب ... بعضی ... منتفع ... گوش باشد ...
... عضو ... آن حکایت پیدا کرده ... آن ...
... عضو ... مرض کند اقول حکما ... روغن ... آب ...
و ... منفعت است که ... روغن ... چکانیده ... کند آب ... آن ...
... روغن گل آمیخته ... عنب الثعلب ... گوش حار است تکمیل ... روغن ...
... گوش ... باشد چکانیدن ... بیضه ... شیافات ... کنند گرم ... اینوں
شیافات ... روغن گل ... روغن ... روغن بنفشه ... عنب الثعلب ...
... گوش ... است ... گوش حرارت ... باشد لازم است ... علاج امراض حار ... گوش
روغن گل ... سفیده بیضه ... باشد ... روغن بنفشه ... گوش ... روغن ... تسکین ...
... سفیدی بیضه ... گوش ... سفیده بیضه ... خاصیت عجیب است شیر ...
و آب گشنیز ... شیر ... پستان ... روغن گل ... گوش ...
... روغن ... استعمال نمایند ... روغن ... روغن نیلوفر ...
آن کند ... عصارات ... استعمال ... گوش ... کتاب ... مثل ...
بسیار ... عصاره ... باشد از ... استعمال ... باشد ...
در علاج ... گوش ... خسرو قرشی ... تعدیل مزاج نمایند با ... روغن بنفشه ... شیافات ابیض ...
و خیار ... روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر ... روغن گل ... شیر ... گوش ... اشیا ... افیون ... ضمادات ...
و ... استعمال ... برای تبرید ... آب گرم ... آن گوش ... تسکین ... آن میکنند
زیراکه آب گرم تسکین ... اگرچه مزاج گرم باشد ... استعمال ادویه شدید التبرید احتراز نمایند ... گوش ...
... نماید ... بهاء الدین ... منفعت آن مجرب است روغن گل ... تنها و آب عنب الثعلب ...
و گوش ... عنب الثعلب ... بنفشه داشته ... بخار آب گرم ... آب گرم ...
ابیض ... تخم مرغ ... سفیده ... روغن گل ... روغن گل و آب گشنیز و سفیده باهم ... روغن ...

علاج درد گوش حارمادی

باید که ... سود نمایند بعد از آن ... لعاب ... اسپغول ... شربت نیلوفر ...
نیلوفر ... عنب الثعلب ... مسهل صفرا نمایند ... تمر هندی ... گل ... نیلوفر ...
چهار ... گاوزبان ... شربت ... شربت نیلوفر ... شربت ... تولہ ... عدد ...

آلو بخارا بصفت دانه سپستان بست دانه بیفزایند و بعد نضج بمسهل صفرا و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد ازان تدابیر که در علاج حار ساذج مسطور شد بعمل آرند
اقوال اطبا ابوسهل گوید که هرگاه درد گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر خلطی دیگر باشد باسهال بعده
تنقیه خاص سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب و حمره و ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید با اندکی سرکه نیم گرم چکانند یا شیر زنان
از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد ازان اسهال شکم بهلیله زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اندر
گوش اندازند پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش بثره است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور گردد هرگاه در روی بثره التهاب و درد باشد
از بنفشه و پوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و آرد جو و شیر زنان و آب کدو فشرده ضماد سازند **بوعلی** می نویسد که اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد
باید که استفراغ ناحیه راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و استفراغ بتنقیات راس از ماده حار کنند بدانچه در علاج امراض حار دماغی معلوم کرده اند
بعد ازان تدابیر که در ساذج گذشت بکار برند **صاحب کامل** گوید که هرگاه در گوش درد و از سوء مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون
در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برارند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله
و شکر یا ماء اللبلاب و شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جراده کدو با اندک روغن گل نیم گرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضه وقتاً
بعد وقت تقطیر نمایند و با پنبه پاک کرده باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل که دران شنجار جوشانیده باشند در گوش چکانند فائده نماید و اگر اندکی آب حی العالم
با قدری سرکه خمر و روغن گل چکانند نافع بود **صفت** دوای نافع درد گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکه خمر و آب غوره هر واحد نیم جزو باهم خوب آمیخته در گوش چکانند
و یا ماء القرع و روغن گل و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشد و اندکی بران صبر کنند بعده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدوشد و ساکن شود
و حوالی گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندکی آب گشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند
و یا اندکی از عصاره لفاح با قدری از روغن گل بچکانند که این تخدیر تسکین وجع نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد **ایلاقی** گوید که اولاً
تنقیه نمایند اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بفصد سر رو نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ هلیله کنند و اگر در ماده
غلظ باشد حب شبیار و قوقایا و فیقرا دهند بعده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور چکانند تقطیر شیاف ابیض بسفیده
بیضه یا شیر دختران یا با آب گشنیز تر یا آب عنب الثعلب تسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع ست و اگر یک جزو روغن گل را به سه جزو سرکه بجوشانند تا آنکه سرکه برود
پس در گوش چکانند درد را ساکن کند و خراطین مطبوخ در روغن گل نافع بود و روغنهای بارده سود دهد **ابن هبة الله** گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند
اگر ازان مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از اخلاط حار بمطبوخ هلیله سازند و اگر ازین مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا آب تمر هندی و شربت نیلوفر یا لعاب اسپغول
بجلاب کنند و ماء الشعیر و شیره تخم خرفه بنوشانند و اگر درد وجع ساکن نشود آب جراده کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند و اگر
درد سخت و اسیب شدید باشد اندکی افیون یا شیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش چکانند و از استعمال ادویه شدید التبرید حذر کنند مگر بهنگام ضرورت
پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب بو یایند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر چوزه مرغ دهند **ابن الیاس** گوید که اگر
بسبب غلبه خون باشد فصد سر رو نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جراده کدو و خیار بروغن گل در گوش چکانند و بضمادات بارده مثل کاهو و صندل
شنبز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تعریق راس بروغنهای بارده مثل روغن بنفشه و گل و نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندکی سفیده بیضه بروغن بنفشه یا روغن گل برهم زده در
گوش چکانند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین ده درم و یا خمیره بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام دهند تنقیه بدن
بمطبوخ فواکه و هلیله زرد کنند و اگر بسبب غلبه صفرا باشد ادهان بارده مذکوره در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیر خشت کنند و هر صبح آب انار ترش هم آن
مره بقدر ده اوقیه با ترنجبین و شکر هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر با تپ و حرارت مزاج باشد مزوره بنو ماش بمغز بادام اگر با وی تپ و حرارت نباشد
رکن منتو یسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بگشایند و در دوای صفراوی جوشانده بنفشه آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده صاف نموده بدهند و بعد ازان

[illegible]

علاج درد گوش حار و رمی و بثره گوش

[illegible]

آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیر دختران گاہو آب برآورده و غرغره نمایند یا قرص طلای زرد چهار واحد قرص صندل سرخ گل ارمنی مساوی آب مکوه سبز یا کشنیز سبز مروم گلو ضماد سازند
و شیاف مامیثا یا مهاد در آب مکوه سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاؤزبان عرق مکوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند
تعلیم اگر ورم خارج ثقبۂ گوش در اجزای غضروف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطر است و درد شدید و تب در آن لازم نباشد معالجۂ او آنکه آرد جو نمایند که در مطبوخ
پخته ضماد کنند یا آرد باقلا بنفشه خطمی آرد جو بابونه اکلیل الملک کوفته بیخته آب نیمگرم روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و بساعت کرضماد عنب الثعلب روغن گل
و آرد گندم نیمگرم کفایت میکند و کذا التضمید گوش بخشخاش سفید کوفته باندک آرد جو پخته و اگر در شراب بپزند یا قیروطی معمول بشحم بط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل جهت
ازالۂ ورم و تسکین وجع کنند و در بخارات و ادعات استعمال نکنند بلکه خرقه در آب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعده دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته
بر ورم نیمگرم ضماد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده آرد باقلا بر آن پاشیده نیمگرم بدان ضماد نمایند تفهیم تدبیر شرکۃ گوش مثل
ورم است و ایضاً شیره عناب لعاب بهدانه عرق گاؤزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و انزروت مربی مرداسنگ روغن گل شهد آب برگ کرنب
باہم آمیخته یا بپیه آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر در آن مطبوخ انجیر گندم جوش داده در گوش بچکانند یا از آن فتیله سازند کفایت باشد و بخور آب گرم و غیره مسکنات
وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضاً پیه بط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه وغیره که مذکور شد برای
نضج اندازند و انکباب نمایند و هرگاه منفجر شود و ریم بر آید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس از آن اندکی زاک سوخته بدمند خشک خواهد شد
و اگر ریم غلیظ بود قدری سکنگبین عسلی حل کرده یا یک قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس و خلاصه می نویسند
که در ورم دموی و صفراوی چاره جز تحلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبۂ خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت با شرط بر پس سر و گردن
و کتفها و ساقها بدفعات کنند و سرهای هر دو گوش را اشیر بزنند و شربتهای سرد و کشکاب بدهند و روغن گل باندکی سرکه جوشانیده نیمگرم بچکانند و بفاصله
چهار روز استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و زرد آلو و آلو بخارا و تمر هندی و ترنجبین که محتوی برگ سنا باشد باید کرد و پس شیاف ابیض کافوری در روغن گل حل کرده
بچکانند و یا شیر زنان تنها در گوش دوشند و از خارج اطلیه آرد جو و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز و کشنیز سبز و
گلاب ضماد کنند و بعد دو روز لعاب تخم بنسکال با روغن گل بچکانند و طلای زرد علو بینان با آب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبۂ درد باشد روغن گل و سرکه بارد
جو مائل قطور نمایند و لعاب تخم بنسکال با روغن بابونه و سرکه و آب مکوه طلا کنند و آب تا نیم گرم کرده بهتر بود و مریض را المخدرات چون حب الشفا بیهوش داشتن
تا انفجار ورم تدبیر قوی است و شربت نیلوفر چهار توله در عرق مکوه و کاسنی و گلاب هر یک چهار توله نوشانند و غذا آش جو شربت بنفشه دهند و چون درد ساکن شود و بنا بر پختن
لعاب حلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر برابر آمیخته در روزی هفت هشت مرتبه بچکانند تا بهان وه پخته شده رو بانفجار آرد بعد جهت پاک کردن ریم آب گندنای سبز و آب
و آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج سفید در مرهم سفیدی آمیخته در گوش گذارند مسیحی گوید که اگر وجع از فلغمونی
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلغمونی در داخل گوش باشد در آنجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ لهذا سزاوار است که فصد قیفال و حجامت
ساقین نمایند و ماء الفواکه که در آن هلیله زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو بروغن گل بچکانند و مامیثا در شیر دختران حل کرده و اندکی افیون در آن
انداخته بچکانند و اگر فلغمونی شدید الحرارة و مناسب نباشد بگیرند روغن گل یک جزو و مثل او سرکه و هر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیمگرم نهند تا سرکه فانی شود نیمگرم
در گوش بچکانند و یا مامیثا در سرکه سائیده در گوش تقطیر نمایند و اگر در این اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در آنجا تپ نباشد و نه تلهب
بگیرند اندک مرهم باسلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش بچکانند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش
ورم حار خالص باشد و در آن مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب است که بعد فصد و استفراغ اولاً طلیات مبردات استعمال نمایند
و خصوصاً شب بیکبار تا روز سوم و همچنین روغن گل مطبوخ بسرکه که در حار ساذج مذکور شد بعد از آن لعاب حلبه وغیره که در ذیل علاج این مسطور شد و آب لبلاب
در مثل این وقت نافع بود و کنجد سوده در این آزموده است بعده دائم کماد بزیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با وجود آن نیمگرم بود

[illegible]

کنند و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر با لعاب اسپغول یا شربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مزورات و بقول مثل
اسفاناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم غائص را شیر تازه و شیاف ابیض با روغن گل باندک سرکه بجته در ابتدا نافع ست برای ردع ماده و بعد ازان روغن گل
یا لعاب حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کهنه بتسکین وجع بالخاصیه کنند و هرگاه منفجر شود جاذب نیمگرم یا روغن بادام شیرین در گوش بچکانند
و اگر نه شود تخم مرو دران افزایند انطاکی گوید که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصا هرگاه بادی اختلاط ذهن و حرکت سر و اشک باشد و غایت
چیزیکه در علاج او مرام زیاده کرده شود ملازمت تلیین ست بملینات مناسبه و رادع و نافع ترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است بمثل اشق و انزروت مطلقا
در روغن گل در ورم حار و روغن بابونه در بارد گیلانی گوید که اگر شرکت وجع گوش عصبیه مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقطع
وقتا بعد وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی بادی تپ بود دران وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که هجوم
بران دستی گاه مؤدی بتزید ورم گردد و بسبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ ازان سرسام پیدا شود و علاجش آنست که تنقیه گوش از خارج نمایند بدانچه
مذکور شد و در گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان برفق نمایند و اگر ازان سیلان کنند و دران انداخته تعقبه گوش بالصوف نرم یا اسفنج تازه در بهان
دوا تر کرده بند سازند و بالجمله گوش را چیزی الم رساند لاحق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند
و اسهال طبیعت بتمر هندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیارشنبر یک دفعه یا دو دفعه نمایند و لزوم ماء الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند بزرقطونا و برگ
بارتنگ و برگ بنفشه و برگ خطمی و عصی الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی همه را باریک سائیده و بر آن اندک آرد جو که آنرا نیکو فقد در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را
بران ادویه اندازند و جزوی وافر شیاف ابیض بر آن انداخته سلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود بعده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر حرارت ظاهر در سطح گوش و وجع
در دماغ و سرخی اندران باشد واجب ست که از شکایت عصبیه مؤدیه برای حس حذر کنند و الا شکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در آن
بر بره سفیدی بیضه مخلوط بشیر دختران ست که دائم بر بزند و اگر ازین ساکن شود بهتر و الا بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و دران بوزن یک حبه یا دو حبه
افیون حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بالصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاد بفصد قیفال در هر بیست روز و حل طبیعت
بدانچه مذکور شد و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل چند ننمایند
تا آنکه صحت او مستحکم شود و بعد ایام از مرض بعد ازان نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خربق سفید نیم درم
و سنبل الطیب نیم دانگ سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود دران تریاق الاذن ادنی بفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در
یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد در سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده بارد بالفعل آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد ساذج و ریحی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان انیسون جوشانیده و گلقند عسلی با شهد حل کرده بنوشند بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یک توله و شیر گاو نیم آثار جوشانیده و بر
بخار آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیب با جوائن یا برنگ جوشانیده و یا پشک بز با جوائن در بول انسان جوش داده نیز مفید ست و روغن بابونه و سوسن و بلسان نیم گرم کرده
در گوش چکانند و چکانیدن روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب ست اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند بیدستر و فرفیون نیز و یکی ازین روغنها آمیخته بکار برند
و روغنها و کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و یا قسط و حرمل و زنجبیل را آب سائیده قرص بسته در روغن سرشف بسوزند بعده صاف کرده بدارند و چند قطره نیمگرم در گوش
چکانند و آب روغن نیز برای درد گوش بارد معمول ست تخم ترب نیکو فته افسنتین رومی هر واحد دو مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ شش مثقال داخل کرده باز
بر آتش ملایم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جند بیدستر حب الغار هر واحد یک دانگ مرکی یا نیم دانگ سائیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند و سه قطره شیر برگ زقوم
در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اند در گوش می اندازند درد بارد و ریحی را مفید میشود و همچنین آب برگ سدرس معمول ست
و بگیرند گرده بز گاو و قدری از پیه آن و نمک سوده بران بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند بجهت گرانی گوش و درد آن مجرب ست

[illegible]

کنجشک بری یا اہلی مع نخود و دارچینی غذا سازند و انچه از ریاح غلیظه متحلل از فضول ستکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیه دماغ بمسہل گرم و حب ایارج و غرغره تمام شد وسائر تدابیر بستور سابق بعمل آرند چکانیدن زہره گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی و بلغمی ست و انچه از ریاح متولده از مشی در یوم بارد در ہوای سرد باشد تسخین گوش بمالیدن و چکانیدن روغنهای گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نہادن گوش بر تابه گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و مرزنجوش و نمام و قیصوم و بگرفتن بخار شلجم و نہادن خردل کوفته با دہان جاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچه تارک بسته گرم گرم بر گوش و استعمال کمادات مذکوره در صداع بارد یا بزیت نیم گرم پنبه تر نموده سود مند ست مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درین صورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و خلط بسوی سر منجذب نشوند و از چیزیکه در مثل این علت بدان امر میکنند بخور طبیخ شلجم مع خردل ست و انچه ازین همه غنی سازد این ست که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبه گوش بدان طلا کنند و از پنبه آنرا ابند نمایند که فی الحال تسکین درد نماید و بلغوم کبوتر بچه و کنجشک مع شلجم غذا سازند و انچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تمریخ سر تمام سیماء و خراو بروغن خیری و روغن ناردین و غیره و ادہان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد و ازین غافل نشوند و انچه از استعمال ادویه بارده مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابله آن بدوای متضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله او بصمغ سداب و فرفیون اندک و روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمشک ابیض ست باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و بر گوش بہجوم بادویه قویه دفعةً نکنند **اقوال اکابر** سویدی گوید که قطور روغن حب شمش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحمامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل صبر فرفیون حنظل تازه سرطان شحم حدق سورنجان ثوم ہر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا البعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنہا یا با زوفای حب یا بروغن شقائق النعمان و یا شحم اوز پنج درم زعفران یکدرم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن بان یا بروغن ناردین یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا اکندش و کذا اللاذن محلول بروغن گل تنہا یا باضافه آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا اجند بیدستر یک حبه بروغن ناردین یا بروغن بان و کذا ابوال ہر کدام تنہا یا با نطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا الطبیخ با دروج و کذا زہره کبش و کذا سلخ الحیه در شراب کہنه جوشانیده و کذا مصطکی قیراط در روغن یاسمین حل کرده و کذا اقلقند و کذا قصب الذریره مطبوخ و کذا اقته بروغن سوسن یا بروغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کہنه و کذا آب سداب در پوست انار پخته و کذا حب الغار و شراب کہنه و روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکه عنصل و کذا آب گندنا بسرکه و روغن گل و کندر و کذا مر بشیر زنان و کذا آب برگ دراقن و کذا آب شوکران و کذا انیسون بروغن گل و کذا شحم حنظل دو درم استان ثوم سه عصاره سداب ده درم و زیت بقدر غمره جوشانند تا روغن بماند و کذا روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بان بشراب کہنه در روغن گل و کذا روغن جوز و کذا آب برگ سبز جوز و کذا موسیائی قیراط با آب مرزنجوش و کذا شب بروغن بان و یا بشراب کہنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا اسماک بسرکه و کذا قطران با آب مطبوخ زوفای خشک آمیخته و کذا زہره زرخمه بروغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری و افسنتین و آب قنطوریون و کذا فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا ذراریح در زیت انداخته ہفت روز در آفتاب گذاشته صاف نموده و کذا اجگر حباری خشک کرده و سنبل الطیب سائیده و کذا آب سکر طبرزد و شیح و شیر زنان و کذا گل کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا بول شتر مر آمیخته و کذا حلتیت و زنجبیل بروغن خردل و کذا کندر در شراب کہنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل ہر واحد در گوش چکانیدن سفید و ہمچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و فوتنج مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب موسیائی بقدر نخود بجلاب و کذا ادہان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل الملک ببفیحج و کذا فتیله انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جند بیدستر ہر واحد یک درم زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بارد مسطور گردد ہر واحد نافع در د گوش بارد ست **مسیحی** گوید که ہرگاه وجع عقب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که دران سداب پخته باشند در گوش بچکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در ہر اوقیه از ان

[illegible]

علاج درد گوش بارد مادی

تنقیه بماده منضج بلغم شود و بمسهل بلغم حسب [illegible] منقیه نمایند بعد تنقیه ادویه که در علاج بارد سازج مذکور شد [illegible]

[illegible]

که درد سافج یا از نوازل ست و در صورت نزله اول به تنقیه دماغ متوجه شوند لهٰذا بعینه در علاج نزله مذکور شد بعده بخور بزر البنج گل بابونه بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب هر یک نه ماشه برگ فنجنگشت افتیمون هندی سبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض برابر در روغن بابونه
و زنبق آمیخته در گوش بچکانند و این بخور حکیم علوی خان برای درد گوش نزلی از مجربات ست گوگرد آمله سار سه توله مرزنگوش چوب چینی عشبه مغربی بیخ لاله صحرائی
بزر البنج عنب الثعلب هر واحد یک توله بدستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند **اقوال حکما** ابوسهل مسیحی نویسد که اگر درد گوش از امتلا حادث شود
اسهال اخلاط نمایند بعده تنقیه خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس
و ارجیجانس استعمال نمایند بعده استعمال ادویه معطسه کنند و اگر وجع از خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجه بادویه قوی التقطیع و جلا باید کرد مثلاً زنگار بعسل و
اندکی سرکه آمیخته در گوش بچکانند و یا زهره گاو و بعض ادهان مسخنه مثل روغن بان و ناردین و بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه و یا روغن بادام تلخ
یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج بچکانند اگر درد از سده باشد و این دوا وجع گوش را نافع ست ملاک یک اوقیه روغن خیری ده اوقیه روغن بادام تلخ
نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و ملاک را دران بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره ازان نیمگرم در گوش بچکانند و این دوا
وجع و طنین را نافع سیعه سائله چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بانگشت بمالند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کهنه شود قوت او زیاده
گردد و این دوا وجع گوش صعب را مفید ست بگیرند زهره گاو و بران روغن خیری بریزند و باتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند و در شیشه کرده وقت حاجت
نیمگرم استعمال نمایند **شیخ** سیف باید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب ست که تنقیه ناحیه سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاحج باشد
بحبوب شبیار و غرغره تنقیه نمایند پس اگر لاحج ساکن در ناحیه گوش بود باید که بعد اسهال بخورات ملینه و قطورات لینه نیز استعمال نمایند بعده بتکرار قیء
نقص غلظ بمستفرغات عضو کنند **صاحب کامل** گوید که درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبه بلغم و رطوبت ظاهر شود
مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد ازان بعض روغنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن قسط
و روغن غار در گوش بچکانند و یا روغن ترب که آنرا موافق و نافع ست و یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب ست و یا بگیرند کندر و باریک سائیده در
اندک شراب حل کرده و روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش بچکانند و یا پنبه دران ترکرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرمکی و در بول باده گاو حل کرده
نیمگرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مرزنجوش و بران قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعده این روغن در گوش
بچکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع ست و یا بگیرند برگ غرب تازه و باریک سائیده در انار کاواک کرده با اندک آب پر نمایند و گل بالای آن مالیده
و جوش داده در گوش بچکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهره خرس یا زهره کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده بچکانند و یا بگیرند
فرفیون بوزن یک حبه باریک سائیده بروغن گل حل کرده در گوش بچکانند **ابن هبة الله** گوید که علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از اخلاط بارده بحب قوقایا کنند
و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیه سر کنند و تعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش بچکانند و بکندش عطسه آرند
و غذا مزوره زیرباج یا نخوداب سازند و بعد صلاح بقلایا و طجنات و کباب دهند **ابن الیاس** گوید که در سوء مزاج بلغمی هر صبح جلاب بادیان و بادرنجبویه
او درم با گلقند ده درم بنوشند و غذا مزوره نخوداب با شیره حب القرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره با ایارج فیقرا
با ماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره بچکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد ماده سوداوی باشد
تلطیف باشربه و اغذیه حار رطب نمایند و تنقیه دماغ بحب اسطوخودوس و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغنهای گرم تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در گوش
کامل خجندی گوید که در سوداوی نضج سودا بجلاب اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه و گلقند کنند بعده تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی مانند تدبیر
سابق گذشت انطاکی گوید که در بارد بلغمی و سوداوی گوش را بخار آب گرم بدارند و بطبیخ صعتر و بابونه و اکلیل الملک و سداب نطول سازند و بشونیز و
اوفربیون و سوس مرکب ضماد گرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش بچکانند و از مجربات ست برای تحلیل ریاح و ماده و تفتیح سده و این ست که بگیرند سیر یک اوقیه

[illegible]

علاج درد گوش بارد و یبس

[illegible]

اقوال الاطبا [illegible]

اورام حار را تحلیل نیک دهد و اگر بابونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حسک و قوقی و صعتر و مرزنجوش را آب بخوب بجوشانند و بر سر آفتابه انبوبه نهاده و از ان بخار بگوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند پیه بط و ماکیان گداخته اندکی اشق بسوده آمیزند و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم حار و باسهال از تخرجات با ثمر مثل مطبوخ مقوی یا ایارج کنند و مریض انجبین بخورانند وسکنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبیخ ریاحین حار مثل پودینه و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش بچکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید باضمده محلله ضماد کنند و اگر امر بصلابت انجامد پیه بط بروغن گل گداخته در گوش اندازند و باضمده محلل ورم صلب ضماد نمایند خضر ابن علی گوید که بعد تنقیه بحبوب و ایارجات و تلیین طبیعت پیش از مسهل هرچه در علاج وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویه بارده برای ردع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس یا مغلی حلو یا شربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه بنوشانند و روغنهای گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و ضمادات محلله تضمید نمایند و لحوم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل لیمون و زردی بیضه نیم برشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک زبان و کام بسماق حتی که از دهن رطوبت بسیار سائل شود و ورم رخو گوش را نافع بود و بعده از پیه بط و روغن سوسن مساوی قیروطی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش نهند ضماد نفط سفید با زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا سکبینج یا جند بیدستر و افیون و میویزج هر واحد نافع ورم بارد گوش است و ضماد کرسنه آرد باقلا و روغن سوسن باتش پخته منضج و مفجر ورم گوش است و چکانیدن پیه روباه نیمگرم در گوش هم منضج ورم است بعد انفجار ورم علاج قرحه گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

آنچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سر رو کنند و کندر سفید را در شیر زنان حل کرده نیمگرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور فتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد کنند و ایضاً تدهین گوش بروغن کنجد نموده پنجنکشت در خل و مورد جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و انیسون باریک سائیده بروغن گل آمیخته و یا زهره و عسل یا زردی و سفیدی بیضه باهم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس نان بعسل سرشته فتیله آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز بشراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خون در گوش منجمد گردد ادویه مخرج آن در سده گوش مسطور گردد و هرگاه ورم پیدا شود از فصد و تلیین و غیره حسب مزاج مریض آنچه در اورام گوش مذکور شد بعمل آرند لیکن ادویه بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند و ریم مشکل بود و باشد که از خراجات عفنیه خارج میشود و در گوش با وجود وجع لسبب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع است بگیرند راسن عفص بزرگ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دو در کرده هر واحد دو ثلث درم افیون یک نیم دانگ همه را بسایند بعده بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت داشته باشد این دوا بسرکه حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملایمت نهند و بدانکه درد گوش که بسبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد بدان رجوع نمایند

وجع گوش اطفال

درد گوش که بصبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرکی و تخم حنظل ابهل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خائیده در گوش چکانند یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیده و صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن استه شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل با زهره گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکائن یا بادیان هیل خائیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیمگرم بچکانند و آب برگ سندرس یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوز بوا خائیده و یا اندکی افیون

[illegible]

طرش و وقر و صمم

[illegible]

ضربان تمدد بود و از ورم ثقبه خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبه صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شود سببش او صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و آیضا زردی رنگ و تلخی دهان و حرقت و التهاب و حمرت و تخلخل شدا و مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی بودن آن از طنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بر ماده صفراوی دلالت کند و گرانی سر خصوصا وقت سجود و کثرت خواب بلادت حواس و تقدم تمدد وهمه مبرده و تخمه استدلال دلیل ماده بلغمی ست و اگر با ثقل صرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافته نشود از سده خلطی باشد بعده وقت غفلت مرض و موضع ثقل به پرسند اگر غفلت هنگام خلا یا امتلای معده و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت غفلت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل ماده متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج ساذج باشد پس حال از جهت شدت مرض از سردی یا گرمی به پرسند اگر با شیای بارده ستاذی گردد و مرض هنگام سردی هوا صبح و شام زیاده شود و باشیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بعکس آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد و اگر دوی و طنین هم بود و حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجفف به پرسند اگر اقرار آن کند و لاغری چهره و غور چشم نیز بود و بچیزهای رطب انتفاع یابد از یبوست باشد و اگر دوام دغدغه در گوش بیان کند و احیانا کرم از گوش بر آید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و بمشایخ افتد از ضعف قوت سامعه باشد

علاج طرش حار ساذج و مادی

در حار ساذج باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضا در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیره بزور اینها یا شربت نیلوفر یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنهای مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور دران حل میکنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرند و هر جهتی که باشد ماده را با سفل فرو کشند و بعد تنقیه دوار الریان که در قول ابو سهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضا در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیمگرم کرده در گوش چکانند مفید بود و افسنتین عنب الثعلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره مدام در گوش اندازند و اگر به مزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشند و شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیه گرم و مولد صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهره گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند بالخاصیة فائده دهد و بزعم قومی کافور شدید النفع ست در طرش و شیخ می نویسد شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابو سهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر مستحکم باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفرا است از سر بحب ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام بآب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند اولا تکمید بخار افسنتین مطبوخ در آفتابه بوسط انبوبه نمایند و بهمین آب مع سکنجبین بدفعات غرغره کنند بعد ازان بگیرند انار ترش و دانه و شحم او بر آورده هر دو را افشرده و آب در همان پوست او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند **شیخ** میفرماید اولا گوییم واجب ست که همه آنچه در گوش چکانند نیمگرم بغیر بارد و بغیر حار باشد و این قول کلی ست بعده تفصیل امر دران میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسهل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند

[illegible] ابن الیاس [illegible]

[illegible]

... تریاق الذهب ... و کشنیز ... [illegible]

علاج طرش بارد ساده و مادی

در صورت برودت [illegible] علاج ... گوش بارد ساذج ... طرش بارد مادی ... استعمال نمایند و روغن ... [illegible]

[illegible] ... زعفران ... [illegible]

[illegible]

مذکور شد بکار برند و اطریفل اسطوخودوس نخود و معجون اسطوخودوس نیز بخورند یا اطریفل صغیر سرشته بخورند و بالایش عرق گاو زبان هشت توله عرق عنب الثعلب پنج توله بنوشند و شربت
اسطوخودوس بنسخه بقائی نیز مفید است و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو مصطکی هلیله کابلی کندر هر یک نیم جزو باریک سائیده بپخته
بعسل سرشته و وقت خواب بخورند و گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم سیاه بهند و گویند که هردو طریق مجرب است و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر
بخورند و از اغذیه مولد بلغم پرهیز نمایند و نخود آب بلحوم جید مع مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب ترب پخته در گوش اندازند و روغن خسته زردالوی تلخ مجرب است و کذا
روغن خسته شفتالو و بقول ابلیغرس روغن تخم ترب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل برابر گرم گرم بچکانند و ایضا جندبیدستر و بورق هر یک سه ماشه در طبیخ خربق
و یا شراب کهنه آمیخته بچکانند و اگر از انجیر سفید لحم و عسل بستانند و بورق و خردل و قردمانا کوفته بدان بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند مفید بود و همچنین مرزنجوش خردل سداب
تخم حنظل سیاه کوفته بپخته در زهره گاو شیاف سازند و وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن همیشه معمول است و کذا قطور موسیائی با روغن گل مجرب و نیز
آب طبوخ افسنتین با روغن بادام تلخ در بیاض والد مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و احباب مرزنجوش سفید و قطور آب سیر و زهره گوسفند در قدری روغن جوشانیده
نیمگرم و نفوخ دو عدد فلفل سیاه سوده با نبوبه هر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ هر یک یک دام پنج نیم پاؤ ادرک یا دسیر نیمکوفته در آب بجوشانند و صاف نموده
روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش بچکانند که در کری گوش معمول است و یا زهره گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره
بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن مبارک و روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم که مؤلف راقم است در قرابادین مسطور شده درین باب اکسیر الاثر است و اگر خربق سفید یک درم جندبیدستر
نیم درم نطرون دانگی کوفته بپخته بسرکه کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع است و اگر بابونه اکلیل مرزنجوش زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین بجوشانند
و سر ظرف محکم بندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر گوش بر بخار آن دارند و در مرضی که از خلط غلیظ بود و یا سوداویت داشته باشد چوب چینی دو چند یک جزو داخل کنند
برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان است و یا طبیخ حندقوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر و بابونه بلبس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب
و صعتر و افسنتین با سرکه و زیت آب بپزند و با نبوبه بخار آن در گوش رسانند و حسلکی سر روغن کنجد جوشانیده چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال جهره
سویدی می نویسد که قطور پیه شغنین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان بشراب کهنه و یا روغن قثاء الحمار و یا فرفیون یک درم در زیت ده درم خوب جوشانیده و یا زهره
بزیت کهنه و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه الفین در حنظل جوشانیده و یا روغن گاوی و یا بینه سوراخیه سوده بزیت کهنه و یا روغن کتان جوشانیده و
با آب فراسیون تازه و یا بسد در روغن بلسان بروغن کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت آمیخته و یا عصا بزیت پخته و یا بول یک جزو انزروت نیم جزو و یا
زهره گاو در پوست انار جوشانیده و یا زهره خلد بروغن گل و یا آب حمار لویا و یا برگ زیتون سائیده بعسل جوشانیده و یا کمون سائیده بروغن بادام تلخ
آمیخته و کذا بخار طبیخ بابونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش و کذا اضماد کردن خردل سوده در عرق انجشک آمیخته بر سر و کذا
فتیله بقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا انجور به زرنب یا شیشیش آن یا آب دریای شور
جوشانیده و کذا انجور کبریت و کذا فتیله از پیه کرگس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و مکرر بعمل آوردن هر واحد نافع است و آنچه در علاج وجع بارد گوش گذشت و بجز
در قول شیخ بباید نیز مفید است ابوسهل گوید که هرگاه طرش از خلط غلیظ چسپنده باشد حمام آب شور استعمال کنند و در گوش جندبیدستر و روغن سداب
و آب سداب و روغن شبت با عسل و زهره گاو و بول او بچکانند و هرگاه مزمن شود باید که بسیار روزها این دو العمل آرند بورق سوده در ماء العسل و سرکه بجوشانند و در گوش بچکانند
بعده فتیله از خردل و انجیر زرد کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضا آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تب یا مرض حاد افتد بر بخار ادویه محلله را افتابه بپخته ابو
بر دهن آن نهاده گوش را بر آن بگذاشته انکباب نمایند بعده در گوش این شیاف بچکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جندبیدستر زراوند مدحرج عصاره
افسنتین هر یک نیم درم فرفیون یک دانگ قسط ربع درم در زهره گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند
که این وجع بلغمی و ریحی و دوی و طنین ریحی و طرش حادث از خلط غلیظ را بالغ النفع است و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد اقراص خربق
استعمال نمایند نسخه آن خربق سفید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت

بسرکه یا زهره گاو و یا آب افسنتین مس کرده نیمگرم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از برودت ماده بارد تقطیر صبر نیمگرم
گرم کرده با جندبیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهره گاو و یا پیه گاو و
یا روغن کنجد که در ان شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع است و قطور بول گاو که در ان مر حل نموده باشند و عصارهٔ قثاء الحمار نافع تر از و
بارها تنقیه باشد لیکن همه بعد استفراغ ماده باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه و خصوصا آنچه در ان برگ غار هست و تخم آن
افتد بکار برند و ریاضت در ین شدید النفع است همچنین صیاح شدید و اصوات بوقات مانند آن در گوش و از جملهٔ ادویه نافعه آن عصارهٔ سداب و بصل است
یا جندبیدستر در روغن شبت حل کرده خصوص که ماده غلیظ باشد و بول و زهرهٔ آن خصوصا نافع تر (؟) و مجرب دیدیم آنست که بگیرند جندبیدستر سه درم خربق یک درم
نطرون یک نیم درم سائیده در آب سداب اقراص سازند و در ادویه ادهان مناسب حل نموده تقطیر نمایند بعد تنقیه و نسخه دیگر خربق سه ربع درم و نطرون ثلث درم
و بدستور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و شعران (؟) و جندبیدستر مساوی از هریک یک جزو و بورهٔ و خربق و زهره گاو از هریک چهار جزو و بشراب حل کرده استعمال نمایند یا بگیرند
صبر و جندبیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهره گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن بیخ شدید النفع و مجرب است و عصارهٔ افسنتین و یا طبیخ آن و یا عصارهٔ
ترب با نمک نافع است خصوصا وقتیکه با سیلان ماده رطوبت و سده باشد و فتیله از خروع انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب است و لباسات که زیاده می نمایند در نطرون (؟)
و چکانیدن آب برگ شوریز (؟) نیمگرم بسیار نافع است و چکانیدن خربق سود و مرارات بیگی خصوصا زهره بز با روغن گل سفید و بعضی گفته اند چون با بهل و روغن جد
در قاشقی آهنی بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن نیمگرم نافع است و نیز روغن شبت و غار و سوسن و ناردین هریک به تنهائی و یا مجموع با جندبیدستر یا افسنتین
یا عصیر سداب سفید و چون طرش و ضعف سمع سهل (؟) نافع است آب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط با زهره و شبوطا و زهره سنگ پشت یا زهرهٔ گاو با روغن گل
یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب طبیخ افسنتین مطبوخ در سوس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع از اینها که در آب طبیخ اینها روغن گل یا کنجد
داخل نموده بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و آنچه مجرب برای طرش حادث از سده و یا از خلط غلیظ و یا ریح آنست که بگیرند تربد سفید بیست درم شحم حنظل دو درم
و انزروت دو درم و نیم و کتیرا هفت درم و پوست هلیلهٔ کابلی دو درم و از آن حب بسیار سازند شربتی از آن بوزن یک درم گویم مثل مداومت بر سوی (؟)
کلام که صبح انجبار (؟) ثقل سمع و انسداد گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن که ناشی از سبب مادهٔ بارده و برودت باشد پس از ادویه مشترکه برای این همه بعد از تنقیه
بدن و راس این است که در گوش پیر زن (؟) با سرکه و عسل و یا زهره گوسفند با زیت و شراب یا با روغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز و عسل یا شیر زنان بچکانند
دو قطره از قطران صبح و شام با خربق و نیز یا اسود با بعضی ادهان مناسبه خصوصا با روغن سوسن یا آب طبیخ افسنتین و آب پوست ترب و کذلک روغنی
که در ان پوست مار جوشانیده باشد یا حب الغار با فرفیون با جندبیدستر و روغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند ملک البلم (؟) یک اوقیه
و روغن خیری ده اوقیه روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند و سه قطره از ان صبح و شام استعمال نمایند و همچنین عسل لبنی با روغن خیری و کذا
آب برگ حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و بزر احشیشان (؟) در نفع شدید و قوی است و باقی ادویه مشترکه در باب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان را
بهم رسد بروغن (؟) که در ان سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب (؟) که صعتر (؟) اندر ان خائیده باشد انتفاع یابند و از کمادات نافعه آن است که
بابونه و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینه دشتی خشک عاقرقرحا جوشانیده بدان گرم و اسفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکوره در امراض
راس و ظرف لوله دار ساخته محاذی لولهٔ او گوش را بدارند تا از ان بخار او داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش اوفق آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد
و بر بعضی (؟) ایارج و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و نضج ماده وفا کند و از ان نضج کامل و تنقیه تام حاصل گردد سمرقندی نوشته که این همه قطورات
که شیخ ذکر کرده مجرب است برای علاج اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظ هرگاه بعد تنقیه تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از هر چه ازینها میسر آید در گوش
چکانند صاحب کامل گوید که طرش هرگاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال
تدبیر مقطع ملطف شرب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط بدانچه در علاج سده گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم باید کرد و صفت دوا برای طرش بگیرند

خردل را باریک سائیده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند و دیگر جند بیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند
ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه طرش از ماده غلیظ باشد استفراغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا مرکب بشحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش قطرات دیه ملینه چکانند
و آن همه در قول شیخ گذشت و کسی که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین با زهرهٔ نرگاو و زهرهٔ ماهی شبوط و زهرهٔ سنگ پشت با روغن بابونه و شبت و آب پیاز
بعسل و روغن زیت چکانند سعید گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظهٔ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوار است باید که استفراغ بدن با ایارجات نماید
بسکنجبین عسلی و سعوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و امر بدخول حمام بر ناشتا کنند
و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه مولد بلغم حذر کنند ابن نوح گوید که معالجه باد و یه قطعه ملطفه خواه خام و بغرغرات دائم با ایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام
بآب حمات نیکوست و جند و غیره که مذکور شد و زهرهٔ بز و بیرز در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از ان
صوف باین بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهرهٔ بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و تا سه روز نگذارند پس برآورده در گوش آواز
شدید متواتر بدهند بعده در گوش بانبوبه بزور بدمند تا گوش بگشاید ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب ماده بلغم غلیظ منصب بعصبهٔ مفروشه آله سمع باشد
هر صبح جلاب از افسنتین بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا فروره نخود و لحوم فاخته بغیر حب قرطم و فلفل و غیره دهند و هرگاه نضج تام در قاروره
ظاهر گردد تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب ایارج لوغاذیا و حب ایارج و حب مصطکی و ما حتیقون کنند و روغن خسته مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا
روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش با اندکی زهرهٔ کلنگ بچکانند و یا فتیله از خردل و انجیر در گوش بدارند خضر و قرشی می نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد
چه روغنهای گرم خصوصاً روغن ترب و روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصیت نفع عظیم است و تقطیر آب برگ شور گرم کرده
از اله ثقل سمع کند و چون بیه کرکس بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربه شربت اسطوخودوس با آب گرم یا عسل
حلو بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک و بابونه و خطمی و کذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیره بنفشه اگر طبع قبض باشد داخل کرده بنوشانند و شب
گلقند عسلی اطریفل صغیر استعمال کنند نطول اکلیل الملک بابونه سبوس گندم خطمی برگ غار و کذالک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و آب او
نطول و شغل او ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا انفع کند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیه بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان
و نطولات مذکوره انطاکی گوید که در طرش بلغمی تنقیه با ایارج مکرر نمایند و در سوداوی بطبیخ افتیمون بدستور و جند بیدستر در زیت که اندران تربد و مصطکی
و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشادن طرش و صمم این است که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و دران زباد
چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهرهٔ کبش سه درم در سه اوقیه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بگشاید
و اگر سیل طلا در باد گردانیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند ایضاً او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است
که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل السوس و سداب
و حب الغار بقشر پخته باشند و از مجربات است که زباد و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیم گرم بچکانند و ایضاً عنصل و شحم انار ترش و پوست و حنظل تر
در سرکه پخته صاف کرده و روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته بچکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش ازان نبوده باشد استفراغ بحب ایارج
و حب قوقایا و حب صبر بسه شربات در مدت ثابت یک روز کنند بعد ازان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند بعده انچه در گوش چکانند
و بدان تکمید کنند این است که بگیرند افسنتین رومی خالص در آفتابه لوله دار بجوشانند تا نهرا گردد بعده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس
سرانبوبه بگشایند و ثقبهٔ گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و انچه
مثل این بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و آزاده ویه بالغ انفع درین باب این است که بگیرند سلخ الحیه باریک بکوبند بعد ازانکه با سرکه بدفعات شسته
خشک کرده باشند و بعد کوفتن در زهرهٔ بز حل کنند و بر آن اندک بورق اندازند و در گوش چکانند و اگر ازین بگشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا یک جزو

در زهره گاو یک جزو و سرکه کهنه پنج جزو و بیه بلا یک جزو و روغن خاردو جزو همه را بهم زنند تا یک ذات گردد و بعد ازان در گوش چکانند یا فتیله بدین آلوده در گوش نهند و این دوا بهتر ین ادویه است که درین باب استعمال کنند اگر این کفایت کند و سمع بگشاید فبها و الا بگیرند ابهل سیاه و لمم او سوای تخم او بسایند یک جزو بورق نیم جزو و بهر دو را باریک سایند و بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش نهند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب طبیخ افسنتین مذکور شد گوش را بدهند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نزد اضطرار این دوا استعمال کرده میشود بگیرند بول بز گاو و بول انسان و بول خنزیر و آب مورد مساوی سرکه خمر مجموع همه درد یگ سر بسته بجوشانند بعده سر دیگ گشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش اینست که بگیرند خربق سیاه سوده بعسل حل نموده در گوش اندازند و این در یک شیاف معمول النانخواه و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف عظیم النفع است بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو بورق حب الغار چند بیدستر هر واحد نیم جزو بعده بگیرند شراب کهنه بمقدار یکدو و ادویه در آن بجوشانند تا منعقد شود پس ازان شیاف را ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین نمایند

علاج طرش ریحی

هر چه در قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و پیاولی یک هفته طبیخ منضج و محلل داده جهت تنقیه دماغ شب ایارج جالینوس یا روغن خورانید و صبح بجای آن یک تولیه هلیله سیاه دو تولیه مغز خیار شنبر شش تولیه ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار تولیه روغن بادام پنج ماشه افزوده بدهند و وقت شام غذا شوربای مرغ و کبک یا نان خشکار تنوری خورانند و روز دیگر در طبیخ منضج شربت بزوری سه تولیه و توذری یا حرف هفت ماشه افزوده دهند غذا و بهر دستور و همین نسخه چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش مصطکی علوی خان یک تولیه آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت تولیه دهند و این بخور نمایند قیصوم نمام مرزنجوش بادیان بابونه نکوه هر یک یک تولیه جوشانیده و بکار برند و روغنهای محلله یا جند بیدستر در گوش چکانند مثلا مرزنجوش افسنتین گل بابونه پنج سعتر ابهل اکلیل سنبل الطیب و ارشیشعان برگ دفلی هر یک شش ماشه نکوه یک نیم تولیه جوکوب نموده در یک نیم پاو آب شب خیسانیده و صبح بپزند که چهارم شود و سوم حصه باند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک سه تولیه داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد و صاف کرده بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه صحرائی هر یک شش ماشه جند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و روغن راحت جند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثر است و الحباب برگ گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و کذا طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم پودینه نمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس گل سرخ هر یک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند هر گاه سه آثار باند سر گوش را بر بخار آن دارند و باب آن تنطیل حوالی گوش و سر نمایند بنحویکه آب بسوراخ گوش نرود برای طرش ریحی بعد تنقیه و آنچه عقب مسهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافعست گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تنقیه محللات است مثل این که بگیرند بوره نان یک جزو و سرکه خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب جزو و در شیشه کرده برهم زنند تا همه هموار گردد و در حمام قطور نمایند و اول بر طبیخ حشایش حاره مثل افسنتین و شیح دمانند آن الحباب نموده پس شیافی که از زراوند مدحرج و عصاره افسنتین هر یک نیم درم فرفیون و قسط هر یک ربع درم در زهره گاو سرشته ساخته باشند یکی ازان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع تو کهن را که از برودت اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و جمیع بلغمی ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا هر صبح نافعست

علاج طرش ورمی

اگر بسبب ورم حار یا بارد حادث شود تدبیر نحوی باید که در جمع کتب حار و رمی یا ورمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار در عصبه باشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت بماء الفواکه و طبیخ هلیله دمانند آنست غذا ماء الشعیر سازند بعد ازان روغن بادام در روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگیرند افیون یک طسوج و جند بیدستر یک طسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا بحیله دیگر در گوش سازند لیکن گاهی هستی بهتر دوای بدیه که استعمال نمایند این قرص است بگیرند افیون یک جزو و جند بیدستر یک جزو و بعده برگ اسپغول و برگ با رتنگ و عصی الراعی کوفته در عصیر عنب نیز بپزند تا غلیظ گردد بعد ازان این حشایش برآورده بکوبند و بیفشارند و باین آب قرص هر دو دوای مذکوره بسازند و خشک کرده و بشیر زنان حل نموده سر میلی که بر آن صوف پیچیده باشند دران فرو برده در گوش بچکانند

وسوراخ گوش ابصوف بند سازند واگر ازین ساکن نشود معلوم نمایند که ورم در طریق تقیح وجمع مده است وچون کم کند معالجه بادویهٔ قرحهٔ گوش نمایند ودر علاج او مسلک تنقیهٔ گوش برفق سلوک کنند زیراکه اجتماع چرک در گوش در مرض افزاید واین دوا آنرا انفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض وبآب قطر حل کنند واندکی لبون وصمغ فارسی مخلوط کرده در گوش بچکانند وهم او گوید که از صمم نوعی ست که حادث شود وبیش ازان نبود وآن عسر البرء باشد واین چنان بود که ورم در صماخ پیدا گشود حتی که تقیح ابتدا کند وبعد ازان صلب گردد وباقی ماند وتحلیل نشود ویا دران نحو لول لحم بروید وصلب شده وسوراخ گوش را مسدود سازد وبسبب خفای او از حس کم گردد پس اولی آنست تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر نزد اضطرار وایضا او گوید که انچه عجیب النفع ست در ازالهٔ صمم حادث وطرش وخصوصا انچه بعد اورام الفجار آن باقی ماند این ست که بگیرند سیر خشک ودانهٔ او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد ازان روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بران اندازند وبجوشانند تا آنکه دانهای او سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز وشب بچند مرتبه در گوش بچکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع بارها آزموده ایم وبسیار نافع یافته ایم وبعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشد تا دو هفته هر روز وشب مکرر دو سه قطره ازان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

انچه از رطوبت ویبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند باشربه واغذیه ونطولات وقطورات وسعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب ویابس دماغی مفصل مسطور شد ونادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس وسمرقندی بذکر آن نپرداخته اند وگویند که دران مثل مشک وجند بیدستر وسورنجان وگل سرخ واقاقیا ودارچینی وقرنفل وامثال آن نافع ست ودر یبوست بی ماده بهر ترطیب مزاج دماغ انکباب بربخار آب شیرین وقطور شیر دختران در گوش وریختن روغن گل ویا شیر تازه ویا نطولات مرطبه بر سر وچکانیدن ومالیدن شیرها ودهنهای مرطبه وجز آن که در علاج امراض یابس دماغ وصداع یابس وتشنج یبسی مذکور شد مفید بود وبقول شیخ ومسیحی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب وغذای مرطب وشراب مرطب وخواب وریختن روغن معتدل وآب نیم گرم بر سر وتدهین سر وقطور بروغن نیلوفر وبنفشه وبید وروغن کدو ومانند اینها نافع وانچه از بحرانات انتقالی چون تپهای صفراوی ویا بلغمی وسرسام وغیره باشد تنقیه صفرا ویا بلغم نمایند ولیکن بعد حصول قوت وعود مزاج بحال اصلی ورفع ضعف مرض اول بعده تقویت دماغ نموده روغنهای نافعه بچکانند ودر طرشی که عقب امراض حاده وحمیات حاده عارض شود علاجش همان ست که در طرش حار ساذج ومادی مسطور شد وخصوصا در قول انطاکی که گوید که ضماد بابونه واکلیل الملک آرد جو وروغن کنجد پخته گرم اگر در گوش نافع صمم حادث بعد مرض حاد ست واگر شاخ شجرة البق را از یک طرف آتش بدهند در طوبتی که ازان چکید در ظرفی گرفته اندر گوش بچکانند همین عمل دارد وهر چه از خلط غلیظ بسبب بحران انتقالی باشد وآن بثقل وتمدد بود استفراغ بایارج فیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ ور روغن قسط وروغن ترب وجند بیدستر وفرفیون بچکانند وایضا اگر بعد تپ محرقه عارض شود حب قوقایای علوی خانی نه ماشه با طریفل اسطوخودوس ایشان دو توله آمیخته شب بخورند وازمرزنجوش گل بابونه افسنتین ابهل اکلیل الملک گل بنفشه هر یک نه ماشه شونیز هفت ماشه انگور شفا یک نیم توله شب در آب تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه برابر آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد وروغن بماند پس ازان جند بیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند ودر گوش بچکانند وگویند که طرش حادث عقب حمیات منذر بنکس ست زیراکه دلالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی ست وبدن نقی نیست وبقول شیخ طرش حادث عقب صداع را چکانیدن آب ترب وروغن گل وباجند بیدستر بحب الغار وروغن گل نافع ست وحادث بعد از سرسام را واجب ست که دران ابتدا باستفراغ از ایارج فیقرا نمایند پس جند بیدستر با روغن گل ویا روغن قسط تنها ویا روغن بادام شیرین یا آب ترب وغیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش بچکانند وابو منصور گوید که انچه عقب سرسام حادث شود علاجش همان ست که بهر یبوست ساده گفته شد وانچه بسبب سده یا قرحه یا کرم یا دخول هوام وغیر آن باشد علاج هر یک جداجدا مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند وطرشی که بعد از قی بسبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاط ست واستفراغ آنها واین گاهی بی علاج زائل میگردد

دوی وطنین وصفیر

آوازیست که آنرا انسان در گوش خود میشنود بدون سببی از خارج وصدائی دوی بزرگ تر ونرم تر وطنین تیز تر وباریک تر میباشد وصفیر آوازیست حادث از نفوذ ریاح وابخره در مسالک عصبی

مستحیل است و چون سبب آن حرکت قوی است که مانع سمع گردد دوی باشد سمع را سد نمیکند پس واجب است که سبب این شانی نیز دوی و طنین و صفیر حرکت هوا باشد لیکن اگر موج
ازعاج نیست بلکه زود احتقان است بهوای داخل بخارات محبوس تا بیرون دماغ و هوای که اندک لین است پس این موج اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید اگر بموج قوی تر
خفیف باشد اگر تمکن انفصال بمجری نماید و باآن حرارت و لطف بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت بموج هوا و بخار مانند دوی دو امر لازم نیست یکی آنکه
و آهسته باشد که بهوای محبوس بازان بمقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا بسبب ذکای حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از آن بادنی حرکت منفعل گردد
پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت از
حرکت آهسته که مذکور شد منفعل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم بنا قوهین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست **دوم** آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی
و سبب آن وجود محرکی است که بخار را از باد و از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیه راس و متحرک در آن است که منحل میگردد از فضول موجوده در سر
و یا آواز صدیدی که اکثر در گوش متولد میشود و یا جوشش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوشش تمامی اخلاط بدن بسبب افراط گرم
چنانچه بعضی بحران او در حمیات ابتدای نوبت حمیات می افتد و یا امتلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام
پدید آید و یا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربه دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا از تحلیل اخلاط لزجه منصب بسوی گوش که اندک اندک
تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این الم کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات منشوشه بدن و ساکن در آن و توجه طبیعت
بتحلیل و تحریک آن بسبب نایافتن غذا و یا تناول ادویه محرک بخارات و صعود بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای مبخر محرک هوای گوش و بخارات
ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویه حابس اخلاط و ریاح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ
و گوش میباشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر در سل ریاح و ابخره بسوی آن **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت
لازم دائمی است یا نه اگر اقرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن سکون در نفس اس و گوش باشد و اگر گویند که گاه ساکن میشود و گاه هیجان میکند
بحسب امتلا و خلای معده و بوقت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال
یا رودها و رحم یا معده باشد بعده به بینند که تپ نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تپ و درد هر دو باشد سببش جوشش ریم باشد اگر صرف تپ باشد
سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تپ و وجع نبود به بینند که مریض ضعیف و نحیف است یا نه اگر اینها هست که کدورت حواس ضعف افعال نفسانی یافته شود و بیش از این امراض
عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج حار یا بارد بود در حاره توقع این تخمه و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حاره و سهر
شدید نیز بر آن دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود ضد عذر گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم
متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت و یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن
ادویه حاره و اغذیه مبخر و یا استعمال ادویه قابضه بر سر بپرسند پس اگر از هر کدام از اینها که نماید سببش همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد
معلوم میشود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصباب فضلات دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند
و طنین تر در حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور میکند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل میشود سببش ریاح و ابخره متحلل
از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال از دیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست و تقدم
فاقها و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذکی باشد
و از تناول ملطفات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد **علاج** در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام بسیار گرم
و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام و از تمامی مبخرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و تداخل
و تنقیه شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن او در آب گرم و منع ابخره بمثل کشنیز خشک و خشخاش بر چه در سد دوا

گذشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیة نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران ست و در استلائی اول تنقیهٔ بدن یا سر بعده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع ست و در دستار کی قصد تنقیهٔ عضو فاعل مرض و خصوصا سعده اگر تصاعد بخارات باشد بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجب ست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش بشل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول و سن مرعی دارند هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول بعد انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغره منقی دماغ بعمل آرند و یا گل خطمی تخم مرو عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده و بخار آن بگیرند صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیم کوفته شب در سرکه بخیسانند و صبح در نیم آثار آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر آن ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون سیدالورد بخورانند و یا جندبیدستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل کوکب تو له آمیخته دهند و اگر حب بهم نرسد عوض آن را وند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه تو له عود هندی زرنب دانه قاقله کبار هر یک یک تو له مصطکی دو تو له نبات سفید برابر شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائدهٔ عظیم دارد با جوارش مصطکی مرکب علوی خانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای مسخنه چون روغن سوسن و بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضا تنقیه بحبوب مسهله مکررات و مرات و بعد از آن استعمالی مصطکی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه تو له تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید میشود و گرفتن بخار مرزنجوش و جاورس مطبوخ و آب نیز مفید اگر مثانه باین مطبوخ پر کرده تکمید گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس شکاع اشقیع صعتر حاشا جعده خشک اکلیل قیطور اسالیون شحم حنظل جوز السرو کمافیطوس از شیشه شبت پودینه جمله یا هر چه ازین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ بجندبیدستر در گوش چکانند و کندر زعفران جندبیدستر مساوی قرص ساخته خشک نموده قدری از آن در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب ست و اگر یکی را از روغنهای گرم با آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب ترب با روغن گل ازین قبیل ست و قطور زهرهٔ گاو با آب گندنا یا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون جندبیدستر خربق سفید مر مکی هر یک سه جزو نطرون بورهٔ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سودمند ست و قطور شیرهٔ برگ پان یا برگ آک یا ادرک یا آب پیاز نافع و ترب یا پیاز را کاویده در آن بعضی روغنهای گرم بسیار روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص دوی ناقع مغز بادام و ربول گوساله سائیده نیم گرم چکانیدنست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذا لک صبر در آب سائیده نافع ست و یا افسنتین بابونه در سرکه جوشانیده گوش بر بخار آن دارند و بعده آب زهرهٔ گاو و یک تو له روغن گل روغن مغز خسته شفتالو هر یک دو تو له بآتش ملائم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم افیون خالص در آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد درین جا نافع ست **اقوال حذاق** سویدی گوید که از انجیر و خردل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن در ازالهٔ دوی و طنین مجرب من ست و مرزنجوش شربا و بخورا و قطورا نافع و کذا ابخره گوش بسرکه یا زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب الغار در عسل پخته و یا روغن غار بروغن گل و شراب کهنه یا بول البقر و یا آب پیاز بروغن گل و یا عسل بنمک اندرانی سوده آمیخته و یا روغن نسرین یا سرکه و روغن گل و یا روغن پسته بشحم مرغابی و یا مورچه برشته در سداب جوشانیده و یا بورق بشراب کهنه یا زهرهٔ جاموس یا روغن نارجیل و یا بعرهٔ زهرهٔ که میسر آید بشیر زن آمیخته و یا روغن ناردین بشحم بط و یا روغن قنب لعسل و عصارهٔ سداب آمیخته و یا روغن سوسن شش درم روغن سداب یک و نیم درم سرکه تند سه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و یا زهرهٔ بز با آب گندنا و یا کمون سوده در پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفید ست و بقول جالینوس تبخیر ببخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض ست **مسیحی** گوید که اگر با گرانی سر

وضعف در سمع باشد و روغن ترب و روغنی که دران جندبیدستر پخته باشند در گوش چکانند و بر بخار افسنتین و مرزنجوش و شیح و پودینه و صعتر و الحباب نمایند
و اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر باریح نافخه باشد اندکی فرفیون بروغن حنا سوده نیمگرم در گوش چکانند و یا جندبیدستر بروغن سداب ساییده
و در گوش چکانند اگر از خلط غلیظ تشبث بعضو باشد باید که بورهٔ ارمنی را بسرکه و عسل ساییده بچکانند و یا خربق سفید و جندبیدستر و زعفران مساوی کوفته و بسرکه و
روغن حنا بار دیگر ساییده در گوش چکانند پس اگر باز درد باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند بعده بر طبیخ پودینه و شیح و مرزنجوش الحباب کنند و جندبیدستر و فرفیون در روغن
ساییده در گوش چکانند دوای نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جندبیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه سرشته نیمگرم استعمال
نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جندبیدستر هر واحد یک مثقال بورهٔ ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سازند
و این دوا طنین را نافع ست بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ هر دو را به آب مرزنجوش با سداب ساییده در گوش چکانند و برای ریاح غلیظ بر سبیل
مرزنجوش و روغن سوسن جوشانیده و در آن جندبیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافع ست یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ می نویسد که اگر از
خلط لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجرب ست بگیرند خربق سفید سه جزو زعفران پنج جزو و نطرون دو جزو و ازان اقراص ساخته استعمال نمایند آزاد و پسند کرده
جامع مجربه برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این ست که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ به آب مرزنجوش و سداب یا بشراب بچکانند
و همچنین طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام نفاخ اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته‌اند که چیزی نافع تر برای صفیر اذن
دوا الفوتنج موصوف برای حفظ نیست که آن انفع چیزی ست که الله تعالی برای این پیدا کرده و نفع میکند آنرا قطور معمول از زوفا و برگ صنوبر و حب الغار و آنچه در باب
طرش و وقر گوش از معالجات مشترکه و خصوصاً بارد گفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هرگاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا
روغن ناردین یا روغن قسط با اندک آب برگ غرب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جندبیدستر مساوی زعفران برابر هر دو بسرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند زوفا
وغیره که در قول شیخ گذشت با آب پخته در گوش چکانند و چون روغن ترب با آب سداب برهم زنند و در گوش چکانند آنرا انفع کند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع که بگیرند
کندش یک درم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم باریک ساییده بشراب سرشته قرص سازند و نزد حاجت در سرکه خمر حل کرده در گوش چکانند
دیگر میعه سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکنند بدانند که طنین از قبیل خلط غلیظ
محتقن در اغشیهٔ دماغ ست پس می باید که مریض را چیزی دهند که تنقیهٔ دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضاً این حب و هذا صفت آن بگیرند
تربد دو درم شحم حنظل یک درم هلیله کابلی نیم درم انزروت ربع درم کتیرا دو دانگ همه را باریک ساییده حبها سازند شربتی یک درم و چون عمل یابد شوند و سعوط
سحق لطف مثل سعوط مرکب از جندبیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن آنچه در باب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضاً تعطیس بکندش و ایارج کنند که اندکی ازان در بینی دمند
ابن هبته الله گوید که علاج دوی و طنین الحباب بر بخار آب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش ست و روغن گل
نیمگرم با اندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلاظ باشد باید که روغنی که دران جندبیدستر یا زعفران با نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل
غذا و اجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب دوی ریاح غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر واحد سه درم
اصل السوس مقشر کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا از مزورهٔ نخود با انیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعده تنقیهٔ دماغ بحب ایارج
و حب لخلخیقون کنند و غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب با اندک جندبیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و الحباب بر
ادویهٔ حاره و حشائش مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و سرخس و برگ غار و برگ ترب سازند و یا میعه سائله یک درم در روغن خیری یا سوسن
یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را دران حل کرده بچکانند و مداومت حمام آنرا نافع ست صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی شحم حنظل یک درم
بورهٔ نان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته با آب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند
و بهنگام حاجت برابر عدس ساییده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نضج جلاب مذکور و غذای حصیم بلحوم فاخته دهند

بعد از آن تنقیه بحسب ایارج یا ایارج فیقرا نمایند بعده غرغره آب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن بنفشه و روغن قسط بجندبیدستر در گوش چکانند بعد از آن انکباب
بر بخار آبهای ادویه ملطفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دواء الفوتنج انفع الاشیاست نسخه آن پودینه نهری کوهی
سیساالیوس فراسیون هر یک ده درم تخم کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم یازده درم فلفل دارفلفل چهار درم کوفته بیخته در عسل کف گرفته سرشته شربتی
یک درم با آب گرم انطاکی گوید که بعد تنقیه هرچه در علاج دردگوش بارد و طرش بارد ذکر کردیم بعمل آرند و آب مرزنجوش و قطران و افسنتین و ریحان را شربا در ریحان نافع ست
گیلانی می‌نویسد اطبا گفته‌اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظه که در مجاری گوش نازل شود تنقیه دماغ بحبوب یا ایارجات و مطبوخات و نوشیدن
ماء الاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب بر آبیکه در آن ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه و غیره جوشانیده باشند و تقطیر روغنهای گرم محلول جندبیدستر یا فربیون
وغیره و اسهال بسبب قوتی یا بمرارت اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان حمام و تلیین طبیعت دائم ست در طنین حادث از ریاح نهادن
گوش بر طالق گرم و انکباب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از مهب ریاح و قرب آب و اغذیه مبخره نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند
و ایضا از علاجات عامه طنین این ست که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و اگر مائل برطوبت باشد تنقیه بصبر و افسنتین و گل سرخ و مصطکی
و اهلیلج سیاه و اندکی سقمونیا کنند و امر بغرغره بچیزیکه رطوبات را از سر و فم معده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب النفع ست و از ادویه طنین خواه
مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال او بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه حل کنند و اگر ببرودت بعسل و در مزاج مائل
ببرودت طلیس بسیار موافق ست و از علاجات خاص این ست که بگیرند جندبیدستر و نطرون و خربق سیاه سائیده بسرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند
پس اگر طنین زائل شود و گوش ریم کند شب یمانی سوخته و مرکی سائیده بعسل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این دوی طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و خمیرجات با طباشیر و غیره و طیوب موافقه دادن و تقویه و جز آن که در
علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شده مناسب مزاج مریض دهند و شربت حماض و شربت سیب و شربت ترنج هر کدام که باشد ده درم بیاشامند
و مشمومات عطریه و تیز بویانند و اغذیه مقویه عطریه خورانند و ماء اللحم دهند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه پخته بگوش چکانند و یا اولا گوش را بآب افسنتین غسل دهند
پس روغن گل مع سرکه و اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع ست و ملازمت اکل بادام نیز مفید و مقبول گیلانی
در ناقهین تقویت گوش بمثل روغن مورد و روغن بید و گلمید با آب طبوخ و افسنتین پس تقطیر روغن در گوش نافع ضعفت ماء اللحم که درینجا بکار آید گوشت
بز کاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه کنجشک نر خانگی پنجاه عدد گشنیز خشک سماق هندی آمله پودینه پیاز هر یک سه توله و سیر و نمک اندرانی بقدر حاجت
بروغن گاو بریان کنند بعده دارچینی قرنفل الائچی کلان هر یک دو نیم توله در آخر اندازند که بپخته گردد سرد ساخته از دهنیت صاف نموده یخنی و یا رچهار
گوشت بپارچه بافته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس سه توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام بست و پنج توله زرنباد شقه سعد سنبل الطیب گاوزبان بهمنین
هر یک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در نی بسته سه شیشه بکشند شربتی از پنج توله تا نه توله

علاج طنین حسی

که از ذکای حس سمع باشد علاج این کنند که در وقت افزایش اشربه مغلظه مبرده دهند و تقطیر ادهان مبرده مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون بکیت طسوج در
روغن بادام شیرین و شیر زنان حل کرده تقطیر نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد
حب الصنوبر و جندبیدستر اندکی یاسمین و چکانیدن روغن بنج نیز سود مند ست یا شوکران سوده و جندبیدستر بروغن و سرکه بچکانند و چکانیدن خل گشنیز و افیون
و بزر البنج هر یک سه ماشه در روغن گل و روغن راحت آمیخته و یا روغن جوز مائل تنها نیز مفید و یا روغن بزر البنج با دو حصه روغن مورد و یا بادام کوهی چکانند
و حافظ الصحت و برشعثای انطاکی خورانند و غذا اکله یا نجیه و بریسه فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هرچه در علاج امراض دماغی از ذکای حس ملم گفته شد بکار برند

علاج طنین یبسی

که از کثرت جماع و قلت غذا باشد اشربه و اغذیه مرطب و سریع الکیموس غیر سخن مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالوذجات بروغن بادام دهند و تقویت و ترطیب دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از مسهلات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارد رطب و شیر زنان یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در گوش بچکانند و گاه گاهی بنابر تخدیر روغن خشخاش نیز بچکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت بعمل آرند

علاج باقی اقسام طنین

آنچه در تپ افتد بعلاج تپ مشغول شوند و اگر در تپ بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تپ زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حار یا بخار آمیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادهان بارده بر سر مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و تقطیر روغن گل و سرکه برهم زده و شیر زنان و ماء القرع و خیار و آب سرد تنهاست و آنچه بسبب جوشش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحه گوش و کرم گوش بدستوریکه در مقام هر یک مسطور است بایکرد و آنچه عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی خماری و بعلاج ضعف هضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و آنچه از انقطاع اسهال قبل از وقت او شود اعادهٔ اسهال بمسهل خفیف نمایند و شیخ می نویسد که اگر سبب این مرض مادهٔ سدفعه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیائی مذکوره در باب طرش بکار برند و ادویه مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصةً قطور عصارهٔ افسنتین بروغن گل یا سرکه و روغن سوسن است و بتدبیر ناقهین داخل

قرحه و اکله و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب اکله مادهٔ ردی حریف اکال لحم است و هرگاه قرحه کهنه شود ناصور گردد علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که از آن خلط محمود بید اگردد از بقول و لحوم و امالهٔ تدبیر حسب واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد از آن غذای غیر جید حاصل شود پرهیز کنند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر و مانند آن خورانند و بتخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی امالهٔ ماده او بسوی بینی بعطوسات و بسوی دهان بغراغر و مضوغات و اسهال قوی سازند بالجمله اولا برای تنقیه ریم فتیلهٔ پنبهٔ کهنه بعسل آغشته در دهن گرم کرده و یا بشیر و شهد آلوده در گوش نهند و یا آب گشنیز یا روغن تخم آن بشهد آمیخته در گوش اندازند و فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش است و قطور زهره گاو انزروت شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا بادیان نیمکوفته یک ماشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرحه معمول است بعد از آن فتیله بشهد آلوده انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب است و یا تخم کنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم و قرحه بود معمول است و گاهی با قدری زنگار و مرکی نیز بعمل می آید و یا فتیلهٔ کاغذ ساخته بعسل و زردهٔ تخم مرغ آغشته انزروت دم الاخوین سفیده قلعی سفیده مطرّی سوده بر آن پاشیده وقت خواب در گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر درد شدید باشد خاکستر افیون سوخته با دویه مذکوره آمیزند و اگر محتاج تسخین و تحلیل باشد مغز خستهٔ شفتالوی سوخته و مرکی و بهروزه اضافه کرده بعمل آرند که برای درد گوش و قروح آن و سیلان رطوبات و ریم مجرب والد علوی خان است و تقطیر مرهم ابیض و روغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماء العسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب و مرهم راتینج بعمل آرند اما لازم است که اول گوش را به پنبه بر سر میل پیچیده آهسته آهسته از ریم پاک کرده باشند بعد از آن دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انزروت کندر دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس بکار برند و یا انگشت دهول در سر انبوبه نهاده بگوش دمند کذا القوسخ برطا و سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته مفرد مجرب نافع و اینها برای خشک کردن ریم گوش دوست بیضهٔ مرغ و خرمهره هر دو مساوی سوخته سائیده قدری در گوش دمیدن مجرب است و کبوده پهٹکری سوخته باریک سائیده در گوش انداختن قریب بمنافع اوست و اگر گلهٔ زیج با آب سائیده نیمگرم در گوش بچکانند و یا فتیلهٔ آلوده بعسل آغشته قلقطار سوده بر آن پاشیده بگوش نهند و یا کف دریا برشته در آب برگ نیب و شهد حل کرده در گوش بچکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیده بچکانند ریم را

خشک کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون و قدری جند بیدستر سائیده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم شبت برای درد یکه بسبب بند شدن ریم
قرحه باشد نافع و سیلان ساقط را باز سائل میکند و حضض و افیون در شیر دختران حل کرده چکانیدن برای درد شدید که از قرحه مولم باشد مفید ست و کذا قطور شیر بز و شهد
جوشانیده در گوش انداختن جالی چرک و مسکن وجع و کرب و بیقراری عمل است بعده اگر تسکین زیاده منظور باشد آب کدو و روغن گل جوشانیده نیمگرم اندازند و اگر درد بسیار باشد
و ریم اندک اندک آید از برگ فنجنکشت و تخم شبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دو مشت تانخواه و بزر البنج هر یک سه توله بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ شبت هر یک
دو ماشه عسل و روغن گل هر یک سه ماشه نیمگرم چکانند تا خوب پاک شود بعده به اندمال مرهم باسلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول نولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد
و قرحه قریب العهد بود دران شیاف مامیثا کفایت میکند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بالعسل افتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضا در قرحه کهنه چرک مرهم مصری
و مرهم باسلیقون کبیر بعمل آیند و این مرهم هوجوه در روغن تخم شبت حل کرده نیمگرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمول ست انزروت و سیخ سفیداب
از هر یک یک درم هوجوه دو درم موم سفید سه درم روغن کنجد ده درم مرهم ساخته بکار برند و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوهی با مرمکی آمیخته بچکانند و اگر
بعد ازین درد موقوف شود و رطوبت بدبو بسیار برآید قطران در روغن بادام انگریزی و یا دیگر ادویه جالیه مانند آب برگ شبت و آب پیاز با عسل اندازند که بوجه احسن
نقای تمام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندمال فتیله از دم الاخوین و انزروت و مرداسنگ هر یک سه ماشه در مرهم جبش آمیخته نهند که بسیار مفید ست
و ایضا خاکستر بیضه سنگ پشت و خرمهره زرد و فوفل بهوج پتر هر دو سوخته هر یک سه ماشه در مرهم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه کهنه عجیب الاثر ست انزروت
زنگار دم الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل سرخ هر واحد یک درم توتیای سبز دو درم شب یمانی یک مثقال موم زرد سه و نیم توله روغن گل یازده توله سیتو مرهم سازند **اقوال حکما**
سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مده جاری قطور زهره جاموش و یا آب شیشه الزجاج و یا آب حب الآس سفید تازه و یا آب غرب و یا آب بیخ حنظل و یا روغن تخم قنب و یا
آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب با روغن گل آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حل کرده و یا شب با آب عصی الراعی و یا زهره که بسیار شود و بعسل آمیخته و یا نطرون
در شراب کهنه حل کرده و یا زهره ملح و یا آب زیتون مملوح و یا روغن زرد کهنه در شیر زن آمیخته و یا عسل و نمک اندرانی آمیخته و کذا الفوح وجع در گوش و کذا فتیله با فیون و مر و صبر
و زاج در عسل سرشته آلوده نافع ست **و ایضا** برای قروح گوش فتیله از خولان ساخته و یا زبیخ سرخ باریک سائیده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده و قطور آب لبلاب در روغن گل
و یا آب عصی الراعی یا زوفای رطب بشحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب با بیخ لحیة التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینه بشراب کهنه و یا مومیائی بقدر کرسنه در روغن گل
یا با آب صعتر و یا با آس و یا بورق بشراب کهنه و یا مسکه و یا صبر با آب بارتنگ و یا روغن بطم و شهد و یا حضض مکی و یا زهره نرگاو در شیر دختر یا بشیر بز و یا حب الکاکنج و یا آب برگ جوز تازه
و یا کندر سوده بشراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول اشتر و یا زهره خرس و یا زهره غنم و یا آب قنطوریون دقیق بشراب کهنه و یا زراوند مدحرج و یا ترمس تلخ بعسل
و یا براده آهن در سرکه که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد تر کرده ده روز در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته و یا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند
و یا در سرکه آس تازه جوشانیده و صاف نموده شب یمانی در آن حل کرده هر واحد مفید ست و گویند که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنه گوش نافع ست جالینوس گوید که شیر عسل
مرقق با آب و شراب نیمگرم و آب پیاز بسفیده بیضه قطور آن داء و جاع گوش و قروح آن شدید المنفعة ست و هم او گوید که قطران شدید النفع ست در قروح کهنه زیرا که تنقیه
بقوت میکند و همچنین نیست که در آن خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته و مرهم احمر که از زرد چوب یک جزو و مرداسنگ دو جزو روغن
یا روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحه گوش ست مسیحی گوید که چون ورم گوش ریم کند و از آن مده خارج شود مامیثا سوده بعسل یا انزروت سوده در شیر دختران
جوشانیده یا مرهم اسود بروغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر بعسل سرشته مانند کی سرکه آمیخته بچکانند پس اگر
خروج ریم طول کشد ماء العسل نیمگرم اندازند و مکرر بچکانند و سر کج کنند تا آنکه دریافت گردد که قرحه پاک شد و بعد از آن این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر
و خبث الحدید و زنگار در سرکه حل کرده فتیله بعسل آلوده در آن گردانیده در گوش نهند و یا تریاق ابار العسل معالجه نمایند تا آنکه به شود و گاهی صبر و انزروت و کندر و دم الاخوین
سوده بفتیله ملوث بعسل آلوده استعمال کرده میشود و اگر از گوش ریم بدبو مع زرداب برآید بگیرند اندکی خبث الحدید باریک سائیده بار دیگر بسرکه بسایند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام
عسل گردد آنرا در گوش چکانند و هرگاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو و عسل یک جزو و زنگار نیم جزو همه را بپزند تا بقوام عسل آید و نیمگرم در گوش بچکانند صاحب کامل گوید

که هر دو و معادله بقدر گوش بچکانند باید که روغن گل که اندران اندکی روغن پیدا گردد اسخنه باشند در گوش بچکانند یا بگیرند انزروت دم الاخوین کندر و مرو شیاف مامیثا مساوی
با یک سائیده و بعسل مرشب فتیله خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از آنکه گوش را از ریم با پنبه صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه تر بچکانند یا یک
اندکی از آن در گوش بچکانند و دران فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند انزروت و شیاف مامیثا و باریک ساخته بعسل مرشب با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک و بعسل مرشب
فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کشد این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ده درم سرکه خمر هشت درم بر آتش جوشانیده کف او دور کرده زنگار دو درم
سوده مخلوط سازند بفتیله در گوش نهند که این مجرب ست و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را قطع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول
از مرداسنگ و زرد چوبه نافع ست شیخ الرئیس میفرماید که قروح گوش خالی از ان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بان نرسد پس قرحه ظاهر را
بسرکه آب یا بسکنجبین و آب یا بعسل و آب یا بشراب یا بطبیخ عسل و گل سرخ و مورد و سفنج یا پنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد از ان انچه مجفف باشد
مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش نهند و گاهی زرد آب و ریم را روغن شهد انج نفع کند و اولی آنست که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد بلکه واجب کرا از ان بشویند بگیرند
که دران قوت جلا و ردع باشد مثل مر در آب حل کرده بروغن گل آمیخته و آیضاً آب برگ زیتون بعسل الطبریق قطره استعمال نمایند و آنا قرحه عمیق یعنی ازان قریب العهد یعنی
مزمن نباشد و معالجه قریب العهد بمثل قطور شیاف مامیثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل آمیخته نفع
و همچنین آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مرکی مساوی در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجرب ست و یا دم الاخوین کف دریا انزروت بوره
مرکی کندر شیاف مامیثا مساوی سائیده بر فتیله بعسل آلوده بران پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بسرشند و گوش را
بشراب کهنه شسته صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش اعجب و مجرب ست و اگر قرحه با درد بود علاج بخبث الحدید سوده با کتیرا نمایند و مجففات ادویه
مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندر و زعفران ست و گاهی وقت شدت درد احتیاج آمیختن اندک افیون گردد و گاهی قی انزروت
آنرا نفع کند و همچنین خسته بلیله و مازو و مهره و سوخته بروغن خیری و روغن گل و روغن کتان آمیخته سفید ست و قطور مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون باهم مخلوط کرده نیز نافع و اما
قرحه عمیق مزمن بسیار ردی ست گاهی ببرهنه شدن استخوان مؤدی گردد و بران اتساع مجری کثرت زرداب بدبو دلالت کند پس محتاج گردد بمثل قطران مخلوط العسل مثل زرنیخ
و یا سنگ پشت بشیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و با قرنا ماو نطرون بانجیر تخم دور کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین در سائر ادویه آزاد و
قویه درین باب قوی ال سمع زرنیخ و عسل و سرکه ست یا زنگ خبث الحدید یا خبث الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکه خمر تا مثل عسل گردد
در گوش چکانند و گاهی حاجت بمرهم زنگار افتد و این بنگام از ان کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسط ست شب یمانی سوخته بمثل و عسل ست و گاهی دران مر
زیاده کرده میشود و قوی تر ازین این ترکیب مرهم زنگارست زنگار قشور مس هر واحد چهار درم آب کنند تا یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هرگاه ریم بسیار کثرت یابد لابد
از استعمال فتیله در زهره گاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی ازان خبث الحدید مغسول مکرر بریان کرده در سرکه پخته استعمال کردن ست و اگر با ریم مزمن باشند نیز نافع
مضر ببرو روغن گل با آب گشنیز یا آب مطبوخ ماهی شور در گوش اندازند و گاهی حاجت باستعمال صبر افیون زعفران بعسل سرشته محتاج گردانند و چون بینند که رطوبت با دویه مجففه
محتبس شده روغن گل در گوش اندازند تا خشکریشه ساقط گردد بعد ازان ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجب ست که حبس صدید ننمایند بلکه منع تولد او و تخفیف قروح نمایند
و بسیار معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بخرقه بند میکنند برای منع سیلان ریم ازان و مریض را از خواب بدان طرف منع می نمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد لیکن سعی لحم زائد در
درخ گوش ست مائل میگردد و دران جا ورم پیدا میکند و بعد انفجار آن آزار می شکافند و علاج آن میکنند و سیلان ریم از گوش دفع می شود ایضاً در باب ریم گوش نوشته که اگر ورم
مولم باشد حضض و افیون بشیر حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بیست عدد بورق افیون کندر هر واحد یک نیم درم زعفران شش درم قنه مر هر واحد یک نیم درم بسرکه بسرشند
خشک کنند و بهنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش بچکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کنند ایلاقی و جرجانی می نویسند اگر قرحه خارج منفذ موی در
گوش باشد بنحوی که بنظر در آید سفنج یا پارچه بغسولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و برقرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را بر روز بر اثر گوش بچکانند چون
پاک شود و زرد در مجفف بکار برند و این مرهم سفید است سفیداب مرداسنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بجوشانند بران که پنج جزو اندک اندک اندازند تا قوام مرهم گردد

و جالینوس گفته که بول طفل نافع است و پوست انار پخته در گوش چکانیدن نافع ست آن مرہم مصری جلاء تنقیہ قروح نماید زنگار کند سرکہ عسل مساوی جوشانیده مرہم سازند و گاہی سرکہ و عسل و چند ادویه میکنند و اگر در گوش خشک ریشه باشد و ریم بند گردد و بسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانیدن باقی قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرہم سفیداب یا انزروت بعسل یا برگ شهدانج معروف بحشیشه بکار برند و چون روغن گل با حجم ان سرکه بیزند تا آنکه روغن باند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آنست که مبادرت در حبس او نکنند و خصوصا چون زمانه کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاہی مودی بضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن میگردد و باید که تعدیل مزاج بدن و دماغ دہند و این مرہم سفیداب که آن مرہم ابیض ست دافع حرارت مفرطه و احتراق شدید نافع قروح اعضای عصبانیه ست اگر با حرارت باشند سفیداب ارزیز پنج درم مرداسنگ پنج درم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بستور مرہم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر دختران کنند و یا بماء العسل دو سه مرتبه و اگر فتیله را با دویه خمسه معروفه درین باب بعسل آلوده در گوش نهند گوش را از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر و مر و کندر و دم الاخوین ست و گاهی زهره بز نر گاو با اندک عسل آمیخته یک قطره از ان در گوش چکانیده می شود و مرہم رسل درین باب بسیار نافع ست افتیده استعمال کنند که آن تنقیه ریم و التیام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرہم زنگار آمیزند و اگر حاجت التیام بیشتر بود با روغن بید انجیر مخلوط سازند و مرہم کبیر درین باب عظیم النفع ست میر بهاء الدین و غیره می نویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال خود بگذارند آنچه بالودنی هست بالاید و مدتی هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود بند گردد بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز و سرد و هوا و از هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز لحظه و اگر ریم بستن چرک در منفذ بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ گاهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف ابیض با سرکه و سفیده بیضه مرغ سوده گاهی بچکانند و در آخر استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرہم شانی و باسلیقون و اسفیداج مفید آید و این مرہم سود نافع ست بگیرند موم و زفت و علک و زیت اجزای مساوی همه را بگدازند تا متحل و مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زبد البحر دم الاخوین کندر مساوی مر بکی نصف یک جزو بروغن گل آمیخته فتیله گرم قطور ساختن در گوش که با قرحه و چرک باشد نافع ست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده در ساختن برای تنقیه قروح و تجفیف رطوبت و انبات لحم سود مند ست و مرہم ابیض و مرہم باسلیقون بروغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید ست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرہم داخلیون بیاطایه ماکیان بعمل آرند و افیون پوست انار مر مکی کندر سنبل الطیب هر واحد دو مثقال جند بیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدر یکه ادویه سرشته شود استعمال کردن اورام و ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یک درم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار هر یک یک درم سرکه خمر پنجاه درم پوست انار و تخم گل و فنجنکشت در سرکه بپزند تا مهرا شود دیگر ادویه سوده خشک بران بپاشند و بردارند وقت ضرورت بشراب ریحانی حل کرده قطور کردن اوجاع گوش و ریم را نافع ست طبری گوید که قرحه گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیه بدن از فضول بفصد و استفراغات دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرهیز ست بعده شیاف ابیض ایشان یک درم و شیاف ابیض که از زروت آن مربی بشیر خر باشد یک درم و مر یمانی دو دانق کندر هر یک یک نیم درم سائیده و بسرکه سرشته شیاف سازند و هنگام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده بسیار باشد خبث الحدید بسرکه ترکرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید از ین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور دران حل کرده بکار برند و گاهی مداوای این قرحه صدیدیه گوش بابن اشیا می نمایند که انزروت یک درم و مر و کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یک دانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم همه را سائیده شیاف سازند و هنگام اراده استعمال بروغن گل یا سپیده بیضه حل کرده پنبه بران آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود و آنچه بر پنبه باشد پس اگر آن بدبو باشد این دوا با پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعده اگر مده زائل شود و سیلان شی مثل رطوبت گاه گاهی باقی ماند حضض در شراب کهنه حل کرده بگوش چکانند و هرگاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویه محلله بشحم بط حل کرده با پنبه آلوده در گوش نهند و اگر صلابت و رشح

باقی ماند سه روز یک درم در روغن سوسن گداخته در پنبه آلوده بگوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع ست اگر در مزاج علیل مدت نباشد و اگر درد
این مرض ظاهر شود افیون سوخته یک جزو جند بیدستر ربع جزو سائیده در مرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین درد کند ایضا او گوید که
مرض معروف بکله گوش راجع میباشد و از گوش قشور مانند قشور قرحه برمی آیند و این از خلط لذاع ردی الکیفیت حریف اکال حادث میشود و علاج او فصد
و اسهال بحسب امکان ست بعده برای تنقیه قرحه و ازاله قشور سرکه عنصل و عصارهٔ حنظل مساوی گرفته قدری از زنج سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری بسیار اندک
زنگار و توبال مس آمیخته بالای آن شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه آلوده در گوش گذارند و گاهی مداوا باین طریق کنند که مرو شب یمانی و توبال مس هر یک جزو
و اندک جند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب عصارهٔ حصرم دو سه روز خیسانیده خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیخته فتیله بدان تر نموده در
گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه النفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر امراضی ست که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای عصبیه حادث شود در ابتدا
که درین صورت برء او سهل باشد و اگر کهنه گردد و اخذ کند در اعضای عصبیه نکایت عظیم شود و برء متعذر گردد پس هرگاه قرحه پاک گردد بمرهم خل علاج کنند چون وقت التیام آید
بمرهمی که در آن انیسون و کندر و گلنار داخل بود مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسبب مضرت رساند تحلیل او بادویهٔ محلل صلابات نمایند و مرهم ولبن در آن
استعمال کنند و محافظت مزاج علیل و جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند که آنچه ناصور گوش و آمدن ریم را نافع ست این ست که گهونگه زنده
جاندار با و آثار در کهرل باریک بسایند و همچندان روغن سرشف آمیزند و چهار چند هر دو یعنی دو آثار آب انداخته بپزند تا روغن بماند هر روز چند قطره
در گوش بچکانند و اگر گهونگه را در روغن مذکور بغیر آب بریان کنند بکار برند همین عمل کند و آنجا که روغن سرشف بهم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ
باو آثار آمله جناهر و احدیک توله برگ نیب ده عدد کمیلا فلفل گرد هر واحد سه ماشه نیله تهوتهه یک ماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب و آمله و حنا و نیله تهوتهه
انداخته بسوزانند بعده فرود آورده بسایند و کمیلا سائیده نیز مخلوط کنند و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برای ناصور گوش مفید ست و بعضی ادویه مفید آن قرحه مزمن گوش گذشت

دخول هوام و تولد کرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزار پا و مانند آن در گوش درآید بشدت درد احیانا و خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از
قرحه متعفنه مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغه گوش و خروج کرم گاهی و تقدم قرحه شناسند علاج در جمله تقطیر قطران تنها یا بسرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل
آنست و قطور زیت در اخراج آن مجرب ست و قطور آب پیاز و یا مر بروغن بادام تلخ آمیخته و یا روغن خسته شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا
آب قثاء الحمار تنها یا مع سقمونیا یا آب شیح و آب پودینه نهری و آب برگ شفتالو و برگ تنا یا مع بورهٔ ارمنی یا سرکه بچکانند و یا آب زهرهٔ گاو مع سرکه یا آب افسنتین
مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب ست یا آب برگ کبر تنها یا بسرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بورهٔ ارمنی و عصارهٔ شیح مساوی سوده
در سرکه و آب برگ تره حل کرده بگوش چکانیدن مجرب ست و یا صبر و بورهٔ ارمنی بسرکه بچکانند و یا نانخواه یا پودینه بسرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب سداب
حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول بآب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا حربق سفید و سقمونیا سائیده
در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و میعه نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان بعد از آن ادویه مذکوره سودمند ست و گاهی زیت یا روغن کنجد
نیم درم نیم گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع میکند و گویند که برگ مکره که هنود آنرا بجای صندل میدانند آبش در گوش چکانیدن در قتل
مگس سگ که در گوش رود عجیب ست و علاج خاص برای قتل کرم متولد در گوش این ست که عصارهٔ افسنتین بسرکه در گوش بچکانند و یا حنظل تازه در
آتش پخته و افشرده بچکانند و صبر در روغن سرشف حل کرده نیم گرم قطور نمودن قاتل کرم همه اندام ست و کذا حب بلسم باریک سائیده در گوش انداختن و کذا گره
زردچوب و نیم درم شهد و برگ نیب در روغن سرشف جوشانیده دو سه قطره از آن چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب تره و آب پیاز هر یک مع سه ماشه سقمونیا
سه ماشه حل کرده چکانند که مجرب ست و قوی تر این ست که آب افتیمون هندی و آب برگ فنجنکشت و آب برگ شریفه هر یک سه ماشه روغن بابونه یک توله صبر وزن
هر یک سه ماشه بچکانند که فی الفور کرم را میکشد پس آن کشته را باحتیاط بیرون آرند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین ست

ویا روغن مغز خستہ شفتالوی تلخ یا زہرہ گاو بچکانند و عسل و سرکہ و روغن گل برابر آمیختہ نیم گرم درگوش چکانیدن برای درد گوش کہ از کرم باشد نافع ست یا آب برگ شفتالو
آب برگ ترب آب برگ پودینہ پور ماسنی سقمونیا افسنتین زراوند مدحرج ہر واحد یک درم دہ منہ ترکی نیم درم در سرکہ سائیدہ بکار برند و ایضاً آب برگ خوخ و شبرم
وافتیمون ہندی و مخینگشت ہر واحد سہ ماشہ مغز تخم تنبیل بشم ارجان بحری سوختہ ہر یک دو ماشہ روغن خستہ خوخ روغن بابونہ روغن نبق ہر یک سہ ماشہ در
روزی ہفت ہشت کرت درگوش اندازند و یا شراب کہنہ ہفت ماشہ عسل دہ ماشہ و نیم روغن بنفشہ بادام روغن خستہ خوخ ہر یک پنج ماشہ یا و بالا بیضہ سنگ پشت
ستہ عدد سفیدی بیضہ مرغ یک عدد در ظرف مسی کہ منہ بی قلعی بچوب شریفہ تا چہار ساعت بجوشی حل کردہ افسنتین سہ ماشہ صبر دو ماشہ قطران یک ماشہ و نیم سودہ
آمیختہ بفتیلہ بصوف کہنہ آغشتہ درگوش نہادہ دست بہمان جانب داشتہ خواب کنند و بعد یک ساعت بیرون آرند کہ ہمہ کرم بیرون آیند مجرب ست و دیگر ادویہ
قاتل کرم کہ در صداع دودی مسطور شد استعمال نمایند و بعد از دو دن کرم را آلہ بیرون کنند یا فتیلہ از صوف ساختہ و بسریشم آلودہ درگوش درآرند و کرم وغیرہ کہ
بدان آویزد بیرون آرند و یا نچھکنی باریک سودہ در بینی دمند چون عطسہ آید دہن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نمودہ عطسہ بگیرند تا کرم بیرون افتد
و بعد از ان تنقیہ دماغ بحب ایارج و غیرہ نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیہ بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحہ باعث تولد کرم باشد
علاج آن نمایند و گویند کہ اگر ہزار پا درگوش رفتہ باشد گوشت را ورق نمودہ در چوب کوبیدہ بران پاشیدہ بر گوش گذارند و یا در سیر یک عدد سوراخ نمودہ
گوش گذارند و در زیر آن بطرف آب محاذی آن دارند کہ بوی سیر از گوش برآمدہ بران بچسپد پس بآہستگی آن سیر را از گوش برآورند تا آن ہزار پا از گوش برآید

اقوال نجار ربیہ سویدی می نویسد کہ قطور عذبہ سائیدہ بآب بادیان حل کردہ و کذا دارشیشعان سائیدہ بروغن خیری آمیختہ و کذا آب برگ غار و روغن آن
و کذا در حل طفل یا بالغ در پوست انار جوشانیدہ و کذا آب عصی الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب ترب و کذا روغن قثاء الحمار و کذا ماز و بروغن گل آمیختہ و کذا اشباع کندر بلی حشیشہ
بآب بادیان و کذا ابورق سائیدہ و بروغن بادام تلخ و کذا آب دہن صائم و کذا اظلاف بز سوختہ بروغن بید انجیر آمیختہ و کذا آب غرب بروغن آمیختہ و کذا اکل کرم بروغن گل
آمیختہ و کذا نفط سفید و کذا شحم قطاۃ بروغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب لقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نہادن توتیای ہندی سودہ بزردی بیضہ سرشتہ
درگوش و بخور حب کاکنج یا تخم گندنا یا بنویہ درگوش و فتیلہ از گل خوخ ساختہ و یا از خربق سیاہ بقطران سرشتہ فتیلہ ساختہ ہر واحد قاتل دیدان گوش ست
ابوسہل گوید کہ برای کرم گوش آب کبر بسرکہ آمیختہ درگوش چکانند و کذلک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسرکہ و جرم خربق
و عصارہ افسنتین و کذا آب پودینہ نہری و اندک سقمونیا بسرکہ جوشانیدہ درگوش چکانیدن و آب شیح و آب مرماخور و آب ترب و افتیمون بلوگرد
و بورق و زراوند طویل چوبین سائیدہ درگوش دمند کرم را قتل کند و ہمچنین خستہ خوخ و صبر در آب حل کردہ و بوعلی می نویسد کہ از عصارات خصوصا برای
کرم آب بیخ کبر ست و آب بیخ فرصاد و آب خوک و آب برگ اجاص و آب خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا فراسیون و آب برگ لطم سبز یا برگ شمشاد
یا برگ صنوبر و خصوصا چون بسرکہ خمر بجوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماء العسل یا بن جیر یا و کذا آب پیاز کہ مجرب ست
یا تخم پیاز بماء العسل و بعض مرارات خصوصا اگر در عنب انا مع شحم آن کرم کنند و ہمچنین طبیخ حب کبر تازہ یا آب او و آب ترمس یا صبر بآب نیم گرم و قسط سودہ
یا عاقرقرحا ابن جمیع کرم انجح دا قو است انچہ برای کرم آزمودہ است این ست کہ بگیرند شراب دو درم عسل سہ درم روغن گل یک درم و در سفیدی بیضہ آمیختہ نیم گرم در
صوف آلودہ بگوش بر کنند و برہمان گوش تکیہ کردہ ساعتی بخوابند بعدہ بیکبارگی بزور صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آیند و گاہی برای اذیت کرم نفع میکند
ریختن آب کاہو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این ہر دو یا سحق آنہا با آب بیخ کبر یا آب مرماخور یا آب مرزنجوش یا بول عتیق و باقی سابق گذشت انطاکی گوید کہ تقطیر
ہر دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بہتر در ینجا صبر و قسط و قثاء الحمار و روغن ترب و نفط و سداب و تخم شفتالو و تخم شمشم ست و آب ترمس و برگ شفتالو
و قطران و زرنیخ و قنطوریون را در ینجا خاصیت مزید ست **مصنف** اقتباس نوشتہ کہ اول فصد قیفال کنند و بفاصلہ سہ چہار روز تنقیہ دماغ بحب ایارج و توقایا
و مطبوخ افسنتین و یا اسطوخودوس حلوی خان نمایند بعدہ در قتل و اخراج دیدان کوشند و آن چنان باشد کہ اول مطبوخ افسنتین و درمنہ و ترمس و اہلیل و صعتر
ہر یک یک تولہ در نیم آثار آب شو بجوشانند کہ سوم حصہ بماند مالیدہ صاف نمودہ در شبانہ روز ہفت ہشت مرتبہ چکانند و پنبہ کہنہ گذارند تا ہوا را در آن دخلی نباشد

وچون معلوم شود که کرمها آنجا نشسته اند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو و سنبعالو و شرنفه و افتیمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر قطران هر یک
سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان چسپیده پس بیرون آرند یکبار سه کرت
و یا شراب کنه یک توله عسل یک نیم توله آب برگ نیب و توله روغن گل یک نیم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد و افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه
بکار برند و یا تخم بزر عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضه کبک عدد بعمل آرند و یا سعوطا از برگ خرزهره که دو د چوب گز داده باشند و ترید سفید
و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و این تدبیر جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید است آب برگ شفتالو
و کشنیز سبز و آب طبیخ ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افتیمون ولایتی هر یک یک نیم ماشه صبر و مرق سه ماشه بکار برند
گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل و زرنیخ سرخ و بادام تلخ جبلی و اندکی سقمونیا و کوفته بسرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود و صاف نموده بداز بعده
تخم کرفس بر آتش نهند تا آب از آن سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن مذکور آمیخته در گوش بچکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شده و گاهی
روغن مسطور تنها استعمال کرده میشود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود آنرا بیرون آرند
و اگر بقایا از آن باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه باهم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده بپرفق بحص کنند تا حیاب گشاده گشاید و اگر آن حیوان سمیت باشد پس
اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیم گرم بدفعات در گوش بچکانند و اگر از آن وجع زائل شود بهتر والا بگیرند خاکستر افیون اندکی
بهم شنگ آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر امر زیاده شود و بسبب خبث آن حیوان ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و تفریغ آن نمایند
و از پستان زن دو روزی بدفعات شیر بدوشند و از تریاق دهنگ ضماد سازند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسازند و بران خاکستر فرخ
و اندکی زوفای رطب و مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و هلاک امر درین علم
مراعات مزاج علیل است تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید که در گوش پیدا میشود دو نوع میباشند یکی اغبر مشابه مگس سگ
دوم سفید بسیار سر آنرا لا انفطار پس اولاً بورق ارمنی در سرکه حل کرده و صوفی که بر میل پیچیده باشند در آن تر نموده گوش ابرفق پاک کنند بعده ترمس و مرزنجوش بپرند
یک دانگ خربق یک نیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکه کهنه حل کرده بچکانند و یک روز راحت دهند و در آن روز شیر زنان بچکانند و عقب آن پاک کنند
و بار روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرداب از آن سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر
گلنار ماز سوخته شب یمانی مرکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده بگوش بچکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنگار استعمال نمایند و گاهی
برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسرکه حل کرده و گاهی آب ترمس برنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب وسیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن از آن بر غیر استقامت شخص
و بدان سبب آب در گوش در آید و ایذا دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب بر سر و شدت درد
بعد یک دو روز از آن توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر بدان جانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن در
صماخ بسبب چرک محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بسا است که بصرع و سکته و درد شدید مؤدی شود علاج چاره دخول آب
در گوش آنست که برپای جانب آن گوش بایستند و سر بهمان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر همان پای بجهند تا آب بیرون آید
و اگر بر نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش بریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده سر را بدین جانب مائل ساخته بجهند و دفعةً کف دست
جدا نمایند تا هر دو آب بر آیند و صاحب ترجمه گوید که آب را آب دیگر خارج میکنند بنحویکه در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعةً واژگون نمایند که آب اول و ثانی
هر دو بر آیند و گذا زیت و روغن کنجد نیمگرم و یا انبوبه در گوش نهاده و دم بکشند و بمکند که دفعةً جذب کند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و بستا

که سعال عطاس آن را خارج نماید و یا پنبه بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش نافه بخوابند و سر را بر تکیه نهاده فرو کنانند و یا چوب شبت یا بادیان
یا چوبی که بفارسی بیز گویند و امثال آن که خشک و شخانخل بود و بقدر یک شبر گیرند و بر یک طرف آن قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را
چندانکه توانند در گوش درآرند و بیجان یا پنبه بران پیچیده تا آنکه هوا را مدخل نباشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود و فتیله بیرون کشند که تمام
آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صحرا و خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبه آن بیرون آرند و مکنند تا بر سر قصبه اندکی از آن باقی ماند پس
باهستگی آن را در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آن را از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و مکرر این عمل
نمایند تا آنکه آب تمام برآید و این عمل بهترین اعمال حیلها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی خوبتر درین باب صعوف از جوانب است
که آن را در گوش برکنند پس آن را درو بنشیند و مکرر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر آن را برده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش
بخسپند بعد زمانی طویل آن را بیرون آرند همه آب نشف کند بعینه عود جبل که رشته‌های خام منقوش را اس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و برآرند
این عمل نمایند و گاهی از زراقه آب را بیرون آرند بنحوی که سر او در گوش داخل کنند و مواد بکشند که بادی آب منجذب میشود و یونس گفته که اگر آب بسیار باشد
باید که بزبان یا بانبوبه استنشاق کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشد نشف کنند و در گوش چیزی از ادهان مثل بنفشه یا روغن گل یا سفیده
بیضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه سلول مرهم باسلیقون
و دو شیر زنان در گوش نافع دخول آب است و یا آب ترب مع برگ یک حصه زهره چهارم حصه عسل ششم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن روغنها و
شیرهای نیم گرم مکرر متوالی کفایت میکند خصوصاً چون درد باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش اکلیل الملک بابونه بنفشه
خطمی تخم کتان را در جوشانیده بخار آن در گوش ضماد کنند و آب آن سر جوشیده گوید که ریزه و باد گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال درد ساکن کند و گویند که
دخول آب گرم را التقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کدو نیم گرم مرات مفید بود الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش درآمده تدابیر مذکوره اخراج او نمایند و اگر ازین
غافل شوند مؤدی بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن روغنی خصوصاً روغن ترب عقرب نیم گرم در گوش است بقلب سر و تعطیس کند و ... بند و بند کردن
دهن و بینی است بعده میل از زر طلا بگیرند و سرکه یا آب لیمو بران آلوده در گوش نهند و تا ساعت زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بران چسپیده باشد پاک کنند و باز
چند کرت همین عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف برآید بعد از آن دهان مثل روغن خیری و غاره مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر بحرارت گردد تسکین آن نمایند

سده گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولود باشد یا عارضی و مولود سه قسم است یکی آنکه در استخوان حجری که دران سوراخ گوش میباشد مصمت بود و منفذ مخلوق گردد
دوم آنکه دران منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشائی منطبق باشد و مدخل و منفذ خالی بود و این نوع بسوراخ کردن جلد زائل
گردد اول و ثانی لاعلاج است و سده عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روئیدن گوشت زائد بعد از قرحه یا از تولد ثولول و یا از
وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن در آن و یا از خلط غلیظ لزج منصب از دماغ که قصبه یا مجاری عصبه را مسدود سازد و بدان سبب انسان معلوم کند
که دائم گوش او مسدود است و لباست که این بعد ریح شدید غلیظ حادث شود تشخیص یا حد ازین اسباب باید که اولاً محاذی آفتاب ثقبه گوش نظر کنند
اگر بران غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سده غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثولول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة
یا نواة یا حیوان محسوس گردد و تشخیص همان شبه باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی معلوم میشود یا تمدد و اگر گرانی گوید سده خلطی باشد و اگر تمدد گوید یا باید ریحی

علاج سده لحمی و غشائی و ثولولی

سده خلقی اگر لحمی عمیق باشد علاج او صعب است گاه دران ستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل تر بود پس محل کثرت را بآله رقیق قطع
نمایند و ظاهر را بآله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود بعده در سر دوا و دیه مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فتیله ملطفات را پاشیده نهند و در لحمی عارضی

ثآلول اگر ممکن باشد قطع نمایند والا بر مراهم اکاله بر بایند و یا الیشوس گو یا اگر خربق سیاه بقدر عدسه باریک کرفته بعسل سرشته در گوش گذارند گوشت
زائد را بخورد و یا مدام بآب گرم و نطرون گوش را بشویند بعده مس سوخته و زرنیخ سرخ در سرکه سائیده قطور نمایند حتی که لحم ثآلول البوزود وجه
ازان علاج قرحه نمایند و حکیم علی می نویسد که اگر در انجا لحم نابت باشد آنرا بتراشند پس زرور اصفر بران موضع گذارند و بخرقه کتان بپوشند و اگر ورم حرارت
عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند و اگر دران موضع تر نالم ... و
بربیخ گوش پارچه مبلول بگلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عنب الثعلب یا آب حی العالم و مانند آن بگوش چکانند که خون بند شود انشاء الله تعالی
وایضا او گوید که از علاجات این قصد و استفراغ است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند زراوند ... یک درم و اگر ...
دو درم و قشار الحمار نیم دانگ جنده یک نیم دانگ همه را سائیده بروغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثآلول را
تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداخته بر فتیله پنبه کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قلقطار و اوراق
و خربق مساوی سوده بطریق ذرور بران استعمال میکنند و ثقبه را بند نکنند تا زرد آب سائل شود و بشکلی بخوابند که زرد آب در گوش باقی نماند و اگر
لحم نابت زائل شود مرهم رسل اگر تنقیه و التحام منظور باشد و یا مرهم زنگار اگر تنقیه زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر التحام مختبر خواهند مرهم ... بکار برند
و مرهم کبیر مؤلف نافع ترین مراهم درین همه امور است

علاج سده از دخول چیزی در گوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد دران از رطوبتهائی که تشنج آرد نماید بچکانند پس باله
برون برارند اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن نیم گرم کرده بچکانند و جند بیدستر یا صبر کندش هر دو یک حبه تخم ... حبه
و یا ناس نغیا کو یا با دخال فتیله کاغذ و غیره عطسه آرند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا سر میل صوف یا پنبه
پیچیده و بقدر یا سر لبش بران آلوده اندر گوش در آرند و بسنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشیدن عمودا برآرند و یا بعد تطلین سر میل ...
و اگر گوش ورم کند علاج آن با دویه مناسبه ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل میگردد
درین صورت از مثقب باریک دران حب اندک سوراخ کنند و اجزای او انچه جدا گردد بمنقاش برارند و احتیاط نمایند که این چیز در گوش ثبت
نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد

علاج سده خلطی و ریحی

بر چه در وجع گوش بلغمی ریحی در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت بعمل آرند و ایضا التقطیر روغن سوسن یا آب زهره گاو در آب چقندر نافع است و آب
شهدانج و آب حنظل از اخص است و ... سده گوش بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه سر بدوای مسهل بلغم مثل
حب ایارج و حب قوقایا یا بعضی از ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد ازان غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین و آب نیمگرم کنند و یا
خردل فارسی و فودنج کوهی و حاشا و مانند آن باریک سائیده بماء العسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکندش و شونیز و صبر عطسه
آورند و بعد تنقیه نافع در آب سداب و مرزنجوش و نمام مطبوخ یا معصور از تازه آن اندک جاوشیر و جند بیدستر و فرفیون بقدر قوت مریض و
احتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بوره ارمنی و خردل باریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله
در گوش نهند و یا جند بیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن بادام ... روغن
چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن ... که آن نیز نافع است و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش
چکانند و سویدی گوید که تقطیر روغن سداب و بنجیر طبیخ انیسون در تفتیح سده گوش مجرب من است و قطور روغن مشمش تلخ در روغن ... درد

تخم ترب و روغن خسته شفتالو و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کذا بخار سرکه و آب سرد یا بخار آب و یا خردل مطبوخ بمرات هر واحد لتفتیح سده گوش می نماید و بالجمله بعد تنقیه
هرچه محلل باشد مثل مر و روغن بید انجیر و قنطوریون و غیره آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سده و سخے

روغن بادام تلخ نیمگرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه اد گوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد و یا بر بخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش
را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و تخم لعاب بیخ لاله هر یک یک توله در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا ظرف لوله دار بدهند روزی دو سه مرتبه
متواتر دارند تا دیر و همچنین در شب چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب روغن بنفشه یا بادام و سرکه کهنه برابر آمیخته نیمگرم بچکانند و بر جانب مخالف
بخوابند تا نرم گردد آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه که آن نهند و الا باله منقی گوش چرک بیرون آرند و بسا ست که لقوح ناخج سان نافع آمده
همچنین قیر و مانک مثقال و ملح نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقدار یکه در ان ادویه سرشته شود و از ان فتیله ساخته در گوش نهند و یا زهره بر روغن فراسیون
آمیخته یا آب فراسیون بچکانند یا بوره ارمنی با در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود بر روغن گل آمیخته قطور نمایند و یک روز بگذارند پس
گوش را پاک کنند یا بورق با انجیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند در روز سوم بر آرند که همراه او چرک بسیار بر آید و گاهی درین فرد مانا
دانجره می افزایند و آنچه قویتر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته در سرکه بگدازند و بگوش بچکانند و ساعتی بر ان
صبر کنند بعد بماء العسل یا آب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سهاگه بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش
نهاده سه روز بگذارند و روز چهارم یک لحظه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند چرک بتمامه گداخته بفتیله آلوده بر آید و بار دیگر هرگز جمع نشود
و بقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ و از انجمله فتیله در زیت و روغن بابونه و روغن ناردین آلوده است و بهترین چیزها که سده و سنخی
و غیره را نافع ست انیست که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار بر آرد و ایلاقی خردل
بجای حرف نگاشته و در نسخه خجندی وزن حرف یک جزو و بورق ربع جزو ست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند و محمود در شفائیه افزوده
گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده و عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و همچنین
فتائل بالعسل مفید و آنچه قویتر از آنست و چرک برارد و عصبه از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق ست و نسخه آن در علاج طرش بارد در قول اول
مذکور شد و گیلانی مینویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سائیده قرص سازند و وقت حاجت بسرکه و روغن گل سوده در گوش
چکانند و یا بورق باریک سائیده در سرکه آمیخته و در سده که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیمگرم چکانیدن نیز
خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور پنیر مایه خرگوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی دماغی ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از ضربه و سقطه بسبب انصباب رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد علاج
اول تنقیه رطوبات بروغنها و ادویه جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازه بروغن گل مرکنند بعد از ان تجفیف او بعصیر محلول در آب بارتنگ و
حضض و مر مکی و حب الآس و شب و زرنیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر مازو باریک سائیده بسرکه کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از گوش سایل
شود قطع کند و قطور روغن زیت که در ان خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجرب ست و کف دریا و یا خبث الحدید یا
ودع سوخته باریک سائیده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاگه بریان سائیده در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب لیمو چکانند که
رطوبت باز ایستد و بدبو دور شود و دیگر ادویه مجففه که در قرحه گوش مسطور شد نافع ست و بقول سویدی قطور پوست انار با آب جوشانیده و کذا قطور
آب ترش ترنج پخته و کذا برگ مورد و برگ بارتنگ و قماع گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده و کذا زهره بلح و کذا روغن بادیان و کذا عسل و نمک اندرانی

بسرکه وکذا قطران وکذا آب شوکران وکذا آب برگ زیتون وکذا انزروت در شراب حل کرده وکذا زهرهٔ گاو و شیر زنان یا شیر بزنان آمیخته وکذا فتیلهٔ آستین
بر واحد النفع سیلان رطوبت از گوش ست واگر به تنقیه حاجت شود منقیهٔ بلغم و مسهل آن مثل حب ایارج و حب شبیار دهند و غرغرهٔ منقیهٔ دماغ استعمال نمایند
و در اطفال فتیله در عسل آلوده بفتح بحانی بگردانند و در گوش نهند ویا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شمه از انزروت آمیخته فتیله آغشته نهند
و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب عفص حل کرده پارهٔ صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل روایت
انار ترش گرم نموده تقطیر کنند واگر رطوبت اندکی از گوش آید بهتر آنست که بعلاجش نپردازند که موجب نقائی دماغ و باعث امن از اکثر امراض است
و بعد طلوع اسنان زائل میشود و در فردوس رازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان مینماید و توهم میشود که این ریم ست و سبب آن کثرت
رضاعت در شب میباشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و عفص یکی و خبث الحدید در سرکه ترکرده خیسانند و از آن گوش طفل چکانند که
سیلان کم ایشان را نیز نافع ست و سیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود ادویهٔ منقیهٔ چرک و مجفف قرحه که در علاج قرحهٔ گوش مذکور شده استعمال نمایند

انفجار دم از گوش

سبب آمدن خون از گوش یا بچون رعاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحد غشی نانجامد حبس او جائز نیست و یا ضربه یا صدمه که باعث شق عروق
وانقطاع آن گردد و یا امتلای دموی که بانشقاق وانفتاح رگها مؤدی شود و یا از گزیدن هوام افتد و یا بسبب نزله باشد و بقراط گوید که انفجار دم
از گوش که از ضربه بسر عارض گردد همان روز هلاک کند بالجمله اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد واگر بیش از آن ضربه و صدمه بسر اتفاق
افتاده باشد سببش همان باشد واگر آثار امتلا موجود بود امتلائی باشد والا امتلائی بود علاج بالقابضات یا بکادیات یا مبردات حبس نمایند و ادویه
قابضه انیست که قدری مازو در سرکه جوشانیده بچکانند واگر با تب و حرارت مزاج اندکی کافور حل کرده تقطیر نمایند والا احتیاج کافور نیست و
اگر اندکی شب یمانی داخل کنند نافع تر باشد وکذا آب زرنگ و مورد یا طبیخ عوسج بچکانند وگاهی مرکی لشراب کهنه یا سرکه بآن می آمیزند وکذلک
شیاف مامیثا و عفص و طبیخ برگ درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش را با پیمانان پوست در سرکه جوشانیده افشرده آب آنرا در گوش چکانیدن
لغایت مفید ست و اما ادویه سرده مثل آب عصی الراعی و بارتنگ ست ویا آب خرفه یا عفص یا اقاقیا و یا شیاف مامیثا و افیون را با آب ... وکذا
آب سماق و یا در طبیخ ازو مامیثا و اقاقیا حل کرده با آب بارتنگ آمیخته و یا مازو باریک سوده با آب بقول آمیخته و اما ادویه کاویه چون آب زاج روج ست و یا آب گندنا
بسرکه یا بعصیر کنند و یا بورهٔ ارمنی بسرکه جوشانیده وانچه درین باب بسیار عجیب نیز یافته خرگوش بسرکه است و آب گندنای نبطی پنجاه جزو سرکه کهنه صد جزو بجوشانند
حتی که ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند و تعقیب آن بغیه بند نمایند انفجار دم را از هر سبب
باشد قطع کند و تفریخ خاکستر کوهی زرد مجرب بهندی ست و حکیم علوی خان مینویسند که سلخ الحیه قطور نموده در زیت پخته صاف کرده چکانیدن منع خون
کند و یا عصارهٔ علیق در سرکه مساوی گرفته ازوی تخم دور کرده سوده آمیخته بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس فتیله بران آلوده در گوش نهند وانچه دیده مجرب ست
آب گندنا و نیم بریان که در وجع گوش مسطور شد چکانیدن ست و قطور صبر کنند رسوت در آب گندنا سائیده نیز مفید اگر زعفران و داغ عفص کنند آب
هر یکی رم در سرکه خوب حل کنند مثل آنست و در گوش چکانند برای انفجار که از ضربه و سقطه و دفع طبیعت بر سبیل بحران باشد قوی الاثرست مگر آنکه بحران از مرض حاد و مثل
سرسام و برسام و تب محرقه باشد که در آن مازو بسرکه پخته و کافور آمیخته مناسب ست و در نزلائی سبوس گندم و گل بسته و نوفل یا بوته عنب الثعلب واحد یکی بجوشانند بخور سازند و عفص
و مازو سوخته و پوست انار و کاغذ سوخته هر یک ماشه بروغن خشخاش قطور کنند و گل ارمنی و عفص و شیاف مامیثا و خاکستر ... هر یک یکجا ماشه ضماد نمایند یا
اگر خروج خون افراط کند در حمیات مثل سرسام و حمی حاده و غیرها در امتلائی فصد سر رو کنند وکذلک انچه از ضربه و صدمه باشد و مشاهده واجب نیز فصد نمایند و ساقین مدوده محاجم زیر
پستان نهند ... و در همه اقسام بعد از منع سبب بحرانی اگر بعد حبس ضعف مع علامت حرارت و برودت مزاج و دیگر ادویه مذکوره معجون ...
حرارت مزاج آنست که ... اقاقیا و ... عفص ... ماشه طباشیر ده ماشه حل کرده بچکانند و شیاف مامیثا و عفص و ... تخم ارزنک یک

سلاشه از خارج مناو کنند و باقی تدبیر جراحات بعمل آرند و در اخراج آب گنند ناء و کسیر ابجتۀ چکانند و اما طرین سبب و ترکیب الکی توشسته کردن عرق لیس و گوش قطع [illegible]

حکهٔ گوش

سبب خارش گوش تشنج اعصاب طبیعت بالخصوص رقیه است علاج آستین کسیر کرده جوشانیده صاف نموده چند قطره نیم گرم بچکانند و یا تخم دغنها چون روغن حب شبرم داود و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیخته بکار برند و یا آستین را در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیده بعمل آرند چکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائده میکند و یا قدری حلبه کوفته در شیر زنان بر هم زنند یا بپزند تا قوت او بیرون آید صاف نموده نیم گرم بچکانند و فتیله بعسل آلوده نهادن نافع ست و کذا فتیله بروغن گل سرکه آغشته نهادن و یا برگ جو جوشانیده چکانیدن و آب گشنیز تر با عسل گرم کرده چکانیدن نیز مفید و کذا قطور بول ماده گاو و شتر یا صبر بروغن گل یا یاسمین حل کرده در گوش چکانند و حنظل شیرین بقدر باشد آب شیر سبز و ده صاف کرده نیم گرم بچکانند و بالای آن سهاگه بریان باریک سوده آب حل کرده چکانند و یا گوگرد را باب سوخته بچکانند بعده روغن گل اندازند و گویند که حکهٔ اذن اطفال گر از ریح باشد علاجش اینست که گوش را مد نمایند و روغن بابونه بچکانند و اگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیله بروغن گل آلوده در گوش نهند و یا تربانه را کوفته با سرکه بپزند و روغن گل مانند آن پخته بجوشانند تا آب دور شود و روغن بماند پس صاف نموده چند قطره نیم گرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

اماس بیخ گوش از جنس اورام حادث در لحوم رخوه و غدد و لحم غددی ست مثل گوشت بغل و بن ران این را بناتالاذن و در یونانی فوخیلا نامند و این ورم خطرناک است بجهت سرعت قبول فساد و شدت حس و قرب دماغ و لهذا بیشتر مؤدی بسرسام و اختلاط عقل میگردد و بسا ست که از شدت الم بهلاک میگرداند و همچنین حال جراحات اینجاست و اگر طاعونی بود بسرعت قتل میکند بجهت حرارت و سمیت او و اسلم این اورام آنست که بر سبیل بحران جید باشد و آن علامتها نیک بود مثل وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت و غیره که در بحث بحران مسطور ست و چون از بحران باشد و آن علامت نضج نبود و یا پیش از روز بحران عارض گردد ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض میشود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام ست یا از ماده حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی یا دموی باشد و یا از سوداوی و بلغم **طریق التشخیص** اقسام این ورم باید که اولاً برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند بعده حال گرانی و سبکی و شدت درد و خفت او بپرسند پس اگر رنگ او سرخ و رگها برخاسته و با گرمی ملمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با درد سوزان و لمس سخت گرم و التهاب بلا ثقل و بدون ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ترهل و انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی و درد و کثرت ثقل بود بلغمی باشد و اگر صلابت و قلت درد و اندک تمدد بود سوداوی باشد **علاج** در هر نوع بتدبیر مناسب او علاج کنند چنانچه در اورام خواهد آمد و اگر مانعی نباشد فصد و اسهال کنند و گاه بعد فصد قبل حجامت نیز استعمال مینمایند و بعده اضمده حار رطب که مسکن و محلل باشد بعمل آرند هرچند زمانه ابتدا باشد مثل شبت و بابونه و نیز کتان و روغن گل و موم و پیه بط و مانند برگ کرنب بروغن کنجد پخته نیم گرم نهادن بالجمله درین ورم استعمال اضمده رادعه جائز نیست بخلاف سائر اورام بجهت آنکه ماده منعکس بسوی این عضو منقول عضو رئیس شریف ست یعنی دماغ و نزد ردع باز بر میگردد بسوی آن خطر عظیم روی نماید و **ایضاً** در ورم حار پس گوش مع تب و درد سر و درد اندرون گوش بهیدانه عناب سپستان رب رب السوس شاهتره عرق عنب الثعلب جوشانیده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و ضماد قیروطی بروغن گل و آب عنب الثعلب سبز نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و از جو نیم کوفته عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب در آتار جوشانیده تا یه کنند و روز دیگر گل خطمی بنفشه عنب الثعلب یک یک مثقال نشاسته گل نیلوفر چهار ماشه کوکنار چهار عدد در شیر گاو پا و سیر جوش داده بخور رسانند و گل خطمی عنب الثعلب مغز خیارشنبر در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند و ضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته آب حلبه یا باریهسل سرشته نیز در ورم حار گوش مع تب بعد فصد نافع ست و کذا لک آرد جو آرد باقلا بابونه گل بنفشه تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن برای دفع که بسبب ورم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و با قیروطی معمول از پیه بط بپزند و ضماد نمایند در ورم خارج گوش در تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مؤلف ست گاهی بعضی از ادویه محلله مثل بابونه و خطمی صبر افزوده بعمل آمده و در ورم بلغمی جوشانیده ادویه

تسکین الم و ضماد بیخ سنگوت و بلدی مع نمک بیخ امرود بود که کوفته با آب سائیده ضماد گاهی این ضماد بر ورم پس گوش بعد فصد نزد بعضی می آرند و ضماد
برگ نورسته نرگسی که نبات مشهور است با قدری نمک سنگ سائیده نیم گرم نموده و کذا ضماد فوفل با سماق تخم کریله ذخیره که در علاج بد گوش پدید و می گردد
و کذا بیخ لسان سائیده نیم گرم نیز نافع ورم پس گوش است و ورم پس گوش زبان گاو سوداوی شاهتره و بهمایه سرکه که جراحیه عناب انجیر زرد منبت ثعلب آب
پوست هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده سید بنهد و غذا دال خشکه الحاصل چون ورم تحلیل نشود ادویه منضجه مثل آرد گندم
با تیکه و بران انجیر خشک جمع شانیده باشند و زیت آمیخته بر بندند نیم گرم ضماد نمایند یا آرد باقلا در آب کرنب آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود و از مسکه
روغن گل آمیخته بر پنبه کهنه نهاده بر بندند و اگر بشگاف حاجت افتد تا خیر نکنند و بعد اخراج ریم ادویه منقیه بران گذارند **اقوال فضلا** سوی
گوید که ضماد مغز ساق گوزن و کذا مغز ساق البقر و کذا سرگین البقر بسرکه و کذا انجیر تنها یا بشراب پخته و یا انجیر و ایرسا و نطرون سائیده و کذا آرد باقلا
حلبه و کذا بزرقطونا کوفته بسرکه و روغن گل کذا خولان کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و اقیمون و موم صافی پخته که مجرب است و کذا زعفران کذا
انزروت سه مثقال زعفران یک نیم مثقال خمر آرد دو مثقال و کذا اشته و کذا انجره و کذا آلو دری بعسل کذا ایرسا و آرد سلیم و شراب کذا خطمی بشراب
عسل پخته و کذا پوست بیخ کبر و کذا عنب الثعلب بنمک آمیخته و کذا ثفل زرق و کذا افراسیون مع انجیر سائیده و کذا دردی خمر و کذا تخم کتان بعسل یا نطرون
و کذا افسنتین و کذا اصداف مغاره مع لحم او کوفته و کذا برگ فرنجمشک کذا قطف مطبوخ و کذا آب حشیشة الزجاج و کذا پشک بز و آرد جو بشراب یا سرکه پخته
و کذا گل قیمولیا بسرکه و کذا آس سوده بسرکه و کذا خون ابن عرس کذا کشنیز سبز و مویز سیاه و کذا بیخ قثاء الحمار و کذا روغن ناردین بخته بثعلب سوده
یا ضماد سوده آمیخته و کذا بیضه خام و روغن گل آمیخته بر اندمال ادرام پس گوش است **بولس** گفته که این مرض رعدی که متصل گوش ست از ماده سینه فرود
واقع در بعض اوقات که تحقق بحران باشد می شود و گاهی این فضله از سائر بدن در حمیات بحران می آید و پس گوش جمع میشود و از آن ورم پیدا میگردد و پس
میباید که اعانت طبیعت نمایند و معالجه موضع با دویه جاذبه سواد کنند و بران محجمه چسپانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله بعمق رجوع کند خطر عظیم
باشد و اگر بخارج بیرون آید و انرا ورم و سرخی حرارت پدید آید باید که با ضماده مسکن و محلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم با آرد برگ کتان بشراب عسل یا با تیکه
دران حلبه یا خطمی یا بابونه پخته باشند و یا بجاورس ببیای نمک ضماد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه بفصد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد
و اگر ورم تحلیل نشود ادویه مولد ریم مثل آرد گندم با آب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و دوای معمول از خشکاشخ بعسل آرند تا که ریم کنند پس دوای
مسمی باسلیون مستعمل از توم اخراج ریم نمایند **شیخ الرئیس** میفرماید که در اورام اصل اذن از تبرید و ردع احتراز نمایند اگر ماده منصبه فضول حشو و بحرانی باشد
ولا سیما در بحرانات امراض عفونی عظیم باشد که در بحران اکثر حس عارض میشود و پس در ینصورت اهتمام بعلاج او نمایند از جهت استحقاق علاج و درمی تقبض
و ردع در ابتدا این کیب پس تحلیل صرف بلکه واجب ست که ابتدا نمایند جذب و همانا هرگاه این اورام در حمیات و اوجاع سائر شرح شوند با عانت جذب
ماده بسوی ورم بهر حیله و اگر چه بمحاجم باشد بلکه بشرط ماده بسیار منجذب شده الا انجذاب بنا شد و سن اوراست که تقلیل ماده نمایند بفصد اگر احتیاج او باشد و اگر
ماده شدید التحلل الانجذاب بعد طبیعت بگذارند تا در رو شدید پدید انکشد جاذان تبث ماده نگردد بلکه اگر در نیجا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر دوای
مرخی و مسکن و از انچه حار رطب بود و اگر از ابتدا ورم با درد شدید باشد بر تکمید آب خالص و اگر خفیف بود بر کما و نمک اقتصار ورزند یا مرهم داخلیون
بکار برند و اگر درد شدید النخسه نباشد و سر ورم ظاهر شود چیزی که جامع میان تحریه و ارخا و انضاج بود مثل گندم و تخم کتان کوفته بشراب عسل آب حلبه
مطبوخ و خطمی با بونه ضماد نمایند تا برفق تحلیل شود و چون معلوم گردد که ورم تحلیل نمیشود بلکه منفجر خواهد شد پس واجب است که اخراج ریم نمایند با ملل لطیفه اگر ممکن باشد
و یا غلیظ اگر چه بنشتر و حدید باشد و انچه بعد شگاف یا نشتر ریم را از ان خارج کند دوای باسلیون ست و انچه موافق ست مر فی جذب او و تحلیل صد خاصیتی
که در انفست سرگین موش بر سیه رطوبت با یا پیه کلیان ست و ازین قبیل ست لوره و کعک و پیه ماده گاو و بی نمک آن امرین او محتاج بجانب اکثر مدد در وقت و ردع قبل
یا پیه کهنه است یا انجیر مطبوخ با آب دریا و یا اشق تنها یا بدیگر ادویه و همچنین زفت رطب و مقل بحرکی خانه زنبور عسل و میعه سائله و مغز گاو کوهی

واگر خنازیر شوند و سوراخ گردد مرهم ازین اجزا مرتب سازند علک البطم زفت حب بهیست مویزج صمغ کمون فلفل بیخ لوف بهروزه چرک خانه گس عسل قدر ما کفایت
پوست بیخ کبر عاقرقرحا سکبینج بشیل ابهل شونیز خصوصا شحم خنزیر بری اهلی و بز کوهی سیما برای سوداوی و همچنین شحم ماکیان و کبک و ماده گاو و مخ ماده گاو و
خصوصا دشتی و او بان ابهل برای ماده گرم مثل روغن گل و بنفشه و جابه برای ماده سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و بیدانجیر و هرگاه این اورام
مشکل گردد مرهم باسلیقون نافع بود صاحب جامع و گیلانی از طبری نقل کرده اند ورمی که در اصول اذان پیدا میشود و صلب گردد یا نه عظیم می بندد و گاهی
از ضربه و لطمه حادث میگردد و گاهی از انصباب ماده و اکثر اطبا درین هر دو قسم این ورم فرق نمی کنند و در ابتدا مبردات و رادعات ماده ضماد می نمایند
و مریض ازین تدبیر بسبب رجوع ماده بسوی حلق و عضلات داخله و آلات تنفس هلاک میکنند و واجب ست که در ابتدای این ورم که از سقطه یا لطمه
یا ضربه حادث شود بدوای مرکب از مسکن الم مثل موم روغن مبرد و محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین ضماد نمایند و قبل ازین حیله مبادرت بفصد
واسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصباب ماده سیما اعضای داخل باشد واجب ست که تضمید و تکمید نمایند باشیائی که ماده را بسوی
خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و خمیر ترش مضروب بروغن و یا تخم مرو سفید مدقوق بجب الرشاد مضروب بزردی بیضه واندکی از روغن حیری
و یا گندم مطبوخ بشیر ترش حتی که مثل خاگینه گردد و مانند اینها و اگر باین تدبیر جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و امر بمص کنند تا آنکه
ماده بسوی خارج منجذب گردد و هرگاه بیقین حصول ماده و غلظ و نضج آن شود ورم را شگاف دهند و آنچه دران ریم باشد به بندق و نهادن رفائد
عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه و بعده بمرهمی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت
و سخن بسیار منع کنند و علاج ورم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سائر اورام ست در ابتدا و هرگاه جراحت خشک گردد و یا نه و صلابت
حوالی جراحت باقی ماند بمراهمی که دران شحوم داخل باشد ضماد نمایند و اگر با ورم تپ شدید گیرد با زنگ و برگ حماض هر دو در سرکه و یا شراب پخته ضماد کنند که
تحلیل و تسکین دهد و درین همه علاج واجب ست که در سوراخ گوش فتیله مبلول در شیل بسر که حل کرده در روغن گل آمیخته نهند و بهترین اشیا در تحلیل صلابت
اصول گوش و اقرب آنها بنفع این ضماد ست که شیل یک جزو و خاکستر حلزون پنج جزو و موم و روغن آمیخته ضماد نمایند و گاهی این صلابت را بطین احمر مطبوخ
باب سرد باحتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد میکنند و اگر درینجا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ بروغن زرد کنند نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند
جرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول بچیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب الثعلب تا ورم زیاده نشود و با شیر
آب کشنیز تر سایند و تنقیه بدن از زیادة سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند تذنیب گاهی ورم در زیر گوش حادث میشود و گنده شده منجر بجذام میگردد
و دران بعد فصد و مسهلات معجون عشبه همراه عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و شربت انار سفید سے افتد و دیگر ادویه مصفی خون نافع ؛

قلاع اذن

عبارت از جراحت دسقائی ست که در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرد آب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض باطفال عارض میگردد بسبب غلبت
جلد و افراط از می بشرهٔ ایشان بسبب انصباب خلط اکال حریف یا مالح ست بدان موضع علاج حجامت بین الکتفین نمایند و یا بیخ گوش زلو چسپانند
و اشربهٔ بارد رطب مثل نیلوفر و بنفشه و عناب بجوشانند و تلیین طبیعت نمایند و اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد ازان مرداسنگ
سفید کرده که مرتک نامند و فتیل و برگ حنا و بیخ بده و کات هندی سفید و گل ارمنی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند
و در وری که چیزیست سرخ و هنود برای تنقیه استعمال میکنند با بول کودک یا آب آمیخته ضماد کردن یک لحظه سوزش مینماید لیکن بغایت مفید ست
و دیگر جراحات رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو سوخته مغز تخم هندوانه سوخته پوست کدو سوخته دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار و سنجنج توتیای کرمانی
کوفته بیخته بشیر زنان حل کرده در هاون بمالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب ست و اگر اول موضع را از آبی که دران حنا جوشانیده
باشند بشویند بعده سفیداب دم الاخوین گلنار فارسی سوده ذرور کنند نیز مجرب ذرور پوست انار گلنار زراوند قلقطار زاج ازو توبال مس مرد ج

یک مثقال مرکب نموده طلا کنند بدان شب ثانی برادہ نیم مثقال سائیده بجفت قوی ست وکذا انزروت لبدکف دریا بوره ارمنی ام الاذن مکر خشتو مدربعد صمغ نافع ومرهم معرمی مم بعض بزر نافع اند وطبری گوید جراحاتیکه در بیخ گوش حادث شوند دران خطر عظیم ست اکثر آنها از ترشح میشود و مرد هلاک مینماید پس هرگاه جراحت در ینجا واقع شود واجب ست که فصد سر و نمایند و تلیین طبیعت بحقنه لین کنند و در ابتدا باین مرهم علاج کنند که بیابد بیه مکیان و روغن گل موم و قدری شکار و سفیدآب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت ضیفه منع کنند و روز پنجم بجراحت نظر کنند اگر قحل یا بس نمایند سفیده بیضه و روغن بنفشه برای ترطیب انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد آمده داخل شد این مرهم استعمال کنند که بیه و موم و روغن زیت و مرداسنگ مقدار او افزون را تنبیح و گلنار مقدار اندکی در هاون رصاص با لند و سرکه داخل کنند حتی که سنتخ شده سفید گردد گوش را بآن طلا نمایند که منع ورم و تسکین حرارت جراحت کند اگر رطوبت انبات لحم کنند در معالجه جاحت نمایند که اصول الزیج کم کنند و چون کم کنند منح گردد تبر بار باشیافی که مذکور نمایند و سرکه و روغن گل شیر زنان اسفیداج مرگوش چکانند و باشامیدن ماء الشعیر لزوم نمایند و از مزورات تغذیه نمایند

کسر و رض اذن

که مجازا انکسار الاذن نیز خوانند و آن عبارت است از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربه قوی که تفرق الاتصال است علاج لوب فصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر و ثلث درم مرد و دو دانگ و مغاث و اقاقیا برادہ یکدرم و راتینج دو دانگ حنا نیم درم سائیده ضماد کنند و در نسخه حکیم علوی خان صمغ عوض راتینج ست و نوشته که این ادویه بسفیده بیضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بدان ضماد نمایند اگر انکسار از داخل بود و میل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار با فسخ باشد و اجزای آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد صبر و اقاقیا کند بسفیده تخم مرغ سرشته یا مغز نان بعسل سرشته بقول ایلاقی را تینج نافع است کندر تنها یا بادویه نافع رض اذن ست و ضماد کندر محلول بزیت و یا زفت یا شیر و یا زیت و کندر و یا مر و عدس بمکلس نفع میکند تبنیح گوش و کذا ضماد پیاز نرگس بسویق یا زردی بیضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و عسل یا نخمیر گندم با عسل و خمر آمیخته نافع شدخ اذن ست بقول رازی ضماد لحم صدف و یا افتیا و مر و یا لحم صدف وکذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست بالجمله بعد سه روز ضماد بر فق تمام جدا کرده بطبیخ حر طلا کنند و یک شبانه روز بگذارند و بقول گیلانی اگر خوف ورم باشد سمسم کوفته یا بجند روس بآب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوار ست که درین مرض اغذیه خفیفه بدون بسیار باطعام یا بطاخفیفه باشد و در گوش صوف مبلول بروغن گل نهند اگر او خفیف باشد و اما چون مرض قوی بود و در بدن امتلا باشد که احتمال حدوث ورم عظیم در نواحی بر بعد پس فصد لابدست اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند بعده سازند بر آن بعمل آرند و اضمده مذکوره استعمال نمایند و ادویه در آب سبک کشاده نظر کنند اگر شکل سر منظاهر گردد و حلزون خرد سایند و طین ارمنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل را مع شیر دختران خوب باهم آمیخته بچکانند و دیگر قطرات که در ورم گوش گذشت بکار برند و اگر از آن ماده ترشح نماید بران این مرهم استعمال کنند که منع ترشح و رفتن کند و او یک جزو و نیم جزو لول و سیر و ازموم و سفیده مرکب نموده بر آن ما شد که ابر و آمیخته و قرو آرند بمالند و این مرهم مخصوص جراحات عصب ست گویند که این مرهم نافع علاج بعید

القلاع اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی و یا ورم و یا ریاح و یا ضغطه علاج جراحی اگر ماده فصد باسلیق نمایند و در آن بموضع خود ملایت کنند و رفاده نرم نهاده بعصابه بربندند و بعد سه روز بکشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن درد باقی ماند انفیر و طلی مرکب از سپید بط و روغن گل کنار آن آب برگ خطمی خیار تری آب بزر قطونا و آب جراده کدو و آب کشنیز یک انداخته تسقیه نمایند تمریخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر درد ساکن نشود نان جو خشک در آب ترکنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بران بپاشند و مثل ضماد ساخته بربندند

ضرب اذن

وآن حالتی ست که گوش متغیر و متاذی میگردد از شنیدن آواز عظیم بسا بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه یا ضعف قوت نافذه بسوی سمع فقط و نسبت
این مرض بجاسهٔ سمع مثل نسبت قمور ست بجاسهٔ بصر علاج تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات کنند و اغذیه و شمومات و مروخات غیره مقویات
دماغ بکار برند وانچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند

امراض انف

یعنی بینی و آن نوزده مرض ست یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و اورام و بثور بینی و قروح و ناصورهٔ انف و بواسیر انف و آربیان و سرطان
و عطاس و رض انف و جنان انف و حکهٔ انف و احتباس شئی در انف و سدهٔ خیشوم و خنان و دیدان انف و انتفاخ انف و انتباض انف
تنبیه میفرماید که بعض علاجات بینی مختص را ببینی نیستند مثل غرغره و اطلیهٔ سر و بعضی از آن اختصاص ببینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات و شمومات
و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دوا بدهن نرود و بر پشت بخوابد و سر او بسوی پشت
مائل و خم سازد پس دوا از بینی بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه سر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر والا روغن بنفشه
و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط لبسی حاد و حریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه به آب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از
نهادن خرقه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد باشربه و اغذیه و نطولات
و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در سادج بی تنقیه و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض
دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نطولات و اطلیه و اضمده قصد مقدم سر باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست و آن بر دو وجه ست یا بطلان و ضعف احساس خوشبو و بدبو هر دو و یا بطلان و ضعف حس یکی از ان هر دو
و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود و آن لاعلاج ست و یا عارضی و سبب آن یا سده ست و یا سوء مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود
و آن از ورم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت یا ضربه و سقطه صورت آفت عظم شاهد یا سده در زائدتین حلمتین
عظم مشاشی معروف بمصفات واقع شود و آن از خلط غلیظ لزج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و بطن مقدم یا در زائدتین شبیهتین بحلمتی الثدی
و آن سادج بود یا مادی و تشخیص این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی میگوید و در کلام او غنه ست یا نه اگر باشد از سدهٔ مجاری بینی بود
بعده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد بنظر در آید سبب همان باشد و الا از مریض پرسند که نفس از بینی بسهولت بر می آید
و یا اصلا بر نمی آید اگر گوید که بمشکل بر می آید و یک منخر مدام مسدود ماند از سده ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بر نمی آید و ثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز دریابد و سیلان رطوبت از بینی ممتنع
باشد از سدهٔ غلطی شد و اگر کلام مریض بر حال خود بود و خروج نفس بمشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سده مصفات بود و اگر با وجود
عدم تغیر کلام نفس از بینی بسهولت بر آید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند اگر کدورت با مرض
لازم دماغی ست پس حال گرانی و سبکی سر پرسند اگر گرانی در مقدم سر گوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر گوید از سوء مزاج
سادج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه و قطورات حاده و رسیدن
هوای گرم بگوید و در مقدم سر و پیشانی خود گرمی و التهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه و قطورات بارد و رسیدن هوای
سرد بگوید و قدری رطوبت از بینی بر آید از سوء مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حادهٔ مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابس و امثال آن بگوید از سوء مزاج
یابس باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوء مزاج رطب باشد
و دیگر علامات سوء مزاج سادج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند اگر از علامات سده غلطی و ریحی و غیره و سوء مزاج هیچ یکی یافته نشود سببش ضربه

مستعطر حبنی باشد و اگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انطاکی گوید که سبب خشم فساد مزاج دماغ تعفن خلطها یا خلط او انجماد در
اعصاب است پس اگر حار باشد با آن احساس التهاب ناخس کنند و مواد رقیق و اشک سرخی و تیرگی رنگ اشاره ذ باشیای بارد بود و اگر بارد باشد
عکس این بود و مع زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری و ثقل او و کثافت آن و استراحت بنهادن مسخنات انر گاو
یا غیر آن علاج خشم سددی تا انشی بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک سائیده سعوط کنند و سرکه بجوشانند و در شیشه تنگ دهن انداخته پیش بینی دارند و شونیز خردل
شحم حنظل پودینه مرزنجوش تخم کرفس برگ سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر ازین تدبیر
فائده نشود و بعد نضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غراغر منقیه مثل مویزج ماء ترنج خردل کوفته
بعمل آرند و بعد از تلطیف و انضاج بارد الاصول تنقیه بحب قوقایا نیز مفید و ایضا برای تنقیه ماده دماغ اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس شربت
اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و با شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد تدبیر منضج اگر ماده نضج باشد نافع ست و نشید از مطبوخ
اصل السوس بادیان با شکر نیز منضج ست و غذا نخود آب گوشت لیمو صالح و مزوره مغز بادام مناسب ایضا استنشاق خلط الشب بایارات و غراغر مدت
و نشوقات و شمومات ملطفه مانند آن که در علاج مرض اخشمی بلغمی سددی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و فلفل و کندش و جاوشیر و
قرنفل و جندبیدستر نشوق کنند و تحلیل کاشم و بینی کوفته بیخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سده بینی مفید و معمول است
و کذا مقل و بروغن نرگس گداخته و اجوائن خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب اقوال اطبا انطاکی گوید که معالجه خشم بارد سهل
الحصول ست چند روز بعده گلقند بدستور بعد از آن تنقیه تا ایام بغار ایقون و شحم حنظل و جندبیدستر و شونیز مساوی بماء حسل و روغن بادام
حب ساخته شربت یک مثقال و سعوط کنند و جندبیدستر و زعفران و زنبد چوب شونیز بسرکه ترشیده بنگام استعمال آن بگلاب حل کرده و ملازمت کمید
بجاورس و نان خرقه گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط ست که حلبه و شونیز مساوی سائیده در قند زیت آمیخته روغن آن بچکانند که
از آن روغن تیز بود و قوی نشود و سریع النفع برآید و امراض بارده چون اوامت استعمال آن کنند مجرب ست و قائم مقام نفط بلکه این اعظم از نفط ست
و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تجفیف مواد سائله و تنقیح سده اینست که شونیز را بزیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد بکردن بهن آب
و قلب راس بسوی پشت و کذا بورق و نمک و کندش و شحم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهره ماده گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و غالیه اگر حرارت نباشد
متوسی مجاری هواست و عنایت بدین اجتنب و از مجربات اینست که شونیز سوده و بول شتر خوب بجوشانند و دهن بآب بر کرده سعوط کنند و بعد
از آن بآب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین و قرنفل سوده در روغن زرد بیزند و سعوط کنند سده بکشاید و اخلاط منعقده را حل سازد
گیلانی می نویسد که بخوردن اطریفل کبیر بوزن یک مثقال هر شب بلیله مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیه بدن و دماغ بینی را خوب نشانده سر
بشویند که بغایت مفید ست طبری که بعد تنقیه دماغ بحبوب غرغره لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعد عطسه زعفران آورند و پرهیز لازم گیرند
و اطعمه غلیظه از دمنع کنند و چون سده بکشاید و شی کم رنج باقی ماند اکباب بعمل آرند و بعد ازین اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده رقیق شده و
بر سمد ریخته درین وقت شربت خشخاش شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه آورند و تعطیس قبل از ترطیب و ترقیق
ماده و فتح طرق محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع ست بعضی گویند که انکباب آب چقندر در بینی چکانیدن آب ذوان الفار و سداب و بول شتر
بعد کشادن سده محلل بقیه ماده ست و انکباب از شبشعان ... اب فخر بدو برگ ترنج اسطوخودوس افسنتین افسون بسفایج سیسالیوس فوه العبغ مرزنجوش
تملو ریون فرمانا کبابه کاشم بیخ کرفس فوتنج کمافیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین بادرنجبویه سیاوشان جوشانیده منضج سده ست
و همچنین عاقرقرحا افیون ارجیلی فلفل سفید کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن روغن بنفشه نیز مجرب ست یا بول شتر اعرابی در آفتاب گذارند
تا خشک شود و وقت حاجت بآب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه بوره ارمنی شونیز مساوی سائیده مرزنگوش تا

در بینی چکانیدن نیز مفتح سده است وکذا جند بیدستر مرکی هر واحد یک درم مشک زعفران افیون هر واحد یکدانگ عصاره مامیثا دو درم باریک سائیده حب بسته در آب مرزنجوش
حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب غنه در صوت باشد مفید وکذا ادمان اشمام مرزنجوش و نمام و پودینه نافع وگویند که آب مرزنجوش را تاثیر
عظیم ست وافسنتین را درین تاثیر قوی ست مطلقاً و دوام شمیدن خشک کندش و برآتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سود دهد و گویند که قطور آب برگ انجره
وکذا سائر مرارات وکذا دوائی که معروف بابوال بل ست از ترکیب خلمی آرند و شونیز بریان مساوی سوده با آب چقندر حل کرده وکذا مرزنجوش و
شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته وکذا آب پودینه وابوال ابل و شونیز وکذا روغن آجر وکذا آب بادرنجبویه و نفوخ تخم و برگ خشک انجره و شم کندش یا
عاقرقرحا سوده در خرقهٔ کتان بسته مدام هر واحد نافع خشم ست ونسرین شماً و سعوطاً و آب چقندر بعسل سعوطاً وکذا عرطنیثا وکذا پوست تنه بقدر فلفل
در روغن بادام هر یک مفتح سده و مفید خشم ست و دیگر ادویهٔ مفتح سده که در زکام مسطور گردد نافع بود و برای خلط لاحج در منفذات استعمال ملطفات
مثل جلنجبین سکنجبین [illegible] و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین تیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده با روغن زیتون
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید تا سه روز بعمل آرند سدهٔ مصفات بکشاید مجرب ست و اگر سوزش شود بهم
روغن بنفشه بچکانند و اگر شونیز و زنجبیل سرخ پودینه مساوی کوفته در کوزهٔ کوره که در آتش تنگ تاب شده نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آنرا بپوشاند بر سر آن ریزند
و در آفتاب گذارند هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هرگاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبه چهارم خشک ساخته قدری
از آن بر آتش گذارند و انبوبه بر آن داشته سر آنرا در بینی نهند و دود آن بستانند تا سه روز هر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از آن بخور روغن بنفشه
یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سدهٔ مصفات باشد نیز سودمند ست و همچنین بقول جالینوس شحم نیز زهرهٔ کلنگ شحم حنظل
خربق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن بیخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس قدر دانهٔ عدس حبها سازند و در وقت حاجت از آن دو قطره
روغن مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزش محسوس شود بروغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سدهٔ مصفات بود مجرب ست و دیگر ادویهٔ مقطعه
ملطفه چون شونیز و پودینه و شحم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب یا شونیز با آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و با ادویهٔ ملطفه مثل طبیخ
بابونه و شبت و فودنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و مدران فلافل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیهٔ دماغ
نافع و همچنین تعطیس بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه تر کرده و تغمیس بجند بیدستر و پودینهٔ جبلی و حاشا بسرکه و عنصل سرشته مفید و مرزنجوش ناخواه صعتر
سداب نمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سدهٔ مصفات را زائل کند وکذا النفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید قطرون شیح کوفته بیخته درین باب
مجرب ست و اگر سبب بطلان و مانع باشد بعلاج تغییر [illegible] علاج کنند و صاحب تکمله همی گوید که اول دماغ را بحب ایلوه پاک سازند بعده بجهت
تنقیهٔ نفس عضو آب برگ ماکی یا بهنگرا یا آب کریله یا تورئی تلخ سعوط نمایند بیشتر بول شتر یا گاو نازائیده یا شراب تقطیر کنند و کمر از آن بشویند و از
تا تهکنی مشک مرچ و کاجیپل امثال آن ناس بگیرند و یا انگلیسی دانه الایچی خرد و چهیر کیسر سونتهٔ بقدر یک ماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند و اگر تخم
تورئی دشتی سفوف کرده ناس بگیرند لبطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند [illegible] و تطبیل نمایند بقول سرمندی
عاجل النفع ست و اگر خشم از سدهٔ ریحی باشد اول بسطور تنقیهٔ دماغ نمایند بعده گل بابونه سه ماشه مثل زرنیخ یک ماشه در اطریفل اسطوخودوس یک نیم توله
ورق نقره یک عدد بخورند و دیگر معاجین محلله مثل [illegible] بعمل آرند و شونیز بزر النبج بابونه دارشیشعان هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در شیشه
انداخته تکمید نمایند و جند بیدستر سه ماشه هزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یکتوله آمیخته قطور نمایند و
بفلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و بر طبوخ تخم کرفس خردل زیره و شیح و نمام و سداب پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر و غیره ادویه
محلله مذکوره انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سدهٔ ریحی جالینوس ستوده است و نفوخ پوست
بندق هندی خشک کرده سائیده نیز نافع ست و دیگر ادویهٔ مفتح سده که مذکور شد بعمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس سوسن بابونه

و یاسمین مفید است و اگر از سوء مزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و بوئیدن مرزنجوش و سداب و قیصوم و کندر و بخور نمایند و اگر دقت ... بینی
رسانیدن نیز نافع باشد و نرگس را نافع است و سعوط از آب عاقرقرحا که در آن فرفیون و جندبیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا اشک خربزه و روغن نرگس ...
روغن بان حل کرده و رسیدن نافع ترین ادویه است و دخان کبریت نیز مفید شم است و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و نمام و شیح و مرزنجوش جوشانیده و تنطیل سازند و مداومت
خوردن پیاز و خردل و سیر و گندنا و قطور روغن قسط و جندبیدستر در بینی و مالش آن بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حار باشد روغن گل با سرکه یا ... روغن
نیلوفر و قدری گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه به صندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت با یبس مقدم دماغ رسیده باشد روغن نیلوفر و ...
و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خطمی بوئیدن و چون سنگی گرم کنند و سرکه بر آن پاشند و چشم پوشیده بخار
آن به بینی رسانند از تکرار این عمل حس شم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و اقلا بسرکه تر کرده بر آتش انداخته دود آن ... صندل سفید و دخان گل ...
و برگ آس نیز ... بنفشه و بابونه و گل سرخ نیلوفر و برگ خطمی و تخم ترک برگ خرفه جوشانیده سر بخار آن ... تنطیل نمایند ...
نافع است و بقول انطاکی در سوء مزاج حار ... فصد ... پیشانی کنند بعده مثل ... استنشاق نمایند و ماء الشعیر و لعاب ...
بنوشند بعد ... مساوی ... اگر از سوء مزاج یابس باشد علاج این قسم ...
که بعد امراض حاده ... تعدیل مزاج دماغ ...
پرهیز نمایند و ... اسفاناخ و ... روغن ... جلاب و سکنجبین ...
... اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم ... گل ...
و چون ترطیب و اعتدال مزاج حاصل گردد ... روغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد ... علاج امراض دماغی ...
بعمل آرند و بالجمله جمیع سوء مزاجات علاج بضد آن نمایند و ... علاج مراض دماغی ... استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای بینی
اصل خلقت باشد علاج ندارد ... محافظت دماغ از اجتماع فضلات ... منع انصباب آن ... تنقیه دماغ ... نمایند
... اگر ... سماق ... و اگر از ورم و سرطان یا
لحم زائد و بواسیر الانف یا خلل انف باشد علاج آن علیحده باید و صاحب خلاصه گوید که گاهی حس شم ... آتشک عارض می شود و علاج آن ... است که
... زعفران مساوی همه را مانند ... در ... ساعت ... که مجرب است

فساد شم

عبارت از تشویش و تغیر شامه است از مجرای طبیعی و تشخیص اسباب و اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روائح را یک رایحه احساس کند سببش ...
سوء مزاج ساذج یا حصول اخلاط ردیه در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح مختلف دریابد سببش نوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف الکیفیت
و اگر بعض روائح محسوس شوند و بعضی نی پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را سببش ... حصول ماده ... در مقدم
دماغ یا ورم ... یا ... که قوت شامه ... شود و از آن منفعل نگردد و بقول انطاکی سده مجاری است
... و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را ... اجتماع ماده ... بلغم طبیعی ... مقدم دماغ یا
در ان ... حرارت ... رسانیدن ... قوت شامه ... بدان سبب گشته و از آن منفعل نگردد و نزد انطاکی سبب
این قروح یا اخلاط متغیر میان معده و دماغ بود که ... گردد و علامت آن ... و اقتشی ... خوشبو ...
... اگر مریض خوشبو یا بدبو دائم می یابد و حال آنکه چیزی از آن موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد ... فرق ...
... در حس شم مذکور شد نمایند و ایضاً اگر چیزهای بدبو را خوش ... و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج حار یابس باشد

واگر درک نکند مگر یک رائحه را خوشبو بود یا بدبو واگر چه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد نه موجب فساد شم
واگر از همه روائح رائحه واحد مانند بوی فلفل یا سنبل بریابد سببش خلط حار محترق یا صفرای حاد یا تغیر ورم بصفرا باشد واگر برائحه عفونت احساس نماید سببش خلط
عفن باشد واگر برائحه دسی رطوبت وکافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد واگر برائحه ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد وسائر روائح برین قیاس
نمایند و بدانند که اگر اخلاط ردی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحه آنرا ادراک نماید بغیر بوئیدن شیء از خارج واگر خلط
در کمیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوئیدن چیزی از خارج برائحه آن خلط احساس نماید چون آن بعض امراض مادی روائح غیر معتاده غیر معهوده
بدون موجود بودن شیء ذی رائحه بهویدا مع ذلک برائحه مثل مشک یا گل مباول یا روغن زرد وغیره احساس نماید و درینجا علامات ردی باشد پس
موت از قریب ست علاج در سوء مزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند نحوی که در خشم گذشت و تقطیر عنبر در آب بید دینه آمیخته قسم بارد را نافع ست و در مادی
تنقیه آن خلط است بحسب مناسبت فصد و مسهل و حبوب غراغر و سعوطات و شمومات وغیره که در انواع علاج امراض دماغی مفصل مسطور شده آنجا که از یکی قطعه
روائح مختلف بشمیده شوند تنقیه دماغ و معده از مواد مختلف بمستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند بعد از آن تبدیل مزاج دماغ پردازند لزوم پرهیز
و اقتصار بر اغذیه غیر مبرده و تسعیط بمعدل مزاج دماغ و مزیل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بد محسوس نشود و تنقیه دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر قرحه
باشد بازاله آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بود دائم بویند و سعوط دار شیشعان کنند یا فلفل سحق نرم سفید بکنند
هفت باشه نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیه ماده موجبه آن چیزهای بدبو که گرم باشد چون جند بید ستر و سکبینج و مرو و جاوشیر کندش بویند و در بینی چکانند
و بعضی فلفل گرد و تربد سیاه و عوض چند و کندش میکنند و سن همه مساوی میگیرند و سعوطا استعمال مینمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سرو خشک شده و فلفل و برنج کابلی
و تربد سیاه و گل تاتوره مساوی قوی تر ست و نشادر ارزانی بوئیدن شونیز و نیز آنرا اسفند کرده در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته بالجمله این طریق
معالجه برای رازی و جمیع سمرقندیست و مختار اکثر متاخرین همین ست چنانچه حکیم صادق علی خان می نویسند که شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک
نه جند بید ستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعوط قرنفل و سنبل الطیب مسحوق و سائیده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه بلغم
از مسهل آن حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک در یابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیه خلط محترق نمایند و بقول انطاکی علاج آنکه
ادراک خوشبو نماید فقط سعوط بهر شیء منتن ست مثل جند بید ستر و مشک و سکبینج را اند محللات کما و سعوطا و تبخیرا و آنکه ادراک بدبو نماید خاصه تنقیه بایارجات کنند
و سعوطا بول خر بغایت مفید ست و از مجربات من سعوط باین مرکب ست جند بید ستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن سداب کرفس هر واحد اوقیه
روغن بنفشه نیم اوقیه همه را بجوشانند تا مختلط گردد و سعوطا استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه کرده میشود و
تکمید تسعیط شونیز در بینی از معالجه ترین ادویه است و بدانند که تنقیه دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امر ست و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنچه مجرب ست برای
شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بوئیدن قرنفل و بباسه و جوزبوا و مشک در گلاب سوده است و برای کسیکه خوشبو احساس ننماید در شم
حلتیت منتن مداومت کردن این همه بعد نقائی تام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و شیخ و تابعین برانند که هر کسی که خوشبو
احساس کند و بدبوی حس نکند مدام جند بید ستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم بمشک سعوط نماید تا آنکه حال وی نیکو
گردد و اصلاح پذیرد یعنی بازاله بوی بد عفن که ادراک خوشبو نماید و سبب خلاف طریق علاج اختلاف سبب ست چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو سببش نزد
شیخ خلط عفن در خیشوم یا در مقدم دماغ یا در زوائد ثدیین ست پس احساس نمی نماید همیشه رائحه آن خلط را و احساس خوشبوی نماید بجهت غلبه آن خلط متعفن سبیلای
رائحه آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و نزد رازی وغیرهم سببش خلاف انیست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رعاف

یعنی بر آمدن خون از بینی و آن مرض یا شد یا عرض امراض حاده و بواسیر انف و بثور آن و عرض امراض حاده یا در روز بحران افتد یا در غیر روز بحران و بهر کیف سببش

کشادن رگ بینی از غلبه خون باشد یا تنگ نفس و دوق شبکه دماغ و ترلیدن آن از شدت امتلای خون یا ضربه و سقطه باشد که صیع افعی بسبب شدت و شدت
امتلای خون باعث رعاف گردد پس اگر از تحریکات امتلای کذا ... یا بسیار آید بر بسیار از غلبه صفرا باشد شود سببش کشادن رگ ... گاهی بسبب اکال ... ریختن ... باشد
حدت خون یا بحرانات ... شعود ... آید یا بسیار آید و شبیه ... صداع شدید و التهاب ... رعاف ... و بسببش ... شکنند ... و ...
شدت امتلای دم و ... آن یا بحران از حمیات حاده یا ... نضج ... و الم ... و اعطال ... و ... سر ... دوار ... سکته ... صداع ... اکثر ...
علاج سست بسبب ... باشد ... ان بحران ... در امراض حاده در حمیات ... واقع میشود و فرق میان رعاف ... است که ...
شریان کثرت و دفق ... و رقیق و گرم سرخ خالص ... شده و بوثبات و قطرات خارج شود و آن ... رعاف گاه باشد ... معلوم آید ... شود و باز عود کند و گاهی ...
گرد و سیلان رعاف ... است که گاهی ... منفعت ... منفعت ... مضرت شود و اگر بسبب منفعت باشد ... باشد ... کرد ... رنگ ...
شدید ... باعتدال ... منفعت مردم کبیر الدم گرم مزاج و صاحب دماغ ... گرم ... در امراض حاده ... و سوداوی ... دماغ ... پس در جواب
لیس ... رعاف در ذات الجنب ... است که در ذات الریه باشد و رعاف در امراض حاده ... و در ... و بحران ... باشد اگر
سبب مضرت ... ضعف ... زرد غیر معتاد یا ماصی یا تیره ... سیاهی شود و لاغری ... پیدا آید ... و اگر چه خون
با ... محمود ... و اگر ... غالب ... و ... خروج خون ... و اگر رنگ ... بر ... کند ... تابع ... و اگر
رنگ او ... مبدل گردد سوداوی ... غلبه ... شدید ... خون ... غلبه ... رعاف ... امراض
جگر استسقاء ... شدید ... ابدان ... استعداد ... رعاف ... رقیق الدم ... رعاف ... اعتدال ... خلاج تبرید
لعاب بهدانه و شیره عناب و شیره مغز تخم ... و شربت نیلوفر ... گاهی ... مغز تخم ... کاهو ... گاهی عرق شاهتره ... افزایند گاهی شیره تخم خیارین شیره
تخم خشخاش سفید شیره کشنیز خشک شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه یا شربت صندل ... بحسب حاجت ... گاهی ...
عناب ... عرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر ... دهند و اگر خواهند شیره کاهو شیره تخم خرفه عرق بید شربت عناب ... کتیرا سوده ...
چهار ماشه و آب ... سبز ... توله ... شربت حب الآس ... توله داخل کرده ... شیره دم الاخوین ... چهار ماشه ... شربت مذکور
... شیره ... شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو شیره بیخ انجبار ... شربت نیلوفر دو توله صمغ عربی کتیرا ... نیم ماشه سوده ...
... دم الاخوین ... سوخته ... ماشه سوده در شربت انجبار ... آمیخته خورانیده شیره بیخ انجبار ... ماشه ...
شیره تخم خشخاش ... هر یک ... ماشه ... شربت نیلوفر ... حب الآس ... داخل کرده ... چهار ماشه ... و اگر
ضعف زیاده باشد ... گل ... گل مختوم ... ماشه ... شربت انجبار و شربت یاقوت ... هر یک ... توله ورق طلا ... آمیخته
بالاتین ... حب الآس هر یک ... ماشه ... هر یک ... توله ... شربت سیب ... هر یک ... توله تخم ... ماشه ... دهند ...
... خشخاش ... ماشه ... شربت یاقوت ... شربت خشخاش و انجبار هر یک ... توله و عرق سیب ... ابریشم ... یک ... توله تخم ...
... دهند غذا ... مزع ... عدس ... اسفاناخ ... یا نان ... و اگر رعاف با غلبه خون باشد اول فصد ... بعده ... مذکوره
یا ... عناب ... عرق شاهتره ... شیره تخم کاهو ... ماشه نبات دو توله داخل کرده دهند و چون نوبت ... رسد ادویه ... مقوی ... شیره
... دم الاخوین مروارید هر یک ... ماشه ... سیب ... ورق طلا ... آمیخته شربت حب الآس سه توله ... داخل کرده دهند و غذا ...
شربت نیلوفر و اگر رعاف با شقیقه ... اول جریان آب ... بعده خون ... فصد ... نماید بعده تبرید دهند و اگر رعاف مع صداع
باشد شیره کاهو ... ماشه شیره کشنیز خشک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده دهند و آب کشنیز سبز ... سعوط ... بینی انداز ...
و اگر رعاف ... از خوردن ... خشخاش ... بسبب گرمی و حدت ماده باز جاری گردد و گاهی ... فصد ... تبرید ...

تخم کاهو و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند و اگر رعاف بعد ضربه رسیدن دوام نماید درین تبرید عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق
شاهتره داخل کرده دهند و گل ملتانی آماده در آب ساگ سرخ سوده قرص بسته بر سر گذارند و آب کشنیز سبز و شیر دختر کافور سوده آمیخته در بینی لذارند و بالای سر
و صدغین طلا کنند و گاهی عوض تبرید مذکور نقوع عناب نیم دانه بهیدانه سپستان نه دانه کشنیز خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب تر کرده شیره کاهو شیره تخم خرفه
هر واحد یک توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و یا شاهتره کشنیز خشک هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم تر کنند و صبح آب صاف گرفته
تخم کاهو تخم خرفه هر یک شش مثقال در آب نقوع شیره برآورده بانصاف کرده دو توله شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که رعاف معتاد
باشد بعد فصد سرو تبکرار که با یک ماشه سوده با شربت انجبار بخورد و بقول اهل هند گل پلاس یک توله جوشانیده یا خیسانیده قدری شیرینی داخل کرده عادی
رعاف اگر چندی بنوشد دفع رعاف کند و نوشیدن آب انجبار پنج درم و یا پوست بیخ آن یک مثقال در رعاف مجرب باسویدی ست و گویند که شرب برادهٔ شاخ گاو
و کذا عظم فخذ آن سوده و کذا عصارهٔ آس و کذا خون ظبی کذا اصغر ادر زردی بیضهٔ نیمبرشت آمیخته و کذا برادهٔ شاخ البقر وحشی هر واحد قاطع رعاف ست و همچنین
کافور شرباً و ضماداً و کهربا شرباً و تعلیقاً و دار شیشعان شرباً و نفوخاً مفید بالجمله بعد تبرید گل ارمنی یا نشاسته بسرکه سائیده بر سر ضماد نمایند و اگر آمله خشک تنها و یا اکلیل الملک
در آب سائیده بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود کافور قدری افزایند و کافور به سرکه جوشانیده در بینی چکانند و آنچه معمول مجرب ست کافور
قدری در آب فشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند سازند و اگر قدری افیون اضافه کنند قوی تر گردد و همچنین پشم شتر سوخته
در بینی دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید و نفوخ خاکستر خرمهره مجرب بسر سندی ست و کذا کاغذ سوخته یا دار سوخته در بینی دمیدن مفید و خانهٔ عنکبوت
در سیاهی تر کرده بگرد آسیا آلوده در بینی نهند بعد از آنکه بینی را بگلاب قدری سرکه شسته باشند و یا خانهٔ عنکبوت را بآب صمغ عربی تر کرده فتیله ساخته
اقاقیا گلنار کزمازج هر یک نیم ماشه عدس گرد آسیا هر یک یک ماشه سائیده بران پاشیده در بینی گذارند و ضماد گچ کهنه در آب سائیده و یا آهک در سرکه حل کرده
سر نموده بر پیشانی و کذا کافور بر ناصیه یا نفوخ و کذا برگ کنار چینی و همچنین ضماد سرگین خر یا سرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد مجرب اقوی از آن ضماد
پیشانی بآب زبل خر و گلاب ست و کتانی خرد در آب سائیده و کذا آرد ماش هندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن و کذا پوست درخت گولر و برگ املی
در آب سائیده و یا آب کیله سعوط نمودن و کذا ضماد برگ نیب یا اجوائن خراسانی و یا برگ چولائی سائیده و یا شورهٔ قلمی بسرکه سائیده و کذا پوست درخت گولر
بآب سائیده تکیه کرده بر یافوخ بستن کذا سعوط آب دوب سبز سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی و صندل
بآب خرفه بر پیشانی و صدغین و تارک سر کذا کائی تالاب از مجربات اهل هند ست و ایضاً آرد جو بآب خرفه یا آبیاده و کذا لک اسپغول ناکوفته بسرکه سرشته بر پارچه
پهن کرده طلا کردن نافع و سعوط کافور یک حبه در سه درم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب کذا گلنار و مهادر و کافور در بینی چکانیدن و اگر پیش سر ادر سرکه بخیسانند بر تارک سر
طلا کنند هنگام ضعف از کثرت رعاف معمول ست و بعضی گل ملتانی برابر ریشس میگیرند و سائیده هنگام بر پیشانی و جبین ضماد مینمایند و چون ریشس کم باشد نگذارند
و پرده پارچه طویل که قریب یک انگشت عریض باشد طلا نموده یکی از آن از پیش بینی تا موخر سر بچسپانند و دیگری از یک بناگوش تا بناگوش دیگر کنند و گره خون بند شود
و خشک گردد سه قطره روغن گاو خام در بینی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را بآب تر کرده فرود آرند در رعاف شدید معمول استاد
مرحوم بوده و اگر فتیله از اسفیدی بیضهٔ مرغ آغشته و کافور سوده بران پاشیده در منفذ سائل الدم بگذارند و گل ملتانی بآب سائیده بر سر و جبهه گردن طلا نمایند
و هرگاه خشک شود دیگر اعاده طلا کنند تکرار عمل نمایند شود و مجرب ست و ایضاً اگر کشنیز خشک تازه خشک کرده دو سائیده و قرص بسته بر یافوخ نهند و گل ارمنی قرن(؟)
زهرمهره کاغذ سوخته یا دار سوخته باریک سوده در بینی دمند نیز مجرب ست و چون سکه بی نمک را بآب خرفه کز سرشته و کافور بدان آمیخته سعوط نمایند و برگ کنار و
برگ بید و برگ به و برگ بکن هر چه ازینها بهم رسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود و یا تازه کشنیز گرد آسیا کنند و صبر و دم الاخوین شب یمانی
همچون غبار سائیده فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه تر کرده بادویهٔ مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این ادویه مسحوق را
بانحوه در بینی دمند و اگر فتیله بسیاهی تر کرده در زردی بیضهٔ خام شب یمانی گلنار صبیر نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند و این دوا به تجربه

در بینی دمند نیز مفید بود و یا اقاقیا سنگ گل لسان الحمل گرد صندل هریک یک ماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته سعوط نمایند و از آن آمیخته خشک با آب بادرنگ ساخته بلاتوغ نهند و یا
آب پودینه با آن خورد در بینی چکانند و قرطاس سوخته یک جزو طلقاً نیم جزو با بیک سائیده در بینی دمند و یا کنند و صبر گلنار زوره زنده فلفل نشا غبار آسیا صینی ماسه
کاغذ باز و مثل سرمه سوده در بینی دمند و فتیله بیان آلوده در بینی و اتل کنند و اگر حنفش کاغذ سوخته مانند دم الاخوین سوده نفوخ کنند و یا الفتیله آلوده در بینی
نهند مجرب حکیم نادر ست و بالقول صاحب شفاء الاسقام اگر سفید نند در بینی دمند مرة بعد اخری و بعد لسان فتیله سپیدی بیضه تر کرده و در آن آلوده در بینی
در آرند و بالقول سپیجی سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران پاشید بخار او گرفتن قطع رعاف نماید گویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید رعاف ست
و گویند که اگر شاهتره تازه را بسایند و آب او بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهتره خشک را با آب سائیده بنوشند برای رعاف
حادث از حمیات و غیره مجرب ست و اگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفیداب قلعی قشار کندر چرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته اگر
نباشد شاخ بز سوخته گل قیمولیا گل شاموش گل مغره برادۀ آبنوس تا قیا بیخ انجبار صمغ عربی کهربای شمعی ابریشم لسد سوخته نشاسته کوفته بیخته
قدری در انبوبه کرده در بینی دمند و قدری آب بارتنگ و آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسیج عنکبوت ساخته با آب سرگین خر تازه
تر کرده با دویه مذکوره در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب ست و مخترع والد حکیم علوی خان و گلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار سوده در بینی
ذرور کردن و باقی در آب آس سبز سرشته ضماد نمودن مجرب سعیدیست و تعلیق ر[illegible] دست نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب است
و گویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل ماء اللحم باشد و کذا حجر یاجی کذا یاقوت و کذا انگلی که در قائمه مبارک آرید نیز نافع و القطار لفوفا و نشوقا و طلاء
و سرگین سیاه محرق با سرکه قطوراً و ضماداً و الفتیله آلوده در بینی نهادن و خضاب سر و دستها با سیر کشنیز و کذا حیلیانا ای سدمی ده درم حنابست درم بر پیشانی
تا معصمین سه شب متوالی و سر بعد آن پاشستن مفید ست و در خواص آمده که کعکبوکی بخون صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف ست
و بدانند که سوای این تدابیر دلک قدمین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو بازو و قدمین بین ان خصیتین فیصابه محکم نیز فائده میکند و کذا اگر
دمیدن محاذی منخر سائل نافع و گویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن همان وقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد بر سر
و اطراف ریختن و نوشیدن و دروغن گل کرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی لبستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و دیگر طلا کردن
و یا خرفه با گلاب و قدری سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب سیاس و رب به یا شربت سیب و گلاب یا رائب ترش یا
با شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و برنج پخته آب لیمو خوردن نافع بود و در تصور بنگیه از استعمال حالبات سبند نگردد و خوف سقوط قوت
نباشد فصد سر و باریک کشایند از جانب محاذی منخر که از آن خون بر می آید و خون اندک اندک بتفاریق بر آرند محجمه بلا شرط بر ساقین و فخذین نهند
و بر دوش بستانها نهند و امر بعض شدید نمایند و گویند که وضع محجمه ناری زیر پستان جانب راعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین تبرید و تکثیف
و در انتها وقت کشف جبس با بد کرد و بیش از ضعف امالة بود و یا حجامت و اگر امتلای خون و در عروق باشد فصد سر و ضرور ست و الا بعد از استعمال
مبردات و تقلیل غذا مناسب در مشائخ به امالة حجامت قفا بجای فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که باتپ باشد فصد او را زائل کند و القول ابن ماسویه
اطراف در آب گرم قاطع رعاف ست و فصد رگ کتفی از خلف النفع از فصد سر فوق ست و گویند که در رعافیکه از سعوط دوای حاد بهم رسد آشامیدن این
ترمجالس رعاف زهر مهرۀ خطائی جواهر مهره خاکستر نیلو اج هریک یک ماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته لیسیده بالائش شربت سیب انجبار یکبر
دو توله و عرق بید مشک و عرق ابریشم هریک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی بطلحلب در شیره سوده و سعوط آب کاهو بید ساده و آب لشم ضماد بیخ و شیره
زنان ساده و ضماد صبر بعد تراشیدن موی سر بال مونگ مقشر در شیره سائیده و گل گرفتن رسد اگلاب یاسمین سفید هریک دو توله و روغن گل یک نیم توله
و بعد ساختن ضماد دور کرده ریختن آب یخ بر تارک سر گردن بلا فاصله دو سه و جلب یک گوری نهادن با به بفت در سوراخ بینی یا غذا خشکه با بالائی جغرات
در یک در قطع میکند و اگر رعاف از استنشاق کرچ و غیره عارض شود بعد فصد سر دو گرفتن خون نفحات با به برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی فدار نگ

سر نهند و بعد بر آوردن آن انبینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان یا خر مساوی در بینی چکانند یا بمسکه ماده گاو و همه سر و کف دست و پای و خصیه چرب
دارند و ضماد از پشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و داودی و گل گربل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک ناشته بر پیشانی و صدغین یا یافوخ نهند و یا آب
یخ و یا بشوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات خفیفه و هوای حار پرهیزند و غذا دوغ گاو یا برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از بوئیدن مشک و جند افتد شیر زنان و خرفه
و روغن مغز تخم کدو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو با شیر
نیلوفر دهند و ماء القرع یا ماء الجبن با شیر خرفه بشربت نیلوفر نوشانند و اضمده قابضه مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ نفر
راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آب مالیده معروف بجوز و مجرب ست و اگر خیار برنج که هنگام کوفتن سفید کردن او بهم رسد
در بینی سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز فرو من خام در رعاف سقطی و صفرلی تجربه رسیده و صاحب جامع الادویه گوید که خون کبوتر ضماد و قطور آن رعاف حادث
از حجاب دماغ قطع کند و لفوخ خاکستر سوی سلسلق نفع تمام می نماید و حبله نافع لطوخا فی الانف قوی العمل ست و گویند که رعاف گاهی از گرمی و خشکی
بود و این علاجها مفید نیاید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر بمالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور درین روغنها حل کرده
چکانند بغایت نافع بود و زود بر طرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیره مغز تخم کدو شیره مغز تخم تربوز و لعاب کثیرا و لعاب
بهدانه باهم آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجرب ست و شیخ میفرماید که رعاف بحرانی و مانند آن و آنکه از غش خود
واقع شود سبیل علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و بسا است که نوبت بخروج چهار رطل خون میرسد و درین حالت واجب ست
که هنگام شدت افراط رعاف بجذب او پردازند و اما غیر آنرا علاج بادویه حابس رعاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن و صفراویت او افتد و اهم است تفریغ
صفرا از آن قبل از حدوث او و تعدیل خون آن باغذیه و اشربه مطفیه واجب ست و فصد بهترین علاج ست که بدان حبس رعاف نمایند چون باسلیق کشایند
از جانب مقابل مشارک و خصوصاً هرگاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جائز ست چون بعد سقوط قوت رسد در آن
هنگام بگیرند صبر و کندر و سرو و جزو دلان فتیله مبلول بسرکه آلوده در بینی نهند یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر مساوی کوفته بیخته فتیله از
پارچه کتان بسرکه تر کرده بدوا آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافع ست توضیح ادویه حابس رعاف و خون یا
قابض اند و یا برد مغلظ مجمد و یا مغریه لزجه و یا حادثه کاویه و یا ذوالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از آنها بحسب سبب مع حسب استعمال نمایند اما
قابضات مثل عصاره لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس مقشر و کزمازج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ عصی الراعی است
و اما مبردات مغلظه بعضی از آن مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور و بزر البنج و تخم کاهو و
عصاره برگ او و برگ بید و آب شگوفه خرما و قاقلی و عصاره بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی و سریش و
گل ارمنی و گل مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو و لیکن
واجب که آنها را با احتیاط استعمال نمایند چه بسا است که خشکریشه پیدا میکنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد میگردند و اما ادویات
ذی خاصیت مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانه عنکبوت ست و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا لفوخ
و یا ضماد و طلاء و یا شموم و یا حشو استعمال نمایند اما سعوطات پس بگیرند آب شگوفه خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه در بینی چکانند یا عصاره باهم
یعنی شگوفه خرما مع عصاره لحیة التیس و کافور بعمل آرند و ایضاً آب بلح مع عصاره کندنا و یا آب مرزنجوش قطور نمایند و آب کشنیز تر و یا عصاره قاقلی مطبوخ
و یا آب خیار مع کافور و یا عصاره بادروج با کافور و یا آب بارتنگ با گل مختوم و کافور که مجرب سرهندی ست و یا عصاره عصی الراعی با آن سرد و آب
درین باب بالغ النفع ست آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ بینند زنگار محلول در سرکه اندک اندک
قطور نمایند و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده با آب بارتنگ بجهت قبض و تبرید و ایضاً آبی که در آن افیون گداخته باشند بنا بر تجربه نافع و قبض

درآب بادروج یا آب برف مع آب کراث مفید وکذا سعوط اخثای بقر موت بسرکه مخلوط یا خون حماد و یا کافور و حیة آب آس تازه و یا مداد بسرکه
حل کرده و یا عصارهٔ امیران و یا آب گندنا بسرکه مکنند و یا اثمد بعصارهٔ بلح حل کرده و یا عصارهٔ سداب بسرکه و یا عصارهٔ برگ انجره و یا اقاقیا
بعصارهٔ کراث و یا حب البان و یا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب ثمر یا برگ مغیلان وکذا آب موبکا فور وکذا عصارهٔ برنجاسف بسرکه و
کافور یا آبچ ست تاج بروغن گل و یا پوست بیضهٔ سوخته بآب کشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرهٔ ابی مالک یا ملزون بری بسرکه سائیده و یا آب
مهر فارقیون برآمده قاطع رعاف ست و آبلیهٔ گل معصفر انار خام برابر سوده بآب سعوط کردن منقول از اهل هند و معمول اهالی مردم ست و مؤلف گاهی برین
بعض اویه دیگر مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کافور حل کرده بعمل آورده و مرتع الاثر یافته و یا کندر افیون کافور هر یک یک حبه آب سائیده و درینی چکانند
و یا کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مانند سوخته در سرکه سرکرده پوست انار ترش کندر صدف سوخته شادنج مغسول هر یک یک جزو کافور ربع جزو
کوفته بیخته بآب بادروج درینی چکانند و اگر کافور چهار دانگ افیون کندر صدف سوخته شادنج هر یک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی با آن و در سرکه
سوخته عصارهٔ لحیة التیس گلنار دم الاخوین هر یک چهار درم کوبند و بیزند بعصارهٔ بادروج و عصارهٔ لسان الحمل سرشند و خشک کنند و سه بار چنین کنند پس
قرصها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت بچیزی مناسب سائیده درینی چکانند خون مدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال مازو سبز
سوخته در سرکه سرکرده ده مثقال شب یمانی اقاقیا هر یک پنج مثقال عصارهٔ لحیة التیس زاج سفید سوخته هر یک هفت مثقال را مک مک هر یک
ده مثقال کافور قیصوری پنج مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بادرنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند و اما استنشاق
پس استنشاق آب سرد ممزوج بسرکه نافع ست و اگر در آب آمله سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند رعاف
که از انفتاح دهن رگ بینی باشد مفید بود وکذا عصارهٔ سراج القطرب وکذا پشک شتر سوده وکذا زاج وکذا غبار الرحی وکذا کهربا هر واحد نافع ست
و اما فتائل بگیرند فتیله و در سیاهی دوات آلوده زاج سوده بران پاشیده و یا فتیله بسفیدهٔ تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده درینی نهند
و ایضاً از عصارهٔ برگ قریص پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارهٔ گندنا و کندر فتیله سازند که مجرب ست فتیله از سوت سوخته و آب بادروج
و ایضاً فتیله از غبار آسیا و دقاق کندر و صبر بسرکه و سفیدی بیضه مجرب شیخ الرئیس ست و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و قشار کندر بآب
بادروج وکذلک فتیله بگلاب ترکرده در قلقطار و صبر آلوده و یا فتیله در آب گندنا ترکرده نعناع خشک سوده پاشیده و یا فتیله اسفنج و زفت گداخته
در سرکه ترکرده و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سرهندی ست و بقول صاحب کامل هر سه اجزای
اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیلهٔ کتان طلا کرده درینی نهند و یا فتیله از پشم خرگوش در کندر و صبر که بسفیدی بیضه سرشته باشند
آلوده و ایضاً فتیله از زاج سوخته دو جزو افیون یک جزو در سرکه آمیخته و یا فتیله از پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و فتیله از نورهٔ مغسول
بسفیدی بیضه مجرب ست و یا بجنگری گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده فتیلهٔ کاغذ بسیاهی آلوده بران پاشیده درینی گذارند و یا فتیله از زنجبیل
و قلقطار محرق با سرکه سرشته ساخته درینی گذارند و بقول قرشی افیون ربع درم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درم سوده بآب سرگین خر سرشته فتیله بر
آغشته درینی برکنند و گلاب کافور بر پیشانی طلا نمایند و یا اقاقیا و تراب کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش بآب گندنا یا آب بادروج
یا بآب خرفه فتیله ساخته درینی نهند و یا فتیله از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین و شب یمانی آلوده بعمل آرند و ایضاً قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته
شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیلهٔ خرقهٔ کتان بدان آلوده درینی نهند
که مجرب گیلانی ست وکذا اغری السمک سوخته و شل و کافور سوده بسرکه آمیزند و فتیله بدان آلوده درینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند و بقول صاحب
فتیلهٔ خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو و محرق مطفی بسرکه و شب یمانی و کافور آغشته درینی نهند و اگر مازو شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده
بر فتیلهٔ کاغذ که بمداد ترکرده باشند پاشیده درینی بدارند نیز مجرب ست و یا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خر همه بآب گندنا سرشند و فتیله سازند

در بینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک دانگ کوفته بیخته فتیله کتان بعصارهٔ سرگین حمار آلوده در بینی گذارند
در بینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته بزیره سوده آلوده و یا بقلقطار آمیخته در بینی نهند وکذا فتیله برگ بنج سوده وکذا فتیله بصدف مع لحم او کوفته در کنا
الفحم ار شب آب کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده وکذا فتیله از کلخ ساخته وکذا از قنه ساخته در بینی گذاشتن نافع ست واما النفوخات پس عفص تنها سوخته
یا دیبا پارچه کتان لته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضاً غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نوره مطفی
و همچنین قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند وکذا کلوست ثمر ولیمجنت مسحوق مجرب ست بار بزند تا مرگ و در کوزه کرده تجدید
گل ونمایند و اگر این گل کلال باشد جید تر بود و سر آن ببندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار سائیده در بینی نفوخ نمایند
که فی الفور رعاف بند گردد و یا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب ست و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک سائیده
با نبوبه در بینی دمند و ایضاً جراتیه و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مر و مازو هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام متوالی بدمند
و نفوخ قرن ایل و قشر بیضه بسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و دوع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاوس سوخته سوده عجیب الاثر ست
در حبس رعاف و آیا دارالی سرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آن در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد مروارید سائیده نفوخ نمایند وکذا کند سوده
یا سرگین خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب ست و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ احشای لقبر محرق مسکن رعاف
است و سرمه قاطع رعافی ست که از مجربات ماغ عارض شود و اقوی از این زبل حمار محرق ست و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته
دم الاخوین غبار آسیا جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد ست وکذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب ست و نفوخ خاکستر انبوبهٔ
بر طبور مغسول مجفف بغایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته
بسرکه سرد کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارائی سبز کهنه سوخته
مجموع پر سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک سه ماشه بکار برند و ایضاً نفوخ شب یمانی و سرمه وکذلک نفوخ شقایق و اگر گل مختوم
شب عصارهٔ لحیة التیس کافور در بینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قلقدیس مع کافور سوده و یا مازو سبز سوده همین اثر دارد و یا اقاقیا کندر دم الاخوین
انزروت باریک سوده در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند وکذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه و دم الاخوین و نوره
و زاج سوده قدری در بینی دمند بعده فتیله سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکوره آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و دوع سوخته که یک جزو قلقطار نیم جزو
باریک سوده در بینی دمند و یا زاج مصری کندر و مازو سوخته در سرکه تر کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله پارچه کتان که در آب
برنج و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده اول بینی را بگلاب
بشویند و قدری ازان بانبوبه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان ست و ایضاً قشار کندر نشاسته دم الاخوین صمغ عربی تباشیر
سوخته گل خره گل شاموس کافور نشاسته آبنوس عفص شاخ بز محرق ادیم محرق گرد آسیا باریک سائیده بدستور استعمال نمودن از مجربات حکیم
محمد هادی والد حکیم ممدوح ست و عفص مکی گل ارمنی کندر سوخته کاغذ سوخته پارچه سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربا سوخته طباشیر
بریان کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر ست و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند و اگر
شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته و دست سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک ساخته
در بینی دمند رعاف شدید را بند کند و جالینوس گوید که سرمه یک جزو شب یمانی مازو گل ارمنی هر یک نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند پس آب
بلخ سبز و آب آس که یک جزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت
سائیده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدن بگل در آب سرد سرشته خیلی نافع ست و گویند که نفوخ برگ سداب یا لبلاب یا تخم آن سوده وکذا

برگ خشک انجره سوده وکذا خون خشک کبوتر وکذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا افیون الصمغ وکذا بردی سوخته وکذا ازوشش نخ بسایند
وکذا مازو محرق ولو ما محرق مطلقا بسرکه وکذا اسفنج سوده وکذا اشنه سوده وکذا اسفنج محرق وکذا کشنیز خشک بریان باریک سوده وکذا پوست بیضه کهربا وودع
سوده وکذا کبد باغ سوخته وکذا زیره کرمانی سوده نیز بر واحد قاطع رعاف ست ونفوخ جو احمر رومی سوده مجرب سیدی ست واین قرص نیز مجرب ست
قرطاس محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیده بآب آس سبز قرص سازند وخشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند
وبدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بگیرند وانچه بسوی دهن نازل شود از خون تبزق نمایند باید که نفوخ بانبوبه نمایند واما ضمادات
واطلیه بگیرند آب برگ بید وبرگ انگور وبرگ آس وگلاب همه را سرد کرده خرقه کتان تر نموده بر پیشانی گذارند وکذا تک جمیع ادویه بارده قابض مخدر مرتب
بگیرند ودر عصارات بارده قابض مثل عصاره اطراف بید وعوسج وشاخ انگور وبرگ امرود وبهی وعنب الثعلب حل کرده ضماد وطلا نمایند خصوصا برگ
ودر مرکمی(?) وگلنار وسفرجل وگل سرخ تازه بکر کمته(?) واندک آرد جو سرشته وکذا طلای راس وجبهه بگل ارمنی اقاقیا وآرد عدس گلنار صندل کافور وقدری
افیون مجرب حکیم جا به هرسندی(?) ست ویا گل ملتانی مغز تخم کدو کشنیز خشک آب ملح خشک بر پیشانی ضماد نمایند واگر رعاف شدت نماید عصاره لحیة التیس
گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی ازرک کرم برگ بید برگ خشخاش زاج سعری قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته با سرکه سرشته
سرشته بر جبهه ویافوخ ضماد نمایند ویا بقول مسیحی جرجانی آرد خطمی گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیة التیس گلنار صندل اندکی کافور وافیون بسرکه سرشته
بر پیشانی طلا نمایند وطلای جبهه بجبسین محرق منخول در سفیدی بیضه سرشته منخلیکه کندر بران پاشیده ویا جبسین عدس گل ارمنی نافع ست واگر
بر النخره در آب سرشته بر منخرین گذارند یا در داخل آن نفوخ نمایند رعاف را قطع کند ویا بقول صاحب کامل اول آب شدید البرد بر سر ریزند بعد ازان
ازدوی سبز پوست انار گل سرخ که یک جزو عدس مقشر دو جزو جعفص برابر همه سائیده در آب آس وگلاب سرشته بر جبهه ویافوخ ضماد کنند واگر خرقه کتان
که برف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود ویا لوبیا سائیده مطبوخ بسرکه ضماد نمایند ویا گل ارمنی عصاره لحیة التیس آرد عدس آرد جو گلنار
که یک جزو کافور افیون که ربع جزو باریک سائیده بسرکه سرشته ضماد سازند وگویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته بسرکه بر حوالی بینی طلا کردن
بیعدیل ست ویا آرد عدس آرد لوبیا صندل خطمی آب کشته وقدری کافور در آب تخم سرکه سرشته بر پیشانی طلا نمایند واگر آرد جو گیرند گل ملتانی آمله هر یک سه ماشه
نشاسته صندل سرخ گچ کهنه گل ابابیل هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه وگلاب یا آب برگ کاهو یا آب کشنیز سبز بر پیشانی وتارک سر طلا نمایند از مجربات
عم حکیم شریف خان صاحب ست وکذا کف نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسرکه وگلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن وایضا عدس مقشر صندل سفید
خطمی املتاس گچ واندک کافور بآب مورد بر یافوخ وپیشانی طلا نمایند که مجرب ست ویا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه کافور
نشاسته گیرد مساوی گرفته طلا نمایند وآرد جو گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور نیم دانگ بگلاب سائیده بر پیشانی
ضماد نمایند که برای رعاف قوی تر مجرب ست ویا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته بآب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ تنک
سرشته طلا نمایند وایضا ضماد برگ آس سائیده وکذا گلنار بآب بارتنگ وکذا صدف مع لحم او کوفته وکذا غبار آسیا وکذا استخوان سوخته بسرکه بیخته
وکذا زبل حمار وحشی نیز ودی بسفیده وکذا افیون بگلاب حل کرده بر واحد نافع ست وکذا آلوده شیر بز سوده وقوی تر ازین نیست که آمله گل سرشته دو دانه
آهن گران آرد نخود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سداگلاب سائیده وضماد نمایند واما شمومات سرگین خر تازه شمیدن نافع ست وکذا گلاب
کافور وسرکه وصندل بوئیدن وکذا شم الرائحه منتن وکذا شم کافور تنها وکذا شعر جدی بخورا نافع واما حشایا پس برکشیدنی وسرکه جاروب پنبه بردی
ویا سائر سعیه که از نبات بری آید بینی را پر نمایند تعلیم بقول شیخ در رعاف صعب که از غلیان حرارت شدید یا امتلا باشد لابد ست از فصد صرر
باریک مقابل منخر سائل وازحجامت موخر سر بتشریط خفیف در کتفان مقابل جلیق بلا تشریط وگاهی با اخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان حاجت افتد
که غشی کنند چه این موجب تقشی گردد فی الفور ساکن شود واین در رعاف شدید جایز بکار برند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون ابتدا

رعاف دستر احساس نمایند قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر بحفر شدید یعنی بقوت و دفع شدید نباشد ولیکن بقطرات و یا بنوائب باشد درین صورت
واجب ست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبلغ کفایت رسد لازم ست که بتغلیظ خون متوجه شوند بدانچه بدان آن
و یا بدانچه غذا او بود و اگرچه مبرد نباشد مثل عناب حجامت بر مقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجب ست که اول باخراج از فصد او را بکاهند بعد از آن
محجمه استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از اجل معالجات ست
و ایضاً واجب ست که اطراف به بندند حتی که خصیتین و قدمین از ساق و بستن هر دو گوش بغایت نافع و لازم ست که نطول بسیار با آب سرد کنند
و بسا ست که احتیاج بنشانیدن انسان در آب بارد و برف افتد حتی که اعضای او بسبزی گراید اگر مانعی مثل نزال و شیخوخت و ضعف قوت
نباشد و اکثر بر سر او آهک کشته و برف یا آهک محلول بسرکه ملاف می نمایند و بر سر او سیاه مبرده برف می ریزند حتی که خدر آرد لیکن گاهی ریختن آب
شدید البرد خون را در اغشیه دماغ منجمد و منعقد میگرداند پس افراط او نشاید و بیشتر ضرورت بفتائل توته زنگاریه افتد و آب بادروج مع کافور بمومیائی بشش
بوزن درم سعوط کنند و کمتر ازین نیست که آب برف سرد کرده در دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه زیاده از بست رطل تا بست
و پنج رطل خون از آن خارج میشود پس می میرد و بیشتر غشی که از آن واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه معروف عدسیه بسماق یا
بسرکه یا بحصرم و مانند آنست مثل رمانیه و تفاحیه و حصرمیه و سماقیه و رجلیه و کاهو بسرکه و غیره مزورات بارده بالطبع و بالفعل بر برف سرد کرده و غیر آن
از اغذیه موافقه مناسبه برای مرعوفین ست ولبا نیز محمود ست و کذلک شیرهای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستعد برعاف
بسبب صفراویت خون باشد مفید و ترشیها بیشتر بصاحبان رعاف مضرت میکنند بسبب آنکه و آنها تقطیع و تلطیف ست پس اقول حسبنا الله تعالی
در بحورین احتمال نمایند و آنچه در آن قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرکرده بعمل آرند و رشته بنابر لزوجت و تغریه او و سفاناخ و ملوخیا بجهت
تبریدا نها نافع در رعاف که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوچه مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر با مغز بادام مقشر و آب خیار و شربت نیلوفر شیرین
کرده بدهند و اوستاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف الدم که باسهال باشد یا بنفث یا غیر آن هرگاه افراط کند در آن احتیاج بتغذی لحوم
می افتد تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق درچنین صورت آنست که امر میکنند بتریه آن در صباح منع مینمایند
از آن در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشا رخصت میدهند خوردن جغرات و نان طلب نیز مفید گفته اند و گویند که از کثرت
اکل کرسنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر تغلیظ خون با غذیه غلیظه مثل اخبصه معموله آرد و نشاسته و برنج معمول
بشیر و بیضه نیمبرشت و مثل آن استعمال نمایند و بعضی کسان را اتفاق افتاد که رعاف بسیار عارض شود و همین غذیه میدهند و بزغاله و لبا و لحوم حملان و هریسه گندم مطبوخ
بشیر غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان ست بلکه از افضل دواست برای کسی که رعاف او از
فرسه دستقط باشد ولیکن واجب ست که در آن افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه مهیج
خون ست مضر بود پس اگر بسوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار بسوی او نباشد در رعاف باسقاط قوت
نانجامد نوشیدن او نشاید و واجب ست که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که تهوع معده پیدا کند و نبض
ضعیف گردد و هیجان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود مادامیکه در معده باشد قی نمایند و مبادرت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده محسوس گردد
و اگر از معده بامعا تجاوز کرده باشد حقنه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعا باقی نماند تفهیم خلاصه کلام طبری درین مقام آنست که
گاهی از رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علاج او اماله ماده و جذب او ست بسوی خلاف جهت
بفصد اگر قوت محتمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثدیین بغیر شرط و بستن ساقین و مالیدن قدمین بعده بقوت مریض نظر کنند اگر احتمال
استفراغ نماید مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر چوچه مرغ و تیهو و تدرو اگر ممکن باشد و الا لحم حلوان و بیضه نیمبرشت اقتصار ورزند

وازالبان وسمو گوشت ونمک سنده وگوشت شکار چند نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری ازین تدبیر منقطع نگردد دیگر بند قلت نسبیش یا تقطار وشاه ساری در ماد
چینی مثل نیم جزو وازان کافور مثل ربع جزو ما بجزوی آن جمله بسایند در سرکه کهنه حل کرده وفتیله ساخته در بینی فرو کنند واگر خون بند نشود آب سرد
بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد وسفیداب یا آب کشنیز سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند ومحاجم زیر پستان بر نغز زنند وساقین بربندند تا
گرم یا بهیابانند واین هر دو علت چون قرار گیرد ومزاج بعض احتمال نماید بر روز صبح حب مقل یک نیم درم یا دو درم تا سه درم بقدر قوت علیل الثت
امراض نعمه ازان بدست نده گاهی رعاف خیزد ازین سبب باعث گرمی مزاج ودماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت خون وغلیان او در جگر
وعروق حادث میشود بواسطه انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود جبر مزاج دماغ وشم سرکه وکافور منقطع گردد
واگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود وکثرت خون بجهت امتلای بدن باشد طریق معالجه این همه قطع سبب ست واگر بسبب اندفاع ماده بطریق
بحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد در مداوات او طریق تلطیف بطور امراض حاده مسلوک نمایند تقلیل
غذا اختیار کنند وباصلاح او پردازند واگر در مزاج مریض حدت باشد بر تسکین وتعدیل وتبرید زیاده نمایند وفصد قیفال کنند وفتیله سازند و در بینی نهند
وسر وبازو وساق بربندند واگر قائم نشود محاجم زیر پستان نهند واز اغذیه برسماقیه وحصرمیه بچوجه مرغ وفروج اقتصار ورزند وبحنه النیس برگ سنبل
وبرگ بارتنگ هر واحد یک باشد در آب بخیسانند تا مهرا شود وآب ونیک سائل صغیر بگیرند وبران روغن سرو که در روغن گل قدری تخم السرو جوشانیده باشند تنی کرده
قوت او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بست درم ریخته حقنه بعمل آرند وبا آفتاب وآب انار ترش وآب غوره با عرق آمیخته بقدر سه درم ازان سعوط نمایند باستعمال فالقدریس مغیره که
مذکور شده در همه انواع رعاف جایز ست ابن سینا امر میکرد که فرق السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند وفتیله بدان آلوده در بینی نهند و
فی الحال رعاف منقطع میشد ومن دیدم که در زمان ضعیف از فشانیدن در آب سرد این رعاف بند میگردد بعض اوایل ذکر کرده اند که اگر قطعه الجمار
با زعفران وکافور بسایند ودر سرکه سرشته شمامه سازند هر وقت ببویند در قطع رعاف مجرب ست وگاهی رعاف بسبب شکافتن رگی از شریانی
سر حادث میشود واین اگر از گزیدن نوعی از حیات افتد علاجش آن نیست که خون را بگذارند تا آنکه بسیار بی خارج شود بعد ازان مریض را تریاق
کبیر یک مثقال یا کمتر مثقال بخورد ودر فوره بر بسته نخزین را بدان طلا نمایند وشمیدن او امر کنند وبعد ساعتی دوغ تریش گاو بیاشامند ودر آب سرد
بنشانند واگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ دهند بعد ساعتی در آب سرد بنشانند وتحمص از سرکه کهنه امر کنند پس اگر رعاف از شریان
تریاق یا بر شریان منقطع گردد بد خلاص ومرجو بود واگر رعاف شریانی در امراض باقی افتد علاج نپذیرد بنابر فساد جمیع اخلاط واگر خواهند طریق تبرید
تسکین حدت اصلاح او مسلوک نمایند ولفصد واسهال ومثل اینها تعرض نکنند ودر رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد
بسیار محمود بود وکذلک اسهال وقیء پس سرچه ازینها افراط نماید بقطع آن پردازند جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا آنکه منجمد
وسنبن اطراف ووضع محاجم بر عرق وانطفا کی گوید که رعاف هر جویکه باشد اگر مخالف دم طبیعی بود وقوت ساقط نشود قطع او جائز نبود والا واجب
باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد والا از دست مخالف ومنفشات دهند وتبرید سر بطلای مثل کشنیز وگد و و
استنشاق شب وکافور نمایند ومیدن طلا کردن خاکستر جمله مو بهاد سرگین یا وکذا غیره یا وکذا از بره بسرکه وآب گندنا واز مجربات قاطع است که بگیرند آب
بلخ سبز وآب آس هر واحد یک جزو وآب کشنیز نیم جزو بهم آمیزند واحد یک جزو شب بند گل ارمنی هر یک نیم جزو کهربا ربع جزو سائیده یا بهمای گوره خرفه مثل
این باشد تسقیه داده شیاف سازند ونزد حاجت سوده استنشاق یا النفوخ سازند که بهود طریق مجرب ست خوردن براده شاخ بز کاو مشهور ست ولی
قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال وکبد وقفا گذارند واطراف بندند واز طین بر بدن طلا نمایند واگر ازین منقطع نشود لامحاله مریض کسی که بعد گزیدن
افعی رعاف کند قطعا هلاک گردد خصوصا اگر خون او منجمد نشود واز کلام حکیم علی مفهوم میشود که رعاف اگرچه در بعض احیان بشیر بعافیت وبحران برای
امراض باشد لیکن اکثر در آن چندان افراط میگردد که بسیاری را هلاک میگردانند وعلاجات معروفه در رعاف صعب قلیل النفع بمشاهده رسیده وخالی از

مرطبات مشهور گشته چون درین تامل کردم رطوبت با غیر شدید المنافات درینجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و حرارت و ناریت آن باعث خلل عظیم در افراط رعاف میباشد پس برای من جواز استعمال مرطبات دران قرار یافت و در رعاف قوی صعب العلاج روغن بنفشه بادام با بنگ مسکه گاو تازه ممزوج کرده باستنشاق آن مکرر بر بعضی امر نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد ازان مدار معالجه من بر رعاف سخت باین امر قرار یافت و بالیقین تغییر نکرد فقط در عهد حکیم علوی خان بسبب وقوع جنگ عظیم بر باد هند میان اولاد بادشاه اورنگ زیب ترجیع بالی عارض شد بحران برعاف میگردید در رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون تا چهار بار جاری میشد و هر کسی که رعاف او تبا بر بند میکردند و خون از خود محتبس میگردید صحت می یافت و هر که حبس خون او بتدبیر کرده ند با بحران او برعاف نشد هلاک شد مقصود ازین بیان خلاصه این و قول اخیر اطلاع متعلم بجواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی ست فتذکر

تدبیر مرعوف

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد خصوصاً در امراض حاره راسی و در هنگام کثرت خون و منع مانعی از فصد و حجامت لقل راس ازینجهت قدما آلتی رعاف آور ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در رعافیت آن احتیاج برعاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر ترعیف دغدغه باطراف نبات لین خشن ست خصوصاً آنکه بر نبات اذخر بود یا مانند زبره و در هند انیلیه برگ درخت لرزان اندرون بینی میخارند و شیاف معمول از فقاح اذخر و بوئیه دشتی و کذا از گل انجره و کذا از فنه و ایضاً از زاو چه حاده مفتحه مثل کندش و مویزج و فرفیون و فتیله بزهره گاو و رشته فتیله ساخته اندر بینی در آورند و گویند که شم اقحوان و یاسمین بری و فرنجمشک و شاه بانک بقوت مدام رعاف آور د و کذا ادمان شماه سعوطا و صمغ سداب و آب مرزنجوش سعوطا و اکل گرسنه مولد رعاف ست

زکام و نزله

و آن انصباب فضول دماغی ست و این هر دو مرض باهم مشترک اند بهر آنکه مبدای علت احد ست یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ میشود لیکن نزد بعضی اطبا آنچه بسوی حلق و سینه ریزد باسم نزله مخصوص ست و آنچه از راه بینی نازل شود باسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار سرد فرود آید و منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد وجه و باجهه بسوی مقدم اعضائی جه ریزد آنرا زکام خوانند و قیاس نزله بدماغ مانند قیاس ضرب ست بمعده و نزله گردی ست سبب اکثر امراض میشود چنانچه گاهی بطرف حلق و ریه بجانب مری و معده جاری میگردد و اکثر قرحه درانها پیدا میکند و شهوت کلبی ازان تولد مینماید و گاهی بعصب بسبب بیمی اعضای اجید تر جاری میشود و گاهی ازان متولد میگردد خناق و ذات الریه و ذات الجنب و سل خاصه و لاسیما چون نزله حار بود و اوجاع معده و اسهال سحج کره شوریا ترش شد و ایضاً ازان قولنج حادث میشود خصوصاً از مخاطی خام ازان که نزله سبب ورم گوش صدر و جرب و خشک وجع دندان رسد و شقیقه و خدر و صمم و فالج و داء الفیل و دیگر امراض میگردد و اکثر تابع نزله فرفر گرفتگی آواز و حمیات صعب صداع شدید و قشعریره می باشد و سبب این مرض بقول شیخ یا حرارت مزاجی ست خاصه یا خارجی از آفتاب یا سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوئیدن ادویه گرم مثل مشک و جند و زعفران و پیاز یا مالش روغنهای گرم بر سر که چون بدماغ عارض گردد رطوبتی که دران بود بگدازد و سائل سازد و بسبب سخونت دماغ از جمیع بدن نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل توم و بصل و خردل مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصه یا وارد خارجی از غسل آب سرد و هوای بارد یا شمالی که تکثف ظاهر سر که بسر رسد و منع تحلل رطوبت دماغی نماید آنرا بطریق عصر بیرون کند و خصوصاً چون سر را برهنه کنند و لاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصل تحلل مسام حادث میشود که بدن را برای قبول گرمی و سردی مهیا میسازد و نزله پیدا میکند خصوصاً بعد فصد بسیار و تحلیل و سوء مزاج حار که لاحق بدن گردد و از اسهل مهیای حدوث نزله گردد و برودت مزاجی هرگاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشایخ که فقط نمی یابد تا آنکه در نهایت صحت مزاج و درایت او سند جهت آنکه چون بسوی دماغ بارد در مشایخ بضعف دماغ غذا برسد بسبب ضعف او آنچه بسوی او نافذ شود دران تمامه منهضم نگردد و ناچار فضل میباشد و نازل میگردد و ایضاً بخاری که متکاثف شود تبدیل بآب

کرده چنانچه بحمام متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود و کذالک جمیع رطوبات در دماغ بسبب قوت امتلاء و تخمه و خواب بر طعام و کثرت نبیذ و دور اکثر سبب
داخلی و خارجی مرجع جمیع فساد و نزله و زکام پیدا گردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد نوعی بود و سمرقندی و غیره اسباب جنسیه این مرض نوشته و
بیان نموده چهار نوع از سوء مزاج دماغ و دیگر آن است که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی از اخلاط اربعه در جمیع بدن و از ارتفاع بخارات آن یا از بدن
بسوی دماغ پس اگر بخارات صفراوی باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کذالک حسب غلبه خلط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و انطاکی گوید سبب
زکام یا از امتلا بود و مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن مع کند و غضب و غم و آنچه نفس را حرکت دهد یا از ضعف
باشد مثل متعارف حار یا بالفعل از روغن و حمام و شمیم روائح حاده منفتحه مثل یاسمین و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و آنچه بر سر باشد و برودت هوا
از اسباب سابقه بود خاصه بعد آنکه خلط را سائل بکند و حرارت را حبس کند و بیشتر عروض نزلات از جهت رطوبه مشایخ را بود و در خریف و ربیع و بلدان جنوبیه
و جنوبیه بهم رسد و از امراض مخوف است اگر بسوی ریه فرود آید و ماده حار یا شد و اطبا نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده و باعث اکثر امراض است
بالذات و یا بالعرض و ایضاً شیخ میفرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از آن است که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم بعلت استعداد
برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد میباشند و اصحاب امزجه حاره اکثر ایمن از عروض زکام و نزله که حادث از اسباب بدنی نسبت
با صحاب امزجه بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا بآن میرسد نضج نمی یابد و آنچه از ابخره بسوی او متصاعد شود تحلیل نمی پذیرد بلکه نقصان فاضل
می ماند و بطریق تنکیس فعل غذا را دفع میکند و بخارات منقلب برطوبات بود و نازل میشوند مثل قرع و انبیق و ریزش نوازل بر اشیاء و ارام
می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بدطعم یا بی طعم و گاه حار اللذاع و گاه بارد و بحسب اختلاف مواد و حال ماده غیر
طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ملمسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان و نزله بارد سبزی است پس سیاهی و در حار زردی و
در زکام ایمان است از جذام و افراط آن مفضی مثل مالیخولیا است بسبب جفاف اعضا بخروج ماده و گاهی از امتلای همه بدن میباشد پس اگر در این هنگام
همچنین باشد علت عظیم بود و مستعد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساوی نقل عظیم در وسوی بلغمی است و شهوق و در غیر
این هر دو علامت ثانی همچنین است زیرا غیر سابه و نزله بارد از تب نضج می پذیرد و حار از تب انتفاع نمی یابد و نوازل امراض لی وقت و زیدان با شمالی
و خصوصاً بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرند و ایضاً و فصل زمستان و خاصه چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف جنوبی
با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اهویه جنوبی بنابر امتلای رؤس از مواد بکثرت میباشند و هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید
در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب روز در زمستان زکام آرد و فواکه رطب خصوصاً خربزه و تر بر خوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن
باشد زکام آرد و استعمال روغن بسیار و مالش آن در زمستان زکام پیدا کند و ابقراط گوید هرکرا نوازل بسیار عارض شود طحال او را عارض نگردد و لیکن
در این زمان بعض اصحاب نوازل را طول یابند و هرگاه صداع با نزله شریک گردد بسبب میل مواد را نزله زیاده شود و زکام در امراض صدر و اضلاع
مخوف است سیما مع عطاس ملا سدید گوید که مراد از نزله حار آن است که ماده او حار باشد نه آنکه بسبب گرمی هوا یا آفتاب شده فقط طریق تشخیص اقسام
این مرض باید که اولاً دریافت نمایند که او حار است یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کنند اگر سرخ نمایند و ملمس گرم و در بینی سوزش
و خارش و رطوبت سائل از بینی با حدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و خشونت آواز معلوم شود حال سردی و رطوبت سائل و تدغدغ نیز رسند
و این نشان بارد زکامی است و اگر نزله حلقی بود و بپرسند که آنچه بسوی حلق فرود می آید با حدت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سرخی چهره و چشم است یا نه
اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و در این حالت زردی و غلظ نفث و سفیدی یا کبودی رنگ و تمدد پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از روغن تب و ربا بود و تغیر
مزاج حار و دلیل آن تام است ایضاً عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی است بعد از آن بعلامات مخصوصه اخلاط اربعه نظر کنند دلیل
غلبه هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم و غیره یا کدورت حواس و گرانی سر و سرخی

وگرانی سر و تمدد و خارش لهات و لثه و گوش و دوی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام بارد مشخص گردد و با آن کندی در حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس الفه را کول و شروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در چشم مدرک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و خشونت هنگام تمیدن انف بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله تنقیح ماده است و آن چنان باشد که قوام او را اعتدال بخشند یعنی حار و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند و بارد و غلیظ را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و در امر این تنقیح غفلت و مهلت روا ندارند که بطول نینجامد بلکه زود تنقیح داده آن را دفع و اخراج نمایند بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات الجنب و شوصه و درد معده و خروج الکلی و ربو و سحج و اسهال و ماخولیا و قولنج و مفاصل اندران و باشد که ماده غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه یا مالیخولیا یا سرسام و سبات و مانیا یا دوار و سدر آرد و لهذا گفته اند که ماده در دماغ موجود باشد زکام و نزله را بند نکنند بلکه ماده آن را بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بخود بند شود باستعمال عطسات و مرققات القنابح اخراج کنند و بالجمله در پی تنقیح و تنقیه خلط و منع ابخره و تقویت دماغ و معده ضرور است. صاحب این مرض را لازم است که تقلیل طعام و شراب نماید و مدام اکثر تشنگی و گرسنگی و کم خوابی مصابرت کند تا زکام زائل شود و از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد نزدیک بعضا طرس لحوم طیبه مثل لحم جدی و فراریج و گنجشک و تیهو در نزله حار و لحوم مالبس مثل عصافیر و بچه کبوتر بریان یا شوربای آنها در بارد استعمال نمایند و از شراب و اغذیه مبخره مثل جوز و پنیر کهنه و پیاز و گندنا و سیر و چربی گوشت غلیظ مثل گاو و بیش و آمود غیره و چیزهای سخت غلیظ و حس و شور و ترش و دوا که رطوبت در وی باشد و از جای نمناک نشستن پرهیز و خواب در زکام و نزله پیدا کند و اگرچه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزیده و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی الوسع برسر روغن نمالد و از خفتن برپشت و خواب روز خصوصا بعد از طعام و خوردن حموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیفه نمودن و از امتلاء و تخمه و جماع محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس شود از بخور و انکباب غیره جاری کنند و نزول نزله از حلق و صدر را بفتیله داشتن در بینی اماله نمایند و تدارک این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعضی صور مثلا اگر ماده کثیر بود و خوف افتادن بطرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت فصد و اسهال هر دو باشد ابتدا بفصد نمایند بعده مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه بسیار از خود یا باستعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضار است منع تنقیح و جذب فضول دیگر میکند و بعد تنقیح نافع است از جهت دفع فضول تنقیح پس اگر در اول زکام خود بخود عطسه بسیار آید بمسکنات او که عطاس کم گردد بازدارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ باقی و در آخر آن بعد تنقیح جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تپ بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود و دماغ او ضعیف بود پس در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و در آن زیاده مکث ننماید و بتدریج سر پوشیده بیرون آید و حقنه جذب فضول میکند و چون با نزله تنگی جای پستان در یابند دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس مبادرت بفصد نمایند و تدخین اکثر تپ آرد و استعمال حب السعال برای خشونت صدر است نه بهر مواد سر و هرگاه نوازل در تابستان و زمستان دوام نماید برای او حب قوقایا نافع ترین علاج و مجرب است و حرکت اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود بعد از آن استعمال تکمیدات و تبخیرات مع مراعات عدم استعمال آن در ابتلا و کذلک الیدین با بهای بر زانو بدلک عنیف موجب طول النفع مدبر است و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام بر الساعة نفع دموی

زود تر انشیب مرطوب میں شانہ گردن بجو کہ شانہ تعمیر موادپوست سر رسد مسام راکشاید ماده نزلہ را دفع سازد و تمیع المؤیہ مغربا نع نزلہ ونافع اوست
انسا کی گوید کہ ملاک امر در علاج این مرض تنقیہ دماغ ست بہر آنکہ اگر آنچہ مہیا نزول ست اگر حبس گردد حواس فاسد کند و ظلم گرداند بعد ازان حفظ
اعضا از سائل اگر منصرف بدان یا بند این یا منع بود مطلقا یا بازالہ آنچہ حاصل شده بہر آنکہ اگر در اعضای ثلث تی ماند در جنبی الشہ تشنج و امثال
آن و بعد ازین اخراج فضول بنفث یا تحلیل از سینہ و معده و قصبہ ریہ کنند و کذا از اعضای سافلہ اگر مواد بدان برسد خصوصاً اگر قارورہ متغیر گردد
بعد ازان حبس آن اگر افراط کند بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی ست و از خواص ست کہ مزکوم چون خرما بود بعده
مرۂ آن را پایچہ بستہ در راه اندازد زکام بسوی کسی کہ آنرا بکشاید منتقل گردد و کذا لک سرگین استر چون بران بول کرده آنرا اندازد و پایه کہ ردت
مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمده ہر گاه وان تعلیق آہن نماید حدوث نزلات از ان دفع گردد و گویند کہ گل رستی شمامہ آن مانع حدوث
نزلات ست و کذا اعضا و با ملا انہا و یا در سر کہ یک شبانہ روز ترکرده خشک نموده سائیده و کذا انشمید غبار آسیا و کذا عود الفرج و کذا کندر سوده در شنیده بفشہ
رشتہ بر جزر کتان بلیده بر بعد تمیین چسپانیدن مانع حدوث نوازل ست و ہمچنین بر ورانده سبز یا تخم عود الفرج و یا سنده و شن باشو کہ کشمیر بریا جوز السرو یا
برگ شہدانج و یا کہربا ہر واحد سوده بر مقدم راس نعوذ یہ بپاش نافع ست و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی ست و بدانکہ
کہ از کلام شیخ و قرشی و غیرہما مستفاد میشود کہ علاج نزلہ و زکام عموماً ست و در شش امر اعضای یعنی تنقیہ او کہ موجب تحلیل و استفراغ و تلیین و مقابلہ سبب
فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل نوالم و تحریک ماده بطرف دیگر یعنی امالہ بجہت مخالف و تقدم منع آنچہ ازان متولد شود مثل خشم و قروح آنف
یا مثل خشونت حلق و سرفہ و قروح ریہ و آنچہ قریب بدان ست و در رم آن اما تقلیل ماده باستعمال تنقیہ بدن ست در حار بفصد سرو و مسہل و خرج اخلاط
حاره و حقنہ جاذبہ و باسفل و در بارد بادویہ مسہلہ بلغم از امل و مشروبات و حفنجات و قلت اکل و شرب آب یا ترک آن اصلاً یک شبانہ روز و اما مقابلہ سبب
فاعل در حار جہد کنند بہ تبرید راس آنچہ مبرد بالقوه باشد مثل دخول حمام سر صبح بر نہار و ریختن آب برد ست و یاد مسح اطراف و سره و تعہد و ذا کردن آنچہ مثل
آن باشد بروغن بنفشہ و استعمال نطول از جو و خشخاش بنفشہ با بونہ و ریختن مبردات بر سر و مثل باغذیہ خفیف مبرد و مرطب بالقوه مثل کدو و لوخیا و
اسفاناخ و در علاج ہر یک ازینہا مطبوخ مطیب بروغن بادام بر شتہ و آما در بارد جہد نمایند چنانکہ شدغه و عطاس تند کند تسخین سر و تکمید بخرقہ گرم تا آنکہ
گرمی او بدماغ محسوس گردد و حفظ سر برین سخونت و اگر احتیاج تکمید بنمک جاورس افتد و گاه از آب بسیار گرم چندانکہ احتمال حرارت او نماید و نطولات
منضجہ محللہ را استعمال کنند و اطراف و سره و معده و ذا کرداو بان حاره چون روغن شبت و بابونہ و مرزنجوش بمالند و قوی تر ازان روغن سداب و روغن قسط
و روغن خار و روغن سوسن ست و بصابون رومی سر بشویند و لیکن باید کہ بسر روغن نرسانند زیرا کہ عمده در علاج نزلات حاره و بارده تفتیح مسام جلد
راس ست و دہن آن باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنہا ست اگر تدہین لس لا بد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استفراغ استعمال او
جائز بود و چون در نزلہ بارد بر سر عیانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید کہ بعد ازان بغسل آب صابون و مانند آن بشویند و باغذیہ
خفیف و لطیف و مسخن و محتمل ملین صدر میل نمایند گاہی احتیاج باستعمال ادویہ محمرہ باشد مانند آنکہ دران سرگین کبوتر و خردل و انجیر بود بمانند فیما
افتد لیکن استعمال مراتع حاجت آید جہت آنکہ تسخین سر و تجفیف او نافع ست برای آنکہ حادث شده و مانع ست از بہر آنکہ حادث خواہد شد اگر مانعی نباشد
و باید کہ درین نوع نزلہ اندر حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکہ تکمیدات یابس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز تو داده در خرقہ کتان یا گیرمن نماد
صوف در روغن حار مسخن ترکرده اندر گوش ریختن نافع ست و بقول بعضی متاخرین بہر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنند مثل بوئیدن لیمون و تشنیز
سبز و کاہو و مانند آن از داخل مانند خورانیدن اغذیہ مبرده و ترچون تریلہ مزروا استاخیر کہ بر بہ گوشت بزغالہ و تدہین مہلای گردن و پشت و خصیہ
عظیم النفع ست از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید یا در دوا حلتب دون شربت نیلوفر چہار تولہ و عرق نیلوفر نہ تولہ و اگر زیادتی تبرید حاجت آید
انار میخوش دہند و انار عرق بید مشک زه دو افشرہ انار سیب کرک و غذا القلیہ بانیہ و سرمق بگوشت حلوان و اما در بارد تسخین مانع کوشند از داخل

و فانج مثل تکمید و ریش اندن بزر البنج و بابونه و نمک سندی هر یک ع توله و بوئیدن عنبر و مشک و شونیز بریان هر یک ماشه مجموع یا تنها در لته کبود بسته بخور
سندروس کهربا و مرزنجوش بقول صاحب خلاصة التجارب سر بر بخار بابونه و شلیم داشتن بسیار مفید ست و از دواخل مثل شونیز و زرنباد و بسباسه
هر یک یک ماشه در عسل ۴ توله و ایضاً تخم بادرنجبویه یک نیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه در یک توله عسل و غذا کباب دراج و لوه بنان و بجای آب ماء العسل
دهند و خائیدن مغز بادام با نبات و حلغوزه عظیم الاثر ست و همچنین خوردن معجون فلاسفه و اما قطع سیلان نزله خود مجمده بارده مثل غرغره با آب
بگلاب و آب عدس با آب گشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس کشته خشک بار و بنفعل برای حار و حار برای ... رد نماید
و ایضاً فصد و ضماد بارد و مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند در دهن دارند و آب لعاب نمایند و مثل اینکه در حبس نزله آنرا خاصیت
چون شربت خشخاش سازج برای حار و شربت کرنب و شربت خشخاش که در آن مر و غیره داخل باشد برای بارد بدهند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر
در ابتدا بنا بر منع نزله از صدر و هرگاه محتبس گردد و احتیاج تنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماء الشعیر دهند و مثل بخورات جالبه چون تخم سندروس
تنها یا با شکر برای حار و بارد و سرد و مجرب ست و شونیز برای بارد بخور آن و شموم آن و سعوط ایضاً و کذا بخار شراب یا عسل بر سنگ آسیای گرم انداخته و بخور
نفع باین میکند بخیر کند بر عود خام و سندروس و قسط و میعه است و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذلک شکر طبرزد با قلقلا جو درد و غ گاو نزکرده و قاقیه
و شکر و کافور و نخاله منقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ سیاه گرم صاف انداخته نافع ست و بعض متاخرین گویند که برای منع
سیلان ماده در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و کوکنار دهند و غرغره از عدس مسلم و کوکنار هر یک یک توله عناب
هفت عدد جوش داده صاف نموده جعفص نماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یک توله سائیده قند دو توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید ست و
غذا آش جو بشربت خشخاش دهند و اما در بارد این مطبوخ دهند اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه کوکنار گل بنفشه هر یک ماشه عناب هفت عدد تخم
بنفشه چهار توله بالیده صاف نموده و غرغره از بزر البنج و بادیان و سناء الحیات و عذبه و گزمازج و کوکنار هر یک ماشه کنند و چای خطائی نوشانند و بر شعثای
... دو سه ماشه و یا حافظ الصحة در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری دهند و اما تعدیل قوام ماده حار را بتغلیظ و بارد را بتلطیف نمایند
مثلاً استعمال خشخاش و کاهو و لعوقات بارده و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ ماده حار تا بعمق بدن نریزد یا استعمال آنچه مرقق آن باشد مثل
زوفا و اصل السوس تا که تغلیظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنا بر آسانی خروج آن در حار بهر تغلیظ و ترقیق شربت خشخاش با زوفا و ریش
ادویا بزورادر عرق گاوزبان دهند و جعفص تنها در دهن دارند و در بارد بهر ترقیق و تغلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس یا تنبول و یا فراسیون در
عرق بادرنجبویه گاوزبان دهند و یا عسل در عرق کوه و بادیان دهند و بجای آب ماء العسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد در حار بحب بنفشه و در بارد
بحب قایا و ایارج علوی خان کنند و پس از تنقیه جهت تعدیل مزاج حب بنفشه و حب سیاه حب چائی حب چینی دهند و بعد از نزله بند و غرغره و
نطولات جالبه استعمال نمایند و اما تحریک او بطرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد بمعطسات و بهر آنچه لذع منخر نماید از طرف بینی جذب کنند و اگر نزله بجانب
اسفل سیلان نماید باستعمال حجامت بر نقره و ماله کنند و همچنین انکباب بر مطبوخ ریاحین جاذب ماده بسوی بینی و ادویه معطسه مثل خربق مفید جندبیدستر
افربیون کندش و فلفل خردل ست مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شاخ بادروج و زراوند طویل و گل سرخ برای
درین ست و لطلوح باطن بینی بدوای معطس بهتر ست از نفوخ او در آن و ایضاً جهت مائل ساختن ماده نزله از جانب سینه و حلق و قصبه
برای بینی معطسات تند مثل بوی زنجبیل و کندش و فلفل و گل چینیه و زنبق و امثال آن بعمل آرند و سعوط حلوی خان از مجربات ست و اما تقدم
حفظ آنکه صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن با غذیه باشد در حار تمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول آش جو بخمیره بنفشه و آب انار شیرین و استعمال
حریره نشاسته و آرد جو با قلا البشیر اگر تپ نباشد و اگر تپ بود شیر مقشر باشد و استعمال لعوقات لینه بارده و اشربه زوفائیه بارده و حب السعال و اما در بارد مثل
تمریخ صدر بروغن بنفشه و روغن بادام و قیروطی حار و استعمال حسوهای حاره لینه مثل اطریه بشهد و مثل آب سبوس گندم بروغن بادام و عسل

و مثل بادام مقشر و استعمال لعوقات لینه حاره و شربت زوفا نیز حاره و ایضاً آب و نانخواه مع شکر تیرآب گرم برو ازل نافع ست بجهت تسخین او و دفع مواد
انصباب نفس بنابر انصباح بلغمی غلیظ بسیار حاجات ذرات موافق نبود و گاه هی رابند نافع دلیها و اما بعد از نضج معتدل ازان موافق بود و درین آن ترازا ماء شربت نخود یاد است
و زمیوات در ترقیق نزله کبند انسع نسخ حنا و انگورشد کبرنیز احمد تسمه نزرع بیسیده دحجات کدر گاه ماده برلامه اران امع و آفت عظیم رسد جریان و عزاعه و طلب غالب
حالیسنه سوا با بیشل جسبا مه بحانط اصدت استعمال کنند وایضاً عرق دینرافع علامه زرکشان صمغ عربی مکوه کوکنار هر یک ده توله ترتیب شکو نه بدهند نبج توله

علاج زکام و نزله حار

بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاو زبان در آب جوش حنیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند اگر نزله بار راست همین صمغ عربی کتیرا
یک ماشه و خمیره خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کند و ایضاً زعفران صمغ کتیرا هر یک یک ماشه سائیده در آب گرم باسفید تخم مرغ آمیخته که بعد از حل
درینه تراشیده و سوزن زده بران مالیده بر سر دو شقیقه بچسپانند و نیز در آب مذکور ازین ادویه حسب دستور دانه مومنه در بینه از تخم خشخاش کتیرا صمغ
عربی ساخته حسب دستور رو غن گیرند و عنب الثعلب کزنارج کتیرا خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر کنار
زدند تخم کاهو عوض کزنارج داخل کرده جوشانیده شربت آمیخته بعمل آرند که در بعض از زکام حار از مجربات والد علوی خان است دیا تخم خشخاش
پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی حب التعلب تابین هر رباعی کمان با در گل توت عنات کتیرا جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی امرزم ست
و اگر عناب بهدانه سپستان ده دانه خطمی خباری هر یک پنج ماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز عدس
برای تعلیل آن نماید و کوکنار غرغره گل سرخ گلنار جوشانیده مدس حب الآس پوست خشخاش کتیرا خشک مساوی جوشانیده صاف نموده مانع و مجتمع
تعلیل ماده ترقیق خشخاش بذر البیح آملا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک توله نیم سیر آب جوشانیده یا و سیر مانده غرغره کنند و بسر مع
برای حار تو تسیل مطبوخ بنفشه و عدس مقشر خشخاش مع شربت خشخاش و شربت کدو آب سوس و آرد باقلا دلتاسه و کتیرا و روغن بادام و شکر تیغال
بیر مانع و خوردن دیاقوذا مفید وایضاً در زکام حار رقیق این دو روغن بادام یا عناب سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش
دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه و اصل السوس و تخم خباری و گل بیلوفر افزوده نمایند و تا سه روز تا پنج روز دهند و بجای طعام شربت آش جو
تنها دیا با شربت بنفشه یا خشخاش و یا نیلوفر و آشامیدن در صورت تپ خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانده اول را سوای گاو زبان در
عرق عنب الثعلب عرق گاو زبان جوشانیده خمیره مغز تخم کدو و حاکشی افزوده میداد ندو گاهی جهت نضج نزله حاره سرفه سوید منضج دو توله جوشانیده تخم
شش ماشه خمیره مغز بادام شیرین خمیره تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یک توله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده میدهند و گاهی
در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج ماده حلق و قصبه ریه خمیره مغز بادام چهار دانه خمیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یک توله صمغ عربی
کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده میدهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک درم کتیرا نیم درم
دو ماشه سپستان هفده دانه نبات مصری یک نیم توله در یاو آثار عرق گاو زبان جوش دهند و قتیکه نصف ماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله
و انسداد منخرین بهدانه سه ماشه گاو زبان خطمی بسپاد و سپستان هر یک پنج ماشه در عرق حب الثعلب عرق گاو زبان جوش داده بطور قهوه میدهند و
لذلک دو انه عسیل و ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار دو سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیره خشخاش
خورانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خباری هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده
شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که دران عناب و سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیره آن نضج و تغلیظ
نزله گرم نماید و اگر تا سه روز عوض طعام شراب بهمین اقتصار ورزد بهتر ست و شربت خشخاش همین عمل کند و آلقبول صاحب جادی در زکام حار
تغلیظ ماده و تبرید دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سپستان و بهدانه افزایند و همچنا

مزوره ماش ست مغز بادام دهند و اگر با سرفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیره بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بخواب باشد شربت
خشخاش و مزوره ماش و خشخاش و مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد در بیشتر احیان اقتصار بر مدر لطوخ نمایند و بعضی قلقدیس
را در آب حل کرده از آن ارنبه را می شویند و اگر نزله از غیر ورم حار باشد و علت قریب بالرعد بود بهر حال بخیری از برگ عاشق ترگرفته دیا از آب عرفه دیا آب بهی و از روجو
و یا ماز و سوده بشراب و سویق یا شوکران و آمغیلان آب عنب الثعلب یا حی العالم مدقوق مع خرف ادرار بنالوش تا بناگوش دیگر ضماد نمایند و بالجمله بدانچه
مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم جریش و مرو کنند بسفیدی بیضه بر جبهه لطوخ سازند یا با شیر سرد قاق کنند بسفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند
که گل بنفشه و کذا خشخاش سفید و کذا اشیل شیرا و ضماد آن دیر اسفیدی شیرا و غرغره ببرگ اجاص و ضماد عصاره برگ انگور یا سویق و کذا عصی الراعی و کذا اسباق و نسیم
ماء حمص جوشانیده و هرگاه قوام و غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزله حارست الحاصل در انتهاء هر ماده و نزله از حلق بسوی بینی
گیرند و بوئیدن صندل سرخ بسرکه سوده زکام گرم را بگشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوئیدن و برای سده بینی و عدم حس شم در زکام حار با قاقلا در سرکه
ترکرده بر آتش نهند و بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و مشک چون بسوزند و کذا کباب بنجار حجر آسیای گرم و در سرکه سرد کرده و بنجاله منقوع در سرکه بر آتش انداخته
و یا شکوفه طبرزد و برگ مورد سوخته بخار گیرند و انکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جو تقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر بطول
انجامد و مرض دیر کشد بر پنج شیشه را بر آتش نهند و کافور بران پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش گذاشته
بخور ند کور بخار او بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه ثمر طرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکه کهنه بخیسانند و
خشک کرده بگلاب بندقه ها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شرافیه وزن
جمله ادویه دو چند آنها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد مهر انگیختن بخور آن امر نموده و بخور حاج حسین نیز نافع است و غذا آش جو و حریره
سبوس و حسو لوز و یا دال مونگ با خشکه و مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و موخیا در جلاب و سرمق و قلبه ساقی بر روغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود
بعد از نضج مسهل حب غار و حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و ریشه خطمی و خبازی دهند و آب السوس مقشر نیم کوفته جوشانیده مالیده
صاف کرده مغز خیارشنبر و شیرخشت ترنجبین در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده نیمگرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعد
تا ب نیمگرم استحمام نمایند و تریاق النزله و حب الشفاء علویخانی و موید بر دو منع نزله مجرب است و کذا حب نزله بنسخه حکیم محمد باقر و حلیم
معمول حکیم علی اکبر خان و والد حکیم علوی خان و بنسخه بیاض حکیم اکمل خان و خمیره خشخاش کوکناری و دیا قوزا و رب خشخاش و سفوف نافع نزله
و شربت نزله و زیادرس و شربت کوکنار و شربت خشخاش و لعوق نزله حار و لعوق شمعون و لعوق جمیز و قرص نزله سند تالیف حکیم محمد هادی و طلاء و لطوخ
نزله خاند و لطوخ مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزله حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت ماده نزله تا نخست تنقیه دماغ نشده باشد حبس نزله روا نیست
که مودی بفساد دیگر رود و اسخا که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سر و نمایند و تبرید که در علاج امراض حار دماغی گذشت بدهند و یا لعاب
بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یک نیم توله دهند و روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو استنشاق نمایند و از
کافور و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا زکام که در ضعیف عارض شود تبرید کند با طلیه بارده و سیاخرقه کتان آب کاسنی تر کرده مکرر نهادن سریع النفع است
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیره عناب شیره تخم کاهو عرق شاهتره و شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و باز شیره مغز تخم تربوز بجای شیره کاهو
و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کثیر اسوده برای سرفه افزایند و ایضا بعد نضج و منضج بارد سپستان بست دانه تخم خبازی چهار ماشه اصل السوس مقشر
پنج ماشه عوض کاسنی و شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکو و گاوزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چهار توله
داخل کرده جوشانند و غذا آش جو با شربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و بجای آب عرق مکو و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دهند و داده خیارشنبر
و ترنجبین هر یک شش توله خمیره بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سناسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و بعده آب مونگ و شام

و مثل نان سفید و استعمال لعوقات لینه حاره و اشربۂ نزد فائدۂ حاره و ایضاً آزموده مانتها مع مصطکی شربت ب گرم در نزلۂ نافع است بجهت نضج ادویۂ نافع نزلۂ
اقتضای نفس بنا بر انفصال تلطیف و تقطیع و تنقیۂ لیساحیان فزاید موافق نبود و گاهی را ابتدا نفع دارد و ما بعد از نضج معتدل از آن موافق بود و برای نزلۂ ماشرب نضج لازم است
و زبوبات در ترقیق نزلۂ ابتدا منع نضج مینماید و گویند که برای حفظ قصبۂ ریه و سینه و حجاب که گذرگاه ماده نزلۂ است از آن امع و آفت عظیم رسد حریرها و غراغر و لعوقات
مالبسه و لعوقات مثل حب سپستان حافظ الصحۃ استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه برکتان صمغ عربی مکوه کوکنار سرکه و تولۂ شربت شکوفه بنفشه پنج توله

علاج زکام و نزلۂ حار

بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله باز نایستد صمغ عربی کتیرا
یک ماشه در خمیره خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یک ماشه سائیده در آب کوکنار یا سفیده تخم مرغ آمیخته کاغذ را حل
روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر سر و شقیقه بچسپانند و نیز در آب مذکور ازین ادویه حب بسته بقدر دانه مونگ فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ
عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب الثعلب کزانج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار
زرد تخم کاهو عوض کزانج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته بعمل آرند که در حبس نزله و زکام حار از مجربات والد علوی خان است و یا تخم خشخاش
پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب مغز بادام کلان مانند برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم
و اگر عناب بهدانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس
نزله و تعلیل آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافع و حبس و
تعلیل ماده و ترقیق خشخاش بر البنج با آن او پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک توله نیم سیر آب بجوشانند تا او سیر ماند غرغره کنند و بر منع
نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره که از آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و روغن بادام و شکر پخته
نیز نافع و خوردن دیاقوزا مفید و ایضاً در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام یا عناب سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش
دهند و اگر سرفه باشد بران بهدانه و اصل السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند تا سه روز یا پنج روز بدهند و بجای طعام شراب آش جو
تنها دیا با شربت بنفشه یا خشخاش و یا نیلوفر و استاد مرحومی در صورت تپ خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانده اول را سوای گاوزبان در
عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده شیره مغز تخم کدو و خاکشی افزوده میدادند و گاهی جهت نضج نزله حار و سرفه سوید مستقی دو توله جوشانیده شیره خرفه
شش ماشه شیره مغز بادام بهدانه شیره تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یک توله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده میدادند و گاهی
در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج ماده حلق و قصبه ریه شیره مغز بادام چهار دانه شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات [illegible] صمغ عربی
کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده میدادند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک درم کتیرا نیم درم
دو ماشه سپستان هفده دانه نبات مصری یک نیم توله در پاو آثار عرق گاوزبان جوش دهند و وقتیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله
و انسداد منخرین بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی بهیدانه و نشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه میدادند و
کذلک [illegible] دو ماشه بهدانه سه ماشه کوکنار و گل سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیره خشخاش
خورانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده
شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که دران عناب و سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیره آن نضج و تعلیل
نزله گرم نماید و اگر تا سه روز عوض طعام شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر است و شربت خشخاش همین عمل کند و بقول صاحب حاوی در زکام حار
تعلیل ماده و تبرید دماغ و تقویت او نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سپستان و بهدانه افزایند و غذا

مزوره ماش مع مغز بادام دهند و اگر با سرفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیره بنفشه یا شربت بنفشه و اگر شبخوابی باشد شربت
خشخاش و مزوره ماش و خشخاش و مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزله سائل حار باشد جهت اخیان (?) اقاقیا و عدس مطبوخ نمایند و بعضی قلقیا
را در آب حل کرده از آن روی بشویند و اگر نزله از غیر ورم حار باشد علامت قریب بیاید بود و جهت سهم (?) را نجیری (?) از برگ عایق (?) تر کوفته و یا از آب خرفه و یا آب بهی و آرد جو
و یا مازو سوده بشراب و سویق یا شوکران و اسفغول آب عنب الثعلب یا حازون مدقوق مع خزف و از بناگوش تا بناگوش دیگر ضماد نمایند و بالجمله هر چه
مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم جو بریش و مرد کنند و سفیدی بیضه به جهه مطبوخ سازند یا طلا شیر مرداق کنند و سفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند
که گل بنفشه و کذا خشخاش مفید و کذا اکلیل شراب و ضماد آرد برنج سفید بشراب و مغز خربزه برگ اجاص و ضماد عصاره برگ انگور و سویق و کذا عصی الراعی و کذا اسباق (?) عصیر
حماض جوشانیده و سرکه و قوام آورده غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزله حارست الحاصل در انتهاء بهر اماله ماده نزله از حلق بسوی بینی مرطبات
گیرند و بوئیدن صندل سرخ بسرکه سوده زکام گرم را بکشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوئیدن و برای سده بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکه
تر کرده بر آتش نهند و بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و سک چون بسوزند و کذا اکلیل کباب بخار حجر آسیای گرم در سرکه سرد کرده و بخار منقوعه در سرکه بر آتش انداخته
یا شکر طبرزد و برگ مورد سوخته بخار گیرند و گلاب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه و قشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر اطوسا
انجامد و مرض دیر کشد پنبه شیشه را بر آتش نهند و کافور بران پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او در بینی بگیرند و یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش گذاشته
بخور مذکور بخار او بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه تمر طرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکه کهنه بخیسانند و
خشک کرده بگلاب بندقه ها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند در خواص شریفه وزن
جمله ادویه دو چند آنها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد مهر اسپغول بخور آن امر نموده و بخور حاج حسین نیز نافع است و غذا آش جو و حریره
سبوس و سوپ لوز و یا دال مونگ با خشکه و مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و مونیا و رجله و سرمق و بقله یمانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود
بعد از نضج مسهل صغر او حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و ریشه خطمی و خبازی دهند و اصل السوس مقشر نیم کوفته جوشانیده مالیده
صاف کرده و مغز خیار شنبر شیر خشت ترنجبین در ان حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بران چکانیده نیمگرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعد
آب نیمگرم استحمام نمایند و تریاق النزله و حب الشفای علوی خانی و موید بر در منع نزله مجرب است و کذا حب نزله به نسخه حکیم محمد باقر و حلیم
معمول حکیم علی اکبر خان و زلال حکیم علوی خان و به نسخه بیاض حکیم اکمل خان و خمیره خشخاش کوکناری و رب توت و رب خشخاش و سفوف نافع نزله
و شربت نزله و زلال و رس (?) و شربت گورکه (?) و شربت خشخاش و لعوق نزله حار و لعوق شمعون و معجون حمیر و قرص نزله هند تالیف حکیم محمد هادی و طلا و لطوخ
نزله خاد و لطوخ مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزله حار معمول لیکن بداند که در صورت کثرت ماده نزله تا نخست تنقیه دماغ نشده باشد حبس نزله روا نیست
که موجب فساد دیگر و و انجا که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سر و نمایند و تبرید که در علاج امراض حار دماغی گذشت بدهند و یا لعاب
بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یک نیم توله دهند و روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کدو استنشاق نمایند و از
کافور و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا زکام که در صیف عارض شود تبرید کند بالطلیه بارده و سیاه خرقه کتان آب کاسنی تر کرده مکرر نهادن بر یافوخ انفع است
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیره عناب شیره تخم کاهو عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و باز شیره مغز تخم تربوز بجای شیره کاهو
و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سوده برای سرفه افزایند و ایضاً بعد نضج منضج بارد سپستان بیست دانه تخم خبازی چار ماشه اصل السوس مقشر
پنج ماشه عوض کاسنی شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکوه و گاوزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چار توله
داخل کرده بنوشانند و غذا آش جو با شربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و بجای آب عرق مکوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده خیار شنبر
و ترنجبین هر یک شش توله خمیره بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سناء چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و بعد آب مونگ و شام

شکر تبرزد صبح تا دو روز لعاب بهدانه و شیرۀ خطمی هر یک سه ماشه عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپغول یا تخم ریحان نه ماشه پاشیده دهند و همین نسخه حب مسهل و ادویۀ تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیزی یک توله وقت شب دهند و صبح شربت خشخاش سه توله عرق کاسنی و گاوزبان دو توله یا بسیار تیز بود زکام با صداع شقیقه شدید مانند برسام و با تب باشد بعد فصد سرو تبرید و ضماد و سعوط مدد کند . نسخه برای نضج ماده گل بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سپستان یازده دانه عناب نه دانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه خیسانده و شیرۀ تخم کاهو شیرۀ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله یک شش ماشه داخل کرده دهند و روز هشتم عناب پنج دانه گاوزبان خبازی بسیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین نوشته شش ماشه مویز منقی دو توله خیسانده و الاروه شیرجات موقوف نمایند و چون نضج ماده از قاروره ظاهر گردد روز دوازدهم مطبوخ و دوس چهار ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ چهار ماشه در طبیخ و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده مسهل دهند بجای آب عرق کاسنی دهند و بعد روز دوم تبرید لعاب بهدانه شیرۀ عناب شیرۀ کاهو شربت بنفشه مشغول باشند و دهند باز مسهل و تبرید بدستور و اگر با نزله و زکام حار سرفه و تپ و ورم حلق و غلیان بلغم باشد تبرید از شیرۀ عناب و دانه شیرۀ کاهو یا شیرۀ مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت نیلوفر خاکسی دهند بعد لعسکین برای نضج ماده عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه خیسانده شیرۀ کاهو شیرۀ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه کاهی شیرۀ خیارین شربت بنفشه دهند باز برای نضج ماده سوداوی خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه در نقوع اضافه کرده شیرۀ تخم کدو و خیارین کنند و خاکسی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبۀ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا بسیاوشان هر یک سه ماشه افزایند تلطیف بزرگ کرده نزلۀ حار شیرجات مثل خیارین غیره مینمایند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده پاشیده می افزایند برعایت معده تا از شیرجات معده متضرر نگردد و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک از زکام حار می شود استنشاق آب بسیار گرم بتکرار فی الحال دفع کند ابن هبة الله گوید که علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماء الشعیر با شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب آلو بجلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت دماغ بشمومات بارد مثل بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار سرکه صندل و کافور و اقاقیا و جو و برگ مورد در سرکه تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد حمام تغذیه بزوری آب انار و احتراز از امتلاء و تعرض هوای گرم است ابو سهل گوید که در نزله و زکام که از حرارت بود آنست که از آن رطوبت رقیق حاد سائل شود آنچه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت دیاقوزا صبح و شام تمام روز اندک اندک بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش و هم طبیخ خشخاش سوده بجلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع است و تخم خشخاش در حریرۀ معمول از نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست و اقاقیا مع پوست کوفته و جو و بابونه و برگ کاهو و برگ درخت گل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت اسر گل مختوم یا گل ارمنی با آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد سازند و یا روغن بیدکه در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر مالند و از باقلاء در سرکه تر کرده خشک نموده و لب بند مرده سنگ و صندل و کافور تبخیر کنند و بر بخار سرکه که اندر آن سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا حریرۀ معمول از نشاسته و آرد باقلاء و جو مقشر و کدو و خرفه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در آن بچۀ ماکیان یا دراج یا ماهی صغار داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده و کوفته در آب بجوشانند و صاف کرده تخم خشخاش بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و نیمرو تخم مرغ خشک کرده و شسته و زردی بیضه در سرکه جوشانیده که بران قدری طباشیر و کشنیز خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سعوس در سرکه تر کرده بابونه و از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و باقلاء و جو در سرکه تر کرده تبخیر نمایند کفرلع در زکام دموی فصد سر و تلیین طبیعت بنقوعات مذکوره و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نمایند و اگر سده باشد و آمده خوب اخراج نیابد سنبل الطیب و سندروس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشهب و عود بر آتش گذاشته تبخیر نمایند و جهت

تنقیح سده و در زکام برودی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام برودی است و الیفا ادویه مذکوره را با نطول بدن بعد
شیره تخم کاهو یک توله با شربت نیلوفر و دو توله خوا گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب نه عدد دانه سپستان بست دانه جوشانیده و صاف نموده بعد چند روز
اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس میکنند و افیون در حبس مجرب است و در زکام صفراوی سوای تمر هندی ابرنز و کوره تنقیه ماده بما الفواکه و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر
مزورات مذکوره و بعد نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور بشکر طبرزد و کاغذ و
کشنیز خشک و عنبر اگر سده افتد نیز مفید است انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد سر رو واجب است اگر زکام خاص بسر باشد والا اعم
اگر سبب عام بود و الا با باسلیق بعده تبرید مزاج بملازمت شل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه و تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید و آنکه خواب آورد و خواب در اینجا
مضرت و شل لبوب و خرفه و تطفئت و در غذا و شل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید شاه و ضماد باید کرد و از مجربات نهادن برگ کنار و سیب در عرق و نطول بگلاب است
و اکثر اکانوی قالیه و بخورات بعده اگر ماده متراید بود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف احتباس ماده در آن باشد واجب است استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین
بمثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و زوفا و ترنجبین و گاه مغز بکتری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزایند و اگر
سرفه باشد تمر هندی زیاده کنند و از مجربات من قالع زکام حار است که بوسند و دو اوقیه گاوزبان و خمیره بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل السوس و پرسیاوشان و
تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه و در چهار صد درم آب بجوشانند تا بنجاه درم باند صاف کرده بشربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منضجات نافع است
و اگر حاجت بنطول افتد بهتر از آن طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه است الشیخ اگر دزد سرمی نوشید که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز کرده باشد بعد لزوم
شرب ماء الشعیر سیخ آن تخم خشخاش سوده ناضج باید و طلا بروغن مورد و نطول بدان و بازرد گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب است و کذا المش بدان طبری گوید که
در صفراوی اگر التهاب باشد فصد کنند و بعد از آن تلیین طبیعت بمطبوخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی و ترنجبین آمیخته نمایند و دو سه روز
بر شربت خشخاش و شربت خشخاش اقتصار ورزند و فوکرادویه مرکبه نافع زکام و نزله حار بخور نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از
حاجی حسین تلمیذ والد علوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمانی پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یک جزوی
و اگر نزلات بارد باشد مرزنجوش تمام بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی و اندکی جند بیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دندان و گوش را بخار آن بدهند
پس صاف نموده قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثفل آن را بر سر ضماد کنند ترکیب موثر از حکیم واصل علی مرحوم که حبت حبس نزله و زکام و برای هر مرضی که از نزله
پیدا شده باشد مثل صداع و درد دندان و غیره و از برای صداع مطلق مفید است و نزله حار و بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزله بارد و هر مرض بارد و ضعیف
بالخاصیت مفید بود زیرا که مزاج این موثر فی الجمله سرد است و در امراض حاره البته مفید است پس بهتر آنکه در نزله بارد و غیر آن با ادویه حاره که مناسب نزله و غیره باشد ضم نموده
استعمال نمایند که اکسیر الاثر است تخم دهتوره سیاه و سه توله اجوائن خراسانی یک نیم توله هر دو را در یک نیم پاؤ آب جوش دهند هرگاه آب بقدر نیم پاؤ بماند از پارچه صاف نموده
و نطرفی نگاه دارند تا درد آن فرو نشیند پس آب صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده بگیرند و موثر سرخ کلان یا آثار گرفته تخم آن دور نموده در آن آب اندازند و بآتش نرم
بپزند تا آب جذب شود و در بین اثنا از مجری حرکت مسیاده باشند تا موثر ته دیگچه بچسپید و سوخته نگردد و بعده از دیگچه برآورده در آفتاب خشک کنند و در دو سه روز خشک شود
خوراک از ربع تا نصف موثر است و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود کشکی بقدر دو سه ماشه جوش داده بنوشانند دفع گردد و شراب نیز مصلح آن
موثر است و کسی را که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک موثر بخورانند مندفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور مسکر و مسکت است حب بنفشه جهت تنقیه
در زکام و نزله حار معمول بنفشه ترید مجوف رب السوس گل سرخ هر یک یک درم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته آب تازه سر شته حبها سازند حب یک
شربت است و طریق استعمال این مثل حب ایارج است حب نزله نسخه حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته زعفران
مساوی کوفته بیخته آب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطکی کتیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ
لفاح مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال کوفته بیخته آب سرشته حب سازند نوع دیگر از حکیم محمد مهدی

بزرالبنج زعفران هریک یک توله رب السوس هفت ماشه کتیرا هفتاد ماشه سائیده وحب بقدر مونگ بسته در سایه خشک نمود و یک حب صبح و یک شام خورند جهت نزله
معمول حکیم علی اکبر خان بزرالبنج بست و هشت مثقال تخم کاهو صمغ عربی بیخ لفاح تخم خشخاش هریک سه درم زعفران و درم افیون مصری پنج درم قند یا نبات سفید
سه درم کوفته بیخته بآب حب سازند بقدر ماش وقت حاجت یک دو حب خورند نوع دیگر معمول حکیم محمد شریف از تالیف الحکیم علوی خان که نفث الدم و سرفه و نزله را نافع و
تسهیل نفث میکند افیون بزرالبنج صمغ کتیرا کهربای شمعی صمغ عربی نشاسته تخم کاهو گل گاوزبان تخم خشخاش سفید تخم خیارین گل ارمنی پوست بیخ لفاح هریک دو
دو مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس دو و نیم مثقال ریوند چینی یک و نیم مثقال کوفته بیخته بآب کوکنار بقدر نخود حبها سازند و بورق نقره پیچیده نگاه دارند
خوراک دو حب تا دو حب نوع دیگر وزن افیون چهار مثقال بیخ لفاح و زعفران هریک یک مثقال است حب نزله که نزله و سرفه را نافع و مسکن است ازیکه محمد
افیون بزرالبنج نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید صمغ عربی هریک یک مثقال بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفته بیخته بآب کوکنار سرشته حب بقدر نخود
سازند خوراک دو حب با آب نیمگرم حریره معمول برای تقویت دماغ و نزله خشخاش سفید شش ماشه مغز بادام هفت عدد نشاسته شش ماشه در شیر گرفته نبات داخل
کرده بجوشانند تا بآتش ملائم تا مثل حریره شود گاهی اندکی زعفران اضافه نمایند و جهت منع صعود ابخره کشنیز خشک داخل کنند نوع دیگر سپیوس گندم یک قبضه
در آب تر نمایند و صاف نموده بر آتش بگذارند و نشاسته هفت درم شکر سفید ده درم روغن بادام پنج درم اضافه نمایند و بلا انقطاع تحریک کنند که پخته شود و بیاشامند
ایضاً که برای تقویت دماغ و رفع نزله و تولید منی معمول است مغز بادام مقشر دو توله تخم خشخاش سفید دو مثقال مغز تخم کدو شیرین دو درم برنج سفید یک توله نبات چهار
روغن گاو یک توله بدستور حریره کنند و آنجا که آب عرق بید مشک عرق گاوزبان داخل نمایند بهتر است و در نسخه دیگر مغز پسته دانه یک توله نیز داخل است ایضاً
برای نزلات نافع مغز تخم خربزه و تخم خشخاش کشنیز خشک مغز بادام مقشر هریک پنج مثقال همه را در عرق بید مشک و عرق گاوزبان شیره کشیده و نبات سفید هفت و نیم
مثقال کتیرا نشاسته صمغ عربی بارتنگ تخم ریحان هریک چهار دانگ تخم مرو کوفته یک مثقال یا دیا توزا شربت نیلوفر هریک پنج مثقال عوض نبات افزوده بپزند و بکار
برند حسوی لوز جهت زکام و نزله حاره یابس ایسا مفید نشاسته آرد باقلا آرد جو مقشر تا یک درم صمغ عربی و شکر سفید و کتیرا داخل کرده باشند نیز و روغن بادام
شیرین داخل کرده بقوام حریره آرند و گرم گرم بخورند خمیره خشخاش ساده که در زکام و نزله حار معمول است و جهت سرسام و رفع بیخوابی و صداع مفید و منع نزلات
حاره و اصلاح ریش سینه و خشونت و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین حرارت مزاج نافع است کوکنار کلان با تخم صد عدد و تکلیف ساز ندیا پوست را جدا
کوفته و تخم را نرم سائیده با دو و نیم آثار آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آثار قند سفید انداخته بقوام خمیره در آرند قوت آن تا دو سال باقی میماند و اگر در
قوام رقیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیره خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کتیرا هریک یک درم تخم خرفه مقشر کشنیز مقشر مغز تخم کدو
هریک دو درم باریک سوده ضم سازند و اگر خواهند قدری زعفران نیز آمیزند خمیره خشخاش نافع زکام حار پوست خشخاش بست و پنج عدد در آب خیسانیده
صبح بجوشانند و صاف کرده با یک رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیره تخم خشخاش شیره مغز تخم کدو شیرین شیره مغز بادام هریک یک توله افزایند تا بقوام
آید خمیره خشخاش کوکناری جهت زکام و نزله و سرفه و صداع و شقیقه بخاری و منع صعود بخارات معده و مراقی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول است
و بسیار خوش ذائقه و خوش رنگ پوست خشخاش ده مثقال جوکوب نموده در آب باران سه رطل بخیسانند و صبح جوش دهند و بمالند و بفشرند و با نبات سفید
یک رطل بقوام آرند بعده مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام مقشر کشنیز خشک مقشر مغز تخم تر تخم خشخاش سفید یک یک دو توله باریک ساخته طباشیر کتیرا صمغ عربی
هریک نیم توله جدا جدا خوب باریک ساخته در آن مخلوط سازند و زعفران هفت ماشه مشک یک ماشه بعرق کیوره و عرق بید مشک در سنگ ساق حل کرده با نیز در
دو ورق نقره دو توله یک یک اندلخته بتیر معجون کش بر هم زنند و بقدر یک توله همراه عرق گاوزبان یا قهوه گاوزبان و نبات سفید و دانه الاچی کجور نمند
خمیره خشخاش کم در معمول جهت ترطیب و تقویت دماغ نافع نزله و زکام و خواب خوش می آرد کوکنار ده نیم درم جوکوب نموده در ده سیر آب تر کنند و بعد یک شبانه روز بجوشانند تا
نیم سیر آب بماند صاف نموده تخم خشخاش و مغز بادام هریک ده نیم درم و قدری آب شیره بر آورده بآب کوکنار ضم ساخته نبات سفید یک نیم پاؤ گلاب نیم پاؤ داخل کرده
بقوام آرند و زعفران نیم ماشه در قدری گلاب سوده چون آن ترتیب انعقاد شود داخل کرده بتیر مخلوط سازند که همه رنگین شود رب خشخاش از تالیف جهت

نزلات حارہ و بغایت نافع است کوکنار مع تخم سہ عدد بکوبند و کشیدہ ریزہ ریزہ چہار و نیم مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا نصف رسد پس صاف کردہ با شکر پنج
درم شکر یا عسل یا شلث بقوام آرند که شکل لعوق شود و بعدہ اقاقیا زعفران از دو عدد بحبہ التیبن یک درم کوفتہ بیختہ بسرشند نگاہ میدارند و ساختہ میشود لنبیر اودیات
سفوف نافع نزلہ و رافع سہر و یبوست دماغ کشنیز مقشر تخم کدو تخم خشخاش ہر یک [illegible] مثقال اصل السوس بادیان و دارچینی ہر یک یک مثقال کوفتہ بیختہ سفوف
سازند خوراک دو مثقال [illegible] ارند الیضاً از کام و نزلہ البتہ مفید است تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر [illegible] برابر [illegible] ہمہ کوفتہ بیختہ
صبح از سہ درم تا شش درم خوردہ باشند شربت بنفشہ که زکام و نزلہ حار و ذات الریہ و ذات الجنب و سعال و درد چشم و دردگوش را نافع بود و اولین اندرونیہ
نرم کند گل بنفشہ خشک ہفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشہ تازہ باشد یا دو آثار بگیرند و ہمین طریق ساختن شربت
نیلوفر است شربت خشخاش معمول و نزلہ حار که با حرارت و قبض بود و سفید سرخ یا سبز [illegible] کوکنار مع تخم سہ عدد صمغ عربی [illegible] مغز تخم کدو مغز
تخم خیارین تخم خطمی ہر واحد پنج مثقال شیرخشت سی مثقال کوکنار نیم کوفتہ تخم خطمی [illegible] آب [illegible] آتش [illegible] تا نصف بماند صاف نمودہ
سی و سہ درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیرخشت محلول و مغز تخم کدو و خیارین شیرہ برآوردہ صاف نمودہ داخل نمایند تا بقوام آید شربت نزلہ
جہت نزلہ حارہ و دفع قبض [illegible] معمول استاذی مرحوم [illegible] دانہ عناب [illegible] دانہ سپستان پنجاہ دانہ پرسیاوشان سہ درم [illegible] آس [illegible] ہر یک پنج درم
تخم خطمی ہفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید ہر یک دو درم [illegible] پانزدہ درم [illegible] بنفشہ سی درم ترنجبین [illegible] شربت سازند نوع دیگر جہت نزلہ
حارہ و بارد مجرب و معمول برای [illegible] بعضی اجزای [illegible] معتدلین ہمہ [illegible] داشتہ بکار بردہ میشود و اعانت بر تسہیل نفث و
دفع عسر تنفس [illegible] بنفشہ نیلوفر ہر یک چہار درم [illegible] پرسیاوشان اصل السوس [illegible] بادیان [illegible] تخم خطمی تخم خبازی
تخم کتان گاؤزبان ہر یک ہفت درم انجیر زرد [illegible] دانہ عناب سی دانہ [illegible] سپستان پنجاہ دانہ [illegible] جوکوب کردہ در سہ رطل آب شب
بخیسانند و صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیدہ صاف نمودہ ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کردہ بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا ہفت
درم شربت گول [illegible] نافع نزلہ حار و سرفہ و ضیق النفس که از نزلہ حار بودہ باشد از مجربات میر قادر علی [illegible] گول خام یک آثار [illegible] پارہ پارہ کردہ سپستان
تخم [illegible] نیم کوفتہ اصل السوس مقشر نیم کوفتہ ہر یک یک چھٹانک عناب ولایتی پاؤ سیر [illegible] آب تر نمایند و صبح جوش دادہ مالیدہ صاف نمودہ سہ پاؤ
شکر سفید انداختہ قوام نمایند و دو تولہ ناشتا با آب [illegible] تا حصول صحت نوشیدہ باشند [illegible] ترشی و بادی [illegible] تلخ [illegible] طلا که منع
نزلات کند [illegible] افیون [illegible] باشد کوفتہ بیختہ [illegible] کاغذ سوسن
زدہ طلا نمودہ [illegible] بچسپانند قرص نزلہ [illegible] تالیف میر محمد ہادی [illegible] نزلات [illegible] سعوط [illegible]
[illegible] صمغ عربی نشاستہ [illegible] کتیرا [illegible] دم الاخوین [illegible] افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفتہ بیختہ
[illegible] برگ مورد [illegible] صاف نمودہ [illegible] اقراص سازند [illegible] سوزن [illegible]
زدہ باشند مالیدہ [illegible] بچسپانند الیضاً [illegible] ہر یک دو دانگ [illegible] سفید
[illegible] صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد ہر یک یک دانگ افیون [illegible] زعفران [illegible] کوفتہ بیختہ [illegible] اقراص سازند و در سایہ خشک نمایند
[illegible] مقدار [illegible] لعوق جہت نزلہ [illegible] مغز بادام مقشر [illegible] کتیرا [illegible] خشخاش سفید [illegible] صمغ فارسی دہ درم ہمہ را کوفتہ
بیختہ با ہموزن [illegible] تخم [illegible] کوفتہ [illegible] لعوق [illegible] لعوق دیگر که نزلہ و زکام حار را بغایت سود مند است خشخاش سیاہ و
سفید ہر کدام دو اوقیہ اصل السوس مقشر نیم کوفتہ سہ اوقیہ [illegible] تخم خطمی ہر کدام یک اوقیہ صمغ عربی کتیرا ہر کدام نصف اوقیہ [illegible] رطل آب تر کردہ
بجوشانند تا النصف باند صاف نمودہ صمغ و کتیرا باریک سائیدہ و لعاب [illegible] نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافہ کردہ بجوشانند تا بقوام آید [illegible]
[illegible] نزلہ [illegible] معمول حکیم اکمل خان تخم کاہو تخم خشخاش افیون زعفران [illegible] دم الاخوین صمغ عربی کتیرا [illegible] وقت حاجت

باشد کافور قیصوری نیز اضافه نمایند و به ادویه را سائیده و بسفیده تخم مرغ آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر جبهه بچسپانند

علاج زکام و نزله بارد

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر سه عدد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان هر کدام
گاوزبان کنند و با عسل دهند و گویند که انجیر سه اوقیه صعتر بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب است و اگر اصل السوس گاوزبان
بادیان ابریشم خام هر واحد یک درم سپستان و منقی هر یک هفت دانه نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید حل کرده دهند و اگر حاجت
تلیین باشد ترنجبین مغز خیار شنبر افزایند نیز مفید بود و در حال حدوث رطوبات غلیظه بارد همراه جوشانده شربت زوفا و همچون آن شربت اسطوخودوس و شربت
بنفشه مرتب بعسل و معلی منضج دقلی حلو و خمیره بنفشه و خمیره اسطوخودوس نیز منضج است و گاهی در نزله بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع حاجت سکنجبین و شربت لیمو
قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکنند و باید که در آب اصل السوس و غیره حل کرده دهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و دوائی که آلت
کو اصناج باشد و حلو و حاره و لطیفه باشد احداث خراش و خشونت در حلق و سینه نمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیره بنفشه نیکوست و
تکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش نمام قیصوم جوشانیده
آب آن بر سر ریزند و ثفل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شمومات مانند شونیز بریان کرده و افتیمون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و
عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا و پوشیدن جامه های گرم و چرب کردن آن و تقعد با آنها مفید و از طعام و شراب باز دارند حتی الامکان بیدار مانند و
بر تشنگی صبر کنند اگر سده باشد شربتی که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب است و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه و خطمی
بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده دخل تمام دارد و اگر شونیز بریان یک شبانه روز در سرکه تند تر کرده بسایند و با اندکی روغن زیتون کهنه سعوط کنند
فی الحال سده بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و بعد از آن مانع زکام است و انکباب بر مطبوخ ظرفا و همچنین سر داشتن بر بخور شلغم و بابونه در نزله بارد
مفید است و سبوس گندم در آب و سرکه جوشانیده سر بر بخار آن داشتن نیز مفتح سده زکام است و گر لادن چوب گز و شونیز بجوشانند و سر بر بخار آن دارند سده
بینی بکشاید و بخور حامی حسین کرد از ادویه زکام و نزله حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در
پارچه بسته بوئیدن زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران چند سید بهتر و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتهای اگر نزله از حلق بسوی بینی آید
محسن ثانی و غیره سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنباکو یک توله عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و
املا آن از جانب حلق معمول است و سعوط تخم ترس بکسیان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن و عود و قسط و شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن به بینی کشند
و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب است و اگر کندر میعه سائله قسط شیرین سندروس هر یک مساوی کوفته بیخته حب سازند و بر آتش نهاده
بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از نزول کند و یا شونیز در سرکه تند سائیده در سنگ تفته یا خشت گرم ریخته بر سر کشیده و در آن بکنند و استعمال
دیگر ادویه مرکبه که مسطور میشود حسب حاجت مفید است و در نزله بارد کهنه استعمال حب افاراقی و پس از آن حب بلادر معمول حکیم شریف خان است و بر تارک سر شیر دار زرد و
سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در منع نزله کهنه از مجربات است و اگر دار شیشعان دو توله دار فلفل دو ماشه جدوار اکبر و عاقرقرحا هشت ماشه دار فلفل فلفلمویه
هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در منع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطگی کندر زفت گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یک جزو در روغن گل یا
نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغنها گداخته ادویه را کوفته بیخته آن بسرشند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند از برای زکام
و نزله کهنه مجرب است و باید که در نزله بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شهد پخته باشند
بدهند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلغم و گزر و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جالی تلیین بود مفید است **بیان ادویه مرکبه که در زکام و نزله بارد مستعمل**
اطریفل مقوی ناجع نافع نزله مفید آلات صدر و ملین آن پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلیله آمله کشنیز خشک مقشر مغز بادام هر یک یک توله تخم خشخاش

تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هر یک شش ماشه ادویه سوای خشخاش و کاهو و بادام کوفته بیخته و مغزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند از زمین گیرند شربت
بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان هر واحد ده مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفتده دانه اسطوخودوس ده درم برگ وفای خشک ـ درق اصل الطیب یک یک درم بیخ
سوسن پرسیاوشان هر یک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار تولہ این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بماند مالیده صاف کرده با نیم آثار
قند سفید آمیخته بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته نگاهداشته را آمیخته معجون سازند خوراک یک تولہ بر ناشتا خورند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند اطریفل ملین تالیف علوی خان
نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه و شقیقه دماغ و آلات سینه از بلغم عناب انجیر زرد هر یک بیست دانه اصل السوس وفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس ابریشم بسفایج فستقی فراسیون
هر یک دو و نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بیست و پنج مثقال مجموع را در چهار یک من تبریزی آب خالص بجوشانند تا نصف رسد بپالایند و عسل سفید مصفی یکصد و
پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آرند بعده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک متقشر هر یک پنج مثقال
بادیان انیسون مصطگی حب بلسان هر یک دو و نیم مثقال غاریقون سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین
دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل مذکور سرشته شربتی از یک مثقال تا سه مثقال بآب نیم گرم بر شکم ناشتا مضی ادویه السائه است
بجهت نزله و زکام و امراض دماغی بارد و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و غیره و امراض
سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای آنها و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نفث دم و قولنج و ضیق النفس و درد دهن و دیگر ضعف کبد و انواع استسقاء
سرعت انزال مفید و اوان او و بعد انزال منی رسنده و از صناعات و دو رقاع حمیات عتیقه و سعال نافع و پادزهر جمیع سموم نسخه شیخ الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید
هر یک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا کوبند بعده وزن نموده همراه عسل
صاف که سه چند ادویه باشد بسرشند و سه ماه در جو مدارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف مثقال اقل او دانگی و قوت او تا پنج سال باقی میماند و در نسخه
معمول حکیم علوی خان دارچینی زنجبیل هر یک یک مثقال عوض فلفل سیاه است نوع دیگر نسخه ابوالبرکات که بهترین نسخه و مجرب است دارفلفل دارچینی خولنجان سلیخه جندبیدستر
هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل و پودینه خشک هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب مصطگی اذخر دارو بلیل هر یک دو درم فو و اسارون دلنا
هر یک ده مثقال و نیم افیون یک نیم اوقیه تخم کرفس افیون بزر البنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بیست و دو و نیم مثقال عسل چهار صد و پنجاه مثقال بدستور مقرر مرکب
سازند شربت شش از محمد صادق برای نزله و زکام نافع بود و مسکن و مقوی باه است و دیگر امراض سر را النفع بسیار نماند مروارید کهربا سنبل الطیب عاقرقرحا خولنجان
زنجبیل سلیخه بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندی آمله منقی ورق نقره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان دار الله سعد کوفی زعفران
هر واحد چهار ماشه بزر البنج نانخواه هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل
مغز کدو گان هر یک یک دام فلفل چهار ماشه کوفته بیخته بدستور معمول معجون سازند حب نزله که جهت نزله و زکام از مجربات است جندبیدستر زعفران
هر یک یک مثقال رب السوس دارچینی افیون هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند مقدار شربت دو حب است و
در بقائی وزن رب السوس دو مثقال است و در قادری وزن جندبیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم حب چای ختائی که بطریق قهوه
میخورند نزله بارد را نافع است و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و ریح بلغمی از بدن دور نماید و گرده و پشت را قوت دهد چای ختائی پودینه خشک هر یک
یک تولہ پوست ترنج شش ماشه در آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه
حل کنند و بعد از آن که قریب سرد شدن برسد قرنفل دارچینی هر یک سه ماشه دانه الائچی کلان و خرد مصطگی هر یک یک تولہ جوزبوا کمنی عود غرقی هر یک شش ماشه
مشک خالص یک ماشه همه را سائیده داخل کرده حبها بطریق لوز بسته نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه پخته قبل از طعام و بعد آن خورند حب
مومیائی جهت دفع نزله و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و تغیر ندارد و امساک را نافع مرکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه چینی لبه
صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطگی خولنجان بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کانی سیده سالم هر یک

شش ماشه کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بآب کوکنار خمیر کرده برابر نخود حب سازند یک حب صبح و شام خورده باشند حب شنگرف نافع نزله بارد و حار است زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزرالبنج جوزبوا هر واحد دو سرخ افیون چهار سرخ حب بقدر دو نخود بندند و از آن یک حب با دو حب ... حب مسبت ...

جهت نزله زکام و سرفه و سیلان منی منقول از بیاض استاد مرحوم مصطکی زعفران هر یک یک ماشه افیون مصری چهار ماشه قرنفل حب سازند و از آن یک حب تا دو حب حب جدوار نافع زکام و نزله و سرفه و جهت زحیر و اسهال و تسکین آلام مشکور و معمول است زعفران قرنفل سفید یک ماشه دارچینی دانه فلفل هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه جوزبوا زعفران کبابه مصطکی قسط لسان الثعلب هر یک پنج ماشه افیون خالص یک تولکه کوفته بیخته بآب صمغ عربی و شربت حب بقدر نخود سازند و بسایه خشک کنند دیگر حب اپها حب وقت خواب استعمال نمایند حب جدوار از معمول خاندان حکیم علاء الدین امام جانفزا است نافع زکام و نزله قاطع اسهال مقوی احشا جدوار رونج ... انیسون مقل ملیده ... هر یک چهار مثقال بزرالبنج کبابه عاقرقرحا صمغ عربی صبر سیاه قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم کرفس لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان هر دو ... شیطرج سنبل الطیب فاقلہ قرنفل دو دو مثقال ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیره ... نانخواه هر یک دو مثقال مرزنجوش هر یک یک مثقال ثعلب مصری پنج مثقال زرآوند ... هر یک شش مثقال وزن فلفل ده مثقال جند بیدستر نیم مثقال افیون بیست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند و از آن حب ... **نوع دیگر** نافع

از برای زکام و نزله و سرفه که حکیم علوی خان بجهت عبدالله خان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده و بمزاج معزی الیه موافقت کرده و مجرب است بدار خطائی ... مصطکی رومی بسباسه صمغ عربی بزرالبنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح هر یک یک نیم درم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم و چهار دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا نیم درم طلای محلول کنند بهتر است بدستور مقرر حب سازند هر حبی بقدر نخود و از آن یک حب **نوع دیگر** نافع زکام و نزله و معمول است جدوار افیون ریوند خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کتیرا دو ماشه نیم ... جوزبوا برگ تنبول هر واحد شش ماشه بقدر فلفل حب سازند **نوع دیگر** جهت نزله که از آب سرد ساذج شود و جهت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک توله جدوار شش ماشه اجوائن خراسانی تخم دهتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب بندند دو سه حب هر روز بخورند **نوع دیگر** که زکام و نزله و سرفه و صداع را نافع است دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی هر یک سه درم جدوار بنفسج زعفران افیون هر یک هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند برابر نخود **نوع دیگر** تالیف حکیم ارشد برای شاه ابو نان جدوار عود هندی دارچینی بزرالبنج هر یک نیم توله مصطکی کندر زرنباد قرنفل دانه هیل جوزبوا بسباسه کبابه چینی سنبل الطیب پوست بیخ ... زعفران مشک عنبر اشهب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نقره هر یک سه ماشه افیون یک توله بدستور حب سازند **نوع دیگر** قلیل الاجزا و کثیر المنافع و جهت تقویت دماغ و دل و معده و باه و بعدیل جدوار نسیج زعفران کشمیری عنبر اشهب ... ابرکنند بیخته در کهرل آب حق بلیغ نموده بقدر فلفل حبها سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند **حب تاتوره** جهت کسی که ازالة النزلة و جلی ... و سده ست تخم تاتوره را هفت بار در آب پوست خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود مغز پنبه دانه زیره سفید کشنیز مقشر همه مساوی گرفته تا به تر عطله منقوعه ادویه در کهرل صلایه کرده حب بقدر نخود ببندند و در سایه خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه دانه که تریاق تاتوره داخل است و هو ... نکنند و بهمنا قدر خوراک هم کم است و این حب سرعت انزال و درد و منی و سرفه را نافع است **حب سیماب** که در نزله کهنه نفع بلیغ می بخشد حتی که آن سال آن می کنند سیماب کبریت هر یک چهار درم خوب سحق کنند که کجلی شود پس قرنفل گاو دار چهار درم تخم جوز ماثل یک درم نبات نه درم داخل کرده چهار گهڑی دیگر صلایه کنند پس حب بقدر نخود بسته یک صبح و یک شام بخورند **حب کچله** برای نزله بارد و دائمی و اختلاط

ودیگر امراض باردۂ دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا بسباسہ عود صلیب قرنفل ہر یک یک تولہ کچلہ دو تولہ اول کچلہ را در شیر خشخاش یا
پوست آن را دور کردہ لبوبان ریزہ نمودہ یا از کارد باریک تراشیدہ خوب صلایہ کردہ بعد ازان ادویہ دیگر کوفتہ بیختہ در عرق نانخواہ خمیر کردہ بمقدار نخود
حب بستہ صبح و شام بقدر مناسب دو حب بعرق اجواین و عرق صعتر ہر یک بقدر مناسب دہ تولہ بنوشند و چون درین حب ادویہ مقویہ و ممسکہ اضافہ نمودہ شود
در تقویت باہ و امساک فائدہ عظیم دارد و اگر عقیمہ بعد از طہر بخورد بارگیرد حب بلادر برائے نزلہ و جمیع امراض باردۂ دماغی و اعصابی و رطوبے
و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائدہ عظیم دارد و تقویت باہ و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی ہمہ را کوبند
و خوب باہم مخلوط نمودہ حبہا بقدر نخود بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکہ چیزی ضرر محسوس نشود آہستہ آہستہ بقدر برداشت
طبیعت بیفزایند و عورتی برای دردہای ثولول فم رحم استعمال کرد و زائل شد و ہرگاہ ہمین شقاقل ثعلب عنبر اشہب دیگر مفرحات مثل فندق و مانند آن
اضافہ نمایند در تقویت باہ و امساک و دیگر آثار بے عدیل گردد و چون این ہر دو حب بجہت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب مغز
بلادر یا ادویہ مناسبہ ساختہ استعمال نمایند نیز در تقویت باہ و امساک فائدہ عظیم خواہد کرد و بی خاصیت بود **خمیرۂ خشخاش** معمول نافع نزلہ و زکام مقوی دماغ پوست
خشخاش یک سیر در یک حصہ آب باران و دو حصہ گلاب بخیسانند و بعد چہار پاس بدست مالیدہ بجوشانند تا ثلث آید صاف نمودہ و تخم خشخاش یک سیر را
دران شیرہ گرفتہ با قند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آوردہ عنبر اشہب نیم تولہ صندل سفید چہار مثقال و دو غرق مصطکی زعفران ہر یک دو تولہ سودہ
آمیزند و زعفران بگلاب حل کردہ مخلوط سازند و ورق نقرہ پنجاہ عدد ورق طلا صد عدد نیز آمیزند سعوط کہ برای مائۃ نزلہ از حلق بسوی بینی و انتہا بالا آید برگ
ذلی تر گرفتہ بر جای بلند در باد بچسپانند بیاویزند کہ خشک شود پس ازان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران ہر یک نیم درم کندش چہار درم عاقرقرحا
سہ درم سحق بلیغ نمودہ سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزلہ و سرفہ و اوجاع کبد و اختلاط دو در دندان و تا کل آنہا و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید
بزرالبنج ہر یک بست درم افیون دہ درم فطراسالیون چہار درم تخم کرفس نبطی سہ درم سنبل الطیب چہار درم ساذج ہندی سلیخہ عاقرقرحا حب بلسان فرفیون
ہر یکی یک درم ہمہ ادویہ را کوفتہ بیختہ یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفتہ سہ چند ادویہ بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت ا
شش ماہ مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گردہ بآب کرفس جیدہ و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی و قود داخل کنند و ہر قدر کہ کہنہ شود نافع تر باشد
فلونیای فارسی نافع برائے نزلہ و سرفہ و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دہد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت و دماغ و دیدان کند فلفل سفید
بزرالبنج ہر یکی بست درم افیون دہ درم و بعضے اطبا گل مختوم دہ درم داخل کردہ اند زعفران پنج درم سنبل الطیب مرمکی عاقرقرحا فرفیون ہر یکے دو درم جند بیدستر
یک درم زرنباد درونج ہر یکی نیم درم مروارید مشک ہر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ ہمہ ادویہ کوفتہ بیختہ جمع نمودہ بعسل کف گرفتہ سہ چند ادویہ معجون سازند
و در ظرف برداشتہ بعد شش ماہ وقت حاجت استعمال کنند شربتی ازان یک درم بآب سرد برای قی مفرط و اسہال و نفث الدم و نزف حیض بآب سماق و
ہر قدر کہ این دوا کہنہ گردد جید تر بود نزلہ بند از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسہ حضض مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطکی
بیخ لفاح در گلاب و سفیدۂ تخم مرغ سودہ بر کاغذ کہ برابر روپیہ باشد بسوزن سوراخ نمودہ ادویہ طلا کردہ بر شقیقہ بچسپانند **ناس** نزلہ از
مجربات اکبری تنباکو سورتی یک درم زعفران یک ماشہ قرنفل ہفت عدد باریک سائیدہ قدرے ناس بگیرند **ناس محسن خانی** برائے نزلہ
از بیاض حضرت استادی غفر اللہ لہ در الاخرین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر ہمہ کوفتہ بیختہ ناس گیرند **ایضاً منہ**
نوشادر چونہ قدری باہم سودہ بر کف مالیدہ ببویند مادۂ مجتمعۂ نزلۂ بارد دفع شود **ناس** برائے نزلہ از خط عمو حکیم مرحوم منقول تخم سرس بالچھڑ
یک یک تولہ کایپھل دو ماشہ زعفران یک ماشہ باریک سودہ ناس بگیرند **ایضاً** برائے نزلہ از بیاض والد مغفور سمندر پھل دوازدہ عدد قرنفل

لیست و پنج عدد فلفل سیاه بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب ادرک با یکپاس سائیده حب ساز در سایه خشک کنند و بازسائیده با چینی بزوره کنند با سه صبح و شام
بکار برند ایضاً از مجربات آن مرحوم تخم پوست رواس کعبه یک من نیم خشک نموده یک توله تخم مغز کدو یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه
همه را با یک ماسائیده سعوط کنند نفوخ نافع نزله و شقیقه مزمن کسید و آن بکشاینده ابل شش ماشه عنبر مصطگی نیمه چار ماشه فلفل سیاه دو ماشه قرنفل دو
یک ماشه گرفته تخمینه قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و مدت بسیار دارد نفوخ برای تنقیه دماغ و جاری نمودن آب از بینی دار شیشعان
یک درم و ربع منبدل قبت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل دو عدد با یک سائیده و بکار برند ایضاً برای نزله و شقیقه از نزله باشد چهکنی سه ماشه
فلفل گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ گرفته تخمینه بکار برند و بعمل آرند ایضاً برای نزله و سردی دماغ چهکنی خشک خولنجان زنجبیل صندل
زعفران دارچینی هر یک یک ماشه تنباکو سورتی یک درم سائیده قدری ناس گیرند ناس حلوی خانی که در نزله بار داز مجربات است و مکررات و مرات تجربه
برادر اسرب دارشیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل رو اس صلایه نموده بکار برند ایضاً قوی تر از اول برگ فلفل دارشیشعان فلفل گرد تخم دو تخم
عقل پیر مساوی صلایه نموده بکار برند ایضاً گل یاسمین برگ رو اس سیاه گل یاسمین برگ کنیر تر سفید زنجبیل عقل پیر هر یک یک توله سائیده و بعمل آرند نوع دیگر
قوی تر برای نزله بارد و تنقیه دماغ براده اسرب سه توله فلفل گرد یک توله سبز بر او در سنگ ساق سه پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود پس خاکستر یک رشتی
یک توله در شیر عشر تر نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نسط چهار مرتبه تکرار نموده و اندک روغن گاو تازه بر تابه آهنی بریان کنند و تخمینه این شگفته
برگ نرزیر هر دو در سایه خشک کرده هر یک یک توله سنبل الطیب تر سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز سائیده بعمل آرند اقوال اطبا سوید گوید که در نزله با رد بخور شرب
عود و قدر دران بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بر روغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نارنج آن که در دواء ابث باشد
خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباس قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا بسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور عیشران بر
مقدم سر و تبخیر و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز با پوست جوز و قدری برگ نار آمیخته و حمام بسر و شستن آن با آب خشخاش
و بعده و شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر بر اوجه مجرب من است و از اطبا دیگر نقل کرد که شرب و ضماد و شم و
بخور نبرت و کذا جند بید ستر و کذا انیسون و شرب و طول مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویه نزلات چون آب مرزنجوش یا بر روغن نارسبر شند و شم و شرب
مرزنجوش خشک و کذا ابهار طبیخ آن و کذا حماما و کذا سنبل الطیب و کذا اغرا بخور و شم و ضماد و دار شیشعان قبل بخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع است و شرب طبیخ آن و ذرور خام
آن و کذا ثمره اما سائیده و بعسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا آشور سه قیراط در حلک البطم آمیخته حب ساخته و کذا ثمره نشاسته شکر و مغز بادام و کذا
اشق دو درم و کذا بیضه نیمبرشت و کذا حب بلسان و کذا نخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون شکر یا عسل و کذا بابونه ابولوسات بشراب آمیخته
و کذا طبیخ زوفا خشک و سعد با عسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ یودینه دشتی یا مخلوط بجبر و کذا تربد سفید با ترتقیه ماده و کذا شحم حنظل و کذا
سیر بعسل و شراب و کذا حلتیت و طلای عود الفرج بعسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا میعه سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق
در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا اغرا و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا صرف و سرگین کبوتر و لطوخ دهن منی بر مکی تنها یا با آب
مرزنجوش خشک و یا مرزنجوش حل کرده و بخور شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا مامیثا و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان و شم زیره و سرکه سرشته و یا گل بابونه
یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس و اکم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه و سعوط سنبل الطیب کذا روغن خیری و کذا آب شقائق النعمان
کذا زهره کرگ که نافع نزلات عظیم است و کذا زهره غراب بر روغن بادام تلخ و ذرور بر مقدم سر از دار شیشعان و گل بابونه و ایرسا و جند بیدستر ونمام
دو مانع سرمه خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و ساذج و میعه خشک و سنبل الطیب و مشک و ساذج و حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و یودینه دشتی

در سپستان کنند و آنکہ صبر بطریق امنجہ و گل نسرین و ترنجبان و کشنیز سرکہ اکہ باشد باریک سودہ و تدبیر تقدم سر بروغن قرعیوم کہ چون گل و برگ نارنگ در زیت اندختہ
چہل روز در آفتاب دارند و یا روغن بابونہ و یا زیت و یا سداب و یا بہار و یا اقحوان معمول بزیت و یا روغن قسط و یا نمام و یا روغن تخم ترب و یا خیری و یا گل قند ول یا نسرین و یا
بان ہرچہ ازین روغنہا ہم رسد نافع نزلہ بارد ست و مضمضہ بطبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزلہ باردست و کذا نقندیہ کرنب بناکیان پختہ و مالتی و سفیان ابن اجہ
گویند کہ تمضمضہ بطبیخ فاریقون نافع نزلات صعب ست و چون فاریقون با دویۂ قوابل مخلوط سازند فصل آنہا قوی گردد جالینوس گوید کہ اگر ماہی شور خورند تا تشنہ
گردند و بران تشنگی آب نخورند و صبر کنند و ہیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یک شبانہ روز صحت یابند سعید گوید کہ در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال
حریرہ بشکر و روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین او بقرص بنفشہ و یا منقوع و شربت بنفشہ و ریختن آب گرم بر مقدم سر و انکباب بر بخار آب گرم و شمیم جبین جاوہ و شل
مرزنجوش و نمام و بخور اجوہ و بند و در حالت طول زمان سیلان شمیم افیون گاہ گاہ متصل بالبیت غذا اولا و دادن نخود آب در اخیر نیز نافع ست ابن الیاس گوید
کہ اگر سبب زکام رسیدن سرمی بسر باشد تسخین سر بغیر و تکرم و کمادات سخنہ و تبخیر بیند و نطولات و شمومات حارہ و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد بستانج و رم
بنفشہ و نیلوفر و حب السوس و پرسیاوشان ہر یک سہ درم و شکر و ترنجبین ہر یک دو درم تلیین نمایند غذا مزورہ نخوداب و نخوداب دہند و انکباب بر جوشاندہ حاشل مرزنجوش
و شبت و بابونہ و اکلیل کنند و اگر سدہ حادث شود و خارش بادی شود تبخیر بعنبر و جلبان و قرطاس و مانند آن نمایند **الطاکی** گوید کہ خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل منفج سریع
زکام و نزلات باردست و کذا انجیر بشکر و کبریت و خوردن آن ناہار و اگر آنرا با قلا البسر کہ تر کردہ و در سایہ خشک نمودہ با مثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقر قرحا و برگ
شامی ہر یک ربع آن حنا کنند تحلیل او را و منع نزلات کند و کذا الطلی از پوست خشخاش و بابونہ و شبت و اکلیل و اگر گل حنا یک مثقال با العسل سہ اوقیہ بخورند در منع نزلات
بارد از مجربات ست **گیلانی** نویسد کہ مطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پرسیاوشان و حب السوس و عسل یا فانیذ بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و انا شربت طبیخ انجیر و مویز و حب السوس
و انجیر بنفشہ و از حلویات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانیذ با دم و از بقول شلجم و گزر دبیانہ جوش کردہ و از لحوم گوشت بزغالہ و بچہ مرغ فربہ بکشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز نان
میدہ و فانیذ و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان انگبوست و آنچہ نزلات بارد را نافع ست بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیہ جند بوا سہ درم زفت سہ درم و از ان اقراص سازند و بر
پیشانی ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کردہ بر پیشانی الطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریرہ معمول العسل مفید
مہرار یس گوید کہ چون ہمدان محرق اسر کہ سائیدہ با بن مدغن طلا نمایند نزلات مزمنہ را نافع و از اسرار ست **ابن بختیشوع** گفتہ اگر خواہند در زمستان زکام نشود
گل نرگس بو بیند و ہر روز سہ لقمہ از شہد خالص بخورند و حکیم شریف خان می نویسند کہ بوی نرگس در بعض امزجہ محرک نزلہ ہست **محمد زکریا** گوید کہ در نزلہ بارد آب بسیار گرم
بر سر ریزند و ہر گاہ سخونت او در دماغ محسوس گردد فی الفور صحت یابد یا بگیرند خرقہ کتان و بآتش گرم کردہ بر یافوخ نہند و ہر گاہ گرمی او معلوم شود فی الحال سرد
گردد **بعضے** گویند کہ نزلہ کہنہ را کہ ادامی و دوا فائدہ نمیکند الا ابد تنقیہ دماغ و تقویت او حسب مزاج ابد تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بہترین دافع بخار
الرطوبات ست و گویند کہ ایارج فیقرا منضج و استفراغ مناسب ماد و ماصی نزلہ را و بقول ایلاقی کسی را کہ نزلہ و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس
مساوی حب ساختہ وقت خواب دو درم مدام بخورد **مسیحی** گوید کہ در زکام حادث از برودت دوا آنست کہ آنچہ ازان نازل شود بارد و غلیظ باشد باید کہ معالجہ بتکمید
از پارچہ گرم کردہ یا جاورس گرم کنند تا آنکہ گرمی او بقعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب کہ در ان سنگ گرم کردہ انداختہ باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونہ و اکلیل الملک
و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر بشونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفتہ بویند و کذا افیون و قسطا تا از حنات نخرین منجذب گردد و ماء العسل و طبیخ زوفا و
سکنجبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان بانمک و فلفل سائیدہ در عسل سرشتہ بخورند و یا کندر کوفتہ بیختہ در ہاون با عسل مصفی حل کردہ بلیسند و یا میعہ سائلہ با مثل آن عسل
مصفی بجوشند تا بقوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تحلب و تخفیف مادہ کند و ہمچنین اگر قردماما العسل سرشتہ بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سیلان ست
صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس حب ساختہ بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بہر آنکہ حمام در آخر زکام بسیار نافع ست و منشتے
بقایاست و قبل آن تمریخ بدن و پاہا و مفاصل بآنات و معد بروغن گرم نافع ست و غذا آب نخود مع حریرہ آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر ازین زردہ بیضہ
معمول بزیت و مری ست و بچہ مرغ بریان بزیت و حریرہ آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند **اطباے ہند** گویند کہ فلفل گرد ہفت عدد در شب با قدری آب از حلق

فرو بردن نافع زکام بارد است و در شستن فتیله منبه کننده بر عطسه برای امالهٔ نزله سوی بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز تخم سنبل بشیر مورد سائیده وا نیز نیز
منقی دماغ از رطوبت است و سعوط شونیز سوده و در روغن گل و دسه نوبت نفع سده کند دم است والیه و رجل گوید بیول الشاست دکتیرا و سبیاری حیا و بیه بر بالکسر اشه
انیون با جوا و ین اسامی بر بانمدش سرخ در آب سائیده بر گرده کانمد سوزن زده طلا نموده ببیر و صد فیین چسپانیدن مانع نزول نزله است مقله کرد قرنفل سائیده و بر بالای چیع
نافع نزله بارد است تنقیح مدد زکام بلغمی که سال تر بن از نزله بر کام است نیز مدبر مذکور ریم حل آرند و مطبوخ ادویه لطیفه مثل اصل السوس فرنشته خطمی مویز منقی بادیان انجیر بدیع بادیان
سطوخودوس بسیاوشان زوفای خشک بیخ سوسن عنابی سپستان خطائی بادیان خطائی و مانند آن حسب حاجت بنهند اصل السوس منشاتنه جوشانیده و با شربت سطوخودوس
دو تولہ یا سطوخودوس چهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو تولہ حل کرده دهند یا بادیان نانخواه پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان تخم
تخم شقال سپستان مویز منقی هر یک در صد و نبات یک نیم تولہ در نیم آثار آب جوشانند هر گاه چهارم آب باند بصاف کرده نوشند اگر سرفه با کثرت نم بود انجیر زرد ششی بادیان نیناتی
بیخ سوسن فراسیون بر حیه مناسب دانند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بیدانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله طرف سینه بود زوفا بنات شربت سه تا
دو تولہ یا ترفایک تولہ کنند و اگر با حرارت دماغ خلل بلغمی مرکب باشد فرنشته سپستان اصل السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان مدد آب گرم ترکرده گاه تمد حل کرده
نوشند و بقول اهل هند اگر زنجبیل کوفته حاوده بر یک از یک نیم ماشه تا سه ماشه و کنار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هر گاه نیم پاو آب باند شیرین کرده یا شیره نیم گرم گرم نوشند
برای زکام بلغمی و در دسر تب بلغمی نافع است و تلیین طبیعت بطبیخ روفا و اصل السوس انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و تنقیه بحبوب مذکور و رشیدان با آب عوض آب و انکباب بکیه
شبت بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل نیچه باشند عند برد و ضعف سده تحجیر شکر سرخ و کاغذ سنبل الطیب و رمل سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از بلغم و حب ایارج
تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی با ایارج و اسطوخودوس نیز مقوی نزله بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تأثیر عظیم است نیم صبر یک درم مصطکی نیم درم رب السوس بادیان نانخواه بر یک نیم درم
متقل کرده با آب کرفس حب طبوخ حب ساخته بعد منضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا شرو د طیوس مدام دهند و برشعثا بخورند و مداومت اطریفل الی الصغیر
امین و ساير اطریفلات نافع و طبری گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس منشا بیخ در نیم ترنجبین سی درم آن شیرین است عناب سی عدد انجیر سیاه و بست عدد
فانیذ سنجری بست درم طلنجبین بست درم خیره بنفشه پانزده درم جوشانیده صاف نمایند مقدار شربت و ظهیت در روغن بنفشه جبار شنبر در آن الیده باز صاف کرده بیاشامند و از
گوشت و سایر دهیات پرهیز و باز غذا و دوا چون نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب نوشند و بریج سیر و افاستاکنند
و دائم استنشاق نمایند و شب گل محمود خواب کنند پس اگر از منخرین فضول جاری شود اماله و حل طبیعت بملین مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم بنفشه برگ تمام هر یک واحد
کف سبوس گندم دو کف نمک جریش دو کف اصل السوس کوفته یک کف خولجنان کوفته دو کف بجوشانند تا مهر اشود بران انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد بر بالای آیطبوخ
مذکور نهاده بخار او استنشاق نمایند و دیگر یا لبه سندروس و شکر سرخ و قرطاس مصری محرق ثوب سرخ که از صنعوان می آورند و کندر خشک عود خام و جسل بر فاملر بر آتش انداخته
و دخان او استنشاق کردن نیز مفتح سده است و هر گاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد هر استنشاق کم کنند و از آب انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و ما نبی
نباشد نصد کنند و ابتنقیه اگر دو ی و طنین حادث گردد حلوا نشاسته و خشخاش و روغن بادام بسیار بر آن فرستند و روغن سوس استنشاق نمایند و تغذیه گوشت کنند و اندک شراب بنبیند
اکثر دوی و طنین حادث عقب زکام از عدم امور در زائل شود و انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس اعلی ولا اما العناب مثل طبیخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث کرفس صعتر و زوفا و مرزنجوش
است بعد از آن تنقیه با ایارج و غذا سعد انگشت بعسل دهند و اکثار از شیرینی و بادام و پسته و چلغوزه و عسل کنند پس اگر از خطیه در سد و باشد تکمید لیشو نیز گرم و خرفه از ارزن استعمال بود
و کذا ناخواه و نمک و چار درس او لا بعده حمام و اکثار حریره سبوس و بادام و شکر نوشته اند و من در این فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بعد ترقیه سخن کثیر النفع است و هر گاه
ماده تحلیل شروع کند حمام خواب برای اگر رسد موجود و شم ناقص بود و انچه سیلان کند کم گردد استعمال انچه مفتح است واجب بود و حل آنها در بار و مشک سندروس عود کند رت و انچه تجربه کرده ام
و تحلیل زکام بار که نصل و در بن بار بود و اگر چه در بلاد شمالی باشد این منضج ست انجیر سیاه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته در دو دینه ببه آب بجوشانند تا ربع
بماند صاف کرده بنوشند و از انچه در بن منزاد است انکباب بر طبیخ برگ زیتون و دخان تخم گندنا و بوم بامیعه یا مصطکی و قسط و خشخاش اسعد بود که انیا نافع آید عنبی
سایرین منولیسند که در زکام بلغمی جهت انضاج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج ملوکی خان هفت هشت روز دهند یا کم و زیاده تا حصول انضج بعده جهت تنقیه دماغ

حب ترفا یا و ماء الجبن علوی خانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار تولہ ترید سفید و ریوند خطائی هر یک نه ماشه برگ سنا یک نیم توله مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله الیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و بجای آب ق بادرنجبویه کوه دهند وقت دو پهر نخود آب که گوشت در وقت تمام نان سوده طبور با ستنی یا دو دیا یکیچه مرغ خورند صبح این تدبیر دهند اصل السوس مقشر هفت ماشه هیون برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه اسطوخودوس شش ماشه جوش داده شربت بنفشه اسطوخودوس یک دو تولہ حرف داخم نموده هفت ماشه باشیده بنوشند و همین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل تمارنه که علوی خان بهند و در زکام سوداوی که قلیل الوقوع و بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیه سوداء بمطبوخ افتیمون و منضج ذخیره و نوشیدن ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش و حریره نشاسته و شکر در روغن بادام و انکباب بر آب گرم بفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو و بنیه باشد و نطول آن بر مقدم سر نافع و هم چنانه سه ماشه اصل السوس ارمینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده و نبات یک نیم توله داخل کرده نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بیع بر آسوداوی شربت مطبوخ انجیر و عناب سپستان و مالش روغن بادام و روغن بنفشه و کدو و بابونه است و اگر سدا افتد شکر طبرزد و میده سده روس سنبل الطیب بموم یکجا کرده بخور نمایند که در زکام سوداوی که منضج سده بخورین کند و اگر نزله وا یکی قبض طبع اسیر خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بدهند بعد حب ایارج سوده باطریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره و برعایت بو آسر دهند بازگفته بجای اطریفل آخر روز برای تسکین حرارت و قبض لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بعده جای خطائی دو ماشه بادیان خطائی چهار ماشه جوشانیده صاف کرده نبات توله داخل کرده بنوشند بعد از ان ماء الماء الهساک معتدل خورده شیره اصل السوس لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب نبات بنوشند بازگاهی برعایت نزله و سرفه یا تو دادو برای قبض اسپغول باشیده دهند غذا ماء اللحم و کم روغن طبری گوید که هرگاه بعد نزله از بین علت جفاف در سر و حس بخورین یابند بانتهای مرتبه مثل لحوم هر غاله و چوچه مرغ فربه بجو تیشه و روغن بادام و یا حسو نشاسته و آرد باقلا و روغن بادام و شکر سفید و آب باقلا و روغن بادام غذا سازند و حلوا آمیده و شکر که بعد تیاری آن تدریج تو در سی کوفته و بوزیدن بران اندلیسه باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از ان بکیسه شربت قدری شراب رقیق و مزج نه بسیار از ان آمیخته قوت ترک جماع مطلقا نافع **المطاکی** گوید در بود که زکام از سوداء باشد پس اگر واقع شود علاج حسی مثل المغنی بود در زیادت اهتمام با انعاش در تطیب کثیر بشرب نخود آب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و در روغن بادام و بنفشه بر روغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجربست **تکمیل** گاه نزله و زکام از ضعف دماغ حادث شود خصوصا بسبب ضعفی که از کثرت جماع بهم رسد در نیصورت ادویه مقوی مثل معاجین لبوب بر نوعی نسخه والد علوی خان و تریاق النزله در سفرجات یا قوتی و غذاهای مقوی خورند و ترک مباشرت نمایند و از همه مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض مسطور شد پرهیز باشند و ایضا بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن حذر دارد و مدام حلق سر کرده باشند و اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالایش اطریفل کشمیری توله بنوشند و زردی بیضه مرغ با نبات یا نمک سلیمانی بخورند نافع بود و حریره معمول مقوی دماغ درین انواع مفید بود و بهدانه سه ماشه بنفشه کشنیز خشک هر یک پنج ماشه دارچینی دو ماشه نبات یک توله جوشانیده بطور قهوه نوشیدن جهت زکام ضعف دماغ نافع و کذا حب جای خطائی و حب میانی و خمیره خشخاش کوکناری سود مند و اگر بهدانه سه ماشه دارچینی دو ماشه قرنفل دو عدد کوکنار یک عدد و نبات توله جوشانیده بطور قهوه تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشه برگ الفنج چهار ماشه عنب الثعلب یک توله جوشانیده سه نهار آن وار ند و غرغره با آب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند بجهت تقویت دماغ و زکام نافع است هر چه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ و صداع نسبت داشته مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و بدانند که بعضی مرا تیز بمردرین که ضعف معده و دماغ و نوازل وارد گاه بسبب ضعف هضم کثرت ریاح و زکام و نزله و بعض دائمی و بسیاری تولد بلغم و رطوبات و بان رنج دید و گاهی بسبب جودت هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ و گاو و بیخوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معده تکلیف میرسید بیرون جوارش اول یا قوتی از نسخه حکیم علوی خان و نسخه حکیم احمد موسوی و در بعض جوارش مرکب و شربت خشخاش نسخه علوی خان نافع و اگر با لینت طبع باشد شربت حب الآس و شربت زرشک و خمیره خشخاش و تریاق النزله و تریاق الذهب جمع نمایند و معجون شکدان با برشعثا و یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی با ربخشخاش علوی خانی مخلوط کرده نزله و اسهال و عارض بسبب او باقی تدبیر بر زکام او بیان از بحث النیولیای سرایت کنند **تذییل** زکام و نزله که اطفال را عارض شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد که چه علاج زکام و نزله کبار و بزرگان مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند و پارچه آب گرم تر کرده بر تارک سر طفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده و بیخ زبان با نگشت بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سر طفل با رچه ابریشمی و ریشمی بپوشند و بر قصه طفل جای خطائی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال غذا که رطب بارد و ترشیها و لبنیات باز دارند و مالعتی وان اقد گویند که لعوق یا نوع سبستان نزله و ان مکلول در روغن گل نافع نوازل ایشانست **نتن الانف** یعنی بوی آمدن از بینی و بعضی آنرا مرادف بخر الانف و بعضی غیر او دانسته اند سببش یا تصاعد

نیابت تعفن [illegible] معده بدبو بسیار است که [illegible] بینی در بینی کرده قسمتی از خلط ردی آنجا بخاران خشاشی که از معده صعود کند و
تعفن او در آن و تعفن بماند و تمام دماغ باید [illegible] که تا آن بینی باشد فساد ماده عفونت [illegible] نفس معالجه آن کوشند نزول [illegible] بسبب
او و علاج این دشوار است [illegible] متعفنه [illegible] متعفنه آن طریق تشخیص این اسباب باید که [illegible] کنند که اگر [illegible] مرض نقصان پیدا گردد
سببش ماده متعفن [illegible] معفنات باشد والا [illegible] ملاحظه نمایند که [illegible] باشد و آن دماغ نیز [illegible] سببش ماده متعفن دماغ باشد [illegible] بینی [illegible] کنند
قریب در [illegible] بینی [illegible] شود سبب [illegible] باشد [illegible] فساد [illegible] باشد اگر [illegible] سببش [illegible] تواند
معفنات باشد علاج آن [illegible] بخارات عفنه باشد تنقیه [illegible] از زمان [illegible] ازاده عفن نمایند بعده [illegible] شراب ریحانی در بینی چکانند و
سنبل الطیب و گل سرخ و سعد [illegible] سائیده نفوخ نمایند و [illegible] بشراب [illegible] ادویه مذکوره [illegible] سعد و سنبل الطیب و قرنفل [illegible] سوده [illegible]
[illegible] بول شتر [illegible] رطوبت متعفنه معفنات یا دماغ [illegible] باشد [illegible] تنقیه دماغ کنند و سکنجبین [illegible] قوی [illegible]
[illegible] غرغره نمایند و بعده سنبل الطیب قرنفل و گل سرخ و سعد و [illegible] پودینه و شراب جوشانیده غرغره کنند و پس از آن نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ
قصب الذریره و گل سرخ و سعد و سنبل الطیب مجموع [illegible] بول شتر [illegible] بینی آن مجربست و تخلف نمیکند و صاحب شفاء الاسقام گوید که تنقیه
[illegible] علاج قوی [illegible] باغاریقون [illegible] و قطور زیت و عصاره [illegible] نیز نافع [illegible] سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد و مر در بینی دمند
پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصاره پودینه قطور نمایند [illegible] گل نیلوفر و پوست [illegible] اصل السوس گل ختمی سفید جوشانیده و نبات [illegible]
از دماغ او بوی بد می آید [illegible] جوز بوا [illegible] بسباسه قرنفل [illegible] یک درم کوفته بیخته باشد [illegible] بول شتر [illegible] سعوط کنند بدبوی بینی دور کند
و اگر اهلیله سیاه چهار درم [illegible] قرنفل [illegible] قاقله [illegible] کوفته [illegible] آب برگ تنبول [illegible] حب [illegible] یک حب
و یک شام [illegible] نمایند [illegible] بینی زائل شود [illegible] حکیم [illegible] سعد و سنبل و قرنفل [illegible]
مفید است [illegible] یک سیر [illegible] سه درم [illegible] نیز نافع آید **اقوال حکما** گیلانی گوید که اگر خلط متعفن [illegible] دماغ بود [illegible]
باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند [illegible] قیفال [illegible] عام بدن و دماغ [illegible] باشد بعده تدابیر مناسبه بعمل آرند
صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در معفنات باشد [illegible] عناب [illegible] سپستان [illegible] شکر سفید [illegible] غذا [illegible] ماش [illegible]
بادام و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ [illegible] نمایند و غرغره سکنجبین [illegible] خردل [illegible] در بینی پودینه سوده [illegible]
آب پودینه [illegible] بول شتر [illegible] حل کرده در بینی [illegible] طبری گوید که [illegible] رطوبت متعفن [illegible] مشاشی باشد اگر مزاج [illegible]
استفراغ عام [illegible] مطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص [illegible] باید کرد و تنقیه [illegible] مزاج [illegible] استنشاق کنند بعده [illegible]
پودینه نهری یک جزو شراب کهنه [illegible] سعوط نمایند [illegible] یک جزو [illegible] خردل [illegible] استنشاق نمایند [illegible]
مذکور [illegible] سنبل الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی [illegible] شراب کهنه [illegible] خشک سازند بعده آب [illegible]
و خشک کنند [illegible] همین عمل نمایند تا آنکه طعم دوا [illegible] استعمال نمایند [illegible] در بینی [illegible]
این [illegible] علاج ترک [illegible] مزاج دماغ رجوع شوند [illegible] تولد رطوبت [illegible]
[illegible] در معده [illegible] اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک جزو شراب کهنه
یک جزو [illegible] بول شتر [illegible] مقدار رطل [illegible] در آفتاب نهند [illegible]
بعده [illegible] درم کبریت [illegible] درم [illegible] آفتاب گذارند تا که خشک [illegible] سنبل الطیب یک درم قرنفل یک درم [illegible]
در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده در بینی دمند و در آن اسراف نمایند که اگر رعاف می آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه و غلیظ برآید بند کنند

وہرگاہ وافراکند قطع اونمایند وآنچہ حبس رعاف میکنند وباز معاودت بعلاج اونمایند واین ابلغ دوائیست کہ درین مرض استعمال نمایند ترکلام بعضی
محمین مینویسند کہ عنبر وزعفران بآب نعناع سعوط کردن مجرب ست ویاسمین بہر طوریکہ استعمال نمایند مجرب ست واز خواص عجیبہ لطوخ سنبل دو درم
ودو ثلث درم ومولعی رایشہ والان یک درم وثلث درم ست در روغن حل بینی وہمچنین آب انار شیرین ودو مرو سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیدہ وبروغن گل روغن بنفشہ
سعوط کردن مجرب وکذلک خرول برگ پودینہ تازہ سائیدہ ودر بینی چکانیدن براے بوی بد محسوس شدن نافع وکذا قرنفل سنبل الطیب پودینہ در بینی
دمیدن ویا نشار کنند ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران ہر یک جزوی باریک سائیدہ قدری از ان در بینی دمند ویا سعد صبر سنبل الطیب
گل سرخ قرنفل بآب پودینہ یا آب مورد سرشتہ در بینی نہند بعد از آنکہ بینی را بشراب شستہ باشند ویا مرکی پوست انار ترش ہر یک دو درم قصب الذریرہ
سک ہر یک یک درم ونیم زاج قرنفل یک یک درم فتیلہ را بشراب ترکردہ ادویہ کوفتہ بیختہ بدان آلودہ در بینی نہند ویا زاج سک قرنفل مساوی کوفتہ بیختہ
در نے انداختہ در بینی دمند ویا ما آنہا بی خشک مساوی کوفتہ بیختہ بروغن بان آمیختہ اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویہ وغیرہ گویند کہ قطور
آب لبلاب بروغن گل یا عسل آمیختہ وکذا ابوال اشتر وکذا روغن ایرسا وزرورد ایرسا خشک وکذا مرحبانی در شراب کہنہ حل کردہ وکذا روغن مرزنجوش وکذا روغن
یاسمین وکذا آب برگ یاسمین ممزوج بہ بادر وشب بسرکہ وکذا ابوال ابل کہ دوائیست وازانکہ سعط می آرند سائیدہ بروغن گل آمیختہ وکذا سعد در سرکہ
جوشانیدہ وو نفوخ شب ومر ہر واحد چہار درم تا قطار ود ماز و ہر واحد یک درم بعد شستن بینی بشراب وکذا برگ یاسمین خشک کردہ وسعوط حماما و لطوخ
زرفیون روغن بینی وکذا امیفہ سائلہ چہار درم حماما یک نیم درم وشرب دار شیشعان ہر واحد مفید نتن انف ست واگر قصب الذریرہ ونیز نسرین مر ورد قرنفل
ہر یک درم مازو دو مرہ ہر یک نیم درم مشک یک حبہ کوفتہ بیختہ بفتیلہ استعمال کنند نافع بود وصاحب تکملہ ہندی گوید کہ ابوال اشتر گاو چکانند وچہ سودہ یاس
گیرند ودر علاج القروح مسطور ست کہ آب کدوی تلخ یک دو قطرہ در بینی چکانند واگر کدو تازہ نباشد کدوی خشک بآب ترکردہ در شبنم نگاہ دارند وصبح یک قطرہ بچکانند
نافع بود بستہ ست شیخ میفرماید کہ ابتدا تنقیہ معدہ ودماغ ادویہ موضعیہ از فتائل وسعوطات ومطوسات ونفوخات وغیرہ استعمال نمایند اما در فتائل
مت ملاین مرض بہتر آنست کہ قبل از ان بینی را بشراب بشویند بعدہ استعمال نمایند ومنجملہ فتائل مجربہ فتیلہ از مر وحماما واقاقیاست کہ بعسل مرتب سازند یا از حماماد
گل سرخ بروغن ناردین ودیگر فتائل بسیار اند کہ از سنبل وسعد وگل نسرین وقصب الذریرہ وحماما قرنفل وآس وصبر وگل سرخ وقدرے نمک
مجموع یا مفرد بحسب شدت مرض وضعف آن واختلاف اوزان بسازند یا فتیلہ مبلول بمثلث رقیق کہ بران زرورد قرنفل وسعد رامک ولادن مساوی
پاشیدہ باشند وہمچنین برگ مورد قصب الذریرہ گل نسرین گل سرخ قرنفل ہر واحد یک درم مر دانہ ہر واحد نیم درم مشک کافور ہر یک چہار حبہ قلیمیا نمک اندرانی
ہر واحد چہار قیراط کوفتہ بیختہ فتیلہ بعسل ترکردہ بران پاشیدہ در بینی نہند واز سعوطات سعوط العصارہ پودینہ ست وافضل سعوطات وانفع آنہا ابوال خرات
وآن تنخامت میکند از مجربات جیدہ آنست کہ قرص اندروخورون کہ در تریاق می افتد در شراب حل کردہ اندر بینی چکانند وطبیخ دار شیشعان بشراب
ریحانی خیلے جید ست چند روز بدان استنشاق نمایند واز لطوخات آنست کہ باطن بینی را بقلقطار لطخ نمایند وایضا برگ یاسمین لبسایند پس در آب سودہ
در بینی طلا کنند ولطوخ دوای قرطیطون استعمال نمایند وآن آنست کہ مرکی چہار درم ودو ثلث درم سلیخہ حماما مرزنجوش ہر واحد یک درم وسدس درم
بعسل سرشتہ واز نفوخات نوتیخ تنہا باریک سودہ بر دن یک دانگ در بینی دمند ویا خرق سفید مصدف سوختہ ویا دوای مذکور در آخر فتائل ویا عود بلسان
در بینی نفوخ سازند واز نشوقات آنچہ مجرب ست دار شیشعان بآب یا بشراب پختہ چند روز استعمال نمایند وانچہ بتجربہ رسیدہ در علاج او وفاسد چون در دماغ
یا مقدم او عفونت باشد بہادن دود مست ہمین یا فوخ والیسار دقابل یا زوپن مایل بعد غسل یا داغ بر وسط سر طبری گوید کہ اگر علت بجوالی عظم نافذ شود
وعفونت رسد باید کہ پس خاماخیون بعسل حل کردہ بفتیلہ آلودہ در بینی گذارند بعد از انکہ قدری روغن گل سعوط کنند ورعایت مزاج دماغ علیل کنند تا گرم
نشود وعقل او متغیر نگردد واگر اندک گرم شود بشیر دختران وبروغن گل وروغن بنفشہ وماء القرع وامثال آن آنچہ مطفی ومسکن باشد سعوط نمایند واگر
مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوات او نمایند تا آنکہ تسکین یابد بتجربہ کہ بسبب اسیر انف وتقرح او باشد علاجش جدا مسطور گردد

اورام و بثور بینی

گاه در این موضع اماس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضله بلغمی یا سوداوی اندرون بینی پدید آید و از حرارت
باطن اجزای لطیف تحلیل شده و باقی غلیظ و متحجر گردد حتی که بصورت ثالیل در هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضاً از مریض پرسند که یا
بیند و ضربان نیز هست یا نه اگر یابد ورم حار بود و الا صلب و از بهر و مضرت در صوت افتد علاج ورم حار فصد سر رو یا رگ بینی کشایند و تبرید کرده رعاف
گذشت بر بینه و اگر حاجت بود زلو بچسپانند و تنقیه بمسهل صفرا حب بلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمر هندی آب آلو بخارا آب انار یا شربت نیلوفر
داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن که در روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف مامیثا صندلین صمغ گل
گلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی پوست و رسمی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد نمایند و فتیله لته در سرکه کهنه آلوده در بینی گذارند و گاهی تمر هندی نمک سرکه
می آمیزند چون خشک شود بروغن که چرب سازند و در ورم حار بعد فصد طلا کشنیز حی العالم و در بار و بعینه نافع بود و طلای سرکه انگوری در روغن گل و مرداسنگ
تنها یا مرداسنگ ... صبر آب سوده اندرون بینی نیز مفید شور بینی ست و فصد سر رو لبشرت رضماد مغز تخم تربوز بگلاب سوده بر ورم اندرون بینی معمول ست
و صندل سرخ با آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج با آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا قدری گلاب و ضماد بینی بصندل و گلاب و
آشامیدن آب آلو شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزوره بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرد و مطفی نیز
بر ورم حار و بثور بینی مناسب ست و ایضاً برای بثور اندرون انف فصد قیفال اندام یا سر رو یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیرخشت
شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه بصوت بگلاب سائیده و گاهی جدوار عوض بسوت افزوده طلا نمودن معمول ست و اگر بثور بینی مع صداع
و رعاف اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیره تخم کاهو و کشنیز خشک با شربت بنفشه بدهند و آب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه
و شربت نیلوفر عوض شیره کشنیز و شربت بنفشه کنند و بسوت جدوار گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز بگلاب سوده
اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی مجربات والد علوی خان انیست که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیداب قلعی
مغسول گل ارمنی بروغن گل سائیده طلا نمایند و اگر بتخفیف بثور منظور باشد مغز تخم خیار بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای دفع صلابت
و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر بز یا گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بر بینی یا در وی پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم
گل ارمنی دو درم بگلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سرخی ورم کنند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیره عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره و شربت عناب
بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک یک ماشه در آب حل کرده ضماد نمایند و در بثره و بثور صلب که از فضله غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تنقیه باخراج
ماده مرهم تلیین موم روغن بر آن نهند و عقب او آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا اجزا المسخن المحلل ورم صلب بینی ست و ایضاً اول فصد باسلیق
کنند بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون یا حب ایارج ... ... سخنک ... لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل شود و ممتنع شرط زنند و یا بالان
و یا حوالی او زلو بچسپانند و مرهم زنجار نهند تا آنکه تمامه فانی شود و پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثره صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد
تنقیه او بحب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هر واحد یک درم افتیمون یک نیم درم گل سرخ مصطکی انیسون تخم کرفس هر یک دو ثلث درم حب سازند
و در سقمونیای مشوی یک درم و یک دانگ کوفته بیخته بآب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و دو مثقال با آب گرم بخورند و در مدت ده روز
دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد زنجبیل و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفالین کشایند
بعد از آن علاج مذکوره مرهم تلیین و غیره بعمل آرند و بدانند که هرگاه ماده ورم یا بثره تحلیل شود ادویه منضجه مثل تخم مرو تخم ریحان و شیر و عسل و تخم کتان حلبه و انجیر
پخته ضماد نمایند یا فتیلا آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید بروغن عنبر و در روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب و قدری سرکه سوده داخل نموده
و صلایه خوب حل کرده گذارند و ایضاً مازو هلیله زرد بروغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم ست و بجای آن جدوار و ...

باید حسب حاجت بکار برند و در علاج این کسانی نکنند که در اکثر ناصور مؤدی میگردد و دوا اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بیان سرطان الانف خواهد آمد تعلیم برای که گاه گاه آبله در بینی
می برآید و سوزش میکند بسبب آن تب شدید عارض میگردد و آن را آسوه می نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش آنست که روغن زرد و نمک آمیخته در بینی بمالند تا آبله
شکسته شود و از حدت و سوزش وسواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل میکنند و نمک بلغطیه هر یک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک سائیده در بینی بدمند عطسه آید و قرحه آسوده دفع شود

قروح انف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتیست که ریم کند و مبدا تولد او در بینی یا نفس بینی ست چنانچه از تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند یا از غیر او چنانچه از بخارات حاده یا ردیه که از بدن
بسوی بینی متصاعد شوند اول جا را فاسد گرداند و بعده لحم او و جراحت پیدا شود و بعد از آن قرحه گردد و گاهی قرحه رطب از رطوبات فاسده اکاله که از دماغ بسوی بینی نازل شود
حادث گردد و گاهی قرحه یابسه از اخلاط محترقه انند و شیخ سفیر باید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنه عفنه و یا خشکریشه و یا قروح بثریه
و یا قروح ساذجه در بینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحه یابس و قرحه رطب سائح و قرحه رطب منتن و قرحه بثریه کوچک ست و چون
قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را بولوس نامند طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در بینی منجمد میشود و قشر خشک جدا میگردد
یا ریم بر می آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم روایت بگوید خشکریشه بر نیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده
باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از
عرصه دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحه کوچک بصورت بثور متقرحه بود قرحه بثریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون
برآید رطب باشد و الا یابس و هر واحد اگر از خشکی در مجاری توی و تلهب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب افرنجیا و انواع نار فارسی پیدا شود و دوم صب قرحه
داخلی خشن بود و علاج شیخ و سید عبد الغنی و ایلاقی گویند که بینی بعفونت رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس جهت که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باشد یعنی ادویه
مجففه برای قروح بینی در خشکی کمتر از ادویه مجففه قروح گوش و زیاده تر از ادویه مجففه قروح چشم باشند پس قروح اذن محتاج باشیا در غایت تجفیف ست و قروح عین محتاج بدوا در
اول حد تجفیف ست بعده اگر سبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد با استفراغ و جذب و تسوی ناحیه دیگر علاج کنند بالجمله اول احتیاج بتنقیه دماغ و تقویت او بعد از آن فصد منخرین
تا فصول توجه بسوی او قبول نکند پس ابتدا العطس فعل نمایند و اگر ازفته نشود حبل الذراع یا اکحل لیس با فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد بعده
باستعمال حبوب و ایارجات و جمیع ادویه نافعه در بواسیر انف در بیان در قروح قرحه انف نیز نافعست هرگاه طلبا بآن مانند آن نیز جنسی که نرم گردد بحسب قروح خفیفه آن صلاحیت بخشند

علاج قرحه یابس

که کثیر الوقوع ست تنقیه سوداوی اختیار نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک
ده درم و غذا مزوره ماش سیخ نخود سفید بود و بهترین چیزی چرب نرم دهن بنفشه در روغن کدو و یا روغن نیلوفر در پیه اکیان و بطلا بمالند و مرهم ابیض
بکار برند و بینی را بآب گرم بشویند و مرات کثیره بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی در روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو و هر کدام یک جزو
موم و مغز را در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله
بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح مینمایند و مرهم حب السفرجل درین باب همواره
معمول ست و قیروطی از مغز ساق گاو یکجزو و روغن بنفشه بادام دو جزو و کتیرا ثلث جزو و روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر
کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی بموم و روغن گل و شحم اکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر پیش خشکریشه بشدت باشد کتیرا باریک سوده بلعاب
بزر قطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و باهم بزنند هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی بینی که
مشابه جبت پا میباشد در آب سنجیده روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید مصفی محکی سوده گلاب و آب خرفه و قدری روغن گل
ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل بسبب کر آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است

و اگر بستوره سفید خشک بشود بنی و تشقق لب خواب با بلغمی است طرزین نوشته اند که در قرحه یا لبه اول فصد باسلیق کنند و بعد اسهال یا بار زدند تو تیا
زنند و بعد تنقیه از اکحل بشربت شاهتره مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود و بعد و شیر زنان یا تر یا شیر از
پستان دوشیدن بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و بنفشه و خشخاش و کاهو مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن بنفشه
روغن گل هر یک یک نیم توله موم سفید یک توله مغز ساق گاو و بیضه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم سازند
و بهتر آنست که بیضه تازه را بدست نرم کرده بران طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بزور لعابیه بشویند و بر روغن گل فقط چرب سازند
و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کتیرا هر یک سه ماشه
کتیرا دو ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر است حکاکه اسرب و هلیله زرد هر یک سه ماشه بیضه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو روغن گل
هر یک یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا بدست نباید کاوید که ریش و جراحت تازه گردد و دیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف انف
گفته اند در ینجا بکار برند که مفید است گیلانی گوید که این دوا نافع است بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیخته ماند و آیضاً
هلیله زرد و مازو و بیه ماکیان در روغن گل حل کرده طلا نمایند و آیضاً سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یک درم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را
در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با بیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی است ولاسیما انچه مائل بسوی تجفیف
باشند همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطئی الاندمال که ماده آن خالی از خبث و حرارت نباشد استعمال این مرهم حسب تفرجل است صفت آن بگیرند
بنفشه خشک یک مثقال در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد بعد و لعاب بهدانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال موم سفید
نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ میفرماید که در قروح یا لبه معالجه کنند بمسوح مرتب از موم مخلوط بنصف وزن آن مغز ساق گاو و
در همیدر و روغن بنلوفر یا روغن کنید گداخته و نزد من بهتر از ان روغن گل است خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و آیضاً مسوح روغن بنفشه
مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع است و آیضاً ضماد در قیروطی از زنا سے رطب و بیه بط و موم زرد و بیه ایل و بیه ماکیان و قدری عسل آلوده
مفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل است و آیضاً موم و روغن گداخته هلیله زرد و مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی بعد فصد
سر رو و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و در قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که اینهمه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تکمین طبیعت و بدیر
انجبه دماد و منع ادرار صعود و مثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا نیز قطونا بشکر یا کشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب و گاهے محتاج گردد بفصد سر رو و حجامت
نقره اگر بسبب کثرت دم باشد و باستفراغ ابدان ممتلی ماده و کثیر الاصحاب و بسوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر رو و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین بزوری و زنجبیل الطیب و سعد و قرنفل در گلاب
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده بمالند و سفیداب و مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوے
در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم اخترده و مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درم و هر یک درم و سفیده
قلعی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده تا آب آن قرحه را بشویند و
قطور آب سلق تنها و با زهره کلنگ و کذا فتیله آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عماد سر هندی است و اگر حفص بگی مرداسنگ آب و با آب گلاب سوده
اندرون بینی حناذ نمایند برای خشکی بینی نافع بود و در تکمله هندی درین نسخه صبر هم داخل است دیگر یا زدلوست هلیله زرد با چربی مرغ و یا روغن گل طلا
نمایند و در قروح انف که سبب چکوا است بجهت بودن ماده آن در لعاب شیرین غیر شدید الحرارت که حریف باشد و نه مالح دوا نرا قروح شهدیه گویند
و شیر بچه نیز نامند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا با موم و بیه ماکیان کفایت کند و قوی تر از ان مرهم سفیداب

است و خصوصاً مخلوط بلعاب بهدانه و اگر اراده زیاده تخفیف باشد خبث فضه در آن داخل کنند و گاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده میکند و هرگاه مرض اندک
شدت کند این مرهم این استعمال نمایند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه وقیه خبث الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق و شراب چهار وقیه از آن مرهم سازند
بروغن مورد و سرکه سوده یا پخته و هرگاه علت فرمن گردد و بسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب
دو درم بروغن آس و سرکه سوده مرهم سازند و در نسخه جرجانی و ایلاقی شب هموزن مرداسنگ ست و سداب ۲ درم و سرکه مطبوخ و قوی تر از آن افیست از سیاه
و قلقند از هر واحد هفت جزء قلقدیس شش جزء شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزء کندر یک نیم جزء کوفته بیخته در سرکه یک طل شبانه
در ظرف مس بپزند حتی که بقوام عسل آید از آن لطوخ نمایند یا بفتیله آلوده در بینی نهند و مراد از جزء درین نسخه درم ست

علاج قرحه مشتن و کهن

که بطول مدت یا از رطوبت متعفنه بعفونت انجامد اگر زیادتی خون و غلظ او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و بند بر سر و بر دارند و آشامیدن مطبوخ عناب شکر
و غذا مزوره ماش مع مغز بادام و تنقیه بمطبوخ فواکه و حب بنفشه نیز مفید ست بعده استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر تقید رمی گلاب
و تبرید بینی و جبهه بضماد صندلین و شیاف ابیشا و حضض بوشنج گلاب و آب خرفه یا آب حی العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا آب انار
بنوشانند و لبسویق جو و شکر و یا سرکه زیت و مزوره آب انار یا آب سیب و آلو و توت غذا سازند و سعوط ببعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند و روغن عفص با سمج
آب بارتنگ حل کرده و با عصاره سوس استعمال نمایند و اگر سوداوی باشد یا در آخر اجزای لطیف ماده محلل شود و کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تخفیف
خربق سفید و حرف مساوی باریک سائیده در بینی دمند و بعده بسرکه انگوری قرحه را بشویند و مرکی باریک سائیده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود و بسیار آن
مجفف استعمال کنند و سعوط بعصاره ایرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل و یا آس سوده مطبوخ بشراب کهنه و با زرنیخ سرخ مع شحم و با زنگار مع سرکه و عسل
در بینی گذارند و گویند که در قرحه کهنه مرهم اسفیداج با ضافه عسل و سرکه نافع ست و اگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرکی هر یک توله زراوند اقلیمیای نقره هر یک شش ماشه
مازو سماق روی سوخته چهار و نیم ماشه کندر نانخواه گلنار هر یک نه ماشه بوره ارمنی چهار و نیم ماشه زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس هر یک شش ماشه سرب سوخته
کندر هر یک نه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد آید و فتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه و حبس خون بینی نماید و چرا تیه دو ماشه قرنفل بجای عفص
گل ارمنی هر یک سه ماشه صبر مر مازو هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمیای نقره چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی گذاشتن از مجربات
حکیم علی شریف ست و یا سعد مازو زعفران کوفته بیخته سپیداکیان در روغن گل گداخته بیامیزند و بعد از آنکه بینی را بآب صابون شسته باشند بکار برند که مجربست
و لقول مسیحی ادویه مصلح قروح رد یه انف مجفف و منقی اند مثل پودینه که عصاره او در بینی چکانند یا خشک کرده اندران بدمند و یا گیرند شب ۵ جزء زنج
چهار جزء مازو یک جزء زرنیخ یک جزء و در بینی دمند بعد شستن او بشراب ریحانی و در نسخه دیگر دو درم عوض زرنیخ ست و قوی تر از آن افیست که قلقدیس
و قلقطار و شب و زنگار مساوی جا سائیده و فتیله در سرکه ترکرده درین دوا گردانیده در بینی نهند و ایضاً برای قروح منتنه زاج قلقطار و شب یمانی مازو توبال
مس و زراوند مدحرج هر واحد یک جزء و کندر ثلث جمیع اجزاء پس سه اوقیه از آن در یک رطل آب بپزند تا بقوام عسل آید و بطریق فتیله در بینی داخل کنند **و جالینوس**
گوید که چون فاذ سرا قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند و مرات طلا نمایند بعد یاس صحت یابند و گویند که این بارها تجربه رسیده و ایضاً سعوط
زنگار بعد پر کردن دهن آب برای قروح خبیثه و نتن انف مجرب و اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند در قروح کهنه
انف مجرب ست و چون انار ترش کوفته آب جدا کرده فلفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته بآب انار مسطور ترکرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع
و سعوط عصاره جوز السرو تازه و نیز نافع نوذس ست و ایضاً مغز تخم ترلوز مغز تخم کدو هر واحد دو جزء توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یک جزء باریک سائیده بمسکه
آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجرب ست **شیخ** میفرماید قروحی که بسوی او ماده حریفه یا ردیه یا متعفنه سیلان کند علاج او صعب بود و از فصد و
اسهال دران لابد ست و بسا ست که احتیاج اسهال با یارجات کبار افتد و واجب ست که مدام او را بنظرون و صابون و خصوصاً صابون

مسطحا بتنوبند بعد ادویه شدید التجفیف استعمال نمایند ازین قبیل ست که گبرز قشور مس و قلقدیس زرنیخ سرخ و خربق و سائیده و زهره نرگاو ترکنند و فتیله نمایند خمیر کنند پس استعمال نمایند گاهی دران حمار مرو لوبینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده مشو و دوای روغن مجرب ست و نیز ادویه که سعد و شب یمانی و مازو و مکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و بطریق نفخ استعمال کنند و قروح شدید الوجع را علاج کنند با سرب محرق مغسول باسفیداج و مرداسنج و بروغن گل و موم ازان مرهم سازند و قروح شدید را علاج بمرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح جاریه باین مرهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه شراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویه مشترک انیست که زنجبیل آب آنار ترش در ظرف مسی بپزند تا که نصف باند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندرو خوردن نیز علاج او میکنند گاهی مخلوط بشراب و گاهی بسرکه و گاهی بسرکه و آب بحسب مشاهده حال و از مراهم جیده مشترک النفع باکثر اقسام انیست که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را باهم بیاشند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس عبا رند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب ست و عصاره حقنه تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع والشافی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیه مواد الفصد در طبین مع تنقیه باقی مطلقا بخورمثل کبریت و زرنیخ در طبین و نخستن بروغنها اندر بینی و یاسمین و نفخ چیزیکه مجفف و مدمل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه و سوم قروح طلی ساخته باید کرد و بداننده قرحه انف را حکمای هند پینس نامند و از اجهو دبانگ شکر و بند النفع زعفران مساوی سرمه سانمود و ناس گرفتن و هلدی و ارچینی جاوتری و لونگ بوزن برابر سائیده و در شهد و چندان آمیخته بر روز ده ماشه در فلقل نوشته اند و ایضا زنجبیل و فلفل و دانه الایچی خرد هر واحد یک درم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته حبها بندند و بقدر ده ماشه وقت شب می خورده باشند

بواسیر انف و اربیان و سرطان

بواسیر انف لحم زائد ست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و ماده این بلغمی ست و علاج این سهل ست دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارت والم و ماده این دموی بود سوم تیره صلب و ماده این سوداوی ست و گاهی این شدید الصلابه باشد و در شدید نزد صم اگر سوداوی محترقه باشد و علاج این صعب ست لا سیما هرگاه زرداب بد بوازان سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت زردی سرطانی پدید آید و شکل بینی ناخوش کند و بسبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر ست و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم اللحم شبیه بواسیر انف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب رطوبت ازوی سائل شود و این ورم را اکثر الاوقات بسفانج نیز نامند از جهت مشابهت با ماهی روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پایهای باریک گاه باشد که این ورم سرطانیت گراید و سخت شود و دردناک گردد و رگهای آن موضع سبز شوند و کشیده گردند و در باطن بلکها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که میل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب بشکل ثولول بود و از میل امس نفوذ آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم اللحم بود و رگهای سرخ و سبز ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب و تیره مناهای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس یا وقتی بزرگ شود در کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آنرا نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی ست در عروق داخل بینی و سبب اربیان ماده ردی مائل بالغمیت و سبب سرطان سوداوی محترق ست

علاج بواسیر انف

فصد سر و کنند و زلو چسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد ازان مسهل ارد و حب ابلیه تنقیه نمایند و گاهی بعد فصد و قی نیز به عناب شاهتره و گل سرخ بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی آلو بخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل حب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب ترویح و حاوی بعد از فصد حجامت قفا برای نضج جلاب از عناب بنفشه و شکر بدهند و غذا مزوره ماش با شیره بادام شیرین بعده مسهل مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و حب ایارج و گاهی در کمواج

مرض مع ورم اورگوش وچشم وسیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سرو تبرید شیره عناب شیره کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت بنفشه داده منضج و مسهل حب ایارج مقید ببند وشیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض گل آب کشنیز سبز ضماد نمایند بالجملہ بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد ادویهٔ خفیفه و در مزمن ادویهٔ حادهٔ قویه استعمال نمایند واز جملهٔ ادویهٔ خفیفه بقول شیخ فتیله معمول از پوست انار ترش است که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد واز ان فتیله دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب ست لیکن نفع او بدیر ظاهر میشود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرکی نیز داخل میکنند و فتیله را بسرکه تر کرده و بعدا آلوده می نهند و یا فتیله از شحم حنظل یا انجره السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن آن در آب مذکور یا در شراب یا در سرکه پودینه خشک سوده بران پاشیده و یا از عصیر آب انارین مع پوست شحم او کوفته و یا فتیله بعسل و گل سرخ در روزی چند بار بتکرار بکار برند و یا نفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه سائیده خشک کرده بعمل آرند **وصاحب خلاصه** گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آن با او ظرف مسی نمک بجوشانند و در همان ظرف نگاه دارند تا مثل مرهم خشک نموده باریک بسایند و آب شب کور رشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بالاستیصال قطع کند و مثل ادویهٔ حادهٔ دیگر از لذع و وجع و ورم خالیست و اگر اندک زنگار و نوشادر دران اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب ست **وجرجانی** و ایلاقی گویند که آب مع ثفل نیم پخته کنند و در طاس مسی یک روز نهند روز دیگر ثفل او جدا کنند و باریک بسایند و از ان شیاف سازند و آب شب کور تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند که شیاف منکو خشک ساخته در آب شب کور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر اندازند قوی تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش بکوبند و در آب انار دانه بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات شب بدارند و یا توبال مس سائیده بشراب رشته داخل بینی بطوخ سازند و از زاج اخضر در سرکه سائیده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر نفع زیاده میکند گویند که آب تریف و روغن گل و نشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب برگ چین خرو کذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر انف ست و کذا اقلقند بعسل یا قاقلی ره و دیگر گذاشتن **و منجمله** ادویهٔ حادهٔ قویه انست که زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده و بفتیله آغشته در بینی نهند و اگر قوی تر خواهند حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو بر دو را خوب سائیده بران موضع بچسپانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول ست و اشخار و آهک در آب سائیده ضماد کردن نیز بسیار فائده میکند و اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه بحب ایارج زنگار و اشنان و مرکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقهٔ کتان با سرکه آلوده در ادویهٔ مذکوره بگردانند و در بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفاء الاسقام غیره است و اگر زنگار و نوشادر چهار سوده بشهد سرشته فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند تا گوشت زائد بینی بریزد نمایند نیز مجرب بعضی احباست و یا بقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه ربع جزو سائیده فتیله از خرقهٔ کتان بشراب تر کرده باین دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی ازو توبال مس را و مرجح بر هر یک دو نیم درم کندر چهار دانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد و بفتیله استعمال نمایند **و گیلانی** گوید که بگیرند قشور مس یک اوقیه قلقدیس هشت درم زرنیخ سرخ نیم اوقیه خربق سیاه ربع اوقیه کوفته بیخته در بینی دمند که دوای جید ست منفعت او در سه روز ظاهر میشود و ایضا بگیرند پوست انار خشک ده درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زیره نرگاده حماما و مرکی و پودینه و فراسیون شرلجه چهار درم زعفران دو درم خربق یک درم سائیده خشک استعمال نمایند **و بعضی** گویند که کندر یک درم شب یمانی و قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار مر هر واحد هفت درم سرکه یک قسط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیله بعمل آرند و شب یمانی مرس سوخته قلقطار قلقند نیج سوسن سفید زاج سیاه قطرون مساوی کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن یا با آب انار ترش یا با شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فتیله با آب انار ترش یا سرکه انگور یا آب پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این دارو بران پاشیده در بینی نهند نافع تر باشد و اگر فائده نشود فتیله بسیاه مذکوره تر کرده قلقدیس مس قلقطار و اشخار و زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آنست که بعد شرط یا خراشیدن موضع این ادویه استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت فزونی

بینی را بر برد و تر ابا اسرمع قلقدیس و زنگار احمر بسیار آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند کو رامن میکند و الطالکی گوید که آنچه مجرب ست نفت که دست تعفن و زنگار و سادی و حلتیت بیش از همچون غبار سائیده با قدری سرکه و عسل لبسرشته و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و قدری بوره حاده اکال چون قلقدیون و دیگر بر دیگ هم مفید بود و اگر ازین نما بر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زائد باقی باشد او دیه اکاله مثل رسماس یا اسل محروق بمرغ که لعاب بران پچیده باشد طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد و پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بعد از تنقیه استعمال ادویه حاده و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض ست و بقول شیخ هرگاه اراده علاج با دویه حاده باشد یک روز از ان گوشت زائد با بخوره و مشک نمایند بعد از ان باین ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج با سوختن داغ ادویه نمایند باید که اول تنقیه بانفت رطب اغبرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشند و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد

وانچه در بواسیر مقعد باید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولودی بود و آن لا علاج ست

علاج اربیان در رشان

در اربیان بعد فصد سر رو و حجامت و تنقیه بمسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علوی خان و حب قوقایای ایشان فتیله کرباس بمرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شیافه و مرهم انزروت مرداسنگ گشاده سرکه در بینی گذارند و ایضاً لعاب حلبه و سرکه کلاب و روغن گل امرات در بینی چکانند و بعد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات حقنه مرکب زعفران رطب زردی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران لوچیا نند یا بمیع شیاف زنند و خون برآید و ساحت سیح گردد که جابجا گاه در زبان و بادر بخویه و اصل السوس و شکر دهند و بعد نفیخ تنقیه دماغ بایارجات و طلا بمرهم و حکر زیت و مرداسنگ بعض لعابات و بعد تلیین شربا و تعلیق عنق بعل رند طبری گوید که اگر این ورم غیر منفرج باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر بحب ایارج لیس غرغره بماقرقرحا و مومیز و کعب خردل و ربعنب الثعلب آن ست و پرهیز از جمیع اغذیه غلیظه و بعده بسوی سر بعده عصره این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردید علاج نمایند و اگر تحلیل شود و انتقاص پذیرد بچیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز باقی تحلیل گردد و دران ایام بدوای محلل مثل مرهم خنفس حنا و نمایند و انچه بر حال خود باقی ماند مرصافی نیم درم انزروت یک درم مقل نیم درم زوفای رطب یک درم حکر زیت نیم درم مرداسنگ یک درم باریک سائیده و لعاب اسپغول و لعاب حلبه برآورده مع حکر زیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویه مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل فصد شریط مبیع بعمل آورند و خون سیاه حکر از ان خارج شد پس آن بنشتک صحت یابد و اگر خون سائل از ان رقیق سرخ باشد از داخل و خارج بران زرد چوبه پاشند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض واجب ست که طبیب التفات کند بر بدن و در رعایت استلای بدن حذر کنند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و صلابت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم حو طینت کران حوتی ست که بدان صورت میشوید یک درم و حقنس نیم درم جمله را باریک بسایند و در حریره بریزند پس اخل منخرین سرکه مالیده بران این دوای خشک طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم بیخ برود و ساقط گردد و بعد سقوطش باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک سائیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بران چکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران بچکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیا ست برای قروح سوراخ فضا ربینی اگر جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و ازان قیروطی بسازند و هنوز بر آتش باشد که قدری سفیداب قلعی بران اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب از ان دور کرده قدری سفیداب رقیق بقیه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مدتی که از ان سائل میشود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول آس گلنار و امثال آن زیاده کنند و اگر بحدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ ماند و در عقر و بینی سوراخ نگردد و شیخ میفرماید که در اربیان

بهتر آنست که بشکافی علاج کنند و این بعد کم کردن امتلاء بدن و سمایه و اگر خفیف باشد ادویه تو به جمله ادویه قروح انف استعمال کنند مثل نفوخ شب یمانی و مرکب یک جزو و قلقطار دو جزو هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله از آن بعمل آرند و مختار جالینوس انیست که آب انار ترش مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند و اندکی جوش دهند و بظرف اسرب بردارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و آبهای مذکور تسقیه دهند بقدر لایق او بعد از آن شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در بیوقت بینی و کام را بعصاره مذکور طلا نمایند و بر این تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیر و از منافع او آنست که الم زیاده نمیکند و لباست که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می نمایند و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قوی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار در آن زیاده کرده اند و عمل او قوی تر میگردد و دیگر ادویه حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیروطی از موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد از آن اعاده دوای حاد کنند همواره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و در آن صوف تر کرده در بینی داخل نمایند ادریان را بجوزد و جوز السرو همین منفعت دارد و آنچه مجربست انیست که زاج سبز مثل سرمه سائیده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع اریان از ادویه حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد است تا که غلیظ گردد سرد کرده و از آن در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف بفتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا و زاج و زرنیخ و نوره و قلی بسرکه تند خیسانیده در آفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و بیه بط و موم زرد مرهم ساخته بفتیله آلوده و کذا عسل بسرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار و نوشادر بشب بسرکه تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک سائیده بدهن آب پر کرده در بینی دمیدن و کذا نفوخ قشور نحاس و کذا انشوق قلقند هر واحد گوشت زائد و اریان را ببرد و در سرطان بعلاج ادویه حاده و قطع باهن اصلا تعرض نکنند و مدام بران قیروطی نهند و فصد و تنقیه عام بدان از سودا بمعجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ما راجبن و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ بادویه که دران صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال نماید تنقیه سر بایارج و حب قوقایا کنند بعده پرهیز از اغذیه غلیظه و مولد سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره باشیای خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنه لینه راستوده اند و باقی تدبیرانچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد بعمل آرند

عطاس

یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حاسیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر است باستعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن بسبب تولد ریح بخاری لذاع از آن خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موذی دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بوهای حاره مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه از آن و یا انحلال ریح از آن رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ماتحت و یا امتلای دماغ از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیه مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی ست مر دماغ را چون سرفه مر شش و سینه را که چون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک از آنها متحرک میگردد بحرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا مضر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام بسبب حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را بجود کشد چهارم در آنجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سر بخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگر چه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ ست و از نجهت کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر بمعطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که باخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند بالجمله عطسه معتدل نشان صحت ست و افراط آن باعث آفت و

و آخر امراض دماغی شد نفع باد گفتیم غیرت و اهل هند گفته اند که موافق ترین اوضاع صاحب علت انست که سر خود را تن پیش دارد برابر سینه و گردن خم چه
درین یکسو کرده نشاند علت است خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی باعث گشته ایچ پیدا نشود علاج منع عطسه نمایند و از اشیای مانع عطاس بیان
روغن گل خوشبو و روغن بید مشک و نیز در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گره کردن سر و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و انداختن روغن نیم گرم
در هر دو گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و زنجبیل و کذا خولنجان سوده در فرق و بستن بر علت بازدارد و نگرد
استعمال ایارجات اکثر قلع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط آب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس ست و سعوط آب گل خطمی و زعفران
آمیخته سفید و شدت صبر بر علت و تکلف بازگردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و دلک بالیدن و دهان
فراخ گشادن و جشا آوردن و نظر تیز بسوی فوق و در چیزی کردن و بر بستر خالیدن و عضلات را به روغنها مرطب مالیدن خصوصا عضل گیسین و نیکو حق
و استغراق در خواب و اقتباد باعث جمله مانع عطاس اند و غمز لوم بطن خنصر و ابهام و سبابه و فرد دلک باطن خنصر و خنصر ابهام در منع عطاس مجرب ست اگر خرفن
بینی و دهن زدست القوت نیز نافعست و احتراز از جماع و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذع و نغام و هوای ردی و غیر آن که باعث علت شود
ضرورست و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس ریوند هر یک چهار درم باریک سائیده و در یک
یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده باشند چندانکه بقدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس مرض یکسر زائل
شد و در سوال یک هفته عود کرد و استعمال خولنجان بالخاصیت او را نافع ست و گرانان چها آب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت علت از گرمی دماغ باشد
بر بیده [illegible] تسعیط بدهنهای مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی بالطلیه بارده و بوئیدن کشنیز سبز و صندل و استحمام آب شیرین
نیم گرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نیز نمایند و آنچه از رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بمسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات
و معطسات موافقه بکار برند و بعضی نوشته اند که اگر علت از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیر که بهر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد بعمل آرند
و اگر از رسیدن بخار گرم مبدأ عصب یا در بطن اول باشد نطول از سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب پشم ضفادع و عرق بید هر یک یک توله ساخته بویند و
یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بران انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم بندند و اگر مقدمه زکام باشد تدبیر زکام پردازند و بوئیدن شمامه
افیون علوی خان دگوه گل سر شو عظیم الاثر ست و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن تتمه عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر بسبب رسیدن سرمای
بسر باشد باید که بادروج کوفته پخته در بینی دمند و جلاب گرم بطفل و مرضعه دهند و گرده گوسفند یا بز بر آتش بریان نمایند و آبی که از ان سائل شود نیم گرم در بینی
بچکانند و ببویانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از دا [illegible] زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه
تر کرده و مالیدن سر طفل بخرقه خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر مرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر پستان
مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون ازان باز آید سر طفل را نگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او بر آید گاهی زبان طفل بخرقه خشن بگیرند و اندکی
کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او بر آید علت او زائل گردد و اگر حار یابس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیم گرم که در آن سبوس و پوست
حب المحلب جوشانیده باشد بر سر ریزند و اگر ضعیف القوة والبنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف [illegible] میگردد بلکه هر وقت اندکی اندک شربت
خشخاش یا دیاقوذا که باطلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفه مقشر هر یک سه جزو نشاسته دو جزو نبات برابر همه سائیده بلعاب اسپغول حبها بقدر
عدس مقرطع ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگاه دارند و این بسیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب السوس [illegible] دو دانگ [illegible] که آنرا [illegible] نامند و دو درم تخم [illegible] یا شیر مرضعه او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام بآن طفل را لعوق کنانند که اثر نیکو می بخشد و معالجه کبار را در اطفال چندان
تاثیری نیست و مجوز نه و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود و علاجش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و ترطیب سر بمبردات از عصارات
مثل آب کاسنی و کشنیز سبز و کدو و ترو عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاهو و از روغنها مانند روغن گل و بنفشه و کدو و بلکه واجب است که اول حجامت ساقین

نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره نهند و هرگاه شروع تبرید نمایند بر دوام مرطبات افزایند و جالینوس گوید که تجاست برگ دان تخلخل منع عطاس میکند ضمیمه هرجا که بعطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و منفع ست مثل کندش و خربق سفید و جندبیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تنبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل مرچ و فرفیون و سداب و ابرسا و گندم در شیر عشر ترکرده خشک نموده و خاکستر پاپک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دار شیشعان و بندال و سمند پیل و نوشادر و صعتر و نکچھکنی و مغز گھونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و خلخلمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ ازان نمایند و یا پرمرغ در بینی لصوق نمایند و اگیرند عاقرقرحا و شک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آنست که مجردین ازین ادویه بویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و بادروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان بسته بوئیدن نیز محرک عطاس ست و جمیع اشیا که دماغ را دفعة گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس ازین قبیل ست و سعوط مسعطه و فلفل مثل غبار سائیده نیز معطس و مخرج مواد لعبی ست و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و تناخ بادروج و زرادند و بوی گل سرخ معطس مجردین ست و لطخ باطن انف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط اوست چه درین صورت از لغو و لسوع غش دماغ امان نیست

رض الف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود و پس آنچه از ضربه و سقطه باشد یا سستری شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب ست والا بعد ازان علاج قبول نمیکند و صورت خشم و قبیح منظر لفطس میگیرد و طبری گوید که چون غضروف متحلل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد دران میل سطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا در سوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف کند و حامت بینی ازانست شکسته شود و از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر رو کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی ببرسام نگردد اضمده بارد بر سر استعمال کنند و بعد از اماله ماده آنکه مسمی بمشال و مفتاح الرحم ست و آن شبیه بمقاش و دهن او فراخ میباشد بست منضغط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و هر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند و بعد ازان پارچه برانبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا الطلیة نافعه درین انجبر بر کسر گذارند صبر یا مشک مرز عفران رایک سک گل ارمنی گل خطمی لادن عدس ست با آب آس یا عطر فاطلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند و سه روز گذارند بعده باهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریش آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکوره بچسپانند و در هر سه روز برآرند و اعاده او نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام است

جفاف الف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط ست چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا میباشد و یا در همه بدن چنانچه در آخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسپید و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود و نشان حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد علاج نافعترین چیزها دران ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه و خطمی ست و کذلک مغز ساق البقر و ایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و موم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید باشربه و سعوطات بالعیه و البان و ادهان و اضمده و اغذیه بارده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور

بویند مخیار و تربز خورند و جمیع ادہان مذکوره بدون کافور یکبار بر مواضع ضماد روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر و بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه بکار بردن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم علی نیز در هر دو قسم تجربه نمود طلای پیشانی و مقدم سر آب خرفه سعتر و بیخ کاهو و روغن کدو و سعوط آنست و اگر از خلط لزج بود بعد تنقیه خلط بتقطیر روغنهای مرطبه مذکوره و البان و العبه و شرب مرطبات تنقیه ماده از بدن و دماغ بسل و حب ایارج و قرص بنفشه و غراغر و ملوسات و نشوقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم ست و حکیم علی مینویسد که درین نوع اول باب گرم استنشاق نمایند بعده بروغن بنفشه یا دهن نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بجزند و اگر آن شوربا باشد اولی ست

حکه انف

سبب خارش بینی صعود بخارات حاده لذاعه یا ماده حریفه مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر ست و احتباس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و بثور و قروح نیز باشد و در ابتدای رعاف و جدری نیز خارش شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و در بعض اوقات پیش چشم چون جهیدن برق محسوس گردد مقدمه رعاف باشد و اگر دفعه پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخره بعد تعدیل مزاج باکول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از ماده بخارات درین الف بروغنها و سعوطات نمایند و در تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل بویند و برای منع ابخره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب ست در استیصال ابخره حاره مطلقا و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه برفق و تبدیل مزاج احشا نماید و بقول ابن حسین خولان لطوخا و فتیلهٔ نیز نافع حکه انف ست و گویند که اول رگ قیفال زنند و بفاصله سه چهار روز رگ ارنبه کشایند و بعد یکهفته تنقیه دماغ و بدن بجب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد و نواکی ملوکیان و یا آلو با شربت ورد مکرر الملح نمایند و بعده جهت منع بخارات و تقویت معده و دماغ اطریفل کشنیزی دهند و غذاهای کم بخار و سرد خورانند و بروغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمهٔ رعاف فصد سر رو کنند و آنچه در بحث رعاف آنا عدیم داده ایم مستور شد بکار برند و در زکام و درد و بثور و قرحه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکاک منخرین اطفال سرکه یکدو مرتبه بمالند و اگر ازین زائل نگردد نوشادر در سرکه حل نموده بملایمت بران بمالند و اگر ازین هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک در ان فرو برند که در ان قدری بخشیند پس بران که بانند

حرقت انف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبعی برگردد و سوء مزاج حار صدی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچه بگلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل و آب حی العالم یا روغن نیلوفر با گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی و التهاب در ان ست و علاج آن تعدیل مزاج بمبردات و تسکین حرارت باستنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر بالاندک گلاب و نهادن پارچه مبلول بصندل و گلاب ست و اگر حرارت تا سوی هر دو طرف دو بطن دماغ سرایت کرده روغن نیلوفر معمول از مغز تخم کدو و روغن گل با گلاب سعوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل کدو و گل خشخاش و مانند آن بویند و طبری گوید علتی ست که در بینی ظاهر شود و از ان در چشم اشک آید و انسان را از ان حالت صعب بهم رسد و آن آنست که می یابد انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از ان چشمهای او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حاره لذاعه که از سبب اجتماع اخلاط حریفه لذاعه در بطون دماغ متحلل میگردد و چون این بخارات رد میشوند در بینی محتقن میگردند و احراق شدید پیدا میکنند و هرگه را زکام افتد خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد که در ابتدای زکام جاری میشوند بسوزند سببش آنست که شکل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع میباشند پس هرگاه مسام سر بسبب سردی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس گردند

از منخرین جاری میشوند وبآن چیزی ازان اخلاط حریفه حاده مختلط میگردد وسوزش مجاری پیدا می کنند وشرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند وعلاج این تعدیل مزاج بدن بماکول ومشروب ست وقصد تنقیه این اخلاط اگر قوت احتمال استفراغ وزمانه مساعدت نماید واگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیه بالغ باشد لوقوع شمس یا شامند ودر اجزای او آنچه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد بیفزایند پس باین نوع استفراغ او بتدریج می نماید وتبدیل مزاج اعضای او میکنند واصحاب سوء مزاج حار دماغ وکبد استعمال آن مینمایند وتغیر مزاج دم میکند در امراض راس مسطور شد

احتباس شی در الف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول بروغنها وقدری موم بینی را اندرون وبیرون چرب کنند وچند قطره ازان در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند وهنگام عطسه آمدن دهان ومنخر صحیح بند نمایند وعطسه گیرند تا آنچیز بیرون افتد ویا بآله مناسب برآرند وباشد که اکثر هنگام طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر لطفل عارض شود وبدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید وتعفن پذیرد وبرنجاند وتوحش وبدخوابی وضعف اشتها وزردی رنگ ونحافت بدن ظاهر شود وباشد که تپ خفیف لازم گردد وتنفس از جانب بینی بی اسباب نزله وزکام موقوف شود وهر ساعت دست خود بدانجانب ببرد وبمالد وتدبیرش همانست که مسطور شد واگر ازین تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند ودهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی مسدود او گذاشته بقوت بدمند وعقب آن بلافاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح ست ازان قویتر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد وگاه سبب آن حبس خیاشیم طفل بود باشد وعلاجش چکانیدن شیر مرضعه ویا ادهان مناسبه است وتدهین وترطیب یافوخ او بادهان مرطبه مناسبه وپاک نمودن بینی او همیشه

سده خیشوم

وآن چیزی محتبس در داخل اوست حتی که شی نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید وسبب این یا خلط لزج ست ویا لحم نابت ویا خشکریشه ونشان این سده است که غنه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فضله نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن ازان حادث میگردد علاج در خلطی بعد انضج بمنضج بلغم وتنقیه بمسهل وحبوب وایارجات از عدس مقشر یکدرم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط نیم درم حبها سازند وبآب مرزنجوش رطب سوده سعوط نمایند وهر چه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند واگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد وبسیار باشد که بعمل دستکاری وخرط بینی از میل خاص بالف که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد واگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند واگر از خشکریشه باشد علاج قرحه یابس نمایند وگیلانی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده مهلت دهند بمقداری که میان دو مسهل واجب ست پس تنقیه سر بحب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر نمایند وموافق ترین آنها حب صبر ست بعد ازان غرغره بمویزج وعاقرقرحا وخردل کوفته نمایند ولزوم حمام واستنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتب باشد بمرزنجوش وزعفران عطسه آورند که این سده را بگشاید پس لزوم پرهیز ومنع از اغذیه مبخره وغلیظه ولزجه نمایند که باین طریق سده بگشاید واگر چیزی لزج باقی ماند که از موضع سیلان کند امر نمایند بانکباب بر آب قمقم بطریقیکه در باب زکام گذشت که این نشف وتحلیل رطوبت نماید واگر بعد ازان سرفه آید بدانند که ماده رقیق شده وبسوی سینه نازل گشته ودرین هنگام بر شربت خشخاش وشربت عناب لزوم نماید تا آنکه سرفه زائل شود وامر بافشاندن بینی دائم وعطسه آوردن نمایند واین بهر آنست که ماده بشربت خشخاش غلیظ گردد وبافشاندن بینی وعطسه بیرون آید وبدین طریق درینوقت پاک گردد واین ترتیب علاج واجب ست که طبیب درین معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر موخر نماید مورث رعاف وصداع گردد زیرا که عطسه آوردن قبل از ترقیق ماده عروق را بشکافد وحرکت دهد واگر سده از روئیدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود باآهن تعرض ننمایند لیکن اگر گوشت نابت باشد آنرا بخراشند برشته گره دار از موی بافته که یک سر آن بسوی دهن بیرون آورده باشند وسر دیگر بیرون بینی باشد وهر دو را بکشند تا آنکه گوشت زائد بخراشد بعد ازان رشته بیرون آورده فتیله بسرکه ونمک آلوده نهند تا آنکه خون منقطع گردد پس بمرهم معمول از سرکه وگلنار وکندر ومرداسنگ علاج کنند واز استنشاق آب سرد منع نمایند واز اغذیه غلیظه پرهیز کنند وتعاهد بنفسه سرد نمایند تا وقتیکه گوشت زیاده شود وگاهی این گوشت را باآهن قطع

میکنند و سالم تر آنست که از غذا شیر بن رشته و علاج بر نهج مذکور شده واما ادویه حاره و اکال را بایران نگذارند زیرا که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و تپ دماغی پیدا میکند و گاهی سده از تنگی مجری در خلقت حادث میشود پس دائم بادی شی نازل مسدود میگردد و گاه گاهی سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن تنقیه دماغ و استعمال تحنیک یا ایارج نمایند اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البته پرهیز کنند و از جماع بعد خوردن طعام حذر کنند و باستفراغ در اوقات معهوده نمایند و سده و بینی که با طفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و اکباب بخار آن و مالیدن سر او بخرقه خشن ست و قبل از این تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن بابونه مالیدن بافیست

خنان

و آن مرضی ست که بینی را عارض میشود و انسان از آن اخنف ظاهر میگردد و بسبب او کلام تبیین نمیشود و این غیر خنه معروفست گویند که سببش ورم لوزتین و یا لهات ست و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش اینست که کلام مفهوم نشود و چون آب خورد از راه بینی بیرون آید و خنانیت بسیار بود و چشمها سرخ پر از اشک بر خاسته باشد و درد سر شدید بود و اخف علاج اول در هر دو نوع رگ سر رو کشایند و از آب کشنیز سبز و کدو و کاسنی و کاکنج تنها و یا خشخاش حل کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز بهم نرسد شیره آنها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و زنگ اندرانی برابر سوده با نشاسته آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و حنای خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند و مازو و آب حنا را تمام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر از این تدبیر صحت نشود مسهل صفرا و بلغم آرند و ناطلی یا اسفل و مطیشه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر الف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آنست که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه پخته شود بجوشانند تا آب جذب شود و بعده خشک کنند و نصف او کنند و از زراوند آمیزند و مرتبه دیگر آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند لبریز شده و بطریق سعوط و غرغره چندروز استعمال نمایند و ایضا یک بار موم روغن در بینی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن صوابغ در کلام بسبب ضعف آتشک یا از جاد عارض شود علاجش سلطان جنگ ... تبرید

دیدان الف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ ست نشانش حکه در مقدم دماغ و در بعض اوقات ست و خروج او و در مخاط علاج بعد نضج ماده تنقیه بمسهل و حب و ایارجات و مبلسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و با دویه قاتل کرم مثل شیح و قسط و روغن نیل و آب برگ شفتالو سعوط نمایند و برگ شفتالو سائیده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب ست و بالجمله هرچه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد بعمل آرند

انتفاخ الف

گاه در بینی اطفال انتفاخ بحدی عارض میشود که غلیظ و سطبر میگردد و وجع نماید و طفل بی آرام و سکون میباشد علاج ملاحظه نمایند اگر در آن چیزی شبیه بلغم و صلب باشد در علاج آن تساهل نمایند چه اکثر بورم کثیر الرحل منجر میگردد پس باید که مرضعه او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل بقدر کعبه خردل سوده و نیم بحبیده بگذارند تا اگر از آن بخراشد بعده ملح او و مرهم نمایند و اگر بسبب صلابت احتیاج خراش او نبود باشد با آهن بخراشند

انقباض الف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد علاج شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه بدوشیده بنمد یا نفوه بر سر او گذارند و برگ اسبغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه بچکانند و سر او را آبیکه در آن خشخاش جوشانیده باشند بشویند و بر مرضعه او ماء الشعیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موافقه معاره فرمایند

خاتمة الطبع شکر بدرگاه حکیم مطلق که بنای متعالیش جلد اول اکسیر اعظم از افادات زبدة اطبای متقدمین و متاخرین حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان بلطبع ... طبع تم

غلط نامہ اکسیر اعظم جلد اول

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۴	ماعطا	باعطا
۵	۱۰	فردوس الحکمتہ	فردوس الحکمتہ
〃	۱۳	علامہ علامۂ	علامہ
۹	۲۵	مرض	مرتی
〃	۲۰	مرض	مرنی
۱۲	۱۴	ممی	صحیح
۱۵	۱۳	سزاور	سزاوار
۲۹	۱	مسفط	مسقط
۳۶	۲	عنکوت	عنکبوت
۴۳	۲۹	عمامش	حمامش
〃	〃	اذرنید	افرانید
۴۵	۱۳	روغنشای	روغنہای گرم
〃	〃	دغار	وغار
۴۹	۵	اکانامیس والابہ فبور	اکانامیس والابج رفس
۵۳	۱۹	کردو	کردہ
۵۷	۱	دو درم	وده درم
۶۵	۲۶	نفاخ	نفاح
〃	۲۹	واکل	واکل و
۷۷	۲۰	ومنظأل	ومنطاء مکل
۷۹	۱۳	چہاردرم	سہ درم
۹۴	۲۶	ما	را
۹۷	۸	کالور	کافور
۹۹	۳	بجام	بحمام
〃	۴	دانع	دنع
〃	۴	واشتن	وداشتن
〃	۱۴	دامت	اوامت
〃	۱۵	گل جگان	گل چکان
〃	۱۶	سنگرد	بینارد
۱۰۳	پیشانی	اکثیر	اکسیر
۱۰۹	۱۵	دلویسدن	دلوئیدن
۱۰۹	۲۰	اوائح	ابائح
۱۱۳	۴	انزوت	انزروت
۱۱۶	۲۰	ولاشارت	واشارت
〃	۲۸	شربان	شریان
۱۲۹	۵	متمذ	متخذ
〃	۱۴	ار	از
〃	۲۶	آلر	واگر
۱۳۳	۳۰	نائل	راشائل
۱۳۷	۲۱	ایاکرد	ایاکرد
۱۴۵	۱۵	تناول	ازتناول
۱۴۹	۱۲	سنای	سنای مکی
۱۵۷	۴	صہ	سہ
〃	۶	پلودنہ	پلودیہ
〃	۱۰	تراقی	متراقی
〃	۱۸	عطرلنیل	اطرلغل
〃	۲۷	حلامات	علامات
۱۶۱	۶	دہامہ	دہاما
〃	۱۴	نیزیر	پنذیرد
۱۶۳	۱۸	وجندبیامر	وجندبیدستر
〃	۱۹	کند	کنند
۱۶۰	۱۴	باردورطب	باردرطب
۱۶۹	۱۴	شروودیطوس	مترودیطوس
۱۷۲	۱۴	میفتج	میتنج
۱۸۵	۲۲	یثرودیطوس	مترودیطوس
۱۹۷	۱۱	بعد	بازبعد
۱۹۹	۲۴	بک	بکدود
〃	۲۵	وخصو	وخصوصا
۲۰۱	۲۰	دروج	درویخ
۲۰۵	۲	بیادد	حیدو
۲۱۰	۲۹	ومقر	ومضاد
۲۲۷	۲۸	ودرامتلا	ورامتلا
۲۳۳	۲۹	سب	رب
۲۳۵	۲۶	بیکارلی	بیکاری
〃	〃	سوہضم	سوءہضم
〃	〃	فاسحام	واستحام
۲۳۷	۲۳	تیرنز	تبرنیز
۲۴۹	۲۰	فاوایانہ	فاوانیا
۲۶۸	۱	بفزبخبشک	بفرنجمشک
〃	۱۲	بیلیج فیقر	بلایج فیقرا
〃	۲۹	محلہ برسر	محللہ برسر
۲۶۹	۱۱	داغ	دماغ
۲۷۳	۲۶	حرکت مواد	حرکت
۲۷۶	۱۵	غلیظ بودوگاہی	غلیظ بودگاہ
۲۸۵	۲	سیسالینوس	سیسالیوس
۲۸۳	۵	ہفت اشہ	ہفت ماشہ
〃	۱۳	شیاوہ	وزیادہ
۲۸۷	۸	نقار	فقار
۲۸۹	۱	پوست بیخ کرفس	بیخ کرفس
۲۹۳	۴	یاردہ	باردہ
〃	۱۷	ووضیع	ووضع
۲۹۷	〃	ماکلہ	یاکلہ
۲۹۷	۲	سجاردی	سجارردی
〃	۲۸	زغاف	ورعاف
۲۹۹	۱	مبطوخ	مطبوخ
۳۰۰	۱۷	وشیح ارمنی	وشیخ ارمنی
۳۰۵	۴	گزار	کزاز
〃	〃	کزار	کزاز
۳۱۳	۷	وشر	وشیر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۲۲	۵	باتبہ	یاتبہ	۳۹۰	۱۹	سودا	سودہ	۵۰۰	۳	کرد	گرد
۳۲۴	۲۹	بسہ	بساہ	۴۰۰	۸	نقبہ	آتبہ	″	۱۷	بجنگ	بجنگ
۳۲۸	۱۰	آکر	اکر		۲۳	تتیب	ترطیب	″	۲۸	ازوم	لزوم
۳۳۳	۴	مثل	بمثال	۴۰۲	۵	حب وحب	حب ذبیب	۵۰۲	۳	مشکۂ داغ	مشکۂ داغ
۳۳۴	۲	قوس الملبہ	قوس الملیہ	″	۲۸	آبی ست	آبی ست قیق	″	۸	غالب آید	غالب آید
″	۲۵	طریق	طرق	۴۰۴	۶	کموثلمی	کموتیمی	″	۱۲	مبسل	مسبل
۳۳۶	۱	نونک	نانکہ	″	۱۹	نکاو	نرگاو	″	۱۴	وکاہی	وکاہی
۳۴۹	۱۳	معتزلوی	معتزلی	۴۰۱	۸	حامتہ	حامتہ	″	۱۷	بیخ بحیا	بیخ انجبار
۳۵۳	۵	براگتند	پراکند	۴۱۰	۱۷	حیدیہ	جیدہ	۵۰۵	۱۹	لحیۃ التیش	لحیۃ التیس
۳۶۰	۹	ملوہ	مکوہ	″	۲۹	امروت	انزروت	۵۱۱	۱۳	نام	تمام
″	۲۱	اگر سبب	اگر سبب نبیادہ	۴۱۹	۵	وممادزت	ومحافظت	″	۱۹	میشو	میشود
۳۶۳	۲۱	دورہ	دورہ سجول	″	۵	انزوت	انزروت	″	۲۳	بادسموم	یا بادسموم
۳۶۴	۲۲	ملثمہ	ملتحمہ	۴۲۳	۱۳	مگر	مکرر	″	۲۶	فصل تخلل	فصد تخلخل
۳۷۷	۰	ذہبی	ذہبی	″	″	وکذاکتحال	وکذا الکتحال	″	۲۹	اوسند	او بسند
″	۲۵	مغز بیدانہ ومغز	مغز بیدانہ ومغز	۴۲۶	۲۹	ولول	بلول	۵۱۲	۱	کرود	گردد
۳۸۴	۶	مستحسن کنند	مستعمل	۴۴۰	۱۵	وبانجیر	ویابانجیر	″	۴	اکر بریخانت	اکر بریخانات
۳۹۲	۱	سبہ	وصبر	۴۴۴	۶	کرمانی	کرمانی مغسول	۵۱۳	۱۰	کہ امادہ	کہ نامادہ
″	۲۲	سبعیہ	شبیہ	″	۲۹	خا	خطا	″	۱۵	گوشت علیط	گوشت غلیظ
۳۴۹	۱۰	وماثیا	ویامیثا	۴۴۳	۲۸	واعراض	مراعراض	۵۱۵	۲۵	زروانطویل	زراوند طویل
″	۱۹	مرقثیسای	مرقشیشای	۴۵۲	۱۱	بیخ کبرو	بیخ کبر	۵۱۳	۹	لواسر	بواسیر
۳۹۴	۹	بزرگات	بہ بزرگان	۴۵۴	۲۰	اندمال	اندمال آن	″	۱۲	مرتبہ	مرطب
۳۹۹	۲۲	وخشیخام	وبخشخام	۴۶۷	۱۱	بیزند	بیزند	″	۲۳	مسلی	ممتلی
۳۹۷	۳	مایثا	مامیثا	″	۱۹	دردوغن نار	درد وغن غار	″	۲۴	قفالین	فیفالین
″	۱۱	تنقبہ	تنقیہ	۴۷۴	۱	لفیح	لغیج	۵۲۱	۲۱	شہدا	شہد
″	۱۳	بردالیوم	برد الیوم	″	۳	پیداکہ	پیدا	۵۲۴	۱	ومینی	دسینی
″	″	مہرالملف	بہرالطیف	″	۹	برآوردہ	برآوردہ	۵۲۷	۹	طرق	طریق
″	۱۵	فائل	زائل	۴۹۲	۱۰	بدرستوریکہ	بدرستوریکہ	″	۲۲	طرلق	طرق
″	″	موار	مولد	۴۹۳	۱	انگوس میکند	انگوش میکند	″	۲۶	بشکافد	بشکافد
″	۲۷	کمیھکنی	تکچھکنی	″	۲۳	وردمرووورد	وردمروورد				

صحت نامہ جلد اول اکسیر اعظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	با	بما	۳۰	۱۵	نیخنج	نیخنج	۵۴	۷	درورؔ	فرورؔا	۹۱	۹	این دوا	این دوا
۵	۲۰	معلابات	معالجات	۳۱	۱۴	اقتیاس	اقتباس	۵۵	۱۴	وایہ	دایہ	۹۲	۴	یاروغن عطد	یا دہن عطر
۶	//	کرسے	کریمی	۳۲	۲۱	برحال	بہرحال	۵۶	۳	ملبوسس	بلبوس	//	۲۷	روغن نار	روغن غار
//	۲۹	این ناسہ	ابن اسہ	۳۳	۳	سوودیت	سوداویت	۵۹	۱۸	ابرام	ایرام	۹۴	۱۱	عضویات	عفوصات
۱	۵	ماسرجویہ	ماسرجویہ	//	۱۳	انتشار	انتشار	۶۱	۱۰	طحال	طحالی	۹۵	۱۹	صلب	صلیب
//	۹	نعم الدایل	نعم الدلیل	۳۴	۱۵	ضیف	ضعف	//	۱۳	گلری	کلوی	۹۷	۲۸	ماید	نماید
//	۱۷	اعضامی	اعضای	//	۱۸	نلیفہ	تکفیہ	۶۳	۹	اروغنہا	روغنہا	۹۹	۱۱	دونیم دام	دونیم درم
//	۲۹	مخشش	محشن	//	۱۶	نلیفہ	نطفہ	۶۶	۲۲	دانعترین	نافع ترین	۱۰۱	۴	ملش	ماش
//	//	بارانکہ	بمانکہ	۳۵	۷	مقصود	مفقود	//	۲۹	وساکن	درساکن	//	۱۰	یا مادہ مائی	یا مادہ مائی
۷	۸	بسگان	بسکان	۳۶	۱۸	شتغل	مشتعل	۶۹	۵	جوش	فرش	//	۲۶	اطریفل ریانی	اطریفل زبانی
//	۱۱	اشتہاءفراج	اشتہا فراج	۳۸	۱۴	نتنفہ	نقفقہ	۷۰	۱۴	شربت لیمو یا شربت	شربت لیمو با شربت	۱۰۳	۱۳	گلاد	کلاہ
//	۱۲	ثبربا	ثبرٹا	۴۰	۲۶	حلا	خوا	//	۱۷	یک دانگ	یک ٹانک	۱۰۶	۱۸	یابد	بیاید
۸	۲۷	صعف	ضعف	۴۱	۱	دوخشت	دوشت	//	۱۸	بجرفہ	بجرقہ	//	۲۱	تیرید	تبرید
//	۲۹	نامنتہی	تامنتہی	//	۱۲	سلب	سبب	۷۱	۲۴	سنبل چینی	سنبل چینی	۱۰۷	۱۵	از قرابادین	در قرابادین
۱۱	۹	مراعاث	مراسات	۴۲	۲۰	ستانہ	شانہ	۷۵	۴	انرع	انواع	۱۰۹	۷	این سیار	ابن سیار
۱۲	۱۵	طلاست	ملاست	۴۵	۳	چپار	بیمار	۸۴	۲۲	مریض ما	مریض را	//	۱۳	تخفیف	تخفیف
۱۴	۱۸	اوکلا بدست	لابدست	//	۱۳	روغنہای	روغنہای گرم	۸۶	۱۳	بانزوت	بانزروت	//	۲۸	ازاوایح	ازارایح
//	۲۴	اضماد	اخماد	//	//	وفار	دغار	۸۷	۸	کالور	کافور	۱۱۱	۱۲	نیصح	نیضوح
۱۶	۵	یہدانہ	بہدوانہ	//	۲۰	بدوستور	بدستور	//	۲۷	لبطور	بطور	//	۱۷	محلل	مجلل
۱۸	۱۲	نکابت	نکایت	//	۱۷	چندقوتی	خدقوتی	۸۸	۲	باریک	یا یک	۱۱۳	۹	کوفونل	فوفل
۱۹	۹	مداوت	مداوات	۵۰	۲۶	افتراق	احتراق	۸۹	۴	دماغ رسلہ سر	دماغ وسلہ سر	//	۲۳	مشک ازغالیہ	مشک وغالیہ
۲۰	۱۵	شدیدالکلب	شدیدالجلب	۵۲	۱۷	قندنل	قندول	//	//	داشتن	وداشتن	۱۱۵	۲۶	لبا الشعیر	بماء الشعیر
۲۳	۱۹	ثقل	ثقل	۵۳	۱۹	کردو	کردہ	//	۱۴	دامت	ادامت	۱۱۶	۱	فی صغرادی	فی صفرادی
۲۴	۸	درباشی	درتانی	//	۲۳	عرید	مزید	//	۲۳	سائندہ	سائیدہ	//	۲	ہرادز	ہرروز
۲۹	۱۲	علامت	علامات	۵۴	۵	سنبلید	شنبلید	۹۰	۳	تیوہ	تیہو	//	۲۰	لاشارت	اشارت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۰	۲۳	باد وخشت بادام	با روغن بادام	۱۵۹	۱۱	امراض	اعراض	۱۹۰	۲۰	بگزانند	بگورانند	۲۴۶	۲۳	خنایص	خبایص
۱۲۳	۲۸	ایدمیزیا	اندمیزیا	〃	۲۱	یاگفتند	باگفتند	۱۹۹	۱۳	بناشه	باشه	۲۴۸	۲۵	وبهدمرغ	وپدومرغ
۱۲۹	۱۱	چندستر	جندبیدستر	〃	۲۷	یاگلاب	باگلاب	〃	۲۱	زرین	رزین	۲۴۹	۸	بنگ	بنک
۱۳۰	۲۲	مشکن	مسکن	۱۶۰	۴	زردی جینه	زردی بیضه	۲۰۰	۹	دهلیله	وبلیله	〃	۱۱	بگ	بنک
۱۳۱	۱۱	مهس	مهافس	۱۶۲	۴	شحوس	شخوس	۲۰۱	۱۸	مقشردرشیر	مقشر در شیر	〃	۲۲	تریه	تربد
۱۳۲	۸	طرخشرق	طرخشقوق	۱۶۳	۲۴	مصاوقت	معاوقت	〃	۲۰	دروج	درونج	۲۵۰	۲۱	شریت	شربت
〃	۹	درطلیل	دردطلیل	۱۶۴	۱۰	بامراض	بامراض	۲۱۰	۲۱	نفخ	نفخ	۲۵۲	۱۸	مجمر	مجمر
۱۳۴	۸	کشنه	کشنده مجربست	۱۶۶	۲۴	مطخنه	مشخنه	۲۱۰	۲۹	مغر	مغذاه	۲۵۳	۱۲	بالبلغم	یابلغم
〃	۱۸	منهدم	منهدم	۱۶۸	۹	طبوع	تیبوع	۲۱۱	۱۹	وتحذر	وتحذر	۲۵۷	۵	سباق	ساق
۱۳۵	۴	صداع	صدغ	۱۶۹	۱۴	تردودلیوس	فرودلیطوس	۲۱۸	۲۱	شیربرانداز ند	شیرنیاندازند	〃	۷	تبقریح	تبقریح
۱۳۶	۱۴	خار	حار	۱۷۰	۴	اسلام وتخنج	احلام وتفریح	۲۲۰	۱۰	باتمیزگاوزبان	باتمیزگاوزبان	۲۵۸	۱۸	تزمرع	ترعرع
۱۴۱	۳	برسام	سرسام	〃	۲۳	بزنجار	برنجار	۲۲۲	۲۳	اسار	اسار	۲۵۹	۱۸	انبگاه	بشتام
۱۴۳	۲۱	یادبیر	یادبیر	〃	۲۵	نبخ	نبج	۲۲۷	۱۷	ضعف مرض	ضعف از مرض	۲۶۰	۱۸	موانفت	موافقت
۱۴۴	۱	یاترنج	بابرنج	۱۷۱	۲۹	نبفشه	بنفشه	۲۲۸	۱۴	ساتین	سباتین	۲۶۲	۱۲	حالات	آلات
〃	۱۲	پژویه	پیژویه	۱۷۲	۵	خولیف	حریف	۲۳۰	۱۵	یاشکر	باشکر	۲۶۳	۲۱	گره	کره
۱۵۳	۵	تخفیف	تجفیف	۱۷۶	۱۰	زیره	زیره	۲۳۴	۲۶	خرفر	خرفه	۲۶۴	۲	ارسلطان	وسلطان
〃	۲۰	بسرتبرید	بهرتبرید	۱۸۰	۲۸	صدر	سدر	〃	۲۱	سپ	رب	۲۶۵	۱	قرنفل	قرنفلی
۱۵۴	۱	یرنسخه	بهنسخه	۱۸۱	۹	گیرد آثار	گردد آثار	۲۳۶	۲۳	طبیعت	طبیب	۲۶۶	۸	خندلیقوان	خندلیقون
〃	۹	جنت دم	ببخت دنم	〃	۲۹	برتبدیل	بهرتبدیل	۲۳۷	۳	باشد	نه باشد	۲۷۰	۱۵	مشوب	مشوبه
〃	۸	قطع آید	قمع کند	۱۸۳	۲۵	وتخلیقی	وتحکیفی	۲۳۸	۱۹	دوج	روح	۲۷۲	۷	عصریس	عصعص
〃	۱۹	داشته باشند	داشته باشد	۱۸۵	۲۱	شیرودلیطوس	فردودلیطوس	۲۴۲	۲۱	تارودتر	تازه وتر	۲۷۳	۸	بازیت	یازیت
〃	۱۹	باکبوتربچه	باکبوتربچه	۱۸۶	۷	الیفا ینلیه	الیفا وهینلیه	۲۴۴	۱	صرع کرده	صرد کرده	۲۷۴	۲۵	نصد	فصد
۱۵۶	۳	وکذاتی	کذاتی	〃	۲۷	یوتلس	دیوتلس	۲۴۵	۲	خواری	جزاری	〃	۲۹	تدی	قوی
〃	۱۴	متخلط	متخلط	۱۸۷	۵	مراداو	مراد از	۲۴۶	۷	مذکور باشد	مذکور شد	۲۷۵	۱	الرض	امراض
۱۵۷	۲۷	داخل	داخل	〃	۱۴	فروغ	فرنغ	〃	۱۲	مغرض	معرض	〃	۷	استر	استرخار
۱۵۸	۱۸	نفع بخشند	نفع بخشد	۱۹۳	۲۵	سکنجبین بارد	سکنجبین بزوری بارد	〃	۱۵	زبلدی	ازبلدی	۲۸۰	۲	ورفنل	درنفل
〃	〃	شنفتین	شنشتین	۱۹۶	۳	یاخاکشی	باخاکشی	〃	۲۳	تبوس وترقان	تبوس وترنان	۲۸۲	۱	بجمت	بجب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۱	۱۲	تا چهار رسم	تا چهار درهم	۳۰۵	۲۷	سح کنند	مسح کنند	۳۳۰	۲۵	سیج	سبیج	۳۷۹	۸	کودی	بکوری
۲۸۴	۸	ایام ربج	ایام ربیع	۳۰۶	۲۰	عجیب درد	عجیب دارد	۳۳۲	۳	شهت	شصت	〃	۲۱	خریف	حریف
۲۸۵	۶	دیوار	دیودار	〃	۲۳	کنجد گرم کرده	کنجد گرم کرده	〃	۴	تبع	تهیج	۳۸۲	۱۶	بسومی	بسوی
〃	۸	عذر	عقد	۳۰۷	۹	گرم حریر	گرم حریره	۳۳۳	۱۸	اجاد	اتحاد	۳۸۳	۷	مستعمل	استعمال
۲۸۶	۷	واحب	واجب	۳۰۸	۱۶	نیابند	نباسته	۳۳۴	۲	قوی اسلفیه	قوی التلطیفه	۳۸۴	۱۸	دوره ازند	دور دارند
〃	۱۸	تمر	نمر	۳۰۹	۱۲	حالیت	حال رلیت	〃	〃	اجاد	اتحاد	۳۸۷	۵	حلت	حدت
〃	۲۵	درلج	دراج	۳۱۰	۱۹	عود الفرج	عود الفرج	〃	۱۸	مجرس	مجرسن	۳۹۱	۱۹	پزدیه	بزدیه
۲۸۷	۹	نقار	نقار	〃	۲۰	برلقو	ملقو	۳۳۸	۲۸	باریج	یاریج	۳۹۲	۱	منبع	منع
〃	۲۲	عصب	عصب یا شد پس الحجم	〃	۲۳	بافرفیون	یا فرفیون	۳۴۱	۱۸	مالنج	مالح	〃	۱۷	نائم	بنائم
〃	۲۳	تدبیر	بعد تدبیر	〃	۲۳ و ۲۴	دیا تخم نیم درم	[illegible]	۳۴۳	۱	طبیخ در چشم جلبه	طبیخ جلبه در چشم	۳۹۴	۱۸	خمود جلقه	ضمور حلقه
〃	〃	ماده است	ماده گشت	〃	۲۴	محمرق	محرق	۳۴۴	۲۱	ماحیشا	مامیثا	〃	۲۵	تبریر	تبرید
〃	۲۴	مارستای	مارستانی	۳۱۱	۱۲	هفته یار	هفت بار	۳۴۶	۱۶	بیخ	بنج	۳۹۷	۱۵	قائل	زایل
۲۸۸	۲	تفاطات	نفاطات	۳۱۲	۸	لقوه تشنج	لقوه و تشنج	۳۴۷	۱۶	باتیز بر	باشیر بز	〃	〃	موار	مولد
۲۹۱	۹	بلیقی	بلیغی	〃	۱۳	در مبداک	دران مبدا ک	۳۴۸	۲	میده گرم	میده گندم	۳۹۸	۳	عروق الصفر	عروق العفر
۲۹۲	۱۴	مغز مهندرانه	مغز تخم شده دانه	〃	〃	بتجلیل	بتحلیل	حاشیه	۵	پراگنند	پراکنند	〃	〃	شیر عرب	شیر غرب
۲۹۳	۱۶	دو منیع	دو منع	۳۱۴	۱۴	تلطیفه	تلطیفه	حاشیه	۱۰	یاطبیخ	باطبیخ	〃	۱۲	چهار گرم	چهار بار گرم
۲۹۴	۱۶	صورت	صوت	〃	۲۸	چورلنا	بچرلن	〃	۲۴	وسل	وسیل	〃	۱۵	عنامیین	غبار مین
۲۹۵	۷	درم مقام	درمقام	۳۱۵	۱۸	بدن اور	بدن او	۳۵۵	۱۶	انخاط	انحطاط	〃	۱۷	ابل	ایل
〃	۱۲	جزر روی	جزر رومی	〃	۱۹	عصیب	عصب	〃	۱۶	فروخ	فروح	۴۰۵	۲۵	قابل بزرقت	مائل بزرقت
〃	۱۴	متعات	منوات	۳۲۰	۳	یک حب	یک درم حب	۳۵۷	۷	ازیت	ازین	〃	۲۷	آبی ست	آبی ست بلیق
۲۹۶	۲۳	حفات	جفاف	۳۲۱	۲۵	سیر بسیار	شیر بسیار	۳۶۰	۱۸	بادرمائی	یادرمائی	۴۰۷	۱۸	درین	درین نوع
۲۹۷	۲	نجاروی	نجار روی	۳۲۲	۸	عود صلیا	عود صلیب	۳۶۲	۸	وتراب	وترب	۴۰۸	۱	کوزه شیشه گران	کوزه شیشه گران
〃	۲۰	گرودین	گزیدن	〃	۲۹	باسده	یاسده	〃	۲۷	نقط آن	لقط ان	〃	۶	روشنائی	روشنائی ست
۲۹۸	۱۶	درودر	ورور	۳۲۳	۵	عصیب باشبه او	عصب یا شعبه او	۳۶۹	۲۲	لمح	ملح	〃	۷	بنزبلی	نزلی
۲۹۹	۲	مسبوق	مسلوق	۳۲۵	۱	بترید	تبرید	۳۷۸	۱	ازازاله	ازاله	۴۰۹	۲۳	دیم	وریم
۳۰۲	۲۵ و ۲۶	روغن تخم کدو	[illegible]	۳۲۷	۲	ملسان	بلسان	〃	۴	مجری	بجری	〃	〃	بیالایه	بیالاید
۳۰۴	۱۶	بادرم	یا درم	〃	۲۹	جسار	جسار	۳۷۹	۲	محققن	محتقن	۴۱۱	۲	صاغط	ضاغط

صحت نامۀ کتاب [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۲۰	بقی	باقی	۴۵۵	۲۶	بزور	برور	۴۹۲	۱۴	مزاج	مزاجی بود	۵۱۴	۲۸	حلب	طلب
〃	۵	نصیبۀ فرات	قلبه سوزات	۴۵۹	۱۱	گری	کرسی	۴۹۵	۲۳	مزمی	نرمی	۵۱۵	۲	ملح نماید	ملیح نماید
۴۱۴	۱۰	مطبوع	مطبوخ	۴۶۱	۳	ککوه	کروه	۴۹۹	۲۵	باسلیق نماید	باسلیق و آن نماید مانند	۵۱۹	۱۱	کافد سوزش داد	کاغذ سوخته داده
〃	۱۹	تمریش	تمریرش	〃	۴	بیاشد	نباشد	۵۰۱	۲۲	طبری	طبری گوید	۵۲۰	۱۳	ازنجیا	ازنجبیه
〃	۲۱	وجزسایات	وجزابات	۴۶۲	۱۵	دورم	ورم	۵۰۰	۲۷	معده داغ	معده و دماغ	〃	۳۰	تغیر سواد	تغیر سودا
[illegible]	۵	محاورت	محافظت	〃	۲۶	بآرزو باقوا	با آرزو باقوا	〃	۲۸	ازدم	لزوم	۵۲۸	۶	گفتنا مر	گفته آید
[illegible]	۲۲	دوهی	وذهبی	۴۶۳	۲	گیلان	گیلانی	۵۱۲	۳	شبکه	شبکه	〃	۱۴	مسوغ	مسوع
۴۲۱	۲۱	مانغ	داغ	〃	۱۰	چیزی	چیزیکه	۵۱۳	۱۰	زخشه	آغشته	۵۲۹	۲	مرهم ابن اشتول	مرهم آشتول
۴۲۳	۹	بتدبیرو لطف	بتدبیر لطف	〃	۲۳	ماشهد	یا شهد	〃	۱۸	فرفه	خرقه	۵۳۰	۱۰	مزمل	دمل
۴۳۳	۳	بعدقی ست	بورقی ست	۴۶۴	۴	مجرب	و مجرب	〃	۱۱	رسازست	اسازست	۵۳۱	۲۱	شهدا	شهد
۴۳۹	۱۰	فضول	فصول	۴۶۷	۱	نذکورشد	مذکور شود	۵۱۱	۲۵	هوای	و هوای	۵۳۲	۲۱	حسارت	جسارت
۴۴۴	۱۱	ازفینی	ازمنی	〃	۱۱	بیزند	بپزند	〃	۲۲	نخلل	تخلخل	۵۳۳	۱۴	بدان	بران
۴۴۲	۲۹	اگرخط	اگرآن خط	〃	۱۴	تقعص	تفحص	〃	〃	فصل تحلل	فصل تخلخل	۵۳۴	۹	غبارر	غبار
۴۴۷	۲۷	مستفرمه	مستغرقه	۴۸۵	۱۱	بیالاید	بپالاید	〃	۲۵	سند	برسند	〃	۲۷	ویاشیر	وباخیر
۴۴۸	۱۷	آنزا	آنزانیز	〃	۱۵	مریم طمانی	مریم شالی	۵۱۲	۱۳	وگاه باز	وگاه بارد	۵۳۶	۲	دبینی	دربینی
۴۵۳	۲۰	دربیع	ودربیع	۴۸۷	۱۸	مرماخور	مرماحوز	۵۱۳	۱۲	تعالم	تمام او				
۴۵۵	۲۱	یازبرا	بازبرو	۴۹۱	۲۶	باحیران	یا حیوان	〃	۲۴	مثل	مثل				